ماشاء الله لا قوة الا بالله

بفضل خداوند عالمین صحیفهٔ فیض اعم جامع اسمای ادویهٔ مفردهٔ یونانیه هندیه انگریزیه

مع تصریح افعال و خواص و ماهیت و مزاج آنها مستنبطهٔ اسفار علوم و حکم یعنی جلد رابع

محیط اعظم

از تصانیف ملک الحکما اسند الاطبا جناب حذاقت مآب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان

باهتمام محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان

در مطبع نظامی واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

باب کاف مشتمل بر بست فصل

فصل ... کابلی ... اسم هلیله کابلی ست کالو بهندی اسم کافور ست کافیشه و کافیشه عصفر ست کابش اسم ... دون تا و فوقانی بفارسی نام نوعی از برنج ست که در شوستر که بعربی تستر گویند زراعت می نمایند و گویند یکسال که ... زراعت نمایند تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز کات بفارسی نام دوائی ست که بهندی کتهه مشهور ست و در انگریزی کیچو نامند و آن از چوب درختی بیساز ند که بهندی کهیر نامند و آن درختی ست صحرائی بقامت درخت مغیلان و مشابه بدان و خار دار و شاخهای آن پراگنده و بر انها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک ان دو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه شبیه ببرگ مغیلان و رنگ پوست آن تیره و رنگ چوب آن که قریب پوست آنست سفید و آنچه اندرون آنست آنرا بهندی سار نامند سرخ جوهر دار رنگین بسیار سخت میباشد و طریق گرفتن کات آنست که چوب اندرونی آن سرخ رنگ برمی آید پاره پاره بریده در دیگهای گلی با آب خوب جوش میدهند هرگاه آب سرخ میشود آنرا صاف نموده در تغارها می اندازند بعد یکدو روز منجمد میگردد و هنوز تر میباشد آنرا قطع قطع نموده بر برگهای بزرگ درختی نهاده در آفتاب خشک می نمایند و بر میدارند و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ آنرا بهندی پاپڑیا کتهه و بهگوری کتهه و کهپرا کتهه نامند و این اکثر در اودیه مستعمل و دوم سرخ رنگ این بیشتر با کول با برگ تنبول و چون بسبب ساختن در تغارها زمین برای انجماد بیشتر بخاک و ریگ و سنگ ریزه آمیخته میباشد آنرا کوفته بآب جوش داده صاف می نمایند و در جای سرد داشته بعد انجماد آن با برگ تنبول میخورند و بعضے بعد صاف کردن اندک مشک و عنبر و دیگر ادویه خوشبو آمیخته از ان حبوب ساخته برای خوشبوی دهن تناول می نمایند این را کهروی می نامند این طریق اخذ آن مولف در صحرای دامن کوه شمالی هند و نیز بکوهستان ملک مالوه مشاهده نموده و کسانی که غیر این نوشته اند اصلی ندارند بالجمله مزاج آن سرد و خشک در دوم و قابض ... رادع و مجفف و حابس استعمال آن باسنونات و غراغر و مضمضه جهت استحکام بن دندان و جوشش دهان و سوزش زبان و در مراهم و ذرورات قروح و بثور بکار می آید پاشیدن آن و طلای آن خشک کند جراحات حاره خصوصاً جراحت حادث از آب آب دریا شور و آشامیدن مطبوخ آن قاتل کرم شکم ست و نافع یرقان و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و سوزش بول و تبهای گرم و فساد خون جذام و برص و شرب و طلای آن مفید دمامیل و بثور بدن و دافع امراض صفراوی آلات بول و کف و کشت و سرفه و خارش و اگر ده توله آن با کافور

در یکدفعه خورده شود قطع رجولیت گرددو اکثار آن مولد سنگ گرده ومثانه ومضعف باه مصلح آن مشک وعنبر وافعال وخواص درخت آن در بهیر بیاید
کاتر وریجها بفتح کاف وسکون الف وفوقانی وفتح رای مهمله وضم واو ورای مهمله دوم وفتح جیم فارسی وهاو الف درخت شبیه بدرخت کات **کاتاتره**
اسم گوبهی ست **کاتهماندا** بفتح کاف والف وسکون تاء فوقانی هندی وخفاء ها وفتح میم والف وخفاء نون وفتح دال مهمله هندی والف اسم هندی
گاوزبان ست یا نوعی از ان وگویند اسم نباتی ست غیر آن **کاتیری** اسم کهیر ست **کاث** بتشدید ثای مثلثه اسم غله خرد ست **کاج** اسم فارسی
صنوبر ست وبجیم فارسی اسم هندی آبگینه است **کاجر** بفتح کاف فارسی والف وفتح جیم وسکون رای مهمله اسم هندی گزر ست ودر سنسکرت گنزر وشنم
ودر آنجا گرا یعنی بادپیدا کنند وپرسی تیک یعنی بسیار محبوب با ورمد هور رسوا یعنی مزه شیرین دارد وگجهنا گرکم یعنی حابس اسهال ودافع دوران سر وگرمی
نمیکند می نامند واین را از قسم ترب میدانند وگویند که این ترب سرخ ست ولهذا این را ایر وملنگی هم میگویند یعنی ترب سرخ ونزد هندیان طعم
شیرین معتدل در سردی وگرمی ومشهی طعام وقابض شکم ودافع رکت پت بواسیر وسنگرهنی وفساد باد وبلغم وخواص آن بقول الف نانیان در گزر بیاید
کاچ لون بفتح کاف والف وسکون جیم فارسی وضم لام وواو مجهول وسکون نون اسم هندی ملح الزجاج ست که مسحوقو تیا وملح الزجاج وزبد القوارير
وبفارسی نمک شیشه وکف آبگینه نامند وبهندی جوتهی کانمک وبهنگر کهار نیز گویند وبسنسکرت ساما نیا بمعنی آنکه در اقسام نمک مرتبه اول ندارد
بلکه در مرتبه سوم ست وکونا وپتو هو گویند وآن نزد هندیان اندک شور بود وصفرا وحرارت وفساد خون زیاده کند وبلغم کم نماید ومشهی و
قولنج وبسیر زیرا نافع ست واسهال آورد واکتحال آن سفیدی چشم زائل سازد وطلای آن خارش وجرب را نافع وبغایت مجفف رطوبات
معده است **کاجل** بفتح کاف والف وفتح جیم وسکون لام اسم هندی دوده است که بچشم کشند **کاچ مرچ** اسم مرچ سرخ ست **کاچی** اسم
فارسی حریره ایست که از برنج رسا زند ونیز اسم عاقرقرحا وتنابولا ست **کاجیبا** راسو ست **کاجیره** قرطم ست **کادا** اسم صمغ ست وبهندی
دُرد وهر چیز را گویند **کادمبری** بفتح کاف والف وفتح دال مهمله وسکون میم وفتح موحده وکسر رای مهمله وسکون تحتانی اسم تاڑی وکدنب ست
کادورکاسنی صحرائی ست **کاذی** بفتح کاف والف وکسر ذال معجمه یاء تحتانی وبدال مهمله نیز آمده در کدر بیاید **کاره** بهندی وبسریانی آبکامه
است ونیز بهندی اسم نمکی ست که از اشخار سازند **کارا** بکاف فارسی والف وفتح رای مهمله والف اسم درخت هینگن **کارابهل** اسم ملسوت
کاجو بفتح کاف والف وضم جیم وسکون واو ومشهور بکاجوپهل ست وآن تخم بار درختی ست بزرگ مانند درخت کٹهل یا بادام وبرگ
درخت او نیز مثل برگ کٹهل ومشابهت ببرگ کهرنی هم دارد واولا از شاخ درخت ثمری بمقدار چهار انگشت برمی آید وبار او بسته میگردد
ومخروطی شکل که قاعده او پهن ومقعر وسر او بی نوک وپوست او بسیار تنک ونازک ورنگ بعضی سرخ مائل بسیاهی وبعضی زرد مائل
بسرخی وبوی او تیز وباز هومت ومغربی ریشه وشیرین وترش وزنخت درفصل تابستان میرسد وزیر ثمره او دو ورگ مانند وخط برمی آیند که
بیان هرد ردو تخم بسته سیگردد بشکل کلتین وسفید رنگ ومکهان یا کاجو سدی تخم آن ثمره است مزاج ثمره او گرم وتر خراشنده زبان ودهن وتخم او شیرین لذیذ وچرب
در لذت از بادام بهتر زبان را صاف کند وذائقه دهد تخم آنرا در آتش نرم بریان کرده مغز آنرا بخورند مسمن بدن ومقوی دل ومفرح ومهیج باه
ومولد منی ومحکم کننده کمر وگرده ومقوی حافظه وفزاینده عقل ودماغ واگر آنرا ناشتا بخورند وبالایش اندکی عسل دهند نسیان ببرد و
بیاره ودر رطب مزاج حکم بلادر دارد وبگرم مزاجان محرق خون ومولد صفراست ومصلح او انار ترش وسکنجبین **کاربا** مخفف کاه ربا ست
وبمعنی کهربا **کاربلی** بفتح کاف والف وسکون رای مهمله وفتح بای موحده وکسر لام وسکون تحتانی اسم کریله جنگلی وباغی وبهارنگی وجویم ست
کاربیل بفتح کاف والف ورای مهمله وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی ولام اسم کریله است **کارپاسی** بفتح کاف والف وسکون رای
مهمله وفتح بای فارسی والف وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی اسم درخت پنبه است **کاربهی** بفتح کاف والف وفتح رای مهمله وکسر موحده
وخفاء ها وسکون تحتانی اسم باراللد ست **کارتن** وکارتنگ وکارتنه بفارسی عنکبوت ست ونیز کارتنه اسم حلبه ست **کارودا** اسم

فارسی کافور ست وغلاف طلع را نیز نامند وگویند که اسم بقول ماکولا است ورطب یعنی خرمای تازه را نیز نامند کارڈی مم اسم قاقله است نزد اطبای
انگریزی الایچی خورد مفرح قلب مقوی معده است در بدهضمی ونفخ مید هند وازین در شراب وغیره ترکیب داده استعمال میکنند کارسیا اسم دیکی ست
کارشود ہنی بفتح کاف والف وفتح راء مهمله وضم شین معجمه وسکون واو مجهوله وفتح دال مهمله وخفای ہاء وکسر نون وسکون تحتانی اسم سیاه زیره است
کارعه بعربی اسم نخله ایست که نزدیک آب روید کارکنزا اسم باچی ست کارمکا بفتح کاف والف وسکون راء مهمله وضم میم وفتح کاف دوم
والف دوم بسنسکرت پاچین یعنی دوای قدیم وتکمشاذی پوست تلخ ورگت منجری یعنی مقوی فلکین وتهمین یعنی اشتها افزا میگویند مزاج آن گرم وخشک
ومزه آن تلخ وآن نافع درد تمام اندام ومسهل صفرا وبمزگی دهن ومشهی وفزاینده هاضمه کارمنکا بکاف والف وسکون راء مهمله وضم میم وسکون نون وفتح
کاف فارسی والف اسم قسمی از سوخبای سرخ ست که دشتی باشد کارنجک خیار ست کارنگا بکاف والف وکسر رای مهمله وخفای نون وفتح کاف
فارسی والف اسم دیکامالی کارنکک اسم آنوله است کاروانک اسم فارسی طائری ست دراز گردن که نزدیک آب می نشیند وبعربی آنرا
گردان نامند کارونک اسم فارسی وج ست کارڑه اسم هندی مطبوخات ست کارویحا بفتح کاف والف ورای مهمله وکسر واو وسکون تحتانی
وفتح جیم والف اسم کنول کاڑیکاری بفتح کاف والف وکسر رای هندی وسکون تحتانی وفتح کاف دوم والف دوم وکسر رای مهمله
وسکون تحتانی دوم اسم انگلی ست کاری بکاف والف وکسر رای مهمله مجهوله وسکون تحتانی بلسو نامند کاڑهی بنڈو اسم بلسو ست
کازرک اسم آلوچ ست کاژ بفارسی درخت صنوبر ست کاریره وکاغله وکانته وکاکیان بفارسی قرطم ست کاسا اسم خرگوش
دریائی ست کاسنج وکاسجرک بفارسی دلدل ست وآن نوعی ست از خارپشت بزرگ کوهی هندیرا اسم قاقلی ست کاسر بعربی عقاب ست
کاسر الحجر اسم عربی حب القلت ست کاسر کائل بفتح کاف والف وکسر سین مهمله وسکون راء مهمله وفتح کاف والف ویای تحتانی ولام بار بیست [?]
هندی تر وخشک ومشهی وهاضم وملین شکم ومزه تلخ وتیزوار دوکرم وصفرا دفع نماید کاسکبینج معجون فارسی ست وصاحب اسرار الطب گفته که منفعت
آن کثیر المنافع ست کاسگهنی بفتح کاف والف وکسر سین مهمله وسکون کاف فارسی وخفای ها وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم کٹائی خرد ست
وبدون یای تحتانی اسم کسوندی ست کاسکینه وکاسه شکنک اسم فارسی شقراق ست کاسلیس اسم جوز ست کاسمر بهندی اسم پستان
کاسمری بفتح کاف والف وسکون سین مهمله وفتح میم وکسر راء مهمله وسکون یای تحتانی وکاسمر جا بجای یای تحتانی جیم والف نیز آمده وکاسمهیرا
بکسر ہا وسکون یای تحتانی وفتح راء مهمله والف نیز گویند وکاسمر بواو عوض یای تحتانی در اسم اول نیز آمده گرم وثقیل و دافع تپ وسوزش شکم وگل آن
قابض ودافع رکت پت وبار آن رسایُن ست وجوانی نگهدارد ومقوی حواس وباه را قوت دهد ومدر بول کاسنی بفتح کاف والف وسکون
سین مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم فارسی ست مشهور وبهندی نیز همین اسم مشهور وبعربی هندبا وبفارسی کسناج وبیونانی سارس سریس
وطرسمی واندطوسیا وانطونیا وبرومی اندلقیا نامند وآن نباتی ست معروف در اکثر بلاد بهم میرسد گل آن لاجوردی ودر طعم آن اندک تلخی
واقسام میباشد از بری وبستانی وهریکی ازین دو قسم ست یکی آنکه برگ آن عریض ودراز قریب برگ کاهو وبا خشونت ومائل بتلخی وساق
آن تا بدو ذراع وزیاده نیز بشاخهای نرم وگل کبود واندک بزرگ وخوش منظر وآن شبیه هندبای شامی وهاشمی وملتی دبیونانی ماسر انطانیا
واقطر اینا گویند دوم آنکه برگ آن کوچک تر وگل آن ریزه تر وکبود وتلخی آن زیاده وبقول بعضی این هندبا البقل نامند وبحسب اختلاف
وتغیر هوا ومکان وفصل تغیر در طعم ورنگ وطبع آن بهم میرسد چنانچه گاهی در بستان تلخی بسیار بهم میرساند پس هنگام میل باندک گرمی میکند بجهه
اثر سردی بسیار از آن ظاهر میگردد وگویند که بستانی آن قریب الشبه بکاهو ست وبرگ آن عریض وشیخ الرئیس نیز نوشته که آن بری وبستانی ست
آن دو قسم ست عریض برگ وباریک برگ وآن جاری مجری بکاهو ست لیکن بقول اطبا بهتر از آن در خصال آنست ونزد من این فایق از آنست
در تفتیح ومنفعت این برای سده جگر واگرچه ازان در تلطیف وتغذیه کم ست ومختار ونافع تر آن جهت جگر تلخ تر آنست زیرا که تلخی آن بسبب قوت خود

بر نفوذ بسوی جگر سریع تر و در تفتیح سدد شدیده بیشتر است و گویند که بهترین آن شامی بستانی است و بعضی گفته اند بهترین آن رطب شیرین بستانی است
و افضل آن شامی که آنرا اقطراسیا گویند و بالجمله بستانی را کاسنی نامند و بری را طرخشقوق و آن جدا بعد ازین مسطور گردد و کاسنی تر و تازه و بقول
شیخ سرد در اول و تر در آخر اول است و بستانی ابرد و ارطب و گاه تلخی آن در تابستان اشتدادی نماید پس میل میکند بسوی اندک حرارت که اثر میکند
مع آن حرارت اثر بین نمی نماید زیرا که اجزای بارده بسیار است و با اجزای حاره لطیفه منتشر بظاهر آن که از شستن زائل میگردد و بسبب ضعف
ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع رطب هر دو غسل آن منع است و آن مرکب القوی از روی ترکیب ظاهرا ابرد و ارطب آنچه در تابستان بسیار
گرم و یا در بلاد گرم و در موضع گرم بهم میرسد مائل بگرمی است و خشک آن مائل بخشکی و با قوت قابضه با اعتدال و غیر شدید و نوع صغیر آن را
رطوبت و لطافت کمتر از کبیر آن و بستانی بارد تر و رطب تر از بری است و بعضی گویند که بستانی در برودت کمتر از بری است و همچنین تخم آن هر دو
نوع آن از بستانی در طعم قابض و جمله آن قابض و مبرد و بقول شیخ خشک آن سرد و خشک در اول گویند در اول دلی و گویند خشکی آن در دوم است
و کاسنی بلغمی در تبرید و ترطیب شدید تر از غیر آنست و کاسنی مفتح سدد احشا و عروق و مصفی رنگ خون و موسع مجاری و مسکن حرارت خون و
حدت صفرا و تشنگی است و گویند که تلطیف و ترطیب و تسکین آن عطش کمتر از کاهو است و گویند که آن اعدل از کاهو و اجود از آن در کیموس است
و گویند که آن الطف از کاهو و کمتر در غذا و در آن حرارت با برودت است و جبیش گفته که کاسنی مستحیل میشود از هوا و هنگام گرمی هوا خشن میگردد
و چون خشن شد تلخی آن می افزاید و آن اندک حار میشود و چون آب آن بجوشانند و اندکی جوش دهند صاف کرده بنوشند نفع باورام نماید و تقویت
معده کند و سدد بگشاید اگر با بقول ملایم آنها مثل بادیان و کشوث آمیزند فعل آن در امراض مذکوره ظاهر باشد و اگر بر اورام ظاهر بدن
طلا نمایند نفع کند و طلای آب آن با سفیدآب و اندرونه و سرکه جهت تبرید عضویکه اراده تبرید آن باشد عجیب الاثر است و چون با آرد جو آمیخته طلا کنند
حمره را نفع کند و تحلیل ورم صلب نماید و طلای آب آن نافع اورام حاره است و کذا شرب آب افشرده آن و کذا ضماد برگ آن تنها و با روغن
گاو و نوشیدن آن تلطیف غلظ اورام کند و مهیا بنضج و تحلیل و انقلاع گرداند و آن در حار عظیم النفع است و چون با خیار شنبر نوشند جهت
اورام حار احشا نفع بخشد و همچنین اگر با صندل طلا نمایند و چون با آب آن گل سرخ سوده آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند درد آنرا ساکن
گرداند و نیز طلای آب برگ آن تنها و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و نوعا طلا که نوعی
از شرا است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد برگ آن کوفته جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه نافع و نیز اگر با سویق و سرکه آمیخته بر چشم
ضماد کنند که درد گرم دارد اورام آنرا نفع کند و چون در آب آن خیار شنبر یا شربت توت حل کرده غرغره نمایند در ابتدای اورام حلق و اوجاع آن و خناق
نفع نماید و بدستور با آب برگ کشنیز تازه و بقول گیلانی آب کاسنی نافع نفث الدم است و همچنین گل آن قاطع او است اگر دو مثقال آن بسر
بخورند و صاحبان سرفه را موافق نیست و آن موافق صاحبان سرفه حادثه از مشارکت محدب جگر است و کم موافق سرد مزاجان است و بقول شیخ
ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تسکین سیب آن مفید است و مقوی قلب است و مسکن غشی و هیجان صفرا و مقوی معده
است و آن از نیکوترین ادویه ای معده حار مزاج است و گویند که آن موافق مزاج جگر است هرچند که باشد اما برای جگر حار شدید الموافقت است
و جگر بارد را ضرر مثل سائر اقسام بقول بارد نمی کند و این بهر آنست که کاسنی را خصوصیت با جگر است مطلقا و گویند که آن مقوی جگر و مسکن
تشنگی و حرارت و التهاب معده است و در آن تقویت با تفتیح و انضاج است آشامیدن آن جهت تفتیح سدد جگر و طحال و یرقان و استسقای
حار نافع و موافق جگر حار و بارد و نافع اوجاع حار و بارد آن و منقی مجاری بول و گرده است هرچند تلخ تر باشد در رفع سدد و امراض جگر بهتر است
و آشامیدن آن با خاکشی سنگ شود و سکنجبین ساده جهت تب و هیضه صفراوی و هیجان صفرا و دم صفراوی و شری و جدری و حصبه و آب
برگ تازه آنرا جوشانیده کف آنرا گرفته صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سدد اه

ودو قع اورام جگر و رفع متعفن رطوبات نافع و نیز چون باسرکه غیر تند بعد فصد و حجامت بنوشند سدد جگر بگشاید و مجاری گرده از رطوبات عفنه
پاک نماید و آن افضل از کاهو در تفتیح ست و تفتیح آن و اسهال آن شدید نبود و گاهی آب برگ غیر مغسول آن افشرده در آخر روز گرفته در کاسه
می کنند و سر آن بپارچه پاکیزه پوشیده و شب در هوا میگذارند و صبح آب صاف آن گرفته می آشامند و آن در تفتیح سدد جگر نفع عظیم می نماید چون بر آن
سه روز یا هفت روز مداومت نمایند و همچنین آب آن با آب بادیان تر و کشوث که آن را اکبابادویه یرقان ساری ست و خوردن بقول آن نافع
ضعف معده و قلب جالی از فضول غلیظه است و در آن قبض صالح غیر شدید ست بدان تقویت معده و جگر گرم می نماید نه معده و جگر سرد و بقل
آن مولد کیموس حسن ست و جهت سرد مزاج موافق نیست گویند که بسرد مزاج مضر نیست چنانچه سائر البقول رد آنرا مضر نیست چون آنرا با سرکه بخورند تسکین صفرا و حبس
اسهال صفراوی نماید و چون با قدری بادیان و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بستانی آن موافق تر از بری برای جگر ست و ضماد آن
جهت نقرس حار بالغ النفع ست و چون با آب افشرده آن گلسرخ و تخم خطمی آمیخته تکمید بدان نمایند درد ساقین را نفع کند و آشامیدن آب
مروق آن نافع تب ربع و حمیات مزمنه است با سکنجبین نوشیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن بهاسه تنها و یا با تخم کشوث باضافه سکنجبین
بزوری یا ساده یا با شربت کشوث و یا بزوری بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه با بدیه استسقاء و یرقان و رفع بیخ اطراف مجرب برگ آن در ترياقات داخل میکنند و ضماد برگ
آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز بازهرست تریاق ادویه کشنده است و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت گزیدن عقرب و سموم
زنبور و مار و سام ابرص و همچنین با آرد جو بعد بل مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که بسبب ورم محدب جگر نباشد و برگ
سرفه را الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و گویند کسی که از بوی و مزه آن کراهت کند
میباید که با آن چیزی از حشائش خوشبو داخل کنند و بدل آن شاهتره نوشته اند و تخم کاسنی سرد و خشک در دوم و مایل بحرارت و با جزای
بارده نیز جاقوت محرکه مواد ساکنه و خضر ابن علی معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم دانسته و گیلانی نوشته که تخم کاسنی خشک در دوم ست
و در آن حرارت و برودت ست لیکن حرارت آن اظهر و ابن جزله گفته که طعم تخم کاسنی تلخ ست بهترین آن آنست که مایل بسیاهی و فربه و سنگین
بستانی باشد و آن معتدل در حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که تخم آن قریب الطبع با برگ آنست و نافع جگر و جهت درد و خفقان
و تفتیح سدد و استسقاء و یرقان سددی و حمیات صفراوی و مرکب و سددی نافع و با مطبوخ صندل و بادیان جهت دفع سموم و ضعف گرده
و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مفید و در سایر افعال قائم مقام برگ آنست و گویند که چون بشرب آن با شربت بنفشه مداومت نمایند
خواب بسیار آورد و مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم ست و تا پنجدرم نیز نوشته اند و گویند که از سحیق آن از یکدرم تا چهار درم از طبیخ
آن و شیره آن از پنجدرم تا ده درم با شکر و گفته اند که شربت از شیره آن شصت درم با آب شاهتره و آن در معده دیر ماند و مصلح آن شاه است
و چون کریه الطعم ست گاه غثیان و تقلب نفس می آرد و مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و مضر طحال مصلح آن سکنجبین و گویند اسفند و کرفس از
مصلحات آنست و گویند محدث ضیق النفس و سرفه و مضعف گرده است و مصلح آن صمغ عربی یا کتیرا و بدل آن بوترن آن تخم کشوث
یا تخم خرفه یا تخم جرجیر و بیخ کاسنی گرم در اول و خشک در دوم و در تفتیح و تنقیه قوی ست و ملطف اخلاط و منقی مجاری و مدر بول و جهت تصفیه
خون و رفع ورم احشاء و استسقاء و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبه کهنه و جلاء مفاصل و ادرار بول نافع و گویند که بیخ آن ادرار و جلاء مفاصل حار
تنها بالغ النفع ست و مدر و مخرج جنین و بقول گیلانی دافع حمیات ردیه است و ضماد آن نافع گزیدن عقرب و جراره و هوام و زنبور و مار
و سام ابرص مفرد و با سویق و آشامیدن بیخ آن بازهرست نافع اکثر سموم گزندگان ست چون بنوشند با تدابیر دیگر مقدار شربت از جرم
سائیده آن از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجدرم تا پانزده درم ست و عرق کاسنی که بعربی ماء الهندبا گویند آن سرد و مقوی و مفتح سدد
منقی جالی جگر حار و معده و مسکن هیجان اخلاط ملتهبه و رافع و مطفی حرارت جگر و در ان اصلاح عظیم ست و مانع بول الدم و قدر شربت آن

ربع رطل و تا نیم رطل و بدل آن نصف وزن آن عرق کشوث کاسنی دشتی کہ بعربی هندبا بری و بقلة یهودیه و بیونانی طرخشقوق و طرشقوق
و طلخشقوق و بقبوس و کیموریا و قیحوریون نیز بهندی کاسنی نامند و غیر خندریلی ست که مسطور شد نبات آن شبیه بکاسنی بستانی و برگ آن
ازان باریکتر و کوچکتر و ضخیم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ و سرد و خشک تا آخر اول و شیخ میفرماید که سردی آن بیشتر از رطوبت آنست با آنکه
دران رطوبت ست نیز بقول شیخ در کاسنی بری رطوبت کمتر ست شارح کازرونی گوید که کاسنی بری تلخ تا بستانی بارد نیست و بدین سبب مفتح
سده ست با جزای لطیفه که اندر وست و طرخشقوق کاسنی بری ست و صاحب منهاج گفته طرخشقوق کاسنی صحرائی تلخ ست و آن گرم و خشک در اول
مضر گرده مصلح آن سکنجبین و بدل آن ریوند و از دلایل بر آنکه این بقله بارد نیست قول شیخ ست که شیر آن جالی بیاض چشم ست و عصارهٔ آن بغایت
نافع استسقا و مفتح سده و جگر و بر آن برگزیدگیهای ضماد کرده میشود خصوصا برگزیدگی عقرب جالینوس گفته که طرخشقوق کاسنی صحرائی ست که مائل تر
بحرارت ست و برگ آن شبیه ببرگ قسم کوچک بستانی ست و شاخهای آن باریک بقدر دو شبر و دران گلهای کوچک آسمانجونی که بعد سقوط
آن تخم باریک ظاهر شود و گفته که غالب بر مزاج آن سردی اندک ست و آن هر دو قابض بقبض معتدل اند لهذا آن از بهترین ادویه جهت فساد
مزاج جگر حار ست و گویند که قسم ثانی بری مرکب القوی از جزو حار و جزو بارد ست و گفته اند که بری در طبع شبیه به بستانی ست الا اینکه گرم زیاده
ازان و در سردی کمتر ست و همچنین تخم آن و آنچه ازان در مواضع بسیار آب بروید سردی آن قوی تر از خشکی آن باشد با آنکه مبرد و مفتح و قابض
شکم و مقوی معده و قاطع نفث الدم و مدر حیض و مدر شیر و در جمیع افعال غیر از ترطیب قوی تر از بستانی و اکتحال شیر آن جالی بیاض چشم و آب
برگ آن نافع غشاوهٔ آنست و چون با آب آن یک مساوی روز غرغره سازند جهت ذبحه نافع بود و چون آب طبیخ بیخ آن با شکر خورند درد پهلو را
که از ریاح شراسیف باشد نفع کند و بقول شیخ کاسنی بری نیکوتر جهت معده از بستانی ست و بقول گیلانی طرخشقوق از اکبر ادویه جگر ست
که آنرا حرارت و سده و آن فاسد کرده باشد و عصارهٔ آن و بیخ آن هر دو نافع استسقا ست گویند که عصارهٔ آن بغایت نافع جهت استسقا و
مفتح سده جگر و شربت مرتب ازان نافع جمیع اورام و سده جگر و چون آب آن با شکر بست روز ناهار بنوشند منع ابتدای استسقا نماید خوردن
مطبوخ آن با سرکه قوی تر در قبض شکم ست و حمول عصارهٔ آن رافع اورام حاره فرج در رحم و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه
جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و آشامیدن آب افشردهٔ آن مقاوم سموم و با روغن زیتون جهت رفع اثر سموم مشروبه و هوام
حار باشد یا بارد و بالخاصیت نافع و خوردن آن و ضماد آن و کذا ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و تخم و بیخ آن در افعال
قوی تر از بستانی و بهر یکی بدل دیگری اند و صاحب مخزن نوشته که نوعی از کاسنی بری میشود که تخم آنرا انگریزان از بلاد خود آورده در باغهای
بنگاله میکارند در ابتدای موسم سرما برگهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برگهای اندرونی آن که
حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها ازان یک ساق باریک میروید و بر سر آن گل شبیه بگل کاسنی بستانی و اندک
طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هر چند هوا سرد و تر باشد آن بیشتر و لطیف تر میشود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی دسته می بندند که گرمی آفتاب در جوف
آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد طبع و خواص آن قریب بکاسنی بری ست **کاسنی شامی**
کاسنی بستانی ست **کاسو** بیونانی ما میران ست **کاسوس** خشخاش زبدی ست **کاسه لشت** اسم سنگ پشت ست **کاسه چینی**
اسم ظروف چینی ست **کاسی پهل** اسم هندی کدوی صحرائی ست که در هند میشود بقدر هندوانه و آنرا بهندی سیتهه کدو و گول کدو و بدکهنی کولا نامند و در سنسکرت کوش مانڈکی
و زرد و گرد میباشد و تعلبتا یعنی گل بیل آ وی چیدا ازان باکنند و گل آن چهار باقی ماند و گویا تین برابر بسی کلان باشد و آنرا پهل یعنی بزرگ باشد و قسمی از وی که آنرا راج
کهڑی نامند که در زراعت خربزه می شود و تا یکسال بعد چیدن ازان از درخت میماند و آنرا در سنسکرت رکت کرشانڈ نامند و آن سرخ رنگ و با قاشات گرد
میباشد و اشبه بخربزه میباشد و قسم اول هم صاحب قاشات و کلان برابر سبو و زرد رنگ اندرونش سرخی مائل می شود هر دو سرد و تر و شیرین مزه و آن خلش رسینه

پیدا کند و دست خلاص صاحبان درد و گران ست و صفرا و در نماید یا و صفراوی پیدا کند و زور آرد و خون بواسیر بند و ادرار بول نماید و سوزش ست یا
دفع کند و جهت کثرت بول دیر میو و سلسل البول نافع و تشنگی بنشاند و سمن بدن و آرزوی طعام پیدا کند و بسیار مقوی ست پخته او با دوده
و پت و تپ استخوانی را نافع و نیم خام کف و صفرا دفع کند و ظاهر منزل زهر ست و قسم دوم باد و پت و دو میل را نیست کند و فره و ار بود طبع را
خوش سازد و کف پیدا کند و قوت هدو زهر دو رنماید سرد و تر ست در خواص مثل کدو ست مضر معده مصلح آن ابازیر گرم و از نسبت کدو رطوبت
کم دارد و بلکه قریب بزدیه است که بهندی پیته نامند **کاسش** بشین معجمه بفارسی بمعنی آبگینه است و لهذا ظرف مزوجه یعنی لعابدار را کاشی نامند
و بعضی را نیز گویند **کاشت ملا** بفتح کاف و الف و سکون شین معجمه و تاء فوقانی هندی قسمی از نیشکر بسیار سخت ست و بمبی و نیز نام کالیسر **کاشتال**
بفتح کاف و الف و فتح شین معجمه و تاء فوقانی هندی و الف و لام قسمی از ینذ الوست **کاشته پاڈل** بکاف و الف و شین معجمه و فتح تاء فوقانی
هندی و خفاء ها و باء فارسی و الف و فتح دال هندی و سکون لام قسم پاڈل ست **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و سکون میم لغت عربی ست
و گویند فارسی و بیونانی فنالیون و طردیمن و کلمطلیس و لیفستیقون و ساسانی و لیغطیقون و بسریانی نیلیے فیثا و برومی کملاون و بفارسی جوبل
و گفته اند کاشم انجدان رومی ست و تخم آنرا بفارسی کمی لرد و بعربی دوزا نامند صاحب منهاج گفته که کاشم دومی انجدان رومی ست و آن سیسالیوس ست و بزعم
بعضے متاخرین نوع چهارم سیسالیوس ست که بیونانی طردبین نامند و بقول تفلیسی نباتی ست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن هیطار بغدادی گفته اند
کاشم نباتی ست شبیه شوکی کوچک و ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برگهای
اعلای ساق آن باریک تر و پرشگاف تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دارد و تخم آن سیاه مصمت اندک طولانی و از بادیان
بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوتر و تندترین سائر اجزای آن و گیلانی مینولسید که بیخ
آنرا بفارسی اشترغار نامند و تخم کاشم مدور و تخم کاشم مستطیل و نبات کاشم شبیه بکلخ و تخم آن در قوت مثل زیره است و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست
و قوت آن تا سه سال مے ماند و گویند اجود آن زرد تازه بزرگ آنست گرم و خشک در سوم و بقول شیخ تخم و بیخ آن گرم و خشک در دوم و پراگنده
کننده ریاح و مفتح سده جگر و منضج خلط خام و نافع سرفه بارد رطب ربو و عسر نفس مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ لا سیما در معده و مکید هم از ان مخرج دیدان
و حب القرع و مدر حیض بقوت و آن دافع رطوبات معده و اوجاع بارد رطب قراقر و رافع سده جگر و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و مخرج
جنین و معین بر حمل و تریاق سموم بارده و گزیدن هوام سمی بارد ست و دو درم آن با آب گرم خوردن نافع استسقا و مفتح سده جگر و مزیل رطوبت معده
و قراقر ست و خوردن آن با آب نافع عسر البول و مدر طمث و چون عصاره نبات و تخم آن تازه بقدر سه ابولوسات با سکنجبین ده روز بنوشند در دگرده
را صحت بخشند و بیخ کاشم رومی و تخم آن نافع اوجاع بلغمی و بارده و مدر ست شرباً و حمولاً و جنین را بملائمت خارج کند و چون بیخ نبات آن و تخم آن تازه بعسل
سرشته بلیسند اخراج فضول نماید و طلای آن جهت فالج و درد پشت و عرق النسا و سائر امراض بارده رطب مقدار شربت آن یکدرم و در استسقا دو درم و
اهل روم بجای قرنفل داخل اغذیه میکنند و بسیار ملطف لحوم ست خصوصاً گوشت پرندگان آبی و لیکن باید که شوربای آنرا اگر با گرم نیاشامند که بخار آن باعث
درد سر دماغ حار ست بلکه بعد از انکه بخار آن زائل شده باشد مضر گرم مزاجان مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا نوشیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین
بصداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب و مضر مثانه مصلح آن بادیان و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن آن و ربع وزن
آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس کوهی و تخم گزر دشتی نیز گفته اند **کاشم رومی** سیسالیوس ست **کاشمیرم** بکاف و الف و شین معجمه و کسر میم
و سکون تحتانی و فتح را مهمله و سکون میم دوم اسم زعفران ست **کاشه** اسم فارسی یخ ست **کاشه شکنک** اسم فارسی شقراق ست **کاشیشم**
بکاف و الف و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و فتح شین معجمه دوم و سکون میم اسم هیر اکسیس ست **کاغ** اسم فارسی آتش ست **کاغذ** بفتح کاف و
الف و فتح غین معجمه و سکون ذال معجمه و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی ست بفارسی و هندی نیز بهمین نام مشهور و نیز بعربی قرطاس و طرسن و بسریانی

کرطلیسا و محرق آنرا بردی محرطین کامینین بیونانی سنجا میقو نامند ماهیت آن معروف ست و در اکثر بلاد میسازند و هر جا از چیزی و برای کتب وغیره
می نگارند و بهترین آن دولت آبادی و کشمیری و سمرقندی و مصری ست و از مطلق آن مراد کاغذ مصری ست که از ساق بردی میسازند و بهترین
آن آنست که سفید باشد و بقول انطاکی مصری که از بردی داخل الشنین میسازند و بقول حکیم مومن مصری معمول از ساق بردی و لعاب الشنین بهترین
آنست و نیز دیغلیسی بهترین آن محرق مصری ست و صاحب جامع نوشته که هرگاه قرطاس محرق گویند مراد ازان کاغذی سوخته باشد که در مصر از بردی
میساختند سرد در اول و خشک در دوم و شیخ گرم در اول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم نوشته سوخته آن ملین نزف الدم و نفوخ
سوخته آن حابس رعاف و بخور آن نافع زکام و سنون آن حابس خون لثه و محکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض
و دمعه و قرحهٔ چشم و آشامیدن محرق آن باشوربای سرطان نهری جهت قروح ریه و حبس خون از سینه و معده با ادویهٔ مناسبه کالعفص و قروح امعاء و
بدستور احتقان بدان با ادویهٔ قابضه نافع قروح امعاء و شرب آن یکدرم ... قروح معده و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع
مقدار شربت آن یکمثقال و پاشیدن سوخته آن مجفف قروح رطبه و چرک و خیره و سوختگی و زخم حادث از موزه و ضماد آن و پیچیدن کاغذ بر عضو مجروح
با خون آن آلوده و ضماد آن و چون بآب ترکنند و در حال رطوبت آن کتانی را بآن پیچیده بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند
آنرا بسبب مفتح شدن آن گشاده سازد و بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است **کاغنه** کرم نخل ست **کافر** اسم عربی وعار طلع نخل ست که بفارسی
تاروته نامند و مجازا بسیار برگ را نیز نامند **کافر** دوائی ست که بهندی الکروده نامند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و را مهمله
مشتق از کفر ست که بمعنی پوشیدن و چون کافور در پوشیده کردن روایح سایر عطریات در به غایت ست لهذا باین اسم مسمی گشته و آنرا العربی کل
بنفشه و بانگریزی کیمفر و بهندی کپور نیز گویند صمغ درختی ست بسیار بلند مانند درخت دیودار و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ
مولسری و از برگ و پوست چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و چوب آن سفید رنگ و سست و نرم و سبک و گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ
و مار قریب درخت آن می باشد و آبیکه ازان درخت هنگام قطع آن میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور ست و نهایت تند بو و غلیظ و مائل بسرخی
و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رعد بسیار باشد کافور زیاده بهم میرسد و در سالی که آنها کمتر بود کافور کمتر حاصل میشود و گویند نهایت در یکسال
سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و منبت درخت آن اکثر بلاد چین و جزائر زیر باد و ات بعض بلاد فرنگ ست و بهترین همه آنست که در جزیره ریوح
که واقع بر خط استوا بطول یکصد و سی درجه ست بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن بر می آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ
مصطکی برمی آید و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول ست و بعد ازان قسم دوم بعد ازان قسم سوم و گفته اند
که کافور انواع ست چنانچه قیصوری و ریاحی و ازاد و اسفرک و ازرق و از ازرق بعضی از چوب آن متصاعد میشود و بعضی مختلط بچوب آن میباشد
و آن سفید ملایم ست و بهترین همه قیصوری ست و آن سفید صاف ست پس ریاحی و بعضی نوشته اند که کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را مهمله
و فتح یا تحتانی و با موحده عوض آن نیز آمده و الف و کسر حا مهمله و یا نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند که بسبب تصاعد آن ریاح ست از کمال
لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی ست که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته بودند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی
بهیم سینی نامند و آن دانهای ... مصطکی می باشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر برمی آید مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام
و چون بگرمی بدان رسد و یا در آفتاب بگذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سایر اقسام و بقول بعضی بعض بها یا می تنه درخت آنرا می خراشند
و تیغ میزنند رطوبتی ازانجا بر می آید و منجمد میگردد کافور ست و گویند که در مواضع کثیر درخت آن سوراخ میکنند پس از هر سوراخ آن رطوبت
مائی بر می آید و منجمد میگردد و آن کافور ست و بعد ازان آن درخت در همان سال خشک میشود و بعضی گفته اند که آن شبنمی ست که بر درخت کافور
می نشیند و منعقد میگردد و مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید بنانی میباشد قسم دوم قیصوری گویند که این منسوب بموضع قیصور ست

که متصل جزیره سمتر دیپ ست و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفایحی صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن برمی آورند چنانچه شیخ الرئیس رحمة الله
گفته که چوب آنرا بسیار دیده ام و آن سفید مائل بسرخی سبک ست گاه در خلل آن چیزی از کافور منعقد میشود و نیز از بعضی ثقه شنیده ام که سالی چند
تخته ضخیم چوب کافور را از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله ست آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اغره و تجار آنجا میان
خود ها تقسیم نمودند و این نیز اعلی و خالص ست و کمیاب و نیز از شخصی ثقه شنیده شد که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور حاصل میشود
و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ غیر صاف میباشد و مشهور
بکافور موتی ست و اقسام دیگر نیز میباشد مصنوع و مجهول بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد و مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و کثیر الصفایح
و بهتر ست و مصنوع را بیشتر از بندر بهنیه که بندری ست از بنادر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می آورند و بوزن من هندی بدارزان بها
بفروشند و این اندک چرک ناک ست و گویند که مصنوع آن اکثر از بیخ و برگ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر ترتیب میدهند و چون
خواهند که کافور چرک ناک را سفید نمایند باید که شیر را جوشانده گرم گرم در کاسهٔ آبگینه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را دران اندازند و بانگشت
بملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موئی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر از بملایمت بمالند
تا چرک آن زائل گردد و پس روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و کافور را تجار بسیار مغشوش میسازند و امتحان کافور خالص از غیر خالص
بچند طور ست یکی آنکه در ظرف سفال گرم نهند پس اگر بتعجیل گداخته شود خالص ست و الا مغشوش دوم آنکه بر یخ و یا برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل شده لهب
دهد خالص ست و الا مغشوش سوم آنکه قطعهٔ شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند اگر تمام آن گداخته و مرتفع گشته چیزی باقی نماند خالص ست و الا فلا چهارم آنکه در پارهٔ نان
گرم گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص ست پنجم آنکه اندکی آنرا بشعله بالند اگر سوختگی و سرخی بسیار در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآید خالص باشد ششم آنکه بوی کافور اصلی شبیه
ترنج و لیمو ست با بوی خاص که دارد و بطلان مغشوش و فرق این مشکل ست مگر شخصی که بکرات دیده باشد چون کافور زود بهوا میگردد نمی ماند خصوص در ایام گرما
و بلاد گرم طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل سیاه پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاه دارند
و هرگاه برآورند باز سر آنرا بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها استعمال نمایند باید که کافور را تنها و یا با اندک
نبات و یا ادویهٔ مناسبهٔ یابسه بارده از ادویهٔ آن ترکیب باله از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند بالجمله کافور سرد و خشک در آخر سوم و
با قوای مختلفه ناریه حاره محلله که تلخی آن دلیل او ست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بران قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدل و خوشبوئی
آن دال بران ست و اهل هند بالعکس در آخر سوم و تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند و گیلانی در شرح مفردات قانون نوشته شک نیست که قسمی از
کافور خالص غیر مغشوش که اهل هند آنرا با برگ تنبول برای خوشبوئی دهان حسب عادت میخورند آن گرم بغایت در سوم بلکه تا چهارم ست و خشکی آن کمتر
از گرمی آنست و اعتقاد اهل هند ست که آن از قوی‌ترین ادویه مقوی باه ست و آنرا کافور بهیم سینی گویند و اما آنچه بسوی بلاد ما می آید آن سرد و
خشک در سوم ست و بسبب شدت برودت کافور و یبوست آن مانع عفونت و مسکن غلیان خون بوده و لهذا شدید النفع در قطع نزف و بیماری
هر دو حادث از غلیان خون شده و بسبب آن در امراض حاده از کثرت خون فاسد شدید النفع ست و این بهر آنست که بقوت برودت و یبوست خود
انجماد حرکت این خون میکند و از قبول عفونت و غلیان آنرا باز می نماید و گفته اند که آن مفرح و مقوی دماغ و قلب و نافع تب دق و سائر حمیات
کهنه و ذات الجنب و سل و اسهال حار و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقت البول ست شرباً و طلاءً و سعوطاً و نافع اورام حاره و صداع حار ست
طلاءً و شماً و ایضاً ضماد آن با روغن های بارد مثل روغن کدو مانع اورام حار ست و همچنین اگر بقدر دو شعیره بآب کاهو در بینی چکانند حرارت از
دماغ قطع نماید و خواب آورد و بوئیدن آن مقوی حواس گرم مزاجان ست و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی
حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و سرکهٔ انگوری بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت و روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره

حاده و بقول گیلانی چون آنرا سعوط یا با گلاب صندل استنشاق نمایند نافع گرم مزاجان و صاحبان صداع حار صفراوی است و چون در عینی چکانند جهت
سوء مزاج حار از ماده در سر و چشم نفع کند و آنرا در ادویه چشم داخل میکنند و رمد حار را نفع میکند و آن سوء مزاج حار چشم ببرد هرچند که استعمال نمایند
و اکتحال آن جهت رمد حار و با آب کشنیز و سرمه سائیده باعث برنیامدن دانه چیچک در چشم است و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون
تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و چکانیدن آن با روغن گل در بینی جهت عصابه حادث از سوء مزاج حار نافع سر و چشم مجرب علامت آوازه
سوء مزاج مذکور آنست که بارتفاع آفتاب زیاده و شدید شود و بنقصان آن ضعیف و کم گردد و چون با آب یا گلاب حل کرده استنشاق نمایند رعاف را
قطع کند و همچنین طلای آن بر تارک سر و پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ مورد یا برگ بارتنگ جهت حبس رعاف مجرب سوده یکعدد جو
از آن با آب برگ کشنیز و با سرکه و یا آب بسر و یا آب برگ آس و یا بادروج نیز جهت رعاف نافع و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد
گوش حار و قطع رعاف دماغی سودمند و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن است و آنرا خاصیت عظیم در منع دندان از تاکل است
و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع و همچنین مضمضه محلول آن بگلاب یا آب مورد نافع قلاع است و آن بهترین دواست
برای حرارت قلب مفرط و آنکه سبب بثور و قروح سینه و ریه و ذات الجنب باشد شربا و ضمادا و شیخ در رساله ادویه قلبیه نوشته که کافور را خاصیت قوی است
در تقویت جوهر روح حیوانی چون مقدار معتدل از آن اخذ نمایند و بسا است که اعانت میکند بتعدیل امزجه حاره و خوشبوی آن معین بر خاصیت آنست
و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک و عنبر و یبوست آنرا بروغن خیری و بنفشه و گیلانی می نویسد که آنرا خاصیتی است بزرگ
در ملایمت روح حیوانی در امزجه حاره و بارده و خصوصا چون روح بسبب تحلل ضعیف شده باشد و اما خوشبوی آن معین خاصیت و مقوی است مطلقا
بحسب تمام مزاج و از این رو استفاده لطافت میکند و لهذا تقویت و تفریح می نماید و کهربا شاکل آن در این معنی است مگر کافور در خاصیت قویتر و در ملایمت
شدیدتر و اما الکافور هر قدر که کهنه گردد بهتر باشد و گویند که خوردن آن با مشک و عنبر معدل سردی آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی بارد مزاج و ضعیفست
و آن قاطع حدت صفراوی و اسهال مراری و نافع تب دق و سائر حمیات حاره حاده است و پاشیدن آن جهت قروح خبیثه ساعیه با ادویه مناسبه جهت
زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد و آن مجرب آن تریاق سموم حاره و عقرب جراره است یکدرم آن با آب سیب ترش از سم عقرب
جراره خلاص می نماید در ربع مثقال و یا زیاده جهت قروح السبیل با آب انار و شیره تخم خرفه در برف نافع و گویند کافوریکه در خلل چوب شجر آن یافته میشود
و آن سفید صاف و قویترین اقسام آن در جمیع منافع مذکوره است و آن مضر سرد مزاجان و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات
غذا و قاطع باه حتی اکثار بوئیدن آن و مجمد منی و مبرد گرده و مثانه و مولد سنگ در آن هردو و مسقط اشتهای طعام است الا آنکه جوع البقری را نافع و گفته اند
ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز در امر تضعیف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد
از انقطاع تخدیر آن خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل نخود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی
و سرعت پیری و قطع نسل و مصلح آن عنبر و مشک و جندبیدستر و ادویه گرم و خوشبو و گلقند و روغن سوسن خیری و بنفشه و نرگس و امثال آنهاست
و مولد سنگ گرده و مثانه است مصلح آن معجون ورد و گویند اکثار بوئیدن آن موجب درد سر است مصلح آن بنفشه و نیلوفر و زعفران و گلقند و عنبر و
مشک و بعضی گویند حمیات خلطی اطلاقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنست مقدار شربت
آن قیراط و تا یکدانگ و گویند تا یکدرم در هفته روزی و دو مثقال آن قاطع باه [illegible] و گویند ده مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن
آن طباشیر و نیم وزن آن صندل سفید و کهربا و گویند که اگر زن [illegible] قادر نگردد و ابن ماسرجویه حکایت کرده که مردی
مقدار یک مثقال کافور [illegible] باه او قطع گردید و روز دیگر [illegible] و شدت جماع او باطل شد و [illegible] نیز همان مقدار
[illegible] معده او فاسد شد [illegible] که قوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات داخل می نمایند

وخواص آن بقول ایشان درکپور بیاید و ماہ الکافور در حرف میم مسطور گردد **کافور الیفا** پوست طلع ست که بفارسی طلوشه خرما و بشیرازی تاره و شجرانا منه
و نافع و احکام فواکر ابیر گویند و نیز اسم نباتی ست که گل آن مانند گل اقحوان ست **کافور اسفر** ابیضاران ست **کافور جودانه** نوعی از کافور خوشبو ست
کافور الملک زرنباد ست **کافور موتی** نوعی از کافور کدر رکه غیر شفاف مغشوش ست **کافور یہودیه** ریحان الکافور ست **کافوری**
و کافوریه اسم اقحوان ست **کافیلو** بفارسی شقاعی ست **کاک** بفتح کاف و الف و سکون کاف عربی اسم ہندی کو است **کاکنڈا** اسم
چیونٹا ست **کاک لیشپ** اسم گل نلا تیگی ست **کاکھینی** اسم گھونگچی ست **کاک بیل** کاکتندی کاک ارتجی اسم ہندی طلب ا
و بقول البعضی کاکتندی نام کرحاست **کاکھیا** بردی اسم گلشنه ست **کاکترو** اسم دکات **کاکتلا** اسم گھنگچی ست **کاک تندک**
اسم تیندو ست **کاکچینگا** بالضم جیم فارسی و خفا نون و فتح کاف فارسی و الف اسم ہندی رجل الغراب ست و خواص آن بقول اہل ہند
در مسی خواہد آمد **کاک چنگی** اسم ہندی اطریلال ست **کاک چھدرا** اسم گولردشتی ست **کاکدنی** اسم ابی سفید ست **کاکڑاسینگی** بفتح کاف
و الف و سکون کاف ثانی و فتح را مهمله ہندی و کسر سین مهمله و سکون یا تحتانی و خفا نون و کسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی و بسنسکرت کرکھوشا
یعنی امراض زنان نفسا که کلان شود و نفع و کنگاچا یعنی فواید او و برابر فواید سرطان ست شنگی یعنی شاخ نامند و کرکاٹا شرنگی یعنی شکل نیش پای سرطان
می شود و دوائیست ہندی شبیه بغلاف شاخ بزرگ و چک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و مزه آن اندک تلخ با حدت و عفوصت و آن گل یا ثمر ورقی ست شبیه
بدرخت موز گرم در اول و خشک در آخر سوم و بعضی گرم و خشک در دوم نوشته اند مجفف رطوبات نزلی جهت سرفه و ضیق النفس و در طب خصوصا اطفال و جهت
فواق و قی و اسهال بالدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تپ نیز و دافع آروغ و تہوع و بواسیر و مشهی طعام و گویند دافع باد شکم و بی مزگی دہن
و سیلان لعاب دہن و گرفتگی آواز و مقوی معده و نافع تپ دق و بقول مجربی بجزا و جهت بواسیر سائل و بواسیر نافع ست و باقدری عسل لیسیدن سمن بدن و
ضماد آن با سرکه دافع بہق ست **کاکره** بفارسی عاقرقرحاست **کاکشتا** ناسو تیندو ست **کاکل** بضم کاف فارسی ثانی اسم فارسی مشترک میان گندم
رومی و اشنان ست **کاکل** بکسر کاف فارسی ثانی گل سیاه است که در حوض و نهر میباشد و نیز بعضی نباتی ست که در آید و یدوا اول رحم ست **کاکل**
بفتح کاف اسم قاقلی ست **کاک لهر** اسم ہندی کاکچینکا ست **کاک ماچھی** بزبان بنگاله اسم مکوه ست **کاکمالا** اسم تلسی سیاه است **کاکنه** بسکون
کاف ثانی و فتح نون و ها معرب آن کاکنج ست **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و سکون جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی ست
و نزد عامه اہل فارس معروف بعروسک پس پرده و عروس پرده و بشیرازی کچو مچو و بیونانی قسوالیدوس قسیدس و قسوکیدون و دسفدلون
و بسریانی حمری حوجا و برومی اسفید و لیون و بعربی جوز المرج و حب اللہو و ہندی راجپوتکه و بن پوتکه و چپوٹن نیز گویند و باطینی ہالیلہ کا یم نامند
و آن از انواع عنب الثعلب ست و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص ست گویند که آن ثمر شجره کوہی ست شبیه بعنب الثعلب الا این بزرگتر
از آنست و ثمر آنرا خشک کرده نگاه میدارند و نباتات آن نیز شبیه به نبات عنب الثعلب برگ این عریض تر از آن و شاخهای آن چون بلند شود منحنی
بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسبزی و ثمر آن در غلافیست پر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ میگردد و در و
آن دانه مانند سپستان و فندق کوچک و این نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقع آن دو قسم میباشد کوہی و بستانی کوہی آنرا برگ مانند
برگ سیب مزغب و غبارآلوده و سیاه و ساق آن باریک طویل و چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن نیز مائل
بسرخی و در غلاف سرخی و نبات آن سنگ لاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تحذیر قوتیار خشخاش منوم و از مطلق آن مراد
کاکنج بستانی ست و مستعمل پوست ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده یا لیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی کوہی گفته اند و در جمع میان
هردو قول گفته اند جائیکه تحذیر بسیار مطلوب باشد کوہی بهتر ست در جاهای دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند و سرد و خشک در دوم
بقول شیخ ارسطو و گویند کوہی آن سرد و خشک در سوم ست و عصاره آن نیز و شیخ گفته که قوت آن قریب از قوت عنب الثعلب است

وخصوصاً قوت برگ آن و آب آن و آب برگ آن هردو نافع اورام درا بند است و بقول بدیشوس بایمیهت نافع نازموده و دیگر و دوا مقوی بدو و حس
گفته که خوردن کاکنج مضر نیست و آنرا قوت مبرده است و از خواص عجیبهٔ تمالی آنست که چکانیدن عصارهٔ آن در گوش نافع قروح لهذا آنست و تا شامیدن آن
نافع عسر نفس و ربو و لسعات و یرقان و مفرح دیدان و حب القرع و صفرا با ادرار بول و دافع اوجاع گرده و مثانه و قرص آن و قرص محارمی ابوال و مصلح حالی جگر
و چون آب آن با مغز فلوس خیار شنبر بنوشند نافع ورم جگر است و مداومت بهر روز بمقدار یک مثقال از آن و یا عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب و در شریف
گفته که چون از دانهٔ آن هفت عدد هر روز از حلق فرو برند یرقان را صحت بخشد با ادرار آن بول را و گویند اگر زن تا هفت روز هر روز هفت عدد آن
از حلق فرو برد بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب و بقول فولس بجز و از خشک آن با یکجز و شیح ارمنی سائیده خوردن کرم معده و حب القرع را بیرون
آرد و قرص آن بهترین ادویه برای بول المده است طلای عصارهٔ آن محلل صلابات و بواسیر و نافع قروح متزمنه و نواصیر و حافظ قروح از فساد
آن و مخدر مصلح آن گلقند و صاحب منهج نوشته که کثرت استعمال آن مضر گرده است بسبب شدت ادرار آن مصلح آن گل سرخ و گل فارسی بدل آن برابر آن
سفید و گویند عنب الثعلب یا تخم خیار و یا مغز جلغوزه بوزن آن مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم و تا پنج درم نیز گفته اند و کاکنج کوهی نیز مدر بول یک مثقال آن منوم
و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و بقول گیلانی کاکنج کوهی در جوز المرج مسطور شد **کاکندیکا** اسم گمپنی است **کاکولی** اسم صعتر است **کاکوش** اسم بنفشه است
کاکول اسم شقاقل است **کاکولی** بفتح کاف والف و ضم کاف ثانی و سکون واو مجهول و کسر لام و سکون یای تحتانی و عوض لام را مهمله نیز آمده
و در سنسکرت و لیکها یعنی سیاه مانند زنبور کبلی و پیپرا نام معنی این دو اسم آنکه بار دانه‌ای گرد و مائل بدرازی در انجد بشکل تورنی میباشد و مدهورا
یعنی شیرین و دانیسا یعنی سیاه مثل برزاغ است و قسمی است از آن که آنرا چهیر کاکولی یعنی کاکولی که از آن شیر بر می‌آید و شکلا سا یعنی سفید است و
فزاینده منی و جیوکو لیکا یعنی صحت بخشندهٔ جان است و قسمی دیگر از آن که آنرا گنبهار یعنی کهیر کاکولی میگویند با جمله دوای هندی است معتدل بادی
و سپاه شکند و تشنگی نشاند و سل و هزال را دور کند و جلند رد نفع نماید و بقول بعضی در افعال مانند چهیر کاکولی است که مذکور شد **کالیرا** اسم
هندی سرطان است **گال** بفتح کاف فارسی و الف و سکون لام اسم مازو است بقول اطبا انگریزی مازوی بی سوراخ قوی العمل است و آنرا در تپش و اسهال
و ادرار حیض و سوزاک مید هند و بر مسه‌های بواسیر مرهم این می نهند **کالا** اسم لبن یعنی شیر است **کالانجهوا** اسم هندی گیاهی است که ثمر آن مشابه
کژدم سیاه میباشد و نیش مثل نیش عقرب مزاج آن گرم و خشک است و در روغنهای با پهه و امراض عصبانی مثل فالج و خدر و غیره بکار آید **کالاپندی**
اسم فلفل است **کالاچنڈاوری** بکاف والف و لام والف دوم و فتح جیم فارسی و سکون نون و فتح دال هندی والف سوم و فتح واو و کسر را
مهمله و سکون تحتانی اسم سنجیت است **کالاجیرہ** اسم هندی زیرهٔ کرمانی است **کالادانه** اسم هندی حب النیل است و نیز آنرا بهندی مرجانی دوڈی
و نیز هندیان کتل و دودهی پشپا یعنی گل او سفید مائل بکبودی مانند جعرات میشود و کهدتیا یعنی چیزی خوردنی است کهتوا یعنی بیل او گرهدار است و پری
بنکا و باد پا یعنی بلرا و همچون پای چارپایه میشود و زیرکی و در بنگاله چهار مرچه و یک نوع دیگر آنرا ایراجتا گویند نزد هندیان دافع فساد صفرا و بلغم
و بواسیر و کرم شکم و تقعد باد و گوله و نفاد زهر است و در تذکرة الهند نوشته که آن دو قسم است خرد و بزرگ و آن جهت تپ و درد پنجهٔ پا و خارش نافع
افعال و خواص این بقول یونانیان در حب النیل مسطور شد **کالانیری** کالی زیره است **کالاسانپ** اسم هندی مار سیاه است **کالاسانوا**
بخفار نون بهندی اسم نوعی از برنج است گویند که اسم سادا و ران است **کالاشام** اسم نلاتیکی است **کالاچلا** اسم هندی خربق سیاه است
کالاکوٹ بفتح کاف والف و فتح لام والف و ضم کاف و سکون واو و تای فوقانی بهندی لغت هندی است یعنی سیاه گل و آن بیخی است سمی نبات و
گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در شکل و رنگ شبیه بجدوار و بنفش و سیاه و بعضی سبز اغبر را برنگ زردی و منقط بسیاهی این را ملدیه نامند و قسم
اعلای آن در کوه کیدار پربت از نواح تبت پیدا می‌شود و بهترین و قوی آن براق و سخت و سنگین آنست و افعال و خواص آن مانند سینگیا است
که نوعی از بیش است و گل آن نیز در کال سمیت است **کالاکوڑا** اسم کرڑا است **کالالون** اسم نمک سیاه است **کالاماندہ** اسم هندی گاو زبان است

کالامیشیکا بکاف والف و لام والف دوم وکسر میم وسکون تحتانی مجهوله وکسر شین معجمه وسکون تحتانی دوم و فتح کاف دوم والف اسم تربد سیاه است
ویدون کاف دوم والف اسم خبیث ست **کالانسار** بکاف والف و فتح لام والف دوم وضم نون و فتح سین مهمله والف و را مهمله اسم کالیسر ست
کالاورتنا بکاف والف و لام والف وضم واو و را مهمله وسکون نون و فتح فوقانی والف دوم اسم گل پاتلی ست **کالپچیکم روٹ** اسم سورنجان ست
بقول اطبای انگریزی مزه آن تلخ و حریف ست و مدر و معرق و مسکن وجع و مسهل و مقی ست در نقرس و غیره اوجاع مفید مقدار از سه گرین تا شش
گرین **کالدم اروماٹک** اسم قصب الذریره ست **کال ساک** بفتح کاف والف و لام ساکن و فتح سین مهمله والف وسکون کاف فارسی ملین و
مشهی طعام و دافع بلغم و آماس اعضا بلاد انگریز ست **کال سلبنی** بفتح کاف والف وسکون لام وکسر سین مهمله و خفا نون وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی
نوعی از سیب سیاه است گرم و ثقیل و دافع باد و بلغم و تلخ است **کالاب** بفارسی کدو و نیز خربزه کوچک خام را نامند **کالمون** بهندی اسم نوعی از
برنج ست **کالنج** زعرور ست **کالنجه** بکسر لام وسکون نون اسم عقعق ست **کالنگ** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون نون و کاف فارسی اسم هندی
کدو ست **کالندی** بکاف والف وکسر لام وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون تحتانی اسم اثل ست **کالو** اسم عقرقرحا ست و کالوه نیز گویند
کالوت بهندی اسم نوعی از میش ست **کالوج** کبوتر را گویند **کالوخ** گندنا را نامند **کالوسک** باقلا ست **کالوکچا** اسم ایجی ست **کال
هوائی** اسم هلیله کابلی ست **کالی تلسی** بهندی نوعی از ریحان ست و گویند اسم نام ست **کالی جیری** زیره بری ست و بقول اهل هند ذرکالی زیری باید
کالی جهانپ اسم پرسیاوشان ست **کالی خشخش** بهندی خشخاش بری سیاه است **کالی داکهه** بهندی انگور سیاه است **کالیدونیون**
اسم خالیدونیون ست **کالی زیری** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون یای تحتانی وکسر زای معجمه وسکون یای تحتانی وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی
و جوهن زای معجمه هم میخوانند و در زبان بنگالی سوراج و سوآل نامند دانه ایست سیاه رنگ و دراز بقدر زیره و برابر زیره در طول و تند گی مثل کاسنی و
از آن بدرلزت تند و بسیار تلخ و نبات آن بقدر دو ذراع و برگ آن اندک طولانی مشرف و رنگ گل آن برنگ گل کاسنی و مستعمل تخم آن و گرم و خشک در آخر
سوم مقطع و مفتح و محلل مذیب بلغم و آشامیدن او جهت استسقای بارد و بجهت تمامی اخمیه مزمنه و اوجاع مفاصل و قرم خبیثه نافع و اگر بقدر سه توله کوفته سفوف
نموده سه حصه کرده یک حصه در جگر گوسفند که موافق خوردن باشد اندخته دو پیازه پخته نهار بخورند دیگر روز در میان داده سه مرتبه استعمال نمایند جهت قلع
و بن آزموده است و ضماد او با آب هلدی واند کی گندهک جهت جرب و قروح مؤثر و با برگ نیب هلدی بر بدن مالیدن نافع جهیک و چون نیم توله با یکمشت برگ
نیب در ظرف گلی نو لشب خیسانیده صبح کوفته مالیده صاف نموده صاحب تب خورند مختلف الادوار بد هند مجرب ست و با برنگ کابلی قاتل اقسام کرم شکم
و ضماد برگ و شاخ او محلل اورام صلبه و مسکن دردهای بارده و نیز تخم او با برگ نیب اعدا رسال از لوسیتن دافع سمیت نیش آنست و همچنین در مخفف
جراحت نیش آنهاست و گویند که آشامیدن آن جهت رفع سواد بلغمی و اخراج اقسام کرم شکم و دافع نفخ و هاضم و مشهی و اگر سه درم آنرا گرفته نیمه از آن بریان
سازند و بهم آمیخته سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه بخورند و غذا برنج ساٹهی و تغرات خورند لوا سیر بند کند و نافع لوا سیر بادی ست خوردن زیاده
آن اکال و مصلحش شیر گاو و مضر معده و امعا و مورث مقص و کرب مصلح او مسک و شوربای مرغ چرب بدل آن کنکی ست و ضماد آن جهت تسکین اوجاع
بارده و تحلیل اورام صلبه و غدد تنها و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه
اشخاص انسان از داخل کم استعمال میکنند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب ست خصوصاً اسپان بسیار استعمال میکنند و گویند که او نسبت بمزاج
اسپ سرد ست مثل ریوند چینی **کالیسر** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون یای تحتانی و فتح سین مهمله وسکون را مهمله و کلیسر بحذف الف نیز آمده و آنرا
کالانسار نیز گویند یعنی آنکه تمام اجزای درخت او سیاه است و مامنار و شش کننده بدان و بهستان دری یعنی در نشیب کوه پیدا میشود و نیز چندن و تیلا شاریها این
اسم مرکب از سه لفظ یکی چندن یعنی صندل دوم تیلا یعنی گل او سیاه و سوم شاریها که نام ماناست یعنی مجموع این الفاظ آنکه مانار اگل سیاه و خوشبو
مانند بوی صندل میباشد این همه ساکه گذشت قسم ماده اوست و نر آنرا پرتهانیکا یعنی مانند وزیر ست که از و بادشاه را قوت ست مرادش اینکه بادشا

بدن را مثل وزیر ست جهت آنچه عمده کنند ببیاری است و کاشنا و کرشنا بیاض همین ست اسم آنگشت جماد راست و تیز دیک انتهائی دارد و شاریبا این قنوت ثنا
یعنی سفید رنگ نامه و دو دانه بیار ریها دنهانش کوچک شاخ و برگ باریک و کوچک و خشک آنرا که میفروشند یک نوع مشابهت باد رشبیه دارد و بار آن
انقد عناب واز دراز و باریک و اغبر مائل بسبزی و زردی در حالت خشکی و دو قسم میباشد سفید و سیاه هر دو بسیار شیرین و تفصیل او در منی بیفزاید و ملین اخلاط
ملک بربلید تپ و طلعت فرج زنان حار شامل خون طارف سازند و قابض شکم و مانع استسقا و بعضی گویند که سیاه ماده است و شبیه بزه و هر دو سرد و خشک
رهی و باد و کف و تشنگی و بی زالقی و درمن خوان جمعزادی دور نماید و سیلو جهت رفتن شام مفید و آرنده اشتهاست کالی گوله اسم بکائی ست کالی
اسم هندی فلفل سیاه است کالیسیه بفتح کاف و الف و کسر لام و سکون تحتانی مجهوله و فتح تحتانی دوم و وقف ها اسم سماب دشتی ست کالی
بکاف و الف و کسر لام و سکون مجهول و فتح تحتانی دوم و سکون کاف اسم دار هلد قسمی از صندل او سیاه خیره ست کالی کسمیلا اسم دار هلد ست
کامابسرمای اشق و نیز بسرمای آلو بخارا ست کامالاون بیونانی مازریون سیاه است کامالیا بیونانی شبرم ست و گویند مازریون کامبوجی
بفتح کاف و الف و سکون میم و ضم بای موحده و سکون واو و کسر جیم و سکون یای تحتانی اسم بالمیری ست و گهوتگی و هلکر وست کامخ بفتح کاف و الف و فتح
میم و سکون خاء معجمه معرب ابکامه فارسی ست جمع آن کوامخ و بعضی گویند بفارسی جوامع با صفهانی گومه نامند. و آن نوعی از نانخورش ست که از لبن و دینه
و شیر و ابازیر و فودنج که خمیره کوامخ و آبکامه است میسازند بهترین آن معتدل الحرافة کثیر الابازیر ست مزاج آن گرم و خشک ست و مشهی و بزود دی
فرود آورنده غذا از معده الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال ست اکثار آن باعث تپهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و معده
و تحفیف این کمتر از ابکامه است سزاوار آنست که بسیار نیاشامند. کامخ ابیض بشیرازی ریحان ست کامنجی پوری اسم دیسا ست کامو
هندی باقلای هندی ست که آنرا بهندی کهاوت نامند کام کستوری در زبان کنتری اسم نسی ست کامنی اسم بنداست کامونی اسم
هندی مکوه است کامه بفارسی مرجان ست کام و رچها با اسم بنداست کان اسم گوش ست گانجا بفتح کاف فارسی و خفاء نون و فتح جیم و الف
دوم در زبان هنود گنجائی و در سنسکرت انجن پتری یعنی آز کشیدن او چشم سرخ میگردد و بهرنگی یعنی حابس اسهال و کاماهاری یعنی منشی و وجیا
یعنی برای صحبت زنان خوب ست و بهنگی یعنی نباتات افزا و کرنگا یعنی بفقرا و جوگیان و اصل بخدا کند میگویند. و آن نباتی ست شبیه برونئیدگی بهنگ
و در بلاد هند زراعتها می کنند و چون آدمی در زراعت او میگردد مستی او بر بدن می چسپد از بدن جدا کرده میگیرند و آنرا چرس نامند و مولف چرس
و با غنچه های رونیدگی را حقه پر کرده در عوض تنباکو می کشند مستی و نشه قوی میکند و آن مرکب از گرمی و سردی و خشکی غالب و آن حابس اسهال برای
صحبت کردن بزنان خوب ست و فقرا و جوگیان و دیگر مردمان بنا آنرا از حقه می کشند و گویند بخدا او اصل می کنند و بعد موت استخوان او بوسیده نمی کند.
و هندیان گویند که باعث نحوست و فقر ست و گانجه کش در خود خوش میباشد. و گرم ست در سینه می خلد و کف می شکند و صفرا بیفزاید میوده و نامرد
میکند و خواب بسیار آرد و مدر بول و سنگر هنی را مفید و کف و باد و خون دور کند و کشته آواز خوشی خود میسر آید گاهی مجنون و خائف و گاهی مردانه
مانند شیر میشود و مزه شیرین و تلخ و زمخت را رود و هاضمه میکند و قی که بعد طعام شود دفع نماید و دل را دیوانه سازد کانٹا اسم هندی خار ست
کانٹکی بفتح کاف و الف و نون و فتح فوقانی هندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی اسم بیکل ست کانتم بفتح کاف و الف و سکون نون
و فتح فوقانی و سکون میم اسم حبک ست کانچکوڑی بفتح کاف و الف و خفاء نون و سکون جیم فارسی و فتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله
هندی و سکون یاء تحتانی اسم کوپنج ست کانجهمینا اسم سور اشتری ست کانجهیسریا بکاف و الف و سکون نون و فتح
جیم فارسی و خفاء ها و کسر فوقانی و سکون تحتانی و کسر باء فارسی و سکون راء مهمله و فتح تحتانی و الف اسم چیونتا ست کانچسکم بفتح کاف و الف
نون و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و سکون میم اسم کانجی ست کانٹا سلانی بکاف و الف و خفاء نون و فتح فوقانی هندیه و
الف و فتح سین مهمله و لام و الف و کسر همزه و سکون تحتانی و هنود انگشو کسر مرمی گویند و آن نباتی ست تا یک گز بلندی میشود در مقابر و زمین

سنگ لاخ میروید و شاخهایش نه بسیار و نه کم و بر سر شاخها خارها و برگ او مانند برگ مرچ سرخ اما خشن و گلش زرد طلائی رنگ بشکل گل چنبا دارد و خورد
و مزه شیرین دارد و سرد و خشک و جهت سرفه و تپ و بیماریهای بلغمی نافع و جهت خارش و جهت تبهای کهنه مفید و مسواک او دندان را محکم کند و اگر زن را اولاد
نشود و پیش از حیض درد در رحم او میشود باید که یک مشت برگ آنرا شیره گرفته مغزات بقدر چهار توله آمیخته سه روز ناهار بخوراند و طعام با مغزات بی نمک
بدهند درد دفع گردد و فرزند پیدا گردد بعون الله تعالی **کانٹاه** اسم انبه است **کانتران** اسم قطران ست **کانچ** بفتح کاف و الف و خفای نون و سکون
جیم فارسی و بدون نون نیز آمده و آن اسم هندی آبگینه است نزد هندیان سبک ست و مصلح فربهی و دافع دمامیل و بثور و مقوی چشم و سوخته او در آب انحجار
بطریقیکه در آبگینه مسطور شد باریک سائیده بقدر دو قیراط باد گیراد و یه گلو یه خورانیدن برای شکستن سنگ گرده و مثانه از مجربات ست فعال و خواص این
بقول یونانیان در آبگینه مسطور شد **کاناگچو** بفتح کاف و الف و فتح نون و الف و فتح کاف ثانی و تشدید جیم و ضم آن و سکون واو از کشمیر می آید داز اقسام
سماروغ میگویند مردم کشمیر بسیار بآن رغبت دارند نمکین و چاشنی دار همراه گوشت پخته میخورند و لذت و مقوی بودن و ثقل آن ظاهر میکنند و دیگر خواص آن
و فطر و کماة و کنبی مذکور ست **کانچنم** اسم سونا و گیال ست **کانجی** بفتح کاف و الف و خفای نون و کسر جیم و سکون یای تحتانی سرکه هندی ست در لغت سنسکرت
کانجکم یعنی زمی رنگ طلا و شکتم یعنی سفید و آونتی یعنی حفاظت کننده و میکرو و العینی مقوی و شهسر بهیدی یعنی بهج دفع کننده امراض و سودم و ساری
سنی برو اسم فزاینده منی و شیرو رسائم یعنی شیره ترش و مفید صفرا و شکل میوه یعنی پیدا کننده منی میگویند و آن بلغم و باد و صفرا و کوفت بدن و درد شکم و نفخ
و قبض دفع کند و ترکیب آن آنست که بر آتش اندکی زیره و لهسن قدری روغن تلخ یا شیرین بیندازند تا دود برخیزد بعد از ان دهن ظرف گلی را بر ان
گذارند تا ظرف بو یا گردد پس خردل و نمک نانخواه و زیره در آب حل کرده در ظرف مذکور انداخته سر ظرف محکم بسته در آفتاب گذارند تا ترش گردد و در
گرما بزودی تیار گردد و در سرما بدیر و هرچند کهنه شود مفید بود و اهل هند بره ماش را که قسمی از طعام ایشان ست در میان آن می اندازند و بسیار
لذیذ میشود و مضرت غذای مذکور کم میگردد و صاحب مخزن نوشته که کانجی اسم سرکه هندی ست که از حبوب اکوله میسازند بهترین همه مصنوع از برنج ست
و صنعت آن آنست که هر کدام را از حبوب که خواهند مهرا پخته صاف نموده با قدری نمک در شیشه و یا مرتبان چینی و یا سفالی لعابدار کرده سر آنرا بسته
چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت دیگدان بگذارند تا خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار برند مزاج آن مطلقا سرد و تر با اندکی قبض و جالی
و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و تشنگی و مضر معده و صاحبان مزاج سرد و مصلح آن گلقند آفتابی و یا عسل و یا زنجبیل و گویند سیر
کوبیده دران داخل کرده نوشیدن و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی قوی و دافع سستی بدن و مقوی موی سر باو طلا و مسکن اشتها خوردن
آن معتبر و آنچه از برنج و جوار بسازند زحمت و اندکی شیرین و سریع الهضم و قابض و دافع تپ صفراوی و حرارت و غشی و کوفت بدن و قی و تشنگی و سلس البول
و فزاینده منی و در هیضه و بائی بنفع آن بسیار بتجربه آمده و کانجی ولایتی در آبکامه مسطور شد و اطبای نصاری آب برنج پخته را کانجی نامند **گانڈا**
اسم هندی نیشکر ست **کانڈاجات** بکاف و الف و نون و دال هندی و الف و فتح جیم و الف و فوقانی اسم گلو **کانڈالی** بفتح کاف فارسی و الف
و خفای نون و فتح دال هندی و الف و کسر لام و سکون تحتانی اسم دوب بیلیه است **کانڈانکتک** بکاف و الف و نون و دال هندی و الف
و کسر فوقانی و سکون کاف دوم و فتح فوقانی دوم و سکون سوم اسم حرابیته **کانڈپشپات** بفتح کاف و الف و سکون نون و فتح دال هندی
و ضم بار فارسی و سکون شین معجمه و فتح بار فارسی دوم و الف و فوقانی اسم سالپرنی **کاندهارسی** بفتح کاف و الف و سکون نون و فتح دال مهمله و
و خفای ها و الف و کسر رای مهمله و سکون تحتانی نام کانجا **کانده** بفتح کاف و الف و خفای نون و فتح دال مهمله و سکون ها اسم هندی پیاز ست و در
سنسکرت ترلی و یونیشتا و پرکو و بهوتا و پلانڈو بمعنی مثل بیضه تو بر تو میشود و دو لکهو دشتی نامند و آن تیز بسیار بدبو دهن را بدبو کند و
و غذائیت دارد و مقوی شهوتین و دافع صفرا و نزد بعضی مولد کف و مصلح آن شیره زنجبیل صفرا و باد دور کند و گرم میکند و درد سینه دفع نماید
و دخان گزنده او شیاطین را میگریزاند **کانده دشتی** را کولی کانده و کنده بهندی اسم عنصل ست **کاندر** اسم هندی اشق ست **کالس**

بفتح کاف والف وخفای نون وضم میم وسکون سین مهمله ومیم اسم کنار است که در آخر آن گل سفید مثل تخم بر می آید سرد و خشک نزد هندیان نافع و مشهور است نزد بعضی جوارش منفعت
مثانه و سوزش اعضا و فساد خون و صفرا و ... ست و هم کپاس هم نوشته اند کانسی بفتح کاف والف وخفای نون وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی
و بفتح سین مهمله و عوض یای تحتانی الف نیز گویند کانسا اسم هندی ست که آنرا پنچا و پرکا نوشته یعنی رنگ درخشنده و تابنده دارد نیز گویند بفارسی روئین
گویند نزد اطبای هند گرم و گران و ملین و مقوی چشم و دافع فساد بلغم و صفرا ست و بقول بعضی سبک و خوردن در ظرف او باعث رفع امراض ست خواص
آن بقول یونانیان در طالیقون گذشت کانکیدکی اسم هلیلی ست کانگنی بفتح کاف والف وخفای نون وسکون کاف فارسی وکسر نون سکون
یای تحتانی در کنکنی بیاید کانکمیا بفتح کاف فارسی والف وخفای نون وکسر کاف فارسی دوم وسکون تحتانی و فتح تحتانی دوم والف اسم قسمی از مومیا
کانک کری اسم ابهل ست کانکیرل اسم اکلیل ست کانیرو بفارسی مازریون ست کانیطنوسا اسم شبرم ست گاو بفتح کاف
فارسی والف وسکون واو ماده گاو آنرا بعربی بقر و بفارسی ماده گاو و بهندی گای گویند و نر آنرا بعربی ثور و بفارسی نر گاو و بهندی بیل و بچه آنرا بفارسی گوساله
و بعربی عجل و بترکی بوزاو گویند و آن حیوانی معروف ست بهترین آن آنست که جوان فربه کثیر الریاضت نسبتا یا ماده و چرنده باشد و آن غلیظ الطبع
یابس المزاج گوشت آنکه عمرش زیاده از یک سال باشد در گرمی و خشکی کمتر از شتر و خشک تر از بز و شیاز آن سرد در اول و خشک در سوم و زهره
آن گرم و خشک در اول چهارم و سرگین آن گرم در دوم و خشک در اول و گویند گرم در آخر اول و خشک در دوم و بول آن گرم و خشک و خون
نر گاو بسیار گرم و خشک و غلیظ بالجمله گوشت گاو غلیظ الغذا و دیر هضم بطی الانحدار و خون متولد از آن غلیظ تر و بدبوتر و سوداوی و اکثار تناول
آن محدث امراض سوداوی مثل سرطان و جذام و تپ ربع و وسواس و عظم طحال و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و فساد مزاج کل بدن و
استسقا و مانند اینها از امراض و گویند سوداوی ست آن مضر صاحبان مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و خون ولادت پیش از وقت و مورث
موت فجاءه بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوی بسوی قلب و دماغ ست و لحم آن در طعم لذیذ میباشد بسبب آن خورنده آن قوت ظاهری یابد چون
بر هضم آن قوت یابد و خوردن آن برای صاحبان قوت و کثیر الریاضت و تعب و صحیح المعده نیکوست و بسیار مقوی بدن و قاطع صفرا رقیق و بقول
شیخ گوشت ماده گاو کثیر الغذا غلیظ و مولد امراض سوداوی و افضل آن گوشت گوساله است و هم او گوید که گوشت ماده گاو مولد بهق و سرطان
و جرب و قوبا و دوالی و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و صداع ادمان آن غیر نیوز که باعث تعفن خون ست آن غذای معتدل دهد و خون
پیدا کند و بدن را فربه گرداند و باه افزاید و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج ست و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهارساله میدانند و زرد رنگ آن
بهتر از سائر الوان ست و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع ست و بدترین آن پیر و لاغر و مریض ست نصاری چون بالای آن شراب
می آشامند لهذا بسیار استعمال می نمایند جهت آنکه شراب آنرا هضم می نماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که شراب نمی خورد نباید که آنرا استعمال
نماید و کسی که گوشت آنرا تناول می نماید باید که گاه گاهی تنقیه سودا باسهال سودا می نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن
شرابها و آبهای غلیظ و زراب و ابتدا و چون بعد خوردن آن در بدن خود التهاب و سوزش دریابد بالاش شراب رقیق مائی و یا سرکه جرعه جرعه
بنوشند و یا سرکه در طبخ آن داخل نماید ولیکن سرکه با آن معین بر کثرت تولید سودا ست سکباج با کشنیز خشک و زعفران نافع گرم مزاجان و صاحبان
جگر حار ست و مانع سیلان ماده بسوی معده و جگر و نوشیدن شوربای آن صاف از تمام دسومت با سرکه منع انصباب مواد صفراوی بسوی
معده و جگر و امعاء و منع انتشار آن در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نماید و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز و سرکه و
حموضات مشابه آن و کشنیز خشک اندکی و زعفران و همچنین خوردن گوشت ماده گاو در قرن یخنی نافع قروح امعاست و جوان صاحب مزاج بارد
و معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا الطبخ نماید و با کاشم و سیر و سداب و ... بیرو خردل بریان و با عسل دارچینی تنها سوای خرما
تناول نماید و بعد خوردن آن ته ببرگ خردل بعد از آن نیکوست و لذا نوشیدن شراب بالای آن و باید که آب بالای آن بزودی نخورند تا اینکه شکم خنک گردد

پس بالایش شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و مصلح گوشت آن دار چینی و فلفل و زنجبیل و همراه پختن آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیگ اندازند همراه لذیذ گرداند و از معده بسرعت منحدر سازد و مصلح گوشت گوساله که مضر صاحبان طحال است و استمام در ریاضات بود و سرگین آن کثیر التحلیل است و جاذب و حابس خون و مدمل جراحات است و ضماد آن با آرد جو جهت جوششها و اورام و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و ثولول و با زعفران جهت کشودن خراج و با آب عنصل جهت قوباء و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و نهادن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و امثال آنرا بیرون آورد و روغن آن جهت قوباء و جرب و طب نافع و فرو نشاندن آن نافع زیادتی اکله است و لیکن سید زهره آن با عسل جهت جکو نار فارسی که آتشک نامند نافع و اهل مصر درین مرض استعمال میکنند و بعید نیست و لیکن بی عسل استعمال آن جائز نیست و پیه آن در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جرب مفید و طلای سرگین آن با سرکه تحلیل اورام حاره و با عسل اورام بارده و با سویق تلیین اورام صلبه نماید و سرگین ماده گاو صحرائی را چون گرما گرم بر موضع نهند اورام جراحات را تحلیل کند و تسکین اوجاع آن نماید و چون سرگین خشک آن بر جراحات تازه بپاشند خون آن قطع کند و ضماد گرم آن بر ورم نفع دهد و برش و نمش و بهق و آثار سیاه را تنها با آب گندنا مفید بود و منع آبله سوختگی آتش نماید و زهره گاو در مراهم جراحات عسر الالتحام و اوجاع شدیده می افتد و طلای زهره آن جهت قروح خبیثه هر جا و سائر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و با نطرون و گل قیمولیا جهت جرب متقرح سر و سبوسه سر و کلف و آثار جلد مفید و ضماد کعب آن رافع برص است با سرکه و گوگرد آمیخته بر سر طلا کردن نافع خراز و بول ماده گاو به غایت جالی و جهت کلف و قروح اطفال و دفع احتباس بول اطفال نافع و بر شکم مستسقی ضماد با خردل یا حرمل مطبوخ در آن جهت عدد مجرب نوشته اند و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند و در انگشت دست بپوشند جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و اکتحال زهره گاو سیاه بصر را تیز گرداند و از اله غشاوه و جلای بیاض چشم کند و زهره نر گاو با آب بادیان در حدت بصر به غایت نافع و همچنین خاکستر کعب آن و چون مرکب با مرهم آن سائیده در گوش چکانند درد آن ساکن کند و همچنین قطور سرگین آن با زیت سوده یا شراب و روغن بادام تلخ تحلیل ورم و ضربان آن نماید و چون گوشت لاغر آن بریان نماید آب آن در گوش چکانند کرم آنرا بکشد و چکانیدن زهره آن با شیر زن و یا بر سیلان ریم از گوش باز دارد و خراج و یا انخراق عارض آنرا نفع بخشد و یا آب گندنا و یا روغن گل طبین و دودی و در بارد را ببرد و همچنین تقطیر آن در گوش خصوصاً با عسل و یا با آب سداب و زیت جهت تسکین درد آن و قطع چرک و ریم انسان نافع و شاخ سوخته آن با آب نوشیدن و در بینی دمیدن قطع رعاف نماید و کذا سرگین تازه آن تمام سر و پیشانی ضماد نمودن مجرب و عجیب النفع در رعاف شدید است و همچنین خاکستر سرگین آن با سرکه بر پیشانی طلا کردن و تنها در بینی دمیدن نافع و نیز براده شاخ خشک نر گاو خصوصاً از کنارهای آن گرده مقدار یک مثقال با سرد خوردن حبس رعاف نماید و چکانیدن آب افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی نیز جهت حبس رعاف نافع و مطبوخ سم سوخته آن با سرکه نافع درد دندان است و همچنین کعب آن و بدستور سنون خاکستر سرگین آن و کذا شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن بر دندان مالیدن جهت تسکین درد و جلای دندان مفید و سنون کعب سوخته آن مقوی دندان و در خناق مالیدن زهره نر گاو با عسل و نیز ضماد آن از بیرون حلق نافع خناق است و خوردن پیه آن جهت سرفه و قروح قصبه ریه نافع و ضماد سرگین آن با آرد باقلا جهت ورم پستان مفید و خوردن خاکستر کعب آن مثقال با عسل تفریح قلب نماید و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و بول نر گاو جهت درد معده بارد و بواسیر و پیه آن جهت قروح معده مفید و طلای زهره آن از خارج مزیل قروح عارض معده است و گویند چون اندکی از آن با قدری عسل بخورند تنقیه و تحلیل نماید و گوشت آن بر دیاند و سرگین آن تنها و یا بابونه و گوگرد و نطرون و امثال آن بر شکم و اطراف مستسقی طلا کردن و در آفتاب خوابانیدن جهت استسقا نافع و بهترین سرگین آن ربیعی که دران ایام علف گیاه و انجیر و کرسنه و حشیش یابس بر موضع ورم طلا نمایند در غیر آن که آن مفرح موضع سلیم است و همچنین شرب خاکستر آن مفید و چون نخواه را در بول گوساله یک شبانروز بخیسانند پس بر آورده خشک نموده بار یک بسایند و هر روز بقدر بر داشت گاهی خورده باشند جهت استسقا

مفید ست و سرگین آن و یا شاخ آن هر روز نیم درم با سکنجبین بمداومت خوردن طحال را بگدازد و همچنین خاکستر موی آن با سکنجبین و کذا سوخته
آن جهت سپرز و قوت باه نافع و چون در دیگ مسی با زیت بپزند و نیمگرم بر ناف و خاصره و زهار نهند قولنج و ریحی را نفع کند و چون در سرگین گرم
آن بنشانند درد ناف را مفید بود و خوردن شاخ سوخته آن یک مثقال با شراب عفص قطع اسهال کند و همچنین استخوان سوخته و کذا سکباج آن ادرار صفرا
و حبس آن از انتشار بسوی بدن و منع سیلان مواد بسوی معده و امعا و قطع اسهال صفراوی بکند و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز و سرکه با
بعض ترشیها و اندکی زعفران و همچنین نه باشد برادهٔ شاخ آن و کعب سوخته آن چون با العسل بخورند اخراج حب القرع و دیدان نماید و گویند که چون
شاخ سوخته آن تا دو مثقال با فتیل اخراج حب القرع از شکم نماید و ضماد سرگین آن بر مقعد جهت درد و ورم آن مفید و طلای پیه آن بر بواسیر
نافع و همچنین زهره نرگاو و مفتح افواه بواسیر ست و طلای زهرهٔ آن با آب گندنا نافع بواسیر و مسکن درد آنست و با عسل بغیه قروح مقعد و چون
با شراب بنوشند نعوظ قوی آرد و برادهٔ تعضیب و خصیهٔ خشک کرده آن جهت باه بالغ النفع ست چون با شراب بخورند و یا در بیضهٔ نیمبرشت
انداخته بخورند که امساک منی و منع سرعت انزال کند و شرب پیه آن نافع حرقت البول و بخور سرگین آن ولادت بآسانی نماید و اخراج
جنین مرده کند و رحم بازر را باز گرداند و همچنین ضماد آن زیر ناف مخرج جنین مرده است چون مدتی نهند باعث قتل جنین زنده گردد و
فرزجهٔ زهرهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم نافع و طلای آن با عسل مسکن درد رحم و درد قروح فرج و ذکر و انثیین معین بر
تحلیل اورام آنهاست و ضماد آن نافع درد مفاصل عرق النسا و بدستور طلای خاکستر آن با زیت کهنه و نهادن آن گرم با سرکه ازالهٔ اوجاع
نانخو و ورم آن نماید و طلای با عسل تحلیل اورام تعضیب و خصیتین کند و ضماد خون نرگاو مخلوط بخون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین درد و تورم
و مفاصل مجرب نوشته و نیز ضماد سرگین آن با روغن جهت نقرس مفید و چون شاخ آن سوده بالطعام بخورند تپ ربع را نفع کند و نشستن دستها
و پای صاحب تپ ربع ببول آن یا ببول آدمی آمیخته ازالهٔ آن نماید و ضماد سرگین آن دافع الم گزیدگی هوام ست و با سرکه جهت گزیدن زنبور و
ملس و غسل و طلای زهرهٔ آن نیز نافع گزیدن هوام ست گویند مالیدن آن بر گزیدگی جانوران سمی درد آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل گرداند
و بعضی برای دفع سمیت سموم مقدار یک دانگ آنرا با مطبوخ آن که کتیرا در عسل ست جهت دفع سموم می آشامند و بخور شاخ آن جهت گریزانیدن
هوام مؤثر و همچنین بخور پیه آن با زرنیخ سرخ طرد هوام و عقارب نماید و چون پیه آن در ظرفی طلای نمایند بر آن یکجا جمع شوند و هلاک
گردند و خون نرگاو سم ست چون انسان وقت ذبح آن بقدر چهار اوقیه آنرا بنوشند قاتل بخنق ست بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم
حنجره و لوزتین و عارض میشود شارب آنرا غثیان شدید و قلق و اضطراب و سرخی زبان و در نواحی حلق و تشنج عصب و کزاز و اختناق و غشی
شدید پس هلاک و علاجش نوشانیدن پنیرمایه ها با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر با فلفل و آب پودینه و شیر انجیر خام و طبیخ
آن نیز و برگ طباق و حلتیت و بوره ارمنی و احتقان بحقنهٔ حاده ست با جمله آنرا اشیا اگر … خون جامد بنوشانند پس از حلق آن بخارات
مکرر بچکانند و تقویت دماغ و قلب بمشمومات و بخور نمایند و بر شکم آن … با العسل ضماد کنند و درینجا از قی کردن البته اجتناب نمایند
تا مری باندفاع خون جامد مستقر در معده بسوی فوق منسد نگردد و علامت صحت او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بشنگرف یا زعفران
دفع گردد و همچنین خواص گوشت آن نوشته اند که چون آنرا خام تنها و یا پخته در خمره آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بسته بگذارند تا
متعفن گردد و کرم افتد پس آن کرمها را برآورده در شیشهٔ دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند یک کرم بماند آن کرم سم قاتل ست خوردن
نیم درم آن در ساعت کشنده است و چون قدری از آن با بزرالبنج سائیده در بینی کسی دمند بیهوش گرداند و از خواص زهره آنست که
مالیدن آن بر تنهٔ درخت مانع کرم افتادن در ثمر آنست خواص خرزهٔ آن در حجر البقر ست و امثال و خواص شیر و سرگین آن بقول هندیان در دوده
و گوبر مسطور ست **گاوچشم** و **گاوزبان** نام انواعست **گاودارو** اسم حجر البقر ست **گاودانه** اسم کرسنه است **گاورس** جاورس مسطور شده

کادرک بفارسی کبر ست و گویند ثمر آنست که خیار کبر نامند **گاوروهن** بضم کاف فارسی والف وسکون واو وضم راء مهمله وسکون واو و فتح ها
وسکون نون اسم هندی حجر البقر ست و در گاوروهن باید **گاواجهی** بفتح کاف والف وفتح واو والف دوم و کسر جیم فارسی مشدده
و خفاء ها و سکون تحتانی اسم گل موتیاست **گاوزان** شیخ نوشته که اسم شیشه ایست و گمان میکنم که آن گاوزبان ست یعنی لسان الثور و
خاصیت آن تفریح واز ادخم ست ابن جمیع گفته که در ادویه بیرون آمده گاوزدان گاوزبان ست **گاوزبان** بضم کاف فارسی والف وسکون
واو وفتح زاء معجمه و باء موحده والف وسکون نون اسم فارسی ست بعربی لسان الثور و بیونانی فوغلص و بوغلیص و بردی بوقلیس و بلاطینی
بکلوره و بهندی گاؤزبان نامند و صاحب مخزن هندی آن سندگا هولی نوشته و حق اینست که این غیر آنست آن نباتی ست دراز برگ مثل زرد و شبیه
بزبان گاو و خشن الملمس و بر غشی منقط بنقطهای سفید ضخیم و شاخهای آن باریک و درشت مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر یکذراع و بزرگتر
نیز مفروش بر روی زمین رستنی ست تازه آن سبز مائل بزردی و کهنه آن مائل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ
و از گل انار کوچکتر و طولانی و تخم آن مدور با خشونت و خاکستری رنگ اندک لعابی و منبت آن اکثر بلاد دیلم و گیلان است که در آنجا بسیار خوب میشود
و نیز خراسان و نواح عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و شیخ الرئیس نوشته که گاوزبان سوخته در بلاد یعنی عراق عجم
و آنچه اطبا آنرا بسبب مشابهت با گاوزبان مستعمل دارند پس اکثر آن از قسم مروست و گاوزبان نیست و در گاوزبان قوت خاصیت با قرب
طبیعت از اعتدال مجتمع ست و در آن این منفعت نیست و ابو حنیفه دینوری گفته که آن عشبه ایست که برگ آن مفروش بر روی زمین و خشن
مثل زبان گاو ست و از وسط آن شاخی بقدر ذراع در طول بر می آید و در سر آن گل سیاه رنگ آن دوای اوجاع زبان و ثبور آنست و غافقی
نوشته که قومی گمان کرده که این گاوزبان ست و نیست چنین این نباتی ست که مردم آنرا اذن الثور و نیز لحلاح نامند و فرق میان این و گاوزبان
آنست که برگ این عریض باریک میباشد و چون خشک شود متشنج و رقیق میگردد بخلاف برگ گاوزبان و بوی برگ این مثل بوی خیار میباشد
و خام و مطبوخ میخورند و این نافع خفقان و حرارت معده است بهر آنکه طبیعت این مائل ببرودت و رطوبت ست و نافع قلاع و امراض دهان و
صاحب جامع نوشته که این نبات را بافریقیه ابوشنا نامند و در برگ آن از وجه ظاهر بیشتر از برگ گاوزبان شامی ست که هنگام تازگی آن میباشد
و سدید کازرونی در شرح قانون گوید که این دوائیست که درین زمان بدل گاوزبان استعمال میکنند و در آذربیجان آنرا گاوزبان شیرین گویند
و قبل ازین زمان بدل گاوزبان برگ خس الحمار استعمال میکردند و آن مروست و لهذا نوع موصوف را گاوزبان شیرین میگویند از روی احتراز از
برگ خس الحمار که پیش ازین زمان مستعمل میداشتند و در برگ این هر دو دوا چیزی از تفریح نیست لیکن برگ قسم اول شیرین عذوبت و لزوجت نافع
سرفه خشک ست ولیکن در گل سیاه آن خوشبو مسکن قلب و در آن تفریح ست و از این گل با شکر سفید گلقند میسازند و آنرا گل شکر گاوزبانی میگویند
جهت امراض سینه مفید و مقوی قلب مروح و نافع امراض سوداوی ست و صاحب تحفه مینویسد قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان مینامند
آن مرماخوز ست و گل آن لاجوردی کوچک میشود و ریبا شد بالجمله بهترین آن گاوزبان تازه است که برگ آن سبز مائل بزردی و سطبر و درشت و
بر روی آن نقطها مثل بیخ خار و زغب آن در حجم بزرگتر و شکل آن بعد خشکی غیر متشنج باشد و از گیلان و یا خراسان آورند و قوت آن تا هفت سال
باقی می ماند تازهٔ آن گرم و تر در اول و بقول شیخ قریب از معتدل در حرارت و مائل بحرارت اندک و رطوبت آن در آخر اول و خشک آنرا رطوبت
کمتر و مائل بیبوست و گروهی معتدل در حرارت و رطوبت و گویند سرد تا دوم و تر در اول و بقول خوزی سرد و تر در آخر دوم و این هر دو قول را
بعید شمرده اند و گل آن الطف و ترازه جمیع اجزای آن ست و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که گاوزبان گرم و تر در اول ست خاصیت آن در تفریح
قلب و تقویت آن بغایت عظیم ست باعانت او میکند آنچه در آن از قوت مسهله سودای رقیق ست پس تنقیه خون قلب و جوهر روح میکند ابن هبل
بغدادی گفته که جمیع اجزای این حشیشه مقوی قلب مفرح ست خصوصا گل آن نافع توحش و امراض سوداست بالجمله آن مفرح و مقوی ادراک و حرارت

کادرک
گاوروهن
گاواجهی
گاوزان
گاوزبان

عزیزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و نافع خفقان و توحش و امراض سوداوی مطلقاست بهر آنکه مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداوی
متولد از خلط سوداوی و مزیل اعراض آنهاست و ازاله خشونت قلب و حلق و سینه می نماید و گیلانی گوید که آن مسهل مره و ملین طبیعت و فرو دآرنده سودا
از سر و اخلاط محترقه بخاصیت عظیمه است و خاصیت آن اسهال صفرا و خلط عارض از احتراق صفر است چون در شراب جوش دهند تفریح شارب
آن سریع تر کند و طبیخ آن با زبیب این فعل کند و شیخ می نویسد که آن جید ست جهت توحش و خفقان در شراب و نوشیدن آن با مطبوخات مناسبه
جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه
و شش و وسواس و خوف و غم و وهم و یرقان و سنگ گرده و مثانه است و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا با عسل نوشیدن نافع خشونت قصبه ریه
و سینه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم آن با یک درم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان حار نافع و پاشیدن سوخته آن در دهان جهت قلاع
اطفال و تسکین سوزش دهان و سستی بن دندان و بیتوره غیر سوخته آن و لیکن از سوخته ضعیف تر مضر طحال مصلح آن صندل سفید و گویند مصلح
هلیله مربی و بقول صاحب منهج مضر معده مصلح آن ساق مقدار شربت از برم آن از دو درم تا پنج درم و در مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و از
آب آن تا چهار اوقیه بدل آن بوزن آن گل سرخ یا ریباس یا نیم وزن آن ابریشم و یا سنبل و ربع آن پوست ترنج و با دارون و گویند
دو ثلث آن پوست ترنج و گویند بدل آن بادرنجبویه و کاسنی ست و چون از آب آن و آب سیب و آب سویز شربت مرتب سازند دو مثقال آن
تفریح بقدر یک رطل شراب کند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال
ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی قویتر گفته اند و گیلانی گوید که نفع آن جهت وسواس سوداوی بتجربه رسیده چون اداست بر نوشیدن آن
نماید مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **گاوزهرج** معرب گاوزهره است و آن در حجر البقر مذکور شد **گاوکشک** اسم شبرم ست و گوهی
گوزن ست **گاول** رائت الکرم ست و گویند کراث جبلی ست **گاومشنگ** اسم رعی الحمام ست **گاومیش** اسم فارسی ست معرب آن جاموس
و بهندی بهینس گویند و آن نوعی از گاو ست سیاه رنگ و بسیار قوی از گاو و شاخهای آن درازتر و قویتر و صحرائی آن که بهندی ارنه گویند
قویتر از آن و بزرگ بسیار و شاخهای آن بلند تر و قویتر از اهلی و در قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را بکشد و شیر و روغن آن
از شیر گاو چرب تر و غلیظ تر و گویند که بحری آن نیز میباشد و در بحر زنج یافته میشود و از آب ظاهر میگردد و در سواحل آن میچرد و چون کسی را
می بیند در آب داخل میشود و گوشت آن سرد و خشک و گویند گرم و خشک و صحرائی آن گرم و خشک زیاده و آن غلیظ ترین لحوم و رد ی
الکیموس و دیر تر در هضم و ثقیل بر معده و مولد سودا و جهت صاحبان ریاضات و نزال کرده نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماه باشد قورمه
و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه و ببرکه طلا کردن نافع داء الثعلب و کعب آن سوخته سائیده سه
مثقال با عسل سوخته خوردن مسمن و مبهی و مفرح قلب و مقوی جگر و طلای خاکستر سم آن با زیت محلل خنازیر و خوردن سم سوخته آن سه درم نافع
صرع و اکتحال کعب سوخته آن سوده تیز کننده بصر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث گریختن افعی و گوشت آن مضر معده ضعیف و
ابدان غیر ریاضت ورزیده و مفاصل و عرق النسا و تعریس و اشال و مصلح آن مصر انجمن ان و هنگام طبخ آن انداختن پوست خربزه کوفته
و خوردن آن با آبکامه و سرکه و کرویا و دارچینی و دیگر ادویه ملطفه و بعد آن سکنجبین نوشیدن و قبل آن ریاضت کردن و افعال و خواص
این بقول هندیان در بهینس مسطور شد و خواص سرگین آن در گوبر خواهد آمد **گاووحشی** اسم نیل گاو ست **گاونینک** بشیرازی
طائر سیاه منقط بسفیدی ست که بعربی زرزور نامند **گاوه** بشیرازی نافه مشک ست **کاه** بفتح کاف و الف و سکون ها اسم فارسی ست
بعربی تبن و بهندی گهاس نامند و شکل کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است و طبع اکثر آن سرد در اول و خشک در دوم و بعضی بحسب آن چیز
مختلف و خواص کاه گندم و جو و باقلا و غیر آن در ذیل آنها مسطور ست و مجموع کاه خصوصا کاه خلر مضر عصب خوابیدن بر آن بغایت مضر

عرق کاه کل مقوی دل و دماغ و جهت سرعت غشی و سستی و ضعف دل گرم مزاج بغایت نافع و طریقش آنست که کاه کل دیوار خشک را با گلاب و دیگ
کرده بدستور معمول مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه کل خصوصاً کاه دیوار مطبخ دود خورده که بران آب یا گلاب پاشیده باشند
نیز مقوی قلب و دماغ ست **کاهربا** در کهربا مسطور گردد **کاه کلی** اسم فارسی اذخر ست **کاهو** بفتح کاف و الف و ضم ها و سکون واو اسم فارسی ست
بعربی خس و بسمرقندی کوک و بفارسی خراسانی خونی و کیهو و بسنجری کمود و بترکی خاس و بیونانی جارتقس یا بقسنا مند و در هندی باسم کاهو مشهور
و آن نباتی ست معروف بستانی و صحرائی میباشد صحرائی جدا مسطور گردد و بستانی دو قسم ست یکی عریض برگ و بلند تا بیک نیم ذرع و چرب و شیرین و
نازک و از ان شاخهای باریک بر می آید و در اطراف آنها گل سفید و بعد آن تخم باریک سفید رنگ ظاهر میشود و چون بزرگ شود و بحد کمال
رسد و تخم برآید از ان شیر ظاهر شود و نبات آن تلخ گردد و در ایران و عرب و روم و غیرها در موسم بهار میروید و در هند و بنگاله بموسم سرما باران
نمی بارد میروید و لیکن بکثرت و خوبی و بزرگی مثل آن بلاد نمیشود و قسم دوم فرنگی و آن دو نوع میباشد یکنوع را برگ سبز کم رنگ و بسیار نازک و
چرب و شیرین و نوع دوم را سر برگها اندک کبود و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و تخم این اکثر سیاه و برگهای این هر دو نوع در هم
پیچیده مانند غنچه و مدور میباشد و هر سال تخم آنرا تازه از فرنگ می آورند و در زمستان میکارند هر چند هوا سردتر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده
تر میشود و بالجمله آنچه تخم آن سیاه باشد سردی و تری آن کمتر از آنچه سفید ست و بعضی جودت و رداءت زمین بیشتر گردد یعنی در زمین نرم
جید که آنرا آب بحد لایق دهند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی
آنست و طبع آن سرد و تر در اول دوم و شیخ الرئیس از جالینوس نقل کرده که برودت کاهو بستانی بسیار نیست بلکه مثل سردی آب غیر بارد ست
و رطوبت آن غلیظتر از رطوبت حقند و لطیف تر از رطوبت خبازی ست و گویند که در ترطیب و تخفیف میان کرنب و سرمق و بقله یمانی ست
و گویم کسی که آنرا بارد در سوم گفته و بران حکم کرده که اندک ردی الغذا ست چنین نیست اغلب که در درجه دوم باشد و در آن نه جلا ست
و نه قبض و نه اسهال بسبب خلو آن از ملوحت و عفوصت که آن همه از حرارت میباشد و مولد خون صالح رقیق ست و خون متولد از ان
بهتر از خون متولد از بقول دیگر و بقول گیلانی خون متولد از ان ردی نیست و نه در غایت جودت و کسی که گفته آن مولد خون بسیار ست شاید که
مراد آن آنست که کثرت تولید آن خون را بنسبت سائر بقول ست و الا در جمله بقول این کلام علی الاطلاق گفته نمی شود و آن مغلظ روح ست
و بهتر از اکثر بقول ست و مطفی سورت خون و مسکن حرکت و اضطراب آنست و غذائیت مطبوخ آن زیاده تر از خام آنست زیرا که پخته آن بغذا
اشبه ازود است و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و غیر شسته آن بهتر ست و شستن آن نفع می افزاید بسبب زیادتی رطوبت و
فجاجت حاصل از آب سرد و همچنین نفع سائر بقول بارده از شستن زیاده میگردد و مزیل آن زیره سیاه است و آن دافع ضرر اغتذا از آبهای
ردی وبائی ست و این نفع بسبب خاصیت مسکر نوعیه آنست و آن جید برای معده و سریع الانهضام ست و چون در وسط شرب شراب
استعمال نمایند از اسکر را منع کند و آن نقل جید جهت گرم مزاج بالای شراب ست و مانع سورت شراب از معده و سائر اعراض سکر کند
مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفراوی و سوزش تشنگی و التهاب معده و دافع خمار و مانع صعود بخارات بدماغ بسبب تغلیط آن برای
آن بقوت برودت آن و خوردن خام آن بسیار مسکن صداع صفراوی از اکثر است و آن بارد معتدل نافع درد سر ست و آن دوای صالح
برای گرم مزاجان ست و مفید نزله و سرفه گرم و خشک و رافع اورام حاره و جهت حکه و جذام و جنون و تپهای حاره و قروح مثانه و مجاری
بول و حرقت آن هر دو نافع و بقول شیخ مطبوخ و خام آن منوم و مزیل سهر ست و نافع هذیان مانع از ... در حمیات حاده و مفید ...
کرده ... از احتراق ... سدد ... و التهاب و غیرها ... جهت تسکین التهاب ... و منع سیلان ماده
بسته ... جهت تحلیل ... نافع ست اگر ... باشند ... اورام ساکن کند

کاهو بستانی
کاهو بری

وضماد آن برو ثی نافع ست و شیخ الرئیس نوشته که آن و اما مصلح منحرین ست و صاحب مخزن گفته که مفتح سده ست و بعض شراح قانون نوشته اند که این
موضع بحث و تامل ست زیراکه کاهو از مفتحات نیست بلکه از مغلظات ست و شارح گیلانی می نویسد که کاهو بسبب شباهت خود کثیر المائیت ست و دران
جزو حار لطیف مثل منبسط بر سطح آنست بدان تفتیح می نماید و بدین سبب جهت یرقان نفع میکند و ادرار بول می نماید و آن جزو بعد از شستن زائل میشود
چنانچه در کاسنی و پاشیدن سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع نافع و نفع مضمضه آب کاهو جهت ورم زبان مشهور ست و خوردن آن با اعتدال شیر
را بیفزاید و تشنگی و حرارت معده و التهاب آنرا نفع کند و خوردن آن با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده نافع و کسر حدت صفرا
کند و گویند که چون با سرکه و روغن بخورند در تابستان اسهال کند و یرقان را ببرد و آن بعینه در تولد خلط سوداوی گردد و صاحب مخزن گوید که کاهو ملین
و مدر بول ست خصوصاً ناشسته آن زیراکه قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و شیخ میفرماید که نفس کاهو نه قبض میکند و نه اطلاق بهر آنکه
نه تلیین ست که اسهال بسو رقیت خود نماید نه عفص ست که قبض کند بخصوصیت خویش و نه جالی ست لیکن مدر ست و اکثار آن مضر باه و صاحب
سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و تولید ریاح ست مصلح آن نعناع و کرفس و شلجم و بلیله مربی و زیره و گیلانی نوشته که
ادامت خوردن آن مظلم بصر و محدث غشاوه چشم ست و باید که تدارک به قوتها یا و اکتحال آب بادیان در چشم نمایند و کسی که در سینه او ورم و بار بو
باشد از خوردن آن اجتناب نماید بهر آنکه اکثر تجفیف آنها کند پس اگر ایشان را اتفاق خوردن آن افتد با عسل قی کنند و بعد آن طبیخ زوفا
و مانند آن که تسهیل نفث و جلا نماید بنوشند و هرگاه سرفه خشک باشد و یا سوزش و سهل شد چیزی نافع تر از خوردن آن نیست مقدار
شربت از آب آن تا سی درم بدل آن کاسنی بستانی ست و تخم کاهو سرد و خشک در دوم و گویند در سوم و قسم سرخ مائل بسیاهی آن کثیف تر
و قوی تر و سفید مائل بسرخی لطیف تر و ضعیف تر با لجمله تخم کاهو مخدر و منوم و مسکن صداع و مسکن شهوت جماع و نافع کثرت
احتلام ست و بقله آن درین کمتر از تخم آنست بهر آنکه در بقله رطوبت فضلیه بسیار ست و نوشیدن شیره آن و ضماد آن نافع صداع و آشامیدن
دو درم آن جهت قطع احتلام و ضعیف کردن شهوت جماع و بند کردن نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و ضماد کردن آن بر
پیشانی جهت آوردن خواب و منع صداع و ریختن مواد چشم و دمعه حار و بیموی و منع ریختن او و برگزیدگی عقرب جهت منع میست آن نافع
و مضر معده و باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین روغن آن جهت تحلیل صلابات و نیز طیب نافع و تنوم و مالیخولیا و صرع و منع
و منع سکر شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع **کاهو صحرائی**
بعربی خس بری نامند برگهای آن باریکتر و درازتر و غیر چرب و اندک سخت تر و سبز تر از کاهو بستانی و تخم و ساق آن با تنوعیت بسیار و در
بعضی بلاد از عصاره آن افیون میسازند و لیکن با فیون خشخاش نمیرسد بلکه از آن بسیار ضعیف تر میباشد و آن سرد و تر در رطوبت
کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سرد بری آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی تر از بستانی در برگ و تخم و شیر آن در قوت مانند بستانی بلکه از آن قوی تر
و مثل شیر خشخاش سیاه است و شیخ می نویسد که کاهو بری در قوت خشخاش سیاه است و اکتحال شیر آن جالی قروح قرنیه و نافع غرب و شیر
بستانی قریب بنفع آنست و چون شیر آن نیم درم با آب ممزوج بسرکه بخورند اسهال خلط مائی کند و شیر بستانی چون بزرگ شود قریب
شیر صحرائی گردد و شیر آن ادرار حیض کند و شربه و طلای آن جهت گزیدگی رتیلا و عقرب با تمامیت شفا بخشد **کایالی** الیسوری ست
کاپنپهل بفتح کاف و الف و کسر همزه و خفا نون و فتح با فارسی و خفا ها و سکون لام اسم هندی دار شیشعان ست که درخت آنرا هندی
بهانگر گویند نزد هندیان تلخ و زمخت و تیز و دافع فساد باد و بلغم و تپ و تنگی نفس و پرمیو و دیواسیر و سرفه و امراض گلو ست و بقول بعضی مزاج او
سرد ست مالیدن سفوف آن بر بدن حابس کثرت عرق و آشامیدن آن قاطع نزف الدم و ملفت الدم و حابس اسهال و طلای روغن گل جهت نقرس نافع و تحقیق منافع
و افعال و خواص این بتفصیل یونانیان در دار شیشعان مسطور شد **کاکی** بفتح کاف و الف و کسر همزه و سکون یا تحتانی بهندی اسم محلب ست **گاکی** بفتح کاف فارسی

و الف و سکون یاء تحتانی مجهول اسم هندی ماده گاو است گوشت آن دافع سرفهٔ خشک و بینس و امراض سمی و نشهٔ و مولد بواسیر و باد و سم ساعت است

گایتری بفتح کاف فارسی و الف و کسر تحتانی و سکون فوقانی و کسر راء مهمله و سکون تحتانی دوم اسم درخت کهیر است **گائی روهن** بفتح کاف فارسی و الف و کسر همزه و سکون تحتانی و ضم راء مجهوله و سکون واو و فتح ها و سکون نون اسم حجر البقر است و در سنسکرت گوروچنم و در دکنی گوروچنا یعنی دافع پت و بیمزگی دهن و گوری پنڈا یعنی زرد مانند گرهٔ ملهری باشند و گومتی یعنی در شکم گاو ماده جمع میشود و در بعضی نسخ گوبتی یعنی مستی گاو ماده از شکم آن برآید و فزاینده عقل و هوش بودمی مانند سنگی ست نرم و خردتر در رنگ بعضی امرد و بعضی غیر امرد و بمقدار زرده تخم مرغ و از آن زردتر بوقت برآمدن نازک و نرم و بعد سرد و خشک شدن اندک سخت و تیره و بعضی منقط بسیاهی گردد و جرم او اندک سخیف و سست و از یکمثقال تا هشت مثقال دیده شده و آن در شیردان دیا در زهره و یا در گرده منجمد میگردد و نزد هندیان سرد و زمهت ست دافع سم و سمیات و تبهای شیطانی و آفت آسیب جن و پری و فساد خون و حافظ جنین از اسقاط و با هر که باشد معزز و مظفر بود و نیز نوشته اند که عذاب دفع نماید و باد و تپ و کف و نحوست بالی و تپ که بسبب کف پیدا شود دور نماید و کوری که زن بهاد یوست بر و بسیار عاشق بود و مزه میدهد و عمر دراز گردد و امراض سمیه را نافع و دود آن گریزانندهٔ شیاطین بود و چیز بی پرهیزی ست رنگ بدن را روشن کند و رونق دهد و خلایق مطیع او گردد و بدمزگی دور کند و قبض دور نموده غایط خلاصه آرد و کرم و کشت هم دور کند و نیز در یونانیان محلل و مسمن و مدر بول و حیض دجالی و مفتت حصات و جهت یرقان و سوء القنیه و ذات الریه اطفال سریع الاثر و کحل او جهت دفع سفیدی چشم و تقویت البصر مفید و طلای آن بهق و برص و التیام جراحات نافع و با آب کشنیز تر تبرید و نملهٔ ساعیه و امثال آنرا نافع و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد کندن موی سفید از مجربات ست و سعوط یک عدس آن با آب چقندر جهت نزول آب در چشم و آشامیدن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و عقب آن نان الحم جوجهٔ مرغ فربه استعمال نمودن باعث تسمین بدن و تولید پیه و صاحب تذکرة الهند میگوید که تجربه چند بار آمده و راقم می نویسد که اکثر استعمال او بکرات در بلده حیدرآباد نزد زنان و مردان شایع و مرو ج ست مضر محرورین مصدع مصلح او کتیرا مقدار شربت او تا دو قیراط و بدل یکمثقال آن کشنده افعال و خواص این بقول اطبای یونان در حجر البقر مسطور شد

فصل ۲ کاف با باء موحده

کباب بفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحدهٔ ثانی اسم عربی گوشت بریان کرده باتش ست بلا حجاب میان آن و میان آتش و اطلاق آن بر گوشت بریان خاصةً و مانند آن از جگر و طحال و طائر و غیره کرده میشود و بعربی شواء نیز گویند و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب ست که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف بر اخگر انگشت چوب نیک متساوی بریان کرده نمک و فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه سیخ بی اعتدال بریان کرده باشند بهتر ست از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست یا کوفته باشند کباب شامی که طباهیچ نامند و یا غیر آن ساخته باشند و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها بسیار لذیذ میباشد و لیکن بسیار گرم و خشک ست و بدترین کباب آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بران زده و یا بر اخگر زغال چوب بد مثل بید انجیر و بلادر و انجیر و زقوم و خرزهره و مانند اینها بریان کرده باشند که آن ضرر بین می نماید و یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزاء بریان باشد بالجمله مزاج آن گرم و خشک و گویند گرم و تر بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد و در شدت و ضعف و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و به همه مولد خون و مقوی اعضا و بدن و باه و مسمن بدن و گرده و محرک اشتهاء و موافق معده مرطوب مزاجان و غذای آن بیشتر از غذای غیر بریان و نافع برای کسانی که فصد و یا حجامت و یا جماع کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در گرم مزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل ست و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص بر کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن ست و گرد ناج که نوعی از کباب ست در مقام خود بیاید **کباب چینی** اسم هندی

گایتری گائی روهن کباب چینی

کبابه ست نزد هندیان تیز و تلخ و با ضم و شهی و خوش کننده مزه دهن و دافع باد و بلغم کبابه بفتح کاف و با موحده و الف و فتح با موحده ثانی و ها اسم
عربی ست بیونانی قاقسنون بعضی گویند که آن دو نوع ست صغیر و کبیر صغیر آن را افلنجه گویند و آن مسطور شد و نوع کبیر را بعربی حب العروس نیز گویند
و بیونانی میلیون و برومی فریغلیون و بلاطینی کیغو بُبُس و بانگریزی کیوبَب و بهندی کباب چینی نامند و از مسلمین آن مراد همین نوع ست آن
ثمر درختی ست که از ملک چین و روم و هند می آورند و بقدر فلفل لیکن آنرا فرودی مثل دم و شبیه بحب بلسان و مائل بتیرگی و سیاهی و مغز آن سفید
و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و آنچه بعضی گفته اند که آن ثمر مورد صحرائی ست اصلی ندارد و ابو حنیفه در کتاب النبات گفته که نبات
آن شبیه به نبات آس بری و برگ آن باریکتر از برگ ریحان و گل آن سفید مائل بزردی و تخم آن شبیه تخم شونیز الا بزرگتر از آن و مدحرجه
و چون بشکنند در داخل آن مغز سفید برآید و در مواضع خشنه میروید بالجمله بهترین آن تازه خوشبو تند مزه آنست که از چین آورند و بعد از آن
رومی و این بهتر از هندی ست زیرا که هندی تلخ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در دوم و گویند
در سوم و گفته اند که در آن با حرارت قوت مبرده است و محلل ملطف و مسیح ابن الحکم گفته که در آن دو قوت متضاده است از حرارت و برودت
و حرارت غالب بر آنست و گویند بغایت ملطف و مفتح خاصة جهت سدد جگر و قوت این دوا چون ضعیف شود تفتیح آن برای سدد ضعیف تر گردد
و سبب این آنست که درین دوا لطافتی ست که بدان انفعال آن سریع گردد لهذا شیخ میفرماید که آن فتح لطیف بندی ست که بدل شدن
دارچینی نرسد و آن نافع صداع کهنه است و چون هر روز یکمثقال آن با آب یخ ترب تا یک هفته بخورند از صداع و یرقان صحت شود و آن عیسی
جوهر لثه است و جهت قروح عفنه آنها نیکو ست بسبب قبض و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی بن دندان و آن جهت قلاع عفن
نیکو و چون در دهان بگیرند آواز را صاف کند و همچنین اگر دو مثقال آن گرفته در آب بجوشانند و صاف شود و نبات داخل کرده بنوشند
تصفیه آواز و جلای بلغم از نواحی حلق نماید و آن رفع گرده و آن نافع خفقان بارد و مقوی معده بارده و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح
سدد کبد و سپرز و احشاء گرده و محلل ریاح و دافع امراض جگر و طحال و مدر بول و تسکین تشنگی و قروح مجاری بول بادرار و عابر حرقة البول و بول
در فراش است و بقول شیخ قوی ست در تفتیح سدد جگر و منقی مجاری بول و مدر حیض و مخرج سنگ گرده و مثانه است و چون آنرا خائیده با آب
دهن بر ذکر طلا نمایند نعوظ و لذت بغایت پیدا کند حتی که زن عاشق او گردد و لهذا حب العروس نامیده و آن جهت درد حلق مفید ست صاحب
تشکم گوید که خوردن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شراسی بلغمی نافع و ضماد آن با عسل جهت انا ت محلل اورام و رافع قروح و طرفین شربی از آن یک است
و طلای آن با غالیه خوشبو کننده بوی بدن و مقوی آن و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا با آب بسایند و یک پیاله است تازه که بسیار ترش نباشد
بیاشند و سر آنرا بپارچه صفت محکم بسته شب بدارند و اگر موسم گرما باشد شب زیر آسمان بگذارند و صبح بر هم زده بیاشامند همچنین با سعد و زرنباد
و نقد اخشک بی نمک با جزوات جهت قروح مجاری بول نافع ست و مجرب صندل و گلاب بر مثانه طلا نمایند مانند لی صطکی در آخر روز بخورانند که اصلاح
مضرت آن نماید و صاحب منهج گوید که کبابه از داخل و خارج مستعمل ست و مضر گرده مصلح آن کاکنج بدل آن اسارون و گویند مضر مثانه مصلح آن مصطکی
و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب بقدر شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله مخزن الطب مثالیا و در حلق عاقرقرحا و در ملیعه
دهن ریزاد و به جگر دار فلفل کبابه خندان و آنرا بفارسی کبابه دهن شگافته و کبابه دهن کشاده و قاقره نیز و بعربی قاغره و عاغره نامند و بزبان
افغانی آنرا ڈنبری گویند بفتح دال مهمله هندی و خفاء نون و فتح با موحده و کسر را مهمله و یاء تحتانی مجهول و آن دانه ایست بزرگتر از کبابه و بقدر
نخود و جوزی رنگ و تا نصف شگافته و جوف آن مثل حب المحلب در جوف آن دانه کوچک مدور و سیاه براق و مثل شهدانج و با عطریت
و از زیر بادات هند و بلاد سودان آورند و در کوه شمالی هند نیز میشود و تازه آن ماکل بسبزی میباشد و از ان لعوق یعنی چٹنی ساخته با طعام
بخورند و تازه آن یکبار کنیز به عرضی از مردم کوهی در رامپور خریدکرده از آن چٹنی ساخته بود و مؤلف نیز خورده طعم آن تند مائل بترشی و نوعی

خوشبو و هاضم طعام و محلل ریاح و محبشی و مشهی است و گویند که در کوهستان افغانستان نیز کثیرالوجود مزاج آن بقول شیخ گرم و خشک در سوم و گویند گرم در اول دوم و خشک در آخر دوم و دران قوت تحلیل اندک و قبض قوی ست و داخل میشود در ادویه مصلح معده و جگر بارد و نافع سوء هضم بارد و جهت اسهال بارد نفع می نماید و شکم را قبض میسازد و گویند که آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغی و ریاح غلیظه و جنون و نگهه آن جهت تقویت دماغ و دل و مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان مفید و آن مقوی معده و جگر بارد بسبب عطریت مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی ست و صاحب منهج نوشته که آن در معاجین استعمال کرده میشود و گویند که در لطوخات و طیوب و نخالخ مستعمل ست مضر جگر گرم مصلح آن تخم کاهو و گویند مصدع گرم مزاج مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن گل و گلاب بدل آن قاقله و یا کبابه مقدار شربت آن یکنیم درم تا دو درم **کبابه شگافته** و کبابه شکم دریده فلنجه است **کباث** بفتح کاف و با موحده والف و سکون ثا مثلثه اسم عربی ثمر رسیده سیاه شده اراک ست بهترین آن بزرگ بسیار رسیده که آنست که تخم آن کوچک باشد گرم و خشک در دوم چون یکدرم آنرا باریک سوده با هموزن آن شکر سفوف سازند و با آب سرد بخورند اسهال آورد و مقوی معده و نافع اوجاع پشت و اکثر امراض ست جهت آنکه جالی معده از بلغم و نوشیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و قبض شکم نافع بدل آن بوزن برنگ کابلی و نصف آن قسط سفید و دو ثلث آن قنبیل ست **کبار** اسم کبر ست **کباروس** بفارسی نوعی از حرشف ست **کبارسین** اسم سرو ست **کپاس** بفتح کاف و بار فارسی والف و سکون سین مهمله هندی اسم پنبه دانه است و نزد بعضی مراد از درخت پنبه است و در سنسکرت و امنیا سیاو و هناکهل یعنی بار او تخم بسیار دارد و اپیا کارپاس یعنی بار او خانه دار دو در خانه ها پنبه باشد و اگنیکا یعنی هاضم و صفرا شکن ست حی نامند نباتی ست که اکثر میکارند و سرد و قسم سفید که نبات او تا بیک قد هم بلند میشود و قایم بر یک ساق مجوف و اطراف آن شاخها بسیار و گل آن سفید مائل بزردی فی الجمله شبیه بگل خطمی و بار او ما نا بغنچه گل در خامی سبز و بعد رسیدن مائل ببنفشجی و ترقیده پنبه از ان بیرون میگردد و سیاه درختش بزرگ برابر درخت جام هم دیده شد گلش سرخ مائل بسیاهی و طرف او از طرف او کلان تر و میان او پنبه و تخمهای گرد برابر دانه فلفل که در هندی آنرا بنوله نامند و در آن مغز زرد و شیرین میباشد در بلاد دکن بیشتر و مدد زراعتها میشود و گویند که در بعضی بلاد اقلیم اول و هفتم مطلقا نمی شود و قسمی از کپاس دشتی ست گرم و خشک و نزد بعضی سرد و برخی تر میدانند و حب آن گرم تر با رطوبت فضلیه و گل او نیز گرم و تر نزد هندیان شیرین و گرم و سبک و دافع فساد و باد و بعضی سرد نوشته اند و پنبه جنگلی سرد و مزید مزه دهن نافع زخمها و ریشهاست خواص تخم آن در بنوله مسطور شد **کباشن** نوع قرنفل ست که سر آن بزرگ باشد **کپال بیدی** بفتح کاف و بار فارسی والف و لام و کسرهٔ موحده و سکون تحتانی و کسر دال مهمله و سکون تحتانی دوم اسم بوتی صحرائی ست و ترکیب این در کد پال باید **کبا مطرانه** شگوفه انار ست که گره نبسته باشد **کپانڈوک** بفتح کاف و بار فارسی والف و سکون نون و ضم دال هندی و سکون واو و کاف اسم آنوله ست **کبالقش** لاجورد ست **کبت** اسم فارسی مگس عسل ست **کبتر** کبوتر ست **کبتا المتا** و **کبتا الکتا** بسریانی و بعربی فاشرشین ست **کپتها** بفتح کاف و کسر بار فارسی و فتح فوقانی مشدده و خفا ها والف و بعوض فوقانی دال مهمله نیز آمده اسم کویٹ **کپتهیتری** بکاف و بار فارسی و فوقانی و ها و فتح بار فارسی دوم و سکون فوقانی دوم و کسر را مهمله و سکون تحتانی اسم نباتی ست برگ او مانند برگ کویٹ می باشد گرم و خشک در اول و مزه او تیز دافع زهر و غلبه کف و سیلان منی **کپتهارچک** بفتح کاف و کسر بار فارسی و فتح تا فوقانی مشدد و خفا ها والف و فتح را مهمله و جیم و سکون کاف اسم هندی نوعی از سورنجان ست نزد هندیان تیز و سرد و خشک و افزاینده سوزش اعضا و صفرا و دافع فساد خون و بلغم و قوبا و کرم شکم و فساد زهر ست **کبشاجوریا** ماشرا ست **کبشاحمرا** بسریانی انگور بستانی ست که از ان شراب بسازند **کشادیرا** بسریانی کبر بری ست **کبج** بضم کاف و سکون با موحده و جا مهمله رخبین ست که بترکی قراقروت نامند و قزرا نیز گویند **کبجا** بضم کاف و سکون موحده و فتح جیم والف و بعوض الف کاف هم آمده و بعد کاف میم نیز زیاده میکنند اسمی ست شامل

کبابه شگافته
کباث
کبار
کباروس
کبارسین
کپاس
کباشن
کپال بیدی
کبا مطرانه
کپانڈوک
کبالقش
کبت
کبتر
کبتا المتا
کپتها
کپتهیتری
کپتهارچک
کبشاجوریا
کبشاحمرا
کشادیرا
کبج
کبجا

گلاب دسیوستی و سدالگلاب و بزیادتی کاف عوض الف و اضافه میم یعنی کبجلم نیز آمده کبد بفتح کاف و کسر بای موحده و سکون دال و بکسر کاف
نیز و سکون با در هردو آمده اسم عربی جگرست و خواص آن در جگر مسطور شده و نیز خواص کبد هر حیوان در ذیل اسم آن مذکور شد چنانچه کبد الابل
در شتر و کبد البط در بط و کبد الحجل در کبک و کبد الحمار در خر و کبد الدجاج در ماکیان و کبد الذئب در گرگ و کبد الضان در میش و کبد الکلب
در سگ و کبد الماعز در بز و علی هذا القیاس کبید و کبدالمغت فارسی اسم ابریشم ست کبده بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله بعربی باخر رقعه بست
کبدها بفتح کاف و کسر بای فارسی و فتح دال مهمله مشدده و خفای ها و الف اسم مشترک ست میان کویث و دو لندهی کبدها بکسر کاف و بای
فارسی و دال مهمله و ها و الف و بای فارسی و فوقانی و رای مهمله و الف اسم پت پاپڑا است کبدهنج بفتح کاف و کسر بای فارسی و فتح
دال مهمله مشدده و خفای ها و سکون نون و جیم فارسی اسم دمپکنده ست کبر بفتح کاف و بای موحده و سکون رای مهمله لغت عربی ست و یا معرب از
فارسی و بیونانی اثونیطس و قبارس و قارس و فیطرا و قطرای نیز و بسریانی قبار و برومی قباریش و بشیرازی کورک نامند و بقول بعضی متندین بهندی
کرپل گویند و اهل دکهن سخت آنرا بیتی نامند آن درختی ست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر زمین و برگ آن اندک پهن و
آنرا بسریانی و رومی قلبادقبار و قبلون تفاریس گویند و گل آن در غلاف سبز بقدر زیتون کوچک و دانه نخود و بعد شگفتن گل آن سفید و
در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بعد رسیدن مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و بار طوبت و لزوجت
اندک و طعم آن اندک شیرین با تلخی و قبض و زعختی کم و سر رسیده تر باشد تلخی و زعختی آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی
و پوست آن ضخیم و از چوب آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در تیزی و تلخی و اندک شوریت ست
و غنچه گل و ثمر کوچک نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل می نمایند و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب آب و
زمین نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد و بیخ آن قوی تر از سائر اجزا آن و اکثر مستعمل گرم و خشک در دوم و آنچه در بلاد گرم و خشک بهم رسد تا سوم
و محلل مفتح جالی و دافع ریاح و سردی و غلظ و لزوجات و حدت و حرافت طعم آن دال بر جلا و تفتیح آنست و بیخ آن مقطع ملطف منقی بلغم و سودا از
اخلاط لزجه و در ثمر آن غذای اندک و در تازه آن غذا زیاده از خشک آن و انفع اجزای آن پوست بیخ آنست و گویند که برگ و ثمر آن هردو
متساوی در قوت ست لیکن ثمر آن قوی تر از برگ و بیخ آن قوی تر از هردو ست و برگ آن تلخ حاد قابض ضماد آن با آرد جو محلل خنازیر و طلای
آن قوبا و بهق و بثور بدن دفع کند و ضماد پوست تازه و یا خشک آن تنها و با ادویه مناسبه محلل صلابات و خنازیر ست و آنچه قوت آن شکند
بدان مخلوط سازند و پوست بیخ آن برای قروح خبیثه و چرکناک ضماد نیکوست و چون با سرکه سائیده بر کلف و بهق ابیض و قوبا ضماد کنند
زائل گرداند و نافع امراض بارد دماغی مانند فالج و استرخا و خدر و خائیدن پوست بیخ آن جالب رطوبات از دماغ و مسکن درد بارد آن
و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکه انگوری که پوست آن یا تخم آن یا برگ آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد
دندان بارد و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره برگ آن در گوش قاتل کرم آنست و شستن سر با آب طبیخ آن رافع سعفه سر ست
و چون بیخ پوست آن خشک کرده سائیده بعد تراشیدن موی سر چرب کردن آن بزیت یا بروغن گاو بر سر بپاشند و سه مرتبه این
عمل نمایند [illegible] سر را نفع کند و از قبول رطوبات آنرا منع نماید و زکام را فائده بخشد و چون آن با زفت آمیخته بر قروح شهدیه
یابسه کهنه سر ضماد کنند و مکرر عمل آرند ازاله آن نماید و با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج
آن بنفث و مسکن اوجاع صدر و ملح یعنی نمک پرورده آن جهت ربو موافق و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس و آن مقوی احشا
و محلل ریاح و مفتح سدد جگر و طحال و مسهل خلط خام و مدر سوداست و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده جگر بارد نافع و پوست
بیخ آن ضماد کردن و با سکنجبین خوردن جهت صلابت طحال موافقت باشد دارد و چون از بیخ آن سکنجبین سازند در اخراج سودا

از طحال و استفراغ او از ان و از مفاصل موجعه و غیرها و اسهال غلط خام از ان قویتر باشد و گویند که آن بهترین دوائیست از برای سپرز خصوص
پرورده آن بعسل و سرکه و بباسست که استفراغ می نماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد از ان صحت حاصل میگردد و خوردن
مخلل یعنی بسرکه پرورده آن دماغ معده مقوی اشتها و میل روز متواتر رافع سپرز ست و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً
بسرکه و خوردن نمکسود آن پیش از طعام ملین شکم و آن قاتل دیدان و حب القرع ست و شرب آن و بخور آن خصوصاً بیخ آن جهت بواسیر
نیکوست و از دیاد باه کنند خصوصاً غیر مخلل و غیر مملح شیرین ناکرده تلخی آن و مدر بول و حیض ست و شرب و ضماد پوست بیخ آن نافع وجع
ورک و عرق النسا و نقرس و مفاصل بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن بعسل جهت فسخ عضل نافع بسبب مذکور و چون مطبوخ
بیخ آن یا بعصاره تازه آن نیم گرم حقنه نمایند وجع الورک را نفع کند و دران قوت تریاقیه هست برای دفع ضرر سموم و گزیدن هوام و شرب
و ضماد آن خصوصاً با شراب تریاق اکثر سموم ست و گل کبر قبل از شکفتن نیز گرم و خشک در دوم و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ
آن و از ان ضعیف تر و پاشیدن آن رافع ناصور چشم و مخلل آن لذیذ و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع گرم
مزاجان و بدستور مخلل خیار آن و خیار آن یعنی ثمر آنرا اشفلج و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف نیز گویند و بفارسی گاورک و بهندی کبیر بفتح کاف
نامند و آن گرم در سوم و گویند گرم و تر و تخم آن گرم و خشک در سوم و گویند ثمر آن قبل از نضج آن در جلای بهق و دیگر منافع بسیار ضعیف
و چون ثمر آن هر روز یکدرم با شراب تا سی روز بخورند ورم طحال را بگدازند و ادرار بول و اسهال خون نماید چون خشک آن کوفته بعسل
آمیزند و اسحاق بن عمران گوید که آن مولد خلط ردی و متعفن و ثمر آن مستحیل سودا میشود و باید که از حب آن دور باشند که ردی ست و خوردن آن
بسرکه پرورده تا چهل روز طحال را بگدازد و بهتر طریق پرورده کردن آن اینست که آنرا در آب نمک چند روز بخیسانند تا تلخی آن برود و بعد از ان
نشف کرده در سرکه اندازند و ثمر کبر را چون با سرکه و نمک جوش دهند لطیف شود و تفتیح سدد جگر و تنقیه طحال و معده و تلیین طبع کند و خیار رسیده
آن بعد دن خاییدن تخم آن ناشتا خوردن ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن گرم و خشک در آخر اول و در افعال ضعیف تر از گل آن و مخلل
خنازیر و مفید ناصور چشم و گویند ضماد برگ آن با ادویه مناسبه کاسر حدت آن جهت خنازیر گردن و اورام غلیظه آن و اورام زیر بغل و کنج ران از
اعضای رخو مجرب و بخور برگ خشک آن مسقط ثالیل ست و چون برگ آن یا ثمر آن در ناصور چشم فرو برند و بدان ضماد نمایند صحت بخشد و ضماد
آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و بغایت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمی و در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن و آشامیدن
آب برگ آن کشنده اقسام کرم شکم و مخرج آنست و غرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر و مقدار شربت از آب
آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و یا شکر بنوشند و از بیخ آن سه درم و در مطبوخ پنج درم تا هفت مثقال مضر معده و گرم مزاجان مصلح آن
سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و بدل آن بوزن آن اترج و نصف وزن آن قسط
ابیض و ثلث وزن آن بیل و گویند هر یک اجزای آن بدل دیگری و کامخ کبر بهترین کوامخ مسخنه معده بارد و حرارت آن کمتر و مهزل
و محلل طحال و بهتر از کبر و گویند که آن شدید الحرارة مصدع ست لیکن نافع معده و طحال و گرم مزاجان را تناول کامخ آن جائز نیست و شرب
آب گرم و غرغره بدان رافع ضرر کامخ از دماغ و معده است و بعضی می نویسند که آن مضر دماغ و معده و مصلح آن غرغره بآب سرد و نوشیدن
آنست و در کتاب سنج نوشته که کثرت استعمال کبر مورث حکه و جرب ست مصلح آن خیار بدل آن بیخ زرآوند و افعال و خواص این بقول
هندیان در کریل خواهد آمد کبیردک بفتح کاف و یاء فارسی و سکون دال مهمله و فتح دال مهمله و سکون کاف آخر اسم کوڑی سفیدست که
بفارسی خرمهره و بعربی ودع نامند کبر گاذرونی اسم شیرازی خرنوب شامی ست گبر ولا بضم کاف فارسی و سکون
باء موحده و فتح راء مهمله و فتح لام و الف و عوض واو یاء تحتانی و کسر هاء مهمله نیز آمده یعنی گبریلا اسم هندی حنفساست

کبر کاذرونی
کبرودلا

کبیری بفتح کاف و موحده و کسر را مهمله و سکون تحتانی اسم برگ انجدان ست کبتری بضم کاف و فتح با مشدده و کسر تای مهمله و سکون
یای تحتانی اسم هندی نارجیل ست کبریت بکسر کاف و سکون با موحده و کسر را مهمله و سکون یای تحتانی و تای فوقانی بقول بعضی تای آخر آن اصلی و بقول
بعضی زاید و آن لغت عربی ست بقول بغدادی معرب از نبطی ست عربی الاصل نیست در گوگرد مسطور گردد کبست و کبسته و کبستیه اسم حنظل ست
کبسوان بفتح کاف و سکون با موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسوان بفا عوض با موحده نیز آمده برگ نباتیست دانه اینست که از بلاد
حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و دانه آن مدور و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد بلکه تحقیق
آنست که نبات آن مشابه بوی بادیان ست در جمیع اجزا و مزاج آن بزعم اهل حبشه گرم و خشک در اول و بتحقیق در سوم و اهل حبشه آنرا بسیار استعمال
میکنند و آنرا نرم سوده بشکر یا عسل آمیخته با شیر تازه تنها و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع میخورانند
و گویند بیخ آن در ینباب بسیار قوی ست طریق استعمالش آنست که کوبیده در آب با تمر هندی حل می نمایند و صاف کرده می نوشند و اگر از ان
قویتر خواهند برنگ کابلی بران می افزایند و اگر از ان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر از ینها استیصال تا نیابند بیخ آنرا
سائیده با آب میخورند کبتش بعربی بزرز اگویند و ماده آنرا نعجه نامند و خواص هر دو در بز مسطور شد کبعدیا و کبعیدیون بسریانی شاهتره است
کبک بفتح کاف و سکون با موحده و کاف ثانی اسم فارسی ست بعربی قبج و گویند که قبج معرب کبک فارسی ست نه عربی جهت آنکه در لغت عرب
قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نشوند و نزد عوام فارس آتش خوار و بعربی ابن طائر و حجل واحد آن حجله یا با و نر و ماده آن در ین یکسان
و بترکی ... و فلکا بسریانی حجلا و بیونانی ساتمیورا ما با مرون بردمی یزدیقی و بهندی چکور نامند و آن طائر یست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچک و خوش منظر
و خال او منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی
و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه می نهد و بیضه خود را بسیار دوست میدارد و نر آن شایق بکثرت جفتی مانند خروس از جهت
بیضه آنرا منقار زده میشکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از جفتی باز نماند ولهذا ماده آن از ان میگریزد و بسوی تخم خود میرود و
محافظت آن می نماید تا نر آن نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر که دیگری را بگریزاند و بران ظفر یابد با آن جفتی میکند و کبک
آوازهای خود را بهر قدر که میخواهد تغنیه مینماید و از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت می باشد بر ماده خود و لهذا ست که ماده آن تخم میگرداند از بوی نر
و دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را در برف فرو می برد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال می باشد
و از غنا و آوازهای خوش الحان خوش می شود و لهذا ست که از کمال خوشی در آشیانه خود نمی افتد و صیاد آنرا میگیرد و مسکن آن در بلاد سردسیر و
کوهستان سرد برف نشین می باشد طبع آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و گویند گرم و خشک در اول و بعضی معتدل دانسته اند
گوشت آن الطف از جمیع لحوم بری و کثیر الغذا و سریع الانهضام و مولد خون صالح و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سینه و قلب و
معده و جگر و احشا و استسقا و حبس شحم و ازدیاد باه و فربه کردن بدن نافع و در گرم مزاج و هوا و بلاد گرم مضر و با شراب صرف مصلح و مورث
خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن سخت ست باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و یکشب در گرما بگذارند پس پخته تناول
نمایند و در بعضی قرابادین مهضم و شیخ الرئیس نوشته که تیهو مشارک کبک ست در صفات آن و گوشت آن جالی برای فواد ... و معده و گوشت
آن هر دو سبک ... قالع شکم و مزید باه و عیسی بن ماسویه گفته که گوشت آن خفیف لطیف ست و سزاوارست برای مخمور که بلغم بران غالب باشد
طعام آن در دان روز گوشت کبک باشد و ابن ماسویه نوشته که گوشت آن نافع صرع و امراض بلغمی ست صاحب جامع از شریف نقل کرده که
گوشت کبک معتدل جید الغذا سریع الهضم ست خوردن مغز سر آن یکمثقال با شراب بدستور با تمر مثقال صندل جهت یرقان نافع و فربه کردن
جگر و اگر مرآن بقدر نیم مثقال با زالة الصرع نماید و سعوط زهره آن در هر ماه یکبار یا دو بار جهت حدت و ازدیاد ذهن و رفع نسیان و تیزی البصر مفید

والتحال زهرهٔ آن جهت رمد بارد و دمعه و ابتدای نزول الماء و جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری نافع و ضماد آن با عسل و ذریت شیرین مساوی
بر ناخن چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم سودمند و چون زهرهٔ آنرا با مروارید و مشک هر سه مساوی بسایند اکتحال آن جهت ازاله بیاض و ظفره
و طرفه و غشاوه و دمعه نافع و خون آن خشک کرده با آبگینه سفید و دارفلفل مساوی سائیده با عسل سرشته در چشم کشیدن رافع بیاض و شبکوری مجرب
اجفان ست و ارسطاطالیس گفته که چون زهرهٔ کبک را در روغن زیتون حل کرده بساعتی که تب آید در بینی چکانند صحت بخشد و بیضهٔ آنرا چون با سرکه
عنصل پخته بخورند ازاله درد شکم و مغص مزمن نماید و در غیر سرکه پخته خوردن جهت فصاحت و تصفیه آواز و رفع سرفه مفید و خوردن بیضه خام
آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش ست **کبک دری** بفتح دال مهمله و کسر راء مهمله و سکون
یاء تحتانی اسم فارسی ست بعربی درج و بشیرازی طیهو و در ترکان کوه کوک و بیونانی ایامرون نامند و آن مرغی ست از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط
بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوه های بسیار سردی ماند و آن در گوشت بهترین طیور صحرائی ست پس تیهو و پس سمانی پس کبک دراج و تیهو و شفنین
و کبوتر بچه و ورشان و فاخته و گوشت آن گرم مائل باعتدال و لطیف و گویند گرم و خشک جید الغذا و در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت
رفع طاعون و بامؤثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند و بعضی کبک دری تدرج را نامند **کباب کو** و کلنجیر بفارسی دراج ست
کیلا بفتح کاف و فتح باء فارسی و فتح لام و الف اسم تخم سنبهالو **کیلوک** بفتح کاف و کسر باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون کاف دوم اسم بسکهپره لیلی
بفتح اول و ثانی و کسر لام و سکون یاء تحتانی اسم بارکاکولی ست **کبوتر** طائری ست مشهور بعربی حمامه و بفارسی کالوح نامند و به هندی ... اقسام
آن اکثر بلکه رنگ اغبر مائل به سبزی و خانگی آن دری الوان کثیر متفرقه و مجتمعه و خوشرنگ تر و خوش منظر تر میباشد و آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و خانگی
آن گرم تر و خشک تر و لطیف تر از خانگی و بهره و با رطوبت فضلیه و گویند لحم بچه آن تا وقتی که برای طیران حرکت نکند گرم در دوم و در آن رطوبت فضلیه
با حرارت غالب است خصوصاً بچه آن که کثیر الرطوبت فضلیه است و بعضی گویند که لحم نواهض تمام گوشت کبوتر بچه است که نزدیک طیران رسد و باشند گرم
و تر با رطوبت فضلیه است و گویند معتدل در حرارت و تقویت و بعضی حار تر و رطب تر از گوشت کبوتر دانسته اند و بقول شیخ در گوشت کبوتر بچه غلظت ست
بسبب کثرت رطوبت فضلیه و نواهض در هضم سبک تر ست بسبب کمی رطوبتی که در آن از اول پیدایش بوده و این تحلیل بسبب حرکت و طیران ست
و خلطی که از نواهض حاصل شود بهتر ست از خلطی که حاصل گردد از فرخ زیرا که در فرخ رطوبت فضلیه بسیار ست و سرگین کبوتر در حرارت و یبوست
شدید تر و تا درجه سوم میرسد و خصوصاً از برجی و جبالی و مصرح و از محرقات ست و نمام و حسن لون و از خواص کبوتر آنست که هوای طیران آنها دفع
مجاورت آنها انسان را سبب امن از امراض مائی و عصبانی و عفونی مانند سکته و سبات و ام الصبیان و مبود و فالج و خدر و طاعون و ازاله وحشت
و فساد هوا ست لهذا اطبا مسکن کبوتر اهلی را در خانه خود مهد و ست داشته اند و گویند سکون صاحب فالج در جائی که کبوتران در آن باشند در زیر پا
بالا بالخاصیت مورث شفای آنست و خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و دیسترخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و
تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی صفیه و چون سرگین آن با آرد جو و قطران در آب گرم حل کرده خوب بسایند تا مثل مرهم گردد بر پارچه کتان
مالیده بر موضع برص به بندند و سه روز بگذارند بعد از آن جدا کنند و مکرر عمل آرند باذن الله تعالی صحت حاصل گردد و مالش پیه آن رافع آثار خدشه
و قرحه و سعفه است و ضماد سرگین آن با آرد جو محلل و ملین اورام صلبه و با بزر کتان و سرکه محلل خنازیر و با عسل و بزر کتان منفجر اورام صلب و دمامیل
و قالع خشک ریشه از زخمها و قرحها و اگر بفارسی همچنین اگر با آرد جو و سرکه و عسل بپزند تا آنکه مثل حریره گردد ضماد آن نافع و چون با سرکه سرشته بر ثآلیل و گوشت
زاید طلا کنند ازاله آن نماید و طلای آن نافع سعفه و قوبا و اوجاع مفاصل و اختلاط آن با ادویه محلله گداز نده اورام ست و چون سرگین آنرا با پارچه
کتان بسته بسوزانند تا آنکه خاکستر گردد و با زیت آمیخته بر سوختگی آتش طلا نمایند صحت بخشد و ضماد آن با حرف و خردل بر عضو رافع سردی آنست و
چکانیدن خون آن گرما گرم التیام جراحت سر نماید و اگرچه باستخوان رسیده باشد خصوصاً با روغن گل و بقول جالینوس ضماد سرگین آن با حرف

کبک دری
کباب کو
کیلا
کیلوک
کبوتر

و خردل صداع کهنه و شقیقه و درد ارود و درد پهلو و مفاصل و نقرس نافع و چون مغز آنرا با پر آن سوخته بسایند و بدان اکتحال نمایند جهت غشاوه و ظلمت
بصر و شبکوری نفع کند و اکتحال خون گرم گرم آن خصوصاً که پر نورسته بچه آنرا بکشند که خون از آن برآید یا زیر بازوی آن نشتر زنند تا خون بیرون آید
و در چشم چکانند جهت جراحت چشم و کمنه دم و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و در سبوا آنرا چون در چشم کشند جهت نزول آب بیاض و غشاوه نافع و چون خون
آن در بینی چکانند و بر پیشانی طلا نمایند جهت قطع رعاف که از جنب دماغ باشد و بدستور آشامیدن بقدر رباقلا از خون خشک کرده آن نافع و همچنین
طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت حبس رعاف بعد میل و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ
رخسار مفید و چون اطفال را با عسل بخورانند بزودی بسخن آیند و خوردن سرگین آن از یکدرم تا سه درم با عسل جهت استسقای بلغمی و همچنین
اگر در آنجا حرارت بود و همچنین طلای آن با سرکه جهت سعفه و اقسام آن مستقا نافع و بدستور طلای آن تنها بر شکم مستسقی و حقنه سرگین کبوتر با آب
گرم نافع قولنج و درد شکم و خوردن سه درم باد و درم دارچینی جهت شکستن سنگ مجرب نوشته و بقول بعضی خوردن یکدرم سرگین کبوتر سرخ رنگ
با سه درم دارچینی شکننده سنگ است و همچنین اگر کبوتر را برکتان بخورانند و سرگین آن بگیرند و بقدر یک دست بخورند سنگ را بشکند و گیلانی
گوید خوردن کبوتر بچه در روغن کنجد بدون توابل و نمک پخته تا آنکه نضج یابد جهت شکستن سنگ گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و چون سرگین
آنرا سوخته نمک آن بگیرند و با آب ترب بخورانند سنگ را بشکند و دفع کند و نفث ستن طبیخ سرگین کبوتر صحرائی نافع عسر البول است و گوشت کبوتر
بچه گرده صالح بود و منی را زیاده کند و طلای بخود بیضه آن با پیه خوک بر قضیب جهت تحریک باه بغایت موثر و چون استخوان ساق آن
سوخته و نرم نمایند جهت اعاده بکارت ازاله است و طلای سرگین آن نافع نقرس است و با سرکه مفید وجع مفاصل و چون سنگدان آنرا پاره پاره
و آلایش جوف آن دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و چون شکم کبوتر بچه زنده شکافته بر گزیدگی عقرب و افعی بندند نفع بین
نماید و خوردن گوشت کبوتر بچه معتدل بسرعت سریع الهضم و مولد خلط صالح و مسکن التهاب آنست الا مداومت آن مورث برص و مولد خون مستعد
برای عفونت و اسهالی آن و مصلح جهت سرد مزاج و تغییر موافق برای گرم مزاج مگر با صلاح بحصرم و غیره مسطور گردد و همچنین اکثار تناول
کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق خون و حدوث جذام است و بقول شیخ گوشت کبوتر بچه جمیع خواص است الا مخصوص آن و
گیلانی گوید که بهترین کبوتر بچه آنست که در پرواز آمده و پر و خلقت آن مستکمل باشد و باید که گرم مزاجان آنرا بالطریق مخصوص با آب غوره
و کشنیز و مغز خیار بخورند و آن مولد خون غلیظ است و رطوبت است و آن از روی غذا از ادویه سرد مزاجان و ناقهین از امراض بارده است
کسی که خون او کم شده باشد و گوشت آن کثیر الفضول سریع العفونت است و شوربای آن جهت سرد مزاجان و کسی که در شکم آن باشد
نیکوست بریان کرده آن بدی است و مداومت بریان کرده آن خصوصاً با ادویه و سیر مورث جذام و خصوصاً در اطفال و امرجه حاره و کسی که کثرت
استعمال شراب نماید و آن ملائم درد کمر از اخلاط غلیظ و مفید عسر و مقوی باه و گرده و مزید منی و اگر با نخود و آب شبت و نمک بپزند اخراج کرم نماید
و آن محدث خناق و سده دماغ و چشم و مصلح آن سرکه و کشنیز و خاصیت کبوتر بچه اضرار با حشا است خصوصاً بریان کرده آن و اصلاح آن خوردن
ثمرت به سازد و آب انار و تخم آن بعد تناول آنست و اکثار تناول گوشت کبوتر صحرائی و اہلی مضر گرم مزاجان و مصدع و محرق خون و مصلح آن
پختن آن با آب غوره و کشنیز یا سرکه و خوردن کاسنی و مغز خیار تازه بعد تناول آن است بقول هندیان گوشت او روشنی بخش و دافع باد و
رکت پت و کف و فزاینده مغز استخوان **کپوتک** بفتح کاف و ضم با فارسی و سکون او و فتح فوقانی و سکون کاف دوم اسم شرد تست ابجن **کپوتوگا**
بفتح کاف و ضم با فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و واو دوم و خفا نون و فتح کاف فارسی و الف اسم سور جلبی است **کبود** بفتح اول و ضم ثانی
بقول صاحب التحفه هندی اسم شفنین بری است و آن پرنده ایست خرد از کبوتر و چشمانش زرد باو رنگ سیاه منقار زرد با خال سیاه و دراز
و تیز پرهای نازک سر سفید و زیر آن لاجوردی و دراز گردن و بالای گردن سفید و زیر آن خال دار پرهای بادخانه و شاه پر سیاه و پشت کبودی

لهذا کبوت نامیده اند و زیر شکم سیاه و سفید و کوتاه دم هم رنگ بر پشت و پاهای زرد و سیاه گوشت آن زهم الرائحه و بطئی الانحدار و معتدل در کیفیات و غزاینده کف و منی و اندک گران **کبودان** بضم اول و ثانی اسم عربی شونیز ست **کبودانه** بفارسی اسم شهدانج ست **کبوور** بفارسی بو تیمار را نامند و نزد بعضی اسم کرکی ست که در آب ماهی را میخورد **کبوده** اسم فارسی نوعی از بید و نیز بفارسی سیاه بید را نامند و گویند که بید مشک ست **کپور** بفتح اول و ضم بای فارسی و سکون واو و رای مهمله اسم هندی **کافور** ست و کرپور نیز گویند و در سنسکرت گهنسار یعنی آب درخت ست که منجمد گشته و چندرا و نیهان یعنی رنگ سفید مانند ماهتاب دارد و هما یعنی هواست هوایی شود و والوکم یعنی مانند ریگ باریک ست میگویند و بعضی هندیان گویند که آب درخت موز ست که دران جمع شده منجمد میگردد و لیکن این قول صائب بنظر نمی آید و صاحب معدن الشفا گوید که آن بر سه نوع ست یکی سخت سفید که آنرا ایساپاس گویند دوم سفید مائل بزردی و آنرا بهیمسین نامند سوم اندکی سفید و آنرا پوتاسری گویند قسم اول از همه بهتر و آن نیز بر دو نوع ست پخته و خام و پخته هم دو گونه است یکی آنکه قطعهای او بزرگ بود و دیگر آنکه باریک ریزه باشد و پخته را ادیهاس نامند و صاحب ستوالا طبا گوید که بر چهار نوع ست یکی آنکه از چین آرند و سه قسم دیگر از زیر باد می آید و از درخت موز حاصل میشود و آنچه از میان درخت بر آید بغایت سفید و قطعهای بزرگ و بهتر باشد و آنچه از برگ بود ضعیف تر از وی و آنچه از بیخ وی بهم رسد زبون بود و مانند ریگ باشد سرد و خشک در آخر سوم با قوی مختلف ناریه حاره محلله بسبب حرارت و ارضیه بارده یابسه بدلیل قبض هوائیه لطیفه معتدله بجهت عطریت و حدت رائحه و بعضی گرم و خشک تا اول چهارم میدانند و گویند که تا اثنای ملح معدی سرد و چون باساریقا در آید گرم شود و بعضی اجزای ناریه هوائیه در انجا نفوذ کنند و اجزای بارده ارضیه از سعد و ... و نزد هندیان سرد و سبک مقوی باه و چشم و دافع سوزش اعضا و تیزی دهان و فربهی مفرط و خستگی و آماس اعضا و فساد زهر و مجلی مسام ست چهار قسم میباشد پوتاسر و بهیمسینی و ساس و اوی بهاسکر و در خواص یکسان اند و بعضی آن کپور تیلی و شهد و سوختهه و مرچ سیاه و پیچ والانی و بسکهیره و شیرهٔ بهنگره نوشته اند و بهندی کهبا را نیز کپور گویند و تلخ و تیز و خوشبو و ... و سبک و زود هضم و مسکن تشنگی و خشکی دهن و حرارت و برای چشم بهتر و آب منی را زیاده کند و کف و چربی و زهر دفع نماید قسم اول ... و ... تشنگی و تا پاک بدن و گرمی و سرفه و کهیروک و خوی را دفع کند و آب منی بیفزاید و اندکی مسهل ست و قسم دوم تشنگی و تا پاک ... دارد و منی و عرق را زیاده کند و قسم سوم رکت پت و کف زائل سازد و دیگر افعال و خواص این بقول یونانیان در کافور مذکور شد **کپور بیل** بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و رای مهمله و کسر بای موحده و یای تحتانی مجهول و لام گلی ست خوشبوی برگی مانند گل زعفران از بلاد فرنگ آورند **کپور تورنا** بکاف و بای فارسی و واو و فوقانی و واو دوم و سکون رای مهمله و فتح نون و الف اسم الایچی خرد ست **کپور کچری** قسمی از کچور ست و آنرا بهندی سالتی نیز گویند بقول اهل هند سرد و سبک حابس شکم و دافع ماده خام و سرفه و فساد خون ست **کپوری** بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی بهندی اسپرکا ست **کبوک** گویند طائریست که بعربی عنقه و بفارسی سرخاب و بهندی چکوا نامند و بقول صاحب تحفه اسم هندی کبک ست **کبوگ** بفتح اول و ضم بای مشدده اسم فارسی ست که کنیت آن بعربی ابو الملیح و نیز بفارسی چکاوک نامند و بتخفیف با نیز آمده **کبوه** اسم نوعی از کبوتر ست **کپوتچ نالی** بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و جیم فارسی و سکون رای مهمله و فتح نون و الف و فتح نون دوم و کسر لام و سکون تحتانی اسم توڑلی **کبی** بفتح اول و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و ببای فارسی نیز آمده اسم فارسی بوزنه سیاه روست که بهندی لنگور نامند **کپی** بضم کاف و کسر بای فارسی مشدده و سکون تحتانی که در هندی کپی گویند و در سنسکرت دشویرو بیا یعنی در دنیا و اهل دنیا مشهور ست و ... یعنی بسیار گرم و روپی یعنی صورت این چنین ست و هرتیا منجری یعنی خوب رنگ سبز دارد و قادر بر دافع امراض ست نامند آن نباتی ست که اکثر در باغها و زمینهای سیراب و نرم میروید و روئیدگی او یک شاخ راست دارد تا به نیم گز بلند گردد و برگ او گرد و نرم و کنگره دار بیکنوع مشابهت ببرگ امباڑه دارد و قسمی از ان ست که برگ دراز و کنگره دار میشود و بهر دو قسم فروع باریک بر هر سه فرع خوشه باریک

وگلش بسیار ریزه وسفید برابر دانه خشخاش و از آن هم خردتر بخوشه چسپیده پس از آن برگ گرد بشکل پیاله بر می آید و دران پیاله تخم میکند اندر غلاف
تنگ و آن تخم مثل خردل و اندکی از آن خردتر و بوی آن تلخ اما مزه تلخ ندارد و بیخش سفید و دراز بقدر چهار انگشت و بیشتر در فصل بارش نشو و نما
میگردد و او گرم و خشک در اول سوم و تیز و مسهل می کشاید و سرفه و ضیق دور کند و صفرا بیفزاید و خون را بدر رساند و به شو به یعنی ورم دست و پا که عبارت
از استسقاست و بواسیر و گلما یعنی قی که بعد از طعام شود اگرچه اینها کهنه گشته بود سودمند و درد سر و درد زانو و برچهک بائی قسم از شصت و قسم بادست
آنها را دور نماید و سعوط عصاره برگ او منقی دماغ از فضول و جهت اربیان و بواسیر الانف تجربه آمده اما سوزش در دماغ میشود مصلحش شیر بسیار شوق
کردن ست از مجربین رسیده که بستن برگ او بر دمل فائده دهد و اگر با سر پهوکه جمیع اجزای و سنکاهلی یار کرده بخورد دران سال دملها نمی شود و برگ
او بمقدار یک توله یا پاو توله زرد چوب بخورانند مسهل اخلاط جهت استسقا مفید و چون برگ آنرا جوش داده و مالیده صاف نموده اندک نمک مصالح
داده کرهی او پخته بخورانند و یا ساگ او پخته بخورند جهت تپ های بلغمیه نافع و ضماد او بر پیشانی برای صداع گفته اند و بیخ او جهت شیافات و خورانیدن
کودکان برای درد شکم بکار می آید و تجربه آمده که کلان شکم زنان اگر بسبب احتقان شده باشد دور کند چنانچه اکثر زنان برای مرض مذکور
صندل سوده او تا به مقدار نه ماشه دادم بسیار سودمند آمد و این و بدگی را اگر به بسیار دوست میدارد و در درد شکم و لاغری آنرا سودمند ست
کبیتا و کبیته اسم حلوای معروف ست که قبیطه و ناطف نیز نامند و بسریانی جبن ست **کبیث** اسم کبیت ست **کپی** اسم روم **کپھیل** بفتح کاف و کسر
با فارسی و سکون تحتانی و ضم را مهمله و سکون واو مجهوله و فتح میم و فتح با فارسی دوم و خفا ها و سکون لام اسم گونج ست **کپی جهورا** بکاف و
با فارسی و تحتانی و فتح کاف فارسی و ضم جیم فارسی مشدده و خفا ها و سکون واو و فتح را مهمله و الف اسم کونج خرد ست **کپی چوتا** بفتح ... و کسر
با فارسی و سکون تحتانی و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و الف اسم انبار ری ست **کبتیا امینا** و کبتیا المنا و کبیتا امنا در فاشرستین
مسطور شد **کبتیا حوریا** بسریانی کرمة البیضاست که در فاشرا گذشت **کبتیا حمرا** و بتیا و سرا بسریانی درخت انگورست **کبیچه** اسم فارسی سریشم
کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم فارسی سویق ست **کبیراچهی** بضم کاف و فتح موحده و سکون تحتانی و فتح را مهمله و الف و کسر جیم فارسی مشدده
و خفا ها و سکون تحتانی اسم کچلا ست **کبیکج** بفتح کاف و کسر با موحده و سکون یا تحتانی و فتح کاف و سکون جیم اسم معرب از فارسی ست و آنرا
بعربی کف السبع و شجر الضفادع و کف الضبع و بیونانی بطراخیون و ساتیین اغریون و بترکی بانو ججکی و باصفهانی موشک و بفرنگی رنکل و بفارسی
کرفس دشتی و بهندی لتوپری و جل بیل نامند و آن نوعی از کرفس بری ست و در فارس کثیر الوجود و در هند نیز موجود و آن چهار نوع میباشد یکی
برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن عریض تر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزج و فروع آن شبیه بفروع خربق و ساق آن باریک بلند بقدر یک
دو ذراع غیر غلیظ الجلد و گل آن زرد رنگ و کبود نیز و بیخ آن سفید تلخ و منبت آن قریب آبهای جاری و دوم شبیه بنوع اول و از آن بزرگتر
و برگ آن دراز تر و مشقق و بسیار حریف و بیخ آن در لغو ترا این بری ست و این را ساتیین اغریون نامند یعنی کرفس بری ست و سوم نبات
آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلائی رنگ و کریه الرایحه و چهارم شبیه بقسم سوم و گل آن سفید برنگ شیر و جمله اقسام آن گرم و خشک در آخر
دوم و گویند در سوم و گویند در چهارم حاد حریف مفرح جالی و مقشر جلد و لذاع و حکاک و محرق و سعوط بیخ خشک آن بسیار معطس و قوی تر از
کندش و طلای آن جهت قلع جرب و سفیدی ناخن و ثآلیل مسماریه و غدد معلق و ضماد تازه برگ شاخ آن تازه مانی اندک با هم کرسوده قلع برص
و سفیدی ناخن کند و نافع داء الثعلب و داء الحیه و موجب جراحت گردد و گویند که با روغنهای جهت جرب انسان و حیوان و قلع برص و بیاض اظفار
و اقسام ثولول و داء الثعلب نافع و غسول سر بمطبوخ آن نافع سعفه است و گیلانی گوید تجربه کرده شد که بیخ تازه آن جهت قروح و تاکل گوشت
متعفن از آن و بانبات لحم صحیح و تنقیه جراحات نافع و چون با بعض روغنها طلا کنند جهت جرب و تقشر جلد نفع کند و طلای آن خارج جهت ضربان دندان
و سنون آن جهت شکستن آنها و بعضی گویند که تعلیق آن در گردن نافع درد دندان متاکل ست بران خواب نکنند که آن مفتت سنان نیز ست و حمول

آن مخرج جنین ومشیمه ومدافع احتباس حیض و درد و مثقال آن قاتل ست وچون با هموزن آن آرد گندم سرشته بر عضو گذارند قایم مقام داغ ست
وچون از خارج بر بدن گذارند قروح بادرا پیدا کند واصلاح آن باشیره نشاسته کنند وبقول صاحب منهج استعمال آن از خارج عرق بلدست واصلاح آن
روغن گل بدل آن انجره واز داخل استعمال جائز نیست بسبب کمال حدت آن وچون کسی آنرا بخورد اعراض آن ازغم وکرب وخارش بدن وغیره
مانند اعراض بلادر وتخم انجره خورده ظاهر وعلاج این علاج آنست وجالینوس گفته طبیب را سزاوار نیست که آنرا از داخل استعمال نمایند زیرا
که خاصیت آن محرق ست بحرارت قلب ایضا او گفته که آن بخاصیت مبطل حرارت قلب از سموم قتاله است وگیلانی گوید که دوستی از من حکایت
کرده که بگیرند کیلو نوو آب لیمو سائیده در چشم گزیده جانوران سمی بکشند واندکی ازان جوشانند که ازین افاقه میشود واز حلق آن چیزی غلیظی افتد
ودراندک زمان کشاده میگردد واین وقتی ست که آن گزیده صاحب شعور باشد وازان آثار حیات ظاهر بود اما چون سم دران اثر کرده باشد
وآنرا شعور نباشد ودر فرو بردن دوا از حلق قادر نبود لیکن چون عضوی آنرا بشگافند ازان خون ظاهر گردد درین هنگام باید که چند موضع آن از
هر دو شقیقه وپیشانی وسر عضلات نزدیک مرفق مائل بانسی وبسوی رکبتین وساقین بشگافند وشرط زنند بعده این دوا لطوخ سازند که آن
منهوش را افاقه وصحت بخشد اما چون آنرا شعور نباشد وکلام نکند واز موضع شگاف وشرط خون بر نیاید آن مرده است خواص آن بقول اهل
هند در لثور پری خواهد آمد کیسیلو بفتح اول وکسر بار فارسی وسکون یار تحتانی وضم لام وسکون واو اسم تیند وخر دست **فصل کاف با تار**
فوقانی کت قسط است **کتاجس** بفتح کاف یا کاف فارسی وفوقانی هندی والف وفتح جیم فارسی وسکون سین مهمله اسم درخت کنی کتارا
بفتح اول وتار فوقانی والف وفتح رار مهمله والف ثانی قسمی از نیشکر ست که باریک بود وسرد وگران ومبهی ورافع رگت پت وراج روگ **کتان** بفتح
کاف وتار فوقانی مشدد والف وسکون نون وبکسر کاف نیز آمده اسم عربی ست ویونانی لیسقرنون وتخم آنرا بعربی بزر کتان وبسریانی بار ری اعلا
وبشیرازی بزرگ وبلغت بنطر لینس بفارسی تخم کتان ودر انگریزی لینسید وبهندی السی وتیسی گویند وگیلانی گوید که بزر کتان را بزر مطلقا نیز گویند
ودروغن آنرا دهن البزر نامند وگاه این روغن را نیز بزر گویند نباتی ست بقدر یکذرع وساق وبرگ آن باریک وگل آن لاجوردی وقبهای
آن قریب بنخود وپر از تخم وتخم کوچک پهن واندک طولانی واملس مائل بزردی وتیرگی وبعضی مائل بسرخی وقسمی سیاه ونوعی سفید نیز میباشد وبهترین
تخم آن نو وگران وزن وفربه است مزاج مجموع آن دراول گرم وخشک وبارطوبت فضلیه وبقول شیخ تخم آن گرم دراول ومعتدل در رطوبت
ویبوست وبقول ماسرجویه معتدل در هر چهار کیفیت وگویند معتدل در حرارت وبرودت وخشک دراول وگویند گرم وخشک مگر حرارت آن بیشتر
از خشکی آن وقوت نبات آن قریب بتخم آنست ودران رطوبت فضلیه است خصوصا در تازه وتر آن وطبیخ تخم آن چون در آب جوشانند تحلیل و
تلیین ست وشیخ میفرماید که قوت آن قریب از قوت حلبه است ونضج وجالی ومنفخ بسبب رطوبت فضلیه وتسکین اوجاع کمتر از تسکین بابونه کند
وگویند نافع احشا ومنضج اورام حاره وبارده وقروح ظاهری وباطنی ست وضماد آن باعسل وزیت یا روغن بنفشه جهت اورام ظاهری وباطنی و
با آب خاکستر آمیخته جهت تلیین وتحلیل اورام صلبه واورام پس گوش وهمچنین نطول آب طبیخ آن نافع وطلاهی آن برای قروح ظاهر بدن بالغ انفع ست
وضماد آن باسرکه قالع کلف وقوبا وبثور لبینه تعقوت خصوصا بانطرون وانجیر وچون هموزن آن حرف آمیخته باعسل سرشته بر موضع ضماد سازند ویا با
سرکه طلا کنند رنگ او متغیر گرداند وهمچنین اگر با حرف وعسل بر تشنج وتقلص خصوصا بر تشنج ناخنها وتشقق وتقشر آنها ضماد نمایند وگاهی دران عسل
وموم اضافه کرده قیروطی آن بعمل می آرند واگر با آن بورق وخاکستر مساوی آمیخته ثاثیل وقوبا طلا کنند قلع نماید وچون در شراب پخته بر قروح
شهدیه ونمله لطوخ سازند نفع بخشد وچون بدان روغن کنجد آمیزند جمیع قروح را نفع کند وازاله درد وسوزش آنها نماید وپاشیدن سوخته آن جهت
خشک کردن جراحات وتسکین درد ولذع آن نافع وضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی وقوبای دماغی وقروح سر مفید وچون آنرا سوده
با آب گرم سرشته بر سر خضاب نمایند [illegible] صداع ورمی را زائل کند ودخان آن نافع زکام حارست ومفتح سده بینی وچکانیدن لعاب آن در چشم

کیسیلو
کتاجس
کتان

وطلاکردن آن برچشم دافع سرخی آنست ولیسیدن آن باعسل خصوص بریان کرده آن جهت سرفه بلغمی نافع وسه درم آن جهت جلای سینه وتنقیه آن خصوصا باآب نخود وهمچنین جهت اوجاع سینه واخراج فضول بنفث نافع وچون سه درم ازان بخورند ونضج وتحلیل ورم جگر واعضای باطنی کند وبریان کرده آن قابض وجهت نفث الدم وسرفه رطوبی بغایت مفید وچون هر روز نیم درم بخورند ادرار طمث را تسکین دهد وچون کوفته خوب جوشداده آب آن سه اوقیه بنوشند قی بسهولت آرد کسی راکه بدشواری قی آید وکذا طبیخ برگ آن وبریان کرده آن قابض شکم وغیر بریان معدل حال شکم در تعقد ولین وگاه اطلاق شکم وادرار کند وچون بریان نمایند قبض شکم کند وازان سه درم یا چهار درم بگیرند واهل قریات عوق آن بعسل ساخته بخورند اسهال آب بقوت واخراج جنین بسرعت می نمایند وجهت ورم سپرز نافع بود وبقول شیخ چون طبیخ بزر کتان در روغن گل حقنه کنند در قروح امعا منفعت عظیم نماید واین بسبب تقویت دعتریه باخاصیت ست وهر روز مداومت نیم مثقال جهت رد امعا وادرار بول وعرق وشیر وحیض وتلیین طبع و قرحه گرده ومثانه نافع وادرار آن ضعیف ست الا آنکه بریان کردن آن قوی میگردد بسبب تعقید کردن شکم ورجوع رطوبات بسوی مثانه وچون یکتوله تخم انرا در آب جوشداده لعاب آن سه تخم بنوشند برای اخراج سنگ گرده مجرب نوشته وچون با اندک فلفل وعسل برخوردن آن مداومت نمایند در تحریک باه مانند یمین مجرب دانسته اند وخوردن آن مغز وهر روز نیم درم منی افزاید ودرد امعا ساکن نماید بنشستن در آب طبیخ آن نافع اورام رحم وامعا واختناق ولذع آنست وگاه طبیخ آن جهت اخراج فضول وسوزش امعا ورحم حقنه میکنند ودود آن مصلح حال رحم ست ونوشیدن طبیخ آن باروغن گل جهت قروح گرده ومثانه ورحم شدید النفع ست وهمچنین حقنه طبیخ آن مجرب طلای آن نافع شقاق مقعد وچون سوخته سائیده بر قروح مقعد بپاشند نشف رطوبت صدیدی ازان نماید واصلاح آن کند وضماد آن با اسپغول جهت تسکین درد مفاصل وعرق النسا ونقرس نافع مقدار شربت آن سه درم وگویند تا چهار درم بدل آن حلبه در تحریک باه باقلا وآن ردی بمعده وعسر الانهضام وبطی الانحدار وقلیل الغذا وردی بصر ست ومصلح آن بهی وانار وگویند عسل ومظلم بصر مصلح آن کشنیز ومضعف احشا مصلح آن سکنجبین ومضر خصیتین مصلح آن عسل یا گلقند وروغن تخم آن گرم وتر ومزیل اوجاع ومسکن آنها وطلای آن نافع توباوقروح ظاهری وخراش جلد وبران نشف ومزیل وجع الفواد وحقنه آن باروغن گل جهت درد جراحت وقروح امعا وطلای آن جهت وجع فواد وجراحت وتسکین درد آن وآشامیدن آن وجوشانیدن آن با ثوم جهت رفع قولنج انسان وچهارپایه بدستور بالش بدان مضعف باصره وباه وردی بمعده مصلح آن سکنجبین ست وگویند گل کتان ...

پوشیدن لباس آن رافع حرارت وباعث تقلیل عرق ونشف رطوبات بدن ونافع درد عروق واعصاب وجرب وحکه ودفع صابب ازملابس گرم مزاجان وفصل گرماست وسپش دران از آنچه پنبه کمتر جمع میگردد وبهم میرسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسپد وغیر مغسول آن تحیف کننده ومغسول وملایم آن حافظ بدن وخصوص ضماد زمستان وبخور آن ونبات آن نیز مفتح سده دماغ وزکام ومصلح حال رحم وذرور سوخته آن مضعف قاطع خون جراحات والتیام وبند گاه آنها وبدستور بر کردن بجوف زخمها بخرقه کتان وشریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان بپوشند ودر تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر شوند وبالعکس افعال وخواص این بقول هندیان در رساله مسطور شد وتفصیل اطبا انگریزی در لینسید خواهد آمد کتان بضم کاف وتشدید تا فوقانی والف ونون اسم نیشه است **کتان الماء** طحلب ست **کتائی** اسم هندی کتائی بفتح کاف وتا فوقانی هندی والف وکسر همزه وبسکون تحتانی اسم هندی گیاهی معروف ست بزمین شور روئید بار او چغند زده فل ونیز از تخم ودرنامی سبز مخلوط وبعد از رسیدن زرد میگردد وآن دو قسم ست کلان وخرد وبرهنی کنیلا اسم کتائی کلان ست خواص آن در برهنا مسطور شده وبهت کتائی وودیا کری وکرهکا وکتکی اسم کتائی خرد ست وآنرا بسنسکرت ویا کهری کلیعنی برگ او مانند پنجه شیر میشود دکسار کالیعنی پر از خار وسهوچیرکا یعنی برگ او بسیار دارد وچهدرا یعنی حیرت سوزاننده کهف ووآتی یعنی مفید ضیق ودشنده ومشتهی خالو

مثل دندان اضراس وسفید می باشد ودر بدن می چسبد وتشکیک نمی یعنی در بدن خلیدن از خواص خار اوست وسیونهیت یعنی باریک وتیز نوک مثل
دندان تیزه می باشد سنکو بیند وبقول بعضی لنگاری وکشکالکا نیز هر دو اسم کتّائی خرد ست وبعضی گویند که کتّائی سفید گل نیز قسمی از کتّائی خرد می باشد
واین قسم بهتر ست هر دو تلخ وتیز ودافع کرم وباد وتپ درد پهلو ودشواری بول وبطلان حس شامه وقاتل کرم شکم ودافع بیماری دل ومحلل ست
ودر مفردات امامی مسطور ست که آن گرم وخشک در سوم ودافع ریاح وبلغم وضیق النفس ومشهی وهاضم ونافع سرفه بلغمی ودرد دندان بارد ودرد پهلو
وحابس البول وقاتل کرم شکم ونافع بواسیر بادی وگل کتّائی زرد هاضم ودافع باد وبلغم نافع سرفه وفواق ومشهی ست وگویند که گل همه اقسام او سرفه
کهنه وحرقت البول وتپ بلغمی وجذام ودافع قبض شکم وسنگ مثانه مفید اگر قسم خرد را با آب سائیده بر تارک سر بندند قاطع رعاف ست
وسعوط شیره کتّائی خرد نافع صداع ست ودر اختناق الرحم مجرب مولف که فی الحال بهوش می آرد واگر بار کتّائی خرد مثل تنباکو کشند دافع
کرم دندان ست وهمچنین مضمضه از طبیخ کتّائی که برگ وشاخ وگل وبار آنرا جوشیده باشند درد وکرم خوردگی دندان را نافع ست اگر برگ کتّائی
سائیده بر چشم بندند مفید درد چشم ست وکذا آب برگ آن صاف کرده قطره در چشم چکانیدن واگر بیخ کتّائی بزرگ وبیخ کتّائی خرد را با پوست انار
وپوست بیخ کندوری سائیده بر پستان ضماد سازند پستان ترهلیده را سخت گرداند واگر پوست کتّائی تازه دو سیر شاهی واگر خشک باشد
نیم پاؤ در دو آثار شیر تازه ماده گاو جوشانند تا نصف بماند صاف نموده بنوشند واز ترشی وبادی پرهیزند برای کسی که مطلق از کار مباشرت
رفته باشد نافع ست وبحالت اصلی می آید وطریق گرفتن کهار کتّائی مثل کهار چرچیته است وبعضی از شخص معتبر نقل کرده اند که خوردن نان با شیره
کتّائی چیندرو ضیق النفس شدید که هیچ دوا نفع نشود نجات می بخشد وضماد او محلل اورام بلغمی ست وچون گیاه آنرا در ظرفی کرده دهن آن
محکم بسته زیر آن سوراخی نموده بطریق پاتال جنتر تقطیر آن نموده در شیشه نگاهدارند وهر صبح اندکی با برگ پان بخورند جهت سرفه رطوبی وضیق
وکف وسل وسرفه سوداوی وصفراوی وبلغمی ودرد سینه وتپ لرزه ورعشه نافع ونوع سفید او جهت اعانت بر حمل وبرانگیختن حرارت
معده وهضم طعام ودافع بلاغم وامراض بلغمیه موثر وبار او را در آب جوشیده بروغن بریان کرده در گوشت وپیاز ومصالح پخته خوردن
صفرا کند وباد وسرفه وهچکی وبلغم وتپ ودرد پهلو وعسر البول وبطلان حس شامه وقتل دیدان ودفع بیماریهای زنان عقیمه بسیار سودمند هندیان
نوشته اند که خوردن بار هر دو دافع باد وصفرا وسبک اندک سرد وقت هاضم شیرین ومقوی وخوش کننده طبع وکشنده کرم ودافع امراض چشم
وبدن را خوب ست وچون در روغن کنجد یا بادام بریان کنند ودر روغن نیم گرم در گوش چکانند جهت تسکین درد آن در ساعت بی نظیر وتدهین بدان
برای دفع ماندگی وکوفت اعضا مفید ومعمول او باشد جهت اسقاط کرم شکم ومقعد وتفتیش برای استسقا وتپ مفرد ومرکب آزموده وچون
بروز یکشنبه در پکهه نچهتر ویا مول نچهتر در زیر گیاه آن جو وکنجد وبرنج بریزند وشخصی بطرف شمال نحوی بایستد که سایه او بر آن نیفتد وبیخ آن
برکنند وبزن عقیمه بعد پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله او نیز همرنگ او باشد بدهند وبمرد با او قربت نماید بحکم خدا بارور گردد
وچون بیخ را با روغن گاو در دیچه بسائیده بر سر بمالند جهت صداع وشقیقه مفید وبخور آن جهت تپ وتعلیق آن بر گردن جهت خنازیر وسلعه
وسعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید واگر بار او را فلفل وشیر گاومیش بسایند وبهر زنیکه در شکم او بچه بزرگ نه شود وساقط گردد بخورانند
ساقط نشود وبزرگ گردد بنیکوئی تولد یابد وبستن او در کمر در وقت مباشرت باعث امساک منی وگویند که چون با صندل سرخ سوده بر
بدن بمالند بهره بوی او بشمامه عجب ومسخر او گردد وخواص این بقول یونانیان در بادنجان بری مسطور شد **کٹ پتری** بفتح کاف
وسکون تا فوقانی هندی وفتح با فارسی وسکون تا فوقانی وکسر را مهمله وسکون یا تحتانی دوای هندی ست گرم در دوم ودافع امراض فرج
زنان وبار آن سرد ست وممسک ودافع صفرا وباد **اکسیر کتبته** بفتح کاف وتا فوقانی وسکون با موحده وفتح تا فوقانی ثانی وهاء نباتی ست طول
آن بقدر یک ذرع وساق آن باریک وسخت مانند ساق کتان وبرگهای اسفل آن دراز شبیه برگ کتان ونرم وسبز مائل بسیاهی ومفروش

بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق تا سر آن گلها ازرق سفید رنگ نازک و زرد در رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره
و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ و گرم و خشک در آخر اول آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و درد وجع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت دفع
توبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در جاهای سخت میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیردار و این از قسم اول در اخراج
بلغم خام قویتر مقدار شربت از قسم اول دو درم و از قسم دوم یک نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب نوشته اند کٹ بهدر بفتح کاف
و تاء فوقانی هندی و فتح باء موحده و خفاء ها و دال مهمله مشدده و سکون راء مهمله اسم هندی ادرک ست کٹ پهل بکاف مفتوح و سکون تاء فوقانی
و فتح باء فارسی و خفاء ها و سکون لام اسم کائپهل ست کٹجا بضم کاف و فتح فوقانی هندی و جیم و الف اسم کالا کره ست کرٹنا بضم کاف و فتح فوقانی
هندی و راء مهمله و نون و الف اسم نسوت سفید ست کٹر یلم اسم پرالون ست کٹکالکا و کٹکاری هر دو اسم کٹائی خود ست کٹکنی بضم کاف
فارسی و سکون فوقانی هندی و ضم کاف فارسی و کسر فوقانی هندی دوم و سکون تحتانی اسم اترن ست کٹکی پهل اسم تکول ست کٹک
پهل اسم ترلی ست و کٹک کالنیهی تیز اسم ترلی ست کٹکی بضم کاف و سکون تاء فوقانی هندی و کسر کاف ثانی و سکون یاء تحتانی اسم خانق الذئب
ست آن چوبی ست باریک تیره مائل بسفیدی گرددار و پر ریشه باریک مانند رشته تلخ طعم و از طرف کوهستان می آورند گرم و خشک در سوم
حاد آکال نافع امراض بلغمی و یرقان سیاه و استسقاء و قاتل کرم و مفید تنگی نفس مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا ربع درهم بدل آن پیکمول
و در کتب هندیه نوشته که آنرا کٹکرهنی نیز گویند شکتا کیتو یعنی تلخ و تیز و چهاو بهاو یعنی مانند زبان ماهی باشد و شکلا دنی یعنی نیز گویش بدست و کره و گره
یعنی گران و مسهل و بهتنگر یعنی دافع یعنی صد گره دارد و کشو یعنی تیز و کرشنا یعنی رنگ او مرکب از سیاهی و سرخی و اشتاه
و سارشتا یعنی دور کنند بسیار امراض میگویند در آن هنگام هضم تیز و خشک و سبک و مسهل و دافع فساد صفرا و بلغم و تپ و تنگی نفس و سوزش معده
و اعضا و کثرت گرم ست و گویند اسم هندی خربق سیاه است و بعضی نوشته اند که کٹکی دوای هندی ست و خربق دوای ولایتی کٹکی گره دار و اغبر
رنگ و خربق بی گره و صاف و سیاه رنگ مؤلف گوید تحقیق که کٹکی خربق هندی باشد چنانچه اجمود کرفس هندی ست فرق در تخم هر دو ظاهر ست
افعال و خواص این بقول یونانیان در خربق مسطور شده کتسل اسم سیب ست کتم بفتح کاف و تاء فوقانی و سکون میم اسم عربی ست بفارسی وسمه
و صحرائی آنرا و نکابن شاه الحنی نامند و آن برگ نباتی ست و بری و بستانی میباشد و بعضی گویند غیر برگ نیل ست برگ آن شبیه
به برگ و ساق آن غیر معروف شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفل و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخم کوچک ریزه بری و کوهی آن در کنار رودها
و مرغزارها میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست
که برگ نیل ست و باید که برگ آنرا صبح چیده در یک روز بآفتاب خشک نمایند و سوده در شیشه محفوظ نمایند که هوای سرد بدان نرسد زیرا که اگر
بشب نیم خشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک سازند رنگ آن ضائع میگردد و بقول ملا سعید وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویس
بهتر از وسمه کرمانی ست و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر می ماند و تخضیب آن مائل بسیاهی ست برنگ موی و طاوسیت
بسیار ندارد گرم و خشک در دوم و جالی و قابض و محلل خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوده نافع و بکور و طلای آن
جهت زکام و تقویت موی و آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقئی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزهاست
برای خضاب اما مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن سنبل ست و روغن آن که آب آنرا با هم وزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن
بماند مالش آن جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعد و اوجاع بارده نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب
و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و طبیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده
قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد ست و در تخضیب موی شرط است که اول موی را پاک بشویند که چربی مطلقا در آن نماند

پس اولا استر بحنائی سائیده و نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند پس خضاب بوسمه کنند که رنگ آن نیکو میگردد **کٹم** بکسر کاف و فتح فوقانی
هندی مشدده و سکون میم اسم کیث و ناگرموتهه است **کٹمبل** اسم پیپرنی است **کٹمبیک** بضم کاف و فوقانی و سکون میم و کسر موحده و فتح
تحتانی و سکون کاف اسم بوبی **کٹنبا** اسم خاشیر است **کٹنبرا** بفتح کاف و ضم تاء فوقانی هندی و خفاء نون و فتح باء موحده و راء مهمله و الف اسم
ارلو است **کٹنکیری** بفتح کاف و فوقانی هندی و سکون نون و فتح کاف دوم و کسر فوقانی هندی دوم و سکون تحتانی مجهوله و کسر راء مهمله
و سکون تحتانی دوم اسم کسا بلر **کٹوانکا** بفتح کاف و سکون فوقانی هندی و فتح واو و الف و خفاء نون و فتح کاف فارسی و الف اسم درخت
هومان و مهانسب **کٹول** بفتح کاف و ضم فوقانی هندی و سکون واو و لام اسم هندی اشنان است و بقول بعضی همین اسم بیخ بانجه ککوری است
و نیز اسم اشنان است **کتوبری** اسم کچری است **کٹومبی** بفتح کاف و ضم فوقانی هندی و سکون واو و کسر میم و کسر موحده و سکون تحتانی اسم
کندوری تلخ است **کٹوحرنی** اسم پیپرنی است **کٹوتینڈو** بضم فوقانی و سکون نون و کسر دال هندی و سکون واو **کٹوشروا** بفتح شین معجمه
و سکون راء مهمله و فتح واو و الف هر دو اسم کندوری تلخ است **کٹوکوشاتکی** بکاف و فوقانی هندی و واو و کاف دوم و واو دوم و شین معجمه و الف
و فوقانی و کسر کاف سوم و تحتانی اسم ترائی تلخ است **کٹوکالابو** بفتح کاف و ضم تاء فوقانی هندی و سکون واو و فتح کاف و
الف ممدوده و لام و الف و ضم باء موحده و واو اسم تونبری است **کٹولکا** بفتح کاف و سکون فوقانی هندی
و فتح واو و لام و کاف و الف اسم تل است **کٹولا** بکاف و فوقانی هندی و واو و لام و الف اسم کمر **کٹوبهدرا** بکاف و فوقانی هندی و واو
و کسر موحده و خفاء ها و فتح جیم فارسی مشدده و خفاء هاء دوم و فتح دال مهمله و الف اسم پیپرنی **کٹوتریم** بکاف و فوقانی هندی و واو و کسر
فوقانی و سکون راء مهمله و فتح تحتانی و سکون میم اسم تر **کٹوک** **کٹورن** بفتح کاف و ضم فوقانی مشدده و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون نون
اسم دهیا است **کٹوشنا** بفتح کاف و ضم فوقانی هندی و سکون واو و شین معجمه و فتح نون و الف اسم خردل سفید **کٹوپهل** اسم باربهول
کٹوبنری بفتح کاف و ضم فوقانی هندی و سکون واو و خفاء نون و فتح باء موحده و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی انجیر دشتی است
کٹه بضم کاف و فتح تاء فوقانی مشدده و خفاء ها بهندی اسم سگ است نزد هندیان گوشت آن گرم و گران و دافع باد و امراض چشم و صاف
کننده آواز گلوست **کتهه** اسم کات است **کنهه بیگن** اسم بادنجان بری است **کٹهل** بفتح کاف و سکون تاء فوقانی هندی و فتح ها و سکون
لام بفارسی پکی نامند و هندیان پهنس بهرکندهی یعنی بوی مید کهند که اینجا میوه است و اسکنده پهل یعنی میوه چرب و بهو کنٹکه یعنی بسیار خاردار
و پلهاپهل یعنی میوه بسیار مقوی و مهاسواد و یعنی بزرگ و بسیار مزه دار و نسر کهیو یعنی خاردار و پرو تنبن یعنی از بیخ و تنه باردهنده و مول پهل
یعنی ثمار از بیخ آورنده می نامند و آن ثمر درخت هندی است و در بنگاله نسبت دیگر بلاد هند بسیار خوب می شود و درخت آن عظیم مثل درخت بڑ بل
و گردگان و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم تر از آن و چوب آن زرد رنگ و کهنه آن زرد و تیره مائل بسرخی
و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن برمی آید و آنچه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و گویند که زیر زمین از بیخ آن نیز
برمی آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک سیر هندی و بزرگ آن
تا یک من هندی میشود و در آن تا صد عدد دانه که بهندی کویه نامند میباشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی
زرد تیره مائل بسرخی میگردد و ناهموار و بر آن فرونیها مثل خارها برآمده و هر چند فرونیهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اکثر دانهای
اندرونی آن نیز بزرگتر و شیرین میباشد و آن اقسام میباشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبو و این ردی ترین قسم آنست و بعضی
دانهای متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه و شاداب و شگفته و خوشبو و این را کاپه نامند و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه و شاداب
که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن برآرند و زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اقسام است و دیر هضم و کم نفخ و آنکه

و دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و دیر هضم ست و میان آن دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله آنرا پانچی نامند بعد برآوردن آنها را جدا نموده می خورند لیکن آنها اندک سخت و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز می خورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازک و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند که این مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز می پزند خوب لذیذ میباشد و چوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بطبری آن بلغت و تا بقبضه دست و بطول یکشبر تا بیک ذراع بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر ست اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را بهندی موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت تیو نوع بسیار چسپنده لزج میباشد که آنرا بهندی لاسه کتهل گویند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد مثل قیر گولر و بجز تا دست را بروغن چرب نمایند خوب جدا نمی شود و از آن طیور و غیره میگیرند بالجمله مزاج ثمر آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و با رطوبت فضلیه و بقولی گرم در اول و تر در آن و مسهی و ممسک نفاخ و دیر هضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با شکر تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد و لیکن باید که اندک نیم رس و بی ریشه باشد که آنرا مربا یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موسله آن سوخته تنها یا با سرگین کبوتر و اندکی آهک تسکین دهنده دملها و اورام و قرحه کننده جلد ست و چون بر برگ نازک آن روغن گاو تازه بمالند و بر زخم کهرکهره که از قروح ساعیه است بکر ربندند بعونه تعالی التیام آن کنند و بعضی نوشته اند که خوردن کتهل رسیده دافع باد و صفرا و مقوی اعضا و باه و مولد منی و دافع تشنگی و مصفی سینه و قابض و مسکن حرارت و دافع سم و رکت پت و در دهنتری نوشته که چرب و شیرین و مزه دار و خوشبو و بسیار مقوی و گران و قابض و روشن کننده بدن و خوش کننده طبع و بول را کم کند و کرم شکم بکشد و باد و صفرا دور نموده بدن را سبک گرداند و آنکه از بیخ برآید شیرین و از خوردن او بدن معتدل می شود و باد و تلخه برود و طبع بخوردن او بسیار راغب میگردد و مقوی دل و دافع تپی که بران شش ماه گذشته باشد و بمزاج نوعی سردی آرد و بدن را کم کند و جان را بهتر و مزه دار و اجابت بفراغت آرد و بلغم و چرک شکم دور کند و خوردن ترکاری خام او جهت جرب نافع و گران و صفرا شکن و گوارنده طبع و استسقا و سوزش باه را مفید و فزاینده کف و چنینکه استعمال کتهل بد نیست اما بسیار خوردن او خوب نیست و مرضی که بعد دو سه پاس از طعام قی میشود دور شود و دهن را لاغر میگرداند و دیگر مضرتها که بالا مسطور شد پیدا میکند و مصلح آن نیز گوشت و تخم آن گرم و خشک در دوم و بقولی شیرین و مسهی و ممسک منی و گران و قابض و رنگ را فروزد و بول کم کند و کرم بکشد و گویند که تخم آن باد انگیز و مغز تخم آن مولد منی و مغلظ آن و محرک باد است و خوردن کتهل ناشتا ضرر دارد و اگر برگ کتهل بروغن زرد چرب کرده از طرف پشت بر آگونه بندند فائده دهد و اگر بیخ کتهل جوشانیده قدری از آن آب در بینی چکانند دافع صداع بلغمی ست و اگر کسی کتهل بسیار خورده باشد که سبب کرب معده گردد باید که قدری کیله پخته بالای آن بخورد که فوراً تحلیل میشود و از معده انحدار می یابد و مصلح آن میگردد فلفل سیاه و زنجبیل نیز مصلح آن نوشته اند و همچنین مصلحش تخم آنست و بود ولده خصوص در درد شکم گرانی که بسبب خوردن کتهل باشد و بعضی می نویسند که آنچه خود بخود پخته شود و برسد معتدل ست و آنچه نیم پخته بود و چند روز بدارند تا پخته شود سرد بود و چون خام آن بگیرند و موسله آنرا دور کرده سوراخ آنرا از آهک پر سازند در دو سه روز پخته میگردد و خام آن سرد و خشک ست و چوب اندرونی آن گرم و خشک و سوم نمک از خاکستر آن ساخته جهت استسقا مجرب ست و پوست درخت و برگ و بیخ آن دافع سم مار و کژدم و گویند دو نیم برگ آن کافی ست و این هر سه اشیا دافع سیلان منی و کم کننده گرمی هضم و شیر درخت بار

آن برای استحکام دندان مجرب نوشته و در کتابی نوشته که اگر گل کتهل با آب سائیده صاف نموده بنوشند فی الفور قی و هیضه بند شود و مجرب ست
و حق آنست که گل کتهل نمی باشد شاید که گل بڑہل مراد باشد که در آن حموضت و قبض ست و خالی از تقویت معده نیست و یا گل آن مراد بود از ثمر کو کتہ
آن که ترش میباشد چنانچه بعضی نوشته اند که گلش نیز مثل میوه آنست کٹھلی بضم کاف فارسی و سکون تای فوقانی هندی و خفای ها و کسر لام و سکون
یای تحتانی اسم خسته هست کتھونه اسم اسارون ست کٹھیر که اسم تلسی ریحانی ست کتهیرا انگ ست کتیرا بفتح کاف و کسر تای فوقانی و سکون
یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف اسم فارسی ست و نیز بفارسی کون و بعربی کثیرا معرب کتیرا و بیونانی طراغاقیشا و طراقا قیبا نیز نامند و بسریانی
طراحا و طراحاما سیا و نیز بسریانی و یا یونانی طرعیبا و در انگریزی ٹراگاکانتھ و بهندی مشهور بکتیرا گوند هست و آن صمغ درختی خار دارست که آنرا
تخاد گویند و مذکور شد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و آن سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صاف املس براق خالص مایل بشیرینی
و سیاه آن زبون و آن معتدل در گرمی و سردی و تر در اول و ارطب از صمغ عربی و گویند سرد و خشک در اول و خشکی آن کمتر از سردی آن بقول
فولس گرم و تر در اول و بقول شیخ سرد در دوم و گویند رطب و بعضی مرکب القوی دانسته اند و شیخ گفته که طبع آن سرد مایل بخشکی و قوت آن
مانند قوت صمغ عربی ست و در آن تخفیف قریب بصمغ و در آن غروبت ست و گیلانی گوید که آن مغری ست و کاسر حدت ادویه چون با آنها
آمیزند و مغری امعا لیس تقویت آن بر سیلان اشیای حاده بران می نماید و در آن اندک تخفیف و گویند که آن مغلظ خون و مواد رقیق و ملین
صلابت و مسکن لذع و حدت اخلاط و مصلح ادویه حاده مسهله و کاسر حدت آنها مثل شحم حنظل و مقوی فعل آنها بسبب غروبت و تلیین و ازلاق
که دارد و با اندک قوت مسهله و چون سر را بدان بشویند منع تشقق شعر نماید و موی مجعد را در از گرداند و طلای آن جهت کلف و نمش و نرم کردن
جلد و رفع خشونت آن و تشقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص و بالعاب جهت شگافتن موی و با گوگرد جهت جرب و اکله و با ادویه مناسبه
جهت اکثر زخمهای حاره و بارده نافع و اکتحال آن با آب و بالعبه ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و قطور آن مسکن حرقت احقان
و ملین خشونت آن و نافع ربد ست و ادخال آن در ادویه اکحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آن نافع
سرفه خشک و قصبه ریه و خشونت حلق و سینه و قصبه ریه است و خوردن آن با شیر خر و یا شیر بز تازه قاطع نفث الدم و نزف الدم و سینه
و سائر اعضای باطنی و آن نافع سرفه و خشونت سینه و قرحه شش و گرفتگی آواز و اعاده آواز منقطع نماید و چون با عسل لبب شسند و حبوب یا اقراص
ساخته در دهان بدارند و آب آنرا فرو برند و بقراط بقول گفته که خاصیت آن تلیین صدر ست و آن مغلظ مواد منحدره بسوی سینه از دماغ و بسبب
سردی مزاج خود و از این فعل میکند خلط شور منصب بسوی قصبه ریه و سینه و معده را منع می نماید بدین جهت دفع سرفه میکند و چون از آن معجون
بعسل مهیا سازند و آنرا زیر زبان بدارند و آنچه از آن بگدازد فرو برند نفع بسرفه کند و قطع نفث الدم بسبب رقت خون بتغلیظ خون نماید و در آن
قوت اسهالیه و اصلاح ادویه مسهله حاده کند چون بقدر نیم درم تا نیم مثقال و تا یکدرم آمیزند دفع مضرت آنها نماید و آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعا و مسکن سوزش آن و نافع قروح امعا و جگر و گرده و مثانه و مجاری بول و سوزش آن و مسهل مره سودا و بلغم و گویند مسهل
مره صفرا و بلغم لزج و مصلح ادویه سمیه است و آشامیدن دو درم آن که در میفختج خیسانیده و قدری شاخ گوزن سوخته مغسول و یکدانگ فشتاقی
داخل کرده باشند جهت درد گرده و مثانه و حرقت آنها سریع النفع ست و مداومت آشامیدن آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر
بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصاً که بعد از آن شیر بکه دران نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و مضر بسفل مصلح آن
انیسون و گویند مغز تخم کدو و مولد سدد و مصلح آن کرفس مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم و گویند از یکدرم تا دو درم و تا پنجدرم نیز نوشته اند
بدل آن در تغریه و غیر آن بوزن آن صمغ عربی یا صمغ بادام و ثلث وزن آن روغن بادام و در تلیین و تغلیظ مغز تخم کدو کتیله بضم کاف و فتح
تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح لام و ها نباتی ست طول آن از یکشبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن سخت و برگ آن شبیه

برگ مورد و ازان باریکتر و مائل بسفیدی و در غب منبت آن بلاد شام و بیت المقدس گرم و خشک در سوم چون اندکی ازان در خم شراب اندازند
پیش از انکه جوش آمده باشد مانع فساد آن گردد و اهل مصر این شراب را شراب اخشیشنه نامند نهایت گرمی ست برای امراض بارده نافع کنگیلا اسم ارقو و کنائی بزرگ ست کیتهه
اسم کرگ ست گتّی اسم شکاست گتّی بضم کاف فارسی و کسر تاء فوقانی هندی مشدد و سکون یاء تحتانی در سنسکرت مدری بیتر کی یعنی برگ او مانند
برگ تر میباشد و گهونتا اگر اسم درخت اوست و گوکهونتا یعنی دفع کننده گاوان و گنا چس یعنی دافع بیماری گاوان و بعضی گهنا پس یعنی
در شکم گاوان اثر سری و فائده می بخشد می نامند و آن بر دو قسم ست سفید و غیر آن هر دو سرد و تیز و شیرین و آن تپ منفرد و کف و باد و مانند
اینها را نافع **فصل ۵۴ كاف با ثاء مثلثه** **كثّار** بلغت بربری جوز بلدی قسمی ست از گنار مسطور شد **کثاه** تخم جرجیر ست **کثیر** امرب کثیراست **کثیر الارجل**
بسفایج ست **کثیر الاضلاع** بارتنگ ست **کثیر الرؤس** قرصعنه است **کثیر الشعب** برسیاوشان ست **کثیر المنفعة** خطمی ست **کثیر الورق**
خربق ست **فصل ۵۵ كاف با جيم** **كج** اسم نيل ست و كبر اول اسم كرفس ست **كچ** بفتح كاف فارسى و سكون جيم فارسى اسم فارسى آهك ست
گجائی بکسر کاف فارسی و فتح جیم و الف و کسر همزه و سکون یاء تحتانی و بعضی گویند که اسم هندی هربه است آن حیوانی معروف ست که در موسم
برشکال پیدا میشود و در جاهای نمناک بسیار جمع می شوند و پاهای باریک بسیار دارد و بشکل هزار پایه و کوچکتر ازان الا رنگ آن سرخ و چون
گجائی کلان را که اکثر در صحراها میباشد و تا یک وجب کم بود اگر آنرا خشک نموده زیر چشمین اسپ بخور کنند آخته سازد و بتجربه بعضی رسیده و بعضی
قسم گجائی کلان را نوشته اند که بدرازی انگشت میباشد و پاهای او بسیار و آهسته میرود و چون چیزی بدان ملاقی گردد بشکل حلقه میشود و بر
بدنش موها و خطوط مانند و ابریشم بصف بهم پیوسته چون چوڑی دستهای زنان و لهذا آنرا بنگریاره موسوم و رنگش خاکستری بود مزاج
آن گرم و خشک تا سوم ست شمیدن دخان او قاطع باه و اسپان شوخ را دخان آن میدهند باه ازان منقطع میشود و چون آنرا در سفال
گلی نو خاکستر کنند نوعی که دود آن نرسد و در حبه تا دو سوخ بصاحب حبس بول سنگ کرده بدهند فی الحال نفع بخشد و مجرب **کجالو** بضم کاف
و جیم و الف و ضم لام و سکون واو بیخ رتنی هندی ست در اردو مذکور شد **کجب** گبان و کمیم غوره است **کجبرا** بکاف فارسی و جیم
و کسر باء فارسی و سکون راء مهمله و فتح تحتانی و الف اسم ساتوه و درخت انداگو **کجپیپل** بفتح کاف فارسی و سکون جیم و کسر باء فارسی و سکون
یاء تحتانی و فتح باء فارسی ثانی و سکون لام و باضافه یاء تحتانی نیز آمده یعنی بیخ تر پپلی در ملک مالوه بینڈی پیپل نامند و در سنسکرت سر ایبر پیپلا
یعنی برافروزنده رنگ روی بدن ست و گلگنا یعنی دراز بقدر دو بند انگشت و مضاعف از پیپل و نیز یعنی پیل پمپل و گرو تر پیلا یعنی
شدت هرسه باد و تپ و کف را دور کند و کا پهل یعنی دافع شدت باد و بلغم و تیکهل یعنی این بار تمندر شم یعنی نزد دریا پیدا میشود و ترشی که
اسم ست و هستی پپلی یعنی فلفل فیلی میگویند که بار درخت چاب ست در بالیدگی فلفل دراز باشد وجه تسمیه او باین اسم دو سه احتمال دارد یا بسبب
کلانی او از دار فلفل یا اینکه درخت آنرا فیل بسیار دوست میدارد و یا اکثر در معالجه فیلان بکار می آید لهذا منسوب بفیل گشته زیرا که گج بلغت
هندی فیل را گویند و در شکل مثل پیپلا امادر بالیدگی چهار چند انست تلخ و گرم و مشهی طعام و حابس اسهال و دافع جذام و تنگی نفس و امراض
گلو و کرم شکم و باد و بلغم و اکثر مستعمل در ادویه و اطلیه مقوی باه **کج دنت پهل** بفتح کاف فارسی و جیم و دال مهمله و سکون نون و فتح
فوقانی و یاء فارسی و ها و لام اسم تر لگری و یا لگری گجراتی الایچی اسم قاقله صغار ست **گچری** بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر راء
مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی و آنرا پرم کایا و برم کایل و سینده نیز گویند و آن مشتنبویه است و در سنسکرت چتر یعنی رنگهای
گوناگون دارنده و کوا تیچی یعنی در وسط کوه که جای چشمه آب و باد باشد پیدا شونده و کوما یعنی شاخهای نازک دارنده میگویند و آن
ثمر بیاره است که اکثر در مزارع میباشد مشابه کندوری و بزرگتر ازان و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن قدری مخطط بسبزی و بعضی
زرد دیگر رنگ و تخم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و بجهت خوشبوی آنرا نزد خود نگاه می دارند و جای

وستنبویه است نبات آن شبیه به نبات خیار و شاخهای آن باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم و دو قسم ست یکی کوچک و در جامی اندک
تلخ و بسیار خوشبو آهو بر بوی آن عاشق میگردد و دوم کلان تر از آن و تلخ بسیار و بعد رسیدن اندک ترشی پیدا میکند و تخم هر دو مانند
تخم خیار و از آن خردتر سرد و گرم خشک در دوم و افزاینده صفرا و دافع ریح و بلغم و مزاج را تیز کند و بدن را سبک گرداند و مزه دهن
زیاده کند و تپ و بلغم لزج و کف بیرون کند و بامراض چشم مفید و مصلح آن ترشی ست نزد هندیان تیز و تلخ و هاضم و مشهی طعام و گرم ست
و او را دو حصه نموده خشک میکنند در روغن آنرا بریان کرده نمک زده میخورند بسیار لذیذ میشود و در افعال قوی و سبز و تازه آن نیز میخورند
و چون در گوشت اندازند باعث نمود مهرا شدن اوست در اکثر سفوفات هندی هاضم و مقوی معده داخل ست **گنج بهج** بکاف فارسی
و جیم و ضم موحده و خفای ها و سکون جیم دوم اسم درخت اندکو کلان ست **گچشنهان** بفتح کاف فارسی و جیم و سکون شین معجمه و فتح نون
و ها و الف و خفای نون دوم اسم درخت پیپل ست **گج کیبا** بفتح کاف فارسی و سکون و کسر کاف و سکون تحتانی و فتح موحده و الف اسم نیواڑ
گجگار بکسر کاف فارسی و سکون جیم و فتح کاف فارسی دوم و الف و سکون را مهمله جانوری ست که گوشتش شیرین و کشاینده رنگ بدن و
دافع باد و صفرا **گجگرناکهی** بفتح کاف فارسی و جیم و کاف و سکون را مهمله و فتح نون و الف و کسر کاف دوم مشدده و خفای ها و سکون تحتانی
اسم پکهر بنده است **گچکڑه** بفتح کاف و سکون جیم فارسی و فتح کاف ثانی و را مهمله هندی و ها اسم هندی ذبل ست که در فصل ذال معجمه
با با موحده مسطور شد **گچلون** بفتح کاف و سکون جیم فارسی و ضم لام و واو مجهول و سکون نون کاچ لون ست **کچلا** بالضم کاف و سکون
جیم فارسی و فتح لام و ها بهندی اسم اذاراقی ست و هندیان آنرا کاگ پهل و کاگ تندی نیز گویند و در سنسکرت مشتی و وشمشتی یعنی بار او
زهر اندرون دارد و چهیاتو نهان یعنی او گرد و برابر ناخن انگشت و پوست سفید دارد و کیشمشتکا یعنی موی بر وی باشد و دراز و سیاه نماید میگویند
و در ماهیت این که تخم ست یا بیخ اختلاف کرده اند و همچنین در مزاج که حار ست یا بارد و مؤلف در ملک مالوه درختهای آن دریافته فی الحقیقت
آن تخم بار درخت ست که بیخش مانند بیخ درختهای کلان مثل آمله و گوندی میباشد و درختش نیز در طول با درخت آمله ماند و برگ او شبیه ببرگ
سیب و پهن تر از آن و اطرافش سرخ و بار او گرد و مشابه تیندو و از آن بزرگ و سرخ رنگ و بی بو و کم رنگ در تابستان میرسد و کچلا که تخم آن ست
مدور و سفید و پوست بسیار سخت ست چون آنرا در آب تر نمایند نرم میشود و پس پوست آنرا خراشیده از سوهان براده کرده بعد از آن کوفته در
معاجین و سفوفات داخل میکنند و مزاج آن نزدیک مؤلف نیز گرم ست و کثیر النفع برای اوجاع ریحی و انغاز فساد خون و جودت هضم و امساک
و تقویت باه و جذب رطوبت دماغیه و بدنیه و اگر بعد بر کردن بشیر گاو استعمال کرده شود هیچگونه مضرت نرساند و حکیم شریف خان در
تالیف شریفی می نویسند که بدن را قوت بخشد و علتهای بادی دور نماید و موی سفید سیاه کند و مداومت خوردن بسیاری از آن باعث
رعشه نوشته اند و سمیت دارد و مداوی آن قی نمودن و شیره تازه و روغن بادام خوردن ست و شوربای چرب و لعابات و با روغن گل بر
کلفنو قو باد و عرق النسا طلا کردن سودمند بود و صاحب دارا شکوهی در قولنج ریحی مجرب النسته و چون سمیت دارد ترک استعمالش اولی مگر
عند الضرورت با مصلحات و در ادویه مسکه نیز مستعمل میشود و بشرط موافقت مزاج فائده عظیم می نماید چنانچه دوستی داشتم که بمرض نزله و برودت
دماغ مبتلا شد و با وجود استعمال افیون و معاجین کبار مرض او زائل نمی شد لاچار دوای مذکور بطریق مذکور گاهی تنها گاهی با افیون و گاهی
همراه ادویه دیگر مناسب مرض شروع نموده عارضه او زائل گردید و حرارتی در مزاج بظهور رسیده و هندیان نوشته اند که آن تیز و مولد صفرا و محرق
اخلاط و سم ست و جهت اقسام باد بسیار نافع و تپ را دافع و روغن بار او جهت اوجاع مفاصل سریع الاثر و اگر مضرت رساند مصلح او بیخ جولائی
و پوست درخت اکول و ثمر جامن و شیره گل کیوڑه است و اگر کسی بمرض کثرت احتلام مبتلا باشد و بدان سبب لاغر و زرد رنگ و بی طاقت
گردد و هیچ علاج سود نه دهد هر روز اندکی کچلا بخورد و هر روز اندک اندک افزوده تا دو سه دانه رساند مرض او دفع گردد و اشتها بسیار شود

گنج بهج — گچشنهان — گج کیبا — گجگار — گجگرناکهی — گچکڑه — گچلون

و بجهت میگفت که کچالو را بدستور رسمی در آب تر کرده مقشر نموده بمبالغه بیند کجا اجزای او بیکدیگر ممتزج گردد پس در ظرف کشاده من گذاشته
بالایش پارچه با آب تر کرده بپوشند و احتیاط نمایند که خشک نگردد و هر روز حبوب بقدر دانه میل بسته از یک حبه تا چهار حبه زیاده از آن بقدر تحمل
مزاج بخورانند و هر غذا که خواهد بخورد برای ازاله استسقای لحمی بی نظیر ست و مصلح آن پوست جامن و طوطیا نوشته اند و خواص آن بقول بلین نمان
در ادارات مسطور شد کچنال بفتح کاف و سکون جیم فارسی و فتح نون و الف و سکون لام اسم هندی ست و عوام آنرا براء مهمله عوض لام یعنی کچنار
نامند و باضافه الف و نون بعد کاف یعنی کانچنار نیز خوانند یعنی از عمده و قسمی را از آن کوبدار گویند و گویند که در سنسکرت کووداریعنی دارالقع وش
و تامر لیپ یعنی سرخ گل و مهایملا پتر کها یعنی برگش کلان و بطرف سر دنباله کفیده مانند پای شتر و ودا آلا یعنی ضخیم و کدالا یعنی گرد و ن و کندلی وارد
یعنی درختش گرد و ضخیم با اینکه برای مرضی که آنرا کندلی نامند مفید و کیتی کسپ یعنی شل گردن و در زمین میباشد می نامند درخت آن بقدر درخت شهتوت
و برگ آن سبز و عریض و بران رگهای باریک از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و بصورت دو برگ توام از اول پیوسته و از آخر
جدا گشته و شاخهای آن متفرق و پریشان و غنچه آن سبز طولانی و گل آن بعد شگفتن خوش منظر و اندک خوشبو دو نوع میباشد سفید گل و سرخ از نوعی
مائل بکبودی و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی
شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار ها نیز تاری باریک وسط آن ضخیم و لیس از آن بار غلافی بدرازی یک بالشت و بصورت تیغ می بندد
و در ایام گرما میرسد و غنچه تمام آنرا با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش مزه میباشد سرد و
زمخت و سرد و قابض شکم و حابس اسهال بواسیر و لو سنگرهنی و گویند معتدل مائل بسردی و دافع فساد صفرا و بلغم و کرم شکم و مقعد و خروج مقعد
و جذام و خنازیر و سائر جوشیدگی گلو و دمامیل و گل این سرد در دوم خشک و گویند معتدل مائل بسردی و سبک قابض شکم و دافع فساد صفرا
و حابس خون حیض و بواسیر و جراحت و نافع سرفه و مقوی معده و رافع جوشش خون و دیر هضم و مولد نفخ و مصلح آن گلقند ست و مطبوخ
پوست درخت آن و سماق مساوی جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعد و غرغره بمضمضه آن خصوص با اقاقیا و گلنار جهت جوشش
دهان و گلو و خنازیر و قلاعی که از خوردن سیماب و شنگرف یا بلادر و رسکپور شده باشد مفید و خوردن غنچه خام مطبوخ آن مقوی معده جهت سرفه
حار رطب و حبس اسهال و خون بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا و خون نافع و گویند که پوست درخت او جهت خون نافع و ضماد او جهت
ترقیدگی لب مفید و اگر از برگ و یا پوست درخت آن عرق کشند و در اغذیه و اشربه صاحب استسقا بکار برند بلکه در آن نشستن نیز ورم و نفخ
استسقا را دور سازد و بعضی اجزای آنرا سرد و خشک در دوم نوشته اند کجنن اسم هندی بوره ارمنی ست کجواشتا بفتح کاف فارسی
و سکون جیم و فتح واو و الف و کسر با مهمله و سکون شین معجمه و فتح فوقانی و الف اسم هندی کند کچور اسم هندی و قلقاس ست کچور اسم هندی زرنباد
مدحرج ست کچور بفتح کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و را مهمله و کر جو بعوض را آخر بعد از کاف هم آمده و در سنسکرت شتی یعنی صد برگ دارنده
و چورکا و گنده مولی یعنی بیخ خوشبو نامند و پرتی پلاشا یعنی برگ آن مانند برگ پلاس و سرتیکجها یعنی بما اجزائش سفید و گرندهی پرنی یعنی
بر برگ او گره گره میباشد و سه قسم ست یکی کچور کوچک که کچور زیاده گویند و دوم کچور بزرگ که نر کچور نامند و از مطلق آن زرد کچور زیاده است و سوم
راکپور کچری و گنده کچور نامند و آن عبارت از زرنباد ست و هر سه قسم در خواص نزدیک اند لیکن کپور کچری خوشبو بود و از آن بوی کافوری
آید بالجمله مزاجش گرم و سبک مزه آن تلخ و تیز و خوشبو و دافع امراض فساد بول و سوزش کف دست و پا و بیمزگی دهن و بلغم و سرفه و خنازیر و
مشهی طعام و دافع جذام و بواسیر و دمامیل و جراحات و تنگی نفس و باد گوله و فساد باد و بلغم و قاتل کرم شکم ست خواص آن بقول اطبای یونانی
در زرنباد مسطور شد کچور لمی باضافه تحتانی اسم کپور هندی ست کچود هارا بفتح کاف و جیم فارسی مشدده و ضمه و سکون واو و فتح دال مهمله
و خفا ها و الف و فتح را مهمله و الف دوم اسم برگ ساگ انباره کچو کسار بفتح کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح کاف دوم و سین مهمله و الف

ورل، جهله اسم کلمی **کچھول** اسم هندی سنگ پشت ست **کچولیه** اسم فارسی اذاراتی ست **کچھومن** اسم کانج ست **کچھوا** بفتح کاف و سکون جیم فارسی
و هاء و الف و فتح واو و الف اسم هندی سنگ پشت ست و در سنسکرت کچھپ یعنی محافظ خود از پشت خویش و تیچا یعنی ذی پشت صلب و کور مراج یعنی
خوبصورت باستدارت پشت خود و پرلیشتی یعنی خورنده جانوران آبی میگویند نزد هندیان گوشت آن گرم و تر ست مقوی و مبهی و دافع فساد دم
و خواص آن بقول اهل یونان در سنگ پشت گذشت **کچھه پشپک** بضم کاف فارسی و فتح جیم فارسی مشدده و خفاء ها و ضم باء فارسی و سکون شین معجمه
و فتح باء فارسی دوم و سکون کاف اسم ایرانگل سناست بالف عوض کاف یعنی کچھه پشپا اسم گل نیلا تیکی **کچھه ماهی** اسم ولفین ست **کچی** و کچھوا اسم هندی
بلوطی ست **کچیا** یا **کچھلی** هندی اسم مارماهی ست **کچبت کن** اسم ترکی انجره است **کچی** اسم بزست **کچیلک** بضم کاف و کسر جیم فارسی و سکون
تحتانی و فتح لام و سکون کاف دوم اسم سریدی ست **فصل کاف بالحاء مهمله کحل** اسم سرمه است و هر چه مانند سرمه در چشم کشند و انزروت
را نیز گویند **کحل اصفهانی** و سلیمانی و کحل جلا اسم اثمد ست **کحل خولان** حضض ست **کحل السودان** چشخام ست **کحل فارسی** و کحل
کرمانی انزروت ست **کحل کرمانی** انزروت ست **کحلا** و کحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا ست نزد عوام اندلس و اهل مغرب گاوزبان خوص و زبان
را نیز نامند **کحیلا** اسم شنجار ست **فصل کاف با دال مهمله کد** بفتح کاف فارسی و دال مهمله نباتی ست هندی بقدر دو ذراع و زیاده ازان و اکثر
یک شاخه بود و شاخهای کوچک گرد و پیش آن کمتر و برگ آن مثل برگ بانس و نرم تر ازان و بر نوک برگهای آن سبز پیچیده همچون موی و بیخ آن
سفید و دراز مثل شکرقند سفید و طعم آن تیز و تند و مائل بتلخی و گل آن سرخ رنگ و کوچک و خوش منظر و بیخ آنرا بقدر چهار ماشه بخایند و آب آنرا
فرو برند زهر مار دفع شود و اگر بسبب شدت سمیت زهر مار تیزی و تندی و بدمزگی دوا محسوس نشود از چهار ماشه زیاده میخورده باشند تا وقتی که
تیزی و بدمزگی دوا محسوس شود آن وقت استعمال دوا موقوف نمایند و اگر به شبه گزیدن مار این دوا خورده شود و بعد ازان دریافت گردد
که مار نگزیده است برای دفع ضرر آن بقدر نیم پاو روغن نوشانند و اگر طاقت خائیدن بیخ مذکور بسبب بیهوشی یا ضعف نباشد آنرا سائیده حبوب
بسته در روغن زرد چرب نموده یکیک حب بلع نمایند تا از گلو بآسانی فرو رود و اگر بلع نمودن حبها نیز دشوار باشد بیخ مذکور را شیر کشیده در شیر گاو
تازه حل نموده بنوشانند یا در حلق چکانند و از خوردن این دوا قی می آید و زهر دفع میگردد **کدر** بکسر کاف فارسی و سکون دال مهمله هندی اسم کرکس و رخمه است
هندیان خواص آن مثل چیل نوشته اند **کدالا** کیتی **گدپال** بفتح کاف فارسی و سکون دال هندی و فتح بای عجمی و الف و لام اسم اوتی جنگلی ست
جهت قوت باه مفید نسخه او از مجربی رسیده و آن اینست که انجیر سی دانه ادرک بست و هفت توله لونگ سه عدد دارچینی یکتوله نبات مصری
چهار توله شهد نیم آثار بوتی مذکور پاو آثار همه کوفته یکجا کرده هر روز موافق برداشت طبیعت دهند جهت قوت باه سرد مزاجان بغایت آزموده است
کدر بفتح کاف و کسر دال مهمله و سکون راء مهمله اسم عربی ست و یونانی ارماطا گویند و بلغت اهل یمن و بقول بعضی بلغت هندی کاذی نامند و نیز
بهندی کیوڑه گویند و نوع کوچک آنرا کیتکی خوانند و متقدمین در ماهیت آن اختلاف کرده اند صاحب جامع بغدادی گفته که آن در یمن بسیار است
و معروف بکادی ست چنانچه مردی ثقه مرا خبر داده و ابوحنیفه دینوری نوشته که نبات کادی ببلاد عرب به نواحی عمان میشود و او آنست که بدان
روغن را خوشبو میکنند و آنرا دهن الکادی میگویند و مرا خبر داده کسی که آنرا دیده که آن نخله ایست که آنرا طلع بود پس هرگاه آن طالع می شود قطع
میکنند آن طلع را قبل از آنکه منشق گردد و این بهر آنست که چون منشق گردد بوی آن باطل شود و آنرا در روغن انداخته میگذارند تا آنکه روغن
بوی آنرا اخذ نماید و خوشبو گردد و صاحب جامع ادویه مفرده و مرکبه گفته که کدر که آنرا کادی می گویند درختی ست که در زمین هند و سند و مکران
میروید و بزرگ میشود حتی که در عظم شجر جوز می شود و برگ آن بشکل برگ شمشاد مستدیر سبز رنگ و در رنگ قلب شجر سرخ صافی و گاه سیاه میباشد
و این چوب را البته کرم نمی خورد و در هند و سند ازان سریر و ابواب میسازند پس کدامی حیوان قریب آن نمی شود و ثمر آن مثل قرون شجر خرنوب
میباشد و چون شق کرده شود از اندرون هر قرن چهار دانه مانند دانه خرنوب برآید و اهل هند ذکر کرده اند که شربت که سازند ازین ثمر شبیه

بقرون وازدواتهای که در داخل آنست میسازند واین درخت را بزبان سندی سیسیم نامند و درین شربت عصارات وادویه بسیار داخل میشود
وگاهی صرف قرون ودانهٔ آن با آب جوشانده صاف نموده با شکر قوام می نمایند پس شربت سادهٔ آن میشود در کتاب بد اعتماد نوشته که کادر درخت
عناب هندی ست و اهل عراق آنرا کاذی و نیز کیدج نامند و بعض اطبا گفته اند که چوب این درخت شبیه بصندل سرخ ست سرد و خشک خاصیت
آن دفع مضار جدری و حصبه ست نافع بثور کبد و ماشرا و آن شدید التبرید مسکن خون و تسدید کاذروی بعد بیان اقوال مذکوره در شرح مفردات
قانون می نویسد که اینست آنچه این اطبا و فضلای کبار گفته اند و فرق نکرده اند درمیان کادی که بدان روغن را در نواحی عمان خوشبو میسازند و میان
کادی که آنرا کدر نامند و از آن شربت کدر جهت جدری و امراض دموی مرتب می نمایند و حال آنکه کاذی که بدان روغن خوشبو قوی الرایحه میسازند نخل
نخلایست که از آن طلع بر می آید و کاذی که از آن شربت کدر میسازند درختی ست مثل جوز یا عناب آنچه از آن شربت میسازند سرد و خشک در نهایت
سردی ست چنانچه اهل هند وصف آن کرده اند و آنچه بدان روغن را خوشبو میکنند گرم و خشک ست و دلالت میکند بر گرمی آن حدت بوی آن
و شدت خوشبوی آن که مدتی برجامه و لباس باقی می ماند و در کتاب یکی از صیادله و نباتیین حشایشیین ندیدم که فرق میان این دو دوا کرده باشند
و نه دانستند که لفظ کاذی مشترک میان دو دوای مختلف در حقیقت و طبیعت و ماهیت ست مگر در کتاب مختار ابن هبل بغدادی رحمة الله که او در آن
گفته که کاذی که بدان روغن را خوشبو میکنند غیر کاذی ست که از آن شربت نافع جدری و امراض دموی میسازند والله اعلم و اکثر متاخرین ماهیت
کاذی می نویسند که آن نباتی ست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراگنده
و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرگره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برگهای آن باریک و دراز تر و مانند برگ نخل و نارجیل دراز تر و عریض تر
و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از آن مانند خار دو ردو رانهم و در زیر بادات از برگ آن مانند آنکه از برگ
نخل فروش و چیا تمامی و غیره می بافند نیز می بافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بخوشهٔ ذرت بزرگ یعنی خندروس با برگها و بر توی
و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ برگ بالا سبز و برگهای زیر آن سفید مائل بزردی و خوشبو و خصوص برگهای درونی که کوچک سفید تر و لطیف تر
و خوشبو تر ست و در وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ کفری و بسیار نرم تر از آن و پرگره و آن کرده و جرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن
کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیف تر از برگ آن و در هند و سنبلهٔ گل میکنند و تا مدتی در آن می ماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای
دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول و لهذا تند تر و اندک با حدت مخصوص بکر و آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو
و مرغوب میباشد و چون در هیئت چندان ندارد با عطر صندل ضم می نمایند و شربت برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده صاف نموده
آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد و شربت آب بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشک نیکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند
بقوام می آورند و گیلانی گوید که شربت آن گاهی مفرد میسازند که از جرم و چوب آن بقدر یک رطل در ده رطل آب جوشانده بعد خروج قوت آن
با شکر بقوام می آرند و مراد از مطلق شربت آن اینست لیکن معروف میان اطبا شربت معمول با ادویه بسیار که نسخهٔ آن شیخ در بحث جدری
ذکر کرده و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادی حوالی اڈیسه و سواحل
دکهن و بهم میرسد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار ست آنرا گل کیدی نامند بوی بسیار خوش دارد چنانکه
جامه که بوی آن بگیرد تا نه بار ه گردد بوی آن زائل نشود و مولف مخزن گوید که شاید او را اشتباه شده باشد بالجمله مزاج آن گرم و خشک در آخر دوم و تبرید
معتدل در گرمی و خشکی مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و نافع فساد خون و ماشرا و جدری
و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن ورمهای سخت چنانچه بعضی متقدمین گفته اند که در کدر تحذیری ست بدان سبب ازالهٔ الم صعب میکند و
اسحاق بن ابراهیم نوشته که طبع آن حایست خاصیت آن استیصال جذام و قطع ست عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین

دوا لسیت و رازی در کتاب جدری و حصبه نوشته اهل هند گویند که هرگاه شربت کادهی بنوشند لسی که بران نه دانه جدری بر آید نه دانه گردد و
بعضی گویند اهل هند را عقیده آنست که هر کسرا چیچک بر نیامده باشد اگر در موسم بر آمدن چیچک عرق و یا شربت آنرا و یا سه روز را باهم چند روز متواتر
بنوشند چیچک بر نیاید و اگر بر آید زیاده چند دانه نباشد و نیز مخفف عوارض آنست خصوصاً با عرق نیلوفر و خاکشی سنگ شو بنوشند و در ایام ظهور
آبله چیچک نیز موثر ست رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و روغن آن مقوی حواس و مفرح و سرد را آورنده و مانع اعیا و سرد را آورنده
و محکم کننده اعضا شربا و شماما و تمریخا و مالش آن نافع درد کمر و درد رگ و مفاصل و گویند منفعت آن مثل منفعت روغن گل ست و در مقام صرف
روغن گل آنرا صرف میکنند و طریق ساختن روغن آن اینست که شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد انداخته تا چهل
روز در آفتاب گذارند و درین اثنا اگر دو سه مرتبه شکوفه آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل در روغن بابونه قوی تر میگردد و این را روغن
کادهی گویند و اکثر آنچه روغن آن برای خوشبو دهند میگیرند کنجد مقشر را در برگ گل آن پرورده میکنند پس هرگاه کنجد بوی ازان اخذ میکنند
ازان روغن کنجد برسمی آرند و آن در کمال خوشبوئی میباشد و انداختن گرد اندرون گل آن در گوش اطفال مسکن درد آنست و التیام دهنده
قروح و مجفف رطوبات مستخرج از گوش و مالیدن آن در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و پاشیدن خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام
جراحات مجرب دانه آن مقوی دل و جگر نوشته بعد ازان سندل سرخ دلبوزان آن چوب بقم گفته اند و افعال و خواص آن بقول اطبای هند
در کیوره ذکر خواهد یافت کدر پچل اسم اتی ست کدر نکهی بضم کاف فارسی و سکون دال و فتح را مهمله و فتح نون و کسر کاف و خفای ها و سکون
تحتانی اسم اسنانی بزرگ ست کدبلگی اسم ... گرولوات بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله هندی و ضم لام و سکون واو مجهول
و نون اسم هندی قسمی رنگ ست و حکیم ابوالقاسم نوشته که آن ... هندیان گرم و سبک و دافع فساد و بلغم و مسهل
و مدر بول ست کدم بفتح کاف و دال مهمله و سکون میم و کدنب بنون و با موحده عوض میم نیز آمده و قسمی ازان مهونت و قسمی دیگر دهول کدم
و دیگر بهوم کدم نیز از اقسام آن نوشته اند گل آن ... مانند ... هندیان هر سه قسم آن سرد و دافع فساد و بلغم
و صفرا و خون ست و بقول صاحب تذکرة الهند نیز آن سه قسم ست ... گویند و در سنسکرت کدمبا که اسم ست سربهی
پریا یعنی برگ اول مانند برگ تلسی میشود و کهیتا لکا یعنی ... بهرپریا یعنی خدا بر و مهربان ست کادمبری که اسم ست
و درتنا پشپ یعنی گلش گرد می باشد ... یعنی در ... یعنی در ان فصل گل شگفد و بسیار خوش منظر
و درخت او تر و تازه و قسم دوم ... یعنی ... این قسم کدم کلان ست ... یعنی دافع ... یعنی درخت او
بدن را قوت اسپ میدهد ... قسم سوم ... که هر دو اسم اند ... یعنی فزاینده افروزنده آتش گرسنگی و هاضمه
و دهولی یعنی خوردن او از بدن خارش بر می آرد و گرمی بدن بخشید و ... یعنی بسیار مقوی خوشبو ست و درتنا پشپا یعنی گل او گرد می شود
و این اسم مشترک ست میان گل قسم اول و سوم می نامند مزاج دو قسم اول سرد و خشک در دوم و قسم سوم گرم مزه هر سه قسم زمخت و آن همه
یکسان صفرا و کف و دماسیل و بیماریهای شیطانی و خارش زائل میسازد و هاضمه را قوی میگرداند اما سوم با مزه و بارد و بسیار خصوصیت دارد و دافع
فساد بلغم و امراض گلو و سر نوشته کدو بفتح کاف و ضم دال مهمله و سکون واو اسم فارسی ست بعربی قرع و قلوفا و دبا و بترکی قباق و بسریانی قرا
و برومی قلوقنیسا و بیونانی قروفا و قروفل و قولوقیا و قولوقتی و قوله قولو ... نامند و دلیقور ... قلوقنیا نامیده و بهندی نیز مشهور باسم
کدو ست و آن ثمر نباتی ست که آنرا یقطین نامیده و بیاره دار که بر مجاور خود بر زمین و دیوار نیز پیچیده میشود و برگ و شاخ آن بزرگتر و قوی تر از خیاره
خشن و زغب تر ازان و بیخ آن باریک و دراز و اندکی شیرین و ... مطلقا آن دو نوع ست شیرین و تلخ و تلخ آن بعد ازین جدا مسطور گردد و شیرین
آن اقسام ست قسمی طولانی تا بد و ذرع و زیاده ... آنرا بفارسی خیار کدو و کدو دراز و بهندی لنبا کدو و گهیا

کدر پچل ... [illegible]

دلوکی و در نواح بهوپال گرڑیلی نامند و در سنسکرت آنگم بعوض میم بای فارسی هم آمده یعنی کدوی سبز و آلابو و بنڈ پهل یعنی باردار ملائم مانند
چشم آدمی و قسمی پشپ پهل یعنی بار و گل او مانند تمڑی در یک وقت بر می آید کرد و راکڑی و پشپ پهلا یعنی بار مع گل میشود و پشپ لتا یعنی گل
بشاخ بیاره می چسپد و گل آنرا اتمبیک یعنی گل بشکل فرباری نامند و قسمی کوچک بقدر انار و دو بزرگ و بشکل آن و آنرا بهندی دهنداس گویند و مذکور شد
و قسمی بسیار بزرگ صراحی شکل و این مخصوص بنگاله است از این طنبوره میسازند و قسمی طولانی مستدیر و لحم آن بازهومت بهندی میٹھا نامند و مسطور شد
و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی و پهن و قسمی مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد مائل باندک سرخی و مغز
آن سرخ رنگ و طعم آن باندک شیرینی و این را بفارسی کدو مکه و بهندی کول کدو و کاشی پهل و در دکهن کوله گویند و قسمی مستدیر پهلیا چین
و نوعی با دو شکم که اسفل آن بزرگ و اعلای آن کوچک می باشد نیز دیده شد و بهترین همه سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد
و متوسط در بزرگی و کوچکی بود و تربیت آن به آب شیرین کرده باشند مزاج آن مطلق سرد و تر در دوم و گویند در اول دوم و گویند در سوم و مصدر دوم طب
و مفتح سدد و مدر بول و ملین شکم و مزیل یرقان و خلفه کهنه و حمیات حاره و امراض حاره یابسه و بقول شیخ خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار
پس اگر قبل از هضم بسببی فاسد نگردد از آن خلط ردی پیدا نشود و در معده فاسد میشود و بسبب مخالطت خلط ردی ایضا مقام آن مثل سایر
فواکه یعنی کثیر الفواکه مثل خربزه و زردآلو است که این هر دو نیز مستحیل بهر خلط ردی در معده می گردند و خلط متولد از آن تغذیه باشد مگر آنکه بر آن چیزی که
آنرا مخالط شود غالب گردد و اگر با سفرجل در طبخ آمیزند خلط آن محمود برای صفراوی مزاجان باشد و همچنین آب غوره و آب انار لیکن ضرر آن بقولنج
مضاعف گردد و شارح گازرونی گوید مگر آنکه چون با ابازیر و افاویه بپزند و بعسل شیرین سازند و بعضی چنین نوشته اند که کدو مناسب گرم مزاجان [illegible] زیرا
و مولد خلط صالح تغذیه اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که تنها سریع الفساد و سریع الاستحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط
سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با بهی یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه
در روغن بادام و یا زیت اتفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و گرم مزاجان و حمیات ماده نافع و بدستور چون با ماهی [illegible]
و با ماء الشعیر برای صاحبان تپ نیکو است و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که مولد قولنج است بسبب
لزوجت و ثقل آن و تولید ریاح آن و گفته اند که کدو صاحبان قولنج را بسیار ضرر دارد و لا سیما ترش کرده آن بسماق و یا بغیر آن و گویند
با ترشیهای مذکوره ضرر آن بقولون مضاعف میگردد و بقول شیخ از خاصیت کدو است که از آن غذای مجانس چیزی که با آن [illegible]
می شود چنانچه خوردن آن با چیزی حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شیئی نمکین مولد خلط شور و با عفص مولد خلط قابض و همچنین [illegible]
مستحیل بخلط مناسب آن میگردد و گویند که کدو مسکن تشنگی و گرمی جگر حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره است بسبب ازلاقی که دارد
و لیکن موجب سستی و ارخای معده و امعاء [illegible] آن نافع گرده حار است غذای آن صالح برای گرم مزاجان و صاحبان حمیات صفراوی
و دموی بدن از آن بسرعت اغتذا نماید و مولد خلط جید است و گاهی در معده قبل از هضم یا بعد او بسبب داخلی یا خارجی فاسد میگردد و بسیار
در آن هنگام خلط متولد از آن ردی باشد مگر آنکه بچیزی از خردل یا نمک اصلاح آن نمایند و چون با حصرم و انار یا سماق طبخ نمایند [illegible]
مزاجان را نفع کند و آن مضر سرد مزاجان است و گویند که خوردن آن مرطب بدن و منوم و ملین و مسهل و دافع صفرا و شور بدن و فربهی است الا
منفخ شکم و مولد ریاح در سرد مزاج و موافق گرم مزاج و صبیانی و غذای افضل از آن نیست و شیخ الرئیس میفرماید که کدو بالجمله مضر [illegible]
سودا و بلغم است جید برای صفراوی مزاجان شارح گیلانی می نویسد که این نبات مرکب از مائیت و ارضیت است و مائیت آن غالب تر
و لهذا خون در آن حرارت باطن بدن غلبه کند چه که بسیاری از مائیت آن منحل گرداند از آن خلط لزج پیدا شود بهر آنکه لزوجت بسبب
امتزاج متمازج جوهر ارضی و مائی حادث میگردد و بسبب غلبه مائیت بلغم کدو و تفه گردیده و بغایت سریع الانفعال شده و لهذا آن سریع الانهضام

وایضاً بجہت سریع القبول برای استحالہ بجوہری ست کہ غالب آن گردد و ہمچنین آن سریع الاستحالہ بچیزی ست کہ بمعدہ از داخل شود بہ بابر
بہر آنکہ بسبب شدت قبول آن انفعال را استحالہ آن بمخالط بسرعت میگردد مثل شکر و عسل و ہرگاہ از معدہ منحدر نگردد و در ان فاسد شود ہم ہلاک
باشد و ہمچنین خیار و این بسبب کثرت مائیت آن و اشتداد انفعال آن از حرارت تجویف معدہ زیادہ تر از انچہ سزاوار است میباشد و این ہا
فساد ہضم و ہضوم لازم ست و ہمچنین جمیع فواکہ مائیہ و بسبب آنکہ راہ بسوی خروج نمی یابد بنفوذ آن از معدہ تاخر میکند و در کدو می رود آن
مائیت زیادہ تر از مستدیر ست بہر آنکہ در مستدیر ارضیت غالب ست و لہذا اجزای آن مجتمع میباشد مثل کرہ میشود و لیس کدوی دراز استحالہ
آن سریع تر در معدہ بسوی طبیعت مخالط آن باشد و اکثر استحالہ کدو بلحاظ مخالط آن میباشد چون آن مخالط غیر شدید البعد از طبع کدو باشد
بہر آنکہ استحالہ بچیزی کہ مناسب جوہر مستحیل و مزاج آن باشد لامحالہ سہل تر باشد از استحالہ بسوی چیزیکہ آن بعید از ین باشد فلہذا استحالہ کدوی
بسوی بلغم در معدہ یا در بدن بسرعت میگردد بہر آنکہ شدید المناسب بجوہر کدو و بلغم ست فلہذا استحالہ آن بسوی صفرا کمتر از استحالہ آن بسوی بلغم
و سوداست و ہر خلطی کہ در ین غالب باشد و کدو بدان مستحیل گردد و لامحالہ ضرر آن زیادہ شود بنا بر کثرت این خلط فلہذا کدو صاحب سودا و بلغم را
مضر باشد بہر آنکہ بسوی این ہر دو خلط بسیار مستحیل گردد یا بسرعت آن ہر دو را زیادہ کند پس ضرر آنہا شدید تر باشد و شیخ میفرماید کہ کدو نافع
اورام دماغی و سرسام ست و گویند کہ شمیدن تازہ آن مسکن حرارت دماغ ست و انداختن آب افشردہ خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و
بدستور نہادن جرادہ آن بر سر جہت صداع گرم و سرسام و ہذیان و جنون و اورام حارہ و بیخوابی نافع و ہمچنین ریختن و طلا کردن و چکانیدن آب
آن با روغن گل نافع سرسام و درد گوش حار ست و ضماد سائیدہ آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جہت ورم حار سر و صداع حار و دافع خشکی
دماغ و خوابی و بر چشم جہت ورم گرم آن مفید و شستن سر بآب آن و آشامیدن و چکانیدن آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم صاحبان
سرسام نافع و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازہ منعقد کہ ہنوز گل آن نیفتادہ باشد کہ در خمیر گرفتہ زیر آتش بریان نمایند در چشم برای دفع
زردی حاصل از یرقان موثر و بدستور آب گل آن و جہت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر ہندی و شکر جہت تسکین حرارت دماغ
و درد سر حار و وسواس و جنون و رمدیکہ از بخارات معدہ باشد و بقول شیخ چکانیدن آب آن مسکن درد گوش حار ست و خصوصاً با روغن گل و کدو
نافع درد حلق ست و گویند کہ سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنہا و یا با روغن گل جہت درد دندان و ہمچنین غرغرہ و مضمضہ آن جہت وجع حلق
و اورام حادہ آن در ابتدا و درد دندان حار نافع و نوشیدن ہفید باج مطبوخ آن با کشک جو و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جہت
درد سینہ و سرفہ حار و بدستور آشامیدن بسیت آن خصوص مغسول بآب مفید سرفہ و درد صدر و از حرارت غذا و نافع کرب اعضای صفرا و
سودا و ہمچنین سویق آن حابس شکم و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب ست و بقول شیخ کدو دیر ہضم ست و طبیخ آن نافع فضول حار
معدہ و مزلق آن و ہمچنین شراب کہ در تجویف آن انداز ند پس استعمال نمایند شارح کازرونی گوید یعنی بگیرند شرابی مناسب معدہ و تنقیہ آن
و تقویت آن و گرم کردہ جوف کدو انداز ند پس آنرا صاف کردہ استعمال نمایند و این شراب مثل شراب در دو سکنجبین شکری ست
و یا در تجویف کدو شراب مشہور کہ آن خمر ست انداز ند ولیکن شراب قابض باشد تا تقویت معدہ کند و نشف رطوبت آن نماید و
ایضاً شیخ گفتہ کہ آن بغایت مولد بلہ معدہ و قاطع تشنگی ست بسبب غلبہ مائیت بران و گویند کہ چون با شکر بخورند مسکن تشنگی ست و آن از اکبر
اغذیہ ہر مریض و گرم مزاج ست و نوشیدن آب مطبوخ افشردہ آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و اندک نطرون ملین شکم
و مسہل باعتدال و ہمچنین ماء القرع با شکر ملین شکم ست و با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیرہ بنفشہ و یا شربت آن مسہل صفرا جہت
تپہای صفراوی و دموی و با تمر ہندی و شکر مسہل صفرای سوختہ و منقی امعا و گردہ و جہت حرارت دماغ و بدو جہات حارہ و آب درست
آن در خمیرہ گل گرفتہ پختہ بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل یا دہ درم شکر و یا شیرہ ہای مناسب لطیفہ جہت تسکین حرارت معدہ و جگر و قلب

و حمیات حاده محرقه و دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده نافع و شیخ نوشته که در ذات الجنب مرضی را القرع نافع ست از جهتی لیکن گاه مضر ست
از جهت آنکه مدر ست و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده نیز موجب نقص غلظ
آن و باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت نیکویی هضم آن و با مزورات ماشیه و مصیه با روغن بادام جهت سرفه
و ترتیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن شوربای کدو با چوزه مرغ پخته و یا با مغز تخم آن جهت رفع عطش و تبهای
حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بعدیل و ضماد آن بر معده و جگر و گرده و احشا مسکن حرارت و لهیب آنها و خوردن پوست خشک آن
جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع و بالجمله اقسام کدو جهت گرم مزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها
و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی احتراقی از بلغم و بقول گیلانی که وار طعام گرم مزاجان ست
ملطف و مبرد و مسکن لهیب آن نافع جگرهای گرم ست برای سرد مزاجان و بلغمیان صالح نیست مگر مطبخن آن بزیت و تطییب بفلفل و سداب
و خردل و کرفس و پودینه و بالای آن شرب شراب صرف و باجوارشات حاره و گاهی برای ایشان اصلاح بخردل و آبکامه کرده میشود و گویند
اولی در خوردن مسلوق آن سمت که با سفرجل آمیخته لیس یا آبکامه و صعتر و فلفل و خردل و پودینه استعمال کنند و مطبوخ تراشه آن با ماست
که کدو ماست برهندی رایته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و پودینه استعمال نمایند سرد مزاجان را موافق و گرم مزاجان را احتیاج ایمچنین
اشیاء مذکوره بدون نمک اندک و پودینه نیست و آن برای معده بارد و یست بقول شیخ خام آن بغایت مضر معده که معده جوانان و
برای آفت آن معده دوایی نیست مگر قی لزن شارح کاذرونی گوید یعنی چون بخورند کدوی خام کسی مضطر گردد و بر گرسنگی یا غیر آن
بخورد معده از آن بغایت ضرر بلکه گاه ضرر نماید بمعده جوانان با وجود شدت حرارت معده آنها در ین هنگام دوای تلافی آن نیست مگر
قی بمثل ماء العسل و شبث مانند آن که معلوم ست نیز شیخ گفته که کدو خصوصا خام بلا اصلاح شدید المضرت با معاست بقول لون خاصه لیس
اصلاح آن شیخ با ابازیر و افاویه لایقه کرده شود و بقول گیلانی مادام که خام باشد در آن که مائیت و بشاعت موجب ثقل معده و برد
و غثیان و قی ست و مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و پودینه و جوارشات حار خوشبو و گیلانی
گوید که خوردن آن با شیره دی سریع الفساد و الاستحاله و مصلح خردل و مطبخن آن با مری و سرکه بخورند که این هر دو اصلاح غلیظ آن میکنند سردی
آن و اصلاح سردی آن توابل و ابازیر حاره می کنند و مضر صاحبان سودا و بلغم ست و گویند که طبخ آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل
و سیر و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در سرد مزاجان و در گرم مزاجان صفراویان آب غوره و انار و سرکه امثال اینها و بدل آن بهدانه و اندر بای
آن که مسیر نامند با شکر و یا با عسل ساخته معتدل ترین مربیات لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداوی و امراض حادث
از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار باشد و الا استحیل بدان میگردد و عسلی آن برای سرد مزاجان بهتر از شکری و شیخ میفرماید که مربای آن در دلو دیه
داخل نمی شود و اثر چیزی از تبرید و تسخین نمی کند ولیکن لیاست که برامی الذت استعمال می نمایند و گیلانی گوید که آن از بهترین اشیای شیرین
و اعدل آنها و انفع آنها برای دماغ و امراض سوداوی ست و مخلل آن یعنی در سرکه پرورده ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و غلیان خون خصوص
چاشنی دار آن موافق گرم مزاجان و مضر بهر دو مزاجان و پاشیدن پوست خشک سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و رفع اکله زخمها و زخم ذکر
و اعضای یابس المزاج و با روغن گل تازه یا مسکه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و بهستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی
آتش و با دهن الاخوین نیز و ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره نافع و چون سرکدوی را هنگام انتهای آن بریده در جوف آن خبث الحدید
پر نمایند و سر آنرا بجای آن قطع بند کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو ست که بهتر ست
و بدل آن کثیرا و دهن کدو آب تازه آن و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و یا بادام در دیگ مضاعف و یا

غیر آن بپیزند تا آب سوخته روغن بماند مانند روغن بنفشه و روغن نیلوفر ست و سرد و تر در مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و خواب آور و جهت مالیخولیا
و سهر و خرفه و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده خصوصاً که تخم آن
خوب سخت نشده و خام باشد و مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود پس بگذارند تا سرد گردد و چربی بالای آنرا
بگیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها قوی‌تر از روغن آنست که با روغن کنجد سازند و مغز تخم کدو سرد در دوم و تر در اول و با قوت سکنه
اخلاط متحرکه و سمن بدن و جهت دفع خشونت سینه و ترطیب آن و نفث الدم از ریه و سرفه حار و تشنگی و تپهای حاره و قرحه امعاء و مثانه حادث
از خلط حاد و لاغری گرده و حرقة البول و عسر البول که بسبب آن گرمی و خشکی باشد و امثال اینها نافع و بقول گیلانی خوردن مغز تخم آن سه درم نافع
سرفه گرم و مرطب سینه و سرفه خشک و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تپهای حاره و مغص صفراوی و بدیل شربا و قطورا و سعوطا
و تمریخا و طلاء و ضماد و روغن مغز تخم کدوی شیرین بادام الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز تخم آن جهت قروح سر و بدن اطفال و گوشهٔ دهان و بناگوش
و نداکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن از سه درم تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و بقول هندیان کدو سفید شیرین بسیار
سرد و صفرا شکن و مزه دار و مولد کف و بیاریهای شکم و خوردن کدوی خشک و مزه دار دافع باد و صفرا و بهینست و افعال و خواص کدوی مدور
و شکر کدو مذکور شد **کدوی تلخ** بعربی قرع المر و بهندی تونبری میگویند در نبات شبیه به بیاره کدوی شیرین و ثمر آن از آن کوچکتر و در
جامع تمیمی نوشته که از کدو زراعت میکنند و از آن صحرای یافته میشود لیکن آن بسیار تلخ و افعال آن شبیه بافعال کدوی شیرین نیست و باشد که
بدین جهت استثنای این از نوع آن کرده باشند و بالجمله بسیار گرم و خشک و با قوت سمیه مقدار اندکی از آن مقی قوی و قی کردن بدان جهت
ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی دماغی نافع و مضمضهٔ آب
آن نافع اورام لثه و جمیع امراض دهانست و بیخ آن که بهندی بکهمه نامند گرم و خشک محلل اورام و اوجاع بارده است و گویند که چون کدوی تلخ
خشک را بشگافند و در جوف سر آن پردهٔ عنکبوت میباشد برآورده باریک سوده اندکی از آن سعوط نمایند جهت رفع یرقان زرد که چشمها
و رخساره همه زرد باشد و اکثر امراض دماغی رطوبی باخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم نافع و خواص آن بقول اهل هند در تونبری
مسطور شد **گدها** بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و ها و الف اسم هندی خر ست و در سنسکرت گارده بهاو کهرا می نامند نزد هندیان گوشت
آن بطعم شیرین و هنگام هضم تلخ و سبک و مقوی اعضا و فزاینده صفرا و بلغم ست و مکدر حواس و خون گوش او ام الصبیان را مجرب نوشته اند
گدهپرنیک بکاف فارسی و دال مهمله و ها و را مهمله و فتح با فارسی و سکون را مهمله و دوم و کسر نون و فتح تحتانی و سکون کاف اسم رواسن رخ
گدهرکهچه پتشک بضم کاف فارسی و کسر دال مهمله و خفا ها و فتح را مهمله و ضم کاف فارسی دوم و فتح جیم فارسی مشدده و خفای ها و نون با فارسی
و شین معجمه و با فارسی دوم و کاف اسم قلم واسطی **کدهکا** اسم کنائی خر دست **کدهیهچور** اسم شنجار ست **فصل کاف با را مهمله کُتر**
بفتح اول اسم قرطم ست **گر** بضم کاف فارسی و سکون را مهمله هندی اسم قند سیاه است که قند احمر نیز گویند نزد هندیان بطعم شیرین و شور و بنک
و ملین و مشهی طعام و مولد صفرا و محدث سوزش اعضا و کرم شکم و دافع فساد و باد و مقوی اعضا و قلب و مدر بول و حیض و مزاج آن نزد بعضی
گرم و خشک و مصلح آن ترشیها و گویند که اگر بعد از جماع بقدر رود و دام آنرا بخورند ضعف نمی شود و نزدیک اهل هند قائم مقام عسل ست و در طب
قاسمی نوشته که گرم و تیز و معتدل باشد هر چند سفید تر و صاف تر بهتر ازین آن شیرین و قدری چرب و شور بود و بول و براز براند و شهوت
جماع بیفزاید و بلغم و صفرا قطع کند و بقولی بلغم زیاده کند و نزد بعضی در افزودن بلغم و منی و کم کردن باد و صفرا از همه شیرینها کمتر بود اما در تلیین
بیشتر بسبب شوری که لهذا آنست و قند کهنه در جمیع صفات از نو و تازه آن قوی‌تر باشد و گوشت و پیه و صفرا و استخوان و منی را قوت
دهد و چندان مسهل نیست و سبک باشد و اکثر علتها ببرد و قند کهنه یکساله بهتر ست و چهار ساله بکار نیاید زیرا که قوتش ضعیف گردد و قند سیاه

سه ساله اکثر در تراکیب اطبای هند داخل ست و در معجون وغیره بجای عسل می اندازند و گویند که قند نو گرم گرم باشد و چشم را روشن سازد و امراض
دفع کند و اشتها افزاید و قند کهنه برای معالجه بیماریها خوب ست و بامراض سینه مفید و قند سیاه ناست شده مولد باد و در دمقال و تشنگی و تپ
و مغز استخوان تحلیل برد گرمااڑ و بضم کاف فارسی و فتح رای هندیه والف و ضم رای هندیه دوم و سکون واو و آن گیاهی ست کلان و گنده بسن
مانند گوش فیل اکثر در نواح برار و اجین پیدا می شود و روئیدگی او بی ساق و بر زمین مفروش برگ او مانند برگ پندالو اما زرد رنگ میل او
چار پهلو دارد و چون شاخ آنرا در زمین نصب کنند چه ونذکور میکنند مانند رتالو و پندالو و این را هم گل و بار نمی شود مزاج کند نذکور مانند رتالو
و پندالو ست کراتا تکت بکسر کاف و فتح رای مهمله والف و فتح فوقانی والف و کسر فوقانی دوم و سکون کاف و فوقانی سوم اسم چرایته است کراث
بضم کاف و فتح رای مهمله والف و سکون ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده اسم گندنا ست کراث اندلسی کراث شامی ست کراث بری کراث
کرم ست و نزد بعضی کراث ثوم ست کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامی ست کراث الثوم کراث کرم ست کراث جبلی نزد اکثر
المیافراسیون ست و نزد بعضی کراث نبطی ست کراث الحمار اسم خنثی ست کراث خراسانی نوعی از کراث کانکاست کراث دقاق کراث
کرم ست کراث رومی کراث رومی ست کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار ست کراث کرم کراث بری ست کراث مایده کراث
بقل ست آن نوعی صغیر کراث بستانی ست که آنرا قرط گویند کراث نبطی نوع صغیر از کراث بستانی کبار ست و نزد بعضی کراث جبلی ست کراثا صربا ست
و کراثا و قراد کراثا قطاما و کراثا قطیبا بالسریانی کراث بری ست آن کراث الکرم ست کراث بفتح کاف و رای مهمله مخففه والف و ثای مثلثه اسم درختی
کوهی برگ آن دراز و باریک شاخهای آن نرم و پرشیر منبت آن بلاد حجاز و آنرا عشبة الصباغ نامند شیر آنرا داخل غذیه نمودن رافع جذام دانسته اند
کراس اسم اساروان ست کراع بضم کاف و فتح رای مهمله والف و سکون عین مهمله لغت عربی ست جمع آن کوارع و اکارع آمده و در پایچه مسطور شد
کراکر اسم شقراق ست کراگونه بضم کاف و فتح رای مهمله والف و ضم کاف فارسی و سکون واو و خفای نون بسکون دال مهمله اسم کثیرا ست کراتیس
اسم باقلا ست کراهی چیل بکسر کاف فارسی و فتح رای مهمله والف و کسر ها و سکون تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام هندی بارخوش فره اسم کوٹیلا
کرال بفتح کاف و رای مهمله والف و سکون لام اسم زاغ ست کرالا اسم تکسی سیاه است کرام کند بکسر کاف و فتح رای مهمله والف و سکون میم و فتح
کاف و خفای نون و سکون دال مهمله اسم استهولکند ست کراملیکا اسم کرونده است کرانتا بفتح کاف و رای مهمله والف و سکون نون و فتح تای فوقانی
والف اسم بریهاست کرانتهه بفتح کاف و رای مهمله والف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و خفای ها اسم پیاپانسه است کرا بضم کاف و فتح
رای مهمله هندی والف پوست درخت اندرجو تلخ یعنی بسان اعمافیر تلخ ست گویند در نواح هند [illegible] زمین ست و درخت آن کلان می شود و برگ او
فی الجمله مشابه ببرگ انار و سه پوست درختش سیاه لهذا آنرا بهندی کالا کرا نیز گویند و کرشا و کولم نیز نامند و در سنسکرت کنجاد و دهیک یعنی اطفال آن
و ملکاپت یعنی گلشن مثل گل موتیا و چنبیلی میباشد و تلک یعنی در دهشت پیدا میشود و مزه تلخ دارد و گرییکا یعنی در کوه پیدا می شود نامند و اکثر پوست
مستعمل آنست گرم در اول و خشک در دوم کف و باد و دلها د تپ را ساکن سازد و اگر آنرا سفوف کرده تا سه مثقال موافق سن و قوت و ضعف مرض بعد غذا
چلم زیرد بالا کرده بخورند حبس خون بواسیر و اسهال آن مجرب ست و کذا حابس کثرت حیض ست و همچنین مطبوخ و رب پوست و بیخ او اثر تمام دارد و نزد
هندیان تلخ و زمخت ست سرد و خشک و [illegible] دافع فساد و خون و بلغم و مفتح سده و دافع ماده خام و جذام و حابس اسهال و ریح و بواسیر
و گل آن تلخ و سرد و باه افزا و دافع فساد صفرا و حابس اسهال مجرب ست و گویند افعال بار او مانند اند چه ست کرباس [illegible] ست که [illegible]
ماده درخت تاشه ست کرپیلی اسم پیلی دشتی ست کرپرال بفتح کاف و سکون رای مهمله و فتح بای عجمی و رای مهمله دوم والف و لام اسم جهت اشت
گرهه پشیپک بفتح کاف فارسی و فتح رای هندی و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون تحتانی و فتح کاف اسم گل هوه ست
گربه پرچهد بفتح کاف و سکون رای مهمله و ضم موحده و فتح رای مهمله دوم و فتح جیم فارسی مشدد و خفای ها و فتح دال مهمله و وقف ها اسم عنبر ست

کربرال بفتح کاف و راء مهمله و ضم موحده و فتح را مهمله و الف و سکون لام اسم هندی است کربس و کربسو و کربسه و کربش و کربشه اسمای دیگر است
کره پشپ بضم کاف و فتح را و هاء و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم گل بولسری ست
کربن بار موحده و نون گرم در اول و خشک در دوم و دران جلای قوی ست طلای آن جلای بشره و تحسین لون نماید و غرغره با آب طبیخ آن مصفی آواز و نافع سرفه و شرب و ضماد آن نافع درد پشت و معده و طحال و مفاصل و درد زانو و نقرس الا آنکه مولد سودا است و مصلح آن خوردن گوشت ماکیان فربه
کربه بفارسی نباتی ست که آنرا بعربی حلفا نامند
گربه بضم کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح با موحده و ها بعربی سنور و قیم و هر و شنار هی و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاو و ماده آنرا بلی و بلائی گویند و آن انواع ست و مشهور سه نوع ست اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات بانسان و طاهر الجسد ست رنگهای آن بسیار چنانچه یکرنگ سفید و سرخ و زرد و صندلی و سیاه و حنائی و غیرها و مختلف اللون بالوان مختلفه و ابلق از رنگهای مذکوره و موی آن نیز در نرمی و سختی و درازی و کوتاهی مختلف میباشد و سیاه آن گرم زیاده و همچنین سرخ و اما وحشی را رنگ رجامی باغبرت فقط و در حجم از اهلی بزرگ تر و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و گفته اند که زباد نیز نوعی گربه است و در جسم مثل اهلی لیکن دم آن دراز تر و آن در زباد مسطور شد و گربه در ممالک فرنگ و غیرها اقسام بسیار میباشد و باشکال مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار دراز میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد و در اصل خلقت گربه گفته اند که حضرت نوح علیه السلام چون در کشتی با اهل ایمان نشستند موشان اذیت بسیار بآنها دادند حتی که عاجز آمده التماس این بآنحضرت نمودند و حضرت پیشانی شیر را بدست مبارک مسح فرمودند و شیر را عطسه آمد گربه از سوراخ بینی آن بیرون آمد و آن موشان را بخورد و اهل ایمان از ایذای آنها نجات یافتند و کنیت ابو خداش و ابو غزوان و ابو هشیم و ابو سباع و گویند که بعضی آنرا باز و ماشل بازدی شب از پیچ گوش تا دم میباشد و بدان طیران میکند و حق تعالی در دل فیل خوف از گربه پیدا کرده که چون آنرا می بیند میگریزد یا الجمله اهلی آن گرم در سوم و رطوبت آن غالب گیلانی گوید گوشت گربه گرم و خشک در سوم الا گرمی آن قوی تر از خشکی آن و بعضی گرم و تر گفته است و بعضی سرد گویند و گوشت اهلی ردی و در گرمی کمتر از وحشی ست و موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب صاحبان نقرس و عرق النسا و مسخن گرده و مثانه و وجع و بواسیر و درد پشت را سود دهند و پوستین آن گرم و خشک و پوستین گربه هندی گرم تر و خشک تر قایم مقام پوستین روباه و آن مضر جلد ست مثل جلد گرگ و پوشیدن پوستین آن مسخن بدن خصوص گربه ماهی که پشم آن دراز تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم دراز آن و از خواص آنست کسی که گوشت اندک گربه سیاه بخورد بران سحر عمل نکند و از هر نظر مامون باشد و چون چشم گربه اهلی را خشک کرده انسان بخور آن کند قضای حاجت مطلوب او گردد و کسی که تعلیق ناب آن نماید در خواب صرع نکند و هر که قلب خشک آنرا تعلیق نماید بران دشمن آن ظفریاب نگردد و چون زهره آن اکتحال نمایند بصر تیز گردد چندانکه در شب مثل روز ببیند و چون آنرا ذبح کرده تمامه در کوزه گل حکمت کرده بسوزانند تا آنکه خاکستر گردد و از ان خاکستر قدری با سرکه آمیخته با پر مرغ بر شقاق میان انگشتان دست و پای طلا کنند بسرعت صحت گردد و بعدیل ست چون گوشت آن خشک کرده کوفته بر عضو نهند اخراج پیکان و خار از ان بقوت نماید و گوشت آن عسر الهضم ست مگر نافع ست صاحبان مفاصل رطب مولم و درد کمر را و گویند که خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه و حشرات زبون و دیر هضم و مفسد بدن ست بقول عبدالملک بن زهر مقاربت گربه و مجاورت انفاس آن و خوردن گوشت آن مورث ذبول و سل ست نیز گوشت آن مورث جبن و سرگین آن شدید الحرارت و الجذب محمول و بخور آن مسقط جنین و مخرج مشیمه و طلای آن با روغن گل در روز نوبت تپ غب مانع آن و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و از خواص جگر آنست که چون تعلیق آن نمایند خون حیض سائل را قطع کند و همچنین طحال اهلی آن چون بر مستحاضه بندند قطع حیض او نماید و چون آن بدماغ آن بخور نمایند اخراج منی آن از رحم کند و آن مسخن گرده و نافع درد دست خصوص بانغ وحشی و مغز ساق آن برای درد گرده و حسر البول بحسب بدن بآب جرجیر حل کنند و بر آتش گرم کرده نشاد چکانم بنوشند بقول بعض پارسی متقدمین آب جرجیر خوردن جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن ... جهت لقوه و سیاه کردن موی مفید و اکتحال آن

گربه بلال
گربه بلی
گربه زرشیر
گربه بن
...

وقت ولادت در شب تیز بین میشوند و نیم درم آن یلمد عرق نه تیون جهت لقوه و بانک کو فتیه ریاحات [redacted] ا ، ر به سیاه و تطلیق آن
بر زنان حبس خون حیض کند و اسقاط الیس سو ظاخصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و گویند گربه وحشی در جمیع افعال تو تیز از اهلی و در دوم
گرم و خشک و بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و طلای دماغ آن نافع در دبها سیر ست و گوشت آن نافع صاحبان فتق ست و
نشستن در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس قایم مقام طبیخ کفتار و چون گربه کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه درد بسیار و سیفری در بدن بهم میرسد
علاج آن ضماد پیاز و پودینه دشتی ست افعال و خواص این بقول هندیان در بلی مسطور شد گربه بید اسم بید مشک ست گر کهل اسم بیلوت
گرکهنیاتینی بفتح کاف و سکون رای مهمله و فتح موحده و خفای ها و سکون نون و فتح بای فارسی و الف و کسر فوقانی و نون و سکون تحتانی اسم
چناچرا گربه بفتح کاف و را مهمله و بای موحده مشدده و سکون ها اسم بیل ست گرپورم بفتح کاف و سکون رای مهمله و ضم بای فارسی و سکون واو
و فتح رای مهمله دوم و سکون میم اسم کبر ست کرپو رسلا و ہات بفتح کاف و رای مهمله و ضم بای فارسی و سکون واو و رای مهمله دوم و کسر سین مهمله
و فتح لام و الف و فتح دال مهمله و ہا و الف و فوقانی اسم سلاجیت ست گر بیل بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله هندی اسم گلوست گر بیهو
کنیت گرسکا اسم پلاس پاپل ست کرت معرب از قرط ست کرتر اسم عاقرقرحا ست کرتا تر انام بضم کاف و سکون رای مهمله و فتح
فوقانی و الف و فتح فوقانی دوم و رای مهمله دوم و الف دوم و نون و الف سوم اسم ترلایما ست کرتالی اسم درخت ماده تار ست کرتان
اسم سفیداب ست کرتم بهندی نوعی از سموم ست محتمل که نوعی از بیش باشد کرتکا بضم کاف و فتح رای مهمله و سکون فوقانی هندی و فتح کاف
دوم و الف اسم سریانی کرتنه و کرتینه بفارسی نسج عنکبوت ست کرته اسم فارسی اصل ست کرته دشتی از خر ست کرتمالک بضم
کاف و سکون رای مهمله و فتح فوقانی و میم و الف و فتح لام و سکون کاف بدون کاف اسم املتاس ست کرتو یدن بضم کاف و سکون رای مهمله
و فتح فوقانی و کسر واو و سکون تحتانی مجهوله و فتح دال مهمله و سکون نون اسم تر ری تلخ ست کرتوا بفتح کاف و رای مهمله و سکون فوقانی و فتح
واو و الف اسم نریلی ست کرثی بکسر اول و سکون رای مهمله و کسر ثای مثلثه و بعد آن همزه مکسوره بعربی پوست بالای بیضه است کرج اسم
ایک ست کرجا اسم پرسیاوشان ست کرجا بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح جیم و الف نام دارویی هندی ست که آنرا در سنسکرت اسند
و کاکتندهی یعنی گرمی را دور کند و سار نیشتا مینی غایط و قبض شکم و فضله آن بدر کند و انگار ولی و کاکنکت یعنی گرم و تلخ ست و کاک بهنجی یعنی گرمی میبرند
و ماتیسی و در بعض نسخ دالیسی یعنی این بیل دارکا ولی یعنی سرخ رنگ مانند رنگ آتش و آفتاب بید ارد میگویند و آن گرم و خشک در دوم و
اد تیز و تلخ و آن بدن را سبک کند و بدهضمی را دور کند و هاضمه زیاده کند کرجار اسم هنلی ست کرجفو اسم فارسی سلو است کرجاف
اسم پیدا نجیر ست کرجن بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح جیم و سکون نون اسم شیر بین ست کرچوری بفتح کاف و سکون رای مهمله
و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر رای مهمله دوم و سکون تحتانی اسم کنڈوری بهندی ست کرجیل زعرور ست کرچیا طر حشقوق ست کرخوش
اسم زرنیخ ست کردانج معرب کردانک فارسی ست آن کرمناج ست کرد آسیا غبار الرحی ست کردار اسم زردار ست کردان مرغی
از گنجشک بزرگتر و پایها دراز دارد و به طبع مانند گنجشک کردلی بفتح کاف فارسی و سکون رای مهمله و ضم دال مهمله و کسر بای موحده و سکون
یای تحتانی اسم گیاهی ست هندی مفروش بر روی زمین بر کنار جهیل و تالاب میروید برگ آن مثل برگ جل نیب و بکن لیکن ضخامت کم دارد
و بی طعم و بالندک شوریت و زیر برگ آن گره گل مدور و سفید تخم های آن ریزه برگ آن چون بر موز چشم ببندند بکشد و چون برگ آنرا
سائیده بر دست تا مرفق و بر پای تا زانوی صاحب لرزه طلا کنند لرزه در ساز دولیکن بر کف دست و کف پا طلا نسازند و مساکین مآل
آن را با پیاز بخته میخورند کردمانه بفارسی کردمانه ست کردناج بکسر کاف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و فتح نون و الف و سکون جیم معرب
کردناک فارسی ست و آن نوعی کباب ست که بعد از بهم بخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان می نمایند و بهترین آن مرغ جوان

فربه است که بروغن گاو تازه آنرا کرتوشیه کرده باشند و هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد مزاج آن گرم و خشک و گویند گرم و تر و جهت تقویت بدن
مرتاضین و ابدان متحلل و معده ها نافع و کثیر الغذا مضر معده ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند که ذلع عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور ست
کرده رغوفه آن اینا زیر بر کرده باشند گرده بضم کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و ها اسم فارسی ست هندی نیز همین نام مشهور و بعربی
کلیه و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند و آن عضوی ست از اعضای مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست پشت
و یکی بجانب چپ آن از برای جذب مائیت از جگر و فرستادن آن بمثانه تا با دار بول دفع گردد بهترین آن از برای خوردن بقول شیخ گرده بز غاله
و گویند گرده گوسفند جوان فربه و بز ست که ذبح کرده در حال سلامت گرفته باشند و حیوان تشنگی نداشته باشد مزاج آن سرد و خشک بقول شیخ
معتدل در گرمی و سردی و مائل بخشکی و بعضی گرم و خشک در اول گفته اند مقوی گرده و کمر و مولد خلط ردی و بطی الانحدار از معده و دیر هضم ردی الغذا
سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضاء بدن حیوان ست اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن پختن و یا بریان
کردن آنست بهمان قسم با پیه آن و یا روغن زیت و یا روغن کنجد و نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آبکامه و سرکه خوشبو نمودن و پیه گرده
ملین او رام صلبه ست گرده موم اسم قاقله ست گرد بهاجنی بفتح کاف فارسی و سکون را و فتح دال مهمله و موحده و خفا ها و فتح الف و سکون
نون و فتح جیم و کسر نون و وم و سکون تحتانی اسم بارو بهار دیو ڈانگری گرد بهانڈا بفتح کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و بای
موحده و خفا ها و الف و سکون نون و فتح دال هندی و الف اسم جوبی ست گردگان اسم جوز ست گرد بهساک بفتح کاف فارسی و سکون
را مهمله و فتح دال مهمله و خفا ها و فتح سین مهمله و الف و کاف اسم برگ بهاتنگی گردلین مصحف طردلین یونانی ست و آن نوعی از سیسالیوس ست
گرر بفتح کاف و را مهمله و سکون را مهمله ثانی و نیز بیک را مهمله مشدده آمده و تخم زیره سفید ست و در خاصیت نزدیک تخم کتان ست گرٹر
بفتح کاف فارسی و ضم را مهمله هندی و سکون را مهمله هندی ثانی صاحب اراشکوهی نوشته که آن طایری ست مانند عنقا که بجز نام شنیده نشده
و صاحب تذکرة الهندی نویسد که آن طایری ست از جیل بزرگتر و شابه آن سرش سفید و باقی جسم او سرخ رنگ و پنجه او مانند بحری گوشت
او گرم و خشک و گران و مولد صفرا و باد و مصلح او شیر البکمیره و بقول هندیان گوشت آن دافع فساد صفرا و باد ست گرٹرسیر یا بضم کاف فارسی
و فتح را هندی و کسر سین و را مهملتین و فتح تحتانی و الف اسم حشمت ست گرس اسم حرگ ست گرس سلخ الحیه است گرسان گرسیان
چوب انگور ست گرسف و کرسوف اسم پنبه است و نیز کرسف صوف دات را نامند کرشنی بعربی نوعی از عنصل سفید ست گرسنه بفتح
کاف و را مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی ست نیز بفارسی کسنک و شنک کادی و کاودانه شنگک و شنکل و بعربی حب البقر
و بیونانی ارونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیونس و بفرنگی بر دو و بهندی مٹر نامند و آن دانه ایست کوچک از نخود و بقدر عدس بزرگ غیر مفرطح بلکه
مضلع و رنگ آن تیره مائل بسرخی و زردی و طعم آن مابین ماش و عدس مائل بتلخی و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای
گاو ست و آنرا فربه میگرداند و بکبوتر و گوسفند و بز و مرغ و غیرها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مائل بزردی و بقولی مائل بسفیدی
و شقی و مصری ست و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن در غلاف و گویند که آن جلبان یعنی خلر ست و در هند و بنگاله چند قسم میباشد
و هر یک بنامی مخصوص چنانچه مٹر کابلی و سنه مٹر و بتلا و را اکه با جمله گرم در اول تا دوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و خشک در سوم
و بقول گیلانی آن شدید الیبوست کثیر الارضیت ست و گویند خشک در آخر دوم ست و مقطع و جالی و مفتح سده و خوردن آن محدث خلط ردی
فلهذا آن موافق گاو و مانند آنست و گاهی انسان باغتذای آن هنگام نبودن گندم مضطر میگردد و مدمان آن بیمار میسازد پس ایشان را امراض
یابسه عارض می شوند چنانچه بقراط گفته طلای آن جهت بهق و کلف و برش و نمش و آثار و نسخه تحسین لون نیکوست چون آرد آن با عسل آمیخته
طلا نمایند و ضماد آن با آب خربزه و تخم خربزه جهت برص نافع و جهت بزرگ نمودن عضو و طلا و غسول بدان جهت پاک کردن بثور و شرح

دن آن قوی تر از سایر ادویه و شستن عضو بآب طبیخ آن و یا نطول بدان نافع شقاق عارض از سرما و چلپر و ثبور لبنه
و شهدیه و اثر خون منجمد و بقول شیخ خوردن پست آن بقدر جوزه باعث لاغری بدن و موجب اصلاح مهزول و گیلانی گوید که اگر
هزال آن بسبب رقت و لطافت خون باشد که درین صورت گرسنه تغلیظ خون و متانت آن خواهد کرد و بدین جهت فربه کند
و چون آنرا بریان نموده باریک سوده بعسل کف گرفته سرشته هر روز نهار از ان مقدار جوزه بخورند موافق لاغران ست و ضماد
آن با عسل و یا ادویه مناسبه و تنها نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و زنار فارسی و تحلیل صلابات قروح
خبیثه و سامیه مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه و معقده و تنقیه قروح نافع و چون بگیرند از ان دو مثقال و زراوند مدحرج یکمثقال و کوفته بیخته بعسل آمیخته
بر بیخ دندان طلا نمایند گوشت متآکل آنرا ببرد و یا قروح خبیثه را از سعی باز دارد و بدستور مذکور آن با زراوند مدحرج رویانده گوشت بن
دندانست و آب طبیخ آن مطلق طبع و مدر بول ست و آن نفث غلیظ را بسهولت بر آرد و تنقیه سینه و شش از رطوبت غلیظ نماید و آشامیدن طبیخ آن
با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و گویند که چون بدان ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین باضافه نموده با سکنجبین عنصلی سرشته
بر لثه متآکله مکرر بنهند گوشت آن برویاند و ضماد آن تلیین صلابت پستان و غیر آن نماید و آشامیدن آرد مقشر خیسانیده آن مسهل و محرک باه
سرد مزاجان و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب گرده و تنقیه گرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و طحال نافع و چون آنرا
با کیان بخورانند جهت صاحبان جذام نافع بود و ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن افعی و سگ دیوانه و انسان مفید و
نافع و بدستور با جو مفید نوشته اند و اکثار آن مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی و بول الدم مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند
اصلاح ترمس ست سفید آنرا اضرار اصلی کمتر از سرخ آن و طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیه آن و باقی ماندن اغذیت آن ست بدل آن
بالسن و دوائیت از ان حاصل گردد مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم افعال و خواص این بقول هندیان زود تر خواهد آمد کرش بفتح کاف
و کسر را مهمله و سکون شین معجمه و بکسر کاف و سکون را مهمله نیز آمده اسم عربی ست بیونانی سمنطولس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه
و هزار خانه و بهندی اوجهری نامند و آن عضوی از اعضای معروف ست که در بدن حیوان بمنزله معده است در بدن انسان و شامل شکنبه
در و دهای حیوان ست از حیوانات کوچک تازه تولد یافته و علف و چوب و غیره نخورده که بر آورند انفحه نامند و بعد از ان شکنبه و بهتر برای آن
از برای اتخاذ ادویه و خصوصا سفیدباجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است گرم و تر و بقول گیلانی کرش معاد معده همه سرد و خشک بعد
رطوبت لزجه و بر قدر که شحم تر و سخیف تر باشد مائل بحرارت بود و قلیل الغذا بنسبت گوشت و ردی الکیموس و کذلک انچه مشاکل آن در جنا باشد
اگر هضم آن جید گردد لیکن آن غذا بیشتر از شش ست لیکن بطوء طبیخ چون منهضم گردد غذای افضل و اکثر غذا باشد خصوصا دراج و مرغابی و ادمان آن
مولد بلغم بسیار و کثیر الغذا در بد هضم مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن و با ادویه مناسبه سرکه خوردن
و گیلانی می نویسد که انچه لطیف آن در هضم آن سریع گرداند سرکه کهنه با سداب و کرفس ست که بدان طبخ نمایند و باید که با افاویه و ابازیر لطیفه و خوشبو
بخورند و سفیدباج کرش صالح معتدل می باشد و خصوصا اگر با قرطم بپزند و کرش برای کسی که اراده تولد خون رقیق مائی در خود نماید غذای نیک ست
و همچنین جهت کسی که طعام متدخن گردد و از ان سکباج بمنبر با خولنجان و فلفل سازند نیکوست و کرش عسر الخروج ست لهذا باید که خورنده آن تعاهد
جوارشات مسهله نماید کرشنا بضم کاف و سکون را مهمله و فتح شین معجمه و الف اسم کالا کرا ست کرشف اسم فارسی کرفس ست کرشان اسم
ترکی سفیداب ست کرشیال باضافه بای فارسی و الف و لام اسم اندر جو شیرین ست کرشمهید بالضم کاف و را مهمله و سکون شین معجمه
و فتح فوقانی هندی و کسر موحده و خفا ها و سکون تحتانی مجهوله و فتح دال مهمله و الف اسم کنگهی ست کرشنکت بضم کاف و را مهمله و سکون
شین معجمه و فتح فوقانی هندی و سکون نون و کسر کاف و سکون فوقانی هندی در وم اسم خبث الحدید ست کرشنو انظر النس کرسنه است کرشنا

اسم نیلا بحن است کرشن اگر بفتح کاف و سکون را مهمله و سکون شین معجمه و نون و فتح همزه کاف فارسی و سکون را مهمله اسم اگر سیاه است کرشنا سیم
و یرم بکاف و را مهمله و شین معجمه و فتح نون و سکون الف و تحتانی و فتح سین مهمله و سکون میم و کسر واو و سکون تحتانی و دوم و فتح را مهمله و سکون
میم دوم اسم مولاد است کرشن اشپیک بضم کاف و را مهمله و شین معجمه و نون و بای فارسی و شین معجمه دوم و بای فارسی دوم اسم دهتوره سیاه است
کرشن پاکی بفتح بای فارسی و الف و کسر کاف و سکون تحتانی اسم گمنگی سیاه است کرشن پاک پهل اسم بیکا ذکر و نداست کرشن پهل
بفتح کاف و را مهمله و سکون شین معجمه و نون و بای فارسی و با و لام اسم باجی و مکوه و تکول و بهراست کرشن تلسی بکاف و را و شین و نون و ضم
فوقانی و سکون لام و کسر سین مهمله و سکون تحتانی اسم تلسی سیاه است کرشن جوتهکا بضم جیم و سکون واو و فوقانی و خفای ها و فتح کاف و الف اسم
جوتی مایل بسیاهی است کرشن جیره اسم جیره سیاه است کرشن دهان بفتح دال مهمله و خفای ها و الف و سکون نون قسمی از برنج است و بخواص
مطابق ساتهی است کرشن سا بفتح کاف و را مهمله و شین معجمه و نون و فتح شین مهمله و الف و را مهمله اسم درخت ار وڑ است کرشن سرب پریا
اسم کیوڑه است کرشن سوچهاپهل بضم سین مهمله و سکون واو و جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و الف و بای فارسی و ها و لام اسم تخم
سرپالی است کرشن شیرشکه بضم کاف و را مهمله و سکون شین معجمه و فتح نون و شین معجمه دوم و سکون تحتانی و دال مهمله دوم و سکون نون
و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون تحتانی اسم اگر است کرشن سار با بفتح سین مهمله و الف و فتح را مهمله و بای موحده و الف و
کرشن معلی بضم میم و سکون عین و کسر لام و سکون یای تحتانی هرد و اسم کالیسر است کرشن گتیک بضم کاف و را مهمله و سکون شین معجمه
و فتح نون و را مهمله دوم و سکون کاف فارسی و کسر فوقانی و فتح تحتانی و سکون کاف اسم گمچی سرخ است کرشنکم بجیم بکاف و رای مهمله
و شین معجمه و فتح فوقانی هندی و کاف و سکون میم و کسر موحده و سکون تحتانی و فتح جیم و سکون میم اسم سعیه است کرشن کامهیوجی اسم گهنگچی سیاه است
کرشن کاپا اسم بار باده درخت تار است کرشن کایستا اسم تلسی سیاه است کرشن بربا بفتح بای موحده و سکون را مهمله و فتح فوقانی هندی لغت
اسم اکهیرنی است کرشن مدگا بکاف و را مهمله و شین معجمه و نون و ضم میم و سکون دال مهمله و ضم کاف فارسی و الف اسم مونگ سیاه است کرشن مالا
بکاف و را مهمله و شین معجمه و نون و میم و الف و لام و الف دوم اسم دلی است کرشن نارجک بکاف و را مهمله و شین معجمه و نون و فتح نون ثانی و الف و را
مهمله و فتح جیم و سکون کاف اسم تلسی سیاه است کرشنو رنت بضم کاف و را مهمله و سکون شین معجمه و فتح نون و ضم واو و را مهمله و سکون نون
دوم و فوقانی اسم بکر دست کرشن ناک بکاف و را مهمله و شین معجمه و نون و فتح نون و الف و میم و کاف دوم اسم نک سیاه است کرشنو
لیکا بکاف و را مهمله و شین معجمه و نون و فتح واو و کسر لام مشدده و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و الف اسم تلسی سیاه است کرشنولی اسم
سیاه تیلی است کرشنولی بکاف و را مهمله و شین و نون و فتح واو و کسر لام مشدده و سکون تحتانی اسم کوڑیالا است کرطیسا اسم کاغذ است کرع
بضم اول اسم فارسی نبات اشق است و بعضی گویند که نفس اشق است کرف بفارسی موش است و بلغت دیلمی شعر الغول است کرفا بهندی
حنظل است کرفردس حنا است کرفس بفتح کاف و را مهمله و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش فارسی است و گویند معرب از کرسب فارسی
و بیونانی کرفسا و سالیون و بسریانی کرفشا و برومی باطراخیون و بشامی اسرو و بفرنگی سلری و بلاطینی سلد هری و بهندی اجمود نامند و آن نباتی است
و اقسام آن بسیار و بحسب مواضع مختلف و هر یک را نامی خاص چنانچه کرفس بستانی و کوهی و صخری و نبطی و مائی و بحسب بلاد نیز مختلف چنانچه
رومی و غیر آن و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتدویر و ذوات اعناق و کثیر التشریف و شاخهای آن باریک و بلندی
نبات تا بیکذرع و گل آن زرد و تخم آن ریزه تر از اقسام و تیره رنگ و تند طعم با خوشبو در مقدار قریب بانیسون و در غیر املس
و بیخ آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سایر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن
تا سه سال و گرم و خشک در اول و دوم و ابو فس گفته که کرفس بستانی رطب است نه بیخ آن که آن بالاتفاق یابس است و گیلانی گوید که قوت بیخ آن

وشاخ آن وتخم آن گرم در درجه دوم ولهذا مجدد تفتیح سده میرسد و بدینجهت ادرار بول وخون حیض وامتلای رحم ازاده می نماید چون ازان ...
نمایند بالجمله آن مفتح ومحلل ومعرق ومطیب ومسکن اوجاع ضماد آن تنها و یا با عسل محلل اورام و با روغن گل و سرکه تا یک هفته جهت ...
و کذا مالش برگ آن در حمام مزیل حکه و با نوشادر جهت ثالیل و برفع آثار و آن در ادویه اوجاع چشم داخل می شود آن بارد
جهت تحلیل ورم چشم نافع وضماد آن با نان مسکن اورام حار پستان والتهاب معده و آشامیدن آن جهت ربو وضیق النفس و درد پهلو و فواق
امتلائی و سردی احشاء و رفع قی و تهیج و مغص و حد ادویه و محرک اشتهای طعام و آروغ و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه مسهله و تفتیح سده
جگر و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و رحم و شکستن سنگ مثانه و دفع حصبه و لرزه تب بلغمی خصوصاً با آب برگ بادیان
رطب و تخم در ینباب قویترست و جهت وجع ورک و عرق النساء و نقرس و درد کمر واکثر امراض بارد بلغمی مفید و تشنج و گیلانی میگویند که آن
نافع جگر و معده بارد و طحال و امزجه بارده است و ایشان باصلاح آن نیستند مگر آنکه اکثار آن نمایند پس احتیاج بچیزی محلل نفخ مثل زیره
و انیسون می شود و اصلاح آن برای صاحبان مزاج گرم آنست که ناخورش آن بسرکه سازند و سریع الانحدار و انهضام نیست و بعضی گفته
که جمیع اقسام آن نافع معده است و فس گوید که چنین نیست بلکه آن جذب رطوبات ردیه حاده بسوی آن میکند و آنچه ازان لبث آن در معده
طول کشد قی آورد و دیگر آنکه رومی آن جیدترست برای معده و نافع ابتدای هیضه و چون کوفته با عسل سرشته بخورند ارتشکین را بهید ...
و اگر بدون عسل خائیده بخورند نیز آنرا مفید بود و نوشیدن آب کرفس جوشانده صاف نموده با شکر نافع تشنگی از بلغم شور متولد در معده
و اسعاد و مسکن اوجاع آنست و تخم آن و برگ آن مسهل نیست و بیخ آن اسهال ست آن قوای ادویه را بشانه میرساند و ازاله ضرر ادویه
مسهله مثل آنکه پیدا شود ازانها اوجاع و تهیج و کرب می نماید و آن در ینباب بسیار قوی المنفعت ست و آشامیدن آب آن یک نیم اوقیه با ...
انار و شکر هر واحد اوقیه جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله و گزیدن هوام و مردا سنگ و طبیخ کرفس با عدس و ...
خوردن بعد شرب سم منعق آنست از خواص ست خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد ازان باعث سرعت تاثیر سم ست
در بدن و تدبیری ندارد و کرفس مبخر و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان ست گیلانی
گفته که بسبب تسخین آن معده را و در آن حرارت مبخر بخار حار و خانی پیدا میکند و لهذا آن اکثر صداع می آرد و تحریک صرع می نماید بهر آنکه بخیه
سبب آن از معده ازین ابخره متصاعد می شود و در دماغ داخل می شود و متکاثف و مستحیل بریح می گردد و ازان صرع پیدا می شود اکثار
از جمیع آن مهیج صرع ست بسبب ترقیق آن اخلاط را و تصعید آن بسوی سر بسرعت حتی آنکه اگر حامله آنرا بخورد و اکثار آن نماید ...
مصروع یا مجنون کثیر البثور و قروح عفنه شود و همچنین می باید که از آن مرضعه پرهیز نماید لیکن کمتر از حامله و مصلح آن کاهو ست و ...
بادیان و گویند مصلح آن کاسنی و تخم آن در ضرر قویترست و گویند تازه آن نقاع ... آن انیسون مقدار شربت آب تازه آن تا ...
درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن و از مطبوخات پنجدرم و گویند تعلیق بیخ آن در گردن مسکن درد دندان ست لیکن ...
آن در عسل پرورده یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و در سرکه پرورده که ... نافع تفتیح سدد و مقوی معده و ...
طعام و محرک آن و موافق گرم مزاج ست و تخم کرفس بستانی گرم و خشک در آخر دوم ... قویتر از سائر اجزای آن ... غذا ...
فضول از معده و رحم و جهت استسقاء و تنقیه جگر و تسخین آن و تسکین اوجاع درد پهلو نافع و ... معده و تفتیح سدد جگر ... نافع فواق امتلائی و
مدر بول و حیض و مفتح سدد گرده و مثانه ... گویند که چون تخم کرفس سائیده با قند هموزن آمیخته و بروغن گاو چرب کرده و ازمجموع سه درم ...
بخورند باه را بغایت زیاده کند و غذا گوشت مرغ فربه باشد و شرب و ضماد آن نافع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر ریه مصلح آن
جماع و گویند تخم کاسنی و سورنجان مصلح آن کثیر المقدار شربت آن یکدرم بدل آن نانخواه و زیره و گویند قطر اسالیون بقول گیلانی تخم آن

مغثی و مقی ست مگر آنکه جوش دهند و از خواص آنست که چون در هر یکرطل آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون کوفته داخل نمایند
و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال ازان مخلوط کنند و بعد آنست که کوفته در صره بسته دران اندازند و سر ظرف آنرا محکم بسته نگاهدارند و بعد از سه ماه صاف
نمایند و در ظرف دیگر کنند و بنوشند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آنرا با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت
تقویت معده و دفع ریاح نافع و تخم کرفس مضر بصرع ست لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و در دفع مضرت آن بصرع گیلانی گفته که آن
بسبب شدت تفتیح جذب فضول حار بسوی معده و رحم میکند و لهذا مضر بصاحبان صرع ست و دیسقوریدوس گفته که خاصیت تخم این نبات
تقطیع ست حتی که اگر آنرا بر بدن نهند و بران بسیار بدارند احراق آن نماید افعال و خواص این بقول هندیان در اجمود گذشت کرفس اجامی
کرفس نائی ست کرفس جبلی یعنی کرفس کوهی که بیونانی اوراسالیون و اوراسلیوسس نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای
آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فرفیون و ازان کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها
و بلاد کوهی و قوی تر از کرفس بستانی ست و گرم و خشک در سوم و آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره
کرده میشود کرفس صخری یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در مواضع صخریه میروید و کرفس ماقدونی و مقدونس نیز جهت آنکه در بلده ماقدونیه میروید
و بیونانی فطراسالیون نامند و در اینجا مسطور شد کرفس بری که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند در کوه مسمی باماتوس هم میروید آن قسمی از
کرفس کبیر ست ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب زمین آن
منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسپنده بدست و با تندی طعم و خوشبو مثل طعم ادویه حریفه و بر ساق آن چتر مانند چتر کرفس جبلی
و شبیه و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر رنگ آن سیاه و طعم آن تند و بوی آن شبیه ببوی مر و بیخ آن حریف خوشبو و لیکن حرافت آن با آن حدیست
که خنک انگیزد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها مزاج و خواص آن قریب بکرفس بستانی
و ضعیف تر از جبلی آشامیدن آن مدر بول و حیض و جمیع اجزای آن موافق عرق النسا و جهت نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین
و برگ نمک پرورده آن حابس شکم و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب النفس و عسر البول و گزیدن هوام مفید و حمول آن
مسقط جنین و ضماد آن محلل اورام بلغمی بود و اورام حار و صلب و خراجات و شیخ می نویسد که کرفس بری مقرح مولم ست و جهت داء الثعلب و
تشقق ناخن و ثالیل و شقاق بازسردی نافع و جهت جرب و قوبا و جراحات تا تخم آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک آروغ و مسکن درد طحال
و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت سیلان خون زنان و جهت حمیات نافع کرفس رودباری یا شان ست کرفس مائی
و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء و قرة العین و کرفس اجامی و نهری نیز نامند در کنار آب میان آن میروید و آن بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف
و سفید رنگ و طبع و افعال و خواص آن ضعیف تر از همه اقسام کرفس ست و بقول شیخ قوت آن مثل قوت بستانی کرفس نبطی و آنرا کرفس
مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم و به بربری حنضض نامند آن بزرگ تر از کرفس بستانی ست مائل بسفیدی
و برگ آن سبز و مائل بسرخی طولانی نازک با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن دراز
و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو و خوش مزه منبت آن مواضع تاریک میان اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس
بستانی هم برگ و شاخ و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاهی ملح نموده و بعضی گویند که از کرفس بستانی قسمی پر برگ ست
و آنرا کرفس نبطی نامند و بعضی جمیع کرفس بستانی را نبطی گویند و صاحب تحفه نوشته که بالفعل تخم این را بجای فطراسالیون استعمال
می کنند و این مدور مائل بدرازی و بقدر فلفل و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات این عریض
و با اندک حدت و گل این چتری شبیه بشبت ست و در تنکابن و الپهیم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از فطراسالیون دانسته اند

وجمعی مثل آن ومدر عرق ورافع عرق النساء وتهیج وفرزجه آن مسقط جنین ودرسائر افعال مانند اقسام کرفس ست وبعضے گویند که طبیعت
وافعال وخواص آن ضعیف تر از کرفس بستانی ونوشیدن تخم ویا بیخ آن با شراب مسمی بالو مالی مدر حیض وجهت تقطیر البول وامراض بارده
ولطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع کرفس الماء قرة العین ست کرفسا کرفس ست کرفس دشتی کبیکج ست
کرفش کرفس ست کرفی بعربی پوست بیرون بیضه ست گرگ بضم کاف فارسی وسکون راء مهمله وکاف فارسی اسم
فارسی ست وبعربی ذئب خطایف وذواله وسرحان وعلس وسلق وقسام وتسندمان وقلوب وقلیب وعسار وعساره وعساس و
عسعس وعسعاس وبترکی خورد وبهندی بهطریه وبلغتی بک نامند آن حیوانی ست معروف خاکستری رنگ جری النفس وبد انها آن متحمل
یعنی بعضے در بعضے می نشنید وبرگرسنگی صبر میکند وباخذ هوا گاهی زندگانی میکند ودر شکم آن حرارتی ست که بدان استخوان مصمت هضم میکند گر
خسته خرما ومثل جفتی سگ جفتی میکند بالتحام ولهذا گفته اند که چون آنرا در حالت سفاد یعنی جفتی دریابند کشتن آن با ماده آن سهل باشد
از عجیب امر آن آنست که بیک چشم خواب میکند وبچشم دیگر بیدار میباشد وچون آنرا بچوب یا بشمشیر بزنند وزخمی شود از ان آواز نیاید تا آنکه بمیرد
وحاسه شم آن قوی میباشد حتی که مشموم را از یک فرسخ ادراک می نماید وگویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمی خورد وچون بوی
خون بشمد ویا آدمی خون آلوده باشد بوی آن شمد نگذارد وا را تا ندرد هرچند آن آدمی قوی وزورآور در سلاح بسیار پوشیده باشد
واکثر آنرا وقت صبح خواب می آید مثل سگ وگویند چون برگ عنصل فی الحال بمیرد وآن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر
وقتیکه رنجور گردد مانند سگ وگربه وقضیب جمیع حیوانات از عضله وعصب ست بغیر روباه وذکر گرگ که استخوان ست بالای آن عروق
ورباطات پیچیده در پوست کشیده وچون دم آن را در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هرچند که گاو گرسنه باشد اصلا در ان
داخل نگردد وبالجمله طبع آن گرم وخشک در سوم وگیلانی گوید که آن گرم مزاج ست وسرگین آن شدید الحرارت وقوی التحلیل وهمچنین دماغ آن و
چون دماغ آنرا با آب سداب وزیت گداخته بر بدن مالش نمایند سردی عارض ظاهری وباطنی را نفع کند وگویند جهت همه امراض ظاهری باطنی
حادث از سردی مفید وچون تعلیق آن بر سر نیزه کرده در مزرع نهند کبوتران وغیر آنها نیایند وکسی که تعلیق چشم راست آن بر خود نماید از درندگان
خوف نکند بلکه درندگان ظفر نیابند وچون از جلد آن طبل سازند وآنرا میان طبلهای دیگر بنوازند آواز ان جمله طبلها شق گردند وچون سرگین آن در جای بخور نمایند موشان
از انجا بگریزند واگر چشم آن بر طفل آویزند در خواب نترسد ودندان آن وقطعه جلد آن همین عمل دارد وچون دم آن در مسکن بزها اندازند از
خوف آن هلاک شوند وچون آنرا در دروازه قریه دفن کنند گرگان قریب آن نیایند واگر سر آن در برج کبوتران گذارند ملوع گربه ودیگر موذی قریب
آن نیاید واگر تعویذ عداوت دو شخص باسم آن چنانچه رسم اهل تکسیر ست بر جلد بزکه آنرا گرگ خورده باشد بنویسند میان آنها اصلا محبت باقی
نماند وچون آن جلد را صاحب خارش بپوشد صحت یابد وناب آن ومهره چشم آن چون در جلد آن بسته انسان آنرا با خود دارد بر دشمنان خود
غالب آید ونزد مردم محبوب باشد وچون دندان ویش آنرا در پوست پیچیده در مکانی دفن کنند باعث تفرقه اهل آن مکان گردد وطلای زهره آن با عدس
کلف را ببرد ولطوخ پیه آن نافع داء الثعلب وداء الحیه است زیرا که شدید الحرارة وجلا وجذب ست ولطوخ زهره آن وغیره کزاز وتشنج تابع
جراحت اعصاب ونافع جراحات وقروح عصابیه است وسعوط بدان نافع اورام صلب دماغ وجهت نزلات عتیقه وبآب چقندر جهت نفع سرخی
چشم در همان ساعت وبا سکنجبین جهت رفع صرع واکتحال آن جهت تیرگی بصر ونزول آب وشبکوری در یکروز ودخنه آن با ادویه مناسبه
جهت تقشر جلد وداء الثعلب ودر مفاصل خوردن آن یکدانگ وطلا کردن آن جهت رفع صرع وتشنج وکزاز خصوصا که از سردی باشد وخوردن
دماغ آن بقدر یک قیراط با شیر تازه دو روز جهت منع صرع وتعلیق چشم آن ودندان آن وجلد آن وهمچنین شرب استخوان آن مانع صرع ست و
چکانیدن خون آن با روغن بادام یا جوز جو شداده نافع صمم وگرانی گوش ودرد آنست ونفوخ سرگین خشک آن سوده مانند بدر حلق ویا غرغره آن

باعسل نافع خناق رطوبی ست و همچنین گوشت آن جهت درد ذبحه و خصیهٔ آن خشک کرده سوده با ماء العسل نیم گرم خوردن نافع درد جگر ست و همچنین جگر آن جهت همه امراض جگر بغایت نافع چون یکدانگ آنرا تنها یا با غافث سوده با آب یا سرکه اگر تب باشد و اگر نباشد با شراب بخورند جهت استسقا و حمیات بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یکدانگ و جالینوس میامر نوشته که من بتجربه یافتم جگر گرگ نمودم باین طور که آنرا سائیده یکمثقال با شراب دادم پس از آن انتفاع بجهت هر سوء مزاج جگر بغیر مضرت بکار یا باد حاصل شد زیرا که منفعت آن بجمله جوهر آنست و کازرونی گفته که بسبب این خاصیت عظیمه جگر گرگ را در اثانا سیا داخل کرده می شود و پس اگر مریض را تب ظاهر باشد بهتر آنست که با آب سرد خورانند و گویند چون دو مثقال آنرا با شراب حلو بخورند اگر جگر بارد باشد با شراب و اگر حار باشد با آب نیز مفید جمیع علل کبد ست و همچنین زهرهٔ آن خشک کرده سوده نافع درد جگر و مانع استرخای شکم ست و سرگین آن شرباً و ضماداً مجرب برای قولنج ست و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن کثرت سفیدی آنست که با خشونت باشد بر خارها افتاده باشد خوردن یکمثقال آن با آب گرم و یا شراب مفید و همچنین تعلیق آن بر ران راست صاحب قولنج خصوصاً بر رشته که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد بسته و یا در پوست بزیکه گرگ دریده باشد و یا در پوست ایل پیچیده بندند و این مجرب ست چنانچه جالینوس بدان گواهی داده و گاهی آنرا هنگام درد چون بغیر نفخ باشد با فلفل سیاه و دارفلفل همراه شراب ابیض میخورانند و قولنج بار دیگر عود نمیکند چنانچه زعم کرده اند و گویند که خوردن آن با فلفل و نمک و دیگر بزور بقدر یکمثقال با شراب ابیض یا آب جهت قولنج سریع الاثر و اگر در انبوبهٔ نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار با قلا از آن نهاده بر شکم ببندند نیز موثر ست و همچنین نشستن بر پوست آن و خوابیدن بران قولنج را زائل کند و ضماد استخوان ساق سوخته آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر نافع و چون کعب آن بر زانو آویزند ازاله درد ریحی آن و اعیا و تعب نماید و رفع زحمت حرکات باز نماندن از رفتار بسیار کند و خصیهٔ آنرا چون شق کرده نمک و صعتر مالیده خشک نمایند و یکمثقال از آن با آب جرجیر بخورند درد خاصره را نفع کند و درد سینه و پهلو را نیز مفید نوشته اند و چون خصیه آنرا بریان کرده بخورند قوت باه بیفزاید و اگر خصیهٔ راست آنرا کوفته با زیت و عسل سرشته با پشم پاره آلوده زن حمول نماید شهوت جماع از آن ببرد و شرب و حمول بول و خون آن قاطع حمل زنان و اگر زن بر بول آن بول کند و یا بر جائیکه بول کرده باشد زن بنشیند هرگز آبستن نگردد و از خواص زهرهٔ آنست که چون آنرا مرد بر ران راست خود بندد و مجامعت کند از کثرت جماع عاجز نگردد و همچنین اگر با عسل آمیخته قبل از جماع بر ذکر طلا نماید زن آنرا دوست دارد و همچنین با روغن زنبق و بدستور با روغن گل اگر مرد ابروهای خود را بدان چرب کرده رو بروی زنی برود محبت در دل او پیدا شود و خوردن زهرهٔ آن مقدار یک نخود با مطبوخ نخود جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب و گویند چون زهره بر ذکر مطبوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی ست و چون از زهرهٔ آن بقدر یکدانگ با عسل و یا طلا صاحب تب کهنه بخورد ازاله آن نماید و تب ربع کهنه و قولنج و استسقا را نیز مفید بود و نیش خشک کرده بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع و امراض ریه بغایت مفید و بخور موی آن سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و خوام آن بقول اطبای هند در بهیریه مذکور شد کرگ بفتح کاف و سکون را مهمله و کاف فارسی در آخر در کرگدن باید و بکاف عربی در آخر اسم فارسی سلوا ست کرڈگ بفتح کاف و را هندیه و سکون کاف فارسی اسم آب شستهٔ غله که ترشی پیدا کرده باشد و آنرا در سنسکرت دهانیا و ارتا لنجا و متور چیدی و تهار سا نامند و آن انفع دوران سر و بیهوشی صفرا است و آنکه ترشی پیدا نکند آنرا دلیبی کرکٔ جشتا مساد تند بو و تهو نامند بدرقهٔ انتشار در به اعضای بول میکند کرکا بفتح کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح کاف و الف اسم بلیلیا ست کرکٹ کا شرنگی اسم کاکڑا سنگھی ست کرکاری اسم کھیرا ست کرکارو بفتح کاف و سکون را مهمله و فتح کاف دوم و الف و ضم را مهمله و سکون واو اسم بیٹھا ست کرکاس بفتح اول و ضم آن نیز اسم فارسی تُرسا ست و نزد بعضی اسم تخم شلجم ست کرکاش و کرکیش اسم

اقحوان وبابونه است کرکامیلوس باصطلاح اهل فلاحت آلوست کرکانو نام کدوست کرک پهل بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح
کاف ثانی وبا فارسی وخفا ها وسکون لام اسم بهیره است کرکلٹ بکسر کاف فارسی وسکون راء مهمله وفتح کاف فارسی وسکون تاء فوقانی
هندی اسم هندی حرباست کرکٹا شیرشکه بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح کاف وفوقانی هندی والف وکسر شین معجمه وسکون تحتانی
وراء مهمله دوم وفتح شین معجمه دوم وکاف وها اسم شنگرف ست کرکٹکا اسم کنه است کرگهیا بضم کاف فارسی وسکون راء مهمله وضم کاف
فارسی ثانی وسکون جیم فارسی وفتح یاء تحتانی والف در زرزور مسطور شد کرکچی اسم گرنهی ست وبقولی کینکرا است کرکیٹی پریا بفتح کاف
وراء مهمله وفتح کاف دوم وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی وکسر باء فارسی وسکون راء مهمله دوم اسم لهسوره است کرک چرا اسم لغت
تنکابن شیل ست کرگدن بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح کاف فارسی وفتح دال مهمله مشدد وسکون نون وبذال معجمه شده ومخفف نیز وبتشدید نون
نیز آمده معرب از کرگ فارسی ست وبعربی حریش وبهندی گینڈا نامند وبقول بعضی کرگدن اسم فارسی حیوانی صحرائی است بالجمله حیوانی بری ست
بزرگ جثه از گاومیش بزرگتر واز فیل کوچکتر وصورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک وپای آن مشابه بپای فیل وپوست آن سیاه وچین دار بر
وسطبر وسخت وخشن حتی که چون بران شمشیر وغیر آن از آلات آهن زنند قطع نشود وبر پشت بینی آن شاخی محکم وصمت وسخت با یمین آن عریض و
سر آن باریک وتیز وپیچی بسوی بالا ودندان هر حیوان وانسان که قریب او آید میزند حتی که از ان با فیل وشیر جنگ میکند واصلا خوف نمیکند بر فیل غالب می آید واکثر در بلاد حبش ونوبه
وصحرای کوهستان هند وبنگاله هم میرسد شاخ آنچه در ملک حبش ونوبه میباشد درازتر وسیاه آن کمتر واکثر ابلق از سفید وسیاه وکم جوهر چون عرض آنرا ابریز نماید وآنچه در هند وبنگاله میباشد طول
آن کمتر واکثر سیاه وبشدت در وسط بعضی خالها سفید باشکال مختلف یافته میشود واهل هند آنرا با قیمت خواص بسیار می دانند واهل حرفه آن شاخ را می تراشند واز ان دسته کارد وانگشتری
وغیر آن میسازند آنرا با وجود حسن لون ونقوش خواص عجیبه است واز پوست آن بسبب صلابت وضخامت سپر میسازند بسیار خوب جوهردار
میشود وبقیمت اعلی میفروشند مزاج آن گرم وخشک ست وگوشت آن حلال بجهت آنکه مانند گاو وشتر ونشخوار که بعربی جره بکسر جیم
نامند وبهندی جگال گویند میکند یعنی علفی وغذایی که خورده باشد آنرا از شکم باز گردانیده در دهان میخاید فرو می برد واین علامت حلیت گوشت
حیوان چهارپایست وحضرت استادی مخدومی عمدة العلماء مفتی شرف الدین صاحب رحمه الله تعالی نیز بر حلت آن فتوی داده اند وبخور
شاخ آن جهت بواسیر وعسر ولادت وگریزانیدن هوام نافع وبدستور بخور حافر آن وآشامیدن آب در ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند
جهت بواسیر مفید ونیز از خواص شاخ آنست که اگر از ان انگشتری ساخته در دست بپوشند قولنج را نفع کند وچون آنرا حامله بپوشد حمل او
ساقط گردد واگر صاحب بواسیر بپوشد آنرا نفع بخشد واگر آنرا سوده بنوشند صرع را سود دهد واگر زن حمول آن سازد اسقاط جنین آن نماید
وطلای پیه آن مورث مهابت در نظرها ودر روغن پوست آن قطعه آنرا در روغن کنجد انداخته ومدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح وقروح
عظیم النفع ست وگویند هر مقدار که از روغن آن خرج نماید عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشند اثر آن ضعیف می گردد
افعال وخواص این در گینده باید کرکر بعاری باقلاست کرکر بفارسی صنوبر صغار ست کرکرا بسریانی زعفران ست وبفتح کاف وسکون
راء مهمله وفتح کاف ثانی وفتح راء مهمله ثانی والف بهندی قسمی از بگلاست وبزرگتر از بگلا وپاهای او دراز وچشمانش سرخ واطراف آن سیاهی از رنگ
بدن او دخانی بود وبقرقرا مشهور ست گوشت آن مسمن گرم وخشک سبک ومسمن بدن ومبهی ومقوی اعصاب ست کرکر دهن مرگ ست
ونزد بعضی سنگ المسک کرکرهن بفتح دو کاف وسکون دو راء مهمله وفتح ها وسکون نون لغت بربری ست وآن بیخی ست باریک مثل بیخ سنبل رومی
وبسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا ولهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند وغیر آنست وبعضی گفته اند بیخی ست باریک بغلظت شاخ ریحان
شبیه به بسفایج ودر شکل ورنگ سیاهی این از آن کمتر وجمعی آنرا فاوانیا دانسته اند وگویند بهترین آن هندی ست گرم وخشک در دوم وبقولی
در سوم وجهت فالج وامراض عصب نافع کرکره عاقرقرحاست کرکریا بیونانی حندقوقی ست کرگس بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح کاف

فارسی و سکون سین مهمله اسم فارسی ست بعربی نسر و بترکی قرو بهندی گد و گج گویند و کنیت آن ابو مالک و ابو یحیی ست و از طیور سبعیه ست بزرگ جثه و
در رنگ قریب بعقاب سیاه مائل بسرخی و منقار و ساق آن دراز و پر آن مانند نی و در پرواز از سائر طیور بلند میشود و بسیار اوج میگیرد و بسرعت طیران
میکند و لهذا گفته اند که از مشرق تا مغرب در یکروز طیران می نماید و باز مراجعت میکند و بعضی گفته اند که در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز می نماید بدلیل
آنکه بچه آنرا بزعفران رنگین کرده در آشیانه آن میگذارند هنگامی که او نباشد و چون او آمد و بچه خود را زرد رنگ می بیند گمان آنکه او را یرقان عارض شده
در یکروز سنگ یرقان را از سرندیپ آورده در آشیان خود می نهد برای رفع یرقان آن بچه و بعضی مردم بلاد ایران و روم و ترک وغیره این را امتحان نموده اند
و مسافت بلاد مذکوره از سرندیپ در رفتن و باز آمدن از دو هزار فرسنگ زیاده است و آن سنگ بغیر از سرندیپ جای دیگر یافت نمیشود و بسبب حرارت
مزاج در وقت خواب یک چشم نمی پوشاند و تا هزار سال عمر آن میباشد و در هر سال زیاده از یک بیضه و یک بچه نمی نهد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد
بحدیکه از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز آنرا دیده و یا بوی آنرا شمیده خود را بدان میرساند و آن از عجائب مخلوقات ست مزاج
آن گرم و خشک در سوم و گوشت آن در گرمی و خشکی شدیدتر و خشکی آن بیشتر و کیموس آن ردی و از گوشت سائر طیور غلیظتر و بازهومت و محلل ریاح غلیظه و
مفتح سده و خوردن گوشت آن رافع تشنج و ایلاوس و منفعت سنگ آن قاطع بلغم از جالینوس منقول ست که زهره آن و فراسیون با عسل چون بهم آمیخته در چشم
کشند ظلمت بصر را ببرد و نفع کند و گویند که اکتحال خون با زهره آن بآب سرد هفت مرتبه و طلای آن بر حوالی چشم قالع بیاض چشم و رافع نزول آب و
ظلمت بصر و جرب جفن ست و همچنین مغز آن با عصاره کهبند بندق هندی آمیخته در چشم کشیدن ظلمت بصر را نفع کند و حکه چشم و جرب آن و آب نازل در چشم
ببرد و بدستور اکتحال آن با عصاره بادیان و عسل و پیه آن گداخته نیمگرم در گوش چکانیدن نافع کری قدیم ست تا سیاه ادمان آن چند روز و آشامیدن
پیه آن جهت سرفه نافع و خون آن با آرد آمیخته خوردن نافع نفث الدم از دهن و حلق ست و نهادن پر آن زیر زن نافع عسر ولادت ست و همچنین
سنگیکه در آشیانه آن یافته شود و طلای بیضه آن که زردی آن با سفیدی آن مخلوط کرده باشند تا سه روز متواتر مقوی قضیب بالغایت و طلای خاکستر پر آن
رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرگین آن جای کلف را رافع ورم بکار در بنگاله بیشتر و بهندی گھینگا نامند سعوط دماغ و زهره آن هر یک قدر نیم دانگ
و سه قطره قطران برابر آن چکانیده و بوزن آن روغن زیتون آمیخته رافع جذام و مره سودا که مخلوط بدماغ باشد و تهریارس چنین از مجربات شمرده اند و از
خواص آنست که چون قلب آن در جلد گرگ پیچیده انسانی برخود تعلیق نماید محبوب و مهیب و ذی قضای حاجت نزد ملوک وغیره باشد و درنده بآن ضرر
نرساند و گوشت آن بطی الانهضام ردی الکیموس مولد سودا است مصلح آن ادهان و سرکه **کرکشا** بفتح کاف و سکون راء مهمله و فتح کاف دوم و شین
معجمه و الف اسم هندی بانسکهی ست **کرکشا** بضم کاف و راء مهمله بهندی بی فتح کاف تا و شین و الف اسم کالاکوڑا است **کرکش چهدا** بفتح کاف و راء مهمله
و فتح کاف دوم و شین معجمه و جیم فارسی مشدده و ها خفا و فتح دال مهمله و الف اسم بزنکا ست **کرکم** بعربی زعفران ست و نیز نوعی از عروق صفر
نامند و نزد بعضی ... ایران ست و بقول بعضی بیخ زعفران و بعضی گفته اند آن بیخی ست که از جزائر هند و یمن آورند و آن بزرگ و سخت و زرد ست
و گویند که آن بیخ ورس ست یا ورس نوعی از انست گرم و خشک طلای سوده آن بروغن نافع جرب و منشف قروح و اکتحال آن مزیل
بیاض چشم و تیز کننده بصر ست **کرکما** طائری ست که بعربی صعوه نامند **کرکمان** اسم فارسی حندقوقی ست **کرکند** بفتح کاف و سکون راء مهمله
و فتح کاف و سکون نون و دال مهمله اسم فارسی سنگی ست سرخ رنگ شبیه بیاقوت و نزد بعضی اسم لعل ست و بقول بعضی سنگی را نامند که بهندی
پیکو گویند و بعضی سنگی لبودر را بعربی جمینه نامند دانسته اند بالجمله آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش نوشته اند **کرکند**
اسم هندی کنار جنگلی ست **کرکو** اسم شیرازی خربزه خام ست که با تخم مانند خیار میخورند **کرکوٹکی** بفتح کاف و سکون راء مهمله و ضم کاف
دوم و سکون واو مجهوله و فتح فوقانی هندی و کسر کاف سوم و سکون تحتانی اسم گگڑی و پوست الایچی و کھیکوار و ترئی را نیز میگویند **کرلی**
بفتح کاف و سکون راء مهمله و کسر کاف دوم و سکون یاء تحتانی اسم کلنگ ست **کرکیر** اجیر ست **کرکیس** معرب کرکیش ست و آن نوعی از

بالبونه است **کرم** **وری** بفتح کاف فارسی و را مهمله و لام و سکون میم و فتح واو و کسر راء مهمله دوم و سکون تحتانی اسم هندی ست کرم بفتح کاف
و سکون راء مهمله و میم لغت عربی ست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات آمده و بیونانی انباالس و اولیاطیوم و او تلکو و بسریانی کیبتا احمرا و بر رومی
دیدرون اسایا و بفارسی تاک و در زبان هندی انگور کا پیڑ و داکهه کا جهاڑ گویند و آن نباتی ست اکثر از قبیل نجم دبیار دو بر مجاور خود پیچیده و تنه
آن قوی و شاخهای آن باریک و دراز و نورسته آن بارشته ها و شاخهای نازک درست آنرا الفایف الکرم و عالیج الکرم نیز نامند و برگ آن
پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیارزه و غیر مزغب املس و خوش مزه خصوص برگ نازک نورسته آن و خوشبو و گل آن ریزه باریک خوشبو
زرد مائل بسفیدی و دشتی و کوهی و بستانی میباشد نبات دشتی کوهی آن بسیار دراز و پهن بروی زمین و اشجار و غیره بمیگردد و گل آن
شعری و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و دیسقوریدوس در مقاله رابع از کتاب خود ذکر کرده و آنرا بوفروس
و اسالس اغریا نامیده و تفسیر اسالس کرم و تفسیر اغریا بری ست و آن کرمی ست که از ان شراب میسازند و گویند که اسالس اغریا دو قسم ست
یکی آنکه ثمر نیارد و اکما و گل آورد و آنرا ارومی نامند دوم آنکه ثمر کوچک سیاه آورد و در ان قبض و شیرینی ست و برگ این نبات و شاخ آن
شبیه ببرگ کرم و خیوط و شاخها و گل کرم بری قوی تر و در جمیع اجزای آن قبض گویند که درخت دشتی بی ثمر را در تنکابن دیواز نامند بالجمله
شاخهای درخت کرم را مطلقا تا هر سال برند و تربیت نکنند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان ثمر آن در انگور مذکور شد و بهترین اجزای درخت
آن عالیج آنست و بعد از ان برگ و عصاره آن مزاج آن سرد و خشک در آخر دوم و جالی و مجفف و قابض آشامیدن عالیج آن مانع
صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب چشم و اورام حاره آن و چون با سرکه
و روغن گل آمیخته سر را بدان تر دارند جهت صداع و ردع مواد نافع بود و ضماد آن با آرد جو و را یک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم
حار آن و سایر اعضا و شکوفه و برگ عالیج آن مقوی معده و قاطع قی و نافع غثیان و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم
و دافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی و دموی خواه بنوشند خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط
نافع و گیلانی مینویسد که شاخهای نرم آن که آنرا الف الکرم نامند در اول طلوع آن سرد و خشک در اول ست خوردن آن مطیب نفس و مسکن
وقت تقلب آنست و دافع غثیان و چون شکوفه کرم کوفته آب آن گرفته هر روز دو مثقال نهار صبح و شام بنوشند نفث الدم را نفع عجیب
بخشد و گل این نبات را وقت شگفتن چون بگیرند و بر پارچه پاکیزه در سایه خشک نموده در ظرف گلی بدارند این گل قابض ست چون آن را
بیاشامند برای معده نیکو ست و خوردن دو مثقال آن حابس شکم و خائیدن آن مانع قی و مقوی معده و محکم کننده آنست و گل آن بسبب
سردی و قبض خود قبض شکم می نماید و گاه شکوفه آن در ادویه شیافات قاطع خون می افتد و چون حمول آن با معاجین آن نمایند قطع نزف الدم
کند و ضماد برگ آن بارانک قاطع اسهال ست و خیوط آن چون در آب خیسانیده بنوشند اسهال دموی و درد معده حار را حوال انفع کند
و بیخ این نبات چون با آب دریای شور طبخ دهند اسهال بلغم و رطوبت نماید و گویند که بیخ آن چون با آب جوش داده بقدر پنج اوقیه با شکر
بنوشند اسهال رطوبت مائیه از شکم نماید و شربت آن که آب عالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تسکین تشنگی و دافع
خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و بسا ست که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اسهال شکم
میشود و مضر سرفه و مصلح آن عسل و کتیرا و صمغ ست و آب منجمد آن که آنرا دمعة الکرم نامند و آن صمغ آنست که بر ساق و شاخ آن اکثر یافته
میشود و بسیار جالی و مطلوح آن مزیل ثالیل نملیه و خشک آشامیدن آن با شراب نافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن دافع قوبا
و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی با دوام عمل و آب چوب آن که در وقت سوختن تراوش کند دافع
ثالیل و حمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصا با زیت و بقول گیلانی چون شاخهای کرم کوفته آب آن افشرده هر روز

بقدر نیم رطل بنوشند بر صرع استفا بخشد و برین تا دوازده روز مداومت نمایند و گاهی تا کمال این مدت احتیاج نیفتد و ضماد برگ طبیخ آن برای
اورام حاره در ابتدای آن نیکوست بسبب ردع و خصوصاً با سویق جو و ضماد گل آن مانع اورام از جمع و آب برگ آن با آرد جو آمیخته ضماد کردن تحلیل
صلابات اورام کند و خاکستر چوب شاخهای آن کادی در ادویه کادیه می اندازند و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل و سرکه و سداب جهت ورم سپرز
و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شگاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زاید زخمها و با سرکه جهت التوای
عصب و گزیدن هوام و دافع سگ دیوانه و ورم غددی و کماد گرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نیم درم آن جهت قرحه و شکستن بهنگام آشامیدن
آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع دشتی گرم قوی تر و قابض تر و جالی کلف و نمش و شگوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو
مثقال خشک کرده آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در ان و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر
سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و زرد آب و ضماد آن دافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب
معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفال بسوزانند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و پوست آن با عسل قاطع
خون بن دندان و رادع سستی آن و خائیدن آن نیز مقوی لثه و طلای آن با عسل جهت داخس و سنون پوست آن قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه دشتی
بسیار جالی قطور مطبوخ آن تنها و یا با روغنهای مناسبه جهت جالی چرک گوش و نفع کری و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا و اسهال زرد آب
و روغن شگوفه آن در خواص مانند روغن گل است اما لطافت آن از ان کمتر و با قوت قابضه رادعه جهت جوشش بیان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید
و طریق ساختن آن انیست که بگیرند شگوفه آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید شگوفه کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد
یا با زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیاست کرم اسم فارسی گیاهی ست که بر کنار آبها میروید و نیز اسم فارسی کرنب ست
کرما استخوان ست گرمال اسم هندی خیار شنبر ست کرم بکسر کاف و سکون رای مهمله و میم اسم فارسی دو دست کرم ابریشم و کرم پیله اسم
فارسی ست و نیز بفارسی کژانه و بعربی دود القز نامند و آن کرمی ست نازک و از سرخ تیره رنگ که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف
نیز نر و ماده آن با هم جفت شده بیضه می نهند و آن بیضه ها را در بلاد سرد در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب حائض زیر بغل یا بزناف خود
میگذارند و می بندند تا مدت بیست روز که گرمی بدن رسیده بچه بر آورند و در بلاد گرم مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد جفت شدن نر از ماده جدا
میکنند نر را دور می اندازند ماده آن تخم میدهد بقدر دانه خشخاش و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها را بر روی پارچه لطیف پهن میکنند و بالای آن
پارچه پنبه و ریا دو سه لائی می اندازند و محفوظ میدارند تا بچه بر آرند و چون بچه بر آیند بسفیدی میباشند پس سرخ تیره میگردند و برگ توت را بسیار ریزه کرده
بر آنها میپاشند و آنها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درست و شاخهای
آنرا بر آنها و نزد آنها می اندازند آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند درین هنگام شش بار و نه بار اصلا برگ توت
نمی خورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز و پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها با تمام میرسد قدری از ان
برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و باقی آنها را آورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانی که ماهر اند نر و ماده آنها را باهم جفت نموده
بدستور مذکور تخم گرفته پرورش می نمایند و تتمه پیله ها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در ان پیله ها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم
از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید در مازندران و گیلانات ایران پیله آن بسیار بزرگ بالیده بسطبری یک شصت بلکه از ان قوی تر و بدرازی
آن و در بعضی دیار شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله یک سال دو مرتبه پیله می تنند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و دیگری اوائل
خریف آنچه در اوائل بهار و اوائل برسات بعضی ایام موسم بارش هم تند بهتر میباشد طبع آن گرم در اول و خشک در دوم ست آشامیدن آن نافع خفقان
سه درم از خشک آن که سوده با حریره گندم چند روز تناول نمایند جهت فربه کردن بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد دقیقه آن

در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و گزیدن هوام نافع و خورانیدن آن بمرغ بغایت سمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن
و مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و خشک کردن رطوبات آن و دفع آثار سفیده و تعلیق کیمه دردست خشک کرده آن با پارچه ارغوانی
بسته جهت دفع تپ موثر ست **کرمالی** شکاعی ست **کرمه بیضا** و کرمه شالله و کرم دشتی فاشرا ست **کرم چوب** اسم سوس الخشب ست **کرمه سودا**
فاشرستین ست **کرم سرگین** اسم جعل ست **کرمه شوکه** قشاع ست **کرم ایوب** بفارسی مینون و گویند نوعی از زبد البحر ست **کرم دانه** بکسر
کاف و سکون راء مهمله و میم و فتح دال مهمله و الف و فتح نون و ها لغت فارسی ست بعربی حب البلاد و نامند و گیلانی و غیره گویند که آن اسم فارسی ست معنی
آن دانه کرم بفتح کاف فارسی بهر آنکه سخن قبل بغایت ست غلط کرده کسی که تفسیر آن بحب البلاد نموده و آنرا کرد مانه و جوز مانق نیز گویند در ماهیت آن
اختلاف ست بعضی ثمر مغنان دانسته و بعضی حب نوعی از مازریون شدید الحرارة گفته و بعضی گویند که حبی ست سیاه و بهر دو طرف آن باریک و
بران غشای سفید رنگ و گرم و خشک و مسهل مائیت نرزد آب بقوت و مخرج کرم شکم و سخن فرج و مصفی آن از فضلات و درد آن قاتل از
خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن علاج تربد خورده و گویند فرفیون خورده است صاحب منهج نوشته که آن دانه سیاه تیزمزه ست گرم
و خشک در سوم نافع امراض دماغ بلغمی بارد و مقوی عصب و سخن آن و نافع فالج و خدر و لقوه و استرخا و گرم کننده قبل و مجفف رطوبات آن و مسهل
زرداب و صفرا بقوت و شرب و طلای آن جهت گزیدن عقرب بغایت نافع و از داخل و خارج مستعمل شربتی از آن دو دانگ مضرت آن سوزش
امعاست اصلاح آن بصمغ و کتیرا نمایند بدل آن سعد و فلفل ست **کرم رسندانه** ماهودانه است **کرمه زنگرزان** اسم قرمز ست **کرم زمین** و کرم
گل خورد هردو اسم خراطین ست **کرمه سرخ** بفارسی قرمز ست **کرم درخت کاج** اسم فارسی دود شجر الصنوبر ست **کرم شب تاب** فارسی ست بعربی
حباحب بهندی جگنو و جگنی و پت بجنا گویند حیوانی ست از مگس کوچکتر و اندک باریک آنرا دو بازو که بدان پرواز د مقعدش بغایت سبزی در زیر
بازوی آن مستتر و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر سپید رخشند و بعضی آنرا قطرب گمان کرده اند گرم و خشک حاد و گویند از ذراریح
قوی تر و از خواص آنست که چون آنرا در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر روی بمالند مورث قبول در نظر مردم و باعث قضای حاجات ست و چون
یکعدد خشک آنرا سائیده با روغن گل در گوش چکانند جهت سیلان گوش و اخراج چرک آن و زوال کری نافع شیخ بن حکم نوشته که چون آنرا با آفتاب در
ظرف مسی خشک نمایند پس سر آن دور کرده صاحب سنگ گرده و مثانه یکعدد آن با نقوع حلبیت دو از ده مثقال تا هشت روز بخورند بغایت
نافع و همچنین صاحب دیدان را و طلای آن با صبر و سفیداب جهت اسقاط دانه بواسیر مفید و سه عدد آن قاتل ست زیراکه وی تر از ذراریح ست و
علاجش علاج آنست با زیادتی تبرید و ترطیب **کرمک** بفارسی اشنان ست **کرمکرا** اسم شنجار ست **کرم مخمل** بفارسی کاغنه نیز گویند و
بهندی بیربهوتی نامند و آن کرمی ست کوچک بمقدار نخود و بغایت سرخ رنگ که در ابتدای موسم بارش از زمین بیرون می آید و گویند که در اول باران
از ابر می بارد و در بلاد هند معروف گرم در سوم و خشک در اول و طلا کردن آن بالعضو مناسب خصوصا با خراطین و عسل جهت تقویت قضیب
منفعت عجیب دارد و گاه در روغنهای موضوع برای امر باه و نعوظ بکار می برند و فعل تنها بسیار قوی میگرداند بدل آن خراطین با زلوست فعال و خواص
این بقول اطبای هند در بیربهوتی مسطور شد **کرشمار** بضم کاف فارسی و سکون راء مهمله هندی و فتح میم و الف و سکون راء مهمله و آن نباتی ست که
در دامن کوهستان هند پیدا باشد چون برگ آنرا قدری گرفته در ظرفی که قند سیاه می پزند بعید از نه همه اتفه یعنی بی مزه سازد و بمطلق شیرینی
در ان تا دیر اگر قدری از برگ آن بخایند و بالایش قند سیاه یا شیرینی دیگر بخورند مزه شیرینی آن اصلا محسوس نگردد و اگر پیش از نوشیدن مسهل
کریه الطعم یا دوائی دیگر بدمزه قدری از آن بخورند بدمزگی آن معلوم نشود و در ینباب مجرب ست و حلیه و بعض خواص آن در بیربهوتی نیز مسطور شده
کرمیها بفتح کاف و راء مهمله و سکون میم و فتح موحده و خفاء ها و الف اسم مینڈهاسنگی و اسم بیلی دشتی ست **کرمردا** اسم کروند است
کرمرو که اسم درخت بکاست **کرمس** اسم نقره است **کرم کله** بفتح اول و دوم و سکون میم و فتح کاف و لام مشدد و ها هندی کرنب را نامند

گرم مصالح ابار بر را گویند **کرملیکا** بفتح کاف و را مهمله و میم و کسر لام مشدد و سکون تحتانی و فتح کاف و الف اسم گل چنبیلی ست **گرم تکمه** اسم ابایج گکولر ست **کرملی** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و لام و سکون یا تحتانی اسم هندی حاشیش ست **کرمی جبت** بکاف و را مهمله و میم و تحتانی و کسر جیم و سکون فوقانی اسم بابی برنگ ست **کرموک** بفتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و کاف دوم اسم سیاری ست **کرمی کهناقی** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف و خفا ها و فتح نون و الف و کسر فوقانی و سکون تحتانی اسم پلاس ست **کرمی کهن** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف و خفا ها و سکون نون اسم درخت بانگره است **کرمی کنچانا** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و سکون نون و فتح جیم فارسی و الف و کسر نون مشدده دوم و خفاء تحتانی دوم و الف اسم نیلا تهوتها است **کرنجم جبت** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح جیم و سکون میم دوم و کسر جیم دوم و سکون فوقانی اسم لاک ست **گرموالا** بضم کاف فارسی و فتح را مهمله هندی و ضم میم و سکون واو و فتح لام و الف اسم گنه است **کرمیتون** بیونانی زیره است **کرنب** بفتح کاف و را مهمله و سکون نون و با موحده است و بضم اول و سکون دوم و ضم نون نیز آمده معرب از کرم فارسی ست و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قمریت و بیونانی قرنبا و قرنیو و قرنیوس تولین و بسریانی کوخلیسا و کرابی و کرنبا و کرنجا و بردمی اعاریسا و بعربی بقلة الانصار و بهندی کرم کلا گویند آن نباتی ست انواع میباشد از بستانی و بری و بحری و کرنب الماء و بستانی را اقسام بسیارست و قنبیط یعنی کرنب شامی قسمی از بستانی ست و آن جدا مسطور گردد و کرنب بحری بعد ذکر آن و قسمی معروف بستانی را تخم شبیه بچقندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبرتر از برگ چقندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه و سرخ تیره این را بیونانی قرنبا نارس نامند و از اقسام کرنب نبطی ست و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک بی ریشه و برگ آن شبیه ببرگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بر آن گوی شبیه بشلغم سبز رنگ منعقد میگردد و بالای آن نیز ساق تا دو شبر بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگهای فی الجمله شبیه بقسم دوم ماکول و مستعمل گره آنست نه بیخ آن که در زمین ست و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها میروید فی الجمله شبیه ببرگ قسم اول و برگهای بیرونی پهن و از آن کنز و اندرونی از یکدیگر در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید بهم پیوسته و در میان هر یک قبه برگهای باریک کوچک و عدد قبهای ده تا پانزده و این را گل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد فی الجمله اقسام آن الشامی و بحرانی و موصلی و اندلسی و غیرها در شکل مختلف میباشد و از مطلق آن مراد بستانی ست بهترین اقسام آن نازک بی ریشه تازه آنست اقسام بستانی آن مرکب القوی و گرم در اول و خشک در دوم و گویند در سوم و گویند برگ آن گرم و خشک در دوم و شیخ نوشته که بعض آن ارطب از برگ آن ست شارح کاذرونی مینویسد که درین عبارت تسامح ست یعنی یبوست بعض بیخ سفید متخلخل کمتر از یبوست برگ ست و ردی آن ارضیت کم و در کلها داخل و خوردن آن مورث ظلمت بصر ست و چون با سرکه پخته بخورند خواص آن قوی گردد و آن مسخن محلل و بقول شیخ منضج و ملین ست و مجفف خصوصا چون طبخ نموده آب اول آنرا بریزند یعنی آب آن ملین ست و جرم آن مجفف و آنرا خاصیت ست در تسکین و جامع و غذائیت آن اندک و از غذا عدس ارطب خون آن ردی چون با گوشت فربه مرغ جوان بپزند اندک جید الغذا میگردد خوردن آن صبیان انشو و برعت نماید و آشامیدن آب طبیخ آن تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و دافع ظلمت بصر طوبی یا بخاری و سستی و مهرا کتین آن کا بعض رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی و مضعف بصر ست با وجود آنکه در اکحال می افتد و آن حضر چشم یا لبس مزاج ست در چشم رطب مزاج ضرر نکند بلکه آنرا نفع کند و گویند چون کرنب بستانی بتکرار بخورند ضعف بصر دار و ارتعاش را نفع کند و حفوظ عصاره آن منقی دماغ ست و بالخاصیت مجفف زبان و چون قبل از شراب بخورند خصوصا تخم آن از سکر شدید منع نماید و چون بخورند آنرا بخور دو خمار آن کم گردد و چون با عسل و خمر آمیخته بر شدخ گوش طلی سازند نفع کنند و خایه و آن خشک کند دهان را از لعاب سائل و آشامیدن آب طبیخ آن و خوردن همراه کشک آن رافع سرفه مزمن و درد حجاب و احشا ست و چون با ماکیان فربه بپزند غذای نافع نزلات و ربو و سرفه باشد

گرم مصالح
کرملیکا
گرم تکمه
کرملی
کرمی جبت
کرموک
کرمی کهناقی
کرمی کهن
کرمی کنچانا
کرنجم جبت
گرموالا
کرمیتون
کرنب

وخوردن آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و دفع طحال و بدستور چون بخایند و آب آنرا بکمند جهت صوت منقطع نافع و بدستور لیسیدن مخلوط آن
بعسل و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق و بیخ کرنب ایضا چون بسوزند و خاکستر آن بعسل آمیخته بلیسند جهت خناق عارض اند و ورم لوزتین
و سقوط لهات نفع کند و خوردن آن ردی معده است گویند و بد هضم و نفاخ خصوصا آنچه در تابستان رسیده باشد و شیخ میفرماید که بعضی آن یعنی بیخ آن
بطی الهضم و بقول گیلانی قلب کرنب بهتر برای معده از سائر اجزای آنست و ملح آن با آب نمک ردی تر و چون با طبیخ برگ آن ادویه استسقا سرشته
طلا نمایند منفعت آنرا قوی گردانند و ازاله علت نماید خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و چون آب فشرده هر روز یک اوقیه بنوشند درد طحال
ببرد و همچنین نوشیدن طبیخ آن تنها یا با نبیذ که گدازنده ورم طحال ست و نوشیدن عصاره آن نافع یرقان و درد کمر و کذا خوردن آن با گوشت مفید
یرقان ست با ایرسا و نطرون مسهل شکم و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن خاکستر بیخ آن سنگ گرده و مثانه را بشکند و
جمله اقسام کرنب باه را زیاده کند و منی افزاید و شرب و حمول عصاره آن با آرد شلیم مدر حیض و قاتل بچه زنده و ضماد با آب آن معه آرد ترمس برناف مدر
حیض ست و از حمل آن چون فرزجه ساخته زن حامله بر آرد قتل بچه در شکم نماید و ضماد برگ آن و نطول با آب طبیخ آن نافع درد مفاصل و با آرد حلبه و قدری
سرکه مفید نقرس و مفاصل و نافع درد زانو و کمر و ضماد همه انواع تخمه آن یعنی بستانی و بری و بحری منضج بلغم و صلابات و مانع قروح خبیثه و نمله از
سعی و برگ کرنب بری یا بستانی نرم کوفته تنها و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بلغمیه و در آخر حمرا و شری و سرطان و با نمک جهت انفجار خارجی
و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیدی بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و شاخ
سوخته آن بغایت مجفف و منضج صلابات و آنرا در تسکین اوجاع خاصیتی ست و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت
خنازیر و خراجات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش نافع و آشامیدن عصاره آن با تخم آن با شراب نافع گزیدگی هوام و افعی
و سگ دیوانه و بدستور ضماد آن و کثرت خوردن آن مولد سوداء و دم مکدر ست خصوصا بزرگ بیخ سفید متخلخل مگر آنکه چون با گوشت فربه بپزند و اصلاح
غائله آن نماید باید که از آن اجتناب نمایند مستعدین امراض سوداوی خصوصا صاحبان مالیخولیا و سرطان و داء الفیل و دوالی و بواسیر و موافق گرم
مزاجان نیست و گرم مزاج چون بخورد بالای آن شراب ممزوج با آب بسیار بنوشند اما سرد مزاج با خردل و سیر بخورد و مرقه آن بنوشد زیرا که آب
آن با آنکه حارست بسبب انحلال اجزای لطیفه آن در آن آنرا بسرعت از شکم خارج میکند و بیخ آن مطبوخ با گوشت و روغن بادام بخورند و خوردن
کرنب شیر زیاده کند لیکن بدی ست و گویند بخور و اکثار آن باعث دیدن خوابهای پریشان و تخم آن گرم و خشک در اول دوم کشنده کرم
معده و چون آنرا کوفته در آب طبخ دهند و بدان آب سر را بشویند جهت حزاز نفع کند و خوردن آن شراب را از سکر منع نماید و ابن ماسویه گفته که
چون دو درم آنرا با عرق گاوزبان بخورند و شراب بنوشند سکر آنرا باطل گرداند و آن از بذور مزید منی ست و چون آنرا کوفته با سه وزن آن شکر سفید آمیخته
بخورند و چون از آن فرزجه سازند و زن آنرا بر دارد بچه را در شکم هلاک کند و حمول آن بعد جماع مفسد منی ست و چون آنرا دو مثقال با آب ترمس بخورند
قتل کرم شکم و ادرار بول و حیض نماید و طلای آن رفع کلف و کمش کند و تخم کرنب بستانی مقاوم جمیع سموم و هوام و دفع سموم ست آنرا سائیده
بر جای گزیدگی پاشیدن نافع و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات سموم ست مقدار شربت آن دو مثقال و گویند مقدار مستعمل آن یکدرم ست
و مضر ریه و مصلح آن عسل **کرنب شامی** و آنرا العربی قنبیط و بفارسی کلم رومی و کلم گرد نامند و بیونانی قلالیو و بهندی گوبهی گویند و آن نوعی از
کرنب بستانی ست و نزد عوام اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیارست برگ آن شبیه به برگ چغندر و از آن عریض تر و سطبر تر و سبزی آن با غبرت
و سرخی رنگ و طعم آن با اندک تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بالای آن قبه آن و بر اطراف آن برگها بر هم مجتمع بشکل گله و در بنگاله
در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آرند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید مجتمع و نازک لذیذ میباشد و هر چند هوا سردتر باشد
بهتر میشود و سنبل و تربیت بهتر و سفید تر میگردد و بعضی مردم مدت کوچکی برگهای آنرا در هم می بندند و در هنگام نزدیک [illegible]

که بهندی هاندی گویند معکوس بربالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آن از ضعف بیشتر تحمل میلگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب لطیف بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بزرگ میگردد و بهترین آن تازه سفید تنگ ما زرد رنگ نازک خوب درهم پیچیده آنست و نیز قسم دیگر از آن میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریض تر و سیره تر و رنگ ساق و برگ آن کبود مائل بسرخی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ سیره مائل بکبودی ست و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب درهم پیچیده آنست طبع آن بار دبا عتدال و مرکب لقوی بارطوبت و ئیه غلیظه و حرارت مفرطه لطیفه و ماده ارضیه بارده کثیفه و گویند گرم در اول و خشک در دوم ست با قوت مفتحه و محلله و مهیئه نفاخه و مدر بول مولد خون سوداوی عکر و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذا و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و سلم و بقول شیخ قنبید غلیظ الغذا مغلظ خون و چون منحل و منهضم با انضمام جید نشود نفخ در نواحی پهلو آرد و درد پیدا کند و این درد منتقل مثل ریحی نباشد و بالخاصیت محلل خمار و مسکن اوست و اکثار آن مولد اخلاط سوداوی و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی بالخاصیت و استعمال آن قبل از شراب مانع سکر و نطول طبیخ آن نافع اوجاع مفاصل و مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا انگندن و پختن و مهرا پختن باگوشت فربه و روغن بادام و یا زیت انفاق و روغن گاو تازه و بسیار بریان نمودن با ادویه حاره لطیفه خوردن ست و بعض آن نفاخ و مهیج فواق و مزید منی و معین جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند و مولد سودا زیاده از کرنب ست و تخم آن گرم و خشک در دوم و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی ست چون زن بعد از جماع آنرا حمول نماید **کرنب بری** یعنی کلم دشتی و در شکل شبیه بکرنب بستانی و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دوائیت بران غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید گرم و خشک و رسوم شیخ گوید که این تلخی و گرمی و خشکی شدید تر از بستانی ست و در تنضیج قوی و تجفیف و تلیین و بسیار جالی و محلل و مسهل خصوصا که باگوشت فربه طبخ خفیف یافته باشد و چون دو مرتبه یا زیاده طبخ یافته باشد ممسک شکم بیا شد و ضماد برگ آن ملزق جراحات و آب فشرده آن نافع حکه و جرب و نطول آن با رانیج و سرکه قالع جرب متقرح و چون با نطرون آمیخته بدن را بدان بشویند مسکن حکه است و آشامیدن بیخ خشک کرده و تخم آن بقدر دو درم با شراب رافع سم افعی ست و تخم آن بغایت محرک باه **کرنب بحری** که بفارسی کلم دریائی گویند برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ ذرا و ند با اندک تنوعیت و شیر مانند برگ لبلاب و طعم آن شور با تلخی و لهذا ملین طبیعت و اسهال کند و خصوصا باگوشت فربه و آب مطبوخ آن منقی بدن و بیخ و جسم آن قوی تر در تنقیه شدید تر از تخم آن و چون اندک جوش دهند و بخورند اسهال شکم آورد و چون با شراب آمیزند قبض شکم نماید و عصاره آن چون با ایرسا و نطرون آمیخته بنوشند اسهال آورد و گویند خوردن این جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و گویند قوی تر از کرنب بری ست و خوردن دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر ست **کرنب** دوائی ست که آنرا قاتل الکلب نامند **کرنب نبطی** کرنب بستانی ست **کرنب لما** رینلوفر ست **کرنبا دیرا** کرنب بری ست **کرنبادیایا** نیلوفر ست **کرن پات** بفتح کاف و را مهمله و سکون نون و فتح بای فارسی و الف و سکون تاء فوقانی اسم هندی ظفار الجن ست **کرنشک** بضم کاف و فتح را مهمله و خفا نون و فتح فوقانی هندی و سکون کاف اسم گل هندی ست **کرن پور** بفتح کاف و را مهمله ساکنه و فتح نون و ضم بای فارسی و سکون واو و را مهمله اسم گل آسا یالا ست **کرنج** بفارسی شونیز ست و گویند که وج ست و بتورانی برنج و بهندی درختی ست که آنرا بزبان اشلوک کرنجا و منجری و شب یعنی گلش بسیار ساختن منجن بکار آیند و نکتمال و کرتمال و نکتمال یعنی خارش و ز و گیرتکها یعنی پیدایش آزاد و کنند و جهای پریا یعنی سایه درخت او بسیار درست ست و آلاجا پشپ یعنی گل او مثل کهیلی دهان میشود و آترو نند نا یعنی مادر پسر و در وجه تسمیه آن که چون شیره بیخ او با کسی بنوشانند امراض او دور کرده چنان بدن را صاف میکند که گویا پسر از شکم مادر پیدا شده است و کسپیهها یعنی شیره بیخ او حاصل

کرنب بری
کرنب بحری
کرنب
کرنب نبطی
کرنب لما
کرنبادیرا
کرنبادیایا
کرن پات
کرنشک
کرن پور
کرنج

آن زمین و نقطهای که نوشیدن شیره و بیخ او بسیار بهاء نفع نمود و چنان به ان اصحاف می نماید که گویا بسبب از شکم مادر تولد یافته شده نامند آن درختی ست با ساق و
شاخها تا قد آدم و بموافقت زمین از آن هم کلان تر میشود و برگ او مانند برگ کرم دانه زرم تر و چرب تر و بنفشی رنگ و آن بر دو نوع ست نوعی گلش سفید
و قسمی زرد که در هندی زرد را پیتا کرنج بکسر بای فارسی و سکون تحتانی و فتح فوقانی و الف میگویند و صاحب دستور الاطبا سه قسم نوشته یکی را مطلق کرنج
چرب نامند و اول را هرهتی سادارن کرنج و دوم را دیل کرنج و سوم را ابهید کرنج نامند انتهی گل سه دیس از گل بار می بندد مانند بادام و در آن مغز
چرب و تلخ در ایام شدت گرما میرسد و چوب و بسیار چرب که در خامی مثل مشعل می سوزد و آن مطلق گرم در دوم و خشک و سوم و مغز و تیز و تلخ دارد و تر
آن باصره را مفید و باد را دافع نماید و زهره خارش و اقسام تب را نافع و چوب و در عصاره برگ نیب سوده لصاحب جذام بلیسانند که بسیار سود و
و برگ و گل جهت بیماری میه یعنی اقسام فساد بول و کشت یعنی امراض جلدیه و دمامیل و کرم و زهر را دافع و تخم کرنج دو در هم یا در در هم نبات
خوردن رفتن از دهن بند کند و سرفه باخون را سودمند بود و بر هر مار و کژدم شرباً و ضماداً موثر و روغن تخم او از معصر می آرند و از آن چراغها و مشعلها
روشن میسازند و آن روغن بسیار رقیق و زود سوز و زهم الرائحه میشود و در اخلاط فراهم جزء اعظم ست شرب و مخرج دیدان درش او طارد جعلان و نطوع
او قاتل قمل و صیبان و جهت سعفه و جرب بلغم و شیرینج و ... جرب ضدیه را نافع و مالیدن بر بدن نورانی سازد و دانهای جرب خشک سازد و زهر
و خارش و اقسام پهینسی را نافع و نگاه داشتن بیخ آن در دهن بوقت مباشرت بمقدار گره سر انگشت مانع انزال ست و آثار از روغن او مضرت ریهها ست
و ... نعش کتیرا و در ... آورده که بوی کرنج منهاد بوی موتیا و چنبیلی و مفسد و ج ست کرنجا اسم گانجاست کرنجن اسم سهجنه است کرنجوا
بفتح کاف و را مهمله و خفا النون و ضم جیم مشدد و فتح واو و الف و کرنجا بحذف واو و کرنجکا بکاف و کرنجن بنون عوض واو و الف نیز آمده و در انگریزی بانڈک نت
و بلغت سنسکرت ساگرکهه له و ساگرگوته و کالوژ یعنی سیاه و گرد مثل گلوله و کبه اچهی یعنی مثل چشم آهو گردست و کنجر اچهی و گچگا هر دو اسم آنکه مانند
چشمان فیل ست نامند. آن الکمکت ست و دو قسم میباشد کبیر و صغیر و نوع صغیر آنرا کرنجی گویند و حب اسطوره گرد و در هند التهٔ درخت آن نزد کنار خندق
و باغها می نشانند بجهت آنکه بسبب کثرت خارهای آن انسانی و حیوانی داخل آنها نمی توانند شد و درخت آن بیارد مانند پرخار و شاخهای آن پراگنده و برگهای
آن ریزه و بی تشریف و از هر دو طرف شاخ محاذی بهم رسته و غلاف ثمر آن سبز پرخار و اندرون آن تخم صلب براق اندک سفید سرخی آمیخته تا خاکی
و بعضی سیاه خاکستری رنگ و سبک ست و بقدر مازو و زیاده از آن و درجوف آن مغز سفید مثل ملمانه برآید دو پاره و بسیار تلخ بالجمله مزاج مغز تخم
آن گرم در اول و خشک در دوم و نزد هندیان گرم ست و دافع بواسیر و قاتل کرم شکم و نافع جذام و برگ آن دافع فساد باد و بلغم و خون و گویند
برگ او سرد و خشک و نزد بعضی گرم اگر عصاره برگ او بمقدار یک شت با چند دانه فلفل ... جهت درد شکم مجرب باید که پیش از حیض بدهند
و غذای چرب بی نمک بخورانند و دافع سرفه خونی و بواسیر و جذام و قاتل کرم شکم و جهت قوت باصره و دفع ریاح مفید و مغز تخم او زود هضم و مسهل
و مشهی و دافع درد شکم و خوردن او و دافع تاثیر هوای وبائی و چون نصف مغز دانه او با هفت عدد ... کوفته بیخته به آب گرم بصاحب قولنج ریحی
بدهند فی الفور درد بنشاند و مغز او با پلاس پاپڑه مقشر و برگ نرم ببول ... نرم کوبیده جهت ... دافع ربع دائره و ربع معکوس
مرمنتین از زود سوده دهد و مالیدن سفوف مغز تخم او بر ورم استسقا زود شفا دهد و مجرب اتم ست و بستن یک دانه سالم او بر ران ... اولاً و بر ران
چپ بار دوم تسهیل ولادت نماید و حمول مغز او در شیر زنان حلکرده باعث آبستن زنان ست و چون دانه او را بر رشته سرخ بسته بر حوامل تعلیق
نمایند مانع اسقاط قبل از کمال حمل گردد و همچنین بستن او بر درختان مانع افتادن بار خام آنها ست. و چون ... دانه آنرا در آتش اندازند و پوست
بالای آن بسوزد مغز ... آن گرفته سائیده وقت شدت ضیق النفس دادن تسکین میدهد و هندیان نوشته اند که جهت کمان بای که عبارت از
تشنج ست و باد صفراوی و کف و ورم خصیه نافع و نیز بستن برگ او بر روغن بید انجیر بریان کرده بهیشه اردور و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند
نورانی گردانند و در نوع دهد و آنرا بعضی مینویسند که طلای روغن کرنج بامراض جلدیه متقیحه که کرم در آن افتاده باشد و دمامیل را مفید و منقی

پیر کرده ... مشهور حرب را امساک گرداند و همچنین ... مغز آن با ادویه مناسبه در رفع خارش بدن مجرب
و بالخاصیت ... امراض ... جذام و ... ریاح غلیظه و تحلیل ... معده و امعاء و فساد سموم و ورم اعضا نافع و چون مغز آنرا در هموزن آن
... مانند انگشت گرد و پس آن را روغن ... اصاف کرده در شیشه نگاه دارند و قدری آنرا در زخمهای عمیق بچکانند پر
... آنرا ... کرده بر برگ بید انجیر پاشیده بر ورم خصیه حادث از نزول آب به بندند و مکرر عمل آرند آنرا تحلیل نماید و اگر
ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از ان جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیت و افعال و خواص این بقول یونانیان در ... گلکت
مشهور شد لر بخونه ... است کرنجیا بسریانی کرنب ست کرنجی بفتح کاف و راء مهمله و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء تحتانی اسم
هندی ست و باسم کنجی بدون راء مهمله مشهور و در دکهن آنرا شکهکائی و شکائی هم گویند و آن بار درختی ست با تنه و شاخها و پر از خارهای ریزه
و باریک که باطراف و گرد شاخها و غیره میکارند برگ او چون برگ آمله و از آن هم خردتر و بر شاخهای باریک و صف برابر میشود و غنچه او مانند
تکمه ... دار و سرخ رنگ چونکه بشکفد مانند ریشه ابریشم و گرد و نازک و خوشبو و خوش منظر و خوبصورت و بشکل گل ... و ببول میشود بعضی
سفید بعضی صندلی زردی مائل رنگ ... و پس از ان بار به بندد و غلافی مانند غلاف ببول و از ان پهنا در خامی سبز و بعد از ان سرخ یا چین
و زوائد خطوط و تخمش مانا تخم گلتهی و پهن و سیاه و سخت و آن سرد و خشک بار او گرم و خشک مزه ترش و تیز و بحلق گزنده و آن مسهل و مانع صفرا
و دافع تپ صفراوی و اقسام یرقان و مصفی بدن و موهای سر از چرک چون برگ های نرم آنرا از خاشاک پاک کرده بمقدار پاو آثار تا نصف
آثار گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده در ان نمک و اندکی مرچ سیاه و ادرک و لهسن داده و اندکی روغن زرد داغ کرده مقدار یک پیاله
بنوشند اسهال صفرا بقوت کند و یرقان را از بیخ برکند بار او را از تخم پاک کرده کوبیده نرم نموده اندکی بسباسه باد یار کرده حبها بندند هر حب بمقدار
ریٹھه یک حب تا پنج حب بحسب قوت و طاقت و شدت مرض بدهند آنهم عمل خوب میکند و از بعضی مجربین رسیده که پهلی او را در شب
در آب ترکرده در هوا و شبنم بدارند و علی الصباح تخمها را پاک کرده و نرم کوبیده زیره و بالاجغرات نهاده بخورند دافع یرقان ست غرض اینکه
صفرا را اسهال بخوبی میکند زرده را بسیار نافع ست و صاحب تذکرة الهند گوید که سالیکه در فصل تابستان اکثر مردمان را یرقان شده بود فقیر العنهای ... آمده
از بیخ او علاج کرد بسیار سود مند شد و مضر حلق و حنجره و مصلحش تمر هندی و نبات و شکر کرندہن بضم کاف و فتح راء مهمله و خفاء نون و سکون دال
هندی اسم هندی سنباذج ست کرندہن و کرنده و کرنده اسم هندی بیخ دارفلفل ست کرنکانی اسم فارسی نوعی از انگور ست کرنگ کابل
بفتح کاف فارسی و راء مهمله و خفاء نون و سکون کاف فارسی دوم و فتح کاف و الف و تحتانی و لام و آن بار درخت کلان برگش دراز و کنگره دار
نوکدار عرضش بقدر دو انگشت و نرم و یکطرف سبزی غالب و طرف دیگر مائل بسفیدی و بازغب در اوائل تابستان بهار کرده بار می بندد
مائل باستداره فی الجمله شبیه به هلیله و آمله مزه زمخت مائل بشیرینی که بعد خائیدن دهن را شیرین کند با اندک ترشی در خامی اچار میسازند و آن
مانند مزاج آمله و هلیله و افعال آن نیز با فعال هر دو مانند ست کرنه بفتح کاف و سکون راء مهمله و فتح نون و با و بعضی الف عوض ها نوشته اند
اسم هندی نارنج ست و بقول دیگر اسم نوعی از ترنج ست و بسبب ... غوره ... بس از سه سال رسد در آغاز سبز و ترش و تلخی آمیز و پوست آن
تا بزردی گراید تلخی نرود و در پختگی سرخ و شیرین درخت آن بسان لیمو برگش ... پهن غنچه آن چون پیکان خالی و گل آن چار برگ سفید بود و
خوشبو و ... عرق بهار از ان میسازند و حکیم شریف خان مینویسند که در میان نارنج و کهنه اختلاف صنفی معلوم میشود اما بعد تحقیق نموده شد
اطلاق کرنا علی الاصح ... آماده گل ... پس از آن گل ... شیرین و عند الضرورت عطاران از گل ترنج و نارنج و نارنگی و لیمو
... عرق ... قه بهار بکار می برند و این گلها را نیز و عرق گل کرنا مفرد و شند گویند ظاهر آنست که مزاج این گلها
... اصل ... با درخت کهنه است و صاحب ... اشکوهی نوشته است که در پختگی شیرین و سرخ میشود و چون دیر بماند باز سبز

کرنجوہ
کرنجی
کرندہن
کرنکانی
کرنگ کابل

گردد و چون از باغبانان دریافت کرده شد انکار این معنی نمودند و در مشاهده هم نیامده است با بجای مزاج و افعال او مانند لیمو و چکوتره است گرنابی بکسر
کاف فارسی و فتح را مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفاء ها و کسر نون دوم و خفاء تحتانی و نون سوم اسم مرزه دشتی بزرگ است گرندهی تگر
بکسر کاف فارسی و فتح را مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفاء ها و سکون تحتانی و فتح فوقانی و کاف فارسی دوم و سکون را مهمله اسم بهوین بیر است
گرندهیک بکسر کاف فارسی و فتح را مهمله و خفاء نون و کسر دال مهمله و خفاء ها و سکون تحتانی و کاف اسم پیپلا مول است گرندهی پرنی بکسر
کاف فارسی و فتح را مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفاء ها و سکون تحتانی و فتح با فارسی و سکون را مهمله دوم و کسر نون دوم و سکون تحتانی دوم
اسم بحور است گرندهیالا بکسر کاف فارسی و فتح را مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفاء ها و سکون تحتانی و فتح لام و الف اسم ملو و ملاست و آن
قسمی از ملا بود گرندی پیشک اسم گل درخت مدی است کرنه اشترخار است و نیز اسم قراوست کرنی بفتح کاف و را مهمله و کسر نون و سکون
تحتانی این گل بیشتر در کوکن میشود و تیز تلخ و گرم بود و صفرا و بلغم و نفخ معده و کرم شکم دفع نماید کرنی کارا بفتح کاف و را مهمله و کسر نون و سکون تحتانی
و فتح کاف دوم و الف و فتح را مهمله دوم و الف اسم ساگ مباره است کرو بفتح کاف و ضم نیز و ضم را مهمله و سکون واو اسم کلکی است و بعضی گویند
غیر او است و نیز اسم بلول است کرو هندی لکر دهن است کرو بیونانی آهن است کروا بفتح کاف و را مهمله هندی و فتح واو و الف اسم هندی طعم
تلخ است که بعربی مر نامند کروا را دکه و الا اسم هندی خیارشنبر است کروانک بفتح کاف و سکون را مهمله و فتح واو و الف و فتح نون و سکون
کاف و بحذف کاف دوم نیز آمده طائری است بصاحب لک معروف گوشت آن لذیذ میشود و برکنار دریا و در صحرا نیز میباشد لیکن یابی کاوان دو برابر
صحرائی است و گویند که این دو قسم است یکی آنکه رنگ او سرخ مائل سفید و دوم سیاه مائل بسفید و پاهای او دراز گوشت آن گرم و خشک و بامزه میباشد کروان بقول
گیلانی اسم طائری دراز گردن باریک پای است آن شدید الیبس با حرارت است خوردن آن برای تقطیر البول و تقویت مثانه و سنگ مثانه نافع است
مضر گرم مزاجان و خشک مزاجان کرودن بفتح کاف و ضم را مهمله و سکون واو و فتح دال فوقانی هندی و سکون نون اسم حب السلاطین است و
روغن آنها را بانگریزی کروتن آئل گویند بقول اطبای انگریزی نیز مسهل قوی است و در جنون و غیره امراض دماغی و وجع المفاصل مسهل این
مفید هند و انها لیدن این روغن بر فم معده اسهال بسیار میشود و از یک قطره تا چهار قطره در صابون آمیخته حب ساخته میخورانند و در آن روغن زیتون
آمیخته مالش می کنند کروتنه بفارسی نسیج عنکبوت است گویند اسم عنکبوت است گروجی بضم کاف فارسی و ضم را مهمله و سکون واو و کسر جیم فارسی
و سکون یاء تحتانی و عوض یا نون هم آمده یعنی گروجن و مشهور بگرچ است بحذف واو و یا و اسم هندی گلوست کرود اسم فارسی نوعی از نسیج عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف مروارید است و نیز اسم بهیتانکس است کرورالمرّی اسم کدیت کرورکن بضم کاف و را مهمله و سکون واو و را مهمله دوم
و کاف و نون و دال مهمله اسم سورن است کروسا بهمن بهج یونانی بابونه است کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند کروفس اسم جوز است
کرومقرون برومی ملوخیاست کرو ینجی بفتح کاف و ضم را مهمله هندی و سکون واو مجهوله و خفاء نون و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی و بعضی آنرا
کریله دشتی میدانند و اصح آنکه غیر آنست هندیان آنرا کاسرکالی میگویند باررو و تیدگی ست بار دار در بیشه میدواند و در مزارع جوار او اکثر
سیر و میدهی که چون او را از موضعی بار نده بغیر از اندر جنس او در زمین بجز دم رگ شدن شاخ میکند و موگ نزول آفتاب در برج سرطان آنرا گویند بنا اکثر زمین
مفروش و برگهای او خرد و کنگره دار و سبز مائل بسیاهی نرم و گلش زرد و باریک و بار او دراز بقدر بند انگشت باریک چون دراز و رنگ پوست و
درون او و حجره یا زیاده از آن در هر حجره یک تخم زرد دانه کی سخت و بحنیش گرد مانند شلغم و سخت و آن گرم و خشک با اندکی تلخی و بخیش گرم و خشک در سوم
و تلخ و تیز بار آن را تر یا خشک در گوشت یا ساگ تنهاره و کنگری او روغن پیاز و مصالح پخته با نان جوار میخورند لذیذ میشود و از جمله دار
غذائی است و دیگر افعال او مثل کریله است و هندیان نوشته اند که مزه دار و اندکی تلخ و سبک و بلغم از جد احد ربسازد و مار امراض چشم مفید خسیک مانند
پاتر و خام مشتهی و باضم و ملین و مزه تلخ و تیز و مزاج گرم دارد و صفرا در رکند و حیض مدر و لمت و نفاس و مسقط جنین بیخ باه حمول را و نشادآب تم

حل کرده محلل خنازیر و شرب آب برگ نیب کانجی دافع بواسیر گرم و سرد بالخاصیت و گویند که حیات گرد متابت و نمی گردد و نیز بیخ مذکور بول اسیر
و تبغض آن دم در میکند و از فرج زنان چیزی که مثل حباب بیرون می آید بدر میکند و بعضی نوشته اند که حمل چهار ماه بیفتد نگاه دارد و این امر خلاف تجربه
است و خوردن کرونجی بعد احیان تپ دموی مضر اگرچه بعد صحت باشد و مصلح آن نزد هندیان آب برگ خرفه است **کرو کورته** بضم کاف
و سکون را مهمله و فتح واو و ضم کاف دوم و سکون او دوم مجهوله و فتح را مهمله دوم و الف و نون و ها اسم گل هندی ست **کروتریا** بضم کاف و را
مهمله و سکون او و کسر فوقانی و را مهمله و سکون تحتانی و فتح میم و الف اسم کچیپل ست **گروتوم** بضم کاف فارسی و را مهمله و سکون او و فوقانی
و فتح واو دوم و سکون میم اسم مولی ست **کرونده** بفتح کاف و را مهمله و خفا واو و نون و فتح دال و ها و بجای ها الف نیز مینویسند در سنسکرت
جهیر پهل یعنی بار شیردار و در سام بشب یعنی گل ترش و پهل جس یعنی بار او ترش می باشد میگویند و کرشن پاک پهل یعنی بار او پخته سیاه میگردد
و کر واو کر املیکا معنی هر دو اسم آنکه دست را رنگ سرخ میکند و ترشی میدهد اسم هندی ثمر شجر هندی ست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو
و خاردار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف دبی زغب و خارهای آن برگهای شاخهای
آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مایل بسفیدی ریزه و با عفوصت ثمر آن شبیه بعناب کوچک و انار و مدور اندک طولانی و با نوعیت
بستانی و صحرائی میباشد ثمر بستانی بزرگتر از صحرائی و گویند دو نوع میباشد سفید و سبز سفید آن لطیف تر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت
بسیار هر چند و بزرگی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و رسیده آن کبود و چاشنی دار میگردد و تخم آن
دو یا سه عدد و اندک پهن سفید نرم که خزانه میگردد و خام آن را مقشر نموده و تخم برآورده در قلیه و غیره داخل می نمایند و اگر چاشنی ازو خواهند
قدری شیرینی داخل می نمایند و بسرکه پرورده میکنند و آچار و مربی و شربت از آن می سازند و جهت تقویت معده حار و امزجه صفراوی مجرب دانند
نوع سبز آن در خامی سبز و شیرین آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید گویند ظاهرا نوعی از زقال باشد که در انیا نامند و در
ملک هند بدین شکل می شده باشد طبع آن سرد و تر با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند و بعضی سرد و خشک برگ آن گرم و خشک نوشته
خام آن قریب بخاصیت انگور ترش و خواصه مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس شکم و مقوی معده و مولد تلخه و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام
و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و گویند که خوردن نافع سودا و مره صفرا و مسهل طبع ست و اگر برگ کرونده
صحرائی بقدر یک توله اگر آدم کلان باشد و الا شش ماشه سائیده با آب جب بسته با آب جغرات سه روز بخورانند در دفع صرع مجرب نوشته و
بدر شکم نیز مفید گفته و در بعضی کتب هندیه نوشته که قسمی از آن کرشن پهل ست و قسم اول سرخ و سفید و قسم دوم سفید و سیاه و چون قسم دوم مشابه
برنگ کرشن که سیاه بوده است لهذا باین اسم مسمی گشته خام هر دو نوع ترش و گرم و گران و محدث رگت پت و بلغم و رسیده آن شیرین و ترشی
کم دارد و سبک و مشهی طعام و دافع باد و صفرا و خشک و اگر با آب تر سازند خاصیت خام دهد و بعضی نوشته اند که خرد او بسیار بامزه و صفرا شکن
و گران و شیرین و ترش و هم گران و دافع باد و غائط و صفرا و قسم کلان از خوردن او باد دور شود و بامزه و سبک ست و تقطیر بول از گرمی و
تپها و کف و پت را دور کند و خام از هر دو ورم و سرفه و بالی و کف پیدا میکند و مزه میدهد اجابت طبع نماید و اشتها افزاید و عقل را روشن
سازد و بسیار ترش میباشد و در پخته خوردن او قدری ضرر کم میشود و آچار کرونده خام شیرین ست طبع را خوش نماید و صفرا دور کند و تیزی ذهن
ببرد و هاضمه افزاید و تیز و خوشبو و امراض معده را مفید ست و برگ او مولد صفرا و پوست درخت او مدر بول و دافع میه کرونده مضر سینه و خشونت و
حلق و مصلح آن اسهال دموی غیره آن و مصلح آن شکر و گویند قند سیاه و ادرک و گویند که روغن تخم کرونده مدبست یا مالیدن بجهت تقشر و تشقق
آنها مفید ست **گرونارا** بضم کاف فارسی و سکون را مهمله و کسر واو و سکون نون و فتح دال مهمله و الف اسم بکرن ست **کرونظر فا** نیشکر و فانیذ ست
کرویا بضم کاف و را مهمله و سکون او و فتح یا تحتانی و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون او نیز آمده معرب کراویای

ویاکراوی بسریانی ست وبسریانی قرنفان وقریفان نیز گویند وبیونانی زجمیون قاراطیس وبقول دیسقوریدوس قدرو او بردی تادرونی وبعربی
نقده وتقرده وکمون رومی وبعضی کرنبادوکرنفاد ودر انگریزی کیرٔوی وبفارسی کرویه زیره رومی وشاه زیره نامند وآن تخم نباتیست بستانی
وبری میباشد نبات بستانی آن بقدر یکذرع وبرگ آن شبیه ببرگ شبت وچتر آن نیز شبیه بچتر آن وگل آن سفید رنگ وتخم آن شبیه بزیره سفید
وازان درازتر ومائل بزردی وباحدت وتلخی وبیخ آن شبیه ببیخ زردک ماکول وآنرا پخته میخورند وبری آن قردمانا است که مذکور شد وگل آن سفید
مائل بکبودی ودر باقی صفات مانند بستانی وگیلانی در شرح قانون نوشته که آن حشیشه ایست قائم بر ساق وشاخهای آن باریک برگ آن شبیه ببرگ
شبت ورنگ آن مائل بسیاهی وتخم آن باریک وبری آن شبیه ببابونه در خلقت آن وبرگ آن سبز باریک وشاخهای آن باریک مابین سرخی ونیلگونی
وگل آن سرخ وشبیه بگل کشنیز وقوت تخم آن شبیه بانیسون وقوت بیخ آن شبیه بقوت بیخ انیسون واز مطلق آن مراد بستانی ست وقوت آن تا سه
سال می ماند گرم وخشک در دوم وبقول شیخ در سوم وقوت آن قریب بقوت انیسون وکم از زیره وغلیظ تر ازان وضعیف تر از قردمانا ومقطع و
ملطف ومحلل بلغم ورياح ومصلح اغذیه نفاخه وملطف اغذیه غلیظ ومقطع وچون در سرکه ترکنند اسخان آن کم گردد وتلطیف آن کم نشود برای اغذیه درین
هنگام گرم مزاجان را نفع کند واعانت بر هضم ایشان وتحلیل نفخ آنها نماید وآن مانع صعود بخار بدماغ واکتحال آن باعث حدت بصر واز جمله اجزای
ادویه چشم است واکثار آن مضعف بصر وجهت ضیق النفس وخفقان بارد وفواق ریحی نافع وآن محلل نفخ معده ونافع او جاع آن ومقوی معده
ومسخن آن ومحرک آروغ واشتها ومانع تخمه وترش شدن غذا در معده وقی ومسکن طبع وطارد ریاح وبسرعت فرود آرندهٔ غذا از معده ونافع خفقان
متولد از اخلاط بارده نزجه در معده وقاتل دیدان وحب القرع ودافع مغص ورياح گرده ومثانه ومدر بول ومقوی بدن وفربه کننده آن چون با غذا استعمال
نمایند وقاطع منی وچون سه درم ازان گرفته مسلم ناشکسته در دهان بگیرند تا آنکه گرم گردد وبخایند وآب آنرا فرو برند ضیق النفس را نفع قوی نماید
ومداومت بران بلغم را بگذارد وخفقان بارد را نفع کند وهمچنین بهر متولد از ضعف معده را مفید بود ونفخ معده تحلیل نماید واوجاع آنرا ببرد وچون با اهل
لبستند قوی تر باشد وآب طبیخ آن در عمل ضعیف تر ازانست وچون با اغذیه منجره غلیظه اضافه نمایند ویا با سرکه ومری افزایند نفع کند وماهیون و
حرشف وباقلا وجوز وتنبیط وبقول را بدان اصلاح میکنند پس نفخ آنها زائل می شود وهضم آنها بسرعت میگردد وآن مزیل تخمه ونافع معده
سرد کرده باشد چون دو مثقال ازان تا هفت روز متواتر ناشتا بخورند وچون آب طبیخ آن هر روز سه اوقیه با یک اوقیه روغن زیتون
بنوشند جهت ابتدای استسقا نافع وآشامیدن طبیخ نبات وتخم آن مسکن مغص ومدر بول وقاطع منی وقاتل کرم شکم وآن قتل دیدان ونفع
امعا نماید چون در غذا داخل کنند ویا در دوا مخلوط سازند وچون ربع اوقیه ازان بسایند وبعسل خام آمیزند وناشتا بلیسند
وخونی که سبب آن سردی باشد زائل نماید این سه روز بعمل آرند وجالینوس گفته که آن نافع سدد امعاست ونشستن در طبیخ آن جهت
وضماد تخم سوخته جهت قلع بواسیر آویخته مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم ومسخن بدن ومصلح آن حجرات ومضر به
وصعتر ومضر گرده ومصلح آن کتیرا بدل آن قردمانا وانیسون وزیره وبیخ آن رومی الخلط **کروی تونبڑی** بهندی کدوی تلخ
بفتح کاف ودال مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح را مهمله دوم والف اسم بیرت وبدون الف یعنی کرویرا اسم کنیز سفید ست **کرویرک**
بفتح کاف ورا مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح را مهمله دوم وسکون کاف دوم اسم منسل ست **کروچکا** بضم کاف فارسی وفتح با مهمله وکسر
واو وسکون تحتانی مجهوله وفتح جیم فارسی وکاف والف اسم امبارسی ست **کروبهکم** اسم سفید کلوا است **کروندابد** بضم کاف ورا مهمله وکسر واو
وسکون نون وفتح دال مهمله والف وموحده وضم دال مهمله دوم وسکون او دوم اسم تنکتا ست **کرودهن** بضم کاف ورا مهمله وسکون واو مجهوله
وفتح دال مهمله واخفاء ها وسکون نون اسم قسمی از بهنڈی ست **کروتوم** بضم کاف فارسی ورا مهمله وسکون واو وفوقانی وفتح واو دوم وسکون
میم اسم مهوبی ست **گروسا** بضم کاف فارسی ورا مهمله وسکون واو وفتح سین مهمله والف ورا مهمله دوم اسم کنگی ست **کرویل** بضم کاف ورا مهمله

وکسر واو وسکون تحتانی مجهوله ولام وابعوض لام را رامهمله نیز آمده اسم خس سیاه یا چهڑیله است **کروانک** بفتح کاف وسکون را رامهمله وفتح واو
والف وفتح نون وسکون کاف دوم وبحذف الف نیز آمده وآن مرغی ست از کنجشک بزرگتر ودو قسم یکی آنکه رنگ بال وپر او سرخ مائل
بسفیدی ودیگری سیاه مائل بسفیدی وپای او دراز در کنار دریا وصحرا میشود وزیاده از ان کلان وبرابر صحرائی گوشتش گرم وخشک وبامزه میشود **کروتریو** بضم کاف فارسی
ورا رامهمله وسکون واو وفتح فوقانی وسکون را رامهمله ویای تحتانی وسکون واو دوم اسم رانگ ست **کروی مسور** اسم هندی عدس
تلخ ست **کرویه** کرویاست **کرده** مسکه است **کرهانک** بفتح کاف ورا رامهمله وها والف وفتح فوقانی هندی وسکون کاف دوم اسم بارو
گل تیتن بهل ست **کرهانک** اسم بابونه است **کره تن** عنکبوت ست **کرهری** بفتح کاف ورا رامهمله وسکون ها وکسر را رامهمله ثانی وسکون
یای تحتانی میوه هندی ست تابستانی میباشد سیاه رنگ براق املس بقدر مثل جامن گوشه واز ان اندکی باریک اندرون آن مغز سفید آنرا
با نمک وفلفل بریان کرده میخورند بسیار لذیذ بود ومقوی باه ومغلظ منی وقابض شکم وگویند اسم عربی آن فل ست که مذکور شد **کرهل** بضم کاف
فارسی وسکون را رامهمله هندی وفتح ها وسکون لام اسم هندی الغراست وآن بر دو قسم ست سرخ وسفید سرخ را هندیان وا اسم گویند ودر
سنسکرت آرگمپوالیعنی بیخ سرخ دارد ودرخت او رنگ همین دارد وسیمهالی ور دو یک معنی هر دو اسم اینکه صورت بسیار خوب ست تا مهتشیک
یعنی گلش سرخ میباشد ودر بعضی نسخ بود ذهیکا بمعنی زن ست اینهمه اسمای زنانی ست ودر کر پشپا بمعنی این اسم این ست که این گل جهت پرستش
بکار می آید ودر بعضی نسخ مهاپشپا هم آمده یعنی در گلها بزرگ ذات است وتغلانی ودر بعضی نسخ عوض خای معجمه میم آمده بمعنی بسیار خوشبو قیمتی
دهنده ونا نیکا یعنی در باغها درخت او مثل هار گل ست این همه اسمای مردانی ست پس معلوم شد که این درخت نصفت ذکر ونصفت انثی یعنی
خنثی ویا آنکه دو قسم ست قسمی مذکر وقسمی مونث ویا آنکه بهر یک درخت گاهی اطلاق ذکر وگاهی اطلاق انثی میکنند یعنی مذکر ومونث در وی
یکسان ست نزد بعضی بندت ها معنی اول صحیح ست ومختار بعضی معنی سوم وقسم سفید را تلا اسم یعنی سفید گرهل وسویت پشپی یعنی سفید گل میشود
وستا چهتر یعنی گلش سرد وگرد مثل چهتر میشود وآری چهتر آری بمعنی دشمن وبیماری چهتر یعنی گردن زدن از تیغ حاصل اینکه مرض کهانند دشمن
مریض ست آنرا چنان دفع میکند که گویا دشمن را از تیغ گردن میزنند ودور کا یعنی بدر کننده مرض ست می نامند وآن ممتشیست برابر درخت انار
وشاخهای کند وبوته او سنجیده وبرگ او مانند توت وگل مانند گل انار مگر برگ گل او از ان عریض کننده ومتفرق باد وناله سبز ورنگ سرخ مائل
بسیاهی وقسمی از ان ست که گل در شکل یکسان ست مگر رنگ او سفید وهر دو قسم بار ور نمی شود وبیخ از سرخ سرخ واز سفید سفید کوچک و
بعد خشکی بوی شراب از ان می آید وگل او معتدل با حرارت لطیفه وقسم سفید مائل ببرودی بیخ او گرم در اول وتر وبرگ او خشک وگلش مفرح
ومنشط وپاک کننده نفس وشربت وعرق او بتجربه مولف آمده وچون گل او را دنباله دور کرده تا باب انار ریخ وآب لیمو وگلاب ونبات در ظرف
چینی یکجا کرده در آفتاب بگذارند که بجوشد وبنشیند پس مالیده صاف نموده هر روز مقدار فنجانی بنوشند قائم مقام خمر ست بصاحبان خفقان
ومراق وضعیف المعده بتجربه رسیده رنگ بدن وروبرافروزد وتیز گل او تیز ومزه دار ودافع بینس ورگت پت وکشت ودما میل نوشته اند
وبرگ وبیخ او نیز همین اثر دارد وافعال وخواص این بقول یونانیان در انغر اسطور شد **کرهی** اسم هندی بادنجان ست **کرهی** بفتح کاف
وکسر را رامهمله هندی وخفای ها وسکون یای تحتانی نانخورش هندی ست که از جغرات وآرد نخود میسازند بسیار لذیذ میباشد وگاه عوض
آرد نخود آرد مونگ مقشر در جغرات داخل کرده میشود وآنرا همراه نان وچاول میخورند شکم قبض کند وبرای حبس اسهال انار خام ششن عدد
تا آب بسایند واز ان آرد مونگ بریان مقشر کرهی ساخته با برنج بخورند بسیار مفید ست واز انبه خام نیز کرهی میسازند بدستور مذکور **کرکهن**
بکاف فارسی وفتح را رامهمله وفتح ها وکاف فارسی وخفای ها دوم وسکون نون اسم خردل سفید ست **کریاپاک** بفتح کاف وسکون را رامهمله وفتح
تحتانی والف وفتح بای فارسی والف وسکون کاف وبعوض کاف دوم فوقانی هم آمده یعنی کریاپات وعوام هنود آنرا کریو میگویند ودر سنسکرت

کروانک
کروتریو
کروی مسور
کرویه
کرده
کرهانک
کرهانک
کره تن
کرهری
کرهل
کرهی
کرهی
کرکهن
کریاپاک

کرشن نحب یعنی این درخت از قسم نیب سیاه است و کولکشا کها یعنی شاخهای درخت و دراز میشود و کیدریا اسم ست و سرنبهدا یعنی مدور ان نیز
و در بعضی نسخ سرنبهی سپاسها آمده و آن درختی ست شبیه بدرخت نیب باساق و شاخها و اغصان باریک انبوه و برو برگهای کنگره دار و اندک
مرف فی الجمله مانا ببرگ نیب لیکن از آن سبزتر مائل بسیاهی یکجانب و جانب دیگر ضارب بسفیدی و املس بغیر خطوط و بار او خوشه دار مشابه تخم کنار
و در قدر برابر آن بلکه زیاده از آن در آخر تابستان میرسد در خامی سبز و بعد پختن سرخ نیله و سیاه میگردد و این را هندیان نیب سیاه میگویند و آن گرم
خشک در دوم و مزه او تلخ و تیز مانند فلفل گرد اندکی زمخت و بوی او اندک خوش فی الجمله مشابه ببوی برگ نارنج و هنود اکثر چتنی برگ او میسازند و
بعضی خورش را اگر کری میگویند خصوصاً چار تمر هندی با تور یا نخود یا مونگ از برگ وی اندکی روغن زرد بریان کرده داغ می کنند بسیار تیز و بانفعه
می شود و آن سبک و هاضم و مشهی و مقوی معده و دافع آن جهت سنگرهنی و همه اقسام مفید و مولد منی و قاتل کرم و محلل و ملطف بلغم لزج و ریاح
و خوردن ساگ او بامزه و فوائد مذکوره دارد و بار او همچنین منافع دارد در صفراوی و بدمزگی دهن دور کند. کریاس گوشت را گویند کرنی اسم خارشت ست
گری بھیل بکسر کاف فارسی و را مهمله و سکون تحتانی و بای فارسی مع ها و لام اسم گہرگوکا یاست و آن باری ست ترش و زمخت و آن حافظ بلند صفرا و باد
و تپ و زهر دور کند کرہی تمم اسم تر الون ست گریچا بکسر کاف فارسی و را مهمله و سکون تحتانی و فتح جیم و الف اسم کالاکوڑا ست گریجانترا بکسر
کاف فارسی و را مهمله و سکون تحتانی و جیم و الف و سکون نون و فتح فوقانی و را مهمله دوم بالف نام منسل ست گریجا ملیاٹ بفتح میم و کسر لام
مشدده و سکون تحتانی و کاف اسم کالاکوڑا ست کرمیر خیار کبرست و بهندی کریل را نیز گویند کرہجم اسم نیب ست گریرا اسم قثاء الحمار ست
گریسانا ک بکسر کاف فارسی و را مهمله اسم ترانان ست گریکرنی بکسر کاف فارسی و را مهمله اسم سیلی سفید ست کرہی کولا اہنکول ست
کریل بفتح کاف و کسره را مهمله و سکون یا تحتانی و لام و عوض لام را مهمله نیز آمده یعنی کریر و آن درختی ست هندی که در خرابه ها و کوه میروید برگ
او بسیار مانند برگ گوشت میشود و زود میریزد از نیجهت چنان معلوم میشود که برگ ندارد و لهذا آنرا بزبان دهلی بی پتی یعنی بی برگ نامند و شاخهای آن
از بیخ میروید و طول آن بقدر درخت انار و کم و زیاده از آن و گل آن سه برگ خرد دارد و فراوان بشگفد و ثمر آن اول سبز بود و بعد از آن سرخ گردد
و چون رسیده باشد سیاه شود و بقدر کرونده و کم و زیاده میشود و مدور بود و آنرا در هندی ٹینٹی نامند و مردم ملک واڑ کیر نامند بفتح کاف و خام خشک آن را پخته
میخورند و بدان نانخورش می نمایند از آن اچار در آب و نمک و روغن سیاه میسازند و گویند که کریل اسم کبر ست نزد هندیان تلخ و تیز و گرم و ملین و
دافع فساد بلغم و باد و دماميل و بثور و آماس اعضاء و فساد زهر و بواسیر و گل آن دافع بلغم و صفرا و گویند آن قلیل الغذا و قاتل کرم شکم و جهت
فالج و طحال مربود و استفراغ خلط خام و حبس اسهال و مدفع بلاغم قوی الاثر و اچار آن در امراض بارده مثل فالج و استرخا مفید و ترشی آن بسبب
گرمی اصلی مضرت باعصاب کمتر می نماید و همچنین اچار سهجنه و بیخ آن خوردن نیز در امراض مذکوره جایز و بقول بعضی اچار بیخ او در سرکه پرورده
جهت طحال و قطع بلغم و عرق النساء و مفاصل و نقرس و سل به تجربه آمده از ساگ برگهای نرم او که پخته شود همین اثر ظاهر گردد و اگر چوب کریل
سوخته انگشت نمایند و بقدر دو ماشه با قدری روغن زرد خورند درد کمر را دور سازد و اگر خاکستر کریل با قدری روغن کنجد آمیخته در ناصور بچکانند
نافع بود و مصنف طب فرشته نوشته که چون استخوان پهلوی کسی شکسته باشد چوب کریل را بشکل آن تراشیده بجای آن نصب کنند
هرگز بوسیده نگردد و ضایع نشود و خواص بیخ آن که بیخ کبر ست بقول اطبای یونان در کبر مسطور شد کریلا بفتح کاف و کسر را مهمله و سکون
یا تحتانی و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها مینویسند و در سنسکرت اگر کانڈا یعنی شاخهای او باریک و بسیار گرم و اکاکرا اسم ست و شومولی
و کاروی که هرده بسم باید اوست و سوکانڈکا یعنی مزه دار و تلخ و راجکا کانڈا اسم ست و گویند که معنی چوب شاخ او منسوب بسوی راج روگ ست
یعنی راج روگ و با آگول می شکند و کشوکا و تجهنوشا معنی هر دو اسم اینکه تلخ و تیز و گرم ست و دستید و شنا یعنی بامراض استخوان مفید تند و بعضی بمعنی
دشمن استخوان نیز نامند و آن ثمر نباتی ست هندی که بر مجاور خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ هندوانه و کوچکتر از آن و بی زغب گل آن زرد و ثمر آن

بقدر خیار کوچک و اکثر بقدر دو سه گره در طول و سطح ظاهر آن ناهموار و دندانهای کوچک و بزرگ آن خلسته و طعم آن بسیار تلخ و در خام سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم تورئی و کدو و از آن کوچکتر بخشونة تلخ و کریلا باغی و جنگلی میباشد و قسمی از کریله باغی ست که سفید رنگ و دراز تر از اول ست و مولف در ملک مالوه بدو ازین یک دیده ست مشاهده نموده و پوست آن باریک و آن بهترین اقسام ست و کسانی که آنرا اختیار الحکائر النسته اند بعض توهم ست جهت آنکه بوی قثاء الحمار بسیار کریه تند ست بخلاف بوی کریلا و آن مسهل قوی ست مثل شحم حنظل بلکه قوی تر از آن بخلاف کریلا که مشهی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند ست که اکثر پوست آنرا خراشیده و رق ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن کم گردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق کرده در روغن بریان می نمایند و با گوشت و بی گوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو و بسیار لذیذ میشود و بعضی برای کم کردن تلخی آن بعد از ورق نمودن نمک بران پاشیده ساعتی میگذارند پس پاک شسته بطور مذکور می پزند و بعضے پهلوی آن چاک کرده تخم برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده دال نخود و یا قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود و دیگر طریق پختن آن بسیار ست لیکن آنچه با پیاز پخته شود در لذت و تقویت باه قوی تر و آنچه بدون پیاز پخته شود در تقویت معده و سرعت هضم اجود و حرارت کمتر ظاهر آورد طبع آن گرم و خشک در سوم محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقاء و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر گرم مزاجان مصلح آن روغن زرد و سکنجبین و مبردات ست و نزد بعضے معتدل ست بقول هندیان سرد و سبک و تیز و شکم بران و بادی و بواسیر و غالب تلخه و خون و یرقان و پیتار و گرگ و کف و سیلان منی را دفع کند و بقول بعضے مدر و مفتح و مقوی معده و مولد صفرا و زیاده کننده علل دموی و صفراوی و دیر هضم و اگر زیاده خورند نفخ کند و بعضے هندیان نوشته اند که بار کریلا تیز و بسیار گرم و دشمن باد و خوردن او بر بهر شیرینی باعث دفع فساد آن و کریلا خشک کف دور کند و مهیمنی امراض فساد بول را نافع و کریلا خرد هاضم طعام و مزه دار دافع کف و باد و دستے که بعد طعام شود و صحرائی سم را دور کند و بخشش جهت بواسیر و قبض نافع و عصارهٔ برگ هر دو جهت سوء تنفس و ذات الریه اطفال مفید و شکم سیراند و عصارهٔ همه اجزای او را با نمک یار کرده جهابسته ببندند که شکم بخوبی می آرد و دیگر هندیان مینویسند که خوردن او باعث افزایش قوت باصره و باد میزند و تپ بلغمی را دور کند و مشهی و هاضم و محلل بلغم لزج و گویند که عصارهٔ بیخ و برگ و ثمر او را خشک کرده درشته ماشه آن حب بسته بوقت حاجت اول روغن گاو خورده بالای آن حب مذکور بخورند دانکی عسل بلیسد بغایت ممسک و مقوی ست و چون کریله تازه را سائیده در آب مالیده بنوشند دو چهار اجابت می آرد و دافع سوء القنیه ست و طلای آن مباسر که محلل و رام گاو ست کرلین برلین بفتح کاف و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و فتح لام و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح لام و سکون نون اسم بندال ست کرنیلی بفتح کاف و راء مهمله و سکون تحتانی و کسر نون و سکون تحتانی دوم و کسر لام و سکون تحتانی سوم اسم درخت نیلی ایتر ست گریوالوک بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و فتح واو و الف و ضم لام و سکون واو دوم و کاف اسم کوتر پرباست گرملولا بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و ضم کاف و سکون واو مهمله و فتح لام و الف اسم امبکول ست گرامریتا بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و ضم میم و سکون راء مهمله دوم و فوقانی اسم گیرو ست کرلیون اسم مطلق قنطوریون ست

فصل کاف با زاء معجمه

کز بفتح کاف و سکون زاء معجمه معرب قز ست و آن نوعی از ابریشم ست و بعضے بزاء فارسی و معرب آن قز نوشته اند کژ بفتح کاف فارسی اسم فارسی اثل و طرفا ست کژ بضم کاف و فتح آن و زاء فارسی بفارسی بیخ درخت کژ کژانه بزاء فارسی اسم فارسی کرم ابریشم ست کژاره بفارسی حوصله طیور ست کژنا بفارسی نوعی از ریباس ست کزبرنا کزبره است کزبره بضم کاف و سکون زاء معجمه و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده اسم عربی ست و یا معرب از کزبرنا سریانی و در کشنیز باید کزبرة البر و کزبرة الماء و بیادشان ست کزبرة البریه بشیرازی گشنیز صحرائی ست کزبرة المائیه

کزبرة الثعلب قسم اخیر سنه بریطیس ست و غافقی گفته نباتی ست شاخهای آن شبیه بخود نا باریک و پریشان و پهن بر روی زمین و رنگ آن مائل بسرخی
و برگ آن کوچک و بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بشعبهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها
بقدر نیم انگشت منقوشی شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستان ها طبیع آن گرم و خشک در سوم و سرد و خشک نیز
گفته اند استعمال عصارهٔ آن با شکر جهت تیزی بصر و جلای غشاوه و خوردن جگر بز بریان که بر آن برگ خشک آنرا سوده باشند جهت شبکوری و
گویند ضماد آن خنازیر را نافع ست و گویند که آن سخن مجمل ست و آشامیدن آب نقوع آن بقدر یک وقیه حالتی شبیه بسکر عارض میگردد و اگر از آن زیاده
نمایند اختناق و خشونت حلق و سینه پیدا کند و علامتش آمدن بوی کشنیز ست از بدن شارب آن علاجش قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن
روغن کنجد برب انگور ست و بعد از تنقیه قی و اسهال خوردن زردی بیضه مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه تنها و یا با دارچینی ست **کزبرة الحمام**
و کزبرة الحمام شاهتره است کزبره بفارسی عصاره و دهن است نزد بعضی مختص ست بعصاره و دهن بادام و کنجد **کزشرخون** و کزهم خوت و کزدم بفارسی
عاقرقرحا ست **کزدم** بفتح کاف و سکون زا فارسی و ضم دال مهمله و سکون میم اسم فارسی عقرب ست **کزدم جراره** عقرب جراره است **کزدم
دریائی** عقرب بحری ست **کزر** بفتح اول و ثانی و سکون را مهمله معرب آن جزر ست بعربی ابو مقابل نیز گویند و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر
گویند و آن دو نوع میباشد بری و بستانی و بری آن جدا مسطور گردد و از مطلق آن مراد بستانی ست و آنرا بیونانی اسطفلین و اسطافلینوس و اغریوس
و اسطافالیس و اسطوان و بسریانی سطفلین و بترکی هوکی و در انگریزی کیرت سید گویند و آن سرخ و زرد میباشد و گویند که آن انواع ست یکی آنکه
برگ آن کوچک از برگ بادیان و شگوفه آن کوچکتر از آن و آنرا چتر مثل چتر کشنیز و شبت و ساق آن بقدر یکشبر بلند شده و گل آن سفید خوشبو
دوم آنکه برگ آن مانند برگ کشنیز سفید شگوفه و اقماع آن مثل اقماع جزر و در غلاف آن تخم شبیه بزیره و سوم آنکه برگ آن مانند برگ شاهتره
و از آن عریض تر و مائل بتلخی و ساق آن پریشان بر آن اکلیل مانند اکلیل شبت و سفید گل و در آن چیزی شبیه به پنبه کبود رنگ و بیخ آن بسطبری
انگشت و تا یک شبر بلند شود و خوشبو و بالجمله بهترین آن سرخ و شیرین و شاداب کم ریشه شتوی ست گرم و تر در دوم و بعضی در اول نیز گفته و بعضی
گرم [illegible] رطوبت فضلیه ارطب و اطیب از بری آن و چون برگ آنرا کوفته بر قروح متآکله بنهند نفع کند و بعضی گویند
ضماد تخم و برگ آن [illegible] شیاف و نطول سازند و یا بشویند بآن دست و پای صبیان را
[illegible] بمزید جوهر منی و منعظ و خاصیت آن
تقطیع بلغم ست و جهت سرفه رطب مزمن و ذات الجنب [illegible] شیرین آنرا
خام و پخته میخورند و غذای آن کمتر از غذای شلغم ست و آن سریع الهضم و شیخ نوشته که آن
سفید و خوردن خام آن لاسیما اکثار آن بسیار نافخ ست اگر در آن نفخ نبودی هر آئینه از ادویه استسقا بودی و آن [illegible]
بگرم مزاجان ست مگر آنکه جوشیده و با کامه یا سرکه مطیب سازند برای سرد مزاجان نیکوست لاسیما بطور اسفیدباج [illegible]
ایشان رطوبت باشد معده را قوی کند و ازاله امراض طولی آن نماید و سده جگر بگشاید و همچنین جهت پیران نافع و چون با گوشت بزغاله پخته بخورند
غذا نیکو پیدا کند و آن مقوی معده ضعیف از بلغم لزج یا رطوبت غلیظ و مفتح سده جگر و معده و طحال ست و چون با سرکه و نمک یا آبکامه پخته
بخورند و آن اسهال برقوت نماید و تسخین گرده کند و مضر المصدور [illegible] مدر بول ست و همچنین تخم آن و برگ آن این هر دو تنقیه رحم از ریاح و ادرار
حیض نمایند لاسیما بری آن و شرب آن و محمولا و گزر با گوشت پخته محرک باه ست و اگر مربای آن با عسل سازند هضم آن جید و حمل آن خفیف و رطوبت
آن کم و حرارت آن زیاده گردد و آن بغایت مشهی و مقوی احشا و رحم و باضمه نافع درد گرده و سینه و سرفه و استسقا و اگر در مربای آن ماده
اضافه نمایند جگر باره را نفع کند و بلغم معده را خشک نماید و تقویت معده کند و بهترین اوقات استعمال مربای آن ربیع و خریف ست و چون اشتوان میاد

آن برآورده بعسل کف گرفته مربای آن ساخته بخورند سریع الهضم در معده باشد و حلوای آن نیز تنها یا با ادویهٔ مناسبه قریب است بمربای آن و لذیذتر
از ان و تخلل یعنی بسرکه پرورده آن با نمک جهت گداختن و تحلیل سپرز بعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف
و اقوی از ان و نبیذ یعنی شراب آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد مسکر قوی آرد و خمار آن
بدیر تحلیل شود و بطی الانحدار و مصدع ست مادری را بسیار سرخ گرداند و عرق آن که با ادویهٔ مناسبه گرفته شود در جمیع آثار قائم مقام شراب ست
و اندک مسکر و حجم گزر دیر هضم و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و آبکامه و سرکه و کرویا و خردل ست مقدار شربت از جرم آن ده درم و گویند تا شصت و
مثقال از مربا و حلوای آن از ده تا بست مثقال از نبیذ آن تا پنجاه مثقال از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن که در انگریزی آنرا کیرٹ سیڈ
گویند گرم و خشک در سوم و نافع قروح خبیثه و عفنه و قروح اکاله چون تخم و برگ آنرا سائیده بران ضماد نمایند و بقول بولس شرب آن یکدرم با قند یکدرم
نافع درد ساقین و آن مفید استسقا ست و محرک باد بسبب شدت نفخ نست و در نیا بلکه بیخ آن قویتر و حمول آن و شرب آن عسر حبل ابا نافع و مانع
منعص و مدر بول و حیض حتی که اسقاط حمل نماید چون بکوفته آن کوفته در آب جوشداده صاف نموده بنوشند فعل قوی نماید در سائر افعال مانند
گزر ست و چون بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ترب را مجوف نموده دران پر کنند و سر ترب بند کرده زیر آتش بپزند و برآورده بخورند جهت
اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انیسون بوزن آن دو دو قوت خواص آن بقول
اهل هند در گاجر گذشت **گزربری** در بلاد قزوین آنرا گزراو و در بربری سرغنت و سرغند و اسرغنت بیونانی اسطافالیوس و اسموسا و بسریانی حرا سیا
و بهندی جنگلی گاجر نامند نبات آن شبیه بگزر بستانی و بیخ آن بقدر انگشت و خشن و مائل بزردی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خارناک و
آن قریب بآب بهامیر دید و سهو نموده کسی که آنرا اشقاقل دانسته گرم در اول دوم و گویند در سوم و خشک در آخر اول دران حدت و لذع و تسخین بین
و تلطیف و قدری تلخی ست در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی ست و گویند بلکه در تقویت باه نیز اقوی ست بسبب کثرت نفخ آن و مدر
قوی و حمول آن منقی رحم و مخرج جنین و مدر حیض و تخم آن و بیخ آن نافع عسر حبل و خوردن آن جهت درد سینه و شوصه و پشت و استسقا و عسر البول
و انتفاخ شکم و گزیدن هوام مفید و معین بر حمل و گویند که چون آنرا کسی بخورد و هوام شاربان آنرا بگزد از گزیدن آن ضرر و اذیت نیابد و خوردن
خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و از خواص آنست که آویختن آن در باب منازل باعث
گریختن هوام از انجا ست و آن مضر معده و غیر موافق بعصب و حلق و سینه و مولد خون ردی ست مصلح آن انیسون و گویند مری یا سرکه
یا خردل و بدل آن بستانی آنست یا تخم سداب یا شونیز و تخم آن قوی تر ست و آن در دو قوسطوس شد و گویند که چون از تخم آن بقدر یک درم
با هموزن آن شکر سفید سفوف سازند در درد ساقین انفع کند **گزرموشان** بلغت کردستان جمجم ست **گزره** بفارسی نباتی ست خوشبو
که نیز بفارسی سرزهره نامند **گزمطرخون** عاقرقرحا ست **گزف** اسم فارسی قیر ست و نقره سوخته را نیز گویند **گزم** بعربی اسم طائری ست که آنرا
نغر نامند **گزمازج** گزمازق و گزمازک گزمازو و ثمر اثل یعنی طرفا را گویند و جهد و مذکور شد **گزنگبین** بفتح کاف و زاء معجمه و سکون نون و فتح
کاف فارسی و کسر باء موحده و سکون یاء تحتانی و نون اسم فارسی ست بسریانی عروبا گویند و آن شبنمی ست که بر درخت گز و سائر
اشجار می نشیند مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه مثل مصطکی ست
که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد گرم در اول و در خشکی معتدل و گویند گرم و تر در اول جالی و با قوت مسهله و منقی دماغ در ریاح غلیظهٔ آن و جهت
نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و ملین سینه و آواز و رافع خشونت آنها از رطوبت و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوبی
مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا ده درم و گویند تا بست درم ست **گزنه** بفارسی تخم انجره ست **گزوا** بفارسی نوعی از ریباس ست
گزوان بضم کاف و سکون زاء معجمه و فتح واو و الف و نون اسم فارسی ست بعربی بقلة الاترجیه بجهت مشابهت بوی برگ آن با اترج و بقلة

فلفلیه نیز برای مشابهت حدت مزهٔ آن بفلفل نامند و گویند که نزد اطبا معروف بباد رنجبویه است و ابن بیطار گفته که غیر آنست و آنرا باد رنجبویه نیز
نامند و آن نباتی ست خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه ببرگ جرجیر و مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف و مزه و بوی
آن شبیه بپوست ترنج و با عجب عطریت و گرم و خشک و مفرح و مطیب نفس و مقوی دل و فم معده و رافع سموم و خفقان بارد و دافع سموم بارد خصوص
عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر گرم مزاجان و اکثار آن مصدع و محدث حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین بشربت بارده و امثال اینهاست
کرشه دراسم فارسی زرنباد است کزدک بفارسی نوعی از خنافس ست کرزه اسم فارسی لهاة است **فصل کاف با سین مهمله** کسائی
بقلة الحرف ست **کساری** بکسر کاف و فتح سین مهمله و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی کرمیست سرخ رنگ مائل بسیاهی و رنگ آن بادامی و بیشتر
بر درختهای کنار و مغیلان میشود و برگهای آن درخت میخورد و بزرگ میگردد تا نصف انگشت پس خانه میسازد مانند مغز کبوتر و بسیار سخت و آنرا ... بفتح
با موحده و گوشه گویند و اکثر از آن بندها بریده بر بندوق و غلیل می بندند و در آخر آن خانه را دریده پرواز میکند و مردم پیش از دریدن آن خانه با گرفته
در آب گرم انداخته تار آن برآورده بر دوک چرخه ریسیده از آن پارچه میبافند و آن پارچه را تسر میگویند و اکثر هنود آن پارچه را وقت تناول طعام
و عبادت اصنام می پوشند مزاج گرم و خشک ست و پارچه گرم و خشک در سوم اگر آن کرم مع خانه سوخته بعسل آمیخته طفل را بلیسانند جهت
ام الصبیان و ذبحه قوی الاثر ست و اگر پارچه آن را سوخته در بینی دمند رعاف فی الحال بند میگردد و پوشیدن آن پارچه بدن را گرم و لاغر گرداند **کسب**
بضم کاف و سکون سین و باء موحده اسم کنجاره است **کس پهینا** بفتح کاف و سین مهمله و کسر بای فارسی خفا و سکون تحتانی و فتح نون و الف اسم
بادام ست **کسبج** معرب کسبه است و آن نیز اسم کنجاره است **کسبر** بفارسی و بیونانی زفت ست و گویند زفت یابس ست و بسریانی سوسن ابیض ست
کسبره کشنیز ست **کسبرة البئر** پرسیاوشان ست **کسبرج** اسم مروارید ست **کست** اسم قسط است **کسنج** بقلة یمانی ست **کسر راکت**
آرف لیکریس اسم رب السوس ست **کستل** اسم فارسی جعل ست و آن نوعی از خنافس ست **کستمبر** بضم کاف و سکون سین مهمله و ضم فوقانی و سکون
میم و ضم موحده و سکون راء مهمله اسم کشنیز ست **کستن** عصی الراعی ست **کستوری** بفتح کاف و سکون سین مهمله و ضم تاء فوقانی و سکون واو
و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی بهندی اسم مشک ست و در سنسکرت گندهوینی یعنی بسیار خوشبو و سیاه رنگ و دیوکها یعنی بدیوان پسند ست
و نابهی یعنی پیدایش ناف ست و مرگ نابهی یعنی ناف جانوران و مرگ انڈجها یعنی آنکه ماده را از ناف بشدت برمی آید و خون از آن جاری میشود
و مرگ مد یعنی مستی آهوی نامند و آن نزد هندیان تلخ و گرم و گران و مبهی و دافع سرفه و ضیق النفس و باد و بلغم و آماس اعضا و بوی دهن و بطلان حس
شامه و حابس قی ست که بعد طعام شود و کلانی شکم و بند رگ و خارش دفع نماید و بسیار سبکی بدن از و حاصل شود و اشتها و منی افزاید و تپ و
لرزه ببرد و باصره را روشن سازد و بهق را دور کند و سده بکشاید و فربهی مفرط در برد و سیلان منی دور کند و مدام باید خورد که بمردان بسیار خوبست
افعال و خواص این بقول یونانیان در مشک خواهد آمد و نیز کستوری اسم هندی نوعی از کف دریا بسیار ضخیم ست **کستوری کلیه** بکاف و سین مهمله
و فوقانی و واو و راء مهمله و تحتانی و فتح کاف دوم و لام و با و ضم دهتوره است **کستوریا مرگ** بکسر میم و سکون راء مهمله و کاف فارسی بهندی غزال
نافه مشک را نامند بقول اهل هند گوشت شان شیرین و سبک و نفاخ و اشتها آورست و گوشت مادهٔ آن سرد و دافع سرفه و تپ و فساد خون و تنگی
نفس ست **کسته** بفارسی بقلة یمانی ست که بهندی چولائی نامند و گویند که آذان الغنم و عصی الراعی ست **کستی** در بنگاله عنب الثعلب را گویند **کسیلا**
اسم سیغول ست **کسپچ** بفتح کاف و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و سکون هاء فارسی اسم گچهوا ست **کسد** و **کسط** قسط ست **کسرانی** اسم
اسل ست **کسعرطاماً اثر** علک بسریانی بخور مریم ست **کسقا** سگ ست **کسغار مقا** و کسغار معا بیونانی بادزهر ست **کسفره** کشنیز ست
کسفرة البئر پرسیاوشان ست **کسفیر** بیونانی سوسن ابیض هندی ست و گویند که سوسن بری را نامند **کسنا** اسم فارسی قنیه پوست مقل
و نیز بفارسی کهیعتین ست **کسکوبا** عصفر ست **کسکونه** بفارسی عصفر و قرطم را نامند **کسکیه** اراک ست **کسلس** خفل ست **کسمبل** بضم

کاف و سین مهمله و سکون میم و فتح موحده و لام اسم ماربلدست کسمبیک بضم کاف و سین مهمله و سکون میم و کسر موحده و سکون تحتانی و فتح کاف اسم
گل پاتلی ست کسماریکا بکاف و سین مهمله و میم و الف و کسر را مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و الف اسم گل کندلی ست کسما و هم
بکاف و سین مهمله و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم دوم اسم پتر ست کسمباکی بفتح کاف و سکون سین مهمله و فتح میم و موحده مفتوحه با
والف و کسر کاف و نون و سکون تحتانی اسم جاوتری ست کسم در هندی اسم مطلق گل ست و در عرف عام اسم گل عصفر ست کسمل هندی اسم
درخت رسوت ست کسموقتا بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یای
تحتانی و سکون واو نیز آمده اسم نبطی ست غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم نوشته که آن حشیشی ست منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک شبر و طول
مابین سبابه و خنصر انگشت ست برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش مزه آن تلخ شبیه بطعم کنار کوچک زمخت و آنرا خشک کرده نگاه میدارند گرم و خشک
عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده می خورانند در حال تسکین می نماید کسمونی بسریانی تخم موز ست کسن بفارسی کرسنه است باقلای
خشک آنرا نامند کسن هندی بفارسی قرادست کسناج کرسنه است کسناج کاسنی ست کسناک سبدست کسناکله اسم دار شکنه
است کسمبه بضم کاف و سین مهمله و سکون نون و فتح با موحده و های هندی اسم هندی عصفر ست و در سنسکرت هالینی گل طلائی رنگ نامند
نزد هندیان شیرین بسیار گرم و خشک سبک و صفرا انگیز و دافع فساد خون و بلغم و دشواری بول کسمبه گرج قرطم ست کسنیسا بضم کاف
و کسر سین مهمله و سکون نون و کسر سین مهمله ثانی و فتح یا فارسی و الف قسمی از شنبلید ست کسناک کرسنه است کسنی کاسنی ست کسنوه
بیونانی و سریانی عصفر ست کسوا هندی حب النیل ست کسوبا بسریانی عصفر ست و قرطم بری را نیز گویند کسوپاس بهندی انجیر ست کسولی
بفتح کاف و سین مهمله و سکون واو و کسر لام و فتح تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی اسم هندی حجر المحک ست کسورس تبوبانا نوعی از سوسن ست
که آنرا ایرسا نامند کسوش خشخاش زبدی ست کسوقراطیس حجر قبطی ست کسول بضم کاف و سین مهمله و سکون واو و لام بقول ابن
تلمیذ ثمری ست بقدر یک انگشت و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریض و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر منبت آن بلاد روم سرد و خشک
و بسیار قابض آشامیدن یکدرم آن قاطع خون اسهال دموی و پاشیدن آن در دفع سیلان خون جراحات بعدیل ست کسولوفنا موهون و
کسولوقسا مرمر یونانی دارچینی ست کسوندی بفتح کاف و ضم سین و واو مجهول و نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و کسونجی بجیم بجای دال
نیز آمده و کسوندا نیز گویند بالف عوض یای تحتانی و در سنسکرت کستمردکها که اسم ست در آج و رچها بمعنی سردار درختان و پیت پشپ یعنی زرد گل
و کاس کمن یعنی کف و سرفه را نیز برد میگویند و آن اسم نهال هندی ست بقدر یک گز تا قامت انسان و شاخهای آن انبوه و مایل بکبودی و متصل
از بیخ آن میباشد و برگ آن شبیه ببرگ سنا و از آن بزرگتر و بدبو و گل آن زرد و غلاف تخم آن مثل لوبیا و از آن عریض تر و در جوف آن تخمها مثل دانه
حلبه و قسم کلان آنرا کسوندا نامند و خرد را کسوندی و در میان برگ هر دو اندک تفاوت ست و گویند که آن دو قسم ست نر و ماده و نر را
برگ دراز با ورامی شکل و ماده را برگ عریض و این نیز نوعی ست نوعی گلش نیز زرد و مثل گل هاوره و نوع دوم را گل و شاخها و غیره همه سیاه که
این را کالی کسوندی میگویند مزاج آن گرم و خشک بعضی گرم و تر و بعضی معتدل النسبه اند و گویند که گل او قریب باعتدال و بیخ او گرم و تر
و تخم او گرم و خشک در اول سوم و برگ در دوم مزه او اندک تیز و تلخ و آن دافع ریاح و قاطع بلغم و نافع فساد خون و سرفه و اخلاط از
دماغ فرود آرنده بهت رفع سمیت سموم مشروبه باید و غیره نافع اگر آب از برگ آن سوده با آرد گندم مساوی نان بپزند و با روغن کنجد بخورند شبکوری
دفع شود و همچنین آب برگ آن در چشم کشیدن و پوست درخت آن با نیم درم فلفل سیاه دافع سم مار و کژدم و صاف کننده آواز ست بیخ کسوندی
سه چهار ساله که در زمین باشد گرفته قدری از آن در دهن داشتن مصفی آواز ست و طلای آن بر موضع نیش عقرب نیز فائده دارد و اگر مار آنرا بریان
کرده بخورند تریاق زهر کژدم بود و جهت ضیق النفس عجیب الفعل ست و نیز یکدرم برگ آن با یکدرم فلفل گرد با آب سائیده بخورند و غذای نمک

سازند دافع باد فرنگ ست و نیز مجرب جهت استسقاء اگر برگ آن با دو عدد فلفل گرد سائیده بنوشند دافع یرقان ست و اگر پوست بیخ کسوندی خشک کنند و باریک سائیده با شهد غلوله بندند مقدار دو درم وقت نماز عصر بخورند و یک پیاله شیر گاو بالای آن بنوشند و چون مبتلا شود نیم غلوله از ان در دهن گرفته بمجامعت مشغول شوند امساک آرد و اگر برگ آن با چهار عدد فلفل گرد سائیده بر خنازیر بندند بسیار نافع ست و زرد صحت میدهد و بیخ کسوندی بآب لیمو سائیده بر قوبا طلا کنند رفع می نماید و طلای آن با صندل نیز همین فائده دهد و از خواص عجیبه آن آنست که اگر کسی را موی در شیر داده باشند تخم آن با گلهای آن سائیده غلوله چند کرده فرو برد و بعد از ساعتی قی کند اگر موی در غلوله باید صحت شود و الا فلا و علامت دادن موی در شیر آنست که قدرت نشستن در شکم در د کند و اگر برگ بیدانجیر بول کند پاره پاره شود و آنچون قدری بیخ نوع سیاه و آن که هنادی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل باریک سوده حبوب ساخته مارگزیده بخورانند شفا یابد و خورانیدن کسوندی بدو ... جهت ... آنرا کنار نامند مفید ست و صاحب تذکرة الهندی نوشته که خوردن نانخورش برگهای نرم او دافع تپ باد و کف و کرم شکم و سرفه خشک بلغمی و مقوی باصره و سبک و قت هضم تیز گردد و تشنگی و سوزش بدن دور نماید و مضمضه بطبیخ جمله اجزای او و دندان را محکم کند و غرغره او آواز را صاف گرداند و کهنه ... نافع و فرش کردن برگ تازه او در خانه حمام گرم و غلطانیدن بدن ... براقی صاحب ... مفاصل ... تمام بدن را نفع عجیب بخشد و برگ آنرا جوش ... بادمعانه نمودن ... بسبب سکپور و سرخ جهت وجع مفاصل مجرب و نیز ... مفاصل و عرق النساء ... و در سر و خفقان سوداوی ... مدی و سعوطآب افشرده آن مفتح ... و ضماد آن ... و طلوع عصاره او با شیر مسکن درد گوش ... و آب سائیده یک ... بخورند ... گرده و ... و بصر ... کوری آشوب چشم ... مضیئه ... دور کنند و تخم او بریان کرده شکم ... غیر بریان ... سیاه در آب لیمون سوده در چشم کشند برقان ... شود و نیز خورانیدن سوده او در آب ... تا یک ... جهت استسقاء مع اسهال مجرب ست و غذا دال تور و خشکا ... دهند و سرید الاثر ست و ضماد سوده و گرم کرده آن جهت ... وجع مفاصل سود مند و کسوندی ... مصدع گرم مزاجان و مصلح آن لیمون و گل نیلوفر ست کسیدا اسید ... سیاه داست کسیرو بفتح کاف و کسر سین مهمله و یای مجهول ... را ... نامند کاف عوض ... و نیز آمده یعنی کسیرک و کسیرو کسیرو کمره نبات ... یعنی بار او برابر ... و در کتب ... یعنی ... است ... هندی ... ظاهر ... آنرا ... سفید ... با آب ... نیز ... هندی بیخ ... کرده تا ... بیستاده ... آن ... آن کسیرو ... سیاه ... بسرخی و بار بسیار سیاه ... سرد ... آن سفید شیرین ... سرد و خشک ست و گویند مرکب القوی سرد و تر در دوم ... حرارت ... و قبض ... مقوی بدن ... و اسهال بسیار شود باشد در ابتدا و دافع اسهال صفراوی ... سوداوی ... اعضا ... طاعون ... ات و موی صفراوی مفید و ضماد او جهت ورم پستان مجروح آن نافع ست بقول بعضی سرد ... دافع فساد صفرا ... تشنگی خصوصا اگر آنرا با پوست بخورند لیکن اگر آنرا خائیده آتش فرو برند و ثقل آن بیفگنند باعث تبرید و عدم ثقل ست و بعضی آنرا ... شربت گلاب نبات حل کرده صاف نموده میخورند باعث برودت نافع سوزاک و رافع سمیت هوا و سوزش حمیات صفراوی و موی و اسهال میدانند خصوص که همراه پوست آن بسایند لیکن بغیر پوست لطیفه باعث اقبال طبع ست و آنرا بریان کرده نیز میخورند و گویند خوردن آن نافع گزیدن مار ست مضار آن گران و قابض شکم ... و مولد بلغم لزج و باد و مصلح آن ... فساد امراض بول ... نافع کسیس بفتح کاف و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و سین مهمله ثانی بهندی ... و در سنسکرت ... یعنی ... دانه های کلان ... نامند آن نزد هندیان سرد ... و در ...

وشکافنده قوت باه وبادهای بمی حیثیها ودمامیل گلو وباصره را ر دش بساز د وبدن را نورانی کند وزهر عیبی گرم معده وفع نماید ومصلح کسیس ست گلو نوشته اند وبهر السیس تسم جید آنست وخواص آن بقول یونانیان بزایج مسطور شد کسیطر پر رصاص اشتجارست که آنرا کسیطوس نامند کسیقون بفتح اول لغت یونانی ست آنرا دبوت نیز گویند و آن سوسن بری ست کسیلا بفتح کاف وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی وفتح لام والف ویا بجای الف یعنی کسیله اسم نبطی چوب نباتی ست شبیه بعود و با چسپندگی وسیاهی وسرخی بران غالب تخم آن شبیه حب الرشاد گویند بهبود ودر دوای ثمین می یافتند وصاحب جامع گفته که دوای معروف بکسیلا در زمانه ما بدیار مصر پوست درختی ست در شکل شبیه بسلیخه سیاه ونیکو در طبع آن ودر احراق آن نیست وابن سینا در کسیلا تکلم نموده و بسوی آن نسبت بعض افعال بسیار کرده و تابع آن درین جماعتی از صاحبان کتب اند ویکی از ایشان درین اصابت نکرده وگویند دوای غیر معروف یا هندی ست زخت طعم وبقول بعضی هندی کهیلا کهیلی ست گرم در دوم وخشک در اول وبقول شیخ گرم وتر در دوم و آن حدت دویه سهله الشکن چنانچه کتیرا یا صمغ آنرا میکشند و بدن را زیاد دارا زرد ست فربه کند وسنون آن سکن درد دندان و رافع حرکت آن و آشامیدن آن مقوی باه و احشا و مفتح سده رحم وگرده و مدر بول وحیض و جالی گرده ومثانه وکشنده کرم معده ودیلوکننده تنگ نفس وار وجهت بلغمی مزاجان و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم مضر به مصلح آن کتیراست وصاحب منهج نوشته که آن در معاجین مستعمل ست مضر طحال مصلح آن تخم کرفس کسیومالیس برومی حشیشه الزجاج ست کسیه اسوست فصل کاف باشین معجمه کش بفتح کاف وسکون شین معجمه غذائی ست از گندم واندکی دال نخود وگوشت وروغن ومصالح مهرا پخته باشند و انفاخ ودیر هضم کشاتی بشپ اسم برنکاست کشائی کهه اسم لانک ست کشائی اسم مدی سرخ ست کشارنگا بکاف وشین معجمه والف وفتح رای مهمله وخفای نون وفتح کاف فارسی والف اسم لانک ست کشاجیوا بکاف وشین معجمه والف وفتح جیم فارسی وسکون تحتانی وفتح واو والف اسم باکر د واخر ست کشاحل اسم فارسی شاحل ست کشادی پهل اسم برنکاست کشاملیکا بفتح کاف وشین معجمه والف وسکون میم وکسر لام وسکون تحتانی وفتح کاف والف اسم انباره است کشانلوملدل بفتح کاف وشین معجمه وسکون الف ومیم وضم لام وسکون واو مجهول ومیم دوم وفتح لام دوم ودال مهمله وسکون لام سوم اسم املی ست کشت بفارسی معرب کشط ست کشت برگشت بفتح کاف فارسی وسکون شین معجمه وتای فوقانی وفتح بای موحده وسکون رای مهمله وفتح کاف فارسی وسکون شین معجمه وتای فوقانی اسم فارسی ست بعربی بمعنی التواء علی الالتواء وابوالحسن علی بن رضوان در کتاب یادگیری الطبیب درانجا ودیگه دیسقوریدوس وجالینوس ذکر کرده نوشته که آن معروف مشهورست بسبب التفاف بعض فروع آن بربعض اهل فارس آنرا باین اسم نامیده اند برانکه گشت بمعنی معدول وبعضی عطف ست برمعنی علی یعنی عطف برعطف وبقول صاحب جامع بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی نوع برنوع وبعضی آنرا معدول نامند سواد الهند وبعضی سواد الاکراد گویند وبفارسی پیچک واهل شیانگاره فارسی پیچ و بیونانی قنا غیرسی ببرومی بروطوس بهندی قروبهلی وبجه بلی ... خان مرو پینگه نامند و آن گیاهی ست وگویند شاخهای ست باریک بقول شیخ آن مانند رشته باهی ست بهم پیچیده وبعض آن ... واشنه و ... دران پیچ میباشد بر یک پیچ پیچیده ورنگ آن مائل بسیاهی زردی وطعمی غالب ندارد وگویند گل آن یکعدد وشبیه بگل حب النیل سفید رنگ وبعضی مائل بسبزی وبرگ آن شبیه بدنباله عقرب وچون خشک میشود مثل رسن مفتول می پیچد وبهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی آنست بعضی آنرا بدشکان انسته اند صحیح تر آنست که غیر آنست وشیخ نوشته که بعضی اطبا گفته اند که آن بدشکان ست وبعضی گویند که قوت آن مانند قوت بدشکان ست واین اسم ست وابن جمیع در حواشی عراقیه گفته که گشت برگشت راعود الماهره نامند وبدشکان برشعان ست ودر قول ماسابق گذشته که آن بلسقان ست وشیخ الرئیس در حرف با ذکر کرده گرم در اول وخشک در آخر آن وگویند در آخر درم وبقول شیخ گرم در خشک در دوم محلل ملطف ومسهل بلغم غلیظ وقاطع باه وشیر نساء و آن جهت ورام بارده وقوبا وجرب نافع وگویند از خواص آنست که چون طفل را در مهد قرار نباشد وبسیار گریه کند وزن یکعدد از آن بگیرد و در زیر سر آن نهند از گریه باز ایستد وقرار گیرد وگویند که آن منفعت سد دست در ادویه کیا

داخل کرده میشود ومصلح آن در قطع باه وشیر مغز چلغوزه مقدار شربت آن یکدرم بدل آن صبر ست کشتشم اسم گل گنون ست کشتک اسم
فارسی جبل ست کشتگهن بضم کاف وسکون شین معجمه وفتح فوقانی هندی وکاف فارسی وخفاء ها وسکون النون اسم درخت برنکا ست کشتو
وکشتور بفارسی انگوریست که از غوره گی برآمده بحد حلاوت تامه نرسیده باشد کشتوک اسم فارسی سنگ پشت ست کشته اسم فارسی
میوه های خشک ست وندرا نیز گویند کشنج بعربی درغ ست کشد وکشط قسط ست کشر بعربی اسم نان خشک ست کشری معرب
کهچری هندی ست وآن عبارت از طعام مصنوع از ماش وبرنج مخلوط ست کشته اسطوخودوس ست کشف بفتح اول وثانی اسم فارسی
سنگ پشت وبضم اول بفارسی زفت ست کشک وکشرک اسم فارسی طائری ست که عقعق نامند کشک بفتح اول وسکون ثانی
اطعاست کشکاب وکشکاب بفارسی آش جو را نامند گویند کشکاب آش هلیم ست کشک الشعیر شیره جو ست ونیز جو مطبوخ مالیده
صاف نموده را نامند وطبع آن سرد وتر ست وغلیظ تر از ماء الشعیر ودر تبرید وترطیب کمتر از آن ونافع امزجه گرم وخشک ودافع تب ومسکن تشنگی
حادث از گرمی وخشکی وآب رقیق مطبوخ آنرا بعد از مالیده که جرم آن دران داخل نشود ماء الشعیر گویند کشکک بفارسی آش هلیم را
نامند ونیز طعامی که از جو بعمل آید وحبوب ترتیب دهند با گوشت ویا بی گوشت کشکین اسم فارسی نان جو ست ونیز نان متخذ از آرد جو وگندم
وباقلا ونخود ومجموعه را نیز نامند کشکینه کشکین ست کشلوه بضم کاف وشین معجمه وفتح لام وواو دبا اسم دوب ست کشم بعربی نهمه است
کشمش بکسر کاف وسکون دو شین معجمه ودرمیان هردو میم مکسور اسم فارسی مویز بی دانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف آن
نوعی از انگور کوچک مدور مایل باندک طول والطف وشیرین ترین انواع آنست مویز رسیده آن نیز بسیار شیرین ولطیف تر وبهتر
از سائر انواع مویزها ونیم رس وغوره آن که غوره کشمش نامند چاشنیدار میباشد واین از برای نیز طعام گذاشتن ودر شکم مرغ وطیور دیگر
نهادن بسیار موافق ولذیذ وگویند که آن سیاه وسرخ وسبز وسفید وزرد میباشد بهترین آن سبز شیرین بالیده وبزرگ دانه تازه آنست که از
انگور عسکری سازند وزبون ترین آن سیاه گرم در دوم وخشک در اول وگویند گرمی زیاده آن سیاه است پس سرخ پس سبز پس زرد پس سفید
وبا قوت مسهله ودر طبخ مسهل تر از مویز سهی وکثیر الغذا الفوع باب معمول آن که با فانید نصف جزو آن بقوام آورده باشند جهت سرفه وتنقیه مواد
سینه وتصفیه آواز نافع وچون از کشمش سبز سفید چهل دانه بزرگ آن در گلاب شب ترکنند وصبح آنرا خورده گلاب را بنوشند خفقان وضعف قلب را
نفع کند وتقویت قوتها نماید وضماد آن با زعفران وزردی تخم مرغ وعدس جهت انفجار دمل وتحلیل صلابات سعدیل وچون آنرا با صبر سایند
بر سر مالند جهت دفع کچلی یعنی سعفه سر مجرب نوشته ودر سائر امراض مانند مویز دانه برآورده است واکثار آن محرق خون خصوصا سیاه آن که در دست
گرم مزاج سرد وبلغمی را نافع ایشان ست ومصلح آن مصلح مویز ست کشمش کاولیان بوی را نامند کشموریز اسم کشوث ست کشنو اسم
کنجاره است کشن خرما اسم طلع ست کشنی وکشن اسم فرطم ست وکشنک وکشنین کرسنه است کشنه بفارسی اسم کشنج ست ونیز سپست را نامند
کشنج شیخ الرئیس نوشته که آن چیزی ست از جنس کماة مغبر مجتمع در بزرگی گرد الا آنکه بغایت محدب ست در ریگستان میروید مثل نبات کماة ونطر ولذیذ
بسیار در بلاد ما بماوراء النهر ونیز خراسان میباشد وبا ابن سمن اصلا نرسیده که آن احدی را مثل مضرت نطر کماة مغبر کرده باشد چون طعم آن طعم کماة
قیاس کنند اندک مائل بشیرینی باشد وشارح گیلانی مینویسد که آن اسم فارسی نوعی از کماة است وآنرا کلبکان گویند وآن بقول شیخ سرد ست کم از
سردی سائر کماة وقطر وخالی از رطوبت غریبه مع یبوست جوهر آن نیست وسطحی حرارت وغلیظ الغذا وقلیل الغذا وزنان جهت فربهی آنرا در حلوا داخل
کرده میخورند وآن مسکر ودیر هضم ودماغی بر معده است واصلاح آن خوردن آنست با مری وزیت وتوابل گرم ونمک وصعتر رازی در حاوی نوشته
که آن بقله معروف ست وماسرجویه گفته که قوت آن قریب از قوت بقله یمانی ست ابن ماسه بصری گوید که آن جنس نطر ست وآن قریب در طبع
از اشنه است کشنیه اسم فارسی کشنیز ست کشنیز بکسر کاف وسکون شین معجمه وکسر نون وسکون یای تحتانی وزاء معجمه اسم فارسی ست وبعربی کزبره وکشنیز

و جلجلان نیز و بیونانی بردنمائون و فیطاسیرون و قیطمون و قیطرون و قوریانون و قوریون و به نبطی فاترد و بسریانی کزبرا و در انگریزی کوریئنڈر سیڈ و بهندی
دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گویند کزبره اسم نبات جلجلان ست که کشنیز خشک باشد و نبات آنرا هندی کوتهمیر گویند و آن بری
و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتدویر و نبات آن کوچکتر و مائل بزردی و تخم کوچکتر و سرد و عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر
از بستانی و دانهٔ آن ریزه تر و با سمیت میباشد و بستانی را کزبرة الملوک و کزبرة البریه و قیتر نامند و نبات بستانی بقدر یکذرع و زیاده بر آن با شاخهای
باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی عریض تر و بندگتر میباشد و هرچند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتردار از چتر شبت
کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دارد و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و بوی پوست آن زیاده از مغز آن
و بهترین آن تازه بالیده برنگ دانه تند طعم قوی الرائحه آنست بقول بعضی تازهٔ آن سرد و تر در آخر اول و بعضی گویند سرد در اول و خشک در دوم
و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و بقول جالینوس مرکب القوی چنانچه شیخ الرئیس در قانون نوشته که جالینوس گفته قوت آن مرکب ست و غالب
دران ارضیت تلخ و مائیت فاتره و دران عفوصت اندک از قبض ست و نزدیک من مائیت دران بارد رقیق و فاتر نیست البته بارد ست مگر آنکه بسبب جوهر
لطیف حار مخالط آن باشد چنان که بزودی مفارقت از آن کند و ایضا چنین گفته که جالینوس نفی برودت از کشنیز نموده مانند است و دیسقوریدس
نموده گوئیم که بر برودت آن روفس و ارکیغانس و غیرهما گواهی داده اند طبع آن بارد در آخر اول تا ثانی و خشک در دوم و نزد ابن جریج در سوم
خشک ست و نزد من کشنیز خشک مائل بتسخین اندک ست و جالینوس گفته در جمیع آن دلیل تسخین نیست بلکه عینیست که این بجوهر حار لطیف
دران باشد که تحلیل شود و هنگام شرب باقی نماند یعنی چون آب کشنیز نوشیده شود این اجزای لطیفه که دران ست تحلیل گردد و در معده بعد
که گرمی آن ظاهر گردد و الا آثار آشامیدن عصارهٔ آن قاتل نمی بود و بجوهر کثیف ارضی بارد بسیار و گیلانی در شرح قانون نوشته جز ردائی
که در کشنیز ست واجب ست که شدید البرد باشد و لهذا چون کثرت آن می کنند بقوت سردی فعل میکند چنانچه در عصارهٔ کشنیز پس چون خشک
شود سردی آن بسیار کم میشود و بدینجهت کشنیز خشک در سردی کمتر از رطب ست بغایت و جزو حار کشنیز تحلیل میشود و چون داخل بدن
وارد گردد و این بنا بر حرارت بدن ست زیرا که کشنیز چون داخل بدن وارد شود جزو حار آن از فعل ظاهر تحلیل شود و فعل باقی
میکند و آنچه دران از عفوصت تابع اجزای ارضیه بارده است نقص می یابد اما چون کشنیز از خارج بدن وارد شود در آن تحلیل بسیار میکند این
بهر آنست که جزو حار بحرارتی که در خارج بدن ست تحلیل نپذیرد پس فعل آن ظاهر میشود و جالینوس گفته اند که اگر در کشنیز اجزای بارده
می بود فعل این جزو حار را محال میگوید که در طبع این اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که کشنیز سرد در اول ست زیرا که در آن سردی ظاهر
میشود و بعضی گویند گرم ست بهر آنکه در آن گرمی و تحلیل و رام یافته می شود و حق آن ست که آن مرکب القوی ست چنانچه بقراط گفته که آن مرکب
از جزو بارد بسیار و از قبض اندک و جزو حار لطیف قلیل ست و حکم برای غالب ست و آن سرد و خشک ست و لهذا چون از آن آثار تبرید
به تبرید و رطب آن حدت و بشاعت ست و در خشک آن لذاقت و تسکین میبویسد دران قبض تحریر ست طلای عصارهٔ
آن با شیر ضربان شدید و همچنین با روغن گل و طلای آن با سرکه تنها و با سفیداب و سرکه و روغن گل نافع اورام حار ست و با زیت
و عسل برای شری نار فارسی و چون از آن تا یکدرم با شکر یا آب عناب یا آب سرد بخورند را قطع کند و ضماد آن با آرد جو محلل خنازیر
و اورام صلبه طلای عصارهٔ آن مخلوط با آرد باقلا و با آرد نخود و بعضی روغن گل نیز افزوده اند و جالینوس گفته که چون آن تحلیل خنازیر
کند پس چگونه بارد باشد و شیخ گوید ممکن ست که در جواب آن گفته آید که این بسبب خاصیتی ست که اندران ست و یا بهر آنکه دران جوهر لطیف غواص ست
نافذ میشود و غوص میکند و جوهر غلیظ بارد غوص نمی نماید لیکن چون آثار جوهر حار سریع التحلیل شود و فعل بارد باقی ماند و ایضا جالینوس
بر سبیل اعتراض گفته که کشنیز شفا نمید حمره را مگر آنکه بارد گردد و یا مخالطه بخلط سوداوی یا بلغمی باشد یعنی حمره آنگاه صحت می بخشد که لطیف آن

تحلیل گردد و غلیظ آن باقی ماند و یا با آن خلط سودا و یا بلغم بود و این دلالت میکند بر آنکه در وی حرارت قوی هست و در جواب این همانست که شیخ
در سوال اول گفته و گویند که چون پارچه کهنه بآب آن ترکرده بر اورام حاره نهند نفع کند و ضماد آن مانع انصباب مواد حار و محلل اورام حاره
باد سرخ ست و با نان خشک سویق برای حمره و نمله و جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون اسرب را در آب
کشنیز با روغن گل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح گذارند در دفع آن مجرب طلای آن مسکن صداع عارض از صعود ابخره و نافع دوار ست
و چون آب آن بنوشند منع صعود بخار بسوی سر نماید و دوار حادث از بخار صفراوی یا بلغمی و صرع عارض از ابخره را نفع کند زیرا که کشنیز را خاصیت
در منع بخار چنانچه شیخ نوشته که خاصیت آن منع بخار از سر ست و لهذا در طعام صاحب صرع حادث از صعود بخار بدن بسوی سر و نیز صاحبان سدر و
دوار داخل کرده میشود و اکثار از تازه یا خشک آن اختلاط ذهن بسبب تغلیظ و تبرید می نماید و تر و تازه آن منوم و مانع رعاف ست چون آب
افشرده آن در بینی چکانند و پارچه طلا کرده بر پیشانی سرد کرده نهند خصوصاً با اقاقیا و گویند که آشامیدن هفت مثقال آب آن محدث اختلاط
ذهن بسبب آنکه در آن تخدیر مفسد مزاج روح نفسانی ست و منوم و مانع صعود ابخره بدماغ ست خصوصاً با سرکه و سماق و شربتی که از آن مرکب
سازند خواب آورد و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نفع کند و چون برگ آن ضماد نمایند منع سیلان مواد بسوی چشم و غیرها نماید و چون آب
آن با شیر زنان در چشم چکانند درد آنرا ساکن کند ایضاً ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد نافع
و قطور آب آن بچشم مانع بروز آبله بجانب حصبه در چشم و این نادر ترانست و مجرب و اکتحال باب آن رافع زردی چشم آنست و قطور
دو حبه کافور در دو درم آب کشنیز تر قطع رعاف کند و چون امتصاص کشنیز سبز نمایند قلاع فم را نفع کند و مضمضه بعصارهٔ آن رافع قلاع
و سوزش زبان و حرقت زبان و مسکن درد دندان کرم خورده است و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی ست و سنون آن
مقوی بن دندان و قاطع خون آن و آن جهت سرفه و ضیق النفس حار و رطب خفقان حار مفید و گویند آن سینه را ردی ست و حابس
نفث الدم ست چون با آب لسان الحمل بنوشند و هفت مثقال از آب آن با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن تشنگی و حابس قی و
مانع باد و تعوذ آن در هضم ست و لیکن مقوی معده گرم مزاج و مسکن صفرا و تلهیب معده خصوصاً چون رطب آن بسرکه یا آب انار میخوش بخورند و کشنیز تر اندر طعام اطعمه بطی
گرداند ادخال آن در اطعمه سبب نفوذ آن طعام تا دیر ایستد بسبب آنکه سخت حار که اندر داغ بریزد نیکوست و چون باکیان فربه اند در آب کشنیز بریزند شوربا که آن جهت حرقت مثانه
نافع و طلای تازه آن با عسل و مویز نافع اورام خصیه ست و چون کشنیز تر بر ران زن عسر الولادت بندند بچه بزاید و بیخ آن چون با هستگی قلع کند تعلیق
آن نیز این فعل کند مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه از جرم آن دو اوقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و بقول صاحب منهج بدل
آن بهر تبرید در اطلیه و اضمده حی العالم ست و تخم آن که جلجلان کشنیز خشک عبارت از آنست سرد و خشک تا دوم و گویند سرد
در دوم و خشک در سوم و مقوی دماغ و قلب بجاره و مفرح و مانع صعود ابخره بدماغ و رافع وسواس حار و خفقان حار و مقوی معده
و حابس اسهال و جریان منی و نافع قروح مجاری بول و ضماد آن جهت درد سر حار نافع و صنعت آن که چون آنرا اندک بریان کرده در سرکه
بشب ترکرده و صبح آنرا خشک نمایند پس سائیده از آن هر روز یک مثقال با مثل آن شکر بخورند در تسکین دوار و سدر عجیب ست
بهر آنکه قطع ابخره دماغ میکند و چون با شکر بخورند جهت درد سر و پشت حار نفع کند شربت آن نیز جهت سدر و دوار و منع مستی شراب
نافع و چون با مثل آن شکر آمیخته هر روز دو مثقال با یک اوقیه و نیم شربت ورد ممزوج بآب بخورند منع ابخره صاعده از معده بسوی دماغ
نماید و پاشیدن خشک سوده آن در دهان نافع قلاع و کشنیز خشک در گلاب ترکرده در چشم صاحب سلاق چکانیدن نیکوست و کشنیز
خشک را خاصیت عظیم در تقویت قلب و تفریح آنست خصوصاً در مزاج حار و اعانت و عطریت آن می نماید و آشامیدن دو درم آن بآب
بارتنگ حابس نفث الدم و ضماد آن با صندل و انیسون جهت تقویت معده و دفع آروغ و آن نافع ترش شدن طعام در معده و دافع

آروغ ترش ست چون بعد از طعام یاد تا آخر آن بخورند اگر حدوث آن یا روغ از حرارت باشد چنانچه در صاحبان مراقیالیس منع بخار و حرکت
آن نماید و لبث طعام را در معده طول میدهد و تقویت معده می نماید بدان سبب صاحبان زلق الامعاء و اسهال را نفع میکند و گیلانی گوید که
کشنیز خشک نیز دیر کنندهٔ انحدار طعام ست و هضم آن نیک گرداند و از فساد آن مانع کند و لهذا می باید که کثرت آن نمایند در اطعمه کسی که
طعام او در معده نماند و خصوصاً بریان کرده آن با فلفل و دارچینی و خولنجان و ازان اجتناب باید کرد کسی را که ربو یا نزله در سینه او باشد پس
اگر احتیاج بخوردن آن باشد در طعام مصالح دار بلطفات و مسخنات بخورد و چون دو مثقال بریان کرده آن با سه اوقیه آب بارتنگ
غیر مطبوخ بخورند قبض شکم و قطع خون کند اگر آمد آن از باطن باشد و اگر از ظاهر باشد سائیده بر جای خون آمدن بپاشند و بریان کرده آن بغایت
قابض و ادخال آن در اطعمه صاحبان ذرب و زلق الامعاء و اسهال نیکوست و نوشیدن شیره آن و یا نقوع آن جهت اسهال دموی و هیضه و قے
خصوص بریان کرده آن و رافع خفقان و سه درم آن با میفختج مسقط کرم معده و مانع تولد آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و
با عسل و روغن زیتون جهت شرا و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و کشنیز خشک نیز کاسر قوت باه و مجفف منی ست
[illegible] و بر پنج درم [illegible] آن [illegible] درم و گویند پنج درم
[illegible] اختلاط ذهن بسبب تغفیه [illegible] مصلح آن عسل و آشامیدن آب ترو تازه
آن قریب چهار اوقیه [illegible] نسیان و اختلاط ذهن [illegible] و سبات [illegible]
محدث تقلیل منی و ضعف باه و مسکن انعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کشنیز از بدن شارب آن و علاجش بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن
زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و شوربای مرغ فربه با نمک بسیار ست تنها و یا با دارچینی و مضر صاحب بو و ضیق النفس مصلح آن بیضه نیم برشت
و شراب و مورث نسیان و مصلح آن سکنجبین سفرجلی ست افعال و خواص این بقول اطباء هند در دهنیه مسطور شد **کشنیز کوهی** اسم فارسی تخم کشنیز کوهی
مخلصه است **کشنیج دشتی** نوع صغیر بادرنجبویه است نزد اکثر اطباء نوعی از شاهتره است و نزد بعضے مخلصه انامند و بقول حکیم علویخان آن کشنیج دشتی
کشنیز بری ست که آن را بشیرازی قیتره گویند **کشنو** اسم فارسی ستاک پشت ست **کشوث** بضم و فتح کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه کشوث
و الکشوث باضافه الف در اول نیز آمده اسم عربی ست و بعضے گفته اند معرب ست و کشوثا و لیف ملکی نیز گویند و بیونانی بشرطوس و بسریانی دینار و زر عنا
نیز و بلغت شیرازی کاره خشم و برومی کشموریون گویند که بیونانی و سریانی کشیون نامند بفارسی برشخ فربیغ و زجمول نیز و گویند که زجمول اسم تخم کشوث ست بهندی امربیل و اکاس بیل
و امرلته نیز نامند و آن گیاهی ست مانند ریسمان باریک و بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی که بر نباتات و خارها مانند شبها پیچد و بیخ آن در ظاهر نیست و اطراف فروع آن بسیار بعضے آن
بر بعض پیچیده و گل آن ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و شبیه به بزر البنج و مائل بتدویر و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضے زرد مائل بسفیدی و همه
اجزاء آن تلخ و تخت و جوهر تلخ بران غالب و در تلخی شدید تر از تخم کاسنی و در اکثر احوال آن مشابه بدان و بهترین آن تازه زرد تلخ مزه آنست و قوت
آن تا سه سال باقی می ماند بقول شیخ گرم در اول اولی ست و خشک در آخر دوم و گویند گرم و خشک در اول و گویند در دوم و بعضے سرد در
اول و خشک در دوم و بعضے معتدل در گرمی و سردی و خشکی گفته اند با آنکه ذی قوای متضاده است و گیلانی گفته که هر گاه درین دوا تلخی
و زمختی ست پس آن لامحاله خشک ست و گرمی آن زیاده تر از سردی آنست بهر آنکه تلخی آن شدید تر از زمختی آن ست فلهذا آن مقوی
احشاء و منقی و مجفف رطوبات ست و بسبب ضعف حرارت خود بدان حد نمیرسد که دوای جاذب باشد نه آنکه مفرح بود و قوت تخم آن مثل قوت
آنست و گویند که بلکه قویتر از انست و بالجمله آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی انها از اخلاط فاسده و دابغ معده و مقوی فم
آن و مخرج مواد عفن و غلیظ و مراری و مراق که اندران باشد و مقوی جگر و طحال و مفتح سدد آنها و احشاء و گرده و زهره و منقی او ساخ شکم و عروق
و ملین طبع و محلل ریاح و اورام و جهت خناق و مغص و ربع و تبهای کهنه و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم نافع و چون با سرکه

بنوشند فواق را ساکن کند و آن قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن جهت یرقان زرد و سیاه عجیب النفع ست چون عصیر آن
تا یک نیم اوقیه بنوشند لیکن باید که با شکر بدهند و عصارهٔ بری آن چهار درشراب انداخته یا بیاشامند مقوی معده ضعیف ست و آشامیدن آب
آن با سکنجبین بریند مسهل صفراست و مطبوخ آن در تفتیح و خصوصاً نیده آن در اسهال قوی ... و چون ... آنرا بنوشند تنقیه ... از شکم چندی
سیلان خون از رحم نماید و گیلانی نوشته که چون آنرا ... شراب ... آن نماید ... آن قوی ... آن ... یک ...
و چون بعصارهٔ آن یا بطبیخ آن پای را بشویند نقرس و اوجاع مفاصل را نفع کند و ... معده ...
یا تخم کرفس یا بادیان ... چون با سکنجبین بنوشند ادرار بول نماید و آب آن نافع حمیات مستقادمه ست ... جهت ...
نیکوست چون با سکنجبین بنوشند و آن غیر موافق گرم مزاجان ست و گویند که عصیر کشوث مضر ریه است مصلح آن عسل و گویند کاسنی و بدل
آن یک ثلث وزن آن افسنتین مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و مغثی و مصلح آن کتیرا و تخم آن در افعال مذکوره
قوی تر از سایر اجزای آن و گویند معتدل در گرمی و سردی و خشک در اول و مفتح سدد جگر و گرده و مرقق رطوبات که در معده باشد و مدر بول
و ملین شکم و لهذا با حروف نافع زحیری ست که از برودت و بلغم باشد و بریان کردهٔ آن در تقویت معده و قبض و حبس نزف الدم اعضای
باطنی و سیلان رحم قوی تر از غیر بریان کردهٔ آن و گویند حمول بریان کردهٔ آن قاطع سیلان رحم ست و ضماد آن جهت جرب و نقرس
نافع و تبهای کهنه را بغایت نافع و بقول صاحب منهج مضر مثانه مصلح آن بلوط بدل آن کاسنی مع افسنتین رومی مقدار شربت آن
دو درم گویند مضر ... مصلح آن کاسنی و گویند عسل و مضر طحال مصلح آن سکنجبین بدل آن بادروج و ثلث آن افسنتین گویند جرجیر ست
و گویند که آن بجمیع اجزا خود نافع حمیات عتیقه است **کشوث رومی** افسنتین ست **کسرشا** و رجها بفتح کاف و شین معجمه و ضم واو در اهمله
و فتح جیم فارسی و خفا، ها و الف اسم درخت اناره است **کشیه** اسم عربی سوسمار ست **کشیعا** اسم عربی خبازی ست **کشیون**
کشوث ست **فصل کاف با ضاد معجمه و ظاء معجمه و عین مهمله** **کضنیون** اسم بادنجان بری ست که بهندی کتائی و بهت کٹیا نامند
کضیظ رخام ست **کعب** بفتح کاف و سکون عین مهمله و بای موحده اسم عربی ست بفارسی بجول شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب مدهٔ
و آن استخوان متصل بساق ست بهترین آن کعب گاو و خوک ست ... مسطور شد **کعب غزال** قسمی از حلوا است و نزد
بعضی اطبا فاینند **کعدیه** بعربی بیت عنکبوت ست **کعسم** اسم گورخر ست **کعسوم** اسم خر ست **کعک** بفتح کاف و سکون عین
و کاف معرب کاک فارسی ست و آن نان سمید کوچک خشک ست که توران کو بید. وخشک نان نامند گرم و خشک حابس شکم و
مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص کرده میشود **کعیت** بعربی اسم بلبل ست و نزد بعضی هزار داستان
فصل کاف با غین معجمه و فا **کغاله** ... ست **کف** ... بفتح اسم فارسی زبد ست و صاحب منهاج گفته که آن اسم خرفه است
کف آبگینه و کف شیشه اسم فارسی ... قونیا ... که بعربی زبد القواریر نامند **کف آدم** اسم عربی نباتی ست بقدر یک ذرع و برگ
آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن ما بین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از فلفل باریکتر و بعضی گیاه بهمن ...
دانسته اند گرم و خشک در اول رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قایم مقام بهمن سرخ ست مقدار شربت آن
یک مثقال **کف الارنب** و کف الذئب جنطیانا ست **کف الاسد** و کف الذئب عرطنیثا ست **کف اجذم** و کف ...
گویند که اسم پنجنکشت ست و گویند که اصول سنبل رومی ست و نزد بعضی کرمهٔ بیضا ست و بعضی گویند که قسمی از خصی الکلب ست **کف**
خرنبل ست **کف دریا** اسم فارسی ست بعربی زبد البحر و قیتمن و بیونانی قرنیون و برومی ملوس پلاسیوس و بهندی سمندر پهین نامند و آن
جسمی ست مرکب از اجزای ارضیه کثیفه و اجزای هوائیه لطیفه مجتمع با رطوبت دریا با متزاج تام حتی که جسمی حجری میشود آنرا نزد بعضی ...

قیقسور گویند و بسبب تحریک امواج در کنارهای بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسدی و آن پنج قسم می باشد یکی
اسفنجی شبیه باسفنج در شکل و سطبر و زرد رنگ ثقیل با زهومت بوی مثل بوی ماهی و این بسواحل بحر محیط بسیار یافته می شود دوم ظفری شبیه
بناخن چشم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجویف کثیر و بوی آن مائل بکراهت شبیه ببوی طحلب بحری سوم وردی فرفیری رنگ و سبک
و این ادویه بسبب مشابهت شکل آن بکرم در یونانی میسنون و میلسون و سیلیسون و بشیرازی کرم ایوب نامند چهارم صوفی
شبیه به پشم چرک آلود بلا زهومت بوی سبک با تجاویف بسیار و سفید رنگ مائل بزردی و آنرا اقینون گویند پنجم نطری در شکل و
سفید و سبک و ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم و بی بوی و دران چیزی شبیه بقیقسور و این از همه اقسام قوی تر و حاد تر است و در جزیره
که آنرا اسقو سیلون نامند بلاد و در نیطلیس یونان داخل بلاد آنرا انابوسر اغی نامند بسیار بهم میرسد و بهترین آنها آنست که در رنگ یعنی برنگ
گل سرخ مائل بزردی مع اوصاف قسم پنجم باشد و نزد جالینوس قسم چهارم آن قوی تر از قسم پنجم است بسبب حرارت و حدت آن و صاحب
مخزن مینویسد که قسمی از کف دریا دیده شده سفید بسیار بضخیم بحجم یک انگشت و زیاده بران و بی رائحه و باندک شوریت اجزای آن پرده پرده
و اندک سخت و درمیان پردها جرمی رخو از قبیل سفیده آب و چیزی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و سطح پوست
آن در طول گره دار و شبیه بفقرات پشت و در زیر پوست نمایان و طول آنها یکشبر و نیم میگفتند و این را بهندی کستوری نامند و آنچه بتحقیق پیوسته
زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز و شبه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای
فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد بقدر یکشبر و در زیر شکم آن پوستی و دران کمی رخو و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه رنگ که بعضی مردم آنرا
با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد در کتابت استعمال می نمایند و آن حیوان بساحل افتاده و میمیرد و بعد گوشت و پوست آن تحلیل و زوال گشته
بدان شکل میگردد و مردم از ساحل برداشته باطراف می برند و کف دریا می نامند و اکثر ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب و بریان است
بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید می نمایند و استخوان پشت آنرا می اندازند و آن بمرور ایام بدان شکل میگردد و آن ماهی را اسپلهاسه
طولانی شبیه بروده حیوانات تا پنج شش عدد و بطول یکذرع می باشد و دم آن کوچک از گوشت نرم و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست
نازک و مولف کتاب مذکور در ذیل ذکر اذارانیون بیان نموده که محتمل آن چیزی را که بهندی کستوری می نامند این یعنی اذارانیون دریائی قریب
بدین بوده باشد مولف گوید که چون مشک را نیز در هندی کستوری میگویند شاید که این قسم را نیز بسبب مشابهت آن در رنگ یا بوی آن باین اسم
نامیده باشند و ما شد که این نوع قسم اول از اقسام خمسه کف دریا باشد چنانچه شیخ الرئیس در مفردات قانون در وصف قسم اول زبد البحر فرموده که
رائحه مثل رائحه مسک زهک والله اعلم بالصواب بالجمله اقسام کف دریا گرم و خشک در سوم و گویند سفید آن گرم در سوم و خشک در
دوم است افعال و خواص آن بقول شیخ آنست که منقی اوساخ یعنی پاک کننده چرک و جالی و محرق است و گویند مقرح خصوصا قسم پنجم آن که
جلد را مقشر میگرداند و دران غوص میکند حتی که قرحه حادث می نماید و قسم سوم الطف از غیر آنست چنانچه شیخ فرموده و گویند قسم چهارم قریب بآنست
و قسم سوم نافع داء الثعلب است چون آنرا بسوزند و بسرکه انگوری آمیخته بر داء الثعلب طلا سازند و چون با نمک و شراب احمر با صمغ رقیق بران
طلا نمایند موی را دران برویاند و قطوری در ستردن موی استعمال میکنند و گویند جمیع اقسام آن دران مستعمل و قسم اول و دوم بهتر در غسولات
منقیه بدن و صفای البشره از چرک استعمال کرده میشوند و بهر دو قسم در ادویه بثور لبنیه و کلف و نمش و برش و قوبا و برص و جرب متقرح و بهق و آثار
وجه و سائر بدن خصوصا علتی که دران جلد متقشر میشود داخل کرده میشوند و باقی اقسام در ستردن موی و قسم املس آن جهت ادرار مساریه
بالغ النفع است قسم وردی آن را چون بلسایند و با موم و روغن آمیخته بر خنازیر طلا نمایند تحلیل کند و نافع جرب متقرح و قوبا است خصوصا تمام
منفسحی آن و گویند که ضماد کف دریا با موم و روغن گل جهت بثور لبنیه و غیر آن از امراض که مسطور شد و جهت قروح و خنازیر و سائر امراض جلد نافع

وطلای آن باسرکه بربدن جهت لاغر کردن بدن وگداختن گوشت از مجربات ست وبرکلف در ازالهٔ آن مجرب وطلای آن خصوصاً قسم اخیر باندک
فلفل سیاه وآب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه ریحی واستسقا خصوصاً طبلی نافع واکتحال قسم وردی آن وبقولی قسم سفید آن جالی بصر و
مزیل بیاض چشم ست چون بادویه مناسبه آنرا مخلوط سازند وقلع آثار قروح قرنیه نماید وآن برای خاریدن جرب پلک چشم نیکوست وسنون قسم
املس آن اوفق برای جلای دندان ست خصوصاً سوخته آن که در جلا شدیدتر ست وهر دو قسم اخیر آن نیز جهت جلای دندان نیکوست وهمچنین
اگر آنرا بسوزند وباهموزن آن مرجان سوخته بسایند وبر دندان بمالند قلع آنرا دور کند وگویند که آن قاطع قی وغثیان وهاضم اغذیه است آشامیدن
قسم وردی آن از یک دانگ تا دو دانگ با مثل آن کتیرا جهت درد طحال وگرده ومثانه واستسقا نیز مفید ونافع عسر البول مدر آن مدر حیض و
مخرج ریگ وسنگ از مثانه وگرده است وطلای آن بانیه در روغن گل گداخته جهت نقرس نیکوست مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ
وآن از ادویه قتاله است ومضر سر وحواس ومصلح آن کتیرا وروغن مغز تخم کدو وگویند مضر آواز وقصبه ریه مصلح آن لعابها وصموغ بدل آن شبح یا بوره ارمنی ودر سنگ دان
سوی بوزن آن حجر قیشور وهریک از بسام آن بدل یک دیگر اند ومغسول آنرا حدت کمتر ولطیف تر وجلای آن بیشتر وبرای داء الثعلب وکلف بهتر و
طریق سوختن آن آنست که در کوزهٔ گلی کرده سر آن بند نموده بگل حکمت در گیرند ودر تنور گرم نهند وبعد سرد شدن برآورده بکار برند وبعد سوختن
آن اگر مغسول نمایند مثل اقلیمیا آنرا غسل دهند کبیکج را نامند **کف الضبع** بفتح کاف وتشدید فاو الف ولام وفتح ضاد معجمه
وضم باء موحده وعین مهمله وبسین عوض ضاد نیز آمده لغت عربی ست بقول **خانقی** نباتی ست ربیعی واز چند روز بیش نمی ماند وکم برگ برگهای
آن مدور متشقق وبنقدر برگ کرفس وعروق بر روی زمین وشاخهای آن باریک مزغب ومنبسط بر روی زمین زرد رنگ وبسیار از یک بیخ روئیده
وگل آن زرد طلائی وسفید نیز میباشد وبیخ آن مانند بیخ خربق وباحدت بسیار منبت آن قریب آبها وزمین های نمناک وگویند نوعی از کبیکج ست
وبعضی خود کبیکج دانسته اند گرم وخشک در درم ملطف ومقطع وجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض چشم وذرور آن دافع ثالیل خورنده گوشت
زائد ورویانندهٔ گوشت صحیح ومنقی جراحات وقروح ست **کف عایشه** اصابع صفر ست وبقول گیلانی آنرا کف مریم گویند وآن اصابع الصفر
وگویند جرجیر **کف العقاب** ظفر النسر ست وآن نباتی ست که بیونانی قاطانیقی نامند **کف الکلب** بد اشقان ست وبعض عرب
کف مریم را باین اسم نامند **کف مریم** اسم عربی ست وآنرا کف عایشه وبهندی هتها جوری نامند در ماهیت آن اختلاف ست بعضی
گفته اند اصابع الصفر وبعراق شجره رانبین اسم نامند ودر مغرب بنطافلون را وابو العباس حافظ در کتاب حلهٔ شرقیه گفته نباتی ست که
آنرا کف مریم حجاز نامند وآن نباتی ست منبسط بر روی زمین باشاخهای سخت بقدر یک شبر وبرگ آن مایل باستدارت ومجعد با اندک زغب واندکی تبض وبسیار سبز و
گل آن باریک مایل بزردی وبقدر گل خرنوب وچون آن پخته شود گل زرد صلب بهم رسد بشکل ماهی آن پخته دشاخهای آن پیچیده گرد شبیه بانگشتان پیچیده وبرگرد دست شکل
کف متعارف ست نزد مردم مزاج وافعال وخواص آن قریب بنطافلن ست که مذکور شد **کف مس** بفارسی هو النحاس را نامند **کف النسر** اسم نباتی ست
بیونانی اسقولوقندریون نامند بقول حکیم مومن خربل ست **کف الهره** بکسر ها وراء مشدده اسم عربی نباتی ست بقدر یک شبر وشاخهای ریزه وبر هر شاخی سه چهار
برگ مستدیر متشقق وملصق بزمین وگل آن زرد براق خوشبو وبیخ آن بقدر زیتون باشعبهای بسیار ودر اول باران غریف میروید وگفته اند
ملحق بکف الضبع ست وطبیعت وافعال وخواص آن مانند آن فرزجه آن معین بر حمل وذرور آن جهت قروح خبیثه وضماد آن باعسل قالع
ثالیل ست **کفا** کفری ست **کفتار** بفتح کاف وسکون فا وفتح تاء فوقانی والف وسکون راء مهمله اسم فارسی ست وبعربی ضبع وحل د
جعار وقشاح نیز گویند وکنیت آن ام عامره وام حنتور ست وبیونانی قسمیمو وبسریانی بدنا وبترکی دلهتو وبهندی چرگ وچرخ وترخ ومنڈار
ولکربگا وبدکهنی ترس نامند وآن حیوانی ست بزرگ مانند گرگ ونر وماده میباشد ودر رفتار ودویدن لنگی میکند ودر وجه لنگی آن گفته اند
که چون رطوبت جانب یمین آن از ایسر آن زیاده است لهذا لنگ میکند وگویند سبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست

آنست که چون ماده آن گویند بسبب حیله خود را چنان می نماید تا مردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون پیر گردد عارج شود و آنرا متصف باعرج و ماده آنرا العرجا نموده اند و آن حائض مانند خرگوش میشود و نیز مانند خرگوش یکسال نر آن قوی القوة و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت نر بودن جفتی می نماید و در هنگام مادگی میزاید ضعیف القلب کثیر الجماع و حریص آن میباشد و بسیار از خنظل می ترسد اگر شخصی در دست بگیرد از ان میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب مهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه هر دو در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا انداز و کفتار او را بدرد و بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی مزاج آن گرم در آخر دوم تا اول سوم و خشک در اول دوم و از خواص آنست هر که دندان آن در دست گیرد یا با خود دارد و بسوی سگ بگذرد سگ بروی فریاد نکند و اگر چه چوب بزند و مجربی میگفت که دندان پیشین آن با آب سوده چند روز نوشانیدن دافع ضرر گزیدگی سگ دیوانه است و گوشت آن غلیظ کثیر الرطوبت و خوردن گوشت آن نافع توحش و وسواس و رافع برودت معده و حمیات بلغمی و سوداوی و زردی رنگ رخسار و اوجاع بارد و خوردن خون آن دافع جنون و خوردن نیم درم از چرک گوش آن مورث جنون و زهره آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر ریه مصلح آن عسل و اکتحال آن تنها جهت تیزی منظر و قوت بصر و جلای غشاوه و بیاض چشم و طلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع روئیدن آن و با هم وزن آن در دهن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس در هر ماه دو روز اکتحال نمایند در ازاله بیاض چشم و نزول آب مجرب نوشته و هر چند این روغن کهنه شود بهتر و اکتحال جگر سوخته نرم سائیده آن جهت روشنائی چشم و زهره آن برای نزول الماء نفع کند و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازاله کلف و چون زنده آنرا دست و پا بسته در دیگ بزرگ دهن کشاده که دران آب جوشان باشد و شبت و نخود و روغنهای مناسبه نیز دران باشد بینداز ند و سر دیگ را پوشیده مهرا بپزند پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که مریض دران تواند نشست اندازند و مریض را دران نشانند و در حالت نشاندن آنمقدار گرم باشد که مریض برداشت آن کند و تا آن زمان بدارند که رو به سردی آورد جهت استرخا و تمدد و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع رگ و نقرس و ریاح غلیظه بسیار نفع کند و بدستور مالش بروغن آن که در آب با روغنهای مناسبه بپزند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن خصیه نمکسود آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع و پوست ماده آن بر شکم زن حامله بستن از اسقاط ایمن دارند و نشستن بر پوست آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول پوست سوخته تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت دفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعد و حوالی آن نیز همین اثر دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ابنه است و بعضی گفته اند که خاکستر موی پشت با زیت صبح و شام مالیدن خارش مقعد ابنه و علت مشائخ را ساکن کند و طلای خاکستر موی جر آن با زیت مورث علت ابنه است و آشامیدن آب در ظرف پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده از آب است و چون از پوست آن پیمانه سازند و غله را بدان بپیمایند مانع فساد آن و فساد زراعت است و طلای مغز ساق آن با زیت نفاق جهت نقرس عظیم النفع

کفتر اسم فارسی و ترکی کبوتر است کفچه اسم فارسی نوعی از مار است که سر آن شبیه بکفچه میباشد کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا قفر الیهود است کفر ابسریانی حناست کفر الیهود قفر الیهود است کفری بضم کاف و فتح فا و را مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده اسم عربیست بیونانی فیقش و بفارسی غنچه خرما و کارد و او شیر آنرا ره خرما نامند آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از ان خوشه بهم نیامده باشد و بعضی پوست غلاف شکوفه گرد را آنرا که کافور النخل و دقیق النخل و گشن نامند و بعضی آنرا دانسته اند و بعضی پوست نقطه و بعضی غنچه شکوفه که طلع نامند و بعضی کافور آن و بعضی گرد آنرا گفته اند و گیلانی گوید که آن پوست طلع است و آنرا باین اسم بهر آن نامیده اند که طلع را میپوشاند بهر آنکه کفر در لغت معنی پوشیده کردن است و آنچه از نخل نر باشد آنرا کافور گویند و آنچه از ماده بود آنرا کفری و کفره نیز نامند و بهترین آن آنست که از نخل نر گیرند و آنرا خوشبو قوی و کیفیت غالب باشد و رمخت و سنگین کثیف و داخل آن چرب بود و بالجمله بهترین آن تازه و خوشبو با خود و از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود بو و قوت از ان

نزد اول شود گرم و خشک در آخر دوم و بقول آن یابس در دوم و قوت فاعله آن مرکب از حرارت اندک و برودت ظاهر ست مفرح و مقوی قوتها و ارواح قلبی و دماغی و کبدی و سنون و مضمضه آن مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و به دستور ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه سائر اعضا و خوردن دو مثقال با زسفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و چون نیم رطل نیمکوفته آن با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رطل رسد صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آرند جهت درد اعصاب و تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد معده و رحم و درد گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل مسترخیه و قاطع اسهال و با موم و راتینج پخته رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر ان بگذارند و چون بطبیخ آن کثرت شوئیده شود مو را سیاه و مجعد و قوی سازد و از ریختن باز دارد و نطول آن محکم کننده ابدان مترهله است مزیدن آب آن موافق درد جگر و عصاره بسیار نرم که غیر کشته در ان بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کشته و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه باطنیه و اسهال رطوبی ست و آن با ادویه شدید الیبوس گویند در فعل کشته با ضعف و لطف میکند و مقدار استعمال آن تا دو مثقال و عرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت و سرد و خشک در ان کیفیت حاره است حرارت و یبوست آن تا آخر اول میرسد و قابض و مقوی قلب و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی و سحج و روغن آن بعد از رسیدن طلع نیمکوفته و با مساوی آن روغن زیتون در هم کرده چهار روز در حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آن را ببندند نمایند و بکار برند مزاج آن سرد و خشک و رافع درد سر حار و قرحه امعا و قابض شکم و حابس عرق و مقوی مو و مانع سقوط آن است **کف سفید** بفارسی برف ست **کفشیر** بفارسی تنکار ست **کفشیرا** اسم بللف ست **کفنافس** خرزهره است **کفنیخ** سمکة الصیدا را نامند **کفوقار لعبعوص** سرو ست **کفیشون** اسم بادنجان بری ست

فصل کاف با کاف

کاک بفتح اول بفارسی مخفف کاک ست و معرب آن کک و بضم اول نوعی از مار ست **گگاپال** بکاف و فتح دوم مشدده و الف و بای فارسی و الف و فتح لام اسم گکروندہ است **ککاوافٹا** بضم کاف اول و فتح دوم مشدده و الف و فتح واو و الف و کسر واو دوم و سکون نون و فتح فوقانی هندی و الف اسم قسم از بهل ست **گگٹمسٹا** کهه بضم کاف اول و دوم مشدده و فتح فوقانی هندی و ضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانی هندی و الف و فتح کاف سوم و وقف ها بنین اسم راسنا خرد ست **گگٹاموجا** اسم صمغ درخت سینبهل ست **ککج** اسم فارسی جرجیر و خردل را نیز گویند **گلگه** بفارسی پنبه دانه است **گکر** نوع نباتی ست که فارسی تنبا کو نامند **گگرا** بفتح کاف فارسی اول و کسر دوم مشدده و فتح راء مهمله اسم تلسی ست **گگرا** بضم کاف و سکون کاف ثانی و فتح راء مهمله هندی و الف بهندی اسم خروس ست **ککرنیله** بقول صاحب تحفه نیکوفر ست **گکرول** بفتح کاف اول و سکون ثانی و ضم راء مهمله و سکون واو و لام اسم هندی ککوڑا است **ککروندہ** بدو کاف اول مفتوح و ثانی ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و خفا نون و فتح دال مهمله و ها صحیح بکاف دل ست آن مخفف کوکروندہ است بهر آنکه سگ چون آنرا میخورد قی میکند و لهذا آنرا کوکرچهدی نیز نامند و در سنسکرت پتالی و سیسقه چیونهان یعنی برگش مانند شکل زبان سگ و تنگ و نازک و بسوی پشت سفید میباشد و موهنی یعنی از دخان او شیاطین میگریزند و مدهو پرنیکا یعنی برگ او مانند برگ مهوه میباشد و استیکا و تاپتریکا یعنی برگ او مانند برگ درخت بر میشود میگویند و بعضی اطبا نوشته اند که آن اسم هندی کمافیطوس ست و بعضی کمافیطوس و بعضی بلوط الارض و بعضی کافور گفته اند و آن نباتی ست که اولا برگ آن از بیخ میروید و شبیه ببرگ کاسنی و برگ تنباکو و از ان کوچک تر و بدبو خصوص که آنرا در دست مالیده ببویند و با زغب نرم و رنگ آن سبز تیره و طعمی غالب ندارد و باندک عفوصت و بعد چندی از بیخ آن شاخهای بسیار میروید برگ آن کوچک میگردد و نهال آن تا بدو ذرع بلند میشود و گل آن زرد ریزه و بعضی سفید گل و تیره و سرخی مائل و بعد شگفتن گل ریشه سفید پنبه مانند میکند و در ان تخم سیاه باریک در غلاف شبیه بکوزه شقایق و خیاره دار و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب و در موسم برشکال زیر دیوارها و در خرابه ها میروید نزد اطبای یونانی مزاج آن گرم و خشک در دوم و مفتح و محلل و مدر بول و ملین و چون آب

آن در چشم بچکانند تا بر گردد و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در رسد دو در مدت یک ماه روز دو سه بار (؟) بنوشند و شرب و سعوط آب بیخ آن جهت مرض آهو و بثور که در بنگاله میشود نافع و آشامیدن آب برگ آن جهت استسقاء بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن مفید و خوردن سه حب که آنرا با یک سوده بقدر نخود حب ساخته باشند جالب اسهال کهنه و مجرب است ولیکن در آخر هیضه که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد بدهند و باید که در وسط تابستان نبات آنرا تمامه گرفته خشک کنند و وقت حاجت سوده با عسل بخورند و چون آب برگ آن در مقعد اطفال حکانند کرمهای کوچک بمیرند و طلای آن بر مقعد نافع بواسیر است و نیز برگ آن مالیدن بر بواسیر بادی فائده میکند و بیخ آن در ادویه هندیه بواسیر خونی مستعمل و این حب ککرونده نافع بواسیر است آب برگ ککرونده یک آثار بر آورده باتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود یکدام فلفل گرد با یک سائیده در کهل انداخته صلایه نمایند تا قابل حب بستن گردد بقدر کنار دشتی حب بندند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر سه قطره از آب آن در گوش راست و سه قطره در گوش چپ صاحب تپ که با سرما و لرزه بود نیم گرم بچکانند مفید است و اگر برگ آن بروغن زرد چرب کرده اندک گرم نموده بر سلعه بندند هر روز دو بار اگرچه بسیار کلان باشد امید است که در یک هفته تحلیل رود و بی آنکه پخته شود و جراحت میکنند و جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و دو مثقال از تخم آن با عسل و از بیخ آن سه مثقال با شیر سم سگ دیوانه را دفع کند و از خواص آنست که چون فولاد را براده کرده در آب آن اندازند و در آفتاب تیز نهند همه آنرا مکلس سازد و آن مکلس جهت استسقاء و اکثر امراض بارد عظیم النفع است و ایضاً چون براده فولاد با آب مطبوخ مصفای آن حل نموده در آتش نهند در چند کرت مکلس میشود و سرخ رنگ و اگر همیسان چند کرت عمل نمایند فائق و بهتر گردد و آن انواع بواسیر و اقسام استسقا را نافع با شیر شتر و دیگر ادویه مناسبه بتجربه رسیده و نوشیدن آب آن مروق بقدر یک کاسه با زیره سفید حابس خون بواسیر و باد دیگر ادویه مناسبه برای سرفه بارد و ریاح غلیظه و ضعف معده و جگر و گرده و طحال و استسقاء و کرم شکم و بواسیر خونی و بول الدم و مستاصل تپ ربع و مدر حیض و مسقط جنین و باسداب جهت صرع و سدر و دوار و اختناق رحم نافع و سعوط او جهت درد سر کهنه و قطور او با روغن در گوش سود دهند و مالیدن برگ در بهق و برص مفید و مضر حلق و دریه ذو زاینده صفرا مصلح او عسل و عناب و بنفشه و آلو و آب برگ او افشره در حلق کبوتر بریزند خرخره آن دور کند و چون بیخ یکدرخت آن سالم بخایند و لعاب آن فرو برند در یک ساعت شیر از پستان زنانی که شیر ایشان خشک شده باشد جاری کند مجرب نوشته و بقول اطبای هند ککرونده تیز و تلخ و سرد و دافع تپ فساد خون و بلغم است افعال و خواص این بقول یونانیان در کافیطوس خواهد آمد.

ککرومن اسم سرت است **ککرڑی** بضم اول اسم هندی ماکیان است و نر آنرا ککرا گویند و بفارسی خروس نزد هندیان گوشت زنانی گرم سرفه را مفید و مقوی و دافع باد و بدن را رنگ و روغن بخشد و منی بیفزاید و بلغم لزج دور کند و مزاج را روشن کند و بسیاری عرق را الم کند و گوشت ماده آن کرم شکم پیدا کند و ادرار عرق نماید و بعضی از خوردن خارش خشکی و باد و صفرا دور کند و مزه میدهد و کف میبرند و اشتها و ماضمه افزاید و اگر گوشت مرغ مضرت رساند مصلح او طباشیر است گلو ماست است و صحرائی در سرعت حرکت و پریدن و خوشنمائی و خشکی مزاج زیاده از خانگی و دریائی گرم و خشک و سبی و بلغم افزا بود و مرغ آبی را بنگلری و نیز لو رسی میگویند گوشتش بدن را جلا دهد و مشهی و فزاینده منی و مولد باد و گران و دافع کف نوشته اند و افعال و خواص این بقول یونانیان در ماکیان خواهد آمد **ککرڑی** بفتح اول و سکون کاف ثانی و کسر راء مهمله هندی و سکون یای تحتانی بهندی اسم خیارزه است و در هندی ککرسا و در سنسکرت ترکشیم یعنی مغز او بسیار سرد است و تموتر لنجهه یعنی بول بسیار می آرد و گنج ونت بچهل یعنی دراز و سفید و گنده مثل دندان فیل ست ای نامند نزد هندیان خام آن شیرین و سرد و گران و مقوی دل و قابض شکم و ملین و مشهی و دافع فساد صفرا باشد و بقول بعضی تقطیر بول را مفید و کف زیاده میکند و ترکاری خام آن پخته خوردن دافع صفرا و پیدا کننده سردی و مسکن تشنگی و مدر بول و سنگ گرده و مثانه بشکند و بول شیرین و غلظت آنرا هم دور نماید و همیشه خوردن او کف و باد پیدا میکند

ککرومن
ککرومی
ککرئی

و ترکاری خشک آن خوردن مزه میدهد غایظ صاف میکند و مشهی و در کننده بلغم لهذا زبر آید و ثقل و باد و صفرا زائل کند و قسمی ست از آن که
آنرا تر گکری گویند و آن خیاری ست دراز تا بیک ذراع مشابه به گهیا توری و سفید تک باندک زردی و با خطوط مستطیل و تخمش مانند خیار و
در فراغ خربزه میکارند و همراه خربزه میشود و آن سرد و تر و مرطب و مسکن حرارت و مسمن بدان و در سائر افعال قائم مقام ککری ست خواص آن
بقول یونانیان در خیارزه گذشت **گکسل** زعفران ست و مقل را نیز گویند **گگلسیر** بالضم کاف فارسی اول و کسر کاف فارسی دوم مشدد و ضم لام و با
فارسی و سکون را و فتح ها و الف اسم گوگل ست **گگلیک** او دی صعتر ست **گکن بهیمبر** اسم هندی خوجهل ست **گکن دهول** بفتح هر دو کاف
فارسی و سکون نون و ضم دال مهمله و خفا ها و سکون واو و لام هندی اسم فطر ست که بهوجبیر نیز گویند **گکو بها** بفتح کاف و ضم کاف دوم و سکون
واو و فتح موحده و خفاء ها و الف اسم بهوجبیر ست **گکو بهانڈا** بکافین و واو و با موحده ها و الف و سکون نون و فتح دال مهمله هندی و الف اسم
کدوی شیرین ست **گکوڑا** بفتح کاف و ضم کاف ثانی و واو مجهول و فتح را مهمله و الف و هندیان آنرا گکرول نیز گویند آنگا کرا د و آی شیجا یعنی
آرام دهنده و گنگ شات یعنی مانند کریلا و پهلیور ک یعنی بار او اندک گرد و بزرگ تخم سرخ میباشد و آرام شیلا یعنی در دشت میشود و دیوگند یکا یعنی
بار پخته او رنگ زرد دارد و دافع مرض ست دیگر عر تکما یعنی و شمن قند سیاه است میگویند و آن ثمر هندی ست از کریلا کوچک بران خارهای سبز
نرم بسیار مثل ثمر تاتوره و اندک طولانی در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ تخمها بسیار دارد و نبات آن از قبیل تخم
و بیاره و بر محا و رخودی بپیچد برگ آن شبیه برگ خیارزه و ثمر آنرا اهل هند ورق نازک بریده بالمصالح در روغن بریان کرده تنها و با گوشت پخته بدان نانخورش
میسازند لذیذ میشود و در خواص موافق بکریلا است و گویند که آن مائل باعتدال با اندک رطوبت جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع لیکن
نفاخ و دیر هضم و گویند نافع بواسیر و تریاق سموم جهت رد هیلود دیگر ده آن و در بیخ او نیز با امراض مذکوره بتجربه رسیده و چون در روغن گاو بریان
کرده آن روغن در بینی چکانند شقیقه را فی الفور نفع می بخشد و کرم بینی هم می کشد و قطور عصاره او در گوش درد آنرا زائل کند و بیخ آن مثل
صندل سوده تا یک توله صبح خورانند جهت سنگ گرده و درد آن و در دمیدن مجرب تولد سنگ منع کند و ضماد بیخ آن با آب برنج موی رستن
موی پاره جه مقوی موی و مانع سقوط آن و دراز کننده آنست و داء الثعلب را نیز مفید و بعضی گویند که آن دافع مهاسه و دافع تپ و کف و بی آرزوی
طعام ست و نوعی از آن بانجه گکوڑا است یعنی بار نمی آرد و آن تلخ و دافع فساد زهر و خوشش ساری و بیخ آن در زهرها و تحلیل اورام غلیظه
نافع ست و فادزهر گزندگان و دافع سرفه و سردی و صفرا و بول شیرین ست و باقی افعال در بانجه گکوڑا بمقام او مسطور شد **گکیرن** بفتح
کاف فارسی و کسر کاف فارسی دوم و سکون یا تحتانی و فتح را مهمله و سکون نون و بعوض نون واو هم آمده گکیرو و بعد از کاف اول الف و نون
و بجای نون کاف فارسی سوم یعنی کانگیرک نیز آمده درخت آن بقدر یک گز میباشد و شاخهای باریک و رازو برگ آن مثل برگ نی گرم در
اول و خشک در دوم شکم براند و هنگام تشنگی کیلوس ثقیل ست و باد و تلخه و خون را دفع گرداند **گکسیا** بکسر کاف اول و دوم مشدده و سکون
تحتانی و فتح سین مهمله و الف اسم نبات هندی ست که گل آنرا در سنسکرت آرد و پشپ یعنی گل نازک و نرم دارد و سونا مهو یعنی دنباله گل او
بسیار باریک و شیرین باشد و نایک و نایک نهما یعنی این هر سه اسم اینکه گلش مجوف و در جوف او ریشه سیاه هشت عدد می باشد میگویند
و آن گرم در سوم و خشک و محلل باد و دافع تپ که بسبب تناه باشد پیدا شود و منی را خلل میکند نوشته اند **فصل کاف با لام**
گل بضم کاف فارسی و سکون لام بلغت فارسی اسم جنس گلهای اشجار ست و معرب آن جل و بعربی زر و زهر و بهندی پهول نامند و باصطلاح
اطبا از مطلق آن مراد گل سرخ ست و اکثر گلها در ذیل ذکر نباتات انها مذکور ست و بعض آنها در اینجا بقلم می آید بترتیب حروف **گل آچین** در
آچین گذشت **گل آفتاب پرست** اسم آذریون و سورج مکهی ست **گل آتول** در آتول و سیسبان مذکور شد **گل بگله** با لک
جهوئی ست **گلکتا** اسم پهنگانیه ست **گل چاندنی** بضم کاف و سکون لام و فتح جیم فارسی و الف و خفا نون و سکون دال مهمله و کسر

نون و ضم دال و سکون تحتانی گویند اسم بلاب کبیرست و هندیان آنرا کتهلی و در سنسکرت دهپی کششپ یعنی گل او مثل جهرات سفید میشود و کهد تالیسی چیز خوردنی ست و کهتلا یعنی گره دارست و پرینکا پادپا یعنی بار او گره دار مانند صورت پایه پلنگ که بر و خواب میکنند میشود و این همه اسما مشترک ست میان گل چاندنی و درگی یعنی حب النیل بعضی میگویند که درگی حب النیل و گل چاندنی هر دو یک نوع ست با صنف علیحده است چه درگی قسم خرد است و خاصیت و قوت اسهالیه دارد و گل چاندنی قسم بزرگ ست و وجه تسمیه گل چاندنی دو وجه ست یکی آنکه گاهی در شب می شگفتد و در روز منضمل میگردد مانند روشنی ماهتاب که بشب میشود و بروز نمی شود و دیگر آنکه گل او در رنگ و سفیدی مانند ماهتاب ماه تابی ست و آن تخمی ست که در خانها و غیره میکارند و برعرش میدوانند و بر مجاور خود می پیچد و بر دیوارها و درختها و سقفها بالا می رود و برگ او مانند برگ سیم و غنچه او مانند قرون پیچیده و دراز قمع مجوف و چون بشگفتد مانند سرنای و یا شاخ مجاست و سفید و نرم و ملائم میشود و بر پشت او پنج خطوط متفرقه مانند قاشات از قمع تا استوای گل و درون گل ریشهای چند و بر سر هر ریشه مانند دانه شالی و ظرف او مانند سر پایه پلنگ یا سه یا چهار حجره و در هر حجره تخمی شبیه بتر مس فی الجمله مثلثی شکل و یا بشکل خرمهره و آن مرکب القوی و نزد بعضی سرد و خشک و گل او معتدل و مربای گل او مانند گلقند ساخته باشند جهت خفقان و جنون و وسواس سوداوی نافع و در گوشت پخته خوردن بسیار لذیذ و غذائیت در و اکثر و هیجان باراد نیز در گوشت پخته میخورند یا ذائقه و با فائده میشود و گویند که مفتح و محلل و ملین و مسهل ست و از جوش دادن قوت قوی و اسهالیه ضعیف میگردد و آب فشرده آن بدون طبخ بعکس این ست و سعوط عصاره آن با عسل جهت درد سر کهنه و با روغن بید انجیر پخته آلوده در گوش گذاشتن نافع درد و جعالی و برگ آن جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده جگر و سپرز و قولنج نافع و گل او جوشیده داده بروغن بادام مخلوط کرده بدهند جهت قرحه امعا مفید و برگ او بسرکه پخته بر سپرز ضماد نمودن سود مند و نیز عصاره برگ او و قاتل کهتمل و مگس بای کنان که بر اسپ و گاو میباشد و در هندی آنرا اگنی نامند و هندیان نوشته اند که تپ و درد پنجه پا و خارش و کرم شکم دفع نماید و مسموع شده که قسمی ازان ست که گل او سرخ هم میشود و ازان به هیچ کس نفع و ضرر او نرسیده

گل چرچرمی بضم کاف فارسی و سکون لام و کسر جیم فارسی و راء هندی و سکون تحتانی و هنود آنرا نا گلی میگویند و سنگهنس هم می نامند و آن گلی ست سرخ و سفید رنگ و بشکل نگاه یا هنس و بوئی ندارد و بار نمی دهد و درخت او تا بقد آدم و شاخهای از متصل بیخ بسیار می کند و انبوه میگردد و برگش مشابه ببرگ ریحان یا مرچ سرخ و بعضی گلان مع بعضی هر دو ازان و آن گرم و خشک و عصاره بیخ او به پرهیز غذای بی نمک و گوشت و روغن جهت صرع مفید تر و از تجربه بثبت رسیده است **گل حلوا** بستان افروز ست **گل حنا** اسم فارسی فاغیه است **گل خلم** اسم غافث ست **گل خوش نظر** اسم فارسی مفنجج است **گل داودی** در هند مشهورست و در داودی مسطور شد **گل دوپهریا** در دوپهریا مسطورست **گل دهاوه** گل نبات هندی ست و در دهاوه مذکور شد **گل رعنا** اسم فارسی ست و گل رعنا زیبا نیز گویند و بشیرازی گل قحبه و بعربی ورد الحماق و ورد الفجار و ورد الحمار و ورد العجاب خوانند درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ صحرائی و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوش ندارد و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و گیلانی نوشته که قسمی از گل سرخ معروف بورد العجاب ست و اکثر در کوفه میشود و داخل آن سرخ و خارج آن زرد و بقول ابن رضوان مقوی اعضا و مسکن لهیب عارض در سر از ابخره حاره است و آب آن نافع صداع حار و ابن ماسویه گفته که ورد الحمار را ورد الفجار نیز گویند و آن گلی ست داخل آن سرخ و خارج آن زرد و مزاج آن سرد و خشک ست و گویند از اقسام ورد منتن ست و مستعمل بیخ آن و آن گرم و خشک ست و گرمی بیخ آن زیاده و محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی ست **گل ریته** اسم قنبرا ست **گلسرخ** اسم فارسی ست بعربی ورد و بیونانی ادد و جوجم و انگریزی روز و بهندی گلاب کا پهول گویند و آن اقسام می باشد از سرخ خوش رنگ و خوشبو و سرخ کم رنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف ست و از مطلق آن مراد گل سرخ بستانی ست که بعربی ورد احمر بستانی نامند و ماهیت آن معروف ست و در اکثر بلاد میشود

و هر سال قبل از موسم گل آن که در آخر دلو و اول حوت است آنرا قلم می کنند و آب باری و تربیت آن می نمایند تا گل دهد و شاخهای مقطوع
آنرا در جای دیگر غرس می کنند و از ان شجر دیگر آن می شود و گل سرخ فارسی سرخ رنگ غیر متشابه الاجزای می باشد و بهترین آن نوقدری سرخ
خوشبو ست پس فارسی و خشک فارسی بهتر از غیر آنست و بقول گیلانی قوی ترین گل سرخ و جیدترین آن آنست که بسیار شگفته نباشد و نوفارسی
قوی الرایحه شدید الحمرت کثیر الاوراق متصل ست و آنا بهتر در زمانه ما از هندی اکبرآبادی پس پشاوری پس کشمیری ست و همچنین عرق و عطر
آن لاسیما از گل سرخ ایچه بتمامه شگفته نباشد و گویند بهترین آن برای عطر گرفتن گل بزرگ و رنگین بسیار خوشبو و تلخ طعم با اندک شیرینی ست و برای
دوا کردن غنچه تمام ناشگفته آن زیرا که قوت قبض این زیاده است شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که گل سرخ مرکب از جوهر مائی و ارضی ست و
دران حرافت و قبض و تلخی با قبض و اندک شیرینی ست و درمائیت آن انکسار حرارت ست بسبب چیزی که بواسطه آن شیرین و تلخ شده یعنی
مائیتی که در گل سرخ ست کسر اجزای حاره که اندر آنست میکند و آن اجزای ست که باعث آن گل سرخ بلکه ورق آن شیرین و تلخ گردیده و دران
لطافت ست که بسبب آن در اعماق بدن نافذ میشود و قبض آن و برد آن پس بیشتر زکام حادث میگردد و گاهی در بعض مردم ناشرا پیدا میشود و قوت
تلخی که اندر آنست ثابت می ماند مادام که تازه است و چون خشک شد تلخی آن کم میگردد و لهذا تازه آن اسهال می آورد چون از ان بوزن ده درم
بنوشند گیلانی نوشته گل سرخ مادام که تر ست دران حرقت و مرارت ست و چون خشک شد آن هردو مفارقت میکنند و قبض آن باقی میماند و این بسبب
تحلیل ناریت حاره همراه مائیت ست که هنگام خشک شدن تحلیل شده و لهذا خشک آن بارد میباشد بنحویکه رطب آن نیست و این بهر آنست که از ان
جزو حار که آن حریف و تلخ ست کم میشود بنوعی که از ان جزو بارد که آن مائیت ست تفضاست کم میگردد و حرارت جلنجبین شده میگردد بهر آنکه از گلکر
که اندر آنست از جزو مائی آن بسیار تحلیل میشود فقط و بسبب آنکه از عسل و شکر که با گل سرخ مخلوط میگردد و دران اجزای حاره خالی از مائیت بارد
باقی می ماند فلهذا درین صورت تسخین بسیار میکند و در طبع آن جالینوس گفته که گل سرخ شدید البرد نیست بقیاس بدن انسان و میگوید اسب سه
که بارد در اول باشد شیخ الرئیس میفرماید که یبوست آن در اول دوم ست و لاسیما در خشک آن و تجفیف آن قوی تر از قبض آنست بهر آنکه تلخی آن قوی تر
از قبض طعم آنست و آن مفتح جلا است و قابض تر خشک آنست و مسکن حرقت صفرا است و بزر آن قوی ترین چیزی ست که در آن قبض ست و همچنین
زغبی که در وسط آنست و در جمیع آن تقویت اعضای باطنی ست و قبض آن تجاوز نمیکند بمنع تحلیل آن و خشک آن قابض تر و بارد تر ست
وادعا کرده اندکه دران قوت جذب پیکان و خار ست و ایضا جالینوس گفته که گل سرخ مرکب از جوهر مائی بارد طعم دیگر ست اعنی تلخی و قابض آن
ارضی غلیظ بارد ست و دوم تلخ و آن لطیف حار ست بالجمله طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی ست یعنی آن مرکب از قوت حاره لطیفه
و بارده غلیظه است و حرارت غالب تر بر آنست و بجمله کیفیت آن عمل میکند و نزد اکثر در اول سرد و در آخر دوم خشک و بقول بعضی در سوم خشک
و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و قرشی گفته گل سرخ خشک نسبت برطب آن میل بسردی دارد کذا قال الشیخ و گویند
متوسط در غلظ و رقت ست و دران جزو حار ست دلالت میکند بران تلخی آن و گلقند در حرارت شدید تر ست و گل سرخ مقوی قوی ارواح و مفرح
و ملطف حالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و خشک آن قاطع عرق و خوشبو کننده
بوی بدن ست چون آنرا در حمام بمالند و همچنین با برگ مورد مالیدن جهت قطع عرق ابلغ و آن غسول جید ست لاسیما چون بگیرند تازه آن و دران
تری از آب نباشد و بگذارند تا پژمرده شود و چهل مثقال از ان و سنبل هندی پنج مثقال و مر شش مثقال سائیده در گلاب یا عرق بید مشک
سرشته قرص بوزن سه البولوسات سازند و در سایه خشک نموده بردارند و گاه قسط و سعد هر یک دو درم دران اضافه میکنند و این قرص
برای ازاله بدبوی عرق و خوشبو کردن بوی بدن نیکوست چون از ان یک قرص گرفته در حمام وغیره وقت غسل بمالند و ضماد گل سرخ تازه قاطع
ثالیل ست و چون برگ گل سرخ را جوشانده سائیده ضماد کنند تحلیل اورام حاره و حمره و اورام دراق نماید و همچنین تازه افشرده آن محلل جمیع

اورام حاره و قروح و خراش جلد بدن و مغابن و انبات لحم تازه در قروح غائره کنند و پاشیدن خشک سودهٔ آن مجفف قروح رطبه و مسکن لهیب آنها
و رافع جوششها و التیام دهندهٔ زخمهاست و همچنین اگر آنرا باریک سائیده در بستر صاحبان جدری و حصبه بریزند وخیم دانهای آن خشک نماید و ضماد
تازهٔ آن جهت اخراج پیکان و خار از بدن بجذب حرارت و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبو و التیام جروح و قروح آن و خشک آن در ادویهٔ جراحات و
معجونات داخل کرده میشود و بوئیدن تازهٔ آن مقوی دماغ و مطفی حرارت آن و مسکن صداع حار و بارد است و بدستور نطول با آب طبیخ آن و عیسی بن ماسه
گوید که گلسرخ و آب آن و روغن آن مقوی اعضاء و مبرد انواع لهیب حادث در سر است لاسیما سرخ آن و نوع سفید آن درین فعل کمتر است اگرچه
بوی آن لطیف تر و شیخ می نویسد که روغن آن معطس است بلکه شم آن قوی گفته که عطسه آوردن آن بسبب حبس آنست بخار گرم را و کاش این
بسبب تضاد قوت جالیه و مانعه آن در دماغهای رقیق الفضول باشد و شمیدن نفس آن معطس است کسی را که او سار دماغ باشد و گویند که گاه زکام پیدا
میکند در گرم مزاج بسبب جلب آن فضول را از دماغ و تحریک نزله میکند و لاسیما در دماغهای ضعیف متخلخل و مصلح آن بوئیدن کافور و بنفشه است
و گیلانی گوید شمیدن آن معطس است جهت کسی که او گرم مزاج باشد و این بسبب آنست که در آن قبض است با حرارت لازمه حرافت و مرارت که اندر آنست
پس بسبب این اجزاء حاره رطوبات دماغ سیلان میکند و بر تحلیل قوی نمی گردد بواسطه ضعف این حرارت و بسبب آنکه در آن اجزای قابضه است قبض
مجاری فضول بسوی بینی کند پس آنچه اجزای حاره سیلان آن نموده محتبس گردد و از این ریاح پیدا شود که عطاس حادث کنند و رطوبات که مجاری
فضول را بسوی بینی سد کند جهت ضعف خود درین هنگام پس ازین زکام پیدا شود و کسی که دماغ او گرم باشد و یا مجرای فضول بسوی بینی آن
تنگ بود و پیدا کردن گلسرخ در آن عطاس و زکام را بیشتر باشد زیرا که حرارت مراعات بر سیلان فضول آن بفعل اجزای حاره که در گل سرخ است
میکند و تنگی مجرای فضول بسوی بینی بر فعل اجزای قابضه که در گل سرخ است معین میشود فلهذا حدوث عطاس و زکام در کسانی که دماغ ایشان
همچنین باشد بسیار میباشد و اصلاح ضرر بوئیدن بوی گل سرخ درین امزجه بشمیدن کافور میشود و آن مقوی اعضای رئیس و مسکن التهاب آنست
و همچنین عصیر آن چون با شراب طبخ نمایند و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر نافع و همچنین قطور عصارهٔ آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و گویند اکتحال آن
مسکن درد چشم حار است و چون اوراق تازهٔ آن بر چشم بندند مانع انصباب مواد بسوی آن نماید و درد حار آن ساکن گرداند و همچنین انکباب
بر بخار طبیخ خشک آن نافع ورم آنست و چون تازه یا خشک آن جوشانده ضماد کنند ورم و درد را نفع کند لاسیما با اندکی حلبه و قطور آب طبیخ خشک
آن جهت غلظ پلک نافع و روغن آن و عصارهٔ آن بدستور و چکانیدن آب افشردهٔ آن تنها و با شکر نافع اوجاع گوش است و همچنین اگر خشک
آن در شراب جوشانده هند آن نافع بثور دهان و قلاع است و چون سوده در دهان بپاشند لاسیما با عدس و کافور و چون با آب طبیخ آن مضمضه نمایند
تقویت دندان و لثه نماید خصوصاً طبیخ خشک آن مطبوخ بشراب بدستور سنون خشک آن و غرغره بطبیخ آن با عسل جهت حلق و تصفیهٔ آواز نیکو است
و شرب شربت آن معمول بعسل جهت خشونت حلق مفید و چون گلسرخ را کوفته با شربت ... و فایا بنفشه بقدر حاجت آمیزند ضیق النفس را نفع
کند و نوشیدن عصارهٔ آن و آب شاخهای آن جهت نفث الدم جید است و همچنین اقماع آن و آشامیدن گل سرخ جهت تقویت قلب و ریه و
معده و جگر و گرده و امعاء و رحم و مقعده و رفع نفث الدم نافع است و شیخ و اسحاق بن عمران گفته که گلسرخ جید است برای معده و جگر و مفتح سدهای
در جگر و ماساریقا مادهٔ غذا از مواد حاره و بارد و ضماد آن جهت تخفیف رطوبات معده و تقویت معده و بقول شیخ گل سرخ و عصارهٔ آن هر دو نافع جهت
بله معده است طلای گلسرخ تنها بر معده مطفی التهاب آنست و نفس گلسرخ و شربت آن نافع است جهت کسی که در معده او استرخا باشد و گیلانی گوید که
آن مقوی جگر و معده بارد است چون روغن آن برای آن آمیخته بنوشند در معده را نفع بسیار کند و کذا روغن آن و شربت آن نافع آنست
و بعد طعام شرب آن هاضم طعام است صاحب تپ آنرا بنوشند و چون با عدس جوشانده بر معده ضماد کنند درد و قروح آنرا نفع کند و بقول شیخ
آن نافع اوجاع امعاء مستقیم است گاهی بطبیخ آن تنها و با عسل حقنه میکنند جهت قروح احشا و امعاء و همچنین شرب شربت آن نافع آن و اوجاع رحم حار است

و بیاست که تازۂ آن ده درم تا ده مجلس عمل کند و اخراج صفرا و بلغم نماید و خشک آن اسهال نیارد و گویند خشک آن باده و ه مسهل قوی ترست و چون
ده درم شربت ورد مکرر در آب سرد حل کرده بنوشند اسهال مره صفرا و غیرها از مواد محترقه نماید و باید که بعد هر مجلس آب سرد بنوشند و گویند که هر وقت
که آب سرد بالای آن بنوشند اسهال آورد و آنرا دیسقوریدوس حکایت کرده اند که شربت ورد مکرر از خشک آن میسازند نه از تازه آن و گاهی از عصیر آن
با عسل شربت میسازند و آنرا شربت اوردمالی نامند پس آن با وجود برد اسهال آورد و آب سرد معین بر اسهال آوردن آنست هر قدر که آب بسیار سرد
باشد معین تر بر اسهال بود و لهذا نوشیدن آب برف بالای آن جائز نیست و تازۂ آن نیز اسهال آورد و چون با آب تمر هندی یا مویز بنوشند و آن اسهال را
نفع کند چون نیم درم از آن با مثل آن صمغ عربی بخورند و اقماع خشک آن با بزر آن کوفته قاطع اسهال کهنه عسر البرء است و کذا نزف الدم و گویند که آن
حابس اسهالات حاره است خصوص غنچه و عفص آن و حمول و شرب و ضماد آن و جلوس در طبیخ آن نافع سیلان رحم است و مسکن درد رحم حار و کذا طبیخ خشک آن و ذرور
خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوی آن و باعث خوشبوی و تنگی آن و طلای آن از پر مرغ بر مقعد مسکن درد مقعد و چون با عدس و آس بپزند و بر
قروح مقعد ضماد کنند نفع بخشد و نشستن در آب طبیخ آن مسکن او و خلع مقعد و نافع بروز آنست و خواب کردن بر فرش آن قاطع باه است خصوصا تازه
و گویند که خوردن و بوئیدن و فرش کردن آن مقلل باه است و تدارک آن تنقل بحب الزلم ست و شربت آن و مربای آن نافع اکثر حمیات حاره است
و سه درم آن مفید تپ ربع ست خصوصا شربت مکرر آن و گل سرخ قاتل خنافس ست چون در آن اندازند و چون تخم نبات آن بر جای گزیدگی مگس گذارند
صحت بخشد و گویند مضر باه و مورث تشنگی ست و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک آن از دو درم تا چهار
درم و از آب آن تا هشت درم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند کاسر
حدت صفرا و غلیان آنست و جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بله معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و خوردن
سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض شکم و زرور درد و تخم گل و گلنگبین هر یک در مقام خود مسطور ست افعال و خواص گلسرخ بقول هندیان
در گلاب بخواهد آمد و بقول اطبای انگریزی در رد رو گذشت و اما روغن گل که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه یا روغن
زیتون تازه اندازند و در آفتاب بگذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت
مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد یا زیت هموزن آن بآتش ملائم بجوشانند تا روغن بماند
و این را دهن ورد مطبوخ نامند و مطلق آن مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حار و بارد و با قوت مسهله و نطول آن تنها
و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور نهادن پارچه آنرا تر کرده بر سر و طلای آن با سرکه و تخمه
آن با سرکه و گلاب مسکن صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آنست و روغن گل معطس ست بسببی که در گل سرخ مذکور شد و مالیدن
آن با سرکه بر سر صداع شمسی را نافع و دافع لهیب بهبت و اکتحال آن غلظ اجفان را مفید و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین درد دندان
و درد سر و دفع مبرآن و مضمضه آن مسکن درد دندان و دافع قلاع حادث از خوردن آهک و مالش آن مقوی اعضا و رادع موادی که بر آنها
انصباب نماید و محلل موادیکه در آنها حاصل شده و بقول شیخ روغن گل بغایت نیکوست جهت التهاب دماغ و ابتدای ظهور اورام و مزید قوت دماغ
و فهم و آن مائل باعتدال ست و لهذا جالینوس ادعا کرده که آن مسخن بدن شدید البرودت و مبرد بدن حار و اغلب از حکم آن نزدیک من آنست
که تعدیل آن ابدان حار را بیشتر ست از تسخین آن ابدان بارده را و گیلانی گوید که روغن گل مرکب القوی ست پس حار و بارد هر دو را نفع کند و آن
بهترین روغنها و صالح ترین آنهاست مزیل صداع ست در ابتدا و اواخر آن در ضماد اجفان غلیظه نیکوست و آن با روغن کنجد در تسکین زیاده ترا
زیت و در تقویت بیشتر و آن نافع درد گوش حار و ضربان آن نیز چون نیم گرم کرده از پنبه قطرات متباعده بچکانند از ازاله اوجاع حاصل از خون و تسکین
سوزش آن کسته اگر با آب ترنج و یا آب مغز خیار آمیخته بر هم زنند و بدان مالش کف پای صاحب تپ نمایند که با وی صداع باشد بخار مولد صداع را

فرود آورد و آن نافع اکله و نواصیر نواحی چشم ست بقول شیخ روغن گل مغشی التهاب معده است گاه اطلاق آورد چون ماده محتاج بازلاق برآورد
و گاهی حبس اسهال صفراوی نماید و بقول گیلانی چون تنها بدان معده رسد با سفیده بیضه مرغ حقنه کند قرحه امعا را نفع کند و خصوصا آنچه در معاء مستقیم باشد
و نافع زحیر و بدل شحم ست و گاهی بدان بزور معطره مثل اسپغول و کنوچه و تخم حماض و مانند آن و سفوفات حابسه چرب میکنند پس در قبض و تسکین درد
معای مستقیم تقویت می نماید و طلای آن بر بدن صاحب کله مسکن آنست و اگر علاج جراحات غائره بدان نمایند اصلاح آنها نماید و گوشت آنها
برویاند و چیزی نافع تر از آن در تسکین الم جراحات در ابتدای آنها نیست و آن فادزهر ست برای قروح حار و گویند که آشامیدن آن مسهل صفراء
و منضج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و دافع زحیر و بدستور مالش بدان و
احتقان بدان جهت قرحه امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه و
مالیدن بدان رویاننده گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات بثور و جرب و قروح رطبه و دافع رداءت مواد خبیثه و زخم آبله و حکاک با سفیدی
بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه فادزهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آب کبک خورده
و زرنیخ و زراریح و امثال اینها و مانند آن با سرکه و آب مورد جهت قطع عرق مفرط نافع مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید
و نیم وزن آن روغن بنفشه **اما گلاب** که بعربی ماء الورد گویند بهترین آن تلخ طعم تند بوست آن مرکب القوی و مائل بسردی با اندک قوت است
حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت اندک قوت قابضه و بعضی سرد در اول و معتدل در رطوبت و یبوست بعضی سرد در دوم گفته و بعضی سردی و خشکی
آنرا بسیار غالب دانسته اند و جالینوس سرد و گرم هر دو نوشته و بقول گیلانی لطیف خالی از رضیت گل سرخ ست چون تکرار آن باد خال گل سرخ
دو سه بار در آن اعاده تقطیر آن نماید خوشبو و جاذبت و قوت آن زیاده گردد و آن مائل بسردی ست و خالی از حرارت لطیفه نیست مائل برطوبت
و آن مقوی دماغ و قلب و فم معده خصوصا در جمیع قوتها بدنی و کاسر ریاح و مزیل صداع حار و مسکن لهیب سر و تجرع آن مفرح قلب و نافع غشی و
خفقان حار آن بعطریت خود ملائم بجوهر روح قلب ست و مقوی اعضای باطن چون با آب آمیخته وقت تشنگی بنوشند و گویند آشامیدن نیم گرم آن
جهت عوارض حادث از نزله مفید و گیلانی گوید که در آن قبض ست که بدان قطع نوازل و استحکام لثه کند و مضمضه نافع نفث الدم و خفقان حار و
تقویت بدن و بعطریت و قبض خود و بوئیدن آن مزیل غشی و منبه حواس خمسه و منشط نفس و نافع درد معده و امعا و مغص بارد و در دبیکر و
طحال و با شرب آن شراب باعث زیادتی تفریح و بطور سکر و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و
چون بر سر ریزند بتحلیل خمار و تسکین صداع نماید و تکمید بدان مسکن درد چشم و چون یک اوقیه از آن بنوشند تلیین طبیعت نماید و لخلخه آن جهت تقویت
دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و جلاب معمول بگلاب و شکر طبرزد مسکن تشنگی و التهاب معده
و نافع حمیات حاره و صفراویه مختلط از بلغم و ادمان آن موجب صداع و مصلح آن عرق نیلوفر و بالخاصیت معطش صاحب نزله و محرک آن و مضعف باه
و باعث سفیدی موی و گویند محسن صدر و مصلح آن جلاب و نبات ست مقدار شربت آن تا هیجده مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقرر نمود بقدر
ده اوقیه مسهل ست و افعال آن بقول اهل هند ورین نیز گذشت **گل سرخ صحرائی** که بعربی ورد احمر بری و در انگریزی داک رز نامند گل درخت
ولیکن ست و سرخ غیر مضاعف **گل سفید بستانی** در نسرین خواهد آمد **گل سفید صحرائی** بعربی ورد ابیض بری نامند آن نسرین صحرائی
است و بعضی گویند که آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف ست سفید و برگهای آن سفید بزرگتر از بستانی و در وسط آن بزرد و رنگ و تند بوی و درخت آن بزرگتر از
نسرین **گل زرد بری و بستانی** هر دو از اقسام نسرین ست **گل عاشقان** بلغت خراسانی نزین درخت ست و بلغت تبریزی
حاحم ست **گل عباس** در عباسی مسطور شد **گل عنبرین** اسم نسرین ست **گل قرنفل** اسم فارسی زهره است **گل کافشه**
معصفر ست **گل کامه** اسم عصاره دنباله گل هار سنگهار ست **گل گندم** اسم فارسی جور جندم ست **گل کوزا** در کوما بیاید **گل لاله**

گل سرخ صحرائی
گل سفید بستانی
گل سفید صحرائی
گل زرد بری و بستانی
گل عاشقان
گل عباس
گل عنبرین
گل قرنفل
گل کافشه
گل کامه
گل گندم
گل کوزا
گل لاله

اسم شقائق النعمان است **گل چکند** در محلّه خود خواهد آمد **گل چیلن** اسم ... است **گل چهاتکی** است اسم هندی ... **گل چهنته** بکسر جیم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی که آنرا هندیان آملاتک نیز گویند یعنی درخت ترنج دارد و کسیرن یعنی ... اره دار ... یک نیمی سرخ گل و ملایم دارد و کرد و کور یعنی برگهای دراز و کنگره دار دارد و کنگ یعنی خار نازک ... باشد

اسم رستنی است مشهور در هند و بستانی و صحرائی میباشد و بستانی را در باغات غرس می نمایند و در موسم بارش سبز می شود و در سنبله و میزان گل می آورد و گل آن بالوان میباشد چنانچه یکرنگ سرخ و گلابی و کبود و سفید و چند رنگ باهم و انشان نیز دکم برگ و مضاعف نیز میباشد و نبات آن پر گل و خوش منظر و از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک پر گل هزار ابتر برگ آن اندک باریک دراز و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزج و ساقهای آن نازک متصل بگر بهاد تخم آن ریزه مائل بسیاهی شبیه بدانه ... مزاج آن بارد و تخم او نیز سرد گویند طبیعت گل آن گرم و تر و برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت و غیره پخته میخورند و مقوی باه میگویند و بعضی گویند که برگ گل آن که برنگ ارغوانی باشد خوردن آن مقوی باه است و ساقهای آن را در آب اندک جوش داده و رطوبت آنرا نشف نموده دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده میکنند و میخورند و نیز مربای آن میسازند و لذیذ میشود و مقوی باه میدانند و از بیخ آن اچار هم میسازند و تخم آن چون با پوست خشک کرده کوفته بیخته بر مقعد پاشیدن خروج مقعد را بسیار مفید است و آب کوبیده برگ و شاخ و ساق آن بزودی بکرات مالیدن رافع سوزش اعضا که با آتش و آب گرم سوخته باشد و آبله آنست **مصنف** تذکرة الهند مینویسد که برگ او سرد در دوم و خشک در اول و گل او معتدل و بادام و تخم او که آنرا در سنسکرت بیلراج یعنی سیاه کننده مو گویند گرم و خشک در دوم بحسب تجربه خود خوردن آن در قلیه و غیره مقوی باه و گل آن مقوی معده و بدن و مفرح و دافع ریاح بواسیر و مسکن تشنگی و در لذت قریب ... بیضه مرغ یافته شده و با برادر گوشت پخته خورده گرمی میکند و نعوظ بسیار می آرد و تخم او دافع کلانی شکم و هندیان نوشته اند که در حدت و بسیار سرد و شوره و تشنگی را فائده دهد و موها را دراز کند و قوت بدن افزاید **گل پاشم** اسم یاسمین است **گل یوسف** اسم بستان افروز است

گل بکسر کاف فارسی و سکون لام اسم فارسی است و نیز بفارسی خاک و بعربی طین و به ... چیکنا و بهندی متی گویند بهترین آن گل خالص از آمیزش ریگ و شوره و گوگرد و اشیای غریبه است که از آب شیرین باشد و از این جهت آنرا بعربی طین حر نامند و بفارسی خاک ست گویند لطیف ترین گلها آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و گل نیل مصر بهترین گلها نهرها است طبیعت مطلق آن سرد و خشک مگر خاک بلد ... که در میان نمک هم میرسد یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبه امثال اینها که همه گرم و خشک اند و جمیع اقسام آن قابض مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی مقعد از سواری بسیار و حرکت سخت شده باشد و ضماد آن تنها با ادویه مناسبه بر مرض آتشک ... آن جهت ... و لسع هوام و گزیدن خرگوش بحری و ذراریح و سموم هوام و تسکین بدان جهت بیخ و طلای آن جهت ... و سگ ... با سرکه و روغن گل جهت تحلیل ورم حار و چون گل پاک را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کرده بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور آمیخته عرق کشند عرق آن شیرین بر آید و خاکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه بدله با سرکه جهت گزیدن هوام بعید ... و شیخ میفرماید که گل پاک از زمین شمسیه مجفف است برای ابدان رطب بغیر لذع بسبب تعریه آن چون بدان مخالطت چیزی نباشد و اگر محرق آن مثل خزف و دیوارهای محترق در آفتاب که در آن قوت محلله است پس اگر آنرا مکرر بشویند مجفف معتدل در گرمی و سردی و لطیف گردد و طلای گل زمین شمسیه مستسقیان و مطحولین را انفع چیزی کند و بقول شارح قانون چون مستسقی بدان طلا کرده در آفتاب نشینند تا هفت روز استسقای لحمی را ببرد و گل اسب نادهای شهر در بلاد خصوصا در ایام شتا هنگام تکدر آن چون بعد ته نشین شدن آنرا بگیرند و بر حمره عارض میان رانها از سواری و حرکت و همچنین خراشیدن موضع طلا نمایند صحت بخشد و چون آنرا خشک کرده برآرند و در آب آمیزند تغیر آب را اصلاح دهد و بد مزگی آن برود و دو شستن

سر بران منقی و مبرد و مزیل حرارت آنست که غسل سر بگل صاف منقی چرک آن و مقوی موی و دراز کننده آنست و گلی که آتش بسیار دیده باشد
مانند گل دیگدان بسیار مجفف و گویند قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و طلای گل صاف مشدد
لحوم مترهله و منقی بشره و جالی بهق و بدن و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات نافع
و طلای گل تنور با نمک و سرکه جهت رفع سعفه یعنی کچلی سر اطفال مجرب حکما که در رنگ مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که در ان نمک میگذارند بسیار
مجفف و محلل ست ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه و انفجار دمامیل و ثبور نافع و با بول بز و یا شتر و یا گاو محلل استسقا و ضماد کاه
گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب
و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و ضماد خاک و دنبل
که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام کهنه و رافع استرخای بدن و لاغری حادث از کثرت نزف الدم ست
و خوردن گل صاحبان سنگ گرده و مثانه و کرم شکم و ضعف احشا را مضر ست و در حدیث شریف وارد ست که در خوردن آن سه خصال ست یکی احداث
مرض و دوم بزرگ کردن شکم و سوم زرد گردانیدن رنگ و ایضاً خوردن آن بر هر مسلم حرام ست و نیز کسی که آنرا بخورد گویا که اعانت بر قتل نفس خود
کرده باشد والصلوة والسلام علی قائلها **گل ارمنی** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یا تحتانی منسوب بسرزمین حمادی مسایل
و قلع ارمنیا و بیونانی بیلاطر یلون و قسیطس و قینیطس برومی قلا ارمیانا و بعربی طین ارمنی نامند و آن گلی ست سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک
دسومت و عفونت که بزبان بچسپد خوشبو و در طعم شبیه بگل باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صاف از سنگریزه
و ریگ و چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست سرد در اول و خشک در دوم و بعضی سرد و خشک در دوم دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که حابس خون ست
بهر آنکه تجفیف آن در غایت ست شارح کازرونی نوشته که ازین کلام مفهوم می شود که آن خشک در آخر دوم و تا سوم ست بالجمله آن قابض و مغری
و مقوی قلب و حابس سیلان خون سینه و شکم و رحم و امعا و معده و بواسیر و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیم مسخن بسوی
سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات و ربو حادث ازانها و جهت حبس اسهال خوردن آن بسیار نافع بجهت شدت تجفیفی که دارد و ازین جهت
نیز رادع اورام و بجهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن چند روز و یا دران هنگام با سرکه و گلاب اگر تپ نباشد والا با آب و سرکه بخورند و بر
ورم آن طلا نمایند امان یابند ازان و شیخ نیز نوشته که شراب طلای آن نافع طواعین ست و مانع سمی عفونت اعضا و عجیب در امر جراحات و نافع
نفث الدم و سل بسبب تجفیف آن قرحه ریه را و آن علاج ضیق النفس از نوازل ست و جید ست جهت قروح امعا و اسهال و نزف رحم و نافع
حمیات صلبیه بائیه خاصةً و قومی بسبب اعتیاد شرب آن در شراب قیق از وبای عظیم سالم ماندند و اگر در تپ وبائی بنوشند از شراب چاره نباشد جهت
برقه آن بسوی قلب پس آن شراب را با گلاب آمیزند و گویند طلای آن با اقاقیا جهت شکستن استخوان و ذرور آن جهت حبس نزف الدم جمیع
اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید و مضر طحال مصلح آن مصطگی و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم و گویند یکمثقال بدل آن مغره و
گل حجازی ست **گل اقریطس** بکسر همزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یا تحتانی و کسر طا مهمله و سکون سین مهمله و اقرقرطون و قرطیلون
نیز نامند و آن گلی خاکستری رنگ با خشونت ست و بانگشت شکسته گردد و شبیه بسایر گلها لیکن ضعف از سائر آنها و گویند که در قوت شبیه بشب
و ازان بسیار ضعیف تر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این بدان حد نیست غالب بران اجزاء هوائیه ست گرم و خشک و جالی
بے لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و گویند سهل کننده ولادت ست و نقاشان جهت ثبات رنگ آن
در نقاشی استعمال می کنند **گل اندلسی** بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدد و یا نسبت خاک سیاه کثیف ست
و گویند ا سموم قتاله است از داخل معده مستعمل و داخل ضمادات کرده میشود طلای آن جهت تحلیل اورام نافع **گل انی** گل ارمنی ست ابن جزله گفته

گل ارمنی
گل اقریطس
گل اندلسی
گل انی

که طین الی قریب المنقل از گل ارمنی ست **گل جلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله خاکی ست سرخ تیره رنگ املس که بر پوست حیوانات آن
رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد گرم و خشک ست با قوت قابضه شدیده و محلله طلای آن محلل اورام و آب رنگ باز رنگ
جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست وردی ست **گل حر** بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بعربی طین الحر و بفارسی خاک حر نامند بعضی گفته اند که
آن خاک خالص از آمیزش ریگ و اشیای غریبه است چنانچه در گل مطلق مذکور شد و بعضی از انواع گل قیمولیا و از اقسام گل حر طین اندلسیه و بعضی
شامل گل اندلسی و گل فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند گفته اند و آن خاکی ست نرم سبک خالص و بسیار سفید شبیه بریحان و چون و دهن
آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا میخورند کسانی که معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر از گلهای دیگر ست **گل حکمت** بعربی طین الحکمه
نامند از مرکبات ست که بر ظروف شیشه و چینی وغیره جهت دفع ضرر آتش و صلابت می مالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب
موثر ست **گل خراسانی** بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و الف و کسر نون و یاء النسبت و آنرا گل نیشاپوری و گل اصفهانی و طین الاکل
و طین الماکول و طین المتنقل نیز نامند و آن گلی ست بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوریت و ضرر خوردن آن کمتر از گلهای دیگر ست لهذا
کسانی که عادت بخوردن گل دارند از ان میخورند بعضی بریان کرده بجوهر داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و در بغداد
اطفال بآن بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص کرده اقراص ساخته خشک نموده تناول می نمایند و بعضی قدری
مشک یا عنبر یا کافور نیز اضافه میکنند سرد و خشک ست و بعضی بسبب شوریت آن اندک گرم دانسته اند تنقل خالص یا مغسول مطیب آن جهت خوشبوی
بوی دهان و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب آب دهان و تحت خواب و دفع جوع کلبی و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید
خصوصاً که تربیت و پرورش آن باشند و بعد از خروج قاذورات کبابه و اشال اینها بگلاب ترکرده باشد و گیلانی گوید که نفع آن در هیضه مهلکه در بعد تجربه
کرده شد بجوهر یکباب انار و قرص عود و در ان نفع نکرد و باید که آن را بریان کرده چندانکه قریب سیاهی گردد مقدار دو وقیه بدهند در سه مرتبه اول بآب سیب
میخوش و بار سیب خام و بار دیگر بآب طبیخ نعنع یکبار بآب سرد و طبیب در قلت و کثرت و تکرار استعمال و بجز آنکه آنرا بخورانند کیفیت موالات و مباعدت
نظر و اجتهاد خود نماید و صاحبان ضعف معده را نفع بین کند چون ایشان را غثیان و کرب عقب طعام عارض شود اگر بعد آن بقدر سه مثقال تا
کرده آن بخورند و باید که در علاج آنها بر ان اعتماد نماید چون معلوم شود که جگر ایشان ضیق المجاری نیست مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال و اکثار آن مفسد مزاج و مولد
سدد و سنگ و مضر معتادان است بسدد جگر و باعث ارتقا ضعف جگر و ضیقه و سنگ گرده و مثانه است و لیکن مضرات گلهای دیگر نیست و مطلق طبیعت ست مصلح آن انیسون
و تخم کرفس ست **گل خوردنی** طین الماکول ست یعنی گل خراسانی **گل داغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح
تاء فوقانی و الف و کسر نون و یاء النسبت گلی ست که از داغستان قریب دربند بلده شیروان آذربیجان آورند و چند الوان میباشد بهترین آن کاهی رنگ
خوشبو ست که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند گاهی آنرا مانند گلهای دیگر میشویند و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم
سبک خالص از ریگ و سنگریزه چسپنده بزود در آب گداز نده میباشد و بعضی از ان کبود رنگ این در خوبی بعد از ان ست سرد و خشک و مفرح قوی
در دفع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تپ وبائی حادث از اخلاط فاسده و سائر افعال قوی تر و بهتر از گل مختوم و اکثر معتاد ان بگل خوردن بسبب قلت
مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق و عرب لیکن مسدد و مفسد رنگ ست مصلح آن شستن و بریان کردن آنست **گل دقوقی** بفتح دال
مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف ثانی و یاء النسبت گلی ست که از ناحیه فوق بلده حلب آورند کبود رنگ مایل بزردی قوی و بعضی از ان سفید رنگ
سبک املس خالص از ریگ و سنگریزه و زود گداز در آب و این بهترین آنست سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارت و مجفف قابض و
حابس اسهال و نافع ناشفت رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و قروح چرک بدن و موی شعر و طلاء او غسول و زنان معتاد بخوردن گلها بیشتر این را
بجای گل خراسانی میخورند و لیکن مسدد و مفسد رنگ ست و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن خوردن

بالای آنرا امیر زنند و چیزی غلیظ میگیرند و آنرا طرح کرده چرب لزج از آن استعمال میکنند و از آن گل مانند شمع لعل آورده بران مهر میکنند و نزد
دیسقوریدوس آن گل از کمعت آن موضع ست و آنرا با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته مهر مینمایند و گاهی آنرا مغشوش میکنند حتی که آن
شناخت کرده نمیشود و البته و جالینوس در مقاله نهم از ادویه مفرده گفته گلی که از لمنوس می‌آورند آنست که قومی آنرا مغره لمنیه نامیده و قومی دیگر
آنرا خواتیم لمنیه خوانده بسبب طابعی که آنرا طبع میکنند دران موضع زنی موکله هیکلی که در انجاست و منسوب بارطامس حکیم ست پس آن زن موکله
هیکل ارطامس خاک از ان زمین با اجلال و اکرام در معبد آورده و عادت اهل آن بلد چنان جاری ست که ذبائح ذبح نمیکنند لیکن بتقرب قرابین
که بدان موضع رسد بسبب آنکه اخذ میکنند خاک از ان زمین بعد از ان خاک را بشهر آورند و در آب محلول کرده آنرا رقیق میسازند و خوب برهم
میزنند پس میگذارند تا ساکن و ته نشین گردد پس هرگاه راسب شود آبی که بالای آن میباشد آنرا امیر زنند و آنچه از ان خاک چرب لزج میباشد میگیرند
و آنچه از ان راسب می شود سنگریزه و ریگ زیر خاک میباشد آنرا میگذارند بعد از ان چون آن گل چرب خشک گردد تا آنکه بحد موم نرم برسد از ان
قطعهای کوچک میسازند و بران مهر میکنند بخاتمی که بران صورت ارطامس منقوش ست و آنرا در سایه خشک می نمایند تا آنکه از ان تری زائل
گردد و خوب خشک شود پس این خواتیم دوای ست که جمیع اطبا آنرا میشناسند و آنرا خواتیم لمنیه می نامند و آن خواتیم بجهت طین
مختوم ست و این گل را باین اسم بسبب طابعی که بدان طبع میکنند مسمی ساخته اند و قومی آنرا بسبب رنگ آن مغره لمنیه نامیده اند بهر آنکه
این گل شبیه برنگ مغره است و این بهر آنست که آن تله که در لمنوس ست و از ان این خاک میگیرند سرخ رنگ ست و این خاک که در ساحل
موجود است سه قسم ست یکی همین قسم که آنرا ذکر کردیم و گفتیم که آن برای زن نگهبان امر هیکل ارطامس ست و سوای آن زن کسی آنجا نمی باشد
و قسم دوم مغره است و آن آنست که در رودگران در خلوط کردن بر چوب آنرا استعمال میکنند و قسم سوم گل زمین ان تله است و آن گلی ست
که جلا میکند و آنرا بیشتر کسانی که آن را در پارچه میشویند استعمال می نمایند و گیلانی خلاصه این قول نموده و گفته که بقول جالینوس خاکی ست سرخ
رنگ که از جزیره لیمون از جزائر بحر مغرب آورند و در انجا معبدی ست که آنرا منسوب بارطامس علیه می نمایند و خادم و نگهبان آنجا زنی ست
و غیر از ان خادم و نگهبان آنجا نمی باشد آن زن وقتی قدری خاک از تله که قریب بآنجاست با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت
شفا در معبد آورده و بدستور غسل گلها آنرا خوب شسته اقراص ساخته مهر آن جا بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد
و شهرت یافت و دران تل ریگ و درخت و سنگ نیست خاک خالص ست بعد این قول دیسقوریدوس که در قول شیخ گذشت قدری نقل کرده
و سپس نوشته که گویند دران جزیره اسم ست که بزرا ذبح نمی کنند مگر بعنوان قربانی بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و
بهتر از خاک جاهای دیگر ست و گویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و باحرافت و خاک تلهای دیگر آن جزیره دور از ان معبد را آن خاصیت
نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه ست و لهذا اگازران پارچه ها را بآن میشویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و اثری از ان
باقی نمانده و گل مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن گل ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان شکل ساخته استعمال می نمایند بعده گیلانی گفته که این قول
سدید نیست زیرا که گل زمین یونان بآب پوشیده نشده بلکه بعضی از ان زمین قسطنطنیه همه از زمین یونان ست و ایضا من بارها گل مختوم را بعلامات
آن مشاهده کرده ام و مکرر در امراضی که دران استعمال آن باید بتجربه آن نموده ام و در جمیع آن امراض نافع یافتم و در تریاق فاروق که آنرا چند
دفعه ساختم استعمال کرده ام و آن نیز بحمد الله و حسن توفیق آن فائق جید بر آمد و صاحب مخزن نیز نوشته که آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق
نگشته و تا حال موجود ست و بدستور از انجا بهمان نحو گل مختوم اقراص ساخته باطراف می برند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و زبان
گذارند بچسپد و بوی آن شبیه ببوی شبث باشد و چون بر جراحت تازه باشد در ساعت قطع خون آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبث
کند این نماید و حبس خون بسرعت نماید خوب نیست با لجمله سرد و خشک در دوم و گویند که خشکی آن زیاده از سردی آنست و از ادویه بدل یاد نمیشود و دران غرویت ظاهر

و با قوت تریاقیه و مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک
سم و رافع اذیت و نکایت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتی که دارد و حابس سیلان خون کل اعضای ظاهری و باطنی ست و شیخ الرئیس
در کتاب ادویه قلبیه گفته که گل مختوم معتدل المزاج در گرمی و سردی مشاکل مزاج انسان ست مگر آنکه خشکی آن بیشتر از رطوبت آنست و دران
رطوبت شدید الامتزاج با یبوست ست و لهذا دران لزوجت و تغریه است و آنرا خاصیت عجیبه در تقویت قلب و تفریح آن هست و بحد تریاقیت
مطلقه خارج میشود حتی که مقاومت کل سموم کند چون بعد سم یا قبل آن بنوشند طبیعت را بر قذف آن برانگیزد و میتوان گفت خاصیت آن تنویر روح
و تعدیل آن باشد و اعانت کند آنچه دران از لزوجت و قبض ست و معذلک متانت روح زیاده نماید پس بتفریح تقویت جمع گردد و در قانون
نوشته که بقول قولس هیچ دوائی قاطع تر برای خون ازان نیست و آن قویتر از گل شاموس ست حتی که اعضا احتمال قوت آن نکنند چون با آنها
ورم حار باشد و خصوصا باریک سوده بلکه ازان خشونتی محسوس گردد و آن مبرد مغری ست و ضماد آن نافع اورام حار در ابتدا ست و آن مدمل
جراحات تازه و قروح عسر البرء و مانع سوء خشکی اعضا از تقرح قبل از تقرح ست و مزیل قروح آنست اگر قرحه پیدا شده باشد و حفظ اعضا و تمت
سقطه و جبر شکستگی و منع انصباب مواد بسوی و سهتاد یا بیاد منع تاکل نماید و آن مانع نزله و سیلان خون دهن و لثه است و آن حفظ احشا و نیت
سقطه کند و نفع سل و نفث الدم نماید بسبب تجفیف آن قرحه ریه را و شرب حقنه آن با آب بارتنگ نافع سحج نهیت امعا ست خصوصا حقنه آن
بعد غسل امعا قبل ازان بحقنه ماء العسل مائل بصرافت پس بحقنه آب نمک کرده و سنطاریای متاکل را صحت بخشد و آن مقاوم سموم و نهوش
چون با شراب بخورند و با سرکه طلا نمایند و خالص از گل مختوم موصوف چون بنوشند مادام که سم موجود باشد غثیان آورد و قذف سم نماید خصوصا
چون قبل از سم بنوشند و جالینوس گفته که دوا امرعو مرتب گل مختوم تجربه کردم در سم خرگوش بحری و ذراریح پس آنرا یافتم که قذف و قی اینها نمود هم
و تجربه نمودم آنرا در گزیدن سگ دیوانه با شراب و طلای آن کردم بر گزیدگی آدمی با سرکه و بعد طلا بالای آن برگ سیر دشتی یا قنطوریون نهادم تا بحد
گردید که چون آنرا سائیده بسرکه و روغن گل و آب سرد آمیخته بر ورم گرم طلا نمایند نفع کند و ازاله آن نماید و گیلانی گوید که آنرا برای تقویت قلب
با گلاب استعمال کنند و آنرا در تفریح قلب و تمتین روح ید طولی ست و شیخ مینویسد که شرب سحیق آن و نفع آن نافع وبا در زمانه وبا ست گویند
که شرب آن جهت قرحه حلق و ریه و امعا و سائر قروح باطنی تنها و یا با کتیرا و بجهت فساد خون و تپهای حاره وبائیه و طاعون و اسهال دموی و صفراوی
و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب ردی خواه قبل از انها بنوشند و خواه بعد از انها نافع و چون با شراب و آب گرم و شبت نوشیده قی کنند
دافع سموم ست و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه
پر چرک و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه نیز در رازی جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک در رطوبت بسیار ازان آید بوده و جهت سرعت التیام آن
و آن مصدع ست مصلح آن کتیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کتیرا و گلاب مقدار شربت آن یک مثقال و تا دو درم و بدل آن گل دغستانی
در امور مذکوره قوی تر از گل ارمنی و در اطلیه گل مغره و بقول گیلانی عوض آن در قبض گل ارمنی و گل رومی و گل کندری که از ناحیه دم آورند
استعمال نمایند و اما در تریاق بدل آن نیست و گاه زهر و بدل آن در تریاق میکنند و صاحب اختیارات بدیعی حکایت کرده که طفل یکساله دو مثقال
و یک سبر دیگ که از سموم قتاله است بخورد و فی الحال قدری گل مختوم با شیر مادرش بوی دادم و شروع بقی کردن نمود و همه آنرا بقی دفع کرد و باز قدری
با شیر مادرش بوی دادم و دیگر قی کرد و یک مجلس طبع او اجابت نمود و ازان زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع گلها حابس خون و قاطع اسهال اند
مگر این گل که مسهل ست و گفته اند که مسهل سم ست و تعطیل مفاد که تنها است در قبض و حبس بعد ازان **گل مصری** بیونانی اطوباس نامند
خاک زمین مصر و شده آن گلی ست آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و باید ستکار مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری
رنگ ست که بسیار نرم باشد و چون بر پس بمالند سائیده آن برنگ زنگار باشد و گاه آنرا مانند سفیداب مغسول میسازند و اقراص ساخته خشک

گل مصری

می نمایند و حصول آن نرم تر میباشد وگاه بقدر نخود ساخته در ظرفی چیده و سر آنرا بسته در بانگر میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد و آن گرم در اول و خشک در آخر دوم و جالی و مجفف و قابض و مقوی است و جهت اسهال الدم و استسقاء طحال و اورام کهنه و رخوت اوجاع مزمنه و بواسیر قدیم و طلای آن باسرکه و تنها نیز بسیار مفید و جالینوس گفته که اهل اسکندریه و اهل مصر را دیدیم که استعمال آن میکنند و هکذا مستسقیان و مطحولین را دیدیم که طلای این گل بر ساقها و رانها و ساعدها و شکمهای خود میکردند و از آن منفعت بین می یافتند **گل مصطکی** و آنرا طین الجزیرة المصطکی و طین تلیوس و جیا و جیوسی نیز نامند باسم جزیره مصطکی و آن گلی ست رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آرند و بهترین آن سفید مایل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گداز نده است گرم و خشک در دوم ست و مفتح بخلاف طبایع گلهای دیگر و بقول شیخ جالی غسال منبت لحم و گویند جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت مشش و جلا و تنقیه و تصفیه چرک بدن و جلای آن و صفای چهره خود در حمام بر بدن می مالند و زنان در غمزه استعمال میکنند و جهت سوختگی در آخر امر که متقرح شده باشد مفید ست **گل مدینه** طین مدینه منوره آنکه برای حصول شفا مقدار قلیل آنرا با دعا و شه الطاف آن میخورند **گل مغره** در مغره خواهد آمد **گل ملتانی** بضم میم و سکون لام و فتح تاء فوقانی و الف و کسر نون و سکون تحتانی گلی ست ذی صفایح میان سرخی و زردی و سفیدی اندک سخت و گویند که آن سه قسم ست یکی سفید دوم مایل بسرخی سوم مایل بسبزی و آخر بهترین اقسام ست سرد و خشک گویند گرم و خشک جالی و طلای آن محلل اورام و گویند در افعال قریب گل ارمنی ست **گل** او گلاو و گلاو دو گلاو دو اسم غوک ست **گلاب** بضم کاف فارسی بعربی ملاورد نامند آن در گلسرخ مسطور شد و در شرح بانبن اسم مشهور و آنرا گلاب کا پهول نیز گویند و هندی کبجا و کوجا کم نامند و بسنسکرت بهدر کرنی یعنی برگ او مانند صورت استرا میشود و یا اینکه برگ او موی می تراشد و برهت پتی یعنی گل او کلان و گل درگل یعنی مضاعف میشود و کسیری یعنی اسم گل اوست و سوکمتا یعنی خوش حالی دهنده و داتیکمتا یعنی درد دافع بیماریها و سیر نک یعنی سرخ گل ملایم و دیهرنی و یادیهی یعنی دافع درد و مرض ست غرض اینکه هر جائیکه درد باشد آنرا دفع نموده بیمار را خوش حال میکند و سواستنا یعنی خوشبو و در موسم بسنت میشود و مادموی یعنی در چیترا ماس و بیشاکهه ماس یعنی در ماه چیت و بیساکهه گل او می شگفند و تیکمتا یعنی زرد دافع مرض ست و ذهی تیمنجری یعنی گل بعضی قسم آن مانند جعرات میشود و هر مرض که در بدن باشد آنرا دور کند مراد از ینجا از سیوتی باشد و رکت پهل یعنی بار آن درخت سرخ می شود مراد از بار آن درخت گل اوست زیرا که درخت گلاب را بار همو بهار ست و صاحب تنقیح گوید که مشهور در اطبا از بزر ورد غب اوست که در وسطش باشد حال اینکه چنین نیست بلکه در حقیقت چنان ست که چون گل او را بر درخت بگذارند تا اینکه برگ گل ریخته شود پس زغب او که در وسط ست منعقد شده ثمر می بندد و شبیه بقدر و شکل و رنگ در عناب خرد یا کول ست و مزه او مرکب از قبض و حموضت متخوق لذیذ و نیز صاحب تنقیح گفته که من او را دیدم و خوردم اندرون بار او تخمی بود مانند تخم خرد و بر وی پوست سخت بود پس آن دانه بزر ورد ست که چون آنرا بکارند خلعت بر می آید مانند صورت درخت گلاب و سیوتی و سداگلاب قریب یکدیگر ست اگر گل گلاب برگهای بسیار و سرخ مایل بسفیدی می شود گل سداگلاب غیر مضاعف یعنی برگهای گل کمتر دارد و سیوتی را نسرین گویند و آن بر دو قسم ست سفید و زرد و در بستانی و صحرائی هم میشود گل سرخ مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و در گلاب امتزاج جوهر او غیر مستحکم ست پس جوهر بارد او در درجه دوم و جوهر گرم او در درجه اول و جوهر طبع بلین و جوهر یابس مکثف دارد و همین در ان تلخی و تیزی با قبض و اندک شیرینی ست و وقتیکه خشک گردد تلخی کم میشود برای همین تازه او مسهل ست چونکه و ده هم میشوند و خشک او مسهل نیست نزد اکثری در اول سرد و در اول دوم خشک بعضی گرم در گفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آن را قابض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته که ورد یابس نسبت بر طب میل بسردی دارد و افعال و منافع این بقول یونانیان در گل سرخ مسطور شد **گلاب بهل** بفتح با و فارسی و خفا ها و سکون لام در مائیت آن اختلاف ست بقول حکیم عبد الحمید منشی تحفه اسم عربی آن غلط ست و بزعم مولف مخزن گلاب جامن ست و قول مردین فا

بالام مسطور شد و گلاب جامن نیز اینجا بقلم می آید و صاحب تذکرة الهند مینویسد که در جام پهل قسمی ست که آنرا گلاب پهل و گلاب جامن می نامند و درمیان تخم بزرگ در بعضی یکعدد و در بعضی دو میباشد و جلد او گنده و شیرین اندرونش مغز نیست و بوی او مثل بوی گلاب میباشد مزاجش مائل بگرمی معلوم میشود مفرح و مقوی دل ست **گلاب جامن** قسم از جامن ست و مخصوص در بنگاله و جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه ببوی گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این سبزرنگ درخت جامن نمیشود و اکثر پراگنده میباشد و برگهای این نیز در طول و عرض ازان کمتر و اندک عریض تر و تازه تر و ستبر روشن تر آن معتدل مائل ببرودت و یبوست و مفرح قلب و دماغ و مقوی جگر حار و نفاخ ست و تخم جامن زمخت و قابض ست رادع **گلا جدو** بضم کاف عجمی و فتح لام مشدده و الف و کسر جیم و ضم دال هندی مشدده و سکون واو یعنی بوی گله بانان وجه تسمیه آنکه در بیخ او رد بدبوی مانند بوی آنها میشود و در سنسکرت شولین یعنی منسوب بدرد شکم و تاگندن یعنی منسوب بکودکان حاصل ازین دو اسم آنکه این دارو جهت درد شکم کودکان بسیار سودمند ست و بچهمی یعنی بابرکت دولت افزاست و بچهاچهی یعنی مانند چشم ماهی روشن ست می نامند و آن بیلی ست دراز و کثیر الفروع و برمجاور خود می پیچد برگ و نبات برگ گلوا اما ازان درشت و اندکی گنده و گلش سفید مائل بزردی و خوشه دار شبیه بشکل درخت آگ اما ازان خرد تر و بارا او دو شاخه مانند قرون و چون پخته شود ترقیده مثل نیلا ازان بیرون می پرد و تخم او برابر عدس گرد و تنک و چون شاخ آنرا بشکنند آب زرد مائل بسفیدی مثل شیر برمی آید و بیخش دراز و گنده و سالها در زمین میماند و قسمی ازان بر بدن آمده که بار او دراز میشود مانند ظرف السی لیکن ازو خرد تر و دران سه چهار تخم مشابه بتخم زردکی اما در سیاهی کمتر ازو و گل بردو قسم سفید و بشکل گل عباسی لیکن ازو خرد تر و برگ هم مانند برگ عباسی و ازان تنک تر و نرم تر و کوچک تر می باشد و آن گرم و خشک در دوم و آن محلل و جاذب جهت درد شکم و بیماریهای چشم و مالیخولیا و هذیان تپ و سرسام و خشک شدن دست و پا بسبب وجاع مفاصل و بیماریهای طفلان و صبیان را بسیار سودمند و بیخش اکثر در معالجهٔ اطفال بکار می آید بدرد شکم و غیره و امراض چشم آنها و بنسبت مزاج انسان بسیار دوای تیز ست و قوی و ضماد برگ او بجهت آبله کف دست بسیار نافع می پراند و برم را دفع نموده پاک کرده خشک هم میسازد و چسپانیدن شیر او بعد شکستن شاخها برآمده باشد در بینی باعث عطسه ها بشدت و کثرت ست **کلاچک** اسم ورع ست **کلاژ** و کلاژه اسم فارسی عقعق ست **کلاش** عنکبوت ست **کلاشخانه** اسم فارسی بیت عنکبوت ست و آن نوعی از نسج عنکبوت ست **کلاغ** اسم فارسی غراب ست **کلاغ بیشه** و کلاغ سفید بفارسی غراب ابقع ست **کلاغ سیاه** غراب اسود ست **کلافر** بفتح کاف و لام و الف و فتح فا و سکون را مهمله اسم نفل ست **کلافی** اسم عربی انگور سفید ست که دران سبزی باشد **کلا کلا** اسم لوف کبیر ست **کلاک موش** موش صحرائی ست **کلاه زمین** و کلاه باران فطر ست **کلاهو** اسم فارسی نوعی از طیهو ست **کلاهویه** اسم جاندی ست **کلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده لغت عربی ست و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلب آمده مونث آن کلبه بفارسی سگ ست و مسطور شد **کلب الکلب** سگ دیوانه **کلبا** بلغت زند کلب ست **کلب بری** اسم شغال ست **کلب مائی** و بحری و نهری در سگ آبی مذکور شد **کلباسو** و کلبسو اسم فارسی وزغه ست یعنی چلپاسه **کلپناتهه** گیاهی ست هندی با تخم و بیاره که بر درخت می پیچد گل آن سیاه و سفید خوش رنگ مثل چشم انسان گرم و خشک چون برگ آن نه ماشه با فلفل گرد پنج عدد در آب سائیده بنوشند برای تپ لرزه مفید ست و این حب آن نیز جهت تپ و لرزه مجرب گلوی سبز نوشادر برگ کلپناتهه فلفل گرد از فلفل مساوی کوفته بپخته بآب برابر نخود یا ماش هندی حبوب ساخته دو حب قبل از نوبت تپ و لرزه بخورانند **کلت** را با کاف و لام و فوقانی و فتح را مهمله و الف و میم و الف دوم اسم رسیاک ست **کلت کا نونهیا** بکسر کاف و سکون لام و فتح فوقانی و فتح کاف دوم و الف و نون و واو و نون دوم و فتح ها و تحتانی و الف اسم ملهٹی ست **کلتهی** بضم کاف و

سکون لام وکسر تاء فوقانی وخفاء ها وسکون یاء تحتانی اسم هندی حب القلت ست و آنرا کلت وجلرگ نیز گویند وقسمی را از ان بج بیای
فارسی نیز بعربی گویند واین قسم را بعربی کاسر الحجر نامند و در سنسکرت کلد هاو کالو نتم یعنی سیاه گرد و قدری کجدار ست میگویند وصاحب
تذکره الهند گوید بسرد و تر در اول اولی و با رطوبت نافخه باشد و مزه زمخت و شیرین و هنگام هضم تلخ و سبک و آن منی بیفزاید و ضیق و نفس و سرفه
و بواسیر را نافع و کف و باد و نفخ شکم پیدا کند و شکننده سنگ گرده و مثانه و حابس عرق و دافع فساد زهر و فواق و کرم شکم و درد دل یا آنجوش
بعضی گفته باستعمال آن تر غمی بعد گرفتن گفت او که از دست خلیسانیده و کف گرفته باشند و بر روغن داغ کنند بسیار لذیذ و خوردن او خوب ست
برای روشنائی چشم بیمار بیها آنرا مفید و مسقط جنین و مدر حیض و نفاس و چون شش مثقال یا شش مثقال تخم شلیم و دو مثقال و پنج مثقال آب بجوشانند تا بسه و پنج مثقال بماند
صاف نموده نصف صبح و نصف شام گرم گرم بنوشند جهت تفتیت حصاة و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب ضماد او جهت نکوی تنگ خسار موثر با لجمله نزد هندیان هنگام
هضم تلخ و زمخت گرم و سبک و محدث صفرا و مذیش معده و حابس عرق و دافع فساد زهر و سرفه و بلغم و باد و فواق و کرم شکم و نفخ و درد شکم و تشنگی و مضعف نور
چشم و بعضی نوشته اند که دال کلتهی دافع کف و صفرا دی که بعد طعام شود و گلانی شکم و بواسیر را مفید و دافع کرم شکم و سرفه و قسمی از ان صحرائی است
سرد و دافع امراض چشم افعال و خواص این بقول یونانیان در حب القلت مسطور شد کلتا بسریانی سپستان ست کلچه بفارسی نان گندم
کوچک خمیری سفید را گویند کل چنگ اسم فارسی سرطان ست کلچیر و بفتح کاف فارسی سکون لام و کسر جیم مجهوله و سکون تحتانی و ضم ها
مهمله و سکون را و اسم بسکهپره است کلنج بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بجا ء مهمله نیز آمده و اسم سریانی ست نزد اهل اندلس قنه است نزدیک
اهل مصر اشق و بقول بغدادی نباتی ست برگ آن شبیه برگ سیب هم از قول آن ظاهر میشود که اندر وطالیس باشد و در انجا تصریح نموده
که مانند اشنان بی برگ ست مزاج آن سرد و خشک و قابض دافع نفث الدم و اسهال دموی و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف
نافع و تخم آن بسیار گرم و مدر عرق و دافع مغص ست کلدرم بفتح کاف و لام و ضم دال مهمله مشدده و سکون را مهمله و میم اسم هیتره است و
بقولی لونگ کلدبا بضم کاف و لام و فتح دال مهمله مشدده و خفاء ها و الف اسم کلتهی ست کلز بکسر کاف و سکون لام و زاء معجمه دو اسم
غیر معروف ست شیخ گوید که آن چوبی ست هندی که از بلاد هند می آورند و بسریانی کلزی و برومی شلوفتیج نامند و بعضی گویند که آن نباتی
دیگر گویند که آن مغاث هندی ست که بهندی میده لکڑی نامند و از بلاد هند بسوی ما وراء النهر می آید و غلط کرده کسی که آنرا خشب کادی و بیخ
بیخ خیار صحرائی دانسته گرم و تر و شرب و ضماد آن جهت و ثی و خلع یعنی بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن از مفصل و کسر یعنی شکستگی استخوان
عظیم النفع ست و در سایر افعال و خواص مانند مغاث ست کلس اسم آهک ست کلسا دلاویج بسریانی آهک آب نادیده ست کلسانا
شقائق النعمان ست گل سنگ اسم فارسی خزاز الصخر ست و بهندی پتهر کا پهول و درانی بوه و در سنسکرت سلاپشپ یعنی گل سنگ
و شیلیا یعنی بسیار سرد و سلا جتهها نیز گویند و آن مستی سنگ ست که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود و رنگ سبز مائل بسفیدی ارد
و خوشبو میباشد و در مصالح خوشبوئی و رنگهای اندازند و گویند که دو قسم دیگر هم میشود یکی سفید مائل بسیاهی و دیگری زرد و قسم اول خوشبو و
بهتر ست و در مصالح طعام می اندازند و قسم دوم بکار نمی آید و زبون ست نزد هندیان سبک و دافع حبس بول و تقطیر آن و فزاینده منی و قوت
باصره است افعال و خواص این بقول یونانیان در خزاز الصخر مسطور شد کلشه اسم مدنی سرخ ست گل عقرب اسم سعد ابون ست
کلغه بفتح کاف و سکون لام و فتح غین معجمه و ها اسم هندی بستان افروز ست کلفاطلس و کلفطلس و بلاس ست کلقدیس برومی
زاج سبز ست گلقند در گلنگبین خواهد آمد گل کامه اسم عصاره دنباله گل هار سنگار که با فتاب خشک نموده باشند کلگلی بفتح کاف
و سکون لام و کسر آن نیز بزیادتی تحتانی و ضم آن بازیادتی فا هم آمده و ضم کاف فارسی و کسر فوقانی هندی مشدده و سکون تحتانی اسم
پاٹلی ست کلقوانیس خبث الحدید ست کلقوس مس ست کلکلا بکسر کاف و سکون لام و کسر کاف دوم و فتح لام ثانی و الف اسم

هندی ست و بزبان هنود چکلت پتا و بزبنگا نامند و آن پرنده ایست خرد از کبوتر منقارش دراز و سیاه و دمش کوتاه و رنگ پرهای پشت
سبز زنگاری و پرهای زیر سبز با نقطها و رنگ شکم جوزی مائل بزردی و پایش سرخ آواز تیز میکند و بر سر غدیرها لرزان و رقصان بر هوا ایستاده در
آب نظر میکند چون ماهی می بیند در آب غوطه زده میگیرد و بجوز سه قسم دیگر آن ابلق برنگ سفید و سیاه نیز دیده شده گوشت آن [illegible]
گویند مصلح گوشت او افیون ست **کلکل** بفتح کاف فارسی و سکون لام و فتح کاف فارسی ثانی و سکون لام [illegible] **کاکلانج** اسم صحرائی
هندی ست و در قرابادین مسطور ست **کلکند** بفتح کاف و سکون لام و فتح کاف و سکون نون و دال مهمله اسم [illegible] ست **کلکنک** اسم فارسی
تخم خرفه است و نزد بعضی خرفه را نامند **گلگونه** بفارسی اسم رنگی ست سرخ که از رنگ لک بنام سعیا زنند و در الک خام مسطور شد که [illegible]
نقاشان و زنان در رنگ گونه است و آنرا در هندی گلال نامند **کلاک** بضم اول اسم فارسی گرگ ست و بکسر اول اسم فارسی نی ست
و نیشکر کلک بفارسی خسیره خام را گویند **کلکیاک** اسم کبک ست **کلم** اسم کرنب ست **کلم دریائی** اسم کرنب بحری ست
کلم رومی قنبیط ست **کلما** بفتح اول و سکون ثانی بلغت زند انگور ست **کلمطلیس** کاشم ست **کلنکلیک** اسم صعتر ست **کلمهه** اسم کبیر
سرخ لت **کلکه** بضم کاف و فتح لام و فتح کاف دوم و وقف با اسم پیچیده تلخ ست **کلموح** رازین ست **کلموناشن** بضم کاف فارسی و
سکون لام و فتح میم و کسر واو و فتح نون و الف و فتح شین معجمه و سکون نون اسم درخت سپلو ست **کلمی** بکاف و لام و میم عوض واو و تحتانی اسم
کروندہ است **کمینڈہ** اسم ترد ہ است **کلنا** گویند که اسم خرزهره است **کلنار** بضم کاف فارسی و سکون لام و فتح نون و الف و سکون
راء مهمله معرب آن جلنار ست و آنرا گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار نیز گویند جهت
آنکه ثمر نمی بندد و گر بندد بسیار کم و آنرا بیخوش میدانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند که آنرا خراب و ویران میگرداند و گویند که آنرا شوک
مصری نامند و آنرا بیونانی سینوس و سطینوس و بسریانی الحفطینا و دار مانا و بردی فلوسطون گویند و آن فارسی و مصری میباشد و هر دو
بری و بستانی و سرخ و سفید و سیاه گویند که آن غنچه گل انار بری بهمن نزد عقد ست و اصلاً ثمر و تخم نمی آورد و بستانی آن در قوت کمتر از بری ست
و از مطلق آن مراد گل انار بری است و بهترین آن فارسی پس مصری ست و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار
بلند نمیشود و مزاج گلنار مذکور سرد در آخر اول و خشک در دوم گویند سرد و خشک در اول و دوم گویند در سوم و کذا جمیع آن بکرسی آن شدید تر از برد داشت
و قابض و مغری و حابس سیلان اعضا و رادع و مجفف و مقوی اعضا است چون آنرا کوفته بآب سرشته بر حوالی اورام طلا نمایند منع انصباب مواد بسوی
آنها نماید و گویند ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوی زیر بغل و منع تراید اورام و ریختن مواد بطرف اعضا و پاشیدن آن جهت سیلان خون
جروح و هیج مفید و عصیر آن با سرکه نافع حمره و مدمل جراحات و قروح کهنه است و چون دو درم بخورند از اله جرب کند و آن برای لثه دامیه
نیکو ست و مقوی دندان متحرک چون آب طبیخ آن مضمضه نمایند لاسیما مطبوخ آن با سرکه که جهت بدبوی دهان و قلاع نیز مفید و شرب ضماد آن
قاطع خون لثه و نافع قلاع و مانع نفث الدم از هر سبب ست و سیلان خون از هر عضوی که باشد و شرب آن قاطع اسهال دموی و صفراوی
و رطوبی و نافع قروح امعا و سحج آن و مانع ریختن مواد بمعده است و نشستن در آب طبیخ آن نافع خروج مقعد ست و شرب و حمول و جلوس
در طبیخ آن حابس نزف خون زنان و سیلان رحم ست و ضماد آن نافع فتق مقدار شربت آن برای اسهال و سیلان خون از یک نیم درم
تا دو درم و گویند که از یکمثقال زیاده نکنند که آن تولید سودا نماید و گویند برای غرض دیگر دو درم و سه درم و مضر طحال و سرد مصدع و مسدد
مصلح آن کتیرا و روغن بادام بدل آن در بعض جهت بلوط و اقماع انار و گویند بوزن آن پوست انار و گویند طراثیث و عصاره آن کیفیت آنکه
آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصاره لحیة التیس یا آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب آید
پس بالند و صاف کرده بار بجوشانند تا غلیظ گردد و طبع آن مثل عصاره لحیة التیس ست و در جمیع افعال قوی تر و لطیف تر از جرم آنست

گویند قوت آن مثل قوت تخم اناروعصاره لحیة التیس ست وگویند از خواص آنست که چون روز چهار شنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه ناشگفته آنرا صاحب رمد و معتاد بآن از درخت بدهن قطع کرده فرو برد تا یکسال رمد نشود و مجرب نوشته **کلنبک** بفتح کاف ولام و خفاء نون و فتح بای موحده و سکون کاف ثانی بلغت اهل بعضی جزائر عمان اسم صندل زرد ست که بهندی ملاگیر نامند و گویند که آن درختی ست چوب آن گران وزران و جوهردار و از جزائر زیرباد آورند و برخی آنرا عود خام میدانند و سائیده آن سفید تیره بود و در خوشبوها آمیزند و دافع کلف ست و در خاصیت موافق رکت چندن و نیز بهندی اسم نوعی از لیمو ست که بشیرازی لیموخارکی نامند **کلنتا** بضم کاف و فتح لام و سکون نون و فتح تاء فوقانی و الف اسم هندی قسمی از ستاورست **کلنجار** و کلنجک اسم فارسی سرطان ست **کلنجری** اسم فارسی سرطان ست و گویند بفارسی نوعی از انگور ست که در بلدهٔ هرات میشود و رنگ آن سیاه مائل بسرخی ست و بسیار شیرین و لطیف **کلنگ** بضم کاف و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی اسم فارسی نوعی از خروس بزرگ ست و نیز بفارسی طائری را گویند که بعربی کرکی و بترکی درنا و بهند کنج نامند و آن از جمله طیور بری ست بلند پرواز و در کنار آبها نیز میباشد و آنرا طاقت گرمی نیست و دو نوع میباشد سفید و خاکستری رنگ و سفید نادر الوجود و گویند در مصر بسیار بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد زیرا که گوشت آن بسبب خوف و ریاضت آن نرم میشود و گوشت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن قویترست و گویند سرد و خشک و جالی و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و آن ردی برای گرم مزاجان و خوردن آن بریان کرده ردی بطی الخروج مصلح آن آنست که بعد از ذبح یکید روز بگذارند پس با سرکه و آب و نمک بپزند و ابازیر گرم لطیف داخل کنند و تناول نمایند و بالای آن حلوای قندی بخورند جالینوس گفته گوشت کلنگ عضلی لیفی ست و لهذا بعد چند روز از ذبح آنرا میخورند و رازی در کتاب دفع مضار اغذیه نوشته که گوشت کلنگ را یکبار طبخ بسرکه و بار دیگر بنمک و آب اصلاح میدهد و اگر کسی آنرا بریان کرده بخورد باید که بنمک و انیسون و برگ گندنا در جوف آن پر کنند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و خوردن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن در چشم کشیدن رافع شبکوری و شیخ الرئیس گوید که چون دماغ کلنگ و زهره آن هر دو بروغن زنبق مخلوط کرده سعوط نمایند کثرت نسیان را ببرد و بعضی وزن هر یک از آن هر دو یک قیراط نوشته و گفته که رافع سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی مثل ست و ضماد مغز سر آن با آب حلبه جهت تحلیل اورام دست و پا نافع و تحمیه بغایت نافع و سعوط زهره آن سه روز با آب چقندر و بعد سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آن که در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردگان آشامند و بالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول الماء و شبکوری و ناخنه و اثر دانه چیچک نافع و طلای آن جهت رفع برص و جرب متقرح و اثر آن قوی الاثر و بیضه آنرا چون بگدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز پیهم از الهٔ صلابت طحال نماید و چشم آنرا چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون نمکسود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر درهم نموده در چشم کشند جهت دفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کلنک** اسم فارسی تخم خرفه است **کلنکاچ** بضم کاف و کسر لام و خفاء نون و فتح کاف فارسی و الف و جیم فارسی اسم کاکرا سنگی ست **گلنگبین** بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون نون و فتح کاف فارسی ثانی و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و نون اسم فارسی ست معرب آن جلنجبین ست یعنی برگ گل با هموزن آن عسل سرشته که حقیقت و اصل آنست و مجازا بر معمول از شکر و گل نیز اطلاق میکنند و هموزن را بفارسی گلقند و کمتر گل و شکر سفید زیاده را گل شکری نامند و گویند جلنجبین بعربی و وردمربی نیز گویند خواه بعسل سازند یا بشکر و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و اگر از عسل یا شکر تخمیر نیکو نشود و حافظ از فساد نتواند شد یا از عسل و یا شکر بقدر حاجت داخل نمایند مزاج عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول و بعضی مینویسند که جلنجبین گرم و خشک در اول ست و بقول گیلانی گرم در اول و معتدل در رطوبت و یبوست آن آنکه

کلنبک
کلنتا
کلنجار
کلنجری
کلنگ
کلنک
کلنکاچ
گلنگبین

از شکر واحر از عسل ست بهر آنکه از گل وقت ترتیب گلقند اجزای مائیه بارده تحلیل میشود پس لا محاله حرارت آن ظاهر میگردد و گلقند تازه قلیل الحرارة
از نسبت کهنهٔ آنست و بهر دو نوع آن بغایت کثیر المنافع از جهت انضاج و تلطیف و تحلیل و تقویت اعضا و مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات
غریبه است و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و بقول یحیی بن ماسویه جلنجبین صالح ست برای معده و جگر ضعیف
که بسبب رطوبات باله باشد چون از آن ناشتا خوب خائیدن با آهستگی آب آن فرو برند و سوء مزاج بارد آنها و استسقا را بعد ضعف جگر سبب د
خصوصاً چون زنان حامله را عارض شود و ادمان اکل آن نافع سل ست چنانچه شیخ الرئیس در معالجهٔ سل نوشته که مسلول را گلقند شکری تازه
بسیار دهند حتی که نانخورش او همین باشد و نفع آن بتکرار تجربه خود و قصهٔ شفای زنی مسلوله از کثرت تناول آن بیان فرموده و آن ملین طبع
و منقی امعا از بلاغم و مقوی هاضمه و امعا و نافع حمیات عفنه بلغمیه سوداویه است و گویند عسلی آن جهت سرد مزاجان و پیران ست و کسانی که
در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و درد مفاصل و نقرس و شکستن سنگ و عسر البول و باربع آن معجون کمونی جهت تحلیل
ریاح غلیظه و قولنج و درد کمر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت ست و آشامیدن مطبوخ آن با تربد و تخم کرفس که
مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و شیخ میفرماید گل سرخ مربی بعسل که آنرا جلنجبین نامند
تقویت معده و اعانت بر هضم نماید و شکری آن نافع اعضای باطنی ست و جهت گرم مزاجان و جوانان در رفع ابتدای وسواس و جنون و خمر وج
آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت ربو کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر
و صداع و شقیقه و رفع سده و دفع اخلاط محترقه مجرب و مطبوخ آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سده نافع و گلقند را چون در آب جوش دهند
و مالیده و صاف نموده بنوشند قائم مقام شربت ورد ست و آن برای گرم مزاجان موافق نیست خصوصاً در بعض بسبب [illegible] و تعطیش آن و
ابن ماسویه گوید سزاوار انیست خوردن آن بکسی که در بدن خود حرارت دریابد و خاصته با ضعف که آن تسخین نماید و تشنگی آورد و دیگر آنکه شکری آن
و بعضی گویند که آن مضر جگر و گرده مصلح آن خشخاش ست و ضرر آن بجگر خلاف قیاس و تجربه است مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ
آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند و گویند
خوردن شکری آن قابض تر ست چنانچه صاحب شفاء الاسقام در مبحث تب دق آورده که اگر تمام مدقوق از شرب شیر نرم شود گلقند [illegible] قبض
شود و طریق ساختن آن انیست که بگیرند گل سرخ تازه و از اقماع و تخم آن پاک کرده در ظرف چینی بدست خوب بمالند و بر هر رطل آن
دو وزن آن شکر طبرزد سوده اندازند و بدست بغایت بمالند و آن ظرف را در آفتاب نهند و سر آن بپوشند بپارچه سفت و هر صبح و شام
آنرا حرکت دهند و همچنین تا سی روز یا چهل روز بعمل آرند پس نگاه دارند و ایضاً بعسل بسازند و عسل را اولا طبخ دهند و کف آن دور کنند
و از آتش فرود آورده در حالتی که آن گرم باشد گل سرخ کوفته در آن خوب ممزوج سازند و بدستور در آفتاب گذارند و هر روز چند بار
حرکت داده باشند تا آنکه تربیت آن کامل گردد و گاهی بشکر مرتب میسازند بعد قوام کردن آن چنانچه بعسل میسازند و گاهی گل سرخ را
سوده با عسل و یا شکر طبخ میدهند تا آنکه بقوام آید و غلیظ گردد و اول اولی و اقوی ست و هر گاه گل تازه بهم نرسد گل سرخ خشک را
در گلاب خیسانیده بمالند و بدستور مرتب سازند و گویند که اگر با گلنگبین یک رطل روغن گل هموزن آن و مشک ربع درم مخلوط سازند
و آنرا از چهار درم تا هشت درم و بقولی آنرا تا هشت روز بخورند نفع کند بجمیع امراضیکه تریاق کبیر آنرا نافع ست و ابن سمجون در تالیف خود
نوشته که جلنجبین را در آب مالیده صاف نموده بقوام شربت آرند آن تقویت معده مسترخی نماید و نفع جهت بله آن و تلطیف حرارت
صفراوی معده کند **کلنگره** بضم کاف و فتح لام و خفاء نون و فتح کاف فارسی و راء مهمله و سکون ها بهندی اسم تربوز ست **کلنگک** اسم
فارسی تخم خرفه است **کلنگی** اسم اندرجو شیرین ست **کلو** اسم فارسی نوعی از زنان ست که بفارسی شیربال نیز گویند **کلوا** اسم کمو دست **کلوکرانک**

اسم ترا ماناست **کلورانڈ اکھ سود یم** اسم ست و آن سنسکرت و هندیست **گلوچی** بفتح کاف و لام و واو و خفاء نون و کسر جیم و سکون یاء تحتانی اسم هندی غلونیرست و نزد هندیان در تحلیل ریاح و نفخ شکم و رفع قبض مجرب ست افعال و خواص این در شونیز مسطور شد **گلوندا** بکسر کاف فارسی و فتح لام و سکون واو و خفاء نون و فتح دال مهمله و الف اسم هندی ثمر موه است **کلوندا** بفتح کاف و سکون لام و فتح واو و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و بعوض واو موحده نیز آمده اسم گهی گوارست **کلوا** اسم فارسی ملوک ست **کلوخ** بفارسی اسم امرودست **کلوط** معرب کهلوت هندی ست و آن باقلای هندی ست **گلوی** بکسر کاف فارسی و ضم لام و واو مجهول و یاء تحتانی اسم هندی ست و آنرا گرج و گربیل و بلاطینی مناس پوره کارڈی فولیا نیز نامند و در لغت سنسکرت چهنیان و گلوچی و گرڈچی که اسما آنست و دو تبسها یعنی همیشه تر و تازه میباشد و گنڈلی یعنی بالای آن سفید می باشد و لوهامرتا یعنی سردار ادویه مطبوخ و فائده بخش نست و امرتا یعنی آب حیات و کنڈلی یعنی مانند حلقه بار بر خود می پیچد و تسامرتا یعنی بیل امرت و مدهوپرنی یعنی برگ او شیرین باشد و سوموی یعنی تخم او در نباتات مثل ماهتاب در نجوم ست و دیوکورستا یعنی موسوم ست باسم اسوني دیوت و آن حکیمی بود که آنرا استخراج نموده و دچهاونی یعنی اطفال را عمر دراز کند و کاند جاتا یعنی طفلان را عمر دراز کند و بیماری آنها را دفع گرداند و تنتریکا یعنی بامراض باد و کف و صفرا نافع ست و چکرلکهنا یعنی جهت دفع صفرا مانند چکر پچمن ست برگشتن دیوان و راکسان براهی نامند آن نباتی ست از جنس لبلاب که بر مجا و رخود می پیچد و برگ آن مدور بقدر لبلاب کبیر و ضخیم و سبز و پوست ساق آن سطبر و بارشیه و اکثر بی ثمر و گاهی نبات کهنه آن گل کند خوشه دار مانند گل گوندنی و ثمر آورد چنانچه مؤلف در ملک مالوه معاینه نموده که دران خوشه ثمر مثل ثمر بکائن و کوچکتر از آن و سبز رنگ املس بود و بعد پختگی سرخ مائل بسیاهی میگردد و لزج و دران یک تخم گرد مانند دانه فلفل گرد و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات و نقوعات چوب آن مستعمل و در سفوفات و معاجین نشاسته آن که بهندی ست نامند و ست آن لطیفتر و سریع الاثر و بهترین آن آنست که تر و تازه باشد بر درخت نیب پیچد مزاج آن بقول حکیم شریف خان مرکب القوی است از جهت نفع آن در امراض حاره و بارده و صاحب مخزن گوید گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و نزد اطبای هند سرد و خشک و جهت سرفه و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراوی و بلغمی نافع و مقوی باصره و معده و قاتل کرم شکم و مفتت سنگ و دافع سوزاک و مغلظ منی و مولد آن و نافع سلس البول و گویند که امراض فساد بول و اسهال خون و بلغم و امراض جلدیه را نافع و در امراض حاره و بارده تجربه رسیده و جهت سل و دق و حمیات مرکبه دوای مبارک ست و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشانند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد قویتر بود و اگر تازه آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوشانیده و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی رس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و خوب بسته شود و حبوب بقدر نخود بزرگ سازند و از یک حب تا دو حب بخورند جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حادثه مجرب و چون آنرا کوفته بجوشانند در روغن اندازند تا چهل روز و بعده آن روغن را بر سر بمالند موی رفته بروید و سیاه کند و گلوی که بر درخت نیم پیچد جهت اقسام حمیات حتی که تپ دق مؤثرست و با اسهال مبتدی دادن اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز مفید خواه با اصل السوس تنها استعمال نمایند خواه با ادویه مناسبه دیگر مثل خطمی وغیره و در حمیات حاره نقوع آن و نیز نقوع آن حابس قی ست و در غیو ان مطبوخ آن گاه با اصل السوس مقشر و گاه با مویز منقی و گاه با عصب ریزه بود و به هر نحو که طبیب حاذق مناسب داند و نقوع نیکوفته یکدام آن در آب یا در عرق شاهتره بصاحبان حمیات مرکبه مزمنه بسیار فائده دارد و حکیم شریف خان مینویسند که محرر بقدر یکدام آنرا ریزه ریزه تراشیده و در آب انداخته شب در ظرف گلی آب نارسیده کرده زیر آسمان گذاشته شده آنرا صبح گرفته باصحاب حمیات مزمنه داده و بسیار نفع نموده و هندیان در حمیات جوشانیده و ... استعمال میکنند همراه ادویه دیگر و تنها دست آمده اسم

گلو رانڈ سود یم
گلوچی
گلونی
گلوندا
کلوندا
گلوخ
گلونا
گلوی

در ادویه سوزاک و تقویت معده و باه و تغلیظ منی استعمال نموده و مفید یافته و نیز ست گلو و طباشیر مساوی گرفته از هر دو بقدر ماشه و یا دو ماشه
تا سه روز بجهت تپ لرزه داده شده و بسیار مجرب ست در بردن لرزه و سر ما کمتر تخلف نموده مگر جائیکه ماده بسیار و غلیظ باشد و بعضی اهل عمل
هم درین ترکیب اضافه می نمایند و الد ماجد قرص از ترکیب اول ساخته گاهی همراه قرص طباشیر ملین و گاه همراه قرص گل با ادویه مناسبه
در حمیات مرکبه مزمنه استعمال میفرمودند و نیز تنها همراه کاسنی عروق و چکیده کاسنی استعمال باید نمود و در سفوف قلعی کشته برای سوزاک
و در دیگر تراکیب نیز استعمال نموده بسیار نفع میکنند و گویند که اگر چونه در چشم افتد و یا در دهن آبله آرد مصلح او عصارهٔ گلو ست الست د
طریق برآوردن ست گلو اینست که بگیرند گلوی تر و ریزه ریزه کرده کوفته آب او را گرفته در ظرفی همراه آب دیگر ساده خوب از دست مالیده
حل نمایند تا آب غلیظ برآید پس آنرا در ظرفی گذارند یکشبانه روز بعد از ان آب بالای آن دور ساخته سفیده که ته نشین شده ست آنرا
بگیرند و برسر آن ظرف پارچه بسته در سایه خواه در آفتاب خشک نمایند و اگر آب آنرا جوشداده خشک نمایند نیز رواست و این ست مطبوخ
در حمیات بارده اولی ست و آفتابی در حاره و انچه در سایه خشک نمایند برای حمیات حاره از هر دو یعنی آفتابی و آتشی بهتر ست و گاوی
نزد هندیان تلخ و زمخت و شیرین و بهنگام هضم تیز و شیرین و گرم و سبک و قابض شکم و مقوی اعضا و مشهی طعام و دافع یرقان و جذام
و جوشیدگی و ترقیدگی اعضا و غشیان و تپ و فساد صفرا و باد و خون و برهم زدگی طبیعت و از جمله رسائن ست و دافع اقسام پرمیو و سوزاک و
نگاه دارنده روح حیوانی ست و در بعض کتب هندیه نوشته که گرو چی یعنی گلو تلخ ست تر و ش را ببرد و وقت هضم گرم ست و در اشیای تلخ
این چیز خوب ست و اگر چونه در چشم افتد و یا در دهن آبله ها آرد مصلح او آب گلو ست آن ست **کلومی** بفتح کاف و سکون لام و کسر واو
سکون تحتانی اسم کرونده است **کله** بفتح کاف و لام مشدد و خفا ها بخیر آدم را گویند اسم فارسی ست و بعربی راس و جمع آن رؤس و بهندی سری
نامند و مراد از ان کله و مغز حیوانات ست و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است مزاج آن نسبت بسائر بدن حیوان بارد و تر در طب تریت
و گیلانی گوید که بهترین آن آنست که از حیوان معتدل الرطوبت باشد و آن به نسبت بدن حیوان آن گرم و ترست و بحسب اختلاف طبع هر حیوان
در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها مختلف میباشد و آن کثیر الغذا غلیظ و دیر هضم و چون منهضم گردد بدن ضعیف و مرتعش را قوی گرداند
منی بیفزاید و جهت صاحبان محنت و ریاضت نافع و مضعف معده و بد بوکننده آروغ و بول مصلح آن خوردنش با خردل و سرکه و آنکامه و صعتر
و گویند مضر معده بسبب بطوء انهضام و لهذا باید که آن دارچینی استعمال نمایند و مصطگی بعد آن بخایند و رازی گفته باید دانست که در رؤس
مناسبت از حیوانی ست که انها از ان باشند و سر گوسفند ارطب از سر بز ست و سر بز رطب زیاده از سر آهو ست و علی هذا القیاس پس گویم
که رؤس فی الجمله غذای مستحسن اندک ست و کثیر الغذا بالغایت و مقوی بدن ضعیف چون هضم بران مستولی گردد و مزید باه و گران کننده ضعیف
سر و نقش و آن از طعام صاحبان ضعیف معده نیست و گاهی از ان در ندرت قولنج صعب شدید پیدا شود و اکثر چنین قولنج از اکثار تناول جلد
و عصب و تهای آن افتد و اما گوشت خد بین رطوبت آن کمتر و غذائیت آن بیشتر و بهر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول از معده و گوشت زبان آن
خفیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و دیر هضم تر و غلیظ تر و گوشت زبان معتدل تر
و غضروفهای آن بدتر همه اجزا و خشک تر و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر پس دماغ با خردل و سرکه و آنکامه
و صعتر باید خورد و چشم آن با نمک بسیار و زبان آن با نمک باعتدال و گوشت خد بین و بناگوش آن بسرکه و صعتر و انجدان و خردل و پوست کله
و غضاریف آنرا حتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطگی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما السیاه
و شکم سیر نخورند بلکه بر گرسنگی صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطگی و عود هندی بخایند و اگر گرانی آرد باید که مبادرت
باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار بود و یا عادی بدان نباشد اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و باید که ضعیف المعده سر کلان

و بزغاله کوچک نخورد بهر آنکه مورث قولنج شدید است و گویند بهتر آنست که در بلاد درطب و گرم صاحبان مزاج ضعیف کله و پاچه اصلا نخورند و
انگور بالای کله نخورند که مضر است و نطول بمطبوخ سر بچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین درد سر یابس هنگام انتهای مرض و جهت ترطیب دماغ
یابس و جنون ذی خوابی و امثال اینها نافع و حقنه بشوربای سر بچه گوسفند مرطب امعا و گرده و اعصاب و مهیج باه و اگر ضعف آن بسبب یبوست
باشد و برن را فربه کند و طبیعت را هم اسهال بلغمی است **کلهار** بضم کاف فارسی و سکون لام و فتح ها و الف و سکون را مهمله لغت هندی است
و در کنول مسطور گردد **کلهاری** بفتح کاف و سکون لام و فتح ها و الف و کسر را مهمله و سکون یا تحتانی لانگلی است کلید با هم کلونجی است
کلهر بایت برگیست که از کوه نادون ذیبال می آورند سیاه رنگ مائل بسرخی مثل برگ تنباکو و از آن کوچکتر و برگهای آن باریک
چون قدری از پاره آن بوقت خفتن در دهن دارند بخسپند که لعاب آن در حلق برود برای دمیدن گلو نافع اگر چند روز استعمال نمایند
و مزاج آن گرم و خشک است **کلهری** بکسر کاف فارسی و فتح لام و خفا ها و کسر را مهمله و سکون یا تحتانی اسم هندی موشک کلان است
و آن حیوانیست کوچک از موش و کوتاه گردن و گرد گوش و دراز دم و پر از موهای ملائم و املس بر جلد او سه خط سیاه و سه خط سفید
عریض دارد و اکثر در باغها مسکن دارد و میوه میخورد و بعضی مردم بچه او را می پرورند و انس میگیرد و از موهای دم او مصوران قلم میسازند جهت
کشیدن تصاویر مزاج آن گرم در دوم خون آن قلع آثار میکند و بصارت را جلا دهد و خوردن گوشت او لعوق ترک طعام و سل و ردیه است
شمس و قمر و دعوت کواکب نمودن و اجتناب از نساء کردن مسخر روحانیات است و گوشت او جهت صرع مفید نوشته اند **کلیا** اسم
رومی کرسنه است و بسریانی و رومی نیز نامند و بفارسی اشخار را گویند **کلی** بفتح کاف و کسر لام و سکون یا تحتانی هندی اسم غنچه است
و کانجی را نیز گویند **گلی** بضم کاف فارسی و کسر لام مشدده و سکون یا تحتانی اسم مرجان است و نیز اسم نیلا است **کلیان کانا** بفتح کاف و سکون
لام و فتح یا تحتانی و الف و سکون نون و فتح کاف و الف و فتح تا فوقانی و الف نباتیست خاردار بقدر یکذرع و خار آن درشت و در ملک
بنگاله بجوار بردوان و میدنی پور کثیر الوجود و گرم و خشک چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر بخورند در درد شدید
طحال در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند چینی آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده
استعمال نمایند و تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام مفید و اگر برگ آنرا از اطراف روی آن بر جراحات بندند زخم را التحاق نماید
و اگر بر جراحات با لحوم فاسده از طرف پشت آنرا بندند گوشت فاسد را بخورد و اگر بر خراج بندند زخم منفجر سازد و چون پوست بیخ آن را
کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند درد عظیم در آن هم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون درد شدید شود آن کیسه را باز کنند
و بر جای دیگر بندند و همچنین در همه جاهای ورم مکرر این عمل نمایند و جهت ورم طحال و نزول آب در خصیتین نیز نافع است **کلیانی** و
کلیانیس لغت یونانی است که بفارسی بارزد نامند و نزد صاحب اختیارات کلیانی اشق است که بفارسی بدران نامند **کلیتی گهما**
بکسر کاف و لام و سکون تحتانی و فتح فوقانی و کسر نون و سکون تحتانی دوم و ضم کاف فارسی و فتح ها و الف اسم برشتری است
کلیشیا و کلیبا هر دو اسم درخت ملکوست **کلیجا** بفتح کاف و کسر لام و یا تحتانی مجهول و فتح جیم و الف و **کلیجی** بکسر جیم و یا تحتانی بجای
الف نیز آمده اسم هندی جگر است **کلیجن** بضم کاف و کسر لام و سکون تحتانی و فتح جیم و سکون نون اسم خولنجان است و آن نزد
هندیان گرم و مصلح معده و دافع قولنج و درد گرده و هاضم طعام و دافع عرق النسا و صرع و صداع بارد و حابس بول و محرک باه و
هرگاه قدری از آن در دهن گذارند ازاله گرفتگی آواز نماید بهر آنکه مصفی آواز و گلو است **کلیجید** و نیوتن کبیر آن زردچوب صغیر با میران است
کلیدرمه بضم کاف و کسر لام و سکون تحتانی و ضم دال و سکون را مهملتین و فتح میم و ها اسم هرست **کلی راج** بضم کاف و کسر لام و
سکون تحتانی و فتح را مهمله و الف و جیم اسم کاکرا سنگی است **کلیز** اسم فارسی زنبور است **کلیزوان** اسم فارسی خانه زنبور است **کلیسا** اسم

کالیسرت **کلیسیرنزه** اسم اصل السوس ست **کلیس** بلغت مازندران جری ست و اسم فارسی زرآلو ست نیز بفارسی اسم بوم **کلیکان**
کلیسرطرخون ست **کلیک** اسم ولیک ست **کلی کچه** اذل ست **کلیدرون** بیونانی خردل بستانی ست و گویند جیر جیر ست **گلی گیزنتا** بکسر کاف فارسی و لام و
وسکون تحتانی مجهول وکسر کاف فارسی دوم وسکون تحتانی دوم مجهول وفتح رای مهمله وسکون نون وفتح فوقانی والف اسم جهنجهنا ست **کلینجوا** اسم
جهابل ست **کلیل الملک** بسریانی اکلیل الملک ست **کلیم** بفتح کاف وکسر لام وسکون تحتانی و میم اسم کرونده است **کلیم شوا** افریون ست
کلیندا بفتح کاف وکسر لام وسکون یای تحتانی وخفا نون وفتح دال مهمله والف اسم هندی تربوز ست **کلیوا** و کلیو اسم فارسی غلیوا ست
کلیه بضم کاف وسکون لام وفتح یای تحتانی و ها اسم گرده است **فصل کاف با میم** - **کم** اسم فارسی تخم ترهٔ آواد ست **کما** اسم سیاسه ست
کماة بفتح کاف وسکون میم وفتح همزه وسکون تاء فوقانی بعربی یا هندی اسم جنس فطر و سماروغ و کشنج و قعبل ست و نزد بعضی مخصوص بنام کما
آنست و فطر مخصوص بانواع ماکول آن و لهذا گویند که آن فطر ست و بعضی گویند که این قسمی از انست و نزد بعضی سماروغ ست و قسمی از آن
غوشنه نامند و هریک مذکور شد و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سمارو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکاو و بیونانی اوزدناو بسریانی ارزی
و بروسی هیودیا و بعربی نبات الرعد و بهندی کهنبی نامند و دیسقوریدوس بیونانی آنرا اودین نامیده و آن چیزی ست که از عفونت زمین در
هنگام ربیع در زمین ریگستان و دامن کوه بیشتر بهم میرسد و مستدیر بی برگ و بی ساق و بی تخم بشکل اکلیل و رنگ اعلای آن مائل بسرخی و آنرا
خام و مطبوخ میخورند و طعمی و بوی غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمین بلند ریگی پاک بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس و خوشبو
تازه و طعمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمینهای
ردی و زیر اشجار ردیه متوحشه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ و تیره و خشک باشد زبون و با سمیت ست و سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو
سیاه باشد مهلک و شیخ مینویسد که ردی ترین اقسام آن فطر ست خصوصاً آنچه زیر درختها و در زمین ردی روید سرد و تر در اول دوم و جوهر آن
جوهر ارضی ست مخالط بمائیت قلیل و هوائیت و لطیف اندک و لهذا چون آنرا بفشرند مائیت آن ظاهر میشود و چون خشک گردد مائیت آن برود
غلظ آن ازدیاد پذیرد بسبب بقای ارضیت در ان هنگام مثل چیز خالص از مائیت و بجهت آنکه در ان هوائیت ست در عصارهٔ آن جزو ها
ملطف مهیا شد لیکن غلیظ بسیار ست بهر انکه چون هوائیت در جوهر آن اندک ست و غالب در ان ارضیت مع مائیت لاجرم جوهر آن مائل
بغلظ باشد و بلغم غلیظ پیدا کند و لهذا از خوردن آن خوف حدوث امراض بلغمی ست و خاصه عصبی و دماغی بسبب سردی این اعضا و بسبب
برودتی که اندر انست و آب آن جالی بیاض چشم ست خصوصاً آبیکه وقت بریان کردن از ان بچکد و سرمه را که با آب تازه فشردهٔ آن سائیده
و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست و خوردن آن ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذا
بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر شراسیف و پشت ست و اکثار آن مولد سکته و فالج و قولنج و گرانی زبان و ضیق
نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبیخ آن با شبت و یا با آب نمک و صعتر و پودینه و سداب بطبخ جید و مطیب بروغن و مری و ابازیر
حاره مثل دارچینی و فلفل و قرنفل و مانند اینها نمودن ست و سائر تدابیر فطر که مسطور شد و ضماد خشک آن با آب برسر جهت رفع صلع پیش از رفت
آن مجرب و ضماد خشک سودهٔ آن بابسرکه و سریشم جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و جوانان مجرب و تازه آنرا نیز بریان نموده با نمک
و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاک خالص آب ملکرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور
پخته با روغن بسیار بخورند و اکثار خوردن آن نمایند و اگر با آنکا مه خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر ست بدل آن در تقویت چشم و
جلای آن آب آس **کماة** بضم اول بفارسی اسم نباتی ست که صمغ آن حلتیت ست و بسریانی اسم باذاورد ست **کماحه** بعربی و ما السلیخ
فلفل ست و بمعنی غلاف خوشه گندم نیز آمده **کماذریوس** بفتح کاف و میم والف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم یای تحتانی و سکون

واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب خامادریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و لوینه لغت رومی است بیونانی حقیفرون و بفارسی مازریون تلخ و شیرازی کمادریوس تلخ
و بفرنگی کمادریوس نامند دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا فوریون نامند و بقول بعضی آنرا هندی منتدی گویند در حقیقت غیر آنست ماهیت آن بقول دیسقوریدوس
نباتی است کوچک بطول یک شبر یا کمتر و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و مشقق و طعم آن بسیار تلخ و مانند حدت و گل آن کبود و تیره و تخم آن کوچکتر از انیسون و بلعد
بیخ آن ارغوانی رنگ و در کوهها و زمینهای سنگلاخ میروید و منبت آن سنگ است و باید که بعد چیدن تمام یک هفته نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن ریخته و موجود باشد و اسحاق بن عمران
مخالفت دیسقوریدوس در صفت آن کرده و گفته نباتی است که در ربیع ظاهر شود و برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترس بری و نبات آن مفروش
مثل آن بر روی زمین و بلند نمی‌شود و بیخ آن شبیه بثمر بلوط کوچک و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبان و اوراق منکسره است در غلظ
مانند ریحان و ازان بزرگ تر و سبز رنگ و برگ آن کوچک شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی یعنی مائل بسرخی و تلخ
و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که آن بیخ نباتی است شبیه بلوط بالجمله بهترین آن تازه بری آنست که دران گل و تخم
باقی و ریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی می‌ماند مزاج آن بقول جالینوس گرم و خشک در سوم و گرمی آن قوی‌تر از خشکی آن گویند
که درین صورت گرمی آن در وسط سوم و خشکی آن در اول سوم باشد و بعضی نوشته‌اند گرم و خشک در دوم و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم آن مفتح سده اعضای باطنی و
محلل و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن نافع سرفه کهنه و لاغر کننده غلظ طحال و نافع یرقان سوداوی و مدر بول و حیض است و گویند
چون ازان حبوب ساخته خشک نمایند و بشراب سائیده در چشم چکانند قروح چشم و ناصور چشم را نفع کند و همچنین قطور طبیخ آن با زیت و فرزجه
سائیده آن نافع غرب و آشامیدن آب تازه آن و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی و سه درم آن جوشانده با جلاب یا با عسل چند
روز متواتر جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن و نوشیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن در آب با سرکه جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل
صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط حمل و کوفته شدن عضله و ضماد آن با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر
و اگر چهار درم آن در یک رطل آب بجوشانند تا بسوم حصه برسد و با سه درم روغن زیتون بنوشند و چند روز بدان مداومت کنند جهت شکستن
سنگ گرده و مثانه مجرب نوشته و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن در سرکه محلل صلابت طحال و شراب آن جهت تشنج و رفع سوء هضم
و فساد معده و ابتدای استسقاء و یرقان سددی و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و طریق ساختن آن انیست که در هر یک رطل
شراب ده درم آن و یا در هر رطل آب افشرده انگور ده مثقال از آن انداخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده هر روز تا یک رطل بیاشامند
و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است و شرب آن با شراب و یا خوردن حبوب آن که آنرا سائیده حبها ساخته باشند و ضماد آن جهت گزیدن هوام نافع
و با عسل جهت تنقیه قروح کهنه و پر چرک و مالیدن آن بر بدن باعث گرمی آن و روغن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن
بدستور روغن گل در روغنهای دیگر ترتیب دهند جهت دفع سردی بدن و ریاح مؤثر و گویند کمافیطوس در سائر افعال مانند کمافیطوس است مقدار شربت
آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کتیرا و صاحب منهاج نوشته که آن مستعمل در مطبوخ است و مضر مثانه مصلح آن سفرجل بدل آن
اسقولوقندریون و بقول شیخ بدل آن عروق غافث و گویند بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و گویند بدل آن تخم حماض بری و تخم شلجم بری
کمارو اسم هندی مومیائی است **کماریکا** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و الف دوم اسم مشترک است میان
گهیکوار و **گم اربک** بفتح کاف فارسی و سکون میم و ضم الف و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون کاف اسم صمغ عربی نزد اطباء انگریزی
نرم کننده اعضاء باطنی و در سوزش بول و زکام و خراش حلق و سینه مقدار از سی گرین تا شصت گرین **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه
و سکون یاء تحتانی و راء مهمله اسم فارسی است معرب آن قماشیر و بیونانی لوفطیون نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کماة و بعضی صمغ
نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس کوهی که تخم آن فطراسالیون است شبیه بجاوشیر و بعضی

شبیهی تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و گیلانی نوشته بوید نیست که جاوشیر هندی میباشد و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است الا الکندی در کتاب السموم
نوشته که کاشیر قسمی از کماه است و آن در فعل قریب بجاوشیر بلکه این قویتر از آنست و بهترین آن زرد تند بوی تازه آنست گرم و خشک در سوم
و گویند در دوم و گویند گرم در چهارم و محلل و مذیب و مدر بول و حیض و مسقط حمل بقوت قویه و بدستور حمول آن با صمغ عربی مسهل زرد آب
و در پنیاب بی نظیر و در رفع استسقای لحمی و زقی و شرب و ضماد آن محلل صلابات مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم و بقول گیلانی بربع
درم زیاده نکنند و صاحب تنقیح نوشته که آن مستعمل در مسهلات و مدرات است و مضر جگر مصلح آن گلسرخ و صندل بدل آن جاوشیر و گویند
مضر ریه مصلح آن کتیرا است **کماافیطوس** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر فا و سکون یای تحتانی و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت
یونانی است و صاحب جامع نوشته که اصل آن بیونانی خاماافیطوس است و معنی آن صنوبر الارض است و بعضی گمان کرده اند که معنی آن
مفترش بر زمین است و اول صحیح تر است و قوبیطس و قوبیطوس نیز گویند و بسریانی ازعادکرفشا و برومی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش
دارو و بالاطینی آبیکه لفرنگی جود و بهندی لکروند نامند و آن بقول دیسقوریدوس از نبات مستانفه است که هر سال تازه میروید اقسام
میباشد قسمی را از آن نبات بلند نمیشود و گاه برگ و شاخ آن بر روی زمین میدود و ساق آن نیست که بران قایم باشد و شاخهای آن مایل
بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ حی العالم صغیر مگر از آن باریکتر و در آن رطوبت چسپنده و زغب ار و کثیف و ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت و بوی
آن شبیه بوی درخت صنوبر و گل آن باریک و زرد و سرخ و زرد آن قلیل الوجود و گل آن در و شایع مستدیر برفروع و تخم آن از کرفس الا
کوچکتر و بیخ آن سفید و قسم دیگر را که ماده گویند شاخهای دراز بقدر یکذرع شبیه بازخره شعبهای آن باریک برگ و گل آن شبیه بقسم اول و تخم
آن سیاه رنگ در بو شبیه ببوی صنوبر و قسمی دیگر را که نر نامند شاخ و ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای آن
کوچک و باریک سفید با تدویر و زغب و گل آن زرد کوچک و بوی این شبیه ببوی ... و قوت این دو صنف و خاصیت اینها یکی است گویند قوت این دو قسم قریب باول و
از آن ضعیف تر و گیلانی بعد بیان هر سه قسم مذکور گفته که در توصیف این دو اختلاف بسیار واقع شده و اسحاق بن عمران حکایت کرده که آن حشیشه ایست
برگ آن مانند برگ رشاد و شاخهای سبز باریک و گره دار و گل آن سفید و ابن جلجل گفته کماافیطوس گیاهی است طول آن بقدر ذراع و برگ
آن بر شاخهای آن و در آن تشریف و گل آن زرد چون آنرا بمالند از آن بوی صنوبر آید و جالینوس گفته شاخهای آن باریک سبز و برگهای آن
مانند برگ مرو و گل آن سرخ و در تور میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا ده سال می ماند و تلخ آن بهتر از ما حریف آنست و شیخ
الرئیس نوشته که آن قضبان و گل است سرخ مایل بسیاهی و سبز باریک و گل آن تلخ طعم با قبض اندک حرافت کم از تلخی و برگ شاخ آن بر زمین
میرود و شبیه ببرگ بهار است الا آن باریک تر است و اکثر زهر آن ان و گل آن زرد و صاحب اسرار الطب گفته آنرا بیونانی خرشف
نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل بسیاهی و با توضعت و حرافت و تخم آن زرد و صاحب منهاج گفته
که آن تخم کرفس رومی است و بقول صاحب کامل طرخون رومی و یا کاسنی رومی است و رنگ آن کبود و در آخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین
آن تازه و بری آن و نزد بعضی بستانی تند بوی آنست و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن و طبع آن بقول شیخ گرم در دوم و خشک در سوم و
گویند گرم و خشک در سوم و گویند گرم در اول دوم و خشک در آخر آن و مفتح سده و مسخن و جلای آن بسوی اعضای باطنی بیشتر از اسخان
آنست و در آن قوت مسهله است و در گل آن تلخی و تندی است و بدینجهت حار یابس مجفف باشد و نهادن آن بر صلابات و خصوصا بر صلابات
پستان نافع و بر نمله مانع از سعی آن و بعضی ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل صلابات و ورم پستان و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه نافع
نوشته و آن نافع اورام است بسبب آنکه در آن قبض و تحلیل است و نیز ضماد تازه یا خشک آن با عسل مدمل جراحات و قروح عفنه و ملحم
جراحات تازه است و آن نافع عرق النسا است خصوصا چون با ماء العسل بخورند و نیز منقی اعصاب و مفید وجع ورک و نقرس بعضی گفته اند

که اگر آنرا با ماء العسل که از آب باران ساخته باشند تا چهل روز بخورند از اوجع عرق النسا نماید و تحلیل صلابت نقرس کند و بقول گیلانی ضماد و مطبوخ آن نیز جهت عرق النساء و درد کمر مفید و چون آنرا سائیده بجلاب یا عسل سرشته سه روز بخورند ازاله اوجاع صدر و از نواحی آن از برودت و آلام و انچه در ریه باشد نماید و آن مفتح سدد جگر بسهولت و نافع امراض آن و اعراض طحال و غیره مفید یرقان سوداوی ست و چون هفت روز متواتر بنوشند و آن اکبر ادویه یرقان ست و آن مفتح سدد رحم و مدر بول و حیض و مزیل عسر آن و نافع اوجاع گرده است و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آن مدر حیض ست چون بعسل بنوشند و با حمول آن یاد دهند آن انجیر سازند و چون از دو مثقال آن شیاف با انجیر یا عسل سازند بلغم کافی فرود آورد و گویند که آن مسهل بلغم غلیظ و از اکبر ادویه طحال ست و جهت استسقا و تحلیل ریاح و شگاف عضله و بواسیر مفید و آشامیدن آن با تو بال مس و راتینج مسهل عظیم زرد آب و منقی رحم از فضول و آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معاء علیا نافع و جهت درد کمر و مغص مفید خوردن مسحوق آن با انجیر سرشته حب بسته مسهل ست و آشامیدن مطبوخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن عسل و انیسون و صاحب منهج گفته کمافیطوس مستعمل در مطبوخات ست و مضر بجگر حار مصلح آن زعرور بدل آن جعده و بقول شیخ بدل آن نصف وزن آن سیسالیوس و ربع وزن آن سلیخه و در بعض نسخ بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن زیره سیاه و گویند کمافیطوس مقدار شربت آن اندو درم تا سه درم و گویند یک مثقال و گویند یک نیم درم و یا یک نیم مثقال و باید که در هواهای گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال نکنند افعال و خواص این بقول هندیان در گکروندہ مسطور شد **کمالاون** و کمالیه و کمالیون یونانی و بردمی مازریون ست و بقول شیخ کمالیون قسمی از مازریون سیاه قتال ست و نیز آن معروف بخامالیون ست **کملیان** اسم سنگدان ست **کمبو** اسم شنگله است

کمپلک بفتح کاف و سکون میم و فتح بای فارسی و لام مشدده و کاف اسم ریجکی ست **کمبها بهیدنی** بکاف و میم و موحده و ها و الف و کسر موحده و خفای ها و سکون تحتانی مجهوله و کسر دال مهمله و نون و تحتانی دوم اسم ترتری ست **کمبها یونی** بضم کاف و سکون میم و فتح موحده و خفای ها و الف و ضم تحتانی و سکون واو و کسر نون و سکون تحتانی دوم اسم قسمی از تماست **کمبهالی** بضم کاف و سکون میم و فتح موحده و خفای ها و الف و کسر لام بعوض رای مهمله هم آمده و سکون تحتانی اسم سنسکرت ست معنی او آنکه بصورت سبوی سه شود و سر و بهدر یک یعنی بجمیع اقسام بیماریهای فساد بول نافع و کاشمیری یعنی در ملک کشمیر پیدا میشود و دارد یعنی کلان میشود و درکشته بریپی یعنی برگ او بسان صورت گوش میشود و کلثولا یعنی درخت او گره دار مانند گره های نیشکر میشود و کرشنو رنتا یعنی بار او سیاه و گرد میباشد و مهاکمبها یعنی برابر سبوی کلان میشود و آنرا الگر و نیز میگویند و ماهیت آن از اسما مفهوم می شود و انچه بمشاهده آمده نباتی ست یک گز بدو گز میشود و در میان سنگها و صحرا میروید شاخهای کند بپلو دار و گره دار و سرخ مائل بسیاهی و برگ او عریض و نوک دار و دنباله دار با کنگره های باریک بطرف دنباله بریده فی الجمله بشکل سبوی و یا دلو کلان و نازک و ریشه جانب و لیش سبزی بیشتر جانب پشت سبزی کمتر و نرم و اندک تناک و بشاخ او یکطرف برگ و طرف دیگر خوشه غنچه و گل او اندک بوی بد دارد و بار او گرد و بعد رسیدن سیاه گردد از جمله ها کولا نیسته آن گرم تر و مزه شیرین و زمخت و آن صفرا و تشنگی و دافع ابهی گهات بفتح همزه و کسر موحده و خفای ها و سکون تحتانی و فتح کاف فارسی و خفای ها دوم و الف و سکون فوقانی و آن قسمی از اقسام بادست و گران و مولد ریح و جهت دق و خون فاسد و قبض شکم و تپ قولنج نافع و بار او هم گران و مقوی باه و مولد منی و مسکن تشنگی و معدل خون فاسد و مدر بول و از جمله رسائن ست و تخم او با امراض چشم نافع نوشته اند

کمته بفتح اول هندی سنگ لشت ست **کمثری** بضم کاف و فتح میم مشدد و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدد غلط ست و آن اسم عربی ست بیونانی لونیدون و آخراس داقیوس و انقوس نیز و بردمی ابیدی و بفارسی امرود و ماشرو بلغت ژندکومرو و بهندی ناشپاتی نامند و آن ثمر درختی ست بزرگتر برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن

کمالاون
کملیان
کمبو
کمپلک
کمبها بهیدنی
کمبها یونی
کمبهالی
کمته
کمثری

و ثمر آن مانند آن اقسام میباشد و از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و بعض قابض و غیرها و مطلقاً در بلد سرد بهتر از گرم میشود
و هر چند بلد سردتر باشد بهتر و لطیف تر میگردد و بستانی نیز اقسام میباشد مثل شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف بشکری ست
و نطنزی و سجستانی و غیرها و هر یک از نها در هر بلدی و جائیکه میشود بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر
میشود خصوص در بلاد سرد چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود و شیخ الرئیس فرموده در کمثری ارضیت و مائیت ست و در بلاد ما نوعیست
از کمثری که آنرا شاه امرود گویند و آن بزرگ حجم شدید الاستدارة رقیق پوست حسن اللون گویا مشف و گویا که آب شکر معقود جامد مکثف بسبب جمود ست
نه بباعث غلظ جوهر و بسیار خوشبو و چون از درخت خود بر زمین می افتد مضمحل میگردد و این از انجمله است که در ان مضرتی از اقسام کمثری نیست و گویند
که این نوع شاداب با کمال لطافت و لذت و سبز مائل بزردی میباشد و این در بلاد داغستان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن
برآمده فی الجمله صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدانست آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست
آن ضخیم ست باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از ان کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از ان هردو کمتر
نطنزی نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس صفوی آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند
و دو نوع یافت و قسم کوچک از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک رملیت ست
و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد رخونی و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر ست جهت
آنکه شیرینی آن بحد اعتدال ست و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش مزه و خوشبو بزرگ مقدار
نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بتخم سیب و به اما لعاب ندارد و بالجمله مزاج
شاه امرود رسیده شیرین شاداب معتدل مائل بحرارت و تر در دوم و نوع حسینی قریب بدان و اقسام دیگر در حرارت معتدل و تر در اول و بعضی
مائل بخشکی و شیخ نوشته که کمثری معروف بچینی سرد در اول و خشک در دوم و شاه امرود معتدل رطب ست و گیلانی گوید که امرود هر قدر که
شیرین باشد اقرب باعتدال و مائل تر بحرارت و کمتر در یبس بود و هر قدر که ترشتر و ترش باشد سردتر و خشک تر بود و اما درخت آن پس سائر
اجزای آن بارد و قابض ست و اما تخم آن حار یابس ست و سدید کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که من در بلاد آذربیجان اقسام بسیار از
کمثری که شمار عدد آن نیست دیده ام از انجمله یمنی و زهیری و خلقی و بیغابری و به امرود و عباسی و خواجه رستمی و غیره است و این همه اقسام بارد ست
لیکن سردی بعضی از آن کمتر بسبب شیرینی و سردی بعضی آن بیشتر بسبب عفوصت و بعض آن مائل برطوبت و بعض آن به یبوست و بقول شیخ
جمیع اقسام آن قابض ست و در ضمادات حبس مواد داخل میشود و جلا اندک دارد و خلط آن اکثر و احمد از خلط سیب ست چنانچه روفس گفته و اما
شاه امرود ملین طبع و حسن الکیموس [illegible] ست و گویند که کمثری جالی و با قوت قابضه و ملینه بهتر از سیب ست در اکثر امور و مرطب دماغ و
دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره بدماغ نیست و مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل
خون و با قوت قابضه بعد از تکمیل مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا
گیلانی گوید که جمیع درختها و بیخها که در برگ و شاخ آن قبض یافته شود چون طبیخ دهند بدان غرغره نمایند ورم لهاة و نغانغ را نفع دهد و حسینی
جهت حلق نیکوست و در خوشبو دار تقویت قلب ست و ثمر آن نافع درد ریه و در شربت آن تفریح ست و عفص آن قاطع قی و حسینی ثقیل بر
معده و خراسانی کثیر الغذا و غذائیت کمثری از سائر فواکه زیاده است خصوصا آنچه بزرگ حجم شیرین باشد و خلط متولد از ان بهتر از سیب و آن
دیر هضم ست و گاهی کمثری پخته را فشرده آب آنرا طبخ میدهند تا آنکه رب گردد و آنرا رب الکمثری نامند و باید که هنگام اول شروع آن در شیرینی
و قبل از انکه طعام گردد بفشرند و این رب قابض طبیعت و رافع معده و مقوی آن ست و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع

غثیان ست و همچنین شربت کمثری جهت اختلال طبع و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیم رس مرتب نمایند کذا اب
نیم رس آن که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر یا عسل باتش ملایم بقوام آورند و گاهی مربای آن مثل مربای
سیب و غیره میسازند و شیخ میفرمایدکه آن دابغ معده است و امرود چینی خاصة مقوی معده و قاطع تشنگی و مسکن صفرا ست و شارح مینویسد
که ازین کلام معلوم میشود که مراد از کمثری چینی آنست که در تبریز آنرا به امرود گویند زیرا که دران عفوصت ست و گویا که آن مرکب از کمثری
و سفرجل ست و لهذا تقویت معده زیاده تر از باقی اقسام آن میکنند چون فطر را بان طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آن قابض شکم ست
خصوصا خشک آن و گاهی اسهال بعصر می نماید و گاهی بعض و خراسانی ملین شکم ست و ابقراط گفته که کمثری چون سخت باشد سرد مجفف
قابض شکم بود و رسیده آن سخن مرطب ملین شکم باشد و زمخت آن تازه باشد یا خشک قاطع اسهال ست و آما اقسام مائی آن بحدی رسد
که ملین باشد و تولید آن برای قولنج کم بود و باشد که مضرت کند و مصلح آن عسل و جوارش کمونی ست و کسی که آنرا قولنج و نفخ عارض شود
ازان احتراز نماید و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شگوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن
بقول اسحاق گرم و خشک نافع درد ریه مستعمل ازان چهار درم و مضر گرده و مصلح آن عناب یا اسبغول و گویند که آن مشبع و منفخ و قاتل
کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا بخورند و برگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیاشامند و با شیدن آن مجفف جراحات و
ملیتم و ملصق آنها و در بیناب ضماد پوست بیخ آن بالیع ترست و شرب برگ آن نافع گزیدن مار و افعی ست و صمغ آن محلل و منضج قوی
و بقول گیلانی گرم و تر و نافع درد ریه و قروح آنست شربت آن دو مثقال و مضر طحال مصلح آن گل ارمنی و سوخته چوب و برگ آن
قائم مقام توتیاست و ذرور آن مجفف قروح و مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در گرم مزاجان قوی و مضر
سرد مزاجان و ضعیف المعده و پیران و مفلوجین ازان اجتناب نمایند و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیده آن
مصلح آن زنجبیل مربی و بادیان و باید که در خلوی معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و بالای آن آب نباید خورد خصوص آب سرد و پیران
طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با شوربا های طیور بری لطیف مدنیست و شیخ نوشته که در کمثری خاصیت احداث قولنج ست پس
واجب ست که بعد خوردن آن ماء العسل مرتب با نانخواه بنوشند و مضر گرده و مصلح آن عناب و اسبغول بدل آن سفرجل شیرین پخته
است **کمثری حامض** یعنی امرود ترش که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف ست سرد در اول و خشک در دوم مقوی
معده و جگر و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه
آنرا بخورند یا خشک آنرا بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشائخ و صاحبان فالج و سرد مزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن
عسل و جوارش کمونی و کندری و امثال آن و گویند که آن مضر عصب بخاصیت و کیفیت و خصوصا ترش آن اگر بالای شراب بخورند و
ازان اکثار نمایند و اگر در حمام روند بدی تر باشد و آنچه ضرر آن دور کند پختن آن بیخار آب بریان نمودن یعنی تخمیر گرفته زیر آتش پختن
و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر سفید نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن
ملصق جراحات ست **کمثری بری** یعنی امرود دشتی درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچک تر و بی آب و با عفوصت و رطبت سرد در دوم
و خشک در سوم و قابض و مسدد آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و پاشیدن آن مجفف جراحات و رویاننده گوشت سائر
اجزاء آن مدمل جراحات ست و صمن آن افاد زهر فطر چون فطر را بان طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و خوردن خاکستر چوب آن فاد زهر کسی که او را
خناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل در اد و یه حاره خوشبو ست **کمثری جبلی** یعنی
امرود کوهی این نیز مانند بری ست ازان سرد و تر و خشک تر و قابض تر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز و نوعی از جبلی که در کوه گیلویه

میشود و مخصوص بدانجاست ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و سخت بعد پختن اندک شیرین و بارلیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه تخم آن مضمحل شد بر آورده شسته آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل حبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انجکاب نامند و دانج ابروج همین ست و مذکور شد و از کوهستان زنگلبو نیز ثمری شبیه بآن می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آنرا بهوت بیری نامند **کمچاین** اسم هندی نوعی از بیش ست **کمچه** اسم بلخ ست **کمرزهره**
بفتح کاف و میم و سکون را مهمله و فتح زاء معجمه و سکون ها و فتح را مهمله ثانی و ها نباتی ست که در کوهستان سرد برف نشین بهم میرسد برگ آن شبیه برگ آس و بهم متصل بعضی ببعضی و شاخهای آن بسیار بمقدار دو وجب و زیاده و کم از ان و از زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیار از ان بر آید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند تخم مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن شعبه بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد گرم و خشک و با قوت سمیه و قاتل حیوانات نافع مفاصل و فالج و شرب بیخ آن نافع درد دندان ریحی و قالع آن چون بر متاکل آن چند بار نهند و آن نافع لقوه است و آشامیدن برگ آن مقی و مسهل و شیر آن نافع گزیدن عقرب و مار چون آنرا بر دوغن گاو و عسل استعمال کنند و این نبات تریاق فائق گزیدن هوام و مار ست **کمرهندی**
بضم کاف و سکون میم و فتح را مهمله و بار فارسی بکسوره و خفاء نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی و آن نباتی ست که نهال آن بقدر یک ذرعه یا کم و زیاده و تا از ان بلند میشود و برگ آن مانند برگ بابچی خرد اما سفیدی مائل و گلش دراز و سفید و تخم او باریک و سفید مثل خشخاش و بیخش مانند تربد سفید چینی و آن جهت امراض فساد بول نافع و نافع مفاصل فالج و شرب بیخ آن نافع درد دندان ریحی و قالع آن چون بر متاکل آن چند بار نهند آن نافع لقوه است و آشامیدن برگ آن مقی و مسهل و شیر آن نافع گزیدن عقرب و مار چون آنرا بر دوغن گاو و عسل استعمال کنند **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح را مهمله و سکون کاف ثانی و عوام کمرکه نامند باضافه ها مختفی در آخر و کمرنگ نیز گویند اسم هندی مهابیست ثمری ست بقدر نیم شبر و شبیه بهلو و بشکل شش پهلو و در عنفوان سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد مولف نوعی از ان در ملک بالوه خورد که در ان ترشی اصلا نبود اما از قسم اول کوچکتر است و درخت آن بلند و در وزن بقدر درخت بکاین و کنار و برگش نیز و لکن از برگ کلان او و از برگ سنگتره و عنب و قصیر ابلس و سبز باریک برگهای اسفل شاخ آن ریزه از برگ اعلای آن مزاج آن نزد اطبای یونانی سرد و خشک در دوم و تری و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن قابض و مسکن حدت صفرا و تشنگی شدید و قی اسهال صفراوی و فشرده آن با نبات و گلاب نیز همین اثر دارد و مزه دهان را نیکو گرداند و جهت فساد خون و صفرا مفید و مناسب گرم مزاجان و مفید قلب و اکثار تناول کمرک نفخ افواه عروق مقعد و باعث اسهال خونی و اگر خام آن کوفته آب افشرده صاف کرده جوش دهند که چهارم حصه بسوزد و بدارند که در دواجه نشین میگردد و سپس آب صاف آن بگیرند سرکه آن خوب میشود و اگر اندکی در ان نمک اندازند بهتر باشد و در سایر افعال و خواص قریب بریباس ست مضر سرد مزاجان مصلح آن جوارشات و ادویه حاره و بقول هندیان سرد ست خام او ترش و زمخت و مولد باد و بلغم و دافع صفرا و خون و اچار و قلیه او موافق امزجه صفراویه قابض و پخته او دافع صفرا و قابض شکم و دافع فساد باد و بلغم ست و از خوردنش بزبان ترقیدگی بهم میرسد و مصلح آن قدری آهک و نمک بران مالیده خوردن و نیز قند نوشته اند و بعضی هندیان نوشته اند که گرمی میکند و منی بیفزاید و باد و صفرا در سازد و مولد بواسیر و کف ست **کمرکس** بفتح کاف و میم و سکون را مهمله و فتح کاف ثانی و سکون سین مهمله اسم هندی ست نزد اکثر صمغ پلاس ست که او را چنیا گوند گویند و آن مسطور شد و بقول صاحب تذکرة الهند صمغ درخت آس ست که بعد آس بری مذکور شده مزاج آن سرد و خشک نوشته برای حرقت بول و سوزاک و قرحه مثانه و سیلان رحم و منی و دند نافع و مقوی پشت و کمر و اگر با مغز تخم تمر هندی و میتهی و گوند ببول بسیار شسته و شکر سفید یا روغن گاو بریان کرده علی الخصوص با شیر تازه گاو بدهند یا با موچرس و گوکهرو و تال مکهانه و بیجبند و تخم سروالی و تخم سمندر سوک در شیر جوشانده خشک نموده و با نبات سفید سفوف نموده با آب سرد بخورانند

جهت انجماد منی و بندکشاد و سرعت انزال مفید و مجرب **گمرو** بضم کاف فارسی و ضم میم مشدده و را اهندیه و سکون واو اسم کبهالی ست
گمرهی اسم کدوی شیرین ست **کمکام** اسم عربی ست و بقول بغدادی قبطی و آن صمغ درخت ضرو ست و گویند پوست آنست و بعضی گویند
که نفس درخت ضرو ست و آن مذکور شد **کمک** بفتح کاف و میم و کاف دوم اسم پرنده ایست که آنرا بهری گویند و از و شکار پرندگان
مے کنند **کمکشت** بفتح کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون شین معجمه و توقانی هندی و بعوض میم نون مخفی هم آمده تفسیر این اسم
چنین میکنند که کم یعنے نصف و کشت مخفف انگشت چونکه برگ این قدر دو برابر نصف انگشت میشود لهذا باین اسم مسمی گشته
و ریچهنا یعنی اسهال می آرد و جهیر کهو یعنی آنکه بند بند مانند نیشکر دارد و چهیرنی یعنی شیر دارد و سورنا یعنی زرد رنگ طلائی چونکه گلش
طلائی رنگ میشود لهذا باین اسم موسوم گشته و سوری یعنی شیر از و بسیار زاید و پیت نشپکا یعنے گلش زردی باشد و تکت و گدها یعنے شیر او
تلخ باشد و کاک کهیدی یعنی دافع گرمی ست و کاک کشٹا یعنے دافع ترقیدگی بدن از گرمی ست ماهیت آن معلوم شد و آن بجمیع امراض
جلدیه مثل جذام و برص و قوبا و داء الحیه و ثعلب غیرها نافع و دافع امراض شیطانی نوشته اند و بقیاس معلوم میشود که از قسم قسط ست
کم کم اسم هندی کیسر ست **کم کوٹ** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و واو مجهول و سکون تا فوقانی لغت فرنگی ست یعنی
صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان معنے صمغ ست و آن در شهر قبرس مسطور شد **کملا** بفتح کاف و سکون میم و فتح لام و الف و کمرا
نیز گویند و آن کرمی ست سیاه و چین قدر و دراز بقدر دو بند انگشت باکم و زیاده و بر دو باهی سیاه و چون به بدن انسان برود یا مالیده
گردد موی ایش در جلد نخلیده بدن بخارد و آماس کند و اکثر در فصل برشکال بر برگهای انگور متولد میشود و برگها را میخورد و ماده تکون
او عفونت ست سالی در سن یکهزار و دو صد و سی هجری در بلده حیدرآباد هوای وبا اگر رسیده بود و دران سال تولد این کرم ها بوفور
گردیده که نوبت بر سد ها شده بود و آن گرم و خشک و خالی از سمیت نیست و مصلحش روغن بید انجیر با و طلا دست و صاحب
تذکرة الهند مینویسد که من برین کرم بسیار چیزها انداختم هیچ شی ثمر دلپسند روغن بید انجیر انداختم که در یک لحظه مرد پس از ان بروتر
قرار دادم که همان مصلح ست بهر که دادم فائده شد **کملاوان** اسم کاشم ست **کمنکر بندی** بضم کاف و کسر میم مشدده و فتح نون
وضم کاف دوم و فتح راء مهمله و کسر باد فارسی و سکون نون دوم و کسر دال هندی و سکون تحتانی دارو ئی ست هندی که آنرا در سنسکرت
ترپله هندی یعنی زود بینی بیماری را می شکنند و کول پهل یعنی بار او دراز مانند ملتاس میشود و پوتوکا یعنی گلش دراز سے شگفد
و پیشاک یعنی گل او تمام روز شگفته میباشد میگویند و نوشته اند که میوهٔ او با مزه است جهت سنگ گرده و مثانه در یکآن مفید
و شوتهه یعنی کلانی شکم و سنفیات یعنی دیوانگی و بیهوشی و هذیان و گرمی و تب را نافع و بادهای شکند **کمود** بفتح کاف و ضم میم و واو مجهول
و سکون دال مهمله هندی نیلوفر را گویند و آن را چنکلوا در سنسکرت بکنه هیکنت یعنی گلش خوشبو و صد برگ ادر دو کلها رم
که اسم ست و الکم نیز و عوام آنرا الی میگویند و بجای همزه ها هم آمده یعنی هلکم و پلی یعنی برگ برگ میشود و آن گل را رکتند یکم یعنی در
کناره برگ ها که مانند دانه ها باشد سرخ رنگ هم باشد و قسمی ازین که سیاه بود آنرا نلا کلوا و نیل سندیورم یعنی گلش سیاه دنیلم یعنی سیاه
مائل به سفیدی و آنا ندیورم که اسم کلوا ست و نیلودیلم یعنے گلش سیاه میشود و کونجبت یعنی در آب خود رو میشود و قسمی سفید این را
تلا و کاد او شیشی پریم یعنی بر ماهتاب عاشق ست و هر نکو که مهتاب میگردد این گل هم میگردد و گرد بهلم یعنے از خورش قسم غلیو از ست
و کبرو دم یعنی هنس آنرا میخورد و کمدم که اسم ست و قسمی ازین که آنرا کاکی کلوا و نیلو دیلم یعنے گل و بسیار سیاه میشود و کاکودهیم یعنی سیاه مانند
استخوان زاغ میباشد و هرسوانگم یعنے همه اجزای رویدگی او خرد می شود و جهند ملیتلم یعنی گلش دو در خرد خرد میشود و قسمی از نیلوفر
زرد ست که باریک بدبو کهزبادتی دو های مخفی و یم پدم یعنی رنگ زرد و طلائی و گل او هشت برگ میشود و کلیا یعنی بوی و خوش مزه

میشود و بیدم گند هیکا یعنی بوی او مانند بوی صندل بود لیسر بام بمعنی نیلوفر زعفرانی ست و آن بقول اهل هند قسمی از کنول خرد ست
که در فروغ ماه بشگفد واین در خاصیت فروتر از کنول گل سفید ست و گویند ساق کمود سرد وگران ونفزاینده صفراست و زردی او نازک و
باریک جهت خون صفراوی نافع و آرد او شیرین و شهوت مرد و زن زیاده کند و زرد او تیز وسبک و گرم و خوشبو بوئیدن گل او سه قسم
پنس و امراض چشم دور نماید و باقی افعال و خواص تا این در پدمنی مسطور شد و افعال و خواص این بقول اطبا دیوتان در نیلوفر باید
کمون بفتح کاف وضم میم و سکون واو و نون اسم زیره است **کمون اخضر** زیرهٔ شامی ست و نزد صاحب تحفه زیرهٔ نبطی ست
کمون ارمنی و کمون رومی کرویا ست **کمون اسود** زیرهٔ کرمانی ست **کمون اصفر** زیرهٔ فارسی ست **کمون حبشی** زیره
سیاه صحرائی ست که تخم آن در سیاهی شبیه بشونیز ست و در زیره مذکور شد **کمون حلو** انیسون ست **کمون شامی** زیره سبز ست
کمون فارسی زیرهٔ زرد ست که اهل شیراز زیرهٔ سبز نامند **کمون کرمانی** زیرهٔ سیاه است **کمون ملوکی** اسم نانخواه است
کمون نبطی زیره سفید ست **کمون هندی** شونیز ست **کمونی** بفتح کاف وضم میم و سکون واو و کسر نون و یا نسبت جوارش زیره
است و بواو مجهول اسم هندی عنب الثعلب ست و کموهی با هاء بجای نون نیز گویند **کمه** بضم اول و سکون ثانی بعربی اسم ماهی ست و بفتح ثانی
مهموزه کماه فارسی ست و نیز کمه و کماه اسم فرخ ست **کمهاره** اسم هندی تخم انجره است **کمهل** اسم عربی پنبه است ملد امیکه در ان دانه است
و آنرا بهندی کپاس نامند **کمیت** بعربی اسم حمر ست که در ان سیاهی و سرخی باشد و اسپ باین رنگ را نیز نامند **کمیداس** اسم
کجا از ریواس ست **کمیز** اسم بول ست **کمیش** اسم نقره است **کمیله** بفتح کاف و کسر میم و سکون یاء تحتانی و فتح لام و در آخر ها اسم هندی
قنبیل ست بقول هندیان تلخ و مسهل و گرم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و شکننده سنگ مثانه قاتل کرم شکم و دافع باد گوله و استسقا و
دما میل و برگ سبز او سرد و قابض شکم افعال و خواص این بقول یونانیان در قنبیل مسطور شد **فصل کاف با نون** - **کنا** بلغت زند
اسم ماهی ست **کناد** اسم درشان ست **کنار** بعربی حمار غلیظ ست **کنار** بضم کاف و فتح نون و الف و سکون را و مهمله اسم فارسی ست
یونانی فورس و فیر و طیس بعربی درخت آنرا سدر و ثمر آنرا نبق و بهندی بیر نامند و گویند از مطلق سدر در عرف اطبا مراد برگ سائیده آنست
و شیخ می نویسد که از عرب بعضی شجر آنرا دوم نامند و چنین نیست و آن شجر معروف ست در بلاد فارس و هند و نواحی آنها با نواع بسیار
و آن دشتی و باغی میباشد دشتی آنرا ضال نامند درخت آن در قامت کوچک و بسیار خار دارد و ثمر آن کوچکتر و چاشنی دار و نخست و زرد
رنگ و رسیده آن سرخ میگردد و در ان چندان انتفاع نیست و برگ آن در غسول مستعمل و باغی آن بزرگ شجر و کم خار و ثمر آن بزرگتر
و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین از دشتی و در بلاد هند خصوص در نواح شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع بسیار و
بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زردآلو میشود و بسیار و افرو باطراف مثل تحف و هدایا می برند و آنرا مثل سائر فواکه میخورند و بهترین آن قلمی
و پیوندی بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که خستهٔ آن کوچک خوشبو باشد و بهتر برگ آن سبز
قریب العهد بخشکی ست با لجمله ثمر آن سرد و خشک در وسط اول و بقول گیلانی سرد در اول و خشک در دوم و یبوست آن کمتر از یبوست
زعرور و خشک آن بارد یابس و برودت آن کمتر از برودت رطب آن و گویند بستانی تازه آن سرد و تر در اول و خشک آن سرد و خشک در اول
و در شیرین آن سردی کمتر و مائل بترشی شدید البرودة و گویند سردی ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در
اول گرم دانسته اند و نزد بعضی طبع آن مانند طبع زعرور ست و بقول بعضی گرم و خشک در اول و گویند در دوم و گویند معتدل میان گرمی و خشکی
و بعضی گویند که بری و بستانی هر دو سرد و خشک و قابض و مجفف و نارس آن قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و خلط متولد از آن
غلیظ و دیر هضم ثقیل ردی الکیموس نیست بلکه صالح الکیموس و در ان تحلیلی خفی و قبض لطیف ست و شیخ مینویسد باید که در تر و خشک آن تلطیف

و تجفیف ست و این در جمیع اجزای شجر آنست و قابض و خصوصاً سویق آن باید که خشک آن قبل از طعام بخورند که آن اشتها آورد و از
معده بسرعت فرو رود و چون کنار بسیار خورند تخمه آورد و از ان هیضه پیدا شود و خوردن ترش رسیدهٔ آن قامع صفرا و مانع صعود بخور بدماغ
و دافع تشنگی و نافع معده و چون دو درم از ان بخورند تقویت امعا نماید و شرب آب آن و حقنه بسویق آن نافع قروح امعا و آن نافع
اسهال بسبب ضعف معده و اسهال ذریع ست و چون آب شیرین آن از ثلث رطل تا نیم رطل بنوشند اسهال صفراوی و قروح امعا و قمع حرارت
غریبی از ان نماید و اگر آنرا بشکر شیرین کنند نافع تر باشد و شربت آن قاطع سیلان خون ست و مطبوخ آن خوردن و بدان حقنه کردن
قابض شکم و آب شیرین آن مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و خشک آن بسیار قابض و همچنین سویق آن جهت اسهال صفراوی
مزمن نیکوست و آنرا بعربی سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمود خستهٔ آن دور کرده سائیده وقت حاجت بقدر مطلوب
با آب آمیخته با اندکی شیرینی از شیرینیهای مناسبه بنوشند و خوردن سفوف آن با آب سرد منشف رطوبات معده است و آن غذا اندک دهد
و قابض شکم مقوی معده و نافع نزف الدم و بریان کردهٔ آن بغایت قابض لاسیما ترش آن و جهت اسهال مراری و قرحه امعا و حمیات
حار نافع و زمخت آن و ترش قابض شکم و دابغ معده و تفه آن خالی از رطوبت غریبه نیست و اگرچه خشک باشد خوردن آن بالطبع
مبرد احشاست و اسهال بعسر آورد و بهنگام وجود خلط لزج در معده ادرار آن نماید چنانچه اشیای بارده مفرط الیبس مثل هلیله چون
ملاقی بمعده و امعا میشوند اسهال بعسری آورند و کنار خشک در برودت کمتر و در قبض شدید تر و بعضی گفته اند که در کنار خشک قوت
قابضه است حبس شکم نماید و تر و خام آن نیز این فعل کند و در رسیدهٔ شیرین قبض کمتر ست مقدار شربت آن تا هفت درم و خوردن آن
مضر سرد مزاج و صاحبان بلغم و ضعیف الاحشاست و مصلح آن خوردن گلقند و مصطگی بعد آن و گرم مزاج نیز بعد خوردن آن سکنجبین
بنوشند و گویند مضر سر ست و مصلح آن کتیرا و نوشیدن شیر و مغز تخم آن مطفی حرارت تپهای حاده و دموی و صفراوی و دق و حصبه
و حصبه و مسکن تشنگی و تخم آن بغایت قابض و ضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن جهت
غلیظ گردد جهت اصلاح دق و دهن و تقویت اعضا و عضلات و سرعت حرکت اطفال نافع و مالش مخکوفهٔ آن در جمیع آن در
حمام بر بدن در ازالهٔ شری مجرب و گویند برگ آن که بعربی ورق السدر نامند سرد و خشک و گویند معتدل و قابض لطیف مجفف و بعضی
گویند که در برگ آن تحلیل و قبض لطیف ست و دخان آن شدید القبض و چون با برگ سائیدهٔ آن سر را بشویند موی را قوی
و دراز گرداند و ازالهٔ سبوست و صلابت آن کند و از ریختن باز دارد و سر را از بثور پاک سازد و بعضی گویند برگ آن که سده باشد
ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیهٔ چرک بدن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب منفج ورم
و برگ تازهٔ آن سائیده و یا خشک آن با آب پخته چون بر ورم حار نهند آنرا نرم و تحلیل نماید و چون آب برگ آنرا بیزند تا غلیظ گردد
طلای آن بالتحام جراحات تازه کند و طلای برگ آن نافع خراز ست و دخان آن نافع وبا و جدری رطب و اغتسال بصمغ آن و نیز طلای
آن ازالهٔ خراز نماید و موی را سرخ گرداند و نیز طلای آن طین ادرام حاره و محلل آنهاست و براده چوب آن سرد در آخر اول و خشک در آخر
دوم و قاطع نزف الدم و رافع قرحهٔ امعا و اسهال کماز ضعف معده باشد و دافع استسقاو سیرز و بدستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا
و پاشیدن آن بر زخمهای حاره و مانند چیچک غیره نافع و نوشیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین بر آورده اندک پوست
آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده بقدر نیم رطل از ان در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید و آب غلیظ سرخ رنگ گردد
پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند آنرا
استعمال میکنند و خواص لک درخت کنار در لک مسطور گردد و افعال کنار بقول هندیان در بیر مذکور شد کناری بفتح اول اسم

سرپائی کنارست انعال کنار دشتی بقول اہل ہند در [illegible] مسطور شد کناغ بضم اول اسم فارسی آبریشم ست کنالا بضم اول
اسم ہندی سکبینج ست کنب بکسر اول و فتح نون مشدد اسم فارسی بنگ ست کنائی بفتح کاف اسم ہندی ست کنف [illegible]
اسم فارسی نوعی از خیار ست کنبار بعربی رسن ریشہ نارجیل را نامند کنبہار بفتح کاف و خفا نون و فتح با موحدہ و خفا ہا و الف
و سکون را مہملہ و کنبہاری بزیادتی یا تحتانی در آخر و کنبہیری [illegible] یا تحتانی نیز آمدہ [illegible] یعنی آنکہ ہمہ اجزاء او خوشبو ست
[illegible] اسم ہندی آن کنبا سیاست گرم و شیرین گران و بادانگیز و دافع صفرا و خون و دق [illegible] و کشاننده قبض را [illegible] بول و
نافع [illegible] قولنج و [illegible] گران و مقوی و بالاینده [illegible] و دافع فساد باد و صفرا و دق و تشنگی و خون ناسد و مدر بول از
جملہ رسائن ست کنبوبکالی بفتح کاف و خفا نون و کسر با موحدہ و خفا ہا و سکون یا تحتانی و فتح کاف و الف اسم ہندی ارلی ست
کنبیل اسم کملہ است کنت اسم فارسی [illegible] ست کنتاہر اسم [illegible] ست کنتا سیلو بفتح کاف [illegible] نون و [illegible]
ہندی و الف و کسر سین مہملہ و سکون تحتانی و ضم لام و سکون [illegible] و بعوض [illegible] آمدہ اسم [illegible] ست کنٹ بہارنگی
بفتح کاف فارسی و سکون نون و ضم فوقانی ہندی و فتح موحدہ و خفا ہا و الف و فتح را مہملہ و خفا نون و دوم و کسر کاف فارسی
دوم و سکون تحتانی و بسنسکرت [illegible] بہاساک یعنی [illegible] برگ و خال [illegible] بشد و برا آمدن
یعنی رنگ سرخ [illegible] محبوب ست [illegible] گویند کہ ذائقہ ملیٹھی [illegible] بر با مینے با امراض
میزند و در بعضے نسخ [illegible] اسم علفی [illegible] نوشتہ اند و انگارا یعنی گرمی را اسم میزند و در بعضے نسخ انگار ولی آمدہ و کاروَلی
یعنی بیل آور مانند بیل [illegible] و در بعضی نسخ جارپروی آمدہ بزیادتی واو یعنی یازده
دگرہ دار ست [illegible] فارسی [illegible] و خشک [illegible] کہ از درد شکم و قی طعام پیدا شود دفع
کند و باد و [illegible] نوشتہ اند کنٹ پہل بفتح کاف و سکون نون و ضم تا فوقانی ہندی و فتح با فارسی و خفا ہا و سکون
لام اسم ہندی گوکہر ست کنٹ شیپ چکل بفتح کاف و سکون [illegible] و فتح فوقانی ہندی و سکون سین مہملہ و فتح تحتانی و کسر با و فارسی و فتح جیم
فارسی مشددہ و لام اسم درخت [illegible] ست کنٹکاری بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و کاف دوم و الف و کسر را
مہملہ و سکون تحتانی اسم کتائی خرد ست کنٹکی اچہو بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و کسر کاف دوم و سکون
تحتانی و کسر ہمزہ و ضم جیم فارسی مشدد [illegible] سکون واو [illegible] گوکہر ست کنٹشلا بضم کاف و فتح نون و کسر [illegible]
ہندی و سکون تحتانی و کسر شین معجمہ و فتح لام و الف [illegible] ست کنٹکی گہتی بکسر کاف فارسی و سکون نون و فتح تحتانی و کسر
فوقانی و سکون تحتانی دوم اسم درخت کہیر ست کنٹک پہل بفتح کاف و سکون نون و فتح تا فوقانی ہندی و سکون کاف و فتح
با فارسی و خفا ہا و سکون لام اسم [illegible] ست کنٹگ گرا بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و فتح کاف فارسی دوم و
سکون لام و کسر کاف فارسی سوم و فتح را مہملہ و الف اسم [illegible] منگرہ است کنتکی بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و کسر کاف
دوم و سکون تحتانی اسم ملو و لما درخت [illegible] سفید ست کنتلم اسم اندہا ہولی ست کنکیشوپ بفتح کاف و خفا نون و
فتح فوقانی ہندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی مجہول و ضم شین معجمہ و سکون واو و کاف سوم اسم درخت [illegible] ست کنکینین
بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و کاف دوم و سکون تحتانی و کسر نون و خفا تحتانی دوم و نون
دوم اسم کتائی خرد ست کنتمگر بضم کاف فارسی و سکون نون و کسر فوقانی و فتح میم و ضم کاف
فارسی دوم و سکون واو و ضم را مہملہ و سکون واو دوم و بسنسکرت [illegible] یعنی غافط را [illegible] اند و

برگشتن عریض و زرد رنگ بود و سپر سلو یعنی قبض شکم دور کرده اجابت خلاصه می آرد و سارتی یعنی مسهل ست و چارتی یعنی
مرض اً انا سهال بند میکند و چرپسلی و راجپتی و تهندپتی یعنی برگ اندی ترشی دارد و قابل خوردن بادشاهان ست و پرتها یعنی برای
مرض پرمیو استاده ست و قابل امرا و وزرا بود و آن نیز گرم و خشک در دوم و آن مزه تند دارد و مسهل و تن را قوی کند و باد را برآید و کف
می زداید و منی زیاده کند و سنگ گرده و مثانه می شکنند و مرض فی نافع نوشته اند **کنتو** اسم تخم بید انجیرست **کنتول** اسم از خرست
کنج اسم فارسی اقحوانست و اسم هندی عین الدیک ست و نیز بهندی کهنگچی نامند و نیز کلنگ را گویند **کنجا** اسم کهنگچی ست **کنجاره** و **کنجاله** اسم
فارسی کنجدست **کنجاره** بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم والف و فتح راء مهمله و ها اسم فارسی ست و نیز بفارسی کشنو و بشیرازی حره و بعربی
کسب و کسبج و بهندی کهلی و کهل نیز گویند و آن ثفل چیزهاست که انها را روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بمود و غیرها و از مطلق آن
مراد ثفل روغن کنجدست و بعضی گفته اند جرم آن ست که دران مطلق دهنیت نمانده باشد طبیعت و افعال و خواص ثفل هر چیز در محل ذکر
آن مذکور شده خواهد شد و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سده ست و از خوردن کنجاره تخم بید انجیر هیضه عارض میگردد و علاج
آن علاج ترید خورده است افعال و خواص بقول هندیان در کهل باید **کنجال** اسم سوهرست **کنجالی** اسم کانجاست **کنجد** بضم کاف و سکون
نون و فتح جیم و سکون دال مهمله اسم فارسی ست و بلغت ژند و پا ژند شمشک و بعربی سمسم و حل بجای مهمله و بلغت حبشه جلیلان و بیونانی
سیسامون و بهندی تل گویند و آن مزروع ست ساق نبات آن مقدار دو ذراع و پهلو دار و برگ آن شبیه ببرگ شهدانج مگر عریضتر
و کوتاه تر از ان و مشرف و لعابی و چون در آب ترکنند و حرکت دهند لعاب آن ظاهر گردد چنانچه از برگ خطمی و خبازی ظاهر می شود و تخم
آن باریک و تخم آن سیاه و سفید و در ملک مالوه سرخ نیز میشود و آنرا گهی تلی نامند و بهترین آن سفید تازه و بزرگ اند چرب است و قوت آن
تا دو سال باقی می ماند و تخم روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر کرده باشند در تری ماند و مقشر آن زود ترفاسد میگردد و بقول شیخ گرم در
وسط اول و تر در آخر آن و گویند گرم و تر در آخر اول و گویند در دوم و گویند در سوم و دران رطوبت لزجه مغریه و تلیین و اسخان معتدل ست
و جرم آن قوی تر ای نافع تر از روغن آن ست زیرا که روغن آن شدید الارخاست و خصوصاً چون جرم آن بریان کرده شود پس مضر بسیار
معده و احشا ست و مغری و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذا و خون متولد از ان متوسط در جودت و رداءت و مسمن بدن و ملین صورت و خشونت
حلق بسبب غروئیتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و سواد سوداوی و ملین اصلاب مقعد و محلل اورام حاره و آن جهت ضیق النفس و بونکوست
و لعوق آن در حریره آن نافع امراض سینه و ریه و سرفه و همچنین با ادویه مناسبه آن و نوشیدن شیره سائیده آن با آب با قدری نبات جهت رفع
سوزش معده و مری از اخلاط سوداوی و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه و خلط حاد و شرب شراب
و جهت تلئین معده و امعا و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بر آن مدتی نافع ست و خوردن ده درم آن با یکدرم گردگان سوخته جهت قطع
خون بواسیر مجرب و آشامیدن نقوع کنجد تنها و کذا آب مطبوخ آن با نخود مدر حیض بشدت ست حتی که مسقط جنین و بقول شیخ محلل سیری
ضربه خون جامد ست و آن نافع شقاق و خشونت سوداوی ست شرباً و طلاءً و بد بتور نافع جرب یابس و مانند آنست و گویند که چون آنرا
با نقوع مویز و یا طبیخ آن دو اوقیه یا یکسو نیم اوقیه روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش موی و بلغمی و درشتی
جلد صعب و شقاق آن و حکه مجرب دانسته اند و چون بنجدرم فانید بدان اضافه نمایند انفع بود و اگر کنجد با هموزن شکر و خشخاش و نصف آن
مغز بادام مقشر و عشر آن بزرالبنج سفید هر روز از مجموع آن یک اوقیه بخورند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد منی گردد و خوردن
بریان کرده با بزرکتان و تخم خشخاش باعتدال خصوصاً با شکر نیز جهت تقویت باه و ازدیاد منی نافع و نیز بقول شیخ کنجد مسمن ست و
خصوصاً مقشر آن و بقول گیلانی کنجد بذاته مسمن ست بسبب طوبت آن و ملین چون آن را در نان و طعام داخل کنند هزال آرد و

کنتو
کنتول
کنج
کنجا
کنجاره
کنجاله
کنجال
کنجالی
کنجد

آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و گزیدن عقرب و افعی و مار شاخدار سودمند و آن ردی برای معده و مرخی آن و
احشاست و غیر کوفته آن هضم نشود البته و کوفته آن عسر الانهضام و محدث بدبوی دهن خصوص که از آن در میان دندان باند و مولد
خلط لزج ردی و گاه تشنج پیدا کند و گاهی غثیان آرد و اشتها ساقط نماید و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت
انحدار آنست و مصدع و مصلح آن عسل و گویند که اکثار آن در بعض مهزل بدن خصوصا پوست آن و شیخ میفرماید که بریان کرده آن بر
ضرر کمتر است و گیلانی گوید که آن بسرعت متغیر و بدبو میشود و بسبب لزوجت روغن آن و چون بریان نمایند دیرتر باقی ماند و حوالی ازاله
ضرر آن شود بریان کرده با عسل بخورند و از بریان کرده حمل او بر معده سبک شود و انحدار آن سریع گردد و بوی بریان کرده آن اشتهای
طعام برانگیزد و آن بد دوا برای سوداوی سوداویان است و ردی برای ضعیف المعده در خور آنست و چون بالای کنجد و روغن آن
قدری آب کامه بنوشند دفع ضرر آن نماید و شیخ میفرماید که چون آنرا با عسل بخورند ضرر آن ببرد و بقول کازرونی با سماق یا انار دانه یا لیمو [illegible]
مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و ورم سینه و سطبری عصب و
سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین الم آن و مطبوخ آب برگ آن و همچنین مغسول با آب طبیخ برگ آن باعث درازی
و سیاهی موی و رافع جوشش سوداوی سر و چون برگ آن با آب آس و زیت انفاق پخته بدان سر را بشویند حفظ موی از ریختن و تقویت
و صلابت آن نماید و نرم گرداند و آب افشرده درخت آن ازاله ابریه نماید و همچنین طبیخ برگ آن و طلای طبیخ عصیر آن محلل اورام حار
و سوختگی آتش و شرب طلای آن نافع خشونت جلد و سعفه سوداوی و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضماد با آن نافع
ضماد عصیر برگ آن بدستور و همچنین عکر تازه سفید آن مطبوخ و ضماد آن نافع کوفتگی گوش است و گویند بیخ آنرا چون در آب بجوشانند
و سر و موی را با آن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع ملوست ابریه است و روغن کنجد را شیرج نامند و اگر از غیر مقشر بریان بگیرند
آنرا دهن الحل نامند بفتح حاء مهمله و تشدید لام و در روغن کنجد با پوست و غیر بریان لزوجت بیشتر است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند
لزوجت آن کمتر و چون آنرا با ریگ بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد بردارند رطوبت آن غالب
و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده آنرا بدون گرفتن روغن [illegible] گوسپند و آن [illegible]
[illegible] را د مهمله یا با سطور شد بالجمله روغن کنجد گرم و تر در دوم و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و آن غلیظ تر از اکثر روغنهاست و
در ان عطش است و خوردن آن موافق صاحبان سوداء و شقاق اطراف و بعضی گفته اند که در روغن آن منفعت نیست مگر برای صاحبان
سوداء با آنکه ایشان را تسخین و سخونت اندک و ترطیب برطوبت بسیار کند چنانچه قانون در علاج امراض سوداوی است و گویند نوشیدن
آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سرفه خشک و قرحه ریه و تشنج یابس و بی تر
از کنجد در حرقت البول مانند کنجد و استعمال آن در حرزهای مریضان بعد از روغن بادام و پسته نافع ترین روغنهاست و مالیدن آن موی را
دراز گرداند و زخم چیچک و سوختگی آتش را نفع بخشند و سعفه و سبزی ضربه و بادنجانی آن و خون جامد را نفع کند و تلئین صلابت اورام
و مفاصل نماید و اگر در آن برگ مورد طبیخ دهند حفظ شعر و تقویت آن نماید و طلای آن یا اسپغول جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی
آتش و جراحتی که از نوره بهم رسیده باشد نافع و چون آنرا با نقوع صبر و آب مورد منقی بنوشند ازاله حکه بلغمی مالحه و دموی خاصه نماید و چون
در ان آس بپزند حفظ موی و تقویت و تصلیب آن نماید و گویند اگر آنرا با آب مورد و زیت انفاق پخته بمالند خارش سر را ببرد و مالیدن
قیروطی آن بشره را نرم و صاف گرداند و رنگ آن نیک سازد و همچنین جهت غلظ اعصاب و تقعد آنها و تقعد اطراف مفید مالیدن
روغن مذکور با روغن گل نافع صداع احتراقی و عارض از حرارت آفتاب است و خوردن و مالیدن و نشستن در آن جهت اکثر امراض یبسی

مانند تشنج وغیر آن نافع و همچنین اند اختن پارچه تر کرده بدان بران عضو و یا اعضا و طلای آن با سفیدی بیضه مرغ جهت تحلیل صلابات و ورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زردی تخم مرغ جهت رفع ورم چشم نافع و چکانیدن آن نافع سده گوش و همچنین قطور چو شانیده آن با فلفل سفید و مصطگی جهت کشودن سده گوش مفید چون نان را با آن بخورند جهت قرحه سینه و یبوست بدن و قشف آن بغایت نفع کند و چون ماهی یا گوشت بدبو را در آن بریان نمایند سهوکت ماهی و گوشت را زائل کند در قانون و شرح آنست که روغن کنجد بستر مغری ملین معتدل الاستخان مثل کنجد است در روغن آن غلظ وارخاست در روغن ماخوذ از کنجد بریان در رضه کمتر است بسبب تشف بعض رطوبات فضلیه آن و گویند که آن مضر سوداوی مزاج و دیر هضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک نمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و آب کامه و امثال آن و یا بعد از آن و مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن روغن بادام شیرین ست و افعال ثفل روغن آن در کنجاره مذکور شد و خواص کنجلم بقول اهل هند در تل ذکر یافت کنجد ک و کنجد ، اسم فارسی اصفهانی انزروت ست و نیز اسم فارسی باد زهر ست کنجر اسم فارسی حرشف ست کنجر زد کنگر زد ست کنجر بضم کاف و سکون نون و فتح جیم و سکون را مهمله بهندی اسم فیل ست کنجرا اسم آتاست کنجر اچهی بضم کاف و خفاء نون و فتح جیم و را مهمله و الف و کسر جیم فارسی مشدد و خفاء ها و سکون یاء تحتانی در لغت هندی اسم کرنجواست کنجر سره و کنجرپس سیریانی کنگر زد ست کنجشک بضم کاف و سکون نون و کسر جیم و سکون شین معجمه و کاف اسم فارسی ست و نیز بفارسی چغوک و بنجشک بعربی عصفور و ترکی سرچه و شارچه نیز و در بنگالی گوریه و بهندی نر آنرا چڑا و چڑیا و چریونه و ماده آنرا چڑیه گویند و آن طایری ست کوچک معروف و اهلی و بری میباشد و بنجشک بری یعنی دشتی آن اندک بزرگ منقار آن باریکتر و دراز تر از اهلی یعنی خانگی و آنرا بهندی بگیری نامند و بهترین آن فربه زمستانی دشتی آنست و خانگی آن هر چند فربه باشد زبون چه خون متولد از آن بسیار ردی و آن غث تر از گوشت ماکیان گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و دشتی آن از خانگی خشک تر و آن مسخن و مسمن بدن و مسخن معده و مقوی آن و نافع استسقا زقی و محرک باه و مزید منی و شوربای گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض شکم و ابو العلا ابن زهر گفته که همه عصافیر گرم و خشک ست خوردن گوشت آن نافع فالج و استرخای عصب و لقوه و خدر و ضعف جگر و سوء القنیه و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینهاست و بهترین اغذیه است برای سرد و تر مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و رازی در دفع مضار اغذیه نوشته که عصافیر اهلی و جبلی همه مجفف قلیل الغذاست و مختلف میشود بمقدار اسخان آن برای بدن و عصافیر اهلی تسخین بدن میکند و در انعاظ و باه می افزاید و لاسیما دماغ آنها و بچه آنها چون از آن عجه بزردی بیضه و زیت بسازند و غیر موافق محرورین و موافق مبرودین و باید که محرور بعد آن سکنجبین ترش بنوشد و استخوان عصافیر چون بخورند و از حلق فرو برند اکثر خراش در مری و معده و امعا میگردد پس بدین جهت باید که استخوان از گوشت آن پاک نمایند و خائیدن آن جید کنند تا قطع استخوان نیز اطراف بخیسد و گویند که مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فاویه خوشبو مقوی معین باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ ست و بچه آن قوی ست در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصاً چون خاگینه با زرده تخم مرغ سازند و بروغن زیت بریان کرده بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن معتدل و مغز سر آن با زرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر گرم مزاجان و محرک خناق در ایشان مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین ترش ست و بهتر آنست که گوشت آنرا مطجن سازند با مری در آب انار یا غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن سخت و گرم ست و بریان کرده آن عسر الخروج از بدن ست چون کنجشک را ذبح نمایند و خون آن در آرد عدس بچکانند و بنادق ساخته خشک سازند و بوقت مقاربت یک بندقه را با عسل سائیده بر ذکر طلا کنند و پای بر زمین نگذارند و مقاربت زن نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آنست و سرگین آن بسیار گرم و خشک

جالی بیاض چشم وکلف وآثار حادث در روی وطلای آن بآب دهان سرشته قالع ثالیل وکلف ولطوخ آن باسرکه مزیل بهق وقوبا وآن
قریب بسرگین کبوتر است خوردن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده وحابس سهال وناسائیدهٔ آن بغایت مضر احشا وامعاست بلکه اولی
اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده وخواه ناسائیده بهمان جهت وآنکه مورث سحج مری وامعاست وطلای خاکستر آن محلل اورام
است وچون برگرداگرد مقعد آنرا کنده مقعد آن متصل ثقبهٔ گوش دارند فی الفور درد آنرا ساکن کند ومجرب چون پرهای آنرا تمام بکنند
سوای سر آن بحالتی که زنده باشد وآنرا قریب آشیانهٔ زنبور عسل یا دیگر زنبور بنهند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند وآن روغن گرفته
بذکر طلا کنند جهت استرخای قضیب وتقویت باه ملفوظ مجرب نوشته **کنجک** اسم فارسی دردار است **کنجلا** اسم زردی گل
کنول است **کنجو** بفتح کاف وسکون نون وضم جیم فارسی وسکون واو اسم کاسه ایست که از ان ظروف میسازند **کنجررس** بیونانی جاوشیر است
کنجوریا بیونانی کلم صحرائی است **کنجیرا** بفتح کاف وسکون نون وکسر جیم فارسی وسکون یاء تحتانی وفتح راء مهمله بهندی [illegible] واسم
هندی نارنگی است **کنجبن** بضم کاف وسکون نون وکسر جیم ویاء تحتانی مجهول وسکون نون بهندی جمع کنج است که کلنگ باشد **کند**
بضم کاف وسکون نون ودال مهمله اسم هندی رای بیل بری است وبسنسکرت آنرا پسپ گندها یعنی گل خوشبو میگویند سرد وسبک
ودافع فساد صفرا وبلغم ودرد سر وفساد زهر وهرگاه لعجند را در گل آن ویا گل رای بیل باغی پرورده روغن آن بدستور مقرر بکشند
بکمال لطافت وعطریت برمی آید ومقوی دل ودماغ بارد ونافع امراض بارده ونزد حکیم شریف خان مزاج گل آن گرم است وبدستور
روغن آن وچون آنرا با آب لیمو وسرکه حلکرده بمالند بدستور روغن چنبیلی نافع خارش بدن ونسبت بروغن چنبیلی گرم است **کندائندی**
اسم هندی بیوٹری است **کنداره** اسم عربی ماهی است که آنرا اسنام گویند **کندامری** بالضم کاف وسکون نون وفتح دال هندی والف و
فتح میم والف وکسر میم دوم وراء هندی وسکون تحتانی اسم اتره است **کندائندی** بضم کاف وسکون نون وفتح دال هندی والف
وکسر باء فارسی بخفاء نون دوم وکسر دال هندی دوم وسکون تحتانی اسم اتاست **گندبه** بفتح کاف فارسی وخفاء نون وسکون دال
مهمله وکسر موحده وسکون تحتانی وراء هندی نوعی از نمک است **کندر** بضم کاف وسکون نون وضم دال مهمله وسکون راء مهمله اسم
فارسی است وگویند عربی وگویند معرب [illegible] لبان نامند وبعضی گویند که لبان معرب از لبنا نو یونانی است وگویند بیونانی آنرا فینوطیسر و
دسیقروس وبسریانی لبانون وبرومی سنفروس نامند وبهندی کندر وگویند وسانیکا وبانگریزی [illegible] خوانند وآن صمغ درختی خاردار است
بقدر دو سه ذراع وبرگ آن مثل برگ [illegible] لیکن کوچک تر از ان وگویند برگ وتخم آن شبیه ببرگ وتخم مورد ومائل بتلخی وهیئت آن
کوهستان ها وبلاد شحر وعمان ویمن ودر سرطان صمغ آنرا میگیرند واگر قول شیخ که در صفحهٔ دوم است اینجا نویسند خوب است کندر دو قسم است [illegible]
پس آنچه مستدیر الشکل کوچک دانه وسخت ومائل بسبزی است کندر ذکر وآنچه بزرگ دانه وسفید وسست است انثی وتازهٔ آنرا که در ابتدا
حرکت داده مدور شده باشد مدحرج وپوستهای رقیق وباصفائح آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر وآنچه از غبار
صفائح آن باشد دقاق کندر نامند وقوت آن تا بیست سال باقی می ماند وبهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید
زود شکسته نشود وچون شکسته شود داخل آن چسپنده وزرد طلائی باشد علامت خالص آنست که زود باتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که
آنرا مغشوش بصمغ عربی وصمغ صنوبر یعنی راتینج می نمایند وصمغ عربی مشتعل نمی گردد وراتینج دخان میدهد وهمچنین هر مغشوش ونیز بوی
اصلی آن شبیه بوی مصطگی است چون بدست بمالند ونیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر ویا قشر تنوب می نمایند وکندر از داخل
وخارج هر دو مستعمل است واکثر مستعمل قشار آن بهترین قشار آنست که خوشبو حریف سفید چسپنده تازه املس آنست وطریق
استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب یا عرق بادیان ویا عرق دارچینی بخیسانند پس سائیده داخل

نیامیزند در مراهم و سرکه بخیسانند زیرا که تازهٔ آن سائیده نمیشود و گویند که کندر در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک سرخ
و برنگ بادنجان میباشد و شیخ الرئیس نوشته که از کندر بعضی هندی مائل بسبزی ست و بعضی مدحرج که قطعه مربع می کنند پس مدحرجان میزنند
تا آنکه مدحرج میگردد و این چون کهنه شود سرخ میگردد و بعضی سفید لیمونی مثل مصطکی و در نسخهٔ قدیم قانون منقول از اصل بدل این عبارت نوشته که دیسقوریدوس
گفته که کندر گاه در بلد معروف بعرب میباشد و یونانیان بدین کندر میباشد و گاه بجزیره در بحر هند مسمی ربابا و این جزیره در وسط دریا واقع ست گاهی ببلاد هند نیز
میباشد و رنگ آن مائل برنگ یاقوتی و مائل برنگ بادنجان گاه و بجهة شکل آن مستدیر میسازند کندر بعد زمانی دراز مائل بشقرت میشود چنین گفته
که بهترین کندرها آنست که در بلاد یونانیان میباشد و آن مسمی بذکر ست که آنرا اسطابوس گویند و آنچه از آن باین صفت باشد آن صفت
که بسرعت شکسته نشود و آن سفید ست و در مداخل آن چیزی ملزق چون مس کنند و چون بر آتش نهند زود بسوزد و گاهی کندر
در بلاد مغرب میباشد و آنرا امونسفورس گویند و آن کوچکتر در دانه و مائل تر برنگ یاقوت ست و گویند که از کندر نوعی دیگر ست مسمی
اموسطیس و آن سفید ست و چون بمالند یا بخور آن کنند از آن بوی مصطکی آید و گاهی کندر را با صمغ عربی و صمغ صنوبر مغشوش میسازند
و فرق میان هردو در سابق مسطور شد و استعمال کرده میشود از کندر لبان و دقاق و قشار و دخان و اجزای شجر آن تمامه خصوصاً برگ
آن با علک کندر گرم و خشک در اول دوم و بقول شیخ خشک در اول و گویند که آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه اندک ست و
و شیخ میفرماید که در آن تجفیف قوی نیست و قبض یکرضعیف و در آن انضاج ست و کاسر ریاح و ضماد آن با عسل بر داحس زائل
آن کند و لطوخ آن با سرکه و زیت نافع وجع مسمی مرکب ست و آن دردی ست که عارض میشود از آن در بدن مثل ثالیل و مثل
متآکل با چیزی مانند رفتار مورچه و با قیمولیا و روغن گل برای ورم حاره پستان خصوصاً در هنگام نفاس عارض گردد ضماد کردن بعضی
از آن داخل میشود در ضمادات مواد اورام احشا و بغایت مدمل جراحات و خصوصاً تازهٔ آن و مانع قروح خبیثه از انتشار ست و
با پیه بط جهت قوبا و با پیه خوک جهت قروح حرقیه یعنی حادث از سوختگی آتش و جهت شقاق حادث از سردی و آن نیکوست برای
قروح کائن از سوختگی قلّان نافع ذهن و مقوی آنست و بعضی کسان امر باد امت شرب بنقوع آن بر ناشتا میکنند و این مناسب مزاج
بلغمی ست که بر ان نسیان غالب باشد و استکثار آن مصدع ست و خصوصاً جهت گرم مزاجان و ایضاً شیخ در رساله ادویه قلبیه
مینویسد که کندر مقوی روحی ست که در قلب ست و آنکه در دماغ ست و لهذا آن نافع بلادت و نسیان ست و حال آن مناسب بحال
بهمن ست مگر آن در تقویت قلب ضعیف تر از آنست و در عطریت قوی تر و بسبب تریاقیتی که اندر آنست دخان آن وبا را نفع میکند
و گیلانی گوید که خاصیت آن نفع بسکر ست و منقی فضول و خائیدن آن جالب رطوبت و بلغم سر ست و محکم کننده دندان و لثه و چون با آب بخورند
و یا زیر زبان نگیرند تحلیل بلغم کند و مزیل نفث و مزید حفظ و چون آنرا صحیح مزاجان خورند در مزاج ایشان یبس و جفاف پیدا کند و در ادویه مشروبه
قصبه ریه داخل میشود و آن منشف رطوبات از سینه است و نافع خفقان بارد و گویند که آن مضر ریه است و مصلح آن لاذن فارسی و چون سائیده
بعسل آمیخته بلیسند نافع سرفه متولد از بلغم غلیظ ست و خائیدن آن مزیل سرفه رطوبی مزمن و آن نافع معده بارد ست و حمول آن موافق سیلان
رطوبات مزمنه رحم و شرب آن سه روز هر روز نیم مثقال با آب نافع کثرت بول و تقطیر آن و دیگران نوشته اند که آن منقی روح حیوانی و دماغی
و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جرب و ماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصاً
با مصطکی و مصفی آواز و با صمغ عربی رافع بدبوی خیشوم و سرفه نفس و سرفه کهنه رطوبی در لبوب و با عسل جهت نسیان و مضغ آن با مویزج و صعتر
جهت ثقل زبان و اعتقال آن و قوی در جذب بلغم و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و لثه و
بازنت جهت خفخ عارض در گوش و چون یک مثقال آنرا در آب بخیسانند و آب آن هر روز صبح ناشتا بنوشند جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت

و نسیان مجرب لیکن اکثر شرب آن نماید مصدع پیدا کند و علاج آن سکنجبین بنفشه کمال آن جهت جلای جرب و حکهٔ چشم و ازالهٔ آن و تحلیل خون منجمد را که زیر
زیر قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و زرد آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ چشم و با جمله از اکثر ادویه
امراض چشم ست خصوصا ظفره و جرب کهنه را و بقول شیخ الرئیس ابن سینا اگر آنرا با نطرون آمیخته طلا نماید تنقیهٔ جراحات و تجفیف قروح سر نماید و
درگوش دردناک با شراب حلو بچکانند و چون با زفت و با زیت و یا شیر آمیخته طلا نمایند جهت شدخ گوش نفع کند و شرب آن قطع سیلان خون
رعافی حجابی نماید خاصه با گل ارمنی و آن با زاد دهانا نافع جهت کوفتگی گوش ست و بر کوفتگی بینی نیز ضماد بدان میکنند و بقول گیلانی لفخ آن قطع
خون منحدر را از جهت بلاغ ست و آن مندمل قروح چشم و پر کننده آنها و منضج ورم کهنه آنست و آن در شیافات مدمل قروح چشم داخل میشود و آن
حبس قی و تسخین شدید می کند و در تجفیف معدهٔ شدید تر و در هضم انفع و حبس خلفه و ذرب و سیلان خون از رحم و مقعد میکند و نافع ذو سنطاریا
و مانع انتشار قروح خبیثه مقعد چون با شیر مخلوط کرده از ان فتیله سازند و گاهی حمول آن جهت قروح مقعد و بواسیر عمل می آرند و در شیافات
زحیر می افتد و آن نافع حمیات بلغمی ست و اگر کثرت شرب آن با شراب نماید قتل کند و همچنین با سرکه و بعضی گویند که خوردن آن با شکر
جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظ و تجفیف رطوبات و تسخین و امساک آن و جودت هضم و قطع قی و اسهال و خوردن بواسیر غیره خوردن
نیم درم آن با موز ن آن ناخواه جهت زحیر بلغمی بغایت نافع و گویند حمول و شرب کندر با اندکی مر مکی و زعفران نافع زحیر بلغمی ست و ضماد
آن با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مریقیا نامند و آن احساس ریختن مورچه است در بدن و از مقدمات خدر ست و با زفت جهت
شگاف عضل و آن قاطع خون جراحات ست و طلای آن با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارد استخوان کهن
شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و خوردن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز بوا و دیبا
و طلای آن با روغن مورد مانع ریختن موی ست مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع گرم مزاجان و مورث
جنون و جذام و بهق سیاه و مصلح آن ترنج نارسی و عسل و بدل آن مصطکی و قشار آن و بقول اسحاق یک نیم وزن آن لعاق آن و بقول صاحب
منهج در احتراق خون مصلح آن عناب ست و بدل آن بهمن و مصطکی و روغن لبان راقونی ست که بدان جلا سید آثار چهره که عارض اندمال
قروح باشد و قطور آن با سیطا نافع درد گوش و دوی و طنین و آن ردی معده و مسهل شکم ست اما قشار کندر گرم در اول دوم و خشک
در سوم و بقول شیخ و سید شارح قانون قشار آن خشک در دوم و اقل حرارت از کندر ست و کندر گرم در دوم و خشک در اول و قشر
آن خشک در حد دوم یعنی خشک تا آخر دوم و در آن تجفیف ست مع نضاج و حدت و لذع تلخ نیست و حابس خون ست و اسکنار کن
محرق خون و آن برای آثار قروح جید ست و بقول گیلانی قشار کندر از اکبر ادویه نفث الدم ست و مقوی معدهٔ ضعیف و جامع تر برای
اجزای معده مسترخی و محکم کننده آن بیشتر از آنچه نفس کندر کند و جالینوس گوید که قشر کندر قبض بین
نماید و آن بدین جهت مجفف ست و غلظ از کندر و در آن حدت و سیاقت اصلا نیست و هرگاه آن را
این کیفیات و قوتها بود اطبا اکثر استعمال آن کردند در علاج کسیکه خون از دهن او بر آید و کسیکه معده
او رخو باشد و کسیکه آنرا قرحه اسهال بود و گیلانی مینویسند که در ان قبض قوی و تجفیف شدید ست و مانع سیلان بقوت از داخل خارج
و صالح جهت جلای آثار چشم و بریان کرده آن جهت حکهٔ آن نیکو ست و آن جالی ظلمت بصر و قروح چشم ست چون با شیر حل کنند و
اکتحال آن محلل خون جامد در چشم و طبقات آن و بعضی گویند که آن در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیف تر از کندر و جهت نفث الدم و
نزف الدم و منع سیلان از اعضا و نیز خفقان و شرب آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و با زفت جهت شگاف
عضل و آن منقی قروح و مجفف و ملصق آنها و جالی آثار بقوت ست و شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مصدع حرارتهای این تیز نماید

مضار کندرست **و اما دقاق کندر** نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست و آن بقول گیلانی منضج و جالی ست و عمل میکند و آنچه قشور آن عمل کند مع ضعیف آنچه عمل کند کندر بقوت تا سوای الزاق و تغریه و طلای آن با مثل آن بر پیشانی مانع انصباب مواد بسوی چشم و شیخ مفرماید که قوت دقاق کند ضعیف تر از قوت کندرست **و اما دخان کندر** که دود آن باشد گرم و خشک و بقول شیخ تجفیف و قبض شدید و نافع ورم حار چشم و قاطع سیلان رطوبات از ان و مدمل قروح ردیه آن و مانع سرطان عین و گویند که آن ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و نافع اجفان متاکله و مژگان ریخته بسبب سیلان رطوبت و منقی قروح آن و رویاننده گوشت اندران ست **کندر دودی** بفتح کاف و سکون نون و فتح دال هندی و سکون رای مهمله و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی مسمی از کاه است در هند و نزد هندیان سرد و سبک و قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و تشنگی و فساد بلغم و خون و صفرا و جذام و تپ آهن و ازو مساز د **کندر رومی** علک رومی ست که مصطگی نامند **کندرس** کندروس حب الروس ست **کندر شک** بضم کاف و خفاء نون و ضم دال و سکون راء مهملتین و سکون شین معجمه و کاف و بحذف کاف هم آمده یعنی کندرش و بهنو رکه ذکر آن جداگانه می نامند و در اسماء آن اختلاف ست نزد بعضی اسماء غیر و نزد بعضی اسماء کندرست و آنرا کرپس چاس نیز نامند و آن بسیار سبک ست دل را خوش کند و بوی مخو کافور دارد و قوت بسیار دهد و شوبه و سرفه و تپ باد و سرفه بادی دفع نماید **کندرو** با اضافه واو بر کندر و بجای واو کاف نیز آمده یعنی کندرک اسم هندی کندرست نزد هندیان صمغی ست مشابه مصطگی لیکن او سرخ رنگ و دافع فساد بلغم و تپ حابس عرق و مقوی باه و معده و دماغ و مثانه **کندروی** بضم کاف و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و کسر نون دوم و سکون تحتانی اسم درخت اندکو کلان ست **کندرها** بالضم کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم راء مهمله و فتح ها و الف اسم هیچ موز ست **کندری** بضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله و کسر راء مهمله و یاء نسبت نباتی ست شبیه به نبات زردک و بادیان و برگ آن از ان عریض تر و بوی آن مانند کندر و آن گرم در اول سوم و خشک در آخر و گویند گرمی آن قوی تر از خشکی آن و مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندرست **کندش** بضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون سین مهمله و شین معجمه نیز آمده و بفارسی بیخ گازران و کندشه نیز و بسریانی عدرنا و بهندی بقول حکیم ارزانی و صاحب الفاظ الادویه چوک نامند و بقول بعضی نکهکنی و بعضی مینویسند که از اساتذه بتحقیق پیوسته که کندش اکل بیرست چنانکه نکهکنی گیاهی ست و چوک چوب دیگرست هیچ رجه مشابهت بکندش ندارد مگر اکل بیر که بهر نوع خواص و صورت آن در کندش متصور و در کتاب جامع مرقوم ست که این دوا را دیسقوریدوس ذکر نکرده و نه جالینوس البته دمشقی نقله که آنرا دیسقوریدوس ذکر کرده و سطرونیون نامیده و آن معروف ست در زمین صحرائی میروید و بیخ آن کوچک و در ان بعض استداره و طول ست و ظاهر آن سیاه و باطن آن زرد و گویند داخل آن سفید مائل بزردی و این دوا را دو سمیه ست و حنین در مفردات خود از جالینوس نقل کرده و ترجمه دوای مسمی بسطرنیون بکندش نموده و آن نیست و اسحاق بن عمران نوشته که آن بیخ نباتی داخل آن زرد و خارج آن سیاه و شجر آن شبیه بکنگر مسمی بحرشف بستانی و مستعمل از ان بیخ آنست و گویند برگ نبات آن مائل بسبزی و سفیدی و در شام و باس لیتمی را با آن میشویند و تند بوست و در سرطان میرسد قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه و تند بوی با وصاف مذکوره است و آن گرم و خشک در آخر سوم و با قوت سمیه و گویند گرم در آخر سوم تا چهارم و خشک در اول سوم و گویند گرم در اول چهارم و خشک در آخر سوم و شیخ الرئیس نوشته که آن گرم و خشک در سوم تا چهارم ست و جالی منقی مقرح حریف لذاع مهیج قی و قالع بلغم و مره سوداء و جالی برص و بهق و خصوصاً سیاه و معطس و از جمله ادویه منقی گوش و جالی چرک آنست و از خواص آنست تحلیل ریاح از سخرین و گویند که آن معطس قوی و محرق خون و بلغم و

کندرودی
کندررومی
کندرس
کندرشک
کندرک
کندروی
کندرها
کندری
کندش

قالع آن و مخرج مرهٔ سوداست و چون سوده بخرقه صرو لبسته بوینه تنقیهٔ دماغ کند و صاحبان فالج را نفع کند و مصروعین را بهوش آرد و چون سائیده بعسل آمیخته سعوط کنند فضول را از سر فرود آورد و سعوط آن بقدر دانه عدس با روغن بنفشه مفتح سده مصفاة و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظ و مخرج آنها بعطسه و محرک آنها و رافع بحیی و خدر و فالج و لقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و سکوت و نیز رافع خشم و بد بوی بینی و صاف کنندهٔ آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیافات امراض چشم می نمایند و چکانیدن آب جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه و یا روغنهای مناسب دیگر و یا روغن معمول بطبیخ آن یا سحیق آن در گوش جالی چرک و منقی آن و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کری و ریاح حادث از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده رطب دماغی نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در هنگام استیلای حرارت و فصول و بلاد گرم و گرم مزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نمی یابد و تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن سر بسرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است و قی کردن بآن جهت عسر نفس و ربو نافع و مقدار استعمال آن جهت قی کردن از یک دانگ تا چهار دانگ است باید که آنرا کوفته بیخته با زردی دو سه بیضه نیمبرشت آمیخته بخورند و آبیکه در ان عدس و جو کوفته جوشانیده باشند نیم رطل بالای آن بنوشند و همچنین آشامیدن آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده در روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و گویند که جالینوس آنرا سراج الظلام نامیده بهر آنکه مخرج بلغم از معده است و آن مخرج بلغم لزج از مفاصل و مدر بول و حیض و مخرج جنین ست و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین مرده مجرب و در شکستن سنگ قوی الاثر و سحق احشا و با یخ که و جاوشیر جهت تنقیهٔ سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و شرب و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال و طلای آن با سرکه سرشته مزیل بهق سیاه و با نفت آمیخته قالع ثوبا و ضماد آن با عسل جالی کلف و برص خصوصاً اسود آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ در روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه نافع و طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و ثوبا و جوشانیدهٔ آن با سرکه و مخلوط بقدری روغن گل نیز جهت خارش مفید و ضماد آن با سویق قالع جرب متقرح و آشامیدن و طلا کردن آن جهت وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و گویند از شرب آن تشنج عارض میشود و اصلاح آن بمرطبات کنند و بدل آن بهر قی کردن هموزن آن جوز القی مع ثلث وزن آن فلفل سیاه مقدار شربت آن جهت قی کردن از یکدانگ تا دو دانگ با شیر تازه و جهت [illegible] و امثال آن از یکدانگ تا نیم قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً بگرم مزاجان و در فصل گرما و دو درهم آن در حال کشنده بعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و سدر و شکم و تقطیع امعاء و علاج آن قی کردن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصاً وقتیکه اختلال عقل و دوار شدید و رعده بهم رسد

کندرس [illegible] از عود العطاس ست **کندل** اسم هندی سکبینج ست **کندل سفری** اناس ست **کندلی** بضم کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون لام و کسر نون ثانی و سکون یای تحتانی اسم هندی گلوی ست **گنڈلیا** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال هندی و کسر لام و فتح تحتانی مشدده و الف و بعوض الف میم هم آمده و بسنسکرت کهٹلی و تنکهنی یعنی بسیار خوشی می بخشد و آرام میدهد و تکتلا یعنی تلخ بود و پتا یعنی مولد صفراست و یوتکتا یعنی عرق بدن را تلخ مینماید و راجی تیدیکا یعنی برگ او مثل چشم ست و یا اینکه امراض چشم و زردی آن بسبب مرض کنوله دور کند و رڈهیادی یعنی از بخشش شیر بر می آید و رکتاچهی و کسماریکا معنی بهیر و ماهم اینکه گل او امراض چشم که از عشیها سرخ گردد دور کند و بعضی گویند که معنی آنکه گل او مانند چشم ها سرخ میشود و در بعضی نسخ سکماریکا آمده بتقدیم سین مهمله بر کاف یعنی راحت بخش مرض سرخی چشم ست می نامند و نوشته اند که مزه او تیز و شیرین ست و آن جهت تب و [illegible] یعنی

کلانی شکم و درد چشم سفید و شیرهٔ برگ آن در گوش در دل کرنتی یعنی بواسیر دفع نماید **کندلی** دارو بکاف و نون و دال هندی و لام و تحتانی و
فتح دال مهمله و الف و ضم راء مهمله و سکون میم اوّل اسم گیاه است **کندلی وبرلا** بضم کاف و خفاء نون و فتح دال هندی و کسر لام و سکون تحتانی
و کسر واو و سکون تحتانی دوم و راء مهمله و فتح لام و الف اسم درخت آبی سفید است **گندم** اسم نبات است **گندم** بفتح کاف فارسی و سکون
نون و ضم دال مهمله و سکون میم اسم فارسی است بعربی حنطه و قمح و بیونانی و فیری و فیروس خوروس و بترکی بوغده و بهندی گیهون
نامند و شکوفه سقشر بریان کرده آن را بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول گویند و آن از حبوب مشهوره ماکوله است و بهترین آن بقول
شیخ متوسط در صغر و بزرگی و فربه تازه و املس میان سرخ و سفید است و بقول شارح گیلانی مستکمل در نباتات آن و رنگ آن مائل بزرد
و خالی از عفونت و سلیم از تاکل و گویند سفید مائل بزردی و بعد از آن سفید آنست و گندم سیاه ردی الغذا است گرم در اول و معتدل
در تری و خشکی و تازه خشک نشده آن در دوم تر و گویند حرارت و رطوبت گندم مثل حرارت و رطوبت انسان است چون خائیده
از خارج بر بدن نهند حرارت آن در دوم باشد و سبوس آن مائل بخشکی و آن جید ترین حبوب مستعمل در زمان صحت است و بهترین اغذیه
تندرستان و کثیر الغذا و مسمن بدن است ولیکن مسدد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و احشا و بقول شیخ گندم بزرگ و سرخ در غذا بیشتر
تازه تر و جوشاده آن با آب دیر هضم و نافخ لیکن چون منهضم شود غذا بسیار دهد و حوازی بحسب نرمی و عدم اختلاط سبوس آن نه بحسب
طبع قریب از نشاسته است و در تسدید و غلظ و بطوء انحدار لیکن گرم زیاده از آن بهر آنکه مغز گندم بدون سبوس است و آرد لزج الطبع خود
غیر لزج بصنعت است و نیست بهر لزج بصنعت آنچه بهر لزج الطبع آنست و اما نشاسته بارد و رطب لزج است و آرد گندم صاف کننده چهره
است و آرد آن و نشاسته خاصه بزعفران دوای کلف است و گندم خام نیز مطبوخ آن غیر سائیده اگر بخورند کرم شکم پیدا کند گندم
سوده بر گزیدگی سگ دیوانه پاشیدن نافع و رازی نوشته که گندم موافق ترین حبوب است که از آن نان بسازند در استعمال و ملائمت ببدن
انسان معتدل و چون خام بخورند بسا است که حب القرع از آن پیدا شود و مطبوخ آن بغایت منفخ و بقراط گفته که چون آرد تریاالعهد
از سائیدن باشد گرم زیاده باشد بسبب آنکه در آن بقیه حرارت ناری باشد که آن را در سائیدن بهم رسیده و دیسقوریدوس گوید که ضمید
با آرد گندم با عصارهٔ بیخ جهت منع سیلان فضول بسوی اعصاب و نفع عارض امعا کرده میشود و چون آرد آن با سکنگبین آمیخته
آمیخته ضماد کنند اورام حلق باطنی را نفع کند و چون آرد آن بپزند تا مثل حریره گردد و بلیسند جهت سرفه و نفث الدم حادث
از صدر نفع کند و خصوصا چون با مسکه باشد و مطبوخ آن با آب نعناع در روغن تازه جهت خشونت سینه نافع و بعضی گفته اند که خوردن
خام تازه آن که مولد کرم معده است و مصلح آن سرکه کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پخته آن که نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح
مصلح آن خوردن شیرینها و خوردن آب بالای گندم خام تازه فارس آن مورث تولید ریحی و گندم برشته بطی الهضم و نفاخ
و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه
بغایت موثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن و آرد گندم سرخ که آن را اسطانس گویند چون با سرکه یا شراب ضماد نمایند ثم اورام را نفع
کند و ضماد غبار آسیا که از آرد گندم باشد و با ماء العسل و زیت پخته محلل اورام است و ضماد گندم خائیده جهت تفتیح دمامیل مفید و بدستور
اگر با نمک و زیت آمیخته بر دمل ضماد کنند و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت
اورام بارده و تفتیح دمامیل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد صلب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه
و ضماد گندم سوخته با موم و روغن جهت طلای رخسار سعید یل و ذرور آن بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا که بالای
آن برگ بید انجیر بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیدهٔ سگ چند ساعت ببندند پس باز کرده پیش سگ اندازند اگر سگ

سن مملک ...
سن ...
سن مسر
سن مسر

آنرا نخورد و معلوم میشود که آن سنگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که از گندم سرخ میسازند گرم و ملطف و بغایت جالی و غایص و آن دوای عظیم النفع ست جهت منع قوبا خصوصاً قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و خراز و کلف و مالیدن آن بر ثالیل و شقاق مقعد نافع و خواص نخاله آن در سبوس مذکور شد و اما آن گندم در زمان آن و نشاسته جدا مسطور گردد افعال و خواص این بقول هندیان در گیهون خواهد آمد

گندم مله اسم دیلمی خندروس و در اصفهانی زرده ملک نامند. کندماتری بضم کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم دوم و در اسهند ی و سکون تحتانی اسم امثره است گندنا بر بخاسف ست گندنا بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و فتح نون ثانی و الف اسم فارسی ست و نیز بفارسی کالوخ و عربی کراث و باصفهانی تره و خراسانی خاص و دیلمی کوار و بلاطینی کوریسید و بوکیو و یونانی فراسینا و بقول دیسقوریدوس براسن و نزد بعضی انجیده و بسریانی عطارا و برومی نقلوطاگوند و بهندی باسم گندنا مشهور و آن از بقول معروفه است و در اکثر بلاد میشود و بستانی و بری و جبلی میباشد و بستانی و آنرا نبطی نامند آنچه برگ آن باریک شبیه برگ پیاز بود و در تمام سال می ماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی بر وید و بر سر آن گل و تخم بود و گل آن سفید شبیه گل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه تخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در خوانها طعام مانند بقول دیگر می نهند و آنچه در آخر زمستان و ابتدای بهار میرسد و پیاز آن شبیه به پیاز ماکول و قدر آن مانند آن بود آنرا کراث شامی و یونانی فراسن بابا لوطن و فراسن فافا لوطن و نبطی شامی تلفوطه و شبیه از پی تر پیاز و برگ آنرا بلغت مغرب قیلوطا نامند و خام این ماکول بلکه آنرا با گوشت پخته میخورند و این دو قسم میباشد قسمی صغیر الراس رقیق العنق و قسم دیگر کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این قسم کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم ست و آن جدا مذکور گردد و جبلی آن فراسیون ست و آن در فصل قاف با را مهمله مسطور شد و در قانون و بعض شروح آن نوشته که گندنا بعضی شامی ست و بعضی نبطی یعنی بغدادی و عجمی آنکه آنرا کراث البر گویند آن سیاق گندنا دسیر ست و لهذا آنرا کراث ثومی نامند و این اشبه بدواء از انست که با طعام باشد و نبطی دخیل تر در معالجات از شامی ست و اکثر استعمال کراث شامی در اغذیه است نه در علاج از شامی قسمی طویل الاعناق صغیر الرؤس ست و آن جبلی ست و آنرا افراسیون گویند و قسمی دیگر قصیر الاعناق طویل الرؤس و آن بری ست و آنرا کراث الکرم نامند و آن خوشبوتر ست و بعضی گفته اند فراسیون نانیست و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال ست بقول شیخ نبطی گرم در سوم و خشک در دوم و صاحب منهاج گوید گرم و خشک در دوم و کازرونی در شرح قانون مینویسد که این قول اصح ست و گیلانی گوید که کراث نبطی که آنرا کراث مائده گویند و حرافت آن بیشتر از شامی ست و در ان قبض اندک ست و حرارت و یبوست کراث شامی کمتر از نبطی ست و تعطیش آن کمتر از پیاز ست و همچنین حرارت آن کمتر از پیاز و جرم آن غلیظ دیر هضم و بهترین آن نبطی ست و طبع آن گرم و خشک در دوم و در جمیع انواع آن رطوبت فضلیه ایست که در معده منتج میشود و آن مفتح و ملطف و منضج و مقطع و مبخر ست و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سدد جگر و مقوی باصره و کمر و ملین طبع و دافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و معین بر هضم و ملین طبع و مقوی باه و ضماد شامی با سماق جهت ثالیل و رفع شری و با نمک جهت قروح خبیثه و چون تازه آنرا کوفته بر جای سوختگی آتش رسند نفع کند و خوردن آن مصدع و مکدر حواس و باعث دیدن خوابهای بد و مضر بصر و گویند نبطی محدث غشاوه در چشم و مضر شاکی رمد و شامی محدث در چشم ست و طلای برگ آن تنها یا با سرکه بر پیشانی سر حابس رعاف و همچنین قطع خون از هر موضع نماید و بعضی دماغ کنند و نیز افراسیند و بقول بعضی سعوط آب آن با کندر و سرکه قاطع رعاف و چکانیدن آب آن با روغن گل و سرکه انگوری در گوش جهت درد و طنین آن و بقول دیسقوریدوس چون آب آن با سرکه و کندر و شیر و یا روغن گل آمیزند و در گوش چکانند منع او جاع آن و دوی عارض آن کند و آن مفسد لثه و دندان و قالع آنست یعنی بر دندان قلع پیدا میکند و خصوصاً شامی باید که قبل و بعد آن مضمضه بسرکه نمایند و آب آن با عسل جهت امراض بارد و رطب سینه و با ماء الشعیر یا مطبوخ

آن با جو جهت ... حرارت از ماده غلیظ و خصوصاً نبطی آن خصوصاً با عسل نافع اورام ریه و منضج آنست و آب و سرکه بیزند و بلیسند بحت الصوت
را نفع کند و چون با آش جو بپزند اخراج فضول سینه بنفث نماید و آب افشرده آن چون با عسل آمیزند جمیع امراض سینه فضلیه و درد آن و
قرحه ریه را نفع کند و تنقیه قصبه ریه نماید و چون با عسل سرشته و مثقال لذان بخورند قطع اخلاط غلیظه و اخراج آنها از سینه کند و جمیع اقسام
گندنا نفاخ ست آنرا در آب دو بار بپزند و بفشارند و جرم آنرا با طعام بخورند که باعث خفت نفخ و اذیت آن و موجب لذت میگردد و
اوفس گفته که آن قاطع آروغ ترش ست و آن بالجمله دیر هضم و مدر بول و حیض ست لاسیما نبطی اکلاً و حمولاً مضر مثانه و گرده متقرحه و در
ادویه امراض گرده و مثانه از سردی داخل میشود و خوردن و ضماد کردن مطبوخ آن نافع بواسیر و محرک باه و جلوس در آب طبیخ برگ آن نافع
انضمام رحم و صلابت آن و بعضی سرکه و نمک نیز افزوده اند و شرب طبیخ بیخ آن بطور اسفیدباج بروغن قرطم یا روغن بادام یا روغن کنجد نافع
قولنج و حقنه آن بدستور و گویند که در شامی آن خاصیت عظیم در نفع قولنج ست و عصاره خشک آن منجمله مسهلات خون ست و نبطی ملین طبع ست
و گویند آب آن بقدر سه و نیم مثقال قاطع خون بواسیر و محرک باه گیلانی گفته که نبطی در بادی افزاید حتی که اعاده عنین بصحت میکند و اما کراث شامی
مسخن و منفخ و مهیج باه و انعاظ و قوی تر از سائر آنست و با سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ شامی گویند آن تنها
و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و ضماد آن تنها و با عسل نافع گزیدن هوام و عقرب و افعی و آشامیدن آب آن
نیز با ماء العسل جهت سموم نافع و چون گندنا را با مثل آن کرفس کوفته چارپایی را طلا نمایند کیکان نزدیک آن نیایند و ارسطاطالیس
گفته که چون آب طبیخ آن با کرفس در خانه بپاشند کیک را قتل کند و اقسام آن از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت
بصر و نساد لثه مضر حار مزاج و باعث دیدن خوابهای ردی مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است و گویند اومان اکل آن مورث ظلمت بصر و
مصلح آن بادیان و مضر دندان مصلح آن روغن و سرکه بدل آن پیاز و گویند گندنا شامی غلیظ تر در نزول نطلی تر از پیاز و مصلح آن
سرکه و روغن و مری و چون شمشیر و کارد و غیره را آب برگ آن آب گیری کنند آب و تیزی آن زائل نگردد و تخم گندنا گرم و خشک
در آخر دوم و مفتح و محلل و جالی و بخور آن با موم و قطور آن جهت درد دندان که از تولد کرم باشد و قتل و اخراج کرم آن نافع و آشامیدن
دو درم آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم مزمن و نزف الدم و مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی
گرده و مثانه و با شراب بهی بغایت محرک باه و تخم شامی قوی تر در تحریک باه است و بریان کرده آن تنها و یا با حرف قاطع اسهال مزمن
و زحیر بارد بلغمی و محلل ریاح و اسعاد با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعد و بخور آن جهت ازاله بواسیر و خوردن تخم نبطی آن هر روز یکدام با
ازاله بواسیر کند و ضماد آن جهت گزیدن افعی و رافع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و با سرکه نافع عرق النسا و مفاصل بلغمی و چون بکوبند و
در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم گندنا شامی قوی تر از آنست شربت آن دو درم
و گویند سه درم گندنا دشتی یعنی کراث بری شبیه بسیر ست و بسیار تند و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند گرم در آخر سوم و خشک گندنا دشتی
در اول سوم و گیلانی گوید که قوت بری متوسط میان سیر و گندنا ست حرارت آن در چهارم و یبوست آن در سوم ست و شیخ می فرماید که بری
آن گرم و تر و خشک تر از بستانی ست و لهذا آن ردی تر ست و آن شبیه تر بدست از آنکه با طعام خورند و رهی تر و بعد از بستانی ست
هر آنکه تلخ تر و تیزتر دل ... تر از آنست و گویند که آن حریف و بشدت مفتح و مقطع و جالی و بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب
جنین و عصاره آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند آن جهت سموم بارده
و گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام آنست و از جمله اجزای تریاق فاروق ست و ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضاست
و نوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک با حدت لطیف میباشد و آن بسیار ملطف جهت خوشبو و دهان ادرار

معده و پیدا کردن اشتها و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر ست **کندورا** بضم کاف و خفاء نون وضم دال مهمله و سکون واو و فتح را مهمله و الف اسم کوپنج خرد ست **کندوری** بضم کاف و مشهور بفتح آن و خفاء نون وضم دال مهمله و سکون واو و کسر را مهمله و سکون یاء تحتانی و هندیان آنرا تنڈا و در سنسکرت رکت پهل یعنی بارش سرخ میشود و تنڈی یعنی شیرین ست و تندن کیرابہا یعنی بارش سرخ مثل منقار یعنی بینی طوطا میشود و نزد بعضی معنی او بجا رش صفرا مفید ست بعضے گویند که معنی شیرین و بیش طوطاست زیراکه لفظ تنڈی بمعنی خارش و بینی آمده و کیرا اسم طوطه و پهل اسم بار و او مشهور یعنی سرخی بار او برابر سرخی لبهای محبوبان میباشد پهل کولا یعنی بار او دراز میشود و پروالا یعنی سرخ مانند مرجان بود زیراکه پروالا اسم مرجان ست و بعضے گویند که فوائد او مانند مرجان ست و لابو تمبیکا یعنی فوائد او مثل مرجان و کدو ست و بمعنی شکننده مرض هم آمده و قسمے از کندوری تلخ ست که آنرا چیتی دنڈا و کٹو کا و کٹو تمبی یعنی تیز و تلخ مانند کدوی تلخ بود و گرم ست و عرق را ببرد و کٹو تنڈلی یعنی تلخ و گرد ست و کٹو تنڈی یعنی مولد صفرا این کٹو ست و شرد یعنی سود در چشم کشیدن روشنائی بخشنده است و مدهو یکوا یعنی پخته شیرین می شود و مدهو را یعنی افعال او مانند عسل ست و ثمری هندی بلوطی و شکل ست مشابه بلول و اهل آن کوچاٹ و دو نوع میباشد شیرین و تلخ شیرین آن در خامی و پختگی شیرین و تلخ آن در خامی تلخ و بعد پختن شیرین میگردد و هر دو در خامی سبز با خطوط سفید و بعد رسیدن سرخ میگردد و بار میده و اند و بر اشجار مجاور خود می پیچد برگ آن مانند برگ کدو لیکن اندکی مشرف مخمس شکل و گل آن سفید مثل گل چاندنی و تخم آن شبیه بتخم لیمو خام و لزوجت مغز آن محتوی مانند تخم پنبه و بیخ آن مثل شلغم اما درازتر و در انتهایش بصورت کفچه بار و سفید رنگ بالجمله شیرین آن ماکول اهل هندست و دافع فساد صفرا و خون و سوزش اعضا و قابض شکم و نفاخ و مضر معده و نزد حکیم شریف خان سرد و تر و ملین و مضعف معده و اچار آن با ابازیر حاره مقوی جاذبه و معین هاضمه ست و بعضے گویند بجهت امراض گرده مفید و بالخاصیت عقل را کم کند و نفاخ ست و چون پوست آن دور کنند نفخ آن کمتر گردد و مشهی و مولد خون و زود هضم و زیاده کننده شیر و قلیه خام او نافع بواسیر و اسهال معدی و بعضے هندیان نوشته اند که بار شیرین او با مزه باد و تپ را بخورد و قوت دهد و طبع را خوش کند و ایجرهٔ صفرا و مرض زردی چشم دور کند و تلخ او دافع تپهای سمی و کهت و صفرا و کرم و کنول باد و مقی و مصلح فربهی مفرط و زیاده کننده اشتها و بیخ آن مسهل چنانچه از شیرهٔ بیخ آن غثیان و قی شدید و اسهال مفرط و سوزش اعضا بهم میرسد و مصلح آن لعاب بهدانه و اسپغول و بارتنگ ست و گویند برگ آن سرد و خشک شدید الاثر نیست تا آنکه از مالیدن برگش کشتن از آب رنگ باریک و سرخ ظاهر میشود و برگ او بد امل و مانند رگ و بلغم و کنول سود و منت و مرهم او با روغن زرد ملحم قروح و منبت لحم آنها ست **گند پاهون** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و با و الف و سکون میم وضم با رو م و سکون واو و خفاء نون اسم کچور ست **گندیان** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفاء ها و الف و سکون نون و ظم اسم هندی زرد گیری نیز و در زبان تلنگی گاڑی گرڑا و در لغت سنسکرت چهاگراندی یعنی میوه او مانند آویزه زیر گلو بز میشود و تپ بپتا یعنی گلش زرد رنگ دارد و جهو کردی یعنی فائده دهنده همه حیوانات زمین و تر و دو بهته بتها یعنی در درختان ثمر دار بسیار فائده دهنده و مفید قروح شکم و بهت ادری یعنی دافع قروح اندرونی شکم و ترجهاگند مهکا یعنی بز تبی که از شنیدن آواز ساع و بوی گل و بوی بد آید سود دهد میگویند و آن نباتی ست که ... سیاه ... بدرازی یکشبر تا دو شبر بلند گردد و برگ او بشکل برگ ملقاس ... ازان خردتر و گلش زرد مائل بدرازی زدی قاشات و در نیسان ... گرم و خشک در سوم و مزهٔ او لیسیا تلخ و تند جهت صلابت شکم و تپ و لرزه بلغمی مفید و مخرج رطوبات لزجه از مفاصل و عمق بدن و قاتل کرم و بیدان اگرچه بطلا کردن بر ناف باشد و گره های بلغمی را بگداز و دملهای کاوان و قروح و کرم قروح را دور کند و نهادن عصاره برگ او با پنبه آلوده زیر بینی باعث قطع گوشت زائد ازان و مضر امعا مصلح آن کتیرا

گندهیتیه بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح با فارسی وفوقانی مشدده وسکون را مهمله اسم اکولا دلی لوث است گنده بشپ
کاف فارسی وسکون نون و دال مهمله وها وضم با فارسی وسکون شین معجمه وبا فارسی دوم اسم اکولا وجها دو تلسی سیاه است گنده لشتی بکاف فارسی
ونون و دال مهمله وبا وضم با فارسی وسکون شین معجمه وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی اسم سروست گنده بهروزه بکاف فارسی دبهروزه گذشت
گنده بهر بفتح کاف فارسی وخفاء نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وسکون را مهمله قسمی از چیلانی ست وآن مذکور شد گنده هرس بفتح کاف فارسی سکون
نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح را وسکون سین مهمله اسم مرمعنی بول ست گنده تیرا بنکول ست گندهک بفتح کاف فارسی وخفاء نون
وفتح دال مهمله وخفاء ها وسکون کاف اسم هندی گوگرد ست ودر سنسکرت ومی گندهکا یعنی گویند که از منی پاربتی پیدا شده وسوگندهیا
یعنی خوب بودار بود وتکلی یعنی بر بیاریها از بردست می نامند وآن نزد هندیان بهنگام هضم تلخ وگرم وملین بود دافع جذام وامراض سینه
وفساد بلغم وباد وصفرا انگیز واز جمله رسائن ست وعرق آن در افشره برای تقویت معده مجرب معتبر بدندان وترش بسیار دیر لیه دخرهره
دران گداخته شود وتیزاب ست ویک قطره از ان برای افشره یک فنجان کفایت میکند با وجود ترشی مقوی باه میدانند ودر بعض
کتب هندیه مسطور ست که گندهک چهار قسم ست یکی سفید وآن دافع امراض بوجع مفاصل مفید ودر نقره ومس طلا کرده سوزانیدن
کشته میکند دوم مانند رنگ آمله وآنرا آنوله سار گویند سوم سبز مثل طوطه این قسم بهترین اقسام ست چهارم سرخ مانند بیضی طوطه واین را
اگر بر قلعی اندازند نقره کند واگر بر مس طرح نمایند طلا سازد وقسمی سیاه است که بهر سیدان او معتقد ودر آن ... برشدان نمود علاقش
اینست که اگر در شیر اندازند شیر را سیاه میکند ومی نوشند واین قسم دهنتر بید را بدست آمده بود ...
نوشته اند که در سبو شیر گاو تا گلوی آن پر کنند وبر دهن او پارچه بسته گندهک را سائیده بر آن اندازند ... ودر زمین حفره کرده
سبو را دران گذاشته آتش هیزم بر سر ش کنند تا آن گندهک گداز شده در شیر فرو رود ... عمل نمایند ...
در شیر میندهی پس در روغن گاو پس در دوغ پس در عسل پس در روغن بیدانجیر پس در آب ... پس در آب نیشکر پس در آب لیمون
پس در آب آمله پس در آب ادرک پس در آب برگ گنگله همین عمل نمایند بعده باستعمال آرند افعال مصنف چنین نوشته اند که برای
اقسام کشت وامراض صفراوی وبت وبادی نافع رنگ رو برافروزد ومقوی ومشتهی وسوزش واسهال ... دور سازد
... دور نماید ومنی بیفزاید ورنگ بدن مثل طلا گرداند ودرد شکم دور کند واشتها افزاید وبهر چیزی که منظور باشد مناسب مقصد وآمیخته
بکار برند ودر اطریفل با روغن زرد یا آب بهنگره یا شهد مانند آن استعمال نمایند شربت بکشانه وبجهت همه بیماریها نافع وحیات صد ساله
بخشد واستعمال موقوف بر رای طبیب حاذق ست ودر کتب دیگر بنظر آمده که گندهک مذکور برابر امرت ست بجمیع اقسام دملها وبادها
ودردها وکشت وکرم ودق وسرفه وضیق نافع وجوشهای خارش وبت قسم ... دفع کند واز جمله رسائن ست گندهک مصفی خوردن دافع
کشت وبت وغصه ودیوانگی وتپ وخارشت ... کشت وداد وکثرت احتلام وزیاده کننده منی وقوت اشتها وهاضمه وباد وزهر وکرم
ودردهای بدن را مینرند ورنگ برافروزد ودشمن کشت ست وطبع را ملین کند وعرق گوگرد برای خارش در افشره لیمون با نبات بقدر
یک قطره یا دو قطره تقویت معده وباد موثر وبه پنبه آلوده نهاده مسکن درد دندان وبسیار ترش وگرم وگداز نده خر مهره ومروارید ست
طریق برآوردن عرق بگیرند پیاله چینی بر کناره پشت او سه سوراخ نموده بتار جستی یا آهنی بسته بچوبی بیاویزند وزیر او قاب چینی کج نموده
بگذارند ودران قاب پیاله آهنی گذاشته دران گندهک اندازند ودران دو سه فتیله بگندهک آلوده روشن کرده بیندازند که تا مشتعل گردد
دود آن به پیاله رسیده عرق شده بچکد باید که مکانیکه در وی این عمل نمایند از اثر هوا محفوظ باشد وبسیار سرد بهر کاری که مقصود بود آن عرق را
استعمال نمایند افعال وخواص این بقول اطبای یونان در گوگرد باید گندهکا بفتح کاف فارسی وخفاء نون وسکون دال مهمله وخفاء ها

و فتح کاف و الف اسم مدک پرنی ست بمعنی دارنده **گندهم** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال
مهمله و خفاء ها و سکون میم آن طائری ست از گنجشک اندک کلان رنگ پرهای پشت او مانند گنجشک ماده و زیر شکم
سفید زردی مائل صف صف پرواز میکند و مختص بفصل بهارست گوشتش معتدل و سبک و لذیذ دیر رشیه و مقوی باه و بهمعتدل
آمده و باضافه یای تحتانی بعد ها اسم بداری کندست **گندهنا کلی** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و فتح نون دوم و الف و ضم کاف
و کسر لام و سکون تحتانی اسم خردر اسناست **گندهوینی** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و کسر واو و سکون تحتانی مجهول و کسر نون
دوم و سکون تحتانی دوم یعنی خوشبو و سیاه رنگ مثل مشک **گنده مولا** اسم کنول دشتی ست **گنده مولی** بضم میم و سکون واو
و کسر لام و سکون تحتانی نیز اسمه کچورست **گنده مردیک** بکاف فارسی و نون و دال و ها و فتح میم و سکون را و فتح دال مهملتین و سکون
تحتانی نیز اسم کچورست **گندهها** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و بائین و الف اسم بهسن ست **گندکیشیا** انکول ست **گندهیل**
بفتح کاف فارسی و خفاء نون و کسر دال مهمله و ها مختفی و سکون یای تحتانی و لام گویند اسم هندی اذخرست و آنرا گنده راج و گن بهیس نیز
گویند و تحقیق آنست که نبات گندهیل کلان مثل گیاه سرگنده و کوتاه تر از ان بقدر دو راع و زیاده ازان و بیخ و گل آن البته خوشبو
مثل اذخر می آید و در میان دواب دیده شده ... و هنگام هضم تلخ و گرم و دافع امراض گلو و بیماری دل و فساد صفرا و خون و بلغم و
تنگی نفس و تپ افعال و خواص این بقول بعض نانیان در اذخر مسطور شد **گندی** بفتح کاف و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون تحتانی اسم
ارهرست **گندهرا** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی و فتح را مهمله و الف اسم تهوهر ... داست
گندترم بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی و فتح را مهمله و سکون میم اسم اسنارخر دست **گنست**
و گنستو و گنستواک اسم اشنان ست **گنس گنده** بفتح کاف و سکون نون و سین مهمله و فتح کاف فارسی و دال هندی و ها اسم
رتالوست **گنشتو** و گلشو اسم فارسی غدره است **کنطنی** اسم سریانی جنطیانا ست **کنع** نوعی از ماهی ست **کنک** بضم اول اسم
فارسی خوشه خرماست و بفتح اول اسم تاتوره گیهون ست **کنگا** اسم کلاست **کنکاراوی** پلاس پیپل ست **کنگیرها** بفتح کاف
و نون و سکون کاف دوم و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح موحده و دو تحتانی و ها اسم سرتال ست **کنکر** اسم فارسی بوم و
باداورد ست **کنگر** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون رای مهمله اسم حرشف ست **کنکرزد** اسم فارسی ست و کنگری و تراب القی
نیز گویند و آن صمغ کنگر یعنی حرشف ست گرم در دوم و خشک در اول و مقی بلغم و صفرا با سالی چون با آب گرم و سکنجبین بنوشند یا اسهل
و مزیل تپ که سبب آن بلغم و صفرای متعفن باشد و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم با آب گرم که بقوت قی آورد
بدل آن جوز القی در قی کردن و در غیر آن دار شیشعان ست **کنگر خر** اسم فارسی باداورد ست **کنگر سفید** اسم باداورد ست **کنکشاة**
بفتح کاف و خفاء نون و سکون کاف دوم و فتح شین معجمه و الف و فوقانی اسم کریلا دشتی ست **کنکم** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف ثانی
و سکون میم اسم زعفران ست **کنکنی** بفتح کاف و خفاء نون و سکون کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم هندی ارزن یعنی دخن ست
که بلکا هم گویند و بقول صاحب مخزن نوع زرد جاورس را نامند و بعضی گویند که آن جاورس ست و شبیه از یک کال نامند و با ارزن در اکثر احوال
قریب بهم ست و بعضی گفته اند که آنرا کالا نه گویند و بستار ارزن ست و در لغت هنود کنگو کا و پرینک یعنی گرم ست و کچکا سار یعنی در سبوسه تخم میشود
و بیت تندل یعنی برنج او زرد ست میگویند بالجمله غله ایست مشهور و دانه های زرد و باریک از باجره در ان سبوسه بسیار کوفته سبوسه دور کرده
خشکه می پزند و میخورند و اکثر طیور کوچک را میخورانند سرد و خشک نزد بعضی گرم و قابض و مجفف و بول براند و غذا اندک دهد اگر بشیر پزند خشکی
کمتر شود و غذا بسیار دهد و گویند هنگام پخته او محلل باد و مشهی و مقوی دماغ و مصفی آواز ست و مورث سده و مولد سنگ گرده و مثانه و مسلم آن

حقنه در روغن و شیر گاو و سولی آن قاطع اسهال صفراوی و مضر شش مصلح صمغ عربی و بیان مثل ملئے و چون گرم کرده بر عضوی ازان نکمید
نامیه مسکن درد ست و نیم منین بستن گرم کرده آن بر عضو موجع و خوردن آن در سوء القنیه و استسقا مفید ست لهذا اکثر آنرا غذای مریضان
آن میسازند افعال و خواص این بقول اطبا یونانیان در ذخن مسطور شد **کنکنی بهل** بکسر کاف و خفا نون و کسر کاف دوم و نون دوم
و سکون تحتانی و فتح با فارسی و خفا ها و سکون لام اسم بار درخت سرس ست **کنکنی بیتا** بفتح کاف و خفا نون و ضم کاف فارسی و کسر نون
دوم و سکون تحتانی و کسر با فارسی و سکون تحتانی دوم و فتح فوقانی و الف اسم ناگکنی ست **کنکولی** بفتح کاف و خفا نون و ضم
کاف دوم و کسر فوقانی هندی و سکون تحتانی قسمی از ملهوشتی ست که نهالش بقدر نیم ذرع و برگش مانند گلستی بر سر شاخ سه سه برگ می شود گل و پهلی دانه
آن میشود و پهلی او را انگلنی می نامند برگ و بوی مست می آید افعال و خواص مثل ملهل ست **کنکا** بفتح کاف و خفا نون و ضم کاف فارسی سکون
واو و فتح کاف دوم و الف اسم کنگنی ست **کنگو** اسم سریانی ست **کنکوکا** بفتح کاف اول اسم کنگنی ست **کنکوا** بفتح کاف و سکون نون
و فتح کاف ثانی و واو مشدد و الف که آنرا ساگ کوا و هندیان و ناوررود کوره و ناگرشامی کوره میگویند و آن رونیدگی ست که شاخهای گرد بالا
مثل کاه و از گره ها ریشه های بر آید و منبت آن اکثر در باغها و جاهای نمناک ست برگ او شبیه ببرگ بارتنگ اما خرد تر ازان و نرم و هموار
و بانوعی زغب و گلش از پرده بشکل کلاه بر آید خوش منظر و لاجوردی رنگ و جز دو دو برگی در ان پیدا و تخم و قسمی ست ازو که برگ او بعینه
مثل منقار زاغ و اندک سرخ رنگ و بعضی سبز و گلش نیز سرخ و اندوی اهل قریه نا خورش می پزند مزاج آن مائل بحرارت مولد بلغم لزج و
دافع صفرا و مزاج را خوش کند و باه را قوت دهد و سردی می بخشند و امراض چشم و اقسام فساد بول را مفید و بستن برگ کوبیده او باندک نمک
برد احس سریع الاثر ست و ازان دوائی بهتر نیست **کنکول** بفتح کاف و سکون نون و ضم کاف ثانی و واو مجهول و سکون لام دانه ایست
مشابه بفلفل و ازان اندک کلان و آنرا مرچ کنکول نیز گویند و بقول بعضی گیاه آنرا بفارسی سرس گیاه نامند گرم و خشک ست و مشهی
طعام و قابض و دافع بیماری دل و فساد بلغم و باد و مقوی باه و ضماد گیاه او پستان را سخت کند و مورث لاغری بدن مصلح آن هلیله زرد
کنکهجوره بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و خفا ها و ضم جیم و سکون واو و فتح را مهمله و سکون ها اسم هندی هزار پاست **کنگهی** بفتح کاف
و سکون نون و کسر کاف فارسی و خفا ها و سکون یا تحتانی و آنرا جهنیگرو کانگهی و کنکیهه نیز گویند بجهت آنکه بار آن دندانه دار مثل شانه میباشد
و در تاموره بتاری نامند اهل هند آنرا اتبلا بت انیز گویند و بفارسی درخت شانه گویند بجهت آنکه بار آن دندانه دار مثل شانه می باشد
و گفته اند مشط الغول و نزد بعضی سوحط ست و شاید غیر آن هردو باشد بالجمله نباتی ست هندی بقدر نصف قامت و زیاده بران و شاخهای
پراگنده و سخت و دران شاخهای ریزه دیگر و بران شاخها برگها گرد و نوکدار فی الجمله مشابه برگ کپاس و ازان بزرگتر و پهن تر و ضخیم تر و بر سر
شاخهای آن غنچه در شکل مثل گل سرخ اما خردتر ازان و چون بشگفد زرد رنگ و پنج برگی شود و در وسط آن مانند پنج و بران تارهای باریک و بر
سر آنها دانه های زرد و ریزه و تارهای سبز نیز و بقول حکیم شریف خان گل آن کبود مشابه بگل گاوزبان و ازان کوچک مائل
بسرخی و بار آن مانند قبه شبیه بسر فواره و نصف گرده و خیاره دارد و خیارهای آن هفده هجده باریک و خرد و ملاصق یکدیگر و مابین آنها
پست و بلند و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک و آنرا اهل پنج نامند و قسم خرد آنرا رونیدگی بسیار خرد و بر زمین
مفروش و در صورت برگ و گل و غیره آنها مانند قسم کلان اما در همه اجزا خردتر ازان و بیخ آن سفید و رازدیرانج کلان گرم و خشک در اول دوم
و نزد سرد و تر گویند معتدل مائل بگرمی و تری و نزد بعضی هر دو نوع در مزاج سرد ست جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبت و
دفع مواد سوداوی نافع و جالی و ملین و محلل و مرخی و مدر بول و نافع قروح مجاری بول و تخم و بیخ آن قوی تر از برگ الطف و ملین و محلل
آماس که در پس گوش و پستان بود و دافع نفخه و وجع احقان و تخم آن جهت سرفه و تسهیل نفث و تقویت باه نافع و عصیره برگ و گل آن

کنکنی بهل
کنکنی بیتا
کنکولی
کنکا
کنکو
کنکوکا
کنکوا
کنکول
کنکهجوره
کنگهی

مانع نفث الدم و در ضماداتِ نزف الدم و ذات الجنب و ذات الریه بکار آید شربت آن با زیره سفید جهت اسهال و سوزاک و سیلان منی و مذی مفید
خصوصاً اگر با دارفلفل و ستاور یار کنند و مضمضه آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان و بعد از خوردن برگ مطبوخ آن برای درد کمر و اعضا
و نقوع برگ آن که شب در آب خیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و ضماد برگ آن محلل اورام و
چون بیخ آنرا در روغن پخته بخورانند و به بندند جهت خنازیر مفید و بعضی گفته اند که مقوی دندان و براق و زنده رنگ ست و برگ آن ثابت
بر جراحت بستن برای اندمال سریع الاثر ست و برای اورام بستن منقوع آن و بگیرند بست و یکعدد برگ کنگهی و بست و یکعدد فلفل گرد
و هر دو را سائیده هفت حب سازند و یکی صبح با آب فرو برند که نافع باد بواسیر ست و اگر هر روز یکدانه برگ کنگهی کلان تا بست و یک روز بخورند
در ابتدای آتشک نافع ست و چون چند شاخه آنرا باهم پیوسته و شیر را جوشداده فرود آورده آن شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد
و ریزه مانند آرد گردد و قسم خرد آن بیخ طعم غالب ندارد و لعابیت و لزوجت دارد جهت زحیر و بواسیر و اسهال خون معه بیخ و برگ و شاخ
بتجربه رسیده و مقوی دل نافع حرارت تپ و مزلق برگ آن شیره کشیده و در آب با قدری شکر سپید دهند با انگیز مصلح شیرینی و گشنیز
هر دو نوع مضر جگر و طحال مصلحش بادیان و مویز منقی **کن کیرک** بفتح کاف فارسی و خفا نون و کسر کاف فارسی ثانی و سکون یا
تحتانی و ضم را مهمله و سکون کاف ثمر رسیده این بطبع ملین باشد و دافع فساد باد و خون و قسمی ست از آن ترش بطعم شیرین و بطبع سبک
و قابض شکم و دافع فساد باد و صفرا و خام هر دو قسم بطعم ترش و بطبع گرم و صفرا افزا **کن گیرن** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر
کاف فارسی ثانی و سکون یا تحتانی و فتح را مهمله و سکون نون بطعم شیرین و بطبع سرد و زود بخاصیت دافع رکت پت و فساد صفرا و
مقوی و مبهی از جمله رسائن ست و ثمر آن بطعم شیرین و بطبع سرد و گران و بخاصیت قابض شکم و دافع رکت پت و نفع لاغری **کنمو**
و کنمین هر دو اسم کدم ست **کنو** اسم فارسی بنگ و نیز اسم سینهی ست و بعربی **کنوار** اسم هندی نبات صبر ست **کنوار گنی** اسم
هندی صمغ پلاس ست **کنوچه** بفتح کاف و نون و سکون واو و فتح جیم فارسی و خفا ها اسم ترو ست **کنودان** و کنودانه شهد انج
کنوس طبری بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا مهمله و سکون با موحده و کسر را مهمله و یا نسبت بلغت
طبرستان اسم نوع بزرگ زعرور ست و بترکی از کیل نامند و دوام این زیاده از آن مزاج و افعال و خواص این قوی تر از زعرور خرد
و قابض تر از آنست **کنول** بفتح کاف و خفا نون و فتح واو و سکون لام اسم هندی ست و بعربی قاتل النحل و آنرا بهندی کلهار نیز
گویند و بلغت سنسکرت پدمنی یعنی کل او برگ بسیار و چکلی یعنی گرد میشود و اهستنی یعنی در آب پیدا میشود و مرنالی یعنی گل در شاخ
دراز میشود و تشکم یعنی شاخ او مجوف و در آن آب سرد میباشد و پدمان یعنی گل دولت و در شمار نقط پدم و پدم و تامر بود و تامرسم
یعنی گل در آب میباشد و اتر جم یعنی در آب پیدا میشود و سرسیرهم یعنی زبان که در گیسو گره زده نهند بسیار خوبصورت معلوم میشود و گل کنول بر اقسام ست
انچه هزار برگ دارد آنرا سهسپتر و آنکه صد برگ دارد و شیشم نامند و پراکو یعنی در گل مثل آرد میشود و کنول سفید را اتلا تامرا
و پنیذ ربکم یعنی گل ا بر روی آب میباشد و تاستیم یعنی بسیار سرد ست و سری پیشم یعنی این گل کل کلان و نیز زینده دولت ست و
سوی تکم یعنی سفید ست و کنول سرخ را تامرا در کتم یعنی سرخ مثل خون می باشد و کوکندم یعنی سپی یعنی در گلش
برگهاسے ریزه ریزه میباشد و آورنم یعنی در آب سائر و دائر میباشد و قسمی از سرخ را گنتا مرا و پنیذ ربکم و ستا بهوجا یعنی بهر دست
در آب پیدا میشود و مدهو کتم یعنی شیرین و سرخ ست و سروریهم یعنی در چشمه آب پیدا میشود و قسمی را منه تامرا داوید هالی یعنی
در آب دشتی تمام می باشد و چربدم یعنی گل این قسم بهر سو که آفتاب می گردد گردد و کنول زرد را چاری یعنی زرد رنگ و ر دو یدم چارتی
یعنی گل این هشت برگی بود و قسمی از کنول ست که بزمین خارج از آب میشود و آنرا اپنا مرو پدمچا دارمبانی یعنی در صحرای شود

ودو بست خوب هی سیر پشتا و تخمی بخش خوشبو ست و گنده مولا یعنی بخش خوشبو ست و گنده نی مانند کبوترست یعنی بوی او مانند و خوشبوئی یعنی مدت درازی می ماند و چیر بدم
افزاید میگویند بالجمله آن گل نباتی ست که در غدیرها و آبهای ایستاده یعنی تالاب و جهیل میروید و نبات آن شبیه به نبات نیلوفر و از آن
قوی تر و برگ آن بهن تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و درهم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوشبو و بعض
سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی پدم کیسر و کنجلک نیز نامند گل آن سرد و تر در دوم و نزد هندیان نیز سرد لیکن
قسم زرد آنرا گرم نوشته اند جهت حمیات صفراوی و یرقان و تسکین تشنگی مفرط نافع و عرق آن قریب العمل بعرق نیلوفر و نزد بعضی سرد
و خشک و گران و قابض شکم و سینه و دافع کف و باد و صفرا و نافع کلالی شکم کلان و دماميل و قروح اعضای بول و پیس و افزاینده روشنی
چشم و مفرح قلب سفید و میوه و ضماد آن بر بدن دافع خارش و مزیل درد شکم سبک و زردی میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و
قابض شکم و حابس خون بواسیر و فساد بلغم و صفرا و بعضی گویند که قسم زرد او تیز و سبک و گرم و خوشبو و بوئیدن او سه قسم پیس و امراض چشم و و
تاید و کنول صحرائی تیز و مزه دار با و صفرا و کف و اسهال و دماميل را می شکند و بیخ کنول آبی باد و کف و صفرا و سیه دور کند و نفع و سوزش
و تشنگی بنشاند و گرمی و سوزش تمام بدن دور کند و پخته خوردن سبک و بامزه بود و گویند بیخ کنول در دهن جهت خناق مجرب ست و بعضی
گویند که ساق گل آنرا پدم نال و بیخ آنرا شالوک بیث الکنت نامند سرد و خشک اند و بعضی گرم مزاجان قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و
سوزش اعضا است و بقول بعضی ساق آن سرد و تر و تشنگی بنشاند و بول الدم و فساد بواسیر و دماميل را زود بر کند و دار الثعلب سفید و تخم
آنرا بهندی کنول گته نامند و آن حبا مسطور میشود **کنول گته** بفتح کاف و خفاء نون و فتح واو و سکون لام و فتح کاف فارسی و تاء
فوقانی هندی و ها در سنسکرت مرد و پل گویند و آن تخم کنول ست که بعد ریختن برگهای گل آن کوزه آن ظاهر میگردد بشکل سر فواره
و نصف کره و در جوف آن خانها میباشد و در هر خانه دانه باد و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پاره مانند مغز بادام
و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوصا نازک آن که سخت نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ تلخ طعم مزاج مغز آن سرد و تر و رسیده پخته
آن خشک مسکن حدت صفرا و فساد خون و سوزش اعضا و قابض و دیر هضم و گران و منور رنگ و دافع جذام و آبله و فساد زهر و خوشبیدگی
سارسی و افزاینده باد و بلغم و در مرض تشنگ اطفال که در فصل گرما عارض میشود مستعمل می آید که در ظرف خوردن آب اطفال تخمهای متعدد
آنرا نیم کوفته انداخته همان آب را با طفال داده میشود و تسکین تشنگی می نماید و سبزی آن که در میان دانها میباشد نیز سرد و تر و نافع حمیات حاره
و چون آنرا در آب سائیده بطفل دهند اثر باد سموم و اطلاق شکم و تشنگی را نافع ست و کنول گته مغلظ منی ست و دوراد و یه قلاع نیز مستعمل
کنول نبلی کمو دست کنوله بفتح کاف و خفاء نون و سکون واو و فتح لام و ها اسم هندی ثمر درختی ست از قسم سنگتره و شبیه به نارنج در جمیع اجزا
الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچک و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم آن و بهار یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر
آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و املس و بعضی ضخیم تر و
بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بلده سلهت
که در سرحد ملک بنگاله واقع ست بسیار خوب و وافر میشود و در مملکت هند دیگر جاها نیز میشود لیکن بخوبی و وفور آن بلده نیست و در ملک بنگال
نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال می ماند بخلاف بلاد هند و شهرهای مملکت ایران که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار ست بحسب
اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند سرد در اول دوم و تر در آخر آن و در افعال قریب و ضعیف از سنگتره چرا که ترشی زیاده و ار و نافع صفرا
و مسکن حدت آن و حدت خون و تشنگی و لهیب معده و جگر و مفرح قلب و رافع خفقان و مدر بول و مضر سرفه و آلات تنفس زیاده از سنگتره
است مصلح آن نمک و یا قند و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست ترنج و نارنج و طلای آن دافع کلف و نمش یعنی بسرکه مجرب رده

کنول گته
کنول نبلی

ومربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند ترنج و چون ثمر بلبال در رسیده اگر ا بتمام مع پوست و مغز و تخم در جای نهند تا پوسیده و خشک گردد پس بآب سائیده حبوب بقدر نخود بزرگ سازند و از پنج حب تا ده حب بخورانند جهت دفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع و مجرب بهتر از زهر مهرهٔ خطائی و غیره از جاهسات تریاقیه است **کنوموال** اسم هندی ست **کنه** بضم کاف و فتح نون مشدد و خفاء ها اسم فارسی ست بعربی قراد و نار و نامند بهندی چچڑی و کلی و کپن نیز گویند: آن حیوانی ست کوچک جثه که در پوست بعض بهائم چون سگ و شتر مثل سپش در ابدان انسان بهم میرسد و اکثر در گوش سگ و کنج ران شتر و نرگاو می چسپد و چون خون کشد بشکل دانه بیدانجیر میگردد و کوچکتر از ان نیز میباشد و بدشواری جدا میشود و گویند مزاج آن قریب بقسافس ست و طلای خون کهنه سگ مانع روئیدن موی چون بعد از کندن بر آن موضع بمالند دیگر بار نروید و چون بعد از قطع شعره پلک چشم بمالند زائل گرداند و چون بر بیخ موی پلک بمالند مانع روئیدن موی مژگان گردد **کنه** کنه بضم دو کاف بعد آنها دو نون مفتوحه و دو ها اسم فارسی عصارهٔ برگ ست در برگ مسطور شد **گنه** بفتح کاف فارسی و نون مشدد و ها اسم هندی نیشکر ست در عربی قصب السکر نامند و باقین هند گانده و اوکهه نیز نامند و در ملک مالوه سانته گویند و پونڈا از قسم آنست و خواص آن بقول هندیان در پونڈا مسطور شد و بقول یونانیان در نیشکر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و گویند که آن چهار نوع ست سفید و زرد و سرخ و سیاه و سفید آن اقسام بسیار دارد و در هندی چرکوده چهونامند بر سه قسم ست قسمی که سفید بود در سنسکرت کهمولا یعنی بسیار بیخ و رسها چهو یعنی نیشکر شیره دار و گرکهموا یعنی بیخ قند و سوپتر یعنی برگ خوب دارد و وکانتا یعنی روشن ست و این اسم مشترک ست میان نیشکر سفید و آنبه و کرنکا یعنی سرد مانند سرطان و یا آنکه مانند سرطان بندها دارد و پونڈر کستو یعنی رنگ او سفید مائل بزردی میباشد و رسالک یعنی بسیار شیرین ست شیره او و سیاه را پاریوتم یعنی سیاه رنگ دارد و ریونکم یعنی در شیرینی او اندکی ترشی مے شود و سرخ را رکتیچا یعنی سرخ رنگ دارد و اوکورکم یعنی بندها مانند چشم دارد نامند و در دهونتری آورده که نیشکر بر چهار قسم ست سه از ان مذکور شد و چهارم بسیار دراز از همه اقسام و صاحب تذکرة الهند گوید که من بذاتی خود در دکن دیده ام که برو خطوط سرخ میشود و آن را نیشکر بمنی نامند و آن دیر هضم و گران و مقوی اعضا و مبهی و بر سخن باوهی هر دو بیخ راد و رکند و سولد کف و مسقط اشتها و محدث کرم شکم و فزاینده بلغم و نیشکر خورده نمک بدندان باید مالید که مصلح فساد اوست و وقت دوپهر شب بعد طعام نباید خورد و بعد طعام چابان کشت (?) بر نوعصین الهضم و عظم بطن و نفس و کف و کرم و گنده دهن و قی بعد طعام و تپ شود هر و بهانده مضر ست نباید داد و در کتب دیگر بنظر آمد که نیشکر سفید گرم ست و خلطی که از و پیدا شود بهم گرم بود و نیشکر سیاه معتدل و سرخ سرد و نهار خوردن او دافع صفرا و در اثنای طعام نقل و بالای آن نفاخ و اطبای هند برای هر واحد از ان خاصهٔ علیحده مخصوص نموده اند و بهترین اقسام آن قسمی آنست که بهندی پونڈا نامند و آن در غایت لطافت و زود شکن و آب آن رقیق و شیرینی زیاده کننده نقه و اشتهای طعام و منی و دافع صفرا و حرارت و مدر بول و مفرح قلب ست و اقسام دیگر را از نوع سفید آن شمرده اند و کیموس آن نیز گرم دانسته و سیاه آن در فعل قریب باول بهتر معتدل الکیفیت ست و قسم سرخ آن سرد و کیموس حاصل از ان نیز سرد و چون ناشتا بخورند دفع صفرا نماید و با طعام بعد نقل آرد و بعد از طعام متصل نفخ معده آرد و مصلح آن آب ادرک و جتاماسی یعنی بالچهڑ ست و بهتر آنست که آنرا بدندان بخورند که تقویت لثه نماید و سینه را نفع دهد و جوهر منی افزاید و بدن را قوت بخشد و صفرا دفع کند و گویند بلغم و سودا و صفرا دفع سازد و آن در هند نامند آب حیات ست **کنهان** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و سکون نون معرب ازکی کوهان فارسی ست و گویند لغت نبطی ست و بعضی آنرا کونهان نامند و آن نباتی ست قریب بدرخت کوچک برگ آن در رنگ و حدت شبیه برگ حبة الخضرا و بوی آن شبیه

بدخان و شاخهای آن بازکیساق سطبرست و نرم تر و بزرگ تر از درخت حبة الخضرا گرم و خشک دراول سوم و دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن به تسخین شدید و مسخن معده و جگر بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و زیاده از ان مورث زحم و فساد غذا باحراق مضر ثقل و محرق خلط و بالخاصیت در گریزانیدن عقرب عجیب الفعل و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمی رود و چون برگ آنرا بر عقرب پاشند در حال بمیرد **کنیا** اسم کنوارست **گنیار** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح یاء تحتانی و الف و سکون راء مهمله نام گلی ست هندی مقوی اعضاء و منقی معده از اخلاط بد و دافع جذام و دمامیل و بثور و فساد خون و آماس اعضاء و منقی چرک قروح **گنیا گوپی** بفتح کاف و کسر نون مشدده و فتح یاء تحتانی و الف و ضم کاف فارسی و واو مجهول و کسر باء فارسی و سکون یاء تحتانی اسم هندی بیخ گوتربالاست **کنیر** بفتح کاف و کسر نون و یاء تحتانی مجهول و سکون راء مهمله و باضافه راء مهمله بعد از کاف یعنی کرنیر نامند اسم هندی خرزهره است و بسنسکرت کرویر و سهویر یعنی بامراض جلدیه و تر قیدن دست و پا مفید و دیگر گهنتر یعنی برگ دراز دار دو و شده مهان یعنی درخت زهر دارست و کنیر ترک یعنی گل سفید و سرخ را بر کنیر و رکت پشپ یعنی سرخ گل دارد و چند اتکا یعنی بدمامیل مفید و گلم گهه یعنی مولد مرض تی ست و پر چند ها یعنی بمرض جلدی که از ان بر تمام اندام بثور میشود نافع و کرویر کها و آن دو قسم ست سفید و سرخ سفید آنرا کربیر بعوض نون باء موحده و سرخ آنرا رکت بهت نامند درخت آن بقدر قامت انسان و زیاده و کم از ان با شاخهای بسیار و برگش بد مازی برگ بانس و بی تشریف از ان گنده و رگهای باریک دران نمایان و بیخ آن اکثر سفید رنگ و سبک نزد هندیان گرم و سبک و مضعف نور چشم و مصلح آن هلیله و دافع جوشیدگیهای بدن و جذام و دملها و بثور و کرم شکم و جرب از سمیات ست و پوست بیخ کنیر در اطلیه ضعف باه بکار می آید و اهل هند نگاه داشتن گل آنرا در خانه سبب جنگ دران خانه میدانند افعال و خواص این بقول یونانیان در خرزهره مسطور شد **گنیکا** بفتح کاف فارسی و کسر نون و سکون یاء تحتانی و فتح کاف و الف اسم نیلی کوره است **گنیکا چس** بکاف فارسی و نون و تحتانی و کاف و الف و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله اسم سانول ست **کنیکماری گڈه** بفتح کاف و کسر نون مشدده و سکون تحتانی مجهوله و ضم کاف دوم و فتح میم و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف فارسی و دال مشدده و خفاء ها اسم موصلی سفید **گنینکنٹی** بکسر کاف فارسی سکون نون و فتح تحتانی و فتح کاف فارسی دوم و سکون نون دوم و کسر فوقانی هندی و سکون تحتانی دوم و بسنسکرت اپکانڈی یعنی چوب شاخ او بر میوه دارست آستمبها بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فوقانی و سکون میم و فتح موحده و خفاء ها و الف یعنی نفوذ زیاده کند و گلما یعنی بمرض تی که بعد طعام شود نافع و ولمیتو یعنی مثل خانه مارست و تیر توتا یعنی رنگ نبات و برگ و گل او مانند رنگ خانه مار باشد و خانهٔ مار را در هندی هت میگویند یعنی برنگ گل و خاک هت میشود و برگش عریض و زرد رنگ بود **کینو** بکسر کاف فارسی و سکون نون و ضم یاء تحتانی و سکون واو اسم کنهومری خردست

فصل کاف با واو

گو اسم گاؤست **گو** اسم فارسی گل طعام ست **گواچهی** بفتح کاف فارسی و واو و الف و کسر جیم فارسی و خفاء ها و سکون تحتانی اسم باڑاست **کوا** بفتح کاف و واو مشدده و الف اسم هندی غراب ست و بسنسکرت کاگ یعنی سوخته و سیاه شده است چونکه زاغ هم سیاه میشود لهذا باین اسم مسمی گشته و کرال نیز گویند نزد هندیان گوشت آن مانند گوشت درندگان وحشی در مزاج و مزه و هضم اما برای دفع مرض کهردگ بالخاصیت مفید افعال و خواص این بقول یونانیان در غراب مسطور شد **کوادوری** بفتح کاف و واو مشدد و الف و ضم دال مهمله هندی و واو مجهول و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی حب النیل ست **گوادهنی** اسم پهیکی ست **کوارگندنا** ست **گوار** بفتح کاف فارسی و واو و الف و سکون راء مهمله که آنرا اشکی بزبان تلنگی گوکرکایا نامند و بار آنرا بهندی گوار کی پهلی گویند نباتی ست تا بقامت و

شاخهای آن باریک و اضلاع برگ آن مثل برگ ریحان و بعضی از آن بزرگ و از ان تنک نرم و مزه آن مانند پهلی مونگ و گل
او مثل نیب لیکن مائل برنگ زعفران چهار یا پنج گل هر یک جا و بار آن غلافی هر غلاف بطول چهار انگشت و کم از نیم انگشت و سر آخر آن
نوک همچو خار و پهلو و طرف پهلی ریشه که بعد از شکستن بر آید و اندرون آن تخم مانند دانه موٹھ و این بار غلافی آن از جمله مطعومات اهل هند
با گوشت و اکثری گوشت پخته میخورند لذیذ و مزه آن مائل بشیرینی معتدل مائل ببرودت و مسمن بدن و مقوی باه و مولد باد و منی و مغلی خون
و مضر صاحب تپ و اوجاع و فزاینده بلغم مصلح آن کشنیز تر نوشته اند کوار جلینه اسم هندی حب القلقل ست کوانک ادوکوهی کم آفا مملا
بضم کاف فارسی و فتح واو و الف و کسر همزه و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و دال مهمله هندی و بضم کاف و فتح واو و الف و کسر همزه و فتح
کاف ثانی و سکون میم و کسر الف و فتح تا و الف و سکون سین مهمله و فتح فوقانی هندی و سکون لام اسم گیاکوست بقول الماسی انگریزی
چوبی ست سخت گران وزن از بالا سفید مائل بزردی و از اندرون خاکستری رنگ مائل بسبزی و خوشبو و مائل بتلخی در ذائقه و آن معرق
و دافع مواد آتشک و وجع مفاصل و امراض جلد ست و اکثر آنرا با عشبه میدهند و درخت آن شگافته میدهند و از آن رطوبتی بر می آید
آنرا در آفتاب خشک کرده می نهند آن مائل بکبودی سبز رنگ براق میباشد آنرا بانگریزی گوانک آرن گویند و آنرا در شکر و در حبی
آمیخته عرق طیار میکنند و درا گوانک ٹنکچر گویند و دیگر تراکیب آن میسازند **کواساک** اسم هندی بقلة الغراب و هندیان نادر رو تعنی
من خراب نسیم و گوره یعنی در دنیا عمده چیز و ناگر سوامی کار یعنی راجه ملک بدن را جوانی آورنده و افزاینده قوت قلب میگویند و بعربی
بقلة الغراب وجه تسمیه آنکه چون زاغ بیمار شود از خوردنش شفا یابد و بعضی میگویند که چون برگ و شبیه بمنقار زاغ میشود لهذا باین
نام نامیده اند و آن روئیدگی ست که شاخهای گره دار مثل کاه تا بدرازی نیم گز از بیخ میکند و از گره ها ریشه بر آید و منبتش اکثر در باغها
و جاهای نمناک ست برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ ما خرد تر از آن و نرم و هموار و با نوعی زغب و گلش از پرده کلاهی مثل بر آید چون
منظر و لاجوردی رنگ و خرد و دو برگی و در آن پرده تخم و قسمی از وی که برگ و بعینه مثل منقار زاغ و اندک سرخ رنگ و بعضی سبز و
گلش نیز سرخ و از وی اهل قری نانخورش می پزند طبع آن مائل بحرارت فعال آن هندیان نوشته اند که بامزه و مولد بلغم لزج و دافع صفرا
و مزاج را خوش کند و باه را قوت دهد و سردی می بخشد و امراض چشم و اقسام فساد بول را مفید و از مجربی رسید که بستن رگ کوبیده
با اندک نمک بر داخس سریع الاثر دارد و دوائی بهترینیست و بسیار مبالغه میکرد **کواعی** عنکبوت ست **گوال** ناهم خوک ست **کولف**
یاد اور دست **کوبدار** بضم کاف و واو مجهول و کسر با موحده و فتح دال مهمله و الف و سکون را مهمله قسمی از کچنار ست **کوبر** بضم کاف فارسی
و واو مجهول و فتح با موحده و سکون را مهمله نزد هندیان سرگین گاو دافع دیوانگی و بیماریها و فزاینده محبت و دولت و سرگین گاومیش
سرد و دافع تولا و سوزش سوختگی آتش و تشنگی و ضماد آن بر بدن مفید همه امراض ست **کوبرکسو** اسم گندنا ست **کوبگهونٹا** بضم کاف
فارسی و سکون واو مجهول و فتح بار فارسی و ضم کاف فارسی دوم و خفا ها و سکون واو و نون و فتح فوقانی هندی و الف اسم درخت
کنبهی ست **کوبل** نوعی از بابونه است **کوبل نگری** بهندی نیلوفر را گویند **کوبل** اسم فوفل ست **کوبهی** بضم کاف فارسی و سکون
واو مجهول و کسر با موحده و خفا ها و سکون یا تحتانی سه قسم بود قسمی از آن که بستان میدهد برگش مشابه برگ ترب که نورسته باشد
سرد و خشک و سبک و قابض شکم و مقوی و دافع صفرا و فساد خون و پرمیو و سرفه و دمامیل و شور و تپ باد انگیز ست و اگر گوبهی با آب
سائیده بشهد آمیخته طلا نمایند نافع گزیدگی انسان ست و اگر برگ آن سائیده بر ظرف گلی نو قرص بسته گذارند تا هوا خورد و بعده
بر چشم صاحب مدبند مدبند جلد آرام کند و اگر بقدر چهار دام بطریق بقول پخته خورند خون بواسیر بند نماید و تا سه روز بدستور خورند نو شود
شیره برگ آن دما آب بر آورده سفید نفث الدم و دق بالدم ست و این نوع را گوبهی جنگلی گویند و گوبهی باهی گرنب نبطی ست و گلش

نانخورشی لذیذ ست که با گوشت پخته میخورند **گوچهی** بضم کاف فارسی وسکون واو مجهوله وکسر جیم عجمی وخفاء ها وسکون یاء تحتانی وبحذف ها هم آمده اسم قسمی از چنبلی ست **کوت** اسم صندل ست **کوتر وبرما** بضم کاف وسکون واو وتاء فوقانی وضم راء مهمله وسکون میم واو دوم وضم موحده وسکون راء مهمله وفتح میم والف اسم دارویی هندی ست که آنرا بسنسکرت آیلا وآلوک معنی هردو اسم آنکه مثل الائچی می شود در ریگستان پیدا میگردد ورنگ او اندک سرخی میدارد والیم یعنی خوشبو مانند الائچی وسرد مثل یخ ودافع قی ست وغلیم یعنی دافع سنگ مثانه وکر یوالوک یعنی در ریگ کوه پیدا میشود ومیگویند وآن بهار نیست برگش شبیه برگ توری وخرد ازو شاخها وبرگها خشن ودرشت بار او گرد وشبیه به برنی اما خرد تر از و وپر از تخمها بردو قسم ست سیاه وسفید اول تلخ ودوم تلخ نیست ودر هردو بوی خیار می آید ونیش سفید وگنده وآنهم بوی خیار دارد افعال آن دافع قی وسنگ مثانه وتلخ وگرم ست بادو سیه وخارش ودماميل را دور کند وبدن را سبک گرداند **گوتمبا** بضم کاف فارسی وسکون واو مجهول وضم تاء فوقانی وسکون میم وفتح باء موحده والف وگوتمبکا هردو اسم تماست **کوٹھ** بضم کاف وسکون واو وتاء فوقانی هندی وخفاء ها در بدن با نیز آمده اسم قسط ست در سنسکرت زنگنا در نام این هردو اسم برص ست چونکه این دوا برص سفید لهذا باین دو اسم مسمی گشته وبهالکم نیز گفته یعنی از پیشانی تا دید پیدا شده وبیاری بهادیم یعنی برگهای او نازک ونیتنلم ودر بعضی نسخ عوض تاء فوقانی ذوم دال مهمله آمده یعنی گل او سفید مثل گل کنول میباشد ونامند وآن بیخی ست شبیه به بیخ لفاح ونباتش مفروش بر زمین وبرگ آن عریض بر سه قسم ست اول آن شیرین وسفید بزردی مائل وسبک وخوشبو ودوم آن تلخ مائل بسیاهی ومغز آن مائل بزردی وسبک وکم بو سوم مائل بسرخی وسنگین وخوشبو و تیز تلخ وسه قسم اول را کوشت وقسم دوم را جنگلوا کوشت وقسم سوم را انگشت میگویند نزد هندیان شیرین وتلخ وتیز وگرم وسبک ودافع سرخ باده وجوشید گیهای تر وسرفه وجذام ورافع فساد باد وبلغم ومنور بدن وافروزنده آتش هاضمه ست افعال وخواص این بقول یونانیان در قسط مسطور شد **کوتا کنهیا** اسم فرفیران ست **کوناج** اسم مطلق صمغ ست **کوچ** بضم کاف وفتح واو وسکون جیم فارسی اسم ثریا تلک ست **کوجا** بضم کاف وسکون واو وفتح جیم والف وبزاء معجمه عوض جیم یعنی کوزا وشیونتی نیز گویند در بنگله گل سرخ آسا دو نوع بزرگ ازان وگل آن شبیه بگل سیوتی وسفید رنگ وبزرگ ازان وبرگ گل آن کوتاه تر وبهین تر ازان واین سیوتی وگل سرخ هرسه نزد هندیان سرد وسبک ومسهل ودافع فساد اخلاط ثلثه وخون ومقوی دل وقابض شکم وافروزنده روح ست و رنهار ست بتر میگویند **کوچندن** بضم کاف وواو وجیم فارسی ونون ودال مهمله ونون دوم اسم قسمی از چندن ست **گوجهوره** بضم کاف وسکون واو وضم جیم فارسی وخفاء ها وسکون واو وفتح راء مهمله ووقف ها اسم گوکهرو ست **گوجیونهان** اسم برنکاست **کوخر** اسم خرست **کوخلن** اسم سفر ست **کوخلیسا** کرنب ست **کوداب** وکوشاب بفارسی آب انگور ست که نیز بفارسی دوشاب نامند **کودرو** بضم کاف وواو مجهول وسکون دال مهمله وضم راء مهمله وواو مجهول ثانی اسم هندی ست آنرا بفارسی خودرو گویند وآن از حبوبات ست که در مزارع گندم از خود در رویند وعوام نان آن میخورند واین قبیل ست برنج صحرائی وآنرا بهندی پسائی نامند وبعضی مینویسند که هندیان آنرا آنڑا وآنڑ لو وکردو وشاومتی ورو وجهل یعنی تب پیدا کننده نامند وآن دانه های ماکول ست سرد وخشک از شوربا نان طعام پخته آن سرد وی میشود وشهوت باه ببرد اما زهر را دفع کند **گودنتا** بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح دال مهمله وخفاء نون وفتح تاء فوقانی والف قسمی از سنکهیا ست وبیاء تحتانی عوض الف اسم قسمی از هرتال ست که مثل دندان گاو باشد وبزیادتی هاء بعد دال مهمله اسم دونه است **کودو** بضم کاف وواو مجهول وضم دال مهمله وواو مجهول ثانی غله ایست خورش دهاقین سرد وخشک وثقیل **کوده** با سمانند با اسم ببول ست **کودها** اسم گموڑ پهوڑ ست **گودهرکارا** بضم کاف فارسی وسکون واو

و دال مهمله و خفا ها و فتح را مهمله و کاف و الف و فتح را مهمله دوم و الف دوم اسم اندرہست کو هم بضم کاف فارسی و سکون خا
واو و دال مهمله و خفا ها و فتح میم و گود هوم باضافه واو بعد ها اسم گندم ست گو دولی بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح دال
مهمله و واو دوم و کسر لام مشدده و سکون تحتانی اسم یونی ترش ست گور بفتح اول و سکون ثانی بفارسی خرنوب شامی ست گوین
بفارسی اسم نعل الیهود ست و بفتحتین بفارسی کرنب گور کوره اسم حداه است گور النحل اسم عربی خانه مگس عسل ست گورباکهان
بفتح کاف فارسی و سکون واو و را مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح کاف و خفا ها و الف و نون اسم هندی قسمی گل کهریاست سرد
و دافع فساد صفرا و سوزش اعضا و خون گورپالا بالضم کاف فارسی و سکون واو و فتح را هندی و بای عجمی و الف و فتح لام و الف دوم
اسم هندی ست و در سنسکرت کنیا و گوپی معنی هر دو اسم اینکه ظاهرش اندک زرد و اندرون سفید میشود و کرشن والی یعنی بیل او
سیاه میشود و شار یبهایعنی دافع بیماری نقوت و بهنی جیونتی اسم مشترک ست میان این دارو و ستاوری با اندک فرق یعنی
زبان مار و سوگنده مولا یعنی بیخش خوشبو و بهدرا جانام ست و سگنده گوپیکا یعنی همه اجزاء او خوشبوست میگویند آن نباتی ست
بی ساق یعنی بیل و شاخهایش بسیار و سیاه رنگ بر سر هر شاخ او چهار چهار و پنج پنج برگ سبز مانند حنا بعضی از آن خرد یعنی کلان
چون در خامی بشکنند اندکی شیر بر می آید اما حاد و مفرح نیست و در بیخ او گونه خوشبوست و بعضی حکمای هند این اسم از قسم کالیسر میدانند
مزاج آن سرد و خشک و نزد بعضی در اول گرم و آن گرمی و باد و صفرا بسیار دور کند و خون رفتن از شکم باز دارد و شهی بدن را سبک کند
و غایط خلاصه آرد و از مجری رسیده کنند و جهت تپ استسقاء و اسهال و یا غیر آن بسیار سودمند گور تاک اسم انگور است
گوریج شیر ششم بکاف و واو و را مهمله و جیم فارسی و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و را مهمله دوم و فتح شین معجمه دوم
و سکون شین معجمه سوم اسم جیوک ست گوریج کیسر بالضم کاف و سکون واو و را مهمله و فتح جیم فارسی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی
مجهوله و فتح سین و را مهملتین اسم ناریل ست گورخر بضم کاف فارسی و واو مجهول و سکون را مهمله و فتح خا معجمه و سکون را مهمله
بعربی حمار الوحش و شجاج و کسمو فرا گویند و بترکی قلان نامند و آن حیوانی ست معروف گوشت آن گرم و خشک تر از خر و گویند
گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا اما مولد سودا و بیت و در فصل زمستان خوردن آن بهترست و گویند بعضی ردی
الکیموس غلیظ و مولد سودا و جالینوس گفته که گوشت گورخر جوان فربه جوان سمین باشد آن قسم از گوشت نشه ست در رازی و در دفع
مضار اغذیه نوشته که گوشت گورخر بغایت از ریح غلیظ نیکوست چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی
و زنجبیل مهرا بخته تناول نمایند تعلیق پوست پیشانی آن بر سر یا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار
یکشبر باشد و پوشیدن انگشتری از سم آن ساخته در خنصر جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه تجدید آن انگشتری و تغیر آن
نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و بقول عبد الملک بن زهیر پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث
صحت بصر و مانع نزول آب ست و خوردن شحم خشک کرده آن با عسل و کتیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و امراض
گرده و مثانه و پشت و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها و خوردن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهره
آن با خولنجان و آب کرنب جهت شکستن سنگ مثانه و مالش پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کرده و از ریح غلیظ نیکوست
و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و قلع توته و دفع آثار و اورام و
طلای پیه آن جهت کلف و قوبا و آشامیدن شوربای گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه نافع
و بقول رازی خوردن گوشت فربه آن بدستور مفید و جگر و سم آن در افعال مانند جگر و سم خرست گورسالا بالضم کاف فارسی

وسکون واو وفتح را مهمله هندی وسین مهمله والف وفتح لام والف دوم اسم بانجه ککوڑا است **گورس** بضم کاف فارسی و واو
مجهول وفتح را مهمله وسکون سین مهمله اسم دوغ ست ونیز اطلاق لفظ مذکور بر شیر وغیره می نمایند **گورک** بفتح کاف فارسی وسکون
واو وکسر را مهمله وسکون کاف قسمی از لواست ونیز اسم کبر ست **گورک املی** بضم کاف فارسی و واو مجهول وفتح را مهمله و
سکون کاف وفتح همزه وسکون میم وکسر لام وسکون یا تحتانی گویند که اسم سنبل ست واغلب که قسمی از ان باشد وآنرا در ملک
بالعوخر اصفانی املی نامند وآن درختی ست بزرگ وسطبر ساق وشاخهای انبوه دارد و بر سر هر شاخ برگهای مختلف الاعداد
بر بعضی سه و بر بعضی چهار و تا هفت عدد شبیه برگ بلادر لیکن از ان خردتر و بار آن مثل ناره جیل اندک دراز و دران مغز سفید
و سبک و ترش باقدری شیرینی وتخم آن مانند تخم کدو و پوست بار آن سخت تر از پوست گویت وصاف مثل مخمل و در
ماه آذر رسیده مغز آن سرد و تر در دوم و برگ آن سرد و خشک مغز آن لطیف مسهل صفرا و مانع قے وغثیان وتشنگی
وقابض معده مسترخی از کثرت قی و برگ آن جاذب منی ست **گورک پان** بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح را مهمله و
سکون کاف فارسی دوم وفتح با فارسی والف وسکون نون اسم روئینگی هندی ست که برگ بسیار ریزه دارد و بیاره خود
بخواند و بر زمین افتاده باشد مزاج وافعال آن مجهول **گورکلاغ** اسم جوز السرو ست **گورگندم** در جو رجندم مسطور شد
گورکھ ککڑی بضم کاف و واو مجهول وفتح را مهمله وسکون کاف وخفا ها و دو کاف اول مفتوح وثانی ساکن وکسر را مهمله وسکون
یا تحتانی اسم خیار بزرگ ست **گورگیاه** اسم اذخر ست **گورمراج** بضم کاف وسکون واو و را مهمله وفتح میم و را مهمله دوم
والف وجیم اسم تجهوا است **گورنٹا** بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر را مهمله وسکون نون وفتح فوقانی هندی والف اسم
مشترک ست میان مهندی وگل مهندی و درخت اندرا چونکه گل او زرد مانند گل مهندی میشود لهذا باین اسم موسوم شده
گورندا بضم کاف وسکون واو وکسر را مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله والف اسم جکدل و بدال هندی اسم ارنڈ ست
گورنگا بضم کاف وسکون واو مجهول وفتح را مهمله وخفا نون وفتح کاف فارسی والف اسم آنوله است **گوروچن**
بفتح کاف فارسی و واو مجهول وضم را مهمله وسکون واو ثانی وفتح جیم فارسی وسکون نون و باضافه الف در آخر یعنی گوروچنا
نیز آمده و بلام عوض را مهمله یعنی گولوچن نیز خوانند و گوردن بفتح کاف فارسی وسکون واو و را مهمله وفتح دال مهمله وسکون نون
و گومنی بفتح میم وکسر نون وسکون یا تحتانی نیز گویند وآن اسم هندی سنگی ست زرد رنگ که در زهره گاو منجمد می شود
وافعال وخواص این بقول هندیان در گاو روهن مذکور شد **گوادهدره** بضم کاف وخفا واو والف و دال مهمله و
ضم جیم فارسی وخفا ها وسکون دال وفتح را مهملتین و وقف ها اسم گولر دشتی ست **گورها** بفتح کاف فارسی وسکون
واو وفتح را و ها والف اسم ولماست **گوری هیڈرسیڈ** بضم کاف و واو وکسر را مهمله وسکون یا تحتانی وفتح ها وسکون
یا وفتح دال مهمله هندی وسکون را مهمله وکسر سین مهمله وسکون یا تحتانی و دال مهمله هندی اسم کشنیز ست **گوری** بفتح
کاف فارسی وسکون واو وکسر را مهمله وسکون تحتانی اسم هلدی ست **گوریواس** اسم جهوا است **گوریه** اسم کنجشک ست
گوریٹها بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر را مهمله وسکون تحتانی وفتح فوقانی هندی وخفا ها والف اسم گیاهی ست که
چون اورا ستور بیند فریاد کند خصوصاً گاو ماده وگویند که در دهن گذاشتن او وقت جماع مانع سرعت انزال ست **گوری شرلیه**
اسم عصی الراعی ست **گوڑی** بفتح اول وسکون واو وکسر را مهمله هندی وسکون یا تحتانی اسم هندی خرمهره است
وخرمهره کرم زرد رنگ و بر پشت او گره باشد آنرا در سنسکرت وراٹک نامند نزد اهل هند تیز و شیرین و سرد و نفاخ بوده و

وصفرا و حرارت دفع کند و دافع امراض چشم و آبله بدن و چون آنرا سوخته سائیده در گوش دهند جهت خشک کردن قرحهٔ آن بتجربه رسیده
و بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که بسبب آتشک باشد یا ادویهٔ مناسبه نیز مجرب و چون آنرا در ظرف گلی کرده دهن آن بگل حکمت
محکم بندند و در تنور گرم گذارند و بعد سرد شدن برآرند سفید گردد و پس آن خاکستر بقدر یکدرم تا دو درم بعسل سرشته و قدری نمک سنگ
آمیخته خورند و بالای آن خشکه برنج ساخته با جغرات خورند دافع اسهال و سنگ رینی ست و بعضی نوشته اند که خاکستر او جهت سعال بلغمی
و سپیدکرزی و چهیردگ زنتارد و نیست کننده و تیز و گرم و مشهی فزاینده [illegible] امراض چشم کف ست افعال و خواص این بقول
یونانیان در نوع مذکور گردد گوزر اسم فارسی زعرور سرخ ست گوترا اسم کوجا ست گوز گندم هم جوز جندم ست گوزر و گوزر مد گوزک اسمائی
ثمر خرنوب شامی ست گوز فارسی مقل الیهود ست گوزک اسم غوره است گوزگیاه اسم فارسی نبات کبریت و اذخر را نیز نامند
گوزن بفتح کاف فارسی و واو و سکون زاء معجمه و نون اسم فارسی ست و نیز بفارسی گاو کوهی و بعربی ایل و بترکی مرال و بهندی بارا سنگها
و جهانک و سابر گویند و آن حیوانی ست وحشی و گویند که آن گاو صحرائی میباشد کوهی آن سه نوع ست یکی آن که در دامنهای
کوههای که درختان بسیار باشند میباشد و این را ایل نامند و جمع آن ایائل ست و بترکی جوبر گویند و جثه این از آهو بزرگتر
در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد و از ایل
بزرگتر و این دنباله دار ست و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر الجبل نامند و قرائی آن
زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه های گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند بهترین انواع همین ست و هر آینه هر سال
در هنگام بهار شاخ می اندازند و شاخ دیگر قوی تر و پر شعبه تر از آن بر می آورند و شاخ آن منشعب بشعب شعبه مانند شاخ درخت میباشد
چنانچه در هر شاخ آن جمله دوازده شعبه میشود و لهذا آنرا بهندی باره سنگها نامند و شاخ آن بسیار سخت مصمت شبیه بدندان [illegible]
بلکه از آن سخت تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر ست و گویند که بعد دو سال از عمر آن دو شاخ مصمت بلند مستقیم مانند دو دندان [illegible]
بعد از آن در سال سوم شعبهای بسیار منشعب میگردند و همچنین تا شش سال میشوند و در این هنگام هر دو شاخ بر سر آن مثل درخت
میگردد و بعد از آن هر دو شاخ آن در هر سال یکبار می افتد حتی که دو شاخ اول میماند و سالهای عمر آن بعد دگرههای هر دو شاخ آن
شمار میکنند و آن در بلاد فارس و ترک و هند و سند و سواحل دریا و صحراها و کوههای عمان و بحرین و زمینهای گرم کثیر الوجود ست [illegible]
آن زرد میباشد و آن وحشی ست صیادان بصید آن تمنا میکنند و ماهی و مار را میخورد و در طرف دم آن سم میباشد در جای که میآید
مار از آن بگریزد و از عجایبات آن آنست که چون بینی خود را بر سوراخ مار می نهد بقوت نفس خود مار را بجود میکشد و تحمل بیرون آورد
مانند جذب آهن بمقناطیس اولا از طرف دم آن بخوردن آن آغاز میکند و چون تمام آنرا بخورد در چشم آن تیزی و سوزش
پیدا میگردد و اشک از آن جاری میشود و در حفره که در گوشه چشم است جمع میگردد و بمرور ایام مثل چرک گوش منجمد و بسته میشود
و این چرک آن اگر یافته شود عمل تریاق فاروق در اکثر احوال نماید و گویند که زیر چشم آن حفره ایست که در آن آن اشک آن
جمع میشود و خشک میگردد و پس آنرا بعد ذبح میگیرند و آن تریاق [illegible] فادزهر حیوانی ست و نیز چون مار را بخورد گرمی و سمیت
در خود یابد بسرطان [illegible] گرفته میخورد بجهت دفع آن و از سم آن صحت می یابد و گویند که گوزن طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال
شاخه دیگر در آن بهم میرسد و لهذا بعدد هر شاخه عمر آنرا معلوم می نمایند و صاحب تحفه از جد خود نقل کرده که او گوزن هفت شاخه
دیده بود و گویند که زهره ندارد و چنین نیست بلکه زهره آن بسیار کوچک ست و چون از صغر اثر زهره دیده نمی شود و جگر آن
چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن بشکند بیرون نیاید و چون شکم آن شکافته بخورد بر آید

وطبع آن گرم و خشک در سوم ست و آن شحم شحین بطن الانسان است شحین غیر مفرط و گوشت اقسام آن مولد سودا و بشدت باعث اضرار بصاحبان امزجه سوداویه و بغایت دیر هضم و با وجود غلظ آن سریع الانحدار از معده است بسبب قوت جلا و حدت آن و با وجود سرعت انحدار از معده نزول آن از امعا تاخیر نماید بسبب یبوست آن فلهذا سزاوار ست که قبل آن و بعد آن اشیای ملین شکم مثل انجیر و یا شربت آن و یا ماء العسل و جلاب بخورند و خون متولد از آن غلیظ ردی میباشد پس اصلاح آن بکثرت مهرا کردن و چرب نمودن بکثرت روغن و ابزار ملطفه مانند فلفل و خردل و سیر و ترشی مثل سرکه و لیمو و بعد خوردن آن شرب شراب صرف و قبل آن اشیای ملینه باید کرد و اولی ترک تناول آنست خصوصا آنچه قریب العهد بصید باشد و اما فی الحال صید کرده یا در موضع اندک آب بغایت ردی ست و مفسد مزاج و لحوم کباش جبلی قریب بآنست و اصلاح آن مثل اصلاح اینست و گویند گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند خصوص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت ست پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند وقت ذبح و نگذارند که اضطراب و حرکت بسیار بعد آن نماید و بعد از صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح گوشت صاف آن گرفته ساعتی بیارند و بسیار نگذارند که باندک بزودی تعفن میگیرد پس با آب اندک شبت و زادیان مرطبه روغن کنجد هم مضایقه ندارد بپزند تا خوب مهرا شود و با چیزهای چرب تناول نمایند و بعد خوردن آن اشربه ملطفه ملینه مثل ماء شربت انجیر و ماء العسل و جلاب فانید بیاشامند و گفته اند که در سر دم آن سم قاتل ست پس واجب ست که در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا ببرند تا سم دم آن در گوشت بدن آن سرایت نکند و از خواص آنست که چون انسان چیزی از اجزای آن بر خود تعلیق نماید خواب نکند مادام که او بران باشد و منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و تعلیق شاخ و سرگین آن نافع حمی لیلی ست و همچنین بخور سم علیای آن و خاکستر شحم آن چون بسرکه بر برص و بهق طلا نمایند و مریض در آفتاب بنشیند تا عرق آید صحت یابد و چون با روغنی یا روغن گاو بر شقاق دست و پای ضماد کنند نفع کند و پیه آن چون بر تشنج طلا کنند سود دهد و مغز ساق آنرا چون بر مفلوج بمالند مفید بود خصوصا بعد از تنقیه بدن و آن در غایت تحلیل ریاح و انضاج صلابات ست و ازاله اعیای بارد کند و چون شاخ آنرا پاره پاره کرده در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده در تنور و یا در گلخن حمام بسوزند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا آنرا مغسول نموده در چشم کشند جهت امراض چشم و سیلان فضول بآن و تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب آن نافع و داروی فوق برای چشم ست و خاکستر غیر مغسول آن با مثل آن انگشت چوب طرفا و یا نمک چون بسایند و بر دندان بمالند جلای دندان از چرک نماید و تقویت آن و ازاله درد و زردی و سبزی آن کند و سنون آن تنها نیز همین عمل دارد و چون بسرکه جوشانده مضمضه نمایند تسکین درد اضراس نماید و ذرور سوخته آن جهت قلاع بزرگان و کودکان بغایت نافع و چون شاخ آنرا با دو سه دانه فلفل گرد سوده اندکی از آن بخورند و قدری طلا نمایند جهت درد پهلو مفید و چون آنرا مثل چوب بسوزانند و بقدر یک مثقال با اندک کتیرا بخورند جهت نفث الدم و نزف الدم و قروح امعا و هم و اسهال کهنه نافع و خون آن خشک کرده بریان نموده یک مثقال با روغن خوردن نیز جهت قروح امعا و اسهال مزمن شدید النفع ست و چون براده شاخ آن بخورند و اندکی از آن خاکستر با موم در روغن بادام بر شکم نهند حبس اسهال نماید و خوردن خاکستر آن با بعض ادویه مناسبه نافع یرقان و منقی طحال از سودا و رافع صلابت آن و درد مثانه و قولنج صعب و نافع سیلان رحم رطوبی و دموی ست و بعضی گفته اند که آشامیدن نیم درم از خاکستر آن جهت طحال نافع و بخور براده شاخ گوزن هوام را دافع کند بسبب حدت و جلا گوشت آن مدر بول ست و خوردن خون خشک کرده آن سه درم

باآب نخود سنگ مثانه را بشکند و تسکین درد آن نماید و منع سیلان رطوبات از رحم کند خصوصاً بعض... دیده و پنیر مایهٔ آن را چون زن
بعد طهر بردارد و سه روز تکرار آن نماید منع حمل کند و شاخ آن را چون زن حامله تعلیق نماید وضع حمل او بغیر الم و اذیت گردد و اگر آن را
سائیده بر پستان طلا کنند ادرار شیر نماید و اگر بر مثانه طلا نمایند ادرار بول و حیض کند و چون بخور آن کنند بواسیر را خشک و ساقط
نماید و سوخته آن سوده با عسل سرشته اندکی لیسانیدن نافع خروج مقعد اطفال است و چون برادهٔ قضیب خشک کرده با شراب
بخورند هیجان باه و انعاظ بسیار نماید و گویند ادخال آن در معاجین و حبوب قائم مقام سقنقور است و پنیر مایهٔ آن نیز مقوی باه است
و همچنین اگر دم آن با جلد آن و گوشت آن و استخوان آن بسوزانند و بشراب سائیده بر ذکر و کنج ران و عانه طلا کنند فی الحال نعوظ آورد
و طلای پیه آن و خوردن دو مثقال خون خشک کردهٔ آن دفع سمیت سهام ارمینه نماید و خوردن قضیب خشک آن سه دانگ تا یک مثقال
گزیدن افعی را سود دهد و همچنین پنیر مایهٔ آن بالنصف آن شکر و سرکه نافع گزیدن افعی است و اگر قطعهٔ جلد آن بر انسانی تعلیق نمایند هوام
دیگر نزدیک آن نیایند و اگر از پوست پاک کرده آن لباس بسازند و انسانی آن را بپوشد هوام قریب او نشوند و مجرب نوشته‌اند و ستور
قضیب خشک کرده آن چون بر بازو ببندند و از بخور شاخ آن هوام بگریزند و بخور سم آن زلو را بکشد دفعةً و مجرب و اشک آن یعنی
چرکی که در جوف حفر گوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آن را تریاک گاؤ کوهی نامند در دفع سموم حیوانی نوتیاره تریاق فاروق است و چون
بطفل بعد تولد قبل از دادن شیر بقدر یک حبه از آن چرک در شیر حل کرده بدهند مدت العمر آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و گویند
که در قلب آن سنگی یافته میشود و آن فادزهر حیوانی است و افضل است جهت دفع سموم و باید که قضیب آن را صحیح نخورد که آن مورث قلق
شدید در احشا و کرب و غشی و سم قاتل است و علاج آن قی کردن و غیر آن از معالجه سموم نمایند آشامیدن کثیرا با روغن گاؤ و عسل و مکرر
قی کردن پس آشامیدن فلفل سیاه دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق نیز نافع افعال و خواص این بقول هندیان است
پاره سنگها مسطور شد گوزن گیاه اسم کوسنبل است کوسج بقول ابن جمیع آن دابهٔ بحری است که بر انسان سوار میشود و چون در آب باشد
و در بصره میباشد کازرونی گفته که اگر کوسج بدین صفت باشد که این فاضل ذکر کرده پس خوردن آن جائز نیست بهر آنکه آن از قسم
ماهی بزرگ است و از سمیت خالی نیست گوسفند و گوسپند اسم میش است کوسک بر وزن دمشق اسم فارسی ابرجیست و املاء
نیز گفته‌اند کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و سکون لام لغت تنکابن و دیلم است بقول
ابن تلمیذ بلغت طبرستان دیو دار و بلغت مازندران و دامغان گوزن گیاه نامند و بغدادی باسم کومرثل نوشته و گفته نوعی از لفاح است
و صاحب تحفه گفته که آن غیر لفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ آنست در اطعمه بالجمله نباتی است برگ آن شبیه برگ نارنج و ساق
آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید گرم و خشک در آخر دوم و مسکر و مورث بیخوابی
و رافع سلسل البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارد و رطب مقدار شربت از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم
درم و اکثار آن مورث جنون و مکشنده و گویند از خاصیت بیخ آنست که قالع در هر جای که آن را قلع نماید و بهر قولی تکلم نماید شارب آن بیخ را
همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم می نماید مجرب است گوش بضم کاف فارسی و واو مجهول و شین معجمه اسم فارسی است بعربی
اذن و بیونانی اوطا و بهندی کان گویند و آن از اعضای غضروفیه حیوان است سرد و خشک آنچه در آن از نفس غضروف باشد هضم نشود
و غذا نگردد و آنچه بر آن جلد و غیره باشد آن قلیل الغذا عسر الهضم ردی برای امزجه بارده و معده ضعیف است و محدث قولنج و مصلحش
ابازیر و روغنهای گرم و خوردن گلقند عسلی و طبیخ آن بسرکه و زعفران نیز اصلاح آن کند کوشاتکی بضم کاف و سکون واو و فتح
شین معجمه بالف و فوقانی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی اسم توتیا است کوشامل بضم کاف و سکون واو و فتح شین معجمه و الف

وسکون میم و فتح لام اسم بارانیه کوهی ست **کوش پهل** بضم کاف وسکون واو مجهول و فتح شین معجمه و با فارسی و ها و لام آخر ترکی ست
کوشتا بضم کاف وسکون واو وشین معجمه و فتح فوقانی هندی و الف اسم کالیسرست **کوشتا پچها** بضم با فارسی و فتح جیم فارسی
مشدده و خفا ها و الف اسم کولناست **کوشهه** بضم کاف وسکون واو وشین معجمه و تا فوقانی هندی مفتوحه و خفا ها و ها اسم
کوتهه است **کوشک** بضم کاف وسکون واو مجهوله و فتح شین معجمه و کاف دوم اسم گوگل ست **کوشمانڈی** بضم کاف وسکون واو
وشین معجمه و فتح میم والف وسکون نون و فتح دال هندی و کسر کاف دوم وسکون تحتانی اسم خشک کدوی ست **کوشوتیلم**
بضم کاف وسکون واو مجهوله وضم شین معجمه وسکون واو مجهوله و فوقانی و فتح با فارسی و لام وسکون میم اسم ماج تری ست
کوشوپم بضم کاف وسکون واو مجهوله وضم شین معجمه وسکون واو مجهوله و فتح با فارسی وسکون میم اسم املتاس ست **کوشیر** اسم
جاوشیر ست **گوشیرشم** بضم کاف فارسی وسکون واو مجهوله و کسر شین معجمه وسکون تحتانی و را مهمله و فتح شین معجمه دوم وسکون
میم اسم قسمی از حیندان ست **کوشگنده** بضم کاف وسکون واو مجهوله و فتح شین معجمه و کاف فارسی وسکون نون و فتح دال مهمله و ها
اسم ستی لشک بلی ست و آنچه از کورش مثل روغن بهم میرسد خوشبو میشود و در خوشبو ها داخل میکنند و بعربی زباد نامند **کوشاد**
اسم فارسی حنطیاناست **گوشت** اسم حنظل ست **گوشت** از وزن دست اسم فارسی ست و بردنی کرباس بعربی لحم و بهندی
ماس گویند ماهیت آن معروف و منعقد از خون ست و فاعل انعقاد آن حرارت فاصله در بدن حیوان برای حشو فاصله و
حایل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از آلو در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات
خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیات و شکل و غیرها از منافع که مفصلاً در کتب کلیات
مذکورست و اقسام گوشت بسیارست بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و گوشت هر حیوان و اعضای مرکبه آن در اسم خود
مذکور شده خواهد شد و درینجا بقول کلی و بالاجمال مذکور میباید دانست که بدن انسان مرکب از مواد اربعه ثلثه است و حیوانیت
بران غالب پس انسب غذا برای بدل ما یتحلل او گوشت شد لهذا در حدیث شریف وارد ست که سید طعام الدنیا والآخرة
اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچارست در استحاله نبات تا آنرا شبیه بمغتذی گرداند از هفت قسم فعل که آن تحلیل و استحاله و تفریق
و جمع و تشبیه و تغذیه و ادخال ست و در استحاله حیوانات کمتر ازین افعال بدعا حاصل میشود مثلاً در شیر آنها پنج فعل کافی ست که تفریق
و تغذیه آن که هضم و تمیزست و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی ست که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در گوشت
دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی ست پس گوشت سید و افضل سائر اغذیه شد کثیر التغذیه قریب الاستحاله بدموییت ست لیکن مختلف
میباشد کیفیت آن بحسب نوع حیوان و سن آن و غیرها که بعد ازین مسطور گردد بالجمله بهترین لحوم گوشت حیوان جوان صحیح المزاج
فربه است و در افزجه لطیف صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند ست که عمر او کمتر از شش ماه و زیاده از
یکسال نباشد بعد از ان گوساله و یکساله گاو و گاومیش ست و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بز کوهی ست و آهو بره و بقول
شیخ از لحوم خاصه گوشت گوسفند ست و مراد از ان گوسفند لایتی ست که دنبه باشد نه گوسفند هندی و آن با حرارت لطیفه است
و بز جوان و گوساله و لحوم بچه اینها قابل تر برای هضم و در غذا الطف تر و بچه بز در فضول کمتر از بچه گوسفند ست و گوشت بچه شیر خواره
از شیر محمود و نیکوست اما از شیر غیر محمود پس آن ردی ست و افضل لحوم طائر تدرج ست و ماکیان الطف از ان و در غذا زیاده تر از
گوشت کبک و تیهو و دراج نیست و گویند که از برای صاحبان محنت شاقه و ریاضت قوی المزاج حار گوشتهای قوی غلیظ قوی
غلیظ مانند گوشت بچه شتر و اسپ و گورخر و گاو و میش بهتر و اولی از گوشتهای لطیف خفیف ست و جمیع گوشت گرم و تراند و

مولد خون متین الا گوشت ماهی و شیخ میفرماید که گوشت جمیع طیور خشک زیاده از گوشت چهارپایانست شارح گوید که درین عبارت تساهل ست
مراد آنست که گوشت طائر در رطوبت کمتر از لحوم چهارپایان ست و گوشت بچه مرغ و ماکیان فربه رطوبت آنها کمتر از گوشت چهارپایان نیست مگر
آنکه مراد از گوشت طیور طائر بری باشد سوای آبی گوشت گاو خشک زیاده از گوشت بز ست و گوشت بز خشک و در هضم عسر تر از گوشت میش ست
و گوشت بط و جانوران آبی شدید الرطوبت و درین قریب لهذا از گوشت گوسفند و گوشت سمین الیه گرم و تر ست و گیلانی گوید که حرارت
گوشت حیوان خصی کمتر از حرارت غیر خصی ست و بز و گوسفند خصی در مزاج معتدل تر و افضل از گوشت نر و ماده است بجهت آنکه حرارت طبیعت
اصلی در ان محفوظ است بسبب عدم خصی بخلاف بز نر و شتر نر و گاو و آن سریع الانهضام و مولد خون معتدل و گوشت بزغاله در حرارت و رطوبت
کمتر از گوشت بچه شتر و مولد خون محمود و افضل آن آنست که متوسط در سن باشد نه بزرگ و نه کوچک بود بهر آنکه بر کوچک رطوبت غالب است
و بر بزرگ غلظ و یبس غالب و گویند که گوشت خصی از هر حیوان کم تر و در رطوبت بیشتر و در هضم و انحدار از معده سریعتر و بهتر و الطف و بقول
شیخ گوشت غذای مقوی بدن ست و در غذا قریب باستحاله خون غذا مطجن و مشوی آن خشک تر و مطبوخ آن ارطب مطبوخ با آب
و مانند آن که قوت آن مثل قوت ابازیر باشد بین بین ست و سمین و شحم ردی الغذا قلیل الغذا مطفی طعام و از آن هر دو مقدار اندک چندانکه
لذیذ گرداند نیکوست و گوشت نمکسود اگر چه در اصل مرطب است پس آن تجفیف شدید تر از تجفیف هر گوشت عود کند غذای اندک دهد و گوشت
سمین طلین ثقیل مع قلت غذای آن و سرعت استحاله آن بدخانیت و صفرا و بسرعت بهضم گردد و بعید ترین لحوم از تعفن آنست که بیابانی تر
و جوهر آن خشک تر باشد و بقول گیلانی گوشت تقویت بدن از دیاد نضارت آن و تکثیر خون و غذا و تسمین آن نماید و مرطب آن ترطیب
کند و یابس آن تجفیف دهد و گوشت مطلقا از اغذیه تندرستان قوی ست و کسی که محنت شاقه کند و گوشت از اغذیه محموده
و گوشت حیوانات صحرائی معتدل بسبب قوی تر ست بسبب خشکی آن خصوصاً گوشت گوره خر و غزال بزرگ و قریب العهد بولادت
بعید العهد ست بخلاف اهلی و لحوم حیوانات جهت بلغمی مزاجان و صاحبان فالج و استسقا و کسانی که برودت و رطوبت مزاج
ایشان غلبه نموده باشد نیکوست و سمین سریع الاستحاله بعفن ست و گوشت مذبوح ماکول در همان روز قوی تر و قابل تر برای قوت از شب
مانده است و هر آنچه بری باشد برای گرم مزاجان با سرکه و آب غوره و امثال آن نیکوست و کسی که مزاج آن ملتهب نباشد مطجن با کامه
زیت آنرا بدهند و کسی که اراده تجفیف و سختی بدن نماید باید که بریان و کباب آنرا بخورد و درین هر دو حال بطی النزول گردد و بریان کرده
آن بطی النزول تر و یابس تر و قوی الدم تر از مطبوخ ست و کسی که اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباج چرب بیاشامد و آنچه
که گوشت سرخ دور از فساد و تعفن و سریع الهضم و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی ست و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته
باشند خواه کباب باشد و یا غیر آن و شوربای گوشت سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوة است اگر بلغم و رطوبت
بسیار بر بدن غالب نباشد و بریان کرده آن مولد گوشت سخت و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد گوشت رخو نرم و
قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن ست و گوشتهای چرب را تلیین زیاده از غیر آن و بقول شیخ سمین الیه ضماد جید برای عصب
حالبی ست و گوشت درندگان و پنجه کشان نافع چشم و مقوی آنست و جهت بواسیر کهنه نیکوست و بعضی مردم لحوم درندگان را جهت
سردی معده و رطوبت و ضعف آن ستوده اند و گوشت طیور بریان و غیر بریان قبض شکم کند خصوصاً کبک و تیهو و کوهی تر از آن قطا
و قنابر ست خصوصاً چون طبخ دهند و شوربای آن بریزند و جرم آنرا تناول نمایند و شوربای آن تلیین کند و گوشتهای فربه در تلیین
شکم از غیر آن شدید تر اند و مرطب بدن و گوشت مطجن غذای رطب دهد و چون در طبخ آن توابل زیاده کنند خوب باشد و گویند که قدید
یعنی گوشت خشک کرده گرم و خشک و قلیل الغذا بسیار ... آشامیدن آب بعد از خوردن گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها

باعث تخمه و جمع کردن آن با شیر و بعضی ... و غیره ... و روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بطییء ... دشوار و باعث
فساد و ضعف قوت ست و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب ... گی با صرد و بلادت ذهن و غلبه صفات بهیمی
و اخلاق سبعی و بسیار و دیر خوردن آن باعث ... بدن لاغری و سستی و نقصان در ارواح و سقوط قوتها ست و تسوی پای
گوشت ملین و جرم آن قابض و سایر لحوم غلیظ مثل گوشت گاو و گاومیش مضر معده و مولد سودا و امراض سوداوی از جنون و وسواس
بسبب تجفیف و محدث جذام و دوالی و داء الفیل و جرب و قوبای ردی و سرطان ست و گوشت گاو و ... و دمل و طیور بزرگ نیز
محدث تپ ربع و گوشت حیوان پیر و ضعیف سال خورده و بسیار لاغر و مریض همه مورث امراض صعب کثیر و سودا و امراض
سوداوی ست خصوصا کبش و بز و گاو و جاموش و شتر و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و گویند که گوشت مرده ردی و لحم جلاله ام
ردی و سریع العفن ست و آنکه درنده آنرا زده باشد و یا حیوانی گزنده آنرا گزیده و یا غریق و یا مخنوق و یا مجنون باشد بد و ردی و ناسد الغذا
است باید که از اینها اجتناب نمایند و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون ست و مصلح هر گوشت ضعیف ... نمک و پیاز
و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و ... و امثال اینهاست و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب ... و روغن گوشتهای
گرم تر کشنیز و سماق و امثال اینها و گوشت ... و اغیره و کدری ... کنند ... گفته است چون هنگام طبخ ... زود مهرا
گردد و گوشت لاغر مهزل بدن ... طبخ و فرجی ... آن ... مصلح لحوم ... آنست که آنرا بجوشانند اما
طبخ آن نمایند بکثرت توابل ... لحوم ... کند ... که طبخ دهند بعده در روغن ... بریان کنند و بریان کردن
آن برای تصحیح مزاجات صاحبان معده ... ست باید که آنرا ... سازند ... یا ... و امثال اینها
مصلح آن ... الفضول غلیظ الطبع ست و ... نوشته که گوشت ... را ... از آن ... پس
در ... صاحب ... آن صحیح مزاجان ...
اعتماد کنند ولا سیما کسی که ... باید و آن برای معده ... مریضان کسی که محتاج به تلطیف تدبیر
باشد ... ایشان ... بسیار ... مزاج کنند پس برای گرم مزاجان بسرکه و غوره و مانند اینها
بسازند و برای کسی که ... سازند و برای کسی که اراده تخفیف بدن آن بسیار باشد
بریان و کباب بسازند و همه آن قبض شکم ... و خروج آنها از شکم دشوار میباشد لاسیما آنکه فربه باشد و اگر بریان کرده باشد
فلهذا می باید که آن کسی که از قبض شکم شود ... بادام شیرین انداخته باشد بخورد و تعادل چیزیکه تلیین طبیعت
باعتدال نماید ... کرده ... چیزی ... تا که بدین تدارک قات غذای آن گردد و خروج آن نیز مسهل شود مگر کسی که میل بقلت
غذا داشته باشد مثل شخصی که محتاج تدبیر لطیف باشد و مریضان پس سزاوار ست که مسهل کنند خروج این لحوم از شکم ایشان باشیاء
لین الاسهال و گویند که ضماد گوشت گرم بگرمی ذبح جهت ضربه و سقطه نافع و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرم گرم آن اکنون ... آنچه
که سابق مسطور شد که کیفیت گوشت مختلف میشود بحسب نوع حیوان و سن آن و غیرها پس بقول شیخ و شرح قانون واجب ست
که نظر کنند در احوال حیوان نیز بحسب نوع آن و سن آن و علف آن و ماوای آن و فصل سال و احوال بدن آن در حرکت و سکون
آن و سمن و هزال آن و صغر و کبر جثه آن و موضع بدن آن ... از اعضای آن و قرب و بعد از ولادت آن و ذکورت و انوثت آن
اما اختلاف آن بسبب نوع حیوان پس گوشت طائر لطیف تر از گوشت چهار پایان ست بسبب کثرت حرکت آن و بسبب استقلال
آن هر وقت از هوای بسوی هوای مکشوف دائما و آبی از آن در حرارت کمتر و در جوهر غلیظ تر و در فضول بیشتر از غیر آبی و جالینوس

در مقاله دهم از کتاب الاغذیه نوشته گویم که لحوم حیوانی که آنرا بالطبع حرارت زیاده است غذا میدهد فقط بلکه آن معد است بدن را گرم میکند و
لحوم حیوانی که آنرا برودت زیاده است همچنین تبرید بدن میکند و برین مثال باید لحوم حیوانی که آنرا یبوست زیاده است تجفیف بدن
می نمایند و لحوم حیوانی که آنرا رطوبت بسیار است ترطیب بدن میکنند پس الحال آنچه از کتاب مزاج هر حیوان دانسته اند بیاد دارند پس چون
دانستی از حیوانی که مزاج آن خشک ست بمنزله خوک صحرائی بدانی که گوشت آن در تجفیف شدیدتر ست و قیاس کن بر اقسام دیگر از انواع
مزاج همین قیاس بعینه مثالش اینست که بز صحرائی در مزاج خشک زیاده از خوک ست و بز در مزاج خشک تر از بز صحرائی و نرگاو در مزاج
خشک تر از بز و شیر خشک تر از نرگاو و برین قیاس امر در حرارت نیز بدانند که شیر در حرارت بیشتر از سگ ست و سگ گرم زیاده از بز
گاو و نرگاو لاغر از نرگاو خصی و برین قیاس اختلاف انواع حیوان در امزجه بدانند و بدینجهت سزاوار ست که هرگاه اراده تجفیف بدن کنند
ایشان را گوشتی بخورانند که مزاج آن خشک تر باشد و هرگاه اراده فربه کردن آن نمایند باید که لحوم حیوانی که مزاج آن گرم و تر باشد
بخورانند و اگر اراده تبرید آن باشد گوشت حیوانی که مزاج آن سرد زیاده باشد بخورانند و اگر خواهند که ترطیب آن نمایند گوشتی از رطب باشد
باشد بخورانند بعد ازین گفته که تجربه کردم جمیع حیواناتی را که در مزاج آنها یبوست زیاده است که بچه‌های نوجوان آنها در مزاج بیشتر از بزرگ
آنها بهر آنکه در ابتدای سن آنها معونت بر اعتدال مزاج ست اما حیواناتی که مزاج آنها بالطبع رطب ست پس آنها چون بمنتهای شباب
برسند اعتدال در مزاج خود باکتساب می نمایند لهذا لحوم بچه گاو انقص از لحوم ماده گاو کلان ست و لحوم بچه بز در انهضام افضل از لحوم
بز کامل السن ست و اگرچه مزاج آن در یبوست کمتر از مزاج ماده گاو و سگ کامل ست و لحوم حملان نیز از لحوم ... ست که غذای آن رطب و ...
تولید بلغم بیشتر ست و لحوم میش در فضول زیاده تر و خلط آن ردی تر و لحوم ماده ... مواد خلط ردی اند و همانند که خصی از
جمیع این حیوانات افضل و اجود از لحوم غیر خصی ست و گوشت هر حیوان ... الحال ست در انهضام آن و در خون متولد از آن در
غذای آن که ببدن رسد و بقول شیخ گوشت درندگان ردی ست و جمیع طیور بزرگ آبی ... و جوجه و کبوتران
صحرائیه و قطا و آنچه تولید آن برای سودا زیاده باشد مانند آن و عصافیر همه ردی ست و بهترین لحوم وحوش گوشت غزال ست با وجود
میل آن بسوداویت و گوشت طیور بزرگ مرغابی غلیظ ست گیلانی گوید ... طیور خشک زیاده است و همچنین گوشت وحوش
خصوصا درندگان و هر حیوان بری خشک زیاده از اهلی آنست بعض آن خشک تر از بعض چنانچه در قول جالینوس گذشت و گوشت
طیور محمود و نافع ترین اشیا جهت ضعف قلب ست و اگر ضعف آن از رقت روح باشد پس گوشت بره یکساله ... غلظ ...
آن مع قلت آن باشد پس آنکه سبکتر از آن باشد و جمیع لحوم طائر سریع الانهضام و مولد خون صالح ست و لحوم درندگان شحمات
آورد و نافع فساد معده و ملین شکم ست و بعضی گویند که گوشت حیوانات شکار گرم و خشک مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت
آهوست و گوشت سباع و ذوات مخالب همه آنها ردی اجتناب ازانها واجب و اما اختلاف آن بحسب سن آن پس جوان از
هر نوع معتدل و در قوت زیاده و بقول شیخ هر حیوان که خشک مزاج باشد گوشت صغیر آن افضل ست مثل گوشت بزغاله که آن
فاضل ست و گوشت بز فاضل بسیار نیست و خلط آن گاهی ردی بود و گیلانی از جالینوس نقل کرده حیوانی که بحسب نوع یعنی مزاج
نوعی آن مائل بسردی و خشکی باشد مثل گاو و بز پس کوچک آن که بحسب سن رطب ست قریب باعتدال باشد زیرا که سن آن مقتضی
حرارت و رطوبت ست و نوع آن مقتضی برودت و یبوست پس تعادل یابند فلهذا لحوم فاصله ... بزغاله ... ست که آن هر دو
معتدل اند الا آنکه بزغاله لطیف تر و در فضول کمتر و جهت صاحبان سکون ... تا قهین موافق تر و بچه گاو ... غذا قوی تر و جهت
صاحبان محنت شاقه و صاحبان معده حار موافق تر و اما حیوانی که مزاج نوعی آن گرم و تر باشد فلا محاله که بچه آن در رطوبت مفرط

و حرارت زیاده باشد فلهذا کثیر الفضول بود و از جهت بچه شیرخوار گوسفند اکثر الفضول از بزغاله است و گوشت حیوان پیر ردی ست
زیراکه لازم نیست که گوشت حیوان بزرگ سن بهتر باشد بهر آنکه کبر سن اگرچه تعدیل مزاج حیوان میکند الا آن افاده غلظ عسر
انهضام میکند و با وجود آن کثیر العفونت و قلیل التغذیه بسبب رطوبات فضلیه که اندر آنست می‌باشد و اما اختلاف آن بحسب چرش
حیوان پس چرنده حشائش خشک گوشت آن خشک قلیل الرطوبت بعید از عفونت باشد و چرنده حشائش تر کثیر الرطوبت و
گوشت آن فربه کننده بدن و ملائم کننده آن مگر آنکه مستعد برای عفونت ست و چرنده حشائش دیه دهی الحم ست و لهذا گوشت بز بری
لذیذتر و بهتر از گوشت بز شهری ست و اما اختلاف آن بحسب ماوای آن پس آنچه در صحراها و مواضع مکشوفه ماوای آن باشد
از هر نوع که باشد آن لطیف تر و فضلات آن کمتر از آنچه در اکنا ماوای آن بنا شده و گویند که گوشت حیوان بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم
بری غزال و گیلانی گوید باید دانست که بهترین لحوم اهلی گوسفند ست و بهترین طیور بری تیهو پس دراج پس تدرج پس کبک و بهترین اهلی
ماکیان و بهترین ماکیان آنچه بیضه نداده باشد و بهترین خروس آنست که بانگ نداده باشد و همچنین گوشت حیوان چرنده بهتر و الطف از
محبوس معلوف ست و کشاده بهتر از بسته است و گوشت غزال صالح ترین لحوم صید ست با وجود آنکه مجموع لحوم صید ردی ست و
بهترین آن گوشت حیوانی ست که سگ آن را شکار کرده باشد زیراکه گریختن و کثرت حرکات آن هنگام صید تسخین و تنقیه آن نماید و اما
اختلاف آن بحسب فصل پس گوشت تابستان و زمستان حرارت و برودت غالب بر گوشت ربیع اعتدال غالب بر گوشت خریف
یبوست و اما اختلاف آن بحسب احوال بدن حیوان پس گوشت حیوان صحیح از هر نوع جید سریع التغذیه است که طبیعت آن را قبول نماید
و هضم کند و بسوی اعضا بسرعت نفوذ نماید و گوشت مریض کثیر الفضول و طبیعت از آن نفرت کند و در امراض بسیار ردی اندازد و اما
اختلاف آن بحسب حرکت و سکون آن پس حیوان کثیر الحرکت از هر نوع گوشت آن لطیف تر و در فضول کمتر از حیوان قلیل الحرکت
و لهذا گوشت [illegible] لطیف تر از گوشت چهارپایه بود و اما اختلاف آن بحسب سمن و هزال آن پس گوشت فربه از هر حیوان تر و مرطب
بدن و فربه کننده آن و بسرعت شکم سیر کننده است و لهذا اندکی آن از بسیار گوشت غنی میسازد و مگر آنکه قابل عفونت ست و گوشت
لاغر ضد آنست و شیخ و شراح قانون میگویند که گوشت سرخ خالص که از حیوان سلیم بسیار سمین و شحم جدا کرده باشند سبکتر ست بسبب
کثرت حرارت در آن و افضل از سمین و شحم زیراکه این هر دو از مائیت خون پیدا میشوند و از خون متین تنها و گوشت سرخ از حیوان نحیف
چنین نیست که آن ردی ست بسبب یبوست آن و بسیار فربه در غذا کمتر و معطش گردد خصوصا چون عقب خوردن آن آب
بنوشند و هر گوشت لاغر ردی ست بسبب صلابت جرم آن و بطوء انطباخ آن و عسر انهضام آن پس از آن کیلوس و کیموس ردی حاصل
خواهد شد و اما اختلاف آن بحسب صغر و کبر جثه حیوان پس هر قدر که حیوان کبیر الجثه و کلان باشد گوشت آن غلیظ و بهترین طیور متوسط
الجثه که قریب بمرغ خانگی باشند مانند کبک و دراج و تیهو و امثال اینها و صغیر اینها بهتر از کبیر و بهترین بری طیور مذکوره است و بهترین اهلی ماکیان
و از طیور آبی آنچه گردن آن دراز و عظیم الجثه باشد ردی ست و لحوم بری کبار و همچنین طیور بزرگ جثه مانند بط و مرغابی مورث حمیات ربع اند
و از ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی بهتر و اما اختلاف آن بحسب موضع بدن پس گوشت مقادیم حیوان یا از گردن و دست و سینه بهتر
از موخر آن مانند ران و پشت و بقول شیخ گوشت افضل و منهضم تر آنست که مستند و ملتصق باستخوان باشد بنابر قلت فضلات در آن
و اعتدال کیفیات اربعه بضدیت مزاج استخوان و مزاج گوشت و جانب راست سبکتر و بهتر از چپ ست بنابر کثرت خون و حرارت
در جانب راست بسبب جگر و لهذا جانب ایمن حیوان در قوت قوی تر از ایسر ست و گوشت اوسط عضله از عیب پاک تر ست بهر آنکه
اطراف آن از اعضای بارد ست و غالب بران برودت چه حمیت آن کمتر در باطیست آن بیشتر فلهذا طبع آن مائل به برودت و یبوست

واوسط آن افضل بهر آنکه پاک تر از فضول ست بسبب دوام حرکت و کثرت حمیت و جانب وحشی حیوان خشک تر و بطی النزول و نفسی
آن نرم تر و ارطب و گوشت بازردی پرندگان غلیظ اللحم بسبب یاضت جید الکیموس ست **و اما** اختلاف آن بحسب رنگ حیوان پس گوشت
حیوان سیاه بهتر و لذیذ تر و سبکتر بهر آنکه حرارت اصلی در حیوان سیاه بسیارست و گوشت حیوان سرخ جید تر و متوسط و گوشت حیوان سفید پر هضم
و اما اختلاف آن بحسب اعضای حیوان پس گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم ست و در گوشت عضلے برودت و لزوجت و گوشت سرخ خالی
از لیف عصب گرم زیاده و قریب از استحاله قوی تر و سبک تر و متین تر و بقول شیخ گوشت رخو که دران عصب نباشد لذیذ خصوص [illegible]
بسبب تولید شیر دران باشد مثل گوشت پستان و یا بسبب تولید لعابیت باشد مثل گوشت بیخ زبان و چون منهضم گردد غذای آن [illegible]
باشد و در اکثر اوقات بلغمی بود و این وقتی ست که معده و بالجمله قوت هاضمه غیر قوی باشد و مزاج تناول کننده آن بلغمی [illegible]
غذای لحم رخو مثل کثرت غذای سائر لحوم و لحم عضله نیست مگر لحم پستان و گوشت خروس خصی بخاصیتے که دران هر دوست و بسبب [illegible]
حرارت غریزی و رطوبت دران هر دو و گیلانی گوید که گوشت پستان و خصیه اگر چه نرم ست آن کثیر الفضول ست فلهذا آن از لحوم ردی [illegible]
و خروس خصی افضل ست بهر آنکه گوشت آن معتدل تر ست بسبب یادتی یبوست خروس در جودت کمتر انست که خلق آن [illegible]
دعامت باشد مثل آنکه منتسج میان عروق جگر و غیر آن باشد و گوشت قلب و بیخ آن و مثل توته و غذای پستان جید ست و اگر [illegible]
باشد آن غلیظ ست و گوشت خصیه سیر حیوان ارطب اکثر فضول از غیر آنست **و اما** اختلاف آن بحسب قرب و بعد از ولادت حیوان [illegible]
از شکم حیوان بر آورند که آنرا حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدد و الف و نون و حلام بمیم عوض نون نیز نامند و [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] ضعف [illegible] امراض بلغمی [illegible] و حیوانات ارطب مزاج بعد از استکمال قوت آنها در یابس مزاج هنگام طفولیت و [illegible]
[illegible] بهتر ست **و اما** اختلاف آن بحسب [illegible] حیوانات حیوان پس گوشت [illegible] حیوان [illegible] تر و لذیذ تر از ماده [illegible] شیخ بهر آنکه حرارت
اصلی دران [illegible] بسیارست [illegible] گوشت آن [illegible] و ارطب و [illegible] اقل فضول باشد و گوشت ماده گاو و خشک [illegible]
[illegible] تر و [illegible] تر از لحم گوسفند و گوشت بز مطلقا ردی ست و گوشت ماده در رندگان افضل ست بهر آنکه معتدل تر مزاج
از نر انست [illegible] افعال و خواص گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مسطور ست بقول هندیان در [illegible] **گوشت خشک**
که باصطلاح اطبا از مطلق قدید عبارت ازانست و بهندی سوکها و سوکتی گوشت و نزد اکثر گوشت حیوانات بری یا بحری خشک شده را
خواه نمکسود باشد و یا بی نمک و بقول بعضے گوشت خشک نمکسود و بهترین آن از گوشت حیوان چرب فربه نر ست و نزد بعضے از حیوان
نر جوان متوسط در فربهی و لاغری که دران عدت و تلخی بهم نرسیده باشد و گویند بهتر از گوشت گوسفند و بز دباهی ست و خوک برای خورندگان
آن و از نمکسود آن آنچه نمکین باعتدال باشد و حدت و تلخی کسب کرده باشد و بالجمله آن گرم و خشک تر از غیر خشک آنست نافع صاحبان
ترهل و استسقا و امراض بارده و بلغمی مزاجان خصوصا قدید حیوان وحشی اگر تشنگی از ایشان بچیزی قطع کنند و یا ایشان را تشنگی بسیار [illegible]
و صالح تر برای کسی که اراده تخفیف بدن او باشد و مقوی بدن و گیلانی نوشته بدانکه اختلاف در لحوم خشک شده اندک نیست بهر آنکه [illegible]
آن بالکل مخالف طبع خشک شده انست و گوشت خشک از اغذیه ردی دیر هضم مجفف بدن مثیر یبوست ست و گویند که آشامیدن
آب بسیار بالای آن برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلد و
فساد اخلاط و مورث بیداری و قولنج ثفلی در معتادین آن و حکه و جرب یابس و جوششها و آنچه ضرر آن زائل کند خیسانیدن آن در سرکه
قبل از طبخ آنست که تشنگی آنرا کم کند و تجفیف آن زیاده و بریان کرده آن استعمال نمودن مزید خشکی و فساد ست و باید که گشنیز خشک
دران زیاده کنند و در سرکه تر نمایند برای گرم مزاج و بازبیه و دارچینی و انیسون مطیب سازند جهت سرد مزاج و مبطل گرسنگی حاصل از سکرست

و هرگاه از آن تشنگی و کرب عارض شود سکنجبین یا آب سرد بیاشامند اگر از آن خشکی در حلق و تشنگی بغیر کرب و حرارت بهم رسد جلاب یا آب
سرد و شوربای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب بریان و نوشیدن روغن بادام و اولی آنست که با روغن گاو و شیر طبخ نمایند و گویند
که مصلح گوشت خشک طبخ آن با شوربای چرب ست و خوردن آن با اغذیه دیگر بر گرسنگی صادق و رعایت تاخر وقت طعام و خوردن
آن بر گرسنگی کاذب مورث حرارت و تشنگی بغیر عفونت ست و مصلح آن جلاب و غیره است که مذکور شد و چون احساس بطوء
انحدار آن از معده کنند ادویه ملینه یا مسهله مثل مغز خیارشنبر و مثلا سیاه چون با حرارت و تعب باشد و منافع و مضار گوشت نمکسود
در نمکسود مسطور گردد **گوشت پشت** اسم یربوع ست **کوشک** اسم بلاس بیل ست **کوشته** تسطرا نامند **گوش ماهی**
اسم شنج و صدف ست **کوشنه** نوعی از کماة است **کوف** اسم بوم ست **کوفلن** سریه است **کوکامندی** اسم خصیة الثعلب ست
کوک اسم کاهوست **کوکافیلوس** بسریانی ابوالخیار است و صحیح تر کوکامیلوس ست **کوکب** لی بنات طولانی را نامند ابرک اینرا گویند
کوبارغا و کوکبارغانا بسریانی ابرک ست و کوکافلیون نیز گویند **کوکب الارض** مشهور ترا برک ست نزد بعضی گل قیمولیا و
گویند که آن درختی ست که در شب میدرخشد آن در سراج القطرب مذکور شد **کوکب شاموس** گل شاموس ست و بقول
دیسقوریدوس نوعی از گل شاموس ست **کوکب قیمولیا** گل قیمولیا ست و قیمولیا اسم جزیره است و گویند که آن گلی ست که از
زمین حتوره زار بهم میرسد و شب و شبی مهد و آنرا کوکب الارض نامند **کوکنج** بهندی نوعی تمرست **کوکر** بضم کاف و سکون واو و فتح
کاف ثانی و سکون را و مهمله بهندی اسم سگ ست **کوکرا** بهندی اسم خروس ست **کوکر بهنگره** بضم کاف و سکون واو و فتح کاف
ثانی و سکون را و مهمله و فتح با موحده و خفا ها و سکون نون و فتح کاف فارسی و را و مهمله که آنرا کوکرچهندی بفتح جیم فارسی خفا ها و سکون نون
و کسر دال مهمله هندی و سکون یا و تحتانی نیز گویند بهر آنکه سگ چون آنرا بخورد دستے کنند لهذا باین اسم مسمی گشته و آن قسمی از بهنگره است
که بر مزابل بروید و گویند که آن گکرونده است **کوکرچهندی** بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح کاف و سکون را و مهمله و فتح جیم فارسی و
خفا ها و نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی اسم گکرونده است **کوکرصین** اسم ترکی کبوتر ست **کوقفری** اسم موش ست **گوگرد**
بضم کاف فارسی و سکون واو مجهول و کسر کاف فارسی ثانی و سکون را و مهمله و دال اسم فارسی ست بعربی کبریت و بیونانی کبریتا و برو تنادن
قدرا نگار نری سلفر و باصطلاح اهل اکسیر ابوالاجساد و بهندی گندهک گویند آن جسمی ست حجری ست یا جوهر ارضیه متولد از
بخار یا بخاری که با بخار رطب لطیف چرب ممزوج گشته و بحرارت آفتاب طبخ یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد
و لهذا از رسیدن آتش بدان زود مشتعل میگردد و چهار قسم میباشد سرخ و زرد مائل بسبزی و سفیدی و مائل بکبودی و قسم سرخ آن شفاف
از اعمال فارس و جزائر عمان ست گیلانی نوشته که من مقدار صالح از کبریت احمر معدنی فائق دیدم و حکیم علوی خان مینویسد که من معدن
آنرا در جزیره از جزائر عمان دیدم که مانند معدن دیگر زمین احفر نموده گوگرد سرخ صاف بر می آوردند اما کبریت احمر غیر صاف که معلم اول
نوشته گاهی ندیدم و جالینوس گفته که گوگرد را از معدن حفر نموده بر می آورند آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد و زرد آن مائل بکبریت
و این را باصطلاح درصابی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مائل بکبودی را کبریت اسود که در خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای
گرم کبریتی دریا از خاک بعضے مکانها اغبر مائل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و در کبریت احمر اقوال بسیار ست بعضی گفته اند که کبریت احمر
از جواهر معدنی ست و معدن آن بقول بغدادی در وادی النمل ست که حضرت سلیمان علیه السلام علی نبینا بدانجا گذر فرموده و در معدن
خود بشب مثل آتش میدرخشد پس گرد اگرد معدن خود را تا چند فرسخ روشن میگرداند و چون از معدن برآید در آن آن روشنی
یافته نمی شود و آن در اعمال ذهب اهل میگردد و بقول انطاکی معدن طلا است و بعضے گویند که آن جوهری ست مصنوع غیر معدنی

و بعضی روغن شعر مقطر دانسته اند که صاحبان اکسیر بشرائط تقطیر آن می نمایند و یاقوتی رنگ در غایت سرخی و صفا و درخشنده و میباشد
و فعل کبریت میکند و ازان بمراتب قوی تر است و جهلا ازین انکار نمود و میگویند که این از خرافات اکسیریان است و آنرا وجود نیست
و بصنعت و بتکلف آن نقره را رنگین و سرخ میگردانند و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند و بالجمله
بهترین اقسام گوگرد سرخ حبیا الحمرة است و بهترین آن صاف سنگین غیر متحجر آنست که آتش نرسیده باشد و بقول بعضی بهترین اقسام
کبریت مذرد و بدبو صاف آنست و جالینوس گفته که بهترین هر قسم صاف خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی ماند و آن باقسام خود
گرم و خشک در آخر سوم است و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بقول شیخ تا چهارم گرم و خشک است و ملطف و جاذب و محلل و مسخن مجفف
جالی و آن [illegible] برص و بهق و جرب متقرح است و گویند مادام که آنرا آتش مس نکند و طلای آن جهت برص نفع کند و گوگرد زرد را
چون سائیده با زیت و سرکه و عسل سرشته بر برص و قوبا و جرب [illegible] طلا کنند [illegible] نماید و طلای آن با سرکه جهت بهق و با علک البطم
جهت جرب متقرح و قوبا و نقرس با [illegible] و صمغ البطم [illegible] سفیدی ناخن و با عسل و سرکه جهت عنصل و گوش و حکه و درد و عرق
نافع و چون آنرا با زیت آمیزند که در ان عنصل [illegible] باشند و با موم اضافه نموده قیروطی ساخته باشند از اکثر ادویه حکه و جرب و تقشر
جلد باشد و [illegible] قلع این [illegible] بدن نماید و اگر با آب اشنان و یا آب سمه آمیزند [illegible] قوبا [illegible] باشد
و با نطرون نافع قروح [illegible] جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب و کلف
مجرب با گل قیمولیا جهت سعفه [illegible] سودای و عجیب الاثر [illegible] سرکه و با نطرون
و علک البطم جهت قلع آثار [illegible] جهنه
قوبا [illegible] جهت تحلیل [illegible] گل منیخه طلا
کنند [illegible] نفع کند [illegible] نافع دمامیل و حالبین کام
و نزله را نافع کرمی [illegible] و سقط جنین [illegible] آن با روغن و با ادویه مناسبه
رافع کرمی و ثقل سامعه و خوردن آن با [illegible] جهت تنقیه بلغم و اخراج [illegible] از سینه و جهت
ربو و سرفه رطوبی و زکام و نزله [illegible] نافع و خوردن آن تنها با آب و یا با ادویه مناسبه
رافع یرقان [illegible] مقادم سموم و طلای آن با [illegible] عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس [illegible] هوام سمی ست
و بدستور خوردن آن با عسل یا علک البطم و طلای آن با عسل یا بول [illegible] جهت گزیدن هوام [illegible] جهت گزیدن عقرب
و با سرکه جهت گزیدن عقرب و تنین بحری و بخور آن گریزاننده هوام است و خوردن آن مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه و مضر دماغ
مصلح آن بنفشه و شکر و گویند که صاحب منهاج گوید که گوگرد از خارج مستعمل و در معجون کبریت داخل میکنند و مضر جگر است مصلح آن [illegible]
بدل آن در جرب قطران مقدار شربت آن [illegible] دانگ تا یک مثقال با شیر تازه از زرد آن و تا ده قیراط از سفید آن و بدل هر یک قسم
آن دیگر است و در اکثر احوال بزرنیخ و غسل کردن بآب کبریتی جهت حکه نافع و مصعد آن جهت تکلیس معدنیات دافع چرک آنها
و بعد بدل و سفید کرده آن نائب مناب [illegible] و روغن گوگرد جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه مفید و عرق آن بلغات
جهت [illegible] و جالی و مدفع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد رطب تحلیل ورم طحال و درد دندان [illegible] گوشت نا ستند
و دفع [illegible] کثافت آن [illegible] محرق اخلاط و مفسح جلد [illegible] ازان [illegible] دندان دردناک [illegible] تسکین [illegible] شده
[illegible] گزیده [illegible] و چون [illegible] و چون بلکد و قطره ازان

باب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل کند و اشتهای طعام آرد افعال و خواص این بقول اطبا هند رگند هک بقول اطبا انگریزی در سلفر مسطور شد **کوکرس انڈی کریس** اسم نارجیل ست **گوکرکا** یا اسم گوار ست **گوکرم وحی العالم** ست **گوکروند** و **گوکروند** مذکور شد و گویند که اسم هندی کافیلوس ست **گوگل** بضم کاف فارسی و سکون واو وضم کاف فارسی ثانی و سکون لام اسم هندی مقل ست و آن نزد هندیان دو قسم ست یکی را بهنسیا گویند اندرون آن سیاه و براق بود و دوم را هیرا بهنسیا نامند و بزبان هنود دیشا چهنے و نشا چار و کوشک و کلمل پُرد نامند و بهار اجتا ساو کال هرناس و درکنام و سکن کشا گویند هر دو شیرین و گرم ست و مسهل و مشهی طعام و هاضم و مبهی و مسمن و مجبر استخوان شکسته و محلل عقدها و گرهها و دافع فساد باد و بلغم و خون و دماميل و شبور و خنازیر و جذام و سرخ باد و پرمیو و ضعیفی و لاغری بدن و دافع بسیاری عرق و جوشیدگی و اماس اعضا و کرم شکم و دود آن گریزاننده شیاطین و بلیات و باعث درازی عمر و از جمله رسائن ست و کهنه آن بغایت محلل بدن و مصلح گوگل ترپهلا نوشته اند افعال و خواص این بقول یونانیان در مقل خواهد آمد **کوکلا** بضم کاف و واو مجهول و فتح کاف ثانی و لام والف اسم هندی طائری ست سبز رنگ پاها و منقار آن سرخ و بقدر کبوتر و در هنگام بهار هیجان کند و آواز فصیح دارد و گوشت آن مشهی طعام و قابض شکم و مقوی جسم و دافع باد و بلغم **گوکلا چهک** بکاف فارسی و واو و کسر کاف و فتح لام والف و فتح جیم فارسی مشدده و خفا ها و سکون کاف دوم اسم تال مکهانه است **کوکلہ** بفارسی اسم ابهد ست **کوکن** و **کوکنک** و **کوکوا** و **کوکه** و **کوک** نوع صغیر لوم ست که بفارسی چغد نامند **کوکنار** اسم فارسی پوست خشخاش ست **کونجشت** اسم کنول سیاه است **کوکو** اسم فاخته است و نیز اسم قسم خالکینه است **کوکنی** بستان افروز ست **کوکندم** بشیشی اسم گل کنول سرخ ست **کوکوره** اسم انباڑه است **گوکهرو** بضم کاف فارسی و واو مجهول و فتح کاف و خفا ها و ضم را مهمله و سکون واو و بهندی نام خار خسک و در سنسکرت بیال دنتک یعنی دندان مار ست گویند آن دو قسم ست خرد و کلان و کلان را گوکهرو دکهنی نیز گویند و در سنسکرت گوچهوریا و کنتکی یعنی خار دار ست و چهوراتام گوکهرو ست و مهت چنگهار یعنی فیل از خلیدن او فریاد میکند و تری کنتک یعنی سه خار دارد و آشو دنشتر یعنی مانند فرس اسپ ست و قسم خرد را دیار د ونشتر یعنی مانند دندان او ست و استهالشر نگاتا و پهسما یعنی مانند استخوان سنگ پشت میباشد میگویند مزاج آن نزد هندیان سرد و تر با رطوبت فضلیه و شیرین آن مصفی آواز و نافع سرفه و خشونت سینه و تنگی نفس و دافع صفرا و سودا و دشواری بول و شکننده سنگ مثانه و گرده و دافع امراض دل و فساد باد و درد و هن تری آورده که دافع غلبه اخلاط ثلثه و افزاینده آتش گرسنگی و دافع سول و درد شکم و زیاده کننده منی و دفع کننده بدان ست و سرد و شیرین و مقوی باد و بدن و جهت سیلان منی و سوزاک و زحمت مثانه را سخت مفید ست و مصلح آن شهد نوشته و خوردن ساگ او سینه را خوب ست باد بر آورد و حبس بول و تقطیر آن و سنگ گرده و مثانه و امراض صفراوی و کف را سود دهد و بلغم معده پاک کند و سوزش دور نماید و نعوظ آرد و افعال و خواص این بقول یونانیان در خار خسک مسطور شد **گوکهنه** بضم کاف فارسی و سکون واو مجهوله و فتح کاف دوم و وقف هر دو ها اسم تال مکهانه و انباڑه است **گوکهله** بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر کاف و خفا ها و فتح لام و ها نیز میگویند اسم تال مکهانه است **گوکهانڈ** بضم کاف و سکون واو و کاف ثانی و خفا ها و فتح میم والف و سکون نون و دال هندی اسم پیٹه است و مغز آنرا گوکهانڈنارس گویند بفتح نون والف و فتح را مهمله و سکون سین مهمله **کول** بفتح کاف و واو و سکون لام نوعے از نیلوفر ست و در کنول مسطور شد **کولان** بعربی نوع بزاسل ست **کول پالا** بضم کاف و سکون واو مجهوله و فتح لام و با عجمی والف و فتح لام والف اسم هندی ست و در سنسکرت شترنگیرٹا یعنی مانند شاخ کج میباشد و آسپوتگلا یعنی زیر برگ او مانند انهامی چیچک میشود و کولپهل یعنی بار آن دراز ست و میسچا یعنی از آن درخت شیر برمی آید و آر کپشپیکا یعنی گل او مانند گل درخت آک

میشود میگویند آن نباتی ست بی ساق با شاخهای بسیار برگ او در اجانه شبیه ببرگ تنبول و از ان ضخیم تر و سبزتر گلش مثل درخت آگ خوشه دار
و هندیان گل آنرا پالا بهول میگویند بار او مانند قبه چون خشک شود ترقیده دو قاش مانند و کفچه اخر میشود و از میان آن دانه منقوش بر آید
مزاج او گرم در اول و خشک با رطوبت فضلیه افعال او دافع پرسیو و فزاینده قوت باه و شکننده کف نوشته اند **کول بهل** اسم بار درخت
کنکر هندی ست **گولر** بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح لام و سکون راء مهمله هندی و در سنسکرت تشپا سگند ها یعنی گل او در باطن
درخت می باشد مینامند و همچنین میوه بسیار مشهور ست شبیه به انجیر و سرخ رنگ و در خامی سبز و چون پخته آنرا اشگافند از بعضی ثمر مثل
پشه ها بیرون آید و مزه او اندک شیرین و همیشه بار میدهد و بارش بی گل و از ساق و شاخهای آن بر می آید و درخت آن ضخیم الساق
و کثیر الفروغ و برگ آن کوچک تر از برگ توت و گنده و بی کنگره و از ساق و شاخهای آن شیر بر می آید چون آنرا تیغ یا سنگ بزنند
و قبل از طلوع آفتاب بسیار بر می آید مزاج آن هندیان سرد و خشک میدانند بعضی گرم و تر نوشته اند و پخته آن را شیرین مزه و گران
و مولد بلغم لزج و کرم شکم و مسکن تشنگی و دافع امراض فساد بول و صفرا و سوزش دلها و امراض رحم و فرج و کلانی شکم و اسهال و آب
گولر را از مخت و شیرین و سرد و دافع سوزش و پرسیو و اسهال و تشنگی و خام آنرا از مخت و مزه دار و گران و رافع کشت و صفرا و کف شکن و
مولد باد و درد شکم نوشته اند و گویند خوردن ثمر پخته با پشه جوف آن مانع ربو ست در ان سال و ضماد پوست آن سائیده در آب جهت پخته
جهت ورم ذکر و خصیه و رحم مفید و بقول صاحب طب فرشته دافع غلبه خون و بیهوشی و حرارت و مشهی و مسمن و بزنان حامله بغایت مفید
و برنا شتا خوردن ممنوع ست و حکیم شریف خان مینویسند که نزد راقم سرد و تر ست و مسکن صفرا و خام آن را الطبر لوی نا نخور شو خوران ان
جهت اسهال با خون بواسیر مجرب و قابض شکم و دیر هضم ست و مصلح آن شهد و شکر ست و پوست درخت آن برای زخمها بسیار مفید
نیز اگر پوست آن بر زخم چسپ اسهال آن برند زخم نکی نماید و آب بالای آن خوردن درد شکم آرد و اگر از گولر بست سازند و تنها یا با پست
یا شکر ... سینه خورند و ... حرارت مزاج دفع نماید و اگر شیر آنرا بر شوره و دمل بر بندند تحلیل نماید و اکثر نضج داده منفجر سازد
و مفرح ست و بعضی نوشته اند که سوق آن جهت سرفه و درد سینه نفث الدم مفید و اچار و قلیه خام آن جهت اسهال بواسیر مجرب ست
و چون بیخ آنرا که اندرون زمین باشد کاوید و بران چند زخم زنند و سبو و غیره ظرفی زیرا دنهند آب از ان بسیار بر آید در موسم بهار آنرا
نگهدارند و اندک اندک بقدر ذوق بسیار نافع ست و چون متصل از بیخ درخت گولر مجوف کرده در جوف آن نصب کنند آبی که از ان چکیده
در ظرفی گیرد و تازه آنرا بقدر ... پاو یا یک پاو از نبات دو توله شیرین ساخته بنوشند جهت ذیابیطس نافع بشرطیکه بست یا چهل روز
بران مداومت کنند افعال و خواص این بقول اطباء یونان در جمیز گذشت **کولسه** بضم کاف و سکون واو مجهول و لام و فتح سین مهمله و خفا ها
اسم تا لمکهانه است **کولم بدری** بضم کاف و فتح لام و سکون میم و فتح باء موحده اسم بیر ست **کولمول** بکاف و واو و لام و ضم میم و سکون واو
دوم و لام اسم پیپلا مول ست **کولنا ما** بضم کاف و سکون واو و لام و فتح نون و الف و فتح میم و الف دوم اسم پیل ست **کول سینب**
بضم کاف و سکون واو و لام و کسر سین مهمله و یاء تحتانی مجهول و خفاء نون و سکون باء موحده مسمی از سینب ست و این را کرشن پهلا
نیز گویند **کول گنه** بفتح کاف و واو و در کول اگنه مذکور شد **کول کد** و در شکر کد مسطور شد **کولو و کولوی** هندی بزبان ترکستان **کولونی**
بضم کاف و سکون واو و لام و فتح واو دوم و کسر لام مشدده دوم و سکون تحتانی اسم راسنا خر دست **کوله** اسم فارسی خارپشت ست
و هندی کنوله را گویند **کوله** بر اسم تخم الخدان ست **گولنغا** اسم آس ست **گول مرح** اسم فلفل ست **گولی** بضم کاف فارسی و
سکون واو و کسر لام و سکون یاء تحتانی اسم هندی مرجان ست **گولی کاند** بضم کاف عربی اسم هندی عنصل ست **کولو غورس** اسم آکامه است **کوم** اسم
فارسی سبندان ست **گوهان** بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح میم و الف و خفاء نون و کهومان باضافه ها بعد کاف و واو هندی ست

نهال آن درخت را بسیار یافته می شود بقدر یک گز و زیاده ازین نیز بود و در موسم برشکال بسیار میشود و گلها بسیار دارد و از گل
نورنگ نیز دو برابر لیکن گل نورنگ سرخ و این سبز بعد از خشک شدن مائل بسفید بود و ثمر او بشاخ بار یک باریک دران پیدا می شود
با جهلها گلاش مدور بود و قدری حدبه دارد و شیرین و تیز و گرم و خشک دگران و ملین و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و یرقان و آماس
اعضا و کرم شکم و درازالت تپ کهنه بلغمی منفعت عجیب دارد **کومد** بلغت زند اسم کمثری ست **کومنس** بفتح کاف فارسی و سکون واو
و کسر نون و سکون سین مهمله اسم بهدانه است بقول اطبا رانگریزی جوشانده در امراض بلغمی یعنی زکام وغیره میدهند **کومی** بضم کاف
فارسی و سکون واو مجهوله و کسر میم و سکون تحتانی اسم زیح ست **کوموش** بترکی اسم نقره است **کومه** بضم کاف و سکون واو و فتح
میم دها بلغت اصفهانی نوعی از آب کامه است که ماتیه آن که فودج ست در شیر حل کرده استعمال نمایند منافع این قریب آبکامه است
و تجفیف آن کمتر از ان و مضر سینه و مسرفه نیست اما اکثار آن مورث تپ های عفنی و ادرام مزمنه است **کومی** اسم سریانی باقلاست
کومید بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر میم و سکون یای تحتانی و دال مهمله و در آخر کاف نیز اضافه کنند یعنی کومیدک اسم هندی
نوعی از جواهر ست ترش و گرم و هاضم و مشهی طعام و امراض ریحی دفع کند خاصه آن مثل سنگ چندر کانت ست و گویند که ضعف
دل و خفقان را زائل گرداند **کومینون** زیره است **کون** اسم فارسی قنا ذکتیر است بضم کاف فارسی بود و واو مجهول و سکون نون
اسم هندی جانوری ست صحرائی دبقامت اسپ میانه قد و آنرا بهندی کوکرن نیز گویند مولف گوشت آنرا خورده مطابق ساير ست
کونپل اسم برگ نورسته اشجار ست **کونتی پریا** بضم کاف فارسی و کسر واو و سکون نون و کسر فوقانی و سکون تحتانی و کسر بای
فارسی و سکون رای مهمله و فتح تحتانی دوم و الف اسم سورج مکهی و بربنکین ست **کونچ** اسم فارسی شونیز ست بهندی اسم
کلنگ ست **کونچ** بضم کاف و واو مجهول و سکون جیم فارسی اسم هندی ست و باضافه ها در آخر یعنی کونچه نیز آمده کالجکوری
نیز نامند و گویند که دو قسم میباشد خرد و کلان کلان را در لغت سنسکرت رشیه پروگتا یعنی آنکه از کرامت صحرانشینان مرتاض پیدا
شده و تهاکلیتا یعنی بسیار خارش کننده و کپی رومه یعنی مانند موی بوزنه بربار او میباشد خرد را مرکتی و اتما گپتا و کنده و ا
یعنی خارش کننده نامند و آن نباتی ست بی ساق و بیاره میدواند برگ آن مانند برگ گلو و بار آن غلافی دراز بقدر انگشت
و بران زغب مانند موی بوزنه که چون ببدن رسد خارش عظیم در دبید اکند و چون ببرگین گاو و آب سرد یا کانجی دکم هندی بشویند
خارش دور گردد و تخم آن مشابه به تخم لوبیا و از ان کلان ببراق و مائل بسیاهی و سخت تر او قسم آن گرم و خشک در دوم و تخم
آن معتدل مائل بسردی و سبوسه غلاف یعنی پهلی آن که مانند زغب ست گرم و خشک در سوم در تالیف شریفی ست که
تخم آن شیرین و افزاینده منی و ممسک و مغلظ منی و دافع خونی که با صفرا آمیخته باشد و مزیل قرحه کهنه است و در ادویه مغلظه و
مقویه و ممسکه اکثر باستعمال آمده و در مفردات امامی مرقوم که صاحب خواص الاشیا نوشته که صاحب تحفه از عدم تحقیق تخم کونچ را
باقلای مصری نوشته و حال آنکه باقلای مصری ترمس ست و آن معتدل در گرمی و سردی و خشک بود و مقوی باه و کم و منی
افزاید و قابض و نافع مرض و بواسیر ست و اگر تخم کونچ خام در سایه خشک کنند و باریک سائیده سه درم بشیر گاو جوشانده بخورند رقت
منی دفع کند و اگر تخم کونچ و و دام پوست بالاخراشیده در نیم پاؤ روغن کنجد خالص بسوزانند و بعد از سوختن تخم مذکور صاف کرده
نگهدارند و آن روغن را در ناصور چکانند نافع باشد و برگ آن قاتل کرم شکم ست چون پنج درم از ان با هفت عدد فلفل دراز
در آب سائیده بنوشند و خوردن شیره برگ آن ده درم ناشتا تا هفت روز دافع باد فرنگ ست و بیخ آن سم حادست و شربت
از تخم آن تا ده درم و گویند اگر تخم آن از سر تراشیده بر جای گزیده عقرب بهندی چسپید زهر را بقوت جاذبه بجود میکشد و جوو

کومد کومنس کومی کوموش کومه کومی کومید کومینون کون کونپل کونتی پریا کونچ کونچ

تمام بہم شده خود بخود از زخم جدا میشود و بسبب جذب کردن زهر کلان و فربه میگردد و بدل تخم آن اوٹنگن ست و مؤلف تذکرة الهند نوشته
که نبات آن دو قسم ست قسم کلانش جهت فساد خون صفراوی و تحلیل ریاح که بسبب گرمی باشد و دمه که بسبب صفرا بود و دملهای کلان
نافع و سبوسه بار آن بمقدار نیم درم تا یکمثقال در آبیکه تمر هندی مالیده صاف کرده باشند مخلوط کرده و یا در کانجی آمیخته بصاحب کرم
شکم بنوشانند خواه طفل باشد و یا کلان همه را از شکم خارج میکند و مجرب ست و بتجربه راقم اکثر آمده در بابیکه دران روز غذا ندهند و اگر صبر نکند
دال تور پخته آب آن بخورانند و مغز تخم آن از ماش خواص زیاده دارد و مزاج را خوش کند و بر سخن یاری دهد و تپ صفراوی را نافع
و بدن را خوب دارد و دافع سیلان منی و رقت آنست اکثر در معاجین و لبوب بہی بکار می آید و تریاقیت دارد و بیخ آن بقدر بند
انگشت بریده در وقت جماع در دهن گیرند تا زمانیکه در دهن باشد انزال نشود و جامع این اوراق میگوید که در تقادیم سنسکرت و نیز
در تذکرة الهند کونچ را دو قسم خرد و کلان نوشته لیکن فرق فیما بین هر دو نوع ذکر نکرده اند و نزد مؤلف قسمی ازان آنست که از رسیدن
زغب غلاف آن بر بدن خارش پیدا میشود و آن بسیار گرم ست و قسم دیگر آن در ملک مالوه معاینه شده که پهلی آن بسطر بقدر
انگشت و رنگ آن کبود و بران زغبی که از رسیدنش ببدن اصلا خارش نمیشود و دران تخم کلان تر از باقلا داران نا خورش هیمه زنند
لذیذ میشود و در بلاد دکهن اکثر تخم آنرا مقشر کرده دال آن می پزند و بسیار لذیذ میباشد و مزاج این مائل بسردی معلوم میشود و همین تخم
در سفوفات و معاجین نافع رقت منی و ضعف باه و ادویه مفید قروح مستعمل و شاید که حب الکلی تخم قسم اول باشد گونجوا بالضم کاف
فارسی و سکون واو و نون و ضم جیم و سکون واو دوم و فتح لام و الف اسم سماع موسقی ست کونچه اسم هندی کنبلچ ست گوند بضم کاف
فارسی و واو مجهول و خفاء نون و سکون دال مهمله در هندی اسم مطلق صمغ ست و آن نزد هندیان اقسام بود شیرین و تلخ باشد قوت باه
بیفزاید و سیلان منی که از ضعف و سستی بدن باشد دفع کند و صمغ کهیر از همه بهتر بود و صمغ ببول قریب النفع بدانسته و سفید براق و آن
صمغ عربی ست و منافع آن بقول یونانیان در صمغ مسطور شد گوندرا بضم کاف و واو مجهول و خفاء نون و فتح دال هندی و الف
اسم بیته است گوندا بالضم کاف فارسی و واو مجهول و خفاء نون و فتح دال مهمله و الف در ملک مالوه لسوڑه را نامند گهندینا بالفتح کاف
و سکون واو و نون و کسر دال هندی و نون مشدده و خفاء تحتانی و الف اسم تمنا ست گوندی بکاف فارسی و واو مجهول و خفاء
نون و کسر دال مهمله و سکون یاء تحتانی و گوندنی بسکون دال و اضافه نون ثانی مکسوره و یاء تحتانی نیز گویند و بزبان سنسکرت پشکر نه سهانا
شیلو و سلمیش مانتک بمعنی لزج و ملک پشپا بمعنی گلش مثل مروارید و گرباتر و یعنی درخت گران و گرتهر سنتا بمعنی خود لزج و مولد
بلغم لزج و گل او دافع بسیاری گرمی ست میانمند درخت آن کلان و سطبر تنه با شاخهای بسیار و برگ آن بعرض نزد انگشت و
کم و زیاده و بدرازی تا یک انگشت و بسوی دنباله عرض آن کم و بسوی سر عرض زیاده ولی نوک و تنک و درشت و گل آن خرد و سفید
و اندک خوشبو و بار آن در خامی سبز و بعد پختگی سرخ مثل دانه یاقوت رمانی و پوست آن باریک و مقدار آن برابر فلسه و مائل بمخروطی
و تخم آن ملجم چسپیده و لعابی و در تابستان بار و بهار میکند مائل بسردی و نزد بعضی گرم نزد هندیان تیز و با مزه زمخت و شیرین و گران
و مولد کف و بلغم لزج و کرم شکم و جرب و دافع زهر گرمی دمامیل و سفید موی و بقول اطبای یونانی نافع سرفه و مصفی و از خصوصیات
آن که در زمین باشند اگر زادر دهن داشتن خواص آن قریب سپستان و قاتل کرم شکم و دافع سوزاک و مغلظ منی و اگر گوندی را
بر قوباها بمالند فائده دهد و بسیار خوردن و ناشتا خوردن آن غثی و نفاخ مصلح آن قند و برگ آن در مزاج سرد ست خائیدن برگ و
پوست درخت آن نافع قلع و اگر برگ آن سوخته خاکستر آن بروغن شیرین آمیخته بر جراحت نهند مفید بود و اگر برگ آن و برگ سپستان
سوخته بروغن گاو آمیخته بر ورم گوش طلا سازند نافع ست و اگر برگ نرم گوندی یک توله و مویز منقی یک توله با آب شیر برآورده

بایک ماشه طین مغره یعنی گیرو بیاشامند قاطع سیلان خون بواسیر ست واگر بگیرند گوندی پخته ولعاب زبان بر آورده با مثل آن شکر بقوام لعوق آورند وقدری صمغ عربی سائیده دران آمیخته نگهدارند وهر روز بخورند در دفع سرفه عجیب الاثر ست واگر گوندی را مع تخم خشخاش کرده سفوف نموده با مثل آن شکر آمیخته بدهند مغلظ منی ومقوی کمر ومهیج باه است وگویند ضماد لعاب آن برای زهر کژدم نافع **کونکلوس** اسم لوف ست **کونله** بفتح کاف وسکون واو وخفاء نون وفتح لام وهاء در کنوله مسطور شد **کونهان** نباتی ست که بعضی کنهان خوانند **کونه** بفتح کاف وسکون واو وخفاء نون وهاء مشهور با برجن روک **کوو** بفتح کاف وضم همزه وواو وسکون واو ثانی درختی ست در کشمیر کثیر الوجود گرم ست ودافع پرمیو وناصور وفساد زهر وکرم شکم وفساد بلغم وجذام وثمر آن بلغم افزا ومع آن گران ومبهی ودافع فساد باد **کوودار** بضم کاف وسکون واو مجهول وکسر واو دوم وبعوض آن باء موحده هم آمده وفتح دال مهمله والف و فتح راء مهمله اسم کچنال ست **گوه** بضم کاف فارسی وواو مجهول وسکون ها اسم هندی سوسمار ست وآنرا گهوتر بهویر وورم و بسنسکرت گودها نامند گوشت آن مقوی ومبهی ومشهی ودافع فساد صفرا وباد وبلغم ست وبعضی هندیان نوشته اند که گوشت پخته او شیرین و تیز ست وگوشت بدن را محکم کند ومزاج را روشن نماید ومنی بیفزاید وامراض سینه دفع کند وبزبان تو زائیده بهتر ست برای پیر وجوان نماید ودرد کمر دور کرده کمر را مستحکم سازد وافعال وخواص این بقول اطبای یونان در سوسمار مسطور شد **کوه کوک** اسم کبک دری **گوها** بضم کاف فارسی وسکون واو وفتح الف اسم پرشت پرنی ست **کوه غلطان** اسم خنفسا ست **کوهله** اسم قحوان ست **کوهنج** اسم فارسی زعرور ست وبهندی درخت عوسج ست **کوهی** وکوهیج بفارسی زعرور جلبی ست **کوئی** اسم ورل ست **کویت** بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء تحتانی وتاء فوقانی هندی ورکیت بیاید **کویچ** وکویز اسم فارسی زعرور سرخ بستانی ست ونزد بعضی کویز بزاء فارسی بمعنی مطلق زعرور ست **کویری** بضم کاف وسکون واو وتحتانی وکسر راء مهمله وسکون تحتانی هندیان آنرا استری کار یعنی خانه حسن وسترنجی یعنی مثل مشک پر از آب وسمبهی یعنی خوب تر سازنده مرض میگویند وتیز سمبهی اسم مشترک ست میان پهلی کهر سنبل وکویری ونامند وآن بار غلافی ست که دو طرف او محدود دیکی بسوی یمنی ودیگر بسوی راست و به پوست او زغب املس سیاه و نگهی ایند و ان نانه ها در هر غلاف تخم مانند باقلا در رویدگی اولی ساق وبیاره دار بالای سقف ودرختان مجاور میرود وبرگ وسه شعبه با دراق کهر سنبل در برگ و بار او هم مشابهت دارد اما بار این نسبت بار کهر سنبل خرد وباریک وتازک میشود وآن سرد وبر پهلی آنها در گوشت قلیه پخته تا نخورش میسازد وبسیار مزه دار وشیرین ست وآن گران وگوارنده طبع وآواز صاف کند وبر سخن آوری دهد ودسمن ومبهی وقابض وحابس اسهال ونفاخ ومضر دماغ ومصلحش توابل حاره ونزد هندیان مولد صفرا ست **کویل** بضم کاف وواو مجهول وفتح یاء تحتانی وسکون لام در هند طائری ست خوش آواز در ابتدا موسم برشکال ووقت گل کردن انبه بشور رشس می آید وآواز عاشقانه می نماید وهندیان آنرا کوکیته بکسر جیم وکوکل بکسر کاف ثانی نامند ورنگ آن سیاه وچشمهای او سرخ می باشد واز همه گلها خوش میشود واز گل کشنیز میگریزد واشبه بزاغ وکوچک تر از آن ماده آن خود بچه بر نمی آرد بلکه در آشیانه زاغ بیضه وشکسته بیضه خود می نهد چون بچه می آید زاغ پرورش می نماید وچون پر وبال بر آرد آنرا بچه غیر دریافته میزند وبدر میکند واز تهمت زاغ دشمن کویل ست وقریب آشیانه خود آمدن نمی دهد ونزد هندیان گوشت آن سرد وچرب وور وقت هضم شیرین وبقول بعضی مجربین گرم ست ودافع رکت پت وباد ومخرج بول وبراز وافزاینده منی ونزد بعضی خشک وشیرین ونزاکت ودباد انگیز و سرد وقابض بول وشکم ومقوی چشم ودیگر اعضا وافزاینده رنگ وسیاه کننده موی سفید ودافع بلغم وتلخه است وگویند چون طعام زهر آلود به پیش نظر او کنند اگر دران وقت آواز کند آوازش متغیر گردد **کویلاس** بضم کاف وسکون واو وکسر

کونکلوس
کونله
کونهان
کونه
کوو
کوودار
گوه
کوه کوک
گوها
کوه غلطان
کوهله
کوهنج
کوهی
کویت
کوئی
کویچ
کویری
کویل
کویلاس

کهاپریا در کهپریا بیابد کهار بفتح کاف وخفا رها والف وسکون را مهمله اسم هندی نمکی ست که از خاک بعضی اشجار میسازند مثل ترب وچرچته وپلاس وتهاکی وکنجد وگوکهرو وبهنگره وآک وزقوم وغیره که سوخته از خاکستر آن بطریق معروف کهار برمی آورند کهارک اسم خرماست کهارنی لون بضم لام وسکون واو ونون قسمی از نمک ست کهال اسم جلدست کهاوکاڑی بفتح کاف فارسی وخفا ها والف وسکون واو وفتح کاف والف دوم وکسر را هندی وسکون تحتانی اسم مسی ست کهانڈکهولی بفتح کاف وخفا ها والف ونون وسکون دال هندی وضم کاف دوم وخفا ها دوم وسکون واو وکسر لام وسکون تحتانی آن نباتی ست باشاخهای بسیار ومفروش بر زمین می شود در مزارع وغیره میروید وبرگش مانا برگ گلوی لیکن از ان خردتر ونرم واملس واز جمله بقولات صحرائی ست که بسیار پخته می شود ونانخورش لذیذ میگردد وقسمی دیگر ست که آنرا پنکول میگویند بفتح با عجمی وخفا نون وضم کاف وسکون واو مجهول ولام بعینه مانند اول ست اما برگ او از ان گرد تر وکلان شبیه ببرگ اترن بود واین قسم سم ومفرح ست کهانڈ بفتح کاف وها والف ونون ودال هندی اسم شکر سفید ست وافعال وخواص آن بقول هندیان در کهندستان بیاید کهانس بکاف وها والف ونون وسین مهمله اسم کاه است کهانگر اسم پلاس ست کهپریا بفتح کاف وخفا ها وفتح با فارسی وسکون را مهمله وفتح یا تحتانی والف اسم هندی توتیاست که سنگ بصری نیز گویند ودر هندی تتر میگویند وبر سه قسم نوشته اند قسم اول کهپری می نامند وآن سنگهای مستدیر سفید مایل بسرخی که بر وچیزی مانند نمک ظاهر میباشد ودر سنسکرت آنرا دوتر تم بعنی مرض را نعود دفع کند ونیز بلاکاریت یعنی چیز سفید خالص وتد هم وکریری یعنی قطعه قطعه باشد وتسرب گندهی یعنی مثل صندل سوده او برای مارگزیده ضماد کردن خوب ست وقسم دوم را نیلا تهوتهو وقسم سوم را بالاتدهم وچیر تدهم وتتر نیلکاریت یعنی این چیز خوب صاف وسفید مانند شیری باشد وکرمی مدلم یعنی مزه گل دهد وامرتوت بهوا یعنی این دوا امرت ست زهر را دور کرده دل را قوت دهد وچهو شم یعنی با مراض چشم بکند و وشیر تهپتو یعنی تیزی وتلخی درد سر دور کند وشرم تدهم یعنی این قسم کهپری سردی ست میگویند وبعضی گویند که این قسم سوم پهلکری ست وآن دودهای معدنی ونباتی هم میشود وهندیان نوشته اند که آن گرم وتلخ وتیز مثل آتش وخشک ست چهارم وآن برای امراض چشم وتقویت بصر مفید ودر دوا برای خشک کردن جراحات نافع وبرای تقویت معده وتعفن شکم استعمال میکنند ودر سنکرهنی هم بکار برده همراه جوتری سوده یا مصلح آن خورانیدن از مجربات ست لیکن حکمای یونان آنرا بخوردن استعمال نمیکنند افعال وخواص این بقول یونانیان در توتیا گذشت کهٹاشلکهی بفتح کاف فارسی وخفا ها وفتح فوقانی هندی والف وکسر شین معجمه وکاف وخفا ها دوم وسکون تحتانی اسم چیرک ست کهٹه بفتح کاف وخفا ها وفتح فوقانی هندی مشدده وخفا ها اسم لیمون کلان وترش ونیز اسم مطلق ترشی ست کهٹاک بڑهیا وکهٹکت بڑهیی هر دو اسم هدهد ست کهٹلی بفتح کاف وخفا ها وسکون فوقانی هندی وکسر لام وسکون تحتانی مجهوله اسم مشترک ست میان زرکی ودرخت گل چاندنی کهٹوا نیز میگویند بکاف وها وفوقانی هندی وفتح واو والف اسم بوئی ست کهٹمل اسم فسافس ست کهٹه انگا اسم لوبی ست کهچڑی بکسر کاف وخفا ها وسکون جیم فارسی وکسر را مهمله هندی وسکون یا تحتانی از اغذیه معروفه اهل هندست که از برنج دو ثلث ودال مونگ یا نخود یا تور یا عدس یا ماش سیاه ثلث یا کم وزیاده آمیخته می پزند وآنچه از دال مونگ بسازند جهت مرضی از نخود وغیره وجهت اصحا نیکو غذای ست وآنچه با آب یخنی ومصالح گرم پزند سله کهچڑی با روغن تازه وحبزات ویا اچار شلغم وگزر وغیره آن بسیار لذت میدهد مزاج آن بحسب مزاج بسائط آنست خوشبو وشیرین اندک گران ومقوی ومسمن ودافع باد وتشنگی وصفرا ومولد کف ومعمول اطبای هندست که جهت پرهیز مریضان امر بخوردن کهچڑی بی روغن میکنند قائم مقام مزورات وکهچڑی مونگ سریع الهضم وکم نفخ وکهچڑی تور دیر هضم وبی نفخ وسوای این هر دو نفاخ وبسیار گران جمله کهچڑی

منجر نوشته اند **کهجور** بفتح کاف وخفاء ها وضم جیم وسکون واو وراء مهمله وکهجوری باضافه زای مهمله بعد از ها نیز آمده وآن اسم هندی ثمر درخت معروف ست که در هند بجای خرماست قسم اعلای آن پنڈ کهجور ست که از گجرات می آورند وآن در فصل بای موحده بانون مسطور شد وقسم دیگر آن که در سائر بلاد هند میشود نزد هندیان سرد وتر وبقول بعضے معتدل مائل بگرمی در درجه شیرین ودافع سردی وسکن تشنگی ونافع تپ بادی وسفراوی وخشکی دهن حادث از فاقه ها وافزاینده اشتها ومعین بر سخن ومفید جهیرو گک وبرای اکابر دیوان ادن بهتر ست ومسلح اقسام آن فلفل گرد **کهجور کا رس** اسم هندی نبیذ التمر ست **کهجور کا گابها** جمار النخل ست **کهجور کا پهول** اسم هندی طلع النخل ست **کهجوری** باضافه تحتانی اسم موصلی سیاه است **کهدرا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وفتح راء مهمله والف اسم کهیر ست **کهدرا ولیمی** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وفتح راء مهمله والف وفتح واو وسکون لام وفتح یاء تحتانی وکسر بای فارسی وسکون یاء تحتانی ثانی درخت سکرن ست **کهدل** اسم عربی عنکبوت ست **کهدیتا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وسکون یاء تحتانی وفتح تاء فوقانی والف گل چاندنی وگل کالا دانه است **کهدرو شترا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وسکون تحتانی وضم راء مهمله ودال وسکون واو وفتح شین معجمه وسکون تاء فوقانی وفتح راء مهمله دوم والف اسم تلوک ست **کهرا** اسم خرگوش ست **کهر** بضم کاف وخفاء ها وسکون راء مهمله هندی اسم ظلف ست **کهربا** بفتح کاف وسکون ها وضم راء مهمله وفتح بای موحده والف اسم فارسی ست یا معرب از کاه ربای فارسی بعربی صمغ البحر وصمغ الحور وقرن البحر ومصباح الروم نیز نامند وبیونانی دیامیطلس والقیطردن والقطرون وبسریانی همربا وبرومی هیغیر وبهندی کپور گویند وآن صمغ درختی ست که از بلاد روم وبلغار ومغرب وغیر آن آورند ودرخت آن عظیم وآنرا حور نامند بحاء مهمله ودر مقامش مسطور شد شیخ الرئیس نوشته که آن صمغی ست مثل سندروس شکننده مائل بزردی وسفیدی ودشفافی وگاه مائل بسرخی میباشد وآن جذب کند کاه بخود میکند ولهذا آنرا بفارسی کاه ربا نامند یعنی رباینده کاه مرکب از ربائیت فاتره دارضیت لطیفه وآن صمغ درختی ست که آنرا حور رومی گویند ودرخت آن مرکب از اجزای ارضی لطیف مائی یابس ست وبعضے ازین انکار دارند چنانچه صاحب جامع گفته که مترجمین کتاب دیسقوریدوس وکتاب جالینوس گمان کرده اند که آن صمغ حور رومی ست وچنین نیست زیرا که فاضل جالینوس هرگاه حور رومی را ذکر کرده گفته که گل این درخت قوی گرم در سوم ست وصمغ آن نیز قوی شبیه بقوت شجر آنست واین گرم زیاده از گل آنست واما دیسقوریدوس گفته که صمغ حور رومی را چون بدست بمالند ازان بوی خوش آید واین قول آن هردو فاضل در صمغ حور رومی ست ودر کهربا چیزی ازین اوصاف که مذکور شد یافته نمیشود ودر ما هست ونه در قوت ونه در خوشبوئی ونه در امتحان پس غلطی قول مترجمین ظاهر شد وبعد از غافقی نقل کرده که کهربا دو قسم ست بعضے ازان آنست که از بلاد روم ومشرق می آورند وبعضی آن در غرب بلاد اندلس قریب سواحل بحر یافته میشود وبیشتر نزدیک بیخ دوم یافته میشود وبعد ازان صاحب جامع گفته که خبیری مرا خبر داده که آن رطوبتی ست که از برگ درخت دوم میچکد چه از دوم در ان ناحیه بنگام طلوع آن از زمین رطوبت میچکد وآن رطوبت بغبیه بعسل قبل انعقاد میباشد وبعد انعقاد این صمغ متکون میشود وگاهی در اندرون آن مگس وگاه سنگریزه یافته میشود واین دلالت میکند بر آنکه آن صمغ ست وبعضے گفته اند که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربا بوده که چیزی بوزینه در جوف آن مانده بود وگویند که کهربا دو قسم میباشد رومی وشمعی ورومی آن بهتر ست وسخت وشفاف براق طلای رنگ بیرنگ ازو چون بدست بمالند که گرم گردد ازان بوی آب لیمو آید وریزه کاه را برباید وپنبه وابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند وبالوان دیگر نیز میباشد وشمعی آن بدین اوصاف نیست ودر قوت ازان ضعیف تر وقوت کهربا تا شصت سال باقی می ماند واز کلام متقدمین ظاهر میشود که کهربا وسندروس هردو از یک جنس اند وسندروس مخصوص ببلاد هند وکهربا بخصوص ببلاد مغرب شمالی در ربودن کاه هردو شریک اند

کهجور کا رس
کهجور کا گابها
کهجور کا پهول
کهجوری
کهدرا
کهدرا ولیمی
کهدل
کهدیتا
کهدرو شترا
کهرا
کهربا

الا آنکه سندروس باندک گرمی که از مالیدن ست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار ست و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا سخت و از ان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در هنگام سوختن از ان بوی مصطگی و از سندروس بوی کریه بوی شاخ سوخته می آید و نیز بقول بعضی فرق میان کهربا و سندروس آنست که کهربا تلخ مزه و گران وزن میباشد و سندروس چنین نیست و بیان سندروس در فصل سین با نون گذشت و بعضی در ماهیت کهربا گفته اند که آن در کنارهای دریای شور از زیر زمین برمی آید و بقول بعضی آب چشمه ایست در جزایر مغرب و اقوال دیگر در ان نیز هست و همه اصلی ندارد و با لجمله طبع آن بقول شیخ گرم اندک و خشک در دوم و گویند گرمی و سردی معتدل ست و سرد در اول نیز گفته اند و گویند آن مرکب القوی از جوهر ارضی یابس و مائی لطیف گرم در اول و خشک در دوم ست و بعضی سرد و خشک در دوم دانسته اند و قوت آن شبیه بقوت گل ارمنی است لیکن حبس آن زیاده از انست و حابس ست خصوصاً جهت خون از هر موضع که آید چون براورام حاره تعلیق یا طلا نمایند نفع کند و طلای آن بر پیشانی مانع رعاف و تجلب مواد از سر بسوی سینه است و همچنین مالیدن آن در بینی حابس رعاف و داخل ادویه چشم کردن مقوی ... و از ادویه نافعه آنست و حابس نفث الدم صدر و ریه چون با آب گرم باد و گرمناسب دیگر بخورند و نیز حابس خونیکه از انقطاع رگ سینه باشد و مفرح و مقوی قلب و نافع خفقان چون نیم مثقال با آب سرد بخورند و با گلاب یا آب بهی جهت خفقان عارض از صفرا و بشارالت معده و التهاب نیز نافع بسبب تعدیل و تنقیه آن روح را و خاصیت آن در تقویت قلب و تفریح آن عظیم ست و آن حابس قی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده است و یک مثقال آن حبس تجلب مواد از سر و سینه بسوی معده کند و این جمع را منفعت عظیم در معده و امعاست و با مصطگی مقوی معده است و چون یک نیم مثقال از ان با آب سرد یا گلاب بنوشند قی و غثیان را قطع نماید و سقطار یاسی معدی را نفع کند و آن جهت منع قی الدم و اسهال الدم و سیلان خون از رحم و مقعد و جگر و مجاری بول و جهت خلفه صفراوی و زحیر با لخاصیت مفید ست چون یکمثقال از ان با آب سرد و یا بعض اشربه بارده بخورند حابس شیح و نافع یرقان و حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و نافع عسر البول ست چون با مصطگی بخورند و شرب آن مانع کثرت حیض و نافع بواسیر و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر باشد و آن جهت التیام جراحات و حبس خون آنها و همچنین نهادن آن با مرهم نافع جراحات و طلای آن با آب جهت سوختگی آتش و آبه و کوفتگی و شکستگی اعضا و خوردن آن نیم مثقال با گلاب نافع مفاصل و کوفتگی ست و طلای آن با مورد حابس عرق ضعفا و از خواص آنست که چون تعلیق آن بر حامله کنند حفظ جنین از آفات و اسقاط نماید و اگر بر صاحب یرقان تعلیق نمایند بغایت نفع کند و نیز تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمد و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون ست و گویند که کهربا مضر سر ست و دافع آن مصدع مصلح آن بنفشه و گویند بیخ فارسی و صاحب منهج نوشته که کهربا را محرق و غیر محرق استعمال میکنند و مضر با آواز ست مصلح آن لعاب بهدانه بدل آن سندروس و گویند اگر سندروس یافت نشود وزن آن گل ارمنی و دو ثلث آن سلیخه و نیم وزن آن اصطفول بریان و گویند بهوزن یا دو وزن آن طباشیر و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان مقدار شربت آن نیم مثقال و طریق احتراق آن مانند سوختن اقلیمیاست کهرتر بضم کاف و خفاء ها و فتح را مهمله و بار فارسی و فتح تاء فوقانی مشدده و سکون را مهمله دوم کهربرشش بضم باء موحده و خفاء ها و سکون را مهمله و شین معجمه هردو اسم مرو است کهرتریکا بضم کاف و خفاء ها و فتح را مهمله و باء فارسی و سکون تاء فوقانی و کسر را مهمله دوم و سکون یاء تحتانی و فتح کاف دوم و الف اسم برنگاوپت پاپڑه است کهرپسیا بفتح کاف و خفاء ها و فتح را مهمله و ضم باء فارسی و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی دوم و الف اسم هلهل دیوانه است کهرلوجه بکاف و ها و را مهمله و ضم موحده و سکون واو و فتح جیم و ها اسم خربزه است و در سند آنرا دهیل می نامند

صاحب دستور الاطبا گوید شیرین و گرم و تر مزاج روح دارد و بقدر ده صف آن گوش کن دو دم مزن اما اکثار آن مرخی معده است مصلح وی سکنجبین و دیگر هندیان نوشته اند که سرد ست و سردی پاک و لطیف ست و باالذات دافع امراض فساد بول و پرمیو و استحاضه و گرسنگی نشانند و تخم او معتدل ست منی بیفزاید و صفرا ابدر کند و گرانی دور سازد و طبع را خوش کرد انداعمال و خواص این البقول بولیلیا در خرپزه مسطور شد **کهر بهولی** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و خفاء ها دوم و سکون واو و کسر لام و سکون یاء تحتانی معنی آن خانه فراموشی ست وجه تسمیه او آنست که از خوردنش انسان خود را و مکان خود را فراموش میکند و در ماهیت آن اختلاف ست بعضی گویند طرف تاتوره است که در خامی و سبزی خشک نموده تکبیر و طلا میسازند و نزد بعضی تخم آنست که بعد پختگی گرفته باشند و گویند تحقیق آنست که ورق گل بهناگ را تکبیر و طلا کرده خشک ساخته میدارند و مزاج آن نیز مختلف فیه است بعضی سرد و خشک و بعضی گرم در چهارم گفته اند و آن مخدر و مسکر و قاتل بخنق ست از خوردنش حالات عجیبه طاری میشود گاه میخندد و گاهی میگرید و سخنان بیهوشی میکند و پارچه از بدن دور میکند و حرکات مختلفه مانند قطرب می نماید و مانند سگ بانگ میزند مصلح آن قی کردن و شیر نوشیدن ست و طلای آن نافع برص و بهق و جذام **کهرت کوشاتکی** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون راء مهمله و فتح تاء فوقانی و کاف و واو و شین معجمه و الف و تاء فوقانی و کاف دوم و یاء تحتانی اسم گهیا توری ست **کهرجور** بفتح کاف و ها و راء مهمله و ضم جیم و سکون واو و راء مهمله دوم اسم هندی کهجور ست **کهر جهده** بفتح جیم فارسی مشدد و خفاء ها دوم و فتح دال مهمله و الف اسم ساگون ست **کهرستو** بفتح کاف و خفاء ها و فتح راء مهمله و سکون سین مهمله و ضم فوقانی و سکون واو اسم قسمی از دوب ست که سیاه باشد **کهرسنبل** بفتح کاف و خفاء ها و سکون راء مهمله یا هندیه و فتح سین مهمله و خفاء نون و فتح باء موحده و سکون لام و بزبان هنود چمپا بفتح جیم فارسی و میم مشدده و الف بسنسکرت سمبهی گویند و آن نبات هندی ست که بار کلان بر درختها میدود و شاخها بسیار میکند و بر هر شاخ باریک سه سه برگ گرد مایل بدرازی و تنک و سبز و در رنگ شاخهای باریک اندک سیاهی مایل بسرخی و گل آن عباسی رنگ مایل بسیاهی و بار آن غلافی و گنده و عریض و دراز بقدر یک وجب و در ان تخم مثل تخم کونچ و هر دو قسم ست بلدی و صحرائی و هر دو سفید و سرخ تخم میباشد و گل سفید مانند گل سیم اندک شیرین و پهلی آن از اقسام تخم جو شده نقش نموده تخم آن خوردن بسیار لذیذ و بهتر از باقلا و آنکه بر درختهای تهوهر میدود بدست و هندیان اکثر پهلی آن پخته میخورند مزاج بار آن سرد و خشک نزد بعضی گرم و خشک و مزه آن تلخ و زمخت و شیرین و گران و مقوی سخن و تیز کننده باصره و مقوی بدن و دافع باد و صفرا و مفید سینه و افزاینده تشنگی و مولد تپ و دافع قروح و سوزش اعضای بول و آب برگ آن بقدر شش توله یا کم و زیاده از آن و سه قاش لهسن و سه دانه فلفل گرد در آن سائیده روز یکشنبه بنوشانند و غذا نان بی نمک و روغن بدهند و همین طور تا سه مرتبه بعمل آرند در دفع غبار نیز مجرب ست **کهرسن کندو** بفتح کاف و خفاء ها و فتح راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح کاف دوم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون واو اسم چرونجی ست **کهرمکرا** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون راء مهمله هندی و فتح میم و سکون کاف ثانی و فتح راء مهمله هندی دوم و الف اسم ریسدگی ست و تخم او که سرخ رنگ بقدر خردل ست و از پهلی آن بر می آید نیز باین اسم می نامند و گرم ست در معاجین و سفوفات هندی برای قوت باه و تغلیظ منی استعمال می نمایند و بعضی اطبای دکهن مینویسند که آن نبتی ست سیاه رنگ صلب و دار سخت و گران و اندرون او اغبر با قلیلی تلخی و گویند که نباتش بیاره دار و برگ او شبیه برگ مان و گل او سیاه و بار او غلافی مانند غلاف کلتهی ست و قسمی ست از ان که آن را دو دیا کهر مکرا نامند و آن سفید و براق میشود و برگ او مانند برگ سیم و گل او مثل گل مرچ سرخ و بار او مانند تر میشود و غلاف مثل ککری میخورند و در مزه مشابه اوست و چون میرسد شیرین و لذیذ میگردد و هیچ او مانند ترب

کهر بهولی
کهرت کوشاتکی
کهرجور
کهر جهده
کهرستو
کهرسنبل
کهرسن کندو
کهرمکرا

اما مغز سفید و شفاف و پوست تنک مانند مغز چهره بادام می باشد و اکثر و استعمال بیخ ست خشک تر استعمال میکنند مزاج او سرد و خشک
با رطوبت فضلیه بیند و بعضی گرم در اول و تر و آن مبهی و مقوی گرده و کمر و مغلظ منی و اکثر در سفوفات مغلظ منی بکار می آید و مجرب ست
کهرمنجی بفتح کاف و خفا ها و سکون را مهمله و فتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر را مهمله دوم و سکون یا تحتانی اسم جوزهندی ست
کهرنکا بفتح کاف و سکون ها و فتح را هندی و سکون نون و فتح کاف دوم و الف اسم گوکهرو ست کهرنی بکسر کاف و خفا ها و سکون
را مهمله و کسر نون و سکون یا تحتانی اسم هندی ست بزبان هندی یالیند و بعضی بار شیر دارد قسمی از ان مسمی بچیک ست و آن بار
درختی ست عظیم قریب بدرخت پیپل و برگ آن درازاندک و باریکتر از برگ کنهل و بی نوک بلکه بجایش اندک کفیده و ثمار آن بقدر
خسته خرما و ازرگ کننده و در خامی سبز و بعد رسیدگی زرد میباشد در آخر زمستان شروع میشود و در تابستان پخته میگردد و شیرین مزه و شیردار
که بلب و زبان بچسپد در ملک گجرات بکثرت میشود و آن بهتر ست از آنچه در بنگاله میشود و در بعضی جاها ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلوبخارا
میباشد و این بسیار کمیاب و در بلده پرنیه از مضافات صوبه بنگاله یکدو درخت آن موجود اند مزاج آن نزد هندیان سرد و تر ست و شیرین
و چرب و گران و مقوی اعضا و دافع فساد اخلاط ثلثه و خون و نافع امراض سینه و صفرا و حرقت البول و یاری دهنده بسحر و افزاینده منی
و این میوه لایق خوردن بادشاهان ست و بقول صاحب مخزن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه مفرح و مقوی اعضا و رافع
ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و دق و حبس سرفه و قرحه مجاری بول نافع و مشهی طعام و مبهی اکتحال سوده مغز تخم
آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم ست و با ناخن نیل و در رفع بیاض چشم مجرب ست و سعوط آن با گلاب و بوره
مفید دوار مطلق است اما حق است که گرم در دوم و خشک در اول و این قول اصح ست چراکه از خوردن او گرمی و خشکی محسوس میشود و مسمن
بدن و دیر هضم و مقوی باه و معده و دافع و مغلظ منی و مولد سودا ست و یک نوع عفونت دارد و قابض و چون پخته بر درخت شود آنرا بسیار
نافع نوشته اند و چون تازه و بسیار خورده شود بیم تولد قولنج بود مصلح آن گلقند و مغز خسته آن گرم و حاد و اگر کوفته پخته در موی بمالند فرزند
قاتل قمل ست و پوست بیخ او در سفوفات مغلظ منی مستعمل ست و بعضی گویند مصلح آن دوغ ست و خسته آن تلخ و اطلاق آن درست
و روغن مغز تخم او مسمن قضیب ست بگیرند پوست و بار کتانی خرد و قسط و مغز بلادر هر سه برابر و چهار چند آن شیره در روغن کنجد و
شمش چند او و یه روغن کهرنی آمیخته با تش نرم بپزند و نگاهدارند و بوقت حاجت طلا کنند کهرولی بفتح کاف و خفا ها و ضم را
مهمله و سکون واو مجهول و کسر لام و سکون یا تحتانی و کهیر اول و کهلوری نیز نامند اسم هندی حبوب مرکب ست که از کات بندی
و غیره بقدر دانه فلفل و بزرگ از ان میسازند و بر ان ورق نقره پیچیده میفروشند خوشبو ست نکهت دهن خوش کند و مفرح و
مقوی معده اول کات را در آب حل نموده و خوب مالیده میگذارند تا صاف آن ته نشین شود و بعد از ان در شیر گاو دیگر جوش دهند
و بقدر مشک و عنبر و گلاب حبوب میسازند و در شهرها بعوض گلاب عرق کیوره داخل میکنند و بعضی در ان جوزبوا و صندل و الایچی
و قرنفل و بالا هم داخل میسازند و گویند دافع ناعوظی و قولنج و بلاده و افزاینده اشتهاست کهره اسم هندی ست کهرهتی بکسر و یا بفتح
کاف و خفا ها و فتح را مهمله و سکون ها ثانی و کسر تا فوقانی هندی و سکون یا تحتانی دوای هندی ست نهال او بقدر یک گز و کم
از ان و آن دو قسم ست قسمی از ان کلان ست که آنرا کهرهتا نامند باضافه الف عوض یا تحتانی برگ و درخت این کلان نسبت بقسم اول
لیکن قسم خرد یعنی کهرهتی در منافع قوی تر ست سرد و تر و در مزه شیرین و گویند گرم و خشک ست نافع امراض بلغمی و قابض شکم و دافع
سرخ باد و فساد صفرا و امراض رحم و برافروزنده رنگ روی و بیخ او بقدر شش ماشه با دو چهار فلفل گرد سائیده بصاحب سپیده ادن
خیلی مفید ست و اهل هند او را چوب حیات نامیده اند کهرهن نوعی از بادنجان بری ست کهری بفتح کاف و خفا ها و کسر را مهمله

وسکون یاء تحتانی و آن را کهریا نیز گویند باضافه الف بعد یاء تحتانی و اسم هندی قیمولیا ست آن گلی ست سفید رنگ که ازان
دیوارهای خانه سفید کنند و قسمی ازان کور با کہان ست و خواص هردو یکی ست و در مزاج سرد و خشک اگر یک تا نک آنرا در نیم پاؤ آب
حل کرده بدارند تا ته نشین شود پس آب صاف آن بنوشند نافع ضربه و سقطه است فعال و خواص این بقول یونانیان در قیمولیا مسطور شد
کهرک و **کهرل** اسم جرجیر ست **کهسران** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون سین مهمله و فتح راء مهمله و الف و فتح یاء تحتانی و سکون
و نون اسم بندال ست **کهسرون** اسم زعفران ست **کهکٹا ندک** بضم کاف و خفاء ها و ضم کاف ثانی و فتح تاء فوقانی هندی و الف
و خفاء نون و فتح دال مهمله و سکون کاف ثالث قسمی از برنج ست و در خواص مثل کرشن دہان ست **کهلت** و **کهکم** بادنجان ست
کهکر بیل اسم بندال ست **کهگو** اسم هندی بوم ست **کهل** بفتح کاف و سکون ها و لام بزبان هنود کلی و باشان بهیدی و اتبل بهی
داشمی بهیدک و باشنا و پنڈی کوره و در لغت سنسکرت پنڈی تلهه و کالینڈی که هردو اسم ست و سوبت پنڈی یعنی مثل آرد سفید
میشود و گرندهی پنڈی یعنی گلش گره گره مثل آرد میباشد و پاشان بهیدی یعنی گدازنده سنگ میگویند و آن روئیدگی ست مفروش
بر زمین در باغها و نزدیک آب و زمین نمناک میروید برگ او مانند برگ ریحان اما خرد تر از وی کنگره و خوشه های سفید نیز از میان شاخهاش نما
و گویند که از قسم پتر بهوڑی ست لیکن فرق میان هردو آنکه برگ پتر بهوڑی گرد و لزج میباشد بخلاف کهل که برگ او اندک دراز و تلخی و لزوجت دارد
ولیکن خوشهای هردو مثل یکدیگر و تخمش سفید و مردمان اکثر از برگهای نرم او نانخورش میسازند گرم و خشک و بعضی سرد میگویند مدر بول
جهت احتباس آن و سوزش و پرمیو مفید و تخمش برای استسقاء و اسهال صبیان نافع و هندیان نوشته اند که تیز و تلخ بود و کدر حرم
که قسمی از باد ست آنرا دفع نماید و تقطیر بول و سوزش دست و پا و بول را مفید **کهلوت** با فای هندی ست **کهلا** اسم سنجار ست
کهلی بفتح کاف و خفاء ها و کسر لام و سکون یاء تحتانی و کهل بدون یاء تحتانی و سکون لام ثفل روغن کنجد ست که گنجاره نامند
نزد هندیان گران و نفاخ و ضعف نور چشم و مبهی چون دست بدان بشویند مزیل دسومت طعام ست افعال و خواص این
در گنجاره گذشت **کهلوری** بکسر کاف و خفاء ها و فتح لام و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم کهرولی ست که مسطور شد
کهمرا اسم کملا ست در ملک مالوه بهنگره را گویند **گهنیریا** بضم کاف فارسی خفاء ها و فتح نون و کسر باء فارسی و سکون راء مهمله و فتح
یاء تحتانی و الف اسم زرنبی ست **گهن بهوڑ** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و ضم باء فارسی و خفاء ها و ادغام واو مجهول
و سکون را هندی که گهن بیل و بلی پونسا نیز گویند نباتی ست بی ساق یعنی بیارده دار مانند انگور و باشاخهای دراز منبسط بر
زمین و بر هر شاخ سه برگ و در هر برگ پنج کنگره مشقق و گل او سفید مانند گل مرچ سرخ و برابر آن بار آن بمقدار گردگان مثلث شکل
و میانش خالی و صاحب سه غلاف با یکدیگر مشقق و در پرده هر غلاف یکدانه گندم بقدر فلفل گرد و سیاه رنگ و بر سر او سفیدی و منبت
آن زمین نرم گرم و خشک در غایت لطافت و تسخین تلطیف میکند و تخم او جهت سنگ گرده و مثانه و دیوانگی و درد کمر مفید و مدر بول
و فتح انضمام فم رحم و تهییج باه و مغلظ منی و دافع سیلان منی و مذی و ودی و در سفوفات همین امور مستعمل و مصلح آن آب شسته برنج
و برگ آن کوبیده بر زخم گولی بستن مفید اگر گولی در بدن مانده باشد کشیده بیرون می آرد و اکثر در علاج جراحات اوراق مستعمل ست
کهنبی بضم کاف و خفاء ها و نون و کسر باء موحده و سکون یاء تحتانی اسم هندی سماروغ ست و خواص آن بقول اهل هند در بهوچهتر
مذکور شد **گهن بیل** اسم گهن بهوڑ ست **گهنٹا** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و فتح تاء فوقانی هندی و الف اسم سن ست
کهنجن بفتح کاف و خفاء ها و سکون نون و فتح جیم و سکون نون ثانی اسم هندی صعوه ست **گهن جهائی** اسم املی ست **کهنڈهی** بضم کاف فارسی
و خفاء ها و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یاء تحتانی آن نباتی ست تا به نیم گز استاده میشود و شاخهای باریک میکند برگ او

کہرل — کہسران — کہسرون — کہکٹاندک — کہلت — کہکربیل — کہل — کہلوت — کہلا — کہلی — کہلوری — کہمرا — گہنیریا — گہن بہوڑ — کہنبی — گہن بیل — گہنٹا — کہنجن — گہن جہائی — کہنڈہی

از برگ سبز خرد و تر و خشن و بازغب و بر سر شاخها گل گرد و مثل غنچه سرخ مائل بسیاهی و بر و ریزه طلائی رنگ بسیار خوشنما میشود و باقی افعال
و خواص این در هندی باید کهند ابضم کاف و سکون ها و خفا و نون و فتح دال هندی و الف اسم هندیست کهندالون اسم هندی ایلون ست
کهندرج بکسر کاف و خفا ها و نون و فتح دال هندی و کسر را مهمله و سکون جیم فارسی اسم طائریست گوشت آن در منافع موافق کبک رست
کهندستان بفتح کاف و خفا ها و نون و فتح دال هندی و سکون سین مهمله و فتح تا فوقانی و الف و سکون نون دوم هندی اسم
شکر سفید ست که چینی و کهانڈ نیز نامند نزد هندیان مشهی طعام و مقوی اعضا و گران و ملین و دافع فساد باد و بقول یونانیان منافع
آن در شکر مسطور شد کهند و کهن بفتح کاف و خفا ها و نون و ضم دال مهمله هندی و سکون واو و فتح کاف ثانی و خفا ها ثانی و سکون
نون هرگاه بر اجزای پنجنکول که در فصل با ذکر یافت مرچ سیاه افزایند بدین اسم نامند و زن آن موافق پنجنکول باشد کهنسار ابضم
کاف و خفا ها و فتح نون و سین مهمله و الف و فتح را مهمله و الف بمعنی آب درخت ست اسم کیور نوشته اند کهنستک بفتح کاف فارسی
و خفا ها و فتح نون و سکون سین مهمله و ضم تا فوقانی و سکون کاف اسم لوده سرخ ست کهنس کند اسم افره است کهنشورم
اسم لوه است کهنگالی اسم بسفایج ست کهنگچی بضم کاف فارسی و خفا ها و نون و سکون کاف فارسی ثانی و کسر جیم فارسی و سکون
یا تحتانی اسم هندیست و با اضافه واو بعد یا یعنی گهونگچی نیز نامند و اهل دکن گمچی خوانند و نیز بهندی گنجا و گروند انامند و آن چهار قسم ست
سرخ که آنرا در سنسکرت چوراسی یعنی آنکه بستن او بر سر زنان زینت میدهد و تامرکا یعنی سرخ ست و کرشن رکتکا یعنی سیاه و سرخ
میباشد و معنی دیگر آنکه ضماد او بهق سفید و سرخ و سیاه را نافع ست و یا سرخ مانند مس میباشد و سویت پاکی یعنی بهق سفید را
نافع و قسم سفید آنرا سویت کامبه یعنی گل و نبات آن سفید بود و چکادهیا تخها یعنی بیخ او تپ را مفید سکند تکا یعنی شهوت باه را
کم کند و قسم سیاه را نرتا یعنی قسم سوم ست یا اینکه گلش سه برگی نبود و کرشن کام بهوجی یعنی سیاهی دارد و خوشه دار میشود
و کرشن پاکی یعنی بهق سیاه مفید و قسمی از آن یکرنگ سرخ و گرد و بین مانند چشم خروس باشد و آنرا بنڈی گروند اودر سنسکرت
اجهتا پهل یعنی بخشش مانند مار میشود و در نسخه دیگر بمعنی آنکه مانند چشم مرغ میباشد و کاک تکتا یعنی تلخ و گرم و شیرسا لو بهان یعنی برگ
او بر سر بستن درد او زائل کند و گنجا سپچا و کاکند لیکا معنی هر دو لفظ اینکه اجزا و نبات و باه می افزاید و کاک بهجنی یعنی گرمی را میزند
می نامند بالجمله نبات آن تخم و بیاره و شاخهای آن باریک بر جا در خود می پیچد و برگ مانند برگ املی و از آن بزرگتر و نازکتر و غنچه او بسیار
خوشنما و خوشه دار و بعد شگفتن چهار برگی یک برگ عریض یک طرف و سه برگ باریک یکطرف بصورت نقش لفظ الله که گویا الف
و ها از آن محذوف ست و رنگ بعضی سفید و بعضی صندلی و در طعم اندک شیرین و تر مخت و بار آن غلافی شبیه به باقلا و بعد پختگی
ترقید و از آن تخمها گرد و بیضاوی شکل بر می آید بعضی از آن یکرنگ سرخ و بعضی یکرنگ سفید و بعضی نصف سفید یا سرخ و نصف سیاه براق و قسمی از آن
گرد و بیضاوی یکرنگ سرخ مانند چشم خروس و عین الدیک عبارت ازین ست مزاج سه قسم اول گرم و خشک در سوم و تیز و تند و
مقرح و اکال و چون مغز آنرا سوده در عسل آمیخته فتیله بدان آلوده در قروح نهند گوشت زائد را میخورد و اگر در سوراخ گوش که
بطفلان میکنند نهند دفع فساد بهم رسد و آنرا در هندی هنگوڑه گویند چه اعتقاد عوام آنست که از بوی هینگ یا خوردن آن میشود
بسیار سود مند و چون فتیله آن در سوراخ ذکر که وسیع شده باشد بنهند تنگ میکند و اکثر در اطلیه تقویت ذکر مستعمل و چون مغز آن را
در چشم کشند ناخنه ببرد و در کتب هندیه نوشته که آن تلخ و گرم و دیر هضم و قوی ست و ممسک منی و افزاینده آن و برگ آن نفخ شکم
دور کند و مغز تخم سفید آن با شیر دختران سائیده در چشم کشیدن گل چشم را اگر چه کهنه باشد ببرد و اگر چشم درد کند مسکه در چشم اندازند
مطلای روغن آن بواسیر را نافع و مالیدن او بر کف دست و پا و ساعتی با آتش گرم کردن امساک منی میکند و ضماد مغز آن با آب لیمو

کهندالون
کهندرج
کهندستان
کهندوکهن
کهنسار
کهنستک
کهنس کند
کهنشورم
کهنگالی
کهنگچی

و تناب سنگ سوده بر گرهها ی بلغمی و ماده ی دخونی بعد وضع محاجم با شرط محلل و مذیب ست و چون در اخل با دویه ضماد نمایند نفع عظیم بخشد و مصلح آن روغن زرد و شیره اکاس بیل ست گویند قسم چهارم که عین الدیک ست رطوبت فضلیه را دو ر می بر و باه مقوی دل و باه و مشهی و دافع فساد صفرا و بلغم و امراض چشم و درد ملها و شور و بادها و جذام و کرم شکم ست و گویند مولد صفرا و زیاد کننده منی و مصلح آن و ضماد او آله ازنده د ماسیل مولف گوید که اکثر اطبای یونان عین الدیک را بمعنی گهونگچی نوشته اند و بعض متاخرین هندی آن گهونگچی گفته و افعالی که از تفریح و تقویت دل و غیرها در عین الدیک بیان نموده اصلا در گهونگچی یافته نمیشود بلکه این گهونگچی سموم ست از خوردن آن اکثر قی و اسهال و ضعف و کرب طاری میگردد و مصلح آن روغن زرد و شیره ست و استعمال این از خارج کرده میشود و از داخل جائز نیست **کهمول** بضم کاف و خفا ها و سکون نون و ضم میم و سکون واو و لام اسم لسه است **کهنم** بفتح کاف و خفا ها و فتح نون و سکون میم اسم لوه فولاد ست **گهن نامکا** بفتح کاف فارسی و خفا ها و سکون نون و فتح نون دوم و الف و فتح میم و کاف و الف هندی بمعنی بنام ساگ اسم ساگ چولائی ست **گهنوان** بضم کاف فارسی و خفا ها و نون و فتح واو و الف و خفا نون دوم اسم کرمی ست شبیه بجهینگر از آبالی **گهوبره** بضم کاف و خفا ها و سکون واو و باء فارسی و فتح راء مهمله و سکون ها در ذاریل بیاید انشاء الله تعالی **کهوا** اسم کاهو ست **گهوڑا** بضم کاف فارسی و خفا ها و واو مجهول و فتح راء هندی و الف اسم هندی اسب ست و بسنسکرت ترنگم نامند و آن چهار پایه مشهور ست نزد هندیان گوشت آن شیرین در طعم و هنگام هضم تلخ و سبک و مشتهی و افزاینده صفرا و بلغم و دافع فساد باد و دیهی و مقوی اعضا و چشم و حکیم شریف خان مینویسد که راقم چند مرتبه خورده گرم و مقوی میباشد و خوردن آن با مزجه حاره مناسب نیست و مردم توران که خوگر آهسته اکثر آن میل دارند و مفید بودن او بباه بسیار بیان می نمایند وزیر الممالک هندوستان نواب قمر الدین خان مرحوم در سرما اکثر گوشت اسپ بانواع مختلفه تناول می نمود و اسپ جوان و خوب فربه را ذبح میفرمود راقم بعضی جاهل را اشخاص هندوستان دیدکه احتراق خون و صفدع لسان بهم سانید و نیز بعضی اشخاص را دیدم که باستعمال شیر او منتفع گردیده در تقویت باه و معده و مزاج لیکن اینکه در کتب مرقوم ست که سکری آرد کدام کس این تاثیرش را بیان نکرد و بقول اهل یونان افعال گوشت آن در اسپ و افعال شیر آن در شیر مادیان مسطور شد **گهوڑبهوڑ** بضم کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و راء هندی و ضم باء فارسی و خفا ها و سکون واو و راء هندی دوم در گوه مذکور شد **گهوشا** بفتح کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و فتح شین معجمه و الف اسم کالنسه بمعنی آواز خوش و بمعنی دافع کری گوش اسم سداب **گهول** بضم کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و لام اسم ساگ خرفه و نیز جغرانی که روغن او بگیرند **گهولامانجر** اسم سلوست که مذکور شد **گهومان** بضم کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و فتح میم و الف و نون اسم گوبان ست **گهونٹا** بضم کاف فارسی و سکون واو و خفا نون و فتح تاء فوقانی هندی و الف اسم درخت کنگی و فوفل ست **گهونچی** اسم گهنگچی ست **گهونس** بضم کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و نون و سین مهمله اسم هندی خرموش ست و آن حیوانی ست کلان تر از موش و سیاه رنگ و بر پشتش موها ی راست و سخت دود و مش دراز و گنده دندان و ناخن تیز دارد که از آن زمین سخت و بنیاد دیوار و غیره میکند و سوراخ میکند و بروز پوشیده میگردد و بشب بیرون می آید مزاج او گرم و خشک در دوم مالیدن خون او قالع آثار و ثالیل و سرگین سوخته او با عسل جهت داء الثعلب و سر او سوخته با عسل در چشم کشیدن برای ابتدای نزول آب در چشم نافع و دل او هفت قطع نمود و هر قطعه روز یکشنبه بیان دو بصاحب صرع خورانیدن مجرب و تعلیق انیاب او بر صاحب ربع دافع و مانع اعاده آنست و بقول هندیان مزه گوشت آن شیرین و مسهل دبو اسیر را مفید **گهونگه** بضم کاف فارسی و خفا ها و سکون واو و خفا نون و فتح کاف فارسی دوم و ها با الف از قسم حلزونات گوگهاست هندی ست خاکستر گوشت او که در برشکال بهم میرسد جهت درد معده و قولنج کهنه سریع الاثر و مجرب **گهی** بکسر کاف فارسی و خفا ها

کهمول
کهنم
گهن نامکا
گهنوان
گهوبره
کهوا
گهوڑا
گهوڑبهوڑ
گهوشا
گهول
گهولامانجر
گهومان
گهونٹا
گهونچی
گهونس
گهونگه

وسکون یای تحتانی و گهیو باضافه واو ساکن در آخر اسم هندی ست بفارسی روغن ستور و بعربی سمن و نیز بهندی نیت پت و بدکهنی
توپ و بسنسکرت گهرت و شور و پی گویند و آن روغنی ست که از شیر حیوانات و یا جغرات بعمل مخصوص برآرند نزد هندیان مزاج
آن مختلف بحسب اختلاف انواع حیوانات ست و مزه آن جامع جمله مزه هاست و گفته اند که در شش مزه روغن سردارست در همه
چیزها خوبی از وست و نزد بعضی در طعم آن اختلاف ست و شیرینی در آن ظاهر و بقول اکثر بطعم شیرین و بطبع سرد و گران و مشهی طعام
و دافع فساد زهر باد و صفرا بقدری ادرار عرق نماید و رنگ بدن برافروزد و عقل و فهم زیاده کند دافع نفخ شکم و تپ و دیوانگی و خله و درد
شکم و دمامیل و بثور و ضربه سقطه و سینه صبیان و پیران را بسیار نافع و بلغم افزاید و از جمله رسائن ست و گویند که نوشیدن روغن از کند ست
شنوائی و بینائی و هول و ترقیدن بدن و پوست برآمدن آن و باد را نافع و بر سخن یاری دهد و قوت بخشد وقتی که بعد طعام میشود و مسه
بواسیر و امراض چشم و خفقان صفراوی را نافع و مزه دهد و قوت باه آرد و روشنی و خوشبوئی بخشد بالجمله روغن مرخی معده است پس
اکثار آن در تابستان خوب نیست لاسیما کسی را که مرض شکم باشد و آن افضل منضج ست لهذا گفته اند کسی که اراده شرب دوای مسهل
کند بران واجب ست که اولاً سه شب بقدر معتدل نان با فلفل سیاه بخورد و بعد از ان مسهل بیاشامد و روغنی که از شیر خام برگیرند سرد ست
و قابض و دافع فساد صفرا و خون و باد و سوزش اعضا و گرانی و سوزش تشنگی و قیان یعنی بلای حلق که بر روغن گرد آید در خواص روغن
برابرست الا آنکه تند و سبک ست و بعض گویند روغن گاو امرست از همه روغنها بهترست رفع کند با صره و سامعه را صحیح و سالم
گرداند و خوش فراجی آرد و بدن را قوت دهد و منی بیفزاید و بلغم و سودا و صفرا و درد سینه و کرب اعضا دفع کند اخلاط فاسد را نضج دهد
و اشتهای طعام آورد و روغن گاومیش را افعال قریب بروغن گاو ست مگر مرخی معده و صالح با بدان قویه است و چون با شکر نبات
بخورند تسکین شورش صفرا نماید نافع بواسیر ست زیرا که دران تلیین با قبض ست و زحیر را نیز مفید و بعضی گفته اند که روغن گاومیش
بسیار سرد ست و صفرا دفع کند و باد میکشد یا اندر وگ دیگر امراض بدی را دوست ست و گوله دور کند و بر سخن یاری دهد و مسقط شهوات
و روغن بز برای پرهیز خوب ست و سبک و گرم بود و سرفه و ضیق النفس و کف و تپ دق را نافع و کری گوش بادی و درد شکم و درد دے
که از نی شود دور کند و مشهی و مفید سهال و هاضم و پیت را سود دهد و روغن میش بصفرا مفید و مولد امراض کف و باد و بدترین روغنها ست
و امراض رحم و رعشه را مفید نوشته اند و روغن شتر نافع استسقا و قولنج و بلغم ست و روغن اسپ داده دیر هضم و محدث ریاح و گویند
روغن تنو ها که یکجا جمع کرده باشند مقوی سامعه و مجلی بدن و مشهی و مبهی و مقوی اعضاست و چشمها را بهتر و با طفال از سن طفلی تا پیری
و نیز بمشایخ موافق و روشنی بخشد و طبع را نازک کند و ضعف دور نماید و گرم میکشد یا درد و بت انواع دیوانگی مثل خفقان وغیره را نافع
و گوشت صفرا زائل کند و بهزار کار می آید و روغن تازه که فی الفور از مسکه گرفته باشند دافع جمیع امراض با فرحه سلاطین و امرا موافق
خصوصاً از مسکه گاو و طفلان را و کلان میکند یعنی مقوی قوت نامیه است و روشنی بخشد و چون روغن را گرم کرده سرد نموده از
پارچه بیفشرند و یک کرش هر روز بخورند بدن را روشنائی بخشد و تپ تشنگی و میه را دفع نماید و روغن کهنه که ده ساله یا زیاده از ان باشد
بسیار سخت مثل لاکهه میگردد و از آلات آهنی شکسته میگردد و در دوا بکار می آید بطعم تلخ بود و هنگام هضم تیز و بطبع مفسد اخلاط ثلثه و باعث
درد چشم و گوش و جذام و صرع و خله و درد رحم زنان و تنگی نفس و تپ و دافع بطلان شامه و بواسیر ست و بعضی گویند روغن کهنه مسی
و بهول و طرع و دوران سر و قروح گوش و سر و چشم و فرج و دمامیل و قروح قدیم و ناصور احلیل را سود دهد و گویند روغنی که ده سال
یا بیشتر بران بگذرد و بطبع سبک و بالخاصیت دافع سکیب و یو و جن شود افعال و خواص این بقول یونانیان در روغن مسطور شد
کهیا بکسر کاف فارسی مع خفا ها و فتح یای تحتانی و الف بهندی که و درا زرا گویند و بضمه اول اسم اردی ست کهیا توری قسمی از

توی ست **گهیان** اسم اروی و قلقاس ست **گهیانا** بسریانی عود صلیب ست و گویند شلغ نبات فاوانیا و عود فاوانیاست **گهیپ**
بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون یاء تحتانی و باء فارسی بقول حکیم شریف خان ثمر سیخوش هندی ست یا رستنی و حکیم ابوالقاسم مینویسند
که آنچه خاکسار بچشم خود دیده چنانست که گهیپ بکسر اول رستنی ست کثیر الوجود در ریگستان برگش فی الجمله مشابه به برگ فی و طول آن تا بقد آدم
و اکثر کمتر از قد آدم منظر آمده اگر برگ سبز آن کوفته با آب همچو شیر برنج پخته بر جائیکه خار خلیده باشد بربندند هر چند اذیت بسیار باشد فی الفور خار
از انجا بدر آرد و تسکین درد نماید و اگر ده توله از آن با آب سوده با یازده و دوازده عدد مرچ سیاه صاحب وجع مفاصل یک چله بنوشد نفع بین نماید
چنانچه فرزند آشنای حکیم جمال الدین نام باشنده نارنول از دو سال مبتلای وجع مفاصل بحدی بود که تاب نشست و برخاست نمیداشت
از استعمال همین دوا در مدت مذکور نفع کثیر یافته بود و این نسخه از درویشی بتجربه کار بدست آمده بود و نیز همین منفعت آن از یک کس بید یعنی طبیب
هندی در صوبه بهار بسمع خاکسار رسید **کهیر** و کهین اسم فارسی زعرور ست **کهیر** بکسر کاف و خفاء ها و سکون یاء تحتانی و راء مهمله اسم هندی
شیر برنج ست و در سنسکرت پریان و پایام گویند آنرا مقوی و مصفی آواز و معین آلات صوت و مهیج باه و افزاینده منی و باد و دافع صفرا
و مفرح دل و رافع سستی بدن و شاب کننده آن و مولد کف و استحاضه بزبان نوشته اند **کهیر** بفتح کاف و هاء مختفی و سکون یا و را اسم هندی
است و ارجیع گهوه و چیندرا و بسنسکرت گائی تری یعنی مسواک کردن از و ثواب ست و کنتلی گیتی یعنی خار راکج دارد و کهدر یعنی و کشائی پیل
بشیکا یعنی بار و گل او مزه زمخت دارد و دشتنداه و هان یعنی برای دندان و لبدان خوب ست کشتگا یعنی امراض جلدیه را مینزند و بالیتر یعنی برگ
او بسیار خرد و باریک می شود میگویند و آن درختی ست شبیه بدرخت ببول و خاردار چوب آن قریب پوست مائل بسفیدی و زیر آن در
وسط سرخ رنگ مائل به تیرگی و بسیار سخت و شاخهای آن پراگنده و بر آنها دیگر شاخهای باریک و در دو صف بمقابل یکدیگر برگهای ریزه و
طولانی مثل برگ تمر هندی و شبیه ببرگ ببول و گلش زرد رنگ و خوشبو گرد با ریشهای باریک شعریه بار آن غلافی مانند آنکس رنج و
خوشه خوشه معلق بیک معلقه و پیاز تخمها مانند تخم لیمو و در نیسان میرسد از چوب سرخ آن موسل و چوکی و غیره میسازند و در تازگی آنها ریزه
کرده در آب جوشانده صاف نموده کات میسازند بالجمله مزاج درخت کهیر سرد در اول و خشک در اول سوم نوشته اند و همچنین مزاج عصاره و
صمغ آن براده چوب کهیر قاتل کرم شکم و رافع بیر مینو دعث برص و آماس اعضا و رگت و زردی بدن و فساد بلغم ست و مقوی دندان
خصوصاً مسواک آن و گویند چوب درخت آن جهت اسهال و حبس بول موثر ست و صمغ آن شیرین و مهی و مقوی اعضاء جهت قوت
بالای نظیر ست در روغن بریان کرده باده و مهیه آمیخته در قوام قند سیاه سه ساله و بانبات معجون ساخته باستعمال آرند و برای حبس
بول و اسهال نیز مفید و غذا صمغ چوب پخته او دافع دمامیل و بثور و امراض دهن و فساد بلغم و خون ست و بعضی نوشته اند که مزاج
چوب و گل او گرم و خشک در اول تا دوم ست املا در عصاره و بارد پوست و اندکی سرد ست آن قابض و حابس اسهال کهنه و مجفف
و رادع و پوست قسم سرخ را تا شش درم در ده آثار شیر با دو گاو جوشانده و نوشیدن در یک هفته خفقان و تنگی دل ببرد و پوست مهرو قسم
قاتل کرم شکم ست و چوب او جهت سلس البول مفید و عرق گل او که مانند گلاب معطر کرده باشند مقوی دل و مزیل خفقان سرد
گرم و مصفی خون و روغن گل او که بتجربه رسید بارد ران پرورده روغن گرفته باشند گرم و خشک در دوم و تیز بود محلل ریاح غلیظه
مفاصل و اعضا و جهت استرخاء و درد نقرس و سرد نزلات و شقیقه و ریاح متمکنه در اغشیه دماغ و لقوه شموماً و استنشاقاً مفید و طلای
آن بر کمر و کنج ران و ذکر و خصیتین مسخن گرده و مثانه و مقوی تعصیب و مهیج باه و منعظ و معین بر جماع ست و باد ریه حالبه قبض شکم نماید و خلل
معده را قوی گرداند افعال و خواص کات در کات مسطور شد **کهیرا** بکسر کاف و خفاء ها و سکون یاء تحتانی و فتح راء مهمله و الف هندی اسم
خیار ست و در سنسکرت کرکاری بمعنی سردی کننده و موتر یعنی بول بسیاری آور و دوا در ادرار میکند و قسمی از قسم تلخ مهر دو سرد و خشک

و مدر بول و ملین طبع و دافع فساد صفرا و شکننده سنگ مثانه و دافع دشواری بول و رسیده آن بطعم ترش گردد و قسمی از ان کلان و خوش
طعم و آنرا بالم کهیرا نامند و رسیده آن میخورند و بطریق ارمغان برای امرا و سلاطین می آورند و در ملک مالوه خصوص بحوالی قلعهٔ مندو و گنور
خوب میشود و خیلی ملایم که در قاش او گره تواند ادو شیرین و سریع الهضم و از برای امراض گرم و حمیات حاره نافع و در جمیع منافع زیاده تر از
قسم اول و حلوای آن مدر بول و موافق امزجهٔ حاره و بسیار لذیذ باید که آنرا مقشر کرده تخم زاد و ر نموده بعد آب بر آتش مهرا پخته مالیده در
روغن گاو خوب بریان نموده شکر سفید ربع یا نصف حصهٔ آن آمیخته بقوام آرند و مغز پسته و اگر خواهند قدری زعفران و یا آرد میده
نیز افزایند کهیر کاکولی بکسر کاف و خفاء ها و سکون یای تحتانی و رای مهمله و فتح کاف دوم و الف و ضم کاف سوم و واو مجهول و کسر لام و
سکون یای تحتانی اسم قسمی از کاکولی ست که از ان شیر بر می آید کهیر کند بکاف و ها و یای تحتانی و رای مهمله و فتح کاف دوم و خفاء نون و سکون
دال مهمله بهندی اسم شقاقل ست نزد هندیان بعضی آن شیره دار است آنرا در تازگی چون تراشند از ان آب مانند شیر روان شود و از جهت
آنرا باین اسم خوانند منی بیفزاید و قوت باه انگیزد و چون آنرا در شیر جوشانیده بخورند افعال و خواص این بقول یونانیان در شقاقل
مسطور شد کهیر کهیپ بکسر کاف و خفاء ها و سکون یای تحتانی و رای مهمله و کسر کاف دوم و خفاء ها دوم و سکون یای تحتانی دوم و بای
فارسی بزبان لمنگان تیک چمرو نامند این تخم دیباره است از یک بیخ شاخهای انبوه شبیه به بید یعنی تهوهر میلند و راست و گره دار
بفاصلهٔ یک یک شبر یا کم از ان و سبز با اندک سفیدی میشود و در سه گرهی گلهٔ خرد سفید بر آید و بی برگ و بی ثمر بود و در همه اجزای او شیر
تلخ با اندک حدت میباشد و در کوه ها میروید گرم و خشک در دوم و از مجربات رسیده که چون آنرا کوبیده آب آن افشرده از چهار تولگی تا پاو
آثار بنوشانند تا هفت روز زیاده روز و از نمک و ترشی پرهیز کنانند جهت مفاصل و استسقا که از شربت طحال باشد دوای جلیل القدر
عظیم النفع ست و در بعضی جاها حکم احیاء موتی نموده و اگر چیزی بد پرهیزی نمک و روغن و ترشی شود بسیار ضرر پیدا میکند کهیس اسم
لباست کهیکوار بکسر کاف فارسی و خفاء ها و سکون یای تحتانی و فتح کاف دوم و واو و الف و سکون رای مهمله اسم هندی نبات صبر ست
نیز بهندی کنوار و کلونده و بسنسکرت کماری یعنی امراض بدنی را میزند و یا کهرچرلی یعنی مانند پنجه پای شیر میباشد و کنیان یعنی دوست
او مثل پنجه شیر میشود و گرکونکی یعنی خار هایش مانند دندان سرطان میباشد گویند و نبات آن دراز بقدر نیم گز نهایت تا یک گز بود و از بیخ
برگها روید هر برگی گاو دم و یا بشکل ماهی و ضخیم طرف پائین عریض تر و کند تر و اطراف سر آن باریک و از اطراف آن خارهای خرد مثل دندان
اره و جوف آن پر از رطوبت بد بو لزج و تلخ و چون بآب آنرا بشویند تلخی آن کم گردد و منبت آن عام ست تا آنکه در فراعل میروید احتیاج
آب دادن ندارد بلکه اگر آنرا مع بیخ در هوا آویزند سبزی ماند و آن سرد و مسهل و دافع امراض طحال و جگر و فساد بلغم و صفرا و خون و تپ
و آبله بدن و درشتی جلد هاضم و نافع امراض بلغمی و قدری صفرا انگیز گویند مغز آن بعد دور کردن تلخی از شستن سرد و تر و ملین و دافع فساد
باد و بلغم و پرمیو و خون و ذیابیطس و بول الدم و آب شسته آن جهت قروح مثانه و مجاری بول نافع و با زیره سفید و پهٹکری مفید مد
و با ملیا و کشیر جهت تپ کهنه و باست گلو برای ذیابیطس سود مند و قلیهٔ او با مصالح و روغن برای عرق مدنی که بهندی نارو نامند
مفید دانند گویند سائیدهٔ آن هر که بدست بمالد و آتش بدست گیرد دست او نسوزد و در ادویه آب آن بسیار استعمال کرده میشود و چون یک آن
اجوائن را چند مرتبه تر و خشک کرده بخورند برای رفع درد شکم و هضم طعام بسیار مفید بود و سبز رنگ از و چکانیدن آب برگ آن در چشم
قاطع رمد ست و در گوش جانب مخالف درد نافع درد بار دگوش و اگر برگ آن دو پاره کرده اندک هلدی سائیده گرم کرده پاشند
همچنان نیم گرم بر کف پای صاحب مد بجانب آن چشم که شدت رمد در آن باشد بر بندند النفع باشد و همچنین بستن آن بر زانگشت پای
نافع رمد و دافع سرخی چشم محاذی همان پا باشد و ضماد برگ او که نیم پاره کرده قدری انبه هلدی سائیده بر آن پاشند محلل اورام و صلابت

وخیار کـ ست و اگر برگ آن گیرند و پوست بالایش تراشیده بر آتش گذارند و قدری هلدی و قدری افیون باریک سائیده بالای آن اندازند
پس از آتش فرود آورده مغز آنرا بفشرند و آب آن بقدر دو پیاله قهوه خوری خورند در دو سه روز تب ربع دور شود و این شربت
نافع قولنج ملین شکم و هاضم و نافع سپرز ست مغز کهیکوار نیم آثار آب ادرک سوده نیم آثار شهد یک آثار تا یک نیم آثار باهم آمیخته چهل روز
در گندم نهند بعده برآورده بقدر توله نهایت دو توله خورند و بعضی این حلوای آن برای انعقاد منی و تقویت گرده و کمر ساخته میخورند مغز کهیکوار
پاؤ آثار نبات نیم آثار گوند چنیا نشاسته یا آرد میده و روغن گاو هر یک سه توله بطریق متعارف حلوا سازند و معجون کهیکوار که نافع امراض بلغمی
و اوجاع مفاصل و تقویت باه است در قرابادین مسطور شده **کهیلا کهیلی** بضم کاف و مشهور بفتح آن و کسر ها و یای تحتانی مجهول و فتح لام
و الف و در لفظ دوم بعوض الف یای تحتانی اسم سلیخه نوشته اند و بقول حکیم شریف خان پوست سخت و درشت و سطبر درخت کوهیست
اغبر و سرخ تیره رنگ و کهیلی هم پوست درختی ست اما باریک در میان سلیخه و قرفه و در ادویه مقوی گرده و کمر داخل میکنند و مانع رفتن
آب از فرج زنان میدانند و اکثر زنان استعمال می نمایند خصوص در بیدبهاگه بموسم سرما بکار می برند **کهینسا** بکسر کاف فارسی و خفای ها و یای
تحتانی مجهول و خفای نون و فتح سین مهمله و الف اسم هندی خراطین ست **کهیونی** بکسر کاف فارسی و خفای ها و واو مجهول و سکون او و کسر
نون و سکون یای تحتانی هندی اسم حب المحلب ست **فصل کاف با یای تحتانی** **کی** بلغت مصر جو اصل ست **کیا** بسریانی
نیلوفر ست و گویند که کیا و کیه بسریانی مصطکی ست **کیا داقی** بسریانی درخت غار ست **کیاروس** نوعی از حرشف ست
گیالو بفتح کاف فارسی و یای تحتانی و الف و ضم کاف و سکون واو و در انگریزی گوائک اوڈ گوائی کم آفائشل از ادویه جدیده است که از
ارض جدید می آورند و آن چوبیست جوزی رنگ بسیار سخت و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه ترتیب صف بصف از زمین بسیار و از بسیاری
همین خفته که گویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را ابر دایای حاده در طول منفرج در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب تلخ دارد و بوی قوی نیز بجهت سختی کوبی
مسطح و سطح غرابها مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی پی نامند خواه بزرگ خواه کوچک که بدان سهتا در دریا و آلات مراکب و جهازات و اشیای
احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود می آرند در حمل و نقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر
بنادر میفروشند و اطبا و ڈاکٹران ایشان خریده و براده نموده استعمال می نمایند و بهترین آن تازه و نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و
آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی می ماند و تحمل که گرم تا اول دوم و خشک در سوم باشد و ملطف و محلل
و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مخفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمی و سوداوی و دموی فاسد مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق
النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه
مغربی قوی تر ست لهذا فرنگیان درین زمان چوب چینی صرف و همچنین عشبه مغربی را تنها بدون گیالو استعمال نمی کنند بلکه هر سه را باهم
تنها و یا با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طریق استعمال
آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده کرده در پنج وزن هر دو
عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشه ضخیم و سر آنرا خوب بند نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود
و در آفتاب گذارند تا چهل روز و درین ایام برهم میزده باشند تا خوب گداخته و منحل گردد و هر چند آن عرق تند تر باشد و بهتر زود تر
گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه را
نشکند و برنگ این که خوب بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری
از ان در پیاله کنند و بدان آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل باشد

کهیلا کهیلی کهینسا کهیونی کی کیا کیا داقی کیاروس گیالو

وهنگام حاجت و درامزجه متوسطه وامراض ضعیفه از یکتوله تا یک نیم توله هر روز و درامزجه وامراض متوسطه هر روز دو توله تا بست
یکروز و یا سی روز و در امزجه قویه امراض شدیده دو توله تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سی و یکروز و نهایت بنجاه روز بنوشند
بعون الله تعالی در عشره دوم والاسوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد بر نوع که بود در و بخشکی می آورد و بعضی خشک
میگردد و خشک لیشه می بند دو در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق
گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه امثال اینها بطریق تقوع چوب چینی بجنسانند و بنوشند نیز خوبست امابایدکه غذا دران ایام
چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر نیم گرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی مانان و یا چلاو
و پلاو نیز میتوان خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانی و جسمانی و حرکات آنها و جماع و خوردن حبوب
و بقول و ترشیها و آب سرد و نمک و غیره اجتناب نمایند و بالجمله درامر پرهیز دستوری ست که در چوب چینی مذکور شد چه در میان
و چه بعد از انفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده بفصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند
تا انتفاع یابند و متضرر نشوند و در هندوستان در فصل زمستان استعمال آن اولی ست از فصول دیگر **کیا** مطر انابسر یانی
شکوفه انار است که منعقد نشده باشد **کیانا** بفارسی عاصلر نعناست **کیانا نام** بکسر کاف فارسی و خفاء یاء تحتانی و الف و
فتح نون و الف و فتح نون دوم و الف و میم اسم ناگیسر ست **کیاندلک** اسم انولاست **گیاه حورا** بسریانی بادآورد ست
گیاه جالینوس اسقولوقندریون ست **گیاه قیصر** اسم فارسی اکلیل الملک ست **کیتبا** بلغت زند فقره است **کیبوک**
بکسر کاف و یاء تحتانی مجهول و ضم باء موحده و سکون واو و کاف اسم اسنبول ست **کیت** بفتح کاف و سکون یاء تحتانی و تاء
فوقانی و کبیت و کویت نیز گویند و بزبان هنود و کاد و ربنگاله کتبیل نامند و بسنسکرت کپیده که اسم ست و آوردهی جهتر یعنی بران سایه
جغرات ست و غرض ازین آنکه از میوه پخته او مزه و بوی جغرات می آید و دو گده یعنی سفید میباشد و سر و چهد یعنی مثل چیز شیرین میباشد
و موشک کهن یعنی موش را بیزند و در ده پهل یعنی بار آن بسیار سخت بود و گراهی پهل یعنی خوردن بار او خوش مزه است و
سوگند هیکا یعنی خوشبو و خوش مزه می گویند و آن بار درختی ست هندی مدور شبیه به بیل و خربزه کوچک کثیر الاستداره و پوست
آن سخت و سطبر و سفید مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و سفید و بعد رسیدگی میخوش گردد و مائل بسرخی و خوشبو
شود و تخم او نیز شبیه بتخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و قریب یکسال بر درخت می ماند و آنکه بر درخت پخته شود خود بخود بسیار
لذیذ و خوشبو میشود و بوی او تا دور میرود و در سد کهن خوب میشود و گویند در وزن تا بمقدار یک آثار دیده شده فیل او را سالم فرو
می برد و از شکم هم سالم بر می آید لیکن مغز در آن نمی ماند و درخت آن بزرگ قائم بر یک ساق ضخیم و شاخها بسیار و متفرق و برگ آن
انبوه شبیه ببرگ نبل و از آن کوچکتر و نیز مشابه ببرگ حنا و از آن سخت تر و بزرگتر و برگ نورسته و شکوفه آن در مزه فی الجمله شبیه
ببطرخون و با عفوصت بسیار مزاج آن سرد و خشک در دوم و خام او خشک در سوم مغز رسیده آن مفرح و مقوی دل گرم و
معده و جگر و قابض و قاطع صفرا و مسکن تشنگی و دافع تپ اسهال و امعا را قوت بخشد و غرغره آن جهت جوشش دهان و درد
گلو و منع بر ذرآبله چیچک در کام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه دادرام آن بدستور سنون خشک آن و افشره
آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید و مضر سینه مصلح آن قند و نیز تخم آن خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید
پوست خشک آنرا سائیده بر موضع گزیدگی آن مالیدن نیز موثرست و گویند در ملک کرناتک تیلا بسیار میباشد و چون بر بدن
کشد و فی الحال ورم میکند و می ترقد و میکشد لهذا مردم آنجا کیت را ذخیره کرده میدارند و قتیکه ضماد و رسطلا میکنند و می خورند

وخلاصی می یابند و مالیدن عرق پوست درخت او که بطور بتال جنتر ساخته باشند جهت جمله امراض جلدیه مثل برص و بهق و قوبا وغیرها زود زائل کند و شیره پوست تنهٔ درخت او که بمقدار چهار توله باشد با هفت دانه فلفل گرد و هفت قطره روغن ماده گاو بزنیکه بچه زائیده باشد فی الحال بلا فصل نوشانیدن از امراض زچگی محفوظ می ماند مجرب ست و نوشیدن و طلا کردن عصاره برگ او با زیره سفید و شکر جهت شیری بعید مثل ست و هندیان نوشته اند که کیت او سلخ معده تا بگلو رفع نماید و رفع پیری کند و قوت جوانی آرد و جهت ترقیدگی زبان و تقشر پوست بدان از سم و غیره و سنگرهنی و بیمزگی دهن و تپ بلغم لزج و درد شکم صفراوی مزمن و اسهال کهنه و رفتن خون از شکم نافع و ثمار رسیده آن بیاشتهی بغض دافع بهرسه خلط و استسقاء و غلبه باد و تلخه و گران ست و حلق را صاف نماید و پاکیزه دارد و دیر هضم بود و تشنگی ببرد و بعضی گویند که مولد بلغم و سوداو و مسمن بدن و اچاره چتنی او دافع قبض و سرفه و سبق و زبان را لذت دهد و قمع حرارت نماید **کیت پتری** بفتح کاف و سکون یاء تحتانی و تاء فوقانی و فتح باء فارسی و سکون تاء فوقانی ثانی و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی نبات هندی ست برگش شبیه برگ کیت و گرم و تیز و دافع اثر زهر و غلبه کف و سیلان منی ست **کیتنگی** بکسر هر دو کاف اسم کٹائی خرد ست **کیتکی** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی مجهولی و تاء فوقانی و کسر کاف فارسی و سکون یاء تحتانی ثانی اسم هندی نوع کوچک کیوره است **کیٹ** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و تاء فوقانی هندی اسم هندی خبث الحدید ست و بزبان هنود منڈور و منڈورم و آن هر دو قسم ست یکی آنکه از کوه بیدا میشود دو آنرا کیٹم باشند دوم آنکه از آهن جدا میگردد و آنرا لوهٹم و کرشنن کٹا و بین چیت میگویند شیرین و تیز و گرم و ترش و اورنیث و دافع کف و باد و کلانی شکم و پینڈروگ و دافع درد شکم و بیمزگی دهن و استرا و سیلان منی و قولنج و آماس و مفید گرمی و تپ بحرص کمول باد خوب ست و گویند مدبر آن در استعمال بهتر ست و طریق تدبیرش آنست که بگیرند کیٹ کهنه صد ساله که تا این مدت خاک و باد و آفتاب بدان رسیده باشد و بسیار بشوند و آب ترپهله و آب خالص و بابول ماده گاو صلایه کنند مقدار شربت آن از نیم ماشه تا دو ماشه و افعال این بعینه مثل افعال خاک آهن ست و بعضی هندیان نوشته اند که بعد فراغ از صلایه از بیخ امرت بیٹ دهند بسیار خوب بی مضرت گردد و افعال و خواص این بقول اطباء یونان در خبث الحدید مسطور شد **کیٹ کرود** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و تاء فوقانی هندی و ضم کاف دوم و راء مهمله و واو مجهول و دال مهمله اسم بیخ باراهی کند ست **کیٹارک** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و فتح تاء فوقانی هندی و ضم واو الف و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی و کاف اسم هسپادی ست **کیتکی کیو** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و کسر تاء فوقانی هندی و سکون یاء تحتانی و کسر کاف ثانی و ضم یاء تحتانی و سکون واو اسم کات ست بقول اطباء انگریزی قابض ست در پیچش و سیلان خون مفید و برای ورم لثه و قلاع نیز مفید باشد و با ادویه دیگر و شراب نیز ترکیب داده استعمال میکنند **کیشوفیلا** اسم بلاد است و بعضی بلاط نیز آمده است **کیچلی** اسم سلخ الحیات است **کیجوریا** کاسنی صحرائی را گویند **کیجوه** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و ضم جیم فارسی و فتح راء و سکون ها بهندی اسم خراطین است **کیچرس** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و ضم خاء معجمه و ضم راء مهمله و در آخر سین مهمله اسم هادرس ست **کیدر** بکسر کاف فارسی و سکون یاء تحتانی و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله هندی اسم هندی شغال ست در سنسکرت شگال و جمبوک نامند و در دکهن کوله و در مالوه لنڈیا گویند نزد هندیان گوشت آن مقوی اعضا مولد منی و دافع امراض بادی و دق و تپ کهنه و سنگرهنی مفید و مولف تذکرة الهند نوشته گوشت آن گرم و خشک در سوم و جالوس در طبیخ او جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و محلل ریاح و قولنج و سرگین او بمفاصل و داء الثعلب مفید و مرارهٔ او جهت ابتدای نزول آب چشم سود مند و دریه و خشک کنند در یه آدمی ست و نزد هندیان مصلح گوشت او گوشت زنگادو شیره کهاد کارهی و زیسی شیر نوشته اند که گوشت او با مزه میشود جهت چهره رگ و تپ کهنه و سنگرهنی مفید گویند که قسمی از آن سیاه میباشد که حامل قوایم او براعد ظفر یابد و مقاصد او حاصل شود و از سحر و فریب و ضعف پیری و حرق

کیت پتری
کیتنگی
کیتکی
کیٹ
کیٹ کرود
کیٹارک
کیتکی کیو
کیشوفیلا
کیچلی
کیجوریا
کیجوه
کیچرس
کیدر

دغرق و جمیع آفات جانوران گزنده و سمیه و چشم بد محفوظ ماند نیز بعض مردم میگویند که چون این حیوان کهنه گردد بر سر آن شاخی برآید
حامل آن شاخ را عالمی خادم میشود و هر مراد او حاصل میشود افعال و خواص این بقول یونانیان در شغال مسطور شد **کیده** بکاف
فارسی مکسور و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و هاء هندی اسم هندی عقاب ست **کیذنج** معرب کاذی ست **کیرا** اسم تون ست
کیرا اسم دودست **کیرا تک** بکسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح راء مهمله و الف و ضم تاء فوقانی و سکون کاف و کیراوت اهرد و اسم
جراية ست **کیرادت** **تعول** و کیرالا هرد و اسم پای بژنگ ست **کیرٹ سیڈ** تخم گذر ست **کیرلم** اسم بای بژنگ ست
کیرجاک اسم بیخ **کیرو** بکسر کاف فارسی و یای مجهول و ضم راء مهمله و سکون واو اسم هندی مغره است و بزبان هنود جابو
و بسنسکرت گر تمیرت یعنی گل کوه است و گیریکا دهات یعنی رنگ او روشن ست و رکتا شما یعنی سرخ رنگ ست و رکتانتی کرتو یعنی
استحاضه زنان را آرام بخشد میگویند و آن دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کم رنگ
نا صاف و این را گیرو باسم مطلق خوانند و این بخوبی آن نیست و گویند بهترین آن در هند گوالیاری ست نزد هندیان شیرین و
زمخت و سرد بود و زخمهار امفید و منور بدن ست و دافع بواسیر و حرارت اعضاء و برای ابتدای ورم نفع می نماید طلاء زرد قابض ست
و بیماری هفت قسم را باز دارد و صفرا بیفزاید و مصلح آن سالیرنی ست و با مراض زنان مثل استحاضه و غیره مفید افعال و خواص
این بقول یونانیان کو مغره باید **کیرو ی** اسم کرد یاست **کیستر** بکسر کاف و سکون یای تحتانی و سین مهمله و فتح تاء فوقانی هندی و
سکون راء مهمله اسم جند بید ستر ست بقول اطبای انگریزی بیور نام سگ آبی ست در غلاف عضو تناسل این منجمد میباشد خاکستری
حریف و تلخ مفرح و دافع تشنج ندر حیض و مسکن ست و در قولنج ریحی و تپ ربع و غیره مید هند و در شراب خیسانده آن میسازند
کیروم بفتح کاف و سکون یای تحتانی و فتح راء مهمله و سکون واو و میم اسم کلوا سفید ست **کیری** بفتح کاف و سکون یای تحتانی
و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی دوم اسم انبه خام ست **کیرمیش** اسم حمٹ ست **کیزوع** اسم خیری ست **کیس** اسم
موست **کیسر** بکسر کاف و یای تحتانی و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله اسم هندی زعفران ست و نیز بهندی کمکم و بسنسکرت کاشمیر
یعنی در ملک کشمیر میشود و کمکم رکتم یعنی انچه در ملک کشمیر میباشد سرخ میشود و بانو هلیکم یعنی در بالو هلیک هم میشود و این قسم زرد
بو و زهری را آتوهی یعنی مرض را میگدازد و پنگیم یعنی زرد بود و کنپپ سارم یعنی خلاصه گل و کسر نه یعنی جنس گننده مال را نافع و کهستم یعنی
برعرض سد غصه میکند میگویند تیز و گرم و فرح و خنده آورد و دافع فساد اخلاط ثلثه و مصفی رنگ نافع مرض چشم امراض
فساد بول و جنس **کیسر آملا** اسم هندی بجوره است **کیسر باهم** اسم نیلوفر زعفرانی ست **کیسرهم** **توم** اسم لونگ ست **کیسرهم**
اسم ناگ کیسر ست **کیسر تجن** اسم گل هندی ست و بهنگره سیاه را نیز گویند **کیسری** و کیسری بهیل هردو اسم بجوره است **کیسو** اسم
هندی گل پلاس ست و گویند کیسو و کسرکونه اسم جعده است **کشانجی** اسم رواسن سفید ست **کیشبروا** اسم ستاورد ست
کیش مشٹیان بکاف و یای مجهول و سکون شین معجمه و فتح میم و سکون شین معجمه دوم و کسر تاء فوقانی هندی و فتح یای تحتانی و سکون کاف اسم یار مو که
است و اسم لحیا است **کیشیا** بکسر کاف و سکون یای تحتانی و شین معجمه و فتح یای تحتانی ثانی و الف اسم خیار شنبر ست **کیشی میتهما**
بکسر کاف و یای تحتانی مجهول و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی دوم و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی سوم و فتح تای فوقانی و مین
مهمله دوم و ها و الف اسم سینبهالو سیاه است **کیطم** نمک نفطی ست **کیفا دقیر** و بسریانی سنگیست که بیونانی غاغاطس نامند **کیفا مصریا**
اسم سریانی سنگیست که بفارسی سنگ مصری نامند **کیفا مقنطیس** مقناطیس ست **کیفا نورا** اسم مارقشیشا ست **کیفا یهودیا**
اسم حجر الیهود ست **کیفری حصا** کیفا قیر و بیونانی حجر سینن ست **کیک** بفتح کاف و سکون یای تحتانی و کاف ثانی اسم فارسی ست

بعربی برغوث وطامرین و عدام و بهندی پسونا مند و بترکی آ هوست **گیکاس** سرطان ست **کیکر** بکسر کاف وسکون یا تحتانی وفتح کاف ثانی وسکون را ء مهمله اسم هندی ببول ست **کیکر کارس** اسم اقاقیاست **کیکواشه** بفتح کاف وسکون یا تحتانی و کاف وفتح واو و الف وشین معجمه و ها ونیز کیکواش بدون ها اسم فارسی حشیشة البراغیث ست وبقول صاحب تحفه اسم طری قسمی از دو نس ست وگویند گیاهی ست که چون آنرا فرش نمایند کیکان بگریزند وتخم آنرا چون سائیده بر بستر پاشند نیز کیک از آن بگریزد **کیکه** اسم بیضه ست **کیلیر** و **کیلیش** معرب آن جو جبست **کیکیشکها** بکسر کاف وسکون یا تحتانی وکسر کاف وسکون یا تحتانی دوم وکسر شین معجمه وفتح کاف وضم منقوطها اسم موتلکی ست **کیل** اسم ثمر زعرورست **کیلا** بکسر کاف و یا تحتانی مجهول وفتح لام والف اسم هندی موزست وهندیان آنرا ارتی ومو چا که هردو اسم مضاف اند وزنبها یعنی بسیار خوبصورت وورتا پهل یعنی بار او گرد ودراز میشود وکدلی که همین معنی هردو اسم آنکه مغز او سفید وچرب باشد وغن زرد وسنالیکا یعنی قاتل زنا بیرست وسکمارا یعنی بسیار نازک کند رهایعنی بیخ او دفع امراض کند ولسارو یعنی برگ او بسیار صاف وهموار میشود و دیرگسه بترنکا یعنی برگها دراز دارد ومیگویند وآن ثمر معروف ست درخت آن راست بدرازی یک نیزه بلند گردد وبرگ او دراز تا دو گز از تنه سطبر او نرم وپیچیده بر آید وچون بگشاید عریض گردد و باستین نا دوخته ماند وچیزی صنوبری شکل از میان برگها بر آید که آن غنچه او ست وبران برگها تو بر تو سرخ رنگ مائل بسیاهی وازان ثمر آن حاصل میشود بشکل خیار کوچک دراز و دو طرف نوکدار وبعد پختگی پوست بآسانی کشیده میشود وخوشه دار میباشد ودر هر خوشه او از سی عدد تا یکصد عدد ومغز او اکثر بی تخم ومزه او مثل مسکه نرم وشیرین واقسام میباشد چنانچه بعضی بعد پختگی سبز می ماند وبعضی سرخ واکثری زرد میگردد وبعضی برابر یک انگشت در طول وحجم که آنرا رای کیلا وسون کیلا نامند وبعضی بدرازی یا دو گز وبضخامت یک انگشت که آنرا بهنسه کیلا گویند واکثری میانه بود وبهترین او قسم خرد که آنرا امرت بان گویند وبعضی گویند کافور از درخت کیلا بهم میرسد وبعضی گفته اند که از بیخ درخت آن وچوب درخت کافور با دیگر ادویه ترکیب داده کافور مصنوع میسازند واز ساق درخت او آب سفید بر می آید وثمر خام او سرد وخشک واندک زمخت وتلخ ورسیدهٔ او گرم وتر ونزد بعضی سرد وشیرین وچرب وقدری زمخت وگابهٔ تنهٔ او زمخت وسرد وآب او اندک تلخ وسرد ست وبیخ او هم سرد وترکاری ثمر خام آن در گوشت وروغن ومصالح وبالی گوشت جهت بواسیر ورکت پت مفید وسیلان منی وکثرت احتلام منع کند وبید رتپ یعنی کوئله را نافع واسهال خونی بند کند اگر وم پخت کرده بخورند وکف دور کند ومنی بیفزاید وبواسیر را سود دهد ورسیده او گران ومقوی وسمن بدن ومسکن تشنگی ودسرفه وضیق ودافع فساد صفرا وخون وباد وسوزش سینه ومضرت سقطه ونفاخ وبلغم افزا وزردی بول وسوزش شکم پیدا سکند ومصلح آن آب گرم ومرچ سیاه وزنجبیل وبیخ او مقوی اعضا ودافع فساد صفرا وخون وبلغم ودر آب سائیده نافع سوزاک ومضعف باه گویند گرمی استخوان برکند ومولد عقر او مشهی ونمرض سرت گر مفید وترکاری گابهٔ درخت او سوزش دست وپا واندام وچشمها دور کند وصفرا هم دفع نماید ومولد باد ست ونیز ترکاری گل او زمخت وتلخ حابس اسهال خونی بوقت هضم سرد ست ومزه دهد وگرمی میکشد وبیماریهای سینه وصفرا دور کند وسبک ست وآب درخت او تشنگی وبیمزگی را میبرند وادرار بول نماید وباسهال نافع وسیه را دور کند چیچک ورکت پت وسیلان لعاب دهن ودوران سر را سود دهد وآب درخت موز سیاه با مزه وبیماری تقطیر بول وسینه وترد وش وآشحا ضه را نافع وجوانی نگاه دارد وآب موز که مانند سنگهاره میباشد بامزه ودافع سردی وسیه وقسمی از موزست که آنرا نیپال پارتی گویند آب وزمخت ودافع کف باد وتپ وصرع فعال وخواص این بقول اطبا ملونان در موز خواهد آمد **کیلاذ دنیا** و **کیلوذونیون** و **کیلاذونیا** امیران ست **کیلانس** اسم آلو بالوست **کیلدار** و اسم سرس ست **کیلسرخ** اسم نوعی از زعرورست **کیلسیم** بکسر کاف وسکون یا تحتانی وفتح لام وسکون سین وفتح یا تحتانی ثانی وسکون میم اسم آهک ست **گیلکان** بکسر اول نوعی از گندناست **کیلوٹ** بفتح کاف وسکون یا تحتانی وضم لام واو

مجهول و سکون تاء فوقانی هندی سرد و قالیض شلغم و دار فتح تلخ و لفت باوست **کیماک** اسم قیاق ست که بفارسی سر شیر نیز گویند **کیمت**
پوستی ست که بفارسی ساغری نامند **کیمرس** ذرة است **کیمری** اسم بیرانی ست **کیموس** گویند که ذرة است که جاورس نامند و
بهندی جوار و حکیم علویخان مینویسند محتمل که اصل آن کیمرس باشد که تصحیف نموده اند که بردمی جاورس ست و گفته اند که اصل آن **کیمرس**
کیموتیچ اسم سوتی ست **کیموسیل** **فلوڈرا** اسم گل بابونه است **گینیتی** بفتح کاف فارسی و سکون یاء تحتانی و خفاء نون و کسر تاء فوقانی
و سکون یاء بلغت بنگالی ست و آن نباتی ست از قبیل نجم و بساره مفروش بر زمین و بر جهار خود می پیچد و برگ شبیه به برگ انار و از ان باریکتر
و سبز برگ آن و نیز گل آن برنگ گل کاسنی و کوچک مزاج آن گرم و خشک سعوط برگ خشک سوده آن جهت رفع سمیت مار گزیده
نافع **گینهان پیچ** بضم کاف فارسی و خفاء یاء تحتانی و نون و فتح ها و الف و کسر باء موحده و سکون یاء تحتانی و جیم اسم رو ساست **گینچوا**
بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و خفاء نون و سکون جیم فارسی و فتح واو و الف اسم هندی خراطین ست **گینچلی** اسم هندی سلیخ الحیات است
گینده بکسر کاف فارسی و سکون یاء تحتانی مجهول و خفاء نون و فتح دال مهمله و سکون ها اسم هندی ست و بزبان تلنگان بنتی پول
و بفارسی صد برگ نامند و ماهیت و اقسام آن در صد برگ مسطور شد بالجمله گل درخت هندی ست که تا یک گز بلند میشود و شاخهای
باریک انبوه میکند برگها و مانند برگ تنب و گل او گرد و کلان و خرد و زرد و سرخ و زعفرانی میشود و در یک گل صد بار برگهای
ریزه میباشد و هر برگی را دنباله سیاه باریک بود که آن تخم اوست و بار میکند و اکثر اطفال از ان گل بازی میکنند در مزاج گرم و بقول
بعضے معتدل مائل بگرمی و تری و بعضے هندیان میگویند که گل آن سرد ست نهادن او باطراف مرقوق مفید و مفرح و مقوی و بانضم و
مدر و اگر برگ گل آن بقدر یکتوله با فلفل گرد دو ماشه سائیده تا به شیره کشیده بنوشند نافع بواسیر ست و اگر گل صد برگ زرد باد سیر
در آب بیخ کیله دو آثار شب ترنموده صبح ... کشند و یکدام صبح و یکدام شام بنوشند برای شرا و قطع خون بواسیر عجیب التاثیر ست
و اگر از برگ نورسته آن بقدر یکتوله صاف نموده شیره کشیده بقدری نبات شیرین کرده بنوشند بول بسته را زود بکشاید و عصاره برگ
آن تا شش توله با حجر الیهود سوده نوشیدن جهت ریزانیدن سنگ مثانه و احتباس بول مجرب ست و مالیدن برگ آن جهت صلابت
و تشقق و سیاهی دست و پا آزموده و از قسم صد برگ ست که آن زرد برگ گویند تخم او نیم دام خشک کرده کوفته بیخته خوردن قاطع
شهوت زنان و مردان ست افعال و خواص این بقول یونانیان در صد برگ مسطور شد **گینڈا** بکسر کاف فارسی و سکون یاء تحتانی
و خفاء نون و فتح دال هندی و الف اسم هندی کرگدن ست گوشت آن دافع فساد باد و حابس بول و براز افعال و خواص این بقول
یونانیان در کرگدن مسطور شد **گینگارا** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی مجهول و خفاء نون و فتح کاف ثانی و راء مهمله هندی و الف اسم
هندی سرطان ست آنرا بهندی کاکڑا و **کینکچی** بکسر کاف فارسی و سکون یاء تحتانی و خفاء نون و سکون کاف فارسی ثانی و فتح جیم
فارسی و یاء نیز نامند و بسنسکرت کلیرها و کرگی گویند گوشت آن سرد و مقوی صفت هات و بهی و حابس خون حیض و بقول بعضے
دافع باد و صفرا و رافع تشنج خدین و سبک ست **کیو** و کیوه گویند اسم کاهوست **کیوان** بهندی زرنب ست **کیوانچه** بکسر کاف
و یاء تحتانی مجهول و فتح واو و الف و خفاء نون و سکون جیم فارسی و ها هندی بعضے اسم کبیلج نوشته اند و اصلے ندارد و در ملک مالوه
کونچ را که از غب بار آن بر بدن خارش میشود بدین نام خوانند و این درست معلوم میشود و بنا بر تطابق افعال هر دو بالجمله نزد هندیان
شیرین و گرم و تر و مولد منی و مبهی و تخم آن دافع فساد باد و مبهی ست **کیوڑه** بکسر کاف و یاء تحتانی مجهول و فتح واو و راء مهمله هندی و ها
اسم هندی کدر و کاذی ست و نیز بهندی مگلی و بسنسکرت کیتکی که اسم محض ست و کرشن سرپ پریا یعنی مار سیاه بسیار دوست
میدارد و دهاپتر یعنی کلان برگ و سوگند ها یعنی خوشبو میشود و اگر گنهه یعنی تا مدت بو دارد و در سی پتر کا یعنی بر برگ او خار میباشد

و دارش اشیبی و ورش بسیجا یعنی هردو اسم آنکه در موسم برشکال گل میکند می نامند درخت آن چهار گزی و بلند تر و برگهای او مثل برگ ذره یعنی جوار لیکن دراز تر سه پهلو در هر سه پهلو خار و چهار ساله گل دهد و گلش خوشبو و پوشش زرد و زنبیار آید و آن نزدیک کم و بعد خشک شدن نیز بو باشد و در لباسها گذارند تا مدت لباس بویا باشد و در مالوه و دکهن و برن تهنبور و بهار که ملک و شهرهای هند اند بسیار پیدا میشود و قسمی از آن کوچک تر و آنرا کیتکی گویند و برگ گلش زرد رنگ دارد بخلاف کیوره که آن سفید یا غبر رنگ شد و قسمی از کیتکی که آنرا سرن کیتکی نامند صنوبری شکل برگ گل آن دوازده و افزون هم بود بوی پوشش ملایم و خوش و نهال او شش هفت سال گل دهد بالجمله هردو شیرین و سرد و تلخ و تیز و سبک و دافع فساد بلغم و گویند که گل او باد و بلغم و زحیر و بنا در کند و قوت باصره تیز کند و قوت دهد و کافور و سهاگه و پوست بیضهٔ ماکیان که از ان بچه برآمده باشد و آرد گل کیوره سائیده بر تقلیب طلا کردن باعث فرط محبت و عشق زن گردد و نیز گل او شیر را خشک کند و تقطیر البول و سلس البول را نافع و عطر کیتکی به نسبت عطر کیوره لطیف تر بود و گویند که قسمی از و بانس کیتکی ست درخت او مثل درخت کیتکی لیکن گل او بو ندارد و هر گل او که بر زمین افتد میروید و از آن شاخها بر آید و سبز گردد گویا همان تخم اوست و برگ او برای کشتن مرجان بکار آید افعال و خواص این بقول یونانیان در گدر مسطور شد کیهون کهری بکسر کاف و ضم یای تحتانی و سکون واو و خفاء نون و فتح بای موحده و خفاء ها و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی انجیر دشتی ست و کیون بهر بحذف یای تحتانی از آخر نیز آمده خواص آن در انجیر دشتی گذشت کیون شوکه بکسر کاف و خفاء یای تحتانی و واو و نون و ضم شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و سکون ها اسم درخت پلاس ست کیه بکسر کاف و فتح یای تحتانی مشدد و ها بفارسی اسم مصطکی ست و آن علک الروم ست گیهون بکسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی و ضم ها و سکون واو و نون اسم هندی گندم ست و بزبان هنود گودهم و کنک و بسنسکرت گودهوم و لیچها بمعنی خورش مسلمانان گویند نزد هندیان چرب و دیر هضم و مفرح بود و استخوان شکسته را درست نماید و ملین و مقوی بدن و دافع باد و بلغم و افزاینده منی و جوده آن برای داد و دارام سودا دی مجرب ست و بهترین طریق برآوردن آن این ست که گندم سفید را شب اندک تر نموده صبح بطریق متعارف در شیشه کرده جوده کشند و بعضی نوشته اند که گندم نزد هندیان معتدل مائل بسردی و شیرین مزه و سبک و خوشبو و معین بر سخن و مزیل باد و صفرا و مقوی گوشت بدن و آورنده همت و هوشیاری بر طبع و مقوی پشت ست و اگر چیزی ضرر از ان شود مصلح آن به از نوشته اند افعال و خواص این بقول یونانیان در گندم مسطور شد

کیهون کهری · کیون شوکه · کیه · گیهون

خاتمة الطبع - الحمد لله که این کتاب لاجواب بفضل شافی مطلق حکیم برحق خالق النباتات و النجم دافع الامراض و الالم حصهٔ اول جلد رابع محیط اعظم که در خواص ادویهٔ مفرده بی نظیر ست ۱۳۱۵ھ باتمام رسید

اعلان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب لام محتوی بر چهارده فصل

فصل لام با الف ÷ **لابره** اسم خرگوش ست **لابوسی** بفتح لام والف وضم بای موحده وسکون واو وضم تای فوقانی وسکون میم وکسر بای موحده لابره لابوسی
وسکون یای تحتانی اسم بارکندوریست **لاچاپلیپ** اسم گل کرنج ست **لاجامند** بفتح لام والف وفتح جیم والف وفتح میم وخفای نون وسکون لاچاپلیپ
دال مهمله هندی اسم فیروزه است **لاجورد** بفتح لام والف وسکون جیم وفتح واو وسکون رای مهمله ودال مهمله اسم فارسی ست وآن در اصل لاج آورد لاجامند
بوده بمعنی آورندهٔ نقش زیراکه لاج در لغت فرس بمعنی نقش ست ونقاشان آنرا استعمال میکنند وآن مثل اصل در صنعت ایشان ست ومعرب لاجورد
آن لازورد ست وبیونانی ارمانیا وقواموس گویند وآن سنگی ست که از کاشغر می آورند بهترین آن سخت صاف نیلگون براق بانقطهای طلائی
یا مائل بسرخی وبنفشی وسبزی که دران رگهای خاک نباشد وانچه بدین اوصاف نباشد مصنوع ست وآن مستعمل در طب نیست وماده تکون آن
سیماب اندک جید وگوگرد بسیار غیر بردی قریب بماده طلا است که طلا ناگشته یبوست بران غالب شده آنرا بدان رنگ ولاجورد گردانیده
وآنرا امشوش بزرنیخ زرد وربع وزن آن زاج دریگ میکنند وسحق بلیغ باسرکه که دران نمک حل کرده ومس تفته را دران خاموش
کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد می نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد می فروشند وهمچنین ابنگ مرمرکه تسقیه تا بی که دران
شب یمانی یک مرتبه وسرکه مذکور مرتبه دیگر داده در سرگین گرفته یکشبانه روز آتش ملایم معانق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد صحیح
می فروشند وفرق بشناخت سختی وجوهر واوصاف مذکور ست واگر سوده باشد با نکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی که مغبر نما
چیزی چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجوردی آورند اندک سبک وزن خوب نرم وسوده نیست وچون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار
کم می گردد وآن لاجورد نیست ومستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست وانچه مشبع اللون خالی از رگ صاف نیلگون بدخشی باشد وگویند که انچه
در معدن طلا یافته می شود جید ست وانچه اقسام آن در معدن مس یافته می شود خوب نیست هرگاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن والا
مغسول آن بکار برند زیراکه قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست باجمله بقول شیخ قوت آن مثل قوت لذاق الذهب ست اندک
ضعیف تر وگرم در دوم وخشک در سوم ست وگویند گرم در اول وخشک در دوم وبعضی سرد وخشک در دوم گفته اند ومغسول آن سرد در اول
وخشک در دوم ودران قوت قلاعهٔ معفنه وجالیه باحدت وقبض اندک ودران احراق وتفریح ست وشیخ در ادویه قلبیه نوشته که حکم لاجورد
شبیه بدانست که در حجر ارمنی گفته شد وبازان اندک ضعیف تر ست وگویند که آن جالی وصاف کنندهٔ اخلاط از کدورت وانه الکبر ادویه مسهل سودا
واخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون وبالخاصیت دافع سودای حوالی قلب وامراض سوداوی وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ونافع سهر ومالیخولیا
ووسواس وامراض قلب ومفرح ومقوی دل ومفید ربو وضیق النفس ودرد گرده ومثانه وصلابت رحم وعسر بول وحیض ست ودر سائر افعال
قریب بحجر ارمنی ولذاق الذهب وازان هردو ضعیف تر وبا قوت محرقه وحاده ومقرحه ولذاعه ومعفنه است ومالیدن آن قلع ثالیل کند و
همچنین طلای آن بسرکه وبدستور جهت بهق وبرص وتجعید موی وذرور آن جهت اکله وقروح ساعیه وجذام وحکه وجرب نافع واکتحال
آن جهت رمد ودمعه وسلاق وبیاض وقرحه وتنع ریختن مژگان وازاعظم اجزای ادویه امراض چشم ست برای تقویت اجفان وروبانیدن
مژگان وزیادتی وتسخین آنها وشیخ می فرماید که آن محسن موی پلک وزیاده کنندهٔ آنست وآن درین باب غایة النفع ست چنانچه گفته اند که
این بجهت خاصیتی ست که اندران ست وگویند بسبب استفراغ آن اخلاط ردیه مانع روئیدن موی را بروئیدن جید وبعضی نوشته اند که

چون آنرا بسوزنند و غسل دهند پس در چشم کشند تحسین موی پلک و تکثیر آن نماید و نفوخ آن قاطع رعاف ست و حمول و شرب آن ادرار حیض بقوت نماید و
گویند فرزجهٔ نیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط نافع و چون چهار قیراط از ان بشربت ورد و آب نیم گرم بخورند تپ
ربع را نفع کند و آن مضر معده است مصلح آن مصطکی یا حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و غسل و مغسول کردن
آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم و با یک مثقال با ادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی ست و لزاق الذهب ست نیز گفته اند و اهل
هند نوشته اند که لاجورد سنگی ست که از جانب ولایت آید بسیار خوش رنگ چرب و نرم و سرد بود و صفرا دفع نماید لاجوردیه صامریوا است
لاچهاورچها بفتح لام و الف و فتح جیم فارسی و خفای ها و الف و ضم واو و رای مهمله و فتح جیم فارسی دوم و خفای های دوم و الف بزبان
هندو بمعنی درخت سرخ مثل رنگ لاکه است و آن اسم درخت امژه است لاچهیا بفتح لام و الف و جیم فارسی و خفای ها و فتح یاے
تحتانی و الف اسم لاکه است لادن بفتح لام و الف و فتح دال مهمله و سکون نون و بذال معجمه نیز آمده بقول دیسقوریدوس بیونانی قیسیون
گویند و قیس و قلیسو ساشایا نیز و درخت آنرا بفرنگی لدان نامند و آن رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد
و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق ست و برگ آن عریض باهم متصل و باریک و سخت و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند
زیتون و در جوف آن دانهٔ سیاه باریک و در کتاب مصور فرنگی ست که درخت آن عظیم با شاخهای باریک دراز و برگ آن بر دو طرف
شاخ زوج زوج رسته و باریک و دراز از برگ انار بزرگ تر و بر سر شاخها گل و ثمر آن گل آن پنج برگ اندک کوچک و از کلام شیخ الرئیس غیره
مفهوم می شود که لادن چیزی ست مثل شبنم که بجزیرهٔ قبرس بر نباتی که آنرا قسوس گویند و آن نوعی از لبلاب معروف بلبلاب کبیر بجبل السکیز
است می افتد و بران برگ متراکم می شود و بدان شبنم رشح آن نبات مختلط می گردد و بدان نبات بز و گوسفندان هنگام چریدن آن گذر میکنند
و بموی و سم آنها می چسپد و انچه بریش و بموی آنها که از زمین مرتفع باشند می چسپد آن اجود و پاک می باشد و انچه بسم آنها می چسپد آن ردی و مخلوط
بریگ و خاک می باشد پس اهل آن بلاد آنرا میگیرند و در آب جوش داده صاف نموده قرص می سازند و خشک کرده بر می دارند و بعضی گفته اند
شبنمی ست غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه به نبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند و گویند که لادن اصناف میباشد
انچه از ساق و برگ درخت آن گرفته باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اقسام ست و آنرا لادن عنبری نامند و انچه از ان
رطوبت بر موی بز و گوسفندان در هنگام چریدن نبات آن چسپد و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول و انچه بر سم آنها وقت چریدن
چسپد و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف ست و این با خاک و ریگ آمیخته می باشد و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبو چرب
سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص باشد و چون بدست بمالند نرم گردد و بقول شیخ مائل بزردی باشد و دران
ریگ نبود و همهٔ آن در روغن گداخته شود و ثفلی دران باقی نماند و سیاه قیری آن غیر جید ست مزاج آن گرم در آخر اول و خشک در
دوم و انچه در بلاد جنوبی بهم میرسد گرم زیاده است و بعضی گرم در دوم و خشک در اول و بعضی خشک در سوم گفته اند و آن ملطف بغایت
و دران قبض اندک و منضج رطوبات غلیظهٔ لزجه و محلل آنها باعتدال و دران قوت جاذبه و سخنه مفتح افواه عروق ست و در تسکین اوجاع داخل
کرده می شود و گویند که آن مقوی ارواح و محلل صلابات و مسکن اوجاع ست و لهذا داخل ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع می نمایند و آن بموی
شدید الموافقت ست در سادهٔ آن افزاید و او را جذب کند و فسادی که اندران باشد زائل کند و شیخ می فرماید که آن موی را بر رویاند
و تکثیف و تکثیر و حفظ او نماید خصوصا با روغن مورد و با شراب و این بهر آنست که آن لطیف ست پس غوص کند در باطن و تحلیل و تنقیهٔ مواد فاسد
خورنده گوشت نماید و جذاب ست پس جذب مادهٔ صالح برای تولد موی کند لیکن جز این نیست که قدرت بر ازالهٔ صلع مبتدی و داء الثعلب و
مستقر (داء الثعلب) دارد و بدان حد نمی رسد که شفای داء الثعلب کند زیرا که مادهٔ داء الثعلب تحلیل می شود بقوتی که فوق قوت محللهٔ لادن ست

لاجوردیه
لاچهاورچها
لاچهیا
لادن

وبقوتی که الطف واجلی از قبض از قوت اوست و در کتاب قاطاجانس ست که لادن مدمل قروح عسر الاندمال ست و منقی گوشت فاسد و
بازیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قالع آثار قرحه و آبله وضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت گداخته مسکن اوجاع
بارد وطلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش ست و چون در روغن گل حل کنند و بر مقدم سر بمالند منع نزلات از نزول نماید و نفع بصداع
کند و داخل ادویهٔ صداع ضربانی کرده می شود و تبخیر آن و شمیدن آن نافع زکام ست و چکانیدن آن در روغن گل گداخته مسکن درد
گوش ست وطلای آن با روغن گل بر یافوخ صبیان نافع نزلات آنها که از آن سرفه پیدا شود و آشامیدن آن جهت سرفهٔ متولد از نزلات و تقویت
معده و تسکین دردهای بارد و آن فواق ریحی و با شراب کهنه حابس و قابض شکم و مدر حیض و بول و شیر و مخرج جنین وطلای آن بر معده مقوی
معدهٔ مسترخی و مانع غثیان و سیلان آب دهن حادث از استرخای معده و دافع صلابت آن و صلابت جگر و رحم و مقوی آنها چون در انها
ضعف و برودت باشد و حقنه بدان با روغن گل جهت سحج بارد و فرزجهٔ آن محلل اورام و صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و
مخرج جنین مرده و مشیمه و همچنین دخان آن با نبوبه در رحم اخراج آن هر دو نماید و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعد و درد آن نافع
و بخور آن گریزانندهٔ هوام ست و از خواص آنست که چون زن بعد از بول بخور آن بگیرد اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود
والا فلا مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم و در کتاب منهج نوشته که لادن
مستعمل در روغنها و مراهم ست و مضر بمبرگرم مزاج مصلح آن صندل و گلاب بدل آن میعهٔ سائله و اگر روغن لادن این طور بسازند که یک اوقیه لادن
را در یک رطل روغن زیتون یا روغن کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بششم حصهٔ آن برود جهت برودت اعضا و
زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع ست **لاردلیطوطاون** ع طلیثا ست
لارل برنبر بفتح لام والف اسم برگ غار ست **لازورد** معرب لاجورد ست **لاسورس** بیونانی ناهودانه است **لاعرین**
بفتح لام والف و فتح عین و کسر رای مهملتین و سکون یای تحتانی و نون و لاعرن نیز آمده و آن نباتی ست شبیه بپای خرگوش
و لهذا آنرا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکونس و ببربری طربیطس نامند منبت آن خرابها و سرد و خشک چون
با شراب بخورند شکم را قبض نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار کنج ران ست **لاغورس**
و لاغوتی بسریانی خرگوش ست **لاغورس ملاسیوسن** خرگوش بحری ست **لاغیه** بفتح لام والف و کسر غین معجمه و فتح
یای تحتانی و ها در تنکابن سنیه بنج نامند و آن نوعی از یتوعات ست و کم ضرر تر از یتوعات دیگر و نبات آن کوچک بر
شیر قریب به نبات سقمونیا و برگ آن مدور مائل بزردی و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو
و مگس عسل بران می نشیند و آنرا می چرد و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا ببرند از ان رطوبتی و شیر بر آید و آنرا اخذ
می نمایند و بعضی شیر آنرا با آرد جو و کتیرا جمع می کنند منبت آن دامنهای کوه گرم و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم
و از خواص آنست که چون در غدیر اندازند و بمالند ماهیان بر روی آب آیند و بمیرند و این خاصیت اکثر یتوعات ست و
شیر آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت و مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب و اخلاط محترقه نافع و خوردن برگ
پختهٔ آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال ما و اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل لیکن شیر آن قوی تر و گویند فعل
آن قوی تر از شیر آن و لیکن شیر آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و چون مگس عسل بر گل آن نشیند و بچرد عسل آن نیز مسهل
و در ان اندک تلخی می باشد و ضماد آن مقرح جلد و بدستور برگ و تخم آن و گویند که طلای شیر آن قالع بهق و توباست
مقدار شربت از شیر خالص آن یک دانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یک نیم دانگ و برگ آن در مطبوخات یک درم و لانا

لاردلیطوطاون
لارل برنبر
لازورد
لاسورس
لاعرین
لاغورس
لاغورس ملاسیوسن
لاغیه

زیاده جایز نیست و گیلانی گوید که در زمانه ما استعمال نمی کنند پس اگر کسی اراده استعمال آن کند با آرد جو و کتیرا آنرا جمع کند
و بیست درم زیاده نکند و یک مثقال آن قاتل ست گویند مضر جگر مصلح آن صمغ بدل آن قسمی دیگر از یتوع و بقولی مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن
فراسیون **لاک** اسم لک ست **لاک پشت** اسم سنگ پشت ست **لالکه** بفتح لام و الف و سکون کاف و هاء هندی اسم
هندی لک ست و آنرا لاجه و لاکا و بسنسکرت دیتپا یعنی روشن ست و دریاموده یعنی شکننده مرض ست و چهتا‌لهنا یعنی چهپر رگ
می زند و کرمی جهجو یعنی کرم شکم می کشد و رکتا پهلا یعنی قطعهٔ ماهی سرخ ست و کشارنگا یعنی مزهٔ زمخت دارد و ماتا‌گو یعنی دافع
دیوانگی و غنودگی و شنکهنیکا چسا یعنی مرض را دور کننده است می گویند و آن صمغ کنارست سرد و تر و برافروزندهٔ رنگ و مهیی
و دافع فساد بلغم و خون و صفرا و دمامیل و بثور و ضربه و سقطه و جوشش و کرم شکم و جذام و آسیب جن و پری و برای امساک منی
اکثر در استعمال آمده افعال و خواص این بقول اطبای یونان در لک خواهد آمد **لاک کند** بفتح لام و الف و سکون کاف و فتح
کاف دوم و سکون نون و دال مهمله بهندی اسم بیلی ست که بر درختهای کلان بالا می رود و می پوشد برگ او مثل برگ پان و سفید
می باشد چون آنرا پاره پاره نموده با قند سیاه عرق کشند و هر روز چهار توله بنوشند تا چهار روز وجع مفاصل دفع کند مجربست
لال بفتح لام و الف و سکون لام دوم پرنده ایست از گنجشک خردتر و نر و ماده می شود نر را لال و ماده را منیا بضم میم و سکون
نون و فتح یای تحتانی و الف نامند و در ایام سرما پر می ریزد و بعض مردم هند در هنگام مستی او با یک دیگر می جنگانند بر ماده میجنگند
و مادهٔ او یک رنگ و سرخ منقار می شود مزاج آن گرم و خشک گوشت آن لذیذ و سبک و سریع الانحدار و بریان کردهٔ آن جهت
ضیق نافع و شوربای او بامراض جگر و گرده سودمند و خون آن قدری بطفل دادن نافع ام الصبیان ست **لال بول** اسم مرست
لالا بفتح دو لام و میان آنها و در آخر دو الف گیاهی ست که از طرف مکهٔ معظمه می آورند گرم و خشک و قابض و مسخن ست آشامیدن
آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصاً ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعد نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد ست
لال تهوا اسم جیونتی ست **لال ساگ** اسم عصی الراعی و سرخ مرد نوشته اند **لال شی** بفتح لام و الف و لام دوم و کسر شین
معجمه و سکون یای تحتانی اسم گل رواسن سرخ ست **لال مرچ** در مرچ بیاید **لاله** اسم شقائق النعمان ست **لاله خطائی** اسم
فارسی حماحم ست **لالهٔ سرنگون** اسم فارسی نباتی ست که در باغها غرس می نمایند و پیاز دارد اگر پیاز آنرا با چکتی دنبه مساوی کوفته
با آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لالهٔ نعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله و
فتح میم و الف و کسر نون و یای نسبت اسم فارسی نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند
شقائق و بزرگتر از آن و بیخ آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی در چند پرده و پردهٔ درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار
نرم و پردهٔ بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت
قلیله و مفرح و مسکر و منوم و نشاسته آن بیغائله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا
دو درم ست **لامجا** بفتح لام و الف و فتح میم و جیم مشدد و الف اسم خس ست **لاموچا** اسم گل سومنداست **لامی** بفتح لام و
الف و کسر میم و سکون یای تحتانی این اسم مشهور در عراق صمغ درختی ست که از نواحی هند آورند خوشبو مرکب از بوی مر
و مصطگی و در رنگ میان سفیدی و زردی گرم و خشک در آخر دوم و مسخن و ملطف و مفتح سدد و گدازندهٔ بلغم و رافع
امراض بارد و بلغمی و جهت ضعف اعصاب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیا و باآرد مور و جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت
اطفال شرباً و ضماداً نافع و ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع بدبوئی

لاک
لاک پشت
لالکه
لاک کند
لال
لال بول
لالا
لال تهوا
لال ساگ
لال شی
لال مرچ
لاله
لاله خطائی
لالهٔ سرنگون
لالهٔ نعمانی
لامجا
لاموچا
لامی

بدن و بخور آن معرق ست مصدع گرم مزاجان مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم واز ادویه نافع سرد مزاجان و پیران وعصب **لاندة**

بهندی اسم کرک ست **لانک** بفتح لام والف وخفای نون وسکون کاف و هندیان آنرا لنکا و بسنسکرت لنک کهیتور یعنی در لنکا پیدا

شده بود از آنجا حکیمی در بلاد دیگر آورده و کشانیکها یعنی زمخت ست می نامند دانهای غذائی ست سرخ رنگ گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک

و زمخت صفرا و سودا بیفزاید و بقول بعضی صفرا دفع نماید و باد و زیاده کند و مقوی پشت و دافع سوزش بول ست و بلغم لزج و تپ را هم مضر

نیست **لانگ پیپر** بفتح لام والف وسکون نون و کاف فارسی و کسر بای فارسی اول و فتح بای فارسی دوم وسکون رای مهمله اسم دار فلفل ست

نزد اطبای انگریزی خاصیت این مثل فلفل سیاه است **لانگلی** بفتح لام والف وخفای نون و فتح کاف فارسی و کسر لام وسکون یای

تحتانی یعنی آنکه بیخش مانند گردون ست و حنا چرلا و کلهاری که هر دو اسم اند و اگنی یعنی آتش ست و در بدن آتش بیندازد و اگنی کمی یعنی اشتها بسیار

افروزد و مهاد مپتا پیلم یعنی ثمر او بسیار اشتها دهنده و آرد هنیده و پشپکا یعنی گلش مانند نصف ماهتاب می شود و کاری کاری یعنی دشمن کف ست

و کلی کارنی و اگنی جیو نهان یعنی هر دو آنکه گلش سرخ ست و اگر جیو نهان و تشلیلا یعنی مانع کلانی شکم و گرنهپا تنی یعنی مسقط حمل زنان اگر چه ششم ماه

و هفت ماهه تا هشت ماهه ماهه باشد بالجمله نباتی ست هندی شبیه به نبات گل شب بو و برگ او هم مانند برگ آن اما از برگ گل شب بو عریض

و اطراف دنباله دار و نوکدار و هر سر برگ پیچیده مانند بیاره انگور و از میان برگها شاخ بحجم بنصر بر می آید و بلند بقدر یک ذراع می شود و بر انتهایش

گل سرخ رنگ شش برگی و اندرونش شش ریشه و یک ریشه در وسط و بر سر هر ریشه مانند دانه شابلی می باشد و بار او مانند خرما تا بدار و سبز رنگ

و بیخش دراز مانند رتالو یا بادنجان دراز و دو پوست تنک سرخ رنگ بر آن محتوی و اندرونش سفید مثل کتیرا و اکثر مزدوج می باشد و تا وقتی که

تر ست نرم می باشد و چون خشک شود سخت گردد و باید که او را در چونه پخته نگاه دارند بعضی از آن بیخ بمقدار یک وجب و بعضی

بقدر بند انگشت و بعضی غلیظ و بعضی دقیق بمقدار انگشت خنصر و بنصر و این بیخ را هندیان چیر لانگلا نیز گویند و بعضی کتب هندیه است که

نبات او بر دو گونه است یکی سرخ گل چنانچه گذشت و دیگر بزرگ گل سفید می شود و مزاج بیخ آن که در طب مستعمل ست گرم و خشک سوم و مسکر قوی

و مهلک ست و طعم او تیز و دافع فساد باد و بلغم و ریشهای معده و امعا و مسهل شکم و مسقط حمل ست و بعضی هندیان نوشته اند که تیز و تلخ و گرم ست

فصاد او بد بیله شکم که از اجتماع کف شود نافع و حمول او موجب اسقاط حمل و اگر قدری از آن سائیده بر ناف و زهار و در فرج بمالند فی الحال حمل افتد

و ضماد او با ستاور و بانسه جهت آماس خصیه و ذکر مفید و چون با عسل حل کرده بر خنازیر طلا کنند محلل قوی ست و اگر در آب لیمو سوده در گوش چکانند

ریم را پاک کند و کرم را بکشد و اگر با سیماب و آب برگ ترب حل کرده سه روز متواتر بر قروح ساقین که آنرا در مالوه بیکی و در دکهن السیف گویند

بمالند خشک سازد **لانگولی** بلام والف وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون واو و کسر لام وسکون یای تحتانی اسم النا ست **لانے**

بفتح لام والف و کسر نون وسکون یای تحتانی و بفتح نون والف عوض یای تحتانی یعنی لانا هم آمده و آن گیاهی ست و گویند اسم هندی

اشنان ست **لاورس** اسم غار ست **لاؤکا** و **لاونکا** اسم لوا ست **لاون** اسم لوف الجعد ست **لاہی** بلام والف و کسر ها وسکون یای

تحتانی حکیم شریف خان اسم السی نوشته اند و حق آنست که آن قسمی زخردل ست و آنرا بهندی لهتاکه قسمی از سرشف ست نیز گویند و نیز اسم

انزروت ست **لایین** لبیاسه ست **لائی** و **لاہی** بفتح لام والف و کسر همزه وسکون یای تحتانی اسم هندی انزروت ست **فصل لام**

با بای موحده لب بعضی مغز اشیا را گویند **لب النخل** اسم جمار ست **لبا** بکسر لام و فتح بای موحده والف بفارسی فرشه و بشیرازی

زبک و فله و بترکی اغوز و آغوتی و دُردی شراب را نیز گویند و بهندی پیوسی و کهیس گویند و آن شیر غلیظ ست که بعد از تولد بچه حیوان تا

سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند و آن سرد و تر ست و مسمن بدن و محرک باه گرم مزاجان و غلیظ

و دیر هضم ردی الخلط و بطی الانحدار و مولد خلط غلیظ و سدد قوی و نفاخ و مورث فواق و قولنج و مولد سنگ خصوص ولی شیر بز

و باعث قراقر و جشای دخانی و بر دمعده و جگر و مضر عصب لیکن از پنیر تازه در غلظ کمتر ست و اصلاح آن خوردن آن احسن و پنیر بیاست و بقول شیخ بدن از ان غذای بسیار کند و گیلانی گوید که شیرینی با آن ردی ست تسدید را زیاده کند لیکن بدن را فربه نماید و گرم مزاجان را نفع کند و جالینوس گفته که آنرا چون با عسل مخلوط نکنند در هضم دیرتر باشد و در تولید خلط غلیظ زیاده تر و در انحدار از معده و نفوذ در امعا بطی تر بود و چون عسل با آن مخلوط سازند انچه بسوی بدن از غذا از ان هر دو وارد گردد بمقدار کثیر باشد و رازی نوشته که آن ردی برای مرطوبین و مهیج قولنج در الیشان و مولد سنگ و در دمعده است و آن بدتر و شدید تر در ازالهٔ اشتهای طعام از پنیر رطب ست غیر آنکه سریع تر در نزول و کمتر در تسدید از انست و اصلاح آن بعسل کردن مضرت آن کم کند و افعال و خواص این بقول هندیان در پیوسی مسطور شد **لباب البر** و لباب الحنطه و لباب القوام و لباب القمح نشاسته است **لباب القرطم** مغز خسکدانه است **لبان** معرب از لبیانو یونانی و آن کندر ست **لبانه** اسم مغربی فرفیون ست **لبخ** بفتح لام و با و سکون خای معجمه اسم عربی درختی عظیم ست و آن در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین می گردد و باکراهت طعم و گفته اند که این درخت در فارس سم قاتل بود و چون نقل بمصر نموده شد سمیت آن زائل شده و او غذا گردید و بعضی نوعی از آن از درخت و بعضی سدا دانسته اند و اصلی ندارد گرم و خشک در دوم و بعضی تر و بعضی سرد و خشک گفته اند خائیدن آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که کسی نبی از انبیا علیهم السلام از حق تعالی شکایت درد دندان نمود بسوی او وحی آمد که لبخ را بخور و آشامیدن آن قاطع سیلان خون باطنی است و پاشیدن برگ آن خشک کرده سوده حابس سیلان خون ظاهری و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر استخوان شکسته و ضربه و تحریک استخوان از مفصل مجرب دود دخان آن گریزانندهٔ هوام و ثمر آن قابض مقوی معده و حابس خون و اسهال و مصدع و خوردن مغز شستهٔ آن موجب گرانی سامعه و کری ست و بر درخت آن نوعی رتیلا قاتل بهم میرسد **لبسان** بزعم بعضی اطبا آن خردل بری ست و آن بقله مثل خردل در صفت ست نه در طبیعت بهر آنکه دران حرارت خردل نیست و آنرا در نبطی اخسیه گویند و آن نباتی ست که غذا بیشتر از حماض دهد و خوردن مطبوخ آن احسن و اوفق بمعده از حماض ست شریف گفته که چون آنرا جوش دهند و دران طفلی را بنشانند که قادر بر رفتار نباشد ضعف اعصاب و سردی را نافع بود و لعوق تخم آن ساخته ناشتا خوردن نافع سرفهٔ کهنه است و چون با شراب یا سکنجبین بخورند سنگ را بشکند و تخم آن چون در شیر سائیده بر روی لطوخ سازند کلف آن ببرد و رنگ آن نیک گرداند **لبلاب** بفتح لام مشهور و بکسر آن نیز آمده و سکون بای موحده و فتح لام دوم و الف و سکون بای موحدهٔ ثانی و آنرا قربوله و بیونانی تنبابیس و قسوس و قیسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلباب و بشیرازی هرسه و برومی الاطینی و بلغت یمن و احد نامند و آن نوعی از قس ست و اقسام می باشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن برمجاور خودی پیچد قسم کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ جنجاث و تخم آن سفید و آنرا احبل المساکین و در تنکابن لکونامند و سیاه آنرا گل کبود و تخم سیاه و صغیر آنرا بفارسی عشقه و پیچه و بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آن را مدرة البه و سیاه آنرا هیده بنکره خوانند و صغیر آن اقسام می باشد از سفید و سرخ و نند و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسم از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام صغیر و کبیر شیر دار مزاج کبیر آن مرکب القوی و بقول جالینوس و خوزی سرد و خشک در دوم و یوحنا بن ماسویه گرم در وسط درجهٔ اول و خشک در اول آن گفته و بعضی سرد و تر دانسته اند و بقول شیخ معتدل مائل بحرارت اندک و یبس و گویند حق آنست که مائل بگرمی ست محلل و مفتح و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد بسبب تحلیل رطوبت آن و آب افشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس و بقول شیخ انچه معروف بحبل المساکین ست مرکب از ارضیت قابضه و مائیت طینه و حرافت

لباب البر
لباب القرطم
لبان
لبانه
لبخ
لبسان
لبلاب

ناریه و جفاف مبطل مائیت ازان و دران تفتیه است شارح گیلانی گوید که آن مرکب القوی از برودت ارضیه قویه قابضه و از حرارت لطیفه
حارهٔ حریفیه است و هر واحد ازان هر دو صلاحیت آن دارد که در دوم از درجات کیفیات داشته آید و طلای شیر آن در ستردن موی
بالغ النفع ست و غسول آن قاتل قمل و عصارهٔ آن سیاه کنندهٔ موی و طلای قیروطی عصارهٔ برگ آن نافع سوختگی آتش و ضماد برگ تازهٔ غیر مطبوخ
آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و مطبوخ آن با روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و طلای آب برگ تازهٔ آن جهت اورام
حارهٔ مفاصل نافع و منفجر دمامیل خصوصا با شیر آن و سعوط عصارهٔ آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصارهٔ آن نافع درد گوش
و با روغن گل مانع مواد منصبه بسوی آن و محلل اورام حاره و قروح کهنهٔ آن و قطور عصارهٔ آن با روغن زیتون یا پنبهٔ کهنه بدان آلوده در گوش
گذاشتن جهت درد گوش و جلای چرک آن و برگ تازهٔ آن مطبوخ بسرکه ضماد کردن نافع درد گوش و سیلان ریم ازانست و شرب
آب برگ تازهٔ سفید آن که حبل المساکین نامند جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سدهٔ جگر نافع و موافق سینه و ریه است شربا و
جهت قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و مادهٔ صفرا و چون طبیخ دهند قوی تر باشد و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه
بعدیل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحهٔ امعا مفید و ضماد برگ تازهٔ آن با سرکهٔ پخته جهت صلابت
طحال نیکوست و گیلانی می نویسد که لبلاب از ادویهٔ جیده جهت آوردن اسهال ست و اطلاق شکم بازلاق خود می نماید و این بهر آن نسبت
که دران از لزوجت ست فلهذا چون طبیخ دهند اطلاق آن شکم را کم گردد بسبب نقصان لزوجت آن از طبخ و آن مسهل صفرا و رطوبات محترقه
است و بهترین طریق استعمال آن آنست که بگیرند آب افشردهٔ آن نیم رطل و دران یک نیم اوقیه فلوس خیار شنبر و دو اوقیه شکر و نیم درم
روغن بادام شیرین افزوده بنوشند و گاهی با ربع درهم سقمونیا آنرا قوی می سازند و ضماد قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و عصارهٔ آن
سیاه کنندهٔ موی و آب قسم اثیرنی ثمر آن شدید الحرارة و حدت و سترندهٔ موی و کشندهٔ شپش برگ مطبوخ آن جهت التیام جراحات
خبیثه و سوختگی آتش و گل آن را آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخ و برگ آن با عسل مدر حیض و
آب افشردهٔ آن رافع بدبوئی رحم و ضماد بیخ آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و درازه مایل بسیاهی ست
نزد اهل مغرب مسمی بشجیه و سر اذیل الطوال ست سرد و خشک و جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تپهای کهنه و ربع نافع و آب آن
ربع رطل با دو درم مغره قاطع سیلان خون جمیع اعضا و ضماد تازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع
قروح خبیثه و شیخ الرئیس گفته که قسمی از لبلاب ردی الکیفیة ست اسهال خون نماید پس احتراز ازان اولی ست و گویند که اکثار شرب
قسم سیاه آن شوش ذهن و مضعف قوت ست و اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه است مصلح آن نبات و گویند مصلح آن زیت و تدهین بدان
و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بدون جوشانیدن و بدل آن لبلاب ست برگ خطمی و کاسنی
و صاحب منهج نوشته که آب آن غیر مطبوخ مستعمل و آن مضر بمعده مصلح آن تمر هندی بدل آن شاهتره و مزاج لبلاب صغیر قریب بکبیر
و مرکب القوی و محلل و قابض و مسهل مرهٔ صفرا و گیلانی گوید که قوت قسم صغیر آن قوت محلله ست و دران ارضیت و قبض ست و
اسهال مرهٔ صفرا بلزوجت خود میکند و اسهال شکم برفق می نماید و گاهی بخیار شنبر محلول بآب مخلوط می سازند و آب لبلاب را جوش ندهند
و این لبلاب اسلم ست از سائر اقسام و گویند که گرم و خشک در اول ست و چون آب آن افشرده سی درم با نصف آن نبات بنوشند
اسهال صفرای محترقه و زرد آب نماید و آن نافع اقسام سرفه که با قبض شکم باشد و قولنج حار و مرکب با خیار شنبر محلل ورم احشا و مفتح سده
چون جوش دهند و نافع اکثر تپها و محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بست درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی
است لُبُ لُوا اسم چقندر ست لبلی بفتح لام و سکون بای موحده و کسر لام دوم و سکون یای تحتانی و عوض بای موحده دال

هم آمده و آن درختی ست هندی برگ و شاخ آن بغایت انبوه و بالیده و برگش مشابه ببرگ پنوار و چرب و بار او مانند بار مال کنگنی لیکن مائل بسیاهی و از بیخش بوی نیک می آید و رنگ آن مائل بزردی و پوست آن نرم و ملایم بود و بارد و مغز تخم آن سبک و رافع خون بواسیر و محلل باد و تلخه است **لبن** بفتح لام و بای موحده و سکون نون اسم عربی شیر ست **لبن الاتان** بفتح الف و تای فوقانی والف و نون شیر خر را گویند **لبن الاسد** بفتح الف و سین مهمله و سکون دال مهمله شیر شیر ست **لبن البقر** بفتح بای موحده و قاف و سکون رای مهمله بفارسی شیر گاو **لبن جاموس** بفتح جیم والف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله شیر گاو میش ست **لبن حمار الوحش** شیر گور خر ست **لبن الحامض** بفتح حای مهمله والف و کسر میم و سکون ضاد معجمه اسم عربی ماست ست **لبن الخشخاش** افیون ست **لبن الخفاش** بضم خای معجمه و فتح فا والف و شین معجمه شیر شب پره ست **لبن الخنزیر** شیر خوک ست **لبن الرماك** بفتح رای مهمله و میم والف و کاف شیر مادیان ست **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال والف و نون نزد اکثر اسم فرفیون ست و بغدادی و دیگران گفته اند چیزیست شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند بسیار گرم و خشک تا چهارم و از سموم قتاله و نوشیدن آن باعث رعاف و عطش بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر فرفیون و چند بیدستر سیاه خورده است و مذکور شد و ضماد آن محلل اورام صلبه بهت در چند ساعت **لبن الضان** بفتح ضاد معجمه والف و نون بفارسی شیر میش و شیر گوسفند گویند **لبن الغزال** شیر آهو ست **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف والف و سکون حای مهمله شیر شتر ست **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز نامند **لبن النسا** بکسر نون و فتح سین والف ممدوده شیر زنان ست **لبن الیتوعات** بفتح یای تحتانی و ضم تای فوقانی و سکون واو و فتح عین مهمله والف و سکون تای فوقانی ثانی شیر نباتات شیر دار ست مثل مازریون و حلتیت و انجیر و شبرم و عرطنیثا **لبنهرا** بفتح لام و کسر بای موحده و خفای نون و ها و فتح رای مهمله والف ماهیت آن مجهول ست نزد هندیان گرم و دافع فساد زهر و دامیل و جوشیدگی ساری و جذام و مقوی موی سر و مهی و دافع فساد بلغم و باد و صفرا و خون و دق **لبنی** میعه سائله است و خلیل ابن احمد گفته که لبنی درختی ست که آنرا چیزی سیال مثل عسل است و آنرا عسل لبنی گویند و بارد بگر گفته که عسل لبنی چیزی شبیه بعسل ست و در ان شیرینی نیست و از شجر لبنی می گیرند **لبهها** اسم بلوچی ست **لبهجی** اسم جائی ست **لبهیرا** اسم پستان ست **لبیدون** ولیرون شیطرج ست **فصل لام با تای فوقانی**

لتا کستوری بفتح لام و تای فوقانی هندی والف و فتح کاف و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی دکستوری لتا یعنی مشک سپیل نیز گویند نزد هندیان حشکی ست که از درخت برآید سرد و سبک و مقوی باصره نوشته اند و بعضی مینویسند که آن تکول ست **لتامرت** بفتح لام و تای فوقانی والف و ضم میم و سکون رای مهمله و تای فوقانی دوم اسم گلوست **لتکا** بفتح لام و سکون تای فوقانی و فتح کاف والف اسم بوٹی ست و گذشت و نیز اسم نباتی ست که آنرا پادورکت یعنی بیخش سرخ بود و کوتمیکا یعنی بوی خوش دارد و مهاسیتا یعنی بسیار سرد ست و پدموترا یعنی برگ او مانند برگ کنول می شود و کتبهاکنین یعنی گلش سرخ رنگ خوب دارد می نامند مزاج و افعال آن مثل کنول نوشته اند **لتکن** بفتح لام و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف و سکون نون هندیان آنرا پنڈلی بچلی کوره یعنی ساک بچلای شادی گویند و لتکن در هندی طرهٔ منعقد را گویند که در دست عروسان و نوشهای شادی می بندند چونکه طرهٔ گل او مشابه بطرهٔ عروسان ست باین اسم مسمی گشته و آن نباتی ست برگ او شبیه ببرگ رتن جوت لیکن او کلان و عریض و اطراف برگها سرخ و بر بعضی نقطهای سرخ هم می باشد و در نرمی و آبداری و رنگ صورت مانند برگ بقلة الغراب شاخهای او بعضی سرخ مائل بسیاهی و بر سر آنها طره مانند طرهٔ کهنڈی یا کوبه اما خرد از آن اکثر سرخ می باشد و در ان تخمها برابر کنگنی و سیاه و از نباتش بوی مثل چینیا می آید از برگهای نرم او نانخورش می سازند و گویند که جهت نهر کژدم

بسیار موثر ست **لٹکو** بفتح لام و سکون تای فوقانی هندی و ضم کاف و سکون واو ثمر درختی ست که در
بنگاله می شود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و پنیاله و پر خار و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه
از هفت تا ده دانه و ببزرگی آلوی کوچک و پنیاله و سفید رنگ و مزهٔ آن در خامی ترش و بعد رسیدن میخوش می گردد و در جوف
بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کٹهل و در جوف دانهای آن تخمی کبود رنگ نرم لزج لعابی مزاج
آن سرد و تر و مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دموی و صفراوی نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره مفید
لٹوپری بفتح لام و ضم تای فوقانی هندی و سکون واو و بای فارسی و کسر رای مهمله و سکون **یای** تحتانی و بعضی بکاف عوض بای
فارسی یعنی لٹوکری می گویند اسم جل بیل ست و آنرا سورج چهال نیز نامند و گویند که آن بهندی اسم کبیکج ست که مسطور شد
بالجمله نبات آن بقدر نیم گز و کم و زیاده از آن بلند گردد و برگش مانند برگ کشنیز و بوی تیز دارد و از شمیدنش آب از بینی و چشم روان
می گردد و گلش زرد مثل گل بابونه می باشد و در موسم گرما بکنار دریا و آبهای روید و چون آب او ببدن برسد خارش و بثور پیدا کند
و مزاج آن گرم و خشک در سوم معلوم می شود و محلل ریاح ست و هنود از و اچار می سازند که شاخهای او بریده جوش داده در ظرف گلی
با نمک بآفتاب می گذارند در دو سه روز ترش می گردد پس می خورند گرم ست برای امراض بلغمی و ریحی نفع می کند و همین طور
اچار او کنیزی از کنیزان جد امجد مرحوم ساخته بود و مؤلف آنرا خورده لذیذ و محلل و هاضم ست و طلای آب او بر قوبا یعنی داد بسیار
نافع اول آب بسیار بر می آید پس خشک می شود و اگر آنرا سائیده برجای ماده غدد که آنرا سن بهری گویند ضماد سازند آبله خواهد کرد
و تمام آب آن دفع گردد پس مرهم سفیده نهند که به شود و گویند که ضماد آن مجلوق را نیز نافع آبله میکند و آب از آن جاری شده قضیب
را قوت می بخشد افعال و خواص این بقول یونانیان در کبیکج مسطور شد **لٹورا** بفتح لام و ضم تای فوقانی هندی و واو مجهول و فتح
رای مهمله و الف گویند که اسم هندی صرد ست و آن طائری ست خاکستری رنگ و قسمی از آن بزرگ قریب بحجم فاخته و آنرا دو دیا لٹورا
گویند داو صید کنجشک می کند گرم و خشک شور بای او جهت اعیا و درد مفاصل و عرق النسا شرباً و نطولاً مفید و مضر گرم مزاجان افعال
و خواص این بقول یونانیان در صرد مسطور شد **فصل لام با جیم** **لجالو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو و آنرا چهوئی موئی
و چهوتی و شرمندی نیز گویند و هندیان منگوتا مرداد و در سنسکرت انیتا یعنی برگهایش و اطراف سرخ می شود و رکتپادی یعنی بیخش سرخ
و شمی پتر یعنی برگساد مثل برگ جمی و سمنگا یعنی شاخهایش هموار و یکسان و انجلیکاری کا یعنی انجل که در هندی بهم ساختن دو دست
کشاده رامیگویند کاریکا یعنی کننده چون کسی دست بدان رساند برگهایش از هر دو طرف بهم شده مثل انجل می شود و نمسکاری یعنی هنود که
وقت سلام هر دو دست بهم ساخته لفظ نمسکار گویند این روئیدگی نیز وقت رسیدن دست بدان هر دو برگ خود را جمع کرده صورت نمسکار
پیدا می کند و رکت مولا یعنی بیخش سرخ رنگ دارد و هتا لیشتک یعنی چوب او باریک و نازک می گویند بالجمله گیاهی ست هندی
و سه قسم می باشد یکی قائم بدر ازی یک بالشت یا زیاده از آن تا بیک ذراع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و باریک شبیه
ببرگ ببول و از آن ریزه تر و گل او باریک و سرخ ارغوانی رنگ و این نوع در خشکی بصحرا و باغها و خرابه ها میشود و دوم مفروش بر زمین
مانند سطح و در شاخ و برگ و گل شبیه بقسم اول و این در کنار آب غدیرها میروید و سوم در از مانند بیل تا سه گز و گلش در درازی و پهنائی
برابر انگشت سبابه و زرد رنگ می شود و بار او غلافی باریک تا بقدر بند انگشت و در آن تخمهای ریزه مانند خشخاش و از آن هم ریزه تر
و بیخش مائل به تیرگی و بسیار دراز و اکثر در ایام برشکالی می روید و اکثر در کنار رودها و سنگ زار تر میشود و تا زمان گرما می ماند برگ او
بشاخهای باریک در دو صف آراسته مانند برگ تمر هندی و از آن باریک تر و از خواص هر سه قسم ست که چون دست بدان ساند

یا سایهٔ کسی بران افتد برگهای آن باهم مجتمع میگردند و چون دست ازان کشند بعد از اندک زمانی ازهم باز میگردند بحالت اصلی خود و بهمین وجه آنرا
موسوم باسم لجالو وغیر آن ساخته اند و آن بقول اهل هند تلخ و زمخت و سرد و دافع فساد بلغم و صفرا و رکت پت و درد فرج زنان و حابس اسهال
دموی ست و دیوان و بیماریها که ازان حاصل شود دور کند و صاحب مخزن نوشته که از جملهٔ ادویهٔ عظیم النفع ست نزد اهل هند
و باصطلاح خود آنرا اندر ساین می دانند و در دوم سرد و تر ست و محلل و جالی و منضج و مفتح و شرب آن جهت فساد خون و امراض حادث ازان
و امراض صفراوی نافع و چکانیدن آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار ست
نزد ایشان و بعضی می نویسند که مزاج او سرد و خشک ست اما یبوست او اندک گویا که در اول درجه اولی ست و در برگ آن اندک شیرینی
و لعابیت ست و مدر و مصفی خون صفراوی و سوداوی و حابس خون بواسیر و نفث الدم و نزف الدم رحم و دافع تپ موی و خفقان و درد پهلو
و استسقای حار و احیا دتمدد و شرب و ضماد او بزهر مار مفید و از خواص آن نست که سیماب را قائم النار گرداند مفرح طحال مصلحش شکر و مویز منقی
و مقدار شربت آب برگ او تا سه مثقال و در طب فرشته است که این دوا جهت حبس خون شکم نظیر و عدیل ندارد شخصی که هر روز یک تولهٔ افیون
میخورده باشد و اسهال دموی بهم رسانده از خوردن شیرهٔ برگ این نبات شفا یابد و از مجربی رسیده که عصارهٔ مجموع اجزای آن با نیم سفید
سه ماشه و صمغ تز ورز سه ماشه و شکر سفید نیم توله بنوشانند صبح و شام بصاحب اسهال بواسیر و زحیر و سحج نافع و تجربه آمده لجکچ بضم لام و بفتح
و کسر آن نیز نوشته و سکون جیم و ضم کاف و سکون جیم فارسی اسم گل برهل ست لجالال بلغت مهوسین سیماب پاک صاف را گویند
لجونتی اسم لجالو ست لچھمنا اسم منڈوا ست لچھمنا پچھمنی بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و نون و الف و در کلمهٔ
دوم بکسر نون و سکون یای تحتانی عوض الف و اطلاق لفظ اول قسم نر و لفظ ثانی بر قسم مادهٔ آن می کنند و آنرا پتر جنی یعنی پیدا کنندهٔ اولاد نیز گویند
و آن اسم هندی بیر بوج الصنم ست نزد هندیان مسهل و مجبل و مقوی باه و دافع فساد باد و صفرا و بلغم ست و گویند که اطلاق هر دو اسم مذکور
بر گیاهی بزرگ و خرد هم آمده و بعوض جیم فارسی کاف نیز آمده یعنی لکھنا لکھنی و افعال و خواص این بقول یونانیان در بیر بوج خواهد آمد
لچھمن بہنجی بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و سکون نون و فتح بای موحده و خفای های دوم و سکون نون دوم
و کسر جیم و سکون یای تحتانی و گاهی بزیادت الف در آخر لفظ اول و حذف لفظ دوم یعنی لچھنا هم می گویند و بسنسکرت پتر جنی یعنی پیدا کنندهٔ
اولاد بهر آنکه گویند که چون زن بعد از پاکی حیض سه روز متواتر آنرا بخورد و پس ازان مرد بآن نزدیکی کند حامله گردد و برگ بند و
یعنی بران نقطهای سرخ می باشد و ترسے چیدا یعنی سه نقطه دار میگویند ماهیت آن در کتب هندیه بنظر نیامده اما بقیاس معلوم میشود
که اسم پتر ونتی ست و هندیان نوشته اند که شیرهٔ درخت او بسیار قوی ست چون زن بعد طهر بنوشد و مرد باو نزدیک شود حامله گردد
لچھمی بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر میم و سکون یای تحتانی بمعنی بابرکت و دولت افزا و آنرا گلا جڈ و بمعنی بوی گله با مان
و پچھاچهی بمعنی آنکه مانند چشم ماهی روشن ست و در سنسکرت شولبین یعنی منسوب بدرد شکم و ناگینون یعنی منسوب بکوکان نامند و
حاصل معنی ازین دو اسم آنکه این دوا جهت درد شکم کودکان بسیار سودمند ست و آن نباتی ست نجم و بیاره دار و کثیر الفروع و برمجاور
خود می پیچد برگ او بسان برگ گلو اما ازان درشت و اندکی گنده و گلش سفید مائل بزردی و خوشه دار شبیه بشکل درخت آگ اما ازان
خردتر و بار آن دو شاخه مانند قرون و چون پخته شود ترقیده مثل پنبه ازان بیرون می آید و می پرد و تخم او برابر عدس گردد تنک
و چون شاخ آنرا بشکنند آب زرد مائل بسفیدی مثل شیر بر می آید و بیخش دراز و گنده و سالها در زمین می ماند و قسمی ازان ست که بار او
مانند ظرف الیسی حی شود لیکن از و خردتر و دران سه یا چهار تخم مشابه بتخم زرکی اما در سیاهی کمتر ازان و گل هر دو قسم سفید بشکل
گل عباسی و ازان کوچکتر و برگ هم مانند برگ عباسی و ازان تنکتر و نرم تر و کوچکتر می باشد گرم و خشک در دوم

لجالال لچھنا پتر جنی
لچھمن بہنجی
لچھمی

و محلل و جاذب و جهت درد شکم و امراض چشم و مالیخولیا و هذیان تپ و سرسام و خشک شدن دست و پا بسبب اوجاع مفاصل
و بیماریهای طفلان را بسیار سودمند و بخش اکثر در معالجهٔ اطفال بکار می آید بدرد شکم و یرقان و امراض چشم آنها و نسبت بامزجهٔ ایشان لبسیا
دوای تیز ست و قوی و ضماد برگ او بجهت آبلهٔ کف دست بسیار نافع آنرا می پزد و ورم را دفع نموده خشک می سازد و چسپانیدن شیر
او که بعد شکستن شاخها بر آید در بینی باعث آوردن عطسها بشدت و کثرت ست **لچهی بهیل** بلام و جیم فارسی و خفای ها و میم و یای تحتانی
و فتح بای فارسی و خفای های هوز و سکون لام اسم بیل ست **لچهی سر لمیشٹ** بکسر سین و رای مهملتین و سکون یای تحتانی مجهول و
شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی اسم کنول جنگلی ست **فصل لام با حای مهمله لحا** بکسر اول پوست بیخ نباتات ست و ریشهای
باریک آنست **لحام الذهب** صناعی او تنکار ست و معدنی آن در بورق مذکور شد **لحام الصناعه** از اقسام تنکار ست **لحا الغول**
بضم اول جمع لحیه و آن شعر الغول ست **لحم** بفتح لام و سکون حای مهمله و میم اسم عربی ست جمع آن لحوم آمده و آن در گوشت مسطور شد و لحم هر
چهار پایه در ذیل اسم آن ذکر یافت چنانچه لحم الابل در شتر و لحم الارنب در خرگوش و لحم البقر در گاو و لحم الجزور در شتر و لحم الخنازیر در خوک
و لحم الخیل در اسپ و لحم الدب در خرس و لحم السنور در گربه و لحم العجل در گاو و لحم الماعز در بز و لحم نعاج در میش و علی هذا القیاس لحم طیور نیز
لحیانی مشط الراعی ست و گویند حرشف ست **لحیة التیس** بفتح لام و سکون حای مهمله و فتح یای تحتانی و ضم تای فوقانی و الف و لام
و فتح تای فوقانی و سکون یای تحتانی و سین مهمله اسم عربی ست بیونانی قسطوس اطاروس نامند در ماهیت آن اختلاف ست جالینوس
در سابعه گفته نباتی ست مابین شجر و گیاه با اندکی قبض و عرب و اهل شام و مشرق و دیار بکر آنرا ذناب الخیل و عامهٔ اهل اندلس سقواس و بفارسی
اسلیخ و باصفهانی شنک و الاشنک گویند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قسادق و قسارت نیز خوانند و گفته اند آن دو قسم
است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک با شاخهای بسیار و خشن و کوتاه و برگ آن مدور و سخت و زغب دار و گل آن شبیه بگلنار و نبت
آن سنگستان و قسم ماده آنرا برگ شبیه ببرگ گندنا و پائین آن عریض تر از بالای آن و گل آن سفید و نزد یک بیخ آن نوعی از طراثیث می روید
سرخ یاقوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز می باشد و قوت قبض این زیاده از ان در جمیع اجزا و آن طرثوث رارومی
هیوقسطیداس و بیونانی ابوقسطس نامند و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طرثوث ست و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق همانست
قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل نیست و درین قوت قبض فقط و ابو حنیفهٔ دینوری و مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرهم نوشته اند که آن نباتی ست
مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی شود و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و مردم بقلهٔ آنرا میخورند و بعصارهٔ آن علاج می نمایند و همین لحیة التیس
حقیقی ست و سدید کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که این حشیشه را در آذربیجان شنک نامند و آنرا میخورند و آب برگ آن مضمضه
می کنند پس دندان را صلاحت و سفیدی می نماید و حکیم مومن از امین الدوله و جمعی دیگر نقل کرده که آن شاخهائی ست بی برگ مائل بسرخی و در خشکی
و سر آن مائل بسیاهی و بقدر یک شبر و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و نبت آن شوره زارها و این قول
اصح می نماید چه بیخ گیاه مذکور نوعی از طراثیث ست بهترین آن تازهٔ آنست و آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم ست و مؤلف
مخزن گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک بالشت میروید و با شاخهای باریک و برگهای باریک دراز و نبات آن
بهیأت مجموعی شبیه بریش بز نر که تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الالاشنگ نامند و نر و ماده می باشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ
آنرا با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و محتمل که لحیة التیس این باشد و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که نبات آن
بلند و یک ساق ایستاده نامد و بران برگهای باریک دراز شبیه ببرگ گندنا و گل آن پهن مدور و برگهای آن اندک طولانی
سر آنها منشعب بود شبیه و غنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ و رنگ گل آن سفید و صاحب الفاظ الادویه از عدم تحقیق هندی

آن سرس نوشته و مؤلف مفردات امامی گفته که آن عبارت از ریش بز ست بالجمله مزاج آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم و گویند سرد در اول
و خشک در دوم شیخ الرئیس نوشته که دران اندک حرارت ست و برودت بنوعی که حرارت آنرا نیم گرم گرداند گویا که آن شدید البرودت نیست
بلکه برودت آن در آخر اول ست و یبوست آن شدید تا سوم و شارح کازرونی گفته که خشک آن و عصارهٔ آن خشک همچنین باشد بدون
تر و تازه آن و بغایت قابض و قاطع نزف الدم و اسهال صفراوی و دموی و حیض و بیخ آن در قبض قوی تر و در تریاق برای تشدید
اعضای افتند و عصارهٔ آن در قبض مثل تخم گل سرخ ست و پاشیدن برگ و گل آن خشک کرده جهت اندمال و التیام قروح کهنه
و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع جراحات متعفنه و ضماد گل آن محلل اورام و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش
نافع و شیخ گفته که بیخ آن از ادویهٔ جالائیه جهت چرک گوش و مجفف قروح آن و نافع چشم و در بعضی نسخه صمم ست ابن جمیع در حواشی عراقیه
نوشته که این قول بعینه شیخ الرئیس در لوف وارد کرده و این همانجا اولی ست و ظاهر آنست که در ینجا از سهو نگاشته و آن حابس رعاف
و خون از جمیع اعضاست و آن بلیغ النفع در جمیع امراض نوازل از سر ست و نیز شیخ و غیر آن می نویسند که گل و برگ و بیخ آن هرکدام از ینها
که باشد با ماء الشعیر چون بیاشامند جهت قروح ریه نفع کند و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و سیلان خون اعضای باطنی نافع و آن مقوی
معده و مانع انصباب مواد بسوی آنست و خصوصا عصارهٔ آن و آن قوی ترین ادویه است جهت قروح امعا چون بنوشند و خصوصا با شراب
و نوشیدن و ضماد کردن و حقنهٔ آن جهت سیلان خون از رحم مفید و گویند که عصارهٔ آن از ان قوی تر ست ضماد آن مقوی اعضای
ضعیفه و فم معده و جگر و در سائر افعال قوی تر از اقاقیاست و بقول رازی خوردن بیخ آن دافع سموم مقدار شربت از عصارهٔ آن تا
سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم و مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا و گلنار و تخم گل به وزن آنست و صاحب منهاج
نوشته مضر طحال ست مصلح آن بادیان بدل آن طراثیث **لحیة الحمار** بپارسی پیاوشان ست **فصل لام با خای معجمه و دال مهمله**
و زای معجمه **لخلخهٔ سلیمانی** نقل روغن زعفران ست که آنرا قرقومغا گویند **لخنیس** بفتح لام و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای
تحتانی و سین مهمله اسم یونانی ست دیسقوریدوس گفته که آن نباتی ست گل آن شبیه بگل خیری و در رنگ آن کبودی از ان اکلیل می سازند
و گویند که آنرا در اکلیل می نهند و از ین جهت آنرا اکلیله نامند و ابوریحان نباتی نوشته که آن نزد من نوع کوهی از خیری بنفسج گل ست و بعضی
گویند که آن نوعی از خیری بری ست نبات آن قریب بیک ذراع و گل آن کبود و صحرائی و کوهی می باشد و هر دو در صورت باهم مشابه مگر
کوهی آن قوی تر و درشت و کوتاه تر از صحرائی و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدس و بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند گرم و خشک
در سوم خصوص گل و تخم آن آشامیدن دو درم از تخم آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت گزیدن عقرب شیاله و چون گل آنرا
بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد **لخنتی** بفتح لام و سکون خای معجمه و فتح تای فوقانی و کسر همزه و سکون یای تحتانی در زبان افغانی اسم نباتی
ست که در کوه افغانستان می شود و از برای جوشش خون و سرخ باده و غیره میخورند بسیار فائده می کند و از خواص عجیبهٔ او آنست که چون
آنرا کسی در عمر خود یک بار بخورد از شنیدن آواز او مجروح بیقرار گردد و در زخم او سوزش و ورم پیدا شود و بشگافد و بمیرد و لهذا مجروح
را از شنیدن آواز لخنتی خورده محفوظ می دارند و اگر احیانا آواز خورندهٔ آن مجروح بشنود و سوزش در زخم عارض گردد علاجش آنست
که لعاب دهن شخصی که آنرا خورده باشد بر زخم مجروح قدری بمالند همان وقت تسکین یابد و کسی که آنرا خورده است او مجروح شود
آواز کسانی که آنرا خورده باشند زخم آنرا هیچ ضرر نرساند و از ین جهت بعضی کسان آنرا میخورند و این تاثیر آنرا مؤلف مشاهده کرده و
گویند اگر کسی با شخصی که آنرا خورده باشد طعام در یک ظرف بخورد او را نیز همین اثر پیدا شود و این از جملهٔ خرق عادات ست
لدکو بضم لام و سکون دال مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو اسم لوده است **لڈو** بفتح لام و ضم دال هندی مشدد و سکون واو

اسم نوعی از شیرینی ست که از آرد نخود و یا آرد مونگ بریان و شکر و روغن می سازند دیگر مثل گلوله و کره و از گندم بریان و کهیل دهان و مرمره و کنجد
نیز می سازند مقوی و سمن و گران می باشد **لذاق الذهب** شامل لحام الذهب اشق ست و بعضی نوشته اند که اطلاق این اسم
گاهی بر چیزی می کنند که در معدن مس مثل زنگار غیر مصنوع پیدا می شود و آن گرم و حاد و جالی و قابض و مسخن و معفن بر قوت کلی شدید تر و
لذاع اندک و مخفف بقوت ست و چون آنرا بسوزند در لطافت بیفزاید و آن جهت جراحات عسر الاندمال نیکو ست و گوشت زائد آنرا بخورد و
در ان تنقیه با قبض ست **لذاق الرخام** و لزاق الحجر صمغ بلاط ست **لزموس** اسم صعتر ست **فصل لام با سین مهمله و معجمه**
لسان بکسر لام و فتح سین مهمله و الف و نون بمعنی زبان را گویند و آن در باب زای معجمه مسطور شد و نیز اسم نباتی ست که آنرا لسان الثور
و کحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل می باشد و آن بالزوجت بود و بوی آن شبیه ببوی برگ خیار و غیر لسان الثور ست برگ آن
عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی می روید بقدر یک ذراع و بر سر
آن گلی سرخی برنگ و بقول بعضی آن نوعی از گاوزبان ست چنانچه در گاوزبان مسطور شد و فرق میان این و گاوزبان آنست که برگ این عریض تر
و مدور تر و در بو شبیه برگ خیار و لزوجت این زیاده از گاوزبان و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا می خورند بخلاف
برگ و گل گاوزبان که باین اوصاف نیست سرد و تر در دوم و مضمضه بآب طبیخ آن جهت امراض زبان انسانی و شتر و دیگر حیوانات و بثور
سخت و سرخ که ظاهر می گردد بر زبان مانند دانهٔ انار و آنرا حارس می نامند و جهت قلاع و سائر امراض حارهٔ دهان و خفقان و حرارت معده
نافع **لسان الابل** بالف مکسوره و بای موحده و لام اسم عربی ست و بیونانی اسفافس و آن غیر رعی الابل ست بلکه آن نباتی ست
ما بین گیاه و شجر و شاخهای آن بسیار و پراگنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ تفاح و از ان دراز تر و در عرض کمتر و اندک خشن و
مجعد شبیه تجعید ثیاب تازه شسته و با زغب نرم و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل بعرض نبت آن زمین درشت سرد
و خشک در دوم و بقول شیخ و گیلانی گرم و خشک در سوم منضج و جالی آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و خائیدن برگ آن جهت رفع
لکنت زبان و اضطراب و تجلج آن و قروح باطنی و آن نافع نفث الدم و سرفه و چون برگ و شاخهای آن جوشانیده بنوشند و ادرار بول و
حیض و اخراج جنین کند و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی و پاشیدن آن منقی قروح خبیثه و مجفف
قروح و التیام دهندهٔ جراحات تازه و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا بآب مطبوخ آن مسکن خارش فرج و
مقعد و ذکر و خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن بآب طبیخ آن و بدان حنا سرشته خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی ست مضر
گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از تخم آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال جمله نبات آنرا در هفتاد رطل آب
انگور انداخته مرتب سازند جهت استرخای عضل و قرحهٔ گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل و جهت گزیدن شقیقین بحری
نافع ست **لسان البحر** سیباست **لسان الثور** بفتح ثای مثلثه و سکون واو و رای مهمله اسم عربی گاوزبان ست **لسان الحمل** بفتح حای
مهمله و میم و سکون لام بعربی اسم بارتنگ ست **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم بای موحده و عین مهمله نباتی ست بقدر دو ذراع و شاخهای
آن پراگنده و برگهای آن دراز و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و سخت و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر
شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن کبود و بیخ آن سیاه مربع نبت آن زمین سنگریزه و ریگی ست گرم و خشک در سوم آشامیدن طبیخ آن
جهت شکستن سنگ گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع ست **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف
و کسر فا و سکون یای تحتانی و رای مهمله اسم عربی ست بفارسی زبان گنجشک و گنجشکروان و بشیرازی تخم اهر و بیونانی اندروصاسدن و بترکی قوش دیلی و
بهندی اندرجو گویند و آن ثمر درختی ست از قسم درداردبند و برگ آن شبیه برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلاف نهاده هر یک از

هم متفرق و در هر غلافی یک دانه باریک دراز شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی و تند مزه و لاذع زبان
با اندک تلخی و بقول گیلانی اکثر در حوضها و مواضع رطبه می روید و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و کازرونی نوشته که صیادله در وصف این دوا
اختلاف کرده اند بعضی گویند که آن ثمر درخت کوچک و بعضی گفته اند که آن ثمر دردار ست و حق آنست که شجر آن بزرگ شبیه بدردار ست
و ثمر دردار نیست و این درخت بزرگ و در فارس و آذربیجان بسیار آن و ثمر آن معروف مؤلف گوید که آنچه در هندوستان می شود
درخت آن کوچک می باشد چنانچه در اندرجو مسطور شد طبع آن بقول شیخ الرئیس گرم در دوم و تر در اول و گویند گرم در سوم و تر در
دوم و گویند گرم در دوم و خشک در اول و گرم و خشک در آخر دوم نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه و در برگ آن قبض و تنقیه است و ضماد آن
منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه است و آشامیدن ثمر آن مسکن ریاح و درد پهلو و پشت و تهیگاه و نافع خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و جهت
مغص و درد رحم و ادرار بول عسر الخروج و شکستن سنگ و تقویت اعضای تناسل و تحریک ازدیاد باه مفید و فرزجهٔ آن با زعفران
بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند و ضماد پوست آن با سرکه نافع کوفتگی عضل ست مصدع گرم مزاجان مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن
جهت باه تنها تا سه درم و با معینی تا دو درم و در کتاب منهج نوشته که آن مستعمل در معاجین ست شربت آن نیم مثقال و کثرت استعمال
آن مضر گرده مصلح آن مربای کدو بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز مقشر و یا تودری سرخ و یا نصف آن بهمن سرخ و یا کبابه و افعال آن بقول
اطبای هند در اندرجو مسطور شد **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و بای موحده اسم عربی ست بلاطینی امیره گویند و بیونانی
قواعلسون و بیربری نیکوکانس نامند نزد بعضی بارتنگ ست و بقول بعضی حماض و بعضی گویند که نباتی دیگر ست ساق آن زیاده از دو ذراع و با شعبهای
بسیار و گره دار و باریک و برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن درازتر با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن کبود و تخم آن باریک
و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک در هم و در ابتدای تابستان میروید و نبت آن نزدیک آبها گرم در اول و خشک
در دوم آشامیدن طبیخ آن بقدر یک رطل با عسل نافع صلابت طحال و ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت
رویانیدن زخمهای کهنه مؤثر ست **لسلسه** اسم سپستان ست **لسند** بر وزن پسند اسم موتهه است **لسوطره** بفتح لام و ضم سین مهمله
و واو مجهول و فتح رای مهملهٔ هندی و ها اسم هندی سپستان ست و بقول هندیان در لسوتره بیاید **لسوعوریون** بلغت عبرانی قرفه ست
لسوریطون لبلاب ست **لسوفالا** اسم صمغ بلاط ست **لسه بال** بلغت دیلمی سلواست **لسیعه** بلغت مغربی اوقیموندا ست **لسی** بفتح لام
و کسر سین مهملهٔ مشدده و سکون یای تحتانی اسم هندی شیر ست که در آن آب بالمناصفه آمیخته باشند هندیان آنرا اندکی گرم و ملین طبع
و مدر بول و بحال دارندهٔ بدن و مقلل اشتها نوشته اند **لشون** بفتح لام و ضم شین معجمه و سکون واو و نون اسم لهسن ست **فصل لام با
صاد مهمله و عین مهمله** **لصف** بفتح اول و صاد مهمله اسم کبر ست و بلغت مغربی اسم حرشف ست **لصاق الجراحات** اسم بول الابل ست **لصیقی** بفتح لام و کسر صاد مهمله
و سکون یای تحتانی و کسر قاف و سکون یای تحتانی ثانی اسم عربی ست و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش ست
و کازرونی گوید که علمای ما آنرا اذن الارنب و قومی اذن الغزال نامند و آن نباتی ست خاردار که بر جامه می چسپد و از آن جهت
آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده از یک ذراع و بسطبری انگشت و برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم تر
و تخم آن بقدر فندق و نخود و گرم و خشک در آخر اول و محلل و جالی آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد
آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعد بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز تخم آن بهی ست **لعاب** بضم لام و فتح
عین مهمله و الف و سکون بای موحده آب دهان را گویند شیخ میفرماید که آن مختلف می باشد بحسب انواع و بحسب امزجهٔ اشخاص و قوت
آن بالجمله منضج و محلل است جلای کلف و نمش و خون مرده می کند و لعاب دهن انسان در بزاق مسطور شد **لعبت بربری**

بضم لام وسکون عین مهمله وفتح بای موحده وکسر تای فوقانی وفتح دو بای موحده درمیان هر دو رای مهمله و در آخر یای نسبت بیخی ست شبیه
بسورنجان وباریک تر از ان مانند سر پستان و مزهٔ آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی ست و از نواح افریقیه آورند و بعضی ناقیدان
مغشوش بسورنجان می نمایند و بعضی سورنجان را بدین نام خوانند و این اشتباه است و بعضی گویند که آن مستعجله ست بالجمله گرم و خشک
در دوم و خاصیت آن آنست که مسهل بلغم لزج ست و نافع اوجاع مفاصل و علل بلغمی و محرک باه و محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت
غریزی آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع سینه و امثال آن نافع و بقول
رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام لغایت نافع و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق
بسیار جوش دهند تا رفع غائلهٔ حدت آن گردد و اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن نصف وزن آن
فلفل و در تحریک باه بوزن آن مغز گردگان و تودری زرد ست و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد
تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان پیدا کند و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد
از ان انیسون خوردن ست لعبه نزد اهل مصر بیخ یبروج الصنم ست **لعل** بفتح لام وسکون عین مهمله و لام ثانی معرب از لال هندی لعبه
است و آن از احجار جدیده است و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و در کتاب منافع الاحجار نوشته که از سه صد سال متجاوز ست لعل
که در سالی بسبب زلزلهٔ عظیم کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت ست و رنگ آن از رنگ یاقوت در
سرخی کمتر و اندک مائل بکبودی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم می رسد و بدخشانی
بهتر و سرخی آن غالب و سخت تر از دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و وافر تر از بدخشانی و کم بها تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت ست که باختلاف
مکان بدین نحو متکون می گردد در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک در تفریح دل و تقویت اعصاب و قوت باصره لعل معدنی
قوی تر از یاقوت و حابس سیلان خون و بواسیر و در جمیع امراض سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک لعبب
دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند لعل مصری لعل معبری قهقهر است **لعبب** شقائق النعمان ست **فصل لام با فا** **لفاح** بضم لام وفتح فا و الف لفاح
وسکون حای مهمله اسم عربی ست بفارسی شابیرک که معرب آن شابیرج ست و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجانست و لفاح ثمر
یبروح بری ست و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی ست و کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که لفاح لبنانی
است و آن مثل سیب کوچک یا مشمس می باشد و در فارس بسیار میشود و خصوصا در بلد کازرون و نواحی آن و در فارسی تفنیک
و شابیرک نامند و صاحب جامع نوشته که لفاح ثمر نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ کاهو و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی
زمین و نزدیک برگ ثمر شبیه بمشمس تازه و ثمر زرد رنگ و آن لفاح ست و این نبات را بیخ دو یا سه عدد متصل باهم
می باشد ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بران پوست سطبر و این قوی ترین اجزای این نبات ست و این نوعی ست از ان
که در جاهای نمناک می شود و قسمی دیگر از بیخ آن ست که باریک تر از بیخ قسم اول می باشد و آنرا زنان جهت فرسنج
استعمال می کنند و گویند که آن نر و ماده می باشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو
و از ان کوچک تر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگ تر و زرد و بسیار زهومت و بعد از رسیدن
بالعطریت و مائل بشیرینی می گردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم و پوست بیخ آن مائل
بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و مثل موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج می باشد در ین نیست و قسم نر آنرا برگ
املس و مانند برگ چقندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سبطری متوسط و قسمی دیگر از انست که در مواضع سایه دار و

مقابر می روید و در یبروج الصنم باید انشاءالله تعالی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب
سائل از انست و آن سرد و خشک در آخر سوم و گویند خالی از اندک حرارت نیست و لفاح یعنی ثمر آن سرد و تر و گویند سرد در سوم
و در ان رطوبت فضلیه بسیار ست و انچه در جوف بیخ آنست عدیم القوة باشد و شیخ میفرماید که آن مخدر و مسکن اوجاع و آنرا دمعه بود
یعنی از لفاح آب مثل اشک سائل و مترشح شود و عصارهٔ آن قوی تر از دمعهٔ آنست و هرکه ارادهٔ قطع عضو کسی نماید از ان سه آبولوسات
در شراب بنوشانند که سبات آورد و طلای شیر لفاح قاطع نمش و کلف بلا لذع ست و خوردن تخم آن نیم درم بغایت سرخ کنندهٔ خسارا
مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و خوردن تخم آن سه عدد با دیان و شکر سکر با تفریح آورد و بغایت ... است و شرب تخم لفاح منقی رحم و
طلای بیخ آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش نافع بالجمله اجزای آن مخدر و مجفف
و مسکن قریان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن و طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع
حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و آشامیدن پوست بیخ آن شش قیراط با آب و عسل جهت رفع بیخوابی
و خفقان حار و اسهال دموی و حرقت بول نافع و مقئ بلغم و مرهٔ سودا ست و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با گوگرد قاطع حیض
و ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار و طلای آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن
و برگ کوچک آن تریاق عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درم و دو درم آن کشنده است با اختلال عقل و سبات
و غشیان مصلح آن قی کردن بروغن و عسل و بعد از ان عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند در آب
سرد نشستن و اکثار بوئیدن لفاح محدث سکته خصوص انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بموم بوئیدن بدل آن نیم وزن آن تاتوره و بوزن
آن بزر البنج و سه وزن آن تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز گفته اند و کازرونی گفته که بعضی شبان یک لفاح را در هنگام تازگی
آن می خورند و از ان مثل سکر و خدر عارض می شود و اگر از یک عدد زیاده خورند بودی سبات و خناق گردد و درین حالت معالجه بعسل
و روغن گاو سازند **لفاح بری** یبروج الصنم ست **لفت الکرم** رشتهائی ست که از شاخهای درخت انگور می روید **لفت**
بفتح اول شلجم ست **لفربیش** جناست **لفقش** بفتح لام و فا و سکون شین معجمه درختی ست عظیم نبت آن نواح شام و در هنگام تری
و سبزی زود مشتعل می گردد و در خشکی بدیر آتش در ان تاثیر نماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید
و من الشجر الاخضر نارا این درخت ست و بقول انطاکی آن چوب صنوبر ست طلای برگ خشک سودهٔ آن رافع برص
و بهق و عصارهٔ تازهٔ آن رافع قوباست **فصل لام با قاف و کاف** **لقاح** بفتح لام و قاف و الف و سکون
حای مهمله شتر مادهٔ شیر دار ست **لقطیه** صمغ صنوبر ست **لق لق** بفتح دو لام و سکون دو قاف معرب لگ لگ فارسی ست **لک**
بضم لام و سکون کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکه باضافهٔ خفای ها نامند در ماهیت متقدمین
اختلاف کرده اند فولس گفته که آن صمغ حشیشه ایست شبیه بمر خوشبو و باید که بتجدد استعمال کنند و دیگران غلطی کرده اند و
گفته اند که آن کهرباست لیکن لک در بسیاری از خصائل در قوت کهرباست و بعضی مترجمین زعم کرده اند که لک دوائی
است که دیسقوریدوس آنرا قیقهن نامیده و چنین نیست و انچه در قیقهن گفته شد آنرا مطالعه نمایند و بعضی گویند
که آن چیزی ست که بر حشیشه می افتد و صاحب جوامع الادویهٔ مفرده و مرکبه از محمد بن احمد نقل کرده که از امر لک
صحیح آنست که آن از آسمان بر شجرهٔ انگور در زمین هند می افتد و خاصةً بر زمین و بعد از ان بس متعلق می شود بر
شاخهای درخت انگور چنانچه متعلق می شود تری بر شاخهای شجر و منجمد میگردد و بمنزلهٔ صمغ جمع میشود و در داخل

لفاح بری
لفت الکرم
لفت
لفربیش
لفقش
لقاح
لقطیه
لق لق
لک

آن عیون سرخ پیدا میگردد که آن رنگ آنست و بعضی گویند که آن تخم ست که بر شاخهای مسلود بعضو از آن می‌باشد و لک الیسر آنست که تحجیج
شود بر شاخها و چوب بعد غسل و این از انجمله است که بران هر دو از جهات مثل بسر باقی می‌ماند الحاصل لک صمغ شجری ست و در ملک هند
اکثر بر شاخهای بعضی اشجار مانند درخت کنار و پیپل و بڑ منعقد می‌گردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بالای آن زغب سفید می‌باشد و این
را لک خام نامند و انچه از درخت کنار بهم می‌رسد بهتر ست و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل
می‌آید و هر یک را نامی ست و انچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می‌آورند بهندی گلال بضم کاف فارسی می‌نامند و انچه آب آنرا در پنبه
گرفته اقراص تنک ساخته خشک می‌نمایند بفارسی کتا د و بهندی مهاور و اشانیز نامند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را در تهای نازک می‌سازند
و آنرا بهندی چپڑا و بشیرازی رومین می‌نامند و بهترین آن مستعمل در طب سرخ شفاف صاف تازه خام غیر مطبوخ مغسول آنست
زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول ست و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صاف تازه آنست و این در غیر
طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می‌ماند گرم در دوم و خشک در سوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و گویند گرم در اول
و خشک در دوم و اسحق بن عمران گوید قوت لک از حرارت و یبوست در درجهٔ دوم ست و مغسول آن گرم و خشک در درجهٔ اول و گویند
مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی و جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس و بالخاصیة لاغر کنندهٔ بدان و چون سه درم از ان با سرکه تا سه چهار
روز یا زیاده از ان بخورند بدن را بغایت لاغر گرداند و بدستور چون هر روز یک دانگ آنرا با سرکه و آب بنوشند تا مدت سی یا چهل روز
و درین باب چیزی دیگر بدان نرسد و گیلانی نوشته که چون هر روز چهار دانگ با آب یا سکنجبین بخورند و بدان جامه را بخور دهند اعانت بر لاغری
نماید و از خواص آنست که چون زن از ان یک درم سائیده بخورد تا ده سال حامله نگردد و خوردن آن جهت صرع و فالج و نفث الدم و سرفه
و ربو و خفقان بارد و تقویت معده و جگر و احشا و تجفیف رطوبات معده و جگر و اوجاع آن و تفتیح سدهٔ جگر و طحال و استسقای لحمی و زقی
و یرقان سدی و ضعف گرده و سائر اعضا و تنقیهٔ اخلاط بارده و تحلیل اورام باطنی نافع و چون آنرا با معجونات مناسبه اضافه کنند در استسقای
لحمی بغایت نفع بخشد و مطولین را اشتها دهد و مغسول آن صالح تر در علاج جگر ست و غیر مغسول استعمال نباید کرد و شرب آن مدر حیض ست
و در کتاب تجربتین نوشته که آن مجفف جگر رطب ست و نافع استسقای لحمی چون در یکی از معاجین نافعهٔ آن اضافه کنند و از ان هر مرتبه در سان
معجون یک درم بخورند و خوردن یک دانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب و
طلای آن جالی آثار چشم و چون سائیده در شراب حل کرده اکتحال نمایند جهت ضعف بصر نفع کند مضر سر و مصلح آن مصطگی مقدار شربت
آن تا یک مثقال و گویند تا دو درم و نیم بدل آن در تفتیح سده دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر و در تنزیل سندروس
و چون اشنان سبز را یک شبانه روز بخیسانند پس لک خام صاف اضافه نموده بآتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی از هم جدا شوند و آب
اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صاف آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی گلالی نامند و در نوشتن نقاشی بهتر از
رنگ شنگرف و ثفل آنرا از مور زرگری و زرگران گویند و در تعلیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض ست خوردن آن در قطع حیض
از مجربات و طریق غسل آن آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صاف خام را و سا در هاون نرم بسایند و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر
در ان جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باهستگی بسایند تا یکسان گردد پس در پارچهٔ حریر بریزند و بمالند و انچه در ان باند
بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین عمل نمایند تا چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک بگذارند تا ته نشین
گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند افعال و خواص این بقول اطبای هند در لاکه مسطور شد لکا بفتح لام و کاف
مشدد و الف اسم لک ست لکاجس انبکول ست لکچ بکسر لام و فتح آن نیز و ضم کاف و سکون جیم فارسی و بزیادتی واو بعد کاف

هم آمده اسم مشترک ست میان بارتربل ونیبو لکڑی اسم هندی حطب ست لکلک بفتح هر دو لام وسکون هر دو کاف اسم فارسی ست معرب آن لق لق وآن از جملهٔ طیور معروفه است بزرگ جثه که در اوائل ربیع می آید وگاه متوطن می گردد واز جای خود نقل نمی نماید واز خار خانه می سازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچهٔ آنست وآن نیز بسبب حرارت ویبوست مزاج خود مار را فرو می برد وبآن ضرر نمی رسد وگوشت آن بدبو بجهت بودن خوراک آن حشرات وخبائث وگرم وخشک در آخر سوم وخوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه وخدر ورياح غليظه وبرودت مستحکمه در اعضا وضعف باه وجذام وسموم گزندگان وکوچک بچهٔ آن بهتر از بزرگ آن مضر گرم مزاجان مصلح آن روغن کنجد وطبیخ آن با سرکه وکرفس وکشنیز سیاه وزیت شیرین ویا روغن بادام وشراب بران بیاشامند وبیضهٔ آن در جمیع افعال قوی تر از گوشت آن وزهرهٔ آن در چشم کشیدن رافع شبکوری ست وخون آن جالی طلای آن با سرکه جهت ازالهٔ بهق ودر وضع نافع وسرگین آن با سرکه طلا کردن نیز جالی بهق وکلف وآثار جلد وبا بیضهٔ آن سیاه کنندهٔ موی ودافع صرع ست لکوا اسم لبلاب است لکونس اسم لاعربی ست لکهنا لکهمنی در لچهمنا چهمنی مسطور شد لکهوکدرا بفتح لام وضم کاف وخفای ها وسکون واو وفتح کاف دوم وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله والف اسم راسنای بزرگ ست

فصل لام با میم ونون

لمار عنب الثعلب ست لمالما دانهٔ نباتی ست سبک سفید بقدر نخود ودر مغاره که میان فلسطین ومصر ست ودر زمین طوخیا میروید وبخور آنرا در امراض مقعد مثل شقاق آن وبواسیر نفع عجیب ست ومجرب لمباکدو بفتح لام وسکون میم وفتح بای موحده والف اسم کدوی دراز ست لمباپندطهپل بفتح لام وسکون میم وفتح بای موحده والف وبای فارسی ونون ودال هندی وبای فارسی دوم وها ولام اسم تونبڑی ست لمبکم بزیادتی کاف ومیم دوم عوض الف اسم پنبه است لم لم بلغت مغرب قلقل بحری ست لمن بکسر لام وفتح میم وسکون نون اسم لیمون ست بقول اطبای انگریزی لیمون دافع سوزش وبخار وغثیان ست ودو صد لیمون را تراشیده ودو دانس شکر داخل کرده در دو پائنٹ آب بسیار گرم آمیخته از پارچه گذرانیده اندک اندک در تپ مینوشانند وهرگاه بر جهاز سوار می شوند این را بسیار استعمال می کنند برای دفع دوران سر وغثیان ووجع مفاصل را نیز مفید ست وپوست لیمون را با آب کشیده روغن آن می گیرند آنرا لمن آئل می گویند وچون عرق آنرا در شیشه پر کرده قدری روغن بادام بران انداخته می نهند تا سالها خراب نمی شود وآنرا لمن جوس گویند ودیگر تراکیب نیز از ان می سازند لمینون قنطوریون صغیر ست لنبها بفتح لام وخفای نون وسکون بای موحده وها والف اسم خرگوش ست لنج النج ست لنڈیه اسم شغال ست لنجیطس بفتح لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یای تحتانی وضم طای مهمله وسکون سین مهمله لغت یونانی است ودر شام منسم نامند وآن نباتی ست بستانی وصحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا ومنحنی بطرف اسفل وسرخ برنگ خون وبیشتر برگ آن از بیخ می روید وکمتر بر ساق آن وساق آن بقدر دو شبر وبر سر آن گلی سیاه شبیه بکلاه ودران صورتی شبیه بدهان باز کرده ودو جانب سر آن همگی مثلث الزاویه وبیخ آن شبیه بزردک نبت آن زمین خشن وجاهای نمناک وقسم صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون وازان درشت تر وتشریف آن بزرگ تر گرم وخشک وخشکی آن زیاده بر گرمی آشامیدن بیخ بستانی آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال واز طبیخ آن دو اوقیه وآشامیدن خشک صحرائی آن با شراب ویا با سرکه جهت طحال مقدار شربت آن تا دو درم وضماد برگ تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات وباعث تنقیه والتیام آنها ست لنکا بفتح لام وخفای نون وفتح کاف والف اسم لانگ ست لنگور بفتح لام وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون واو ورای مهمله اسم قسم از بوزینه است لنکالهیستو بلام ونون وکاف والف وکسر کاف دوم وها ویای تحتانی وسین مهمله وتای فوقانی وواو نیز اسم لانگ ست یعنی در لنکا پیدا شده وحکیمی از انجا آورده لنگی پپلا بکسر لام وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وضم بای فارسی

سکون تای فوقانی هندی و فتح لام دوم والف لنکی بیجا بکسر بای موحده وسکون یای تحتانی و فتح جیم والف بهر دو اسم پلول است
لنگی بیجام بضم لام وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی دوم و فتح جیم والف و میم اسم تجوره
است لنگ ونڈا بکسر لام وخفای نون وسکون کاف فارسی وضم دال مهمله وخفای نون دوم و فتح دال هندی والف نبات هندی ست
از قبیل تخم وبیاره وشاخ دار برگ او فی الجمله مثل سه برگ نیب بهم پیوسته ونوک دار و بار او شبیه به ثمرة الافعی و دو ژله و دران دو سه
تخم شبیه بشکل لنک و ثمر او در خام سبز با خطوط سفید و بعد پختن سرخ با خطوط سفید می شود برگ او در دهن گذاشتن و غرغره از عصاره یا طبوخ
او نمودن جهت جوشیدن دهن و ورم حلق وخناق و درد دندان مجرب ست لنیسید بفتح لام وکسر نون وسکون یای تحتانی وکسر سین مهمله وسکون
یای تحتانی ثانی و دال مهمله هندی اسم کتان ست بقول اطبای انگریزی جوشانده آن در سرفه و زکام و اسهال و پیچش می نوشانند
واز بیت آن پلتس می سازند و روغن آنرا لینسید آئل گویند و آنرا با اصل السوس خیسانیده نیز می دهند **فصل لام با واو** لوا بفتح
لام و واو والف اسم هندی ست و نیز هندیان آنرا لاو نکاو لاوکا گویند و بفارسی تدرو و بعضی تدرج نامند و آن طائری ست بشکل دراج
منقش و کوچک تر از ان و از تبیر بعضی هندیان نوشته اند که آن چهار قسم می باشد پانسل و کورک و بوندرک و در بهر و گوشت هر سه سرد
و مقوی دل و قابض شکم و مشهی طعام ست اما گوشت قسم اول گرم و بلغم انگیز و دافع فساد باد و زهر ست و گوشت قسم دوم یعنی کورک
دافع فساد بلغم و گویند گوشت لوا نافع ست بکسی که رنگ او از بیماری گاهی زرد و سفید و سیاه شود و بشره او در یک روز زنگارنگ
شود و رنگ بدن را نیکو گرداند و اختلاج بدن و تخلل اعضا را مفید و هاضم و خوش مزه است و رفتار مورچه در اعضا دور کند و باد و تپ
و کف را دفع نماید و برای پرهیز بهتر ست و دل را خوب بود و اندک تند و تیز ست و مصلح گوشت او روغن و لهسن و حکیم شریف خان
می نویسند که گوشت لوا سبک و معتدل در حرارت و برودت و غذای ناقهین و مرضی ست و از دراج و تیر الطف ست و بعضی اطبا
می گویند که گرم و خشک در اول ست و برای امراض جگر و تفتیح سده و استسقا و ضعف معده و امراض رحم مفید و مصلح گوشت او روغن
و لهسن و در دو سر می آرد و صفراوی مزاجان را مضر و مصلح او ترشیهاست و افعال و خواص بقول یونانیان در قطا گذشت لواک لوپسی
برم دہڈا است لوبان بضم لام و واو مجهول و فتح بای موحده والف و نون اسم هندی ست و نیز هندیان آنرا سجرسم و سجرساد و سامرانی
و بسنسکرت راج رال یعنی سردار رال و سراسها یعنی دور کننده همه امراض و عذاب و دیو دهوپا یعنی از دخان او خوشنودی خداست بیجادو بهو
یعنی دخان او اولیا و روحانیات و زنده و مرده و پیران و شهیدان را مقبول ست و بهو دهوپا یعنی اکثر این دخان بهتر ست و اگنی و نبها
یعنی زیاده کننده اشتها و هاضمه و قوت باه می گویند شیخ ابو الفضل در اکبرنامه نوشته صمغی ست که از بعضی بنادر می آرند و خوشبو
بعضی او را میعه یابسه دانسته اند و بعضی حسن لبه یعنی حصی اللبان و بعضی گویند درخت آن بزرگ شبیه بدرخت تمر هندی و ضخیم الساق و برگش
تیز مانند برگ تمر هندی که آنرا در سنسکرت دهومر ... ن یعنی برگ دخان گویند و چوب او بسیار سبک و زود شکن و بار آن مدور برابر کمیت
و سرخ رنگ و دانه صمغ آن کلان و سفید مائل بسرخی و بعضی سیاه و بعضی مرکب از سفیدی و سیاهی بالجمله آنچه برنگ سرخ و دخانهای سفید
برنگ خرمهره دران می باشد بهتر و اولی ترین اقسام او ست و این را بزبان هندی کوڑ یا لوبان نامند و در مزاج به نسبت قسم دیگر
خود قوی العمل و افضل در شکل و رونق باشد و گرم و خشک در سوم و قسم دیگر او گرم و خشک در دوم معلوم می شود و دست آن گرم در سوم
و آن مقوی قلب بارد و نافع امراض بلغمی و ضیق النفس و مشهی و خوشبو کننده عرق بدن و مقوی باه بلغمی مزاج و در سرها استعمال کنند
قدر شربت و برگ پان بقدر دو سرخ و از چوبه لوبان رفاده برای تقویت باه می سازند و برای مخلوق آزموده و بعضی نوشته اند
که پوست درخت او دافع باد تخمه و کف و صفرا و کرم شکم و شرب لوبان جهت سرفه بارد و سیلان رطوبات از دهن در حم

نافع و طریق برآوردن ست او آنست که لوبان را نیم کوفته ریزه ریزه کرده در سبوچهٔ گلی مستعمل و مستحکم انداخته بالای دهن او سبوچهٔ گلی دیگر که
در دهان او آید نهند و دهن هر دو را وصل کرده از آرد گندم یا ماش بند نموده بر دیگدان گذارند و زیر آن آتش بسیار نرم یا چراغ افروزند و
بالای سبوچه پارچه بآب تر کرده گذارند و هر گاه خشک شود باز تر کرده نهند هر گاه بوی لوبان برآید سبوچهٔ بالا کنده و افشارند ست بیرون می آید
و باز بدستور گذارند و بعد از نیم گهڑی باز افشارند و بعضی گویند که بعد دو پاس برآورند و آنچه متصعد گردد بگیرند که همان ست او ست و ست لوبان
از لوبان در عمل قوی می گردد و گرمی او زیاده بود و لطیف و محلل و مجفف قوی ست و مقدار تسلیلی انسان در برگ پان باید داد صاحبان
در مفاصل و فالج و لقوه و ضعف باه و پیران را مناسب در امراض بارده و رطبه در فصل سرما بعمل آرند و مصلح آن بول بزور نجبیل نوشته
و گویند چوبهٔ لوبان برای صرع و صداع و دیگر امراض بلغمی مجرب و اگر چوبهٔ آنرا گرم کرده قدری بر قضیب بمالند و یا لایش برگ پان بنگله گرم
نموده بربندند در رو و سه روز برای قوت باه فائدهٔ بین نماید و همچنین طلای آن بر عضو مخدر و محلوق آزموده و بقول اطبای یونان
خواص لوبان در حصی لبان و خواص ست آن در شند مسطور شد لوبیا بضم لام و واو مجهول و کسر بای موحده و فتح یای تحتانی و الف لوبیا
اسم هندی ست و بیونانی سیلهین و سیلا و فاسلو و در نبطی دجر و بسریانی قساما نا و بقبطی ما میرا و برومی قسولن و بعربی فرقیا و قرتیا نامند
و بفارسی نیز مشهور بلوبیا ست و آنرا لوبیا و تامروان نیز گویند و در ملک مالوه آنرا چونلا نامند و آن دانه ایست از حبوب ماکوله معروفه و
در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب
سبزتر و املس و گل آن ریزه و کبود و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بگردهٔ حیوان کوچک و در ماه نیسان میکارند
و در حزیران میرسد و دانهٔ آن بعضی سفید با نقطهٔ سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تا تازه و نارس آنرا با غلاف ریزه
ریزه بریده تنها و با گوشت پخته می خورند لذیذ می شود و رسیدهٔ آنرا بی غلاف می پزند و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند
و آب آنرا تبدیل نمایند سفید می گردد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و بقول شیخ
لوبیا سریع تر در انهضام و خروج از ماش ست اگر آن را عایقی نباشد و در غذا از ماش کمتر نیست و گویند که آن در نفخ کمتر ست و درین
نظر ست بهر آنکه رطوبت فضلیه در لوبیا بیشتر و در آن حرارتی نیز هست پس بدین سبب نفخ بسیار پیدا می کند و لهذا شیخ فرموده که صحیح تر
آنست که آن نفاخ زیاده تر از ماش ست لیکن باقلا از لوبیا نفاخ تر ست و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گویند گرم در اول و معتدل
در رطوبت و یبوست و بعضی گرم و خشک در اول دانسته اند و سرخ آن گرم در آخر اول و تر در دوم و ابن ماسویه و ارجیجانس گفته اند
که لوبیا سرد و خشک ست و شیخ الرئیس نوشته که نزد من جوهر آن خشک ست و در آن رطوبت فضلیه است و آن مائل بحرارت ست و شارح
سدید گوید یعنی از ادویهٔ مرکب القوی ست و گیلانی گوید که آن مائل بحرارت ست و سرخ گرم زیاده و در هضم سریع تر از سفید و کثیر النفخ بالجمله
در آن رطوبت فضلیه مثل سائر حبوب ست و مولد خلط بلغمی و نفخ و قراقر و از خوردن آن خوابهای پریشان دیده می شود و لا سیما چون آنرا خورده
بران خواب نمایند و جید برای صدر و ریه و مدر طمث خصوصاً سرخ آن و خصوصاً با روغن ناردین و گویند که آن با قوت جلا و تحلیل ست
و ادرار پوست آن زیاده از مغز آنست و نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین نفث و مولد منی
و شیر و محرک باه و سمن بدن و مدر بول و حیض و خصوص نوشیدن آب مطبوخ سرخ آن با اندکی قنه و روغن ناردین و منقی نفاس
و مخرج جنین و نشستن در آب مطبوخ سرخ آن مکرر نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و نافع درد گرده است و مصلح مضار
مذکورهٔ آن خردل و زنجبیل و آبکامه و مزیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سرکه مفرد و مجموع بحسب مزاج و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آنست
فی الجمله و بالخاصیة منفخ ست و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با غلاف بسیار

مضر گرانکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره و صاحب منهج نوشته که در ادویه آب آن منقوع و مطبوخ مستعمل ست و بدل آن نخود سیاه و هندیان می نویسند که دال لوبیا قدری شیرین ست گرانی و سقوط اشتهای کند و مصلح آن زنجبیل و آب گرم و شهد ست **لوبیای هندی** قسم دوم فشاغ ست و عراق دمادم نامند و خواص آن در ریم و دمادم مسطور شد **لوتر** اسم هندی تی ست **لوچن** بضم لام و واو مجهول و فتح جیم فارسی و سکون نون اسم هندی ریزهٔ آهن و نیز طباشیر ست **لوچها** اسم جیلک ست **لوده** بضم لام و واو مجهول و سکون دال مهله و خفای ها هندیان آنرا لدکو نیز نامند و دو قسم نوشته اند سرخ و سفید سرخ را ایرالدکو و سفید را تلالدکو و دوتیا یعنی قسم دوم گویند و نیز بسنسکرت اسم لوده گهنش توک یعنی پوست گنده و سخت و تلپکا لودهرا یعنی لوده اندک چرب می باشد و آسهتر یشا یعنی درخت او مدت می ماند و پهٹیکا خوی یعنی بیخ امراض را می کند و شبری پریت یعنی میوهٔ گران بسیار عزیز و شابرا نیز آمده و سوبیت یعنی سفیدی باشد و جیرنا یعنی ہاضم ست و درنتا یعنی گرد ست شاید که بار او باشد و اچهی بهیشجا یعنی داروی چشم ست میگویند و آن پوست سطبر درختی عظیم ست و گلش شبیه بگل مهوای باشد و گویند که تلوک نام دارد و آن دو قسم بود یکی گجراتی و آن از اندرون و بیرون سرخ مائل بسفیدی و صاف می باشد و این را پٹهانی لوده گویند و این قسم بهتر و مستعمل در ادویه است و دوم کوهستانی که از بیرون مائل بسبزی و از اندرون سرخ بود و این بکار صباغان می آید بالجمله مزاج او سرد و خشک و نیز و بعضی گرم و مزهٔ او تلخ و زمخت و چرب و قابض و مقوی چشم و دافع فساد صفرا و بلغم و خون و آماس اعضا و بمیرگی و حابس خون حیض و اسهال دموی و مقوی رحم و نافع تقطیر بول و بیماریهای چشم و دافع زهر و طلای آن نافع درد چشم و اگر آنرا باریک ساخته بگوش اندازند ریم گوش دفع کند شربت آن یک مثقال ست و اگر آنرا باهم وزن نبات سفید سفوف ساخته بدهند جهت سوزاک و سیلان رحم و حبس اسهال بواسیری نافع و مجرب ست و برای تغلیظ منی و تقویت باه در معاجین باستعمال می آید و گل آن شیرین و تلخ و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و دافع علتهای چشم و مغلظ منی و مقوی باه و گرده و امراض دندان و کرم آنرا دور کند **لودهر** **لشپ** بضم لام و سکون واو مجهول و دال مهله و خفای ها و فتح رای مهله و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم گل مهوا است **لوده پهپ** بضم لام و واو مجهول و فتح دال مهله و خفای ها و ضم بای فارسی و خفای ها و سکون بای فارسی ثانی شیرین و سرد و سبک و مقوی اعضا و قابض و دافع فساد صفرا و مدر بول و قدری بلغم افزا و باد انگیز **لور** اسم جنین ست **لوز** بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بعربی اسم بادام ست **لوز حلو** بادام شیرین ست **لوز المر** بضم میم و رای مهله مشدده بفارسی بادام تلخ گویند **لوز البربر** بفتح دو بای موحده و سکون و رای مهله اسم بادام بربریست **لوز المرجان** و لوز السودان و لوز الارجان لوز البربر ست **لوسیرمیون** اسم بلسان ست **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهله و سکون یای تحتانی و فتح میم و الف و کسر خای معجمه و ضم یای تحتانی ثانی و سکون واو و سین مهله ثانی لغت یونانی ست بمعنی شبیه بالذهب و نیز در اهل اندلس قصب الذهب و خوبعیه مصغر خوصه و تحوخ الماء و عود الریح نیز و بهندی جورا و راج ناکهه نیز نامند و آن نوعی از سراج القطرب ست و نبات آن قریب بیک ذراع و ملی ساق و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی برگهارسته شبیه ببرگ بید و طعم آن با اندک قبض و گل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ نبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برگ و عصارهٔ آن و سرد و خشک در آخر دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته ضماد آن قاطع رعاف و ضماد تازهٔ آن و ذرور خشک آن مانع سیلان خون همه اعضا و شرب آن نافع نفث الدم و فرزجهٔ برگ آن قاطع خون حیض و حقنهٔ آن جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و بعضا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزانندهٔ هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند مضر ... مصلح ان ... مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال ست **لوطس** و **لوطوس** اسم یونانی بشنین ست و بعضی اطلاق آن

خندقوقانی کنند و بعضی گویند که آن رطبه است و نزد بعضی نوعی از انست و بقول بعضی میسن ست **لوطوس اغریوس** خندقوقای صحرائی ست **لوتخید یطوس** بضم لام و سکون واو و فتح طای مهمله و کسر جیم و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله بقول ابن تلمیذ و محمد بن احمد گیاهی ست برگ آن شبیه برگ اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی میباشد بری آن گرم زیاده از بستانی آشامیدن برگ خشک آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید **لوعریا** خندقوقای بری و بشنین ست **لوف** بضم لام و سکون واو و فا اسم عربی ست برومی ابرنی و بفارسی پیل گوش و معرب آن فیلجوشش و بافرنگی کونکلوس و بمصری طین نیز نامند یعنی شبیه بمار و بهندی هشت کند گویند و آن نباتی ست که سه قسم می باشد یعنی لوف الکبیر و لوف الجعد و لوف الصغیر و هر واحد از ینها جدا جدا ذکور میشود **لوف الکبیر** یعنی بزرگ و آنرا لوف السبط و لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و آذان الفیل نیز گویند و بیونانی آرن و درافیون و دراقیطون و بفارسی پیل گوش و بلغت اندلس قیشه القرو نامند یعنی لوف الحیه و ساق آن سطبر و تا بدو ذراع و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و کبود و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار و گرم و خشک در آخر دوم و گویند در سوم و بقول شیخ در آخر اول و با جوهر ارضی کثیر و لطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدد و بغایت جالی لیکن جلای آن کمتر از جلای لوف جعد ست بسبب کثرت ارضیت و آن قطور عصارهٔ آن رافع بیاض چشم حادث از قرحه و قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مسکن درد گوش و بیخ آن از ادویهٔ جالیه چرک گوش بریان کردهٔ آن و کذا خشک آن بعسل سرشته لیسیدن مدر بول و رافع عسر بول و دافع سنگ مثانه و آشامیدن لوف مذکور جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربوی کهنه و خوردن بیخ مطبوخ آن نیز نافع ربو ست و گیلانی گوید که بیخ آن سوده نیم مثقال خوردن نافع عسر نفس انتصاب ست و چون پخته بریان نموده تنها یا بعسل بخورند رطوبات سینه را بسهولت خارج کند و با عسل و یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و بعضی فرزجهٔ آن بشراب سوده در اسقاط حمل و ادرار بول نافع نوشته و بقول محمد بن احمد چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایهٔ نان کنند و هر روز هفت مثقال از ان نان تناول نمایند در دفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برش و با شراب جهت شقاق عارض از سرما و با فاشرا جهت قروح خبیثه و ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان و نواصیر بینی و منقی جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برگ و ثمر آن و از ان شیافات برای نواصیر می سازند و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح و ثمر آن برای بواسیر الانف نیکوست چون پشم پاره بدان آلوده در بینی بر کنند و مالیدن آب بیخ آن بر بدن گریزانندهٔ هوام ست خصوصا افعی مضر جگر و مولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن افسنتین و صاحب منهج نوشته که از ان مربی بعسل می سازند و مضر بجگر ست مصلح آن کاسنی بدل آن بیخ کبر

لوف الجعد و آنرا فیلجوش و بیونانی اسب و لادن و ببربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنگی ارلسیارم نامند و ماهیت آن مانند لوف صغیر ست و برگ آن از برگ لوف کبیر کوچکتر و بالوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و کبود و ثمر آن مانند لوف الکبیر و بقدر زیتون و بیخ آن نیز مانند آن و در گرمی کمتر از ان و در خشکی از ان زیاده و بقول بعضی لوف الجعد گرم در سوم و خشک در دوم و بقول شیخ گرم در آخر دوم و اسخن و در جلا اقوی از لوف صغیر ست و بیخ آن قوی ترین اجزای آن و مفتح و جالی و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیهٔ آن نافع و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس مفید و در سائر افعال مانند لوف کبیر ست

وقوی تر از ان وچون بیخ تازهٔ آنرا در روغن مغز تخم زردآلو بجوشانند تا سوخته گردد مالش آن روغن جهت اسقاط وانهٔ بواسیر مؤثر
ومحمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن نافع وچون بیخ آنرا پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن
باشد در مقعد نگاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع وبخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع ست وخوردن بیخ مسلوق آن با شراب محرک باه ومنقی
گرده ونافع بواسیر وبقول شیخ چون ثمر آن سی عدد را با سرکه ممزوج ویا با شراب بخورند اسقاط جنین نماید وگاه بلوط محمول از ان محمول
نمایند واسقاط کند **لوف الصغیر** وآنرا بیونانی آرنصارن واهل مصر دوبره ودیسقوریدوس در ثالثه در اقیطون نامیده وفیل بوثن
نامند بمعنی اذن الفیل وآن دو قسم می باشد قسمی کوچک تر از دیگری قسم اول آن برگ وشاخ آن شبیه بقسم کبیر وثمر آن در طرف ساق
آن وشبیه بخوشه ودر ابتدا سفید بر نگ خشخاش وبعد از پخته شدن زرد زعفرانی وطعم آن با حدت که بر زبان سوزش آرد وبیخ آن مائل
باستدارت شبیه به بیخ بلبوس ولوفا وپوست آن نازک نبت آن اماکن رطبه وجالینوس گفته برگ وبیخ آن شبیه بلوف الجعد
است واز ان تند تر وتلخ تر واز لوف الکبیر گرم تر وخشک تر تا چهارم ومحرق ولذاع وقوی تر از سائر اقسام والطف وبا اندکی قبض آشامیدن
بیخ تازهٔ آن جهت سرفه وربو وعسر النفس وتنفس الانتصاب ونزله ودهن عضل وبخته ودبریان کردهٔ آن جهت اسهال واخراج ودفع رطوبات
از سینه ومنقی اخلاط غلیظهٔ لزجه ومفتح سدهٔ جگر وطحال وگرده وخشک آن با عسل جهت ادرار بول واخراج جنین ودر سائر افعال مانند
لوف کبیر وچکانیدن آب آن با زیت در گوش مزیل گوشت فاسد زائد آنست ودر بینی جهت نواصیر آن ودر چشم جهت رفع آثار قرحهٔ آن
وطلای آن خورندهٔ گوشت فاسد وروییانندهٔ گوشت صحیح ومجفف ومدمل جراحات وجهت سرطانات واورام حاشیهٔ منخرین که آنرا اکثیر اورجلی
نامند وسائر قروح وجروح خبیثه ومانع قروح ساعیه است از انتشار وسعی وداخل مراهم وشیافات وفرزجات کرده می شود
وقسم دوم آنرا برگ شبیه بقسم اول واز ان کوچک تر وبا آثار الوان مختلفه وساق آن بقدر یک شبر وبشکل دستهٔ هاون وگل آن زعفرانی
رنگ وبیخ آن بشکل قسم اول وقوی تر از سائر اجزای آن وگرمی وخشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم واز انها ضعیف تر
وجلاد تقطیع آن کمتر وجهت نفث اخلاط سینه خارج بنفث نافع وآشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار حیض در ساعت
مفید وجالینوس گفته برگ آنرا با نحای بسیار استعمال مینمایند وپخته نیز مینمایند وخشک نیز مینمایند ولهذا پخته میخورند ونیز مانند آنهاست از برای جروح وقروح
خبیثه وغیر خبیثه وساعیه وغیر ساعیه ونواصیر ومطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند قسم جعد آنست وطلای بیخ آن با روغن بنفشه
ویا روغن گل گرم کرده جهت منع وتوقف زیادتی جذام وانتشار آن وتاکل اطراف ومداومت مالیدن آن مزیل آنست وآشامیدن
آن با روغن کهنه جهت وامیل نافع **لوف الحیه** لوف الکبیر ست **لوفاین** بیونانی شگوفهٔ حماض ست **لوقا** بعبرانی حی العالم ست
ونزد بعضی قنطوریون صغیر ست **لوقرذیس** ولوغوغرابیس هر دو اسم سنگ قبطی ست **لوفیون** درخت عفص وبیونانی گشنیز
است وبفارسی تیل زهره نامند **لوفینتی** اسم بادآورد ست **لوفیاس** بیونانی نوعی از مرد ست **لوقو باعقرب**. بحری ست
لوفاقینس خانجیقن ست **لوگ آو ذم** اسم بقم ست **لوکاٹ** بضم لام وواو مجهول وفتح کاف والف وسکون تای
فوقانی هندی اسم ثمر درختی ست که انگریزان در هندوستان آورده اند درخت آن بقدر درخت امرود وسایه دار وبرگ
آن شبیه ببرگ مهوا وطولانی نوک دار وگل وثمر آن خوشه دار وثمر خام سبز وبا زغب بسیار وپختهٔ آن زرد رنگ وبقدر بیضهٔ
کهوتر ودر طعم بیخوش ونوع اعلای آن تا مقدار بیضهٔ ماکیان وشیرین مزه هم دیده شده ودر میان آن تخم چهار پنج عدد مائل بسیاهی
شبیه بتخم شریفه وکهرنی واز ان بهندگ تر مزاج آن سرد وخشک وقامع صفرا وحدت خون ومفرح ومقوی معده ودافع قی
وغثیان صفراوی وحمیات حاره است **لوکری** اسم روباه است **لُولُو** بضم دو لام وسکون دو واو که بهمزه خوانده میشود اسم

عربی ست بفارسی مروارید گویند **لولی** بفتح لام وسکون واو وکسر لام ثانی وسکون یای تحتانی در لبلی مسطور شد **لوما** اسم حمیر ست **لومڑی**
بضم لام و واو مجهول وسکون میم وکسر رای مهمله هندی وسکون یای تحتانی اسم هندی روباه است **لون** بضم لام و واو مجهول وسکون
نون اسم هندی نمک ست و بنون عوض لام مشهور ست و بسنسکرت هم لون و پٹو و چهار و کهار نامند مگر اسم چهار و کهار مخصوص ست
بنمک مصنوع از خاکستر بعض نباتات که اصلاف آن گرفته با آتش منعقد می سازند و از بول حیوان و انسان نیز بطبخ عقد می کنند و نمک را
بزبان دکهنی میٹھ و به تلنگی اپو گویند و آن دو قسم ست معدنی و مائی معدنی بدون آب پیدا می شود و آن نیز بر دو قسم ست کوهی و دشتی
و مائی آب بعضی چشمها ست که منجمد گردد و هر یکی از انواع آن بنامی مخصوص ست و بمقام خود ها مسطور چنانچه سینده لون و سونچر لون
و پاده لون و ریه که از آن گازران پارچه می شویند و شوره و سمندر لون و کاچ لون و آود بهد لون و گدلون و سانبهر لون که هر واحد از نیها بمقام
خود ها مسطور شده و مزاج و افعال نمک نباتات در ضمن آن نبات مذکور و بعضی مثل جواکهار در اسمای خود مرقوم شد **لونگ** بفتح لام وسکون
واو و خفای نون وسکون کاف فارسی اسم هندی قرنفل ست و بسنسکرت چوچا فلگا یعنی سیاه و تیر یکنچکم یعنی بدن را خوب روشن
گرداند و اندر گهنسم یعنی گل اندر و رانبگ یعنی روشن کننده بدن و فزاینده اشتهای گویند نزد هندیان گرم و مزه او تلخ و تیز و نحت خوشبو
و خوش مزه و دافع کف و باد و طبع را خوش و تیز نماید و بدمزگی دهن را دور کند و سوزش شکم بسبب سردی و قی و اسهال هم دفع نماید و تپ
خون و بلغم نیز زائل سازد و افعال و خواص این بقول یونانیان در قرنفل مسطور شد **لونگ لیشپ** بضم بای فارسی وسکون
شین معجمه و بای فارسی دوم و بمصری لیشپ یعنی گل عمر دراز و بهنگانو نهم یعنی مثل گل بهنگره می شود و سیاهی دارد و کیسر م کوم یعنی آن
گل تیز و مزه دار ست و نورالم یعنی بآئین بهتر و روشن بود و دیوکسم یعنی گل دیوتا ست و دیپیا یعنی هاضم و مشهی ست و چندن پشپکم
یعنی شکل او مثل شکل گل صندل ست این همه اسمای سنسکرت ست و در ماهیت آن اختلاف ست بعضی گویند که اسم گل قرنفل ست و نزد
بعضی غیر آنست و درخت آن فروربسیار دارد و بقدر دو گز بلندی شود و گلش سفید و خوشبو می شود و آنرا لونگ مشک هم
می گویند زیرا که دران بوی قرنفل و مشک می آید مزاج آن گرم و موی را دراز کند و صفرا و سردی و باد صفراوی دور کند
و مقوی دل و دماغ ست **لونگپ چکا** بفتح لام و واو و خفای نون و فتح کاف فارسی وسکون بای فارسی و فتح جیم فارسی و کاف
مشدد و الف در سنسکرت اسم دارچینی ست و لونگم بهدرم نیز گویند **لونگ مشک** در لونگ لیشپ مسطور شد **لونی** اسم هندی پی
و مال کنگنی ست **لونیا** بضم لام و واو مجهول وکسر نون و فتح یای تحتانی و الف در زبان تلنگی آنرا کهٹی چول و چهوٹی گول و بناباٹی
کوره و پادسلے نیز گویند و آن قسمی از خرفه کوچک ست و بر خرفه نیز اطلاق لفظ مذکور می نمایند و آن روئیدگی ست مفروش بر زمین
و در جاهای نمناک می روید شاخهای او بسیار باریک و گره دار و سرخ و برگ او گنده و پرآب و گلش زرد و خرد و چهار برگی قریب یک نیم
پاس روز برآمده می شگفد و باز مضمحل گردد و ظرف تخم او مثل خرفه و دران تخم باریک و سیاه مثل خرفه و از آن ریزه تر و در بعضی بلاد آئین
روئیدگی تمام سال می ماند اما در تابستان ترش تر گردد و آن سرد و تر و باندک قبض و رطوبت لزجه و ترش و شور مزه و مسکن هیجان
اخلاط حاده و دافع حدت تپهای حاره و قلاع و درد سر و قروح امعا و سوزاک و برای اورام حاره و سرسام شرباً و ضماداً نافع
و ناخورش او جهت گرم مزاجان مفید و اهل هند نوشته اند که قسم دیگر گندر ست و هر دو بطعم شور و هنگام هضم شیرین و سرد و خشک
و گران و ملین و نفاخ و افزاینده باد و صفرا و بلغم و قسم دیگر از دهن جبتیک ست که آنرا گرم دانند و دافع تنگی نفس و سرفه و فساد بلغم
و افزاینده باد ست افعال و خواص این بقول یونانیان در خرفه مسطور شد **لوها** بضم لام وسکون واو مجهول و فتح ها و الف اسم هندی
آهن ست و انسو گویند و بسنسکرت کرشن لوها یعنی آهن سیاه می شود و انتیا راو ما می سنیا و سلوت بهوا یعنی از سنگ پیدا می شود

می گویند و فولاد را گونا مند و بسنسکرت تخشنر لوه یعنی آهنی که از و نشتر سازند و آهن سنورم یعنی یار دست سپاهیان و کندم و پارادهم یعنی از صیقل نمودن چون سیماب می درخشد و نیهپا یعنی در دست سواران اسپ می باشد و کنم یعنی آسمانی رنگ می شود و کرشنا یسم و بُرم یعنی در آهن سیاه این بهترست و تیهی نکم یعنی خوف آرنده است و کرشنو رنکم یعنی سیاه رنگ دارد و ایه بُنڈ الیسم و الف یعنی قابل ساختن اشیاست و رکتم یعنی برآرندهٔ خون ست و رودر یعنی جنگ می خواهد و نتریپ شرتا ها یعنی قابل نزدیک داشتن پادشاهان ست اهینڈ الیسم یعنی قابل ساختن آلات و اشیاست می گویند و قسمی که مرکب از یک جزو طلا و دو جزو کانسه و سه جزو مس کنند آنرا ورت لوه و ترلوه نامند و اگر فولاد و نقره بیامیزند آنرا پنج لوه گویند بالجمله لوها نزد هندیان شیرین و زمخت و سرد و سبک و ملین و گران و دافع فساد بلغم و صفرا و آماس اعضاء و باد انگیز و قاتل کرم شکم و دافع کنول باد و کلانی شکم و کثرت بول ست و مصلح آن شیرهٔ پوست درخت نیب ست و قسم ورت لوه قاتل کرم و دافع پانڈ روگ و پرمیو و شدت گرمی و ماسیل و تپ استخوانی و بدانند که اطبای هند معدنیات را بدون کشتن و خاکستر کردن تجویز خوردن آنها نکرده اندیس گویند که کشتهٔ آهن افزایندهٔ حرارت غریزی و نافع استسقا و تپهای کهنهٔ عفنی و سنگرهنی و درد مفاصل و اقسام بواسیر و قولنج و ضیق بادی و بلغمی و سلس البول و سوزاک و خفقان و دردسر و یرقان سددی و بلغمی و صفراوی چه نزد هندیان آن دافع صفرا و فساد خون ست اگر چه مزاج او خشک مائل بگرمی ست اما این فعل بالخاصیة می کند و گویند و اخلاط لزجه معده را زائل گرداند و منی بیفزاید و نعوظ را قوت دهد و اگر کسی در هر سال یک ماه متصل بخورد موی او بزودی سفید نگردد و طریق کشتن آهن آنست که آهن را صاف کرده براده نموده سه شبانه روز در بول ماده گاو تر کنند بعده بر سنگ با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله صلایه نمایند و قرص بسته خشک نموده در ظرف سفالین نهند و بگل حکمت محکم کرده یک هفته در آتش ... برآرند و همین سان هشت مرتبه یا زیاده تکرار عمل نمایند و اگر در آخر مرتبه آنرا یک شبانه روز در ماست ترش بدارند و بعده در بست توله آن یک توله نوشادر آمیخته سحق بلیغ نموده قرص سازند و یک هفته دیگر در آتش بدارند خوب ست و باید که خوب خاکستر شود و اگر نشود و باز تکرار عمل نمایند و اگر در پنج امرت یعنی شیر و روغن و ماست ماده گاو و شهد و شکر در آخر مرتبه دهند اولی ست و دیگر طرق کشتن آن بسیارست لیکن نزد مؤلف ترک استعمال آن اولی ست چه اکثر مشاهده شده که اطبای هند آنرا در امزجهٔ مختلفه بعمل آورده‌اند و بیشتر کسان از آن مضرت کثیر یافتند و اگر احیانا کسی را نفع حاصل شد در آخر مبتلای مرضی مهلک گردید چنانچه حکیم شریف خان صاحب می نویسند که کشتهٔ آهن را حکمای هند استعمال می نمایند راقم اجتناب از و واجب می داند و گویند طریق دریافت آنکه خوب کشته شده است یا نه آنست که بالای آب که در ... باشد بیدا ازند اگر بر روی آب بایستد بهترست و الا اگر ته نشین شود علامت زبونی و خامی اوست راقم این امتحان را هم قابل اعتماد نمی داند زیرا که بعضی جا تخلف بظهور رسیده و بهتر آنست که اگر خواهند استعمال نمایند دو سه شخص را که مزاج آنها قریب بمزاج آنکس باشد که او استعمال کردنش می خواهد بدهند بعد از آن خود آن کس استعمال نماید و اول بحار المزاج و قوی المزاج بدهند اگر او متضرر نشد بعد از آن امتحان مذکور بعمل آرند **لوهیکا میل** اسم خبث الحدید ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در آهن مسطور شد **لوهت** بضم لام و سکون واو و کسر ها و سکون تای فوقانی اسم چندن سرخ ست **لوهتا** بضم لام و سکون واو و کسر ها و فتح تای فوقانی و الف اسم درخت پارجات ست **لوهسنیه** بضم لام و سکون واو و فتح ها و سکون سین مهله و کسر نون و سکون یای تحتانی و های دوم اسم پتیل ست **لوهمرت** بضم لام و سکون واو مجهول و فتح ها و ضم میم و سکون رای مهله و تای فوقانی اسم گلو ست **لوهنام** بضم لام و سکون واو و فتح ها و نون و الف و سکون میم اسم اگر سیاه است **لوی گیرنه** بفتح لام و کسر واو و سکون یای تحتانی و کسر کاف و سکون یای تحتانی مجهول و فتح رای مهله و نون و ها اسم درخت اگست

فصل لام با ها

لهاجو اسم راسو ست

لسن بفتح لام وسکون ها وضم سین مهمله ومشهور بفتح آن وسکون نون اسم هندی سیرست وتبنسکرت رسانل لمشن وکنجا هر سه اسم بمعنی اینکه لسن یاورا از پا انداخته می‌باشد تند بهایمی بوی دارد و دیرکها دلایعنی برگ علف دارد می‌گویند نزد هندیان تیز وتند وگرم وسبک ست ومنی می‌دهد ولین را می‌فزاید ومانند آتش هضم قوی کند ثقل در نماید و در جبر کسر کار مومیائی کند وموی رویاند و دراز کند وخرد افزاید ولین وسبب سی دانند این تامعه را دفع کند دافع فساد بلغم و باد و دافع تنگی نفس وسرفه و باد گوله و تپ سرد و آماس اعضا و بواسیر و پرمیو وجذام وتپ آن کرم شکم وتعب وکرم تر ودم و استسقا ارخته بازآرد ونافع کهک دکری گوشش دقی بعد طعام وگویند رگت پت پیدا می‌کند ومصلح آن روغن کنجد وسرطان باعسل برنهار حلق را عاف کند وبهق وخون جامد را به کند واز جمله رسائن ست وقسمی از آن که او را ایک پوتهیا گویند وبعربی او را موسیر نامند در تقویت معده ولطافت بهتر از قسم اول ست واچار او نهایت لذیذ می‌باشد وافعال وخواص این بقول یونانیان در موسیر مسطور شد لسن بهل بفتح بای فارسی وخفای ها وسکون لام هم قسم از مهواست لسنیه بفتح لام وسکون ها وفتح سین مهمله وسکون نون وفتح یای تحتانی وهای دوم اسم هندی عین الهره است وبهندی وبدوری نیز نامند وآن سنگی ست مشهور از جملهٔ جواهر برنگ غزلسن واز ین جهت باین اسم مسمی گشته نزد هندیان گرم وترشش وقدیح دفع نماید ومنسوب بستارهٔ ذنب ست ومصلح آن شیرهٔ بیخ درخت بابچی ست لسوره بفتح لام وسکون ها وضم سین مهمله وسکون واو مجهول وفتح رای هندی وسکون های دوم اسم هندی سپستان ست بهندی لسلسه وگونما وتبنسکرت کربرال یعنی گرد وزرد رنگ وآن دو جا چهتا یعنی کلان وخوشه می‌باشد وکرکهی یا یعنی محبوب کینکلرا وتچلا وبهو ور ومعنی اهر دو اسم دافع صفرا می‌گویند نزد هندیان شیرین وزمخت ودافع بلغم لزج وفساد بول سیاب واگر برگ آن سائیده برخنازیر پخته ضماد کنند درده روز صحت یابد لهو بفتح لام وضم ها وسکون واو اسم هندی خون ست لهولوقوغراقیس بکسر لام وضم ها وسکون واو وضم لام دوم وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه ور اسے مهملهٔ والف وکسر قاف دوم وسکون یای تحتانی وسین مهمله شجر مصری ست که گازران استعمال می‌نمایند در شستن پارچها ودر آب نزود نرم می‌گردد وسرد وخشک ومجفف بی لذع وقابض دماغ ومانع سیلان مواد وآشامیدن آن جهت نفث الدم وسیلان واسهال ودرد مثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع ست مؤلف گوید که تخیل که این حجر مصری باشد که سنگ قبطی ست چه خواص هر دو یکی ست فصل لام با یای تحتانی لیالو بیاست لیارد اسم اناربطین ست لیا نو کندرست لیشانولس بکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح تای مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام ثانی وسین مهمله وکازرونی لیبانوطس نوشته وگفته که این اسم مشتق از لیبا نوست که آن کندرست پس بسبب بوی کندر دران مسمی باین اسم گشته مالیقی گفته نباتی ست واقسام بسیار دارد وآنها را کندریات نامند برای آنکه بوی بیخ آنها شبیه بکندرست واز انواع کلوخ است وبرگ آن مستدیر ومزهٔ آن مانند بادیان وباندک حدت وقسمی را اهل اندلس بربطور وبعضی استر وبعضی عسالیج نامند آنرا جهت آنکه عسالیج آنرا در خامی وتازگی در ایام ربیع می‌خورند وباندک تیزی ولذت ست وقسمی بی ساق وبی ثمر وقسمی باساق وثمر وبیخ آن همه در بو شبیه بکندر ونوعی از آن که در ساحل دریا می‌شود گل آن سفید وثمر آن مانند ثمر بادیان ست وجالینوس در سابعه گفته که آن سه نوع ست یکی بی ثمر ودو نوع دیگر باثمر ودر قوت همه شبیه باهم وگرم وخشک ومحلل وملین وجالی وعصارهٔ نبات وبیخ آن باعسل جالی ظلمت بصر حارث از رطوبت غلیظه وباعث حدت آن وآشامیدن نوعی را که بروفس وسماقیوت نامند جهت یرقان وباسرکه باشراب جهت مغص ودرار بول وحیض وبدستور آشامیدن گل آن وآشامیدن آن بافلفل وشراب جهت اوجاع سینه یرقان وضماد آن بقول دیسقوریدوس حابس خون بواسیر ومسکن ومحلل اورام حارهٔ عارض در مقعد وبواسیر برآمده

وسنبج خنازیر دا و ورام عسر النضج و اورام بلغمی و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق و ضماد بیخ خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح و
مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل اطراف آن و با سرکه جهت گزیدن هوام و بازیت مدر عرق ست **لیشورسطس**
اسم حلبوب ست **لیچی** بکسر لام و سکون یای تحتانی و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی ثانی درختی ست انگریزی بقدر جامن و برگ آن
مثل مولسری و ثمر آن مدور اندک خاردار و پوست پخته آن درشت زرد و شکن و در ان یک تخم سیاه مثل تخم شریفه و مغز بالای آن بسیار
شیرین و خوش مزه ظاهرا گرم و خشک دریافته می شود **لید** اسم ابـ ست اطبای انگریزی چند ترکیب آن داده استعمال می کنند
لید و خورس اسم مرداسنگ **لیسفرمون** اسم کتان ست **لیطه** بخوری ست که در هیاکل قدیم مستعمل بود **لیف** بکسر لام و سکون
یای تحتانی و فا اسم عربی پرده ایست بافته شده از رشتها و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و نوفل
و امثال اینها می باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل ست و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل ست گرم در اول و خشک در دوم و بسیار
خشک و جالی و اکتحال خاکستر سوخته آن جهت بیاض رقیق و تحلیل آن با مداومت بران و سنون آن محکم کننده لثه و دندان و رنگ کننده
چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و سستی [illegible] و ورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و
حزاز و آشامیدن آن جهت شکستن و اخراج سنگ نافع و با مقل جهت تسکین بواسیر مفید **لیف البحر** نجی ست شبیه بعد و بزرگتر
از ان و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه ببرگ سرخس و خفتی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه با هم در بافته پیچیده
و مدور شبیه بگوی کوچک بقدر گردگان تا بقدر نارنج و با خشونت که گویا پشمی ست مدور گرده شده و از دریای مغرب نیز در موجها بساحل می اندازد
و گرم و خشک در دوم و [illegible] جالی و سوخته آن بهترین ادویه چشم و [illegible] ست و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم
و سنون مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد ذرور آن جهت قروح خبیثه و به دستور کوبیده خشک آن **لیفد لیون** اسم
شیطرج ست **لیقنس** [illegible] **لیقیون** و لیقیطیون هر دو اسم کاشم ست **لیقطورس** اسم موش ست **لیفیه** بکسر لام
و سکون یای تحتانی و کسر فا و سکون یای تحتانی ثانی و ها بلغت عربی گیاهی ست سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچک و خاردار
[illegible] از انست در حرارت و یبوست شدید و گویند دو نوع می باشد [illegible] مسهل قوی [illegible]
[illegible] قتال آن تا کم مقام قثاء الحمار ست در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود و مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یک درم
آن کشند **لیکرس** بکسر لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله اسم انگریزی اصل السوس ست بقول
اطبای فرنگ درخت انیرا گلیسی گویند مرطب اعضا و سرفه و زکام را مفید و این را در آب جوش داده رب آن می سازند
و این را اکسترا کٹ آف لیکرس گویند **لیکهی پتر** بکسر لام و سکون یای تحتانی مجهول و کسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی دوم و فتح بای
فارسی و تای فوقانی مشدد و سکون رای مهمله اسم برگ تار ست **لیلیپچهیا** بکسر لام و سکون یای تحتانی و فتح لام دوم و ضم بای فارسی
و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی دوم اسم روغن سرخ ست **لیلک** اسم زعرور ست **لیمو** بکسر لام و سکون
یای تحتانی و ضم میم و سکون واو و بیونانی لیمون و بلغت بربری تامشاورت نامند ماهیت آن معروف و انواع آن ترش و شیرین
و ممزوج ست و هر یک از ینها نیز اقسام دارد و بهترین همه آنست که آب آن رقیق باشد و آن لیموی کاغذی معروف و در انگریزی
باسم لیمن مشهور و از مطلق لیمو این نوع مراد ست و درخت آن از درخت ترنج کوچک تر و شاخهای آن اندک درهم و برگ آن کوچکتر
از برگ نارنج و ثمر آن بقدر بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه بط و مدور اندک طولانی قریب بشکل نارنج کوچک و سبز رنگ
و چون برسد زرد گردد و پوست آن باریک و ترشی آن مثل ترشی نارنج و تخم آن مثل تخم نارنج کوچک و بهترین آن بزرگ

بالیده شاداب آن ست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آنست و پوست آن نیز در تقویت قریب بپوست
نارنج ست و از آن ضعیف تر سرد در دوم و خشک در اول و ترنیز گفته اند و بقولی سرد در اول و خشک در آخر آن و ملطف و جالی و
مقطع اخلاط غلیظه و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مشهی طعام و گویند که آن قریب الفعل و المزاج بترنج ست و گویند که آن الطف و اقوی
از ترنج ست و ابن جمیع در حواشی عراقیه نوشته که لیمو مرکب از سه اجزای مختلف الطبائع و المنافع و القوی ست و آن پوست و ترشی
و تخم آنست اما پوست آن پس در طعم آن هنگام خائیدن آن تلخی بسیار و تیزی اندک و قبض خفی معلوم می شود و مع ذلک آنرا عطریت ظاهر ست
و این دلالت میکند بر آنکه در طبیعت آن تسخین قریب از اعتدال و تجفیف ظاهر ست و لهذا مزاج آن گرم در اول درجهٔ دوم و خشک در آخر
آنست و بسبب تلخی و قبض و عطریت که اندر آنست مقوی معده خاصة گردیده و برانگیزندهٔ اشتهای طعام و معین بر جودت هضم و خوشبو
کنندهٔ نکهت و محرک آرغ و مقوی قلب و مصلح کیفیات اخلاط ردیه و مع ذلک در آن فادزهریت ست که مقاومت سموم مشروبه و
ملدوغه می کند و از آن خلاص می نماید و این حکم آن وقتی ست که چون آنرا الطریق دوا بخورند و اما بر وجه غذا پس آن عسر الانهضام بطی
الانحدار قلیل الغذا است و دلالت می کند بر این صلابت جرم آن و تفاهی طعم آن و لوبی آن در آرد در غ تازه یابی در از و اما ترشی آن
بعد متقشر کردن پوست زرد خارجی آن می افشرند و گاهی مع پوست آن افشرند اما آب افشردهٔ آن بعد دور کردن پوست آن سرد
و خشک در سوم ست و گویم آب افشردهٔ آن با پوست که مستعمل و متعارف است طبع آن سرد و خشک در درجهٔ دوم ست و آب آن لطیف الجوهر
شدید الکلا قوی التقطیع برای اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آنهاست اما بر سردی و خشکی آن دلالت می کند قوت حموضت آن و اما لطافت
جوهر آن دلالت می کند سرعت استحالهٔ آن بچیزی که بدان مخلوط سازند مثل شکر یا عسل و اما بر شدت جلای آن دلالت می نماید انفعال ظاهر
آن در بدن انسان و غیر آن از اجسام مثل غسل آن ظاهر بدن را و تنقیهٔ آن چون بالش بدان نمایند و جرد و جلای آن مس را از جمیع چرک
که بر آن باشد و نفع آن جهت بهق سیاه و کلف و تو یا چون آنرا بمالند یا بر آنها طلا نمایند و بر قوت تقطیع آن دلالت میکند آنچه از فعل
آن ظاهر میشود در بلاغم لزجه و غلیظه ملتصقه بحنک از تقطیع آن و تخلیص آن و تسهیل اخراج آن و نفث آن و بهمین خواص و قوتهاست در
التهاب معده است و مطفی حدت خون و هیجان آن و ملطف اخلاط آن و مسکن غلیان آن و نافع حمیات مطبقه حادثه از عفونت خون
و کائنه از عفونت آن و غیر آن و از امراض متولده از آن مثل جدری و دمامیل و اورام حار حلق و لهات و لوزتین و خوانیق و مانع انصباب
مواد بسوی آن و لهذا چون بدان غرغره سازند و نافع حدت مرهٔ صفرا و کاسر سورت آن و هیجان آن و جالی صفرا که در معده و جگر و
حوالی آنها جمع شود و لهذا نافع شده بجهت کرب و غم و غشی کائن از آن و قاطع قی صفراوی و برانگیزندهٔ اشتهای طعام و مسکن
صداع و دوار و سدر متولد از ابخرهٔ آن و نافع خفقان کائن از ابخرهٔ مره سودا و موافق صاحبان جملهٔ حمیات عفنیه بتطفیهٔ حرارت آنها
و جلای آن جهت موادی که در عروق و غیر آنها باشد و قاطع قی و غثی حادث از خلط محتبس در معده و مانع از تولد خمار چون بر شراب بدان
تنقل نمایند و نافع آن چون بعد تواتر آن بخورند و مزیل وخامت اطعمهٔ کثیر اللزوجه و دهنیت مرخی معده و مطلخ آن بسبب غسل آن این
را و آن با وجود این منافع بادزهر و مقاوم بجمله جوهر آن جهت سم ذوات سموم ملدوغه و مشروبه است مانند سم افعی و مار و عقرب
جراره که بعسکر مکرم می شود و سم بسیار از ادویهٔ قتاله بعد استفراغ چیزی که در معده است بقی کردن بالاستقصا بعد آشامیدن
شیر و روغن گاو و بالجمله منافع آن کثیر و فوائد آن غزیر ست و آنرا مضرتی نیست که از آن بترسند و آنرا نکایتی در کدامی از اعضا
نیست بجز اینکه آن برای کسی که اعصاب او ضعیف باشد و بر مزاج او برودت غالب بود غیر جید ست و اما تخم لیمو پس آن فادزهریت
نیست که بدان مقاومت سم ذوات سموم می کند مثل آنکه در تخم ترنج ترش ست الا آنکه تخم لیمو از آن اندکی ضعیف تر ست و مقدار شربت

آن از یک مثقال تا دو درم مقشر کرده با شراب دیا با آب گرم **واما لیموی مملوح** یعنی نمک پرورده آن که عبارت از اچار آنست آن با نخورش
جید ست نکهت و آروغ را خوشبو گرداند و مقوی معده و مزیل بلغم آن و معین آن بر هضم و جودت او و هضم اغذیهٔ غلیظه و دافع زخامت
آنها و مقوی دل و جگر و مفتح سده گرده و مدر بول و نافع اکثر امراض بارده مثل فالج و استرخا و مقاوم سم ذوات سموم ست **واما لیموی**
مرکب که پیوند درخت آن بر ترنج کرده باشند گویم که در پوست آن تلخی و تیزی ست که قوت آن بر تحوتی که در پوست ترنج ست زیاده
بود و انچه در پوست لیموست از ان کم باشد مع ذلک در ان شیرینی اندکی ست که در ان هر دو نیست و لهذا در ان غذائیت که در ان هر دو نیست پس مثل متوسط اند فصل خواص
افعال هر دو گردیده و اما در لحم آن شیرینی ظاهر ست و رخاوت بین و هشاشت و تخلخل که در لحم ترنج نیست و لهذا در ان سردی کم ست و اقرب
باعتدال از لحم ترنج و سریع تر در هضم و خفیف تر بر معده انسان و اما ترشی آن مثل ترشی ترنج ست در سایر احوال آن و لهذا نافع ست
جهت جمیع عللی که آنرا ترشی ترنج نفع می کند و شربت این مانند شربت آنست و گیلانی گفته که پوست آن گرم و خشک در دوم ست و گویند
پوست و برگ آن گرم و خشک در اول و گل آن حار حاد و ترشی آن چون با پوست آن افشرند سرد و خشک در اول و بر دآن قوی تر از لیمو
آن و مفتح سده بینی ست و مفتح سده گرده و معین بر هضم خصوصا اغذیهٔ چرب و محرک آروغ و مصلح کیفیات اخلاط ردیه و قائم مقام سرکه در
اکثر احوال و خوشبو کنندهٔ بوی دهن و آن مزیل بثور و شری و حصف ست و از خاصیت آنست که چون ببویند تسخین دماغ و نفع برکام
و تسکین صداع و دوار و سدر متولد از ابخرهٔ صفراوی و غلیظ کند و منع تولد بخار نماید چون بر شراب بخورند و مفرح اکثر از اترجی کمتر از نارنجی و آن
نافع خفقان سوداوی و مقوی قلب ست و آب لیمو نافع صفرا و تشنگی و قی صفراوی از سورت آن و جالی موادی ست که در جگر جمع شود
و موافق صاحبان حمیات غب خالصه و غیر خالصه و شربت آن نافع تپ محرقه و صفراوی و آب آن فادزهر سم ست چون از ان یک رطل
تا دو رطل بنوشند و خوردن ترشی آن بر نهار و اکثار آن سحج آورد و امعا را ضعیف کند و مصلح آن شکر ست و تدارک سحج آن بالعابات مع شکر
نمایند و در آب لیمو نوشته که طریق ساختن آن مثل آب ترنج ست و از ان در یبوست کمتر و آن در تسکین صفرا و تشنگی غایت ست و برای
معده نافع تر از آب ترنج و بعضی متاخرین می نویسند که پوست زرد آن قابض و مفتح سدهٔ گرده است و ترشی آن نافع صداع حار و مقوی معده
و جگر حار و مانع غثیان و تقلب طعام و جاذب مواد حارهٔ جگر و معده و مضر صاحب سرفه و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص
و زحیر مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر پیشانی و صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد و مالیدن ترشی
آن بر بدن جالی بشره و مزیل چرک ست و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب ترنج و جهت امزجهٔ صفراویه بهتر از ان و از شربت آن
دوائی نیست و شربت آن سرد در اول و در رطوبت و یبوست معتدل و عسلی آن مائل بخشکی و انطاکی شربت سادهٔ شکری آنرا سرد در دوم
و تر در اول دانسته و طبع شربت مرکب آن بحسب ترکیب مختلف ست و بهترین شربت سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال
رسیده بالیده شاداب با شکر سفید یا قند مکرر یا عسل جید صاف مرتب نموده باشند و صادق الحموضت باشد و از ساختن آن
بر یک سال زیاده نگذشته و معتدل القوام و غیر سوخته باشد و اگر شکر سفید صاف را در قدح کنند و بر ان آب لیمو بفشارند بمقدار
که آنرا تر گرداند و یک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند
بهتر ست و آن جهت امراض مذکوره نافع و از برای قلاع دهان و بستگی زبان و تصفیهٔ آواز و سینه و جهت سرفهٔ گرم و خفقان حار و قمع صفرا
و دفع غلیان خون و تپهای صفراوی و مرکب و خصوص دائره و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظهٔ لزجه و ابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت
آنکه قاطع و جالی اخلاط آنست و قاطع هر خلط و مادهٔ غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بنوشند مهیا می گرداند بدن را از برای
قبول دوای مسهل و بعد از ان غسل می دهد بدن را از انچه در ان از بقیهٔ دوای مسهل مانده باشد کسی که مدام آنرا بنوشد حفظ صحت او

سے نماید و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق ست خصوص منفعت آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادینات مفصل مذکور ست و چون جواهر را بآب لیمو بسایند و تا چهل روز در ان بخیسانند و درین مدت آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گردانند و دستور حل آن مانند مروارید در آب ترنج در مروارید باید و تخم لیمو گرم در دوم و خشک در آخر اول و در تفریح و تریاقیت و دفع سموم مانند تخم ترنج ست و مستعمل قشر آن و خائیدن آن رافع بجی و دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و سائیده هم وزن آن شکر امیزند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد بعدیل و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج و طلای سائیدهٔ آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بدون دارچینی نیز خواص لیمو بقول اطبای هند در نیمو مسطور گردد و بقول اطبای انگریزی در لمن مذکور شد **لیموی شیرین** بفارسی بکرائی و بهندی امرت پهل گویند سرد و تر ست و در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست و مفرح زیاده و افعال و خواص این بقول هندیان امرت پهل مسطور شد **لیمودارو** اسم نبات و بیخ ست **لیمولیا** اسم سنگ مر ست **لیمونیون** صاحب جامع گفته که معنی این اسم بیونانی سبخی ست زیرا که اکثر این نبات در سباخ می روید و این نوع بزرگ حماض ست و آنرا سنابل مثل سنابل دخن نرم ملمس می باشد و شیخ الرئیس نوشته که ثمرهٔ آن قابض یابس نافع اسهال شکم و خون و نفث الدم چون در شراب بیاشامند و همچنین برای سیلان حیض و شربت آن کسوفا قون از اقسام حماض ست مسطور شد **لین** باصطلاح اکسیریان سیماب ست **لینج** نیلج ست و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس ست **لیندرخورس** ولیناماروس مرداسنگ ست **لینیش** تخم کتان ست **لینیش قرن** دل ست **لینورسطس** لبلاب کبیر مسمی بحبل المساکین است **لینوسنطور** اسم بلاسنطور ست **لینوس** نرگس ست **لینوفر** نیلوفر ست **لیوزآفرو** بکسر لام و ضم یای تحتانی و سکون واو و زای معجمه و بمد الف و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو اسم برگ سداب ست

باب میم مشتمل بر بست و دو فصل فصل میم با الف

ماء بفتح میم و الف ممدوده اسم عربی آب ست و آن و اقسام آن مثل ماء البحر یعنی آب دریای شور و ماء الجمه یعنی آب کمه و ماء الحماة یعنی آب حمات و ماء الرماد یعنی آب خاکستر و ماء الزفتی و قیری یعنی آب زفتی و قیری و ماء الفاتر یعنی آب معتدل در گرمی و سردی و ماء الکبریتی یعنی آب گوگردی و ماء المر یعنی آب تلخ و ماء المطر یعنی آب باران و ماء المعدن یعنی آب معدن فلزات و ماء الملح یعنی آب شور و غیر اینها در حرف الف ممدوده مسطور شد **ماء البهرامج** بعربی عرق بید مشک را گویند **ماء التون** بضم تای فوقانی و سکون واو و نون گویند لغت یونانی ست و بعربی ماء النون بنون عوض تا نامند و آن آبی ست که از ماهی نمک سود ترشح کند گرم و خشک و قاطع بلغم و در ان قبض قوی ست و آن فاد زهر جهت قرحهٔ امعای خبیثه است و مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان و حقنه بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و جهت تنقیهٔ جراحات کهنه و تخفیف آنها نافع و آن قائم مقام آب دریای شور و مثل آبکامه در اکثر منافع ست **ماء الجبن** بضم جیم و بای موحده و نون بفارسی آب پنیر گویند و آن آب شیر ست که حدت و کیفیت مرققهٔ مسهله اکتساب نموده و قوت آن جلای غساله است و این آب جهت هر کسی بهر تسکین حرارت جگر نیکو است و مانع فساد اخلاط و احتراق آنها و آن بنفسه بغیر شرب طلای کلف و داء الفیل و شور بدن ست و آن نافع جرب متقرح و غیر متقرح و حکه است و شرب آن نافع مالیخولیا و صرع و چون با بعض ادویه آمیخته بر ورم چشم ضماد نمایند تحلیل کند و جهت حار مزاج که بران خوف وقوع در استسقا باشد نیکو ست و مسکن حدت صفرا و شرب آن مخرج اخلاط ردیهٔ محترقه است و هر قدر که شیر رقیق تر باشد آب آن در اسهال شدید تر باشد و اگر ثخین باشد آب آن در ترطیب شدید تر بود و چون با شیر خشت بنوشند

لیموی شیرین
لیمودارو
لیمولیا
لیمونیون
لین
لینج
لیندرخورس
لینیش
لینیش قرن
لینورسطس
لینوسنطور
لینوس
لینوفر
لیوزآفرو
ماء
ماء البهرامج
ماء التون
ماء الجبن

اسهال صفرا نماید و با افتیمون اخراج سودا کند و بهترین آن آنست که از شیر بز جوان سرخ یا زرد رنگ ازرق چشم بسازند و طریق ساختن آن
آنست که شیر را در دیگ سنگی بجوشانند تا ساکن شود پس از آتش بردارند و دران دو ملعقه سرکهٔ انگوری اندازند و چون پاره شود و صاف نمایند
جبنیت آن جدا سازند و مرتبهٔ دوم جوش دهند و کف آن بردارند و فرود آورده نیم گرم استعمال نمایند و شیخ الرئیس و شارح گیلانی
می نویسند که ماء الجبن سمن صاحبان مزاج گرم خشک ست چون بسبب مزاج مذکور لاغر شوند و ایشان را فربه کند بجهت آنکه ترطیب نماید و
بجهت آنکه اخراج فضول و خلط ردی کند پس اصلاح غذا نماید و همچنین جلوس دران و طلای ماء الجبن کلف و آثار سبز و شرب آن نیز نافع
و با اهلیله مانع جرب و حکهٔ بدن ست و نافع یرقان و آن اسهال صفرای محترق نماید و با افتیمون اسهال سودای محترق کند و صفت آن بقول
گیلانی آنست که بگیرند شیر بز سه رطل و قرطم یک مشت کوفته دران اندازند بعده بدست خوب مالیده جوش کنند و همچنین در شب بگذارند
و صبح صاف کرده بران عسل و یک درم نمک هندی اندازند و این شربت کامل ست و مقداری که اطبا بدان امر کرده اند آنست که ازین آب
ده اوقیه بگیرند و شارح کازرونی گوید که در شیر رطوبت مائیه است چون منفصل گردد و استعمال کرده شود برای اسهال صالح
باشد بغیر آنکه با چیزی حریف بنوشند مثل آنکه فعل می کند برای کسی که آنرا مالیخولیا یا صرع یا جرب متقرح یا داء الفیل باشد و این مائیت
را باین طریق برمی آرند که شیر را در دیگ گلی نو جوش دهند و بچوب انجیر که از درخت آن قریب قطع کرده باشند حرکت دهند و بعد
دو سه جوش بر هر ده اوقیه یک نیم اوقیه سکنجبین بریزند و اسفنج را با آب سرد تر کرده همواره کنارهای دیگ را مسح کنند در هنگام جوشانیدن
شیر تا جوش آن اشتداد نماید و دیسقوریدوس گفته که گاه این طبخ که آن ماء الجبن ست وقتا بعد وقت و هر وقت نه نه اوقیه بنوشانند
حتی که تا سه رطل می رسانند و باید که شارب آن میان هر وقت شرب چهل قدمی نماید و جالینوس نوشته که قوت ماء اللبن که از دهنیت
و جبنیت جدا کرده باشند آنست که تنقیه و غسل احشا می کند و ازان فضول عفنه پاک می نماید چون آنرا بنوشند و یا حقنه بدان نمایند
و این فعل بغیر لذع می کند بلکه در تسکین سوزش آنرا فعل جید ست و غسل قروحی نماید که دران ریم ردی فاسد باشد و ابن رضوان گوید که آب
ماء اللبن موافق ست که بدان ادویهٔ مسهله مخلوط سازند پس اگر بدان ادویه که استفراغ صفرا کنند بیامیزند استفراغ صفرا نماید و اگر بدان
ادویهٔ مسهل سودا آمیزند استفراغ مرهٔ سودا کند و اگر بدان ادویهٔ مستفرغهٔ بلغم یار کنند استفراغ آن نماید و اگر با ادویهٔ مسهل زرداب
مخلوط سازند استفراغ زرداب کند و این بهر آنست که ماء الجبن قریب از طبیعت بدن ست و آنرا قوت ست که بدان جلا و غسل بغیر
تلذیع می کند پس واجب شد که قمع حدت ادویه و کسر تلذیع آنها برای احشا و اعانت اسهال آنها کند و بهتر در خلط ادویهٔ مسهله بدان آنست
که آنها را کوفته دران بخیسانند حتی که قوت آنها اخذ نماید پس ازان صاف کرده ماء اللبن بنوشانند پس آن درین حالت اسهال خلط بسهولت
نماید و با آن خوف نباشد بر احشا از نکایت ادویهٔ مسهله که فعل کنند بقوتهای ذاتیه که در اجرام آنهاست زیرا که قوتهای مسهله و حدت آنها
برطوبت آن بشکنند و این بهر آنست که مرار اصفر و مرار اسود هر دو در حدت و نکایت مفرط اند و سقمونیا را نیز حدت عظیم ست و همچنین
افتیمون و امثال آنرا و ماء اللبن در استفراغ این هر دو خلط عجیب النفع ست اما در مرار اصفر دران سقمونیا و امثال آن می خیسانند و اما در
مرار اسود دران افتیمون و مانند آن نقوع سازند زیرا که ماء اللبن قوای این ادویه می گیرد و آنرا ببدن می رساند پس استفراغ اخلاطی که
استفراغ آن کنند بلا حدت و حرارت قوی می نماید و ابن تلمیذ نوشته که صفت عمل ماء اللبن این ست که در ربیع بگیرند شیر بز جوان که از
ولادت بچهٔ آن یک ماه گذشته باشد و سرخ رنگ ازرق چشم بود که این صنف جید المزاج ست و قبل استعمال شیر آن جو نیم کوفته
با سبوس در آب تر کرده و کاسنی و شاهتره بخورانند بعده هر روز دو رطل شیر آن بدوشند و در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و بچوب
انجیر تر سر آن کوفته حرکت دهند و بدین قصد کرده می شود که تعلق کند بماء الجبن از لبنیت بنوعی چوب انجیر قوت معین بر اسهال

برنق وگاهی بدل آن چوب بید تر می کنند چون قصد تمکند انچه از چوب انجیر ذکر کرده شد و ماء الجبن برای ترطیب نوشانیده شود نه بهر اسهال
وگر داگر دیگ را بپارچه مبلول بآب شیرین مسح نمایند پس هرگاه در شیر جوش آید بر شیر سی درم سکنجبین ساده شکری ریزند وگاهی باآن سه درم
سرکهٔ انگوری بسیار ترش صاف می چکانند ولیکن سکنجبین و سرکه هر دو سرد باشند تا جبنیت از مائیت جدا شود و بچوب مذکور حرکت دهند
واز آتش فرود آورده بگذارند تا منجمد گردد و مائیت جدا شود پس در پارچه صاف کنند و باز آن آب را در دیگ اندازند بعد شستن آن یک
جوش دهند و بران نیم درم نمک درانی سوده اندازند و بار دیگر صاف نمایند و از ماء الجبن مذکور نیم رطل تا دو ثلث رطل بتدریج باشکر طبرزد
بنوشند وگاهی وقتی با سفوف مسهل وه وقتی با سفوف مبدل می آشامند و سفیان اندلسی گوید که ماء الجبن دوای سهل ست آنرا صبیان و مافوق ایشان استعمال
می کنند و چون بدان قصد اسهال باشد باید که بر آتش بعد فشردن از جبن جوش دهند تا انچه دران از جزو جبنی ست جدا شود و آب مستخرج از
شیر مشود و با پنیر مایه اولا اسهال می آورد و چون بران ادامت کرده شود و بدان مالوف آن گردد بدان اغتذا نماید و اسهال نیارد در ترطیب
نماید و لاسیما بدانی راکه خون ایشان فاسد باشد و ایشان کسانی ست که غذا بسیار خورند و منهضم گردد و فربه نشوند و ماء الجبن مشیر و اسهال
آنست که شیر آن رقیق تر باشد و اکثر در ترطیب آنکه شیر آن غلیظ تر باشد و تفصیل منافع و مضار ماء الجبن و طریق استعمال آن حسب معمول
اساتذهٔ مؤلف در کتاب اکسیر اعظم مسطور شده **ماء الخلاف** عرق بید ست و ماء الخلاف البلخی عرق بید مشک ست **ماء الخیار** در خیار گذشت
ماء الرماد در آب خاکستر مسطور شد **ماء الزجاج** مسحوقونیا ست **ماء الزهر** بلغت مصری ماء القداح را گویند **ماء الشعیر** در آش جو
مسطور شد **ماء العسل** اسم عربی ست و بیونانی مالی قراطن و ادرزمالی نامند و آن ساده و مرکب می باشد و سادهٔ آن گرم و تر در
جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و دافع امراض باردهٔ عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل
وقی و قراقر شکم و اذیت ادویهٔ قتاله و ضعف حادث از جماع و سرفه و اورام ریه و موافق معدهٔ بارده و مشهی طعام و مسمن بدن و مدر بول
و حیض و مستعمل در اکثر امراض بلغمی و طریق ساختن آن که در امراض عصبی مثل فالج و لقوه و غیر آن در ابتدا قبل از تنقیه داده می شود انست
که شهد یک جزو و در آب چهار جزو بجوشانند هرگاه سوم حصه بسوزد از آتش فرود آورده بکار برند و بعضی نوشته اند که یک وزن عسل خالص را در دو وزن
آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بردارند تا دو ثلث بماند پس صاف نموده نگاه دارند و عند الحاجة بیاشامند
و بعضی در یک جزو شهد شش جزو آب می اندازند چون نصف می ماند صاف کرده میدهند و اگر عوض آب بعضی عرقیات مناسبه داخل کنند
اولی ست و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ گرم و یا سرد بحسب عرض و مرض اضافه نمایند و بقول شیخ
ماء العسل که برای قولنج بسازند آنرا طبخ بسیار دهند تا نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می نماید و ماء العسل مضر گرم مزاج و صفراوی و اورام حاره
احشا مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن تا سی مثقال **ماء القداح** بفتح قاف و دال مهمله و الف و حای مهمله مراد عرق گل نارنج
است که مانند گلاب عرق کشند و مشهور بعرق بهار و در نارنج بیاید **ماء القراطن** ماء العسل ست و نزد بعضی اسم حندیقون ست
ماء القطر آبی ست که از کوزهٔ سفال ترشح کند **ماء الکافور** بقول گیلانی آبی ست که از درخت کافور سیلان می کند چون آنرا
برای اخراج کافور شق نمایند و آن زرد شبیه بزردی روغن بلسان باسرخی ست و بدان بدن و لباس و ظروف را خوشبو میکنند
و بعضی گویند که کافور مختلط بچوب را چون صاف کنند این مائیت آنست و آن روغن آنست گرم و خشک در سوم و روغن آن
موافق امزجهٔ بارده و بلاد بارده است بوئیدن آن مصدع گرم مزاج و مصلح آن بنفشه **ماء اللحم** یعنی آب گوشت بقول گیلانی
آن چیزی لطیف ست که روح از ان قوت اکتساب نماید و خون کثرت پذیرد و خصوصا از گوشت حیوان جوان و باید که پارچهٔ
از یک گوشت سرخ قریب العهد بذبح نمایند و گویند بهتر آنست که بقرع و انبیق کشند و آن مقوی قلب و مزیل ضعف و اعاده

ماء الخلاف
ماء الخیار
ماء الرماد
ماء الزجاج
ماء الزهر
ماء الشعیر
ماء العسل
ماء القداح
ماء القراطن
ماء القطر
ماء الکافور
ماء اللحم

کنندهٔ قوت ست که از جماع زائل شده باشد وجهت رفع ضعف که از جمیع استفراغات عارض شده باشد چیزی مثل آن نیست و شیخ
در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که گوشت اگرچه غذای صرف ست آب آن در معالجات ضعف قلب داخل می شود و آن انفع اشیا جهت ضعف
قلب ست پس اگر از رقت روح باشد گوشت برهٔ یک ساله و دو ساله ازان و اگر از غلظ آن و کدورت آن مع قلت آن باشد دو ساله
خفیف تر ازان ست و اکثر اطبای زمانهٔ ما گمان می کنند که ماء اللحم شوربائی ست که گوشت را در آب طبخ دهند و چنین نیست ماء اللحم آنست که آنرا
طبخ از گوشت کوفته بر آرد حتی که ازان رشح و عرق سیلان کند و دران گوشت بریان گردد پس صاف کرده بنوشند **ماء النون** اسم
ماء التنون ست **ماء الورد** گلاب ست **ماء الهندبا** عرق کاسنی ست **مابش عاشقان** اسم قنا دست **مابیرا** بفتح میم و الف و کسر
بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف درختی ست هندی بلند تا بقد آدم با شاخهای بسیار و چون شاخ آن دراز شده بر زمین
افتد ریشها کرده شاخها بهم رساند و برگش دراز و کنگره دار شبیه برگ ریحان ازان بزرگ تر و بر برگ شاخهای نیز سفید و ملایم بر سر شاخها طرها و در انها گلهای ریزهٔ کبود رنگ
و تخم آن ریزه اندک مثلثی شکل و در مجموع اجزای آن خوشبو و مرکب با بوی کریه قریب ببوی سنبهالو و هندیان آنرا تلا مابیرا گویند و قسمی ازان
بیلیه می شود یعنی تخم و بیاره می دواند مگر مستعمل قسم اول ست مزاج آن گرم و خشک اگر عصارهٔ برگ آن بقدر هفت توله با زنجبیل و دار فلفل
و فلفلمویه و فلفل سیاه بخورانند و نان و یا خشکه بی نمک با روغن غذا سازند و این دوا هر روز دو مرتبه صبح و شام بدهند در سه روز نهایت
یک هفته از درد مفاصل که سخت گرفته باشد و هیچ گونه حرکت کردن نتواند کشاده گردد و به شود مجرب ست **ماث** بفتح میم و الف و سکون
ثای فوقانی هندی بزبان تلنگی کوئی کوره و بسنسکرت جیونیکا در کت ناڑا بمعنی آنکه شاخهای سرخ دارد و جهلیکا و ر ومشا نامند و آن سبزی
هندی ست و دو قسم بود بستانی و صحرائی نبات بستانی میان قائم و مفروشش و شاخهای قسمی سرخ و قسمی مائل بسفیدی و برگ آن نازک و تنک
و نرم بارگهای بسیار و فی الجمله مشابه ببرگ چولائی و چندن بتهوا و آنرا خوشه ی باشد و دران تخمهای سیاه و ریزه شبیه تخم خرفه و قسم صحرائی
آن تا نیم ذراع بلندی شود و قسمی ازین خار دار می باشد که آنرا کانٹی ماث نامند و از باغی نانخورش می سازند با گوشت و بی گوشت و لذیذ می شود
گرم و خشک و گویند بیخ آن تر و آن سبک و غذای پرهیزی ست حبس بول و تپ و صفرا و کف دور نماید و باد و بواسیر و امراض چشم
پیدا کند و قابض و دیر هضم و چون پوست بیخ آنرا خشک نموده سفوف سازند و در شیر گاو پخته به عسل آمیخته بزنی که شیر آن خشک شده باشد
هر روز بخورانند شیر پیدا کند و براند و بعضی نوشته اند که پوست بیخ آنرا زود نموده مغز آنرا بقدر صد توله با صد توله شیر گاو و صد توله عسل خالص
بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و در ظرفی نگاه دارند و صبح و شام مرضعه که شیر او خشک شده باشد و روغن کنجد بر بدن مالیده بآب گرم بدن
شسته فی الفور قدری ازان دوا بخورد و خود را گرم بدارد و چون دو هفته این عمل کند شیر بی نهایت زیاده شود و مجرب نوشته و اگر کانٹی ماث
را که قسمی از صحرائی ست پخته بر دمل بندند بپزاند و بشگافد و گویند چون بیخ این را سوخته خاکستر آن بر دمل و یا سلعه نهاده کاغذ بران گذاشته
بندند و آب سیر و بران بچکانند تا یک ساعت در همان مدت اندر جلد و گوشت فرو رود و گوشت می خورد و زخم کرده سنجری می سازد
و مجرب ست **ماتا** بفتح میم و الف و فتح تای فوقانی و الف دوم اسم باجهر ست **ماتاوتیشی** بفتح میم و الف و فتح تای فوقانی و الف و کسر واو
و سکون یای تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی دوم اسم سنبهالوی سیاه ست **ماتاگ** بمیم و الف و فتح تای فوقانی و الف ثانی و کاف فارسی اسم لائه است **ماتروتندنا**
بفتح میم و الف و ضم تای فوقانی و رای مهمله و سکون واو و فتح نون و سکون نون دوم و فتح دال مهمله و نون سوم اسم کرنج ست
ماتلو اسم دهتوره است **ماتلنگ** بمیم و الف و ضم تای فوقانی و فتح لام و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم بجوره است
ماتلا درمهان اسم درخت سنبل ست **ماترنگ** اسم چلپاسه است **ماچ پتری** بفتح میم و الف و سکون جیم فارسی و فتح
بای فارسی و سکون تای فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی که آنرا استهونی نیز گویند و در سنسکرت دتهین جوهرا یعنی در

ماء النون
ماء الورد
ماء الهندبا
مابش عاشقان
مابیرا
ماث
ماتا
ماتاوتیشی
ماتاگ
ماتروتندنا
ماتلو
ماتلنگ
ماتلا
ماترنگ
ماچ پتری

برگ نورسته او رنگ نمی باشد و نیز بمعنی آنکه آتش ست بر سر درخت او و گوشوتیلم یعنی گل دار و چارنی یعنی شاخ خوبصورت دارنده و تیل تهیک یعنی چرب مثل روغن سیاه و گوشوتیل یعنی در غنچه او دهنیت مثل روغن ست و شه و بز و ما یعنی دافع مرض سر حیوان و نیز بمعنی مانع ریختن موی سر و دهوسا نونهان یعنی سیاه برگ مثل دخان دارنده و سوکحس یعنی دافع فکر و ستهوشکیم یعنی دخان گریزاننده شیاطین ست و آن نباتی ست نازک با شاخهای انبوه و باریک و تا نیم گز بلند می شود و برگ او مشتق مشابه به برگ داؤدی اما ازان درازتر و تنگ و در بوهم اشبه با و یک طرف سبز و بر پشت او اندک سفیدی و چون کهنه و مضمحل شود زرد گردد و بر سر شاخها غنچهای باریک و سبز و سرخ و خوشه دار مثل کاکل و اکثر در باغهای کارند و منطنه صاحب تذکرة الهند آنست که نمام یا مرزنجوش یا از اقسام آن باشد و آن گرم در اول دوم و خشک در دوم مزه او تیز و تلخ و رائحه او خوش که ازان عطر هم می سازند و آن مشهی و هاضم و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و مسمن و فزاینده منی و دافع تپ و پنیس و مفتح سده خیشوم و بواسیر الانف و برص و بهق سفید و زهر و اسهال دور کند و مقوی رحم و معین بر حمل و مؤلف مذکور نوشته که فقیر اکثر در هیضه استعمال او کرده سود مند یافته **ماجو پهل** بمیم و الف و ضم جیم و سکون واو و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم هندی مازو ست نزد هندیان گرم و تیز و دافع باد و سیاه و مجعد کننده مو و مضیق فرج و قابض و حابس و خواص آن بقول یونانیان در مازو باید **ماچهک** بمیم و الف و فتح جیم فارسی و خفای ها و سکون کاف اسم قسمی از عسل ست که رنگ مثل روغن سیاه دارد شیرین و سرد و خشک و سبک و مصلح فربهی و مقوی بصارت و افزاینده خرد و دافع پرمیو و خواص دیگر اقسام آن در مده باید **ماچه کول** اسم حردون ست **ماچهی** بمیم و الف و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون یای تحتانی بزبان هنود مگس را گویند **مادر غولان** اسم مغیلان ست **مادر و هیم** اسم فراسیون ست **ماده هوم** بمیم و الف و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و میم دوم اسم هندی زیره است **مادهوی** بمیم و الف و فتح دال مهمله و خفای ها و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم گلی ست هندی که آنرا کهجا نیز نامند و از کتب هندیه چنان متحقق شد و که اسم گل موتیا و موگره است بمعنی آنکه در ماه بیساکهه بهار می کند و آن سرد و سبک و دافع فساد اخلاط ثلثه نوشته اند **مادیان** اسم فارسی اسپ ماده است **مادی پهل** بمیم و الف و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم بجوره است **مادیقون** اسم مقل ست **مار** بمیم و الف و سکون رای مهمله اسم فارسی ست بعربی حیه و فاعوس و بیونانی ایس و ترکی شیوبران و بهندی سانپ و سرپ نیز گویند و اقسام آن بسیار و بدترین آنها سیاه که مسکن آن دور از آب باشد و کفچه دار بود یعنی وقت غضب سر آن بلند و پهن مانند کفچه گردد و این در مملکت هند بسیار می شود و بهندی کالا ناگ نامند و ایضا مار موبزک که سر آن مانند موبز سیاه و تن آن خاکی رنگ می باشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان می کند و سر بیرون می دارد و چون کسی از غفلت بخیال دانه موبز دست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام ردیه دیگر نیز می باشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشد و نر آنرا دو دندان و ماده آنرا چهار دندان و گویند بعضی شاخ دار می باشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند بالجمله مزاج مار گرم و خشک در آخر سوم و با قوت تخفیف اکتحال به آن مانع نزول آب در چشم و چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نو کرده سر آنرا بسته بگل حکمت گرفته در تنور بسیار گرم یا در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته در چشم کشند بغایت تقویت بصر نماید و طلای آن با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه است و چون سر و دنباله و زهره آنرا در روغن بجوشانند تا مهرا شود و آن روغن بمالند جهت ازاله جذام و ثاآلیل سریع الاثر ست و تعلیق دندان آن که در حالت زندگی ازان کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت تپ ربع مفید و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ نوبت مؤثر و چون تخم مار را با سرکه و بورق بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب نوشته و ذیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشگافند و احشای آنرا بر آورده بجای آن شاهسفرم خشک که بآب تر کرده

ماجو پهل — ماچهک — ماچه کول — ماچهی — مادر غولان — مادر و هیم — ماده هوم — مادهوی — مادیان — مادی پهل — مادیقون — مار

سم ساخته باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش نهند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند و ببندند و بعد یک شبانه روز بگشایند بالکل زائل می گرداند مجرب ست و در کتابی شاهتره عوض شاهسفرم نوشته و خواص پوست آن در سلخ الحیه گذشت و افعال این بقول هندیان در سانپ گذشت و علاج سم مار همان ست که در افعی مسطور شد **مار اس** و مارتون اسم بادیان ست **مارتل** بفتح میم والف و سکون رای مهمله و ضم تای فوقانی و سکون لام اسم دمهوره است **مارجاری** بمیم والف و سکون رای مهمله و فتح جیم والف ثانی و کسر رای مهمله دوم و سکون یای تحتانی و عوض رای مهمله لام نیز خوانند اسم مستی گربه است و در رساله مسطور شد **مارچوبه** اسم فارسی هلیون است **مارس** بیخ نباتات ست **مارسه** اسم خارخسک ست **مارسیقا** اسم ترنج ست **مارطس** بقول گیلانی آذان الفار ست **مارچهیکا** دها اسم سون مکهی ست که مثل مگس سبز باشد **ماردارکو** اسم فاشرا است **ماردیون** و مارسیون بادیان ست **مار درخت** اسم تودریست **مارقشیشا** در مرقشیشه خواهد آمد **مارگوا** بفتح میم والف و سکون رای مهمله و فتح کاف فارسی و واو والف اسم بگله و بهنگره است و چون برگ بهنگره شبیه بمنقار بگله می شود لهذا باین اسم موسوم شده **مارکیا** اسم هلیون ست **مارگیاه** بفتح میم والف و رای مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یای تحتانی والف و ها اسم فارسی نباتی ست تقریب بدو ذراع و برگ آن شبیه ببرگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر مار صنعت آن حریم آذربیجان و صاحب تحفه نوشته که بظن حقیر آنست که اهیون باشد اکثر متوطنان بلد مذکور آنرا کوبیده در شوربا ریخته می خورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام ضرر نمی یابند و شرط میدانند که بعد از ان تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از اخراج منی و جماع نمایند **مارگوسا** اسم نیب ست اطبای انگریزی **پوست درخت آن** در ادویه استعمال می کنند و از ثمر آن روغن بر می آرند و قدری صمغ نیز ازان پیدا می شود و آن مقوی و دافع تپ نوبت ست و روغن آن برای قتل دیدان و در تشنج و وجع مفاصل استعمال می کنند و از برگ آن پلٹس برای نضج اورام می بندند و آب برگ آن با شهد برای صاف کردن زخمها می اندازند و افعال و خواص این بقول یونانیان در نیب بیاید **مارکیوا** بمیم والف و رای مهمله و فتح کاف و سکون یای تحتانی و فتح واو والف و نارکیوا نیز نامند اسم فارسی نباتی ست شبیه بدرخت بقدر یک قامت و تا پنج ذراع با شاخهای بسیار و سخت و دیر شکن و برگ آن از برگ زیتون کوچک تر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بو و گویند خیری در شکل و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه رنگ و تند تیز مثل فلفل و بسیار نرم و قسمی از فلفل المادست و آنچه از حبوب مثل کرسنه وغیره را در ان بجوشانند و خشک کنند مزه آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان کرد و گیلانی گوید که آنرا اشخاش سرخ گویند شبیه بشقائق و رنگ آن مائل بسیاهی و این نارکیوا مذکور در باب نون ست بالجمله گرم و خشک در دوم و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و نافع اورام بارده صلبه و سرطانیه و محلل آنها و رافع آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن تا ب سترنده موی و آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم ست و گیلانی گوید که آن محلل و منضج ست چون خاکستر برگ و ثمر و شاخ آن بزرنیخ آمیخته با ب سرشته طلا کنند حلق شعر نماید و بخور باجزای این نبات مسقط و مجفف دانه بواسیر ند اسرع اوقات ست **مارملوک** و مارملوکک اسم غدقدم است **مار ماهی** بمیم والف و رای مهمله و فتح میم والف و کسر ها و سکون یای تحتانی اسم فارسی ست مرکب از مار و ماهی و معرب آن مارماهیج ست و بعربی ثعبان البحر و اهل مصر آنرا انکلیس نامند و بهندی بام و کچیا مچهلی گویند و آن ماهی ست شبیه بمار گرد و طولانی و زیاده از یک شبر تا بیک ذراع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره و سیاه رنگ و بخیار نیز می باشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید گرم و خشک و خوردن گوشت آنرا مقوی باه می دانند و زائل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت درد پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه یخنی آن با دارچینی و مصطگی و از برای امور دیگر و پیران مطنجن آنست **مار مهره** که آنرا باد مهره و مهره مار نیز گویند و بعربی

بحر الحیه نامند و آن منفی ست و دو نوع می باشد یکی معدنی که در معدن زبرجد بهم می رسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی خاکستری می باشد و بشکل
نگین مربع از یک مثقال تا دو مثقال و گویند که آن مختلف اللون می باشد بعضی از آن سیاه سخت و بعضی سفید ملایم و بعضی خاکستری مخطط بسه خطوط و صحیح اول ست
و قسم دوم حیوانی که در پس سر بعض افعی می باشد و در جمیع افاعی و حیات یافته نمی شود و چون آنرا از گوشت جدا کنند نرم مثل غدد می باشد و چون
هوا بران رسد متحجر و منجمد مثل سنگ می شود و بقدر نیم صدف مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه با سه خط سفید و جعلی نیز می باشد و امتحان
اصلی و جعلی آنست که چون بر پارچه پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی دران نماند و امتحان دیگر آنکه
چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت در دوران آید و گویند که هر دو نوع آن ملتصق بجراحت می شوند و چون بر موضع گزیده مار نهند بچسپد
بعده چون در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و چون تمام سم جذب کند باز نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در وقت جذب سم رنگ آن متغیر گردد و چون در
شیر اندازند بحال اصلی آید بالجمله آن جهت سم مار قوی الاثر چنانچه جالینوس گفته مردی صادق مرا این خبر داده و برای عقرب گزیده و هوام
دیگر ضعیف الفعل و گویند که آن نافع گزیدن افعی ست خاصة و گویند که خوردن آن و نهادن آن بر موضع جراحت جهت همه گزیدگی نافع
و گویند که شرب آن سنگ مثانه را بشکند و جالینوس منکر این فعل ست و تعلیق آن نافع صداع ست و تعلیق مخطط آن مفید لیثرغس و صداع
ماروتاپه
مارهی
انکست مقدار شربت آن تا سه قیراط ست **ماروتاپه** بفتح میم و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح تای فوقانی و الف و فتح بای فارسی
و ها اسم برناست **مارهی** بمیم و الف و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی آب درختی ست مائل بدردیت و سفید و غلیظ بصناعت بر می آرند
و درخت او مستقیم مشابه بدرخت تاڑ و از ان ضخیم تر و بر نهایت بلندی او برگهای مثل برگهای سپیاری و طریق برآوردن آب او بعینه مثل
ماریژو
ماریقون
مازریون
برآوردن **آب** درخت تاڑ و سیندی ست و آب مذکور مسکر قوی و فائق از شراب و گرم و تر و گویند خشک و مزه او تلخ و شیرین و شور
جهت تقطیر البول و سردی مثانه نافع و پیران محتاج باصلاح آن نیستند و جوانان را باید که از ترشیها دفع ضرر او نمایند **ماریژو** بمیم و الف و
کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و ضم رای هندی و سکون واو اسم بیل ست **ماریقون** اسم مقل ست **مازریون** بفتح میم و
الف و فتح زای معجمه و سکون رای مهمله و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون بیونانی خامالا و فردس نامند و بفارسی کانیرواد هفت برج
و بلغت مغربی وحید و گویند بزبان انگریزی مزرین نامند و آن برگ نباتی ست شیردار متیوعی بقدر درخت ساق و سه قسم می باشد قسمی بزرگ
برگ و سفید باریک شبیه ببرگ زیتون این را اغیص خوانند و این را اقتی و یداس نیز گویند و قسم دوم کوچک برگ و زرد رنگ و از برگ
زیتون کوچک تر و از برگ مورد بزرگ تر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی هشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و این
قتال ست و این را کمالیون و خامالیون و خامالاون گویند و زیتون الارض را نیز نامند و بعضی نوشته اند که مازریون نباتی ست میان
شجر و گیاه و شاخهای آن دراز بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ زیتون الا باریک تر از آن و بر زبان سوزش آورد و گویند برگ آن مانند برگ خرزهره الا از آن
کوچک تر و تخم آن مثل بادیان و برگ آن لدونت که بدست بچسپد و طعم آن حرافتی که حلق را بگیرد و آن در قوت مثل شبرم ست و نوع سیاه قوی تر از شبرم و بهتر و مستعمل قسم اول سفید
است و لیکن این نیز خالی از غائله نیست در قوت قریب بشبرم ست استعمال آن بدون برگردن غیر جائز و طریق تدبیر اصلاح آن آنست که برگ قسم بزرگ سفید آنرا بگیرند و دو شبانه روز
در سرکه بخیسانند و دو سه بار تبدیل سرکه نمایند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کنند و گویند که آنرا در سرکه تند دو یا سه روز
تر کنند پس سرکه از ان دور کنند و همچنین دو سه مرتبه عمل نمایند پس بآب شسته در سایه خشک سازند بعده کوفته بروغن بادام لت کرده بدارند و
وقت حاجت استعمال کنند بالجمله طبع آن گرم و خشک در آخر سوم و شیخ الرئیس و غیره در چهارم نوشته اند و آن حاد و جالی و منقی و مقشر
و حرافت و تندی آن شدید ست و برگ جمیع اقسام آن جهت بهق و برص و نمش و قوبا تنها و یا با گوگرد طلای نیکوست و با عسل جهت
پاک کردن چرک قروح پر چرک و تخفیف جرب تر و قلع خشک ریشه بسبب جوهر اکال محلل مجفف خود و با موم روغن جهت جرب نافع و

مضمضه بطبیخ آن خصوصا قسم سیاه آن مسکن درد دندانست و چون اندکی از آن با فلفل و قطعهٔ موم بر دندان متاکل و دردناک بچسپانند نیز مسکن وجع آنست
و آن قوی الاسهال ست و مسهل ماء اصفر و رطوبات بلغمی و کرم شکم و نافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده است خصوصا برگ تر و تازهٔ
آن که در هنگام گل آن اخذ نموده باشند و در سرکه جهت کسر حدت آن بهستور مدبر کنند و خشک نمایند و مقدار شش قیراط آنرا در یک نیم رطل آب
جوش دهند تا ثلث آن باقی ماند صاف نموده بنوشند و اسهال حیات و حب القرع نماید و خصوصا یک اکسونافن از آن در طبیخ پودینهٔ کوهی و گاو
بست و دو درم آنرا در دو جزو شراب ترکرده دو ماه می گذارند پس صاف کرده دو ماه دیگر می گذارند بعد از آن می آشامند جهت استسقا
و تنقیهٔ نفاس و حیض و آشامیدن طبیخ آن نافع عسر البول شدیدست و بعضی گفته اند که آن مسهل سودا و اخلاط بلغمی ست و خصوصا چون با
آن دو وزن آن افسنتین مخلوط سازند و بعضی یک مثقال آنرا با دو چند آن افسنتین سائیده با عسل مقوم سرشته شیاف می سازند و بر داشته
و این نیز اسهال می آورد و واجب ست که اگر اراده اسهال ماء اصفر باشد با آن مسهلات دیگر جهت اعانت آن ضم نمایند و اگر اراده بدان
اسهال سودا باشد مثل آن فعل کنند و آنچه مسهل سودا باشد بدان مخلوط نمایند و بالجمله هنگام ارادهٔ اسهال هر یک از اخلاط و اخراج اقسام کرم
شکم ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه و مصلح هر یک ضم نموده بیاشامند و نیز واجب ست که آنرا بغیر اصلاح آن استعمال نکنند و اصلاح آن نوعی که بسرکه میباشد
بشراب نیز بود چنانچه عنقریب مسطور شد و صاف کرده خشک سازند و تا ثلث درم از آن تنها بخورند که آن جهت استسقا و اخراج مائیت انسا
صفاق بالغ النفع ست و گیلانی می نویسد که آن رطوبت جگر و جمیع بدن را بخورد و آن سم امعا کند و آنرا نباید آشامید مگر مرطوب قوی البدن در
حال اعتدال فصول که نه گرم و نه سرد باشد و طفل و پیر ضعیف و گرم مزاج را نباید داد و پیر قوی و کهول را باک نیست و چون ارادهٔ اخراج
زرداب نمایند پس آنرا با بیخ سوسن آسمانجونی و توبال مس و مرصاف و سکبینج و نمک هندی و هلیلهٔ زرد و تخم کرفس بستانی و عصارهٔ غافث و افسنتین
و سنبل الطیب و مصطگی بیامیزند و با آب عنب الثعلب و بادیان مروق بخورند و اگر در این آبها خیارشنبر نیز اضافه کنند اسهال ماء اصفر کند [illegible]
باشد و یا قوت آن ضعیف شده باشد آنرا نباید خورانید و بعضی روغن آن استعمال می کنند چنانچه در قول طبری می آید و گویند که برگ این نبات اسهال
بلغم و صفرا و زرداب از مستسقیان نماید چون اصلاح آن کنند و یک جزو آنرا با دو جزو افسنتین آمیزند و با عسل مطبوخ حبوب سازند و آن اسهال
مواد سوداوی و بلغمی کند اگر تربد مدبر و افتیمون و پوست هلیلهٔ کابلی و گل سرخ و رب السوس و زیرهٔ سیاه و نمک هندی بدان اضافه نمایند
و مقدار شربت آن نیم درم برای قوی مزاجان ست و صاحبان امزجهٔ بارده و رطب بشربت آن احتمال زیاده دارند و شربت آن [illegible] با آبهای
مروق مذکوره و خیارشنبر اولی ست و طبری نوشته که مازریون در غایت حرارت و یبوست ست مزاج جوف شکم را فاسد می کند و اسهال ماء اصفر
و بلغم و مرهٔ صفرا می نماید و اگر آنرا در سرکه ترکرده بر طحال نهند آنرا لاغر گرداند و اصلاح آن چنان کنند که یک اوقیه آنرا در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل آب بماند پس مالیده صاف نموده یک اوقیه روغن بادام بران ریخته باز جوش دهند تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند و از این روغن
از دو درم تا پنج درم شخصی که در غایت قوت و تحمل باشد بنوشانند اسهال برفق نماید و شیخ می فرماید که مازریون با شراب بنوشانند جهت
گزیدن هوام و آن خصوصا قسم سیاه آن سم قاتل ست چون آنرا با سویق جو بیامیزند و با زیت جمع کنند قتل موش و سگ و خنازیر نماید و قسم
قاتل آن جهت مردم بوزن دو درم قتل بکرب و قی و اسهال نماید و حبیش بن حسن گوید که انسانی آنرا بغیر اصلاح خورده او را غم و کرب شدید
عارض گردید و بسا است که شارب آن قی میکند و اسهال چیزی مثل غسالهٔ امعا می نماید و صاحبان رطوبات اکثر تحمل شرب آن نموای ذوی الحرارت
والیبوست و در بلد گرم و فصل حار که معتاد بسیلان خون باشد نباید خورد و شربت آن از دو دانگ تا یک درم ست بعد اصلاح و تربیت و صاحب
منهج نوشته که شربت مدبر آن تا یک درم ست و آن بغایت مضر جگر و مصلح آن نقوع آن در سرکه است چندر و زپس خشک کردن آن بدل
آن شبرم و در قانون نوشته که حدت آنرا بشکنند بخیسانیدن آن در سرکه و خشک نمودن و شربت خیسانیدهٔ آن نصف درم تا ثلث [illegible]

کازرونی گفته که این مقدار بسیار زیاده است و اغلب که بدل شش درخمات شش حبات باشد و بعضی گویند که مقدار شربت آن از شش قیراط تا
نیم درم بدل آن سه وزن آن ایرسا دو وزن آن مقل الیهود و مضر گرم مزاجان و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان حاره یابسه بدون تدبیر
و مصلح بغایت مضر جگر و متلی و مورث کرب و غم و دو درم از غیر مدبر آن خصوصاً قسم زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی و علاج آن قی کردن بشیر گاو
تازه مکرر و با جلاب و میبه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن شوربا های چرب نوشیدن حار و مبردات قوی و مثرودیطوس تریاق
گل مختوم بهترین علاج آنست و شیر درخت آن گرم و خشک در چهارم ست محرق سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص **مازو**
اسم عجمی ست مگر نزد اطبای انگریزی صحیح را الاستعمال ست مازو بفتح میم و الف و ضم زای معجمه و سکون واو اسم فارسی ست بعربی عفص و سواد
القضاة و بیونانی فیتس و فلیس و فیقیس و قیکیس و بسریانی عافصی و در انگریزی گال و بهندی ماجو پهل گویند بعضی آنرا ثمر درخت بلوط دانسته اند چنانچه
در بلوط ذکر یافت و اصح آنست که ثمر درختی ست بسیار شبیه به درخت بلوط نه بلوط مخصوص ببلاد سرد ست و مازو در بلاد هند که گرم ست نیز میشود
بهترین مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و اشقر و بخلاف اوصاف مذکوره باشد ضعیف ست و قوت آن
تا سه سال باقی می ماند سرد در اول و خشک در دوم یعنی در آخر هر دو و بعضی سرد در دوم و خشک در سوم دانسته اند و جوهر آن ارضی بارد قبض آن
شدید و مانع رطوبات از سیلان و آب مطبوخ و نقوع آن سیاه کننده موی ست اگر با آن بشویند و نیز سیاه کننده مداد و استخوان و بریان
کرده آن در زیت که دهنیت آن نشف کرده باشند جهت سیاه کردن موی خضاب خوب ست و طلای آن حابس عرق و مانع بدبوی آن و
با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور سوده آن خصوص سوخته آن بر گوشت زائد باعث لاغری و تحلیل
آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله ست خصوصاً مطبوخ آن با سرکه و یا شراب و ذرور او نیز و ابن هیثم گفته
که چون انسان مازو را بر زانوی خود به بندد منع از خروج دم میل کند و جهت جبر استخوان شکسته نیز مفید و اکتحال آن جهت دمعه و سلاق
و جرب چشم نافع و نفوخ آن قاطع رعاف و قطور آن با آب خرفه در گوش مانع خون و چرک جاری از آن و سنون آن بر دندان و ذرور آن
بر بن دندان و مضمضه بمطبوخ آن خصوصاً با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و کشیدن رطوبات فاسد از زبان و لثه و قلاع و منع سیلان لعاب
از دهان نافع و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تاکل آن و خوردن سائیده آن با آب جهت قروح امعاء و سهال
کهنه و سیلان حیض و رطوبات رحم و خشک کردن آن و بدستور خوردن آن با اغذیه و ضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعد و بروز آن و بروز
مات اطفال خصوصاً با سرکه نافع و نشستن در طبیخ آن نافع نتوی رحم و بروز مقعد و سیلان رطوبات بسوی رحم ست و استنجا با آب طبیخ آن همین عمل کند مضر سینه و حلق و مصلح
کتیرا و صمغ عربی و با بیضه نیم برشت خوردن مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر طرفا و هلیله زرد بوزن آن و طریق
سوختن آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش نهاده در آن بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه
و نمک و قبض و تخفیف و لطافت این بیشتر ست بسبب حرارت مکتسبه از سوختن خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک و برای حبس خون
و خشک کردن قروح و تحلیل اورام این نافع تر از غیر سوخته آنست و خواص آن بقول هندیان در ماجو پهل و بقول اطبای انگریزی در گال مسطور شد **ماس**
ماس بفتح میم و الف و سکون سین مهمله اسم فارسی الماس ست و بهندی اسم گوشت و نیز در هندی ماس باضافه میم ثانی ساکن بعد الف و
در سنسکرت پالکم گشتم یعنی آنکه از پیشانی مهادیو پیدا شده وی نامند و حکمای هند گوشت حیوانات را به سه قسم منقسم ساخته اند یکی آنکه آب کم خورند
گوشت آنها سبک و کم رطوبت ست چون آهو و گورخر و خرگوش و لواو دراج و گنجشک صحرائی و طاوس و مرغ و خروس دشتی و فاخته و هریل و مانند
اینها و این جانوران را جانگل دیسی نامند اگرچه در زمین انوپ و ساده هارن باشند دوم آنکه آب بسیار خورند و در میان آب و کنار آب بیشتر باشند
گوشت آنها ثقیل و بی رطوبت ست مثل گوزن و گاومیش و گاو و نیله گاو و مرغابی و سرخاب و بگله و ماهی و هرچه به اینها مانند و این را انوپ دیسی

می گویند اگرچه در جانگل و ساده‌ارن باشند سوم آنکه آب متوسط خورند گوشت آنها نیز در گرانی و سبکی و تری و خشکی متوسط بود مانند گاو و اسپ و اشتر و گنجشک خانگی و مرغ خانگی و تیهو و کلنگ و نظیر آن و اینها ما ساده‌ارن دیسی می گویند اگرچه در زمین جانگل و انوب باشند و در باب بز و میش متحیر اند که از جمله کدام جنس شماریم مگر می گویند که بز مثل برزخ ست میان جانگل و ساده‌ارن و میش میان ساده‌ارن و انوب برزخ ست و نوشته اند که گوشت حیوانات جانگل دیسی سرد و قابض و حابس بول و مولد سرسام و افزایندهٔ صفرا ست و انوب دیسی گران و گرم و مولد کف و میه و صفرا و چرب و شیرین و مقوی و دافع باد و ساده‌ارن دیسی بسیار بهتر و خوشوقتی بخشد و شیرین ست و اندکی گرم و مولد منی و اندکی چرب و مقوی و اندک باد و کف و صفرا در می کند و هیچ گوشت لطیف‌تر و موافق‌تر بطبیعت انسانی از گوشت بز نیست و لهذا از ان مدت العمر سیری و تنفر نمی شود بخلاف سائر لحوم و گوشت جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار فربه و پیر و مریض و حامله نهایت بدتر ست نباید خورد و در چرنده گوشت نر گران‌تر از ماده و در پرنده بالعکس و سبک‌ترین گوشتها گوشت سرین و رانست و گوشت کمر فی الجمله گران و از ان گران‌تر سر و شانه و از ان پشت و از ان سینه و از ان گردن و از ان گران‌تر سر و هر قدر که پائین سرین و از ان فرود آیند بدتر و گران باشد و نیز بعضی می نویسند که در گوشت چهارپایه گوشت ماده بهتر ست و در پرندگان گوشت نر و در اصناف هر نوعی از انواع حیوانات درنده گوشت قسمی که جثهٔ کوچک دارد از باقی اقسام آن نوع مفید ست چنانکه میان فیل و کرگ و جاموش و گوزن گوشت گوزن بهتر و میان اشتر و بز و میش و دنبه گوشت بز لذیذ و بهتر و میان هر قسمی از اقسام هر نوع چهارپایه آنکه خرد باشد بهتر ست از بزرگ آن قسم چنانچه در دو گوزن آنکه خرد باشد مفید ست و گوشت سم ناشگافته بهتر و قدری شور ست و میان اقسام هر نوعی از انواع پرندگان قسمی که بزرگ جثه بود از باقی بهتر و هر قسمی که از اقسام نوعی از پرندگان خرد که بزرگ باشد بهتر ست چنانچه در دراج و لوا و تیتر دراج بهتر ست و میان دو دراج آنکه بزرگ باشد بهتر و بدانند که از خوردن گوشت گران و از گوشت چربی و از چربی استخوان و از استخوان مغز و از مغز استخوان منی و هر یکی از دیگری بترتیب مذکور دیرهضم ست و گوشت ران گران و از ان گردن و از ان سینه و از ان سر و از ان پا و از چرم گرده و از گرده جگر و از جگر دماغ هم برین نسق دیرهضم و گوشت میانهٔ تن از جمیع جانوران که ورای ران تا شانه است دیرهضم و گوشت حیوان نر از طرف بالا دیرهضم و گوشت ماده از طرف زیرین و گوشت ران و گردن از پرندگان دیرهضم و گوشت میانهٔ وجود آنها متوسط در گرانی و سبکی و جانورانی که بار درختان می خورند گوشت آنها خشک و تر ست و گوشت جانوران گوشت خوار فربهی آرد و قوت باه افزاید و گوشت ماهی خواران تلخه افزاید و شالی خوار باد برباید و گوشت جانورانی که کنار آب می باشند و از ان گوشت گوشت جانورانی که در آب می باشند و از ان گوشت جانورانی که در شهر وده می باشند و از ان گوشت گوشت خورنده و از ان گوشت آنها که در سوراخها می باشند و از ان گوشت آنها که دندان قوی دارند و بسیار می دوند و از ان گوشت آنها که دانه بمنقار زده بپای کشیده خورند سبک ست و نیز نوشته اند که گوشت از سر تا کمر سوای سینه بمزاج مردان و گوشت پشت و از کمر تا پای بزنان خواه حامله خواه غیر حامله مناسب ست و گوشت سر و بازو و کمر کوفته با مصالح و روغن پخته خوردن بمردان قوت باه بخشد و خون و منی بیفزاید و ذکر جهد انات بمردان مشهی و مقوی و مبهی و فزایندهٔ منی بزنان مسقط اشتها و فزایندهٔ صفرا و همچنین حکم بیضها ست و خوردن گوشت در تپهای نو و کلانی شکم و کشے و قصور [illegible] و اسهال و به بسیار فربه و ابدان بادی و صاحبان تمام روز خورنده و دائم المرض و سرفه و ضیق و خورندهٔ بقولات و کننده‌ها و میوه‌ها مضر و همیشه گوشت خواره را گوشت در گوشت بدن پیوند و گاهی ناخورنده و یا گاه گاهی خورنده را گوشت خوراندن امراضها پیدا کند و مصلح انواع گوشتها کلیجی که سرکهٔ هندی ست و یا کچری و یا جواکهار یا سهاگه است و خوردن کباب مقوی دماغ و مسمن بدن و دافع دردهای اعضا و امراض لاغری و زهر ست و باقی مزاج و منافع و مضار گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مذکور شده و می شود و افعال و خواص آن بقول اطبای یونان در گوشت گذشت **ماساج** اسم مغربی ست **ماسارو** هم پوست درخت هندی ست که عطاران بجای پوست بیخ انجباری دهند

و در خواص قائم مقام اوست و کذا در مزاج آن **ماست** بفتح میم والف و سکون سین مهمله و تای فوقانی اسم فارسی ست و جغرات و معرب آن صغرات
بترکی تتق و بعربی صغرات و لبن الحامض و دقاتق و بیونانی ایرن و بهندی دهی گویند و آن شیر منجمد ست و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب
انجماد یافته اندک ترش ست سرد و تر در دوم و هر چند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده و بقول گیلانی چون در ترشی افراط کند و از آن
دسومت کشیده باشند با وجود سردی مائل بخشکی میگردد و گویند که آن سرد و خشک ست چون مسکه از ان گرفته باشند و سرد زیاده از شیر و استعمال
آن در ایام گرما و عقب ریاضت نیکوست و مرطب و مطفی حرارت و لهیب و مسکن تشنگی و مقوی باه گرم مزاجان بسبب ترطیب و نفخ و مناسبت بجوهر
منی یعنی زیاده پیدا شود با وجود آنکه نافع و معین بر انتشار ست و آن مستحیل بمخانیت در معده نمی شود مگر بعد خلط غالب و حرارت مفسد قوی
و بقول شیخ ماست مطبوخ حابس اسهال صفراوی و دموی ست و جغرات بساست که دفع حمیات و قی نماید چون دسومت آن خوب کشیده
باشند و چندان باشد که هضم گردد و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائر افعال قریب بدان مضر سرد
مزاجان و معدهٔ بارد و بلغمی و ضعیف الحرارة و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای عفنی مصلح آن گلقند و معاجین حاره و مربای
زنجبیل ست و جالینوس در کتاب الاغذیه نوشته که ماست مضر دندان نیست و آنرا مضرت از ان بهم رسد چون در مزاج طبیعی و مزاج عرضی
خود سرد زیاده باشد و هر گاه چنین باشد آنرا مضرت از ان لاحق شود چنانچه آنرا از سائر اشیای بارده لاحق می گردد و گویند که بالای جغرات را
بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن مغز تخم کدوست افعال و خواص این بقول هندیان در دهی مسطور شد **ماستو** **چنگلی** اسم
لیلج ست **ماسفوودون** بفتح میم والف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون گویند اسم دوائی ست که در ملک هند
می روید و از انجا می آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ ریحان عریض تر قریب ببرگ مورد و مدور و نازک تر و در بو شبیه
بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از ان لطیف تر مزاج آن گرم و خشک و در جمیع افعال قریب بسنبل هندی و جهت خوشبو داخل روغنها
می نمایند خصوص برگ آن **ماسقور** مالیقرون ست **ماس** **کلیتا** بفتح میم والف و سکون سین مهمله و کسر کاف و لام و سکون یای تحتانی و
فتح تای فوقانی والف اسم سالپرنی ست **ماسه** بفتح لعل اسم رنگ ست **ماسیتم** اسم گل کنول سفید ست **ماش** بفتح میم والف و سکون شین
معجمه اسم عربی ست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بیونانی اندامیون د قطن و بهندی مونگ نامند و مج معرب منگ فارسی ست
که نون را حذف کرده و کاف فارسی را بجیم بدل کرده مج نامیده اند و نزد اطبا همین مراد ست و آنچه بعض مردم هند ماش می گویند مراد
ازان اردی باشد و آن در فصل الف با رای مهمله مسطور شد بالجمله مونگ غله معروف ست و در اکثر بلاد کثیر الوجود و دانهٔ آن کوچک مدور
اندک طولانی پوست آن سبز تیره و غیر تیره و بعضی زرد رنگ و بعضی سیاه شبیه بارد الا کوچک تر ازان و بهترین همه سبز تیره پس سیاه
و سبز پس زرد ست و زود آن در پختن دیر تر گداز می گردد خصوص دانهٔ ریزهٔ زرد و در ملک مالوه قسم سیاه آنرا از سبز بهتر می دانند و مغز
همه سفید و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و آن سرد در آخر اول و مائل بخشکی و گویند خشک در اول و مقشر آن بارد معتدل در تری و خشکی
و غیر مقشر آن مائل بخشکی زیرا که در پوست آن زمختی ست و گویند که پوست آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت و جوهر آن قریب از باقلا
است و نفخ آن مانند باقلا نیست و اگر چه در ان اندکی نفخ ست بلکه آن کمتر از نست و در ان جلای باقلا نیست و ترطیب آن کمتر از باقلاست و در ان بطوء انحدار باقلا
نیست و در ان سردی عدس نیست و لطیف تر از عدس و صالح ترین حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر
آن که پوست آنرا باتمامه گرفته باشند زیرا که میس و قوت تحلیل و جلا در پوست آنست و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلاد حاره و صاحبان
مزاج گرم و تبهای حارهٔ حاده جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون ست و مقوی عصب و اعضای عصبانی و
قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره و امراض گرده نافع جهت آنکه موافق آنست و مقشر آن

باروغن بادام پخته مولد خلط صالح و چون با آبکامه و روغن بادام بخورند غذای موافق باشد و تسکین صفرا کند و گرم مزاج محتاج باصلاح آن نیست اما برای تپهای صفراوی با برگ خرفه و کاهو و سریق و جو مقشر بپزند و غیر مقشر آن با حماض حابس شکم و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی کند و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض شکم نافع ست اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبع باشد باید که مقشر آنرا با شیرهٔ قرطم و روغن بادام شیرین بپزند و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد و پس آب دیگر داخل کرده پخته تناول نمایند و اگر حبس تسکین حدت و حرارت خون و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین بپزند و حریرهٔ معمولی از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات گرم نافع و ماش جهت سرد مزاجان و پیران و کسانی که در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر ست خصوص غیر مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در سرد مزاجان گرم مصالح خوشبو مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطگی و خردل و امثال اینها و در گرم مزاجان پختن آن با شیرهٔ قرطم و یا با ترشیهای مذکوره در روغن بادام و ضماد آن با سرکه پخته در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن باطلا که نوعی از شراب ست و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و بیجا شده است و افعال و خواص این بقول اطبای هند در مونگ خواهد آمد. بدل آن باقلای مقشر **ماش دارو** اسم کمافیطوس ست **ماشوی** بمیم و الف و شین معجمه و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم تربد سیاه است **ماش هندی** اطبا باین اسم حب القلت را نامند و نیز ماش هندی و ماش سیاه اردر اگویند **ماطوس** اسم فاختهٔ ست **ماطلونیون** نبات قنه است **ماطیطوس** اسم شاذنج ست **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و سکون زای معجمه اسم بز ست **ملغاریون** اسم دلبوس ست **ماقوق** بسباسه است. **ماقودیا** و مقدونیا هر دو اسم فطراسالیون ست **مالدهی** بفتح میم و الف و فتح کاف فارسی و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم بیل ست **ماقو** اسم طالیسفر ست **ماکونی** بفتح میم و الف و فتح کاف و واو و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم ماکهه پرنی ست **ماگهه** بمیم و الف و سکون کاف فارسی و خفای ها اسم ارد ست **ماگهه پرنی** بفتح میم و الف و سکون کاف و خفای ها و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی چون برگهای این روئیدگی ببرگ ارد که در هندی مشهور بماش ست مشابهت دارد لهذا باین اسم نامیده شده چه ماگهه در هندی ماش را گویند و پرن برگ را نامند و یای نسبت ست و نیز آنرا ماکونی گویند و آن سرد و خشک و شیرین بود و مزه تیز دارد و منی و کف پیدا کند و غلبهٔ تلخه و خشکی زبان را ببرد و خون و بستگی غائط را نافع بود **ماکیان** اسم فارسی ست بعربی دجاج و در یونانی بقول دیاسقوریدوس فطوریدس گویند و بهندی مرغی و کگڑی نامند و آن حیوانی ست خانگی و صحرائی و معروف و طبع آن گرم در آخر اول و معتدل در رطوبت و بچهٔ آن ارطب برطوبت فضلیه و لطیف و موافق صاحبان سکون بسیار و مهرا پختهٔ جوان آن کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا پختهٔ آن بخلاف آن و شوربای بچهٔ آن جهت ابدان مریض و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراوی شربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و گفته آن که چوجهٔ ماکیان مسهل ست و ماکیان ممسک و مرغ بچه و جوان آن قوی تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیهٔ رنگ رخسار و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسد و بخچهٔ آن با روغن تازه مصفی آواز و جهت سرفهٔ خشک نافع و مداومت شوربا و گوشت یک قطعهٔ ماکیان فربه هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و موافق معدهٔ رطب و گیلانی گوید که ماکیان قوی تر از بچهٔ آنست و فربه معلول قلیل الحرکة ردی مذموم موخم مفسد معده و اشتها لیکن فربه کنندهٔ بدن و مزیل لاغری آن و ماکیان غذای فاضل جهت معتدل ابدان که بلاکد باشند و محسن الوان ایشان ست و غذای آن محتاج

باصلاح نیست مگر آنکه کثرت آن نمایند و تکرار آن کنند و اما در امزجهٔ بارده ضعیف المعده اصلاح آن بچیزی کنند که خروج آن سهل گرداند و هضم آن بسرعت نماید مثل ابازیر دهصالح و آن از اغذیهٔ ناقهین ست و مداومت آن صاحبان ریاضت و کسان را صالح نیست و باید که بعد آن معجون تناول نمایند و نخودی جمع کردن در میان ماکیان و شیر و خصوصا جغرات جائز نیست همچنین با پنیر و کشک جمع نکنند و ادمان اکل ماکیان مورث قولنج و همچنین اگر با غوره یا انار دانه تازه بخورند و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و خوردن آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و ذکاء ذهن و تصفیهٔ آواز و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم آن بر سر جهت مالیخولیای سوداوی و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پی هم بمالند و پیه ماکیان معلوف بقرطم اکل و دوازده روز مالیدن جهت ابتدای جذام مفید و شیخ می فرماید که گاهی ماکیان طبیخ می دهند باد و یهٔ قابضه برای سحج و با شیر جهت قروح مثانه و سرگین آن حار و تند و جالی خوردن سائیدهٔ آن جهت ازالهٔ خناق خطیر مجرب نوشته و خوردن یک مثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و در قند سیاه ملفوف نموده جهت رفع سم مار از مجربات و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و گویند خون ماکیان چون گرم گرم بر شجاج هاشمه و عاطفه بچکانند نفع کند و منع ورم حادث از ضربه یا سقطه نماید با روغن نیم گرم و گویند که خون ماکیان سیاه چون بعسل آمیخته بر ذکر مالیده با زن جماع کنند جز آن مرد دیگری را نخواهد و اکتحال زهرهٔ ماکیان ازالهٔ آثار قرحهٔ چشم عارض بعد اندمال آن کند و سلاق کهنه را نفع نماید و از خاصیت ماکیان ست که چون پرهای گرد مقعد زندهٔ آنرا تمام بکنند و بر موضع گزیدهٔ مار بنهند مقعد آن بدان موضع بچسپد و جذب سمیت نماید و بمیرد پس دیگری بدستور بجای آن بگذارند همچنین تا مار گزیده صحت یابد و مجرب ست و تناول گوشت ماکیان با شیر و کشک است و تیره و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصلح آن ادویهٔ حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در گرم مزاجان سکنجبین و چیزی در شکم ماکیان می باشد که تخمهای آن در هنگامی که ریزه و خام بود بدان پیوسته می باشد و آنرا تخمدان می گویند چون ماکیان پیر شود و از تخم افتد احیانا از شکم آن بر می آید آن در تاثیر انجاد شیر مانند پنیرمایه است که قدری از آن در شیر جوش داده نیم گرم بمالند و افعال و خواص این بقول هندیان در گلگرهی مسطور شد **مال ترنگ** بفتح میم و الف و سکون لام و ضم تای فوقانی و سکون رای مهمله و فتح نون و کاف اسم رد ساست **مالتی** بمیم و الف و لام و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی دوائی هندی ست گل آن گرم و خشک و جهت بواسیر و صرع و سنگ رهنی مفید ست و بعضی نوشته اند که مالتی اسم عباسی ست و نیز اسم سهاگه **مالتی پهل** بمیم و الف و لام و تای فوقانی و یای تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم جای پهل ست **مالشلوفلن** اسم مرو ست **مالکا** بفتح میم و الف و لام و کاف و الف اسم تلسی سیاه است **مالک الحزین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حای مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای تحتانی و نون اسم عربی ست و مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله گویند و آن طائر آبی ست سفید رنگ و جثهٔ آن بقدر جثهٔ لکلک و دراز گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سر زیر افکنده می باشد و گیلانی گوید که آن طائر بزرگ اشهب رنگ ست کمتر از مقدار کلنگ گرم و خشک در دوم گوشت آن غلیظ مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه و بد بو و ثقیل و مخم و اولی آنست که با زیت چرب کرده بریان نمایند و خوشبو ساخته بخورند و گویند مصلح آن ادویهٔ حاره و طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات ست و افعال و خواص این بقول اطبای هند در بگله مسطور شد **مال کنگنی** بفتح میم و الف و سکون لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون ثانی و سکون یای تحتانی اسم هندیست و گویند که بعربی قیقور نامند و طیلان نیز گویند و بزبان تلنگی بل کنگرا و بسنسکرت سورن لتا یعنی بیل او زرد رنگ طلاست و جترما یعنی چهار پهلو تیز دارد و جوتش متی یعنی تیز کنندهٔ حرارت غریزی و جوتش مانو نهان یعنی اشتها افزاینده و ستورنتا یعنی بدن را رنگ طلائی می بخشد

مال ترنگ
مالتی
مالتی پهل
مالشلوفلن
مالکا
مالک الحزین

مال کنگنی

وپیتا تیل ستی پُریا یعنی روغن او هم زرد رنگ میشود و از خوردن روغن آن عقل و حواس می‌افزاید می‌گویند و قسم کوچک آنرا انگی پریا یعنی بسیار
دوست و فزایندهٔ عقل و قوّتی و کنگنی پیتا مانند و معنی لونی شور مزه و کنگنی پیتا این زرد رنگ می باشد بالجمله بقول مؤلف مخزن آن تخم
نباتی ست هندی و نبات آنرا یک ساق و طول ساق تا بقدر یک قامت و شبیه به نبات دخن و ساق آن اطراف قوی‌تر و برگ آن بزرگتر
و در طول و عرض زیاده و خوشهٔ آن نیز بزرگتر از آن و دانهٔ آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و
مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدت و بعضی اطبای دکن می‌نویسند که آن
دانهائی ست دراز و اندک پهن پوست او سرخ و اندرونش زرد مائل بسفیدی و نبات او نیز ساق یعنی بیل می شود و ضخیم و بر شاخ منبت او
در صحرا و غیر صحرا هم می شود و برگش شبیه برگ توت لیکن کنگره‌های برگ مال کنگنی باریک‌تر از آن و از برگ توت گرد می شود و میوهٔ او مانند گوندنی و خوشه
دار چونکه برسد شق می شود و بسه شقوق و از گون بر روی زمین و در هر شق دو یا سه تخم موصوف و در اواخر فصل تابستان می رسد و بر دو قسم
است بزرگ و کوچک و مستعمل همان تخم ست خواه از خرد باشد و یا بزرگ و حکیم شریف خان نوشته اندکه آن دانه ایست مثل عنب الثعلب
و دراز و اندکی کوچک خیاره دار از بالا پوست سبز و از اندرون اندکی سرخ و از درون دانه تخمهای بلدیک طولانی می برآیند سرخی مائل گرم و خشک
در سوم و گویند گرم در سوم و خشک در دوم و با رطوبت فضلیه و بعضی تر در اول دانسته اند خوردن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن
و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع ورک و زانو و امراض بارد رطب دماغی و عصبانی مثل فالج و لقوه و تشنج و جهت سرفه و ضیق
و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و جگر و باه و رفع ضعف آنها نافع و سعوط آن مفید لیثرغس و در ادویهٔ ضعف باه مستعمل و ممسک و نافع برص
و سائر امراض بلغمی ست و نزد هندیان تلخ و تیز و گرم و ملین و گوارنده و دافع باد و بلغم و تنگی نفس و سرفه و افزایندهٔ قوت مدرکه و حافظه و آن
را بچندین روش استعمال می کنند چنانچه روز اول یک دانه بخورند و روز دوم دو دانه و سوم سه دانه و همچنین تا چهل روز هر روز یک یک دانه
افزایند و تا روز چهلم بچهل دانه برسند و بعد از آن باز بتدریج یک یک دانه کم کنند تا در چهل روز دیگر بیک دانه باز رسند و دیگر آنکه از یکدانه
شروع نموده تا هشت روز یک یک دانه بیفزایند تا روز هشتم بهشت دانه رسد و بعد از آن هر روز بر هشت دانه مداومت نمایند و در هنگام استعمال
از ترشی و جغرات و ترب و کنجد و لیمون و خردل و مانند آن و از جماع پرهیز نمایند که روشنی دل افزاید و حفظ صحت نماید و قوت زیاده شود و
هر ده نوع مینی دفع کند و اگر دانهای او را در روغن گاو خالص بریان سازند و هر روز از آن یک کف دست بخورند آنقدر قوت در جماع شود
که در قیاس نگنجد و اگر در شیر گاو سیاه جوشانیده جغرات بسته مسکه از آن بستانند و از هفت درم تا هشت درم ازین مسکه با شیر برنج بخورند موی را
سازد و موی سفید دیگر نروید و اگر در شب سه شنبه در روغن گاو بریان ساخته تا چهل و یک روز بخورند و از آنچه بالا منع کرده شده پرهیز کنند
غنی مرد گردد و اگر در کفگیر شیر یا شغال ترکرده سه روز متواتر زن بخورد شهوتش بسته شود چنانچه مردی دیگر بران قادر نتواند شد و اگر در چربی
غوک ترکرده روغن کشند و بر قضیب طلا کنند باه افزاید و امساک نماید و غنی مرد گردد و اگر چهل روز در بول زن ترکنند و پیش روغن
کشند و بر برص بمالند تا بست و یک روز برنگ اصلی باز آید مجرب ست و اگر مردی را که شهوتش بسته باشد در ده سیر شیر گاو و یک سیر
مال کنگنی بجوشانند چنانچه تمام شیر جذب شود و هر روز هفت دانه از آن با روغن گاو تا بست و یک روز بخورد و جماع نکند انشاء الله تعالی
کشاده شود مجرب ست و روغن مال کنگنی در کف دست مالیدن روشنی بصر افزاید و بر عضو باد گرفته و تشنج مالیده با آتش تکمید نمودن متواتر
مالیدن صحت بخشد و گویند که خوردن روغن آن بمقدار قلیل فساد باد و خون و تعقد مفاصل و درد سر و درد سینه را مفید و تلخ و بسیار گرم
است صفرا زیاده کند و عقل و فهم و حافظه بیفزاید بالجمله بامراض بارده مفید ست و مالش آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امراض
مذکوره و بدستور تکمید بدان و نیز مالیدن آن جهت تقویت باه مؤثر و خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول بسیار

قلیل یعنی بقدر یک حبه و یا کمتر ازان با برگ تنبول و روز دوم اندک ازان زیاده و روز سوم نیز اندکی زیاده و همچنین تا بحدی که موافقت نماید
و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و گویند مالش بروغن آن که در آخر چهارشنبه ماه صفر گرفته باشند جهت رفع جذام
و خوردن آن تا مدت بست و یک روز و از جماع پرهیز کردن جهت جذام مفید و مجرب هنگامی که شب چهاردهم ماه شب چهارشنبه واقع
شود و دران شب روغن آن بکشند و بوقت حاجت در چشم کشند از چشم غیر پنهان شوند و او همه را ببیند و اگر در غرهٔ ماه که روز یکشنبه واقع
شود روغن کشیده ازان روغن دوده بستانند و در چشم کشند گویند که مال مدفون هویدا گردد و در بعضی کتب هندیه نوشته که آن بجهت تپ
باریک و کف و سستی اندام و فساد خون و صفرا نافع ست و محلل ریاح و دافع خنازیر و غدد و سلعه و جرب و دهکه و جمیع امراض باردهٔ مزمنه
نافع بهر طریق که استعمال نمایند بالجمله هندیان در توصیف دوای مذکور مبالغه بسیار کرده اند و در خواص آن رسالها نوشته اند و از ادویهٔ جلیل
القدر ایشان ست لیکن مضر گرم مزاج و در فصل و بلد حار و جوانان و مصدع مصلح او مبردات ست و چون حار حاد ست اکثر ضرر می رساند
چنانچه گویند که چندکس از خوردن آن ضررها یافتند و بعضی هلاک گردیدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل و نیز روغن آنرا در روغنهای
حبوب دیگر بدین طریق می گیرند که در دیگ تا نصف آن آب پر کرده و بر سر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش گذارند و تخم آنرا هر قدر که خواهند کوفته
بران پارچه بگسترند و سر آنرا بسرپوش بپوشند تا بخار دران مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را در پارچه بیفشارند آنچه روغن
ازان برآید اخذ نمایند و مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل آورند تا دیگر روغن دران نماند و این بهترین طرق آنست و اهل هند طریق برآوردن
روغن مال کنگنی بدین گونه نوشته اند که مال کنگنی را نیم کوفته در کیسهٔ کرباس کرده سر او بدوزند و در ظرف مسی گذاشته زیر آن آتش انگشت
افروزند و بالای کیسه سنگ گران نهند روغن ازان جاری خواهد شد گرفته باشند و نگهدارند و بکار برند **مالمالی** اسم حردون ست
مالقطر یا زاج الاساکفه است **مالوی** بمیم و الف و فتح لام و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم سریدی و ترید سیاه است **مالیطون**
اسم ترنج ست **مالی** شهد را گویند **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یای تحتانی و الف و مالیایوس بعضی آنرا مران دانسته اند و تو
بولس گفته درختی ست که در بلاد شام می شود آشامیدن برگ آن دافع سمیت افعی و طلای پوست سوختهٔ آن رافع برص و خوردن
برادهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبدالمجید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنرا بهندی اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید ست
و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمار گزیده بخورانند دفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی غذای
سمی بقی می نماید **مالیس انوبا** اسم شنجار ست **مالیلوطس** اکلیل الملک ست **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی
و فتح قاف و رای مهمله و الف و ضم طای مهمله و سکون نون لغت یونانی ست بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء یعنی آب ست
و آن در ماء العسل مسطور شد و رازی در حاوی کبیر نوشته آن شرابی ست که آنرا بفارسی حندیقون گویند **مالینوفلن** بادرنجبویه است
ماثری اسم انبه است **ماس** اسم ساس ست **ماموق** اسم نیبه است **مامون** اسم حاشا ست **مامنا** بمیم و الف و کسر میم دوم
و فتح نون و الف اسم کالیسر ست **مامیثا** بفتح میم و الف و کسر میم ثانی و سکون یای تحتانی و فتح ثای مثلثه و الف اسم نبطی ست و آنرا همینا
نیز نامند و بیونانی حلا دیبون و غلوفن گویند و آن نباتی ست شبیه بخشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب
و با رطوبت چسپنده و گل آن زرد مانند خشخاش مقرن و تندبو و تلخ مزه و پرآب و ثمر آن نیز مانند آن و ذی غلاف منحنی شبیه بخلاف آن که در قرون
می باشد و تخم مامیثا بقدر کنجد سیاه و شاخهای خشخاش مقرن در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند بخلاف مامیثا که اثری ازان در ظاهر نمی ماند
و در سرطان ثمر مامیثا می رسد و صاحب جامع گفته که نبات مامیثا نباتی معروف مفروش بر زمین ست که آنرا بفارسی بیرو نامند و بهترین آن
آنست که در منبج می باشد و آن اسم موضعی ست در شام و در فارس نیز می روید و از عصارهٔ برگ نبات آن یعنی

آن را کوبیده اقراص بلوطی شکل میسازند و آنرا عصارهٔ مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و گیلانی گفته که عصارهٔ مامیثا چون خشک می شود آنرا شیاف مامیثا گویند و صنعت آن انیست که بکوبند آب آن و جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد و از ان شیاف سازند بهترین آن زرد رنگ سبک وزن ست و گویند که قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی تند بو با تلخی ست که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصارهٔ خشک کردهٔ آن بهتر از جرم آن و گویند که آن دو نوع می باشد نوعی را که گل آن سرخ ست ارغاموني نامند و آن غیر مستعمل و گذشت و نوعی که گل آن زرد ست مستعمل و سرد و خشک در دوم و عصارهٔ آن بارد و قابض و بعضی گویند گرم و خشک در اول و قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا و آن در ادویهٔ رمد حاری افتد و چون عصارهٔ آن با آب کشنیز تر سوده گرداگرد چشم طلا نمایند رمد را نفع کند و تسکین درد آن نماید و گویند طلای آن جهت درد سر و مفاصل حار و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و درد پیچ و ورم حاد آن و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و مالیدن آن جهت قلاع دهان و آشامیدن آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ معینه و مسمن بدن ست و طلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و خراشی که بسبب حرکت در بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس بعید یل و شیخ می فرماید که مامیثا عصارهٔ آن مجفف امثال بلا لیط زرد رنگ مائل بسیاهی ست که بآسانی شکسته میشود و در ان تلخی و جوهر آن مائی و ارضی و برودت مائی غیر شدید ست بلکه مثل آب غدران ست و اصل این بلوطها حشیشه ایست که بیخ می باشد و آن حشیشهٔ ساطع الرائحه تلخ طعم زعفرانی العصاره است و طبع آن سرد و خشک در اول و قابض بقبض معتدبه نافع اورام حاره و در بعض نسخ اورام غلیظه است و اول اولی ست زیرا که مامیثا سرد و خشک ست و شفا می دهد حمرهٔ غیر قویه عظیمه در ابدان صلبه سوای صغیر و ابدان ملایم و در شرح این قول شیخ گیلانی می گوید بهر آنکه بر ان تجفیف افراط می کند و شارح کازرونی می نویسد یعنی صحت می بخشد حمره را که آن ورم صفراوی ست چون صغیر و در ابدان نرم باشد بهر آنکه بر ابدان سخت افراط به تجفیف می نماید و ماسرجویه گفته که طبع آن بارد یابس و در ان قبض صالح و نافع اورام حاره و امراض چشم است و در اکحال و اطلیهٔ آن و اطلیهٔ ماشرا داخل می شود و قوت آن ممتزج از ارضیت و مائیت و اعتدال خطی رومی ست و بولس نوشته که شیاف مامیثا قبض و برد بین می کند و حمره را شفا می دهد اگر قوی نباشد و گیلانی می نویسد که آن از اعظم ادویهٔ اورام حاره است و چون سائیده تنها بر حمرهٔ شدیده و شری طلا نمایند صحت بخشد و چون با آب جو بسرشند در د حمره را ساکن کند و تحلیل نماید و در ابتدا و جهت فلغمونی نفع کند و چون بر قروح ساعیه بدان ضماد کنند نفع بخشد و درد نقرس را نیز مفید بود و چون بسرکه سوده بر صدغین طلا کنند صداع صفراوی را نفع کند و بگلاب سوده نافع قلاع صبیان ست و خوردن عصارهٔ آن بقدر دو درم نافع التهاب معده است و بدل آن حضض یا بوشی در بندی ست و در کتاب منهج نوشته که آن مستعمل در طلاها و کحلها است بدل آن حی العالم و گویند مقدار شربت تخم آن تا یک درم ست بدل آن سماق و مضر طحال مصلح آن بادام شیرین ست مامیرا اسم لوبیاست **مامیران** بفتح میم و الف و کسر میم ثانی و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و نون بلغت تنکابن جج و بیونانی کاسو و کیلا ذونیا و کیلا ذونیا و کیلو ذونیون نامند و آن چوبی ست گره دار کوچک و در ان کجی اندک و زرد مائل بسیاهی و آن حلو تر از زرد چوب ست و دیسقوریدوس گفته که مامیران را کلیدونیون صغیر گویند یعنی آن قسم کوچک زرد چوبه است و نبات آن بی ساق و شاخهای آن از زمین بلند و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و مائل باستدارت و سفید مائل بزردی و باریک تر و بالتوحت و بیخ آن پر شعبه از یک جا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریک تر از ان و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان می آید و هندی آن زرد مائل بسیاهی و قوی تر و چینی آن نند و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و گویند اندلسی آن قوی تر از چینی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد و باریک سخت گره دار تازه چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و قومی گمان کرده که این نبات را خلیدونیون باشد و تفسیر آن خطافی ست و آن مسطور شده و بعربی بقلة الخطاطیف نیز گویند گرم و خشک در آخر سوم و جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد

ماميرا
ماميران

وشقاق ناخن و شیخ الرئیس نوشته که طبع آن گرم و خشک در آخر دوم ست و جلا دهنده و منقی و جالینوس گفته که آن بغایت حاد تر از زرد چوبه است و چون
آنرا بر جلد نهند بسرعت بسوزد و قلع ناخنهای برصی و تنقیۀ آنها از ان نماید و چون بعصارۀ آن سعوط نمایند از منخرین فضلات دماغی را جاری کند
بهر آنکه بسیار گرم ست و لهذا استاد را آنست که آنرا در درجۀ سوم از حرارت و یبوست نهاده شود و زرد چوبه در درجۀ دوم و دیسقوریدوس
بیان کرده که این نبات را چون بکوبند و آب آن برآورند و بعسل آمیخته در ظرف مسی بر اخگر جوش دهند اکتحال آن بصر را تیز گرداند و گاهی بیخ
و برگ و ثمر آنرا در ابتدای تابستان افشرده عصارۀ آن می گیرند و در سایه نگاه می دارند تا آنکه غلیظ گردد بعده از ان اقراص می سازند و برسوده اکتحال می نمایند تقویت بصر می کند و گویند که در ان جلائی ست که بصر را تیز کند و جلای بیاض از چشم نماید و ازالۀ رطوبت غلیظه از ان
کند خصوص عصیر آن و آن جالب رطوبت غلیظه و فضلیه از سر و منقی فضول دماغ ست و مضمضه بعصیر آن نافع درد دندان ست و چون عصیر
آن طلا نمایند سفیدی ناخن را ببرد و شرب بیخ آن نافع یرقان و حقنۀ آن مفید مغص ست و گیلانی گوید که ضماد آن با شراب نافع نمله است و سعوط
آن با عسل جهت تنقیۀ دماغ و اکتحال آن جالی بیاض و ناخنه و نافع ظلمت بصر و خائیدن آن مفید درد دندان و آشامیدن بیخ آن با انیسون
و شراب جهت یرقان سدی نافع و باید که هفت روز بخورند و آن جهت تحلیل ریاح غلیظ و زحیر و مغص و ادرار بول مفید و طلای آن جهت
انقلاب رحم و ورم بواسیر نیز و با عسل یا سرکه جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و رفع آثار جلد نافع و گویند مضر گرده مصلح آن عسل

مان پسپو

مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مرکی **مان پسپو** بفتح میم و الف و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون
سین مهمله و ضم بای فارسی ثانی و سکون واو اسم دار هلد ست و پرجنیا را نیز گویند **ماند** بفتح میم و الف و خفای نون و سکون دال هندی اسم آشی
است که در ان جنس غله عموما و برنج خصوصا پخته گردد و آب برنج را پیچ هم نامند و گذشت و نزد هندیان سرد و قابض و مشهی و مصلح و معدل
باد و بلغم و صفرا و نرم کنندۀ رگهای اعضا و دافع تپ صفراوی و بلغمی و مسکن اعیاست و اگر از برنج و مونگ و تورو کنگنی جمع نموده بگیرند جهت
امراض شکم و اشتها و زردی ناخن و چشم که بسبب بیماری شود دافع و مصلح خون فاسد و از برنج و کلتهی و مونگ و نخود و جو باد و بیماریهای سینه
را نافع و مشهی و محبب و در بدن افادۀ گرمی می کند و عرق آرد و بستگی گوش و سبوسۀ سر زائل کند و بدن را سبک سازد و بهمه اعضا قوت بخشد و
تشنگی و تپ ببرد و باد و صفرا و کف را نیز برآید و از برنج دشتی و کنگنی و ساتوان نیز غذای پرهیزی ست مشهی و محبب و دافع سوزش شکم و
بیقراری و تشنگی و لاغری که از اعراض شود و بیماریهای شکم نیز **ماندروی تلخ** اسم کما فریوس ست **ماندوک** بفتح میم و الف و خفای نون

ماندوک برهمی

و ضم دال هندی و سکون واو و کاف اسم غوک و قسمی از ابرک که برنگ غوک باشد **ماندوک برهمی** بکسر بای موحده و فتح رای مهمله و کسر
میم مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی گویند که از قسم ززنب ست و بتی برهما و سرسوتی و ماندوک پرنی یعنی آنکه برگ او بصورت غوک کلان
می باشد و دیگر اثنا یعنی بدن را رنگ و رونق بخشد و جرب و نرم گرداند و دیرکها تیجا یعنی رونق بدن که از اثر او پیدا شود دیر بماند و روشنی
دره وشتی یعنی از خوردن این دوا در خواندن علم قوت نطقیه بخوبی می شود و نوشده یعنی در یاد و یۀ صحرائی این دوا سردار ست می گویند آن

مانس

گرم و خشک در دوم دافع امراض سمی و ضیق و سرفه و تپ و میه و کلت یعنی تپی که گوشت را گیرد **مانس** بفتح میم و الف و فتح نون و سکون سین
مهمله بهندی اسم انسان ست **مانس روهنی** بمیم و الف و نون خفی و سکون سین مهمله و ضم رای مهمله و واو مجهول و کسر ها و نون و سکون یای تحتانی

مان سرون

دوای هندی ست مسهل و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و مبهی **مان سرون** نام درختی هندی ست بار آن در مزاج گرم برگ

مانسی

آن بمقدار یک فلفل در برگ پان خوردن نافع ضیق النفس ست **مانسی** بفتح میم و الف و خفای نون و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی
اسم بالچهر ست **مانک** بفتح میم و الف و فتح نون و سکون کاف اسم یاقوت ست نزد هندیان شیرین و رسائن ست و باد و صفرا زائل

مانکشا بهیدی

کند و افعال و خواص آن بقول هندیان در یاقوت خواهد آمد **مانکشا بهیدی** بمیم و الف و خفای نون و سکون کاف فارسی و فتح شین

معجمه والف وکسر یای بر وزن ماهی دخفای ها و سکون یای تحتانی مجهول وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی ثانی از قسم نمک ست معدنی مثل شب یمانی و
زرد رنگ و درخشنده وچون برگوشت پاره بپاشند آب می گرداند برای خوردن گوشت زائد قروح مجرب ست **مانک کلیا** بفتح میم والف
وخفای نون وسکون کاف فارسی وفتح کاف فارسی دوم وسکون لام وفتح یای تحتانی والف اسم جعزات ست ونیز اسم درخت جمی ست **مانک کیا** اسم
پترونتی ست **مانکند** بمیم والف وسکون نون وفتح کاف وسکون نون ثانی ودال مهمله قسمی از اسطوخودوس ست و در انجا مذکور شد
ماوا اسم خمیر ست **ماهچه** اسم اطریه است **ماه فرفین** وماه فردین وماه پردین هر سه اسم جدوار ست **ماهلو وهلوج** اسم حماست **ماهودانه**
بفتح میم والف وضم ها وسکون واو وفتح دال مهمله والف وفتح نون وها اسم فارسی ست بمعنی **قائم بالذات** یعنی در اسهال تنهایی معاونت دوائی دیگر نکافی
است وآنرا اهل مشرق حب الملوک نامند وغیر حب السلاطین مسمی بهند ست واهل ماوراء النهر درخت آنرا شیاب نامند ویونانی طهلا گویند
وآن نباتی ست شیر دار بساق آن در طول بقدر یک ذراع وبسطبری یک انگشت و در طرف ساق آن شعبها وبرگهائی که بر ساق آنست دراز
شبیه برگ بادام وبسیار املس وبرگهای شعبهای آن ریزه وکوچک تر از انچه بر ساق آنست ومائل بتدویر شبیه ببرگ زراوند طویل وگل آن زرد
وثمر آن براطراف شعبها در غلاف مخروطی شبیه ثمر کبر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم وهر یک در غلافی دیگر ودانه آن لندانه کرسنه
بزرگ تر وپوست آن اغبر ومائل بسرخی ومغز آن سفید وشیرین وچوب وبیخ آن باریک وقوت آن تا دو سال باقی می ماند وگویند
منبت آن بلاد هند وعراق ست وگویند دانه آن شبیه بماش ست وبزرگ تر از ان و در غلافی شبیه بلوبیا وابو جریج گفته که این
دو نوع ست برگ آن دراز بقدر طول انگشت ومشرق وچون نظر کنند بسوی آن مشابه بماهی کوچک دریابند وثمر آن مثل کوزه پنبه کوچک تر
از ان برآید و در هر ثمر سه دانه سیاه وجالینوس نوشته که آن نوعی از انواع یتوعات ست واسهال می آورد مثل اسهالی که یتوع آورد وتخم
آنرا چون بخایند دران شیرینی دریابند و دران خاصیت قوت اسهال ست وگیلانی گوید که در زمانه ما آنرا دند چینی نامند وبعضی آن را
تخم نازریون دانستهاند مزاج آن بقول شیخ الرئیس گرم وخشک در سوم وگویند شیر آن در سوم گرم وخشک وبرگ ودانه آن در آخر دوم واسهال
آوردن بدان نافع اوجاع مفاصل ونقرس وعرق النساست وجهت استسقا مفید وآن مغثی بقوت وغیر موافق بمعده حار ومسهل مثل
یتوعات ست وآشامیدن شوربای خروس پیر که دران برگ آن پخته باشند مسهل ونافع قولنج ومدر بول ونافع اوجاع مذکوره است وچون دانه
آن شش یا هفت عدد بگیرند وحبوب آن بسازند یا بدون ساختن حب آنرا خائیده بخورند وبالایش آب سرد بنوشند اسهال مره وبلغم غلیظ و
خام ومرار سوداوی وخلط مائی نماید واکثر انچه خورده می شود از ان پانزده دانه از دانهای بزرگ آن وبیست دانه از دانهای خرد آنست
وچون اراده کنند که اسهال آن زیاده شود آنرا خوب بخایند واگر اسهال آن کمتر خواهند درست آنرا از حلق فرو برند وگاه آنرا در مشروبات
مسهله انداخته میشود وفعل آنها قوی می گرداند وبعضی برگ آنرا تنها ویا با ادویه مناسبه پخته می خورند اسهال می نماید وجهت اوجاع
مذکوره واستسقا وقولنج نفع می کند وشیر آن نیز مسهل ست مقدار شربت آن از دانه آن سه عدد تا هشت عدد واز برگ آن تا دو درم وزیاده
بران غیر مجوز وآشامیدن آب سرد بران معین عمل آنست مضر ریه ومعده ومصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کتیرا وبدل آن نیم وزن
آن حب السلاطین وبوزن آن تخم بید انجیر ویک نیم وزن آن حب النیل ست ودر کتاب منهج نوشته که آن مستعمل در مسهلات ست
وچون تنها باشد پانزده دانه آن استعمال کنند وآن مضر معده وامعاست مصلح آن انیسون وکتیرا بدل آن شبرم **ماهی** بفتح میم والف
وکسر ها وسکون یای تحتانی اسم فارسی ست بعربی سمک وحوت وتازه آنرا ابو المسیح ویونانی تماس ونسطور ونسطوری ونسطرن ونسطونا
وبرومی الیضامرون وبترکی بالغ وبهندی مچهلی ومچهی ودر انگریزی اسپرسپیشی وروغن آنرا کاڈلیور آئل گویند گویند آن حیوان آبی
است که حیات آن بدون آب نباشد وگاهی بر انچه بدون آب تعیش می نماید مانند سقنقور وریگ ماهی نیز مجازاً اطلاق لفظ ماهی

می کنند و آنرا انواع بسیارست بعضی را اسامی خاص ست و اکثری را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه کسی نمی داند و کبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبی ست هیچ حیوان بری نمی رسد و از انواع او آنست که یک طرف از و وطرف سر و دنباله آن مدرک نمی شود و همه آن در آبها می ماند و آب را استنشاق می نماید چنانچه حیوان بری استنشاق هوا می کند الا آنکه حیوان بری استنشاق هوا به بینی می نماید و از ان بسوی قصبهٔ ریه می رسد و ماهی استنشاق آب باصداغ خود می کند پس این را آب در تولید روح حیوانی بقلب قائم مقام هوا می گردد و نسیم بری چون بماهی رسد و آن بر زمین خارج از آب باشد در ساعتی آنرا هلاک کند چنانچه آب در دماغ حیوان بری که برسد و آن در آب باشد هلاک میگردد و بالجمله آن سیر نمی شود و از کثرت خوردن بسبب سردی مزاج معدهٔ آن و قرب او از دهان آن و آنرا گردن نیست و نه آواز و نه ریه چنانچه اسپر طحال و جمل را زهره و شتر مرغ را مخ نیست و ماهیان کوچک از ماهیان بزرگ می گریزند و آب شطوط و آب قلیل که دران ماهیان بزرگ نگنجد طلب می کنند و ماهی شدید الحرکة و جهت این ست هر آنکه قوت محرکه آن بمسلک واحد جاری می شود و بسوی اعضا منقسم نمی شود و همچنین در مار و بعضی از ماهیان بجفتی نر و ماده متولد می گردد و بعضی بغیر آن از گل و یا در ریگ پیدا می شود و در سینهٔ ماهی سفیدی و زردی نمی باشد بلکه یک رنگ بود و بعضی از ان بشکل مار و غیر آن می باشد و انچه از ان در آب شیرین باشد آنرا زبان و دماغ می باشد و انچه در آب شور بود چنین نیست و نوعی از ان در بحر روم یافته می شود صغیر الجثه بقدر یک ذراع و آنرا مثلث گویند چون آنرا گیرند و بر زمین بگذارند بسرعت نمی میرد بلکه زمانی اضطراب و حرکت می کند تا آنکه اگر آنرا پارها پارهای کوچک قطع کنند هر پارهٔ آن جدا جدا حرکت می نماید حتی که اگر قطعهٔ آن بر آتش گذارند از ان بجهد و اگر در دیگ اندازند و سر دیگ را بسنگ یا آهن بند کنند تا از ان بیرون نیاید حرکت می کند تا آنکه تمام پخته شود و اگر صد هزار قطعهٔ آن کنند و نوعی از انست که معروف بحری ست و آن در مقام خود مسطور شده و در دریای سبحر ابیض نوعی ماهی بسیار بزرگ بقدر یک صد و تا دو صد ذراع در طول و بست ذراع در عرض بهم می رسد و دهن و بینی آن بر پشت و میان هر دو شانهٔ آنست و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگ بقدر منارهٔ کوچک آب از بینی آن می جهد و مردم آن بلد آنرا صید می کنند چون روغن بسیار دارد و گویا تمام بدن آن روغن منجمد ست آنرا پاره پاره نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که پیپه نامند کرده باطراف می برند و در چراغ و مشعل صرف میکنند و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف ست آنرا گداخته برای امرا شمع می سازند روشنی آن سفید مائل بسبزی می باشد و گویند که خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و تجبب آن نافع ست **بالجمله** حال ماهی مختلف می باشد بحسب اجناس آن و بحسب خفت و ثقل آن و صغر و عظم جثهٔ آن و خوشبو و زهومت آن و جودت آب آن و رداءت آن و مکان آن از بحار و اودیهٔ کبار و صغار و انهار و حوضها و اجسام که دران می ماند و جودت غذا و رداءت غذای آن و باعتبار صنعت آن از شی و قلی و طبخ و تمقیر و تمليح و باعتبار رنگ آن از سفیدی و زردی و سیاهی و غیرها پس بهترین آنها اما در اجناس افضل آن شبوط ست پس هاربی پس مارماهی پس کنعد و فرستوک پس طریخ تازه پس لبنی پس تیاح بحری و زامیم و شیم هر دو ردی ست و شیخ الرئیس بعد شبوط در افضلیت اول لبنی پس مارماهی نوشته و گفته که در تیاح بحری باک نیست و در جره و شیم هر دو غلیظ اند و اما کنعد و مارماهی هر دو جید اند و فرسیون بسیار نیکوست هر یک ازین اسما بجای خود ها مسطور شده و اما در مکانها پس انچه باشد در مکان صخری بسیار سنگریزه بعده رملی در ریگ از شطوط بحار و آبهای شیرین پاک صاف بسیار تیز جریان و جاری بر سنگریزها و بر ریگ که بعید از بلد باشد و دران قاذورات و گل سیاه نبود مانند دجله و فرات و جیحون و سیحون و امثال اینها باشد و بطیه و اجامیه و نزیه نباشد و نه از بحیرات صغار که از مجری آب بدان نرسد و نه دران چشمها باشد افضل ست از جمیع انواع ماهی نهرهائی که آب آنها اندک و جریان او ضعیف باشد و قریب بلاد بگذرد و دران قاذورات و جز کها افتد و یا آب آنها ایستاده و گل سیاه بدبو دران بسیار بود پس ماهی آن ردی ست و اما انچه در بادیهٔ بزرگ و غیر آن در مواضع از بحر منقلب باشد آن قریب الجودة نیک رنگ

خوشبو کم سهوکت ست و آنچه در بحری باشد که یک جانب از هر دو جانب او نهر عظیم متصل بود پس غالب بران صبع آن نهر باشد بسبب غلبه جریان
آن مگر آنکه در بحری خارهای کوچک نمی باشد نهری که داخل بحر بود ماهی آن پر از خار کوچک بود و ردی الغذا است و بالجمله ماهی بحری لطیف محمود
بود بسبب لطافت آب آن و حرارت و ملوحت آن و افضل اقسام بحری آنست که در لجهٔ بحر بماند و آنچه در آب مکشوف حرکت و زیدن هوا بران
بماند بهتر ست از آنچه بخلاف این باشد و ماهی آب مکشوف شدید الجریان و آنکه بسرعت متعفن نشود و بعد اخراج آن از آب و نه سهک بدبو و نه قلیل
اللذت بود بهتر ست و آنچه در آب مضطرب کثیر التموج باشد آن بهتر ست چه او مرتاض بود از آنچه در آب ایستاده می ماند و ماهی بحری فاضل لطیف
اللحم ست الا سیما چون ماوای آن شطوط صخری و رملی بود و بجهی از بحر کثیر الریاضت ست و آنچه از بحار بسوی انهار شیرین آید کثیر الریاضت و بسیار
جید ست و ماهی جید کمتر می باشد در بطائح و آجام و آب ایستاده و آنچه دران گل سیاه و عکر و کدورت و فضول بسیار بود و هر قدر که آب ردی الکیفیت
باشد ماهی آن نیز همچنین باشد و اما در تحدید ماهی آن پس آنچه غذا نماید بحشیش جید و بیخهای نبات محمود پس آن بهتر ست از آنچه اغتذا نماید بقاذورات
و لحوم موتی و اصول نبات ردیه نماید و آنچه بسبب جثهٔ آن پس اجود آن کوچک که بزرگ بغایت نباشد و لذیذ الطعم بود زیرا که لذیذ مناسب
مزاج و بدن ست هضم نیک می یابد و بدن نگذارد و منهضم سریع بدبو نگردد و نه بسیار چرب باز هومت و نه سخت لحم و خشک لحم باشد بخوبی که دران
دسومت نبود گویا که مفتت ست و نه لاغر بود و نه بسیار باعتبار آبهای موصوفه و عظیم الجثه و سخت گوشت ردی ست بسبب کثرت فضول غلیظه
و عسر الانهضام و همچنین سهک اللحم و قلیل اللذت و آنچه چرب غیر مفرط الدسومت بود و نه غلیظ و نه شحیم یعنی فربه پشم و نه حریف باشد بهتر ست
و منقطه ... ماهی بر پشت سیاهی ... و افضل از قسم صلب اللحم آنست که مقدار آن خرد باشد زیرا که صغر آن تدارک صلابت
لحم آن می نماید چه معلوم ست که حیوان صغیر السن الطف و کبیر السن ... باشد و از نرم گوشت آنست که بزرگ بقدر متوسط بود و آنچه از آن
بسیار کوچک و یا سیاه باشد بسیار ردی ست و همچنین بسیار فربه لزج ... ماهی صلب لحم نمک سود بهتر از تازه آنست بهر آنکه نمک اصلاح آن
و تلطیف آن می کند و بهترین صخری آنست که باریک پوست کوچک فلس متوسط در صغر و کبر و فربهی و لاغری لذیذ با وصاف مذکوره باشد
و گاه جید از آن شناخته می شود باین طور که در گوشت آن زیاده حدت و حرافت نباشد و اما تفه طعم و غالب بر طعم آن میل با چرب پس آن در لذت
بهتر باشد و گویند در هضم ردی ست و آنچه کریه الطعم بود آن بسیار عسیر الانهضام ست و بالجمله بهترین آن تازه قریب العهد بصید ست و باید که ماهی
را ذبح نکنند و نه منع کنند از اضطراب بلکه بگذارند تا آنکه خود بمیرد و افضل طریق خوردن ماهی جهت ترطیب بدن بطور سفیدباج ست پس
مشوی بر تابه و اما مقلی بروغن مع ابازیر برای صاحبان معدهٔ قوی نیکو ست و هنگام قلی آن حذر کنند از آنکه سرپوش بران نهند کشته
و آن گرم در ظرف مسی باشد و مشوی در غذائیت زیاده ... بهتر ست و مطبوخ بالقند و افضل طبخ آن آنست که آب را بپزند تا بجوش
آید پس دران ماهی اندازند و اما ماهی شور پس بهترین آن آنست که تازه باشد و قریب العهد بتملیح بود و بهترین آن مقور بخل یعنی ممقر بسرکه و
توابل مثل ترمس ست و آبی که دران ماهی شور بجوشانند و خصوصاً جری مملوح شدید التنقیه است و در حقنهای مجففه می افتد و رازی گفته که بهترین
ماهی آنست که لذیذتر و در سهوکت کمتر باشد الحاصل بهترین همه ماهی رضراضی ست و ازلی و هر ماهی صخری لطیف و دیگر که در آبهای
شیرین سبک خوش گوار که سرچشمهٔ آن بعید و بر روی سنگ و سنگریزه صخری نامند و ... گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد
بران وزد و سکون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و غالب کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد و پشت آن
منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مائل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب نمانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف
و نازک ست زود فاسد می گردد مگر آنکه آنرا نمک سود نمایند و بعد از رضراضی ماهی شبوط و ازلی و امثال اینهاست و ماهی دریای شور که در لجه
و یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازک تر و لذیذتر از ماهی آب شیرین ست و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح

سیلان بهم می رسد و شاه ماهی که در بحیرهٔ طبرستان صید می کنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی ست و اسلعف که پشت آن سبز و شکم آن
سفید و در هندرو رهو و سنول و ماشیر و در بنگاله هلسه و لیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نانک و گرم و با سهوکت بسیارست اما لذیذ و امثال اینها
و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که دران چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریا واقع ست نوع ماهی خوب نیک رنگ خوشبو کم سهوکت می شود بهتر از انواع
دیگر در همانجا و همچنین بحسب هویه و فصول و اراضی نیز مختلف می باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدترین ماهیها ماهی قنوات
و کو دالها و چشمهای کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن ست که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ
و یا بسیار کوچک و پرخار و در مزاج ماهی اختلاف بسیارست چنانچه گویند که مطلق تازهٔ آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی از ان مانند کوسج
و تیاح و مارماهی و روبیان و هلسه گرم و تر و ماهی نهری آب شیرین سرد زیاده از ماهی بحری آب شور ست و نمک سود هر نوع گرم و مائل بخشکی
است خصوص قدید کهنهٔ نمک سود که گرم و خشک ست و شیخ الرئیس نوشته که جمله ماهی بارد رطب ست و لیکن بعض ماهی اخص بقیاس مزاج ماهی
است یعنی برودت بعض ماهی کم ست نسبت بعض ماهی مثل کوسج و جری و مارماهی و ماهی شور حار یابس ست و این بسبب اکتساب گرمی و خشکی
از نمک بود و هر قدر که کهنه شود حرارت و یبوست دران زیاده گردد و آب ماهی شور مشابه آبکامه است در جمیع احوال آن و گیلانی گفته که غالب بر
مزاج ماهی برودت و رطوبت در اول درجهٔ دوم ست خصوصا تازهٔ آن و ماهی خشک کرده در خشکی زیاده و اگر حار یابس یافته شود غریب ست
و بعض آن نسبت بعض آن متفاوت بود و پس ماهی بحری اخص از نهری ست و گویند که گرم در دوم و تر در اول ست و بعضی سرد در دوم و معتدل در
رطوبت دانسته اند و گویند معتدل در برودت لیکن بعض آن اخص از بعض ست در مزاج خود مثل ماهیان مذکوره لیکن مارماهی در برودت رطوبت
کم از جمله است و بر جری برودت و رطوبت غالب ست بخلاف انواع دیگر و گویند که عام ماهی سرد و تر ست و از ان اخلاط غریبه متولد
شود و اکثر آن بلغمی ست و معده و جگر از احالهٔ آن بسوی خون صرف و از هضم جید عاجز بود و لاسیما چون برخوردن آن ادمان نمایند و
ممقور سرد و خشک ست و طریخ گرم و خشک و ملح گرم و خشک در دوم و همچنین روبیان و صحنا و گویند که کباب بآتش بریان کرده تازهٔ آن بهتر و سبکتر
بر معده است از انچه در روغن بریان کرده باشند و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه گرده و در گرم مزاج مبهی
و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبهٔ ریه و قرحهٔ آن و سل و دق و سرفهٔ خشک و ضعف جگر و گردهٔ حارین و یرقان و زحیر و مغص
حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال صفراوی و دموی مجرب و مطبوخ ماهی با زبی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و گرم مزاجان و
با تخم کدو جهت سوء هیج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد خون احتراقی و خوردن ماهی تازهٔ بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب
معتدل بعد از ان مولد منی و منعظ و آشامیدن شوربای آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت آن جهت دفع زهر مارشاخ دار و سگ
دیوانه گزیده و آنچه در آرد ملتوت کرده بروغن بریان نموده باشند تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و دور دی ست بهر آنکه با آرد غلظ آن
زیاده گردد و خوردن ماهی بسیار بی نان بعد از ان قی کردن با آب نیم گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط
فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و برفع آثار مجرب و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آنست
و با آرد و نان دیر هضم و آن مسمن بدن لاغر ست خصوصا ماخوذ از آب شیرین و مرطب بدن و مولد خون محمود و ران و جهت امزجهٔ حارهٔ یابسه و
شباب و اصحاب دق و در فصول یابس نیکوست و گفته اند که خون متولد از جمیع اقسام ماهی رقیق تر و لطیف تر از خون متولد از لحوم مواشی
می باشد و غذای آن در تحلیل سریع تر ست و تازهٔ آن قلیل الغذا است و بلغم مائی می افزاید و ارخای اعصاب می کند و آنرا بسیار مضر و خون
متولد از ان مائل برقت و سریع العفونت و الاستحاله بسوی فساد ست و موافق نیست مگر معدهٔ حار را و آن قاطع خلط غلیظ از معده است
و جلای فم معده از بلغم می کند و آن برای قی کردن نیکوست و خوردن آن جائز نیست مگر در روزی که عزم قی کردن دران باشد و هر گاه خورده

و اتفاق نیفتد بعد آن مسهل بگیرند تا از شکم خارج گردد زیرا که آن تولد بلغم لزج و زجاجی می کند و این سبب قولنج صعب و سکته و فالج و لقوه میشود
و بالجمله در خوردن آن خیر نیست خصوص سرد مزاج و مرطوب کثیر اللحم را که در ایشان امراض صعب پیدا می کند الا کسی که معتاد بخوردن آن باشد مثل
ساکنان سواحل بحار و جزائر و اما صاحبان مزاج گرم و خشک گاهی از خوردن تازهٔ آن انتفاع یابند و جالینوس حکم کلی نموده که جمیع اقسام ماهی
عسر الهضم و خون از آن بعسر پیدا میشود و چون پیدا شد مخلوط برطوبات میباشد و مولد سدد در احشا وغیره و مولد خون رقیق و بلغم غلیظ ردی و مورث اوافق
باردهٔ خبیثه است خصوصاً در صاحبان بلغم و ضعف و ادمان آن مضر اعصاب و دماغ و اعظم ضرر آن بکسی ست که معتاد بتازهٔ آن
نباشد و گاهی در بعضی تشنگی بسیار پیدا می کند پس می باید که اصلاح آن ببریان کردن آن با روغن بادام یا جوز و بخوردن آن گرم با فلفل
سوده و غیر آن از توابل معین بر هضم و معده بر احدار آن نمایند و لهذا گفته اند کسی که بعد خوردن ماهی شراب نوشید آنکس زنده گرد قلب خود
را و مرده گردانید ماهی را و کسی که بر آن آب آشامید پس هلاک نمود نفس خود را و زنده کرد ماهی را و ماهی سمین کثیر الغذا است بهر آنکه صلب
ارضی قلیل الرطوبت و دسومت سریع النفوذ و لذید لیکن دیر هضم ردی بمعده است و ماهی کثیر السهوکت منتن الرائحه قلیل اللذت بسیار
ردی الخلط است خوردن آن نشاید و ماهی بزرگ جثه در غذائیت اکثر و در فضول بیشتر و جهت صاحبان معدهٔ حار و ریاضت و تعب نیکو
است و در غیر ایشان مولد بلغم لزج و امراض عسر البرء و مصلح آن زنجبیل مربی با شراب کهنه یا جوارشات است و همچنین ماهی جری و ماهی
صخری موافق صحیح مزاجان ست و مولد خون متوسط القوام و بسرعت منهضم گردد و حفظ صحت بجهت نمایت جودت استمرای آن نماید و بهترین
آن رقیق پوست ماخوذ از آب شیرین شدید الجریان مطبوخ بطریق کباب بر تابه یا بر انگشت بدون آرد و یا در تنور و نافع ترین انواع
ماهی جهت مریضان ماهی صخری و رملی کوچک صغراغی ست که پوست آن باریک و فلوس آن کوچک متوسط در فربهی و لاغری و لذیذ باشد
و در آن سهوکت نبود و اما ماهی بی موافق امزجهٔ حاره است مگر آن قلیل الغذا و مولد بلغم و مضر دماغ و مصلح آن بریان کردن بزیت و یا بد آنچه
قائم مقام او باشد و یا روغن جوز و یا با فلفل و زنجبیل بخورند و یا بعد آن اندک شراب بنوشند و ماهی لجی بهترین انواع آنست الا آنکه اندک
صلب ست و در انهضام سریع تر و خون متولد از آن محمود و آنچه قریب بلد باشد و اغتذا با قذار نماید آن ردی ست و اگرچه بدن را
فربه کند بسبب کثرت فضول آن و اما صحناة که در ماوراء النهر معروف بماهیانه است آن الطف و الذ ست و همچنین روبیان و آن نشف
رطوبت اخلاط بارده از معده و مطیب نکهت و مزیل بخر حادث از بخار معده و مشهی ست الا آنکه محدث یبوست و مولد جرب متقرح و متقشر
و حکه و توبا است و دافع ضرر آن در حار مزاج سرکه است و در بارد مزاج روغن بادام و اما ماهی اجامی و آبهای قذرنی بغایت ردی
است بهر آنکه لزج سریع التغیر بسوی بدبوئی ست چون از آب خارج شود پس خوردن آن سریع الاستحاله بخلط ردی ست و آن دیر
هضم ردی الغذا مولد بلغم لزج و مخاطی در معده است و اصلاح آن به نمک نمایند و آنچه از آن قلیل الرطوبة باشد بعید نیست که
منتفت گردد بسبب عدم رطوبت خود. و گیلانی گوید که ردی ترین ماهیان آنست که در بطایح و تراب و حمات و قنی و عیون واقفه باشد
و آن دیر هضم غیر لذیذ ست و چون ماهی را با بیضهٔ مرغ غیر نیم برشت بخورند ردی تر باشد بسبب اجتماع دو غذای غلیظ صلب و اکثر هیضه حادث شود بجهت
بطوء نزول آن از معده و همچنین اگر ماهی با شیر بخورند که آن سریع الفساد و عسر تر در انهضام باشد و همچنین با لحوم حیوانات دیگر چنانچه
اطبا از آن منع کرده اند و بالجمله خوردن آن با این چیزها بسیار مضر و محدث امراض مزمنه است و هر ماهی تازه را گرم بخورند و افضل طریق
خوردن ماهی اسفیدباج بآب و نمک و شبت و گندنا و زیت بقدر حاجت ست و این برای ناقهین ست و اما برای صحیح مزاجان
بریان بر تابه یا کباب کرده بر انگشت و مطبوخ با سرکه است که آن درین هنگام بر معده خفیف تر از بریان کرده بروغن ست و این
برای مریضان خوب نیست و باید که بر چوب بلوط آنرا بریان نمایند نه بر چوب بید انجیر که اطبا ازین منع کرده اند بسبب کثرت اضرار آن داده

مقلی یعنی بروغن بریان کردهٔ آن برای صاحبان صحیح المزاج قوی المعده نیکوست بهر آنکه بریان کردن آن بزیت بود و آن مرخی معده و دشوار هضم است مگر آنکه دران ابازیر اندازند و بریان کنندهٔ آن وقت بریان کردن از فرو داشتن سر خود بر دهان دیگ حذر نماید زیراکه بخار آن سمی ست و مورث ظلمت بصر و مشوی آن در غذا بیشتر و در نزول بطی تر و مطبوخ خلاف اینست و ماهی که بدان آرد اضافه نمایند و بروغن بریان کنند آن بغایت ردی ست و تشنگی بسیار پیدا کند و در نزول بطی گردد و اصلاح این آنست که بسرکه پرورده نمایند و دران سیر و خردل و مصطگی اندازند و بالجمله آنچه معمول ببریان کردن باشد آن ردی الغذا است و ماهی تازه را چون یک شبانه روز بگذارند بلا تملیح و بلا شی و یا بعد بریان کردن یک شب بران گذشته باشد و یا زیادهٔ درجای نمناک مانده باشد خوردن آن خوب نیست اصلا که آن فاسد و سم گردیده و گاه ازان خناق و قولنج و گاهی اعراض فطر حادث شود و علاج آن قی و غیر آن همان ست که بدان علاج فطر می نمایند و اما ماهی ممقور که آنرا بفارسی ماهی خوردک گویند و آن در آب و نمک پرورده می کنند و یا تملیح آن بنمک می نمایند فقط پس در سرکهٔ انگوری یا کشنیزی اندازند و گویند که افضل ممقور آنست که بسرکه و توابل بپرورند و در طعم لذیذتر و بهتر نانخورش ست و بهترین آن رطب سمین ست و آن احمد از نوع ملحی ست که دران ابازیر نباشد و آن و آبی که دران ماهی نمک سود جوش داده باشند مشهی طعام و مزیل وخامت اغذیهٔ دسمیه است و کم می شود تشنگی آن از ماهی نمک سود و از تازهٔ بریان الا آن حادث می کند تفرق اتصال و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ضعف اعصاب و دماغ و مضر ست بصاحبان سودا و مصلح آن ترنج مربی و عود و ماهی نمک سود که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق سرد مزاجان و مولد بلغم زجاجی و شوره و مورث خارش و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و انچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسد سوداوی سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی کردن و مسهل خوردن و بدن پاک کردن و قدید نمک سود آن که سماریس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی و مقوی خمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن انچه مذکور شد و خیسانیدن آن در سرکه و گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و شور سوداوی و غسل عضو بآب ماهی شور نمک سود جهت قروح خبیثه و جرب تازه مفید و بعضی نوشته اند که ماهی نمک سود در هضم سریع تر و برای صاحبان بلغم و رطوبت جید ست چون اندک اندک ازان بخورند تا آنکه بدان معتاد شوند زیراکه بساست که در بدن تجفیف شدید می نماید و بساست که صاحبان امزجهٔ حارهٔ یابسه را ضرر می کند و در الیشان دامیل و بهق اسود و برص پیدا می نماید و مضر ارباب بواسیر ست و ادمان آن بیشتر محدث این امراض ست پس اولی آنست که آنرا استعمال نکنند مگر بطریق دوا نه غذا و قدید آن در ضرر زیاده تر زیراکه محرق خون و معطش ست مگر نمک سود آن کسب حرارت از نمک می کند و رطوبت آن خشک می شود و تولد بلغم زجاجی و شوره بعد مدتی در ابدان می کند پس تقشر جلد و جرب متقرح و حکه و تر با و شیر بخته پیدا می نماید و اصلاح این مصلح صحنا کنند و گاه اصلاح آن بسرکه و یا بتمقیر و یا بریان کردن در روغن و بعد آن بخوردن عسل فائده بینا یند و آن قطع خلط غلیظ از معده و قطع بلغم و جلای فم معده ازان کند و درین هنگام می باید که جگر را بر هضم او و معده را بر احدار او قوی سازند و مقدد و مملوح هر دو گاه اخراج بلغم بقی و اشتهای طعام کند و گاهی افساد مزاج بمرور ایام نماید و مؤدی باستسقای نای گردد بهر آنکه مسدد مجاری بول از جگر بسوی مثانه است و داعی بشرب آب بسیار و گاهی نفخ پیدا کند خصوصا بکسی که معتاد بدان نباشد و بکثرت خورده باشد و آن در جمیع احوال نافع مریضان ست چون نمک سود بریان کرده با آبکامه بخورند و ماهی مقدد یعنی خشک کرده در حکم لحوم خشک کرده است از روی ردائت زیراکه ازان صفوت و رطوبت آن خارج می شود و ثفل و غلیظ آن باقی می ماند و آن در حکم اشیای عفنه است پس احتراز بسیار ازان واجب الا آنکه مالح آن از جهت آنکه ملطف مقطع ست بر سبیل دوا اندکی ازان بخورند

چنانچه کوامیخ استعمال می کنند و آن بحالیکه یا مقور نزد خوردن اغذیهٔ چرب اشتهای طعام آورد و همچنین جمیع کوامخ که از ماهی اخذ کنند که آن جهت تنقیهٔ
معده و جلای آن از بلغم و تجفیف آن از رطوبت نازله و خوشبوئی دهن و ازالهٔ بخر متولد از بلغم فاسد مستعمل و اشتهای ساقط السبب رخاوت و سومت شبیه
را برانگیزد و جائز نیست که تنها بران در نانخورش اعتماد نمایند بلکه با چیزی دیگر که کسر سورت و عادیت آن نماید و چون ماهی طری را بسرکه طبخ نمایند
اصحاب تپ و گرم مزاجان و صاحبان صفرا را بسبب اطفای حرارت نافع بود و صاحبان یرقان حادث از استعمال ادویهٔ حاره یا از مضرت سموم
هوام و جگرهای گرم را مفید چون با سرکه بخورند و کوچک آنرا هر روز تا سه روز بر ناشتا از حلق فرو برند و حوصلهٔ ماهی سیقیانوس ملین شکم ست
مع صعوبت انهضام آن و شوربای جمیع انواع ماهی تلیین شکم می کند و چون ماهی را بگندنا و شبت و نعناع طبخ نمایند و بآبکامه مطیب سازند
شوربای آن تلیین شکم نماید و ماهی طریخ اطلاق شکم کند و تلطیف سودا و بلغم غلیظ نماید و اندک از ان تلطیف سودا در تپ ربع کند و آن در حقنهای
لینه می افتد و آبی که در آن ماهی نمک سود خصوصا جری جوش داده باشند چون بدان حقنه کنند بتکرار تلیین شکم نماید و اگر احتقان بمطبوخ
نمک سود نمایند قولنج را بغایت نفع کند و ثفل محتبس در شکم خارج کند و چون ماهی بحری وغیر آنرا بپزند و شوربای آن بنوشند قروح امعا را
نفع بخشند و کوامیخ خاصه و سمک و مارماهی و فرسیون و جری همه در باه بیفزایند و همچنین پیه گردهٔ آنها و همچنین سر ماهی که گرم با پیاز بخورند
و بهترین آن کباب کردهٔ آنست برانگشت با ابازیر و چون تازه بریان کردهٔ آن بخورند منی زیاده نماید لاسیما املس از ان و چون با عسل اندک
و پیاز و زنجبیل پخته بخورند منی را بسیار افزاید و برای کسی که مزاج انثیین آن حار یابس باشد و گویند که ماهی بریان با پیاز سبز چون بخورند و
بالای آن شراب معتدل القوام بنوشند مستحیل بمنی گردد و ضماد کردن سر ماهی نمک سود خشک کرده دوای جید برای ورم و شقاق مقعد ست
و چون بآب مطبوخ نمک سود مکرر حقنه نمایند وجع لپشت و درک را نفع کند و چون ماهی بحری وغیره را پخته شوربای آن بنوشند عرق النسا
را نفع بخشند و همچنین احتقان بدان و ضماد ماهی نمک سود اخراج پیکان نماید و سر ماهی سمارذس نمک سود سوخته قلع لحم زائد از قروح و منع
قروح خبیثه از سعی آن در بدن و قلع ثآلیل مسماریه و مسامیر و لحم زائد که آنرا توث گویند می نماید و آب ماهی نمک سود نفع بقروح عفنه و غسل و
تنقیهٔ آن کند و ضماد جهت قروح مذکوره نیز نیکوست و جلد ماهی کوچک معروف بسیقیاس در ناحیهٔ بیت المقدس چون سوخته در چشم
مواشی بپاشند بیاض آن قلع نماید و دیسقوریدوس در مقالهٔ ثانی کتاب خود گفته که خاکستر ماهی مذکور جلای بهق و کلف و دندان نماید و
گاهی آنرا مغسول کرده در ادویهٔ چشم مخلوط می سازند و چون آنرا در چشم مواشی بدمند جهت بیاض عارض آن صالح باشد و چون از جلد آن
شیاف سازند جهت حک اجفان خشنه و جرب آن نیکوست و نیز گفته که جگر سوختهٔ آن در ادویهٔ چشم داخل کرده می شود و اکتحال بدان
با نمک ظفره را ببرد و خوردن تازهٔ آن مورث غشاوهٔ بصر ست بلکه اکثار از بوئیدن بوی آن و در نسخهٔ دیگر خوردن طریغلا نوشته و این صحیح ست
و شاهد آن قول دیسقوریدوس ست که گفته طریغلا که قسمی از ماهی بحری ست چون ادمان بخوردن آن نمایند مورث غشاوهٔ عین گردد و غلط کرده
کسی که گفته در ایام اکتحال آن با نمک در ظفره اطریفل استعمال باید کرد و اکتحال زهرهٔ ماهی و پیه آن جهت بصر نیکوست و گویند شحم آن
نافع نزول آب در چشم و تیز کنندهٔ بصر ست با عسل و زهرهٔ ماهی شبوط جلای بیاض چشم نماید و جهت ابتدای نزول انتشار و ظلمت چشم
نفع کند و سوختهٔ آن نافع قلاع و مقوی لثه و اکلهٔ آنست خصوصا بحری آن و بقول گیلانی زهرهٔ شبوط بقدر یک نیم دانگ مقوی دل
و منقی معده است و هم او گفته که زهرهٔ ماهیان حاد قوی ست خصوصا از شبوط که آن سم باشد و آن مضر مثانه است و مصلح آن کتیرا
و سرکه و چون بآبکامه متخذ از ماهی کوچک که نزد اهل شام و مصر معروف بصری ست مضمضه نمایند دفع قلاع خبیثه نماید و ذرور سر نمک سود
خشک کرده سوده نافع اورام لهاة ست و گویند ضماد آن با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهاة نافع و جالینوس گفته که شخصی سر ماهی
کوچک نمک سود خشک کرده می سوخت و بدان علاج شقاق مقعد و ورم صلب کهنه می کرد و شفا حاصل می شد و چون ماهی تازه

راشق کنند و همان وقت که حرکت داشته باشد گرما گرم بر عضو بندند جذب مواد و پیکان و خار و غیره بظاهر جلد نماید و در دفع اخلاط ذهن صاحب
سرسام و اورام بیدیل و طلای استخوان سوخته ماهی جهت برص نافع و سر نمک سود از سمار وس سوخته چون بر گزیدگی سگ دیوانه
و عقرب نهند بغایت نفع کند و کذا گوشت هر ماهی نمک سود و همچنین شوربای هر ماهی نمک سود نافع سموم مشروبه و منهوشه و گزیدگی
سگ ست و شیخ الرئیس نوشته که ماهی مسمی اوطاروس البنه اگر شوربای آن بنوشند و بر موضع گزیدگی متصل بریزند جمیع سموم
را نفع کند خصوصا جهت گزیدن افعی و مار شاخ دار و سگ دیوانه و در کتاب دیسقوریدوس ست که اوطاروس آن ادماطرغس ست
و آن لحم ماهی بحری نمک سود ست که آنرا اهل شام البنه نامند پس در کلام شیخ این قدر زیاده باید که ماهی مسمی اوطاروس که آن البنه ست
الخ و گویند که چون گوشت تازهٔ ماهی بر موضع گزیدگی ضماد کنند نفع نماید و افعال و خواص این بقول بعضی در بیان در مهی خواهد آمد و افعال ماهی
شبوط در رو بیان مسطور شد **المضار** بدانند که ادامت بخوردن ماهی مورث برص بسبب رطوبت و لزوجت و مولد امراض سوداوی
است خصوصا داء الفیل اگر نمک سود ماکول بسرکه و ماهی تازه مضر تر بصاحبان امزجهٔ بارد و رطب و دماغ رطب و عصب و معدهٔ بلغمی
است و مولد اخلاط غریب و خام در عصب و دماغ در ایشان و در غیر ایشان و ادامت آن موجب امراض صعبهٔ مزمنه که اکثر آنها عصبانیه و دماغیه باشد
و مصلح آن بکسی که مضطر با دمان تناول آن باشد پختن آن با روغن گاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن بعد آن فلفل و صعتر و یا زنجبیل مربی و یا عسل و
یا گلقند شکری کهنه یا عسلی و یا آبکامه و یا جوارشات و یا شراب کهنه و صبر کردن بر تشنگی و لیکن سزاوار آنست که بعد خوردن ماهی نمک سود
جوارشات گرم نخورند که آن تلهب و ثوران زیاده کند بلکه اقتصار بر عسل و یا فانید نمایند و همچنین گرم مزاجان را خوردن آن با سرکه و نوشیدن
سکنجبین بعد آن مناسب و گاهی نمک سود مورث سهر می گردد و منذر بیرقان می شود و اصلاح آن بریان کردن آن بروغن و یا خوردن
فانید و غیر آن از شیرینیها و گویند که مصلح آن فالوده است و برای تازهٔ آن نیز همین ست و ماهی تازه و نمک سود هر دو بالخاصیت مورث
تشنگی ست و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه نمک سود آن موافق تر و تشنگی آن کمتر و در بعضی امزجه غیر نمک سود آن و آشامیدن
آب بسیار بعد از خوردن ماهی بغایت مضر بحدی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن ست و باعث امراض مزمنه است و اما شراب
بعد از انحدار ماهی نافع و قبل از ان باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمهٔ آن بعروق و جلد و مورث امراض ردیه از جرب و حکه و
وقوبا و امثال اینها و گویند که عسل نیز از مصلحات ماهی ست چون بعد آن بخورند و لاسیما چون با افاویه باشد الا آن از قبیل آنست که در
تشنگی افزاید پس سرکه از ان اوفق در اصلاح آن باشد و این بجهت کسی ست که تشنگی بدان کثرت نماید و ماهی مضر صاحبان تپ صفراویست و مصلح
آن سرکه یا ترشیهای دیگر و مضر طحال و معده و مصلح آن بریان کردن آن بروغن بسیار و برای انحدار آن از فم معده شراب یا لیسیدن عسل اشتوبر
سوده آمیخته و گیلانی می نویسد که ماهی مولد سدد در احشاست و بالجمله عسل و جوارشات مصلح فساد آنست و سزاوار ست که ماهی را با صعتر
و کرویا و سیر و فلفل بخورند و گرم مزاج بالای آن سکنجبین ترش یا سرکه بنوشد و سزاوار نیست که معتاد بخوردن ماهی اهمال نماید از خوردن
گلقند شکری کهنه و عسل بعد آن یک روز و یا دو روز و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض شود باید که بعد آن رب به بلیسد و چون آب
نقوع زیره کرمانی بران بنوشد انفع از ان باشد و بهتر اصلاح آن در گرم مزاجان سکنجبین شکری ترش یا تجرع سرکه بران و جهت سرد مزاجان
گلقند و عسل و مربای زنجبیل و مانند آنست و شستن ماهی بآب گرم و نمک بخوبی و یا مالیدن گل بآب سرشته بران و زمانی گذاشتن پس نیکو
شستن باعث رفع سهوکت آنست و بیضهٔ ماهی در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و غلیظ دیر هضم مصلح
آن اشیای ملطفه و یا خوردن جوارشات بعد تناول آن و افعال و خواص بعضی اقسام ماهی مثل جرب و رعاد در رو بیان و ریگ ماهی و سقنقور
و مار ماهی و جز آن در اسم هر یک مسطور شده و بقول اهل هند در مهلی خواهد آمد **ماهیانه** اسم فارسی صحناة ست **ماهی بینی دراز** ماهیانه ماهی دراز

اسم فارسی دلفین ست **ماهی پرنده** اسم فارسی شفنین بحری ست **ماهی دندان** سرد و خشک و قابض و بر ناصور و بهکندر طلا کردن نفع دارد **ماهی روبیان** اسم روبیانست **ماهیزهرج** بفتح میم و الف و کسر ها و سکون یای تحتانی و فتح زای معجمه و سکون های ثانی و فتح رای مهمله و سکون جیم معرب از ماهی زهره فارسی ست و نیز بفارسی مرگ ماهی نامند یعنی سم سمک جهت آنکه کشندهٔ ماهی ست و بر ومی فرولیوسس نامند صاحب جامع نوشته که حقیقت آن بمشرق و مغرب تفحص کردم و نیافتم لیکن اهل شام و مشرق را دیدم که بجای آن پوست بیخ دوای استعمال می کنند که معروف بوصیرست و بقول رازی بوصیر فلوس ست و کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که بوصیر آنست که آنرا در تبریز کوکئن گویند و آن مشهور بری ست و پوست بیخ آن بدل ماهیزهرج در اوجاع مفاصل مستعمل و بعضی آنرا از یتوعات شمرده اند و گویند نوعی از قلومس ست که بترکی سقوبرونی و سقر قوبرد لی نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی ست شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر یک ذراع و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد و حسن المنظر و در وسط آن اندک سرخی و در آخر ساق آن انجوانب آن رسته بشکل سره و بیخ آن واحد ذی شعبهای بسیار و آن در کوهستان دیلم و طبرستان کثیر الوجود و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین ست نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازهٔ آن با اندک حدت و تندی آنست گرم و خشک در سوم و مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و درد پشت و ورک نافع بجهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای بارد و رطب بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع چون مدمن حلات استعمال کنند مضر امعا مصلح آن کتیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن تنها با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ از دو درم تا سه درم و ضماد آن جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریگی نافع و بدل آن تربد ست و چون آنرا کوبیده در آبی که دران ماهی باشند اندازند ماهیان بیحس گشته بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند و از عجائب مشاهدات ست انچه مؤلف در ملک گونڈوانه باری شکار ماهی بر دریا مشاهده نموده که صیادان ماهی پوست خشک سفید درختی بقدر سه چهار آثار آورده بر سنگی کلان نهادند و یکی از ایشان بران آب می پاشید و دو کس از چوب آنرا می کوفتند تا آنکه خوب تر و نرم شد پس آنرا در خریطهٔ شبکه پر کرده در آب رود بردند و دران جا بجا آن خریطه را از دستها مالیدند و ازان کفهای بسیار بر روی آب ظاهر شد چون ماهیان آن کف را خوردند بعد ساعتی مست و بیحس گشته بر روی آب آمدند و صیادان بعضی را از انها بدستها گرفتند و اکثری را بچوب دستیها کشته بیرون آوردند چون مؤلف ماهیت پوست مذکور دریافت نمود معلوم شد که آن پوست درختی صحرائی ست که ثمر آنرا بهندی هنگوٹ نامند پس عجبی نیست که همین پوست بعینه ماهیزهرج باشد و یا از قسم آن و الله اعلم بحقیقة الحال **ماهی شور** اسم فارسی کارس ست **ماهی مرکب** اسم فارسی سیبا ست **مائلو** اسم حما با ست **مائین** بفتح میم و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی و نون اسم هندی کمرنارنج ست نزد هندیان ترش و زمخت و سرد و سبک و حابس سهال و دافع فساد صفرا و خون و بلغم و امراض گمودسته **مالیسنج** بفتح میم و الف و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم فارسی اسم آهن ست **مالیسی** بمیم و الف و سکون یای تحتانی و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی ثانی اسم هندی بجلی و کرها ست **فصل میم با تای فوقانی** **مبرلون** اسم هلیله است بقول اطبای انگریزی ملین و مقوی معده است ذرور آن با کات سفید بر قلاع می پاشند **متا** بفتح میم و تای فوقانی و الف بهندی اسم اره ست **متامرا** اسم قسمی از کنول ست **مٹر** بفتح میم و تای فوقانی هندی و سکون رای مهمله اسم هندی کرسنه است و سه قسم ست یکی را مٹر دوم را بٹلا و سوم را کر اماکهه نامند و قسم سوم خردتر می باشد و از جملهٔ حبوب ماکولهٔ انسانی ست نزد هندیان گرم و گران و ملین و افزایندهٔ باد و صفرا و خون و بول و شیر و سوزش شکم و دافع آماس اعضا و فساد بلغم و ضعف نور چشم و کاهندهٔ منی و دو قسم دیگر هنگام هضم شیرین و سرد و سبک و قابض و دافع فساد بلغم و صفرا و چون گاو را بخورانند بسیار فربه گرده و انعال و خواص قسم دیگر آن در سنه مر گذشت و خواص آن بقول یونانیان در کرسنه

گذشت مطر کابلی اسم قلرست **متکله** اسم اترج ست **متکی** بفتح میم وسکون تای فوقانی هندی وکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم گوارست که از پهلی آن در هند نانخورش می سازند **متسی گریه** بفتح میم وسکون تای فوقانی وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی وفتح کاف فارسی ورای مهمله وبای موحده وها اسم سیفهٔ ماهی ست **متنال** بفتح میم وسکون تای فوقانی هندی وفتح نون والف ولام اسم مثانه است **متنی** اسم نعناع ست **متوپلنگ** بضم میم وسکون تای فوقانی وفتح واو وضم بای فارسی ولام وسکون کاف فارسی وبزیادتی میم درآخر یعنی متوپلنگم هم آمده وآن دو قسم ست خرد وبزرگ قسم بزرگ را در سنسکرت واٹیالک ووآٹیاپشپی بمعنی آنکه گلش سرخ می باشد ورشیابره وگتا وپهل کهگا یعنی دانایان می گویند که بربار آن هفت خط می باشد وقسم خرد را واٹیاتینی وواتی بل ومهابل وبربهت بل معنی این هر چهار اسم بسیار مقوی ست وبهاردوا جا یعنی سبزمی باشد وبهاردوامو یعنی قوت بخش وتسپرنیکا یعنی برگ او خوشنما وخوشبو می شود ودورشن پشپی یعنی گلش در برشکال می شود وپیتاپشپی یعنی گلش زرد رنگ ست می گویند وآن نباتی ست قائم وشاخهای باریک بسیار می کند وبرگ آن فی الجمله مشابه برگ پودینه اما ازان سبزتر ودراز وتنگ وکنگرها نمایان ونوک دار وبالعابیت لزجه وگل او پنج برگی وزرد صندلی رنگ ودرمیانش ریشهای باریک وزرد وبار آن مانند دانهٔ نخود برگها بران پیچیده وبعد خشک شدن تخم مثلث مانند دانهای هیل از هر دانه برآید وبر سر هر تخم دو خار باریک وچون تخمهای خام آنرا مالند وبشمند بوی خیار آید وفی الحال در دسر آرد وبیخ او دراز وسفید وپرشعب وگویند که این از قسم چرچٹ ست وبچهرهٔ چوپخ بسیار مطابق وسرد وتر لیکن سردی در قسم خرد زیاده از کلان ومقوی ومسکن گرمی وصفرا وباد وحرارت خونی وبراز وزندهٔ رنگ رو وبدن وقسم کلان دافع عرق وتپ وقی الدم ست **مٹهائی** بکسر میم وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی اسم هندی شیرینی ست **مٹهه** بفتح میم وتای فوقانی هندی وها اسم هندی دوغ است **مٹی** بکسر میم وتای فوقانی هندی مشدد وسکون یای تحتانی بهندی اسم گل وخاک ست **متی برهما** بفتح میم وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده وفتح رای مهمله ومیم مشدد وخفای ها والف اسم ماندوک برهمی ست **متی روچها** بمیم وتای فوقانی ویای تحتانی وضم رای مهمله وسکون واو وفتح جیم فارسی مشدد وخفای ها والف اسم گودرست

فصل میم با ثای

مثلثه مشک سوسن ست **مثلث الجم** زعرور ست **مثلث** بضم میم وفتح ثای مثلثه ولام مشدد وسکون ثای مثلثه درآخر بفارسی سیکی گویند بقول اکثر آب انگور ست که آنرا بجوشانند چندانکه دو ثلث آن بسوزد ویک ثلث باقی ماند واز کلام شیخ وآملی معلوم میشود که مثلث عبارت ست ازانکه آب انگور سه جزو وآب خالص یک جزو بجوشانند تا یک ثلث آن فانی گردد وبالجمله در مزاج ومنافع قریب بشراب است وغلیظ ومولد خون صالح متین ومقوی هاضمه وموافق ذات الجنب وذات الصدر وچیچک وحصبه ومقوی باه سرد مزاجان وزیاده کنندهٔ منی واکثار آن مضر گرم مزاجان مصلح آن آب بسیار بدان ممزوج کردن است **مثنان** بفتح میم وسکون ثای مثلثه وفتح نون والف وسکون نون ثانی اسم عربی ست وآن نباتی ست که ثمر آنرا بفارسی کرم دانه وحبرم دانه ودر زبان اهل دکن سیندوری نامند وآن دو قسم ست قسم اول را شاخهای انبوه ودرشت وبقدر دو ذراع وبرگ آن شبیه برگ مازریون وازان نازک تر وبا رطوبت چسپنده وگل آن سفید واز میان گل ثمر آن می روید شبیه تخم مورد ومائل باستدارت وسبز وبعد از رسیدن سرخ می گردد وپوست آن سخت وسیاه ومغز آن سفید وکرم دانه همین ست وبرگ وتخم آن مستعمل وقسم دوم آن در مصر کثیر الوجود ونبت آن قریب دریاها وآبها ودرنگیزارها ونبات آن بقدر دو وجب وچتردار وبرگ آن مانند برگ اهل واثل ودر پهلوی هم وگل آن زرد وباریک واز میان برگها روییده وتخم آن بقدر الجره وسفید رنگ وبیخ آن درشت وبی فائده وگویند که کرم دانه ثمر این قسم ست نه قسم اول ومستعمل تخم وبرگ آن بالجمله طبع جمیع اجزای نباتات قسم اول گرم وخشک تا سوم آشامیدن یک درم آن با حریره ها ویا فرو بردن دانهای درست آن مسهل قوی

بلغم دمانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم شکم و رافع استسقاست مقدار شربت آن از ده دانه تا یک درم و بقول گیلانی آنرا بجز غلیظ الطبع
قوی المزاج نخورند و در گرمی شدید و سردی شدیده نیز نباید خورد و بهتر آنست کسی که ارادهٔ استعمال آن کند یک شبانه روز بسرکه خیسانیده بعمل
آرد و برگ آن چون در سرکه ترکرده یک درم از آن با عسل و روغن بادام آمیخته بخورند از استسقا خلاص یابند و کرم شکم برآرد و اسهال
مائیت کند و طلای کوبیدهٔ آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن یا زبیب جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان دانهٔ آنرا در
فرزجات سمنه و ناشف رطوبات و خوشبو کنندهٔ رحم و معین بر حمل و ملذذ جماع مقدار ربع درم استعمال می نمایند و برگ آن در افعال
مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع اخذ نمایند و خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجة بکوبند و ریشهای آنرا جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط
آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیدهٔ آن جهت رفع ضرر آن که دارد و بالطبع با قلا
و یا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا ۳ درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند
مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کتیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که بدستور در سرکه بخیسانند با روغن بادام و صمغ عربی
و کتیرا استعمال نمایند و تا ۲ درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بدان رسد و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم می رسد
علاج آن علاج فرفیون خورده است که در فرفیون مذکور شد و مزاج قسم دوم نیز گرم و خشک در سوم و آشامیدن یک درم برگ خیسانیدهٔ
آن در سرکه یک شبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل زرداب و بلغم خام و اقسام کرم شکم و استسقا را نافع و چون پنج درم آنرا با
یک اوقیه مویز بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یک درم روغن بادام در آن ریخته و یک قیراط صمغ عربی
افزوده بنوشند جهت اسهال بلغم خام و زرداب و استسقا و اخراج اقسام کرم شکم مفید و استعمال فتیلهٔ آن در خنازیر و جراحات خورندهٔ گوشت
فاسد و منقی چرک و چاق کنندهٔ آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه و یا تنها نافع **فصل میم با جیم** **مج** بضم میم و سکون جیم مخفف
منج بنون ساکن ست و آن معرب منگ فارسی که بهندی مونگ گویند و آن در ماش مسطور شد و بفتح میم آب دهن را نامند و آن در بزاق
ذکر یافت **مجاسار** بفتح میم و جیم مشدد و الف و فتح سین مهمله و الف و سکون رای مهمله اسم جای پهل ست **مجالو** بکسر میم و فتح جیم عربی
والف و ضم لام و سکون واو میوهٔ کوهی ست مثل الایچی سرخ در پوست و مغز آن سفید مثل مغز بادام مستدیر و طعم آن مثل سنگهاڑهٔ خشک
و دهنیت ندارد چون او را همراه گندم بریان نموده بخورند از آن خوش ذائقه می گردد و ظاهرا مزاج آن سرد و خشک و قابض مفهوم
می گردد و اکثر مردم کوهی و هنود آن را می خورند **مجاواسنی** بفتح میم و جیم و الف و فتح واو و الف دوم و ضم سین مهمله و کسر نون و سکون
یای تحتانی اسم اپتا ست **مجاوم** بفتح میم و جیم والف و فتح واو و سکون میم اسم سمندر پهین ست **مجهری** اسم افسنتین ست **مچکا** بفتح
میم و سکون جیم فارسی و فتح کاف و الف اسم مچلی ست **مچکند** بضم میم و سکون جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و دال مهمله اسم
درختی ست کوچک نبت آن اکثر کوهستان هندست و گل آن مستعمل و گرم و خشک و مزهٔ آن تیز و تلخ و بلغم و سرفه و انواع سمی و تپ
و خارش و تشنگی و استسقا را دفع نماید و ضماد آن نافع صداع بارد و اگر دو توله گل آنرا باریک کوفته بخیته در روغن زرد و شکر که هر واحد برابر
آن باشد مانند حلوا پخته بخورند در بند کردن خون بواسیر مجرب ست **مجنج** بضم میم و سکون جیم و فتح نون و سکون حای مهمله اسم عربی
است بفارسی گل خوش نظر نامند و آن نوعی از ریاحین ست سرد و خشک در دوم و قابض و رافع اسهال و سیلان خون مصلح و جهت
ترغهای تازه و عصارهٔ آن جهت کرم گوشت و قرحه و درد آن نافع ست **مجننن** اسم قسمی از عنب الثعلب ست **مچوقان** بفتح میم و
ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح قاف و الف و سکون نون از ادویهٔ جدیده که از ارض جدید از بلدی که مچوقان نامند نصاری می آورند
و آن بیخ نباتی ست سفید رنگ شبیه بفاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن

مسیج
مجاسار
مجالو
مجاواسنی
مجاوم
مجهری
مچکا
مچکند
مجنج
مجننن
مچوقان

برگهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشهٔ عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز می رسد و بیخ آن سطبر و سفید و مانند بیخ فاشرا
و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا حرارت و حدت بسیار ست بخلاف این بیخ و گرم و خشک در دوم
با قوت مسهله و قابضه مانند ریوند و ازین جهت بغلطی بعضی نوعی از ریوند دانسته اند و چنین نیست جهت آنکه درین دوا کیفیتی مستکرهٔ
طبیعت نیست و نه بوی گران و طعم کریه چنانچه در ریوندست و نافع نوازل و وجع مفاصل و گرده و قولنج و سلعهٔ رطبه است بجهت آنکه
مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن ست و اکثر استعمال یک قیراط آن با شیرینی و یا معجونی موافق پنج شش بار اسهال بسهولت
می نماید و درین دوا قوت انضاج نیز هست و لهذا اجائزست استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان ست بخلاف
سائر ادویهٔ مسهله و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می شود بآن مانند چوب چینی و عشبه و شجرة النبی و صاصفراس و عصارهٔ
ریوند و امثال اینها در آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و پشت و غیره و در حمیات کهنهٔ مستمره عظیم النفع ست جهت آنکه مفتح سده است
بقوت تمام از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در جگر باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیره
از امراض مختلفهٔ مختصه بآن نافع و کیفیت استعمال آن بطرق بسیارست از مربای آن مانند مربای بیخهای دیگر و معجون بیشتر سفوف آن
با شکر یا شربهٔ مناسبهٔ مرض با عرق بادیان یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هریک آنها و بهترین معاجین معجون در دمسهل ست جهت
آنکه مناسب و موافق آنست درغایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب در آید که یک شبانه روز
در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال ادویهٔ مسهلهٔ لطیفه و شدیده است نیز و
بعد استعمال آن اگر بقدر نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن می گردد بخلاف مسهلهٔ لطیفهٔ دیگر که خواب باعث ضعف و یا
بطلان عمل آنهاست مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغ نیم درم و در قوی مزاجان و بالغان یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج
و رب آن نیز مانند آب هلیله می سازند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربهٔ مناسبه چند مجلس کافی اجابت می نماید که نقاحاصل
بیگرد دبی تعب الحاصل این دوا از ادویهٔ ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بی غائله است چنانچه گفته اند و باقی منوط
بتجربه است **مچھاگندہا** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای ها و الف و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهله و ها و الف و **مچھادھنیا**
بفتح دال مهله و خفای ها و سکون نون و فتح یای تحتانی و الف هر دو اسم بکن ست **مچھاچھی** بفتح میم و جیم فارسی و خفای ها و الف و کسر جیم فارسی
دوم و خفای های دوم و سکون یای تحتانی اسم مشترک میان بچھی و مچھیچھی ست و هر دو در مقام خود مسطور **مچھانونہان** بفتح میم و جیم فارسی
مشدد و خفای ها و الف و نون و واو و نون دوم و فتح ها و الف و خفای نون سوم اسم ککی ست **مچھاونی** اسم جل پیپل ست
مچھہ تنکی بضم میم و فتح جیم فارسی مشدد و خفای ها و ضم تای فوقانی و سکون نون و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم هندے
درختی ست دشتی تا بقد آدم و باشاخها و برگ آن مانند برگ تیند و اما از ان تنک و نرم و در گل و بار هم مانند تیند و ولیکن
از ان کلان بلکه نزد بعضی قسمی از تیند و ست پوست درخت آنرا جهت استسقا مفید دانسته اند **مچھہر** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای
ها و سکون رای مهله اسم هندی پشه است **مچھہ گندہی** اسم جل پیپل ست **مچھری** بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر رای
مهله و سکون یای تحتانی بلغت عوام هند مچھلی را گویند **مچھلی** بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم
هندی ماهی ست و بزبان تلنگی چاپا و بسنسکرت مین گویند بقول هندیان ماهی گرم و تر و گران ست و مبهی و مقوی اعضا و پیدا
کنندهٔ بلغم و صفرا و سودمند هفت دهات و دافع فساد باد و نزد بعضی مطلق ماهی کف دور می کند و مزاج را خوش می نماید و لهذا نیز
است و مدر بول و آنچه از شبکه بگیرند مولد کف و دافع باد و مقوی باه و رافع اوساخ معده و مجدد منی ست و گویند که در ششرت

ماهی که از دو بره یعنی جائی که آب باران دران جمع می شود گرفته باشند باید خورد و در بسنت رت ماهی رودها و در گریشارت ماهی چاهای کلان و
در برکهارت ماهی تالاب و در شرد رت ماهی که همراه آب از کوه افتد و در هیمنت رت ماهی چاهای تنگ دهان باید خورد و ماهی رودها که
در هندی ایٹ مین و قسمی از ماهی که آنرا گرگٹ می گویند دافع زهر و بسیار بامزه و چرب و شیرین و مقوی و مولد باد و کف و پرمیو و معین امراض
چشم و بسیار مبهی ست و ماهی چاهای کلان و ناله های دراز صاف می شود و مدر بول و مزاج را خوش گرداند و صفرای محی دور کند هاضمه کم کند
و گشت زیاده نماید و مولد استحاضه و کلمه یعنی قی که بعد طعام شود دفع کند و بعضی گویند که ماهی چاه مبهی و افزاینده بلغم و پیدا کننده امراض
شکم و جذام و نفخ شکم ست و ماهی تالابهای کلان و خرد که آنرا چرومین و پهکیا گویند سرد و گران و چرب ست و فربهی آرد و بول را از
ادرار منع کند و بعضی ماهی تالاب را مبهی و مقوی اعضا و مدر بول نوشته اند و ماهی چاهای خرد که آب آنرا از دلو برآرند تیز و گرم
و دافع زهر و کف و باد و تپهای باریک و قروح در گت پت و فزاینده صفرا و مولد پرمیو و امراض جلدیه و مزه دار گفته اند و ماهی که از
بالای کوه بآب افتد و یا از چشمهٔ آب روان یا غیر روان برآید امراض چشم را مفید و زندگی بخش و مقوی ست و ماهی آبهای عمیق حکم ماهی تالاب
دارد و ماهی آبهای کم عمیق بطعم شیرین و تر و مقوی اعضا و دافع فساد باد ست و ماهیان دریای شور گران و چرب و شیرین و گرم و فزاینده
صفرا و باد را می زند و بر مزاج خوشوقتی آرد و رنگ برافروزد و کف پیدا کند و ماهی آب صاف قوی تر ست از دیگر اقسام و بهتر آنست
که در اوائل سرما ماهی چاه بخورند و ماهیان ڈوه و ڈبره که آنرا مُرکوبین نامند از خوردن آن موهای سیاه سفید شود و ماهی ڈوه که از رودها
باشد موی سفید سیاه کند و مقوی باه است و ینول ماهی که آنرا نگولائین گویند و بعینه مشابه ینول می باشد از خوردن گوشت او موی سفید
سیاه گردد و ماهی سرخ رنگ از خوردن او دشواری سینه که بوقت خوردن و نوشیدن باشد دور کند و فربه سازد و شیرین ست و کف
پیدا نماید و بل گرال قسمی از ماهی ست و نیز قسمی از ماهی که بسیار خرد بود آنرا بوٹنی نامند گران و بلغم افزاست و بطعم شیرین و قسمی که ریزه تر
بود مقوی و مشهی و دافع فساد باد و سرفه و ماهیان تازه هر روز صبح خوردن و روغن و شیر وقت شب خوردن و در آفتاب وقت
عصر نشستن و با زن نوجوان صحبت کردن و گوشت حیوان دشتی خوردن باعث افزایش قوت ست و ماهی خشک خوردن و صحبت
با زنان پیر کردن و در آفتاب صبح نشستن و بچگان حیوانات نوزائیده خوردن و وقت شب بقولات تناول نمودن و در روز جماع کردن
قوت کم کند و پیری زود حاصل شود و بیضهٔ ماهی در هضم گران تر و مبهی و مقوی اعضا و مسخن و مولد بلغم و پیه افزا و گران طبع و دافع پرمیو
است و افعال و خواص این بقول یونانیان در ماهی گذشت چهیچهی بفتح میم و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون یای تحتانی مجهول و کسر جیم چهیچهی
فارسی ثانی و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم سنسکرت ست و نیز بلغت مذکور کانداپشپات یعنی گل او بشاخ چسپیده می باشد و پریاپهی
و پرپی اپهی معنی هر دو اسم آنکه جهت پرهیز خوب ست و معنی اسم ثانی آنکه بمرضی که این دوا داده شود حاجت بدوای دیگر نیفتد و تیورا که
اسم محض ست می نامند و بهندی پنالگنی گویند و آن رستنی ست در جاهای نمناک و شاخهای آن باریک بعضی مفروش و بعضی ایستاده و گره دار
و میان گرهها خوشهای خرد و سفید مائل بگلابی رنگ بشاخها چسپیده و دران تخمها و برگش مانند برگ انار و ازان کوچک تر و از خائیده او بوی
برگ حنا می آید و اکثر هنود و دهاتیین بدان نانخورش هم ی سازند و می خورند مزاج آن گرم و خشک مشهور و بعضی معتدل می دانند و در کتب
هندیه سرد ست و زمخت و تلخ و قابض شکم و دافع جذام و فساد صفرا و خون و کرم شکم و گویند سبک و مزه دار ست ذائقهٔ دهن را درست
می کند و سردی را که در بدن مستحکم شود دور کند و برای پرهیز خوب ست امراض چشم از بیخ برکنده بدرسازد و سیلان منی و تقطیر بول و اقسام
بادو اسهال خون را زود فائده دهد و رنگ رو برافروزد و مداومت خوردن او بادرا از بیخ برکند و منی بیفزاید و حافظ روشنائی چشم
است و آب گیاه تازهٔ او با آب بهنگرهٔ تازه و آب بسکپرهٔ تازه آمیخته فتیله دران تر و خشک نموده بروغن گل یا کنجد روشن کرده دخان آن را

به سفال گلی نو گرفته در چشم کشیدن باصره را قوی کند و رمد را مجرب و اگر ازین سه عصاره شیاف سازند جهت رمد و درد و حرب چشم و پلک و قوت باصره مجرب النفع ست و باید که مقدار هر سه عصاره مساوی گرفته در آفتاب نهند و از گرد و غبار محفوظ دارند تا آنکه منعقد گردد پس اندک صمغ عربی انزروت شیاف بسازند و چون روئیدگی اور اکوفته آب بر آورده بروغن زرد پخته صاف نموده روغن مذکور بر شوری که از ان آب زرد یا سفید بچکد طلا نمایند در خشک کردن آن بسرعت مجرب افعال و خواص این بقول یونانیان در ثیل گذشت **مجهپندهی** بفتح میم و جیم فارسی شده و خفای ها و سکون یای تحتانی و نون و کسر دال مهمله هندی و سکون یای تحتانی اسم بند هاره است **مجیا کند** بفتح میم و سکون جیم و فتح یای تحتانی و الف و فتح کاف فارسی و سکون نون و دال مهمله اسم مولسری ست **مجیٹه** بفتح میم و کسر جیم و سکون یای تحتانی و تای فوقانی هندی و در آخر ها و نیز منجیٹ باضافه نون بعد میم و منجیٹی خوانند و در سنسکرت وکسا بمعنی جان بخش و رکتا یعنی سرخ کننده بدن و تامرا یو جینا و لیکا یعنی نبات او بیاره دارد و بسیار دراز و سرخ می باشد و کالامیشی یعنی سیاه مانند بز می شود و بقول بعضی رنگ سرخ و سیاه دارد و بامراض بزهای سیاه مفید و کالا چنڈ اوری یعنی برص سیاهی دست و پا مفید و آرونا یعنی سرخ نیز گویند یعنی ست سرخ که بعربی فوه نامند نزد هندیان بطعم شیرین و تلخ و زمخت و گران و گرم و مصفی آواز و برافروزنده رنگ رو و دافع فساد زهر و بلغم و خون و آماس اعضا و درد و خلاء پهلو و درد فرج زنان و جذام و بثور و جوشش گهیا و د ماسیل و پرمیو و حابس اسهال خونی و خون بواسیر و افزاینده اضمه و دافع امراض چشم و برگ سبز آن بطعم شیرین و تیز و مشهی طعام و دافع فساد صفرا و بعضی درخت آل را نیز مجیٹه گویند و آل مسطور شد و افعال و خواص آن بقول یونانیان در فوه گذشت **فصل**

میم با حای مهمله مح بضم اول زرده بیضه مرغ ست خواص آن در بیض مذکور شد **محاجم** بلغت اهل اندلس مخلصه است **محد کبه** اسم پزوبه است **محروث** بیخ انجدان است **محلب** در حب المحلب گذشت **محموده** اسم سقمونیا ست **فصل میم با خای معجمه مخ** بضم میم و خای معجمه مشدد اسم عربی ست بفارسی مغز استخوان و بیونانی ماساغ و بترکی ایلک نامند و شامل مغز سر نیز است و آن جسم نرم چرب ست که در جوف استخوان حیوان می باشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان مانند قص و اطراف استخوانهای نرم باشد و از مطلق آن مراد مغز جوف استخوان است گرم و تر مسخن ملین جالی و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن چون هضم گردد و اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و در سرد مزاجان و ترشیها در گرم مزاجان مالش آن ملین صلابات مفاصل و اعصاب و رباطات و اوطار و عضلات و شقاق اطراف جالینوس گفته که قوت مخ استخوان قوتی ست که تحلیل و تلیین اعصاب و صلابات متحجر نماید اگر آن در عضل و وتر و رباط و احشا باشد و آنچه من تجربه کردم و منفعت آن بسیار یافتم آن مغز استخوان شتر ست و بعده مغز استخوان گوساله و اما مغز استخوان گاو لاغر پیر و بز تر لاغر شدید تر در حرافت و حدت و بیشتر در تجفیف ست فلهذا آن قادر بر تحلیل صلابت نباشد و از مغز استخوان شتر و گوساله گاهی مرکب کرده می شود با شیای ملینه که از اسفل بردارند پس منع امراض رحم می کند و از ان اضمده بر رحم از خارج می نهند و قوت آن قوت ملین ست و گاهی در مثل این مواضع مخ استخوانها می گیرند که آن در حقیقت مخ ست و با آن مخ صلب نیز می نهند و آن نخاع ست که صلب تر از مخ ست، و این بهر آنست که مخ ماخوذ از استخوان الین و دسومت بیشتر از نخاع ست و بقول شیخ الرئیس موافق ترین امخاخ مخ گوساله و شتر ست پس نر گاو پس بز پس میش و مخ بز لاغر و نر گاو لاغر خشک تر ست و مخ اطراف چرب تر و جید جهت صلابات و تجربه آنچه از ان مثل مخ گوساله باشد نه مثل مخ بز نر و ایل که آن خشک ست و در ان خیر نیست و مخ مسلطح معده و مزیل اشتها ست و واجب ست که با ابازیر و افاویه بخورند و حمول امخاخ محموده بطور فرزجه در رحم نافع

صلابات رحم و تحلیل اورام ست و چون بیخ ابل لطوخ نمایند هوام را بگریزاند و گیلانی گوید بهترین آن سیاه ممتلی در استخوان از حیوان سلیم چرنده است و بهتر آنست که در اواخر تابستان گیرند و مغز ساق را برای دو معنی اختیار کرده اند یکی بجهت کثرت دهنیت آن و دوم بجهت قلت فضول آن بسبب دوام حرکات آن و کسی که ارادهٔ نگاهداشتن آن نماید مدد زمستان بگیرد و بظرف غیر نمناک که دران هوای تر داخل نشود و با آن برگ نمام خشک بلشد بدارند و گویند گاهی مثل چربی ریان در ظرف آبگینه نگاه می دارند و تازهٔ آن بهتر از کهنهٔ آنست و قوت مخ نرگاو برمخ بز و میش مثل قوت گوشت آنست و مخ اگرچه در جوهر خود بارد ست لیکن چون بر بدن وارد شود آنرا گرم گرداند بهر آنکه بسبب دهنیت خود از حرارت بدن گرم شود پس بدن را گرم گرداند زیراکه چون در بدن گرم شود آنرا حرارت شبیه باشتعال روغنها حادث شود و مخ گاو بزرگ و بز بزرگ در حدت و کیفیت قوی تر ست و آن در تحلیل کمتر و در تخفیف بیشتر و اگر اندک مخ با موم آمیخته بر صلابات ضماد کنند نرم کند و تحلیل کند و گویند بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که خوب چریده باشد چرب و لذید اند خصوص از حیوانی که رنگ آن سیاه و پرمغز با وصاف مذکوره باشد و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه رود **مخاطه** مخیطاست که بفارسی سپستان گویند

مخلب العقاب الابیض اسطراغالیس ست **مخاصه** بضم میم و فتح خا و لام مشدد و صاد مهمله و با و وجه تسمیهٔ این بمخلصه آنست که از خوردنش خلاص و امان می یابند از سم افعی و نکایت آن و موت و مکرر تجربه کرده اند در سموم هوام دیگر نیز و آن نباتیست مختلف الانواع و بحسب مکانها مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده اند و همه با تلخی و گل همه منحنی منکوس و شبیه بنجمه و آنرا بلغت اندلس محاجم گویند و قسم اول آن بی ساق و شاخهای آن سبز املس از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و از آن نرم تر و هر برگ آن بسیار از اول تا آخر شگافته و هرچند شاخهای آن بلند گردد برگ آن ریزه تر شود تا بحد برگ کتان و گل آن کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می روید و در اواسط گرما گل می کند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل این مابین کبودی و سرخی ست و قسم سوم کوچک و در ریگ زارها روید و آن را برگ شبیه بسبر بهم و ریزه و گل آن سفید بازردی و اندک سیاهی و این قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع می روید و ساق آن باریک و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه برگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در کوه طرابلس و نواح آن از بلاد شام بسیار ست و منبت آن کوهستان و زمینهای سخت و قسم ششم را شاخهای سخت و اغبر و بدشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن باریک دراز شبیه برگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برگهای ریزه ندارد و با زغب کبود و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف براه حوران ست و بهترین همه قسم اول و آنچه در زمین صلب بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن بست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات نوشته که آنرا محاجم و ایواح گویند و سه نوع ست یک نوع آنرا بشیرازی کاربیب نامند و بفارسی بلبل شامی و یک نوع را گشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع باهم مشابه اما در نبات اندک تفاوت نبات کاربیب خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات گشنیز کوهی املس و بزرگ تر در قد و حجم آن نیز بزرگ تر و تلخ نبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در ریگ روید و نبات آن کوچک تر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است بالجمله مزاج آن گرم و خشک در اول سوم آشامیدن آن جهت رفع قولنج صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و جگر و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و پشت و سرین و امثال اینها نافع و آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند افعی و مار شاخ دار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن دافع تاثیر و دافع ضرر آنهاست مقدار شربت آن یک مثقال با روغن زیتون و گویند که چون شارب آن افعی یا عقرب بدست

بگیرد و آن را اگر دو سم افعی خورند تا یک سال او را اسرار عجیبه و خواص عظیمه است و نفیر چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آنرا بخورند در آن سال هیچ سم بخورندهٔ آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق سرد مزاجان و دافع قولنج ست و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند **مخلص اکبر** اسم معجونی ست که بیونانی سوطیرا نامند **مخیض** بفتح میم و کسر خای معجمه و سکون یای تحتانی و ضاد معجمه اسم عربی دوغ ست **مخیطا** و مخاطا اسم عربی سپستان ست

فصل میم با دال مهمله

مد بفتح میم و سکون دال مهمله در لغت هندی بمعنی مستی ست و مراد از ان شراب ست و آن دو قسم بود یکی آنکه آتش نه بیند آنرا آسو نامند و دوم آنکه بطریق عرق مقطر کرده باشند و نزد هندیان مطلق شراب بامزه است تشنگی می آرد و هاضمه و اشتها افزاید و بر مزاج خوشی آرد و وقت هضم ترش می گردد و تیز و تلخ و زمخت سه مزه دارد و آوازرا صاف کند و خواب آرد و سبک ست بسیار فربه را خوب ست باد و سردی دور کند و بصاحب رگت پت مضر و شراب نو گرانی و کف و صفرا را بقوت دفع کند و باد و بلغم پیدا نماید و شراب کهنه کف و صفرا بدر کند و اشتها آرد و قوت بدن بخشد و شرابی که از غلهٔ اردیعنی ماش ساخته باشند صفرا و ورم دست و پا و غیره و باد و کف را نافع و شراب ثانی سرخ گرانی و قصور هاضمه را مفید و برسخن یاوری نماید و زهر و صفرا دفع کند و سردی دور سازد و از قسم برنج که کچ می باشد سبک ست باد و صفرا دور نماید و از برنج سیاه کرم شکم و کف و باد دور کند و از هر قسم برنج یا غله که باشد خواص آن دارد و از تاڑی و سیندی مدربول و مسمن بدن و مقوی برای صحت زنان و دل را خوش کند سرد و گران و شیرین ست باد و صفرا دور کند و کف پیدا نماید و از سبزی تاڑمیه و کشث و زهر و باد و پت دور کند و از منجل یعنی بار تاڑ گران و مسقط اشتها و بسیار سرد و مزه دار و دافع صفرا و مولد باد و کف و از خرما اندکی زمخت و شیرین و مشهی و مزه دار و سردی و بادی و تپ باریک و کف و پت زائل کند و مدربول ست و از نارجیل رنگ بیفروزد و اشتها بکشاید و مدر و دافع باد و تپ و مقوی بود و از فوفل زمخت و سرد ست صفرا زائل کند و باد را بتحلیل برد و کف و کشث را نافع و از نیشکر مقوی ست و گران و مولد صفرا و کف و از مصری بامزه و مشهی و دافع باد و صفرا و مولد کف و از قند و شکر بامزه و دافع باد و صفرا و مولد کف و از نیم خواه گل آن باشد خواه ثمر خواه پوست از همه شرابها بهتر سنگرهنی و پنڈروگ و شوبهه و ارسا یعنی بواسیر و کشث و تپ و صفرا را مفید و خروج مقعد و کلما یعنی قی که بعد طعام شود و کرم شکم و باد دفع نماید و زمخت بود و از انبه باد و منی افزاید و درد کمر و تپ باریک و لاغری و کف و صفرا دفع نماید و از گل مهوه بامزه و مقوی و دافع کف و افزایندهٔ صفرا **مدا** بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله ثانی اسم عربی ست و در سیاهی مسطور شد **مدار** بفتح اول و ثانی اسم آگ ست **مدام** اسم شراب ست **مدپیا** بفتح میم و دال مهمله و سکون بای فارسی و فتح یای تحتانی و الف اسم پوئی ست **مدسوئڈا** بفتح میم و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و فتح دال هندی و الف اسم جای پهل ست **مدگا** بضم میم و سکون دال مهمله و فتح کاف فارسی و الف اسم مونگ ست **مدگ پرنی** بضم میم و سکون دال مهمله و فتح کاف فارسی و بای فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی بمعنی برگ مونگ چه مدگ در زبان هندی مونگ را گویند و پرن برگ را نامند و چون برگ این روئیدگی مشابهت ببرگ مونگ دارد لهذا باین اسم مسمی گشته و آنرا جهدرسها نیز گویند سرد و خشک ست و جهت سرفه و باد و خون و حرارت صفرا مفید و تپ دفع کند و منی و باصره را نفع بخشد و مدک ترنی و ماکهرنی در خواص یک اند **مدکم** بفتح میم و دال مهمله و کاف و سکون میم دوم اسم توتیای ودودهیه است **مدمالتی** بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح میم دوم و الف و سکون لام و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی بیلی ست هندی کلان و ضخیم و دراز که بر درختان بزرگ می پیچد و برگ آن مانند برگ گولر و غنچهٔ او گرد چون وا گردد معکوس می شود و سه برگ بهم پیوسته و یک برگ پیش آنها و بران ریشهای باریک فی الجمله شبیه بتاج خروس و بسیار خوشبو و صندلی رنگ پس از ان تخم می کند از دانهٔ نخود کلان و پوست بران محتوی و سه برگ مانند

سه گوشه دارد یک نوع مشابه بیتری که در موسم برشکال پرواز می کند مزهٔ آن تلخ و زمخت مزاج گل آن معتدل مائل بگرمی شمیدن گل و نوشیدن
عرق آن مفرح دل و مقوی حواس ست و گلقند آن برای خفقان بسیار مفید **مدمل الجروح** اصابع فرعون ست **مدن** بفتح میم و دال
مهمله و سکون نون اسم هندی موم ست بسنسکرت اسگده کنتو یعنی چرب و نرم و مدهوچشتهم نزد هندیان چرب و نرم و هموار و دود آن دافع شیاطین
و جهت خارش و قروح و دمامیل و الم ضربه و سقطه و استخوان شکسته و فساد باد و جذام مفید و افعال و خواص این بقول اطبای یونان در
موم خواهد آمد **مدنا** بفتح میم و دال و فتح نون و الف اسم مین پهل ست **مدنکه** بفتح میم و دال مهمله و سکون نون و فتح کاف و ها اسم دهتورهٔ
سفید ست **مدن مست** بفتح میم و دال مهمله و سکون نون و فتح میم دوم و سکون سین مهمله و تای فوقانی که آنرا بعضی بدارین گند
نیز گویند و آن بیخی ست هندی چپین دار و سخت و زود شکن و بعد شکستن براق و در خائیدن مانند صمغ کتیرا با اندک لزوجت و تلخی و گویند
که نبات او بیاره دار می باشد و برگش مانند برگ تنبول و گل او سفید و بار او مثل دانهٔ نخود می شود مزاج او گرم با رطوبت فضلیه و مقوی کمر
و باه و مغلظ منی و ریزانندهٔ سنگ گرده و مثانه و مستعمل بیخ مذکور ست **مدنین** بمیم و دال مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی و نون اسم
دهتورهٔ سیاه است و نیز ملنی بدون نون ثانی آمده اسم گل موتیا نوشته اند **مده** بفتح میم و سکون دال مهمله و بای مختفی بهندی اسم شهد ست
و آنرا بهندی پهپ رس نیز نامند و آن نزد هندیان چهار قسم ست اول ماچهک و آن برنگ تیل باشد دوم بهونگ و آن برنگ روغن زرد
بود و سوم چهود روان برنگ آهن باشد چهارم بهرام و آن سفید و صاف بود و تصحیح اعراب و خواص مخصوصهٔ هر یک در محل خود با مذکور شد
بالجمله شهد بطعم شیرین باشد و بطبع سرد و خشک و سبک و قابض شکم و مصلح و مقوی چشم و مشهی طعام و مصفی آواز گلو و جالی چرک از دمامیل و
افزایندهٔ گوشت و برافروزندهٔ رنگ بدن و افزون کنندهٔ عقل و باه و دافع جذام و فساد بلغم و صفرا و خون و سرفه و برمیو و کرم شکم
و مقعد و گدازندهٔ پیه و رافع غثیان و تشنگی و امراض قلب و سوزش سینه و مدمل جراحات و دافع راج روگ و فی الجمله باد افزاید و بعضی نوشته اند
که شهد بهمه امراض چشم نافع و بلغم لزج و کهک ریکی و صفراوی و کشت و میه و قی و سرفه و ضیق و کرم قروح و باد و تپ را دور کند و حابس
اسهال و زمخت و شیرین ست و شهد تازه بطبع تر باشد و ملین عرق و بلغم افزاید و کهنه خشک و قابض شکم و گدازندهٔ پیه و کاهندهٔ فربهی
و بقول بعضی شهد کهنه رنگ رو برافروزد و فربه کند و لیسیدن آن باد و کف و صفرا زائل سازد و نعوظ آرد و اشتها افزاید و مقوی ست
و شهد ترش باد و کف و بلغم پیدا کند و چون مگس آن بر انواع گلها می نشیند برخی از آن گلها سودمند و بعضی مضر پس عسل آن نیز مناسب همان
گلها خاصیت بخشد بدین جهت فی الجمله سمیت در طبیعت او باشد و مضر ست شهد گرم کرده و شهد آفتاب زده و آتش رسیده و در هوای
گرم و ملک گرم بکار نبرند و نیز آنرا با ادویهٔ حاره نیامیزند لیکن در حقنها گرم کرده نیز جائز داشته اند و بآب آمیخته خوردن بغایت مضر ست خاصة
بآب باران و گویند که در فصل گرما گرم مزاجان و تپهای بسمیه و سیندی و شراب خوار و صاحب هیضه را شهد ممنوع ست و خواص آن
بقول یونانیان در شهد مسطور شد **مد جشتهی** بفتح میم و سکون دال مهمله و ها و فتح جیم و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی هندی و سکون
یای تحتانی و با اضافهٔ واو یعنی مدهو جشتی و عوض جیم بای فارسی و عوض تای هندی بای فارسی یعنی مدهو پشپی نیز نامند و آن اسم ملٹهی ست
مدهرا بفتح میم و سکون دال مهمله و خفای ها و فتح رای مهمله و الف اسم کاکولی ست **مدهسروا** بفتح میم و ضم دال مهمله و سکون ها و فتح
سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح واو و الف اسم ملٹهی ست **مدهسمرهی** بفتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون سین مهمله و ضم میم دوم و سکون
رای مهمله و کسر های دوم و سکون یای تحتانی اسم راسنای بزرگ ست **مدهشٹیلا** بفتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون شین معجمه و کسر تای
فوقانی هندی و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف اسم مهوهٔ خرد ست **مدهکرکٹی** بفتح میم و دال مهمله و سکون ها و فتح کاف و سکون
رای مهمله و فتح کاف ثانی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی از قسم برنج ست که شیرین بود و سرد و ثقیل و خون و تلخه بیفزاید **مده**

بفتح میم وضم دال مهمله وخفای ها وسکون واو اسم مطلق شیرین ست وبعرف خاص شهد را گویند **مدهوال** بفتح میم و دال مهمله وخفای ها
وسکون واو و مد همزه وسکون لام اسم رتالو ست **مدهوپشپ** بضم بای فارسی وسکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم مهوهٔ کلان
است **مدهوپشپک** اسم گل مدی و آپتا ست **مدهوپرنی** بمیم و دال مهمله و ها و واو وفتح بای فارسی وسکون رای مهمله وکسر نون
وسکون یای تحتانی اسم گلو ست **مدهوپرنیکا** بزیادتی کاف والف اسم لکر ونده است **مدهوپکوا** بمیم و دال و ها و واو وفتح بای فارسی سکون
کاف وفتح واو دوم والف اسم بارکند وری تلخ ست **مدهوجشتهم** بخفای ها وسکون میم اسم موم ست **مدهوجشٹی** اسم ملهٹی ست **مدهودرادی** بکسر دال مهملهٔ دوم وفتح
رای مهمله والف وکسر واو وسکون یای تحتانی اسم بارکند ولیست **مدهودرمهان** بضم دال ثانی وسکون رای مهمله وفتح میم و ها والف وخفای نون اسم مهوهٔ کلانست **مدهورا**
بمیم و دال مهمله و ها وسکون واو وفتح رای مهمله والف اسم بارکاکولی وڈارم ست **مدهورآملاپهل** بمد الف وسکون میم وفتح لام والف وفتح
بای فارسی وخفای ها وسکون لام اسم بارچرونجی وڈارم ست **مدهوراچس** بمیم و دال مهمله و ها و واو و رای مهمله والف وفتح جیم فارسی
وسکون سین مهمله اسم کسیرو ست **مدهورسوادا** اسم گاجر ست **مدهورکاکولی** بفتح میم وضم دال مهمله وخفای ها وسکون واو وفتح
رای مهمله و کاف والف وضم کاف دوم و واو مجهول وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم کاکولی شیرین ست **مدهورکتم** اسم قسمی از کنول ست
مدهوریٹو بمیم و دال مهمله و ها و واو وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی مجهوله وضم نون وسکون واو اسم بیرنی ست **مدهوسروا** اسم
ملهٹی ست **مدهوشکروکا** بمیم و دال مهمله و ها و واو وکسر شین معجمه وسکون کاف فارسی وضم رای مهمله وسکون واو وفتح کاف والف
اسم رواس سفید ست **مدهوشیرینی** و **مدهوشروا** هر دو اسم مرهری ست **مدهوک** بمیم و دال مهمله و ها و واو وضم کاف اسم مهوهٔ کلان
است **مدهوگند** بمیم و دال مهمله و ها و واو وفتح کاف فارسی وسکون نون و دال مهملهٔ دوم اسم گل مولسری ست **مدهوکودبهوے**
بضم کاف وسکون واو و دال مهملهٔ دوم وفتح بای موحده وخفای ها وکسر واو وسکون یای تحتانی اسم راسنای بزرگ ست **مدهولکا**
بفتح میم وضم دال مهمله وخفای ها وسکون واو وکسر لام وفتح کاف والف قسمی از غله است شل بکند وخواص بکن خواهد آمد **مدهولیکا** بافزونی
یای تحتانی بعد لام اسم مهوهٔ خرد ست ونیز اسم سداب **مدهوهیت** بمیم و دال مهمله و ها و واو وکسر های دوم وسکون یای تحتانی و
تای فوقانی اسم گل آپتا ست **مدهیتیسار** بفتح میم وسکون دال مهمله وخفای ها وفتح یای تحتانی وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی ثانی وفتح سین مهمله والف وسکون رای مهمله اسم تیره بیست
مدهی کنچا بفتح میم وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم فارسی والف اسم تهباچ ست
مدی بفتح میم وکسر دال مهملهٔ مشدده وسکون یای تحتانی در هندی اسم درختی ست کلان که بر اقسام می باشد یکی را مدی گویند و در سنسکرت
ندی نجست یعنی درخست او میان رودها و ریگستان پیدا می شود وگلوبه بمعنی برگ او مانند منقار بگله می باشد و مدهوکرندهیکا پشپکا یعنی
گل او شیرین ست و بر گل گره گره می باشد وجگهنیا یعنی در دیدن گل او خوبصورت معلوم نمی شود وشندنهان بمعنی مزاج او معتدل
است و پارتهو نام و پارتهو اسم پادشاه ست واین را نیز باسم آن پادشاه مسمی ساختند و ویرانت کسچن یعنی مقابل نام پادشاهی ست
که آن را ارجن می نامند و در کتب دیگر آمده که این درخت را ارجن هم می گویند لهذا مقابل نام پادشاه عا قع شده ویا اینکه ارجن
پادشاه چنانکه دشمنان ومقابلان را کشته همچنان این درخت هم مرض را که مقابل و دشمن بدن ست می کشد می نامند وقسم دوم را
ایردمری یعنی سرخ مدی آشواکرنا بمعنی برگ او مانند گوش ست وسجو تسوکرن وکلشه یعنی هر دو اسم اینکه سجو بمعنی تمام واشو بمعنی اسپ وکرن
بمعنی گوش وکلشه بمعنی سبو برسبو نهادن حاصل آنکه برگ او مانند تمام گوش اسپ ست واطراف برگ از دنباله تا نوک زوائد دارد
لیکن آن زوائد بسوی دنباله کلان وبسوی نوک باریک گویا سبو برسبو نهاده اند علی الترتیب وکشائی یعنی زمخت ست اچرتیرکها یعنی
در برگش این مزه است وسیساسم وسیاسم یعنی مرض دمه دور کند وورون سار یعنی در ختش سرخ می شود وگوند را اسم یعنی صمغ او

سرخ رنگ و تیره و او هم سرخ میشود و دیر گهه تربینی برگش دراز میشود و دهید ربهان یعنی درخت اسپان ست یعنی آنکه امراض اسپان را نیست می کند و قسم سوم را نیدی و سویدگین
یعنی سفیدی را میرند و بوتی شمن یعنی به سکیند یعنی ضماد برگ او سفیدی تمام بدن را دور میسازد و اجا کرنی یعنی برگ او شکل گوش بز میباشد و مردان زربهان نیز نامند و برای قرحهای
دندان مفیدست می گویند و تحقیق بعضی رسیده که این درختها از قسم کهیر و شیشم اند و قسم سوم را تلاهری هم می گویند و این قسم سیاه می باشد بالجمله
مزاج آن سرد و خشک جهت تپ و کثرت عرق و دمامیل و سوزش بدن و اسهال صفراوی مفید نوشته اند مدیرا بفتح میم و کسر دال و سکون
یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و مدیم بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح یای تحتانی و سکون میم دوم اسم تازی و شراب ست مدنیل بضم میم
و کسر دال مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح نون و سکون لام و بزیادتی میم در آخر کلمه نیز آمده و در سنسکرت آسوریلکا یعنی گلش ما بندگل درخت
آگ ست و جهت پوجا نمودن سیوا بکار می آید و چهار پشپکا یعنی مزهٔ گل او شوری باشد و تسو کهه یعنی هشت اقسام تپ را یعنی یکروزه و
دوروزه و سه روزه و چهارروزه و پنج روزه و پانزده روز و یک ماه در میان و آنکه بوقت نیم شب آید و کنو مولاچا یعنی همه را از بیخ بر کند
و تهوکا یعنی اگر بسبب تپ خون هم خشک شده باشد این دوا مفیدست و پانڈوروکا یعنی برای مرض سفیده مفید و تهر سنهول یعنی فربهی مفرط
را دور کند و استیول پشپ یعنی دراز گل نامند و عوام آنرا مو دنا و مودمی و مدنی گویند بالجمله آن نباتی ست مفروش و منبسط بر روی زمین شاخهای
آن پهلودار و گره دار و تیره مائل بسرخی و بر هر گرهی برگها مشابه ببرگ خرفه و خرد تر از آن و نزد هر گره ریشه ای باریک و سفید رنگ و بیخش
دراز ظاهر آن تیره و باطن آن سفید مزاج آن گرم و خشک در دوم و محلل بلغم و جهت سرفه و ضیق و تپ بلغمی و استسقا و غیره در مطبوخات
می دهند و هندیان نوشته اند که بیخش تیز ست مطبوخ او جهت پانڈروگ نافع و خاکستر او جهت درد شکم نافع و هاضمه بیفزاید و فربهی آرد

فصل میم با رای مهمله مُرّ بضم میم و تشدید رای مهمله و بفتح میم نیز آمده اسم عربی ست و برومی اعر و عولیطوس و بسریانی مراد کهاو
بیونانی سمرنا و طانو بیش و در انگریزی مرهکو و بهندی بول و لال بول گویند و آن صمغ و یا شیر درختی ست خاردار که در بلاد مغرب در روم
و جزیرهٔ سقوطرا و هند می شود . بسیار بلند در عنا و نرم و گره دار و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر می باشد و از آن
نیزه میسازند مشهور بنیزهٔ نی ست جمیع اجزای آن تلخ و بعضی آنرا درخت مرانی نسانند و نزد بعضی مران فرانیا ست . گویند این قول اقرب بصواب ست چه در افعال قریب باهم اند و نزد بعضی
مران فرانیاست و این اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه ببرگ توت ست و برگ فرانیا شبیه ببرگ ترنج و از ان کوچک و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر فرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه . . . .
و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرظ بالجمله صمغ مذکور به سه نوع حاصل می شود یکی آنکه از تنهٔ درخت آن بشرط
یعنی به تبر زدن و فرش نمودن بوریا یا ظرفی بزیر آن که در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد و این بهترین انواع اوست و قبل از انجماد سفید
رنگ و بعد از آن زنگین می باشد و این را مر صافی نامند دوم آنکه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ کنند و این
در خوبی بعد از قسم اول ست و این زرد رنگ می باشد و این را مر البطارح نامند و سوم آنکه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست
کوفته افشرده عصارهٔ آنرا خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صاف آنرا بانضج می دهند تا منعقد و منجمد گردد و این را
میعهٔ سائله و مر حبشی گویند و این بدترین همه و سیاه رنگ می باشد مختار و بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود
شکن و خوشبو بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید بر آید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده
باشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد نزد اعیان غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی می نمایند بجوشانیدن در آب با مر اصلی و بعضی با میعه هم
قائل که آنرا قاسیس و گویند ارباسیدوس نامند و آن در رنگ شبیه بانست اما با حدت و کراهت بوی و زهومت ست مغشوش مینمایند پس قتل میشود و طبع آن
بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در دوم ست و مفتح محلل ملیح و در آن قبض القراق و تلیین ست و آن لطیف غیر لذاع و در ادویهٔ کبار می افتد بسبب کثرت منافع آن و مانع عفن
است تا آنکه امساک میت و حفظ آن از تغیر و بدبوئی می کند و مجفف فضول خام ست و آنچه از اقلیطیا آورند قوت تسخین و انضاج و تلیین آن

شدید تر از غیر آنست و شارح گیلانی گفته که چون زین دو ادائل تلخی ست آن محاله از ارضیت شدید بحرارت و یبوست ست فلهذا آن محلل بسیار و مفتح و مجفف ست و از ین جهت ازالهٔ عفونت کند و جالینوس در مقالهٔ ثالثه از ادویه نوشته که مر در درجهٔ سوم از درجات ادویهٔ مسخن و مجفف ست و لهذا چون بر سیح حادث در سر بیاشند ممکن ست که الزاق آن نماید و نیز دران تلخی بسیار ست و بسبب این تلخی نیز قتل دیدان و جنین و اخراج آن نماید و دران از قبل این جلاست و لهذا در اکحال که برای قروح و آثار غلیظ در چشم می سازند مخلوط می نمایند و نیز بدین سبب در ادویهٔ مشروبه سرفهٔ کهنه و ربو قدیم می آمیزند و در قصبهٔ ریه خشونت حادث نمی کند چنانکه اشیای دیگر از ادویهٔ جالیه فعل می کنند بلکه دران جلا مقدار قصد ست و در ادویه مقابل ادواء گفته که مر دو قسم ست قسمی را مخلوط می سازند بشیر شجر فارفالس و آن شجرهٔ قتاله است پس آن مر را چون بیاشامند قتال می شود لیکن آن عجیب ست در اکحال و آن تحلیل ریم از چشم بغیر لذع کند و بسا ست که نزول آب چشم را که رقیق باشد در ابتدا متفرق گرداند و در میامر نوشته که مر بعمق اعضا می رسد بهر آنکه طبیعت آن لطیف ست حتی که اعضای وارمه را باستقصا چاق می نماید و رازی گفته بدین جهت آن از ادویه فتق ست و با قوالبعض مخلوط کرده می شود پس اثر آنها بعمق بدن می رساند و بعضی نوشته اند که مر گرم در آخر سوم و خشک در آخر دوم ست و خشک در آخر سوم نیز گفته اند و آن جالی و مجفف بی لذع و منضج و مسهل و محلل اورام بارد بلغمی و از جملهٔ ادویهٔ جلیله و عظیم النفع ست و حافظ و مانع تعفن و فساد ست و لهذا حکمای سلف اجسام مردها را برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد با بعض ادویهٔ مناسبه می مالیده اند و جالینوس گفته که بوی مر مصدع صحیح مزاجان ست علاوه از صاحبان صداع و بوئیدن آن مصدر و منوم ست و ذرور آن بر قروح سر مجفف آنست و بطبوخ آن در مضمضه حبس نوازل مزمنه کند و سعوط آن بوزن یک دانگ منقی دماغ ست و گیلانی گوید که طلای آن داخل بینی هر روز در زمستان با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و قطور آن با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده باشند و آن در سرکه سرشته چندانکه حل شود بر سر مسح کردن جهت درد صدغین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با بطبوخ آب مرزنجوش در مضمضه با پر مرغ حابس نزلات کهنه و بانشیدن آن طرق شعبه بسر ست و ضماد آن با زیرهٔ سیاه بروغن گاو سرشته جهت التیام قروح طبهٔ سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و شور سر مجرب سریع الاثر و بقول جالینوس استعمال آن با چند بیدستر با مینا و افیون جهت کوفتگی قروح گوش و ردناک برای یکم آن نافع و بعضی گویند گذاشتن فتیله آلوده بدان با ادویهٔ مذکوره مخلوط با هم در گوش جهت پاک کردن آن از ریم و تجفیف قروح التیام آنها و تسکین درد و تحلیل ورم ریاح آن نافع و مضمضه بدان با شراب و زیت استحکام و تقویت دندان و منع تاکل آن و استواری لثه و دفع رطوبت آن مفید و بقول گیلانی مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در سرکهٔ عنصل و با سرکهٔ ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ اهلیون و ابهل زنگار جهت تحرک دندان از رطوبت و رفع قروح متعفنهٔ دهان و لثه و دامیه و مضمضهٔ آن با سرکهٔ عنصل آمیخته هر روز جهت قطع خون بن دندان باعث خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بقول شیخ آن خوشبو کنندهٔ بوی دهن و مزیل بخر ست چون در دهن گیرند و اکتحال و طلای آن جالی آثار قروح چشم و پر کنندهٔ قروح آن و جالی بیاض آن و ظلمت بصر و نافع خشونت پلک و محلل ریم چشم بغیر لذع ست و اکحال آب نازل چشم را در ابتدا تحلیل کند اگر رقیق باشد و قوی ترین آن در اکحال مغشوش بنوعی آنست و نیز اکتحال محلول آن در آب مطبوخ زعفران یا زرد چوبه و یا در آب اسل یا پودینهٔ نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب نافع نوشته اند و با شیر زنان و با شیر خر و با سفیدی بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با فلفل مساوی شیاف ساخته در چشم کشیدن جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و با آب افشردهٔ غوبیج و با شقایق النعمان جهت جلای بیاض بقوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت چشم نافع و نیز بقول شیخ آن جید برای سینه ست و جهت سرفهٔ کهنهٔ رطوبی و ربو و نفث الدم و اوجاع پهلو سکوست و صفی آواز و این همه بسبب جلای لطیف بغیر تخشین ست و نگاه داشتن آن زیر زبان و فرو بردن آب آن جهت خشونت حلق و تصفیهٔ آواز نافع و بقول شارح گیلانی خوردن آن بقدر باقلا که آن دوازده قیراط ست نافع سرفهٔ کهنه و عسر النفس

و درد پهلو و سینه است و گرفتن آن در دهان نیز نافع سرفه است و گاه در ادویهٔ سرفه و عسر نفس آمیخته می شود و شیخ نوشته که مر خالص نافع استرخای معده و رطوبت آن و ماء اصفر و نفخ معده است شرباً و ضماداً و آن مدر حیض است خصوصاً حقنهٔ آن با آب سداب و یا آب افسنتین و یا آب ترمس و مخرج جنین و دیدان و حب القرع بسبب تلخی آنست و ملین انضمام فم رحم است و آشامیدن آن بقدر باقلا جهت قروح امعاء و سحج و اسهال نافع و بعضی نوشته اند که آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و درد آن مفید و آشامیدن صافی خالص آن جهت نشف رطوبات معده و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین شکم و اسهال صفرا و بلغم و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و ادرار بول و حیض موقوف شده و در درد گرده و مثانه و تلیین صلابت آن نافع و شارح موصوف نوشته که استعمال آن با افسنتین و یا با راسن ادرار حیض و اخراج جنین بقوت نماید و در زن سوده بآب برگ آس سرشته زن حمول نماید ازالهٔ بدبوئی فرج کند و چون زن نیم درم از آن با بیضهٔ نیم برشت بخورد کثرت سیلان خون رحم را حبس نماید و آن نافع اوجاع گرده و مثانه و مزیل مغص و درد رحم است طلاءً و آشامیدن آن نافع سحج کهنهٔ امعاست و حیض محتبس از سده یا غلظ خون فرود آرد و چون بآب حلبه حل کرده حقنه نمایند صلابت رحم را نرم کند و خوردن آن بقدر باقلا نرمی خشونت رحم نماید و چون بآب نعناع حل کرده حقنه نمایند برای بدبوئی رحم نیکوست و بدستور جلوس در آن و حمول آن در قبل با شراب سقط جنین بسرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع نفوظ نیابد و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چقندر جهت ادرار و فتق و ورم طحال و خوردن آن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از لرزه بچهار ساعت مانع لرزه است و طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمی و خنازیر خصوصاً با آب ترب و بقول گیلانی آن نافع ترین ادویه در علاج خنازیر است و ضماد آن منقی و مدمل قروح متعفنه در و یا نند گوشت صالح بر استخوان و مجفف بلهٔ قروح و جبر درج و مانع تعفن آنها و جالی آثار قروح و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جبر درج اعصاب و غضاریف مثل گوش و غیره و در دمانیدن گوشت استخوان برهنه از گوشت شده و با سرکه جهت قوباء و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصاً که اولاً عضو را با آب بارهنگ بشویند و بعد از آن بر آن بپاشند و ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن نماید و در نسخهٔ قانون شراب داخل نیست و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد زیر جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت تلع ثآلیل و کلف و لطوخ آن با شراب و شب یمانی جهت دفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب ترنج جهت سعفه و جرب و آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و یا زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و یا با ادویهٔ مناسبه جهت شکستگی استخوان مؤثر و آشامیدن آن با شراب جهت سموم بارده مثل سم عقرب و طلای آن جهت گزیدن هوام نافع و مضر گرم مزاجان و بوئیدن آن باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و بقول صاحب منهج مصلح آن بوئیدن کافور و یا مورد است هر کدام از این هر دو مسکن آن صداع است بدل آن صبر و گویند مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک باقلا تا نیم درم بدل آن بوزن آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جندبیدستر و فلفل هر یک از اینها هم وزن آن یا بحسب مناسب و مراعات امراض دهان و دخان مر که مانند دخان کندر می گیرند در سائر افعال مانند مر بزیادتی لطف و نشف و لیکن قوت تجفیف آن زیاده تر و آن لطیف غیر لذاع و در اوصاف دخان کندر است و برگ درخت آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد یا ذرور سوختهٔ آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوختهٔ آن با آب رافع جرب متقرح و سقوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجهٔ آن حابس حیض و ضماد سوختهٔ آن با پرسیاوشان سوخته جهت دراز کردن موی و آشامیدن برادهٔ چوب آن بقدر

و درم کشنده و الیا را نیز همین اثر ست و آن بمقام خود مسطور شد و خواص مر بقول اطبای هند در بول ذکر یافت و بقول اطبای انگریزی **مرجکو**
بباید **مرا** بضم میم و فتح رای مهمله و الف برگ ست که از طرف لاهور می آید و مشابه برگ حنا سر دست و سبک و دافع آسیب جن و پری و جذام و
فساد باد و صفرا و خون و کرم شکم **مرآتیه** اسم هدهد **المجوس** ست **مرابلا** اسم عنب الثعلب ست **مرار** بضم میم و فتح رای مهمله شدد و الف و سکون رای مهمله
ثانی اسم عربی نوعی از نبات خار دار ست که در آخر بهار و اول تابستان می روید و در مصر معروف بمر بر ست و اطبای آنجا بجای شکاعی استعمال
می کنند و در فعل قریب آنست و مردم دیار بکر آنرا از رود و به نامند و گیلانی گوید که آن نوعی از شکاعی و بادآورد ست و آن نبات ربیعی ست
برگ آن شبیه برگ چقندر و بسیار سبز رنگ مائل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از آن می روید و گل آن زرد
و در آخر هنگام خشکی خار دار می شود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند قرطم و بسیار تلخ می باشد و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و ساق آنرا
پوست جدا کرده می خورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست ست و بعضی با گوشت پخته نیز می خورند و نسبت آن میان زراعت در زمینهای
نمناک و چون شتر آنرا بچرد فربه گردد و در فربه کردن آن چیزی بهتر از آن نیست و لهذا آنرا شوک الجمال نامند معتدل در گرمی و سردی و خشک
در سوم و مفتح و ملطف فضاد آن جهت درد چشم و آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت امراض قصبه ریه و درد پهلوی
کهنه و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و تسکین حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تپهای کهنه و با نانخواه
با آبگینه سوده جهت شکستن سنگ مثانه و عسر البول و آشامیدن سه دانه آن با شراب جهت سموم نافع و مصدع ست مصلح آن کثیرا مقدار
شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا یک اوقیه است **مرار الصخر** و **مرار السخور** حنظل ست **مراره** بکسر میم و فتح رای مهمله و الف و فتح رای مهمله ثانی و در آخر ها
اسم عربی ست جمع آن مرارات و مرائر نیز آمده بفارسی زهره و بهندی پتا گویند و آن عضوی ست از اعضای مرکبه بدن حیوانی و آن ظرف
جهت صفرای متولد در جگر ست بقول شیخ قوی ترین زهرها از حیوانات چهار پایه زهره گاو پس زهره کفتار و خرس پس زهره بز پس زهره گوسفند ست سالم ترین زهرها
از پرندگان زهره خروس و ماکیان و دراج و کبک و سایر زهرهای طیور قوی تر اند از حیوانات چهار پایه و از زهرهای بسیار قوی و لذاع زهره حیوان شکاری ست خصوص بزرگ آن
و زهره شبوط و ماهی مسمی بعقرب بحری و سنگ پشت قوی اند از زهره حیوانات چهار پایه و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر ست و اسحاق گفته
که اقوی مرارات چهار پایان زهره شیر پس کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس غزال پس جاموش ست و هر قدر که حیوان تشنه تر و در جای
گرم خشک باشد غالبا قوی تر بود و نیز هر یک از زهرها بحسب نری و مادگی حیوان و اختلاف احوال از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی
و ریاضت و تعب و دوندگی و حرکت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیرها با شیای حاره و بارده مختلف می باشد
چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام گرسنگی و تشنگی و دوندگی و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند گرم تر و خشک تر و با حدت و قوی تر اند و از ماده و خصی
و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرده اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر می باشد و زهره انواع ماهیان حاد و قوی
می باشد خصوص زهره شبوط که سمی ست و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین زهرها مطلقا زرد مائل بسرخی برنگ طبیعی آنست و بدترین
آن زنگاری و لاجوردی و سرخ ناصع و تیره آنست و دیسقوریدوس گفته واجب ست که سر زهره را به بندند و در آب جوشان اندازند تا
اکثر ثلث آن بماند پس بیرون آورده در سایه خشک نمایند بجائی که نمناک نباشد و نگاه دارند و گویند کسی که اراده حفظ آن نماید هنگام ذبح
حیوان آن بگیرد و اگر ممکن باشد از زنده گیرند بهتر باشد پس برشته محکم بسته در ظرفی که در ان عسل باشد اندازند و سر ظرف به بندند و بر دارند
و طبع آن مطلقا گرم و خشک تا چهارم ست و گویند در سوم و حاد و جالی و شدید النفوذ و گیلانی گوید که چون زهره ظرف مره صفرا ست و هر عضوی
که در ان ماده بسیار باشد لامحاله طبع خود مائل بطبیعت آن ماده باشد ظاهرا جمیع مرارات حاد و جلا اند اما چون مراره را با مراری که اندر انست
بگیرند پس این حرارت و حدت بغایت مفرط باشد بسبب قوت حرارت صفرا و حدت آن و اما چون جرم مراره با نفراده اخذ کنند

پس این حرارت بغایت اندک باشد و همچنین حدت و این بهر آنست که جوهر مراره فی نفسه عصبی ست و اجرام عصبیه بذات خود بلید اند و حرارت و حدت در
جرم مراره بسبب اکتساب آن از صفرا حادث می شود و مرارات در قوت حرارت و یبوست و مانند آن مختلف می شوند باختلاف حیوانی
که ازان بگیرند در مزاج آن و نوع آن و سن آن و غذای آن و تدبیر آن و غیر ذلک انچه واجب کند آن اختلاف حال صفرا پس زهرهٔ که از حیوان
حار یابس مزاج باشد لامحاله صفرا در بدن آن بیشتر و حادتر باشد و لهذا زهرهٔ آن شدیدتر و قوی تر بود خصوصا چون آن حیوان کم خوار کثیر الحرکة
حار یابس غذا باشد بهر آنکه حیوانی همچنین باشد صفرا در بدن آن بیشتر و حادتر بود و حیوانی که انسی باشد آن در مزاج اقرب بمزاج انسان
بود فلهذا زهرهٔ آن قریب از زهرهٔ انسان باشد و اقرب باعتدال بود پس در حرارت و حدت و یبوست ضعیف تر باشد فلهذا زهرهٔ ماکیان چنین
باشد و زهرهٔ خنزیر بسبب کثرت اکل که لازم آن کثرت بلغم ست و قلت صفرا ست در حدت کمتر و در حرارت و یبوست ضعیف تر بود و مرارات
طیور بجمله حاد لذاع یابس می باشند و بعضی ازان بر بعض آن در قوت فضیلت میدارند و جمیع مرارات مفتح دهان رگهاست بلذع شدید و حرقت
موجبهٔ خود و در مراهم حمره می افگند و آنرا منع می کند و حاجت قروح بسوی مرارات قوی و ضعیف مختلف می باشد بحسب اوقات آنها و بحسب
نقای آنها و چرک آنها و زهرهٔ خروس و ماکیان و کبک و عقیبان و نراقب و طیور آبی و لقلق و غزال و حیوان ماکول و خوک و کفتار همه منقی قروح
از چرک آنهاست و سعوط کل مرارات اخراج فضول ردی نماید و جمیع انواع مرارات جالی محلل غلظ در چشم و زهرهٔ طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و
آثار چشم و اکتحال آن نافع ظلمت بصر و آب نازل در چشم با بتداء و همچنین جهت انتشار و بدمتور زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم
و انتشار و استعمال آنها جائز نیست مگر بعد تنقیهٔ بدن و سر و نافع ترین زهرها برای چشم از زهره چهارپایان غزال و بز کاوی ست و از طیور کبک [illegible]
زهرهٔ خروس و ماکیان و کلاغ و حداة و مرغان آبی و لقلق و کفتار و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت [illegible]
از چرک نافع و زهرهٔ عقرب بحری و سنگ پشت بحری و کفتار و کبک و عقاب و ماکیان و بز وحشی همه موافق ابتدای آب نازل در چشم
و قروح عارض برای چشم ست و زهرهٔ بز نر و گاو نیز جهت قروح تازهٔ گوش نافع و نشوق جمیع مرارات نافع چشم و لغایت مفتح سدد [illegible]
و لیسیدن زهرهٔ آهو و خر بار و غن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و ربو و زهرهٔ هر حیوانی مطلقا مسهل ست حتی زهرهٔ خنزیر چون بر ناف
بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین و اسهال نماید و فرزجهٔ زهرهٔ هر حیوان مدر حیض ست و طلای آن بانطرون و راتینج و گل [illegible]
جهت جرب متقرح نافع ست و بقول صاحب منهج شستن سر بزهره نافع تر از بدل آن چرک گوش و خواص زهرهٔ هر حیوان در ذیل
ذکر آن مسطور ست و بقول هندیان افعال و خواص مراره در پتا مسطور شد **مراس** اسم ثانی است **مرال** اسم ترکی [illegible]
مران بضم میم و فتح رای مشدد و الف و نون درختی ست که در کوهستان و زمین عرب میروید جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن سخت
و در ثمر آن قبض شدید و عفوصت ست و صاحب جامع گفته که آنرا قرانیا نامند و آن ثمر شجری ست که در کوهستان میروید برگ آن مانند برگ
آن درخت و ثمر آن شبیه بزیتون دراز سبز در حالت خامی و بعد پختگی رنگ آن برنگ خون میشود و آنرا میخورند و موافق قرحهٔ امعاست و بعضی
گفته اند که مران قرانیا نیست بلکه مران و مالیا یکی ست و بعضی آنرا درخت مر دانسته اند چنانچه در مر تفصیل آن گذشت بالجمله مران گرم و خشک
است و در ان قبض و تجفیف و آشامیدن برگ و یا عصارهٔ برگ آن بقدر یک درم تا دو درم با شراب و یا شیر جهت سم افعی گزیده نافع
و تتمهٔ خواص آن در مر ذکر یافت چه بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد و گویند که ثمر آن مدمل جراحات کبار ست در ابدان صلبه
گاهی ثمر آنرا میخورند هنگام ارادهٔ قبض طبع و آن نافع معده و احشا و مانع اسهال و سیلان خون ست اکلا و ضمادا و دمویها و حمولا و پوست درخت
آنرا سوخته چون با آب بر جرب متقرح طلا نمایند بسیار نفع کند و ضماد برگ آن بر موضع گزیدهٔ افعی نیز نفع بخشد و گویند که برادهٔ چوب آن
سم قاتل ست **مربا** انجات ست **مربای** کدو که آنرا اسیرنا مند در کدو مسطور شد **مرباقلن** بضم میم و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و الف

و فتح فا و ضم لام و سکون نون اسم یونانی ست و بعربی ذو انف و رقه است و آن خرنبل ست و بعضی نوشته اند که
که مربا فلن دو نوع ست یکی را خرنبل گویند و آن مذکور شد و دیگری را مرمانه نامند و دیسقوریدوس گفته که آن نباتی ست ساق
آن کوچک و آنرا شاخها نیست و نه شعبهاست و آنرا یک بیخ ست و برهان برگ الس و بسیار شبیه ببرگ بادیان ست و در ساق اندک تجویف و رنگ آن
مختلف و آن بازمین چسپیده و در تنی زارهای روید و چون خشک یا تر آن ضماد نمایند جهت خراجات در ابتدای ظهور آنها انچه از ورم آنرا عارض
شده باشد باز دارد و گاهی با آب و نمک جهت [illegible] می آشامند و جالینوس نوشته که قوت این دوا قوت مجففه است از تخفیف خود بدان حد میرسد که اندمال جراحات
می نماید مرتا بکسر میم و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و الف اسم اهلیله است مرتک بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی
و سکون کاف مرداسنگ سفید را نامند مرتکدا بضم میم و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و میم دوم و دال مهمله و الف اسم رتن جوت ست
مرتودبهوتا بضم میم و سکون رای مهمله و ضم تای فوقانی و سکون واو و دال مهمله و ضم بای موحده و خفای ها و سکون واو دوم و فتح تای فوقانی ثانی
و الف اسم کاندا است مرتی بفتح میم و رای مهمله و کسر تای فوقانی هندی مشدد و سکون یای تحتانی اسم مرهٹی ست مرچ بکسر میم و سکون رای مهمله
و جیم فارسی اسم هندی فلفل ست و آن سیاه و سرخ می باشد و هر دو نوع جدا مسطور می شود مرچ سیاه و آنرا کالی مرچ و گول مرچ و مریا و مرالیو
تو در سنسکرت [illegible] بمعنی آنکه در [illegible] رسیدگی بپاره دار پیدا می شود و یونیشتم یعنی مسلمانان بدان بسیار رغبت می دارند و مریچم که اسم ست و کرشنا یعنی
سیاه رنگ می دارد و اوشنم بمعنی گرم مزاج و تیزی نامند و آن نزد هندیان تیز و تند و گرم و خشک و دافع فساد بلغم و باد و تنگی نفس و خناق و کرم شکم
و هاضم و قلیل و صفرا انگیز ست و بعضی گویند که آن برباد و صفرا غصه کند و وقت هضم هم تیز و تند ست و درد شکم و کف برباید و قسمی از مرچ سیاه
است که بزرگ تر از آن می باشد و آنرا در هندی بول مریا گویند و آن نیز تیز و تند و سبک و دافع بلغم لزج و باد و کرم شکم و درد آن و هاضم ست و طبع
را خوش کند و خواص آن بقول اهل یونان در فلفل گذشت مرچ سرخ که آنرا لال مرچ و کاچ مرچ و مرپکایا و بلاطینی کپسیکم و در انگریزی چلیز گویند
و آن بار نباتی ست ما بین شجر و گیاه و تابدو ذراع و برگ آن شبیه برگ ریحان و از آن سبزتر و خردتر و سخت و گلش سفید مثل یاسمین در یزد و بار او
طولانی تا بقدر انگشت مستدیر و صنوبری شکل و بطرف دنباله غلیظ و مخروطی و بطرف سر آن باریک صنوبری و مجوف پر از تخم سفید مائل بزردی و
پهن شبیه بتخم تاتوره و از آن کوچک تر و ثمر مذکور در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ و براق می گردد و قسمی از آن گرد مثل گروهه و آنرا مرچ خراسانی
نامند و نوعی برابر قرنفل می شود و آنرا کلافری و لونگ مرچ گویند و این در تیزی شدید تر ست گرم و خشک در سوم و بقول بعضی در اول چهارم
حاد محرق خون مولد صفرا و بواسیر مصلح آن روغنها و شیرها بدل آن دو وزن آن دار فلفل و طلای رقیق آن با آب حل کرده دافع درد سر بلغمی ست
لیکن باید که اول بر موضع درد روغن مالند تا حدت زیاده نکند و مجرب ست و بعضی گویند نوع کوچک آن نر بود و نوع بزرگ آن ماده و آن اصلاح
گوشتها و ترهها نماید و لذیذ تر سازد و هاضم طعام بود و رطوبت دماغ و معده ببرد و اعضا را قوت دهد و بادها بشکند و نزله و سرفه را مفید بود و تریاق
ضرر آبهای مختلف و ردی ست و در حق مرطوب مزاجان که بلغم در بدن ایشان بسیار بود حکم اکسیر دارد و فربهی مفرط بلغمی را تحلیل کند و یک عدد
چون فرو برند هیضه را فی الفور نفع دهد و گرم و خشک مزاجان را مضر دارد و اصلاح او آنست که تازهٔ او را در سرکه پرورده باستعمال آورند و از
اکثار آن اجتناب اولی ست و در طعام مصلح اوست و مقدار مستعمل آن در طعام بقدر ذائقه خورنده است و بعضی می نویسند که آن حابس حریف
لذاع محرق زبان و حلق و دهن ست بحرافت خود و شور و محرک صفرا و مجفف لیکن ملذذ طعامها و ذائقه دهندهٔ زبان و مشهی طعام و در هند اعلی
افاویه برای شوربا و مقبول ست و باستعمال آن و اختلاط آن با مطعومات دفع ضرر آنها می شود و مفتح و مقطع و اکال و محرق و چون خشک
آنرا مع تخم سائیده بر سرطان به بندند گوشت مرده را می خورد و گوشت صالح هم و [illegible] قبری نماید و پوست خشک آن حابس سلس البول ا[illegible]
و مضر گرم مزاجان و مهیج صفرا و مصلح او ترشیها و آب سرد ست مرجان بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح جیم و الف و نون اسم عربی ست

و بفارسی نیز مشهور بدان و کامه و خرد مک نیز گویند و بهندی مونگه بر والادیالا نیز نامند و آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت ست و سرخ و سفید
و سیاه نیز می باشد که در بحر یمن و در زیر آب از زمین می روید تا بقدر یک ذراع و زیاده نیز و باشاخهای بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ
سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم گره آنست و بعد از ان سفید باوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و مادهٔ تکون آن اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ
مختلطه باآب و هوای حادث اناالبخره محتقنهٔ زیر زمین آن دریا و میان احجار ست که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم می رسد و هنگام زلزلهٔ
و قوت و غلبهٔ ابخره بروز انهار از خلل و فروج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته بری آورد و بعد از برآمدن منشعب می گردد بشکل نبات و درخت
و اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر می گردد و بصورت سنگ می شود و گویند که آن اول متولدات نباتیه و آخر متولدات حجریه است و در
بحر طوس و اندلس بهم می رسد و جائی که بسیار عمیق ست آلات سرب وغیره از اثقال بردام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و براطراف جانب
حرکت می دهند تا برآنها پیچیده گردد پس بزور می کشند تا شکسته و جدا گشته برآید و جاهائی که عمق آب آن کم ست غواصان در آب فرو رفته بر سن بسته
شکسته بری آورند مزاج آن سرد و خشک در دوم و گویند سرد در اول ست و سیاه آن سرد و خشک در سوم آشامیدن نیم درم آن قابض و
مجفف و حابس سیلانات و مقوی اجفان و غرب آن تا نیم درم با کثیرا قاطع نزف الدم و شرب یک درم آنرا بامونه هرجمیع سموم دانسته اند
و تعلیق آن برمعده جهت جمیع امراض آن بالخاصیت نافع و همچنین تعلیق آن جهت ترسیدن اطفال در خواب مفید و در سائر افعال مانند یسح آن
یعنی بسد ست که مذکور شد و کذا دستور احراق آن **مرجانی** بکسر میم و سکون رای مهمله و فتح جیم فارسی و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی
اسم هندی حب النیل ست **مرجدالا** بکسر میم و سکون رای مهمله و فتح جیم و دال مهمله و لام و الف بهندی اسم خربای سلیمانی ست **مرجکا** بضم
میم اسم مر ست بقول اطبای انگریزی محرک و مقوی و دافع بلغم و مدر حیض ست و مقوی هاضمه و با ادویهٔ فولادیه و کینین آنرا می خورانند و در
ربو و سل نیز می دهند **مرچوبیجا** بضم میم و سکون رای مهمله و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح جیم و الف اسم
هندی بانس ست **مرچوماک** اسم عدس ست **مرچیاگنده** بکسر میم و سکون رای مهمله و کسر جیم فارسی و فتح یای تحتانی و الف و فتح کاف
فارسی و سکون نون و دال مهمله و خفای ها اسم هندی اذخر ست نزد هندیان گیاه اذنازک و شیرین و پرمیو و دفع کند و عصارهٔ آن در چشم اندختن
ناخنه را دور سازد و خارش را نافع و صفرا بیفزاید **مردار غاجی** اسم عنب الثعلب ست **مردارخوار** اسم رخمه است **مرداسنگ**
بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی اسم فارسی ست و معرب آن مرداسنج و نیز
در فارسی مرداسنگ و بیونانی لیثارغورس گویند و دیسقوریدوس آنرا الیثوخوس نامیده و آن جسمی حجریست مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن
و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق می سازند و گاهی از غیر اسرب بعمل می آورند چنانچه صاحب جامع گفته که بعضی از ان از رصاص می سازند
و بعضی از نقره و گاه از طلا و این بهترین اقسام مرکب ست و بعد آن نقرئی و در جوامع ادویه نوشته که مرداسنگ یعنی سنگ مرده است و
بدین اسم بهر استیلای سردی و خشکی بران موسوم شده و آن معدنی ست و صنعت را نیز دران اثر ست و نوعی از ان که آنرا مرتک نامند آن معمول و
مصنوع ست و گویند طلائی آن سرخ و نقرئی کبود و رصاصی مائل بسرخی و زردی ست و بهترین آن اصفهانی صاف براق زرد رنگ مائل بسرخی
سنگین سهل الانفراک آنست و سفید آنرا مرتک نامند چون خواهند که آنرا سفید گردانند باید که در پشم سفید پیچیده باآب و اقلا بجوشانند و بعد از
مهرا شدن اقلا و سیاه شدن پشم آب اقلا و پشم را تبدیل نمایند و طبخ دهند و همچنین کنند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات ست
برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن لطیف تر و حدت آن کمتر از غیر مغسول ست و طریق غسل آن انیست که مرداسنگ هرقدر که خواهند
باریک بسایند و با آن نمک نیم وزن آن بیامیزند پس آب باران بریزند بمقداری که چهار انگشت بالای آن آید و هر روز سه مرتبه بهم زنند
و در هر هفته یک بار تبدیل آب آن نمایند و گویند که تا چهل روز بگذارند و در هر روز دو مرتبه برهم زنند و در هر هفته یک مرتبه آب را

مرجانی
مرجدالا
مرجکا
مرچوبیجا
مرچوماک
مرچیاگنده
مردار غاجی
مردارخوار
مرداسنگ

تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و بدین طریق غسل نیز سفیدی گردد بالجمله مزاج آن مائل بگرمی ست و در آخر دوم و تا
سوم خشک و مغسول آن سرد در اول و خشک در سوم و سفید کردهٔ آن که مرتک نامند الطف و اقوی و گیلانی گوید که مرداسنگ مجفف و قریب از اعتدال
در حرارت و برودت ست زیرا که حراق آن گرچه انرا افادهٔ حرارت نموده لیکن مادهٔ آن بسیار بارد ست و از مغسول کردن آن حرارت مستفاده با حراق
لامحاله کم می شود و چنانچه زنگ بعد غسل سرد می شود فلهذا مرداسنگ مغسول بارد مجفف ست و تجفیف آن لامحاله کمتر از تجفیف غیر مغسول ست و
شیخ نوشته که طبع آن نزدیک جالینوس مائل بتجفیف ست لیکن تجفیف لا بتحان ضعیف التبرید نزد غیر آن مائل ببرودت بسیار و مغسول آن لامحاله بارد ست
و آن قابض مجفف ست و جلای اندک با قبض و تغریه نماید و تلطیف غلیظ کند و قبض و جلای آن هر دو اندک ست و آن مادهٔ مراهم ست بجمع ادویه
و تکسیر افراط تحلیل و تاکیل و قبض یعنی حدت ادویه که در مراهم جهت تحلیل و تاکیل افتد بشکنند بهر آنکه ان ادویه شدید الحدت و خورندهٔ مثل زنگار بود
و گویند که اقسام آن سم قاتل و از داخل غیر مستعمل و محلل و مغری و مسدد و حابس و جالی و دور کنندهٔ گوشت فاسد زائد و رویانندهٔ گوشت صالح
و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و جامع ادویهٔ مراهم و کاسر شدت تحلیل ادویهٔ محللهٔ قویه و خورندهٔ گوشت فاسد عفن و از خاصیت آنست که چون در
سرکه اندازند آنرا شیرین گردانند و شیخ گفته که آن خوشبو کنندهٔ بوی بدن و بغل و مانع خراش ران و جالی کلف و آثار سیاه و خون مرده است و
خصوصا مغسول آن و مزیل آثار جدری و مانع عرق و منبت لحم در قروح بالعرض ست لیکن جالینوس گفته که آن منقی نیست و نه موسخ و نه
منبت بلکه آن مادهٔ مراهم ست و سحج مغابن و رانها را نفع کند و بعضی نوشته اند که طلای آن منشف قروح رطبه و منقی قروح بالعرض
بمعاونت ادویهٔ مناسبه و طلای آن با مثل آن گوگرد زرد و سرکه و روغن مورد سوده جهت شری و جوششهای پر آب و طلای سفید کردهٔ آن رافع آثار حکه
و جرب و نافع سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویهٔ حاده و جهت دفع بدبوئی عرق و سحج جلد موثر خصوصا با روغن گل و طلای آن با سرکه و زیت
جهت رفع قمل نافع و چون با روغن زیتون چهار وزن آن بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد طلای آن بهترین ادویهٔ انشقاق مزمن ست و طلای آن
غیر سفید کردهٔ آن با آهک سیاه کنندهٔ جلد و موی و ذرور آن جهت قروح میان انگشتان پا نافع و اختلاط آن با سائر ادویهٔ جرب و حکه نافع بلکه جهت
و سفید کردهٔ مغسول آن در کحلها افتد و جلای چشم کند و جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحهٔ چشم نفع بخشد و چون سائیده با روغن آمیخته بر قروح
بینی و لب طلا نمایند نفع کند و طلای آن با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب ست و بقول شیخ آشامیدن آن حابس بول
است و زنان بلاد ماوراء النهر اطفال را برای خلفه و قروح امعا و اسهال می خورانند و آن نافع سحج ست چون اندکی از آن در آب حل کرده
بیاشامند و بقول حکیم مومن در بلاد دار المرز جهت دفع کرم شکم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند تا کرم ها دفع نگردند مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع
اقسام کرم بیعدیل ست و بقول ابن تلمیذ نیم درم سفید کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و ادخال سفید کردهٔ آن در حقنها حابس
اسهال قروحی و سحجی ست و بقول صاحب منهج مضر امعاست مصلح آن شیر تازه بدل آن سلیقون و خوردن دو درم آن سم قاتل و کشندهٔ انسان ست
باحداث حبس بول و انتفاخ شکم و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و سفیدی آن و اختناق و گاه منجر بانشقاق امعا گردد و علاج
آن تنقیهٔ بدن ست بقی کردن از آب شبت و انجیر و خورانیدن مرکی سه درم با آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن شوربای گوشت خرفان و خروس کهن
و آب گوشتهای چرب و مالیدن لطوخات معرقه و روغنها بر بدن و خوردن زنجبیل مربی و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و گل حنا و ناردین و
طلا و بهتر آنست که با روغن گل آمیزند و دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرکی با یک اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه نمایند بحقنهای
لینه و مصلح آن بقول اطبای هند خاکستر کاه شالی ست مردبهوا بفتح میم و ضم رای مهمله و سکون دال مهمله و فتح بای موحده و خفای ها و فتح
واو و الف یعنی آنکه باد از آن پیدا می شود اسم قسمی از نهل ست که آنرا دیوار نهل می گویند و نیز اسم بیلی ست که آنرا در هندی نکی ترری
نامند مرولا بکسر میم و سکون رای مهمله و ضم دال مهمله و فتح لام و الف اسم خرمای سلیمانی ست مردم گیاه اسم بهمن کبیر ست بیروج الصنم را

مرد بهو

نیز گویند مردونشپ بضم میم وسکون را وضم دال مهملتین وسکون واو وضم بای فارسی وسکون شین معجمه و بای فارسی دوم بمعنی گل نازک و
نرم اسم گل درخت گلیساست مردوپهل بمعنی بار نازک اسم بار درخت سیندی وتار ست و نیز آمله و بار درخت ملود لمار اگویند و بزیادتی
میم در آخر کلمه اسم کنول وشاخ آنست مردوتوک بضم تای فوقانی وخفای واو وضم کاف اسم بهوت پتر ست مردودربها بفتح دال
دوم وسکون رای مهملتین وضم بای موحده وخفای ها والف اسم دوب ست مردوکانٹی بضم میم وسکون رای مهمله وضم دال مهمله وسکون واو
وفتح کاف والف وخفای نون وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم مهاور ست ونیز اسم ملیم ست مردوکنٹاک بفتح کاف وخفای نون
وفتح تای فوقانی هندی وسکون کاف دوم اسم خار درخت گل مهندی ست مرز دیسقوریدوس گفته که آن شرابی ست که از جو می سازند و
بعضی مردم بدان خمر استعمال می کنند مصدع وردی برای اعصاب ست وگاهی از گندم می سازند مرزنجوش بفتح میم وسکون رای مهمله و
فتح زای معجمه وسکون نون وضم جیم وسکون واو وشین معجمه معرب مرزنگوش فارسی ست و بعربی سمسق وحبق الفیل وعنقر و بیونانی مرقوس
واناغیلس وثاموس وطامیوس و بهندی مروا نامند و آن غیر از آذان الفار ست جهت آنکه برگ آن هیچ مشابهتی بگوش موش ندارد بلکه طولانی
و نبات آن از جملهٔ ریاحین خوشبو ست و در باغها زراعت آن می نمایند و نبات آن تا بدسه ذراع با شاخهای پریشان و برگ آن طولانی اندک
باریک کم عرض وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن شبیه تخم ریحان وشفاف وکسانی که آنرا آذان الفار دانسته اشتباه نموده اند و دیسقوریدوس
گفته که آن نباتی ست با شاخهای بسیار و بر زمین منبسط و برگ آن مستدیر و بر آن زغب و آن بسیار خوشبو و سخن آن در اکلیلها استعمال
می کنند طبع آن گرم در آخر دوم وخشک در اول آن و بقول شیخ گرم وخشک در سوم و جالینوس گفته که قوت این نبات قوت لطیف ست و آن
تسخین وتجفیف در درجهٔ سوم می کند بالجمله آن ملطف ومحلل ومفتح وجالی وجاذب وقوی تر از سیسنبر ست ومفتح سدد دماغ ونافع شقیقه وصداع
رطوبتی وصداع سوداوی ورياح غلیظه و درد گوش لطوخاً وقطوراً وگویند آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ وخیاشیم ونافع امراض
مذکوره ومالیخولیای مراقی ولقوه وحابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات ورياح دماغی ست و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ وسرعت مستی
شراب ومنع خمار وتفتیح سدهٔ منخرین وسعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ از اخلاط بارده وسخن آن ونافع لقوه وصرع ست وطلای آن با خل
در حمام جهت درد سر بار دمجرب واکتحال آب آن جهت ابتدای نزول آب در چشم وضعف باصره وطلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار
سبز خون منجمد خصوص زیر چشم وخائیدن آن با نمک وفرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات وآب از دهان و مسیح نوشته که نافع اوجاع بارده ورطب
است وچون جوش داده آب آن بر سر ریزند و یا برگ آن ببویند مرض سوداوی وبلغمی را نفع کند و مرزنجوش مرض لقوه فعل نیک دارد و
فعل آن اکثر از تمام اندر انست واسحق بن عمران گفته که مرزنجوش مفتح سدد یست که در سر باشد وگدازندهٔ بلغم وقاطع صداع بارد ونافع
زکام واوجاع بارده ورياح غلیظه است وچون هر نهید ببویند بزودی سکر آرد وگیلانی گوید که ضماد آن برا ورام چشم می نمایند چون برگ تازه
یا خشک آن ترکرده بر تهیج ریحی وبلغمی نهند تسیل آن نماید وشرب آن بقدر پنج درم مزیل شری بلغمی ست وضماد آن با مثل آن مغزه نافع
درد کمر وکنج ران ودر روغنهای مزیل اعیای افتد و نفع قوی می کند ونطول آب مطبوخ آن بر سر نافع اوجاع بارده ورياحیه غلیظه
ورافع شقیقهٔ سوداوی وبلغمی ست وچون ادامت بوئیدن آن وانکباب بر بخار آن واستنشاق آن نمایند در نفع قوی تر از ریختن آب
آن بر سر ست و بوئیدن آن ونطول آب آن مزیل سدهٔ منخرین وسر ست وچون با ادویهٔ نافعه کثرت نزلات در مقدم دماغ بسر شند
نفع بین نماید وچون تازهٔ آن با زیره بخورند وجع الفواد بارد وخفقان معدی را زائل کند وچون طبیخ آن هر روز یک اوقیه بنوشند
جهت استسقا وعسر البول ومغص نفع کند وچون تازهٔ آن با گوشت مویز نقط ویا با سرکه سوده بر نتو خصیتین نهند ازالهٔ آن نماید اگر
ملتهب نباشد وگویند آشامیدن مطبوخ آن مفرح ونافع درد سینه وسرفه وضیق النفس وخفقان و وجع فواد وسخن معده وعا

اعضای باطنی و احشا و محلل ریاح سیر و رافع خفقان و مستسقای عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی ست و فرزجهٔ آن مدر حیض و طلای آن
محلل اورام بلغمی و با بزر البنج جهت ورم پستان و با دهن سوسن جهت التوای عصب و درد کمر و کنج ران و با عسل جهت رفع اعیا و با سرکه جهت رفع
کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت بعد فراغ از آن مانع اثر سفید زخم آن و ضماد آن با سرکه جهت گزیدن عقرب و بخور آن گریزانندهٔ
هوام و رافع مضرت هوای وبائی ست مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه
بدل آن سیسنبر و گویند افسنتین و در ماحوز دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شاهبانک برگ یاسمین نیز گفته اند و صاحب منهاج نوشته
که آنرا از داخل و خارج استعمال می کنند و مضر بدماغ حار ست مصلح آن نیلوفر بدل آن نمام و روغن مرزنجوش را مثل روغن آس میسازند
و بهتر آنست که رنگ آن سبز و بران بوی مرزنجوش غالب باشد طبع آن گرم و خشک و مفتح سدد دماغ و مسخن آن و مزیل ریاح غلیظه است
و شیخ می فرماید که قوت روغن آن مسخن ملطف حار ست مالیدن آن نافع فالجی که گردن را بسوی خلف مائل گرداند و بفالج مطلق نیز و پنبه
را بدان آلوده در گوش نهادن نافع سدهٔ گوش ست و نافع انضمام رحم مؤدی باختناق آن و گویند که آب آنرا با هم وزن آن روغن زیتون
بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس مالش بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و اعیا و قطور آن جهت درد گوش و تفتیح
سدهٔ آن و گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع ست افعال و خواص این بقول هندیان در مروا خواهد آمد **مرزه** اسم فارسی صعتر بستانی ست
مرسا بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف قسمی از جولانی ست **مرسطس** بفتح میم و رای مهمله و فتح سین مهمله و ضم طای مهمله
و سکون سین مهملهٔ ثانی اسم نبطی درختی ست بقدر ریک قامت برگ آن باریک مثل موی و با هم پیچیده و با رطوبت چسپنده مانند عسل و تند
بوی و تلخ و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن گرم و خشک در سوم طلای آن جهت گزیدن افعی و سائر هوام سمی و برگ و پوست آن سوخته با آرد
و در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت
مؤثر و آشامیدن دو او قیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درختی می روید و چون شاخ
آنرا بریده دفن کنند و آب دهند بعد از چهل روز خطر ماکول روید **مرسامیلا** اسم خوخ ست و **مرسین** اسم آس ست **مرسیا اغریا** آس بری ست
مرسیا ایمارس آس بستانی ست **مرسیون** اشنانست **مرطلا** اسم دخن ست **مرطوس** نزد صاحب حاوی الادویه مرماحوز و نزد
بعضی مرطوس ست **مرسلون** بلغت سریانی دارچینی ست **مرسیا** بیونانی ریحانست **مرطیس** قسم سیاه مرطیس ست **مرعزی** اسم دیبست
مرعزی بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یای نسبت اسم سریانی ست بفارسی مرغز نامند و آن کرکی از پشم بز و از
موی بسیار نرم ست و اکثر سفید می باشد و از ان لباس می بافند بقول ابن رقیه جامهٔ آن گرم و تر و نرم تر از صوف و جامهٔ آن در گرمی گرم تر از انست
و آن و پوشیدن آن موافق طبیعت انسان و مشاکل جمیع اقسام امزجهٔ مردم و ابدان را نرم می دارد بسبب کثرت نرمی که اندر انست و مسخن گرده
و مقوی کمر و محرک باه و مسمن مبرودین ست **مرغابی** بضم میم و سکون رای مهمله و غین معجمه و الف ممدوده و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی
اسم فارسی ست و بیونانی برولا و بعربی ابن الماء و ذ نامند و گویند که اوز اسم جنس مرغابی ست و مراد نوع کبیر آنست که قاز باشد و ماهیت
آن معروف ست اهلی و بری می باشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بری آن پرواز می کند و ازین کلام مفهوم می شود که بط اهلی نیز شامل
مرغابی ست بالجمله جمیع اقسام آن گرم تر تا دوم و تا آخر آن نیز گفته و غلیظ الغذا و دیر هضم و بازوی آن خفیف تر و گویند چون هضم شود
مسمن بدن محرک باه است و پختن آن با مصالح گرم بهتر و مصلح آن آبکامه و آب انار ست و گوشت آن قریب از گوشت میش ست و از
اغذیهٔ نافعه برای سردی جگر و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارة ست و چون با زهومت بسیار ست باید که بعد ذبح
دو سه ساعت آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آن را کنده شکم آنرا شگافته پاک شسته بپزند و این در

مرزه
مرسا
مرسطس
مرسامیلا
مرسین
مرسیا اغریا
مرسیا ایمارس
مرسیون
مرطلا
مرطوس
مرسلون
مرسیا
مرطیس
مرعزی
مرغابی

غذا قلیل تراز اکیان ست و مهرانچه آن جهت زیاده کردن منی و گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه والتیام فتق اکلاً وضماداً مؤثر و آن مسخن مرد و زن
است و محرورین را از خوردن آن بزودی تپ حادث می گردد و بدستور بریان کرده بطون آن با مصالح گرم چون فلفل و دار چینی و زیره
و امثال اینها دستگدان آن لذیذ و غلیظ و دیرهضم و چون هضم گردد غذای بسیار از ان متولد شود و جگر آن لذیذ ترین جگر حیوانات امثال
آنست و غذائیت این از انها بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم والغذا و آن سبک ست بسبب کثرت حرکت و ریاضت و
کثیر الغذا است بسبب کثرت گوشت دران از بازوهای طیور دیگر و مغز سر آن طلا کردن جهت ورم مقعد مجرب و پیه آن عظیم المنفعت در تسکین اوجاع
ولذع و رعشه بدن و آن افضل شحوم طیر ست مالیدن آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن
و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه و شرب آن نیز برای تشنج و قطور آن نیم گرم در گوش مسکن درد و ضربان آنست و برای دفع اذیت آبی که
در گوش رفته باشد نافع و ضماد آن با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیة نافع و زردهٔ تخم نیم برشت جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه
و حفظ آن و زوال نسیان و سرفهٔ خشک و قطور آن بازیت نیم گرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و خون آن با آب نوشیدن جهت درد مثانه
و شکستن سنگ بسیار نافع و خوردن پوست تخم آن سوده جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و سرگین آن جهت سرفهٔ خشک مفید و بعض
خواص مشترکه مرغابی و لبط و ربط مسطور شده **مرغ الهی** اسم درشان ست **مرغ حق گو** اسم فارسی قمری ست **مرغ سلیمانی** اسم هدهد ست
مرغ سنگ اشکنک اسم فارسی قطاة ست **مرغک سقا** اسم سقراغون ست **مرغی** بضم میم و سکون رای مهمله و کسر غین معجمه و سکون
یای تحتانی اسم هندی ماکیان است و آنرا مرغا نامند و بعضی آنرا مرغی کا انڈا گویند **مریق** بکسر میم و سکون رای مهمله و قاف مرقه با اضافه ها اسم
شیرابا است **مرقاقی** بفتح میم... مرقه شامل تاتوره و افیون ست **مرقشیشا** بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه
و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه ثانی و الف اسم یونانی ست و آنرا مارقشیشا و تورکیطس و توریطون و بسریانی کیفا نورا نیز گویند و بعربی
حجر النور و حجر الروشنائی و بفارسی حجر روشنائی نامند بجهت آنکه برای روشنی چشم بسیار نافع ست و بهندی سون مکهی و سونا مکهی و تاره مکهی و سیران نیز
گویند و آن قسمی ست از حجر براق از تشیبه ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی می باشد و در معادن اینها پیدا می شود و هر یک برنگ آن
فلز و منسوب بدان و حکم هر یک مانند آن معدن ست و آن بهتر از ان است که از حجر معلومی و قوی ترین آنها نحاسی ست گرم و خشک در آخر
دوم و قیل شیخ الرئیس خشک در سوم و قیل... در تلطیف و تحلیل و جلا و تحلیل خون و قوت آن قوی ست و آن از ادویه اکاله و با
سمیت است استعمال آن از داخل جائز نیست مگر از خارج و هر قدر که در سحق آن مبالغه نمایند نافع تر باشد و گویند تا آنرا باریک نسایند
منفعت آن در اطلیه ظاهر نمی گردد و بقول رازی از خواص آنست که چون آنرا در گردن اطفال آویزند در خواب نترسند و اکتحال سوخته و غیر سوخته
آن جلای چشم و مقوی آن و محلل بیم ... آنست و طلای سوختهٔ آن با روغن تخم ... زائل قروح والتیام آنها نماید و تسکین و تحلیل اورام صلبه
کند و داخل مراهم محلله کرده می شود و بسبب تحلیل و الحاجی که دارد و گویند با زرنیخ ... قروح و خورندهٔ گوشت زائد ماسر در ریانیده
گوشت صالح ست و طلای آن محلل رطوبات که زیر جلد محتقن باشد و بقول ابن ماسه بصری محلل ماده شبیه بریم که در اجزای عضل جمع شده با
طلای آن با سرکه نافع بهق و بیتی و نمش و آثار ست و مغسول بران نرم و باریک کند موی و باعث تجعید آن و محرق و مغسول آن
لطیف تر و گرمی آن کمتر و طریق احراق آن آنستکه بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی تکرار این عمل
نمایند و نزد بعضی چنانست که در ظرف گلی نو کرده سر آن بگل حکمت گرفته در تنور گرم دارند تا سوخته شود و طریق غسل آن آنست که بآب
سحق کرده بآب بشویند مکرر بحدی که سیاهی در آب ظاهر نشود و بعضی گویند که طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیاست و اهل مصر مصفای
زاجست استسقاء و بواسیر و اوجاع گرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال می نمایند و بجهت دفع سموم مشروبه

مرغ الهی
مرغ حق گو
مرغ سلیمانی
مرغ سنگ اشکنک
مرغک سقا
مرغی
مریق
مرقاقی
مرقشیشا

نیز بدل آن مغنیسا ست مصنوع از مس یک آثار و روی و توتیا ربع آثار و سرب ثمن آثار و قلعی نصف ثمن آن و سنگریزه سرخ سوده نیم آثار همه را یک جا گداخته در ان ربع آثار سم الفار زرد سوده در هنگام گداز بپاشند و در جای ریزند شبیه بر قشیشا در رنگ می شود افعال و خواص این بقول اطبای هند درسون مکهی مسطور شد **مرگ** بکسر میم و سکون رای مهله و کاف فارسی بهندی اسم آهو ست و بهندی هرن نیز گویند و بزبان تلنگی جنکا و بسنسکرت سارنگ نامند بقول هندیان گوشت اقسام آن شیرین و ترش و نمکین و تلخ و تیز و زمخت یعنی هر شش طعوم که نزد الیسان مقرر ست درین گوشت ست و سرد و سبک و مشهی طعام و نفاخ و دافع فساد اخلاط ثلثه و خون و مقوی اعضا و دل و دافع تپ و گوشت این را از غذای دوائی شمرده اند و بعضی نوشته اند که گوشت او بامزه و شیرین در روشن کننده طبع و دافع باد و صفرا و مزیل لاغری و مقوی باه و خواص آن بقول یونانیان در آهو مسطور شد **مرگاندچها** بکسر میم و سکون رای مهله و فتح کاف فارسی و الف و نون و فتح دال هندی و جیم و ها و الف اسم مشک ست **مرکب** اسم فارسی مداد ست **مرکٹی** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح کاف و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی اسم بندر و کوچ خرد ست **مرگ چڑا** بکسر میم و فتح رای مهله و سکون کاف فارسی و کسر جیم فارسی و فتح رای هندی مهله و الف حیوانی ست که بکنار های آب یافته می شود در ادویه مبهیه بکار می آید و چون صرع اطفال را نافع می دانند لهذا بدین اسم میخوانند و چڑا از ان جهت گویند که در شکل مشابهت به گنجشک سیاه دارد **مرگل** بکسر میم و سکون رای مهله و ضم کاف فارسی و سکون لام بزبان تلنگی نام جلگوسه ست **مرگ مدا** بفتح میم دوم و دال مهله و الف اسم کستوری ست **مرگ ماہی** بفتح میم بفارسی ماهی سرخ ست **مرگ موش کانی** اسم فارسی سم الفار ست **مرگ موش عملی** اسم فارسی دیگر سم الفار ست **مرگ نابھی** بکسر میم و سکون رای مهله و کاف فارسی و فتح نون و الف و کسر بای موحده و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم کستوری ست **مرگ منیہا** بکسر میم و سکون رای مهله و کاف فارسی و فتح نون و سکون یای تحتانی و کسر نون ثانی و سکون یای تحتانی دوم اسم هندی قسمی از ماهی ست که دست و پا مثل سام ابرص دارد و بزرگ آن تا دو شبر و کوچک آن بقدر یک شبر خوردن گوشت آن مقوی باه است نر آنرا مرگ نینی و ماده آنرا مرگ نینی پهلی نامند چون صیاد آنرا بگیرد استخوان که در گردن نر آن مثل کوهان شتر ست از کاند جدا نموده او را باز در دریا رها می کند استخوان مذکور مثل هلیله می باشد اگر آنرا در آب بر سنگ سوده قدری از ان بصاحب صرع تا هفت روز بدهند فائده کلی بخشد و مجرب ست **مرکیوڑی** اسم سیماب ست نزد اطبای انگریزی مرکبات این بسیار اند و گویند که از خوردن آن تا عرصه کیفیت سیمابی پیدا می شود و علامتش آنست که نبض سریع و صلب می شود و در بدن حرارت مثل بخار محسوس می شود و در نفس یک گونه بو می آید و لثه ورم می کنند بعده همه دهن ورم می کند و در گلو دردی شود و در دهن و حلق زخمها می افتد و صحت اکثر امراض منحصر برهمین کیفیات می دانند مثلا سیماب دافع سوزش ست بدین سبب که خون ضعیف می کند در امراض آتشک وغیره مرکبات این بسیار مفید اند و صفرا زیاده می کند و ملین نیز هستند اطفال بسیار کوچک را مفید اند **مرگوروار** بضم میم و سکون رای مهله و ضم کاف فارسی و سکون واو و رای مهله و فتح واو دوم و الف و رای مهله ثانی اسم پاٹہا ست **مرل** بفتح میم و رای مهله و سکون لام اسم قسمی از ماهی ست و آن دو نوع ست یکی آنکه پشت و بازو سیاه دارد و زیر شکم اندک سفیدی بود آنرا مرل نامند فقط و دوم آنکه خطوط و نقط سفید باشد آنرا پهول مرل گویند و هر دو در لذت بشیر و کم خوجت و کم بوی باشد و پهول مرل افضل ست و خواص آن در مچهلی گذشت **مرلوماتنگی** بفتح میم و سکون رای مهله و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و فتح تای فوقانی و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی نباتی ست هندی بی ساق و بسیار درار و بیاره دار باریک تر مثل مونبت او جائی که سایه می افتد و برگ او مشقق بسه تشقق مثل پای مرغ و سبز رنگ بعد خشک شدن سیاه گردد و گل او ریزه و سفید و بار او شبیه بمغز پسته در صورت و سبزی اما از ان باریک و خرد و چون برسد سرخ

می شود پس سیاه گردد و دران دو تخم می باشد مانند تخم خیار و خرد تر ازان و گنده تر و روی یک تخم بسوی دنباله تخم دیگر می شود بقول هندیان
بهر کسی که این نبات را بخور انند و یا بمالند مطیع و منقادش گردد حتی که بر حیوانات نیز این امر جاری می شود و گرفتن او مشروط ست که در دوالی روز
یکشنبه آمده باشد مرلی بفتح میم اسم چرونجی ست مرماحوز بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح میم و الف و ضم حای مهمله و سکون واو و زای معجمه و
برای مهمله نیز آمده بفارسی مرو خوش نامند و آن قسمی از مروست و گویند مرو کوهی ست و گویند بهترین آن بستانی ست و غافقی از صاحب
فلاحت نقل کرده که مرو هفت قسم ست یکی ازان مرماحوزست و آن بهترین آنهاست و انفع ازانها برای خوف و اکثر در ادویه داخل می شود و
دوم بعد آن در منفعت مروست و سوم مرماطوس و چهارم مرو ماهان و پنجم مرو مریدان و ششم مرو هرم و هفتم مرو کلائل و نبات این کوچک تر و دخول
آن در ادویه کمتر و این همه در صورت متشابه و قریب یک دیگر اند الا آنکه مرماحوز اشرف و انفع آنهاست و نبات آن از زمین بقدر یک شبر و زیاده
ازان مرتفع می شود و ساق آن خشبی و با سختی و عروق آن قریب از مقدار فروع آن و شاخهای آن طولانی و برگ آن متفرع بر ساق آن و ملاصق
بدان و مائل باسفل و مائل باستدارة و درازی و رنگ آن مائل بزرقت و تیرگی و خوشبو اندک و طعم آن تلخ و دران ادنی بشاعت و ادنی
تحذیر و تخم آن در غلافی شبیه تخم کتان و در تموز می رسد و گویند گل آن مائل به تیرگی و زردی و بقول شیخ اغبر مائل بسبزی و خوشبو با عطریت
طبع آن گرم در سوم و خشک در دوم و بقول بعضی گرم در دوم و بقول دمشقی مرماحوز گرم زیاده از مرزنجوش و قوی تر ازانست و ملطف و محلل و
مسکن ریاح و مفتح سدد بلغمی در هر جا که باشند و چون در شراب اندازند بر زودی نشه آورد و بوییدن آن سده دماغی بگشاید و صداع آورد
لیکن بوئیدن آن دائماً بهر مطبوخ آن تحلیل جمیع بخارات دماغی و صداع بارد نماید و مثانه تشنیج ... امر ... نافع خفقان
سوداوی و مقوی معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد ست و منع قی و غثیان و اعانت بر هضم نماید چون یک درم ازان بخورند و جهت
تفتیح سدد احشا و نشف رطوبت معده نافع و شرب آن جهت درد رحم و اوجاع باطنی حوامل و بدستور نطول بطبیخ آن و جلوس دران و چون
برگ تازه آنرا در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حائله در بدن و اعضای باطنی و ظاهری بخوابد زائل گردد و درین باب
بهتر ازان دوائی نیست مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه و مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده
و بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش و جهت سکر بوزن آن اشنه و دانگی زعفران و بدل آن اند که مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه
همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یک دیگر اند و خوز گفته که چون مرماحوز را در شراب خیسانیده بنوشند سکر شدید آورد و قسمی ازان که مرد
دارو نامند حار و مسکر مثل حرمل ست و شدید تر آنکه چون در شراب جوش داده بیاشامند و قسمی که مسمی بمرو درمه است ازان صبیان را
برای آوردن خواب سعوط می نمایند و صاحب منهج نوشته که تخم آن بریان و غیر بریان استعمال می کنند و در گل و برگ آن تصدیع ست و مصلح
آن بنفشه و بدل تخم آن تخم ریحان و ابو جریج گوید که تخم آن در حرارت کمتر از بزرکتان ست و لیکن در انضاج خراجات قوی تر ازانست و چون
آنرا بریان نمایند قبض شکم و تقویت امعا کند و اگر بریان نکنند اسهال آورد و همچنین ست حال جمیع بزور لعابیه مرمازاد بفتح میم و سکون
رای مهمله و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و سکون دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنگی اسطاکیس نامند و آن نباتی ست ساق
آن یک عدد و بقدر یک شبر و شبیه بجعده و لیکن زغب بجدی که گویا از ساق تا آخر در میان پنبه ندف زده بسیار نرم و پیچیده اند و گل آن
کبود و مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و بوی آن مثل بوی مرتند با اندک خوشبو و صاحب تحفه در
فیروزه کوه آنرا مشاهده کرده و سطرالیس گفته که طبیعت آن گرم ست و دران اندک خشکی و خاصیت آن نفع جهت صداع بلغمی ست و سعوط
عصارهٔ آن با روغن بنفشه برای حرارت در سر نیکوست و دیگران می نویسند که آن گرم و خشک ست و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند
سعوط آن با روغن بنفشه جهت کشادن سدهٔ دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع و آن مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و محلل ریاح

و نافع امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض ست **مرماطوس** بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح میم و الف و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی
درنگ نامند و آن مرو صحرائی ست و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه برگ خبازی و ازان کوچک تر و
باتشریف و در همه افعال مانند مرماهوس ست **مرماهان** مرماحوز ست **مرماهوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو
و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند و آن نباتی ست شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و ازان کوچک تر و گل آن مائل بسفیدی
و تخم آن مدور بخلاف سائر اقسام آن که همه طولانی اند و گویند که مراد از مطلق تخم مرو تخم اینست گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مفرح و مجفف و
در همه افعال مانند مرماحوز ست و شگوفهٔ آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته **مرمر** بفتح هر دو میم و میان آن رای مهمله ساکن در سنگ مرمر مسطور شد
مرمره بضم اول و سکون رای مهمله و ضم میم ثانی و فتح رای مهملهٔ ثانی و سکون ها یعنی برنج بریان و آن انواع می باشد یکی آنکه برنج را بطریق چاول که بهندی خشکه نامند
پخته خشک نموده در ریگ بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان کردن قدری آب نمک بران پاشیده برآتش خشک نموده نگاه می دارند
و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمره می نامند و نوع دیگر شلتوک را اندک جوش داده خشک نموده با ریگ در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را
بهندی کهیلین گویند و این بسیار سبک و لطیف ست و از برای مریضان و تندرستان همه نافع خشک خوردن یا در اندک شربت نبات مطیب
بگلاب یا بید مشک یا عرق بهار یا کاذی و نوع سوم آنکه شلتوک در آب اندکی جوش داده باندک رطوبتی قدری بریان نموده گرما گرم بملایمت
می کوبند تا دانهای آن پهن و سبوس آن جدا گردد و این را بفارسی کمک و بهندی چوره نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ ست خیسانیده
آن با آب که اندک گلاب بران زده و دانهٔ هیل کوفته و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن و لذیذ ست و برنج بریان مضر مطحولین و ازین
جهت اهل هند در تپ بمریضان نمی دهند خصوص اطفال را **مرمری** بضم دو میم و میان آنها رای مهمله ساکن و کسر رای مهملهٔ ثانی و سکون
یای تحتانی اسم گل سکرن ست **مرناگی** بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح نون و الف و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی گویند که اسم زربیست
که آنرا بهندی بچ نیز گویند نزد هندیان گوشت او نرم و چرب و خوب و بامزه است و منی را زیاده کند و دافع زهر و امراض شکم و قی ست و افعال
و خواص این بقول یونانیان در زربب مذکور شد **مرنال** بکسر میم و ضم آن نیز و سکون رای مهمله و فتح نون و الف و لام اسم ساق گل کنول ست
مرنگی بضم میم و فتح رای مهمله و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم سهجنه است **مرنوه** اسم هرنوه ست **مرو** بفتح میم و سکون رای
مهمله و واو اسم نبطی ست و گویند فارسی نیز بفارسی مرو رشک نامند و نیز بفارسی فرشک بمعنی تخم ست و بیونانی ماثلوفن و بعربی ریحان الشیوخ و بهندی
کنوچه نامند و آن اسم جنس ست و انواع می باشد و هریک بنامی مخصوص و بری العالم و خزامی و اقحوان و گاوزبان نیز اطلاق می نمایند
و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست که مرماحوز باشد و اقسام مرو بقول غافقی هفت ست چنانچه در مرماحوز مسطور شده و نزد بعضی پنج که یک
نوع را مرماذو نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و قسم پنجم را بارد دانسته اند و ظاهرا حی العالم باشد و از نوع مرو
نباشد و شیخ الرئیس از اهل هند نقل کرده که انواع آن چهار ست یک نوع آن خوشبو ست و آن مرماحوز ست و آن گرم تر و خشک تر و
نوع دیگر کم خوشبو و آنرا اشموسا گویند و آن گرم خشک ست و نوع سوم را مرو سفید نامند و آن معتدل ست و دران قوت مفرحه است
و من گمان می کنم که آن گاوزبان باشد و نوع چهارم را مرو ماهوس نامند و آن حاریابس الطف ست و نوعی را ازان میشبهار نامند و آن بارد
است بقول واصف آن ابن جمیع گفته که مراد از واصف آن ماسرجویه است زیراکه در حاوی ازان نقل کرده و گفته که آن قسمی ازمرو ست
و آن سرد در دوم ست و در حواشی عراقیه نوشته که میشبهار در اصل همیشه بهار و لفظ فارسی ست معنی آن دائم بهار و آن از اسمای حی العالم
است و کازرونی گوید که اگر اصل میشبهار همیشه بهار ست و آن بارد در دوم ست آن لامحاله از اقسام مرو که حاریابس ست نخواهد بود
بهر آنکه صنف را از نوع واجب ست که در ماهیت و کیفیت آن نوع داخل باشد و بقول گیلانی مراد از مطلق مرو مرماهوس ست

که مرو سفید باشد و آن معتدل ست و بقول تمیمی مرو هفت نوع ست چنانچه غافقی گفته و از ان بستانی و بری ست و منافع آنها یکی ست و آن
دو نوع ست یکی را رنگ سفید و دیگری سیاه و برگ هر دو شبیه برگ فراسیون مگر برگ مرو درازتر و پهن تر و بر برگ آن زغب بسیار
و رنگ باطن برگ خلاف رنگ ظاهر آن و شاخهای آن مربع و گل آن سفید مائل باندک زردی و در ان قبض بالجمله طبع آن بقول شیخ گرم و
خشک در دوم ست پس بحسب انواع آن مختلف می باشد چنانچه هر یک مذکور شد و جمیع انواع آن مغشی ریاح ست و ملطف و محلل نفخ
و بلغم و مفتح سدد هر جا که باشد و گیلانی می نویسد که چکانیدن آن با شیر زنان در گوش دردناک مسکن درد آنست و مشبهها نافع صداع حار ست
و سائر اقسام مرو نافع صداع بارد ست لیکن قسم خوشبو از ان مصدع ست خصوصاً چون بر شراب ببویند و چون بعصارهٔ آن تحنیک اطفال
شیرخوار نمایند جهت ام الصبیان نفع کند و چون آب برگ آن بنوشند خفقان عارض از سوء مزاج را نافع بود و آن محلل بلغم از معده و
نافع درد آن و مقوی معده و امعا ست و اگر از تخم یا عصاره و آب مطبوخ آن بنوشند نافع اوجاع معده و جگر و مزیل رطوبت آنها و
مصلح فساد آنها ست و آن مزیل ریاح و اوجاع جوف و مدر بول و عرق ست و چون مستسقی مداومت آشامیدن برگ و تخم طولانی که آن
شبیه بتخم کتان ست نماید و هر روز دو درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بخورد تجفیف مائیت و اخراج آن ببول و عرق نماید و دائماً شرب عصارهٔ
برگ آن نافع سودا و خاصیت آن تطییب نفس و نشاط بدن و برانگیختن اعضای باطنی بر افعال آنست و شرب آن انفع اشیا جهت ارواح
است و تخم آن را چون بریان نمایند و با تخم حماض بخورند رافع اسهال دموی و قرحهٔ امعا و سحج ست و ضماد آن منضج اورام صلبه و مائل
خراجات و گویند که تخم آنرا چون با عسل بسایند بر اورام صلبه نهند آنرا نرم کند و نضج دهد و رازی تخم آنرا گرم در دوم و تر در اول
دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر ان ریزند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی
را بالکل زائل گرداند و مجرب ست و گیلانی نوشته که بهترین تخم آن نوع فربه ست که رنگ آن مائل بسرخی باشد و طبع آن گرم و تر باعتدال ست
و در ان انضاج و تغریه و الحام و تقویت عضوی که آنرا مقاسات روح ضعیف کرده باشد و چون آنرا بریان نمایند و سنطاریا و سحج را
نفع کند و قبض شکم نماید و غیر بریان اسهال اندک بلغم کند و آن از ادویه ایست که بدان احوال امعا را در اسهالات امتحان کنند که آیا در ان
ثقل واجب الدفع هست یا نه و از عادت ماست که چون حرارت و تشنگی باشد پس اکثر امتحان با سپغول یا تخم ریحان کرده می شود و گرنه تخم مرو
و تخم بارتنگ امتحان کرده می شود و کیفیت امتحان آن اینست که برین بزور گلاب گرم کرده اندازند و همچنان بنوشند پس اگر بسرعت خارج
شد در مرتبهٔ اول در رفع بدانند که امعا خالی ست و الا فلا پس در ان هنگام تدبیر آن بحسب واجب نمایند و شربت مستعمل از ان دو درم ست
و مضر طحال مصلح آن گلنار و بدل آن در انضاج بزر کتان و هم او گوید که خاصیت تخم آنست که شرب آن قطع منی کند و قدر شربت آن سه درم
است و چون با ادویهٔ دیگر اضافه نمایند تا یک مثقال و بعضی خواصی که در مرماحوز مسطور شده در مرو نوشته اند مروا بفتح میم و سکون رای
مهمله و فتح واو و الف اسم هندی ست و بهندی مروم و بسنسکرت کهرپتر بمعنی آنکه برگ آهو ست باعتبار رنگش مانند رنگ آهو و کهرسرش
بمعنی آنکه برنگ موی آهو می باشد و گرندهی نین یعنی گره داری باشد و مرو مرا از آنکه اسم او ست نامند و آن نباتی ست که جمیع اجزای
آن مشابه بدونه مگر آنکه برگ مروا شبیه ببرگ سداب می باشد و خوشبو دارد و بر دو نوع ست سیاه و سفید مائل بسرخی و تیرگی و غلط کرده کسی که آنرا
مرزنجوش یا آذان الفار دانسته گرم و خشک در دوم و بعضی معتدل دانسته اند و مزه تلخ و تیز دارد و سبک و محلل و مفتح سدد و مقوی دل
و جگر و مشهی و دافع زهر حیوانات و جذام و فساد باد و بلغم و کرم شکم و صلابت آن و دیشهارا نافع و قبض بگشاید و نفخ و درد شکم را سود دهد و
اگر آنرا بسرکه بخته بر سر نهند بقرانیطس فائده بخشد و ضماد آن بر اثر بلا در مؤثر و صفرا انگیز ست و چون در آب بجوشانند که هشتم حصه آب بماند
و چند بار از ان آب منی را بشویند و استنشاق کنند جهت درد سر سوداوی مفید و فرزجهٔ آن باعث خشکی رطوبات و تنگی فرج و اعانت

مروازاد
مروالتلال
مروجبلی
مرورشک
مروسیا
مروقوس
مروماهوس
مروالهرم
مروارید

برحل باشد و افعال و خواص این بقول یونانیان در مرزنجوش مسطور شد **مروازاد** مرماز است **مروالتلال** و مروبری اسم مرماطوس **مروجبلی** و مروشیرین مرماحوز ست **مرورشک** اسم مر ست **مروسیا** اسم جگر ست **مروقوس** اسم مرزنجوش ست **مروماهوس** مرماهوس ست **مروالهرم** و مرماجونه و مرو تلخ و مرو سفید مرماهوس ست **مروارید** بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح واو و الف و کسر رای مهملهٔ ثانی و سکون یای تحتانی و دال مهمله اسم فارسی ست بعربی لؤلؤ و مرجان و بترکی اینجی و انجو و بهندی موتی و مکتا و بسیر و بزرگ مقدار آنرا بعربی درو آنچه در صدف یکتا باشد در مکنون و در یتیم نامند و آن چیزی ست معروف که از جوف نوعی صدف برمی آید کوچک و بزرگ کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ گنجشک و نادر تا بقدر بیضهٔ کبوتر نیز و تا بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بزرگ بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و بعضی هرموزی را بهتر از بحرینی گفته و بعد از ان صراحی شکل با وصاف مذکوره و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از ان پست تر و بدترین آن قلزمی و کذا اسیاه و کذا کوچک مائل بسیاهی یا زردی و کذا طویل و مدد و سیاه بی آب و بسیار ریزهٔ آن نیز زبون و سوراخ کردهٔ آن در طب استعمال نمی کنند و در دریای جزیرهٔ سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی و غیر آن نیز بهم می رسد و در ملک بنگاله در فدیر مسمی بموتی جیل و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه و زردرنگ ناصاف و گاهی دانهای بزرگ بقدر نخود و نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید بالجمله مروارید در حقیقت برزخی مابین حیوان و نبات و حجر ست و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی ست که در زیر دریا پیدا میشود و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنگ که در میان احجار و سنگریزهای قعر دریا بند می نمایند و بتدریج بزرگ می شود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفهٔ خود را میکشاید و ماهیان ریزه و کرمها و اشیای بهالی زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود می نماید و همچنین هرچند بزرگ تر می شود در ریشهٔ آن قوی تر و صدف آن بزرگ تر و سفید و براق می گردد و در مقعر هر دو صدفه مروارید پیدا می شود و آنچه بعضی نوشته اند که مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و آنچه مشهور ست که هنگام باریدن باران نیسان صدفها بالای آب می آیند و دهن کشاده قطرات باران را در جوف می گیرند و مروارید می گردد این هر دو قول اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق رسیده و مؤلف بچشم خود دیده آنست که بر حیوان صدف هر دو طرف یمین و یسار دو صدف مثل دو بازو می باشد که محدب هر دو طرف خارج و مقعر آنها بسوی باطن بود و چون آن حیوان را از دریا بیرون آورده تازه بشگافند از اندرون آن گوشت سفید رنگ که باکنارهای هر دو طرف صدف چسپیده بود برمی آید و چیزی مقعر هر دو صدف خالی می باشد پس در جای خالی از مقعر هر دو صدف دانهای بسیار و کوچک تکون می یابند و بتدریج مثل بثور بلند می شوند و سطح زیرین آنها ملاصق صدف بلکه جزو صدف می باشد و هر قدر که بلند می شوند تعلق آنها از صدف کم میگردد حتی که چون بعضی دانهای بزرگ خواه کوچک بکمال خود می رسند تعلق سطح زیرین آنها از صدف بسیار کم میگردد که از مالیدن انگشت آن دانها جدا می شوند و آنها که بکمال نرسیده تعلق آنها با صدف بسیار بود بلکه سطح زیرین آن بجز جرم صدف نباشد و چون آنها را از صدف بچیزی بخراشند سطح بالائی آنها بقدر نصف یا ربع یا ثلث از سطح مقعر صدف جدا می شود و گفته اند که کمال تکون و نمو آنرا حدی معین ست اگر بعد از نهایت کمال بر نیاورند و در جوف آن بماند باز بتدریج تحلیل میرود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد در انجا مروارید خوب می شود و هرچند سنگلاخ تر باشد بهتر می شود بالجمله مروارید معتدل الکیفیت ست و آن ملطف غواص مقوی اعضا ست و اسحق بن عمران گفته که آن معتدل در گرمی و سردی و خشکی و تری ست و بزرگ آن بهتر از کوچک آن و مشرق آن بهتر از کدر ست و خاصیت آن نفع جهت خفقان قلب هر نوع که باشد و مزیل خوف و فزع و جزع حادث از مرهٔ سودا ست بهر آنکه مصفی خون قلب و ملطف و مرقق و مزیل غلظ آنست و مجفف رطوبت چشم ست و بعضی نوشته اند که سرد و خشک در اول ست و مقوی قلب و نافع وسواس سوداوی و نفث الدم و جون ... دانگ

سودهٔ آن باهموزن آن نبات سفوف ساخته ناشتا بخورند و بالایش عرق بید یا عرق گاوزبان بقدر کفایت بنوشند جهت ضعف قلب حار نفع بخشد و صاحب تحفه وغیره مینویسند که آن سرد وخشک در آخر دوم ست و در تفریح قوی تر از طلا و غوص کننده در تمام اجزای بدن وملطف و مقوی کل اعضای باطنی و قوی و ارواح و اکتحال آن نافع رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض چشم و سبل و کمنه و قرحهٔ آنست و سنون آن مقوی لثه و پاک کنندهٔ چرک دندان و ابن ماسه گفته که در لولو لطافت اندک ست و آن نافع ظلمت چشم و بیاض آن و منقی کثرت چرک آنست و در اد ویه حابس اخل کرده میشود و دندان را جلای نیک نماید و گیلانی گوید که اگر بدان اکتحال نمایند رطوبات چشم را خشک کند و اگر از آب محلول آن بیمار انتشار عین سعوط نماید در اول مرتبه نفع بخشد و خاصیت آن جلای چشم و تقویت آن و حفظ آنست و گویند خوردن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم و نزف الدم و رافع بد بوی دهان و ربو و جنون و مزیل غم و ضعف قلب و امراض آن و نافع انواع خفقان و ضعف معده حار و جگر و گرده و مفتح سدد احشا و مفتت سنگ گرده و مثانه و دافع یرقان سدی و حابس اسهال مراری و دموی و خون بواسیر و حیض و رافع حرقة البول ست و فرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند و طلای سودهٔ آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام وغیرها ست و ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و تفرح و التیام دهندهٔ آنها و آشامیدن آن با روغن گاو و طلا نمودن آن رافع سموم مشروبه و ملدوغه و از خواص آنست که چون تعلیق آن نمایند ازالهٔ غم و حزن و ضعف قلب نماید و بقول ابن زهر آنرا اسلم چون در دهان نگاهدارند تقویت قلب عموماً نماید و گویند که بخر و بد بوئی دهان ببرد و در رفع ضعف دل و جذام مؤثر و گویند مضر مثانه و مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید شفاف ست و بعضی طریق خوردن آن چنین نوشته اند که بگیرند مروارید چهار ده توله و در صلایهٔ سنگ سماق با گلاب و عرق بید مشک تا دوازده روز بسایند تا آنکه اگر بر زبان نهند جرم آن محسوس نگردد پس بردارند و هر روز یک مثقال گرفته نصف آن صبح ناشتا بخورند و بعد یک نیم ساعت طعام تناول نمایند و نصف آن قبل از غذا یک ساعت در شب بخورند و همچنین تا چهل روز بعمل آرند که قوت بدن و سائر اعضاء هاضمه و باه بسیار پیدا کند و از معلم اول ارسطاطالیس حکایت کرده اند که اگر مروارید کوچک یا بزرگ را محلول سازند حتی که مثل آب گردد بعده بدان بر سفیدی عارض در بدن از برص وغیره که معالجین درمانده باشند طلا نمایند در سه طلا آنرا زائل کند و گاه در اول طلا آنرا ببرد و چون بدان آب سعوط نمایند جهت رطوبت چشم حادث از انتشار نفع کند و بقول وی جهت صداع حادث از انتشار رطوبات چشم سود دهد و غیر محلول آن نافع جذام ست بقول معلم موصوف و گویند که طلای مروارید محلول در یک بار جرب را ببرد و طریق حل آن آنست که مروارید سائیده با آب ترشی ترنج لت کرده در شیشه کنند و بران آب ترنج آن قدر بریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که دران سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند که محلول خواهد شد و بعضی گفته اند که احتیاج با ویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی ست و بعضی طریق حل آن چنین نوشته اند که بگیرند مروارید ناسفته و در خرقهٔ کتان به بندند و در آب لیمو بخیسانند تا آنکه گدخته گردد پس صره را از ان برآورده در آب بمالند تا محلل شود و از صره مثل شیرهٔ آرد برآید پس در کاسهٔ چینی بنهند حتی که ته نشین گردد پس آب آن باهستگی بریزند و رسوب آنرا در سایه خشک کنند و سائیده بجهت به بپزند و وقت حاجت استعمال نمایند و طریق احراق مروارید آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد و بدانند که مروارید از روغن و چربی و بوی بد و چرک دخان و عرق و اشک بد رنگ و کم قیمت میگردد و شستن و مالیدن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آرد برنج ترکرده بدان نیز آنرا صاف کند و جلای آن از چرک و زردی میگرداند و این از اسرار است و خورانیدن درست آن بکبوتر یا مرغ و بعد از اندک ساعتی آنرا ذبح کرده از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آنست و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و گویند در جوف بعضی از آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامتش آنست که نسبت بمروارید های دیگر ملمس آن گرم میباشد افعال و خواص این بقول اطبای هند در موتی بیاید

مروڑپھلی بفتح میم و ضم رای مهمله و واو مجهول و سکون رای مهملهٔ هندی و فتح بای فارسی و هٔای هوز و کسر لام و سکون یای تحتانی بمعنی پیچیده و ثمر گویند که بهندی اسم کشت برکشت ست و آنرا بهندی نلید ژا نیز گویند و بسنسکرت آورتنی یعنی پیچ و رتیچ میباشد و چرمر نگا یعنی پوست ... رنگ بود

گویا کہ ہست یا نیست و رکت ٹیشپی یعنی گل سرخ دارد و مُوہنی یعنی اسہال بند نماید و ضعف کہ ازو حاصل گردد دور کند و وِیبھانڈی کہ اسم ست و پیت کیلتا یعنی بیل او درازمثل ہلدی ست میگویند و آن ثمری ست دراز بقدر بند انگشت و زیادہ ازان و مثل ریسمان مفتول با پیچ پریچ و درختش مشابہ بدرخت شاہتوت در برگ و غیرہ و بعضی گویند کہ روئیدگی او مثل بیل مفروش برزمین و شاخہای آن باریک و دراز و انبوہ تا بیک گز و زیادہ ازان و در صحرا و سنگہا میروید و برگ آن مانند دم کژدم و بعضی سرخ و خوشہ خوشہ در دنبالہ برگ چند عدد مجتمع و در تابستان میرسد و اکثر مستعمل بار خشک اوست و آن گرم و دافع فساد کف و زہر و صفرا و کلانی شکم و درد آن و کرم و طلای او باسرکہ جالی قوبا و مستعمل در اسہال سودی و سدی ست **مروَنڈی** اسم پنجنگشت ست **مروس اوطا** بیونانی آذان الفارست مروس بمعنی موش و اوطا بمعنی گوش ست **مرو سرخ** اسم رلج گیرہ است **مرہٹی** بفتح میم و رای مہملہ و سکون ہا و کسر تای فوقانی ہندی و سکون یای تحتانی بہندی اسم بابونہ ست و نیز اسم روئیدگی ہندی ست کہ مرٹی تیز گویند کہ اکثر در کوہستان میروید و گاہی در باغہا ہم میشود برگ و مانند برگ ریحان و ازان عریض تر و کوچک تر و کنگرہ دار و گلش گرد مثل تکمہ و زرد رنگ با اندک سفیدی و پس ازان تخم می کند گرم و خشک در دوم مزۂ آن تیز و گزندہ مانند عاقرقرحا جالی و منقی و جاذب و مقطع رطوبات لزجہ و مفتح سدہ و مہزل بدن جہت فالج و لقوہ و استرخا و قولنج و استسقا و قلاع بلغمی نافع و صرع و سکتہ و مفاصل ہم دور نماید و چون بیخ او را با پھلی آس نمودہ و پختہ ضماد نمایند آماس خصیہ و قضیب ہم دفع نماید و اگر با گل و آس سفید و فلفل گرد سائیدہ حب سازند و وقت حاجت سودہ طلا نمایند ہمین عمل کند و اگر گل او بخایند و لعاب آنرا با اندکی کافور چینی بر قضیب وقت جماع طلا کنند لذت قوی دہد و گذاشتن گل او در دہن سیلان لعاب و دفع درد دندان میکند و اکثار او مضر جگر و قاطع شہوت و مصلح آن روغن پستہ و بادام مقدار شربت او یک درم ست **مروسیمون** اسم فاقلی ست **مرہری** بضم میم و سکون رای مہملہ و فتح ہا و کسر رای مہملۂ ثانی و سکون یای تحتانی اسم ہندی ست و آنرا شاگا و چاکا نیز نامند و در سنسکرت مُورو او مورپا و مدھیا تیسارا یعنی داغہای سفید دارد و غایط براند و مدہوشری یعنی مزہ شیرین دارد و از یک درخت درختہای بسیار پیدا میشود و مدہوشروا نیز گویند و آن نباتی ست مانند روئیدگی گھیکوار و برگش مشابہ بدان اما در عرض و ضخامت کمتر ازان و بی خار و بر پشت برگ خطوط طولانی و از یک بیخ بیخہای بسیار میکند مثل شبو مزاج او گرم و خشک در اول دوم و نزد ہندیان مزۂ آن شیرین و تلخ و گران و مسہل و دافع فساد صفرا و خون و بلغم و باد و تشنگی و امراض سینہ و دل و کشٹ یعنی جرب و جذام و پرمیو و بیماریہای آلات بول و تپہای سمے **مریرا** اسم مردہ ہست **مرہیطس** بفتح میم و سکون رای مہملہ و کسر ہا و سکون یای تحتانی و ضم طای مہملہ و سین مہملہ سنگی ست سیاہ مخطط و سبک و بعضی ازان لاجوردی رنگ و چون بسایند بوی شراب ازان آید و از مغرب آورند و آشامیدن سہ شعیرۂ آن جہت تنبیہ الفواد مجرب دانستہ اند و ضماد آن جہت نملہ مفید ست **مرّی** بضم میم و کسر رای مہملۂ مشددہ و سکون یای تحتانی لغت عربی ست مشتق از معنی مرارت و گویند کہ اصل آن ممری بدو میم بودہ کہ برای تخفیف یک میم را حذف نمودہ اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافتہ و گفتہ اند اسم نبطی ست و در آبکامہ مسطور شد و بدون تشدید رای مہملہ بہندی اسم گل سکرن ست و بفتح میم اسم درخت بڑ ست **مریا** بکسر میم و سکون رای مہملہ و فتح یای تحتانی و الف اسم مرچ ست خواہ سرخ باشد خواہ سیاہ **مریج** رازی در حاوی نوشتہ کہ آن دانہ ہندی شبیہ بہ دو قوت گرم و خشک در دوم مدر حیض و مفتح سدہ جگر و شانہ **مرچم** بفتح میم و کسر رای مہملہ و سکون یای تحتانی و فتح جیم فارسی و سکون میم دوم نیز اسم فلفل و تخم سبحنہ

فصل میم بازای معجمہ

مرزنج درخت بادام تلخ ست **مرزد** بلغت اصفہانی سوسن ست **مرزہ** بدو زای معجمہ قسمی از نبیذ ست کہ در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزہ نامند و در بوزہ مسطور شد **مرزا** اسم توت ست **مرزمار الراعی** بکسر میم و سکون زای معجمہ و فتح میم و الف و ضم رای مہملہ و الف و لام تعریف و فتح رای مہملہ و الف و کسر عین مہملہ و سکون یای تحتانی بیونانی طاموسونیون نامند و برومی فناطیلوس و بعربی آذان العنز گویند نباتی ست برگ آن شبیہ ببرگ بارتنگ و ازان باریک تر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک بی گرہ و بقدر یک ذرع و بار رطوبت چسپندہ و براطراف آن سری عمودی شکل و بران گل باریک مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاہ شبیہ بخربق سیاہ و بسیار خوشبو و حریف و دران رطوبت اندک کہ بدست چسپد منبت آن مکانہای رطب و در جوزا ہم میرسد و تخم آن شبیہ بتخم گل سرخ

و صاحب جوامع ادویهٔ مفرده و مرکبه گفته که آن نباتی ست اجوف الساق مفتوح الراس چون هوا آنرا بزند ازان آواز برآید و لهذا آنرا مزمار الراعی نامند گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و تر دانسته اند خاصیت آن نفع جهت سنگ گرده و مثانه ست و شیخ میفرماید که بیخ آن حار یابس ست میتواند که در آخر دوم باشد و جالینوس تجربه کرده که مطبوخ آن شکنندهٔ سنگ گرده ست و دران قوت جلاده ست و محلل ورام حاره و بارده و نافع اوجاع رخو و تقتیل احشا و بیخ آن نافع سحج و قروح امعاست و گویند که آن جالی و محلل ورام و مفتح سدد و مدر حیض و قابض شکم و رافع سموم ست و آشامیدن آن تنها و یا با هموزن آن دوقو مسکن فواق و نفس و جهت قرحهٔ امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم نافع و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدهٔ جگر و شکستن سنگ گرده و مثانه و تنقیهٔ آن و درد رحم مفید و آشامیدن نبات خشک آن حابس شکم و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا و ضماد تازهٔ آن محلل اورام بلغمی و گدازندهٔ اورام رخو و غسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با مویزج و روغن زیتون مانع تولد قمل تا یکسال و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت سم غوک و خرگوش بحری و ضرر افیون نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا بنصف رسد با شیرینی اگر اراده تلیین باشد و بی شیرینی اگر اراده حبس شکم بود و از آب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان ست **مزو** اسم اصل السوس ست **مزوره** بضم میم و فتح زای معجمه و واو مشدد و رای مهمله و سکون ها نوعی از اغذیه ست که با گوشت بپزند و گویند که آن غذای مریضان مطبوخ با لحم کوفته است

فصل میم با سین مهمله

مس بکسر میم و سکون سین هم فارسی ست بعربی نحاس و قلز و بیونانی ایدس و کلقوس و بانگریزی کاپر و بهندی تانبا گویند و آن از جملهٔ فلزات معدنیه ست و معدن آن جزیرهٔ جپان و بعضی ممالک فرنگ و ایران و بلاد دیگر ست و بهترین همه جپانی آنست و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می آورند آن سرخ رنگ نرم میباشد و بهترین اقسام ست و آنچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند در خوبی بعد ازان ست و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و سخت تر ست و [illegible] در ملک فرانسیس و کرمان از ایران میشود سخت میباشد و آنچه در مرزبان قریب سبزوار می شود و در کاشان و اطراف برده ازان ظروف میسازند [illegible] و قریب بجپانی ست و نوعی که در معدن آن متولد میشود و رنگ آن زرد و درخشنده میباشد آن طالیقون ست که بجایش مسطور شده و نوعی از گداختن سنگ بهم میرسد بعضی ازان مائل بزردی و اکثر سرخ میباشد و از مطلق مس مراد این نوع ست و شیخ الرئیس نوشته که از مس بعضی سرخ مائل بزردی ست و آن فاضل ست و بعضی سرخ خالص و بعضی سرخ مائل بسیاهی و قسمی از مس ست که آنرا طالیقون گویند و ابن جمیع گفته که آن از اقسام مس متکون بالطبیعت نیست لیکن مصنوع مرکب با آن و شارح کازرونی گوید که در آذربیجان مصنوعی ست که آنرا اجان گویند دران اقسام مس بکثرت میشود و ازان بطرف اکثر بلاد می برند و گویند که چون مس سرخ را با عشر آن روی توتیا بگدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند و آن چکش گیر تر و سخت تر از مس ست و چون زرد آنرا با مقدار خمس یا ربع آن روی توتیا بگدازند و در قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل انطراق یعنی چکش گیر نیست و شکننده میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود ست بنا بر آن مصنوع آنرا باسم آن شائع گردانیده اند و مستعمل ست و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام و بهندی کانسی و کانسه نامند و این شکننده تر میباشد و از فرنگ ظروف ساخته بر جرخ فرود آورده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو هست و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار دران اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی می نماید و شکننده و قابل گداز نیست و گداخته نمیگردد و بالجمله مادهٔ تولد مس سیماب و گوگرد غیر صاف و متعلق بسعادت زهره با آفتاب و توسط با مهتاب و در یک سال بست و پنج روز باتمام میرسد بقول بلیناس و بهترین آن زرد طلائی پس سرخ پس زرد و نرم خالص آنست و آنچه بغیر این رنگها و اوصاف باشد همه ردی و همچنین بسیار سخت آن و بقول شیخ مس سوخته حریف و دران قبض نیز هست و چون آنرا مغسول سازند بهترین دواها جهت خاتم جراحت در اعضای لینه باشد و غیر مغسول آن برای ختم در اجسام صلبه و زهرة النحاس الطف ازان ست و آن مسطور شد و طبع مس

گرم وخشک درسوم ست ومحلل ومس سوخته تو بال ست ودران قبض وحدت ولدمال ست وموی راسیاه گردانند وادمال قروح خبیثه ساعیه ومنع آن از سعی نماید وگوشت زائد راخورد ومغسول آن مدمل جراحات ست واگر با عسل طلا نمایند اصلاح قروح متصله متعفنه وابدان صلبه نماید واکتحال آن بصر را تیز نماید وجهت صلابت پلک نفع کند واسهال بلغم وصفرا نماید وچون با ماء العسل بخورند واگر بدان تحنک نمایند هیجان قی کند وشربت آن یک نیم مثقال ست واخراج مائیت بلا اذیت نماید وواجب ست که حذر نمایند از خوردن چیزی که دران ملوحت یا مرارت یا دسومت مثل روغنها وگوشتها ویا حموضت ویا حلاوت باشد در ظروف مس وشرب ازان کآن لامحاله ارسال زنگاریت میکند وزنگار سم ست واطبای دیگر نوشته اند که غسل مس سوخته باعث لطافت وکسر حدت وحرارت آنست وچون مس را در سرکه چند روز بگذارند وحنا را بآن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات وسرفه ومنع ریختن موی مجرب النسته اند وآشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل مائی صفر ومبادی استسقا وسنور طلای آن بود وآشامیدن سائیدهٔ آن مهیج قی ونیم مثقال آن مخرج مائیت آن بغیر اذیت وحمول نخالهٔ آن ویا دودی که زیر دیگ وغیر آن مجتمع میگردد با آب لیمو جهت منع حمل مجرب گفته اند وطلای مس سوخته با عسل جهت جرب وحکه وتحلیل اورام ورفع سستی وماندگی اعضا مفید وغسل کردن بآب ظرف مسی که بآفتاب گرم شده باشد مورث برص ست خصوصا تکرار استعمال آن وآشامیدن سائیدهٔ آن تنها ویا با روغن گاو ویا شیر تازه وقی کردن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده است وخوردن لبنیات وغیره اشیائی که سابق مذکور شد در ظرف مس بی قلعی خصوص زمانی که دران مانده باشد بسیار مضر ودر قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشد وسر آنرا گر یا گرم بسته باشند واز همه بدتر ماهی بریان ست که دران گرما گرم گذاشته سر آنرا پوشیده شب مانده باشد زیرا که اینها همه زنگاری می گردند وزنگار خود سم ست وعلاج آن با شیر تازه وروغنها قی کردن وبعد آن آب گوشتهای چرب آشامیدن واز خوردن برادهٔ آن عوارض تو بال عارض گردد وعلاج آن مانند علاج آنست ومذکور شد ومس سوخته را روسختج نامند ودراجل مسطور شد وتاغافقی گفته که مس را چون بسوزانند آن روسختج باشد وحکما حذر کرده اند از خوردن در ظرف مس یا شرب دران وخاصة آنچه ترش یا شیرین یا چرب باشد وگاهی از شرب در ظرف مس اگر اداوان نمایند داء الفیل وسرطان ودرد جگر وطحال وفساد مزاج عارض میگردد وگویند که آنچه مس را اسفید وبراق گرداند تافتن اوراق باریک کرده آنست ودر ترشیها مکرر انداختن خصوصا آب سماق وسرکه ویا شیدن شوره بعد از گداز بران رافع اشیای مختلطه بدان وانداختن تخم بادنجان بران در هنگام گداز باعث سرعت گداختن آنست وافعال وخواص آن بقول هندیان در تامبا گذشت مستار شراب نارسیده است مستاراجی بضم میم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی والف وفتح رای مهمله والف ثانی وکسر جیم وسکون یای تحتانی اسم قسمی از موتهه ست مسترڈ بفتح میم اسم خردل وسرشف ست بقول اطبای انگریزی مقی ومقوی معده ومدر بول ومحمر جلد ست ودر بدهضمی وبخار وغیره در شروع آن خیسانده آن می نوشانند واز تخم کتان وسرشف پلستر میسازند مستعجله بضم میم وسکون سین وفتح تای فوقانی وسکون عین مهمله وفتح جیم ولام وها وبعربی عروق الصفر نامند ودر ماهیت آن اختلاف ست نزد بعضی بوزیدان ونزد جمعی سورنجان وانطاکی وغیر آن گفته اند از فروع لعبت بربری ست وآن ریشهاست درهم پیچیده وسخت مربع شکل بنوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد وبهترین آن شیرین وسخت وخوش جوهر آنست وآنرا مستعجله ازان جهت نامند که در تقویت باه مستعجل وسریع الاثر ست وکازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که آن نبات بسیار مشهور در دیار مصر ست وبظاهر اسکندریه میروید وازانجا بطرف سائر بلاد شام می برند برگ آن شبیه برگ طرخشقوق وحرشفی طعم ست بیخ آنرا زنان برای فربهی استعمال میکنند وتعریف آن بسیار می نمایند وایضا با حریره ویا در شیر میخورند وفربهی ونیکوئی رنگ بغایت میکند واطبای مصر وشام آنرا بجای بوزیدان استعمال می نمایند طبع آن گرم در دوم وتر در اول وبقول گیلانی گرم وخشک در آخر دوم وبا رطوبت فضلیه وبا صندل مقوی قوتها واعصاب باه ومانع فساد اخلاط ومهیج باه بسرعت ومصلب کرده آشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن خمیرمایه است وزنان آنرا در فربهی بدن با حریره وفالوده ونیز کوفته بر شیر پاشیده تا سه درم در یک مرتبه میخورند مستقار مستقاران ومستقود ولغت عجمی اندلس زراوند طویل ست مستکرا آبنوس ست مستک منجری بفتح میم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وکاف میم و دم وسکون نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی اسم سریانی ست مستیبن بیونانی زاج سبز ست مستینجی مصطگی ست مستچاکهنڈکا بفتح میم

وسکون سین مهمله وفتح جیم فارسی وکاف وخفای ها ونون وسکون دال مهملهٔ هندی وفتح کاف والف قسمی از شکرست دافع رکت پت و پرمیو وبیهوشی وغثیان وتشنگی ست **مسحوقونیا** بفتح میم وسکون سین وضم های حطی وسکون واو وضم قاف وسکون واو ثانی وکسر نون وفتح یای تحتانی والف وآنرا **اسحقونیا** نیز نامند وبعربی مار الزجاج وزبد القواریر وبفارسی کف آبگینه گویند اطلاق آن بر سنگهای مطبوخ مصنوع از شیشه و سنگ سرمه واقلیمیا در آهنت سائیده وتسقیه با آب آهک وقلعی نموده وصمغ بلاط اضافه کرده وجوشانیده تا منعقد گردد می کنند وبر کف شیشه که در هنگام گداز بالای آن پیدا میگردد نیز می نامند وآن شبیه بوره میباشد گرم وخشک وحاد وجالی وچون اندکی عسل بدان اضافه نمایند در تخفیف رطوبات بالغ تر باشد واکتحال آن رافع بیاض وظلمت بصر وناخنه وسلاق وشرناق وسنون آن جالی دندان وطلا وذرور آن تنها ویا با مراهم جالی وقاطع گوشت زائد فاسد زخمها ومجفف آنها وکشاینده دبیلات ورافع آثار جلد وطلای آن در حمام دافع خارش تن وآشامیدن آن قتال بلکه آن آبگینه سفید ست **مسد** لیف درخت مقل ست **مس** رست اسم صنوبر ست ونیز اسم فارسی طالیقون ست **مسرون** بفتح میم وسکون سین مهمله وضم رای مهمله وسکون واو ونون اسم کبیرست **مس سوخته** روسختج ست **مسقاطون** عود هندی ست **میسقنون** اسم آلو بخارا ست **مسک** بکسر میم وسکون سین وکاف اسم عربی مشک ست ودر انگریزی بفتح میم گویند بقول اطبای انگریزی مقوی ودافع تشنج ست در مرض بدبو وصرع وحمیات مزمنه میخورانند **مسک الجن** شامل شواصرا وجعدهٔ صغیرست **مسک الرمان** نارمشک ست **مسک القرود** اشنه ست **مسکه** بفتح میم وسکون سین مهمله وفتح کاف وها اسم فارسی ست وبکسر میم اسم مشک ست وبترکی وفارسی کره ونیز بفارسی روغن تازهٔ بی نمک وبعربی زبد وغیفة اللبن وبهندی مکهن ونینو گویند واو قسمیست که از شیر وماست اجزای چرب آن برآورند بعد از مخض ریختن آب بران وتحریک بچوب چنانچه رسم ست وبهترین آن تازهٔ خوشبوست که از شیر گاو پس میش پس بز پس گاومیش گیرند چه از گاو لطیف ترین همه واز گاومیش خصوصا صحرائی از همه غلیظ تر وچرب تر گرم در اول وتر در آخر آن وگویند گرم در دوم ومعتدل در تری وگویند گرم باعتدال وتر در دوم وگویند گرم در اول وتر در دوم بقول شیخ الرئیس گرم وتر در اول ودر جالینوس نزد او آن اعلی ست ونزد بعضی طبع آن طبع روغن ست وآن منضج ومحلل ومرخی ست وتحلیل آن در ابدان متوسط ست سوای صلابه ودر ابدان ملایم بسهولت واکثر بهر آنکه تحلیل آن قوی نیست فلهذا جهت دبیلات طفلان وزنان واورام ایشان نافع ست وگاه انضاج اورام صلبه در ابدان غیر صلبه می نماید وشیخ گفته که طلا کردن آن بر بدن مغذی ومسمن ست وشارح کازرونی اعتراض کرده که تغذیه بدن موقوف بر هضوم اربعه ست پس چگونه تغذیه مجرد طلا بر ظاهر بدن حاصل گردد فتامل وبعضی جواب داده اند که طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن میکند وتغذیه آن موقوف بر ورود در آلات غذا نیست وگویند خوردن آن با شکر وخشخاش بغایت مورث فربهی بدن ست ودخان آن مجفف وقابض برفق ومسکن اوجاع حاصل در اعضا از مواد منصبه بسوی آنها ست ومالیدن مسکه بقوت نافع قوبا وسعفهٔ خشک ودرشت ست وهمچنین مانع تولد حصف از بدن وهرگاه بثور حصف آغاز کند بعد شستن بدن بآب سرد آنرا بمالند وپس از ان لباس نرم بپوشند تا آنکه عرق سیلان نماید واگر این عمل مکرر نمایند حصف کهنه زائل کند وجهت جراحات عصب نفع بخشد وقروح را بگوشت پر نماید وتنقیه آنها از چرک سازد وچون ده درم یا کم وزیاده از ان هر روز ناشتا بخورند وبران مداومت نمایند جمیع قوتها وحواس را تقویت نماید واکثر فوائد آن بعد یک ماه ظاهر شود وبرین رای اطبای هند ست وگاهی با آن ادویه موضوعه برای جراحات حجب دماغ میخورانند وچون بدان فتیله چراغ روشن کنند ودخان آن جمع نمایند ودر ادویه چشم استعمال کنند رطوبت باله آن خشک نماید وقبض برفق سازد وقطع سیلان مواد بسوی آن کند وقروح آنرا بسرعت پر نماید وچون آنرا بگلاب سه مرتبه بشویند وبر خرقه ضماد کرده بر چشم گذارند ورمد حار شدید الوجع آنرا نفع عجیب بخشد وضماد آن نافع اورام بیخ گوش وبن ران ومنضج آنها ست ومضمضه تازهٔ آن گداخته نافع اورام دهان ولثه وقلاعات وچون بثور بینی را از داخل بدان چرب نمایند صحت بخشد وچون با عسل آمیخته بر موضع روئیدن دندان اطفال شیرخوار بمالند دندان بسهولت برآیند وچون آنرا گداخته با آرد گندم مخلوط کرده بدان غرغره نمایند اورام باطن حلق را نفع کند وبدستور چون بقدر سه اوقیه از ان بلیسند بتکرار عمل نفع عجیب بخشد وآن نافع سرفهٔ خشک وبارد ست خصوصا با مغز بادام وشکر وهمچنین در ذات الجنب وذات الریه تسهیل نفث ونضج آن کند وبدستور بار وغن بادام پس انضاج این اکثر بود واکثر تنها بلیسند اعانت بر نضج بیشتر نماید واخراج نفث بسهولت کمتر کند وبا شکر تنقیه نفث وتلیین طبع بیشتر نماید بهر آنکه شکر جلا

و تلیین ست و با عسل و بادام قوی تر باشد و لهذا این لعوق بصاحبان امراض صدر که دران فضول مجتمعه محتاج بنضج و تنقیه باشند و باصحاب نفث الدم
و نفث المده و خشونت حلق و سینه منجور انند و گویند که خوردن آن با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آن و مالیدن آن بر بدن نیز و با مغز
بادام تلخ جهت دفع فضلات ریه نافع و بقول شیخ خوردن مسکه مانع نفث الدم ست و نافع قذف مده چون بقدر یک نیم اوقیه ازان با عسل بلیسند و گویند ادمان
خوردن آن نافع سل و قروح ریه ست لاسیما چون در آب شیرین بار دانداز ند و بعد آن بخورند و چون بر حریره اضافه کنند نفث اخلاط از جهه نماید و چون بزردهٔ
بیضهٔ نیم برشت لت کرده بخورند لنفع اخلاط را نفع بخشد و آن ملین شکم ست و اکثار آن مسهل و چون با اشیای قابضه بخورند جهت اسهال و وجع که از اخلاط حادّه
باشند نافع بود و اطلاق شکم زیاده نماید اگر از ضعف معده و زلق الامعا باشد و چون با شربت گل بخورند قطع فعل دوای مسهل بافراط نماید و چون از تازهٔ آن
حقنه سازند جهت اورام حار و صلب عارض رحم و قرحهٔ امعا و انثیین را نفع کند و آن در مراهم جراحات رحم و مثانه داخل میشود و چون با ادویهٔ مفتّحه
مخلوط سازند فعل آن قوی گردد خصوصا در خراجات مثانه و خوردن پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن مفرد و یا
بازردهٔ بیضهٔ نیم برشت جهت سوختگی آتش نافع و چون با ادویهٔ ضماد آمیخته بر شراسیف و اورام حالبین و اربیین و دیگر مواضع دارمهٔ دبیلات نهند
بغایت نفع کند و شرب و طلای آن مقاوم سموم و نافع گزیدن افاعی و هزار پا خصوص گرم کردهٔ آن و آن بر فم معده طافی گردد و گاه غثیان آرد و اشتهای
طعام ساقط نماید و مضر معده و مرخی آنست و مصلح آن نمک یا عسل یا شکر یا اشیای قابضه و گاهی اصلاح ارخای معده خوردن اشیای حامضه و رب ترش
و یا حریف کند و بدل آن شیر گاو جوش کرده تا پنجم حصهٔ آن بسوزد و بدل تازهٔ آن در ادویهٔ زیت و یا پیه و یا روغن گاو شسته مقدار شربت آن تا سی
درم ست افعال و خواص این بقول اطبای هند در مکهن بباید مسلقن زعرور ست مسلی بضم میم و سکون سین مهمله و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم
تمساح یعنی نهنگ ست مسمقوره اسم زراوند ست مسن حجر المسن ست مسواک الجن آم مغربی نوع صغیر جعده ست مسواک الراعی شامل نوع فراسیون و شیطرج
است و شیطرج ابیض ست مسواک العباس نوع بزرگ قتاد ست و رعی الابل او اشامل ست و گویند دوائی ست که بیونانی لوارس نامند مسواک القرود
اشنه ست مسواک المسیح نوعی بزرگ از فراسیون ست مسوحان ادهان مرکب ست مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله اسم هندی عدس ست
و بقول بعضی در سنسکرت موپک نامند و آن غله مشهور ست نزد هندیان تند سرد و سبک با مزه و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و براق و زندهٔ رنگ
بدن و هنگام هضم شیرین و مولد باد و خواص آن بقول یونانیان در عدس گذشت مسی بکسر میم و سین مهمله مشدده و سکون یای تحتانی گویند که بهندی اسم کانگ
است و در بعضی بلاد هند آطریلال را باین اسم می نامند با جمله مسی را بهندی گهاد کاری و کاناک و لمامی سندهی نیز گویند و بسنسکرت کاکچنکا و کاکهیکا و کاکچکلا
و کاکجنگ و کاکچنکی همه بمعنی چنگال زاغ و دوراچهاچنکا بمعنی معتدل و داکچهاچنکا یعنی مزه را بامزه کند و داشتی یعنی دافع قروح و دمامیل و چهاجیونی یعنی
بچگان را زندگی می بخشد میگویند و آن نهالی ست هندی بلندی او بقدر یک ذرع و شاخهای آن باریک و مسدس و گره دار و برگش مشابه ببرگ شهدیوی
و با زغب و خشن و چون درخت او میرسد برگها میریزند و گلهای او خرد و کبود برنگ بنفشه مشابه بگل گاوزبان لیکن ازان کوچک مائل بسرخی و بار آن
غلافی خرد شبیه تخم بادیان و دران دو تخم مثل تخم انجره و چون گره شاخ آنرا بشگافند کرم باریک از درون آن برآید و آن کرم را اگر به بلبل بخورانند مست
میگردد و این نبات را غزالان بکمال رغبت میخورند و منبت آن خرابه ها و دشتها ست و آن سرد و تر ست و نزد بعضی گرم و خشک و دافع کرم شکم
و تپ و لرزه و امتلای بلغم و زهر درکت پت و درد دمامیل و مجفف قروح و بثور و جراحات و مدمل زخمهای عمیق و خصوصا دوابی لهذا آنرا گهاد کهاری
نامند صاحب تذکرهٔ هندی نوشته که فقیر مرهم آنرا اکثر تجربه نموده بگیرند برگ آن و برگ تاتورهٔ فرنگی و برگ کندوری و برگ پناکنی همه برابر در روغن زرد
یا کنجد بریان نمایند پس صاف کرده موم سفید دران روغن گداخته مرهم سازند و بکار برند و شخصی را خداو جذام و تغیر رنگ بدن مانند رنگ مس با درد شده بود
فقیر او را شیرهٔ برگ مسی نوشانیده از سه توله تا یک نیم پاو هر روزی نوشید و روغن تومڑی یعنی کدوی تلخ بر بدن می مالید شفا یافت و هیچ گرمی و سردی
و ادرار قبض نشد و عمرش زیاده از چهل سال بود و پرهیز از لبنیات و حموضات و بقولات و شیرینی می نمود و حکیم ابو القاسم مینویسد که کاگ لهر نیز نام آن ست

مسلقن
مسلی
مسمقوره
مسن
مسواک الجن
مسواک الراعی
مسواک العباس
مسواک القرود
مسواک المسیح
مسوحان
مسور
مسی

عجیب ترین نفع آن از تجربه کاری بسمع خاکسار رسیده که اگر کسی را کشته سیماب نیم خام ضرر رسانیده باشد بنوشانیدن شیرهٔ او در آب که با مع هفت هشت مرچ سیاه سوده صاف کرده باشند علاج توان کرد چنانچه دو کس زن و شوهر جائی در اثنای سفر نزد خاکسار بیان خسته حالی خود از خوردن کشتهٔ پاره بر زبان راندند دیدم که تمام جسم سرخ گشته خصوصا چهرهٔ هر دو متورم شده و لب و دهن از آبلها آن قدر جوشش کرده که کلام کردن بلکه آواز برآوردن خیلی دشوار بود پس بخورد و نوش چه رسد مخوف شدم و با وشان تسکین دادم و کاگ چکهار اا از آدم خود طلبیده با وشان تا چهارده روز بلاناغه نوشانیدم از فضل شافی بی همال صحت کامله نصیب هر دو مریض گردید بعد از انجا راهی شدم و افعال و خواص این بقول یونانیان در آخر لال مسطور شد **مسیر** بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و رای مهمله اسم مربای کدوست و بهترین مرباهاست و واضع آن بقراط اولا و آنرا با عسل ساخت پس توسع یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی و عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با مغز بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت دفع بیخوابی مفید ست و بعض خواص آن در کدو گذشت **مسیق** اسم زاج احضر ست

فصل میم با شین معجمه

مشتری باصطلاح مهوسین قلعی ست **مشتی** بضم میم و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم بحله ست **مشتبلین** اسم نوعی از زوع درست **مشرگند هم** بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها و سکون میم اسم هرتال ست **مشرپیا** بکسر میم و سکون شین معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و فتح یای تحتانی دوم و الف اسم سداب دشتی ست **مشط الراعی** بیونانی دینیاقوس نامند و معنی آن دائم العطش ست لهذا آنرا عطشان نیز گویند و آنرا اخس الکلب و جراسفه نیز گویند و نزد اهل مغرب معروف بشوک الدراجین ست و بشیرازی برسک نامند و آن نوعی از خارست ساق آن طویل خاردار و برگ آن محیط بساق و شبیه ببرگ کاهو و بر هر گره از ساق آن دو برگ دراز خاردار با رعب در داخل و خارج برگ آن شبیه بحباب برآمدگی و طرف برگ متصل بساق مجوف عمیق که در آن آب باران جمع میشود و لهذا مسمی بنام مذکور شده گویا که آب را جمع میکند بسبب شدت عطش خود و بر سر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خارپشت و خاردار و چون خشک میشود سفید میگردد و چون بشگافند در جوف آن کرمهای کوچک سفید شفاف برمی آید و قوت آن مدتها باقی می ماند گرم و خشک در دوم مجفف جلا مقوی نفس و باقوت تریاقیه و چون سر آن تر یا خشک گرفته در پارچه بسته در شیر بالند تا تمام حل گردد و چیزی از آن سر در پارچه باقی نماند و قدری ازین شیر در شیر دیگر آمیزند خوب انجماد آن کند و مائیت در آن ظاهر نشود و چون این نبات را جوش داده بر موضعی که احتیاج قطع آن باشد ضماد کنند آن عضو را بی حس گرداند بحدی که احساس الم بریدن و سوختن نکند و ضماد آن دافع تآلیل و قروح شهدیه سرست و چون در آب حل کرده آب آن سه روز متواتر نهار بنوشند تحلیل طحال و خلط غلیظ و تفتیح سدد دافع لرزه حمیات کند و پخته آن مقوی عصب ریه و محلل خناق و مخرج کرم معده و چون بیخ این نبات با شراب پخته بسایند تا مثل مرهم گردد و بمقعد ضماد کنند جهت شقاق آن و نواصیر نافع و چون سائیده بنوشند ادرار بول نماید و چون کرمهای جوف ثمر آن در جلد حیوانی بسته بر گردن و یا بازو بندند رفع تپ ربع کند و چون سائیده بخورند لرزه ببرد و جمله آن چون بپزند و بر موضع گزیدگی افعی و هر ذی سم بریزند و ضماد کنند شفا بخشد مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم ست **مشط الذیب** اسم حمار ست **مشط الغول** بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم طای مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که اکال معروف بدیشا ست و بهندی کنگهی نامند و آن نباتی ست شاخهای آن باریک برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و سخت و بی گل و ثمر آن خوشبو منبت آن کوههای بلند گرم و خشک در دوم محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب نوشته **مشک** بکسر میم و مشهور بضم آن و سکون شین معجمه کاف اسم فارسی است بعربی مسک گفته شد و بسریانی مسکه و برومی موردن و بترکی یبارو و در لاطینی موسکس و در انگریزی مسک و بهندی کستوری نامند و آن هم خون منجمد ست در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچک که دست و پای آن کوتاه و دست آن اندک درازتر از پای آن و در جثه کوتاه تر از آهو و کریه المنظر بخلاف آهو و صورت آن شبیه براسو و با دو دندان باریک بلند مثل خوک و برگشته بسوی بالا میباشد و بعضی گفته اند که نر آنرا دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان و آن حیوان را آهوی ختائی و آهوی مشک نامند و مولف آن حیوان را مشاهده کرده جثه آن بقامت میش کوچکی و دست و پای آن کوتاه و سر آن نیز شبیه بمیش و دو دندان دراز و کج

وموی آن سفید و سیاه بهم و بآهو هیچ مشابهتی ندارد و نافهٔ مشک در بجای ناف آن موضوع و آن از کوهستان چین و خطا و تبت و کوٹ کانگڑا که در زمانه سابق آنرا نگرکوٹ میگفتند و نیپال و مورنگ و رنگپور می آورند و خالص آن بسیار کم می آید مگر بعنوان تحفه برای ملوک و حکام و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده قیمتی که معلوم نشود نافه درست ساخته می آورند که کم کسی آنرا شناخت می نماید و بهترین آن بقول شیخ الرئیس بحسب مکان آن تبتی ست و گویند چینی پس خرخیری پس بحری هندی و بحسب چریدن حیوان آن انچه بهمنین و سنبل و مرو بچرد و بحسب بو و رنگ تفاحی بو و زرد رنگ ست و صاحب جامع نوشته زمینی که در ان آهوی مشک میباشد زمین واحد متصل ست و فضیلت مشک تبتی بر چینی از دو جهت ست یکی آنکه آهوان تبت سنبل و انواع افاویه از جبال هند میچرند و آهوان چین حشایش سوای افاویه چرا میکنند و دوم آنکه اهل تبت تعرض نمی کنند باخراج مشک از نافهای آن و همچنان آنرا میگذارند و اهل چین آنرا از نافها بر می آورند و آنرا مغشوش بخون و غیره میسازند و چینی را بعد قطع مسافت طویل در بحر می آورند و آن بسبب کثرت ابخرهٔ دریا و نداوت آن ضعیف میگردد و بعضی گویند که بهترین آن بحسب امکنه خطائی ست پس تبتی پس کوٹ کانگڑائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بو تند بوی آنرا بجدی که گرم مزاج را رعاف آورد و گفته اند که مشک دو نوع ست ترکی و هندی و هر یک را اصناف مختلفه و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیراکه تتاری باندک زهومت میباشد بعد ازان اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد ازان سایر اصناف آن و بعضی نوشته اند که بهترین مشک آنست که از اجتماع خون در حوالی ناف حیوان آن بسبب غلبهٔ قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار الصفت لیمو و بعد از بزرگ شدن و نضج یافتن در وعای آن و رسیدن بکمال خود در ناف آن و استحکام آن دران خارش بسیار دران موضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش آنرا حیوان آن بر سنگها و درختها می مالد پس آن با پوستی که بالای آنست جدا شده می افتد و این مشک بقیمت اعلی ست و تجار آنرا کمتر می یابند و بهدیه ملوک می آید و بعضی خون حیض و بواسیر آن حیوان و خونی که از مالیدن موضع ناف آن جمع شود و خونی که از ذبح آن حیوان بهم میرسد نیز از اقسام مشک دانسته اند و این اقوال اصلی ندارند بلکه مشک دو قسم میباشد اصلی خالص و جعلی مغشوش و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و قلت خوشبوئی یا بدبوی آن معلوم میگردد و امتحان انچه در نافه باشد آنست که رشته را بسوزن انداخته اول از نافه بگذرانند پس آنرا از وسط دانه سیر گذرانیده ببویند هرگاه که آن رشته بوی ندهد خالص ست والا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری ازان بآب دهن مبلول کرده از سر انگشت بمالند اگر حل شود خالص ست و اگر فتیله گردد مغشوش و ارسطاطالیس گفته چون ارادهٔ دریافت این امر نمایند که آیا مشک خالص ست یا نه آنرا سائیده وزن نموده در ظرف نمناک بقدر یک ساعت گذارند پس مرتبهٔ دیگر وزن کنند اگر وزنش زیاده گردد خالص ست والا فلا و دیگران گفته اند که رشتهٔ سوزن را بمشک ملوث کرده در وسط دانه سیر آنرا بیرون آرند پس اگر بوی مشک ازان آید خالص جید باشد والا فلا و گویند ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بران ریزند اگر ازان بوی نیکو آید خالص ست والا مغشوش و قوت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی می ماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ میفرماید که گرم خشک در دوم ست و خشکی آن نزد بعضی ارجح ست یعنی گویا که خشکی آن در آخر دوم ست و بقول ملا سرجویه گرم در دوم و خشک در سوم و بقول گیلانی هر قدر که کهنه گردد حرارت آن کم و ضعیف شود و یبوست آن زیاده گردد و لطیف مقوی اعضای ضعیفه است و گویند ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظهٔ بارده و ریاح و بالخاصیت مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس باطنی و ظاهری از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و باندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و فالج و لقوه و خدر و رعشه و سائر امراض عصبانی نافع و رسانندهٔ قوت ادویه باعماق بدن ست و بوئیدن آن جهت سرد مزاجان خصوصا برای دماغ بارد و منع نزله و صداع بارد و مفید و سعوط آن مسخن دماغ و مجفف و مقوی و مفتح سدد آن و با روغن بادام تلخ و یا روغن سوسن نیز مفتح سدد دماغ و مغشی ریاح غلیظه آنست و بقول شیخ چون مشک را با زعفران واندکی کافور سعوط نمایند بصداع بارد نفع کند و تنها نیز زیراکه دران تحلیل و قوت ست و آن مقوی دماغ معتدل ست گیلانی گوید که غرض از کافور زیادتی تقویت دماغ و کسر حرارت مشک ست و از زعفران اصلاح کافور و گویند سعوط آن تنها و یا با جندبیدستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارد

دماغی ومالیدن آن با روغن بان برمقدم دماغ و با روغنهای گرم برفقرات پشت جهت ضرر فالج و استرخا بتکرار و استدامت بران نافع وطلای آن
نیز و اکتحال آن بقول ماسرجویه و شیخ مقوی چشم ومنشف رطوبات آن وجالی بیاض رقیق ست وجهت ظلمت بصر و دمعه وظفره مفید و رساننده قوای
ادویه بطبقات چشم ونافع جهت ریاح در چشم ست ونفوخ آن نافع درد گوش بارد وآن مفرح ومقوی قلب و رافع خفقان بارد و سوداوی و توحش
اصحاب سودا وجبن وغم ست وجهت غشی وسقوط قوت وضعف دل از سودا ومزیل مره سودا با ادویه مصلحه و رافع حدیث النفس و وجع فواد و علل بارده
ومشایخ خصوص در بلاد و فصول بارده نیکوست و رافع اسهال وحابس شکم وگویند که مضعف مسهل ست بتقویت قلب وبعضی گویند که اختلاط آن با مسهل
ابلغ در تنقیه است ومزیل ریاح غلیظه متولد در امعا وطلای آن نافع بواسیر ظاهری وفرزجه آن معین برحمل ست وآن مهیج باه وممسک منی از سرعت انزال
آن وطلای آن با روغن خیری نیز مقوی ومحرک باه ست وگیلانی گوید شک نیست که آن سرعت بانزال میکند وشرب ولطوخ آن نیکوکننده رنگ رخسار
وخوشبوکننده عرق ست وگفته اند که چون آنرا زیر سرنهند عرقی که در شب بخواب آید آنرا دفع کند و در ان تریاقیت ست خوردن آن دافع ضرر سموم مشروبه
وملدوغه است واجل تریاق ادویه سمیه خصوصا برای بیش و قرون السنبل و هلاهل حتی که بعضی اجله حکما تصریح کرده اند باذن دواء المسک که آن فائق از
تریاق در نفع جهت سم بیش ست بهر آنکه مشک داخل اجزای نبست و تعدیل آن بکافور میکنند و آن موافق گرم مزاجان نیست بسا ست که ایشان را
صداع و رعاف پیدا میکند خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان و روئیدن آن مضر دماغ حار و مورث سرفه
ومصلح آن کافور وگلاب وگویند تعدیل حرارت آن بکافور و میوه ست آن بروغن بنفشه و روغن گل وسائر روغنهای رطب کنند وشیخ گفته که آن مبخر ست
چون در طبیخ افتد و رازی گفته که چون در طبیخ حل کرده بنوشند ذهن بلید گردد و در کتاب منهج نوشته که محدث بخر دست در طعام صلاح آن خوردن کرفس بعد از ان ست
وگویند مضر دندان ست ومصلح آن طباشیر یا صندل مقدار شربت آن یک قیراط وگویند تا نیم درم بدل آن دو چند آن عنبر وگویند یک نیم وزن آن سادج هندی
و در سعوط وطلا ومشروب امراض عصب دو ثلث وزن آن جند بیدستر وگویند بدل آن مرزنجوش ست **مشک بلائی** بضم میم وسکون شین معجمه و کاف
وکسر بای موحده وفتح لام والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی در هندی اسم زباد ست **مشک بید** اسم بید مشک ست **مشک الجن** و مشک چوبان
ومشک داش هر سه اسم شواصرست **مشک دانه** بضم میم وسکون شین معجمه وکاف وفتح دال مهمله والف وفتح نون و ها اسم دوائی ست هندی و در بنگاله کثیر الوجود آن
دانه ایست کوچک بقدر عدس و ضخیم تر از ان واغبر مائل بتیرگی و فی الجمله شبیه بگوشت ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغز اندک چرب و بی طعم و بوی غالب مزاج آن
سرد و خشک چشم را روشن گرداند وامراض دهان و بی مزگی و خشکی را زائل کند وثقل معده و ریاح آنرا دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و
بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول که سوزاک نامند نافع مقدار شربت آن تا یک درم ست **مشک زمین** بفارسی سعد ست
مشک هندی اسم سعد هندی ست **مشکطرامشیع** بکسر میم وسکون شین وکسر کاف وفتح طای مهمله و رای مهمله والف وفتح میم وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی
و عین مهمله اسم نبطی ست و فهلوی نیز گویند و بسریانی غلیجن و اغرباد و قطامایون و بیونانی قیسون و یفطاتن و برومی فکلومیج و بشیرازی رنگ نامند و بعربی بقلة الغزال
گویند بقول صاحب جامع آن قسمی از فودنج بری ست وبعضی نوشته اند که آن قسمی از فودنج جبلی ست و قوی ترین اقسام فودنج ست برگ آن انبوه و بزرگتر از
برگ فودنج بری و مائل باستدارت و با خشونت و شبیه ببرگ قسمی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک شود و چون گوسفند چرا کند عوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن با … خون گردد و گیلانی
نوشته که بعض عارفین با مراد و بیمی گویند که مشکطرامشیع نوعی از فودنج ست و آن نباتی ست ساق آن شبیه بساق فودنج و برگ آن باریک شبیه ببرگ حب الخضرا
منحنی بسوی خارج و در ان خشونت اندک و از ساق آن شعبهای بسیار روید و رنگ گل آن مائل بزردی و تخم آن مثل تخم شبت بلکه آن شبیه تر بوستانی حاشا ست
و بیخ این نبات دراز بقدر ذراع بسطبری انگشت سفید شیرین طعم وگاه ساق آن نیز میخورند چون تازه باشد و از ین نبات برگ و شاخها و ساق استعمال میکنند
و مستعمل از ان در شام و عراق و غیره نوعی از هوفاریقون ست و گفته که چون برگ هوفاریقون را بفشرند باز ان آب سرخ برآید و لهذا گویند که چون گوسفند مشکطرامشیع

بهم رد عوض شیرخون برآید و این بهر آنست که ایشان گمان میکنند که هوفاریقون مشکطرامشیع ست و شیخ میفرماید که مشکطرامشیع قضبان شبیه بشاهسفرم خشک ست
در اول خائیدن از آن بسیار طعم و بوی یافته میشود و پس عقب آن تلخی و تیزی دریافت میگردد و چون آنرا امیش بهم رد بجای شیرخون برآید و آن نائب مناب
فوتنج ست بلکه آن قوی تر از آن بسیار و آن دو قسم ست یکی مشکطرامشیع صادق و دیگر نمو روکاذب و این شبیه باول ست لیکن در احوال ضعیف تر از آن و بقول
اسحاق بن سلیمان آنرا گل و ثمر نیست و در طعم آن عفوصت قوی ست و نوع ثانی آن در بوی شبیه ببوی آن مگر شاخهای آن بزرگتر و بر اطراف آن گل شبیه بگل نظم بستانی
و این در قوت ضعیف تر از اول با لجمله بقول شیخ طبع آن گرم و خشک تا سوم و گویند گرم در آخر سوم و خشک در وسط آن آشامیدن آن مخرج رطوبات لزجه از سینه
و ریه و رحم و نافع کرب و غشی و مقوی اشتها و مفتح قولنج و مدر حیض و نفاس بقوت و بول نیز حتی که خون بول کند شرب و بخور و حمول آن مخرج جنین و بقول گیلانی
ضماد آن با عسل نافع اوجاع بارده و آن مسود شعر ست و چون آنرا بخورند و بعد آن شیر بنوشند جهت داء الفیل نفع کند و چون برسان تیر که در بدن مانده باشد
ضماد کنند آنرا از بدن بکشد و آن ملزق جراحات و قاطع خون آنهاست و چون آب افشردهٔ آن در گوش چکانند قتل کرم آن و اخراج رطوبات مترشحهٔ آن نماید و چون
آنرا سائیده بر سر بپاشند دماغ را گرم کند و آن سنگ را بشکند و چون آب افشردهٔ آن بنوشند و یا بدان حقنه نمایند کرم شکم بکشد و آن نافع درد رحم ست و جالینوس
گفته که چون یک دانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا و یک درم کثیرا سوده باده درم خمیرهٔ بنفشه سرشته با آب گرم بخورند رفع قولنج نماید و اریباسوس گفته کسی که اشتهای او
منقطع شده باشد چون سه روز هر روز یک درم آنرا سوده با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکهٔ گاومیش و بست درم عسل بخورد اشتهای او زیاده گردد و فرزجهٔ آن بقدر
یک دانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم و نوشیدن آب طبیخ آن نافع گزیدن طریفلون بحری و بخور برگ آن گریزانندهٔ هوام و ملس مضر مقعد و مصلح آن سرکه
و اگر از غایت قوت ادرار عوض بول خون آید مصلح آن رب آس و آرد بلوط مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن
پودینه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس الطرست و صاحب منهج نوشته که آن مضر گرده و مثانه است مصلح آن صمغ عربی بدل آن زیاده تر از آن فوتنج
مشک بفتح اول اسم زق ست مشکیچه اسم نسرین ست مشمش بکسر دو میم و سکون دو شین معجمه یکی در میان آنها و دیگر در آخر در زردآلو مسطور شد
مشنڈی بضم میم و فتح شین معجمه و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی اسم هندی درختی ست که آنرا در سنسکرت تیرجهنگ یعنی پیدا میکند
و میر یزد و مهاشیلا یعنی درخت آن بسیار سیاه میباشد و تلاد را سم الفارست و وشدار و کا یعنی دارو ی زهر سم الفارست و در بعض نسخ مثلادهو و دروهاید
وارو کها و بعض عوام آنرا مشنی نیز گویند و آن مزه تیز و شیرین دارد و کف و باد و تپهای سمی را نافع و بلغم و صفرا زیاده کند مشنگ اسم کرسنه است
مشنگ دیوانه اسم خلر ست مشو اسم فارسی خلر ست مشی بکسر میم و شین معجمه و سکون یای تحتانی اسم نعناع و سداب ست فصل میم با صاد مهمله
مصارع زعرور ست مصارین اسم امعاست و مصران واحد آن مصباح الروم کهرباست مصبر اسم صبر ست مصطکی بفتح میم و سکون صاد مهمله
و فتح طای مهمله و کسر کاف و سکون یای تحتانی و بضم میم و فتح کاف مشدد و الف مقصوره نیز آمده و انباری گفته مصطکا بمد الف بروزن فعلا معرب از مصطخی
یونانی ست و یا مصطخے رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندهی و بفرنگی اللیکه و در انگریزی میسٹگ و بفارسی کندر رومی و ایضا کیه نامند و بیونانی
سخینوس و سخینا نیز گویند و درخت آنرا سخیس و ابن ماسویه گفته که آن قطعهای صمغ مانند نخود و عدس برنگ زرد و سفید شبیه بکندر ست و در آن بعض شفافیت
فوق آن کندر و صفائی ست و گویند که آن صمغ درختی ست که در بساطه از بلاد شام در روم و ناحیهٔ ارمنیه میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل راک و ثمر آن
مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن برمی آید و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و آن دو قسم میباشد یکی
رومی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و وقت خائیدن چسپنده بسیار بدندان و تازهٔ آن بحدی نرم ست که سائیده نمی شود و این را نبطی تیز
نامند و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم قبطی مائل
بسیاهی و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق ست و بعضی گویند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن بتراوش رطوبت از آن
حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازهٔ آنرا جوش داده صاف نموده منعقد میسازند و این قسم در زمین صافی از اعمال روس

مثل
مشکیچه
مشمش
مشنڈی
مشنگ
مشنگ دیوانه
مشو
مشی
مصارع
مصارین
مصباح الروم
مصبر
مصطکی

قریب بترکستان از اقلیم پنجم یافته میشود و در روی غیر جید ست و گیلانی مینویسد که مصطگی صمغ سفید ست درخت آن در بزرگی مثل درخت صنوبر و آن نوعی از درخت حبتا لخضرا ست و بیشتر در جزیرهٔ قبرس میشود و مردم آن جزیره آنرا شجر صنوبری نامند و اخراج آن با آهن میکنند پس مائیت آن سیلان کرده بر ساق و شاخهای آن منجمد میشود و این درانجا معروف ست و آن دو نوع ست سفید و سیاه و اما زرد آنرا قسم سوم شمار نکرده اند و شاید که آن مراد از سفید باشد و اما سفید معروف سفید نیست بلکه رنگ آن در مسلک سیاهی ست و ممکن ست که در دو از اقسام سفید باشد و آن بعد گذشتن سالها بران زرد گردد و اما قسم سیاه آن شاید که در اصل بسیار سیاه باشد ولکن بمشاهده نرسیده و گویا که آن بسوی بلاد می آورند و آنرا ابتر نمی دانند و بقول شیخ درخت آن مرکب از مائیت قلیل و ارضیت کثیر ست و آن لطیف تر و نافع تر از کندر ست و بهترین آن سفید بزرگ دانه صاف است و صلاح آن در سرکه پروردن آن و گذاشتن آن در سرکه چند روز پس خشک کردن آنست ابن جمیع گفته که این قول در مازریون اولی ست بهر آنکه حدت آن بخیسانیدن آن در سرکه می شکنند و گمان من آنست که این حاشیه بر مازریون بود و پس ناسخ از سهو در ینجا نوشته و گیلانی گوید که این قول آن در ینجا بهر آنست که آنرا مضر مثانه گفته اند و اصلاح آن خیسانیدن آن یک شبانه روز در سرکه بهست طبع آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس نوشته که گرم و خشک در دوم ست و آن در تجفیف و تسخین کمتر از کندر ست و در شجر آن تبرید یا تسخین شدید نیست و دران تسخین بیشتر از ان ست که در درخت آن ست و آن قابض محلل ست و جمیع اجزای درخت آن قابض و ترکیب مصطگی از جوهر مائی نیم گرم و جوهر ارضی ست و بیخ آن و پوست بیخ آن قائم مقام اقاقیا و هیوفاقسطیداس و بدل آن ست و همچنین عصارهٔ برگ آن و از ثمر آن روغن میسازند شدید القبض و اما جالینوس رای داده که در جمیع اجزای آن با قبض تلیین ست و همچنین روغنهای آن و قسم قبطی آن که مائل بسیاهی ست قبض آن کمتر و تجفیف آن بیشتر پس آن اوفق بدان ست که محتاج تحلیل قوی باشد و هر انچه در مصطگی از قبض و تحلیل و تلیین و تجفیف ست آن بلا آذی ست و آن بغایت لطیف و بسبب لطافت و تلیین و حرارت ملایم خود بلغم را میگدازد و آن با وجود این در حدت و کثافت کمتر از سائر صموغ ست انچه صاحب مخزن از شیخ الرئیس نقل کرده که آن معتدل ست در سردی و گرمی این قول در مفردات قانون بنظر نیامده و جالینوس گفته که درخت مصطگی مرکب از جوهر مائی گرم اندک و از جواهر ارضی بارد غیر کثیر المقدار ست و بسبب آن قابض اندک و مجفف در درجهٔ دوم نزد آخر آن و در درجهٔ سوم نزد ابتدای آن گردیده و اما حال آن در برودت و حرارت حالت وسط معتدل المزاج ست و قبض در کل اجزای این درخت یعنی در بیخ و ساق و برگ و شاخها و در ثمر نیز و در پوست آن یکسان ست و اگر خواهند که از برگ آن مادام که تازه باشد ضماد بسازند قوت آن مثل قوت اجزای مذکوره قابض اندک باشد و لهذا آنرا تنها و با ادویهٔ دیگر جهت قروح امعا و استطلاق شکم می آشامند و نیز آن نافع نفث الدم و سیلان خون از رحم زنان و بروز رحم و خروج مقعد ست و آن درین احوال بعید از عصارهٔ لحیة التیس نیست و گیلانی نوشته که مصطگی سیاه در تجفیف قوی تر از سفید ست و آن گرم و خشک در آخر دوم ست و لابد ست که در مصطگی جزو حار باشد و الا ممکن نبود که محلل ملین میشد و لابد ست که ارضیت آن اندک باشد و الا قبض آن شدید بودی بهر آنکه از شان ارضیت قبض ست و چون در جوهر مصطگی ارضیت با حرارت ست لا محاله مخفف تجفیف ظاهر بود بهر آنکه حرارت معین بر تجفیف ست بدانچه فعل از تحلیل میکند بالجمله مصطگی ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوتها و اعضای رئیسه و معده بهست و دهان جلای عظیم ست و آن مفتح سدد و بقول شیخ مصطگی در سوحان و غمرها داخل میشود و رنگ را حسین میگرداند و بعضی گویند که آشامیدن و طلا کردن آن جالی بشره و سرخ کنندهٔ رخسار ست و نیز بقول شیخ قسم سیاه آن نافع اورام صلبه ست و عصارهٔ آن و طبیخ برگ آن قروح ساری را از سعی باز دارد و روغن شجر آن نافع جرب حتی که جرب مواشی و سگان را و ریختن طبیخ برگ آن و عصارهٔ آن بر قروح رویانندهٔ گوشت آنهاست و همچنین بر استخوانهای شکسته درست کنندهٔ آنها و گیلانی بالجمله گفته که آشامیدن مصطگی و ضماد آن جهت درستی استخوان شکسته و وثی و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضای مسترخیه و محلل برودت منفعل و جابر استخوان شکسته و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و پاشیدن مصطگی باریک سوده بر اورام و اوجاع و اعضای بیجا شده و زخمها پس بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التیام زخمهاست خصوص که اول بآب طبیخ اجزای آن عضو را اگر رشسته باشند و مالیدن آن با روغنهای گرم بر اوجاع بارده و تعقد مفاصل محلل و تنها جهت التیام قروح و بدستور چرب کردن بروغن گل آن و بقول شیخ خائیدن مصطگی بلغم را از سر فرود کشد

و تنقیه آن نماید و بقول گیلانی خائیدن آن با اندکی صبر جاذب رطوبات از دماغ و کام و زبان است و آبو جریح گفته که مصطگی رافعل است در سر بجذب بلغم چون بخاید
واز ین جهت با صبر مرکب ساخته اند تا اصلاح آن کند بلکه جود آن جذب بلغم از سر نماید و گویند آشامیدن آن رافع صداع بارد و نزله بارد است و بدستور بخور
آن و چکانیدن آن با روغن زنبق در بینی و خوردن آن با هلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه نافع بجهت
آنکه با آنها مسهل سوداست و با کندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای آن با زیت پخته جهت گزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرزه حمیات و
بدان الصاق شعر منقلب در چشم می نمایند و چون آنرا بر آتش اندازند و پاره پنبه در گلاب تر کرده بر دود آن داشته بر چشم صاحب رمد نهند درد آنرا تسکین دهد و چون
با روغن کنجد جوش داده در گوش چکانند درد آنرا ساکن نماید و سده آن را بگشاید و کری را نفع کند و چکانیدن روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آنست
و چون مصطگی در زیت گداخته بر شقاق لب نهند صحت بخشد و مضمضه بدان محکم کننده لثه است و خائیدن و یا سنون آن تنها و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام
دندان و لثه و رویدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بمشارکت مفید و مضمضه بطبیخ
آن و یا بروغن آن محکم کننده دندان متحرک و نافع اوجاع دهان و مسواک بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت
سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطع خون حابس آن از هر عضو که باشد و دیسقوریدوس گفته که مصطگی نافع نفث الدم و سرفه مزمن است و چون
بیاشامند و آن جید است برای معده و محرک آروغ است و گاه در اجزای سنونات جالیه دندان و در اجزای غمره برای جلای بشره استعمال میکنند و خائیدن
آن خوشبو کننده دهان و محکم کننده لثه است و شیخ میفرماید که نافع سعال و نفث الدم و خصوصاً طبیخ بیخ آن و پوست آن و مقوی معده و جگر بارد و مفتق اشتها
و خوشبو کننده معده و محرک حشا و گدازنده بلغم معده و نافع اورام معده و جگر در رقت آن و مقوی امعا و نافع اورام آن و طبیخ بیخ آن و پوست آن نافع خلفه
و ذوسنطاریا و سحج و همچنین نفس برگ آن و جهت سیلان خون از رحم و جمیع اوجاع آن و سیلان رطوبات ردیه آن و جهت نتو رحم و مقعد و همچنین روغن ثمر آن
و مدر بول است و بهم او مینویسد که مصطگی بسبب آنکه در آن قبض و تلیین است جهت اورام احشا نافع است و سیاه قبطی موافق تر جهت صلابات باطنی است و جالینوس
گفته مصطگی سفید که آن علک الروم است پس آن مرکب از قوای متضاده است یعنی از قوت قبض و تسخین و از قوت تلیین و آن بدین سبب نافع اورام
معده و مقعد و امعا و جگر و سخن بجفف در مرتبه دوم است و عماقی نوشته که مصطگی را چون با آب سرد بسیار بخورند بلغم و رطوبت را از معده فرود آرد بعصر و اگر
با آب گرم بخورند فرود نیارد و بسرعت انحدار کند باید دانست که در … نافع و قی و حض و غسیح است و دیگران مینویسند که آشامیدن آن جهت تقویت گرده
و برانگیختن اشتهای طعام و شکستن ریاح و دفع سوء هضم و قراقر و فواق ردی و تحلیل ریاح و ورم احشا و مغص خصوص با آب گرم و چون بضمادات آمیزند اوجاع
امعا را نفع کند و چون با ادویه قابضه خون بخورد … ساکن نماید و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطگی را با آب سرد که در آن گلقند مالیده صاف
کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت بعصر نماید و مداومت بر آن باعث حبس و قبض شکم است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات
مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یک درم آنرا با دو درم شکر سوده با آب بخورانند تلیین طبیعت نماید و تقویت معده کند و ریاح دفع سازد
و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل کند و فضول را منحدر سازد خواه شب وقت خواب یا صبح و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن خورند و چون در آب جوش داده
بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا نافع و چون یک درم آنرا در یک رطل آب در ظرف گلی آب ندیده جوش دهند تا دو ثلث آن
برود و بیاشامند و چون صرف گردد باز در ظرف تازه دیگر تجدید آن نمایند جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت
آنرا در آب جوشانیده صاف کرده بیاشامند در روغنی که از ثمر آن ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و ملین آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع
رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن و برآمدگی آن و مقعد و مالش آن بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم نافع و بقول
گیلانی چون اجزای آن را با آب بجوشانند و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند
جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و برگ آن و ثمر آن سوده همین فعل کند و چون برخوردن مصطگی مقدار بندقه کبیره با آب گرم

ادمان نمایند تلیین شکم کند و تقویت احشا نماید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعد و رحم حادث از سردی نافع و مقدار شربت مصطکی تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یک نیم وزن آن علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر و گفته اند که مصطکی مضر مثانه است مصلح آن غیسانیدن آن ست در سرکهٔ انگوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال کردن با کتیرا و یا تنها و صاحب تقویم گوید که اکثار آن ردی برای ریه است مصلح آن قند و صمغ عربی ست و مغز کدو و گشنیز گفته اند و صاحب منهج نوشته که مصطکی مستعمل از داخل و از خارج ست و مضر مثانه مصلح آن گل سرخ بدل آن نصف وزن آن کندر ست **مصطفی الرعاة** باسلکی ست و مذکور شد **مصل** بفتح میم و صاد مهمله و سکون لام اسم عربی ست و گویند عجمی و باصفهانی قارا و بفارسی قراقوروط و بترکی قروط نامند و آن بقول شیخ از آب پنیر میسازند و آنرا رخبین نیز نامند و رخبین مسطور شد و گویند که آن مائیت دوغ ست که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و با جبنیت مخلوط باندک جبنیت رابوز نامند و نمک و شونیز و پوست زند ترنج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه بآن سرشته چندر روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد و تازهٔ آنرا نیز با مسکه ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذتر میباشد و چون دران جبنیت نمک داخل کنند و حبوب بزرگ و یا اقراص ساخته خشک نمایند بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط و مصل نیز نامند بالجمله طبع مصل سرد و خشک در دوم و ابن ماسویه در سوم گفته و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت معده و جگر و اسهال صفراوی و حمیات صفراوی حاده را نافع و رادع اورام حاره و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حارهٔ آنها نافع و ضماد آن جهت سعفهٔ رطبه و نار فارسی و نمله و ترنج شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفهٔ یابسه را نیز مفید ست و ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویهٔ سخنه و جوارشات حاره است و آن بقول شیخ برای صاحبان سودا بغایت ردی ست و چون طبیخ آن با گوشت فربه نمایند اندک اصلاح آن میشود و همچنین برای ارباب معدهٔ بارد و مقعد مضر ست **مصوص** بفتح میم و ضم صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار ست حقیقةً و مجاز از قلیهای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق می نمایند که از چوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ املاک و یا بزغاله هرکدام که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفاناخ و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و مصالح گرم مناسبه و ادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنی دار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی و طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف میگردد و صالح الغذا سریع الهضم جهت صاحبان مزاج گرم و معده و جگر حار و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع ست **مصول** چیزی ست که دران حنظل را میخیسانند تا تلخی آن رفع گردد

فصل میم با ضاد معجمه و طای مهمله و معجمه

مض بفتح میم و سکون ضاد معجمه اسم عربی ست و آن انار کوهی ست و گویند ثمر آن حب القاقل ست و هر دو بمقام خود مسطور شد **مضع** نبیذی ست که از آب میوها و انار ترتیب دهند **مضیره** طعامی ست که از جغرات میسازند **مطبوخ** آب انگور ست چون جوش دهند و هرگاه نصف آن برود آنرا منصف نامند و این سوای مثلث ست که دو ثلث آن برود و بعضی آنرا طلا گویند بسبب غلظ و سیاهی آن و این همه حار و سخن اند و شراب مطبوخ و طلا و مثلث هر یک بمقام خود مسطور شد **مطشا** اسم نوره است و لعوق بادام را نیز باین اسم می نامند **مطر** بفتح میم و طای مهمله و رای مهمله بعربی اسم باران ست **مطلس** حیون اسم دل ست **مطنجن** بهترین آن خوب پخته است و آن خشک زیاده از مطبوخ ست و با سرکه ادویا گرم و خشک و با مری بدون سرکه بغایت حار یابس و آن مقطع بلغم و منشف رطوبت معده و باابازیر دیر هضم و محدث تشنگی و همچنین محدث تشنگی چون ابزار جوش دهند پس بریان نمایند و همچنین اگر جوش دهند بدون سرکه پس بروغن بریان کنند و دران مری و دار چینی اضافه نمایند **مطرو** اسم [illegible] ست **مظ** بظای معجمه گنار ست

فصل میم با عین مهمله

معا جمع آن امعاست و در امعا مسطور شد **معاینوس** بیونانی اسم بادیان ست **معد** اسم شیبة النعیب ست **معده** بفتح اول و کسر ثانی در انسان و شبیه بدان مثل اسب مانند کرش ست در نیز آنها و آن از اعضای عصبانی ست و [illegible] معاست لیکن این غلیظ تر و تغذیه بیشتر ست و هضم اسم بزرست **معشوقا** شامل جمست و ماهودانه است **معصفر** بضم میم و فتح عین مهمله و سکون صاد مهمله و فتح فا و سکون رای مهمله در عصفر مذکور شد

معفار صمغ آلوست معین مازریون ست **فصل میم با غین معجمه** — **مغاث** بضم میم و فتح غین معجمه و الف و سکون ثای مثلثه اسم عربی ست برومی فراطیوس و بسریانی عفایه نامند ماسرجویه گفته که آن بیخ انار بری ست و شیخ الرئیس از ان انکار دارد و بعضی مستعجله و بعضی بوزیدان دانسته اند و بعضی گفته اند بیخ نباتی ست که تخم آنرا حب القلقل نامند و گویند که این همه اسمای دوای واحد اند و بعضی متاخرین مینویسند که آن بیخی ست دراز و سطبر و پوست آن سیاه مائل بسرخی و مغز آن مائل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو تلخ مائل بشیرینی آنست، و از کوهستان کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا قلقل نامند و لهذا بعضی شبهه نموده اند که آن بیخ انار بری ست که حب القلقل ثمر آن ست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان ست و اصل آنست که غیر این هردوست و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و انطاکی نوشته که نوعی از ان از عبادان و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل و ضعیف الفعل، هستند درخت آن بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به پستان و با لعاب چسپنده و سیاه و تلخ و آنرا بهندی میدالکری نامند و بعربی کلز و در فصل کاف با لام مذکور شد طبع آن گرم در دوم و خشک در اول محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسترخیه و مسمن بدن و شیخ الرئیس نوشته که مغاث گرم تا دوم و تر در دوم ست و مقوی اعضا و مسمن و ضماد آن نافع وثی و کسر و دهن آن مفاصل و نافع نقرس و تشنج و آن نیکوست برای دشیذ و صلابت مفاصل و ملین صلابات حلق و رحم است و محرک باه و خصوصا تخم آن و جالینوس گفته که طبع آن گرم و خشک ست و خاصیت آن تقویت معده و اضرار آن بمثانه و اصلاح آن بعسل و بهترین آن آنست که رنگ آن زرد باشد شربت آن یک درم و گیلانی گوید که محشن آواز و مستعمل در ضمادات قلب ست و بعضی مینویسند که آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع اخلاط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و بدستور ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشیذ و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه و مداومت آشامیدن آن با عناب و کثیرا جهت فربه کردن بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قوی تر از سائر اشیا مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات قلب ست و صاحب منهج نوشته که آن را الطارق شرب و ضماد استعمال میکنند مضر مثانه و مصلح آن عسل بدل آن نصف وزن آن زراوند ست **مغافیر** غافقی گفته که آن چیزی شبیه بعسل مثل ترنجبین ست و در ان چیزی از بوی موم ست و مغافیر در رمث و در عشر و در ثمام میباشد پس آنچه از ان در رمث باشد سفید شیرین بود و آنچه در عشر باشد از جای گل آن برمی آید و مردم آنرا جمع میکنند و سکر العشر نامند و در ان تلخی ست و شبیه بصمغ ست مردم آنرا میخورند و گویند مغافیر و مغفار سکر العشر ست **مغالا** اسم تربت معد بادنجان ست و ثمر سیب بری را نیز نامند **مغره** بفتح میم و غین معجمه و رای مهمله و ها و آنرا طین مغره و طین احمر نیز نامند اسم عربی ست بیونانی میلطوس و برومی فلاعا مغری و بهندی گیرو گویند و گیلانی گوید که در بعض بلاد گل ارمنی نامند و آن خاکی ست سرخ تیره و مائل بزردی و با غرویت، گویند که از روم آورند و در هندوستان بنواح گوالیار و راج محل بنگاله کثیر الوجود و بقول شیخ بهترین آن صاف ست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود و آن سرد در اول و خشک در دوم و بعضی سرد در دوم نیز نوشته اند و مغری و قابض و مجفف و حابس و رادع آشامیدن آن نافع اوجاع جگر و در حبس شکم قوی تر از گل مختوم و قاتل کرم شکم و حابس سیلان خون جمیع اعضا و حیض و چون آنرا سوده با زرده تخم مرغ نیمبرشت آمیخته ببلعند قطع نزف الدم از هر موضع نماید و همچنین با بارتنگ و درین هنگام جهت اسهال الدم و قرحه امعاء و مثانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت اعضاء و همچنین حقنه کردن بدان امساک اسهالات و قطع سیلان خون از امعاء سفلی و قرحه امعا نماید و احتقان آن با آب برگ بارتنگ در فرج جهت حبس حیض نافع و آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و گفته اند چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته حنا بندند تا بست روز رنگ حنا می ماند و طلای آن با سرکه پی در پی جهت حمره و نمله و جمیع اورام حاره با تقرح و یا غیر تقرح و سوختگی آتش و زخمها مفید و چون با هلیله زرد و سرکه سائیده طلا کنند تحلیل اورام نماید و سوختگی آتش را صحت بخشد و ردع مواد کند و گاهی در مراهمی که بدان علاج اورام رطبه کنند داخل کرده میشود و طلای آن با بابچی و گوگرد و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه

تا چندروز و کمتر تا پنج روز سائیده حبوب سازند و هرگاه خواهند یک حب آنرا بآب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا کنند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد و اگر زائل نشد نیست و نوع قلیل المقدار بر بدن باشد و اکثار خوردن آن مسدد و مضر امعاء و باطن مصلح آن شیرینیها و بقول صاحب منهج مضر طحال مصلح آن عسل و آن شادنج و گویند بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کتیرا ست مقدار شربت آن دو درم تا دو مثقال نیز افعال و خواص این بقول هندیان دیگر مسطور شد **مغره** کاهنه گل ختوم ست آنرا مغرهٔ یمانیه و مغرهٔ لیمنه نیز گویند **مغز استخوان** اسم فارسی مخ ست **مغز حرام** اسم حرام مغز ست **مغز تخمها** اسم فارسی لبوب بزور ست **مغز خر یا** اسم حمارت **مغز سر** اسم فارسی دماغ ست **مغلیاثا** بلغت سریانی اسم حرف بابلی بریان ست **مغموما** قلیه بادنجان ست **مغناطیس** اسم حجر مغناطیس ست **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین معجمه و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله و الف اسم نبطی ست و آن سنگی ست قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران بدان ظروف را رنگ میکنند و شیشه گران نیز و از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوفته بران میپاشند صاف میگردد لهذا گویند که عمل آبگینه بدون آن تمام نمی شود و آن اقسام ست یکی حدیدی سیاه رنگ و دوم فضی سفید رنگ سوم ذهبی زرد رنگ چهارم نحاسی سرخ رنگ و بعضی یک قسم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ عوض زرد و قسم نجم مائل بسیاهی نوشته اند و جمله پنج قسم شمرده و گفته اند که از اکثر انواع آن سرب حاصل میگردد و رازی دو نوع گفته یکی را اشهبا نامند و این ماده و با نرمی میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی و حدیدی و این را نر گویند و گیلانی گوید که آن سنگی ست نرم ذی الوان و اکثر سیاه رنگ مائل بسرخی و بران نقطهای سفید و شیشه گران آنرا استعمال میکنند و می شناسند و آن نزد ایشان مشهور ست و آنرا بشیرازی منفن و بهندی ابکی نامند و با جمله در جمیع اقسام نقطهای سفید درخشان ظاهر پیدا شود و قدری درخشنده و گدازندهٔ شیشه و صاف کنندهٔ آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و با آهن نیز همین فعل می نماید سرد در دوم خشک در سوم و آن ... با ذابت تحلیل قوی و آما قبض آن و تجفیف آن قوی و سرد نیز گرسد که آن جالی و تا لیف ... مستعمل در اکحال و آشامیدن آن مقوی معده و مشتهی ... روبات رد یه آن و دافع سنگ و عسر البول و طلای آن باسرکه و عسل رافع کلف و والع آثار و در ازالهٔ برک و روغن عجیب الاثر و پاشیدن آن الیام دهنده جراحات مضر دل مصلح آن ... مقدار شربت آن نیم درم با عسل بدل آن مرقشیشا ست و شیخ الرئیس نوشته که آن در احوال مرقشیشا ست و جید تر از آن **مغیلان** بضم میم و کسر غین معجمه و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و نون اسم فارسی ست ... لان و بعربی ام غیلان ... غالب که غیلان مفرس از ام غیلان عربی باشد و عوام عرب آنرا طلح و اهل بادیه سمر گویند و بسریانی قنیا نامند و بسبب بودن صمغ آن سرخ مثل رنگ خون جالینوس آنرا شجرهٔ حائضه نامیده و ابو حنیفه دینوری گفته که عوام طلح ام غیلان را نامند و صاحب جامع نوشته که عوام اهل بلاد طلح آنرا گویند که انچه از درخت سمر بزرگ باشد و اکثر آن در صحراها بزرگ میشود و معروف ست که مصریه و شوکهٔ اعرابیه ست و بهندی ببول و کیکر نیز نامند و آن درختی ست خاردار و منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب بهم قسم اول درخت آن کوچک تر از درخت سیب پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و رنگ او ابیض مائل بسفیدی و چون کهنه شود چوب آن مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر این مانند خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانهٔ پهن بقدر ترمس پهن تر از آن و ثمر این را با غلاف قرظ و سنط و غرب و علیف و عفعف و عمناة نیز گویند و عصارهٔ این را اقاقیا و صمغ این را صمغ عربی نامند و هر دو جدا مسطور شدند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق این سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلاست اما در وی گره و پوست آن کبود مائل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اندک پهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی از نه تا یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در میان هر دانه پردهٔ سفید رنگ محیط بر بالای آن دانها نیز در میان آن پردهٔ سفید و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبت لزج چسپنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو باهم شبیه طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخهای باریک ... بهم ... رسته و طعم آن تفه و مستعمل ... اجزای قسم کبیر آن ست و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بلاد و شاخهای آن گره دار و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و رنگ پوست و لیکن جدا بود و برگل تر از آن هر دو قسم و بیان ابن غیر مستعمل ست و این قسم اکثر ... و ریشه آنرا چون نزد مار برند سر را بزیر اندازد و اندک سست گردد و انچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده باسم قرظ و ام غیلان و طلح ذکر کرده اند شاید هر یک قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان نموده اند و بعد تامل رفع شبهه میگردد با لجمله جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم دانسته اند قابض مجفف نافع نوران خون

و دافع خون و انصباب مواد از منفذ بدن از هر جا که باشد و بقول شیخ بسبب قبض خود مانع سیلان رطوبات و جید برای نفث الدم و نافع سیلان رحم ست و حابس
فضلات و رادع قوی و گویند گل آن شبیه بگل بهرامج در فعل و دران حرارت با قبض اندک ست و چون آنرا سائیده با سرکه سرشته بر قوبا طلا کنند قلع آن نماید و چون
بعسل سرشته بر زبان صبیان طلا نمایند قلاع و بثور دهن ایشان را نفع کند و آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و توحش و تقویت اعضای باطنی تنها
و با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و شیره آن جهت نفث الدم نیکوست و ضماد آن نافع ورم لهاة و نطول آن جهت تقویت
اعضای مسترخیه و نقوع برگ تازه نورسته آن که در آب خیسانیده شب زیر آسمان گذاشته صبح آب صاف آن گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت
بول مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متواتر هر روز تا یک درم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال
و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری از برگ نورسته آن با اندکی زیره سفید و یک دو عدد غنچه انار ناشگفته با آب سائیده صاف کرده
سنگ تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارهای خزف را در آتش سرخ کرده دران خاموش نمایند جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام برآمدن دندان
در آخر که بسیار کثرت نماید و ضعف آورده در ابتدا و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت مقدار او و زان ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات
و رفع اورام و نشستن در طبیخ آن جهت بهبود مقعد و نشف رطوبات رحم مفید و عصاره برگ و ثمر تازه آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا
در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان مکرر ترکرده خشک نموده قدری ازان زن بردارد در نشف رطوبات و تنگی فرج بحدی ست که بمرتبه بکارت میرساند و چون
ثمر خام آنرا گرفته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آنرا بپارچه کرباس بقوت بمالند تا رطوبت آن بدان خوب آلوده گردد و بعد از خشک شدن مانند موم جامه
شود پس ازان پارچه سینه بند زنی که پستان آن آویخته باشد سازند و تا مدتی بر سینه بندند پستان سخت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحات
تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعان ست و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند
تا بنصف رسد و بمالند و صاف کرده در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند فرج آن مانند فرج بکر باشد
و جالینوس گوید که نوشیدن طبیخ بیخ آن بالخاصیت جهت درد معده و رحم و ریاح غلیظه و سیلان رطوبت از رحم نافع و بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام
لثه و مسواک آن مقوی دندان ست و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قندی و شراب انست و در هند بسیار مستعمل خصوص پوست آن و ثمر و برگ
و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو ست و از چوب آن بجهت سختی و استحکام پایه ارابه و غیره میسازند مقدار شربت آن بقدر حاجت
و گویند از طبیخ بیخ آن از سه اوقیه تا چهار اوقیه و مضر ریه مصلح آن بنفشه ست و افعال و خواص این بقول هندیان در بول مسطور شد **فصل میم با قاف**
و قاف - **مفرح** اسم گاوزبان ست **مفرح قلب محزون** بادرنجبویه ست **مفرد** اسم نوعی از فطر است **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال
مهمله و سکون واو و ضم نون و سکون سین مهمله کرفس ماقدونی ست که فطراسالیون نامند ابن سمجون گفته که مقدونس کرفس جبلی ست و قوت آن الطف از
کرفس نبطی و ابن سلیمان گفته که مقدونس رومی فطراسالیون ست و آن کرفس بری در بلاد مقدونیه ست و تخم آن مثل نانخواه و اسحاق بن عمران گفته که مقدونس کرفس
رومی ست و مسیح نوشته که کرفس صخری مقدونس ست و باردیگر نوشته که مقدونس کرفس رومی ست **مقرا** اسم عربی نبات صعتر ست **مقل** بضم میم و سکون قاف
و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بیونانی مادیقون و اقناطن و فدلیون و بترکی قواره و بعبری قفرو گوید مقل الیهود و بفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان ازان
بسیار بخور می نمایند و بهندی گوگل نامند و آن صمغ درختی ست بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و سنجر و بلاد هند کثیرالوجود و انواع میباشد
و همه تلخ و انچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی ست مقل ازرق نامند و انچه مائل بزردی مقل الیهود و انچه مائل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس صقالبی
و انچه از نواح یمن خیزد و بادنجانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و شیخ الرئیس نوشته که مقل الیهود دو قسم ست یکی صقلبی و دیگری عربی غیر مقل الدم و هردو از دوادم
و صموغ اند اما مقل مکی آن ثمر درخت دوم ست و گیلانی گوید که لفظ مقل اطلاق کرده میشود بر دو چیز یکی ثمر شجر دوم و آن نیست که مخصوص بمقل مکی ست زیرا که این شجر
اکثر در بلاد مکه و اعمال آن یافته میشود و ثانی مخصوص باسم مقل الیهود و این صمغ ست و این دو قسم ست یکی صقلبی و دیگر عربی و بهترین آن ازرق ست و چون اطلبا

مفرح
مفرح قلب محزون
مفرد
مقدونس
مقرا
مقل

مقل ازرق میگویند مراد او ازان انچه مختار ازین نوع مقل ست میباشد و آن صمغ ست و گویند که آن صمغ درخت دوم ست و بران کلام متقدمین دلالت نمی کند و آن
اقسام ست چنانچه مسطور شد و بعضی گفته اند که از مقل الیهود قسمی عربی و قسم دیگر هندی ست و هندی غیر رومی ست و آن صمغی ست شبیه بکندر خوشبو سهل الانحلال و درخت
آن شبیه بدرخت بان ست و در کوهستان یمن بسیر دیده و بیشتر در بلاد عرب یافته میشود و این درخت را ثمری ست که مقل مکی نامند و آن بعد ازین جدا مسطور
گردد و بالجمله بهترین آن صاف خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبو زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی غار ازان آید و در آب زود گداخته گردد و آمیخته
بحبوب و خاشاک و ریگ و خاک و غیرها نباشد و انچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده شود
و هرچند کهنه تر گردد میل بتیرگی می نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد خصوصا عربی آن و شیخ میفرماید که چون مقل الیهود کهنه گردد از تلیین بسوی تجفیف [illegible]
شود و گیلانی گوید هر قدر که تلخی آن اشتداد نماید حریف گردد و گویند که آنرا مغشوش بمرمی نمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی آنست بخلاف مغشوش طبع آن گرم
در اول سوم و خشک در دوم و گویند گرم و خشک در دوم و گویند گرم در آخر اول و خشک در دوم و شیخ نیز گرم در آخر اول نوشته و گفته که ملین ست [illegible]
و تجفیف عربی تا دوم ست و رازی گرم و تر در دوم گفته و گویند که این اصلی ندارد و بقول شیخ محلل ست حتی که خون جامد را و ملین منضج کاسر ریاح و [illegible]
تلیین شدید تر ست و عربی خشک تر ازان مگر تازهٔ آن و محلل سائر اورام بارده و صلبه خصوصا با آب و دهن روزه دار گداخته تا مثل مرهم گردد و مقل عربی
که آن ثمر دوم نیست و آن مقل الیهود ست مدمل خنازیر و شرب مطبوخ آن نافع اورام باطنی صلب ست و طلاء آن با سرکه برسعفه مفید و ضماد آن جهت
فسخ عضل و تشنج و صلابت اعصاب و تعقد آنها و خون منجمد زیر جلد نافع و آن نافع چشم رطب ست و نافع درد قصبهٔ ریه و اورام آن و نافع سرفهٔ کهنه و
درد پهلو و مقل عربی نافع اورام حنجره و حلق ست و شرب و حمول و بخور آن نافع بواسیر و حابس خون آنست و نافع سنگ گرده و چون در مسهلات افگند
منع سحج نماید و مدر بول و حیض ست و مقل عربی صافی سرخ را چون بقدر دو مثقال سائیده با ماء العسل بخورند بلغم را کم کند و مخدر سازد و هر دو قسم مقل محلل
ادرة الماء و مفتح فم رحم منضم و مخرج جنین و منقی رحم و محلل اورام مقعد و انثیین اند و شرب و ضماد آن نافع گزیدن هوام و بقول گیلانی آن مفتح سدد ست
و بخور آن نافع فساد هوا بسبب رطوبات و عفونت کشتها و مردها و دمن و چون آنرا بسایند و با زهرهٔ گاو با آب مطبوخ بسرشند و طلا نمایند ازالهٔ ثوالیل متعلقه
کند و اگر بدان اندکی زنگار آمیخته ضماد سازند اسقاط ثآلیل نماید و آن چون تازه باشد شدید التلیین برای اورام صلبه و اورام احشا و ورم عارض
در حلق باشد و آن محلل اورام داخلی ست چون با مطبوخ بخورند و اورام خارجی چون با مطبوخ بران نهند و در مراهم معمول برای صلابت اعضا و تعقد
آنها صرف میشود و آن مقوی معده هست و اکثر در ادویهٔ مسهله و در حقنها استعمال کرده میشود و غرض ازان تقویت مخرج ست بهر آنکه آنرا نافع بواسیر یافته اند
و چون مقل عربی نیم درم بخورند سنگ گرده را بشکند و ادرار بول و اخراج ریاح غلیظه که نضج نیافته باشد مطرد آن نماید و چون مقل محلول در مخیخ و سفیداب
ضماد کنند جهت اورام حار انثیین و مذاکیر نفع نماید و خوردن یک مثقال آن حیض منعقد از سده فرود آرد و شرب و حمول و بخور آن تسهیل ولادت و
اخراج مشیمه نماید و اگر بدان اندکی زنگار آمیخته ضماد کنند بواسیر را ساقط کند و خاصیت آن منفعت جهت ادویهٔ حاره و جهت سحج امعا و قروح آنست
و دیگران می نویسند که آن جالی و با قوت تریاقیه است و جهت کزاز و درد گلو و سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح
آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و درد کمر و ادرار شیر و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویهٔ
مسهلهٔ حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید و خوردن یک درم آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت تقویت باه نافع و بغدادی گفته چون ارادهٔ تلیین طبیعت نمایند
مقل را بکوبند و آب گرم بران ریزند تا حل شود بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد سحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بجای آب آب انگور و یا رب آن
باشد با قدری روغن گاو جهت تحلیل ورم نافع و مجرب و ضماد آن با آب و دهن صائم جهت بردهٔ پلک چشم و اورام صلبهٔ جگر و بادفتق و جهت قوبا مفید و با اندکی اسرنج جهت اسقاط
دانهٔ بواسیر و ثآلیل خصوص تازهٔ آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعد و بواسیر خصوص با آب گندنا و تنها جهت تقویت باه و ضماد
مقل الیهود در سرکه حل کرده تا مثل مرهم گردد جهت قیلة الماء اطفال و بادفتق و قیلة الامعا را نیز بتخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام فم آن

وانحدار جنین و حمول و بخور آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نشف آن مفید و مضر ریه مصلح آن کتیرا و مضر جگر مصلح آن
زعفران مقدار شربت آن یک درم و گویند تا دو مثقال با ماء العسل بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر ست و بقول گیلانی بوزن آن علک البطم و نیم وزن آن
کندر بحری و صاحب منهج نوشته که مضر معده است و مصلح آن کهربا بدل آن نصف وزن آن مر و نصف وزن آن میعه است افعال و خواص این بقول هندیان
در گوگل مسطور شد **مقل مکی** و آنرا مقل الدم نیز نامند اسم ثمر درخت دوم ست و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا نهش و خشک آنرا وقل نامند و ماکول ست مقل مکی
و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما و ثمر آن مثل جوز بزرگ چون نضج می یابد آنرا میخورند و اندرون آن تخم میباشد و ابن وافد گفته که آن بمکه نضج می یابد
و خارج آنرا میخورند لذیذ میباشد و اما در اندلس غیر مدرک و کثیر العفوصت بسیار خشن و قلیل المائیت و غیر ماکول ست طبع آن سرد و خشک در آخر اول و پوست
ثمر آن قابض و مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و نشستن دران جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن
طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم و لطوخ لیف سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر ست و شیخ می نویسد گمان می برم که مقل مکی نیز مدر ست و شک
نیست که آن قابض و مفتت سنگ ست و گویند مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم ست **مقلامینوس** بخور مریم ست **مقلقل** قسب ست **مقلونیا** ملیون ست مقلامینوس مقلقل
که خربزهٔ گرمک باشد **مقلیاثا** حرف بریان ست و بدین جهت سفوف مقلیاثا بسبب وقوع بریان کردهٔ آن دران می نامند **مقناطیس** بکسر میم و سکون قاف مقلونیا
و فتح نون و الف و کسر طای مهمله و سکون یای تحتانی و سین مهمله و مغناطیس بفتح میم و غین معجمه عوض قاف نیز آمده و بسریانی فلیر کیفا مقنیطس و بعربی حجر الحدید مقلیاثا
و بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چمک پتهر نامند و آن سنگی ست سیاه مائل بسرخی تیره که آهن را بکشد و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و در کوهستان نواح مقناطیس
گوالیار نیز می برآید و بهترین آن بقول دیسقوریدوس آنست که آهن را بقوت جذب نماید و بعد جذب آهن بآن خوب بچسپد و لاجوردی رنگ کثیف غیر مفرط
الثقل باشد و بقول شیخ الرئیس اجود آن سیاه مائل بسرخی پاک از خلط ست و گویند بدترین آن سیاه ست که قوت جاذبهٔ آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن
مدتی بنهند قوت جاذبهٔ آن کم میگردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گاو گرم اندازند اعادهٔ قوت آن میشود
و همچنین اگر در خون بز اندازند و هر روز تبدیل نمایند و تازه کنند و گویند چون آنرا در سرکه یک شب بدارند نیز قوت آن عود کند با لجمله گرم در اول و خشک در سوم
و بقول شیخ قوت آن بارد یابس و جالی و منقی و کسی که برادهٔ آهن خورده باشد و کسی که در شکم آن خبث الحدید محتبس گردد آنرا مقناطیس آشامیدن جذب آن
نماید و هنگام خروج همراه آن باشد و بقول دیسقوریدوس اگر از ان سه اوبولوسات که نه قیراط باشد با ماء القراطن که ماء العسل ست بنوشند اسهال خلط غلیظ نماید
و گویند آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازالهٔ سنگ و عسر ولادت نافع و با قوابض قاطع اسهال
و پاشیدن آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات مفید و محرق مغسول آن در جمیع افعال
مانند شادنج ست و نیز شیخ میفرماید که چون آنرا بسوزانند شادنه گردد و قوت این مثل قوت شادنه ست و ابن جمیع گوید که این صحیح نیست بلکه چون آنرا
محرق سازند شبیه بشادنه میگردد و بدان مغشوش میسازند چنانچه دیسقوریدوس گفته که بعضی کسان این سنگ را میسوزانند و آنرا بحساب شادنه میفروشند
و میان این هر دو قول بون و بعد ست و گیلانی گفته که در قول شیخ واو تفسیری ست ای قوت آن قوت شادنج شود و از خواص آن ست که چون آنرا در
حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث قبول در نظرها و جاه و هیبت و قضای حاجات ست و نگاهداشتن آن در دست رافع کزاز و تشنج و درد دست و پا و گرفتن
آن بدست چپ جهت عسر ولادت و درد زائیدن مجرب و بخور آن که باریک سوده اندک براخگر بپاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان رحم
هرچند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون زن حائض مس آن کند این اثر از ان زائل گردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با گلاب شسته سرمه
مرتب ساخته دیگری از ان اکتحال نماید و آن مدت مدید نظر نماید بشخصی که با آهن اکتحال کند بمرتبه باعث محبت ثانی با ول گردد که ما فوق آن متصور نباشد
و از مجربات شمرده اند مقدار شربت آن تا نه قیراط و گویند تا یک درم و مصنف کتاب منهج نوشته که مستعمل محرق آنست مضر جگر و ریه مصلح آن رب السوس بدل آن
در تسهیل ولادت کف دریاست **مقنفعه** بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها عبارت از شیرگاو ست که گرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی مقنفعه

اضافہ نمودہ باشند و آن جہت مالیخولیا و خشونت سینہ و تسکین تشنگی و تلخی دہان و دفع تپہا و اخلاط سوداوی حاصل در معدہ و ضعف جگر و حرقۃ البول و جرب و حکہ
مفید ست **مقیفرون** اسم کمازریوس ست **مقینون** اسم آلو بخارا ست **فصل میم با کاف** **مکا** بفتح میم و کاف مشدد و الف و نیز مکی بیای تحتانی
عوض الف اسم ہندی جوار کلان ست و در خند روس مسطور شد **مکتا** بضم میم و سکون کاف فارسی و فتح فوقانی و الف اسم موتی ست **مک** اسم شب ست
مکتا پشپ بضم میم و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و الف و ضم بای فارسی و سکون شین معجمہ و بای فارسی دوم اسم گوندنی ست **مکتا پھل** بضم
میم و سکون کاف و فتح تای فوقانی و الف و فتح بای فارسی و خفای ہا و سکون لام اسم مروارید و نیز اسم ثمری ست کہ مثل مروارید باشد **مکتا سکت**
بضم سین مہملہ و سکون کاف دوم و تای فوقانی ثانی اسم سیپ ست **مکر** و **مگر مچھ** بفتح میم و کاف فارسی و سکون رای مہملہ اسم ہندی نہنگ ست و آنرا
بہندی ناکہ و مُسّلی نیز گویند و بسنسکرت شیون شمار نامند ہندیان گوشت آنرا دافع چھیر رگ و مسمن و مقوی و چرب و گران و دافع فساد باد و مولد منی
و بلغم افزا نوشتہ اند خواص این بقول یونانیان در نہنگ خواہد آمد **مکڑا** بفتح میم و کاف مشدد و سکون رای مہملہ ہندی اسم ہندی عنکبوت بزرگ پای ست
و رتیلا را نیز نامند **مکرندا** بفتح میم و کاف و رای مہملہ و سکون نون و فتح دال مہملہ و الف بمعنی غنچۂ گل دراز و باریک و نازک و خرد و اندک شیرین اسم گل
جائی جوئی یا ریونتی یا موگرہ یا رای بیل ست **مکرندکھا** بمیم و کاف و رای مہملہ و نون و فتح دال مہملہ و کاف دوم و ہا و الف اسم آردست کہ در گل کنول باشد
مکروڑی بفتح میم و سکون کاف فارسی و ضم رای مہملہ و واو مجہول و کسر رای ہندی و سکون یای تحتانی اسم نلیر ست **مکڑی** بفتح میم و سکون کاف و کسر رای
مہملۂ ہندی و سکون یای تحتانی اسم ہندی عنکبوت ست **مکڑی کا جالا** نسج عنکبوت ست **مگس** بفتح میم و کاف فارسی و سکون سین مہملہ اسم فارسی ست
بعربی ذباب و بترکی شین و جبین و بہندی مکھی و ماکھی و ماچھی نامند و آن از جملہ حشرات الارض ست و از فضلات پیدا میشود و گویند کہ مگس را پلک چشم گرد
حدقہ پیدا نشدہ و از شان پلکہا ست کہ صیقل آئینۂ حدقہ از غبار دائم بحرکت آنہا میشود پس آنرا دو دست پیدا شدہ کہ بدان صیقل حدقہ کنند و لہذا مسح آن بدست
می نماید و در خبر خیر الانام علیہ التحیۃ والسلام ست کہ مگس اگر در طعام افتد جانب دیگر آنرا نیز غوطہ دہند زیرا کہ در یک بازوی آن دا ست و در دیگر دوا و لہذا نفس خود را
دران می اندازد و بعضی ازان مگس شتر و گاؤ و شیر و سگ و خر و غیرہ ہست و این ہمہ در اصل کرمی ست کہ از ابدان آنہا متولد میشود و بعد مرور ایام مگس میگردد
و بعضی ازان مگس انسان ست کہ از زبل پیدا میشود و در ابتدای تکون سفید رنگ میباشد و در کمتر از یک ہفتہ پر برمی آورد و چون باد جنوب وزد کثرت میپذیرد
و در باد شمال منلاشی و کم میگردد و آن در خلقت مثل پشہ ہست و آن کثیر السفاد اکثر زان بر مادہ سوار میشود و آن پرواز میکند و این چنین از حیوانات یافتہ نمیشود
و آنرا اشکال مختلف بحسب اختلاف نوع حیوان آن می باشد و لیکن از مطلق آن مراد مگس انسان ست و آن دو نوع ست بزرگ و کوچک بزرگ را
خر مگس نامند و الوان میباشد سیاہ و ازرق و زرد و بہترین ہمہ سیاہ آنست و بعد ازان ازرق و بدترین ہمہ زرد و آن خالی از سمیتی نیست بالجملہ طبع آن گرم
و تر در اول و خاکستر آن سرد و خشک و آن قوی تر در تحلیل و تلیین ست و جاذب و متہوع و مقی و چون خاکستر آنرا با عسل بر داء الثعلب طلا نمایند موی برویاند
و ہمچنین اگر مگس را بشدت بران بمالند و چند روز مداومت آن نمایند و چون مگس را بر موضع برص ضماد کنند و در آفتاب نشینند و تکرار این نمایند جلد را منقشر سازد
و دران فعل اطریلال کند و صاحب جامع نوشتہ کہ حکایت کردند جماعت از عوام و زنان کہ آنہا تجربہ نمودہ اند فضلۂ مگس را کہ از منشستن آن در شب بر ریسمان جمع
میشود جہت ازالۂ برص و بہق چون آنرا بیا شامند بعد پرہیز از چیزہای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند تا آبلہ کند زائل گردد و فعل
آن مانند اطریلال ست و چون مگسہا بسیار جمع کردہ بسرکہ آمیختہ بر قروح ساقین بمالند ازالۂ آن نماید و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آنرا قلع کردہ بر پلک بمالند
بعد کندن موی زائد منع آن از روئیدن نماید لا سیما ادمان آن و بدستور در ازالۂ شعیرہ مجرب نوشتہ و چون مگس را با زردۂ بیضۂ مرغ سائیدہ ضماد کنند جہت تسکین
درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن مادام کہ سخت نشدہ باشد نافع و تنہا مالیدن آن جہت تحلیل ورم چشم مفید و چون بر پارچۂ کتان مالیدہ ضماد کنند اوجاع چشم
و ریختن موی پلک را انافع و ہمچنین اکتحال سوختۂ آن و کذا ضماد سائیدۂ آن محلل ورم چشم ست و محمد بن احمد گفتہ کہ خوردن پختہ و خام آن را بنو جہت تقویت
باصرہ و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و فضلۂ مگس را چون با آب و عسل بنوشند جہت خناق و ازالۂ مغص و قولنج مجرب یافتہ اند و چون سرگین آن با قردت

وشکر سرخ شیافات ساخته حمول نمایند طبع را برفق نرم کند و اسهال آورد و گویند آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب و گذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث
نعوظ قوی ست و چون مگس را بسرکه آمیخته بر قروح ساقین طلا نمایند نفع کند و چون سر آن دور کرده بر گزیدگی زنبور و عقرب بمالند درد آن ساکن کند و جذب سم نماید
و روغن آن که مکرر مگس را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب بگذارند و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب ست و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس ست
و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مگس سازند و در جائی که مگس بسیار باشد گذارند مگس از انجا بگریزد و گویند چون از برگ کدو بخور
مگس عسل
سازند مگس از ان موضع بگریزد و کذا پاشیدن آب مطبوخ برگ آن و بدستور کندش بشیرو چون مگس بمیرد و بران خبث الحدید بپاشند باز زنده گردد مگس عسل که زنبور عسل
نیز گویند و بعربی نحل و بهندی شهد کی مکهی نامند و ماهیت آن معروف ست و حق تعالی آنرا بر فطرت سلیم آفریده که بدان نظر میکند در عواقب امور از معرفت احوال فصول
سال و اوقات باران و غیرها و اعتنا می نماید از رطوبات شیرین که از گلها و برگها ترشح میکند و از ان جمع میکند و ذخیرهٔ آن می نهد و از ان عسل و ادعیهٔ آن ظاهر میشود
و مع ذلک چیزی چرب جمع میکند و آن موم ست ارسطو گفته که مگس عسل نه قسم ست شش قسم از ان بعضی موم میسازند و بعضی آب مینوشانند و بعضی خانه می سازند
و سه قسم باقی عسل بعمل می آرند و خانهای آنها از عجیب ترین اشیاست اکثر آن مسدس الشکل در صلابت گویا که قطعهٔ واحدست و از عجائب امر آن انست که گرد نجاسات
و قاذورات نمی گردد و بر گلهای خوشبو می نشینند و از شان انست که بعضی از ان از بعض میگریزد و بسبب خوف گزیدن آن و چون بعضی از ان در خانه بمیرد آنرا از خانه
بیرون میکنند تا خانه متعفن نگردد و در طبع آن لطافت ست فلهذا براز خود را بیرون میکند بسبب بدبوئی آن و قسم کوچک آن عسل بسیار بعمل می آرد بخلاف قسم
بزرگ آن که با وجود قلت ایجاد عسل بیشتر آن میخورد و جلد مگس عسل مثل مار منسلخ میگردد و آوازهای لذیذه و نغمات مطربه آنرا موافق ست و بالجمله طبع آن گرم و خشک
در سوم چون بچهٔ آنرا که هنوز پر بر نیاورده باشد در سایه خشک نمایند یک درم آنرا با فالودهٔ آرد گندم که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک مدت
مگلی
بدن را فربه میگرداند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل ورم آنست **مگلی** بضم میم و سکون کاف فارسی و کسر لام و سکون یای
منکاداک
مکند
تحتانی اسم کیوڑه است **منکاداک** اسم موپرست **مکند** بفتح میم و ضم کاف و خفای نون و سکون دال مهمله هندیان قسمی از غله نوشته اند و همچنین مدهو نکارا و در
مکنه ترلیش
مکوه
خواص قریب اندگویند بطعم شیرین و هنگام هضم تلخ و گرم و خشک و سبک و مصلح فربهی مفرط و قابض شکم و بادافزا **مکنه ترلیش** اسم مخاصمه است **مکوه** بفتح میم و ضم
کاف و واو مجهول و ها و عوض ها بیای تحتانی نیز خوانند یعنی مکوی و بحذف یای تحتانی هم آمده اسم هندی عنب الثعلب ست و نیز بهندی مکیا و مکوی و کاموئی و کاجا
و نلا کاجا و در سنسکرت کاگ ماچهی و کرشن پهل یعنی ثمر آن سیاه و سَروَماریحا یعنی دافع تمامی امراض و کاکل یعنی فزایندهٔ اشتهای نامند و این همه اسمای مکوی
سیاه ست نه آن قسم سیاه که مخدر و باسمیت ست و قسمی را که بار آن سرخ باشد نیز باین اسما میخوانند و کانج نیز قسم بستانی آنست و آنرا بڈ و کاچا نامند بالجمله سرد و
تیز و نافع جمیع امراض فساد بول و دافع باد سخت و درد و میه ست و بار آن هم تیز و شکننده بلغم لزج و صفرا و ساگ آن خوردن فی الفور اشتها آرد و دافع بیماریها
مکهاره
و زهر و گویند که بیخ کالکنج بر بازوی رست صاحب تپ کهنه بستن دافع آنست افعال و خواص این بقول یونانیان در عنب الثعلب گذشت **مکهاره** بفتح میم
و کاف و خفای ها و الف و فتح رای مهمله و ها و آنرا مکهانه بنون عوض را نیز گویند و این اسم هندی تخمی ست که نبات آن در هندوستان در تالابها بسیار میروید و گل
و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از کم شدن آب بیخ آنرا که بقدر چقندر متوسط و پوست آن سیاه خشن میباشد برمی آرند و در جوف آن خانها و در هر خانه
تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک سخت و مغز آن سفید اندک شیرین و با قدری لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده در خامی و نازکی میخورند و اکثر پخته
خشک آنرا بریان نموده میفروشند مزاج آن گرم و تر و تازهٔ آن مقوی بدن و باه و افزایندهٔ منی در سرد مزاجان مضر گرم مزاجان و خشک بریان کردهٔ آن
با غذائیت و حابس اسهال و بقول اطبای هند سرد و ثقیل و مقوی معده و مولد منی و مغلظ آن و زنان هند بعد زائیدن بچه بسیار استعمال میکنند و غلبهٔ کف
مکهر پریا
و باد و خون را دفع گرداند و باه بیفزاید و اکثر در سفوفات مغلظ منی مستعمل و غلط کرده کسی که آنرا تال مکهانا دانسته چه آن تخمی ریزه لاغر ست که در مقامش مسطور شد **مکهر پریا**
مکهر بندهن
مکهر پیپل
بضم میم و فتح کاف و خفای ها و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و الف اسم چکری نارنگی ست **مکهر بندهن** اسم درخت دیونل ست **مکهر پیپل** بضم میم
مکهر دوشن
و سکون کاف و ها و کسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی دوم و سکون لام اسم هندی قسمی از پیپل ست **مکهر دوشن** بضم میم و سکون کاف و خفای ها

ودضم دال مهمله وسکون واو وفتح شین معجمه وسکون نون اسم کانداست **ملهه لیپ** بکسر لام وسکون یای تحتانی وبای فارسی اسم سرل ست **ملهه منڈل** بفتح میم
دوم وسکون نون وفتح دال هندی وسکون لام اسم تلک ست **ملکهن** بفتح میم وکاف مشدد وخفای ها وسکون نون اسم هندی مسکه است ونیز بزبان هنود
وتاماکهن نامند بقول اطبای ایشان مسکهٔ تازه اندک سرد بود وسنگرهنی وچهیرروگ وتپ وپت وبواسیر وخارش مقعد دور کند وطبع را خوش کند وقوت و
روشنی دهد ودر اطفال قوت نامیه اقوی گرداند ومشهی وبچشم بهترست وهمه امراض انفع بخشد وسرفه وباد پیدا نماید ومسکهٔ گاو روشنی دهد ومنی بیفزاید وباد وکف
وپت دور کند واطفال را دوای بزرگ ست ومسکهٔ گاومیش سردی پیدا میکند وسود بلغم لزج وباد ومسقط اشتهاست صفرا وتشنگی وهول دل دفع کند
وبرطبع هوشیاری آرد ومنی بیفزاید ومسکهٔ بز چهی روگ وسرفه ومیه ودرد شکم که وقت قی شود وبواسیر وخارش بدن وتپ وپاندرروگ را دفع کند ومسکهٔ میش
باد بزند وبرتخون یاری دهد وخوشی وقوت بخشد وسرد ست وقوت شامه وهاضمه افزاید ومسکهٔ که از دوغ شیر برآرند اندک شور وتیز وترش ست صفرا وکشنه پیدا کند
وچشم را روشنی بخشد ومسکهٔ شیر گاو تازه باد وپت [illegible] واسهال را زائل کند واندک سرد وشیرین ست وبرای پرهیز خوب بود مزاج را نازک وخوش وقت گرداند وامراض
چشم ببرد افعال وخواص این بقول اطبای یونانیان در مسکه مسطور شد **مکهی** بفتح میم وکسر کاف مشدد وخفای ها وسکون یای تحتانی اسم هندی مگس ست
وبسنسکرت مکهتوک نامند **مکهی شهد کی** بهندی مگس عسل را نامند **ملیناس** بلغت سریانی اسم بنفشه است **فصل میم بالام** **مل** بفتح میم وکسر لام
مشدد اسم هندی شامل همه اقسام موگره ودیگر [illegible] وغیره هاست **ملا** بضم میم وفتح لام مشدد والف نزد بعضی اسم هندی موگره است ونزد بعضی جائی جوئی ست
وبرخی اسم ریونتی دانسته اند **ملاح** بضم اول وتشدید ثانی والف وحای مهمله اندروطالیس ست وبلغت مغربی قاقلی ست **ملاگیر** بفتح میم ولام والف
وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وراء مهمله بهندی اسم قسمی از صندل سفید ست که آنرا صندل زرد نیز نامند وآن چوبی ست مشهور سائیدهٔ آن سرخی
آمیز ومردم هند پارچه بآن رنگین مینمایند بوی خوش دارد سرد وخشک مقوی دل ودماغ ومعطر عرق بدن ونافع یرقان وبوی آن نافع هوای بائی ست
ودر گلبنک نیز مسطور شد **ملائی** بهندی سرشیر ست وآن دهنیت شیرست که بوقت جوشیدن شیر بر آتش بالا آید وآن را میکرا وستام هم نامند بالجمله اشتها
کم کند واعضا را محکم کند وتقوی باه وصفرا وباد دفع نماید وقوت بخشد ومزه دهد واسهال صفراوی را نافع **ملتانی متی** بهندی گل ملتانی ست **ملٹهی** بضم میم وفتح
لام وکسر تای فوقانی هندی مشدد وخفای ها وسکون یای تحتانی اسم هندی اصل السوس ست نزد هندیان سرد وگران ومقوی اعضا ودافع تشنگی وغثیان
وقی وفساد صفرا ولرزی وکهیرروگ ست افعال وخواص این بقول اطبای یونانیان در اصل السوس مسطور شد **ملح** بکسر میم وسکون لام وحای مهمله اسم عربی نمک ست وآن مع اکثر اقسام خود مثل ملح اندرانی وملح بحری
وملح رشیدی وملح سانبهر وملح طبرزد وملح العجین وملح فرنگی وملح المر وملح نفطی وملح الزجاج وملح هندی در نمک مسطور گردد انشاء الله تعالی **ملح مونیه** در ملح النار
نوشادرست وصاحب جامع گفته که ملح امونیا نوشادر ست وامونیا نام بلدی ست **ملح چینی** بلغت مصر شوره است **ملح الدباغین** اسم سیاه نمک طعام
است وبقول رازی آن شورج ست وبقول گیلانی آنرا بفارسی شورک نامند **ملح سنجی** شوره است **ملح الصناعة** تنکارست **ملح العجین** اسم نمک
نان ست **ملح الغرب** نمک درخت غرب ست **ملح المختوم** نمک هندی ست **ملح المر** اسم نمک تلخ ست **ملخ** بفتح اول وثانی وسکون خای معجمه اسم
فارسی ست بعربی جراد نامند وکنیت آن ام عوث وبیونانی افریدن وبسریانی قمصی وقمیص وبترکی چیکوتکه وبلغت زند کچه وبهندی ٹیڑی گویند وآن
بری وبحری میباشد واز مطلق آن مراد بری ست که جراد البر نامند وآن حیوانی ست معروف بالوان مختلفه مع عظم جثه وصغر آن وهیئت آن این بعضی آنرا
دنباله سیاه صدفی وبعضی را دنباله زرد وبعضی از آن بابازوهای خود پرواز میکند وبعضی طیران نمی کنند وبازوهای آن نمیباشد وپاهای آن دراز وکمتر
از یک هفته بچه برمی آورد وبر نباتات واشجار میباشد وبیشتر از یک سال نمی ماند ودرختی را که بخورد فاسد سازد ونوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن
بسیار میشود وبر هر مزرعه که می نشیند آنرا میخورد وفاسد میسازد وبهترین آن بزرگ فربه وبی بازو وهمچنین کم پرواز آنست ورديترین آن کوچک
بالجمله غیر مالح آن گرم وخشک در دوم مگر خشکی آن بیشتر ومالح آن گرم وخشک زیاده وآن مبهی وجالی اخلاط غلیظه ومجفف آن ونافع امراض قصبه ریه ست
وطلای آن با پاهای آن کوبیده جهت قلع ثالیل وکلف وجرب مفید خصوصا سوخته آن با سرکه انگوری وطلای جوف وتخم آن بازاله کلف با [illegible] کنند

وخوردن لحم آن بالخاصیت نافع جذام چون هر روز هفت عدد بخورند وانچه پرواز نمی کند ویونانی جرجوزا نامند چون بروغن بریان نمایند و در گوش چکانند درد آن
ساکن شود وچون آنرا در حین طیران دوازده عدد بگیرند وسر ودست وپای آن دور کرده بایک درم مورد خشک سائیده بخورند جهت استسقا بسیار نافع
وملخی که مازریون چریده باشد در استسقا منافع النفع ست که استعمال ما ها اصفر لقوت نماید وشرب آن نافع تقطیر البول ست وبخور آن مفید عسر البول وخصوصاً جهت
زنان وبدستور جهت بواسیر وچون سالم آنرا بسوزانند وسائیده دو مثقال تا هفت روز متواتر با آب نخود سیاه بخورند سنگ گرده ومثانه را بشکند واز
خواص آنست که چون نوع سبز گردن دراز آن که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تپ ربع تعلیق نمایند بالخاصیت نفع کند وخوردن قسم فربه آن که بازو نداشته باشد
بریان کرده گزیدن عقرب را نافع وآن قلیل الغذا وردی آنست وصاحب منهج نوشته که مولد جرب ست مصلح آن کاهو وخیار بدل آن در بخور خرزهره است
وملح آن محدث تشنگی ومحرق خون واکثار آن مورث جرب وحکه وتقشر جلد وهمچنین انچه پرواز نمی کند وگویند که نمک سود آن قلیل الغذا ومولد خلط غیر صالح
ومحرق اخلاط ومجفف ست ومصلح آن سکنجبین وانار چاشنی دار یا انارین ست وشیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار نیز گفته اند وابن مؤلف گفته که چون ملخ را بسوزانند
ملخهای دیگر از بوی آن بگریزند واگر نگریزند بمیرند **ملخ دریائی** بعربی جراد البحر نامند در ماهیت آن متقدمین نوشته اند که آن حیوانی ست آبی سر آن
مربع واز سر آن تا نصف بدن صدف خزفی وبعد از آن خزف بر آن نیست ودر هر دو طرف آن ده دست وپای دراز شبیه بپاهای عنکبوت وقسم بزرگ
آن بقدر رغیف ونوع کوچک آن کمتر از آن وبر سر آن دو شاخ باریک وچشمهای آن بر آمده وازرق وآن در ساحل بحر مغرب وغیر آن کثیر الوجود ست
ومتاخرین می نویسند که این ماهیت را که بیان نموده اند ماهیت روبیان ست وجراد البحر یعنی ملخ دریائی فی الجمله شبیه بگنجشک بزرگ ست وپردار واندک
پرواز کرده از آب بر می خیزد وباز در آب فرو میرود واین گرم زیاده وخشک زیاده از ملخ بری ست واکثر آنرا بریان کرده وطبخ داده میخورند وکسی که اراده
پختن آن نماید اولا آنرا در آب گرم جوشداده صاف کند پس آنرا بنحوی که خواهد بپزد وبریان کردهٔ آن بهتر ست وبالجمله آن قریب الفعل بملخ بری ست
وبعضی نوشته اند که خوردن آن هر روز سه عدد بریان یا مطبوخ جهت منع زیادتی جذام مفید وخوردن سوختهٔ آن بدستوری که در ملخ گذشت در تفتیت
واخراج سنگ گرده ومثانه مجرب **ملخان** اسم سویق ست **ملدوسا** بضم میم وسکون لام وضم دال مهمله وسکون واو مجهول وفتح سین مهمله والف
اسم خیار بادرنگ ست **ملسم بهوت** بفتح میم ولام وسین مهمله وسکون میم دوم وضم بای موحده وخفای ها وسکون واو وتای فوقانی اسم مولی
خرد ست **ملطاط** مشط الغول ست **ملکا** بضم میم وسکون لام وفتح کاف والف اسم بادنجان صحرائی ست **مَلِکا** بفتح میم وکسر لام مشدد وفتح کاف
والف اسم هندی قسمی از گل رای بیل ست گرم وسبک ومبهی ودافع فساد باد وقلاع وجوشش دهان وبخر وجمیع امراض دهن وسر **ملک** اسم
شیر ست اطبای انگریزی در جمیع امراض برای تقویت با برنج میخورانند وبرای دفع مضرت رسلکپور ونیلا تهوتها میخورانند **ملکان** اکلیل الملک ست وملکا نیز گویند
ملک النحل اسم یعسوب ست **ملکو** بضم میم وفتح لام وضم کاف فارسی وسکون واو اسم درختی ست هندی که آنرا در سنسکرت پرساون پیتو یعنی بار
آن سفید واز خوردنش بسیار خوشوقتی میشود ودیودی پهل یعنی بار او مزدوج وتوام میشود وکلی آشیا یعنی دافع کرم شکم ورنگ بدست نیلا ایشه کا
یعنی رنگ چوب او سیاه میباشد میگویند وآن درخت بی ساق بقدر یک ذراع وکم وزیاده بلند میگردد وشاخها بسیار وانبوه میکند برگش مانند برگ
موتیا اما از آن بزرگتر وگل او سفید وخوشبو وبار او مزدوج سه سه بود شبیه به سیتا پهل ما خردتر از آن در خامی سبز مائل بسفیدی وبعد پختن سرخ
میشود ووقتی که خام بود اچارها هم میسازند وبخشش سرخ رنگ بود وآن تیز وگرم وبار او تپ زنان را بعد ولادت بچه نافع وبیخ وپوست درخت بهمه بیماریهای
زچگان ودمامیل مفید نوشته اند **مَلّی** بفتح میم وکسر لام مشدد وسکون یای تحتانی مجهول **ملکی** بفتح میم وسکون لام وکسر کاف فارسی وسکون یای
تحتانی اسم روئیدگی هندی ست که در بیخ زراعت جوار وتمباکو پیدا میشود وهر دو را تباه وفاسد گرداند وبقدر یک وجب بلند میشود برگش مانند برگ
رتن جوت وبسیار نرم مثل ریشم وخوشهٔ او مانند خوشهٔ جو لیکن از آن خرد وبی دانه گرم وخشک در اول چهارم واز ادویهٔ سمیه ست اما جهت ضیق النفس
با فلفل سیاه ودار فلفل میدهند ونیم آثار روغن زرد بالای آن میخورانند **ملنکی** بضم میم وکسر لام مشدد وخفای نون وکسر کاف فارسی

ملخ دریائی
ملخان
ملدوسا
ملسم بهوت
ملطاط
ملکا
ملکا
ملک
ملکان
ملک النحل
ملکو
ملّی
ملکی

وسکون یای تحتانی اسم مولی ست **ملنچا** بضم میم وکسر لام وسکون نون وفتح جیم فارسی والف اسم لهسن ست **ملنکاری** اسم بیلوست **ملواح** دوای شامی ست
و در شام باین اسم معروف وآن چوبی ست مثل عقد منقط و مائل بسیاهی اندک وخوردن یک درهم ازان با ماء العسل نافع شدخ عضل ست کازرونی در شرح مفردات قانون
نوشته که این دوا را در کلام دیسقوریدوس وجالینوس وغیرهما نیافتم لیکن ملاح یافتم **ملوح** بلغت شامی قطف بحری ست **ملوخیا** وملوخیه خبازی بستانی ست
زیراکه اکثر در لب تا نهای ملوک زراعت آن می کنند ومعنی ملوخیا ملوکیاست ومؤلف تحقیق نموده که آن نباتی ست که بهندی جونک نامند ودر جائین نیز گویند
وبقول گیلانی آنرا ملوکیه نیز گویند وبشیرازی خطمی کوچک ودرخت آن مثل شجر خطمی لیکن گل آن سرخ کوچک وگویند که آن بقله ایست شبیه نبات بقلهٔ یمانی وبرگ آن
مشرف دبرساق آن چیزی شبیه بزغب وگل آن زرد کوچک وتخم آن اشقر کوچک وبهترین آن انست که سبز وبزرگ وشاخهای آن مائل بسرخی باشد طبع آن سرد
دراول وتر در دوم وگویند سرد وتر در سوم اگر آنرا بروغن گل سرشته بر اورام ضماد کنند تحلیل نماید وخوردن برگ آن بعقیده انگور نافع قروح مثانه ست وضماد آن نافع صداع
وباآرد جو نافع درد چشم حار وچون با گوشت بپزند شوربای آن لزج مثل شوربای خبازی باشد وجهت سرفهٔ خشک وخشونت حلق نفع کند وتخم آن درین باب
نیکوست وصالح برای خشونت صدر وریه آبن تلمیذ گفته که ملوکیه ملین سینه وازانواع آن اسهال آورد وچون آب آن سی درم بنوشند تفتیح سدد جگر وزهره کند بسبب آنکه
دران غسل از جهت مائیت آنست وآن نافع ست جهت مثانه وجهت التهاب وجهت سیلان حیض چون بر سینه ومعده ضماد کنند وجهت اسهال الدم مفید واگر برگ
آن سائیده برگزیدگی زنبور نهند درد آنرا ببرد وگویند مضر مثانه ست مصلح آن گل سرخ یا آب آن وآن مصالح برای گرم مزاجان وردی برای سرد مزاجان وجهت معده
رطب ست ومصلح آن انیسون افعال وخواص این بقول هندیان درجونک گذشت **ملونیا** وآنرا ملتونیا نیز گویند آن خربزهٔ درازست مثل خیار طبع آن سرد
وتر یک درخم با ماء العسل مسکن مغص ست **ملونی** بکسر میم وضم لام وسکون واو وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم انجوره ست **ملوولما** قسمی از ولماست **ملیچهم**
بفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح جیم فارسی وسکون میم ... قسمی از چیدن لبسیار خوشبو ست **ملیچهم** ... لام وسکون یای تحتانی مجهول وفتح جیم
فارسی شده دو خفای ها وسکون میم ثانی اسم مشترک ست میان ... **ملیح** بفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وحای مهمله بعضی گویند که آن نوعی از عوسج بزرگ
برگ سرخ ست ونزد بعضی شبیه بزیره وشیخ وغیره مینویسند که آن نباتی ست مثل عوسج وبرگ آن مانند برگ زیتون وعریض تر ازان وآنرا مثل بقول وخام می خورند
ودران ملوحت ست ولهذا آنرا ملیح نامند زیراکه مشتق از ملح ست ونیز قبض ورطوبت خام وبسبب آن رطوبت نفخ میکند وچون یک درم از بیخ آن با ماء العسل
بخورانند ادرار شیر وبول وتسکین مغص نماید وطلای آن جهت شدخ عضل بغایت نافع ست **ملیده** اسم بنگال ست **ملیسون** قنطوریون دقیق ست **ملیطر** یا زاج
سیاه ست **ملیطن** بقلهٔ یمانی ست **ملیطنی** سریه ست **ملیکا** اسم فالسه ست ودر فالسه مسطور شد **ملیکا پشپ** بفتح میم وکسر لام مشدد وسکون یای تحتانی وفتح کاف
والف وضم بای فارسی وسکون شین معجمه وبای فارسی دوم اسم گل کالاکره ست **ملیم** بضم میم وکسر لام وسکون یای تحتانی ومیم ثانی نیجی ست هندی عنبر رنگ
گرم وخشک وتیز اگر آنرا سائیده در سر اندازند تمام قملها بمیرند واگر در زخم ویادمل بیندازند کرمها که دران افتاده باشد بمیرند وهمچنین حکم برگ آنست حکیم شریف خان
مینویسند که شخصی را صداع بسبب کرم دماغ بود وچون مریض نفوخ آن نمود همه کرمها کشته بیرون آمدند وخواص آن بقول اطبای یونان در سرخس مسطور شد
ملیچهکه اسم تانباست **ملینون** شنگرف مخلوق ست **ملیون** ومیلونیا اسم خربزهٔ گرمک ست **فصل میم با میم ونون** **ممسک الارواح** اطوخودوس
ست **ممسک الحوامل** دواء المسک ست **ممولة** بفتح اول وضم ثانی وواو مجهول وفتح لام وخفای ها اسم هندی صفراغون ست **من** بفتح میم ونون مشدد
اسم عربی مجموع شبنمی ست که بر اشجار واحجار افتد وشیرین باشد ومثل عسل منعقد گردد وخشک شود وبشکل صمغها یعنی فرق میان من وصمغ آنست که صمغ رطوبتی
ست که از درخت برمی آید ومنعقد میشود ومن اجزای لطیف ست که از هوا وجو بر درخت وغیره از سنگ ونبات می افتد وآن مثل شیرخشت وترنجبین وگزنگبین
است وعسل که از کوه قصران در بلدهٔ ری می آورند واز طبیعت چیزی که بران می افتد قوت اخذ میکند واضافت قوت آن می نمایند بسوی چیزی که موجب نسبت
وحلاوت آن گردیده چنانچه گویند که انچه بر اشجار سمی منعقد گردد سمی باشد مانند سکر العشر وانچه بر نباتات قابضه نشیند قابض وانچه بر مسهلها افتد مسهل باشد
وبالجمله از ادویهٔ مسهله ست وهریک در اسم خود مذکور شد وگیلانی گوید که آن نه قسم ست وگویند ده قسم از مطلق آن مراد شبنم مروحت با گزنگبین ست وآن مسطور شد

نمکزده و ذکر دیگر بعضی بلاد و عراق ... از گیسو نامی گویند و نائن بلدی ست از عراق و لبیا سفید میباشد و شیرین از بدل شکر
در ... وجلاب و غیرها استعمال کرده میشود ... افتد و کسب رداوت بسبب مزاج درختی که بران می افتد میکند و مزاج آن مختلف می گردد
بکسب ... الورق ... برچنین اشیا افتد و آنچه بر اشیای محموده می افتد پس مزاج آن گرم در اول و معتدل
در تری و خشکی ست ... عرودی ست ... آن ... بهمرباست **منبالا** بفتح میم و سکون نون و فتح بای
... **منبوت** بفتح میم و سکون نون و ضم بای موحده و واو مجهول و سکون تای فوقانی اسم هندی چارپایه ایست
... گوشت آن سبک و مزه دار و مقوی و دافع کف و مفرح طبع **منترسدهی** بفتح میم و سکون نون و فتح تای
فوقانی و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و دال مهمله مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم تیرونتی ست **منتشه** غاغالس ست **منثور** خیری و خشخاش منثور
را شامل ست **منج** بفتح اول پیچ ست و گرینه دوائی ست که اعرابی بروبد گویند و نیز اسم ابقله یمانیه ست و بکسر اول درخت بادام تلخ و بضم اول و سکون نون
زنبور عسل که ازشان اوست که چون برگوشت نشیند و بران نیش زند گوشت متعفن گردد و دران کرم بزودی افتد **منج زراوشان** بفتح میم و سکون
نون و جیم و فتح زای معجمه و رای مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون اسم فارسی تخمی ست که شبیه بنانخواه و سیخ و کلان تر ازان و نزد بعضی تخم خیری
بری ست **منجری پشپ** بفتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم
اسم کرنج ست **منجریکا** بفتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم هندی درخت تلسی ست **منجل** بضم میم و سکون
نون و فتح جیم و سکون لام اسم بار درخت تار ست **منجوشه** ناردین ست **منجیٹھ** بفتح میم و خفای نون و کسر جیم و سکون یای تحتانی و تای فوقانی هندیه
و خفای ها در مجیٹهه سطور شد **منددار** بفتح میم و خفای نون و سکون دال مهمله بهندی بمعنی جغرات خوب نابسته افروزنده اخلاط ثلثه ست **منددار** اسم درخت آک
است **منداغورس** بیروج ست **مندرا** بفتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و رای مهمله و الف اسم هندی نهال خردست و آن دو قسم بود هر دو تلخ و تیز و گرم
و مسهل بود و بلغم و بزرگی شکم که بسبب پیه باشد و ریشهای خارش و آماس برطرف سازد **منڈرنام** بضم میم و خفای نون و کسر دال هندی و سکون رای مهمله
و فتح نون دوم و الف و فتح میم دوم اسم رواسن سفید ست **منڈرروده** بفتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله
دوم و ها اسم سلاجیت ست **منڈلچهد** بفتح میم و سکون نون و فتح دال هندی و لام و جیم فارسی مشدد و خفای ها و سکون دال مهمله اسم قسمی از تھیکاری
و اسم گل درخت اروڑ ست **مندلی** اسم عود ست **منڈان** اسم سیندور ست **منڈو** بضم میم و سکون نون و ضم دال هندی و سکون واو اسم برنج ست
منڈوا بفتح میم و سکون نون و ضم دال هندی و فتح واو و الف اسم هندی نوعی از دخن ست نبات او مثل نبات باجرا میشود و خوشه او مانند انگشتان پنجه دست و دران
تخمهای خرد سرخ رنگ مانند دانه خردل هنود آنرا لگهنا و بندا و تودا و کوادهوکا و کوجیونهان و کرشنیا گویند بالجمله آن غله خوریش دیاقین و سرد و خشک
قلیل الغذا باد انگیز و گران و قابض و دافع دیوانگی صفراوی حتی که بدان غصه کند و فربهی بدن و قوت بخشد و باد و بلغم افزاید و هاضمه را کم کند و مصلح آن
شکر و روغن ست و اگر منڈوا را با آب سائیده جائی که عنکبوت مالیده شود و بثور شده باشد طلا سازند مفید ست و اگر آرد منڈوا خشک و نمک شور
برورم صاحب استسقا بالند نافع و مجرب ست **منڈورم** بفتح میم و خفای نون و ضم دال هندی و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون میم دوم اسم
خبث الحدید مدبر ست **منڈوک پرنی** بضم میم و سکون نون و ضم دال مهمله هندی و سکون واو و فتح کاف و بای فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون
و سکون یای تحتانی قسمی از برہمی یعنی ازنب ست **منڈئی** بضم میم و خفای نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و ضم همزه اسم ساگ چولائی ست
منڈی بضم میم و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و نیز بهندی بوڑترم گویند بسنسکرت قسم خرد آنرا پتر بھنگا یعنی برگ او بر می آید و می افتد
و مہاپشا و پشابمعنے آنکه لاغر را فربه کند و ... یعنی دافع لاغری ست و منڈنی و بوڑ پھکا یعنی خوردان برگ و ... او ... افزایش عقل می کند
و ... یعنی در ماه ساون ... پیدا میشود و کول پھل یعنی بار او طبع را نرم کند و چرک شکم دور نماید و ... لمبا یعنی گرد و دراز بود و لتا پسا و ...

منبالا ۔ منبوت ۔ منترسدهی ۔ منتشه ۔ منثور ۔ منج ۔ منج زراوشان ۔ منجری پشپ ۔ منجریکا ۔ منجل ۔ منجیٹھ ۔ منجوشه ۔ منددار ۔ منداغورس ۔ مندرا ۔ منڈرنام ۔ منڈرروده ۔ منڈلچهد ۔ مندلی ۔ منڈان ۔ منڈو ۔ منڈوا ۔ منڈورم ۔ منڈوک پرنی ۔ منڈئی ۔ منڈی

یعنی عقل افزاید و اسرار الهی روشن کند و باد و بلغم دور سازد میگویند و قسم کلان آنرا مهامنڈی نامند و در سنسکرت پتردهنی یعنی صاحب ریاض هر که با مداومت کند در
بعبادت و ریاضت مشغول شود و مهاشراونیکا و تنیا یعنی خواص بر از بدن دور کرده خواص نیک می بخشد و درد اعضا و کوفتگی آنها دور نماید و بهتاگرندهی
یعنی صلابت شکم و دامیل و گرههای تمامی بدن دور نماید و نکاچس یعنی بدرسازه میگویند بالجمله نباتی ست هندی از قبیل نجم و بسیاره دارد در صحراها و قریب
آب و در کشت زارها میروید و دو قسم ست کوچک و بزرگ برگ کوچک آن شبیه ببرگ پودینه و از آن ضخیم تر و زغب دار و شاخهای آن باریک و گل
آن سرخ مائل بکبودی و مدور شبیه به تکمه و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب و مزهٔ آن اندک تلخ و برگ قسم بزرگ آن خرد و گرد و کنگره دار و ضخیم و گل آن
بزرگ تر از قسم اول و مشابه بگل کدم و همه اجزای او خوشبوی گوارنده مثل بوی انبهٔ خام و یا دونه و مروه و بهترین قسمین قسم کوچک او ست و در
مزاج آن اختلاف ست قومی هر دو قسم آنرا گرم و تر نوشته اند و بعضی معتدل الحرارة و تر دانسته و جمعی سرد و خشک در درجهٔ اول شمرده و برخی گرم در اول
و خشک در دوم گفته و صاحب مخزن گوید که قسم کوچک آن گرم و تر در دوم و با قوت قابضه و مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل لطیف
و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدی که از عرق و بول و رایحهٔ شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و امراض صفراوی
و سوداوی و رحم و حرقة البول و اورام و بثور مانند خنازیر و دامیل و اورام جمیع اعضا نافع و حکیم شریف خان بقول اطبای هندی نویسند که دوای
عظیم النفع ست شیرین با اندک تلخی و هنگام هضم بسیار تلخ و گرم و سبک و خرد افزا و دافع خنازیر و کرم شکم و دامیل و بثور که زود دهد و بهی نیارد و نیز
دافع درد فرج زنان و زردی بدن و سوزاک و فسا و صفرا و بعضی نوشته اند که دافع فساد خون و مقوی باه و نافع درد مفاصل و لقوه و بواسیر و مانع
قی و هاضم طعام و مقوی ماسکه و مفرح دل و مجفف رطوبت جگر و مصلح فساد کیموس ردی و مبهی و مقوی گرده و پشت و مولد منی و ملذذ طرفین و فرزجهٔ آن
دافع بدبوی فرج و باعث تنگی آن و هندیان مینویسند که ساگ او پخته خوردن باد و لاغری و قی که بعد طعام شود و بدبوی دهن و بدن و مینه دور کند
و اشتها و صفرا افزاید و منی پیدا کند و شیر او تلخ ست اوشیابانی و بلغم و بن مرگی دهن و یا نه گرنی و دامیل دور سازد و اهل هند این نبات را ناکه
با نیار و آب حیات میدانند تا بحدی که اگر گل آن یک عدد بدون آب از حلق فرو برند تا یک سال درد چشم نمی شود و از دو عدد تا دو سال علی هذا القیاس
و حکیم شریف خان نیز آنرا استعمال نموده و مدتی میدانند آنرا از چشم محفوظ داشتند و مولف هم [illegible] تجربه است و از مجربات صاحب دارا شکوهی ست
که بیخ منڈی در ظرف مسی بر سنگ چوب نیم با آب بسایند چندانکه بسیاهی آید پس قدری پنبه در ان تر کرده نگاه دارند و هنگام درد چشم قدری ازین در آب
تر کرده بر چشم دارند تسکین درد نماید و شفا بخشد و نوشیدن عرق گل منڈی نیز نافع امراض چشم ست و دافع خفقان و مقوی دل خاصة و اگر با مساوی
گاوزبان بر آرند و نیز حکیم شریف خان مینویسند که عم مرحوم عرق منڈی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند گاهی نصف گاوزبان
و نصف منڈی را با هم مخلوط کرده عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاه تنها و گاهی همراه ادویه و معاجین قلبیه و صاحب مخزن نوشته که
آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمی و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض
مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال در ابتدا شروع نمایند و هر روز دو مثقال بیفزایند
تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو به تخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیهٔ غلیظه
و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر تقلیل نمک نمایند بهتر ست و اقتصار
بر اغذیهٔ لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در افربهٔ قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال یا دو مثقال بیفزایند و بعضی مینویسند که عرق او
تا دو توله نوشیدن و مداومت بران نمودن مقوی هاضمه و دل و معده و مشهی و مبهی ست و اهل هند جرم آنرا نیز مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام
تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک مینمایند پس باریک سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته هر روز موافق برداشت مزاج میخورند
جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقوط و بعضی درین قید کرده اند که هنگامی که هنوز ببار نرسیده باشد با بیخ و برگ در سایه

خشک کرده بدستور بخورند جوانی نگاه دارد و موی سفید نشود و نیز بطریق سفوف تنها یا با اشربهٔ مناسبه میخورانند جهت امور مذکوره بسیار تقویت بخشند و تخم آنرا اگر با شیر میخورند بمقدار
یک کف بخورند قوت جوانی افزاید و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل آمدن چون با بهنگره سائیده بروغن و عسل آمیخته
تا چهل روز بخورند موی را سفید شدن نه دهد و بیخ آنرا اگر تا یک سال متواتر بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و فوائد کثیره بظهور رسد و بقول حکیم شریف خان
اگر تخم منڈی با شکر متواتر یک کف بخورند بعمر طبیعی برسند و آزمردی نقل میکنند که میگفت بسیار پیر و ضعیف شده بودم دیک سال متواتر این دوا را خورده ام
از سر نو جوان شدم و دو و بست و پنج سال ست که عمر من ست هم بران حال هستم و تجربه کاران هندی مینویسند که درین دوا رو آب حیات ست که تا وقتی که بار
نیاورده است اگر یک جا کرده بسایند و بروغن و شهد آمیخته بخورند در چهل روز قوت جوانی از سر نو بظهور رسد و این گیاه از اسرار حکماست و اگر بیخ و برگ
خشک کرده سائیده با شیر گاو و شکر سه روز متواتر بخورند قوت جماع افزاید و از بعضی اطبا منقول ست که بخور آن از جمیع اجزای آن که خشک کرده باشند
دافع بواسیر و مجفف ثآلیل ست و بتجربه آمده و ضماد برگ منڈی دور کنندهٔ نار و یعنی عرق مدنی ست و در مفردات امامی ست که اگر بقدر دو دام در آب
شب تر نمایند و صباح مالیده بنوشند تا یک ماه متواتر دفع خنازیر میکند و اگر مریض کودک بود یک دام یا کم بدستور بعمل آرند و شربت منڈی را فع رطوبت
دماغ و نافع استسقا و بخارات از دماغ باز دارد و تقویت می بخشد بگیرند منڈی پاؤ آثار شکر سفید سه پاؤ منڈی را در یک نیم آثار آب تر سازند و بجوشانند
تا سوم حصه باند صاف کرده با شکر بقوام آورند شربت تا چهار توله و در تالیف شریفی ست که اگر چوه منڈی را نیم ماشه با برگ تنبول در سرما بخورند حرارتی
در مزاج پیدا کند و برای امراض بارده و تقویت باه مفید بود و طریق گرفتن چوه این ست که بگیرند منڈی را و نیم کوفته بآب تر کنند بقدری که نم بردارد
بسانند آن با روغن یاسمین یا با دیگر روغن خوشبو منڈی را از دست بمالند آن قدر که خوب چرب شود پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند اگر شش ماشه
روغن منڈی ابرنا تا چهل و یک روز بخورند و درین مدت از جماع دور باشند بعد از آن در قوت باه قدرت ایزدی مشاهده نمایند و طریق ساختن روغن
این ست که منڈی تازه را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند و کوفته بست سیر شیرهٔ آن بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند تا شیره فانی شود
و روغن باقی ماند و بعضی قدر شربت این روغن هر روز دو درم نوشته اند و پرهیز از ترشی و بادی نیز و گروهی منڈی را بدین طریق جهت امساک مداومت
می نمایند که در ماه ساون و بهادون با روغن گاو و در جیت و بیساکه با شهد و در جیٹهه و اساڑهه با شکر و در ماگهه و پهاگن با کانجی و در کوار و کاتک با شیر گاو
و در اگهن و پوس با دوغ و قسم بزرگ آن یعنی مهامنڈی جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بقسم اول ست و گویند که آن در افعال
مطابق به بهوم کدم ست **من رکت** اسم منسل ست **منسی** و **منسی** بفتح میم و خفای نون و سکون سین مهمله و ضم رای مهمله و واو مجهول و کسر ها و نون و سکون
تحتانی اسم مانس روهنی ست **ملنسل** بفتح میم و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون لام اسم هندی زرنیخ سرخ ست و هندیان منسلا نیز گویند و بسنسکرت
من رکت یعنی سرخی او دل را خوش میکند و منوهان یعنی دل را خوشی میشود و کنبٹی شلا که اسم ست و ناگما تاری گندها چالیتی مثل صندل سوده او بر رقعها
سرب ضماد نموده در آتش نهادن آنرا میکشد و ناگما تاری یعنی کشندهٔ سرب و نیپالی که اسم ست و گروی رکا یعنی برص شدید نافع ست و گریجا نتر سم بهوم
یعنی اندرون کوه پیدا میشود و گویند که آن فی الحقیقة غیر زرنیخ سرخ معلوم میشود و در شاهجهان آباد و هر دو یافته میشوند و از اقسام سمیات هستند
و آن گرم و تیز و تلخ و گران و ملین و دافع زهر و بلغم و خون و تنگی نفس و سرفه و برافروزندهٔ رنگ بدن و مصلح فربهی مفرط و دافع آسیب جن و دیو
بضماد کردن و ٹیکه بر پیشانی کردن افعال و خواص این بقول یونانیان در زرنیخ گذشت **منسم** درخت حب المنسم ست **منشفه** اسم اشنج ست
منطر بطای مهمله اسم بنک آس ست **منقعار داس** اسم خشخاش مقشور ست **منقوسیون** اسم شوکران ست **منگا** بضم میم و سکون نون و فتح
کاف فارسی و الف اسم سهجنه ست و بفتح میم و خفای نون مین پهل را گویند **منگا داکه** اسم مویز ست **منگستان** بضم میم و سکون نون و کسر کاف
فارسی و سکون سین مهمله و تای فوقانی با الف کشیده و در آخر نون ساکن نام میوه ست مخصوص ببلاد زیر باد و تحت زنج بقدر سیب کوچک و رنگ
آن کبود مائل بسیاهی و پوست آن بظاهر خشک و ضخیم نرم احتیاج ببریدن ندارد مثل نارنگی و کنوله بدست از مغز جدا میشود بلکه شاید از قسم آن‌ها باشد

من رکت · منسی · ملنسل · منسم · منشفه · منطر · منقعار داس · منقوسیون · منگا · منگا داکه · منگستان

و از نارسی آن مربی میسازند و در اندرون آن چند دانه میباشد و در هر دانه تخمی و طعم آن بسیار شیرین و قاشی دارد و اندرون قاشهای آن مانند انگورست مثل اندرون نارنگی و لیمو و بی جرم و لطیف ست و رطوبت و برودت بران غالب و مردم آن بلاد پوست خشک آنرا با آب برنج سائیده بصاحب اسهال میدهند و آنرا دافع اسهال میدانند **منگ گونی** بضم میم و خفای نون و سکون کاف فارسی و فتح کاف فارسی دوم و سکون واو و کسر نون و سکون یای تحتانی و بحذف کاف اول نیز اسم مدک پرنی ست و این اسم بسبب مشابهت برگ مونگ ست **منگلا** بفتح میم و خفای نون و فتح کاف فارسی و لام و الف اسم پتروتی ست **منگنا** بفتح میم و خفای نون و کسر کاف و فتح نون دوم و الف اسم هندی درختی ست که آنرا در سنسکرت بندهوک یعنی گلش سرخ می باشد و بندهو جیوسیا یعنی چون درخت او در خانه باشد خویش و اقارب بسیار آمد و رفت میدارند میگویند و آن گرم و خشک ست و مزهٔ آن زمخت و تیز و گلش را جهت بدبوئی بینی و پینس و همه قسم امراض فساد بول و کلانی شکم و خارش را نافع نوشته اند **منگوتامر** بضم میم و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و الف و کسر میم و فتح رای مهمله و الف اسم بجالوست **منگی پنجاه راجکا** اسم پلول ست **منو** اسم فسل ست **منوها** اسم ست **منی بندهم** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و سکون نون دوم و فتح دال مهمله و خفای ها و سکون میم اسم سینده لون ست **منیرا کولی** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و ضم کاف و سکون واو مجهول و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم هنگلوست **منیکا** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم سر بهوکاست **منی کنجک** بضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و ضم کاف و سکون نون دوم و فتح جیم فارسی و سکون کاف اسم تمال ست **منیوار تجم** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی دوم و فتح جیم و سکون میم دوم اسم هنگلوست **منی هکش** بضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و خفای ها و سکون کاف و شین معجمه اسم سانوه است **منی** بعربیه فراع ست

فصل میم با واو

مو بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بقول بعضی اثامیطیقون و بفارسی بیخ سنبله و ریشه والا نامند و آن بیخ نباتی ست ساق آن شبیه بساق شبت و از آن علیظ تر و بقدر دو ذراع و برگ آن مانند برگ آن و بر اطراف آن اکلیل شبیه باکلیل آن و بالای آن زردی و تخم آن مثل بادیان و بیخ آن متفرق و باریک و دراز و مختلف الشکل بعضی کج و بعضی راست خوشبو و برنگ نارنقون و مائل بزردی اندک و در آن قبض و تلخی و تیزی که زبان را اندک بسوزد و گرم کند در خائیدن منبت آن بیشتر بلاد مقدونیا ست و بهترین آن منفی ... و استعمال آن بدون پروردن آن بسرکه جائز نیست و دستور پروردن آن آنست که در سرکه انداز ... ساخته بکار برند و آنطاکی ایشه سنبل جبلی ... ابن جلجل گفته که مو سنبل کوهی ست و در کوهستان ... شعب مائل بسفیدی و تخم آن مانند زیره و مزهٔ آن مثل طعم پسته و خوشبو و مستعمل ... بیخ آن ... نوشته که آن سنبل جبلی ست ... آنکه دیاسقوریدوس گفته که سنبل چهار قسم ست ... قوت آن تا دو سال باقی می ماند بقول جالینوس گرم در دوم و خشک در سوم و بقول شیخ گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و در آن رطوبت فضلیه ... محلل جلا و مفتح شبیه بسنبل در قوت آن لکن تا بعض تر و مسخن ترو منوم و آشامیدن آن جهت ... نزلات و منع ریختن آن بسینه و تصفیهٔ آواز و امراض عصب و اوجاع مفاصل و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و رحم و موافق جگر بارد ضعیف و محلل نفخ آن و مسکن تمدد ... بدملخ و مغص و قراقر و در دگرده و مثانه از احتباس فضول و دافع بدبوی ابخره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و مزید منی و مقوی و محرک باه و شرب و جلوس در آب طبیخ آن نافع عسر البول و احتباس بول و حیض و اوجاع رحم ست و گیلانی نوشته که شرب و طلای آن نافع اوجاع مفاصل ست و چون آنرا سائیده بعسل آمیخته بخورند ازالهٔ وجع مفاصل و اوجاع سینه که از انصباب مواد بسوی آن باشد و ریح معده و مغص و مدر حیض کند و شرب ضماد آن نافع ضعف معده و جگر و عسر البول و اوجاع مثانه از احتقان فضول در آن و چون نقوع آن یا مطبوخ آن یا مسحوق آن بخورند دردی که عارض از احتقان فضول در مثانه و گرده باشد ساکن شود و چون بر عانهٔ طفل ضماد کنند ادرار بول نماید و اکثار آن مصدع بسبب فرط رطوبت مجمده مبخره و گویند مصدع و مصلح آن خیسانیدن آن در سرکه چنانچه مذکور شد و بقول صاحب منهج

صندل وگل سرخ ست و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال و گویند از غیر منقوع آن تا دو درم و از منقوع آن تا
دو مثقال و بدل آن وزن او دیهٔ جگر سنبل و در ادرار بول فلفل سیاه و گویند بوزن آن فطراسالیون و گویند بدل آن نصف وزن آن خربق سیاه و گویند
بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب یا جوز بوا و یا اسارون و یا سلیخه و یا فلفل سیاه و یا افسنتین ست **مو** بضم میم و سکون واو و باضافهٔ یای تحتانی در آخر یعنی مو
موی اسم فارسی ست و بعربی شعر و بترکی قیل و بهندی بال و کیس نیز نامند و تولد آن از ابخرهٔ دخانیهٔ اخلاط محترقه و یابسهٔ بدن ست و فرق میان آن و
پشم و وبر آنست که موی پیچیده نمی باشد بخلاف آن هر دو و پشم نرم و نازک و ما بین موی و وبر ست و هر سه عام اند همه حیوانات را یعنی بعضی را موی و
وبر هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را موی فقط میباشد و از مطلق آن مراد موی
انسان ست بالجمله مزاج موی سرد و خشک و سوختهٔ آن مسخن و بغایت مجفف و بی لذع و گیلانی گوید که مو بارد به نسبت اکثر اعضای حیوان نیست
و جالینوس گفته که چون موی را بسوزند قوت آن مثل پشم باشد یعنی گرم و خشک در سوم و کیفیت سوختن آن آنست که آنرا در دیگ گلی پر کنند
و بالای آن سرپوش گلی سوراخ دار نهند و زیر آن آتش کنند تا آنکه بسوزد و خاکستر گردد بردارند و پوشیدن جامه از مو بافته مقوی بدن و مجفف و مسخن
آن اکثر از پشم و اعضا را سخت کند و بقول شیخ موی سوخته جالی دندان ست و آب معطر موی مالیدن موی را ابر و یاند و موی سوخته مجفف قروح
وسخه و رهله ست و باقی افعال و خواص موی انسان و هر حیوان در اسم آن مسطور شده میشود **مواباول** بضم میم و فتح واو و الف و فتح بای موحده و الف مواباول
و فتح دال مهمله و سکون لام اسم هندی اسفنج ست **موانت** اسم پلاس بیپل ست **موت** بضم میم و سکون واو و تای فوقانی اسم هندی بول ست موانت موت
و بسنسکرت موتر گویند نزد هندیان بهترین ابوال بول ماده گاو ست و آنرا بسنسکرت ستته یعنی سرد ست و پاچن یعنی هاضم و ملین و برهماسو
یعنی آب برهما و گویند که نوشیدن و غسل کردن از آن دافع عذاب و گناه گشتن برهمنان ست و گوموتر یعنی بول ماده گاو ست و گوتهوک و ریچن
یعنی اسهال آور ست می نامند گویند بول ماده گاو و گاومیش و اسپ و بز و میش و شتر و آدمی و فیل شور و تلخ ست و خشک و سبک و ملین و مقوی دل
و مشهی و گوارندهٔ طعام و دافع آماس اعضا و مجلی مسام و منافذ و صفرا انگیز و دافع فساد باد و بلغم و باد گوله و بواسیر و استسقا و کرم شکم و جذام و زردی
بدن و نفخ و خله و بی اشتهائی و آب بول ماده گاو تیز و شور و بدبو ست کف میشکند و بدن را گرم کند و مشهی و هاضم و فزایندهٔ صفرا و دافع گشت و کرم و
امراض معده و جگر و کیموس فاسد نیک سازد و ورم و سوزش اعضا و قی بعد طعام و درد شکم و بادها زائل سازد و حیات زیاده کند و سختی گناه برطرف
نماید و همه چرک شکم از براز بدر سازد و آب بول گاومیش اندک گرم ست و دافع ورم اعضا و کلانی شکم و باد گوله و بواسیر و زردی بدن و پرمیو ست و صفرا
افزاید و گران ست و آب بول اسپ ملین و دافع فساد بلغم و قوبا و آب بول بز مسکن درد گوش و نافع سرفه و ضیق النفس و گشت و کرم و کری گوش و مشهی و دافع
فساد زهر و یرقان و برص سفید و امراض جلدیه که ترقیده آب از آن روان گردد و آب بول میش دافع خشکی و آماس اعضا و جذام و بواسیر و پرمیو و قبض شکم
و آب بول خر دافع سنگرهنی و پرمیو و جذام و خبط و کرم شکم و تقعد و حکه و استسقا و آب بول انسان شور و تیز و تلخ و مولد صفرا فی الفور و سمیات و مالیخولیای شیطانی را
سودمند و شکم را ببندد و دافع فساد زهر و اگر بخوردن بول آدمی مداومت کنند از جملهٔ رساین ست و گویند هرگاه که اثر هیضه دریافت شود همان زمان آدم
از بول خود قدری بنوشد از ضرر هیضه محفوظ ماند و عوام اکثر این عمل میکنند و گویند زنان را بول مردان و مردان را بول زنان باید داد که باعث تعشق و دفع
امراض ست و بول اسپ و فیل و شتر حکم بول انسان دارد و بول فیل و شتر و خر و آدمی و اسپ از نر باید گرفت و بول گاو و بز و گاومیش باید که از ماده باشد
و بعض خواص این در برهمابیو مذکور گشت و افعال و خواص این بقول یونانیان در بول مسطور شد **موترلاکبجا** بضم میم و سکون واو و تای فوقانی و فتح رای مهمله موترلاکبجا
و لام و الف و ضم کاف و سکون بای موحده و فتح جیم و الف اسم بیت پاپره ست **موترلنچیوا** بضم میم و سکون واو و تای فوقانی و فتح رای مهمله و فتح لام موترلنچیوا
و سکون نون و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح واو و الف اسم کهیرا ست **موتهه** بضم میم و سکون واو مجهول و تای فوقانی هندی و خای ها اسم موتهه
هندی خله ایست مشهور و آنرا هندیان آلسند و آلسندراج ماش نیز گویند و آن نوعی از ماش ست و در کشتها میکارند و نبات آن مفروش بر زمین و برگ آن کوچک تر از ماش

و بیخ آن سفید و قسمی ازان دشتی میشود و مزاج آن سرد و خشک و بعضی معتدل نوشته اند و نزد بعضی گرم و خشک و زود از معده فرود آید و اگر روغن گاو بسیار پخته شود غذا محمود دهد و خون صاف نماید و بلغم هنگام هضم شیرین و بادانگیز و قابض شکم و بعضی ملین نوشته اند و دافع بلغم و بریم زدگی طبیعت و تپ ولیکن گرم شکم تولد کند و نفاخ ست و قلیل الغذا و مصلح آن روغن گاو و اگر در چهار دام آرد این قدری انگوزه انداخته بآب سرشته بر عرق مدنی بندند فائده دهد و بعضی مینویسند که آن مهیج باه و افزاینده منی و مقوی حواس و ذهن و مسقط اشتهاست و چون در آب جوش داده آن آب را بریزند و در آب دیگر خوب مهرا پخته و بروغن کثیر المقدار داغ کرده بخورند غذای نیک دهد و قوت بخشد و غایط براند و ادرار بول نماید و چشمها را خوب ست و بیخ موتهه دشتی که آنرا ناگرموتهه گویند مسکر و مخدر مثل بزر البنج و قریب بسم و نافع سرعت انزال و مورث یبوست حلق و مولد خناق و مصلح آن شیر گاو و روغن بادام شیرین و اکثر در معاجین مسک و مبهی بکار می آید در شیر جوشداده بآب شسته خشک کرده سفوف سازند و تا هفته در گلاب تر و خشک نموده بکار برند **موتها** بضم میم و سکون واو و فتح تای فوقانی و خفای ها و الف اسم هندی سعدست و در هندی مستا نیز نامند و آن دو قسم ست یکی بهادر موتهه و آن مسطور شد و دوم ناگرموتهه و آن بلوا و رنا یعنی سرخ نمارنگ و در هندی ناگرمستا و کثم و نثم و پری پیا نوا و سیرنا پرن و داشیرا و داش مکها و مستک نکمن نیز گویند و مذکور میگردد و بعضی قسم سوم آن نیز نوشته اند و آنرا تنکا مستا و کردند و بداد کانکیبا و مستاراجی و راجار کا و کیسر و کا نامند و بالجمله آن بیخ گیاهی ست که در کنار جویها و آبها پیدا میشود و سیاه و خوشبو و برابر تخم کنار بود و سرد و خشک و تیز و تلخ و زمخت و دافع کف و سرفه و تپ صفراوی مرکب با کف و اسهال و تشنگی و بی مزگی و گویند در خواص هر سه قریب یکدیگر اند در تلخ و زمخت و سرد و قابض شکم و هاضم و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و تشنگی و تپ و کرم شکم و افعال و خواص این بقول یونانیان در سعد مسطور شد **موتی** بضم میم و سکون واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم هندی مروارید ست و بسنسکرت مکتا نامند سرد و مزه آن شیرین و مسمن بدن و فزاینده منی و مقوی و دافع زهر و بیماریها و در خاصیت مطابق چندرکانت نوشته اند **موتیا** بضم میم و واو مجهول و کسر تای فوقانی و فتح یای تحتانی و الف که آنرا بسنسکرت چندرولی گویند اسم گلی ست خوشبو مثل دانه مروارید کلان و سفید رنگ و قسمی از موگرا و بهتر ازان در صورت و خوشبو و نزاکت و لطافت و بوئیدن او مقوی دماغ و دل و مفرح و باقی خواص آن مثل رای بیل و موگره است و عطر موتیا فائق ترین عطرهاست و عرق گل آن از گلاب و عرق بهار افضل نوشته اند اول عرق صندل بکشند و آن عرق را باز با نقل آن در دیگ نمازند و گل موتیا سبزی و دنباله دور کرده انداخته سرپوش نهند و نیچه بر سرپوش محکم کرده قابله بطرف دیگر نیچه هم مضبوط نموده یک شب بدارند پس بآتش نرم مقطر سازند و بعده گل منفعل شده بر آورده باز گل تازه اندازند پس عرق مذکور انداخته بدستور اول عمل نمایند و همچنین ده دوازده مرتبه تجدید کنند که عرق بهتر و فائق میشود و نیز مثل گلاب مقطر سازند هر قدر که در افراط گل و تجدید تقطیر کوشند بهتر و دیرپا و فائده آن بسیار و بهتر از گلاب میشود و گلقند گل موتیا بهجهت موگرا نیز فوائد عظیم دارد و مجرب ست و برگ نوخاسته نرم موتیا یک ثلث و برگ بیدانجیر نوخاسته دو ثلث باهم سوده در شیر گاو خام حل کرده بنوشانند و عقب آن بفاصله دو ساعت شیر و خشکه بی نمک بخورانند تا دو هفته و پس ازان یک هفته دیگر بهمین غذا اکتفا نمایند استسقای لحمی با اسهال و بی اسهال دور کند و سریع الاثر ست و فائده [illegible] میکند و باید که شیر را جوش داده سر شیر دور کرده باز از پارچه بگذرانند و هر بار پارچه تازه باشد تا آنکه دهنیت بالکل زائل گردد و شیر مثل ماء الجبن شود **موچا** بضم میم و سکون واو مجهول و فتح جیم فارسی و الف اسم مشترک ست میان درخت کیله و اندگو و ارکولو و مندار و بورکو **موچپٹا** اسم ویرومل ست و افعال و خواص این بقول اطبای یونان در مروارید مسطور شد **موچرس** بضم میم و سکون واو مجهول و جیم فارسی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله بقول مصنف دارا شکوهی صمغ درخت سیمبل ست و بعضی گویند که گل پیاری ست و صاحب طب الغربا مینویسد که آن دو قسم ست یکی سرخ رنگ سنگین وزن که آنرا در سنسکرت بورک بنگا و آن صمغ درخت سیمبل ست و دوم مشهور بگل پیاری و در تذکرة الهند نوشته که صمغ سیمبل را در سنسکرت زیاسها یعنی گونر و بیچها یعنی گرم و فزاینده صفرا و موچرس و موچ یعنی سیمبل و رس یعنی شیره باین معنی که حیوان شیره درخت او از مستی که منعقد گردد صمغ میشود و عوام دکن آنرا بورک بنگا می نامند چه بورک نام سیمبل و بنگا اسم صمغ ست و آن اعبل جزائی درخت.

و زحمت ریست و تیز و گرم بیماری گلو را نافع و زهر اسهال را دفع کند و گویند که موچرس بالجمله سرد و گران و قابض شکم و مولد منی و مسک آن و حابس اسهال و حیض و دافع باد خام و فساد صفرا و خون و بلغم و سوزش اعضا و بقول بعضی گرم و فزایندهٔ صفرا و دافع فساد باد و نافع جهت بول فی الفراش و خلهٔ شکم و پلید شدن معده و فساد وی با هیه بکار می آید و در مفردات امامی ست که سرد در دوم و خشک در سوم ممسک و مقوی و نافع سیلان منی و سلس البول و حیض بازه ار د و در سنوتات استعمال آن نافع تحرک دندان و مضمضه با آب جوش دادهٔ آن دافع جوشش دهن که از خوردن سیماب حاصل شود و حمول آن نافع رطوبات رحم ست مورث خشکی در بدن مصلح آن شکر و روغن بادام و بدل آن چنی گوند **موچاک** اسم سوبرانجن ست **موچکی** بضم میم و سکون واو و فتح جیم فارسی و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم چھنجنا ست **موچھک** بضم میم و سکون واو و فتح جیم فارسی و خفای ها و سکون کاف اسم میکھ ست **موچه** قنابری ست **موودگو** بضم میم و سکون واو و دال مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو دوم اسم درخت پلاس ست **موودھ** بضم میم و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و خفای ها اسم عنبر یا کندر **موودھا** بضم میم و سکون واو و فتح دال مهمله و خفای ها و الف اسم قسمی از کاه ست **مور** بضم میم و سکون واو مجهول و رای مهمله اسم هندی طاوس ست عوام هنود آنرا کلی گویند و در سنسکرت میور نامند و آنرا دو قسم نوشته اند بزرگ و خرد که بر زمین می ماند و بر درختهای بلند پرواز نمی کند و آنها آنرا نیا الا نملی و بھوئین مور گویند گوشت آن گرم و مبهی و مقوی اعضا و دافع امراض گوش و سردی و خشکی بدن و اشتها آورد و خرد افزا و موی سر و نور چشم و افروزندهٔ رنگ و مصفی آواز گلو و خوردن گوشت او در فصل بهار و زمستان نافع ست و در تابستان و برشکال مضر و در بعض کتب هندیه نوشته که گوشت آن قوت باصره و سامعه تیز کند و قوت جوانی بخشد و در هیمنت رت و سسر رت و بسنت رت باید خورد که دافع زهر ست و در گریشم رت و در شارت زهر پیدا می کند و در سرد رت خوردن رونق چشم و دهنیت اندام پیدا کند و مزه میدهد و امراض گوش دفع سازد باین نوع خوردن او اولی ست و بھوئین مور گوشت او مسمن بدن و دافع باد و سبک ست و مقوی باه و اندکی صفرا می افزاید و گوشت او با مزه است و افعال و خواص آن بقول اهل یونان در طاوس مسطور شد **موراموں** پرسیاوشان ست **موربا** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و عوض بای موحده واو هم آمده اسم مرهری ست **مورپنکھی** بضم میم و واو و رای مهمله و فتح بای فارسی و خفای نون و کسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم هندیست و میور سکھی نیز نامند و در سنسکرت برهی پرنی بمعنی برگ مور زیرا که برهی اسم طاوس ست و پرن بمعنی برگ و یای نسبت چونکه برگ او مانند پر مور چشمها و شکل دارد باین اسم مسمی گشته و کیکی شکها یعنی چون تاج طاوس میباشد زیرا که کیکی نام طاوس ست و شکها کاکل را گویند و میورا نوهان و شکهری تتا یعنی چنانکه طاوس بر کوهها و در دشتها میباشد همچنان این روئیدگی دران مواضع میروید و شکهری یعنی بر سر شاخ تخم مانند برنج تیز نوک می باشد و میور ویدل یعنی برگهای او مانند ضخامت پر مور ست و ام بھشتا یعنی آب را خراب می کند و ساهسری یعنی داشتن او در خانه موجب دولت و آبادی و درازی عمر ست لیکن بدعوت و افسون باید گرفت و بھومولیکا یعنی بیخهایش باریک باریک بسیار میشود میگویند و آن روئیدگی ست صحرائی منبت او کنار آبهای ایستاده و زمین هموار و نمناک و اکثر در رزه فصیل قلعه و دیوارها که از آب سبز مثل زنگاری شده باشد میشود و شاخهای باریک از بیخ یکجا مجتمع شبیه بتاج طاوس میگردد و روئیدگی او از یک وجب کمتر و بسیار خوبصورت و نازک ست و چون او را از جای بکنند و بعد خشکی جای دیگر بنشانند و آب دهند سبز گردد مزاج آن سرد و خشک و طعم او مزه دار و اندک شیرین و تیز و تلخ و سبک و دافع فساد صفرا و بلغم و حابس اسهال و تپ شیطانی و پینس و سرفه و سرسام طفلان را دور کند و اگر نبات آنرا تمامه باریک سائیده با روغن ستور آمیخته بزن عاقره بخوانند حامله گردد و از مجربی منقول ست که چون شیرهٔ او گرفته اوراق نقره گرم نموده یک صد و بست و یک بار دران سرد نمایند سوخته گردد و اگر چیزی خامی تنه در تغل شیرهٔ روئیدگی مذکور نهاده در آتش یا چیک دشتی بسوزانند سفید و براق و کشته میشود و آن کشته بکارها می آید و از بعضی نقل کرده اند که بروز دسهرا جاموش را تصدق شهر یا محله نموده بکشند و در خون آن روئیدگی مذکور و پنبه تر نموده در هر چهار گوشهٔ خانه دفن نمایند در انجا سحر و آسیب اثر نمی کند **مورٹا** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم جی کندی ست **مورچھیدی** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح جیم فارسی

وخفای ها وکسر بای موحده وخفای های دوم وسکون یای تحتانی مجهول وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی دوم یعنی دافع دوران سر و بیهوشی صفرا اسم هندی آب مشستهٔ برنج ست که ترشی پیدا کند مورچه بضم میم وسکون واو مجهول ورای مهمله وفتح جیم فارسی وها اسم فارسی ست بعربی نمل وبترکی قارنجه وبهندی چیونٹی وبزرگ آنرا چیونٹا نامند وآن از جملهٔ حشرات ست ودر خلقت آن گفته اند که آن تزاوج نمی کنند وبیضهٔ آن در زمین ازان ساقط میشود وبس نمو می یابد تا آنکه ازان مورچه ظاهر میگردد وآن بزرگ ترست از روی حیله در طلب رزق وحبوب را از زمانهٔ تابستان تا زمستان جمع مینماید وچون از تعفن چیزی که جمع کرده ست خائف گردد آنرا بسوی ظاهر زمین خارج میکند وقوت شامهٔ آن شدید تر از حیوانات دیگر وعدیم البصرست وبدان فعل بصر میکند وازاسباب هلاک آن خروج پرهای آنست وبدان طیران می نماید وگنجشک وغیره آنرا شکار میکنند واز عجایب امر آن اخذ کردن منازل زیر زمین باامکنهٔ متعدده است که در بعضی ازانها ذخیره میکند ودر بعض دیگر مسکن میسازد وآن اقسام ست بعضی را ازان ذر نامند وآن در موچها بمنزلهٔ زنبور ها در مگس عسل ست وبعضی را نمل الاسد خوانند وبعضی ازان بری وبستانی وبلدی میباشد ومختلف میباشد در مقدار از بزرگ ومتوسط وریزه بزرگ سیاه را بری دوست وپای دراز آن نمل فارس وبفارسی مورچه سوار وکوچک را بلدی وبزرگ پرنده را طیار وبفارسی مورچهٔ پردار نامند وگفته اند که هر چند بزرگ تر شود پردار میشود وگویند بهترین آن بزرگ سیاه وپردارست وهمه اقسام آن گرم وخشک در سوم ست وباقوت سمیه خصوصًا بزرگ آن وازخواص آنست که چون بیضهٔ آنرا در قومی افشانند متفرق گردانند وبقول نیاذوق مورچهٔ بزرگ سیاه مقابر را چون باسرکه سائیده بر برص لطوخ سازند بعد از تنقیه ازالهٔ آن نماید وحنا زیر را نیز دفع کند ومورچهٔ خانه را چون باآب سائیده بر بغل بعد کندن موی طلا سازند موی بدیر برآید وچون تکرار عمل نمایند از روئیدن آنرا باز دارد وبدستور بیضهٔ آن باهمه روغنها مسقط مو ومانع برآمدن آنست وبقول مهریارس چون مورا در روغن زیتون جوش دهند وآن روغن صاف کرده در گوش بچکانند رافع کری ورياح وطنین آنست وچون بزرگ سیاه آنرا صد عدد بگیرند ودر نیم اوقیه روغن یاسمین انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند بعد ازان بر قضیب وحوالی آن طلا نمایند نعوظ بسرعت آورد ودیر وعصب قضیب را سخت گرداند بعد یاس وخوردن یک درم آن مورث ابنه است وچون مورچهای بسیار در مکانی ظاهر شوند ودران سرگین ماده گاو اندازند ازان مکان بگریزند وبدستور از گوگرد وچون پارچهٔ حیض گرد چیزی آویزند مورچه قریب آن نشود وازدخان کبریت وقطران وحلتیت وزهرهٔ نرگاو نیز بگریزند وگفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جائی گذارد ومورچه دران نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید ونفس نکشد مورچه دران نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد واز اسرار مکتومه است وخوردن آن مورث تشنج ست وگاه قبض شکم نماید شربتی ازان ده عدد ست ومصلح آن روغن آس وگویند خوردن آن موجب مغص وکرب ونفخ ورياح وقراقر ومصلح آن عسل وزیره وچون مورچه کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش وخارش عظیم وورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده باسرکه وروغن تلخ وضماد چوب خیزران باآب ست وتخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بجدی نماید که ضبط آن دشوار ومتعذر باشد مصلح ورافع آن زیرهٔ کرمانی **مورد** اسم فارسی آس ست **مورد اسفرم** آس بری ست وگویند اسم فارسی اذخرست **مورد دانه** اسم حب الآس ست **مورسقی** اسم طرفاست **مورم** اسم آس ست **موروا** اسم مرمکی ست **موردن** اسم مشک ست **موریون** نوعی از بیرنج ست که برگش سفید وشبیه ببرگ چقندر باشد **موریقا** اسم طرفاست **موز** بفتح میم وسکون واو وزای معجمه لغت عربی ست ونیز بعربی طلح وبفارسی بفرک ودر انگریزی پلین ٹین وبنانا ٹری وبهندی کیله نامند ثمر درختی ست ودر هند کثیر الوجود ودر سواحل اکثر بلاد عربستان ویمن وعمان وبصره وبنادر ایران نیز اندکی یافت میشود وگویند شیرینی ولطافت آنها زیاده از هندی ست واقسام میباشد وهر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله ودرخت آن بدو سه قامت وبرگهای آن خارج از ساق آن واملس عریض ودراز تا بدو ذرع وبلا تشریف وازتنهٔ آن میرویدو آنرا اشاخها نیست ومنظر ملیح المنظر وتنهٔ آن پرده پرده وبارطوبت بسیار ودر جوف آن مغز که بهندی کنجیال نامند وآنرا ورق ورق کرده باماهی یا تنها پخته مانند بقول واصول دیگر میخورند خصوص اهل بنگاله وثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل کبود مائل

بسرخی میباشد و آن گل دست ابیض آن شگفته و اوراق آن ریخته خوشه ظاهر میگردد و دران خوشه دانهای ثمر موز بسیار کوچک کثیر العدد می باشد
و بتدریج بزرگ میشود و در ابتدا سبز و هنگام پختگی زرد میشود و بعد نضج تام سیاه میگردد و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درختی که
یک مرتبه ثمر آورده دیگر ثمر نمی آورد لهذا آنرا بعد اخذ ثمر می برند و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل
بارش زیاده و از اطراف درخت آن درختهای کوچک بسیار میروید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر و قطع تنهٔ آن آنها را بجایش برقرار میدارند
و بعضی از انها برآورده جاهای دیگر می نشانند و در جائی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود
و ثمر بعضی اقسام آن شیرین تر و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر در تمام ملک هند
و دکهن این نوع نمی شود و این بی تخم است و بعد از ان اقسام دیگر با تخم بعضی بسیار نرم و ریزه مانند الوپان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا
و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک بوی خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبو و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از ینها نیز با اندک عفوصت
میباشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما قسمی که آنرا کچ کیله نامند و ثمر آن بزرگ تر از ثمرهای همه اقسام دیگر تا بیک شبر و اکثر مثلث شکل
میباشد پخته و رسیدهٔ آنرا نمی خورند بجهت بی مزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی بلکه پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مثل بقول پخته میخورند و از همه
بدتر قسمی است که در بنگاله آنرا اتهیه نامند چون این بسیار بی مزه و با لزوجت و عفوصت و پر تخم است اکثری نیم پختهٔ آنرا نیز نمی خورند مگر مساکین و هر یک از اقسام
مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعض دیگر میشود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و همه اقسام مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیرنگر جای دیگر
نمی شود و در منبئی نیز بسیار اقسام آن از بنادر دکهن می آید و از ان جمله کوکنی لذیذتر و با خستگی میباشد و مغز آنرا خشک کرده هم میفروشند در از برگ و پوست
درخت موز خشک کرده و سوزانیده نمک میسازند و خاکستر آنرا بسبب شوریت و جلا گازران بنگاله در شستن پارچهای بسیار چرب و چرکآلود استعمال
میکنند بجای صابون بالجمله مغز آن شیرین مثل شکر و دران حرارت بقدر شیرینی آن میباشد و در مزاج آن اختلاف است بقول گیلانی گرم در اول و تر
در آخر آن و اصح مائل باعتدال و گویند در گرمی معتدل و تر در دوم و با قوت قابضه و جالی و کثیر الغذا و دیر هضم بسبب غلظتی که دران است و بعد انهضام غذای
صالح میشود و خون و باه می افزاید و مولد خون غلیظ و مسمن بدن و مفرح و ملین خشونت حلق و سینه و نافع حرقت آنها و جهت حبس شکم و تحریک باه محرورین
و دفع لاغری گرده نافع و مطبوخ نیم پختهٔ کچ کیله حابس اسهال و بقول شیخ غذای آن اندک و آن ملین است و نافع سوزش حلق و سینه و مزید منی و موافق
گرده و مدر بول و اکثار آن مورث سدد و مزید صفرا و بلغم بحسب مزاج ثقیل بر معده و اکثار آن بر معده ثقل بسیار می آرد و واجب است که بعد آن گرم مزاج
سکنجبین بزوری و سرد مزاج عسل بخورد و گیلانی گوید که آن در جگر سدد پیدا میکند خصوصا در پیران و سرد مزاجان و لهذا بالای آن عسل و مربای زنجبیل
میخورند و آن نافع سوزش ریه و ملین سینه و نافع خشونت حلق و دافع سرفهٔ خشک و آن مرطب معده است و اهل هند گمان میکنند که آنرا ثقل نیست باید
که قبل از طعام بخورند و بعد آن سکنجبین بزوری بنوشند نه بعد از طعام تا از معده منحدر گردد و آن محرک باه گرم مزاجان و صاحبان امزجهٔ یابس است و خصوصا
اگر قدری شکر اضافه نمایند و برای سرد مزاجان با عسل مهیج منی است و آن نافع سوزش مثانه و بالخاصیت سم سگ است و صاحب مخزن گفته که آن
مرخی معده مع تبرید اندک است و صاحب منهج نوشته که کثرت موز مورث ضعف معده است مصلح آن مصطگی بدل آن مسکه و عسل و گویند مداومت آن نفاخ
و مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و موجب قولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در سرد مزاج و مرطب المزاج و بلاد رطب و باعث نزول آب در اعضا خصیه
خصوصا چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بالای آن خوردن و مصلح آن در هند و شرب سکنجبین بزوری و کسی که در معدهٔ آن رطوبت غالب باشد از
خوردن آن احتراز نماید و اگر بخوردن آن مضطر گردد تدارک آن بجوارش مصطگی معمول آب لیمو و یا نمک صادق الحموضت نماید و از اهل تجربه شنیده که اگر
از خوردن آن در معده گرانی یا درد یافته شود حب النیل صغار یک درم سوده با آب سرد بخورند که در ساعت نفع کند و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در
مزاجهای گرم خشک قوی و بلاد حار یابس موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در بدنهای سرد و تر ضعیف و بلدان رطب مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها

وطلای آن با سرکه در آب لیمو جهت سعفه و جرب دحکه و با آب و تخم خرپزه جهت کلف و تیره‌ گی رنگ رخسار و ضماد برگ آن محلل اورام و صنفی از آن کر در بنگاله مال بهوک
میگویند جهت سوختگی آتش که چون آنرا بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله در آنست و نیز نوع موزی که بوکنه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحی
که بسبب آتشک والدین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب است باید که رسیدهٔ آنرا پخته نرم نموده و مرهم ساخته بر پارچه مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد
بعون الله تعالی و پاشیدن خاکستر پوست آن و پوست درخت آن جهت زخم سیلان خون و جراحات و تعفنات و التیام قروح مؤثر و گویند بیخ آن گرم و خشک
و آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جائی که موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید امردانه خرمارا در قلاس گندم تمه غرس نمایند و در موضع غرس
سرگین اسپ ریزند و آب میداده باشند درخت موز بهم میرسد افعال و خواص این بقول هندیان در کیلا مسطور شد موسا اسم هندی است موسات اسم بقاره است
موسا کنّی بضم میم و سکون واو و فتح سین مهمله والف و فتح کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم هندی آن ادراک است و بهندی جوبه کنّی نیز گویند
و هنود دکهن یلکاچوی یعنی گوش موش نامند و در سنسکرت مکلو دیا دیگر دو نام هم مثل آن شاید که در افعال مانند آن باشند و اندر رونکتی یعنی و ریزاده
اندک سرخی بود و پتر شیرنی یعنی از خوردن او اولاد بسیار میشود و نزد بعضی بفتح بای فارسی یعنی آنکه او را برگ بسیار و نزدیک نزدیک میشود و در اقسام
دافع امراض و وشار ند یعنی زننده زهر و شمبری یعنی دافع زهر گزدم است زیرا که شمبا اسم گزدم و ارای زهر را گویند و تهراوتی یعنی اکثر در ماه ساون میشود
و بعضی تلخ مزه هم آمده میگویند بالجمله روئیدگی ست و دو قسم میباشد یکی ایستاده بقدر دو گره و یا کم و زیاده از آن و از هر دو طرف دو برگ مثل گوش موش
و قسم دوم مفروش بر زمین و بیاره دار و شاخهای آن گره دار و در هر گره ریشه مانند بیخ در زمین رفته و آن شاخها سرخ مائل بسیاهی و اندک مجوف و برگهای
مائل بتدویر مثل برگ دوده‌هی و هر برگی برابر ناخن انگشت یا کم و زیاده و خرد خرد و گلش نیلگون و بار آن مانند دانه جوار و کلان تر از آن و در ان دو تخم
اول کمیاب و هر دو قسم گرم و تلخ و مدر بول و دافع صفرا و بلغم و بسیاری گرمی مزاج و مشهی و مقوی و دکف و کرم و جذام و انواع بیت و بهگندر و ورم مقعد و درد
ردی کن نوشته که خوردن سالن سبک و بامزه است اندک سردی میکند و تر و خشک است و رکندو باضمه میفزاید و قت هضم تیز دهد و دارمی میشود و در همه
اقسام کرم میکشد و بقول صاحب مخزن در بنگاله هر دو قسم آن پرشعبه شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گره دار و بار طوبت که چون بفشارند از آن
اندک رطوبت لعابی لزج برمی آید و برگ آن بر سر گرهای آن و گل آن نیز به بیخ برگ آن پیوسته و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آن بیکناره
دیوارها و زمینهای نمناک میروید برگ آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند و بنگاله مانند سبزیهای دیگر پخته میخورند
جهت فساد منی و جریان آن و امراض گرده و مثانه و سنتور گرمهای بند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند جهت
تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که بر کنارآبها میروید برگ آن اندک باریک و دراز و هر دو آنرا که شبیه بگوش موش است نیز بالکل است و آن را سرد
و تر میدانند و آب هر دو قسم آن جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و بدستور ضماد برگ سائیدهٔ آن موسل سانه بضم میم و سکون واو و فتح سین مهمله
و سکون لام و فتح سین مهمله ثانی والف و خفای نون و فتح دال هندی و الف در ساند مسطور شد موسلی بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و
سکون یای تحتانی لغت هندی است و نیز بهوی تاڑ و نیالا تاڑ یعنی بهوین تاڑ نامند و بسنسکرت وارا هی که نام آنست و سوکری یعنی خوب صورت
میشود و دکهر نگنی یعنی سیاه مثل زنبور میشود و شرنگنی یعنی مانند شاخ گاو راست میباشد و نالیکا یعنی در دشت بر بر میروید چنانکه در کلوما لانی اندازند
و تهر نیا پشپ یعنی گلش زرد طلائی رنگ است و کهجوری یعنی مانند خرماست فعل و تال پتری یعنی برگش بصورت برگ تاڑ میشود میگویند بالجمله
بیخی است معروف و دو قسم میباشد یکی سیاه و آن مصمت و دراز بقدر ثلث شبر ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بعد خشک شدن از دو جهت دعا بیست
آرد و بوی صبر ظاهر شود اما تلخ نیست و گویند نبات آن مانند درخت کهجور و تاڑ که در ابتدا از زمین بر آید و برگ آن نیز مانند برگ هر دو درخت مذکور که
در ابتدا بر آیند و گلش زرد طلائی رنگ و مربع مانند قرنفل و بقدر بند انگشت دراز و قسم دوم سفید و گویند این دو قسم است یکی باریک فی الجمله شبیه بتاره میان
و پر چین و سنگین براق و این را موسلی دکهنی گویند و دیگری اندک سفید باریک از سیاه و از دکهنی کمتر و نبات او بی ساق و برگ و اندک مشابه برگ ناگدون

وهر سه قسم در تراکیب قوت باه وتغلیظ منی وپرمیو وآتشک مستعمل وگویند که سیاه از سفید قوی ست ونزد بعضی سفید آن اقوی وانفع وگرم در اول وخشک
در دوم وبا رطوبت فضلیه ومقوی وبهی وهاضم طعام وحابس اسهال ودافع فساد صفرا وباد وجهت بواسیر واستسقا وقی وهیضه ویرقان وبدبوی بغل وا
اقسام پرمیو ودرد مفاصل وگزیدن سگ دیوانه وتپ موثر وبعضی نوشته اند که شیرین وسرد بود وصفرا وحرارت دور کند وبلغم صالح بیفزاید واگر سیاه
آنرا با روغن کنجد بخورند نزله وزکام را سود دهد ودر دفع بلاء عم نماید واگر با نمک سنگ خورند اشتها آورد واگر با آب گرم بنوشند انواع درد شکم دفع کند واگر بعد در
نیم درام همراه زیره کوفته بخورند یرقان دفع نماید وبمقدار مذکور با زنجبیل بی ریشه مساوی نافع هیضه بلغمی وبا برگ فنجنکشت مساوی اگر بخورند دافع
بوی بغل وبا اطریفل دافع پرمیو وبا دارفلفل دافع گزیدگی سگ دیوانه وهمراه آمله دافع تپ ولرزه ووجع مفاصل وسفوف آن با نمک جالی دندان وخوردن افعی ان
آن با آب پیاز جهت قولنج وبآب تلسی جهت تحلیل ریاح گرده وبا نانخواه جهت سرفه بارد وبا گنید جهت تپ ربع وغب وجهدری وبا شیر گاؤ وشکر جهت
ازدیاد منی وتقویت باه وفربه نمودن بدن نافع وگویند که اگر دو توله پتهر پهوڑی ودو توله کمراینڈی ونیم توله الایچی ودو توله موسلی ویک توله نبات سفید
سفوف ساخته در کدوی سوراخ کرده پر نمایند وگل حکمت نموده بآتش نرم بپزند وهر روز ناشتا مقدار نیم توله تا نه ماشه بخورند جهت گرانی شکم وتقویت
هاضمه وریگ مثانه وغلظت بول وتپ وقی مفید وهندیان گویند که شیرا او مائل بتلخی ست برای امراض حادث از کف واقسام غلظت بول وبهق وبرص
وقوباء ودیگر امراض جلدیه واخراج کرم شکم نافع وبسیار مقوی ست وقسم سفید آن مولد منی ومسمن بدن ونافع اوجاع عصب وسلس البول ست وصاحب
مخزن طریق خوردن موسلی سنبهل در موسلی نوشته وآن سنبهل مسطور شد موسوره اسم دلق ست موسیر اسم فارسی بصل الزیر ست ونیز اسقوردیون موسیس اسم موسوره موسیر
زفت یابس ست موش بضم میم وسکون واو وشین معجمه وموشا وموکهک هر سه اسم فارسی ست وبعربی فار وبسریانی کوفقری وبرومی بوبطیقود دیقس
بیونانی لیفطروس وبترکی سیچقان وبهندی چوها وندر گویند وآن حیوانی ست معروف ذی هوش وموذی گرم وخشک در سوم خوردن آن موش
مورث نسیان وغثیان واخلاق ذمیمه ومفسد معده وچون آنرا بریان نموده خشک کرده اندکی از ان بطفل بنوشانند لعاب سائل از دهن آن
قطع نماید ونشستن در آب طبیخ آن نافع عسر البول وچون سرگین آن سائیده با کندر وماء العسل بخورند سنگ مثانه را بشکند وگویند خوردن آن تنها
محلل اخلاط غلیظه وشیافه آن رافع عسر البول وبغایت ملین طبع اطفال وطلا واکتحال سرگین آن موی مژگان ریخته برویاند وجلای بیاض چشم
نماید وطلای خون آن جهت قلع ثالیل ومسامیر مجرب نوشته وضماد سوخته سر آن وسرگین آن با سرکه ویا با عسل ویا با آب پیاز بعد خائیدن حتی که
جلد سرخ گردد جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر وچون سرگین آن سائیده وبزیت آمیخته اندک جوش دهند وصاف کرده برحراز بالند نفع کند
مقدار شربت آن نیم درم وبخور آن گریزنده موشان وبول آن رافع سیاهی کتابت وچون موش زنده گرفته شگافته گرما گرم بر موضع گزیده مار وعقرب
بندند دفع سمیت آن کند وبر عضوی که خار وپیکان دران مانده باشد برآورد وبستن آن برخنازیر محلل آنست وبدستور بریان کرده آن بر گزیدگی
عقرب وخوردن پس مانده آن مورث نسیان وابن مؤلف گفته که میان موش وکژدم عداوت ست اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان جنگ وقتی
عجیب بود وموش قصد قطع دنباله کژدم کند وکژدم نیش زند اگر موش دنباله کژدم را گرفت وبرید از اذیت آن رست والا از کثرت گزیدن عقرب
هلاک میگردد وچشم موش را اگر بر گلاه دوزند راه رفتن آسان شود واگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد واگر خصیه آن بر زن بندند تا با او
باشد حامله نشود وافعال وخواص این بقول هندیان در چوها مسطور شد موش خرما اسم راسو ست موش دشتی بفارسی اسم یربوع ست موشکا موش خرما موش دشتی
اسم چوهاست موشک پران اسم گلهری ست موش کور اسم فارسی ست وبشیرازی انگشت برگ وباصفهانی دازه سبانگ وبعربی موشکا
فارة المسک وبدیلمی کابلیش وبهندی چهچوندر گویند وآن حیوانی ست کریه الرائحه ومانند موش وپاهای آن از موش کوچک تر وخاکستری رنگ موشک پران
وچشم آن زیر پوست آنست ودر روز نمی بیند وگویند که چشم آن نیست ودر زمین نمناک میباشد وپیوسته زمین را سوراخ میکند وریشهای اشجار را میخورد خصوصا موش کور
بیخ گندنا وپیاز ولهذا اکثر مسکن آن نزدیک بیخ پیاز وگندنا میباشد وچون گندنا وپیاز را بر در سوراخ آن نهند از بوی آن بیرون آید واز خوشبو میگریزد وبدبو نزدیک میشود

دهنده من مثل ماهی بعد دریا سیر میکند و سمع آن تیز میباشد حتی که آواز رفتار مورچه ادراک میکند و در آن حرارت قوی با رطوبت و سمیت قاتله هست و لهذا از داخل غیر مستعمل دهان و دماغ آن با روغن گل بر برص و بهق و کلف و جرب و قوبا و هر آنچه بظاهر بدن عارض شود طلا سازند زائل کند و نیز قطع رعاف و سیلان خون از هر موضع و تحلیل اورام و خنازیر نماید و گویند خون آن نیز همین اثر دارد و چون خون آن از موضع دم بگیرند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل نماید و چون آنرا در چشم بکشند ازالهٔ بیاض چشم و اثر خون عارض آن کند و چون سر آن سوخته با قلقطار سائیده در بینی و یا در گوش دمند بد بوی آنها ببرد و اصلاح ریم و بثور نماید و لب بالای آنرا چون بر صاحب تپ ربع و صرع و بر اطفال تعلیق نمایند شفا یابد و دندان اطفال بآسانی بر آید و همچنین تعلیق سر آن رافع تپ ربع است و طلای آن جهت دردسر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و انداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقهٔ ایشان ست و همچنین در آتش انداختن پیه آن و خاکی که موش کور آنرا از سوراخ خود بیرون اندازد چون باب آمیخته بر نقرس طلا کنند بغایت نفع کند و افعال و خواص این بقول هندیان در چهچهوندر مسطور شد **موشک** بضم میم و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون کاف اسم کبیکج ست باضافهٔ الف در آخر یعنی موشکا اسم هندی ڈانگری ست **موشگیر** اسم رخمه هست و حداة را نیز گویند **موشکپرولکت** بضم میم و سکون واو و شین معجمه و فتح کاف و سکون بای فارسی و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول و کاف فارسی و تای فوقانی اسم ساگ تهوهر است **موشک کهن** بضم میم و سکون واو و فتح شین معجمه و کاف فارسی و خفای ها و سکون نون اسم کیت ست **موغائی** اسم راسوست **موقیدن** نوعی از سموم قریب به بیش ست **موقد النار** گوگرد ست **موقوطیس** بلغت عبرانی فطر ست **موگنڈکا پهل** بضم میم و سکون واو و کاف فارسی و کسر تای فوقانی و فتح کاف والف و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم آبی سفید ست **موگره** بضم میم و واو مجهول و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمله و خفای ها اسم هندی گلی ست مشهور و نیز بهندی نل و پرسون گویند و بسنسکرت ونچکل یعنی خوب کشاده میشود و یودهیکا یعنی گل درگل و سینت بهیرو یعنی سرد ست و دشت پتریکا یعنی برگ ضخیم دارد و مدنی یعنی بوی گل او آدمی است میکند و خیال بسوی شهوت جماع می افزاید و گاو اچهی یعنی چشمهای بیننده آن مانند چشم گاو دست میشود و چندر ولی یعنی بیل او هنگام شگفتگی گل مثل مهتاب میشود و مادهوی یعنی در ماه بیساکه بهار میکند می نامند و بالجمله نبات موگره تا بدو ذراع و زیاده از آن میشود و شاخهای آن مفروش بر زمین و بعضی غیر مفروش و بر گره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ او فی الجمله مانند برگ لیمو و قسمی از آن بیاره دار میشود و گل آن سفید بعضی خرد و بعضی بزرگ و بعضی مضاعف الانبات قسمی که در گل او برگها بسیار میباشد گوبیک میشود و آنرا بهت موگره نامند و رای بیل و موتیا هر دو اقسام این ست و مسطور شد و قسمی را از آن گل بسیار ریزه و تند بو میباشد و اقسام او در موسم بهار تا تمام فصل تابستان بهار میکند و باید که هنگام قریب گل کردن چند روز آب دادن موقوف نمایند پس برگهای آن دور کرده آتش از کاه خشک بر شاخهای آن زنند و بیخ آنرا کنده رشتهای باریک بریده گل زرد و سیاه در آن پر نموده آب بدهند که گل آن خوشبو و بکثرت میشود و اگر در موسم برشکال شاخ آنرا بر زمین نهاده از گل بپوشند و بعد از آن که بیخ بگیرد ببرند و بعد از چند روز بجای دیگر بنشانند می نشیند و ترقی میکند بالجمله مزاج گل آن گرم و تر و سرد و معتدل نیز گفته اند و گویند قول اعتدال آن اقرب بصواب ست بوئیدن گل او مفرح و مقوی ارواح و قوی و حواس و دل و دماغ و گویند در گلو انداختن هار گل آن منی بیفزاید و گرم ست و هر روز روغن آن بر بدن مالیدن و هار آن پوشیدن پیری آمدن نمیدهد و باد دفع شود و بدن قوی گردد و امراض سر و چشم و دست و پا برود و عطر آن نیز بسیار فائق میشود و نافع دردسر و بعضی نوشته اند که گل آن شیرین و سرد و خوشبو بود و فرحت افزاید و بیماریهای دهن و چشم و صفرا و باد دور کند و برگ آن بر هر بادی که به بندند سود دهد و از آن بلوکش ساختن و پوشیدن زیور آن و هر بار اثر نمی کند و امراض چشم برود و تجربهٔ بعضی رسیده که شمیدن گل آن مسکن تشنگی و دافع بیخوابی ست و طلای عطر آن منعظ بقوت ست و چون در شراب انداخته مقطر سازند در سکر اسرع میشود و گویند که موگره هفت قسم ست **موکل** بضم میم و سکون واو و فتح کاف و سکون لام اسم هندی بت ست قابض شکم و گران و مقوی اعضا و دافع صفرا و باد و مشهی طعام بسیار صبی **موکوطیس** اسم فطر ست **موکهک** اسم موش ست **موکها** اسم هندی ست کا آنرا چهارکری یعنی تیزی او بگلو نافع و در سنسکرت سکهری یعنی ثواب بخش و بعضی دل و مزکی نفس و موصل بعالم روحانی و کیش مشٹیک یعنی بار او گرد مانند گرهای موی سر میباشد و سکهری مشکها یعنی بر درختها و گلها بسیاری میپیچد نیز گویند

موکهن — مول — مولی — مول بهدرا — مول پهل — مول چنا — مول سادهن — مولسری

و آن دو نوع میباشد سفید و سیاه و هر دو تلخ و تند و ترش مشهی طعام و ملین شکم و دافع درد طحال و قولنج و معده هست **موکهن** بضم میم و سکون واو مجهول و فتح کاف و خفای ها و سکون نون اسم درخت هندی ست گرم و قابض شکم و دافع فساد بلغم و باد و کرم معده و درد آن و وجع مفاصل و استخوان و صمغ آن مبهی و مسمن بدن و دافع فساد صفرا و باد نوشته اند **مول** بضم میم و سکون واو و لام بهندی بیخ را گویند و نیز اسم بیخ خاص ست که دافع زهر مار و رافع رقت منی و مبهی ست و در موضع بجنور علاقهٔ لکهنو بو فور **مُولیٰ** بضم میم و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره بیونانی اسم حرمل ست **مول بهدرا** بضم میم و سکون واو و لام و فتح بای موحده و خفای ها و سکون دال و فتح رای مهمله و الف اسم کوڑیالا ست **مول پهل** اسم جنس بمعنی میوهٔ بیخ **مول چنا** بضم میم و سکون واو و لام و کسر جیم فارسی و فتح نون مشدد و الف اسم راسنای بزرگ ست **مول سادهن** اسم پرپند ریک ست **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و کسر سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و بول سری ببای موحده عوض میم و بهول سری باضافهٔ های مختفی نیز نامند و بسنسکرت کرتپیا یعنی گل خوبصورت دارنده و تلب کیسر یعنی مثل بساط نرم ذی زعفران و تلب لیشپ یعنی مثل بساط نرم گل دارنده و بده گندها یعنی همراه جلد خوشبو بین شونده و کلاوشت کیسر یعنی درحصهای گل خود مثل زعفران و بهو گندها یعنی عمده خوشبو دار و سارد ایعنی در ماه کنوار و کاتک خوشبو دهنده و گل بکرا یعنی خوشبو دهنده از دور میگویند و آن درختی ست هندی عظیم بیک ساق ایستاده و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در باغات و بر مقابر بزرگان می نشانند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و فی الجمله شبیه ببرگ انبه و کوچکتر ازان و گل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در بوی آن شیرینی مانند گل مهوه و میان آن سوراخ مثل تقبهٔ عنبیه و در موسم گرما و بارش هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسط و سفید بزرگ خام آن سبز و پخته سرخ میگردد و خوشنما و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و دران تخمی بزرگ در غلافی شبیه بفندق و ازان ریزه تر و اندک طولانی و مغز آن بدبو و تلخ طعم با اندک دهنیت و در ملک مالوه بعض اشجار آن متوسط در قامت و ثمردار و بعضی بسیار عظیم و بی ثمر دیده شده و از ثقات آنجا مسموع گردید که شجر آن نر و ماده میباشد نر آن بی ثمر و ماده باثمر بود و بالجمله مزاج گل آن گرم و خشک و گویند سرد و خشک و اول اصح ست و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن و تخم آن با یبوست و آن محلل و مسکن درد دندان و دافع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر نارس و یا نیم رس آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس خشک کردهٔ آنرا در ادویهٔ حابس منی و جریان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی ست و حابس شکم و پوست ساق آن مقوی و قاطع نزف خون و سیلان رحم و مجفف رطوبات آن و دافع فساد صفرا و بلغم و حابس درور عرق و برگ آن نیز همین اثر دارد و مضمضه بآب مطبوخ آن جهت قلاع و قروح خبیثه و تقویت لثه و دندان متحرک و درد آن مجرب و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین درد اعضا و مرض آهوه و نوشیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور و گل آن مقوی دل و مفرح بسبب عطریت و قبض خود و روح الطیف و منور سازد و بسیاری عرق راد و رکند و مسکر و نباتی که ازان بر آید بسا شیرین و خوشبو لائق امرا و سلاطین و بسیار عزیز الوجود و سعوط گل خشک سودهٔ آن و یا عصارهٔ تازهٔ آن برای آهوه و امراض دماغی و صداع بارد نافع و آب بسیار از دماغ بر می آورد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سر قلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع و مقوی حواس و ارواح و مفرح بسیار و دافع خفقان و جهت امراض مذکوره و بارده نافع و عطر آن که با برادهٔ صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی ست و نهادن گل آن بر بستر باعث دوری هزارپا و ماران ست و لهذا بعضی خشک آنرا در تکیه پر کرده نزد خود میدارند و میگویند در جائی که آن باشد هزارپا در انجا نمی آید و گویند مالیدن گل او تریاق زهر گزیدگی هزارپا ست و بعضی نوشته اند که مولسری شیرین و زمخت و سرد و مسکر بود و فرح آورد و علتهای زهر دفع کند و گل او خوشبو و سرد و شیرین و زمخت و قابض و منور بدن و دهن را خوش مزه سازد و ثمر آن نیز مقوی دل و مفرح ست و خالی از تقویت معده نیست و پوست بیخ او را برای امساک منی و تغلیظ آن و تقویت کمر نیز استعمال میکنند و گویند ثمر آن مولد صفرا ست و مغز تخم او محلل و دافع درد دندان و گویند عصارهٔ پوست درخت و ثمر نیم رس آنرا ابریشم با فان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می مالند

و رنگ آن سیاه میباشد و باثبات و پوست درخت و ثمر خام آنرا نیز کوفته در آب خیسانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ریشم **مول سمدرا** بمیم و واو ولام و فتح سین مهمله وضم میم دوم و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و الف اسم امربیل ست **مولکا** بضم میم و سکون واو مجهول ولام و فتح کاف والف اسم اول چیزی که از تخم برروی زمین برآید **مولکم و مولک** اسم مولی ست **هو لگو** بمیم و واو ولام و ضم کاف فارسی و سکون واو اسم مغز ساق ست **مولنت** اسم پهکر مول ست **مولو ندلنا** مرداسنگ سفید کرده ست و برومی ابار ست **مولنگی** اسم مولی ست **مولی** بهندی ترب را گویند و بزبان هنود **مولکے** و بسنسکرت مولک و مولکم نامند و نیز هرتی در نا یعنی سبز رنگ ست و چهارک یعنی شوریت دارد و هستی دنیکت یعنی سفید مانند دندان فیل ست و نیلا کنته یعنی گلوی او نیلگون ست و نها سویت یعنی بسیار سفید و سرد ست و دسوک چهارا یعنی تیز و شور ست و گرگوت وا یعنی گرانی و نزله میکند و قسم خرد آنرا پنا مولنگی و چانا کهی که هر دو سیم ست و ملسم بهوت یعنی میل بسیار پیدا میکند و بالیا یعنی درخت او بسیار خرد خرد میباشد و چهدر مولک یعنی بیخ او هم بسیار خرد بود و سالاما و گرگت و دتترا یعنی مولد خون و بلغم و درد شکم ست و وشنو گپتا یعنی کرم را بدر سازد می نامند و آن گرم و تیز و نارسیده او گرم و سبک و مشهی طعام و مصفی آواز و دافع امراض گلو و فساد قوت شامه و اخلاط ثلثه و خشک کرده آن سبک و دافع آماس اعضا و جهت بواسیر و سنگ گرده بسیار مفید و گویند قسم اول آن نزله آورد و دافع باد و تردوش و کف و بدهضمی و مورث لاغری و قسم دوم رافع رنگ گرده و مثانه و کف و نزله و فزاینده صفرا ست و ساگ او پخته مدام خوردن جهت تردوش مفید و از خوردن بال مولی خون بواسیر بادی و کلم روگ و استحاضه و سرفه و ضیق و دمامیل دفع شود و اگر با نمک و مرچ سیاه خورند آواز را صاف کند و دندان را استوار و امراض دهن را مفید و بدهضمی میشکند و نمک مولی که آنرا خشک کرده سوخته بطریق مخصوص مرتب میسازند مدر و رافع حبس البول و هاضم ست و نمک از خاکستر برگ آن که یک آثار و نیم پا و باشد بست توله برمی آید و از خاکستر ترب پاو آثار و یک چهتانک بود چهارده توله برآید و افعال و خواص این بقول یونانیان در ترب مسطور ست **موم** بضم میم و واو مجهول و سکون میم ثانی اسم فارسی ست بعربی شمع و بیونانی قیروس و فاروسی و بسریانی قیروسا و برومی قرار نوش و بترکی طا و بهندی مدن و میّن و در انگریزی او نکیس گویند و آن مشهور ست که جرم خانه زنبور عسل ست که عسل را دران جمع میکند و آن سه قسم ست یکی آنکه مگس عسل را دران جمع میکند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازهٔ آن می آید و دوم آنکه پردهای خانه خود از ان میسازد و دران عسل نمیباشد و این متوسط ست در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط ست و آن سیاه رنگ ست که بر کوائر یعنی خانه خود می مالد جهت حفظ آن و این زبون ست بالجمله بهترین آن زرد مائل بسرخی سبک چسپنده چرب خالص از شوائب خوشبو که دران عسلیت و پاک از چرک و مطاوع برای شستن و ممتد بلا تفتت باشد و سفید کم ازین ست و سیاه در چسپیدن بهتر ست و شیخ میفرماید که موم صاف جدران خانهای مگس عسل ست که دران بیضه میدارد و بچه می برآرد و عسل می نهد و موم سیاه چرک خانهای آنست طبع آن معتدل ست در کیفیات اربعه چنانچه جالینوس گفته و گویند گرم در اول دوم و معتدل در رطوبت و گویند رطب در اول و بعضی گرم و تر در اول گفته اند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و دران انضاج و تحلیل و تلیین ست و بقول شیخ ترتیب بدن بالعرض می نماید بهر آنکه بمسام می چسپد چون بهان طلا نمایند پس تسدید آن کند و حبس رطوبات نماید و آن ماده جمیع مراهم و لطوخات بارده و حاره ست و شک نیست که دران نضج اندک ست و اندکی تحلیل از بسیاری تحلیل عسل که مکتسب از عسل ست و گویند که آن مصلح ادویه مراهم و حافظ آنهاست و مراد و یه مصلحهٔ اکله و جهت رویانیدن گوشت داخل کرده میشود و بخور آن در حمیات عرق می آورد و بوی آن مضرت وبای عام و دشا لز عفونت مرده و هوای موتی و قرب مقابر و هنگام تنگی و قحط دفع میکند بخور او و همچنین استنشاق آن قطع ریاح ردی از دماغ و رفع بدبوی مینی کند و از بعضی مجربین منقول ست که بخور موم خام تشنجی را که بعد قی و اسهال وبائی عارض شود بکمال مؤثر و اگر با سنبل الطیب مساوی وزن آمیخته صاحب درد مفاصل و تپ سنج وبائی را سر از چادر برآورده بخور دهند در دو سه مرتبه درد اعضا دور میشود مجرب ست و چون با عود آمیخته بر آتش نهند حفظ آن از آتش نماید تا بوی آن طول کند و بوی عود تا دیر نگاه دارد و از زود سوختن آنرا منع سازد و اگر از ان بروغن سوسن و یا زنبق قیروطی سازند و بر روی طلا نمایند رنگ آن نیک و صاف گرداند

دکلف آن ببرد و آن ملین اورام صلبه و خشک ریشات و اعصاب ست و محلل صلابت عصب چون بقیروطی مذکور طلا نمایند و الحام شقاق و جراحت و نضج
دمامیل و اورام نماید چون بروغن گل آمیخته طلا کنند و تنقیهٔ قروح از رداب نماید و قروح را بچرک پر کند و لهذا واجب ست که چیزی که آنرا ازان منع نماید مثل زنگار
و غیر آن بران اضافه نمایند و بقول گیلانی موم با وجودی که موسخ قروح و مرخی آنهاست مادهٔ مراهم ست و این بهر آنست که ادویهٔ قروح مجفف میباید چه حدوث
قروح از رطوبات زائده میباشد فلهذا علاج آن تجفیف ست و ادویهٔ مجففه لابدست که خشک باشند پس نفوذ آنها بجمیع قرحه سهل نیست و چون با موم آمیزند موم
در قرحه سیلان کند نفوذ آن و نفوذ ادویهٔ مخلوط بدان بجمیع اجزای قرحه لازم گردد پس موم بسبب رسانیدن ادویه بسوی جمیع اجزای قروح نافع قروح باشد
و مع ذلک ادویهٔ مجففه بوجهی لذاع باشند و موم برطوبت و لینت خود حدت و لذع آنها بشکند پس بدین وجه نیز نافع قروح باشد و موم سیاه مائل بحرارت بسیارست
بخلاف موم جید صاف و بدین جهت آن جذاب ست و گویند که چون موم زرد و یا سرخ را با روغن سوسن و یا روغن گل آمیخته تا سه هفته در آفتاب گذارند بعد ازان
بر اورام پس گوش و بن ران طلا نمایند تحلیل کند و منع ریختن مواد بسوی آنها نماید و طلای آن با روغنهای مناسبه خصوص روغن بنفشه جهت دفع خشونت سینه و سایر
خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و فراخ کردن دهن زخمها بچرک آوردن آنها نافع و چون تنها ورق ساخته بر پستان گذارند مانع بسته شدن
شیر ست در ان و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با زرد چوبه خشک سوده در صره بسته و بروغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن
اوجاع ست و بقول شیخ موم سیاه جذب از عمق بدن بشدت ست پیکان و خار را بکشد و لطافت و تنقیهٔ آن اندک و تلیین بالغ ست و موم جذب
سموم بسوی خود بالخاصیت کند و چون بر جراحات سنان زهر دار نهند نفع نماید و بوییدن آن عطسه آورد و بقول شیخ سیاه آن بقوت بوی خود معطس ست طلای
آن نافع شعیره و برده هست و اگر زیر زبان گذارند سبک گرداند و لیسیدن و طلا کردن آن نافع خشونت سینه هست و خصوصاً چون بروغن بنفشه حل کنند
و چون با روغن کنجد آمیخته بخورند ازالهٔ سرفهٔ خشک و درد حلق و لهات و سینه و تصفیهٔ آواز کند و آن نافع قرحهٔ ریه هست چون ازان قطعه مثل گندم ساخته از حلق
فرو برند و یا در دهنهای مناسبه حل کرده بنوشند و شربت آن از ده درهم تا نیم رطل شارب او را تا ده روز صابر بر گرسنگی گرداند و لطوخ آن تحلیل شیر منجمد در پستان کند
و چون ازان حبوب کوچک مثل دانهٔ جاورس و یا برنج سازند و ازان ده حب با بعض حریرهای معمول از جاورس و یا برنج بخورند شیر جامد در پستان بگدازد و بقول
شیخ جهت قرحهٔ امعا نفع کند و همچنین اگر ازان حبوب مثل فلفل سازند و شیخ علیه الرحمه ازان فرو برند اسهال ذربی را مفید بود و چون در روغن گل و یا زیت شیرین بسازی
بگدازند و آنرا بیاشامند و یا بدان حقنه کنند جهت سحج و قروح باطن هرچه نکه باشد نفع بخشند و بعضے گویند که خوردن وزن ده خرنوبه ازان که بقدر دانهٔ گندم
ریزه ریزه کرده با حریرهای موافقه فرو برند و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل کرده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب
و بقول شیخ خوردن آن زیاده کنندهٔ باه و مدر بول ست شارح کازرونی گفته که این بالخاصیت باشد مقدار شربت آن نیم درم و گویند سه درم و آن مضر
معده و مضعف اشتهای طعام ست مصلح آن زیره و شکر و مسهل مسام مصلح آن نان و مصلح آن در قروح زنگار و بدل آن زفت و زیت و با روغن گل
و مرداسنگ و با آرد باقلا و گویند چون آشیان مگس عسل را بسوزانند و بطرنی بالند و در آب دریا و یا سائر آنها گذارند آب شیرین را بخود جذب می کند
و طریق سفید کردن موم آنست که موم را گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر بعمل آرند پس در دیگ سفالی نو
سر کشاده انداخته آب دریای شور و اگر نباشد آب نمک و اندک نطرون بران ریزند و بر آتش نهند تا بگدازد از آتش فرود آورده و دیگ سفالی دیگر که در دیگ
اول داخل تواند شد ته آن بآب تر کرده دران فرو برند تا موم در ته آن بچسپد و بیرون آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز آن دیگ دوم را
دران فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور و نطرون و از ته دیگ سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را در دور بر ریسمان کشیده
روزها در آفتاب بیاویزند و بدان آب سرد چند دفعه بپاشند و شبها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته ازان شمع بسازند و یا در مراهم و غیر آن
که مطلوب باشد بکار برند و این را موم کافوری گویند افعال و خواص این بقول اطبای هند در ذیل سطور شد **موميا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح موميا
یای تحتانی و الف اسم یونانی ست بمعنی حافظ الاجساد و بقول دیسقوریدوس آنرا بیونانی طسفاطس گویند و بعربی عرق الجبال و بفارسی میائی و آب ارد مانند

وآن معدنی یعنی کانی وانسانی وشجری وکلبی میباشد وهریک جدا مسطور گردد واز مطلق آن مراد کانی ست وآن چیزی ست شبیه بقیر از درزها وشگافهای
بعض کوهها بیرون می آید وبهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس ست بهم میرسد و بعد از آن در اصطهبانات ونواح آن وبعد از آن در کوه کیلویه
وانچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر ست نه مومیائی وضعیف الاثر وچندان خاصیتی ونفع از آن مترتب نمی گردد وکیفیت بدء اطلاع بر مومیائی وبر خواص آن
در زمان بادشاه فریدون در کتاب تاریخ الحکما مفصل مسطور ست وگویند که در داراب درهٔ کوهی ست که از انجا مومیائی دارابی اخذ مینمایند ودران دره
از شگاف کوه قطره قطره مومیائی میچکد وزیر آن قاشق بزرگ نصب کرده اند ودران انچه مجتمع میگردد میگیرند وجمع نموده در هر سال بحضور سلاطین آنجا
ارسال مینمایند وغیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بر می آید ولیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد وکسانی که ماهر این کار اند دران کوهستان رفته تجسس مینمایند
وبر روی بعضی سنگها که علامت ودلایل آن معلوم میشود در انجا میخی کوبیده نشان میگذارند وبعد از چند مدت آمده از انجا انچه ترشیده شده جمع نموده بر می دارند وگاه وسیل
ویگر از همان سنگ وهمان جا نیز می بر آید وگاهی بر نمی آید واز جای دیگر واز شگاف سنگهای دیگر که بر نیامده بود بر می آید وبعضی گویند که بعض اهل آن دیار واصطهبانات
وکوه کیلویه ونیز در بعضی نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها وشگافهای کوه که میدانند که از انها مومیائی بر می آید هیمه بسیار دران مغارها وشگافها جمع کرده
آتش میزنند ومیروند وبسبب گرمی آتش از شگافها ودرزهای سنگها چیزی بسیار بر می آید وبر اطراف شگافها ودرزها منجمد میگردد وبعد سرد شدن آن
مغارها آمده آنرا جمع کرده میان خودها تقسیم میکنند ومیفروشند واین نوعی ست که نزد مردم وافر وارزان ست ودر بیع وفروخت آن میشود ودر نفع
قریب بنوع دوم ست اما نوع اول که دارابی وماخوذ از مکان خاص وخالص ست منافع بسیار دارد وقلیل الوجود ست وبدست همه کس نمی آید مگر قلیل
از عماره محافظین آن ویا از بخشش وانعام سلاطین ویا از عملهٔ کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید ونیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل ناقص
از بعض کوههای هندوستان بر می آید واز شگاف مغارات میچکد وآنرا بزبان اهل هند سلاجیت می نامند ودر حرف سین مسطور شد ودیسقوریدوس
گفته که مومیائی از جبال صواعقیه اخذ میکنند ومنجمد شده مثل زفت میشود وازان بوی زفت مخلوط بقفر با بدبوی می آید وقوت مومیائی مثل قوت زفت
وقفر ست چون هردو را مخلوط سازند وشیخ الرئیس نوشته که آن در قوت زفت وقفر هردو مخلوط ست ودر طبیعت آن هردو ست مگر مومیائی بالغ واقوی المقعد
است وصاحب جامع گوید که مومیائی این دوا را گویند ونیز دوائی را که معروف بقفر الیهود ست ونیز مومیای قبوری را واین در مصر کثیر الوجود ست وآن
چیزی ست که اهل روم در زمانهٔ قدیم مردهای خود را بدان بطلوخ میساختند تا جسد آنها بحال خود محفوظ ماند ومتغیر نگردد ونیز سنگریزه را که بصنعای یمن میشود میگویند
وماسرجویه گفته که مومیائی از عیون در سنگها میچکد مانند آنکه قیر ونفط بر می آید وآنرا معدنی مشهور ست در زمین فارس طرف شیراز ومحمد بن احمد گفته که
آنرا معدنی ست که در مغرب ظاهر شده وآن در فعل کم از فارسی نیست وآنرا معدن غیر ازین هر دو موضع نیز هست وآفریقی نوشته که مومیائی از عیون
کهف جبل می آورند ونوعی از آن چیزی ست که از قبور بر می آورند کهعران برموتی می مالند تا کرم نیفتد واز ین قول واز قول صاحب جامع که عنقریب
مسطور شد مفهوم میشود که مومیائی دو قسم ست معدنی وانسانی وانسانی جدا مسطور گردد با لجمله بهترین مومیائی معدنی دارابی سیاه صاف براق نرم
آنست که بوی بد نداشته وباندک بوی نفطیت باشد وارسطاطالیس گفته که چون ارادهٔ امتحان مومیائی کنند که آیا آن خالص ست ویا نه پس آنرا
بر دغن رازقی گداخته جگر بزرا در حالی که بعد ذبح هنوز گرم باشد با چوب نی شق کنند وآنرا بر موضع شق بمالند اگر التیام یابد خالص ست والا فلا ونیز گفته که
پای خروس را بهمواری بشکنند وبقدر یک دانگ آنرا در روغن گل حل کرده بحلق او ریزند وقدری بران بمالند اگر در زمانهٔ یک شبانه روز پای شکستهٔ او
درست گردید خوب واصلی ست والا ناقص وغیر اصلی وگاهی در مدت یک شب پای آنرا درست میگرداند چنانچه مؤلف نیز یک بار تجربهٔ آن کرده وامتحان
دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد وبدو مغشوش آن سختی بسیار دارد وبزودی باگرمی کم نرم نمیشود وگویند که
بهترین امتحانات آن آنست که جهت درستی اعضای شکستهٔ انسان ودردها وتقویت باه وسائر قوتها وغیره بر انسان تجربه نمایند الحاصل طبیعت آن
بقول شیخ وخضر بن علی گرم در آخر دوم وخشک در اول ست وگویند گرم در اول سوم وخشک در دوم ونزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن ست

و قوت آن تا چهل سال باقی میماند و آن لطیف سریع النفوذ و بالخاصیت مقوی ارواح و حافظ آنها و مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و نافع اورام بلغمی و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و مفتح سدد و جالی و مفید جمیع امراض بارده است و بقول شیخ خوردن و مالیدن آن جهت اوجاع خلع و کسر و ضربه و سقطه و فالج و لقوه نیکوست و سعوط آن بقدر یک حبه بآب مرزنجوش نافع شقیقه و صداع بارد و صرع و دوار است و چکانیدن یک حبهٔ آن بروغن زنبق در گوش مسکن درد آنست و برای سیلان ریم از گوش بقدر یک شعیره بروغن گل و آب غوره بفتیله استعمال نمایند و برای ثقل زبان یک قیراط بطبیخ صعتر فارسی خورانند و جهت بیضه و صداع کهنه یک حبه با یک حبهٔ جندبیدستر بروغن بان سعوط نمایند و آن منع نفث الدم از ریه کند و بقدر سه شعیره ازان در نبیذ جهودی آزموده است و برای خناق یک قیراط بسکنجبین و جهت درد حلق یک قیراط برب توت یا طبیخ عدس و برای سرفه یک طسوج بآب عناب و ماء الشعیر و سپستان سه روز متواتر بر نهار و بهر خفقان یک قیراط بآب زیره و نانخواه و کرویا و بدستور برای ضعف معده و همچنین برای تهوع بلغمی و برای سقطه بر سینه و معده و جگر قیراطی با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران بآب عنب الثعلب و یا خیار شنبر و برای فواق یک حبه بطبیخ تخم کرفس [illegible] و برای درد طحال یک قیراط بماء السکر خورند و آن نیکوست برای قروح احلیل و مثانه بقدر قیراط ازان با شیر بیاشامند و اگر قدری ازان با آرد گندم آمیخته حمول نمایند جهت قلت صبر بر حبس بول نفع کند و برای گزیدن عقرب یک قیراط بشراب صرف خورند و برگزیدگی آن قیراطی بروغن گاو بمالند و گیلانی مینویسد که برای سقطه تا نیم درم بخورند و برای وثی و فسخ نیکوست چون سه روز ازان در هر روز دو حبه در دو بیضه بخورند و برای صدمهٔ جگر و معده یک قیراط بشراب سوسن و یا بآب نعنع و گویند که جهت سقطه و صدمه با مغره و کندر بخورند و ابو جریح گوید که آن نافع سینه و ریه است و قریب باعتدال مگر آنرا خصوصیت در تسکین درد شکستگی استخوان ست چون بخورند یا بمالند یا بدان حقنه کنند و طبری نوشته که مومیائی حار لطیف جید برای سقطه و ضربه و ریاح ست و شخصی را نفث الدم بود و هیچ دوا منقطع نشد پس مومیائی سه شعیره با نبیذ خورانیدند و ازان منقطع گردید و خوزانه گوید که آن ابلغ دوا جهت نفث الدم ست و دیگران مینویسند که دو حبهٔ آن باآب طبیخ صعتر فارسی و راسن جهت جهت سبات و سعوط یک حبهٔ آن با یک حبهٔ مشک و کافور و جندبیدستر محلول در روغن بان جهت درد سر بارد کهنه و ریاح و برودت دماغ و باروغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و خوردن یک حبهٔ آن باآب طبیخ کرفس و زیرهٔ سیاه جهت لقوه و نیم دانگ آن بآب مطبوخ صعتر فارسی جهت ارتعاش اعضا عارض از سردی نافع و ارسطاطالیس گفته که قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری گوش نافع و با کافور تنها و یا باآب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و مالیدن آن بر زبان با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع و آشامیدن یک حبهٔ آن با شیر خر جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و غرغره مقدار دو حبهٔ آن باآب اصل السوس مقشر سه روز جهت خناق و یک قیراط آن باآب نعناع و یا با میسوسن جهت خفقان بارد مفید ست و آشامیدن یک قیراط آن باآب مطبوخ زیرهٔ سیاه و نانخواه و کرویا جهت غثیان و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعا و ازالهٔ رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربهٔ سینه و معده و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن باآب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنکشت و یا پوست بیخ کبر و برای ورم جنین باآب طبیخ خار خسک و طلای نیم دانگ آن باآب مطبوخ افتیمون بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن باآب مطبوخ انیسون نافع و آشامیدن یک طسوج ازان باآب مطبوخ دوقو و نفاح اذخر جهت دفع حبس بول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبهٔ آن باروغن گاو جهت دفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبهٔ آن باآب مطبوخ سادج هندی جهت اختناق رحم و امراض عارض برای زبان از سردی بغایت نافع و حمول آن باروغن زیتون جهت تقطیر بول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعد و مذیطه و مالش آن باروغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیین و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین خوردن دو حبهٔ آن باآب باقلا یا یک حبه ازان با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متواتر و رازی در کتاب الباه ذکر کرده که اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که بحالت اصلی بزودی برگردد در آخر جماع قریب بانزال مومیائی بقدر دو جو در عسل سفید حل کرده بخورد و اگر گرم مزاج باشد بالشربهٔ بارده مناسبه بنوشد مجرب ست و مالیدن محلول آن از یک دانگ تا یک نیم دانگ در روغنهای مناسبه مانند روغن گل و نیز خوردن آن با اشیای موافقه مانند آب باقلا و زردهٔ تخم مرغ دو سه عدد جهت دردهای مفاصل و خلع عضو و کوفتگی اعضا و عصب جدا شدن و یا پاره شدن آن و شکستن استخوان و سقطه و ضربه و صدمه

و امثال آن بی بدیل ست و همچنین خوردن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه و ناصور وزن یک دانگ آن با یک درم پیه خوک گداخته در زیت نیم درم مرهم
ساخته بمالند و جهت امراض باطنی و صدمات آن در روغن گل یا روغن کنجد حل کرده طلا نمایند و اگر کسی را تیر زده باشند مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت
نافع و خوردن نیم دانگ آن با طبیخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربهٔ مناسبه دیگر جهت دفع حمیات کهنهٔ بلغمی و سوداوی نافع و خوردن آن نیم دانگ با طبیخ افتیمون صرف و یا با ادویهٔ مناسبهٔ
دیگر هفت روز متواتر جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر مرض با ادویهٔ مناسبهٔ معاون آن مفید ست و جهت گزیدن عقرب خوردن یک قیراط آن با آب کشنیز
تازه و یا آب بیخ کبر و مالیدن آن بر موضع گزیدگی او و جهت مطلق سموم خوردن آن بقدر دو حبه با طبیخ خادخسک و یا با آب سداب و یا با آب پودینهٔ کوهی و یا با آب انجدان و یا با آب
طبیخ آنها مجرب نوشته و بقول صاحب منهج مفرط محال ست مصلح آن ماء الاصول بدل آن قفر الیهود **مومیائی انسانی** و آنرا مومیائی قبوری نیز نامند بدانکه در زمانه سابق دستور
بود که حفظ جسد میت از تعفن بالیدن مرکی و صبر و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نمودند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتی را امواج
بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از حکیمی منقول ست که قبل ازین چهار صد و پانصد سال حکما و سلاطین مصر را
آنرا دستور بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر نمی گذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان می سپردند که بر ابدان ایشان روغنها و ادویه چند که حافظ آنها باشد
از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالب چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیلهٔ آنرا نوشته در خزائن محفوظ
میداشتند و بعد از ان سه چهار صد سال میشود که آنرا ترک نموده اند احیانا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال
مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از ان بمرور بخرج آورده و قدری از ان بمن داده بود تمام گوشت و پوست و عروق
و بعض استخوانهای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود و محتمل که مزاج آن از مومیائی
کانی در گرمی و خشکی زیاده باشد و در اخمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل غیر مجوز زیراکه مضر ست چنانچه گویند
که اگرچه در جبر استخوان شکسته نفع میکند و لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت ست و اغلب که چنین باشد علاوهٔ حرمت
آن مومیائی سفید اسم قاوند ست **مومیائی شجری** عصارهٔ درختی ست که چوب آنرا جوش داده آب صاف آنرا غلیظ مثل رسوت میسازند چنانچه
میر سید علی مرحوم از ولایت تیراه آورده بودند و قدری از ان بمؤلف هم داده بودند خوردن و مالیدن آن در ضربه و سقطه و جبر کسر قریب بنفع مومیائی
کانی ست **مومیائی کلبی** یعنی مومیائی سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از قبیل مومیائی انسانی باشد
که بعض ادویهٔ حافظه و تریاقیه از قسم ادویهٔ مذکوره بر بدن بچهٔ سگ نوزائیده مالیده زمانی ممتد در خم کرده زیر زمین دفن می نموده باشند و یا آنکه در بلاد گرم خشک
بدون خم در پارچه پیچیده زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی
بهم رسانیده باشد پس برآورده استعمال می نموده باشند و یا بطور دیگر والله اعلم بالصواب **مومیائی کوهی** قفر الیهود ست **مون** و **میون** اسم مرست
مونج بضم میم و سکون واو و خفای نون و سکون جیم اسم هندی ست و آن پوست بیرون نوعی از نی غیر مجوف ست که بهندی سرکنڈا نامند و اطفال
از قلم آن بر تخته مینویسند و اکثر از پوست آن ریسمان میسازند مزاج آن معتدل ست در گرمی و سردی و سرد و خشک نیز نوشته و دافع جوشیدگی و فساد
خون و امراض مثانه و بول و نافع امراض چشم ست و غرغره بآب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهات و آشامیدن آن جهت ضعف
اشتهای طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و کشیدن آن بطریق تنباکو در سر قلیان نهاده بجهت فواق مجرب اگر قبل از کشیدن
آن قدری برگ تنباکو خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر ست و اگر بیک دفع زائل نگردد مکرر بعمل آرند و بخور آن جهت بواسیر مفید ست
و اگر بان مونج کهنهٔ چارپائی سوخته با شکر مساوی بقدر کف دست خورند در سه روز خون استحاضه بند میکند و بتجربه رسیده و بیخ سرکنڈه با زنجبیل سائیده
طلا کردن نافع کلف و مهاسه است **مونڈی** در هندی بسطور رشد **مونسر** بضم میم و سکون واو و خفای نون و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله گرم غیرین
در تلخ و گران و اشتها آور و دافع بواسیر و فساد باد و مولد منی و از جمله رسایین ست و حکیم شریف خان مینویسند که تحقیق که نتقاقل باشد **مونس الهموم** اسم

مونگ بنگ ست مونگ بضم میم وسکون واو وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم هندی ماش ست ونیز بهندی پسرو پسل و بسنسکرت مسور یعنی
صاحب پاره سخت وهرد یا یعنی خوش کننده قلب ومفرح آن ومدگا یعنی سرور آورنده وشاآرد یعنی جهت پرهیز خوب ست وهری مستکا نامند واین همه اسمای
مونگ سبزست وقسم سیاه آنرا نیلا پرسر یعنی بیاره دار بر زمین ودستا یعنی در ماه چیت پیدا میشود وکرشن مدکا یعنی سیاه مونگ میگویند وآن دو نوعست
مزروعی وصحرائی جدا مسطور گردد ومزروعی دو قسم ست سبز وسیاه وقسم سیاه آن در ملک مالوه کثیر الوجود ونبات هردو مطابق یکدیگر وشاخهای خرد
از بیخ بسیار میکند وبرگ آن سه سه عدد شبیه ببرگ پانگرا وازان کوچک گلش سفید وبار آن غلافی واز جملهٔ اغذیهٔ مرضی ست نزد هندیان سرد وسبک
وخشک وحابس شکم ودافع فساد بلغم وصفرا واند کی باد آورد ومقوی نور باصره وموافق بیماران ست ومضعف معده ونیز مضعف باه نوشته اند وتردد
حکیم شریف خان هم مضرت آن بمعده متحقق گردیده وازینجاست که بعضی اشخاص ضعیف المعده را دانهٔ مونگ مسلم برمی آید ودیگر اغذیه بهضم شده دفع
میشوند وبعضی نوشته اند که دال مونگ پخته نافع پاندروگ ودافع صفرا ومفید سرفه وضیق وکف وبلغم وجوشانندهٔ او گرمی بدن را بسردی مبدل می نماید
وخوشی می آرد وطبیعت را روشنی بخشد وتپ وسوزش شکم وتشنگی دور کند ومالیخولیا وتوحش را نافع وگویند آب جوش او سبک ست جهت تپهای صفراوی
وکف وبلغم لنزج وصفرا وخون خوب ست وطلای او بر بشره رنگ بیفروزد باجمله از جملهٔ اغذیهٔ لطیفه ست وموافق ست بکسانی که کم ریاضت باشند ویا حرارت
غریزی شان ضعیف باشد ونقیه بود ودر هند استعمال آن جهت بیماران نزد اطبا شایع ست وخواص آن بقول حکمای یونان در ماش مسطور شد وبر نبات
مونگ مزروعه کرمی پردار دراز بقدر بند انگشت وسیاه با خطوط کج ونقطهٔ زرد مایل بسرخی میشود چون آن کرم را که تر باشد خواه خشک در روغن زرد حل کرده
بر هر عضوی که نهند آبله می آرد واکثر برای آوردن زرداب قوبا وسفید آب برص مفید یافته وبعضی چنین استعمال او میکنند که روغن زرد یک توله موم زرد نیم توله
بر آتش گداخته سرد کرده کرم مذکور تا دو عدد باریک ساخته آمیزند وبر پارچهٔ صاف مالیده بر هر جائی که نهند در دو یا چهار پاس آبله می آرد وسوزش ودرد کمتر می کند
واگر همان پارچه را تا سه روز بدارند آبله تام میشود پس پوست آبله را بمقراض بریده مرهم موم وروغن زرد ساده نهند به میگردد واگر اثرش زیاده منظور باشد
بر آبله سوزن خلانیده باز همان پچایه بدارند وباز روغن بید انجیر پنبه آلوده بهند که جذب ماده وامالهٔ آن کما حقه میکند درین باب چیزی عجیب غریب ست
مونگ صحرائی وبعد بریدن آبله وبرآمدن آب بستن برگ انگور بران بسیار مفیدست واین کرم را اهل دکهن کنلا جڈ نامند مونگ صحرائی وآنرا بهندی بنی پسر یعنی
مونگ گربه وهرسو پیتا یعنی هاضم ودافع اقسام صفرا هم نامند وآن روئیدگی ست از بیخ آن شاخهای باریک میروید برگش سبز وخرد ودر یک برگ
سه شقیق وسه نوک ونوک میانش کلان از نسبت هردو دیگر فی الجمله مشابه بپای گربه ولهذا آنرا مونگ گربه میگویند وگلش ریزه خوشه دار وبار آن غلافی
مونگه وباریک ودران دانها مانند دانهٔ مونگ اما خردتر ازان واین را در غله استعمال نمی کنند وباد آور وشکنندهٔ صفراست مونگه بضم میم وسکون واو
مونگے کی جڑ وخفای نون وفتح کاف فارسی وها اسم هندی مرجان ست که آنرا بیرمالا نیز گویند مصلح آن شیرهٔ برگ تلسی که گل آن سفید باشد وهندیان در افعال مطابق
موها یاقوت سرخ نوشته اند مونگے کی جڑ اسم هندی بسدست موها اسم مهواست موهک بضم میم وواو مجهول وخفای ها وسکون کاف وگویند
موهک بیای موحده عوض میم نیز آمده وبحذف واو هم گفته اند اسم هندی ست تند ودافع فساد باد وبلغم وقدری صفرا افزاید وبقول بعضی هم سورست موهنی
موهنی اسم مرور پهلی ست وگلگ وندهه را نیز گویند موهنی وگدهی بضم میم وواو مجهول وکسر ها ونون وسکون یای تحتانی وضم دال مهمله وسکون کاف فارسی
موهنی گدهی وکسر دال مهمله ثانی وخفای های دوم وسکون یای تحتانی اسم دهتورهٔ سیاه ست مویز بفتح میم وکسر واو وسکون یای تحتانی وزای معجمه اسم فارسی ست
مویز بعربی زبیب وعرق الزبیب وبیونانی اسطافیوس وبرومی ویونانی قلندوس وبهندی منکا داکه نامند وآن انگور خشک ست واقسام میباشد بحسب
انواع انگور سفید وسرخ وسیاه وقسمی را ازان که در حجم کوچک وبی تخم باشد کشمش گویند وآن جدا مسطور شد باجمله بهترین همه طائفی یا خراسانی بزرگ پر گوشت
شیرین تازه کم دانهٔ آنست وبدترین همه خشک کم گوشت پر دانهٔ آن ومزاج گوشت آن گرم در اول درجهٔ اولی وتر در آخر آن وگویند گرم در دوم وتر
در اول وبعضی خشک در دوم دانسته اند وگویند اصح آنست که معتدل در گرمی وتری ست ودر شیرین گرمی بسیار وطبع آن بحسب انواع انگور مختلف میباشد

پس آنچه دران تخم و شیرینی بسیار باشد گرم زیاده است از کم شیرین و از مائل بترشی نیز و آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و معتدل ترین همه
سفید و بعد از ان سرخ و بعد از ان سیاه آنست و خشک کم گوشت پر دانه مائل بخشکی و قابض آن سرد در اول و خشک در دوم و گویند خشک ماخوذ از انگور سفید
در گرمی کمتر و در قبض زیاده تر و از سیاه شیرین در گرمی زیاده تر و نسبت مزاج خشک آن بمزاج تازهٔ آن مثل نسبت انجیر خشک بتازهٔ آنست بالجمله جوهر آن
غلیظ ارضی است و در اکثر شیرین میباشد و عفص قابض آن کمتر یافته میشود و دران قوت محلله منضجه باعتدال است و جمیع آن جالی غسال است و شیرین ملطف
مفتح سده جید برای حفظ و ذهن است و گویند که مویز منقی کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد و منضج خلط غلیظ و ملین شکم و محلل باعتدال و جالی
معده و امعاء و معین ادویهٔ مسهله و مقوی جگر و محرک باه سرد مزاجان و نافع قرحهٔ امعاست و خوردن آن با حصی لبان جهت رفع نسیان نافع و نیز
خوردن آن مسکن حدت خون و نافع اصحاب مرهٔ صفرا و مسمن بدن نحیف است و کسی که هر صباح هفت مثقال مویز شیرین بخورد از هر مرض بلغمی ایمن گردد
و ابن بختیشوع با مامون رشید گفت که اگر اراده کنی که خون در بدن زیاده شود و بلغم کم گردد شش مثقال از مویز بگیر و ناشتا در هر روز هر هفته بخور که
آن جید و بالغ النفع است و گویند گوشت آن چون با جاورس و زردهٔ بیضه سوده با عسل بریان کرده بخورند بلغم بسیار از ذهن برآرد و همچنین با فلفل و آن
غذای صالح جهت امزجهٔ معتدله و اصحاب صدر و ریه و منقی رطوبت آنهاست و خوردن لحم آن موافق قصبهٔ ریه و نافع سرفهٔ بلغمی و مزمن است و آب آن نافع
خشونت صدر و سرفه و چون با انیسون بپزند تا مهرا گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ بلغمی مجرب و همچنین گفته که مویز شیرین
منقی از تخم جالی ملطف و مفتح سده و ملین حلق و حنجره و سینه و ریه است و با گل گاؤزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب و غذای آن مثل غذای
انجیر است و جلای آن کمتر از جلای انجیر و اولی آنست که تخم آن جدا کنند و آن موافق تر برای معده از انجیر است و مسدد نیست بنحوی که خرما مسدد است
الا آنکه خرما در غذائیت قوی تر از ان است و لحم مویز در غذائیت زیاده و نافع تر از انگور تازه است و شیرین از قسم قابض و آنچه دران تخم نباشد و آن
کشمش است نافع صاحبان رطوبات جید الکیموس است و اما مویز لاغر و قابض قلیل الغذا است آنرا نباید خورد لیکن آن هر دو حابس شکم و مقوی معده اند
و شیخ الرئیس در حبب نوشته که مویز صدیق کبد و معده است و مویز با تخم برای درد امعا نیکو است و نافع گرده و مثانه است و همچنین جالینوس
گفته و نیز جالینوس نوشته که طبع آن گرم و تر و خاصیت آن تلطیفهٔ حدت خون و تقویت ادویهٔ مسهله بر اسهال است و اگر تخم آن دور کرده با قلیل نمک
سائیده بر دماسیل نهند نفع کند و گویند که آن با سرکه جهت یرقان مجرب و خیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انگوری ناشتا هر روز چند دانه خوردن و بالای آن
قدری از ان سرکه نوشیدن جهت تحلیل ورم طحال مجرب و آشامیدن آب نقوع و یا مطبوخ آن تنها و یا با ادویهٔ مناسبه ملین طبع است و گیلانی گوید
که خوردن آن بغیر تخم مطلق طبیعت است و اطلاق آن کمتر از اطلاق انجیر است و اعانت ادویهٔ مطبوخهٔ مسهله کند چون ده درم دران اضافه نمایند و خوردن
لحم آن نافع قرحهٔ امعا و مفید گرده و مثانه است و چون در هر عدد آن بجای تخم فلفل نهاده بخوردن آن مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول
و سنگ گرده و مثانه بی عدیل و ضماد آن با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیین و با جاوشیر جهت نقرس نافع و طلای آن تنها منضج خراجات و صلابات است
و با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دماسیل و قلع ناخن بیجا شده برآمده مفید و چون با شراب سوده ضماد کنند تحلیل شرو جدری و تسکین ثوران آن
نماید و همچنین برای قروح خبیثه و شهدیه و غانغرایا و سرطانات و عفونات که در مفاصل باشد نفع بخشد و گویند نوعی از ان است که آنرا سائل نامند آن
تحلیل اورام و انضاج آنها نماید و چون بر ناخن متحرک چسپانند قلع آن کند و مویز مضر امعاست مصلح آن کتیرا و اکثر مغص پیدا کند و آن مضر نیست مگر گرم مزاجان
را و مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوه های ترش و خشخاش و بارد مزاج محتاج باصلاح آن نیست لیکن گاهی دران نفخ سریع الخروج پیدا کند و گویند
مضر گرده مصلح آن عناب و سکنجبین مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش است و تخم مویز سرد در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در اول
و قابض و حابس شکم و مقوی معدهٔ رطب و امعا و مویز لاغر کم گوشت معرق خون مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم خرفه است و سرکهٔ مویز معتدل در حرارت
و برودت است بهر آنکه دران شیرینی و قبض یافته میشود مویزج معرب مویزک فارسی است و بعربی زبیب الجبل و زبیب البرنیز و بیونانی اسطافیس اغریا

و بقول دیاسقوریدس اسطافیس و بقولی سطافید ساغریا نامند یعنی مویز صحرائی نبات آن شبیه به نبات کرم دا ازان کوچک و ضعیف بیخ و برگ آن
مثل برگ کرم بری و شاخهای آن راست و خشن مائل بسرخی و سیاهی مادام که تازه باشند و چون خشک شوند سفید گردند و گل آن مائل بسپیدی و ثمر آن
در غلافی سبز مانند غلاف نخود و دران دو سه دانه اندک بهن غیر مستدیره با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون
بخایند و بهترین آن سیاه و مستعمل همین دانهٔ آنست فقط و گویند که آن دو نوع ست یکی مثلث شکل و آن معروف بمویزج شامی ست و دوم طولانی و آنرا
مویزج مغربی و نیز حب الراس نامند مزاج آن گرم و خشک در آخر سوم و گویند سرد و خشک در سوم و دران جلای شدید و تقطیع و تحلیل و حرافت قوی و حدت
و بقول شیخ آن حاد حریف محرق اکال ست و در شرب آن خطر عظیم که مقرح مثانه ست و چون با مصلحات و بقدر معتدل باشد تنقیهٔ آن کند و منضج و مقطع و
و مسقط جنین و چون بدان طلا نمایند تقشر جلد و داء الثعلب بلغمی را نفع کند لاسیما با عسل و یا سرکه و گاهی در اخلاط مراهم مسکن التهاب جراحات و قروح می افگند
و گوشت زائد آنها میخورد و عفن را محترق میسازد و چون تنها و یا با زرنیخ طلا کنند جرب متقشر را نفع بخشد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب
غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشادن دمل نافع و گویند ضماد آن بداء الثعلب
بلغمی موی بر رویاند و طلای آن با بعض دهنها موی را قوی و دراز گرداند و آنرا از آفات باز دارد و دفع قمل نماید و چون با زرنیخ سوده با سرکهٔ انگوری آمیخته بر سر و بدن طلا نمایند
نیز قمل را بکشد و لطوخ آن با زرنیخ سرخ و زیت حکه و جرب متقرح را زائل کند و خائیدن آن و کذا غرغره کردن بطبیخ آن بلغم را از سر فرود آرد و تنقیهٔ بلغم بسیار از
دماغ نماید و چون با مصطکی و کندر بخایند اخراج بلغم بسیار از سر و تنقیهٔ آن بغایت نماید و ازالهٔ ثقل زبان و کلام از بلغم کند و عسر نطق را نفع نماید و زبان را نرم گرداند
و چون با سرکه جوشیده مضمضه نمایند جهت درد دندان نفع کند و رطوبت لثه ببرد و چون با قطران سائیده در سوراخ دندان در دناک پر نمایند درد آن ساکن کند
و کرم آنرا بکشد و چون یک عدد آنرا در پنبهٔ پاکیزه پیچیده اندک تر کرده بگویند که دانهٔ آن کوفته و شکسته گردد و گرم کرده در دندان گذارند در ساعت تسکین درد آن نماید
و چون سوده بعسل آمیخته در دهن بگیرند و یا طلا نمایند قلاع ردی را شفا بخشد و چون پانزده عدد آن سائیده با ماء العسل بخورند بلغم لزج بقی برآید و باید که بعد شرب آن
مشی و حرکت کنند و ماء العسل با آب نیم گرم بتکرار بنوشند و اگر بنشینند و یا خواب کنند خناق آورد و حلق را بسوزاند و با مصطکی و کندر جهت تصفیهٔ آواز و بادویهٔ مناسبه
جهت دفع سپرز و کشتن کرم معده نافع و چون دو درم آن با سه درم شونیز گرفته با سرکه بسایند تا غلیظ گردد و هر روز یک بار بدان سعوط نمایند یرقان را ببرد
و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق نافع و شرب آن بسبب سمیت آن جائز نیست و برین رای جمهور ست مقدار شربت آن یک درم و زیاده از یک
مثقال آن کشنده است بخناق و تقریح حلق و احشا و معالجهٔ آن مرکب از علاج ذراریح و جبلهنک نمایند با مصلحات هر دو و مضر سپرز مصلح آن کتیرا و مضر مثانه
و مقرح آن و مصلح آن کتیرا یا صمغ عربی مع بعض لعابات مناسبه و بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا **مویزک کوهی** اسم فارسی مویزج ست **مویزک عسیلی**
اسم فارسی دبق ست **موی بخوشه** فستین ست **فصل میم با های هوز** — **مها** بضم میم و فتح ها و الف و مهی نیز آمده اسم نبطی سنگی ست و آن دو قسم
میباشد قسمی سفید سخت شفاف شبیه بسنگ آتش زنه و ازان نیز آتش ظاهر میشود و از نواح روم و صعید مصر آرند و در معدن مغنیسیا هم میرسد و در خون
گرم بز چون بسایند حل میگردد و قسم دیگر آن غیر شفاف و ازان سخت تر و شبیه بنمک سنگ و این را سائیده ظروف میسازند و غیر سلوان ست طبع آن
سرد و خشک در دوم و جالی و محلل اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی الم و بدستور چون در آب سائیده اندر چشم کشند و چون یک حبه ازان
با نمک و نوشادر و زعفران و مرد و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع گرانی آن و لکنت و دشواری کلام نماید و مجرب نوشته اند و آشامیدن
آن جهت شکستن سنگ و ادرار بول و ضماد آن بر پستان افزایندهٔ شیر و رافع انجماد آن در پستان ست و از خواص آن ست که تعلیق آن جهت دفع رعشه
و لرزه و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات
موثر دانسته اند **مها** بهندی اسم مها ست **مها** بفتح میم و ها و الف در لغت هندی بمعنی بزرگ **مها اوشد** بفتح همزه و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون
دال مهمله اسم سونتهه ست **مها پترا** بهندی اسم ساگون و کیوره ست **مها پرشادنتا** اسم میداکلان ست **مها پشپ** اسم هندی گل گرهل ست

موی بری
مویزک کوهی
مویزک عسیلی
موی بخوشه
مها
مها
مها
مها اوشد
مها پترا
مها پرشادنتا
مها پشپ

مهابلها اسم بارکتهل ست مهابلا اسم وچرنج خرد و بیل پهل و درخت کلان ست مهاپهل اسم چاسر زرد کودی شیرین ست مهاتالی اسم قسمی از درخت
تار ست مهاجال و مهاجالی اسم توری ست مهادوروا بمیم و ها و الف و ضم دال مهمله و سکون واو و رای مهمله و فتح واو دوم و الف اسم دوب سپید ست
مهادیپتا پهل بمیم و ها و الف و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و بای فارسی و فتح تای فوقانی و الف و فتح بای فارسی دوم و خفای ها و سکون لام
اسم لانگلی ست مهار اسم سنا ست مهار تنری اسم آب شسته برنج که ترش شود مهارنا بفتح رای مهمله و نون و الف اسم درخت اندکو ست
مهاستاوری اسم ستاور کلان ست مهامر تهها اسم ویلی ست مهاسوادو بضم سین مهمله و خفای واو و الف و ضم دال مهمله و سکون واو دوم اسم
کتهل ست که در نیخ شود مهاسویت بکسر سین مهمله و واو و سکون یای تحتانی و تای فوقانی اسم مولی ست مهاسنیر اسم پرنی ست مهاسها بفتح سین مهمله و ها و الف
اسم بارکهپرنی ست مهاسیاما بکسر سین مهمله و خفای یای تحتانی و الف و فتح میم و الف اسم نسوت ست بشین معجمه اسم مشندی ست مهاسیتا بکسر سین مهمله
و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و الف اسم لوتی ست مهاشنا کهها اسم درخت ساگون ست مهاکانتی اسم نیم ست مهاکپتا بفتح کاف و
بای فارسی و تای فوقانی مشدد و الف اسم کدو بزرگ ست مهاکدنب اسم کدنب آبی ست مهاکال اسم حنظل ست مهاکلی اسم قسمی از زربت
مهاکمبها بضم کاف و سکون میم و فتح بای موحده و خفای ها و الف اسم کمرد کلان ست مهاکوشاتکی بضم کاف و واو مجهول و فتح شین معجمه و الف
و تای فوقانی و کسر کاف دوم و سکون یای تحتانی اسم توری کلان ست مهاکهوشنا بضم کاف و خفای ها و واو مجهول و فتح شین معجمه و الف اسم
کاکرا سنگی ست مهالکا بفتح لام و کاف و الف و دوم اسم پوست الاچی ست مهامنڈی اسم منڈی کلان ست مهامنی بضم میم دوم و کسر
نون و سکون یای تحتانی اسم کدوی تلخ کلان ست که از آن بین و تنبوره میسازند مهامید بکسر میم دوم و واو مجهول و سکون دال مهمله اسم
مید کلان ست مهانیب بکسر نون و سکون یای تحتانی و بای موحده بمعنی نیب کلان ست بقول حکیم شریف خان اسم بکاین ست و بقول صاحب
تذکرة الهند آنرا بزبان اهل دهلی دیکهورنتا و کملولی نامند و آن غیر بکاین ست درخت آن بزرگ با ساق ضخیم و شاخهای بسیار و چوبش بسیار سبک
و برگش شبیه ببرگ نیم اما کلان تر از و بیک طرف بسیار دندانه و دیگر مایل بسفیدی گلهای ریزه و سفید بیک نوع مشابه بگل نیم یا انبه و بار آن غلافی دراز
بقدر دو بند انگشت و پهن در وسط و بهر دو طرف باریک و بسیار تنگ و در وسط پوست آن سپید و مغز سفید مایل بزردی و تلخ و بوی آن
مثل بوی مغز سونتهه و همه اجزای این درخت تلخ مزه مثل درخت نیب مگر در ثمر و لهذا اطبای هند از قسم نیب گفته اند مزاج آن مرکب القوی و بعضی سرد
دانسته اند و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و قاتل کرم و دافع قی و غثیان و از اعظم ادویه جذام و تپ ست و تن را هشیار سازد و جهت تپ ربع
و تپهای کهنه و غب غیر خالصه سودمند و محلل ریاح تمام بدن مهانیلا بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف اسم بهنگره ست مهاور بفتح میم و ها
و الف و فتح واو و سکون رای مهمله رنگ لاک ست که پنبه را دران ترکرده خشک نموده نگاه دارند که آنرا در سنسکرت مردوکانتی بمعنی نرم و روشن ست
و مهاسیتا یعنی بسیار سرد میگویند و در خواص مثل لاک ست خصوص جهت کلف و نقطهای سیاه و مانند آن و بعضی مینویسند که مزاج آن گرم و خشک و مزه
آن تلخ و دافع خون صفراوی و بهکک و کف صفراوی و بلغم و تپهای شیطانی ست مهاورچها بضم واو و سکون رای مهمله و فتح جیم فارسی و خفای ها
و الف اسم تهور سه دهارا ست مهاوردهی بضم واو و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و ها و سکون یای تحتانی اسم وردهی کلان ست مهاورشتو
بفتح واو و رای مهمله و سکون شین معجمه و ضم تای فوقانی و سکون واو دوم اسم بسکهپره سرخ ست مهاولکا بفتح واو و سکون لام و فتح کاف و الف اسم
روهنی ست مهپر اسم شهد ست مهتاب پرست اسم چندر کهی ست مهد بفتح میم و سکون ها و دال مهمله و بلغت اهل شام عرطیثا ست و بلغت
کشمیری گیاهی را نامند که شاخهای آن بسیار و کبود و شکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب و ارد و بیخ آن بقدر جدوار
بزرگ و سفید رنگ و در کوهستان کشمیر بسیار اگر قدری از آن بیخ بر زخم گذارند سوزش و خارش عظیم پیدا میکند و سرخ می نماید و اگر علاج نکنند بهلاک میسازد
و اگر فی الحال زخم را خوب بشویند و بر دهن حب بخایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمی رساند و علاج دفع ضرر آن گذاشتن مجمه و چسپانیدن نمو بعد آن

مالیدن تریاق بران و در ابتدا شستن آن موضع بجل خلی سود مند ست و در فهرست مخزن نوشته که مهدآ ذر پوست مهدی آنول بفتح میم و سکون ها و
کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و الف ممدوده و خفای نون و فتح واو و سکون لام اسم هندی قسمی از آنول ست مهر اسم حجر القمر ست مهره اسم باجراست
مهر گیاه اسم فارسی یبروج الصنم ست مهر پتی اسم حیوانی کن ست مهره نر مهره اسم حجر البقر ست مهرهٔ مار اسم فارسی حجر الحیه ست مهرتی بضم اول و سکون
ها و فتح رای مهمله و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی دوم اسم هندی ملٹهی ست مهک اسم اصل السوس ست مهکی بفتح میم
و سکون ها و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم بهیس ست مهلیبه بضم میم و فتح ها و فتح لام مشدد و کسر بای موحده و فتح یای تحتانی و ها در قرابادین مسطور شده
مهمودده بفتح میم و سکون ها و ضم میم دوم و سکون واو و فتح دال مهمله و وقف با بزبان هنود بلسیر و گویند نباتی ست میان درخت و گیاه و شاخهای آن انبوه
و برگ آن مانند برگ حنا و گلش مثل گشنیز و ثمر آن کوچک و گرد با دو حفره از هر دو جانب بر تمام شاخ مسلسل مانند دانهای مروارید اما اندک پهن و گرد بسیار
خوشنما و اندرون آن دانه مانند حرمل و آن دو قسم میباشد یکی سفید و همه اجزای آن سفید و دوم سیاه و همه اجزای آن سیاه و سرد و معتدل در گرمی و خشکی
و ثمر آن مائل بتری و مزهٔ بار آن شیرین با اندک تلخی و بو و شربت بار و برگ آن جهت سوزاک و پرمیو نافع و شرب و حمول پوست آن حابس سیلان
رحم و ضماد آن رادع و محلل صلابات بالخاصیت مهندی بکسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی حناست مهوا
بفتح میم و سکون ها و فتح واو و الف و مها بضم میم و مهورس و در سچهل نیز نامند و دو قسم ست کوچک و کلان و هر دو را بزبان سنسکرت اپا و کلان را
دول چهل یعنی بار آن سه پهلو و زرد رنگ و تیجپن سارا یعنی تیز دست آور و مدهوک یعنی شیرین و گرایتپ کا یعنی گل شیرین مانند قند سیاه و مدهو پشپ
یعنی گل مانند عسل شیرین بود هر پشپ یعنی گلش مثل گل لوده میشود و آن پرستهو یعنی در دشت کلان میشود و مدهو درنمان یعنی درخت شیرین گویند
و قسم کوچک را اپنا اپا و گوری داس یعنی بوی هلدی دارد و زرد و هر سو پشپی یعنی گل خرد و مدهو شتیلا و مدهو لیکا یعنی شیرین میباشد می گویند
بالجمله درختی ست هندی کلان شبیه بدرخت انبه و برگش کلان مانند برگ بادام و تلیند و بر اصل و ساق آن ضخیم و چوب آن در عمارت بکار می آید و گل
آن در اول تلون سفید و بعد پختگی زرد رنگ میشود شبیه بثمر نیب لیکن از آن دراز تر و کلان و مزه شیرین دارد و بعد خشک شدن مثل مویز میگردد و از آن شراب
میسازند و ثمر آن را گلوندہ نامند و گرد و دراز و نوک دار با دنباله میباشد و در ابتدا سبز و وقت پختگی زرد و شیرین گردد و در آن یک دو تخم بالعموم مغز آن تلخ و
زمخت و از خسته آن روغن میکشند سفید رنگ بر می آید و بعضی بلاد آن را در روغن زرد آمیخته میخورند و مصلح تلخی آن روغن آن در یغ ست و گل و ثمر
و روغن آن همه بدبو و شراب گل آن نیز بوی بد دارد و دوران سر و درد سر و خمار بسیار آرد و مضرت بدماغ بیشتر دارد و مصلح آن کشنیز گویند مزاج درخت
آن گرم و خشک در دوم و گل آن گرم در اول سوم و نزد هندیان درخت آن دفع بلغم و باد نماید و جراحات را باندمال آرد و گل آن سرد و گران و زیادتی مولد
شیر و منی و بلغم افزا و دافع فساد صفرا و خون و باد و دق یعنی چهیروگ و بقول بعضی گل آن بسیار گرم و شیرین و مزه دار و کشنده کرم شکم و دافع اسهال
صفراوی و بادی و بار آن شیرین و زمخت و گران و پرب و قابض شکم و مدر بول و دافع باد و صفرا و مصلح آن روغن زرد با قند و دروغ ست گویند که بستن
برگ آن بر سر درد آن را دور کند و سعوط چوب آن سوده نافع درد سر بلغمی و ضماد پوست درخت آن مفید دمامیل و در دهن داشتن دافع درد گلو که از سردی
باشد و بیخ آن با ... پت می شکند و درد پهلو را سود دهد و اگر گل آن با کنجد و دوطی دهانگی و پوست ارجن و قند سفید برابر سائیده حبوب بسته هر روز
یک یک حب زن در ایام حیض بخورد و در روز هشتم مجامعت کند معین بر حمل ست و ضماد گل آن با کچله بر گزیدگی مار عجیب ست و سعوط تخم آن بجانب صحیح
نافع درد شقیقه ست و چون نصف تخم مهوا و دو نیم دانه فلفل سیاه باریک سائیده بقوت در بینی دمند برای صرع مجرب ست و نیز مغز تخم آن با آب
سائیده شیاف ساختن ملین شکم و حمول آن مسقط جنین ست و روغن تخم آن مالیدن نافع درد بارد و مهوا را در فارسی گل چکان نامند مهورا
بستان افروز ست مهوکا بفتح میم و ضم ها و سکون واو مجهول و فتح کاف و الف مرغی ست از کلاغ ابلق کوچک تر و در عقیق مسطور شده گویند که گوشت او
بامصالح پخته خوردن دافع سختی سپرز و طپیدن و نافع فالج ست مهون بفتح میم و ضم ها و سکون واو و نون اسم تاڑی و سیندهی ست مهونت بفتح میم

مهدی آنول
مهر
مهره
مهر گیاه
مهر پتی
مهرهٔ مار
مهرتی
مهک
مهکی
مهلیبه
مهمودده
مهندی
مهوا
مهورا
مهوکا
مهون
مهونت

وضم ها وسکون واو و فتح نون وسکون تای فوقانی قسمی از کدم ست **مهی** بفتح میم وکسر های هوز وسکون یای تحتانی اسم دوغ ست **میرتا** بفتح میم وکسر ها وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله ونون والف اسم درخت اندکو کلان ست **میشاچی** بفتح میم وکسر های هوز ول وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه والف وکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی هم مقل الیهود ست **میک** اسم هر به ست **میکا** اسم چلیا لکو ست **میلیدول** هم کیا به ست **مهین گها** بفتح میم وکسر ها وسکون یای تحتانی ونون وضم کاف فارسی وفتح ها والف اسم کولیناست وآن دوای مجهول الماهیت ست (فصل میم با یای تحتانی)

میا کپر سوکڈه بکسر میم وخفای تحتانی والف وفتح کاف وضم بای فارسی وسکون رای هندی وضم سین مهمله وسکون واو وفتح کاف و دال هندی مشدد ووقف بالمغت تلنگی دوائی ست برگ هــای کلان مفروش و با سنگها شل بیخهای دراز پیوسته قریب سیلاب کوهها پیدا میشود واز هوا سے آب تازگی دارد وظاهرش پوست سرخ مائل بسیاهی بالشم مانند بشم شتر که بدان سنگ امیگیرد وآن بمنزلهٔ بیخ ست ودیگر بیخ ندارد وبرگ وبار هم ندارد واندرونش مغز سفید درخامی مانند مغز تخم هندی خام واندک ریشه دار وبعد خشکی بوی تیز وسست دارد وازاد ویه جدید ست مزاج آن معتدل وسعین فعل آن شیر وشکر دارد رک وقرنفل وجوز بوا وبسباسه قبض ندارد ودمه را رافع قبض وتشهی وهاضم ست اگر آنرا پاره پاره کرده در شیرگاو جوش دهند تا شیر ندران جذب شود پس خشک کرده کوفته بیخته بقدر نیم توله با هموزن شکر سفید نهار بخورند در باب تقویت باه واعضا اعجاز مسیحائی دارد **میا کسین** بکسر میم وخفای یای تحتانی والف وفتح کاف وکسر میم دوم وسکون یای تحتانی ونون بمعنی مکرده تراسم روئیدگی ست بی ساق برگ او مثل برگ موتیا ودرصورت از یک طرف برگ سبز وطرف دیگر زرد وغبار رنگ مائل بسفیدی وبرآنرا می چرد ودر ملک تلنگان کثیرالوجود گرم وخشک برگ او در دهن داشتن جهت درد دندان مفید وچون دو نیم برگ آن با غت برگ تنبول با مصالح خائیده وقت صبح بخورند وبالای آن تا شام سیندهی بنوشند ادرار نماید وتلیین کند ودو وقت تمام نان گندم با شوربای گوشت بخورند تا سه روز متواتر سوزاک دفع شود وباه زیاده کند وبعض اندک شیرین با قدری تیزی وزمختی ودر آخر دوق وعملی قوی ست **میمیه** بفتح میم وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده وها اسم فارسی شربت به ست که با شراب ویا با آب انگور ویا با دوشاب انگوری مرتب نمایند وآن مفرح ومنشط ومقوی معده ست ومطیب ومطیب باشد ونسخ آن در قرابادینات مسطور ست ومصلح آن شیره وزنجبیل یا شهد نوشته **میست** اسم لون ست **میتهی** بکسر میم وسکون یای تحتانی مجهول وکسر تای فوقانی وخفای ها وسکون یای تحتانی اسم هندی حلبه ست ودر زبان هنود دهن یای تحتانی اول نون هم آرند بقول بعضی هنگو تیری همین ست نزد هندیان گرم وخشک ویا هضم بدن باگرم و قوت مجد ودرد سینه وکف وباد وخاییدن لقمه طعام در سینه دفع کند وگویند مفرح دل ومشهی طعام وحابس شکم وقاتل کرم وقاتل منی ست ودانه آن دافع سرفه ومقوی ان وفساد باد وبلغم وافعال وخواص آن بقول یونانیان در حلبه مسطور شد **میٹهه زهر** هندی اسم بیش ست **میچک** بکسر میم وسکون یای تحتانی مجهول وفتح جیم فارسی وسکون کاف اسم ضیلانجن ست **میجوش** اسم فارسی شرابی ست که با سنبل رومی ویا سنبل هندی ترتیب داده باشند **میچک** اسم قرنفل ست **مید** بکسر میم وسکون یای تحتانی مجهول ودال مهمله اسم هندی زباد ست وآن مشهور بمشک بلائی است ودر هندی بلی پت وبلی کدا یعنی خایه مشک بلائی ومقصد آن وشالی جاتی یعنی مستی گربه وشتی وسمر وشا پوتی یعنی از دست مالیدن بسیار خوشبو میدهد وکوش کننده یعنی کور خوشبو وبرنالک یعنی کوژی گربه کوهی ست میگویند افعال وخواص آن در ساکهه مسطور شد وآن خوشبو وچیپ وگرم و مفرح دل ودافع سردی وباد وصفراء گرانی وزهر ودار الحیه که آنرا بهندی سیرلی گست گویند ولیواسیر بادی وامراض سرد نبل ست ودر مزه اندک شیرین میباشد در برگ پان خوردن وبربدن مالیدن او بهتر ست ودر پارچها داشتن باعث خوشبوئی وکرم ناخوردن بود وگویند علامت جید آن آنست که سرخ رنگ کبودی بود وچون در آفتاب نهند زود بگدازد وافعال وخواص این بقول یونانیان در زباد مسطور شد ونیز مید اسم دوای هندی ست ودو قسم میباشد خرد وبزرگ خرد را بسنسکرت شل پرنا یعنی برگش سفید مثل استخوان میباشد وچهنی چهد یعنی بران نقطها ونقوش مانند مار ارقم میشود ومیده سمد هوا یعنی نرم مانند مغز سر میشود وقسم بزرگ را مهامید وپرانداو دیرکها آیو یعنی دراز کننده عمر ودیو منی یعنی درخت او سرخ مانند لعل میشود ودیوان آن درخت را بجای لعل میدانند ودو سو چهد را یعنی بر برگها وهشت نقطه میباشد ومهاپرشادنتا یعنی رنگها وسفید مثل دندان اولیا میشود یا اینکه با ولیا بهم میرسد

وخطری آید با اینکه این دو در مثل تیزک ست و تیسو در چهار یعنی آن درخت را باسم نامثل امرت ست یعنی دفع امراض میکند و جوانی نگاه دارد و حیات افزاید
میدا — می نامند و این هردو قسم درین زمان بسیار کمیاب بل نایاب است سرد و مزه شیرین و ثقیل و مقوی حواس و بدن و قوی و فزاینده منی و شیر و شهوت
میداهتا — و نشاننده تشنگی مفرط و غایت تلخ و باد و تپ و سرفه صفراوی و برانگیزنده کف و سرفه بلغمی میدا بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله والف بها عوض
الف نیز منو لیسند هندی اسم میده ست میداهتا بفتح میم و سکون تحتانی و فتح دال والف وضم ها و فتح تای فوقانی والف یعنی ذی قاشات و ندا هرتا
میدرروت — بضم میم یعنی مزه دار و شیرین هردو قسم نارنگی ست میدرروت اسم فوه ست میده لکری بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و خفای ها و فتح لام و سکون کاف و
میده لکری — کسر رای هندی و سکون یای تحتانی باسم هندی کلنر ست و بزبان هنود کنبار گو نامند و شاید که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه
میدیکم — بآنست بالجمله آن پوست درختی هندی ست گرم و تر جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن و بدر رفتن آن بشرب و ضماد نافع و در سائر افعال مانند مغاث ست
میرگ کارازونی — میدیکم بفتح میم و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی دوم و میم دوم اسم زیره است میرگ کارازونی اسم جنست و فرانیز گویند میرڈودها بکسر میم و سکون یای تحتانی و ضم
میرڈودها — رای هندی و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و ها والف اسم درد کانجی ست میرٹهی بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی دوم اسم گولر ست میسٹک اسم
میرٹهی — میسٹک — مصطکی ست بقول اطبای انگریزی مقوی معده و قابض و کم مستعمل ست میسن بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح سین با نون در آخر نیز آمده و بدل واو بجای نون نیز دیده شد اسم عربی ست
میسن — و بیونانی لوسوس بوطوس نیز گویند محمد بن احمد گفته که میسن ثمر درخت عظیم در شام ست که ثمر کوچک مثل بندق صغیر دارد و بران چیزی اندک ست و گویند که آن
درختی ست بزرگ و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و بازار و ابد بسیار و ثمر آن شیرین خوش مزه بزرگتر از فلفل و سیاه رنگ و مغز آن سفید شیرین و گویند
خوشبو مثلث شکل مائل بزردی و گویند بقدر کنار کوچک سیاه باشد ست و بقول گیلانی نوعی ازان بدیار بکر مثل گیلاس میباشد و گویا که نوعی از اناغولان ست
و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی و سخت و خوشبو و بری و بستانی میباشد گرم و خشک در دوم و بستانی آن معتدل و لطیف مجفف خوردن ثمر آن
قابض شکم جید برای معده است و ملین اعضا که بجز بفساد گردد و معین بر اعاده آن چون بدان تنها و یا با اسبوس ضماد سازند و طبیخ آن محکم کننده بیخ موی و مانع از
سقوط آن و چون بیخ آن با آب پخته ضماد کنند ورم را نرم گرداند و در شام شیره ثمر آن جهت سرفه استعمال میکنند و دانه آن نیز نافع سرفه است و احتقان براده
چوب آن جهت قروح امعا و سحج و رطوبات مزمنه رحم زنان و نافع سیلان خون زنان و ذرب و چون شاخ و بیخ آنرا سوده بآب ورده ضماد کنند و پاهای مریض
بلند باشند سه روز آنرا ابرد و بهر روز یکبار بعمل آرند و این اورام صلبه انیز تحلیل نماید و جالینوس در میسن نوشته که طبیخ آن گرم حار و خاصیت آن نفع
میستون — جهت جگر ست مضر بدماغ و سر و مصلح آن بلیله زرد و بهترین آن مصری ست شربت آن دو درم میستون بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله
وضم تون و سکون واو و نون بفارسی کرم ابریشم نامند و آن جسمی ست حجری باریک دراز بقدر هسته خرما و ازان درازتر نیز و سفید خاکستری رنگ اندک
میسودس — نرم و گویند نوعی از کف دریاست گرم و خشک آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و شکستن سنگ در گرده و احتباس حیض نافع و پاشیدن آن
میش — مجفف رطوبات قروح و مدمل آنها و خشک کننده قروح سر و در سائر افعال مانند کف دریاست میسودس شراب سوسن ست میش بکسر میم و سکون
یای تحتانی مجهول و شین معجمه اسم فارسی ست و بفارسی گوسفند و گوسپند نیز گویند و بعربی ضان و بترکی قوی گویند و ماده گوسفند را میش و بچه آنرا بره
نامند و بهندی بهیڑ گویند و بیه گوسفند را در انگریزی سوٹ گویند و آن حیوانی معروف ست و از جمله حیوانات ماکول اللحم و بنسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید
و غیر قابل تعلیم و از کمال بلادت حس و عدم شعور نزد ذابح خودی ایستد و وحشت و اضطراب نمی کند و بهترین آن یکساله و دوساله آنست که فربه باشد
و چهار ساله و زیاده ازان غلیظ و کثیف مولد خلط فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضای آنست و گوشت آن قریب باعتدال
نسبت بسائر لحوم و گویند گرم و تر در دوم و موافق ترین لحوم برای بدن انسانی و نافع آنست و سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون محمود که متین و نضیج
باشد مقوی و مسمن بدن و آن در غذا از گوشت بز بیشتر و در امتحان و ترطیب اکثر و شیخ نوشته که گوشت گوسفند از لحوم فاضله است و آن با حرارت لطیف ست
و گویند که دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و آب گوشت مطبخ آن با سرکه و یا عسل بجهت بلادت و انحدار غذا بران نهایت مقوی بدن

دنافع غشی ورافع خفقان ولاغری بدن وفربه کردن از حلق پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده باشد وهمچنین گداخته نیمگرم آن جهت سرفه ودرد سینه
وضیق النفس وحرقة البول بسیار مفید وگوشت گرم گرم ذبح کرده آنرا چون بر اعضای ضربه وصدمه رسیده که تازه باشد به بندند چون سرد گردد تبدیل
نمایند بزودی زردی را زائل کند ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرم گرم آن که اعضای مضروبه را بدان به پیچند واکتحال خاکستر گوشت آن
نافع بیاض چشم وآن تریاق برای قروح چشم ست وطلای آن با سرکه رافع بهق وضماد گوشت سوخته آن جهت گزیدن مار وعقرب وجراره وسگ دیوانه
با شراب نافع وزهره آن گرم وخشک وجالی آثار واکتحال آن تنها وبا عسل جهت بیاض ضعیف چشم وطلای آن جهت قوبا وغسل سر بدان جهت
حزاز وابریه خصوصا با عسل وطلای خون آن گرم گرم جهت حکه وجرب ومنع آبله اعضای سوخته در همان ساعت وسرگین آن حار وقوی الاسخان ویبس
ضماد آن جهت تحلیل اورام وورم استسقاء والتیام زخمها وبا سرکه سرشته جهت ثآلیل وگوشت زائد که توثه نامند وشرب مجرب آن فادزهر زهر اخس ست وبا موم
گداخته وروغن گل جهت سوختگی آتش وضماد آن در گلاب پخته برای کشادن خراج ودمل مجرب ست وخاکستر سم آن با سرکه طلا کردن نافع داء الثعلب
ومحرق مغسول آن حابس اسهال وهمچنین خوردن استخوان سوخته آن قاطع اسهال وسیلان خون وگویند که در ایام وبا وطاعون استعمال گوشت آن
جهت آنکه بسیار مولد خون ست جائز نیست وآن غلیظ تر وکثیر الفضول ودیر هضم تر از گوشت بز ست پس کسی که اراده تلطیف آن نماید باید که ذبح وبه هر که
اراده سرعت اخراج آن کند آبکامه با آن اضافه نماید واگر اراده تبرید آن کنند آنرا با خل وکشک وسماق بپزند وبقول گیلانی گوشت پیر بودی ضعیف الغذا
رطب ست باید که آنرا طبخ بهر اسانیدنا فاویه وتوابل مقطعه بخورند ومداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت ونسیان ست پس زیاده نخورند بلکه اندک
با آبکامه وصعتر وآفاویه وخواص این بقول هندیان در جبیر مسطور شد میشا چهرا بکسر میم وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه والف وکسر جیم فارسی
ست ونون وهای هوز وفتح رای مهمله والف اسم هندی ست میش بهار اسم فارسی طیلانیدن ست میشورشا بکسر میم وسکون یای تحتانی مجهول وفتح شین معجمه وضم
واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه والف یعنی گوسفندان بهتر قسمی از تباست میشو آدحین بکسر میم ویای مجهول وفتح شین وکسر واو وضم
لام وسکون واو وفتح جیم فارسی ونون اسم بهنگره ست میطاوس بفرده ست میعاون اسقولوقندریون ست میعه سائله بکسر میم وسکون
یای تحتانی وفتح عین مهمله وها بیونانی اسطراک وصطرق وطیفیون وبهندی سلارس ودر انگریزی اسطوراکس نامند وآن صمغ ویا شیره درختی ست
بسیار خوشبو ودرخت آنرا در بلاد شام عبهر گویند وگفته اند که آن صمغ درخت مران ست وگیلانی گوید که میعه اسم عربی مشتق از میعان ست واز مطلق آن مراد
میعه سائله ست که آنرا بهندی سلارس گویند وظاهر آنست که درخت آن شجر مرو شبیه است وآنچه سائل بنفسه باشد سیلک ست ودر زرد آن بغایت نیکو
است ومیعه ازان آنست که استخراج آن بطبخ نمایند وآن سیاه ست ونیز عسل لبنی گویند وثجیر آن وخشک آنرا میعه یابسه نامند ولیقوریدوس
گفته که میعه سائله در رسم مرتازه ست وازان تخرج می نمایند باین طریق که با اندکی آب آنرا میکوبند پس بلولب می افشرند وازان این میعه بر می آید وآن بسیار
خوشبو ست واما اصطرک قسمی از میعه ست وآن صمغ شجری ست مثل شجر سفرجل وشیخ الرئیس در لبنی نوشته که آن میعه سائله ست وسائل آنرا عسل لبنی و
اصطرک گویند وآن دمعه درختی ست مانند سفرجل ودر باب اصطرک مذکور شد آنچه گفتیم وما اعاده آن قول نکنیم واگر چه [illegible] تکرار ست وگویند که آن روغن شجری
دیگر رومی ست ودر کتاب مرشد نوشته که میعه دو نوع ست یکی سفید که آنرا عطاران میعه عنبری نامند ودوم سرخ ست وآنرا میعه مشکی گویند وهر دو صمغ درخت
پس میعه انان سائل میشود وآن سفید ست واز پوست بیخ شجر میعه سرخ بآتش استخراج کرده میشود وایضا تمیمی نوشته که میعه دو قسم ست سائله ویابسه وآن
هر دو از شجر واحد اند واین شجر را ثمر سفید ست بزرگ تر از جلوز شبیه بثمر آلو وبالای آن پوست وازان ظاهر آن تجوزند ودران تلخی ست وداخل آن مغز مثل مغز
جوز جوب که ازان روغن بر می آرند وصمغ این شجر لبان ست وآن میعه الرهبان ست وآن صمغ سفید بسیار بغایت خوشبوست که در خوشبوئیها داخل
میکنند وقسمی ازان مغشوش میسازند ودر غربال صاف کرده پس قطاع دودی میشوند وآنرا با اصطرک خشک میفروشند وآن ردی مغشوش ست وابو جریج
راهب وصاحب تحفه المؤمنین می نویسند که میعه صمغ شجری ست عظیم که در بلاد روم میباشد پس آنچه از درخت خود بخود سیلان میکند آن میعه سائله ولبنی ست وآنچه

[illegible]

[illegible]

ازپوست آن درخت بفشرند پس رقیق آن نیز میعه سائله است وثخین آن میعه یابسه واین مثل بلیله زرد رنگ مائل بسفیدی است وقسمی از میعه سائله است
که صاف آن می برآید وآن لطیف خوشبو مائل بزردی است ودر طیوب صرف میشود ومسمی بعنبر دست وشیخ میفرماید اطبا گفته اند که از میعه رطب قسمی هست که نفسها
مثل صمغ آید واین زرد بود وچون کهنه شود مائل بذهبیت گردد وآن عزیز است وقسمی از ان آنست که بطبخ پوست درخت آن استخراج نمایند واین سیاه است پس
آنچه ازین بگیرند وآن میعه رطب است وباقی مثل ثفل وثجیر میعه یابسه است وبعض متاخرین مینویسند که میعه سه نوع است آنچه خود بخود از درخت تراوش نماید
مانند صمغهای دیگر بهترین اقسام است ورنگ آن اشقر مائل بزردی وبقوام عسل میباشد وآنچه از فشردن اجزای شجر آن میگیرند مائل بسرخی وغلیظ تر میباشد و
این متوسط است وآنچه اجزای درخت آنرا در آب جوش داده مالیده صاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد سیاه وثقیل میباشد واین را میعه یابسه
نامند واین جدا اسطوراگردد وبالجمله بهترین آن اشقر چرب خوشبو شبیه بصمغ صنوبر است وبسهولت منفرک وگداخته گردد وبقول شیخ اجود اقسام میعه سائل نفس
شهدی صمغی خوشبو مائل بزردی است که سیاه نخالی نباشد وگاهی از ان سیال شبیه بمربا یافته میشود وکاذب فلوس وغیرها میکنند که در ان مربا بآفتاب می نمایند
پس میفشارند قوت آن تا ده سال باقی می ماند وآن گرم در سوم وخشک در دوم است واین جمیع گفته که شیخ الرئیس در ینجا نوشته که آن گرم در اول وخشک
در دوم است ودر اصطرک گفته که آن گرم در دوم وخشک در اول است واقوال اطبای مقدم ان نیز در میعه مختلف اند پس بعضی از ایشان گفته که آن گرم
وخشک در دوم است وبعضی نوشته که آن گرم در اول دوم است وخشکی آن کمتر از گرمی آنست وبقول شیخ آنرا قوت منضجه ملینه بغایت ومسخنه محلله است
ودخان آن شبیه بدخان کندر است ودر ان تخدیر بالطبع است شارح کازرونی گوید اولی آنست که چنین باشد که در ان تخدیر بالخاصیت وصورت است
واین بهر آنست که طبع آن گرم است وروغنی که از ان در شام میگیرند ملین شدید است ودیگر اطبا مینویسند که آن مقوی ومحلل ریاح ومنضج وملین وجهت حذر وکزاز
ورعشه وزکام وسرفه ودرد سینه وریه وگرفتگی آواز وتقویت اعضای باطنی واستسقا وسپرز وگرده ومثانه وادرار بول وحیض ودرد کمر وسرین نافع وشیخ میفرماید که در
قوای میعه رطبه ویابسه گفته ایم که در ان قبض وتجفیف است شارح کازرونی گوید که ذکر میعه رطب یابس مع قوای آنها ومنافع آنها در حرف الف در اصطرک گذشت
ونیز شیخ در ینجا مینویسد که آن رطوبت از دماغ نازل کند وتنقیه آن نماید واین خلاف معتقد در انست بهر آنکه مصدع است شارح موصوف گوید که بودن میعه
مصدع منافی نزول رطوبت از دماغ وتنقیه نیست ومع ذلک صداع به تخدیر ویا بالخاصیت آرد وشارح گیلانی مینویسد که آن نافع ریاح غلیظه ومحکم کننده اعضا
است چون بنوشند ویا طلا از خارج بر بدن نمایند ولطوخ آن از خارج وشرب آن از داخل بوزن سه درم با آب گرم نافع جذام است اگر از احتراق بلغم باشد
واگر با مثل آن اشق آمیخته بر آتش با روغن بابونه حل کنند وبر اورام صلبه اعضای صلبه ضماد کنند نرم گرداند وطلای آن نافع قروح وجرب رطب ویابس و
چون با روغن گل طلا کنند قروح رطب سر را نفع کند ودر مراهم محلله داخل میشود وبخور آن نافع زکام است واکثار بخور آن مسدر راس است وثقل سر آرد ومثل
آنکه مرزعفران فعل کند وفتیله آن نافع درد گوش ومنقی ریم آنست وچون میعه سائله بر نهار هفت روز متواتر در هر روز بوزن دو درم بخورند جهت
سرفه کهنه خشک نفع کند وبخور ونشوق وشرب وطلای آن از خارج نافع درد سینه وریه است وچون زن حمول آن نماید ادرار حیض کند وچون بنوشند
انضمام فم رحم وصلابت آنرا موافق بود وچون اندک از ان با مثل آن صمغ بطم بخورند تلیین خفیف شکم نماید وچون سه مثقال با آب گرم چهار اوقیه بنوشند
اسهال بلغم بقوت کند وگویند که طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر وکزاز ورعشه ودرماندگی اعضا نافع ونیز در اطلیه اعیا مستعمل وبخور آن نیز نافع
نزلات وکزاز است وجهت سرفه رطب ودر که مفید وضماد آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودر ضمادات آنها مقوی فعل آنهاست وصاحب منهاج گفته
که میعه مصدع است ومصلح آن کافور وبوئیدن نیلوفر بدل آن زیت ولادن وگویند بدل آن دو وزن آن روغن یاسمین است ویا جند بیدستر ونزد بعضی
بوزن آن قطران وهشتم حصه آن زفت رطب است وآن از اجزای غالیه است مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه درم وگیلانی گوید که میعه سائله ویابسه
هر کدام که باشد زیاده از دو درم نباید خورد وافعال وخواص آن بقول اطبای هند در سلارس مسطور شد **میعه یابسه** که آنرا بزبان سریانی یا یونانی یا رومی
سطرکا نامند وآن نزد بعضی ثفل قسم دوم میعه سائله است که اجزای درخت آنرا افشرده رقیق وصافی آن گرفته باشند وبقول شیخ ثفل مطبوخ پوست درخت

آنست و نزد بعضی قسم سوم میعه سائله است که مذکور شد و بقول ابن ماسویه بهترین میعه یابسه آنست که مثل صمغ باشد و اگر چنین نباشد آن مغشوش ست و آن
گرمی و خشکی و حدت زیاده از میعه سائله هست و باقوت قابضه و حابس شکم و بقول گیلانی از خواص آنست که بخور آن قطع بوی عفن کند و بار انفع بخشد
و دخان آن شبیه بدخان کندر ست و بخور آن بلّه سر فرو و آرد و لقوه را انفع کند و آن نافع بلّه معده و مقوی آنست و چون نیم مثقال از آن با موزن
آن صمغ بادام بخورند اسهال بلغم لزج بسیار نماید و حمول آن مسقط جنین ست و خوردن آن با سرکه ممسک شکم ست و گویند حمول آن نافع خون بواسیر و در جمیع افعال
قریب بمیعه سائله و مصدع مصلح آن بادیان و اسحاق گفته که میعه یابسه مضر ریه است و مصلح آن مصطگی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر ست
میختج بفتح میم و سکون یای تحتانی و ضم فا و سکون خای معجمه و فتح تای فوقانی و سکون جیم معرب می پخته فارسی ست و آنرا بابای موحده عوض فا نیز نویسند — میختج
یعنی بیختج چنانچه در شرح گیلانی ست و بیونانی علوفن و انگلیقن نامند بمعنی عقید العنب و آن آب انگور ست که در جوش کردن زیاده از دو ثلث آن منفذ
و غلیظ گردد و مائل بترشی باشد و در گیلان آنرا دوشاب ترش نامند و گاهی در ان بهل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند و ابن جزله در منهاج
صفت ساختن آن چنین نوشته که آب انگور را بجوشانند تا آنکه دو ثلث آن برود و یک ثلث باقی ماند پس بر هر ده رطل آن یک رطل عسل یا شکر انداخته
بپزند تا بقوام آید گویند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول ست موافق سینه و ریه و چیچک و حصبه و ملین طبع و محرک باه و بقول شیخ آن معین نفث
است و در شربت خشخاش معروف بدیاقوذا بدین جهت داخل میشود یعنی برای اعانت بر نفث و نافع درد گرده و مثانه است و صاحب شمس اللغات نوشته
بعضی گویند که آن مثلث ست و آنچه در ادویه صرف می افتد باین طریق میسازند که بگیرند انگور پخته و باین طور بیفشرند که از خوشه جدا کنند تا دو روز
تا دو شب بگذارند تا صاف گردد پس بآتش ملایم در دیگ سنگی بجوشانند تا ثلث آن باقی ماند و این نوعی از شراب شیرین غیر مسکر است
اکثر مردم آنرا استعمال میکنند و گاه آنرا از انگور افشرده و گاهی از مویز میگیرند و هر دو یا سازج بود یا مضاف با فاویه و آن نافع خشونت سینه و مثانه و تقطیر
بول و سلس البول ست مگر منفخ ست و مؤلف گوید که آنچه صاحب مخزن نوشته که آن مائل بترشی باشد چنانچه مسطور شد آن موافق سینه و ریه و سرفه — میفوشیون
و غیره امراض مذکوره نخواهد شد اکثار آن در گرم مزاجان مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگور ست میفوشیون — میکهنا
شوکران ست میکهنا بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و کاف فارسی و خفای ها و فتح نون و الف و سکون دال مهمله جولائی را گویند میل بفتح — میل
میم و سکون یای تحتانی و لام اسم هندی چرک ست میل چاندیکا اقلیمیای فضی ست میل سونیکا اقلیمیای ذهبی ست میلا تدها بفتح — میل چاندیکا، میل سونیکا
میم و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و ضم تای فوقانی و فتح دال مشدده و ها و الف اسم نیلا تهوتها است میلطوس اسم معزه است میملی بفتح میم و ساکن — میلاتدها
یای تحتانی و میم ثانی و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم گیاهی ست هندی که در فصل ربیع در کشت زار گندم میروید و برگ و از برگ حلبه کلان تر و گل او — میلطوس
کبود غرغرهٔ آن برای خناق مفید و طلای سائیدهٔ آن بر ورم و دمل نافع و مجرب ست میمون اسم بوزینه است و فاشرستین را نیز گویند مین بکسر میم و سکون — میملی
یای تحتانی و نون اسم ماهی ست و بفتح میم اسم موم مینا بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح نون و الف طائریست معروف در هند و از فاخته کوچک از بلبل — میمون
بزرگ غباری رنگ مائل بسیاهی خصوصا سر و دم آن و منقار و اطراف چشم و پایها زرد رنگ و سر د باز و ابلق و خوش صورت و خوش آواز و قابل تعلیم — مین
تکلم انسان و نقل اصوات حیوان و قسم کوچک آن مشهور بگرگچیا ست و قسمی که از ان اندکی بزرگ ست آنرا ڈیڈه گویند و آنکه از طرف بنگاله و کوه — مینا
شمالی هند می آید بزرگتر و سیاه رنگ و بسرعت کلام زبان انسان یاد میگیرد بالجمله گوشت آن گرم و خشک و لذیذ بی ریشه و مولد خون متین و مقوی
دماغ و معدل مزاج بارد و مفتت سنگ گرده و مثانه و شارو نیز از قسم میناست و هندیان آنرا کرینک و شارو را شار یک نامند و گوشت هر دو را باه — مینا آف دی ڈزرٹ
دگران و حابس بول نوشته اند مینا آف دی ڈزرٹ اسم ترنجبین ست مین پهل بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح بای فارسی و خفای ها و — مین پهل
سکون لام اسم هندی جوز القی ست و مدن پهل عوض یای تحتانی دال مهمله مفتوح نیز آمده و مینڈه پهل بافتح دال هندی ساکن بعد نون نیز گویند و
بعضی مهگا نامند و بسنسکرت مدنا و شلیک یعنی استخوان چه رنگ درخت او مثل استخوان سوخته میباشد و شلیه نامعنی برگ او سفید مثل استخوان بود

و رالا یعنی خاکستر و کرہا نک یعنی ثمر او سرخ مانند آفتاب و گل او طلائی رنگ ست و ہولا پلوا یعنی برگ انبوہ دارد و ہا نکا یعنی گل او طلائی رنگ و
منہان یعنی قی آور ست و چھردی نہان یعنی قی بسیاری آورد و شیشی نہ بہل یعنی خوردن میوہ او این اثر دارد و میگویند و آن ثمر درختی ست خار دارد
چوب آن سفیدی مائل و برگ آن شبیہ برگ کنار گرم و خشک و تلخ و زمخت دافع فساد بلغم و خشکی ہفت دہات و بادگولہ است و مصلح آن ترنج ست و
افعال و خواص این بقول اطبای یونان در حب الرالقی مسطور شد **منجیت** بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح جیم فارسی و سکون تای فوقانی اسم منجیت
خبث الحدید ست **مینڈک** بکسر میم و سکون یای تحتانی و خفای نون و فتح دال ہندی و سکون کاف ہندی اسم غوک ست و در سنسکرت انڈوک گویند مینڈک
یعنی بستن آن زندہ زیر پاشنہ دافع درد آنست **مینڈھا** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجہول و خفای نون و فتح دال ہندی و خفای ہا و الف اسم نر میش مینڈھا
است و مادہ آنرا مینڈھی و بھیڑ گویند و افعال و خواص این در بھیڑ مسطور شد **مینڈھا سنگی** بکسر سین مہملہ و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای مینڈھا سنگی
تحتانی و آنرا مینڈھا دھی نیز گویند و در سنسکرت کرسیہا و کرکشا و کیا بہل و اتم دارنی نامند و آن نباتی ست بی ساق و بسیار دراز بالای درخت و دیوار
می پیچد و شاخہای انبوہ و برگش مشابہ ببرگ گلو و از آن سخت و سبز مائل تیرگی و گلش زرد و ثمر او جفت از یک زنبالہ مانند دو شاخہ پر از پنبہ و بعد
رسیدن شگافتہ پنبہ مانند موی سفید از آن در ہوا می پرد و تخم او مثل تخم آک و از ہمہ اجزای او شیر بر می آید و قسمی از دودہی ست گرم و خشک در سوم چون برگ
آنرا بروغن گاو بریان کردہ بخورند ہاضم و مشہی و دافع کرم شکم انسان و اسپ و ضماد کوفتہ آن در ازالہ قوبا سریع الاثر لیکن اول خراش می نماید و لباس
پنبہ آن بصاحب فالج و خدر و رعشہ و امراض بارد دماغی شدید النفع چون پنبہ آن بر دامن بواسیر بندند نافع بود و چون آنرا از بار برآرند و فی الفور بر
جراحت بندند قطع خون کند و گوشت تازہ بسرعت برویاند و شیر آن جاذب مواد از عمق بدن و محدث آبلہ بر جلد و بجہت وجع الورک و عرق النسا مجرب و
نزد اہل کیمیا قائم کنندہ سیماب ست و بقول ہندیان تیز و تلخ و دافع ورم و باد و تپ سردی و مزید اندک صفرا و امراض فساد بول و سرفہ و ضیق و دور کند
و طوق کردن بشاخ آن در گردن طفل دافع قی و اسہال و لاغری آنہاست و عمل زنان ست **مینکنی** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجہول و خفای نون و کاف مینکنی
فارسی و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی در ہندی اسم پشک ست **مین ورحت** بکسر میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح واو و سکون رای مہملہ و کسر مین ورحت
جیم و فتح تای فوقانی اسم ماسنا بزرگ ست **مینیا** اسم شیرخشت ست بقول اطبای انگریزی برای تلیین اطفال میدہند و در بعض اوقات آنرا بدرقہ مسہل میکنند مینیا
قدر شربت از یک اونس تا دو اونس **میورا** بفتح میم و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح رای مہملہ و الف اسم نیلا تھوتہ است **میور جنگھہ** بفتح میم و میورا
ضم یای تحتانی و سکون واو و رای مہملہ و فتح جیم و خفای نون و تشدید کاف فارسی و فتح آن و سکون ہا اسم ارلوست و معنی آن ساق طاوس ست بسبب میور جنگھہ
مشابہت ساق آن بساق طاوس باین اسم مسمی گشتہ **میور سکھا** حلیہ میور بدستور و کسر سین مہملہ و فتح کاف و خفای ہا و الف و میور سکھی بکسر کاف و میور سکھا
خفای ہا و سکون یای تحتانی عوض الف نیز آمدہ بمعنی آنکہ شاخ این نبات مثل تاج طاوس ست و مور شکھی نیز گویند و آن در مور شکھی مسطور شد **میور سینہ** میور سینہ
اسم طرخون ست **میورکہ** بفتح میم و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح رای مہملہ و کاف و وقف ہر دو ہا اسم حرحٹہ است **میوس اوطا** اسم آذان الفار **میون** اسم موت میورکہ میوس اوطا

باب نون مشتمل بر سیزدہ فصل

فصل نون با الف - **نابھی** بفتح نون و الف و کسر بای موحدہ و خفای ہا و سکون یای تحتانی اسم بچھناگ ست و باضافہ جیم و الف در آخر یعنی نابھی
نابیجھا اسم کستوری ست **ناخن پریان** و ناخن دیو و ناخن خرس و ناخن بویا و ناخن صدف ہم اسم اظفار الطیب ست **نادیئی** بفتح نون و الف ناخن پریان
و کسر دال مہملہ و سکون یای تحتانی و کسر ہمزہ و سکون یای تحتانی دوم اسم قسمی از جامن ست و نیز اسم تمال و جہاد و نیلا نجن **نادیم** اسم سیندہ لون ست نادیئی
نار اسم آتش ست **نارباج** طعامی ست متخذ از گوشت و پیاز و انار دانہ و مویز و آن نافع خلفہ از ضعف معدہ و سوء ہضم ست صنعت آن بگیرند نادیم
ماکیان و بر مفاصل آن قطع و دو رطل گوشت فربہ و بران پیاز و کشنیز در روغن کنجد انداختہ بپزند پس انار دانہ و مویز دو رطل بآب مالیدہ صاف نمودہ و چند نار
طاقہ نعناع تازہ و سہ اوقیہ بادام مقشر دران اندازند و بعد پختن جوانب دیگ بگلاب مسح کردہ از آتش فرود آرند **نارجیل** بفتح نون و الف و کسر رای مہملہ نارباج نارجیل

رجیم و سکون یای تحتانی و لام معرب نارگیل هندی ست یا نارگیل فارسی که مغز آن نارجیل باشد زیراکه در هند تازهٔ آنرا و نیز ثمر خشک آنرا که مع پوست صلب
آن باشد ناریل گویند و مغز خشک آنرا کهوپره نامند و بعربی جوز هندی و بهونگی اوکرس اندی کرس و آن ثمر درختی ست که در اکثر بنادر و کنارهای دریای شور
هند و دکهن و بنگاله و ملیبار کثیر الوجود و هر چند قریب به دریای شور باشد و آب شور بپای آن رسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین‌تر و چرب‌تر می‌باشد
و باختلاف زمین از هفت هشت سال بعد نشاندن درخت تا قریب صد سال ثمر میدهد و ثمر آن در خوشه‌های بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده
پانزده عدد میباشد و درخت آن بزرگ و شاخهای آن و برگ آن شبیه بدرخت و شاخها و برگ خرما مگر زوائد تنهٔ آن کمتر و برگهای آن درازتر و چوب
وسط آن نیز بلندتر و سخت‌تر و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی و درشت ضخیم و در خامی سبز و ریشه‌های آن نرم و صلب بعد خشک شدن و اغبر سیاه و از آن
رسن میسازند و پوست دوم آن سخت چوبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچک‌تر شبیه بدو چشم و سوم اندک بزرگ‌تر و نرم فی الجمله شبیه بدهن
و از همانجا بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینماید و در هنگام نیم‌رس بودن آن موضع را سوراخ کرده آب آنرا برمی‌آرند و بعضی سر آنرا
سوراخ کرده و بران آب نی نصب نموده قلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا برآورده میخورند و پوست سوم آن باریک جوزی رنگ و بمغز آن پیچیده
و این را هنگام استعمال جدا می‌نمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و چرب ست میخورند و در حالت نیم‌رس بودن ثمر در جوف آن آب سفید مثل شیر
میباشد و در بلاد ملیبار خوراک مردم آنجا و حیوانات ایشان منحصر بران ست چه خام و چه بطریق تشبیه برنج و غیر آن پخته و روغن آن نیز در طعام و چراغ
استعمال میکنند و از آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا برآورده بگذارند که بجوش آید منشی و مسکر میگردد و بعد کمال رسیدن و خشک شدن آن
آب خشک میشود و از آن مغز آن بسته میگردد و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می‌برند و بهترین مغز آن تازهٔ سفید بسیار خوش بو شیرین پربها کم ریشه
آنست و بهترین آب آن آنکه شوریت نداشته باشد و شیرین لذیذ بود و بقول صاحب صیدنه آب آن بعد برآوردن آن تا نیم روز بر شیرینی باقی می‌ماند
و بعد نیم روز ترش میشود و بعد از آن بسیار ترش میگردد و بالجمله مغز آن بقول شیخ گرم در اول دوم و گویند در وسط دوم و خشک در اول و اکثر یعنی تازهٔ
آن تر در اول و یابس آن خشک در اول و بقول بعضی طبیعت خشک آن گرم در آخر دوم و خشک در اول دوم و کهنهٔ متکرج آن گرم در سوم و خشک در
آخر دوم و آب آن گرم و تر در اول و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه و آن کثیر الغذا صالح الکیموس الا بطی الانهضام و الانحدار و مولد خلط غلیظ و گویند
مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح و جهت دفع مواد بارد بلغمی و سوداوی مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و لهم شبه بواسیر و
و جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطنی و بواسیر نافع و آن مزید جوهر منی و معین بر باه و مسخن بدن و گرده و نواحی آن و نافع تقطیر البول و ادرار آن و مقوی مثانه
و درد کمر کهنه و با شکر مولد خون نیک مقوی حرارت غریزی و شیخ میفرماید که آن ثقیل غیر ردی الغذاست و ثقیل بر معده با وجود قلت مضرت آن
جید الغذا و پوست مغز آن منهضم نمیشود پس از آن جدا کنند و باید که بالای آن طعام نخورند مگر بعد ساعتی و خوردن کهنهٔ آن بوزن یک درم قاتل
حب القرع و مخرج آن و دیدان ست و شارح گیلانی گوید که آن نافع بسیار جهت امراض بلغمی و مقوی اعضای ضعیف و مسخن جمیع بدن و مسهل بلغم و نافع
دماغ و مزید حفظ و جرم آن مخشن سینه و مفسد آواز و مسدد و دیر هضم مصلح آن شکر و فانیذ و اکثار آن و نیز کهنهٔ آن مورث غثیان و کرب و غشی و علاج آن
بقی پس ازان فواکه ترش نمایند و بارد مزاج و شیخ در خوردن آن محتاج باصلاح نیست و گرم مزاج و جوان بالای آن فواکه میخوش و یا هندوانه یا بوارد
ترش بخورد و این جوز کثیر الارضیت ست و لهذا غلیظ‌تر و لذیذتر در طعم از جوزی ست که نزد ماست و آن بدین جهت عسر الهضم ثقیل ست و لهذا باید که عقب
خوردن آن طعام نخورند زیراکه درین صورت با طعام خارج شود و هنوز هضم آن کامل نگردد و پوست مغز آن در ارضیت بیشتر و بدین جهت یابس ست
و این سبب تاخر هضم آن بغایت ست و لهذا سزاوار ست که آنرا دور نمایند و بقول شیخ روغن تازهٔ آن بهتر از روغن گاو و گوسفند ست به آنکه لذیذ
و ارخای آن نمی‌کند و کیموس آن افضل ست و بقول گیلانی روغن کهنهٔ آن نافع حرقت معده است و بقول شیخ روغن کهنهٔ آن نافع درد کمر و زانو و گرده
است و برای بواسیر بهتر ست لاسیما با روغن شمش هر روز یک مثقال نوشیدن و گویند که روغن آن نافع ریاح افرسه و بواسیر ست و روغن کهنهٔ آن

نافع درد خاصره و سرین و آنچه متعلق آن باشد و مالش آن نافع استسقای رطوبی ست و نارجیل مضر معده است و لاسیما پوست مغز آن سیاه که آن البته هضم
نمیشود و بعضی مینویسند که مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته سه چهار مثقال بالای آنست و گویند چون قدری برنج را در جائی که نارجیل
بسیار باشد بپاشند آن همه را فاسد میگرداند و اگر آب برنج پخته در بیخ درخت آن اندازند همه ثمر آن بر زمین می افتد مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین
آنرا سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و صاحب منهج نوشته که
نارجیل در معاجین مستعمل ست شربت آن مثقال و ثقیل بر معده مصلح آن فانید بدل آن دو وزن آن کنجد و بوزن آن زنجبیل و گویند سرگین آن گرم در اول
و خشک در سوم و گویند در دوم آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و جهت تقویت باضمه و مهرا کردن گوشت چون هنگام طبخ دران اندازند و سنون خاکستر
پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و روغن آن جهت تقویت فهم و تولید پیه
گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و تحریک باه مفید شربا و تدهینا و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت مالیدن
انفع ست و در امزجه مبرودین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر ست و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب ست

نارجیل دریائی

و افعال و خواص این بقول هندیان در ناریل خواهد آمد **نارجیل دریائی** ثمر درختی ست که در جزیره قریب بخط استوا میشود و در جای دیگر نمی باشد و درخت آن
بسیار مشابه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد مگر پوست دوم این سخت تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر
و مغز این نیز ضخیم تر و صلب تر و کم ریشه و بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و در هیئت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل
هندی ست و مغز خشک آن بسیار سخت قریب بسختی دندان فیل و چون کهنه شود مائل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی میباشد و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از ادویه جدیده است
و از یک نیم صد سال پی بمنفعت آن برده اند و قبل ازین مستعمل نبود لهذا در کتب قدیم اطبا ذکر نکرده اند مزاج آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و نزد بعضی گرم و خشک
و بعضی معتدل میدانند و هر چند کهنه تر شود گرمی و خشکی آن زیاده میگردد و با قوت تریاقیه حافظ قوت ست و بقول حکیم مومن چون در هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه بقدر یک سرخ تا دو سرخ
آنرا با گلاب بر سنگ سماق سائیده بخورند حافظ صحت بدن از اکثر امراض مانند تپ ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و امثال اینها محافظت مینماید و دافع سمیت
هوای وبائی و ضرر اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن و دافع آن بتکرار قی آوردن ست و چون در بدن خلطی بد نباشد تحریک قی
نمیکند و چون بقدر چهار و پنج سرخ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا سم خورده بخورانند و قی کنانند مادام که سمیت در بدن او باقی ماند قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع
نماید و چون تمام دفع گردد بار دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو
تازه دوشیده جهت افیون خورده و بیش و امثال اینها و چون بصاحب تپ بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک سرخ تا دو سرخ آنرا سائیده بخورانند
و قی کنانند در عوارض آن تخفیف بسیار حاصل میگردد و نفع می بخشد و طلای آن بر جای گزیدهٔ عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم
و نکایت آنست و صاحب تحفه مصطفوی نوشته اند که آن مقی قوی ست و یک قیراط آن که بر روی سنگ سائیده باشند در دفع سموم هوام و افعی و افیون و مانند آن
آزموده و قوی از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی ست تا که قی آید مکرر باید داد و اکثار آن کشنده است و حکیم غلام امام مینویسد که برای هیضه و قی و تهوع
بگلاب سائیده دادن نفع کلی دارد و چون خالی از تریاقیت نیست تبقویت و انتعاش حرارت غریزی و مقاومت سموم و اخلاط فاسده که بر معده ریزد نافع ست
و تشنگی بنشاند و حمیات کهنه مرکبه و امراض بارده را مفید ست و دافع ضرر هوای وبائی و رافع سمیت هوام و زهر افیون ست و با بید مشک مقوی دل ست و با آب
انار مقوی جگر و با سماق نافع اسهال صفراوی شربت آن یک دانگ و گویند یک قیراط و غرض که شربت این بحسب اعراض و ضعف و قوت مریض ست و راقم تا نیم درم
یک روز بدفعات داده و نارجیل دریائی اصیل نمیباشد و مفید امراض دماغی بارد ست و داخل میشود در نسخهٔ جواهر مهره و صاحب مخزن گفته که مقدار شربت آن از
یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیار تا یک درم
خورند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب نگشت محتمل که خواص مذکور متعلق بکهنهٔ آن باشد نه بقدر

تجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت ست و اندکی تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در
پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم ست و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آنست و قائم مقام آن و مصنف مصطفوی مینویسد که اینهمه
منافع موافق کتب ست اما این همه خواص درین نارجیل مشهور نمیشود بلکه این را یکمرتبه و زیاده خورده اند و هیچ ضرر باهل بلغم نیاورده پس اغلب ست که مراد
ازین نارجیل سمندر پهل باشد که صغیرتر میشود **نارد** بروزن بارد اسم کنه ست و نیز نارد اسم رومی صنوبری ثمر ست **ناردس** بفرنگی اسم سنبل الطیب ست **ناردن**
بفتح رای مهمله درختی ست دراز بالا و سخت چوب که دستهٔ آلات آهنی ازان سازند و در طب نفع آن نیست و صاحب مخزن گوید که بفارسی پیشکال را نامند **ناردین** بفتح
نون و الف و کسر رای مهمله و دال مهمله و سکون یای تحتانی و نون بعضی گویند که آن اسم یونانی مطلق سنبل ست و شیخ گفته که آن سنبل رومی ست و نیز شارح گیلانی نوشته که مراد
از ناردین و یا ناردین اقلیطی سنبل رومی ست و آن ناردین ست و اما میان سنبل و حروف سنبل الطیب و میان ناردین چیزی مشابهت در حس نیست و جز این نیست که آن
محض اطلاق و اشتراک اسم ست و گاه بر سیاه و شان و اسارون را سنبل بری گویند بهر آنکه ذمی سنبل اند و ناردین هم چیزی ست در رنگ شبیه بالمیان و زرد چوب و شکل اسارون
با ریشهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن فربه تازه و خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد بون گرم در دوم و خشک در سوم آشامیدن یکدرم
آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و تفتیح و تحلیل اورام رحم نافع و اکتحال آن تنها و یا با کحل مناسب موی مژگان بروپاند و نشستن
در طبیخ آن نیز جهت درد گرده و امراض رحم مفید مضر ریه مصلح آن کثیرا و بدل مضادا شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی ست **ناردین اقلیطی** سنبل رومی ست
ناردین بری شامل اسارون و فو است **نارغیت** اسم بربری نارمشک ست گویند اسم یونانی آنست **نارفارس** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله
فتح فا و الف و کسر رای مهمله و سین مهمله صاحب منهاج گفته نوعی از ورم مغشوش ست که از نواح فارس می آورند و با بثورات دیگر مغشوش می نمایند و صاحب تحفه نوشته
که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان ست حمل نموده وجه تسمیه آن نرانه فهمیده و ممکن ست که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مغشوش به بثورات
سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد ست **نارقیصر** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح قاف و سکون یای تحتانی و فتح
صاد مهمله و سکون رای مهمله بقول صاحب مخزن هندی ناگکیسر کلان گجراتی نامند و در ماهیت آن اختلاف ست انطاکی گفته نباتی ست با یک ساق باریک سرخ مائل
بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم آورند و در مصر آنرا ساق الحمام گویند و گویند شقائق النعمان ست و گیلانی نوشته که آن معرب ناگکیسر هندی ست
و آن نارمشک ست و ابن بیطار و شیخ الرئیس آنرا ذکر کرده اند و صاحب منهاج گفته که آن نباتی ست جید برای معدهٔ بارد و الی الآن مجهول ست و باشد که
بغیر این اسم مستعمل بود و آنرا می شناسم باجمله گویند که طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معدهٔ بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار
بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال ست **نارکیوا** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح کاف و سکون یای
تحتانی و فتح واو و الف اسم فارسی ست و معنی آن انار روباه است و آن را مارکیوا نیز گویند و در فصل میم با الف مسطور شد و بعضی خشخاش زبدی و بعضی گویند خشخاش
باقسام آنست و بعضی گویند که آن خشخاش سیاه ست و خالصته و بعضی فلفل الماء دانسته اند **نارمشک** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و ضم میم و سکون شین معجمه
و کاف اسم فارسی ست بمعنی مسک الرمان و آنرا در بربری گویند که بیونانی نارغیت نامند و در قفطار غان در قانون باسم سوریا و مذکور ست و بخراسانی کرم ضوف
و گویند تاویل آن بفارسی مشک انار ست و بفارسی روئین پیچیده نیز گویند و بهندی ناگکیسر خوانند و بعضی آنرا و نارقیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد و جهت آنکه
در تراکیب قدما مثل سفوف ارسطاطالیس هر دو داخل ست و در ماهیت آن اختلاف ست رازی گفته که آن شگوفهٔ درختی ست که آنرا ارناسیس گویند
و شیخ الرئیس نوشته که آن شگوفه و قشور و اقماع شبیه به بسباسه است لیکن بسرخی مائل بزردی و خوشبو با اندک تلخی و قریب ناردین در قوت و آنرا اغیث گویند و
صاحب جامع از اسحاق بن عمران نقل کرده که تاویل آن مسک الرمان ست و آن شل رمانه کوچک گویا گل آنست در رنگ آن از سفیدی و سرخی و زردی و در
وسط آن انوار ست که رنگ آن همچنین ست و طعم آن عفص و بوی آن خوش و از خراسان آورند و بعضی گویند که آن اقماع رمان هندی ست و بعضی گفته که
دیاسقوریدوس ازان غفلت کرده و آن از نبات هند ست و در خراسان در کوهها میروید شبیه به نبات انار کوچک شاخها و انار کوچک می بندد مثل جلنار

میکشاید و گر آنرا بخورآن و نقل آن نرم ست و طعم آن قبض و در بوی آن عطریت و از ان گل آن و پوست آن استعمال کرده میشود و آن معجون گویند کمناه مشک رمانه
صغیر ست رنگ آن مابین سفیدی و سرخی و زردی و در وسط نواة ست طعم آن زمخت و با خوشبوی و دیگری گفته که آن با نار بری ست و بوی آن تند و حرارت
آن قوی و گویند بعید نیست که آن شگوفه شبیه بحجم سرخ رنگ و در وسط آن اوراق باندک ست و اسحاق نوشته که آن از خراسان می آورند و آن در هند کثیر الوجود ست
و آنرا در عرف ایشان ناگکیسر گویند و آنرا در شراب شکری که آنرا عوض خمر مینوشند داخل میکنند و طلیان و صنعت آن تمام نمیشود مگر با آن و بعضی گویند شگوفه نباتی ست
و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچک که گل آن نشگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چتری ست بالجمله بهترین آن هندی تازه
خوشبو ست که رنگ آن میان سفیدی و زردی و مزه آن زمخت باشد طبع آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم و بقول رازی در سوم و گویند گرم در اول و خشک در آخر
دوم ملطف محلل جید برای معده و جگر بارد و منفعت آن مثل سنبل در ترقیق و تلطیف و مقوی قلب و مانع از تحلل ارواح و قوای آن و قاطع ابخره و نافع مالیخولیای
مراقی بسبب صعود ابخره معده بسوی سر و مزیل وسواس و در اخلاط مفرحات داخل میشود و از شرب و طلای آن رنگ مائل بزردی میشود و ضماد آن با آب محلل اورام
بلغمی و شرب آن بوزن مثقال نافع سردی معده و جگر و تسخین آنها نماید ولیکن از اکثار آن احتراز نمایند بسبب سمیتی که اندر انست و گویند مقوی امعای بارد و
حابس سیلان خون و اسهال و رافع لزوجات ست و نیم درم آن زیاده کننده باه و ضماد آن مجفف قروح و رافع عرق و بدستور ذرور آن و گاه در بعض ضرر کند و
مصلح آن طباشیر و گویند مضر مثانه و مورث زردی رخسار مصلح آن روغن بادام و مضر زهره مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن نیم درم و گویند دو درم تا دو مثقال
و بدل آن بقول شیخ ربع وزن آن زنجبیل و نصف وزن آن پوست پسته و سدس وزن آن سنبل و صاحب منهج گفته که نارمشک مستعمل در معاجین ست مضر
جگر مصلح آن طباشیر بدل آن پوست داخلی پسته و سنبل و ابن عمران نوشته که اگر آن نباشد بدل آن بوزن آن زیره سیاه و ثلث وزن آن قسط بحری و بقول
گیلانی اول بهترست و گویند بدل آن نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط نارنج بفتح نون و الف و رای مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی ست و نارنج
بهندی کرنا نامند و غلط کرده کسی که آنرا نارنگی دانسته و آن ثمر درختیست بزرگ خوش منظر و اندک خار دار و مثل درخت ترنج بلکه لطیف تر از ان و نقل آن قریب از ان و چوب
آن سخت و سفید مائل بزردی برنگ صندل سفید نرم در ملمس و کم ریشه و مستوی الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از ترنج کوچکتر و خوشبو و گویند برگ درخت آن در تابستان
و زمستان ساقط نمیشود و آن املس ست و بسیار سبز نمیست و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کم و ثمر آن در خامی سبز بود و در بعد رسیدن
زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش و پرده ها و تخم آن اندک طولانی شبیه به تخم ترنج و از ان کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و در بلاد گرم سیر
کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه بر درخت میباشد ثمر سال گذشته زرد و سرخ رنگ و سال حال سبز نیم رس و هنگام شگوفه آن فصل بهار و خریف ست و بهترین ثمر آن
بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست بقول گیلانی این درخت بجمیع اجزای خود گرم و خشک ست و خشکی در بیخ آن و جرم آن و پوست آن ظاهر
ترست و گویند گرم در دوم و خشک در اول و مغز تخم آن گرم و خشک در دوم و گرمی آن بیشتر از خشکی آن و پوست تخم آن سرد و خشک در دوم و لطیف ست و ترشی آن
سرد و خشک در آخر دوم ست و گویند خشک در اول و خشکی آن کمتر از سردی آنست و گویند که آن در حکم ترشی ترنج ست و شریف گفته که ثمر آن مرکب از قوای مختلفه ست
و پوست آنرا بهندی توک سکند یعنی پوست خوشبو نامند و صاحب تحفه وغیره نوشته که پوست زرد و شگوفه آن گرم و خشک در دوم ست و جمیع اجزای آن سوای ترشی از
ترنج بهترست شمیدن پوست آن مسخن محلل رطوبات دماغی و مفرح قلب و نافع غشی و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و دافع ریاح
بارده و در ان محلل زکام و خوردن پوست خشک آن یکنیم درم با آب گرم ازاله وجع الفواد کند و رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم در ساعت نماید و ترشی آن لزوجتی
است که موافق نزلات سینه و سرفه حار ست خصوص که با پوست از میان دو پاره کرده و تخمهای آنرا بر آورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده و بر آتش گذارند که دو
سه جوش بخورد پس برداشته نیم گرم بمکند و آب آنرا صبح ناشتا و آن جهت خفقان حار و سرفه صفراوی و التهاب معده حار نافع و چون لحم آن با شکر بخورند قمع صفرا و اسهال آن
و ادرار آن و تسکین التهاب معده کند و اشتهای طعام آورد و قطع قی نماید و آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاد صفراوی
ست و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صاف و آن موافق گرم مزاجان ست و ضرر آن باعصاب بکمتر از سائر ترشیها ست و مضر عصب غیر صحیح و چون پوست آن سوده

بازیت و آب گرم بخورند اخراج کرم و ریاح از امعا کند و چون زن حمول آن نماید در احیض خوب کند و چون آب نقوع آن بنوشند ولادت آسان نماید و ضماد پخته صرامی آن مع بسا
از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و خارش سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعید از بویدن نارنج و برگ آن مفرح و رافع طاعون و سوای وبائی و فساد هوا و تخم آن
باتریاقیت خوردن دو درم مقشر آن تریاق گزیدن هوام سمی و ریشهای باریک نارنج درخت آن با آنرا دوئیه سموم قتاله بارده لگت چون خشک کرده دو درم با شراب بخوزند
و پوست آن دو مثقال با شراب خوردن و ضماد کردن نافع گزیدن عقرب ست و چون روغن آن دو مثقال بنوشند جهت گزیدگی عقرب و سایر گزیدگی هوام ذوات
سم بارد نافع و مالش آن نیز و عرق گل آن که بعربی ماء القداح و بفارسی عرق بهار نامند گرم و خشک در دوم مفرح و مقوی ارواح و قلب و دماغ و منبه [illegible]
مصدعات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باد و دافع آروغ و ریاح و حصول مداومت آن [illegible] و آب [illegible]
مرجان سود و جهت طحال از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن [illegible] جهت [illegible]
حیض و اصلاح حال رحم و باشیر یاریان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و گیلانی [illegible] نویسند که ماء القداح که مراد از عرق گل نارنج ست که مانند گلاب
عرق کشند مشهور بعرق بهار گرم با خشکی ست و آن ملطف و محلل و مفتح سدد و نافع لرزه و زکام بارده و نزلات و نافع صداع بارد و ادامت بوئیدن آن مورث سهر
مصلح آن گلاب و چون در شیشه انداخته بخار آن استنشاق نمایند نافع سایر امراض بارده و تشنج [illegible] محرک گردن و مسرت و آن منعش نفس بسبب عطریت
خود و مزیل خفقان بارد و مقوی معده و مضر جگر گویند هوا مضر آنست و قوت آن در ظرف چینی و یا مسی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن نارنج
که پوست زرد تازه آن یا شگوفه آن در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب نهند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال کنند نافع ست جمیع امراضی که
روغن ناردین آنرا نفع کند بلکه این قائم مقام آن در جمیع افعال آنست و گویند بهتر از آن و نهادن پوست و گل خشک آن در لباس مانع کرم زدن آنست بالخاصیت
و پوست زرد آن در سرکه پرورده و مربای آن هر دو لذیذ و مقوی معده و خوردن ترشی نارنج بر نهار ضعف جگر و موهن معده بارد و مصلح آن شکر و ناعل مقدار شربت تخم آن
نیم مثقال با عسل یا بجزای دیگر بدل آن نارنج و آن الطف از ترنج و مثل آن در فعل ست **نارنگی** بفتح نون و الف و فتح رای مهمله و سکون نون و کسر کاف فارسی و
سکون یای تحتانی و نارنگ نیز آمده است یعنی عوض یای تحتانی کاف فارسی ثانی آنرا در انگریزی آرنج گویند آن میوه ایست مشهور در هند که چکیتر از سنگتره
و کونله حکیم شریف خان مینویسند که بعضی نوشته اند که نارنگی اسم نارنج ست لیکن نارنج چیزی دیگر ست و نارنگی مخصوص بدیار هند ست در خواص کمتر از کونله و سنگتره
ست و در ترشی و تحریک نزله زیاده از آن هر دو و مضر اعصاب و سینه مصلح آن نمک یا شکر و صاحب مصطفوی گوید که نارنگی قسمی خرد از نارنج مشهور ست در سنگتره
مذکور ست و صاحب تذکره هندی نوشته که میوه ایست مشابه کونله و نارنج اما از آن ترش تر و در زبان تلنگی ایژا و کنجیر امیگویند یعنی آنکه نارنج دیس پیدا شده و مزه ترش
مثل کاغذی لیمو دارد و در سنسکرت پارادت یعنی گویند که مادیو حکم کرد از چشم خود که نزد پاروتی زن بپیدا شد این میوه نزد پاروتی پیدا شد و او بسیار دوست میداشت و در راجها یعنی از چشم مهادیو پیدا شده
و سیه ایتا تاب دارد و صاحب تیاشات ست دعن را الم کند و را آهر تا یعنی بسیار مزه دارد و شیرین میباشد و ستی [illegible] نشاند و توک سوگند ها یعنی پوست خوشبو دارد و چکرواک یعنی گرد
پیدا میشود و بعضی گویند که چکرواک جانوریست آبی که رنگش مانند رنگ این میوه میشود لهذا باسم او موسوم شده و وتوکهیر یعنی دهن را بسیار لذت میدهد و بقول هندیان
نارنگی ترش و گرم و [illegible] و دافع فساد صفرا و مسهل ست و شیرین و کوچک آن مقوی جگر و دیر هضم و رافع باد ست **نار دکی بوتی** بفتح نون و الف و ضم رای مهمله
و سکون واو و کسر کاف و سکون یای تحتانی و ضم بای موحده و سکون واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی درین اسم لفظ کی برای اضافت ست
یعنی بوتی نارو و بوتی اسم روئیدگی و نارو بهندی رشته یعنی عرق مدنی را گویند چون نبات مذکور مفید رشته است لهذا باین اسم موسوم گشته و آن نباتی ست ذی جذر
بقدر چهار انگشت بلند شده شاخها باریک مثل تار و انبوه میکند مانند مجموعه رشته یا کاکل و هر دو طرف رشتهای مذکور ریشهای باریک مثل مو میشود و گلش پنج برگی خوشنما
و خوش رنگ گلابی و خرد و بعد از آن ظرف میکند خرد از دانه کشنیز و شبیه بآن و دران تخمهای باریک اکثر مجموع این نبات را گرفته بر نار و بنه نندی الحال آنرا میگدازند
و از ادویه جدیده است **نار و** اسم سنبل الطیب ست **نار ونه خرما** اسم آفری ست **ناری** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی بقول
صاحب تذکره الهند آنرا تندی نیز گویند و هندیان ساگ آنرا توت کورو و در سنسکرت تاری شاکه میگویند و آن روئیدگی ست سبز ساق که در چاههای آب میشود

وبالای آن مفروش میشود و بیخش در ته چاه میشود و شاخهای آن مجوف برگ آن شبیه برگ کدو است اما در طول و عرض بمقدار انگشت سبابه و کم و زیاده از آن و گلش
کلان و سرخ مائل بسیاهی و قسمی از ناری ست که آنرا اهل دکهن پول توتی کوره نامند که ساق او هم مجوف و درون او آب میباشد و هر دو قسم سرد از برگ و شاخ نرم او
پخته نانخورش ساختن مصفی خون ست و گران و امراض صفراوی را نافع و چون برگهای او را پخته بر دل بندند نفع میدهد و دستور پختن او اینکه دیگ گلی را پر از آب
نموده بر دهن او پارچه بسته بران برگهای او نهاده سرپوش بالای آن محکم ساخته زیر دیگ آتش کنند که تا از بخار آب پخته نرم گردد پس آنرا بکار برند و اکثر با برگهای او
باوال مونگ پخته نانخورش میسازند و نوع دوم گران و مزه دار و مولد کرم و قروح و خارش و امراض ست و ناری نیز اسم نالی ست و آن عنقریب جدا مسطور گردد
ناریل بفتح نون والف و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و سکون لام اسم هندی نارجیل ست و بسنسکرت چوچن که اسم مشترک میان قرنفل و نارجیل ست
و ترتی ایچهو یعنی سه چشم دارد و نارکیلا که اسم ست و سوگند یعنی خوشبوست و گوارچ کیسرا یعنی بر سر او مانند کاکل بهم پیوسته میباشد و نیر کندهر یعنی اندرونش
آب میباشد و درڈهاپهل یعنی ثمر بسیار سخت و گران ست و کریرپهل یعنی چشمهای میوه مانند چشم فیل ست میگویند و آن ثمری ست گرد مائل بدرازی و بر
پوست بیرون او موهای باریک و در وزن نیم رطل و کم و زیاده از آن و درخت آن مشابه درخت تاڑ و فوفل نزد هندیان سرد و تر و دافع صفرا و خوش کننده طبع
و پاک کننده مثانه از ریگ و مقوی اعضا و بهی و دافع فساد خون و سوزش اعضا و گران و دشوار هضم و مولد بلغم و خوشبو و رافع تشنگی و خلاصه کننده مزاج
و دافع زیادتی سردی بدن و پاندروگ و گولا و صفرای مرکب از کف و باد و رافع سوزش و خالص کننده بدن و روشن کننده طبع و یاوری دهنده بر سخن بخشنده
مزه غذایان و مشهی و شیرین و نافع استحاضه و حابس شکم و آب نیم پخته او باد و صفرا می شکند و آب خام او کف میشکند و مسقط اشتها و مولد صفرا و کهیر و گره
باد و مضر تها دارد و مصلح آن نمک و یا برنج و گویند آبی که از تازه اش برآید سرد و سبک و مقوی دل و مشهی طعام و مولد منی ست و چون یک دو روز گذارند سهکا
و تفریح و تقویت زیاده از خمر بود و از درخت او آب لعل مخصوص مثل تاڑی و سیندی میگیرند و آنرا ناریلی میگویند بسیار مسکر و شیرین و لذیذ و مسمن بدن و باقی
افعال و مثل تاڑی و از آن الطف ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در نارجیل مسطور شد **ناربو** اسم فارسی ریحان ست **نارجو** اسم فارسی
خیار ست **نازو** بروزن بازو اسم فارسی درخت دیودار ست و آن صنوبر بری یا هندی ست **ناسان** بفتح نون والف و فتح سین مهمله والف دوم و نون
اسم رائی ست **ناشپاتی** اسم هندی کمثری ست **ناشف** اسم ببر ست **ناطف** بفتح نون والف و کسر طای مهمله و فا بفارسی قبیده و قبیطه نامند و بهندی برنی گویند و آن حلوای
معروف ست گرم و خشک و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر گرم مزاجان مصلح آن اشیای ترش گیلانی نوشته که
آنچه از شکر بسازند معتدل و موافق جوانان و کهول و مشایخ و امزجه حاره و بارده و سرفه گرم ست و آنچه با خشخاش باشد نافع صاحبان نزله و زکام و حرقة البول ع
آنچه از عسل بسازند در حرارت شدید تر و مضر گرم مزاجان و موافق امزجه بارده و پیران ست لیکن مصدع و مولد صفرا و خصوصا در جوانان و آنچه با پسته و عسل باشد نافع
کسی که در سینه و ریه آن سده بلغمی باشد لیکن اسخان قوی نماید و آنچه با کنجد بود نافع سرفه و قرحه سینه و ریه و غذای آن بسیار لیکن ثقیل مرخی معده و آنچه با گردگان بسازند
بسیار گرم نافع معده بلغمی و گرده بارد لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و کاهو و آنچه از بادام و شکر بسازند آن قلیل الحرارة نافع سرفه رطوبی و موافق گرم مزاجان و جوانان
و کهل و صاحب شمس الدرر مینویسد که ناطف معمول باعتقاد انگور کثیر الاسخان نیست و معمول از مغز چلغوزه در غذائیت بیشتر و چون انهضام آن خوب گردد خون محمود
پیدا کند و جمیع اقسام آن دیر نزول از معده سریع تر و در غذا کمتر از سایر اقسام حلویات که دران روغن و آرد یا نان باشد اصلاح آن نمایند برای کسی که محتاج
بغذای کثیر باشد و الاحتیاج باصلاح نیست و قسمی از ناطف مفرد ست و او آنست که شکر محلول بآب یا غیر آنرا از شیر بنها بر آتش ملایم منعقد سازند و بقوام
آرند تا آن چنان گردد که چون از آن بگیرند بدست برداشته نشود پس سرد کرده بشکنند و ناطف بسازند و قسمی از آن مرکب ست و او آنست که بعد بر داشتن
آن از آتش چیزی که اراده شرکت آن با آن باشد مثل پسته و جوز و مانند آن که مذکور شده دران بسرشند و منبسط سازند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و این را بفارسی
حلوای سوهن گویند و قسمی از آن مبزر ست و او آنست که دران ابازیر و عقید و شیر نیز افتد و قسمی از آن مسهل ست و او آنست که بگیرند ترنجبین محلول مصفی مقوم
بقدر نیم من و دران سقمونیای مشوی یک مثقال اضافه کرده در طبخ بآتش ملایم ناطف بسازند و دران سفیدی بیضه انداخته شربت این یک وقیه ست

نارِیل
ناربو
نارجو
نازو
ناسان
ناشپاتی
ناشف
ناطف

واگر معده ضعیف باشد ترنجبین را در گلاب و آب بهی حل کنند و گر ارادهٔ ترش کردن آن باشد با آب غوره کنند ناغمه بلغت اندلس اسارون بالاتی ست ناغیونس
اسم کرسنه است ناقچه بکسر فا و فتح آن نافهٔ مشک ست ناقذ بلغت اکسیریان سیاه ست ناقس اسم خربزه ست ناقن بلساریه ست ناقوخ بلغت بغداد
اسم بیخ ولبوس ست ناقه اسم مادهٔ شتر ست ناگ بفتح نون والف و کاف فارسی بهندی اسم فیل ست و نیز اسم مار سیاه و برابر سرب و بر نقل نیز اطلاق میکنند
و اسم ابرک سیاه نیز ست ناگا اسم لونگ ست ناگارجنی بنون والف و کاف فارسی والف و سکون رای مهمله و ضم جیم و کسر نون و سکون یای تحتانی تسمی
از دودهی ست ناگ پتر اسم تربد ست ناگ بلا بنون والف و سکون کاف فارسی و فتح بای موحده و لام والف اسم جیلکی ست یعنی مقوی مانند توت فیل
گرم و مزهٔ آن شیرین و ترش و زمخت دیر هضم و دافع خارش و بیسی در ریشها و علتهای صفراوی بدنی ست ناگ پهن لفظ ناگ بدستور و فتح بای فارسی و خفای
ها و سکون نون درختی ست خاردار مثل زقوم و برگ آن مثل کفچهٔ مار ضخیم و اندرون او مملو از لعابیت و لزوجت اندک مشابه ببرگ صبر و بر برگ آن نیز خار تیز و
نوکدار و ثمر آن مثل کندوری لیکن پر خار باریک و سرخ رنگ و چون پخته شود ترش میشود و اکثر دباقین آنرا میخورند و چون برگ آن بر زمین افتد میروید
و درختش کلان مثل تهور وغیره میشود و از بیخ آن شاخهای بسیار روئیده زمین بسیار فرا میگیرد و چون برگ آنرا از پوست و خار پاک کرده پارچه پارچه نموده
در آب ترکرده وقت شب در شبنم بدارند و صبح مالیده از قدری نبات شیرین کرده بنوشند برای احتراق خون بسیار مفید و نیز چون برگ آنرا از هر دو طرف
از خار و از یک طرف از پوست آن پاک کرده هلدی خوب باریک سوده بران پاشیده نیم گرم نموده بر مسهای بواسیر ببندند و تا سه روز بسته دارند و وقت
اجابت آنرا کشاده استنجا نموده باز گرم کرده بر بندند سوزش و ورم بواسیر دفع کند و جریان خون را بند سازد مجرب ست و نزد بعضی سرد و خشک ست ناگجم
اسم سیندور ست ناگ جمبوگ بفتح نون والف و کاف فارسی و فتح جیم و سکون میم و ضم بای موحده و سکون واو و کاف اسم درخت دندل ست
ناگدمنی بنون والف و کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون میم و کسر نون و سکون یای تحتانی چوبی ست شبیه به مار و پیچیده و حلقها مثل مار دارد و چهرهٔ او
بعینه مثل چهرهٔ مار ست لهذا باین اسم مسمی گشته گرم و تر و سبک و قابض و سمن بدن و مقوی آن و دافع فساد صفرا و بلغم و سوزاک و بثور و آتشک و زهر واز
بعض کتب هندیه ثابت میشود که ناگدمنی اسم بیخ درخت الند ست از دیدن آن مار کفچه خود را بر زمین می اندازد و لهذا باین اسم موسوم گشت و نیز اسم بیخ
اسری ست ناگدونتی بفتح نون والف و سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون نون دوم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم قسمی بیکل ست
ناگدون بنون والف و کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون واو و نون نزد اکثر اطبای یونانی اسم فارسی و بقولی هندی هلیون ست که بفارسی مارچوبه
گویند و بقول صاحب مصطفوی اسم هندی عود الحیه ست و بقولی اسم هندی مارگیاه ست و مصنف تذکرة الهند نوشته که منجملهٔ لبلاب ست براشجار می پیچد
برگ او شبیه ببرگ گردگان و از آن کوچک تر و در سبزی شبیه بنارنج و نه برگ بر سر او باریک و بیخش مایل بزردی برگ او گرم و خشک در دوم و بیخ او در
اول سوم مزهٔ برگ اندک تلخ و بیخ بسیار تلخ عصارهٔ برگ آن جهت سموم حیوانی وغیر آن نافع و غرس آن در خانه باعث گریختن مار و طبخ غبد در عصارهٔ آن
و سحق بدان موجب انعقاد آن بتجربیت و بیخ آن یک ماشه با پنج دانه فلفل سیاه جهت هیضهٔ شدید و سموم قتاله و اگر غشی باشد با یک دانه گهونگچی سفید قوی الاثر
و بجهت سم مار و تپهای بارد و فالج و لقوه و رعشه و امراض نفسا و عرق بسیار و غشی و تقویت حرارت غریزی نافع و بسرد مزاجان بسیار موافق و نزد هندیان دافع
دمامیل و بثور و فساد زهر عنکبوت و مار ست افعال و خواص این بقول یونانیان در هلیون خواهد آمد ناگرک بنون والف و فتح کاف فارسی و رای مهمله
و سکون کاف یعنی دافع دوران سر اسم گاجر ست ناگرم بنون والف و فتح کاف فارسی و رای مهمله و سکون میم یعنی چیز بهتر اسم سونتهه ست ناگرموتهه
بنون والف و فتح کاف فارسی و سکون رای مهمله و ضم میم و واو مجهول و فتح تای فوقانی و خفای ها اسم قسمی از موتهه ست که مذکور شد ناگسر گندهه
بفتح نون والف و سکون کاف فارسی و فتح سین و سکون رای مهملتین و فتح کاف فارسی و دال هندی مشدد و خفای ها که امنگل گندا نیز گویند
روئیدگی ست بی ساق و مفروش بر زمین و بهن بقدر یک ذراع و زیاده از آن برگش مانند برگ کندوری و بیخش مانند بیخ لکوری اما غیر هموار گرم و خشک و بیخ
آن باتریاقیت ست جهت زهر مار مشهور و برای جذام و سوزاک و آتشک و خناق مفید و رافع سرفه و افزایندهٔ منی و مقوی باه و مستاصل وجع مفاصل

باید که در روغن گاو پخته بخورانند بمقدار سه ماشه غذا اول توته خشکه بروغن بسیار و بی نمک و بقول بعضی بعد رای مهمله بیم هم افزوده ناگسرم گدهه نیز گویند و از مجربات منقول ست که بقدر دو ماشه از ان در پان نهاده وقت خفتن صاحب ضیق النفس را اگر سه روز بدهند ازاله آن مرض میکند و اگر موشک کور کسی را گزیده باشد یک ماشه از ان یازده روز بخورانند زهر آن دفع کند و اگر این نبات سالم را تراشیده خشک کرده سفوف آن ساخته جادتری و جاپهل دران آمیخته بروغن گاو حلوای آن سازند و سه حصه آن کرده هر حصه روزانه تا سه روز بخورند و غذا خشکه ساده بی نمک خواه باب دال بی هیچ نمک غذا سازند برای دفع امراض خبیثه مجرب ست ناگکیسر بفتح نون والف و کاف عربی و کسر کاف فارسی دوم و سکون یای تحتانی مجهول و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و بعضی کاف اول یعنی ناگیسر نیز مشهور ست و بقول حکیم غلام مصطفی و حکیم غلام امام اسم هندی نارمشک ست و بعضی گمان کرده اند که قسم اخیر همو فاریقون ست که داذی رومی نامند ناگیسر دانستن دور نیست و در بدیع النوادر مرقوم ست که ناگیسر دستهنی مائل بسرخی و خوشبو در طعم قریب ببسباسه باندک عفوصت و قائم مقام نارمشک ست و در تالیف شریفی ست که ناگکیسر دانه ایست کوچک از کباب چینی وزائده باریک وطویل دارد که قمع اوست و رنگ سرخ بود و گرم و خشک ست و سبک و گوارنده ماده خام و دافع بوی عرق و جذام و جوشیدگی و فساد بلغم و صفرا و زهر و گویند نارمشک ست و مؤلف تذکرة الهند نوشته که ناگکیسر را در سنسکرت هیمی تهسم یعنی برافروزنده رنگ بدن و فت انندرة تشنگی و گیاتانا تهان یعنی فزاینده عقل و کیسرم ناگیسرم یعنی ناگیسر قوت نشرزه مید هد میگویند و درخت آن کلان با شاخهای متفرق و چوب آن سبک و سفید و زرد و شکن و برگش مانند سر مار و گلش هم بشکل سر مار و زرد و سیاه و بسیار خوشبو که مارها از ان مست میگردند و بار آن برابر دانه فلفل مزه تلخ درمخت دارد و دافع زهر استخوانی و خارش و ملین طبع و رافع باد و بیت و بلغم لزج ست و صاحب مخزن مینویسد که درخت آن عظیم بقدر درخت گردگان و برگ آن نیز بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در نور بتیه و رنگ پور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوقی که عطر آن باشد عطرهای دیگر را فاسد و ببوی خود میگرداند از حدت بوئی که دارد و آن گرم و خشک تا آخر دوم و عطر آن تا چهارم و گل آن دافع صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و رنگ روی را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحات را پاک و یا صلاح آورده و حبس خون بواسیر استعمال دانه آن بدین طور کنند که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا شهد اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه دانها زائل گردند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک نبات تا چهل روز دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تنبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم ست خطرناک و اولی آنست که گرم مزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و منعظ ست و چون مغز تخم آنرا کوفته اندکی آب بران پاشیده در صره بسته بر جرب یا بس شب خوب بمالند تا اندک روغن از ان برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آب بران پاشیده برهم زده صره بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز متواتر زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از ان برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن گرفته بر جرب رطب بچکانند و قنبیل را باریک سوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد ناگکلی بفتح نون والف و ضم کاف فارسی و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم قسم خرد راسنا ست و آنرا جیم نیز گویند و نیز اسم سرپاچهی ست و بقول حکیم شریف خان اسم نولی ست و نولی سال پرنی را گویند و صاحب مدن هنود نوشته که نار را بزبان سنسکرت ناگکلی نامند ناگمتا بنون والف و سکون کاف فارسی و فتح میم و الف و تای فوقانی و الف اسم ملسی ست ناگمتاتاری بدستور و بکسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم فنسل ست ناگملیا بنون والف و کاف فارسی و فتح میم و لام و یای تحتانی والف اسم درخت گل چرپا ست ناگن بفتح نون والف و کسر کاف فارسی و سکون نون دوم بزبان تلنگان بیخ آنرا بچهر گدهه نامند و گویند بچهر نام ماری ست که از گزیدنش خون از دهن جاری میگردد و چونکه این دافع سم اوست لهذا مسمی باین اسم گشته و آن نباتی ست که اکثر در باغهای ملک عذراس میکارند تا بیک قامت بلند میشود و بخیش بالای زمین تا نیم گز نمایان گویا که تنه اوست و برگهای آن

صورت دوائی ... ناگکیسر

ناگکلی
ناگمتا
ناگمتاتاری
ناگملیا
ناگن

...بوده دراز تا یک گز و زیاده ازان و عرض بقدر دو انگشت و بتدریج تا سر برگ عرض کمتر شده نوک بر آید فی الجمله مشابه بادهٔ مار و سبز مایل بزردی و هموار و تا
که اسم هاده ناگ یعنی مار است بسبب مشابهت برگ او بدان قسمی باین اسم گشته و از میان برگها شاخی گرد و پهنا و گنده بر آید بر سر آن شاخ گلها میکند و شگوفه
سفید و دراز دنباله و شش برگی مثل گل زنبق و هر برگی نازک و تنگ بدرازی یک انگشت و پهنائی نیم انگشت و خمیده و بسوی زمین و بالایش بیشه در ریشه و سطح
نصف سفید و نصف سرخ مایل بسفیدی و سیاهی و بر سر هر بیشه دیگر سیاه و مزاج آن گرم و خشک بستن برگ او بر اوجاع محلل ماده و ریاح و تقطیر عصارهٔ او
در گوش باعث تسکین درد و گل آن مفرح و مقوی حواس و چون روغن آن مثل روغن گل ساخته بر عضوی که موی بالیدن رفته باشد بالند موی بروید و طلای
آن بر ذکر منعظ بقوت ست **نا گنی** بنون و الف و کسر کاف فارسی و نون دوم و سکون یای تحتانی اسم کلاچه دست **ناگور** بفتح نون و الف و ضم کاف
فارسی و سکون واو و رای مهمله در سنسکرت دیرگها و رچها یعنی درخت دراز میشود و جهو شاکها یعنی بسیار شاخها دارد و هرتیجا یعنی سبز میباشد و بتباره پرن
یعنی برگ عریض دارد و شرنکا چا یعنی دراز و نوک دار میشود و بهل و چتا کولکا یعنی بار او مثل بار درخت و چتا دار ازان گرد مایل بدرازی میشود میگویند و آن درختی
است کلان با شاخهای بسیار و برگش عریض و دراز و نوک دار فی الجمله شبیه ببرگ تمباکو و پر زغب و گلش خوشه دار و ثمرش گرد مزاج آن گرم و خشک جهت درد
کمر و اعضای بول سودمند و دافع دمامیل و کشنده کرم و نافع پرمیو و چون سیماب در بدن بماند و ازان چیزی فساد ظاهر شود آنرا بر آرد و فائده دهد **ناکه** بنون و الف
و فتح کاف و سکون ها اسم هندی نهنگ ست **نالی** بنون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و ناری برای مهمله عوض لام نیز گویند روئیدگی ست بر روی زمین
افتاده و برگ آن نوعی مشابهت ببرگ املی دارد و مزاج گرم محلل ریاح مسهل و دافع تلخه و حکیم شریف خان مینویسد که در بعضی کتب هندی ناری را جدا نوشته اند و مزاج آن گرم نوشته اند
و محلل ریاح سودسیک بود و مسهل و دافع صفرا ست و باد را بید اکنند و حکیم ابوالقاسم تلمیذ رشید حکیم مرحوم میگویند که نیز نالی اسم شاخهای گندم و جوست که میانه کاواک بود و خوشه اش
بر روی باشد و بقول بعضی چون نالی را جوشانیده مضمضه نمایند درد دندان را دفع نماید و دندان را مستحکم کند و صاحب تذکرة الهند نوشته که مزاج آن گرم ست و سباک و محلل ریاح و سنگ
و مسهل و دافع تلخه محدث ریاح و ناری جدا اسم مسطور شده **نالیک** بنون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و کاف اسم کلیساست و بزیلوقی الف در آخر هم ساگ ناری ست و بحذف کاف یعنی
نالی هم آمده **نالیکا جیدکا** بفتح نون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف و فتح میم و کسر ها و سکون یای تحتانی و فتح کاف دوم و الف
اسم چلکا ماو ست **ناموس** اسم پشه ست **نان** بفتح نون و الف و سکون نون ثانی اسم فارسی ست بعربی خبز و ابن حبه و بترکی چرک بانگریزی بریث
و بهندی روتی گویند و ماهیت آن معروف ست و آن از آرد حبوب ماکوله معروفه ترتیب میدهند که هر واحد را از حبوب ماکوله که میخواهند سائیده بخته
باب سرشته در تنور یا بر تابه یا بر خزف پخته تناول می نمایند و مزاج آن تابع مزاج حب آن که ازان بسازند میباشد لیکن از تخمیر قوت محلله و از طبخ آتش
حرارت اکتساب می نماید و اما طبخ بر انگشت بغیر تابه و با شیر سرشته و نیز با روغن آمیخته پس درین صورت قوت دیگر کسب میکند و گیلانی نوشته که عادت
باخذ نان گندم بسبب کثرت موافقت آن ببدن انسانی جاری شده پس می باید که ازان عدول بسوی غیر آن نکنند مگر بسبب تعذر آن در زمانهٔ قحط یا عدم
وجدان آن در بعض بلاد و بهترین نان آنست که از گندم فربه قلب پاک نابت در زمین جید نظیف از شوائب و بدست خوب سرشته معتدل نمک و خمیر
و خوب پخته تنوری باشد و گویند بهترین آن آنست که از آرد سفید خمیری معتدل در غلظ و رقت مغسول سبوس آن باعتدال جدا کرده باشند و آن اقسام ست
اصناف آنست که با سبوس آن بسازند و بعضی بغیر سبوس و آنکه خمیری و بغیر خمیر که فطیری نامند و آنکه نو و آنکه کهنه و آنکه از گندم مغسول و غیر مغسول باشد
و آنکه در تنور و بر خزف و بر تابهٔ آهنی و بر انگشت و بر سنگ و مدفون در ریگ گرم بپزند و آنکه خمیر بار رقیق یا غلیظ یا خام باشد و درین صورت مختلف میشود
افعال نان در جودت و رداءت و خفت و ثقل پس بسیار سبوس دار سریع الخروج قلیل الغذا است و بی سبوس بالضد و آن محتاج زیاده بخمیر ست
و بسبوس دار بسبب لزوجت و ملاکت آن و محتاج به پختن زیاده تر از سبوس دار ست و نان بسیار خمیر نضیج صالح برای مشایخ و تارک ریاضت ست
و کم خمیر و کم نضیج صالح جهت مرتاضین و قوی مزاجان چه قلت نضج آن ایشان را ضرر نکند و در فطیری نفخ زائد ست و احدی را موافق نبود و بهضم نشود
و آنچه بر خزف بپزند بهتر ازان ست که بر تابهٔ آهنی بپزند و مصری گفته که آن تنوری ست بهتر ازان ست که بر انگشت و با سنگ بسازند و بیان هر دو

نیز خبز المله نامند و هر قدر که گردهٔ نان در ساختن آن بزرگ باشد سبک تر از کوچک و در غذا بیشتر باشد و خرفی سبک تر و نان طابق و فرنی جدا ذکر یابد
و شیخ میفرماید که نان گرم غیر مقبول نزدیک طبیعت ست و قریب تنوری فرنی ست باقی سائر آن ردی و نان سطبر افضل از رقیق ست و هر قدر که آرد پاک تر باشد
پس واجب ست که خمیر کنند و بگذارند تا آنکه خوب برسد و همچنین آن در مالیدن و سرشتن بدست زیاده تر باشد و نان قرن مثل نان تنور و احلال النضج از هر دو جانب
نیست و نان مله یعنی بر خاکستر گرم ساخته از اندرون خام بود و نان مغسول مبرد قلیل الغذا اطافی بر معدهٔ صالح جهت گرم مزاجان ست و سده پیدا نکند و نان مله
گرمی نیارد و صفت غسل آن این ست که بگیرند نان شبینه و مغز آن در آب گرم بخیسانند پس آبیکه بالای آن باشد بریزند و تجدید آب بران نمایند تا آنکه از ان
قوت خمیر و غیره برود و بغایت انتفاخ برسد و نان سمید و حواری و خشکار بعد ازین جدا مسطور گردد و نان که خوب پخته نباشد در غذا بیشتر و همچنین کم خمیر لیکن
غذای این لزج و مسدد و صالح نیست مگر برای بسیار ریاضت کنندگان و نان مله ازین قبیل ست زیرا که باطن آن کم پخته میشود و مغسول در غذا کم بعید از سده
خفیف النضج و وزن و نان گندم سخیف در حکم خشکار ست و قطائف و فتیت بمقام خود مسطور شد و نان معمول بشیر کثیر الغذا بطی الانحدار مسدد ست و ضماد
نان گرم زیاده از ضماد گندم ست بسبب نمک و نان که از گندم نو باشد بسرعت فربه کند و ضماد نان گندم با ماء العسل و عصارات موافقه جهت اورام حارهٔ
جید و ملین و مبرد آنها ست و چون نان با آب و نمک آمیزند و بر قوبا نهند نفع کند و نان گرم تشنگی آورد بسبب حرارت خود و بر معده طافی گردد بسبب طوبت
بخاریه و بسرعت شکم پر کند بسبب مذکوره نان گرم در انهضام سریع تر و در انحدار بطی تر و نان خمیری ملین و فطیری قابض و مله نیز قابض و نان کهنه خشک
حابس شکم و اگرچه بدان چیزی از قابضات نیامیزند و تان تنک قبض زیاده تر آرد و فربه کند و شارح گیلانی گوید که نان تازه در غذا زیاده و در انحدار سریع تر
و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن بالعکس و آنچه آرد آن با شیر و روغن سرشته باشند غلیظ و دیر هضم و متخم و چون از مغز نان خمیری گندم حریره سازند
غذای نیک موافق باشد و همچنین اگر نان با مسکه یا روغن یا شیر و شیرینی بخورند غذائیت آن زیاده گردد و روغنها اصلاح قشف و یبوست آن کنند
و بسیار خمیری ضعیف الغذا قلیل اللعب ست پس برای تناول کننده آن می باید که اگر شدید الکد باشد با اشیای غلیظه مثل لحوم حملان و گوساله و هریسه
بخورد و با آن توابل گرم یا اشیای حریفه استعمال نکند و شراب حلو غلیظ باک ندارد و اگر صاحب کد نباشد بلکه ذی دعت باشد محتاج باصلاح نیست
و نان بسیار نمک یا بورقی ردی سریع الانحدار قلیل الغذا ست و تدبیر آن بتدبیر خشکار سازند و چون در نان بعض بزور اضافه نمایند فعل آنها کند پس اگر خشخاش
باشد خواب آرد و قابض بود و اگر شونیز یا زیره یا حلبه یا بادیان باشد اشتها آورد و تفتیح و تخفیف و دفع ریاح و تحلیل نفخ کند و نان بنفسه معطش ست رطب باشد
خواه خشک و نان گرم تسخین و تجفیف یا ترطیب بقدر نضج آن نماید و نان سرد مرطب بدن و اصلاح نان فطیری مثل اصلاح نان حواری ست و گویند که نان
تنک فطیری ردی ست و آنچه با شیر و روغن ترتیب میدهند آنرا شیرمال می نامند و بهترین همه اقسام ست و انواع آن بسیار ست و اگر شیرین می خواهند
با شیر و شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران زردهٔ تخم مرغ می مالند برای رونق آن و با بادیر مانند کنجد مقشر و نانخواه و غیر آن که مسطور شد بران میپاشند
و یا در خمیر داخل مینمایند و لیکن غیر نان آبی همه دیر هضم و غلیظ ست اما مقوی گرده و نیز در نان با شیر و روغن و زردهٔ تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم لیکن مقوی
گرده و تازهٔ آن سریع الانحدار و خشک آن دیر هضم و مقعد و نان گرم مع روغن معفن رطوبات معده و خائیدن آن رافع کندی دندان و نان فطیر آنچه
آرد آنرا نرم بیخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر یا روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر اقرابادین نقل بخلاف سبوس دار
آن که همه اتم ست و صاحب منهج نوشته که نان معصر بر لهبان تب است و اصلاح آن غسل آن بآب ست بدل آن هنگام عدم آن برنج با شیر و نخیت و نان حواری
و تعالیف کعک که از اقسام نان ست هر یک در مقام خود مسطور شد **نان حواری** بفتح حای حطی و واو و الف و کسر رای حطی و سکون یای نسبت
بهندی خبز الحواری نامند و آن نانی ست که در گرفتن سبوس آرد آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین
اقسام نانها ست و حواری یعنی سفید ست و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب می نمایند بهتر از جاهای دیگر و این برای اقویا و مرتاضین نیکو ست
و بلغم تولید میکند و مفید ... ست و ... آنچه مضر آن دفع کند روغنها و شیرینیها و شیر ست و حذر کنند که با آن و بالای آن چیزی از نمکها و کوامخ و مرغیات ...

بخورند بالای آن تشنه نشوند و چون عقب آن امرود خورند بهتر باشد و نان حواری و همچنین نان سمید بسرعت فربه کند و قابض شکم ست نان خشکار (نان خشکار)
بضم خای معجمه و سکون شین معجمه و فتح کاف و الف و رای مهمله بعربی خبز الخشکار و نخالی و بهندی بهوسی والے آٹے کی روٹی گویند و آن نانی ست که گندم آنرا نشسته
و سبوس آنرا نا گرفته ترتیب دهند و در غذائیت کمتر و برای پیران و ضعیفان و اهل آرام و سکون نیک است سریع الانحدار و غیر سده و در بعضی امزجه ملین
طبع نافع صاحبان قولنج وردی تر بسبب کثرت سبوس و قلت مغز و مولد خون سوداوی و محدث امراض آن و بسرعت آورنده پیری و مغلظ طحال و ضعف (نان سمید)
بدن و مورث بواسیر و حکه و جرب و مصلح آن شیرینیهاست و روغن و شیر تازه نان سمید بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای تحتانی و دال مهمله بعربی
خبز السمید و بفارسی مشهور بنان میده و بهندی میدے کی روٹی نامند و آن نانی ست که در گرفتن سبوس آرد آن مبالغه کرده باشند بقول گیلانی معتدل
در حرارت و شیخ میفرماید که نان سمید در غذائیت زیاده از غیر آنست و بهترین غذا است لیکن در نفوذ بطی تر و نان حواری تابع این در احوال این ست
و ابن ماسویه گفته که افضل نان و اکثر غذا نان سمید ست و آن در هضم دیرتر بسبب قلت سبوس آن و قریب آن نان حواری درین امر ست بعد آن
نان خشکار و گیلانی گوید که نان سمید و حواری هر دو مولد نفخ و تمدد و سده جگر و خصوصا در مستعدین آن و بدین جهت می باید که از آن هر دو اجتناب
نماید کسی که معتاد آنها باشد و به نان خشکار قناعت کنند و دفع ضرر آنها و خصوصا فرنی آن هر دو رقاق بسیار خمیر و نمک بورتی که متعاقب خوردن آن
باشد بشربت سکنجبین بزوری و خوردن تخم خربزه و تخم کرفس با شکر طبرزد نمایند و خصوصا چون احساس ثقل در زیر اضلاع از جانب چپ کنند و اگر در طرف
راست باشد پس انیسون عوض تخم کرفس گیرند و گویند مورث سده جگر و سنگ گرده ست و مصلح آن انیسون و بادیان و شکر و سکنجبین بزوری (نان طابق)
نان طابق بعربی خبز الطابق نامند بطای مهمله و الف و فتح بای موحده و سکون قاف معرب تابه فارسی ست که بفارسی ساج نیز گویند و آن نانی
است که از آرد فطیر باریک ساخته بر روی تابه آهنی پخته باشند و این را نان ساجی نیز نامند و بهندی چپاتی گویند و آن خشک زیاده از غیر آنست (نان طابون)
و کمتر از تنوری ست و قابض و موافق اسهال بواسیری ست نان طابون بفتح طای مهمله و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون نانی
است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و باریک باشد مشهور بکیماست و گویند که آنرا بهندی پراٹھه نامند کثیر الغذا (نان فرنی)
و مولد خلط متین و دیر هضم و مسدد و مضر گرم مزاجان نان فرنی بضم فا و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی بعربی خبز الفرنی نامند
و آن نانی ست که در فرن پزند و فرن مکانی مجوف ست که از سنگ و گچ و یا از خشت اندک وسیع میسازند و بران دو دکش مانند تون حمام قرار میدهند
و دران سنگ بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و دروازه آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود
آن زائل گردد پس دران اقسام نان که از انجمله کماج ست و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک می پزند با جمله نان فرنی ردی ست بسبب عفونت ظاهر (نان برنج)
و خامی باطن آن و آن جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق ست نان برنج بعربی خبز الارز و بهندی چاول کی روٹی گویند طبع آن سرد
و خشک و بقول گیلانی بارد در اولی یابس در ثانیه و گویند معتدل در گرمی و سردی و با خشکی و آن معطش و مسدد و مقوی بدن و جهت اسهال صفراوی و دموی
و نیکوئی رنگ رخسار مؤثر و کثیر الغذا چون با چیزی شیرین بخورند غذا بسرعت دهد مگر آنکه دیر هضم و بطی الانحدار از نان گندم و سهل الخروج از نان نخود
و در غائط کمتر از آن ست شکم را قبض کند و گاه قولنج پیدا نماید و مصلح آن ریاضت و استحمام ست و یا مسکه یا روغن بادام بشکر شیرین کرده بخورند و گاهی (نان جو)
درد مثانه و گرده حادث کند نان جو بعربی خبز الشعیر و بهندی جو کی روٹی نامند سرد و خشک ست قابض و دیر هضم ست و سریع الهضم تر از نان برنج
و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره نافع بی ضعف معده باشد نافع و رازی نوشته که آن منفخ و مبرد بدن ست برای سرد مزاجان مهلک نیست لهذا
سزاوار است که آنرا نخورد مگر کسی که بتشدید بدن آن اراده کرده باشد بلکه اگر با دوام خوردن آن مضطر گردند باشد همه و خربا والیه و یا اسفیدباجات کثیر (نان نخود)
التوابل استعمال کنند و بالای آن ماء العسل بنوشند تا از شکایت مفاصل و تولید قولنج صعب شدید الامن باشند نان نخود بعربی خبز الحمص و بهندی
چنے کی روٹی گویند و آن دیر هضم بسیار و منفخ ست و باشد که نزول بکند و لهذا می باید که نمک دران زیاده کنند و یا با نمک بخورند و هرگاه بدان مضطر شوند

نان باقلا

بایدکه در شوربای نگین بسیار چرب باغاز زند واگر چنین نکنند اوجاع صعب در معده پیدا کند و ثقل را بند قه سازد و خروج آن از شکم دشوار گردد و درد گرده
وامعا آورده و قولنج ثفلی وریحی وتمدد در معده احداث نماید **نان باقلا** بعربی خبز الباقلی وخبز الفول نیز گویند چه فول باقلا را نامند و آن منفخ ست و در
نفخ مثل آن غیر آن نیست وگران کننده سر و مصدع وکسی که ریاح در شکم آن عارض شود بهتر آنست که نزدیک آن نشود و اگر بخوردن آن مضطر شوند
با شوربای چرب خورند و بعد آن اندک فودنجی یا فلافلی یا کمونی بخورند و این برای کسی ست که معتاد نفخ باشد و سرد مزاج ضعیف الحرارة کم ریاضت
بود و اگر غیر آن باشد سرکه آنرا کفایت کند و اگر خوف صعود آن بسوی سر باشد آبکامه استعمال کنند و بدانند که افعال و خواص نان ارزن و جاورس
و خندروس و ذره وغیرها در اصل آنها مسطور ست و نانهای مسطوره از حبوب متعاده هست که غالبا از انها نان میسازند و اما نانهائی که در اطراف زمین

نان یکسمات — نان روغنی — نان ساجی — نان سنگک — نان کسمه — نان کعک — نان کماج — نان کلاغ — ناخواه

از بلوط و بشنین و بیخ بردی و شلیم وغیره میسازند فساد آنها از فساد طبیعت اصل آنها و اصلاح آنها که هریک مسطور شده دریافت شود **نان یکسمات** اسم فارسی
کعک ست **نان روغنی** قطائف ست **نان ساجی** نان طابق ست **نان سنگک** اسم فارسی خبز الملة هست **نان کسمه** نان طابون ست **نان کعک**
در کعک مسطور شد **نان کماج** نان فرنی ست **نان کلاغ** اسم فارسی خبازی ست **ناخواه** بفتح نون والف و سکون نون ثانی و فتح خای معجمه و واو و الف
و ها اسم فارسی ست بمعنی طالب نان بهر آنکه اشتهای طعام بسیار آورد و بقول ابن تلمیذ بهر آنکه مشهی طعام ست چون بر قرصهای نان قبل از پختن آن اندازند
بشیرازی زنیان و بیونانی لبنی وقرمینون واخیلوس و باسلیقوق نیز و معنی آن کمون الملک وکمون ابلیش ست و بعربی کمون ملوکی و در انگریزی بشپ گوتیس
و نیز اومم سیتس و بهندی اجواین گویند و وجه تسمیه آن بدین اسم در اجواین مسطور شد و بالجمله تخمی ست شبیه بانیسون از آن کوچک تر و اشقر مایل بزردی و تند بو
و تند طعم و با اندک تلخی و نبات آن در هر سال بنفسه بغیر زراعت در مواضع ویرانه و کوهها و صحراها میروید و زراعت آن نیز میکنند و نبات آن شبیه به نبات شبت
لکن باریک تر از آن مایل بسفیدی و در برگ آن چیزی مشابهت به برگ کشنیز نیز پیدا شده و در آن تلخی و تندی اندک بود و انفع اجزای آن و اکثر مستعمل از آن
تخم هست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مایل بسرخی و سفیدی و گران وزن تازه تیز بو و تند مزه آنست بقول شیخ گرم و خشک در
سوم و گویند در دوم و بقول کازرونی در اول سوم و گویند در آخر دوم و جالینوس گفته که اکثر آنچه از این نبات مستعمل میشود تخم آنست خاصة و قوت آن مجففه
مسخنه لطیفه هست و در طعم آن نیز تلخی اندک و حرافت ست و چون همچنین باشد و در آن امر ظاهر ست که آن مدر بول و محلل ست پس اسخان و تجفیف آن در
درجه سوم نهاده شود و در قانون و شروح آنست که در آن قوت مسخنه مجففه تریاقیه محلله ملینه مفتحه هست و آن تفتیح سدد نماید بسبب حرافت و مرارت که اندر آن هست
و بدین جهت جلا نیز کند و طبیخ آن محلل نفخ ست و در آن با وجود تجفیف تلیین بسبب تسییل حرارت آنست و شرب و طلای آن بالخاصیت محیل لون
بشره بسوی زردی ست مثل زیره و لاسیما اکثار آن و آن در ادویه بهق و برص می افتد و فعل آنها قوی و تاثیر آنها زیاده میگردد و ضماد آن بعسل سرشته
قلع آثار کبودی خون منجمد نماید بهر نحوی که باشد و چون با بعضی روغنها بر چهره طلا کنند یا بمالند بثور لبنیه را ببرد و آب آن چون در چشم بچکانند خون منجمد را
بگدازد و آن نافع ریم سینه و بلهٔ معده و آلام آن و هاضم طعام و مفش ریاح از شکم و منول بطلان ذائقه که مزه طعام و آب در آن یافته نشود و مفید وجع الفواد
و مسکن غثیان و تقلب نفس و مسخن معده و جگر باردین و مضر حارین مگر آنکه تقلیل آن کنند در سرکه تر کرده و یا بالای آن سکنجبین ساده بیاشامند و با شراب
خوردن مدر بول و حیض و مزیل عسر آنها و مخرج سنگ ست و گاه در ادویه مدره برای عسر بول و سنگ گرده و مثانه افتد و بالجمله آن تنقیه گرده و مثانه و نفع
بریاح جوف و مغص ریحی و بلغمی کند و تبخیر آن با راتینج در رحم منقی آنست و خوردن آن اوجاع شکم را ببرد و لیسیدن آن با عسل اخراج کرم و حب القرع
کند و چون با عسل سوده بر موضع درد هر کجا که باشد طلا نمایند تسکین آن و تحلیل ورم آن کنند و اگر گل قیمولیا اضافه کنند نافع تر باشد و چون بدان
حقنه نمایند تنقیه رحم و تجفیف رطوبت عفنه و ازالهٔ بدبوی آن نماید و چون در ادویه مسهله داخل کنند کسانی را که مغص عارض گردد نفع کند و خوردن آن نافع
زحیر و مدر حیض ست و با سداب مدر بول و طبیخ آن نافع حمیات عفنیه و لیلیه و کشته بارده هست و ریختن آب طبیخ آن بر گزیدگی عقرب مسکن درد آنست و گاه
جهت گزیدن هوام میخورانند و چون آنرا سائیده با سفیدی بیضه بر ناف بلند شده طفل گذارند در فرو نشاندن آن مجرب ست و بعضی می نویسند

که آشامیدن نانخواه جهت فالج و رعشه و استرخا و چکانیدن آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع ... و دفع رطوبات و تنقیهٔ حرکت لزوجات
آن و تحلیل صلابت جگر و طحال و جهت خواق دقی و آروغ بدبو و تخمه و قراقر و دفع فساد اشتها و برود ... ن گرده و مثانه و مقوی معده و ... تسخیر
و عرق ... و نافع استسقا ناشتا خوردن آن و در زنان نیز داخل کردن و با عسل جهت احتباس ... آن با ... سوختن ...
و ناشتا خوردن آن در رفع سنگ گرده و مثانه از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو بمقداری که آ... بالای آن آید ... مانند خشک کنند
و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای بادیسین مجرب گفته اند و نوشیدن ... آن ... مده تا بضعف ... فیه
و بالای آن گوشت خوردن باعث فربهی با فراط شود و نطول آن دافع لرزه و آشامیدن آن تریاق سموم و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن ... آن
با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم خصیه مضر گرم مزاجان و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی جهت آنکه ... این
هر دو مصلح آن ترمس مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم و گویند تا سه درم بدل آن در ... تسمین بدل شونیز بوزن آن و گویند بدل آن زیرهٔ سیاه
و کاشم و تحلیل ... آن عذاب کند و نانخواه ... آنست که در سرکه ترکرده بریان نمایند و ترق آن که بدستور تعارف کشند گرم و خشک و جهت فالج و رعشه و امراض ...
و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلغم ... مفید و چون با ... کف زبان حرق کشند ... و روغن آن ...
در انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای کهنه و ادام باردهٔ بهترین ادویه است و ... و خواص ... بقول اطبای هند را جواین گذشت نای بکسر
نون و الف و بای تحتانی مجهول و تای ... بیای تحتانی نیز گویند و آن گیاهی است معروف در هند و بسیار گرم و سه قسم بود کلان و خرد و میانه و هر سه قسم
گرم و خشک و کلان آن بسیار تلخ و ... که آنرا بزبان ... گویند و آن ... بای ...
بیای تحتانی مذکور شد و آن روئیدگی است ... در زمین ... پیدا شود و از یک ... زیاده نمی شود و شاخهای آن باریک و گردا ر
و بر کش ... و دراز بقدر سر انگشت و بعضی ... برابر برگ ... و درمیان آن گلی باریک سفید و ثمر او بقدر دانهٔ جوار ... شکل ...
و قسمی ... میگویند برگ ... قسم اول ... و باریک و گلش زرد و تخمش مانند کشنیز خشک ... و بقدر ریک و حب ... جهت سول ...
بکار آید بالجمله گرم و خشک در سوم ... تلخ ... واشتها آورد و هضم طعام کند و سبزی آن پخته بخورند و خشک آن سفوف کرده ... اعمال
میکنند شیرهٔ برگ او با زیره و فلفل سیاه ... دانهٔ ... حیض و بول و تنها جهت تپهای بلغمیه ... نافع و ... ازان اچار هم میسازند لذیذ میشود و جهت
بیماریهای فالج و درد مفاصل بارد سودمند است و بعضی گویند که برای تشنگی اطفال چون برگ وی در آب ترکرده آب زلال او بدهند مفیدست و مصلح آن ...

فصل نون با بای موحده

نبات بروزن حیات بقول صاحب مخزن اسم فارسی فانیذ ست و مصنف شمس اللغات گفته که شکر طبرزد ست
و در نبات الجلاب نوشته که اسم عربی ست و آنرا بهندی مصری گویند و گیلانی در نبات مینویسد که بهترین آن سفید شفاف پاک خفیف ست طبع آن معتدل
و آن ملین جالی موافق سینه و ریه و تصفیهٔ آن و صفای آواز و حلق و مانع انحدار رطوبات از سر بسوی حلق و نافع گرفتگی آواز و سرفه و اگر دران لاجورد حل سازند جهت
سوداالنفع کند و حدت آن بشکند و آن مضر معدهٔ حاره و صفراست و مصلح آن خرنوب و نواکه ترش و بدل آن شکر طبرزد و نوشته اند نبات الاشیب شیبت
نبات الرعد فطرست نبات الملائکه راسن ست نبث ... بفتح نون و کسر بای موحده و سکون تای فوقانی هندی بعد فتح میم و سکون کاف
فارسی و سین مهمله اسم جوزبوا نبطافلن این دوا را الشیخ الرئیس در حرف نون ذکر نموده و شارح کازرونی نوشته که این تصحیف ست و صواب بنطافلن
ببای موحده قبل از نون ست بهر آنکه این اسم مرکب از بنطا بمعنی پنج و از فیلن بمعنی برگ ست یعنی خمسة الاوراق و این مشهور ست و هذا این الفاظ در بعض نسخ
یافته نمیشود و شارح گیلانی مینویسد که این در باب بای موحده ذکر کرده شود زیرا که بادرین دوا مقدم بر نون ست و آنرا بنطافلن گویند و معنی آن
ذو خمسة الاوراق ست و ایضا بنطاناطیس گویند معنی آن ذو خمسة الاجنحه ست و ایضا بنطاطوس نامند و معنی آن منقسم اقسام ست و ایضا ... قطون خوانند
و معنی آن ذو الخمسة الاصابع ست و ازین جاست که ... کرده کسی که آنرا پنجنگشت گردانیده و بالعکس ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در فصل بای موحده

بانون ساکن و شین معجمه و قاف اسم ثمر سدر است و در کتاب گذشت **نبیذ** بروزن لذیذ در لغت عربی بمعنی هندوی یعنی متروک است و بدین اسم بهر آن مسمی گشته که در آب اهل عرب بود که خرما را در آب چند روز ترمیکردند تا آنکه میرسید و آن عبارت از نوع نبیذ مسکر است و کنیت آن ابو الاسود است با جمله اسم جنس جمیع مسکرات مائعه غیر از خمر است و آن بر انواع است و مشهور از آن مصنوع از اشیائی ست که ذکر می یابد و اما آنچه از آب افشردهٔ انگور تازه میسازند آنرا خمر گویند و شراب مطلق عبارت از آن ست و آن در شراب مسطور شد و نبیذ گاهی از خرما و مویز و عسل و شکر و فانیذ و از فواکه ذی رطوبت مثل انار شیرین و انجیر و امرود و غیره و گاهی از حبوب مثل گندم و برنج وجو و ذرت و جاورس میسازند پس آنچه از این حبوب ترتیب دهند آنرا فقاع نامند و در بوزه مسطور شد و آنچه از آب انار و سائر میوها مرتب سازند آنرا مضع گویند و از جمله انبذه است و با جمله آن بجمیع اقسام خود گرم است مگر بعض آن در حرارت قوی تر از بعض بحسب اراضی و بلدان و گویند گرم و خشک حدیث آن در اول و عتیق آن در دوم و آن صالح ترین اشیا در حفظ صحت ست چون بمقدار معتدل بنوشند پس آن منعش حرارت غریزی و محدث سرور و شجاعت و مزید قوت و معدل اخلاط صفراویه و مستفرغ آن با درار و مرهٔ سودا با سخان و ترطیب و ملین طبع و مرتب اعضای اصلیه و ابدان یابسه از تعب مفرط و فربه کنندهٔ ابدان ناقهین و منعش حرارت آنها و مهیج اشتها و معین بر هضم و نفوذ غذا بسوی اعضا و محلل نفخ و ریاح چون بمقداری نوشند که سکر نیارد و اکثار آن محدث فساد ذهن و ذهاب عقل و استرخای قوتهای نفسانیه و غمر حرارت غریزی در اعماق و سکته و فالج و سبات و صرع و رعشه و تشنج و گویند جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و مضر سوداوی مزاجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال و طریق ساختن آن نزد متقدمین آنست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و دیگر میوها و باغوره خرما سازند باید که آنرا در ده چند آن آب یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا سوم حصهٔ آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا به نیمه آید پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن قدر بجوشانند که گداز گردد و با آب یکسان شود و سه وزن آن شیرینی از شکر یا عسل یا دوشاب و مانند آن آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کرده بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مثل جوز بوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و مانند اینها از هر یک بمقابل هر ده رطل پنج درم نیم کوفته در پارچه بسته در طبخ آن انداز ند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن آب بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویهٔ مسطور بوزن مذکور داخل نمایند و گفته اند نبیذی که در آن افادیه انداز ند آن در اسخان شدید تر و در آوردن صداع سریع تر الا آنکه در تقویت معده و تخفیف آن زیاده میشود لاسیما آنچه از آن قوی القبض باشند مثل سعد و سنبل و عود و مصطکی و اما زعفران صداع آورد لیکن در نشاط و تفریح می افزاید و نبیذی که در آن بادام تلخ طبخ نمایند آن در اسخان و لطافت و نفوذ زیاده تر است و برای صاحبان قولنج و سنگ گرده و مثانه و سدد جگر و صلابت طحال نیکوست غیر آنکه سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مورث رمد و غشاوه است و بقول رازی مطبوخ آن در اسخان بدن شدید تر از شراب مطلق و در تجفیف شدید تر از آن و بدین جهت آن موافق تر برای ابدانی ست که محتاج باسخان از شراب اند و اما مشمس آن در اسخان و تجفیف شدید تر است و آن ضار بصاحبان ابدان ملتهبه است و ایشان را بسرعت در حمیات می اندازد و خون را سریع تر بعفونت میگرداند و صداع می آرد بسبب بخار متصاعد لیکن آن کاسر ترین اشربه برای ریاح و نفخ و قراقر است و بخونت با عضای بعیده میرساند و آنرا عوض ابیار است و مطیب بوی عرق و بول ست و بوی دهن مضر نیست چنانکه شراب مطلق آنرا ضرر رساند و مصنف شمس الدرر نوشته که فعل نبیذ باختلاف طبع آن و حالات بدن مختلف میباشد اما اختلاف بطبع آن نفسه از پنج اشیا میشود یعنی رنگ و قوام و بوی و مزه و زمان پس رنگ آن یا احمر ناصع باشد و این قوی الحرارة و یبوست سریع الانحدار از معده مولد خون مائل بحدت کثیر الغذا جید مقوی ست و گویند که احمر و اصفر خوشبوی آن ریحانی عظیم المنفعة در تقویت قلب ست چون بمقدار معتدل اخذ کنند و یا زرد باشد و آن در حرارت و حدت قوی تر و در نفوذ سریع تر بسوی سائر اعضا و صالح برای سرد و تر مزاجان و مولد صفرا و مصدع و برای جوانان صالح نیست و اصلاح آن بتنقل انار و یا خوردن حصرمیه و سماقیه کنند و یا سیاه باشد و آن در غذا بیشتر و حرارت آن کم از حرارت زرد و بطی النفوذ لیکن مسمن بدن و یا سفید شبیه بآب باشد و این در حرارت کمتر از سائر اقسام نبیذ ست و در غذا کمتر و در نفوذ سریع تر از معده بسوی سائر بدن و موافق تر برای گرم مزاجان **و اما** اختلاف بحسب قوام پس آن یا غلیظ باشد و آن در غذا بیشتر و در نفوذ از معده بسوی سائر اعضا بطی تر است و مصلح آن تنقل

بربیخ کرفس مربی ست و یا رقیق باشد و آن در غذا کمتر و در نفوذ سریع تر و فربه کننده بدن زیاده تر و در صعود بسوی دماغ کمتر و مسکن [illegible] اجتماع در
معده و مدر بول و یا معتدل باشد و آن متوسط الحال در کثرت غذا و قلت آن و میان سرعت هضم و بطوء آن **و اما** اختلاف بحسب بو پس آن تند بو و خوشبو
شیرین مزه که تلخی آن مختفی بود موافق صاحبان ضعف قلب مقوی معده و مجود هضم و بسیار صعود بسوی سر و اکثر محدث صداع و لیکن موافق تر از غیر آن و یا بد بو باشد
و خاصه چون ردی الکیفیه بود در شرب آن خیر نیست **و اما** اختلاف بحسب مزه پس آن یا شیرین باشد و آن معتدل الحرارة بسیار غذا دهنده مولد اخلاط
غلیظ و مسمن بدن و مصلح سینه و طحال لیکن مسدد جگر و ملین طبع بطی الانحدار و الانهضام و معطش و یا بی مزه پس مائی آن مثل [illegible] برای
گرم مزاجان و یا عفص باشد و آن در صعود بسوی سر کمتر و مفید جهت غذا و بهتر از تلخ مقوی معده و مسمن بدن و قابض شکم و مدر بول مگر مضر سینه و تحلیل
آن سست و غیر منحدر از معده بسرعت و موافق امراض امعا و یا تلخ باشد و آن قوی الحرارة و اسخان [illegible] که فی الحال صداع آورد مگر آنکه مفتح سدد و ملطف اخلاط
غلیظه و موافق صاحبان بلغم و پیران ست و مصلح آن تنقل به پسته و بادام مقشر و مانند آن و یا میخوش باشد و آن در حرارت بغایت کمتر بلکه آن بارد ترین
انواع آنست و مسمی بقهوه است مضعف اشتهای طعام و صالح برای گرم مزاج و غیر موافق پیران و یا حریف باشد و آن در نهایت حرارت قوی الصعود
بسوی سر موافق سرد مزاجان و صاحبان ریاح **و اما** اختلاف بحسب زمان پس هر قدر که قریب العهد از صنعت باشد در حرارت کمتر و در رطوبت بیشتر
مسمن بدن مولد خون بیشتر موافق صاحبان امزجه حاره و یابسه بود و هر قدر که عهد آن بعید از آن باشد و کهنه بود حارتر و مجفف تر و موافق [illegible] مرطوب
مزاجان و پیران و صاحبان قولنج و معده و جگر و دماغ قوی بود و این بود صنعت اقسام مفرد آن و اما چون ترکیب بعض آن ببعض نمایند [illegible] آن
بحسب ترکیب مختلف باشد و اقسام آن بسیار گردد چنانکه مفردات نبیذ که مذکور شد هفده قسم ست پس چون بترکیب ثنائی مرکب سازند یکصد
و سیزده قسم حاصل شود و چون ترکیب ثلاثی دهند سه صد و سی و هفت قسم حاصل گردد و چون ترکیب رباعی کنند پانصد و هشتاد و دو قسم حاصل شود و چون
بترکیب خماسی ترکیب سازند سه صد و شصت قسم حاصل شود و جمله بیک هزار و چهار صد و نود رسد پس بهترین اقسام آن و موافق ترین آن در تولید خون صحیح
و تقویت حرارت غریزی آنست که احمر ناصع معتدل خوشبو متوسط میان کهنه و نو باشد پس احمر قانی غلیظ خوشبو که آن کثیر الغذا و مولد خون بسیار است و اما
سرخ غلیظ قابض قلیل الجوده از همه ردی ست و سرخ غلیظ شیرین عسر الانهضام بطی الانحدار مگر آن غذای بسیار دهد و اما زرد پس رقیق آن قلیل الغذا قوی الحراره
و غلیظ آن حادتر و سریع تر در صعود بسوی سر و محدث خمار صعب لاسیما کهنه آن غیر موافق گرم مزاجان و کسی که بر آن صفرا غالب باشد و لاسیما غلیظ شیرین
قریب بسرخ غلیظ شیرین ست و سیاه غلیظ قابض عسر الانهضام بطی الانحدار ست و چون هضم شود غذای بسیار دهد و مولد خون غلیظ است و سیاه رقیق قریب
بزرد رقیق و اما سفید رقیق مدر بول و صالح برای گرم مزاجان و مصدع ایشان نیست بلکه مسکن صداع حادث از عفونت اخلاط اردی در معده است و [illegible]
ضرر نکند و ابدان گرم مزاجان را فربه نماید و زرد و احمر ناصع کهنه موافق صاحبان صفرا و خون نیست بهر آنکه مورث صداع و تپ و ضربان گوش و لهیب و
دخار شدید عسر التحلل در ایشان ست و زرد و سرخ کهنه صرف موافق سرد مزاجان و کسی که بر آن بلغم غالب باشد و در ایشان مولد خون محمود و سفید رقیق و
کثیر المزاج و نو موافق ایشان نیست و در ایشان ریاح و نفخ پیدا کند و معده ایشان ضعیف کند و اما ابدان معتدل المزاج را زردی و احمر ناصع متوسط
چون باب معتدل آمیزند موافق بود بسبب تولید خون محمود و شرب آن بقدر معتدل ایشان را نفع بیشتر کند و سائر آن مضر ایشان ست و اما کسی که
بدن آن خلاف این باشد و کسی که در معده و امعای آن صفرا بسیار باشد و مزاج آن بدین گرم گردد و یا آنرا صداع با حرارت در گاه آن پیدا گردد پس
احمر ناصع و زرد کهنه آنرا بغایت ردی ست و لیکن سفید رقیق مائی آنرا مضر نیست و همچنین در ابدان حاره و تابستان و کسی که قریب آن تعب شده باشد
و اما کسی که در معده آن بلغم و ریاح یا جگر و احشای آن بارد یا در آن سدد باشد پس شیرین غلیظ و نو آنرا موافق نیست و منفعل نشود و از معده بسرعت
منحدر نگردد لاسیما شیرین غلیظ که آن در معده صحیح هضم نشود مگر بعد زمانی دراز چه جائی که در معده مریض لیکن سرخ و زرد آنرا نیکوست و اما کسی که عصب آن
ضعیف باشد و یا در آن مرض بود پس اقسام نبیذ آنرا ردی ست بهر آنکه بالخاصیت مضر دماغ و اعصاب ست بسبب تخدیر و ارخای آن و همچنین جهت کسی

که صداع آنرا بسرعت عارض شود و یا در دماغ آن مرض دیگر باشد چنانچه بقراط گفته که نبیذ مطلقا مضر امراض سر ست و مائی کثیر المزاج مرطب معده
نبیذ الزبیب
یابس و مولد نفخ و ریاح در معدهٔ رطب ست و صرف محدث ثقل در سر و عطش و اختلاج در صدغین بسبب حرارت موذیه است **نبیذ الزبیب**
یعنی نبیذی که از مویز بسازند و آنرا بفارسی مویز آب گویند گرم در دوم و تر در اول و گرمی آن از گرمی شراب مشمس و مطبوخ و اسود غلیظ کمتر و گویند
قوت آن قریب بقوت خمر مگر آن در حرارت و سخونت کمتر و در تخفیف شدید تر از خمر ست و ایضا مولد صفرا و مسخن قوی و نافع صاحبان مزاج بارد و اگر دران
افاویه انداز ند فعل آن قوی گردد و رطوبت معده را نفع کند و گاه اسهال آورد و ایضا دران اندک قبض ست و خصوصا آنچه از مویز مع تخم بسازند معده را بغایت قوی
کند و شکم را قبض نماید و آن در غذا زیاده تر و خون متولد از ان متین قوی و غلیظ تر از خون متولد از شراب و قریب تر در استحاله بسوی سودا مسمی بعکر دم لهذا کسی که آنرا امراض
سوداوی مثل ابتدای سرطان و مالیخولیا و توحش و اورام طحال و مانند اینها باشد از ان اجتناب نماید و موافق صاحبان ذرب بسبب ضعف معده است و کسی
که از شرب شراب مطبوخ بسرعت ملتهب گردد و چون دران عسل اضافه کرده بسازند پس از عسل زیاده مسخن آن و نفوذ آن بسوی اقطار بدن و تقویت
آن وادرار بول نماید و بسوی دماغ سرعت کند و برای کسی که غذای آن بسوی اقطار بدن آن نفوذ نکند نیکوست و باید که تدارک ضرر آن باخراج سودا و اخلاط
غلیظه و فصد نمایند و گیلانی گفته نبیذ مویز موافق ست جهت کسی که آنرا ضعف عصب و امراض بارد باشد و مدر بول و کاسر ریاح و مسخن گرده و مثانه و مخرج فضول
و مثانه آنها و مهیج باه و دیر هضم و مولد استسقای لحمی و مصلح آن افاویه و مدرات و بقول کازرونی و صاحب جامع نبیذ زبیب تنها بهتر جهت تقویت معده و
قابض تر برای شکم از شراب مطلق ست و اما نبیذ زبیب معسل پس عسل اسخان و قوت و سورت آن در صعود بسوی سر و نفوذ در جمیع بدن زیاده کند و قبض آن
کم نماید و درین صورت تقویت آن برای معده کمتر گردد و لیکن ادرار بول و کسر ریاح زیاده کند و صالح تر جهت سینه و ریه گردد و بعضی متاخرین مینویسند که نبیذ مویز
مفتح سدد و هاضم و چون قدری عسل اضافه نمایند منقی سینه و ریه از اخلاط لزجه میباشد و چون حماما هنگام جوش اضافه کنند برای جوع البقر و تقویت هاضمه
و بدن نافع و آن سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداوی و احتراقات و اورام سوداوی ست و صنعت معسل آن اینست
که بگیرند مویز منقی لحیم ده رطل و شسته در آب صاف شیرین چهل رطل اگر سرما باشد سه شبانه روز بگذارند پس در دیگ صاف کرده جوش دهند تا مویز مطبر گردد و خوب
پخته شود پس مالیده صاف نموده در دیگ شسته بجوشانند تا دو ثلث برود پس عسل مصفی کف گرفته یک رطل بران انداخته جوش دهند تا بقدر عسل برود
در خرقهٔ کتان از زنجبیل و قرنفل و دارچینی و عود هندی و مصطکی و زعفران و سنبل الطیب هر یک نیم مثقال یا یکدرم جوزبوا ده عدد سائیده صره بسته در دیگ
از ابتدای طبخ آن انداز ند و ساعت بساعت آن صره را بمالند تا از افاویه سوده اندک بیرون آید پس بردارند و صاف کرده در ظرفی سه ماه سر آن بسته
نبیذ العسل
بگذارند شربت آن ربع رطل با مثل آن آب **نبیذ العسل** و آنرا شراب عسلی نامند گرم در سوم و خشک در دوم و بسیار گرم از خمر و یبوست آن بیشتر از ان و محلل
اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت سرد مزاجان و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع
و استعمال آن در شمس و بلد بارد نسبت اقوا صاحب جامع نبیذ عسل بنفسه قوی الاسخان سریع الاستحاله بصفرا مضر بصاحبان مزاج گرم و صالح به پیران و بلغمی مزاجان
و آن موافق ترین نبیذ با کسانی ست که ایشان را ضعف عصب و امراض بارده باشد و بقول گیلانی شرب آن بر نهار مولد صفرا و محدث خمار بیشتر از خمر و مصدع
و اولی آنست که تنقل با نار میخوش و بهی سازند و اگر از ان خمار عارض شود علاج آن بخوردن فواکه ترش مثل حصرم و تریج و امثال اینهاست و آن مضر باصحاب جگر حار و نحیفان
نبیذ السکر
و کسانی که خون در بدن ایشان کم باشد و گویند که آن منشف رطوبت معده است خصوصا با ادویه و مرطوبین و صاحبان امراض بلغمی را نفع بین کند **نبیذ السکر** که از شکر
یا آب نیشکر یا قند و فانید بسازند گرم و خشک و رقیق و لطیف تر از نبیذ زبیب و گویند رقیق تر از نبیذ و شراب و نافذ تر و بعضی گویند که آن اقرب به نبیذ و شراب افعال رقیق قوی و صالح
برای صفراوی مزاج و جهت سینه و ریه و آلات تنفس و مسمن بدن و مسخن آن و نافع گرده و مثانه و حرقت البول و عسر آن و مسهل شکم و مانع قولنج غیر آنکه نبیذ شکر
نبیذ الفواکه
سریع التصدیع و نبیذ فانید جید برای صدر و ریه و اوجاع کم حادث از اخلاط خام و موافق ناقهین و صاحبان سودا و مولد حکه و جرب و مصلح آن برای گرم
مزاجان سکنجبین که مرطب و مبرد باشد باید کرد و گویند که محرق اخلاط صفرای کراثی و زنجاری و باعث صداع مصلح آن لیمون بهی انار باشد آن **نبیذ الفواکه** از آب

میوه‌ها مثل آلو و زرد آلو و آب به و شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب ست و بسرعت مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر و مصلح آن ادویهٔ بارد
و خوشبو و عسل و گویند که نبیذ مرتب از انار شیرین و فواکه دیگر لطیف مگر آنکه سکر آن قلیل و تفریح آن کثیر و موافق صاحبان دماغ و جگر ضعیف و معمول از آب فواکه
شیرین در سیده مسکر بسکر بعض شراب غیر آنکه سریع الفساد ست و آنرا قوت نیست **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند گرم و خشک تر از زبیبی
و موافق پیران و بلغمی مزاجان و ثقیل و مولد جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط ست و گویند بهترین آن ماخوذ از رطب ست گرم و تر
و غذای بسیار دهد و بدن را فربه کند و صالح برای معده قوی و آن غلیظ از سائر نبیذهاست الا دوشابی و انچه از ان کهنه باشد آن در غلظ کمتر و در اسخان بیشتر ولاسیما
دوشابی و محدث سدد و مولد خون کدر سوداوی مضر دماغ و حواس و عصب و معده و مصلح آن مکیدن انار میخوش و شیرین و آن بسرعت صداع آور و خصوصا
در امزجه حاره و مصلح آن مکیدن سفرجل و گویند که نبیذ خرما و دوشاب غلیظ مولد نفخ و ریاح و قراقر مگر آن موافق صاحبان قولنج ست و برای کسی که معتاد آن باشد
و اسهال شکم نماید و تابستانی آن بهتر از زمستانی ست و دستور صنعت آن چنین نوشته اند که بگیرند رطب یا تمر در هر بست رطل آن پنجاه رطل آب اندازند و آب
را و آنرا خوب جوش دهند پس خرما دران انداخته برهم زنند تا منحل گردد و صاف نموده در دیگ شسته مرتبهٔ دوم بجوشانند تا آنکه سی رطل بماند پس داذی سه اوقیه
دران انداخته خوب دران بمالند و در ظرف گلی مقفر کنند و دران جوزبوا و قرنفل و قرفه و زنجبیل و قاقله و زعفران اندازند و دو روز صبر کنند پس گل حکمت نموده تا
ده یا پانزده روز بگذارند **نبیذ البسر و البلح** گرم در اول و خشک در دوم و بهتر از خرمائی و بعد از زبیبی خوشبوتر و بهتر از سائر نبیذهاست و مقوی فم معده بسبب عفوصت
که اندران است و حابس قی و اسهال و مدر بول و مخدر از مع . . . بسرعت الا آنکه شد یا اثمار و در سکر بطی تر ست و چون سکر آرد زوال آن بدیر گردد **نبیذ الدبس
والسیلان** که شراب دوشابی نامند در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی ست و گویند که نبیذ دوشاب پس بهتر آن آنست که از سیلان رطب بسازند
و آن گرم و تر ست حرارت آن کمتر از تمری و در انحدار بطی تر از ان و مولد ریاح بسیار در دی برای معده خصوصا صاحب حدت آن و بعضی مینویسند که انچه از دوشاب
سازند آن موافق سینه و ریه از نبیذ تمر ست و مولد سدد و احشا ولاسیما نزد معده لک مولد نفخ و ریاح الا آن ملین طبع و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صنعت آن
اینست که بگیرند ده رطل دبس و بابست رطل آب جوش دهند در دیگ پاکیزه تا بست و پنج رطل باقی ماند و کف آن بردارند بعده داذی سه اوقیه دران
انداخته بمالند و دو روز صبر کنند تا منحل گردد و قوت داذی برآید پس در دیگ گلی دیگر انداخته بگل حکمت گرفته بگذارند تا در هفته یا ده روز برسد و معلوم ست
که نبیذ خرما و دوشاب و فانیذ و مانند آن و خیم ثقیل مولد نفخ و قراقر اند خصوصا هرگاه که رطب سرمائی قلیل النضج باشد و اما چون نضیج مشمس باشد در نفخ اندک بود
و غذا بسیار دهد و اسهال آورد و تسخین نماید و آن مضر معده و امعاست بسبب غلظ آن مگر آنکه اصلاح آن بمصلح نبیذ تمر سازند و بالجمله افعال این نبیذها
مختلف میشود بحسب اختلاف مواد آنها از جودت خرما و دوشاب و دبس و سیلان و رداءت آنها و بهترین آنها بدن را فربه کند دران آنقدر افزاید که
در خمر یافته نشود و خصوصا شیرین تازهٔ آن و بران تنقل با نار میخوش کنند دردی آن مولد خون سکر ست **نبیذ التین** که شراب انجیر ست سخن بدن و مسمن آن
موافق سینه و ریه و گرده و مثانه و دافع فضول از بدن بادرار و محلل ریاح و قولنج و دوام شرب آن بسبب کثرت دفع فضول بسوی خارج و مولد شپش و حکه و جرب
و اصلاح آن در گرم مزاج بمبرد و مطلب سازند **نبیذ نارجیلی** بقول صاحب جامع انچه از درخت نارجیل بشرط یا قطع آن سیلان کند شراب مسکر ست
پس قیاس واجب میکند که سخن ملین نافع درد کمر و گرده حادث از اخلاط بارد باشد و بعضی گویند که آن جالی صدر و ریه و جید تر در اسکار ست و معتبر تا رجیل
غیر رسیده مثل شیر میباشد دران اندکی سکر و تفریح ست و همچنین آبیکه از شجر آن سائل کنند و آنرا بهندی تاڑی گویند بهترین آن تازه و مشمس بشکر شیرین کرده
قریب عجل ثمر ست **نبیذ داذی** مصدع غیر موافق پیران و صالح برای صاحبان بواسیر ست **نبیذ ارز** که بفارسی بوزه نامند و در مصر مزر دانند و آن نبیذ
ذرة و برنج وجود گندم و سائر حبوب ماکوله است گرمی آن از سائر نبیذ ها کمتر و مسهل شکم و مدر بول و سکر آن اندک و مضعف باه و هاضمه و مسقط شهوت مصلح آن
زرد و فق آن با عسل و طبخ آن با افاویه و مصدع و محدث سبل و ظفره و مضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و بقول گیلانی نبیذ معمول از برنج شدید السکر قابض شکم محرک شهوت
طعام و مورث سبل و قاطع جماع و اگر با عسل سازند تحریک جماع در ظهور بیین کند و مضر برای کسی که بر طبیعت آن خشکی غالب باشد و مصلح آن آنست که با داذی ماهی

و رطوبت سرطانات بزنند نبیذ حنطه و شعیر یعنی نبیذ مرتب از گندم و جو بدانند آن از حبوب ضعیف است به هضم را قوی کند و نه ریاح را پراگنده نماید و نه بکدام اشربه
و تطییب نفس رسد گران اسهال شکم نماید و آن مفسد باه و مسقط شهوت و مدر بول و مولد نفخ و ثقیل بر معده است و کثیر السکر از دوگاه سکر دوی آورد و اصلاح آن تسویق
بعسل و تطییب بافاویه علی قدر حاجت است و کازرونی نوشته که نبیذ معمول از گندم و جو و آنچه شبیه بآنهاست بعید تر از قوت شراب است باوجودیکه قدری اسکار
و تطییب نفس مینماید لیکن سزاوار نیست که از ان طمع در حل نفخ و دفع غذا نمایند بلکه حل شکم و ادرار بول کند پس بعض نفخ کند و گیلانی مینویسد که نبیذ گندم و یا جو کثیر النفخ
مثقل و گویند سکر نیارد و بالجمله آن ردی است و بعضی گویند کانچه از گندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کننده رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند
نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضم است **نبیذ الدخن** سکر قوی آورد و اشتها و هضم را فاسد گرداند لامقوی معده و منقی آن از رطوبت و قابض شکم و قاطع باه است و
آن ردی مولد خلط مثقل مصلح آن عسل بعد از انکه مروق کنند و شرب آن هنگام انهضام طعام **نبیذ متخذ از جو و حب ندم** معمول بالعسل مولد نفخ و ریاح و مضر جگر و ریه
باید که کهنه آن بیاشامند **فصل نون با تای فوقانی نتا** بفتح نون و تای فوقانی هندی و الف اسم هندوان است **نتر بالا** بکسر نون و فتح تای فوقانی و سکون
رای مهمله و فتح بای موحده و الف و لام و الف و باضافه یای تحتانی مجهول بعد نون یعنی نیتر بالا نیز آمده و آن گیاهی است که از طرف گجرات می آرند و حکیم
شریف خان مینویسد بعضی گویند که نالی هم اسم همین است لیکن انچه معلوم شد نالی از اسمای مشترکه است که بر نتر بالا هم و بر دوائی که مذکور شد هم اطلاق میکنند و نتر بالا
کمیاب است و عوض او شاخهای نیلوفر خشک کرده میدهند بالجمله گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و سبک است و مشهی و هاضم طعام و دافع رکت ست
و فساد صفرا و بلغم و سوزش اعضا و دامیل و شور و فساد خون و نقوع آن برای تپ بلغمی مفید و اهل هند بقدر دو دام در سه پاو آب جوش داده بر کاه نیم پاو آب
بماند صاف نموده مینوشند و شام بازهمان جوشیده را در یک نیم پاو آب جوش میدهند که نیم پاو بماند صاف نموده می آشامند در مدت یک هفته رفع سنگرهنی بر
طرف میسازد و غذا کهچری و دال خشکه **نتم** بفتح نون و تای فوقانی هندی و سکون میم اسم هندی برین است که در جیم مسطور شد و نیز اسم ناگرموته است **فصل نون
با جیم نج بشیاک** اسم گل کنا کرینڈی است **نجره** شیر تازه که دران روغن گاو افگنند و آب گرم و طعامی که میان و تیره و عصیده بود **نجلا** بکسر نون و ضم جیم
فارسی و فتح لام و الف اسم لیچی است **نجلانا ملا** بنون و جیم فارسی و لام و الف و فتح نون و الف دوم و سکون میم و فتح لام دوم و الف اسم سرو است **نجهتر**
اسم جو کاست **نجم** و نجیم اسم نیل است و هر گیاهی که بی ساق باشد بفارسی بیاره و بهندی نیل و بعربی نجم نامند **نجیب** اسم جنس پوست نباتات است و
بخصوص سلیخه است **نجیر** اسم نیل است **فصل نون با حای مهمله و خای معجمه نحاس** بضم نون و فتح حای مهمله و الف و سین مهمله اسم عربی مس است
نحاس صینی طالیقون مصنوع است **نحاس قبرسی** مس سرخ مائل بزردی است **نحاس محرق** روسختج را نامند **نحام** بضم نون و فتح حای مهمله و الف و میم
بترکی و فارسی انقود و برومی فیوماطین گویند و آن قسمی از پرندگان آبی است از قاز کوچکتر و از بط خرد بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی و مائل بزردی بسیار
فربه و اکثر در کناره بها در ابها میباشد شیخ سیفر ماید بعضی اطبا تعریف گوشت آن بسیار میکنند شارح گوید که از ایشان ابن ماسویه است که گفته گوشت نحام اکرم لحوم
طیور و افضل آنهاست گرم چرب مقوی جسم مشدد برای طعام و مزید منی و مصلح جسم است و گویند بیضه آن ملینطبع غیر منهضم و بعضی مینویسند مزاج آن گرم و تر و بهنیت بران غالب و بسیار
بدبو و مولد خون متین و منی چون هضم یابد و مقوی جسم و بدن و محرک باه و مسخن گرم مزاجان و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق و براز مصلح آن در سرکه پختن و یا کشک جو
و فانید بعد از ان نیز تناول نمودن و عین بانحدار آنست و جهت سرد مزاجان و پیران مفید **نحل** بفتح نون و سکون حای مهمله و لام در مگس عسل گذشت **نخاع**
بضم نون و فتح خای معجمه و الف و عین مهمله در حرام مغز ذکر شد **نخاله** بضم نون و خای معجمه مفتوحه و الف و فتح لام و سکون ها در سبوس مسطور گشت **نخل** بفتح نون
و سکون خای معجمه و لام و آنرا نخیل بزیادتی یای تحتانی بعد خای معجمه نیز گویند و بعربی شجره طیبه نیز نامند و آن درخت خرماست و در اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم نیز
میروید و جمیع اجزای آن قابض است و قوت نخل منقسم بر اجزای آنست و اما جوهر عصاره شاخهای آن و جمار آن و طلع آن مرکب از جوهر آبی فاتر و جوهر ارضی بارد
است و پوست طلع آن مسمی بجفری و کفری و قبض شدید تر در طعم اجزای نخل قوت قبض و تجفیف است و بیخ آن تجفیف بی لذع کند و تشدید و جمع نماید و جمار و طلع و
خرما و اقسام آن هر یک بمقام خود با فصل مسطور شده **نخو** اسم فارسی است و بعربی حمص و بترکی نوخود و بیونانی ارابیس و اربخو و بهندی چنه و سبز آنرا بونت گویند

و آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن تا یک ذراع و با شاخهای بسیار باریک بران برگ ریزه و مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته و در هر غلافی از یک تا دو حبه بهترین آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و گویند که در کشت آن مار و حیوانی دیگر داخل نمیشود بسبب شدت نمکینی برگ آن و بری آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ کوچک و ثمر آن باندک تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی چند قسم میباشد چنانچه سفید و سرخ و سیاه و کرسنی قسم سفید آن بزرگ دانه ملایم و قسم سرخ سخت و کوچک دانه و قسم سیاه معتدل میان هر دو و بقول کازرونی کرسنی شبیه بکرسنه در مقدار و رنگ ست و بعضی گویند بری را کرسنی نامند و گیلانی نوشته که نخود مرکب از جواهر مختلفه ست بهر آنکه دران جزو بورقی ست که بآن تلیین و تقطیع کند و آن جدا میشود بطبخ زیرا که امتزاج آن بباقی اجزا ضعیف ست و ایضا دران جزو تلخ ست که تفتیح سدد کند و این نیز اکثر جدا میگردد بطبخ و دران رطوبت فضلیه ست چنانچه در سائر حبوب و این در نخود بسیار ست و لهذا آن نفخ بسیار میکند و این رطوبت غلیظ ست تحلیل نمیشود بلکه باقی میماند تا آنکه در عروق نافذ شود و لهذا در انعاظ فائده میکند و از ان منی و شیر پیدا میشود و بدینجهت نخود از اغذیه مقویه برای باه بغایت ست بالجمله بقول شیخ الرئیس نخود سفید گرم و خشک در اول ست و سیاه قوی تر و حار تر بقول صاحب کامل و صحیح نه و منهاج سفید آن گرم و تر در اول و بقول شارح گیلانی نخود گرم و خشک در آخر اول ست چون خشک باشد و دران رطوبت فضلیه است چون تازه باشد پس آن گرم و تر ست و دران اندک خشکی ست و بری آن گرم تر و خشک تر ازانست گویند که بری گرم تر و دران اندک تلخی ست و بعضی گویند که بری آن گرم و خشک در آخر اول و نزد اقراباذ گرم در دوم و خشک در اول و سبز تازه آن تر در اول و قوت آن تا سه سال باقی میماند الحاصل بقول شیخ و شراح قانون نخود بری حاد تر و تلخ تر و در تسخین شدید تر و در قوت فعل بستانی کند لیکن غذای بستانی جید تر از غذای بری ست و سیاه و قسم آن یعنی بستانی و بری مفتح ملین منضج ست یعنی آب آن و نیز دران تقطیع ست و غذا قوی تر از غذای باقلا و دیرتر در لذت شدید تر و بستانی غذای نیک دهد و چیزی در امثال و اشکال آن نیست و آنچه مشاکل آن از حبوب ست از ان غذا بسیار جهت ریه دهد و بسبب تفتیح آن و جلای آن و تلیین آن که دران از حرارت لطیفه است موافق ریه است و لهذا آنرا غذای بسیار دهد یعنی چون از ان حریره ساخته بنوشند و تر و تازه آن در تولید فضله زیاده تر از خشک آنست و کثیر الریاح و طلای آن جالی منش و محسن رنگ و کذا خوردن آن زیرا که استعمال آن از داخل بسبب تفتیح و نفوذ آن اعانت بر حرکت خون بسوی ظاهر بدن و رنگ را نیکو گرداند و از خارج بجلای آن و گفته اند فعل کند و گویند از خاصیت نخود سیاه است که چون در اول ماه بعدد ثآلیل نخود گرفته و هر یک نخود بر سر هر ثولول مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را بسوی پس پشت خود انداز ند در آخر آن ماه آن ثآلیل برطرف میشود و آن جهت اورام حاره و صلبه و سائر اورام و آنچه در غدد واقعند نافع و اگر با آب پخته با عسل ضماد کنند و رم خصیتین را نفع کند و روغن آن نافع قوبا و آرد آن جهت قروح خبیثه و سرطانیه و حکه مفید و مغسول نخود و کرسنی جالی و برب منضج و قوبا ست و چون آرد آن با عسل سرشته ضماد کنند تنقیه جراحات و قوبا و قروح سرطانی کند و چون از ان غسول سازند حکه سر و بدن را ببرد و قروح سر را پاک گرداند و نافع درد کمر ست و ریختن طبیخ آن بر مواضع غدد و شرب نطول آن جهت امراض بارده و رطبه در مفاصل نافع و آن جهت بثور رطبه سر نافع و شرب و نطول آن جهت درد ضرس مفید و نافع اورام لثه حاره و صلبه و اورام زیر گوش ست و چون نخود را بخایند و در چشم چکانند نافع ظفره چشم ست چون بدان مداومت نمایند و آن مصفی آواز ست و بریان غذا بهتر از هر چیز دهد و برای آن حریره از ان میسازند و آن نافع ست چون در ان قروح باشند و از ان حریره ساخته با شیر بدهند اگر تپ نباشد و با ... اگر تپ باشد و کسی که آواز آن بسبب خشکی ریه گرفته باشد از نخود سیاه با شیر حریره ساخته بنوشند که آن فی الحال اعاده او کند و چون نخود و انجیر پخته بخورند جهت سرفه نفع کند و طبیخ آن نافع استسقا و یرقان سدی و کبدی ست و باید که در پختن آنرا بسیار حرکت ندهند بهر آنکه دران دو جوهر اند که هنگام طبخ مفارقت میکند چنانچه در قول بقراط می آید و لهذا آبیکه دران نخود پخته شود بهتر از جرم مطبوخ آنست و از خواص آنست که آن اعانت بر نضج لحم کند چون با آن بپزند و آن منقی ست خصوصا کرسنی آن و سیاه مسدد جگر و طحال ست و باید که نخود را نه در اول طعام نه در آخر آن خورند بلکه در وسط آن و چون نخود سیاه و طعام یا در اثنای طعام بخورند بسرعت تحلیل شود و نیک هضم یابد و فعل نیک سازد و بعد طعام طافی گردد و مزاحمت چنین نماید و بر فم معده گرانی آرد و باید که تناول کننده آن بالایش اندک شراب بنوشد تا گرم مزاج خورده و بران گرانی آرد و یا مزاحمت کند عقب آن جوارش کمونی یا فلافلی بخورد و اگر گرم مزاج باشد بالایش سکنجبین یا خشخاش بخورد و آشامیدن آب طبیخ نخود سیاه با روغن بادام تلخ و روغن ترب و کرفس سنگ گرده و مثانه بشکند و اخراج جنین نماید و آن جهت قروح مثانه و گرده ردی ست و در منع باه افزاید خصوصا چون طبیخ آن با گوشت مبدی بکار برند و لهذا اطلف و اقوال دواب و شتران از نخود میسازند و نقوع آن بقوت نعوظ می آرد و چون نشا بنوشند و چون نخود را بخیسانند و خام تر از آن بخورند بالای آن آب منقوع

آن با قدری عسل بیاشامند بر ناشتا و اداء غذا زیاده کند و ذکر را قوی گرداند و برای سرد مزاج در شراب خیسانند و انعاظ بسبب غذائیت حاره و تولید ریاح و نفخ منعظ
میکند و تقویت حرارت غریزی و تنبیه شهوت می نماید پس آن افضل اغذیه درین باب ست و اد ویه جماع محتاج به خصال ست اول آنکه طبیعت ماکول ملایم طبیعت
منی باشد دوم آنکه کثیر الغذا باشد سوم آنکه ریاح و نفخ پیدا کند پس سزاوارست که غذا برای جماع جامع این خصال باشد و آن موجود در نخود و زرده نیمبرشت ست و خوردن آب
مطبوخ کل اقسام آن ملین شکم و مفتح سدد گرده است خصوصاً سیاه و کرسنی و همچنین نفس نخود و بعضی گفته اند که اگر کسیکه آنرا در سرکه بخیسانند و ناشتا خورده تا نیم روز بران صبر نماید
کرم شکم را بکشد و خصوصاً نخود بری و بقراط گفته که در نخود دو جوهر اند که هر دو جدا میشوند بطبخ یکی ازان هر دو نمکین که تلیین شکم کند و دوم شیرین که ادرار بول و حیض نماید و سیاه در
ادرار قوی ست و در شیرین نفخ ست که بسبب آن نفخ که در هضم ثانی جدا شود هیجان باه کند و دیگر متاخرین می نویسند که بستانی آن مقوی ریه و کمر و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منبه اشتهاست و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت ست و بالخاصیت جهت درد سینه
و قروح ریه نافع و چون هریسا ازان مرتب ساخته با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه ست و خوردن برشته
آن که سرد نشده باشد جهت بواسیر و موی آزموده و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی تر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت تحلیل ریاح و جذام
نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه و تحیی اعضا و امراض مفاصل و تقویت موی نافع ست و شرب نخود بری منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده
است و ضماد آن جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بناگوش و خصیتین و نخود مضر قرحه مثانه مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصاً تازه آن مصلح آن جوارشات
مذکوره و زیره و شبت و گلقند و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و نوشیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضرست و روغن نخود گرم و خشک در سوم
تند و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و درد های بارد و جذام و امثال اینها بغایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ
رخسار و آواز و طلای آن جهت تقویت باه و رفع نمش و کلف و امثال اینها مفید و منافع و مضار نان آن در نان نخود مسطور شد و خواص نخود بقول اهل هند در چنه ذکر یافت
نخود والوندی و نخود مریم زراوند مدحرج ست نخوسی اسم فاشرا ست **فصل نون با دال مهمله** ند بفتح نون و سکون دال بفارسی کشته گویند و آن دوائی ست
مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن نجاشی اند و برای خلفای عباسیه ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست ترنج با
برگ آن اجزای مساوی کوفته بیخته با هموزن تمام ادویه و بقول بعضی با دو وزن آن نبات سفید بگلاب یا آب مرزنجوش سرشته اقراص سازند و بعضی مانند شمع فتیله دراز میسازند
در مجالس برای خوشبوئی میسوزانند و نیز از عود غرقی با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال و مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال میسازند و بعضی
مصطکی نیز داخل مینمایند و آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند مزاج آن گرم و خشک و مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی
معده و جگر و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون و رافع زکام ست **ند** بخور اند و اسم نبات در دان ست **نرغ** صعتر بری ست **ندگه** بکسر نون و دال مهمله
و سکون کاف فارسی و کسر دال مهمله دوم و خفای ها و فتح کاف و الف اسم بهنگ ثانی ست **ندکنیک** بکسر نون و دال مهمله و سکون کاف فارسی و کسر نون دوم و سکون
یای تحتانی و کاف اسم والکرکا یه ست **ندیجبست** بفتح نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و فتح نون دوم و جیم و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی اسم درخت مدیست
فصل نون با رای مهمله **نربسی** بکسر نون و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سین مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی جدوارست و بلغت هندیان نر بمعنی
دافع و خالص کننده و بس بمعنی زهرست و چون دوای مذکور دافع سم و خالص کننده بدن از غائله سمیت زهرست لهذا باین اسم مسمی گشته و در سنسکرت کنیر یا یعنی برای
خون خوب ست و ترو شم یعنی جدا کننده از زهر و بهته پرشو یعنی بر لسے قطع بن مرض مثل تبرست و ربوشا یعنی خشک کننده مرض و این قسم دوم زهر بچهناک ست و
سه قسم نوشته اند سفید و سرخ و سیاه و سفید را اشونت دشن یعنی هنگام شکستن چوب او مثل تار عنکبوت ظاهر شونده و سرخ آنرا رگت و شو یعنی از هر چهار طرف رنگ سرخ دارنده و
سیاه آنرا زمادش یعنی پر از شیر و این همه را از قسم بچهناک میگویند و بعضی گویند که دو روئیدگی ست با هم متصل که یکی را نر و دیگری را بن نامند اول شیرین مزه و تریاقیت
دارد و دوم تلخ و زهرست و بخش سفید و سیاه بود و یکطرف باریک و طرف دیگر گنده و گویند که سفید زبون و سیاه خوب بالجمله تیز و سرد بود و باد و بلغم و علتهای خونی و انواع
زهر رفع نماید و گوشت زخم بر وی اند و بقول بعضی جهت دملها و سده و مرض شکم نافع و بقول مجرب سعیطا و در شیر مادر طفل سوده جهت ام الصبیان سود مندست حکیم ابو القاسم

نخود والوندی
نخوسی
ند
ند
نرغ
ندگه
ندکنیک
ندیجبست
نربسی

نوشته که نرمسی از جنسهای رستنی کوهستان هندست و آنچه مشابه آن خالکسار در آمده گریست خشن مستطیل بعضی بقدر سه انگشت در طول و برابر یکی یا یک نیم انگشت در عرض که از طرف
کوهستان می آید و اگر از آن بسیار خورده شود سمیست بیاکند بخلاف جدوار که آن دو قسم باشد یکی آنکه هنگام سائیدن رنگ بنفشی میدهد و دوم مائل به تیرگی و این هر دو قسم
تریاقیت دارند و در نرمسی منافع جدوار معدوم لیکن در دفع درد گرده و تقویت آن تاثیر بلیغ دارد و مشهور همین ست که اسم هندی جدوار نرمسی ست لیکن الفرق بینهما
یظهر عند مشاهدتهما علی المحقق المجرب و لو کان ظاهر کلامنا خلاف المشهور و المشهور و آن نزد هندیان دافع کف و صفرا و تپ و اسهال طبعی و سرفه و قی ست و افعال و خواص
این بقول یونانیان در جدوار مسطور شد نرشیترا بضم نون و سکون رای مهمله و فتح بای فارسی و کسر شین معجمه و سکون رای مهمله دوم و فتح تای فوقانی و الف و ها اسم لود فولاد
است نرتیقس بفتح نون و سکون رای مهمله و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و ضم قاف و سکون سین مهمله بقول بولس نباتی ست شبیه بحنظل و جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت
گرم و با خشکی بسیار سعوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنها مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بعضی از بولس نقل کرده اند که درین دوا حرارت
اندک ست و یبوست بسیار مع عفوصت و خاصیت آن نفع رعاف بدرجه غایت ست و منعش خون مجتمع در سینه است و منقوع آن قاطع اسهال کهنه است و شیخ نوشته که این
دوا حارست و از جوف آن شحم سبز قابض بهم رسد با زیت بر بدن بمالند ادرار عرق کند و نهادن آن در بینی قطع رعاف نماید و مغز رطب آن منعش خون مجتمع در صدر و مانع
اسهال مزمن و طلای آن با شراب نافع گزیدگی افعی ست نرجاچهیری بکسر نون و سکون رای مهمله و فتح جیم و الف و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله
دوم و سکون یای تحتانی اسم دوب سفید ست نرجهرم اسم ویرول ست نرجس معرب نرگس ست نرد بروزن فرد چیزی مرکب ست که بشکل زر دمیسازند در مایعات
مناسب سوده بطریق طلا استعمال میکنند و معروف بطلای زردست و صفت آن اینست که بگیرند صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سفیداب و مرداسنگ
اجزای مساوی و کوفته بیخته با آب شیاف بزرگ بشکل زر دسازند طلای این نافع اورام حاره است و نیز نرد اسم درخت [illegible] است و بکار اولا آنرا درخت نرد شتم بکسر نون و سکون
رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و ها اسم ناگجر ست نرسک اسم فارسی عدس ست نرسیان دارو شیخ میفرماید گمان میکنم که در ان
تصحیف عرب ست و آن برسیان دارو بیای موحده است نه بنون و آن عصی الراعی ست و ابن جمیع در شرح این قول گفته اکثر کسی که نان دارد دو به کلام کرده آنرا
در حرف بای موحده وارد نموده و جز این نیست که رازی آنرا در کتاب استنباط الاسماء از حاوی در باب نون وارد کرده پس شیخ الرئیس توهم نموده که تعریب [illegible]
برین متفق اند و شارح کازرونی نوشته که اگر شیخ لفظ عرب ذکر نکردی اولی بودی بهر آنکه این تصحیف شامل ست اطبا و غیرهم را از کسانی که بنون ذکر کرده اند نه بیای موحده
و در حواشی عراقیست که برشبان دارو لفظ فارسی ست معنی آن شبان دارو و شبان راعی ست و دارو بمعنی دوا و آن عصی الراعی ست و شارح گیلانی مینویسد
که اما تفسیر این اسم پس بر تقدیر اول یعنی بنون دوای منسوب بپادشاهی ست از پادشاهان فارس که اسم او نرسی بود و آن از ملوک الطوائف بوده و بر تقدیر
ثانی یعنی بیای موحده دوای راعی ست زیرا که شبان بفارسی راعی ست و اصل آن چوپان و این مناسب اسم عصی الراعی ست و شاید که وجه ظن بتصحیف این
جهت باشد نرگاو در گاو مسطور شد نرکچور بفتح نون و سکون رای مهمله و فتح کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و رای مهمله قسمی از کچور ست که مسطور شد نرگس
بفتح نون و سکون رای مهمله و کسر کاف فارسی و سکون سین مهمله اسم فارسی ست و معرب آن نرجس و آنرا عبهر نیز گویند و یونانی لبنوس نامند و آن گلی ست
معروف بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی قدحی که در میان آن بشکل قدح و پیاله کوچک زرد رنگ و اطراف آن شش عدد برگها سفید مائل بتدویر
این را نرگس نیز گویند و دوم مضاعف برگهای این زیاده و این را ماده و بشیرازی هفت زرد نامند و برنگهای دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن مثل سایر
دیگر و تخم و بیخ شبیه به پیاز و کوچک تر از آن و گویند بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کرده بکارند مضاعف میگردد و در قانون و شروح آنست که نرگس
دو قسم ست بستانی و بری و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ساق آن مجوف املس که بر آن برگ نباشد و برگ آن مائل بزمین و بیخ آن بصلی مستدیر مثل پیاز
ملبوس و مستعمل بیخ آن و گل آنست و گل آن مضاعف و غیر مضاعف میباشد و غیر مضاعف بری ست و آنرا نر نامند بخلاف آن مضاعف ست و آن نرم
در اول و معتدل در رطوبت و یبوست ست و گویند معتدل در گرمی و خشکی بقول ابهری گرم و خشک در دوم و خشکی و گرمی در پیاز آن قوی تر ست و گل آن کثیر
الحرارت والرطوبت باشد که تا سوم برسد و بقول بعضی گرم و خشک در سوم و تخم آن گرم و خشک در دوم و گویند اعدل اجزای آن جاذب از قعر بدن و مجفف

وجالی وغاسل ومحلل قوی و آن باز اصول غلاظ ست پس دران لامحاله رطوبت فضلیه باشد و چون مشدید ست جوهر آن لامحاله ارضی قلیل المائیت باشد و هر چیز که چنین باشد
آن عفص بود و چون حار ست پس آن لامحاله محلل باشد و هر عفص محلل ست و تعفیف آن لامحاله قوی ست و مائیت درین بسیار زاندک و آن گرم ست بهر آنکه بوی آن
قوی ست و حرارت چون در جوهر ارضی عمل میکند شدت می نماید فلهذا حرارت در بیخ نرگس شدید باشد و بدین جهت آن قوی الجذب و قوی الجلاست و بدین سبب
جذب خار و پیکان و جلای بهق و مانند آن میکند و بسبب رطوبت فضلیه که اندر انست آن غسل بقوت نماید و ضماد بیخ آن مخرج خار و پیکان ست خصوصا با آرد شلم و شهد
و جلای کلف و بهق کند خصوصا با سرکه و همچنین طلای آن با سرکه داء الثعلب را نفع بخشد و ضماد بیخ آن با عسل و کرسنه سرشته دبیلات که نضیج آنها دشوار باشد بکشاید و ضماد بیخ آن جهت تحلیل اورام
عصب نافع و چون بر ورم حمره طبوخ سازند از اله سرخی و تسکین درد آن کند و آن جراحات را خشک نماید و التزاق شدید آنها کند حتی که قطع وتر را و آن ملحم جراحات عظیمه ست الحام آن بر جه
که وترات مقطوعه را ملتحم سازد و با شهد سوده جهت سوختگی آتش و جراحات عصب و قروح فائره نافع و چون با کرسنه و شهد آمیزند چرک قروح را پاک نماید و ضماد پیاز آن
بر قروح اخراج ریم آنها نماید و همچنین ضماد بیخ آن اورام عصب و رگهای آن و اوجاع مفاصل را نفع کند و چون بیخ آن با عسل سوده ضماد کنند جهت امتداد اوتار مفاصل و عقبین
و جهت تشنج اعصاب چشم و اوجاع مزمنه عارض آن مفید بود و بعضی گویند که ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و با آرد گندم و شهد اخراج پیکان و
خار و امثال آن کند و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سفیداب و مردارسنگ جهت اورام حاریه و ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب
و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و ضماد آن با سرکه جهت آثار جلد نافع و آن مفتح سدد دماغ و نافع صداع رطب و سوداوی ست و مصدع صاحب سر گرم و چون
گل آن بویند جهت درد سر حادث از بلغم و مره سودا نفع کند و سدد سر بگشاید و نزلات بارده را ببرد جهت آنکه محلل قوی ست و بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان
آنرا زکام نشود مداومت بوئیدن گل نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع بثل و ناخنه را مفید و خوردن بیخ آن خام یا بریان
کرده یا جوش داده مهیج قی ست و همچنین آب مطبوخ آن و چون بیخ آن در شیر یکشبانه روز تر کرده خشک نمایند هیجان قی نماید و همچنین اگر از آب طبیخ آن نیم رطل یا
زیاده باد و اوقیه عسل بنوشند بلا مغص قی آورد و ابو سهل مسیحی گفته که بیخ نرگس چون دو یا سه عدد در طعام استعمال کنند هیجان قی بسهولت نماید و آن نافع اوجاع رحم و
مثانه است و چون چهار درم از آن با ماء العسل بخورند اسقاط جنین زنده و مرده نماید و شرب آن قاتل کرم شکم و مخرج آنست و بقول شریف چون بیخ آن سه عدد در شیر
تازه یکشبانه روز تر کرده بیرون آرند و سائیده بر ذکر عنین سوای حشفه طلا نمایند قائم گرداند و فعل عجیب نماید و اگر با بیخ ساده آن مالش و تقضیب نمایند سطبری آن زیاده
ترکند و دران رطوبت فضلیه محرک باه ست و مضر گرم مزاجان و مصدع و مصلح آن بنفشه و کافور و بقول صاحب منهج مضر دماغ حار مصلح آن نیلوفر و گل آن در
هما افعال مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک نیم مثقال بدل آن خیری و روغن گل آن که مانند روغن گل چهل روز در آفتاب داشته و در میان این مدت چند بار
تبدیل گل آن کرده باشند بقول شیخ در احوال روغن یاسمین ست لیکن از ان ضعیف تر بهر آنکه قوت گل این ضعیف ست واما اگر روغن از بیخ نرگس گرفته باشند
قوی تر باشد در افعال منسوب بسوی آن بیخ در روغن گل آن نافع عصب و صداع رطب و سوداوی ست و محلل اورام صلبه و بارده در حجاب چون بر سینه بمالند
و آن مفتح انضمام فم رحم و نافع اوجاع آنست و گویند که محلل و مسکن دردهای سوداوی و ریحی و رافع صداع ریحی و دافع اوجاع بارد و موافق امراض عصب و مصدع
گرم مزاجان و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه خوردن نیم درم آن با شیر تازه بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش مؤثر ست

ذکر انکرنی

ترکسیه طعامی ست گرم و تر صالح برای اصحاب کبر و ریاضت و مزید باه و مضر گرم مزاج و معطش صاحبان معده گرم و مصلح آن ترشیها و صنعت آن اینست که شوربا مرتب
ساخته بالای آن زرده بیضه مرغ می اندازند و با پسته و بادام مقشر مزین میسازند ترکندهی بکسر نون و سکون رای مهمله و ضم کاف فارسی و سکون نون و کسر دال
هندی و سکون یای تحتانی حکیم شریف خان و حکیم غلام امام مینویسند که دوای هندی ست مانند کنگهی لیکن سیاه و خرد تر از ان گرم و خشک دافع باد و بلغم و امراض بارده
و صاحب الفاظ الادویه بنا بر عدم تحقیق سنبهالو نوشته حال آنکه غیر اوست حکیم ابو القاسم نوشته که هر چند استاد علیه الرحمة و الغفران یعنی حکیم شریف خان ترکندهی
را غیر سنبهالو رقم فرموده اند لیکن خاکسار در ترجمه مدن بنود و غیره سه چهار کتب مفردات هندی مطابق قول صاحب الفاظ الادویه مرقوم یافته و مصنف
مصطفوی گفته که ترکندهی تیز و زحت و سبک و مقوی حافظه و مقوی موی و دافع بیماری چشم و قولنج و آماس و جذام و کرم شکم و تشهی ست و قسم دوم وی همچنین ست

مؤلف گوید که این افعال و خواص نیلا ست که ست که آن قسمی از سنبهالوست نرمکث بکسر نون و سکون رای مهمله و ضم میم و سکون کاف فارسی و تای فوقانی
اسم ابرک ست نرملا کاریت بکسر نون و سکون رای مهمله و فتح میم و لام و الف و فتح کاف و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و تای فوقانی اسم کهربا
است نرملی بکسر نون و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر لام و سکون یای تحتانی آنرا کتک پهل نیز گویند تخم درختی ست سیاه برابر درخت بکائن و کم و زیاده
برگ او مانند برگ کرنج و از آن کوچک و سبز و تیره رنگ و ثمر آن مثل جامن و در آن تخم شبیه به کچله و از آن کوچک تر و گویند که از قسم اوست لیکن فرق آنست که ثمر نرملی سیاه
و ثمر کچله سرخ میباشد و نیز در نرملی تریاقیت و در کچله سمیت ست سرد و خشک در دوم و بعضی گویند معتدل ست اگر آنرا سائیده در آب تیره اندازند بعد ساعتی صاف نماید
و طلای آن با آب نیم گرم گرد ناف درد شکم رفع نماید و اگر سائیده در چشم کشند بصارت افزاید و با عسل در چشم کشیدن نافع نزول الماء ست و اگر سائیده بمار گزیده دهند
فائده کند و چهار دانهٔ آن با آب تر کرده صاف نموده با قدری نبات شیرین کرده نوشیدن سوزاک را نفع کند و بستگی بول بکشاید و سوزش رفع نماید و تا هشت
عدد نیز نوشته اند لیکن چهار عدد اولی ست لیکن تا یکهفته خورند و سوخته آن سفوف کرده خوردن حابس خون بواسیر ست و اگر چهار دانهٔ آنرا در آب سائیده در
جغرات آمیخته در پیالهٔ چینی کرده پارچه بسته در شب گذاشته صبح بخورانند بستگی بول و سوزاک و سوزش و خون آمدن از مجرای بول دفع کند باید که تا یک هفته
بخورند و بعضی گویند که غذا جغرات و خشکه بی نمک بدهند فائدهٔ آن بتجربه رسیده و در کتب هند یه نوشته اند که نرملی را چهلا و چهوشه یعنی بچشم خوب ست و گنگهکا یعنی روشنی بخشند
و کرتولومیو و پرساد کا معنی این هر دو اسم اینکه آب غلیظ را صاف میکند میگویند که آن صفرا و کف و زهر و صفرا و تشنگی و بیماری آنرا زود فائده بخشند و هاضمه زیاده کند و از خواص دست
تصفیهٔ آب غلیظ و ثمر آن سیلان منی و چهره رگ و بیرنیه و زهر و درکند و تشنگی نشاند و بیماریهای چشم و روشنائی آنرا سود مند بود و با دورگت پت پیدا کند نرمه اسم قسمی
از پنبه است ثرد و شم اسم برسی ست نروک بفتح نون و ضم رای مهمله و سکون واو و کاف اسم فارسی ست صاحب جامع نوشته که آن بیخی ست از بیخهای
معروفه در حدود کرمان و خشیشهٔ آن در کوههای کرمان میروید و لاسیما در جائی که پلنگ در آن ماوای خود دارد و آن بیخ سفید رنگ بشکل لعبت بربری ست
و از آن بزرگ تر و بنات آن اول در ربیع که میروید برگ آن شبیه به برگ خربزه میباشد و چون بقدر یکشبر رسد شکل برگ آن متغیر گردد و مثل برگ کشنیز میشود پس
کسی که ارادهٔ گرفتن آن نماید باید که در ابتدای روئیدن آن هنگام بودن برگ آن شبیه به برگ خربزه نشانی قریب آن و حوالی آن نماید تا بعد تغیر آن از شکل اول بروی
اشتباه مکان آن نگردد و بعد از آن چون زرد گردد و سبزی آن منقضی شود بیخ آن کاول گرد از بیخ آنرا قلع نمایند و بیخ آنرا گرفته نگاهدارند و مجربی گفته که چون ارادهٔ
علم این امر نمایند که آن بیخ مقصود ست یا نه قطعهٔ آنرا بر سر دیگ جوشان نهند پس اگر جوش آن فی الحال ساکن شود پس همان بیخ باشد و اگر ساکن نشد آن نباشد
و بعضی از علامت خوبی آن اینهم نوشته اند که چون آنرا در تنور اندازند نانها از تنور بریزند و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ آن برنگ پلنگ
ابلق میباشد و خاصیت این بیخ ست که اگر زنی آنرا بقدر دو شعیره و تا یک طسوج بخورد و یا اندکی از آن حمول سازد و یا بر ران و یا بازوی خود تعلیق آن نماید هرگز حامله نگردد
و عاقر شود و چون قدری از آن بر ناصور نهند ناصور کم شود و در عظم دواء حجم آن افزاید و هر روز آنرا جدا کنند و بشویند و تبدیل نمایند و بتکرار سه چهار بار بر ناصور گذارند
تا آنکه بتمامه زائل شود و کسی که آنرا زیاده تر از طسوج بخورد آنرا ذوبول پیدا کند و تناول کنندهٔ آن مرد باشد خواه زن با وجود آنکه بمقدار مذکور نیز خالی از هزالی نیست و
گویند که پلنگ ماده بسیار عسر الولادت ست پس آنرا حق تعالی الهام به تناول این بیخ داده تا حامله نگردد پس نزد آن می آید و آنرا بلع می نماید و از خوردن
آن بار نمیگیرد و از شکم آن صحیح بر می آید لیکن رنگ آن بسبزی متغیر میگردد پس آنچه در سرگین آن یابند مثل آن چیزی درین خاصیت نیست و در فعل قوی تر از سائر
آنست پس می باید که در مواضع پلنگ در سرگین آنها بجویند و گاه در اکثر نواحی یافته میشود و کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که این دوا در کوهستان
کازرون نیز یافته میشود و آن درین افعال در آنجا معروف ست و نیز از خاصیت آن گفته اند که اگر آنرا زن در دست خود وقت ولادت بگیرد بر آن ولادت
سهل گرداند و باذن الله تعالی فی الحال بچه بزاید و اگر مرد قدری از آن بر ران خود بسته با زن که مجامعت نماید هرگز حامله نگردد و بعضی گویند که ذرور و تعلیق آن جهت نفث
خنازیر و ربیع الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب ستقمار شربت آن یک طسوج ست نرومتا بکسر نون و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول و فتح میم
و تای فوقانی و الف اسم نلی کوره است نروندا بکسر نون و سکون رای مهمله کسره واو و سکون نون دوم و فتح دال مهمله و الف اسم بهوت انکس ست نریاسا بکسر نون و

نرپاس دھوپا
نسارد
نسان
نسترن
نسترن زرد
نسترن سفید فارسی
نسج العنکبوت
نسر
نسرین

فصل نون با سین مهمله نرپاس دھوپا اسم صمغ نرتونیستک ست هندی بول و ضمع میتھل ست نرپاس بفتح نون و سکون رای مهمله و فتح بای تحتانی و الف و فتح سین مهمله و الف اسم
نسارد بکسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون دال اسم برگ کیله است **نسان** بفتح و تشدید طائری ست بزرگ منقار و در طب آنرا منفعت نیست
نسترن بفتح نون و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و رای مهمله و سکون نون اسم نسرین ست **نسترن زرد** نسرین بری ست **نسترن سفید فارسی** گل سرخ
سفید بری ست و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین ست **نسج العنکبوت** بفارسی دام عنکبوت نامند و در عنکبوت گذشت **نسر** بفتح نون و سکون
سین مهمله و رای مهمله اسم کرکس ست **نسرین** بفتح نون و گویند بکسر آن و سکون سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و نون بعض عرب آنرا ورد صینی گویند و بفارسی گل مشکین
و در بعضی بلاد گل نسترن و در اصفهان مشکنیچه و بهندی ترن و سیوتی نامند و آن گلی ست معروف سفید رنگ و بعضی اوراق آن مایل بزردی و کثیر الورق شبیه بگل سرخ و
از آن کوچک تر و خوشبو و بری و بستانی میباشد و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ در برگ و گل مگر شاخهای آن دراز مثل علیق مربع خار دار و گل آن سریع السقوط و منبت
آن بلاد گرم و بیشتر در دشتها و کوهها و زمینهای سخت میروید و موسم گل آن فصل گل سرخ و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در
ایام بهار و تابستان بیشتر و در موسمهای دیگر کمتر و چون عرق آن بکشند بوی آن مثل بوی گل آن نباشد بلکه بسیار کم بو از آن گردد بجهت آنکه چون بسیار لطیف ست
بوی آن هنگام کشیدن عرق تحلیل میگردد و ضعیف میشود و از آن عطر میسازند و گلقند نیز و بقول گیلانی آن دو نوع ست یکی را بفارسی گل مشکین و دیگری را گل نسرین
نامند و آینده که آن مثل یاسمین و نرگس در افعال ست و همچنین روغن آن و شیخ الرئیس گفته که آن مثل یاسمین در قوت ست و ضعیف تر از آن و مثل نرگس ست و روغن آن
قریب القوت از روغن یاسمین و ضعیف تر از آن طبع آن گرم و خشک در دوم گیلانی گوید که نسرین تند بو ست لهذا گرم ست و واجب ست که گرمی آن کمتر از
گرمی یاسمین و شدید تر از گرمی نرگس باشد زیرا که بوی آن تند تر از بوی نرگس و کمتر از بوی یاسمین در حدت ست فلهذا افعال نسرین ضعیف تر از فعل یاسمین ست و آن
مثل نرگس ست و انطاکی قوی تر دانسته و وی نوشته که آن معتدل الحرارت بغایت لطیف ست و گویند جمیع آن گرم و خشک در اول ست و گویند در سوم و نزد بعضی گرم در دوم
و خشک در اول و گویند بری آن گرم زیاده است بالجمله بقول شیخ کل اقسام آن یعنی از بری و بستانی منقی ملطف ست و گل آن مخصوص تر بدان ست و نافع جهت سردی عصب
و بقول شارح گیلانی بوی آن مطیب نفس مفرح باعث بر التذاذ و انبساط نفس و چون سوده آن در لخالخ داخل کنند خوشبو گرداند و اجزای شجر آن جمله قابض ست
و اسحاق بن عمران نوشته که آن نافع صاحبان بلغم ست و کسی که سرد مزاج باشد و چون اندکی از آن سوده بر لباس و بدن پاشند خوشبو گرداند و انطاکی گوید که چون کوفته بر
آثار و کلف روی طلا نمایند قلع آن نماید و چون خشک کرده نیم مثقال ایام متوالی بخورند منع سرعت پیری نماید و بعضی قید خوردن آن از نیم مثقال تا یک مثقال
از اول حمل تا یکسال برای منع سفید شدن موی نوشته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز خوردن دو مثقال گلقند شکری آنرا در کتاب تجربه خود بیان نموده و بقول
گیلانی مالیدن خشک آن در حمام بدن و بشره و عرق را خوشبو گرداند و بوی نوره را ببرد و گویند که ضماد آن با سرکه مخصوص صابح آن جهت تحلیل اورام نیکو ست و چون مطبوخ
گل آن بر اورام بلغمی نمایند تحلیل کند و تمیمی گفته که آن نافع صاحبان مره سودا حادث از عفونت بلغم ست و مسخن دماغ و مقوی آن و مقوی قلب و چون ادامت بوییدن
آن نمایند و محلل ریاح حادث در سر و سینه و مخرج آن بعطاس ست و گویند که ادمان شمیدن آن نافع مشایخ و مرطوبین و مقوی قلب و حواس و رافع سردی عصب
و نزلات و زکام و محدث عطاس و منزل رطوبات و مخفف دماغ از آن و از ریاح و ابخره است و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع بارد و چون باریک سوده
با عسل بخته بر چشم طلا کنند ورم حار آنرا نفع کند و جمیع اقسام آن مفتح سدد و مسخن ست و چون با روغن زیتون در گوش چکانند کرم آن بکشد و تحلیل ریاح آن نماید
و جهت طنین و دوی نفع کند و سنون و مضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان و اورام حلق و لوزتین نافع و بقول شیخ اگر چهار درمی از آن بنوشند قی را ساکن
کند و تسکین فواق نماید خصوصا بری آن و بعضی گویند آشامیدن نسرین بمقدار مذکور منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و
جگر و موافق امراض جگر و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یکدرم تا چهار درم برگ گل آن مسهل قوی و گویند ضماد آن نافع معده و
جگر بارد ست و رازی گفته در خراسان قومی را دیدم که از برگ آن سه درم تا چهار درم میخورند و اسهال ذریع می آورد و گویند که آن مسهل بلغم و سودا ست و
خشک آن منقی حیض و قاتل جنین و مخرج آن و نافع اورام رحم ست و ضماد آن مسقط وانه بواسیر و مانع انتشار داء الفیل و باحتما مقوی بدن و مقدار شربت آن از یکدرم

تا سه درم و دبی آن مصر سر گرم مزاج و مصلح آن کافور و بدل آن نرگس و یا یاسمین و آزان گلقند مثل گلقند گل سرخ میسازند و گرم زیاده ازان و مفرح و مقوی دل و نافع خفقان بارد
و با وجود تقویت دل و تفریح مسهل نیز مقدار شربت آن تا یک اوقیه و روغن آن که مانند روغن نرگس میسازند نافع بجمیع امراضی که آنرا روغن نرگس مفید و دهن باعتدال و مقوی
دماغ و بالخاصیت نافع ذات الجنب و شوصه سوداوی و نافع او جاع رحم دانسته اند و خواص گل نسرین بقول هندیان در سیوتی مسطور شد نسرین السباخ اسم
علق الکلب ست نسکب بفتح اول از حبوب ماکوله ست که از بلاد هند آورند در فصل شبیه به لوبیا ست نسم نیشپ اسم پهٹکری ست نسوت بکسر نون و ضم سین مهمله و واو
مجهول و سکون تای فوقانی اسم هندی تربد ست و آنرا نگر اینز گویند و دو قسم ست سفید و سیاه سفید را بزبان هنود تلا تکرا و کبهاتر اوپٹ و شوتر او جاکرا و کرمن و تری برت
و سیاه را تکرا و شاما و سر جهی دل و پا منڈی و کال میشی و آرد ها چندرا و سوسترئین و مالوی و در بعضی نسخ ماشوی و تری هر تالش نامند و در ماهیت سفید نوشته اند که نبات او
بی ساق یعنی بیل ست سفید رنگ و گل او آسمانجونی و سه برگه و بار او بصورت سبو و بر سه زوائد مانند حباب و در ماهیت سیاه گویند که برگ او سیاه مثل گاو دو بز سیاه
و گل او برابر دو صف مثل نصف ماهتاب و سیاه مانند دانه ماش و چوب درخت او سه پهلو میشود مزاج هر دو گرم و خشک و تیز و سفید در دباد و در کند و هضم آرد
و برابز براند و جلندر دفع کند و سیاه کرم بکشد و کلانی شکم از هر چیز که باشد و یرقان و بلغم و کف و خروج مقعد دور کند و اسهال آرد و در تالیف شریفی
مصطفوی ست که سفید اندک تلخ و شیرین و هنگام هضم تلخ و گرم و خشک و مسهل و باد انگیز و دافع تپ و فساد صفرا و بلغم و آماس اعضا و استسقا و نسوت سیاه
داخل سم ست ورد ی و در اسهال قوی تر و محدث بیهوشی و سوزش و گردش سر و بد کننده آواز گلو و هندیان مصلح آن پوست ببول نوشته اند و حکیم ابو القاسم نوشته
که نسوت در شیر زقوم پرورده بدفع انواع استسقا خاصیتی دارد و مؤلف بعضی دها تین قوی القوت را در استسقا داده و دفع مرض آنها گردیده و رب تربد یعنی ست
نسوت که هنود آن در ادویه مسهله آمیخته میدهند و عمل قوی تر میکند طریقش اینست که تربد مجوف خراشیده یک آثار نیم کوفته در هشت آثار آب بجوشانند و قتیکه یک
آثار آب بماند صاف نموده آن آب را باز بجوشانند چون آب تمام سوخته گردد انچه درد آن ته نشین منجمد باقی ماند گرفته نگهدارند و در ادویه مسهله آمیزند و افعال و خواص
بقول یونانیان در تربد مسطور شد نسوغ بفتح نون و ضم سین مهمله و سکون واو و غین معجمه انچه از آبهای ادویه در چشم چکانند نسیل اسم عسل گداخته موم کشیده است
و گویند که آن اسم نحو و آب و یا مطبوخ توابل ست فصل نون با شین معجمه نشا بفتح نون و شین و الف اسم نشاسته است و بکسر نون اسم هندی بلد
است نشا بدا بکسر نون و فتح شین معجمه و الف و کسر بای موحده و فتح دال مهمله و الف اسم دار بلد ست نشا چار بنون و شین معجمه و الف و فتح جیم فارسی
و الف و رای مهمله اسم مقل الیهود ست نشاره بضم نون و فتح شین و الف و فتح رای مهمله تراشیده و براده هر چیز از زنده و اره و سوهان و بعضی گویند
که اسم اجزائیست که از چوب ها بسوهان در هنگام سائیدن جدا گردد و تعریف اول عام ست و ثانی مخصوص براده چوب و بقول شیخ طبع آن بحسب شجر است
و گویند نشاره هر چیز نسبت باصل آن گرم تر و خشک تر ست و گیلانی گوید که نشاره هر چوب گرم زیاده از چوب آنست و خشک تر مگر آنکه چون متاکل
و بوسیده شود که آن خشک زیاده است و لیکن ممکن ست که گرم زیاده شود و ممکن ست که سرد زیاده گردد و جمله نشاره خالی از قبض و جلانیست و
شیخ میفرماید که نشاره چوب متاکل منقی ست و آنرا تحلیل و تجفیف ست اگر در شجر آن باشد مثل شجر صنوبر و آن مدمل ست خصوصا آنکه از اشجار قابضه باشد مثل
بعض اجناس خار ها مثل خار اشتق و جاو شیر پس با مثل آن انیسون با شراب جمع کنند و سوزانیده بسایند که چون این بر قروح نابیه بپاشند نفع کند و جالینوس گفته
که از نشان نشاره چوب ست و خاصه انچه از چوبی باشد که در ان قبض و جلاست بمنزله بعض اقسام خار تنقیه قروح رطبه و جلای آنها و دیسقوریدوس نوشته که
تاکل چوب کنه که آن شبیه بآرد باشد چون آنرا بر قروح رطبه ضماد کنند جلای آنها و اندمال آنها نماید و چون بمقدار مساوی آن انیسون آمیزند و هر دو بسرکه سرشته
در پارچه کتان صره بسته بسوزند و سائیده بر قروح نمله ذرور سازند منع از سعی آن در جسم نماید و گویند که ضماد چوب متاکل یعنی کرم خورده که شبیه بآرد باشد
جلای قروح متاکله و اندمال آنها کند و خاصه انچه از درختهای قابض باشد و منافع براده هر چیز در ذیل ذکر آن مفصل مسطور ست نشاسته بفتح و کسر نیز و فتح شین
معجمه و الف و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و ها اسم فارسی ست و نیز بفارسی آب گون نامند و بعربی نشا و معرب آن نشا ستج و نیز بعربی لباب البر و
لباب الحنطه و لباب القوام و لباب القمح و بیونانی آمولن و امولونس نیز گویند و در انگریزی استارچ نامند و آن مغز گندم مغسول کوفته است دگاه از دیگر حبوب

ماکوله غیر گندم نیز میسازند و آن چنین میسازند که گندم را در آب بخیسانند تا بحد تعفن رسد و پوست آن بشگافد که چون بدست بمالند بآسانی از مغز آن جدا گردد و مغز آن نرم شود و پس کوبیده افشرده از صافی گذرانیده ثفل آن را دور نمایند و صاف آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و پس آب بالای آن بریزند و ته نشین را قرصها ساخته در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن مرتب از گندم معمول در تابستان و سفید تازه ملایم غیر متکرج و غیر سیاه ست بقول شیخ سرد و خشک در اول و بعضی سرد در دوم و تر در اول گفته و صاحب منهج معتدل در گرمی و سردی نوشته و جالینوس گفته که نشاسته متخذ از گندم سردست و خشک زیاده از گندم شارح کازرونی نوشته که سردی آن مکتسب از مجاورت آب تا مدتی ست و خشکی آن بسبب غلیان و حرارت غریبه محلله و شارح گیلانی گوید که چون نشاسته بر وجه مذکور حاصل میشود آن لامحاله بارد بود بسبب آنکه در ان مائیت ست سزاوار آن بود که رطب تر باشد بجهت رطوبت آب لیکن با جزای مخالطه از جیبی که از ان نشاسته گرفته میشود آن اجزای ارضیه قریب بیبوست ست ولهذا نشاسته یابس باشد بالجمله آن رادع و قابض و مغری ست و در ان لزوجت و تقویت ست که بدان مغری و ملین ست پس واجب ست که نشاسته مجفف را با سه چند آن آب طبخ دهند و غرض ازین آنست که آب کمتر از سه وزن آن نباشد والا در فالودجات آب ده چند آن میباشد و اگر هفت وزن آن باشد نیز جایز ست و ضماد آن با زعفران کلف و نمش را ببرد و آن مدمل قروح کهنه و مصلح آنهاست و آن مانع انصباب مواد بسوی چشم ست ولهذا در اکحال آن داخل میشود و همچنین جهت قروح آن و نشف دمعه است و مجفف قروح آن و دافع جرب و طلا و اکتحال آن در شیر زنان و یا سفیده بیضه مرغ مسکن سوزش چشم و رمد و ملین خشونت پلک و حریره متخذ از ان ملین سینه و مانع نوازل از دماغ بسوی آن و قاطع نفث الدم از ان و ملین خشونت حلق و گاهی با شیر آمیخته حریره مرتب میسازند برای آن و گاهی در بعض اطعمه از حلویات و غیره آنرا صرف می نمایند و چون با آب مع شکر یا قند در روغن بادام بپزند جهت سرفه گرم و خشونت حلق و سینه و ریه و درد سینه و نفث الدم و سل و قطع خون بواسیر و حیض و منع زکام و نزلات نافع و ایضا جهت اسهال مزمن نفع کند و حریره آن با پیه بز نافع سحج و اسهال صفراوی و مزیل غایله دوای مسهل ست و همچنین اگر بریان کرده آن حقنه کنند جهت سحج و قرحه امعا نفع کند و همچنین حریره بریان کرده آن تنها و یا با عدس قبض شکم کند و اختلاف مراری و زحیر کاذب را نفع بخشد و طلای آن با شراب برگزیدگی افعی نفع کند و گویند که نشاسته مرتب از غیر گندم در غذا کمتر از ان و بطی الانحدار و عسر الهضم و مولد سده و مصلح آن آنچه انحدار آن سهل گرداند و سده بگشاید از ابازیر و افاویه و گاه اورا ربول کنند و مصلح آن شکر یا عسل یا غیر آنها از شیرینیها و گویند که نشاسته قلیل الغذاست و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مولد سوداست مصلح آن شیرینیها و کرفس و تخم نفل بدل آن غبار آسیا و برنج مغسول مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال و گویند اصل شربت آن دو درم ست و گفته اند که نشاسته مرتب از بادام ابرد و الطف از مفلس بادام و از نشاسته گندم و گاه از ان دو جزو و از نشاسته مجفف و استعمال میکنند و صنعت آن اینست که بادام شیرین را مقشر کرده باریک بسایند و در آب حل کرده بگذارند تا ته نشین گرد و پس آب از ان بریزند و خشک نمایند **نشاط افزا** اسم بنگ ست **نشافه و نشاف الماء** هردو اسم اسفنج ست **نشا تو نهیها** اسم هلدی ست **نشانگش** بکسر نون و فتح شین معجمه و الف و خفای نون و ضم کاف و سکون شین معجمه دوم اسم چیلک ست **نشپا** بکسر نون و سکون شین معجمه و فتح بای فارسی و الف و بزیادتی واو و الف نیز آمده یعنی نشپاوا و بزیادتی فوقانی یعنی نشپات هم نوشته اسم باقلا یعنی باقلی ست **نشف** بفتح نون و شین معجمه و فا اسم عربی سنگ پای شویه است که بهندی جهانوه نامند و گویند که قطعهای حجری ست سبک پر سوراخ مثل خانه زنبور که از ساحل جده از نواحی مکه معظمه آورند در زیر آب پیدا میشود و آن شدید الیبس قریب بطبع بسد ست و قاطع خون و ملبنه و ملحم زخمها خصوصا با شب یمانی و آن مثل اسم خود منشف قروح و بله آنهاست و در سایر افعال مانند بسد ست و گویند که بسد همین ست **نشک** اسم عدس ست **نشکرد گازران** اسفنج ست

فصل النون با ضاد معجمه و طاء و عین مهملتین

نضر و نضار اسم طلا یعنی زرست و نیز اسم اثل کوهی **نضوح** بفتح اول اصل خالص ست و بمعنی پاک **نطرون** که آنرا بفارسی بوره سلیمانی گویند و آن بوره ارمنی ست چنانچه شیخ در مفردات قانون نوشته و ابن جمیع گوید که شیخ الرئیس در لفظ ارمنی سهو کرده بلکه نطرون بوره افریقی ست چنانچه در بورق گفته **نعاب** بضم نون و فتح عین مهمله و الف و بای موحده اسم تعلق ست **نعام** بضم نون و فتح عین و الف و میم اسم شترمرغ ست **نعجه** بفتحتین و کسره و ماده میش

نشاط افزا
نشافه و نشاف الماء
نشا تو نهیها
نشانگش
نشپا
نشف
نشک
نشکرد گازران
نضر و نضار
نضوح
نطرون
نعاب
نعام
نعجه

نعنع
نعنع بستانی

نعنع بفتح اول و سکون ثانی مثلثه گفتار نعناع بفتح نون و سکون عین مهمله و فتح نون و الف و عین مهمله و آنرا نعنع بحذف الف نیز گویند و بیونانی مشی
و بسریانی حشرما و بفارسی هزارپا و پودینه و بشیرازی رانوتره نامند گیلانی نوشته که این نبات از بقول ست که جهت تقویت هضم و تحلیل ریاح میخورند و آن در
افعال و طبیعت خود شبیه بدو نبات ست یکی فودنج و لهذا فودنج را نیز نعنع نامند و دوم نمام لهذا نمام مستحیل بنعناع میشود و آن مخالف فودنج بدو امرست
یکی آنکه در قوت قوی تر از انست و بدین جهت فودنج نهری مساوی نعنع بری ست اعنی بدین سبب مساوی آن در افعال تابع حرارت مثل تحلیل ریاح و
نشف ریاح و تسخین معده و مانند آن و بدین سبب آن قوی تر از ان در افعال تابع یبوست ست دوم آنکه فودنج خالی از رطوبات فضلیه است فلهذا آن خشک تر
از نعنع ست و جلای معده از رطوبات فضلیه کند و این بسبب شدت یبوست آن از نعنع ست و آنرا اعانت بر باه طبیعت و بغدادی گفته که نعنع معروف
است و گویا که آن فودنج بستانی ست با آنکه شک نیست در اینکه فودنج را چون از انهار و صحراها نقل کنند و در بستانها بکارند و ادامت بدادن آب نمایند
در یک سال یا دو سال نعناع گردد و گویند که این نبات دو قسم ست بری و بستانی برگ بری باز غب و کوچک تر و در بوی آن چیزی از کراهت و زهومت
برای خوردن در حالت صحت کمتر صلاحیت دارد و بستانی معتدل در سبزی و برگ آن در ملاست زیاده تر و شبیه ببرگ دنج جبلی لکن آن سبز مائل بسیاهی
است و مستعمل از ان برگ و شاخهای آنست و آن خوشبو و در توابل داخل میشود و معتدل الطبع ست و بهترین آن تازه بستانی ست و همچنین در سایه
خشک کرده و در ان لطافتی ست که در غیر آن یافته نمیشود چنانچه گیلانی نوشته که چون اراده خشک کردن آن باشد در سایه خشک نمایند که آن حفظ عطریت
و بقای قوت او نماید و در نعناع لطف قوی ست که مثل آن در نبات مشارک آن نیست بالجمله مزاج آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم و خشکی آن بیشتر از
گرمی آن و در ان رطوبت فضلیه است خصوصا در بستانی آن بهر آنکه آب بسیار میدهند و گویند گرمی آن زیاده ترست و در طعم آن حدت ست و گویند گرم و
خشک در سوم و نزد بعضی گرم در سوم و خشک در اول و بقولی گرم در آخر اول و خشک در اول دوم گرمی آن کمتر از گرمی فودنج نهری ست و همچنین خشکی آن
و بسیار نفخ ندارد و گویند که در جمیع افعال قوی تر از پودینه و با قوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارد ست شیخ میفرماید که در ان قوت
مسخنه قابضه است و آن الطف بقول ماکوله در جوهر ست و چون طاقات آن در شیر گذارند متجبن نشود و چون عصاره آن با سرکه بنوشند قطع سیلان خون
از شکم کند و شبیه بفودنج نیست زیرا که در فودنج عفوصت نیست و در فودنج خصوصا بری آن تحلیل و تسخین و تجفیف مفرط موذی ست بخلاف نعناع
و جالینوس گفته که این هر دو نبات در مذاق حار و قوت آنها گرم در درجه دوم ست الا آنکه نعنع ضعیف تر از فودنج نهری ست و در اسخان کمتر از ان
و نعنع ازین جهت که در بستانها میکارند و آب میفشانند در ان رطوبت بهم رسیده فلهذا اندک تحریک جماع میکند و این شی عام مشترک جمیع اشیاست
که در ان رطوبت فضلیه بود که نضج تام نیافته باشد و لهذا مزاج نعنع چنان بهم رسیده که بعض مردم آنرا کوفته با آرد جو بر خراجات و دبیلات می نهند و نفع
میکند و آن چیزی ست که فودنج نهری قدرت این فعل ندارد زیرا که آن تسخین و تجفیف بیشتر از محتاج الیه می نماید و در نعنع با وجود این چیزی از تلخی
و چیزی از زمختی ست پس آن بسبب تلخی خود قتل دیدان نماید و بسبب زمختی خود قطع نفث الدم کند مادام که کهنه نشود و چون با سرکه ممزوج بیاشامند و شیخ
در ادویه قلبیه نوشته که در نعنع عطریت لطیفه و حلاوت مختلط بمرارت و عفوصت باختلاط لذیذ ست و در ان قبض صالح ست و این معنی چنانچه بارها
ذکر کردیم معین بخاصیت بسیار در تفریح ست و اما مزاج آن پس اغلب که حرارت آن در آخر اول باشد و یا در اول دوم و گیلانی وغیره
مینویسند که ضماد آن با آرد جو و ماء العسل جهت دبیلات و خراجات بالغ النفع ست و چون برگ آن با نمک اندرانی سوده بزیت آمیخته برد ماميل حادث
از خلط غلیظ نهند دفع کند و چون آب افشرده آن با روغن گل سه بار هر بار بوزن یک دانگ در بینی چکانند خنازیر گردن را فائده بخشد و چون بر پیشانی
ضماد کنند صداع بارد و ریحی را ساکن کند خصوصا با آرد جو و اگر عصاره با ماء العسل آمیخته در گوش چکانند درد و ورم آنرا نفع دهد و مالیدن آن بر زبان ازاله
خشونت آن نماید و خائیدن آن نافع درد اضراس ست و ضماد آن بر پستان جهت بستگی شیر و تسکین ورم آن نافع و همچنین خوردن آن و چون برگ
نرم آن با طعامهای شیر آمیز ند جهت ضرر آنها و فساد آنها در معده نفع کند و چون در ادویه سینه آمیزند جهت سده آن و درد هر دو پهلو نفع بخشد و نفث سهل

گردانند وخصوصا چون با پرسیاوشان جوش داده بنوشند نفع بلیغ نماید ونضج رطوبات قصبهٔ ریه وسینه وتنقیهٔ آن کند وآن از ادویهٔ مقوی قلب واز
مفرحات ست واگر باندکی عود ومصطکی بخایند خفقان را نفع کند وشربت آن نافع خفقان ست وآن بقول شیخ مقوی معده ومسخن آن ومسکن
فواق وهاضم طعام ومانع قی بلغمی ودموی ست ویرقان را نفع کند وخصوصا شربت آن وچون طاقات آن با انار دانه بنوشند هیضه را ساکن کند
بهر آنکه هردو مقوی معده اند وبقول گیلانی نعناع بسبب تقویت وتحلیل خود مسکن فواق وغثیان ست ونافع هیضه است وچون طاقات آن با
آب انار ترش بیاشامند وچون با سرکه خورند جهت ضعف فم معده نفع کند وتحلیل نفخ معده وتقویت آن نماید بهر آنکه دران قبض ست وتسکین
اوجاع آن وانبعاث شهوتهای آن کند وخوردن وضماد کردن آن موافق معده است ومسکن فواق چون از ریح غلیظه واز اخلاط موذی فم معده باشد وچون سرکه
آمیز نمایند درین باب نافع تر باشد وقطع قی بلغمی وحادث از ضعف فم معده کند واگر باندک عود ومصطکی بخایند فواق را نفع کند واگر طبیخ آن بنوشند شیر منجمد در معده منحل
گرداند وآن معین بر هضم وآروغ ست وگویند که آن مقوی معده وجگر بارد ست ومشهی طعام ونافع وجع الفواد وخفقان معدی وتقویت ماسکه وهاضمه
ودرنافع قولنج ریحی ومغص وآن قاتل کرم شکم ست بسبب حدت خود وچون دو سه شاخ آن در شیر بمالند مانع انجماد آنست وباسرکه وترشیها رافع ضرر آنها
باعصاب ست وبدستور بالبنیات ولهذا در سکنجبینات ودوغ داخل می نمایند وبا پنیر نیز میخورند خصوصا شربت آن وضماد برگ آن نافع بواسیر واز انجح
ابلغ ادویه درین باب ست وحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام این نبات را بصاحبان خنازیر وبواسیر ریحی که از ان خون سائل نباشد میدادند وایشان را نفع
میکرد وخوردن آن مهیج انعاظ وشهوت جماع ست وبقول شیخ اعانت بر باه کند بنا بر نفخی که اندر انست بسبب رطوبت بستانیه که در فودنج نیست واوعیهٔ
منی را محکم کند وآن بسبب حرارت خود مسخن اوعیهٔ منی وقابض او بقوت نماید وچون زن قبل از جماع حمول آن نماید حامله نگردد وچون با لحم مویز کوفته بر صلابت
خصیتین نهند تحلیل نماید وتسکین درد آن کند وچون با آب آن ادویهٔ هاضمه ماسکهٔ طبیعت بسرشند فعل آنها بسیار قوی گردد وعصارهٔ آن با سکنجبین نافع عسر
ولادت ست وآن نافع گزیدن سگ دیوانه است وخصوصا تخم آن وچون با نمک ضماد کنند گزیدن سگ دیوانه را نفع کند وچون بر گزیدگی عقرب
نهند نفع عجیب نماید واکثار آن خارش در حلق پیدا کند وگاه تازهٔ آن تولید ریاح نماید ومصلح آن عسل ست وگاهی ضرر باسفل کند مصلح آن کرفس یا
بهدانه وبدل آن فودنج نهری ودو وزن آن صعتر مقدار شربت آن تا دو مثقال **نعنول** بضم دو نون ومیان آنها عین ساکن اسم طائر ست **فصل** نعنول
نون با غین معجمه و فا نغر بفتح نون وغین معجمه وسکون رای مهمله بعربی اسم جنس کنجشک ست وکرزم نیز گویند وگویند که طائری ست کوچک شبیه نغر
بکنجشک سرخ منقار واهل مدینه آنرا بلبل نامند وبقول گیلانی بعضے گفته اند که آن اسم نوعی از کنجشک ست وآن ابو تمرون بغایت کوچک ست وآن
گرم وخشک خوردن آن نافع سنگ ومدربول وبقول صاحب مخزن نزد بعضی مخصوص بکنجشک سیاه کوچک ست که دنبالهٔ آن کوتاه ودائم الحرکت
وکثیر الصوت ست وبعربی آنرا ابو تمرون وابو المليح وبفارسی چکاوک وبهندی موله ودر تنکابن حجرا نامند گرم وخشک وگوشت خشک نمکسود آن
جهت اسهال وغیر نمکسود آن جهت عسر البول وشکستن سنگ گرده ومثانه بغایت نافع ست وصاحب مصطفوی مینویسد اغلب که بهندی سیا باشد
مؤلف گوید که بلبل در عندلیب گذشت وابو المليح وچکاوک قنبره است وموله در صفراغون نیز نوشته **نغرک** انبه است **نغن** بفتح اول وضم غین معجمه ناخواه نغرک نغن
است **نفاز** بفتح نون وفا والف وزای معجمه طائری کوچک از کنجشک ست وگویند بغین معجمه است وکذا نغر آن نوعی از ان ست وگویند که آن دیگر ست نفاز
الا آنکه شبیه تر بدان ست وطبع وخواص این مثل نغر نوشته **نفط** بکسر نون وسکون فا وطای مهمله ونزد بعضے بفتح نون اسم عربی ست بلغت مصر زیت الجبل نفط
وبیونانی اریفیس وبطر الاون نامند گویند روغنی ست که از چاه مثل آب میکشند وآن معدنی ست ودو نوع میباشد سفید وسیاه وسفید الطف واجود
وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد وآن قلیل الوجود ست وسیاه بآن لطافت نیست وقسمی از قار بابلی ست وگویند که مومیائی نیز قسمے از
قار ست که از چشمها بر می آید وگیلانی وغیره مینویسند که آن رطوبت دهنیه تند بو ست که از زمینهای نمناک بر می آید وگویند که آن یک قسم ست مگر چون
بآتش تصعید آن نمایند سفید گردد وغیر متصعد سیاه میباشد وتصعید آن بقرع وانبیق می نمایند وشارح کازرونی نوشته که در نواحی شروان بلدی ست

که آنرا باکو گویند دران بسیار از اقسام نفط و قار میشود و از ان بسوی اکثر بلاد می برند و گویند که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر بجوش شد و از اقصای عراق غیر دو بقطیر
سفید میگردد و آنرا مغشوش بروغن خزامیان می نمایند و فرق آنست که نفط متصاعد میگردد بخلاف آن و از نواریع مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند و آنرا
زیت الجبل می نامند بالجمله بقول شیخ گرم و خشک تا چهارم ست و بقول شارح گیلانی سفید آن گرم زیاده از سیاه و گویند که سفید آن گرم و خشک در چهارم
و بقولی در دوم و سیاه آن در حرارت کمتر از سفید و آن لطیف محلل گدازنده مفتح سدد و ملین طبع ست خصوصا سفید آن و گویند که هر دو گرم و خشک با لطف محلل نافع
سردی اعضا و ریاح آنهاست و آن مصلح جهت شقیقه خصوصا سفید آن و نافع فالج و از ان نوعی ازرق ست که آن نافع لقوه است و دخان آن
نافع صرع و کذا شرب آن و بقول گیلانی آنرا قوتی ست که بدان آتش ملتهب میگردد و چون با سرکه بنوشند شیر منعقد را احلال کند ولیکن در شرب آن خطر ست و آن
الصاق جراحات دامیه کند و نفط را قوت مانعه از تورم جراحات ست و چون بدان حمول سازند و یا تدخین نمایند و یا ببویانند بدان صرع کند کسی که آنرا صرع
باشد و گویند که نفط قوی تر از اکثر روغنهاست و سریع النفوذ و گدازندهٔ صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرباً ضماداً و طلاءً و طلای آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز
و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع باردهٔ رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن قلع بیاض چشم و نفع جهت نزول الماء کند و چون با عسل
سوده بر پلک که موی آن بریزد طلا کنند موی آن بروید و تقطیر ازرق آن نافع درد گوش بارد و کری و ریاح آنست و استنشاق دخان آن نافع نزله و زکام و آشامیدن
نیم مثقال آن با آب گرم جهت ربو و سرفهٔ کهنه و بهر و لهث لاسیما بلغمی را نافع و شرب آن مسکن مغص و کاسر ریاح ست و چون فتیله بدان آلوده حمول
سازند قتل کرم مقعد نماید و آشامیدن و مالیدن آن خصوصا سفید آن جهت درد مفاصل نیکوست و نافع وجع الورک بارد و چون با آرد جو و موم و نطرون
اجزای مساوی ضماد کنند نقرس بارده را نفع کند و آن مدر بول و حیض و کاسر ریاح مثانه و برد رحم نافع سپرز و بواسیر و نواصیر و مفتت سنگ و مخرج جنین مرده
و دخان آن نافع اختناق رحم بارد ست و طلای آن هر دو نافع ریاح ابرده و شرب و طلای آن جهت گزیدن هوام و دفع سموم قوی الاثر و مقدار مستعمل
آن یکدو دانگ ست و گویند از سفید آن تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال و صاحب منهج گوید که نفط مستعمل از خارج ست و گاه تا دو درم مینوشانند
خصوص سیاه آن و مضر جگر مصلح آن لعاب اسبغول بدل آن قطران و گویند آن مضر ریه و مصلح آن کتیرا و سنه گرم مزاجان را مصدع مصلح آن خشخاش و سرکه
بدل آن بوزن آن سویه سایله [illegible] نیز گفته اند و بقول ابن بیطار جاوشیر و ثلث آن حب صنوبر **نفل** بفتح نون و فا و لام نباتی ست از جنس البقول و گویند
که آن دوای عربی ست و آن اصل البقول ست که قطا آنرا میخورد و آن شبل اسپست ست و گل آن زرد خوشبو و آنرا اسپست بری گویند که اسپان
آنرا میخورند و فربه میشوند و گوشت آنها بدان غلیظ میگردد و ثمر آن صلب بعض آن بعض پیچیده چون بکشند کشیده شود و چون بگذارند عود کند و دران
تخم ست و گویند که این نبات شبیه برطبه است و رنگ آن فرفیری و بوی آن مثل گل بید و شاخهای آن بغیر ساق معتد به شبیه باسپست
که آن رطبه است و تخم آن مثل تخم گزر و گویند که نبات آن بیخار مائل بسرخی و بنفسجی و شاخهای آن گرم بار مانند خار خسک و در عربستان کثیر الوجود و گرم
و خشک در سوم آشامیدن تخم و گل آن طحال را بغایت نافع و همچنین طبیخ برگ آن صلابت طحال را لاغر گرداند و آنرا تجربه کرده اند جهت که ختم صلابت
طحال بهر نوع که استعمال نمایند و طبیخ برگ آن مدر بول ست و گل آن قوی تر از برگ آنست **فصل نون با قاف** **نقد** بفتح نون و سکون قاف
و دال مهمله اسم بچه بز و گویند که قسمی از بز کوچک پای ست و نیز عصفور را گویند **نقر** بکسر نون و سکون قاف و رای مهمله اسم استخوان ذی غرست **نقره** بضم
نون و سکون قاف و فتح رای مهمله و ها نزد عوام مشهور باین اسم ست و بفارسی سیم و بعربی فضه و نقرج و شالم و بسریانی [illegible] و بیونانی [illegible]
کرمس و کمیش و بفرنگی [illegible] و بانگریزی سلور و بهندی چاندی و روپا نیز نامند و آن از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم و کثیر النفع ست و مادهٔ تکون آن
سیماب خالص جید و گوگرد خالص ست و گوگرد در معدنه سیماب بود بدلیل آنکه چون نقره را گداخته [illegible]
با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت [illegible] باطن آن ذهبیت ست چنانچه ظاهر [illegible]
فضیت ست سرد و خشک در اول و بقول صاحب منهج در دوم و بقول ابن ماسویه برادهٔ آن سرد و خشک با اعتدال و گویند معتدل در حرارت و برودت

با گویند قریب باعتدال و شیخ در قانون گفته که طبع آن به زر ضعیف ست و در کتابی ادویهٔ قلبیه نوشته که نقره بارد یابس ست لهذا در احکام یاقوت بعینه احکام نقره است مگر آنکه در نقره ضعیف تر از انست که در یاقوت ست و بعضی گویند که نقره با قوت قابضه و مجففه ست برادهٔ آن خشک تر و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و فعل آن در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت مالیخولیا و جنون و وسواس نافع و اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر و طبقات چشم و خوردن برادهٔ آن با ادویهٔ مناسبه آمیخته جهت رفع بخر و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلاغم و خوردن محلول آن و بدستور برادهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه و گویند که آن مقوی قلب و نافع خفقان حار و بارد و مانع صعود ابخرهٔ حاره از معده بسوی سر ست و مقوی معده و جگر و جاذب رطوبات آنها و نافع استسقا و سپرز و مفتت سنگ گرده و مثانه و مفید عسر البول و طلای برادهٔ آن محلول با سیماب مقتول جهت بواسیر و بدستور جهت جرب و حکه و ضماد سحالهٔ آن محلل اورام و خوردن مقتول آن نافع برص و در آن قبض ست و از خواص آنست که از بوی گوگرد خام و مجاورت آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع سیاهی و جالی آنست و خوردن طعام و آب در ظرف نقره باعث تفریح و آشامیدن شراب در جام آن سکر زود آورد و سکر آن باعث لذت گردد و چون نقرهٔ خالص در دهان گیرند تشنگی کم نماید شربت آن یک دانگ و گویند تا نیم درم مضر مثانه مصلح آن مقل و مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن فیروزه بلکه یاقوت و گویند نقرهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا تن تور و پنور را نامند و لاجوردی برنگ شفاف مانند یاقوت کبود ست که نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از نقرهٔ غیر محلول ست بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیعدیل که دو قطرهٔ آنرا با شربهٔ مناسبه بیاشامند و افعال و خواص این بقول هندیان در چاندی مسطور شد نقعاین حب کاکنج ست نقل بضم نون و سکون قاف و لام اکخاز فیما که و غیر آن بر شراب بدان تنقل نمایند و نیز اسم عصفر ست نقل خواجه اسم حب السمنه است **فصل نون با کاف** نکا بفتح نون و کاف مشدد و الف اسم سنیاریا لومڑی ست نکاچس بکسر نون و فتح کاف و الف و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله اسم انبکول ست نگارچونی بکسر نون و فتح کاف فارسی و الف و سکون رای مهمله و ضم جیم و سکون واو و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی اسم دو دی خرد ست و مؤلف مخزن بدون رای مهمله و با جیم فارسی نوشته و صاحب خلاصة التجارب گفته که بزبان هندی نوعی یتوع را نامند که نبات آن بر روی زمین پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدس و درین ممالک یعنی مرو و نواح آن کثیر الوجود ست و در زمینهای ریگ بوم دور از آب و نزدیک آن روید و قوی تر آنست که دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخی جمیع اجزای آن گرم و خشک مدار سوم و آشامیدن آب افشرده و یا برگ آن کوفته با شراب جهت اکثر سموم گزیدگی هوام و بدستور طلای آن مفید و باشیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع ست نکامتا بکسر نون و فتح کاف و الف و فتح میم و تای فوقانی و الف اسم سالپرنی ست نکیٹا بفتح نون و کاف مشدد و کسر بای فارسی و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم بجهرونتی ست نکیکاگڈه بفتح نون و کاف مشدد و کسر بای فارسی و فتح کاف دوم مشدد و الف و فتح کاف فارسی و دال هندی مشدد و وقف ها اسم بجهرونتی ست نکتمال بفتح نون و سکون کاف و فتح تای فوقانی و میم و الف و لام اسم کرنج است نلکحک بفتح نون و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون کاف اسم انبه ست پچهکنی بفتح نون و سکون کاف و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون کاف دوم و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی و ای هندی ست نبات آن بی ساق بر روی زمین افتاده برگش شبیه ببرگ تره تیزک و گلش مثل گل سیب چون خشک آنرا سائیده در بینی کشند عطسه می آرد و لهذا باین اسم مسمی گشته و آنرا افکار نیز گویند گرم و خشک و منقی دماغ و جالب و محرک رطوبات دماغی و از آن نافع غلبهٔ کف و باد و کرم و تلخه انگیز و نافع فالج و لقوه و رعشه و امراض مفاصل و رغن این نیز با برگ تنبول قدری خوردن نافع امراض دماغی ست و عطوس آن معطس قوی نافع امراض دماغی بارد و بوئیدن آن نافع فواق ست و خوردن یک ماشهٔ آن با قند سیاه برای بیجا شدن ناف فائده دارد و برای صلابت طحال معمول و سفوف برگ آن خشک کرده کوفته بیخته از یک ماشه شروع کردن و تا سه ماشه رسانیدن در یک هفته طحال کلان را تحلیل کند و قدری بیخ و برگ خورند و یک آثار آن با یک پاؤ روغن کنجد سیاه در پتال جنتر روغن کشند و چهار سرخ از آن با برگ پان خورند نافع تر آید برای امراض مذکوره و

نقعاین
نقل
نقل خواجه
نکا
نکاچس
نگارچونی
نکامتا
نکیٹا
نکیکاگڈه
نکتمال
نلکحک
پچهکنی

استعمال این در موسم سرما بهتر ست که بسیار حاد ست و مورث در د جگر مصلح آن روغن گاو و نبات این روغن نهکلنی نافع اشتها و باد ست نهکلنی خشک کوفته
بیخته چهار سیر شاهی در ده سیر شاهی ادرک سائیده قرص بندند و در ده سیر شاهی روغن زرد بریان کنند تا قریب بسوختن رسد از پارچه گذرانیده نگهدارند و
بقدر نخود بخورند برای اشتهائی نظیر ست و ضماد آن با روغن رافع قوباست و بعضے این را کندش نوشته و تحقیق آنست که کندش بیخ ست نکراهیدم بفتح
نون و سکون کاف و فتح رای مهمله و الف و کسر ها و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و سکون میم اسم تنباکو ست نکرنتو اسم چهانچ ست نکرودها بکسر نون
و سکون کاف فارسی و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و خفای ها و الف اسم درخت بر ست نکرودهام با میم اسم موساکنی ست نکره
بفتح نون و کسر کاف مشدد و فتح رای مهمله و خفای ها درختی ست هندی بلند تر از قد آدم و با شاخهای انبوه از بیخ آن رسته و با خار خرد و پوست شاخها
سرخ مائل بسیاهی و برگش مدور فی الجمله مشابه ببرگ لیمو و برگ کنار و بی کنگره و اطراف آن سرخ مائل بنرمی و ثمر آن گرد مائل بدرازی مثل بادنجان
خراسانی و خوب صورت و بعد رسیدن رنگ آن نارنجی مائل بزردی و پوست آن صاف و هموار و کم گوشت و در آن یک تخم گرداندکی دراز مثل بیضه
گنجشک و بار آن مشهور ست و در ملک مدراس آنرا نخری کی پنڈ و میگویند در اوائل برشکال میرسد مزاج آن مائل بگرمی و مزه آن تلخ و شیرین و ترش
و مغز تخم او اندک شیرین و لذیذ و چرب بریان کرده میخورند مقوی باه و مولد منی و مسمن ست نکل اسپ قوی جری را گویند نکس و امینکا بکسر نون و فتح
کاف و سکون سین مهمله و فتح واو و الف و کسر میم و نون و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم انگریزی ازاراتی ست نکلا پرتا بفتح نون و ضم کاف
و فتح لام و الف و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و الف اسم سرماچی خرد ست نکم بهسکهری بکسر نون و فتح کاف و سکون میم و فتح بای
موحده و خفای ها و کسر سین مهمله و فتح کاف دوم و خفای های دوم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم درخت بیکل ست نکندر بکسر نون و فتح کاف
فارسی و خفای نون دوم و سکون دال مهمله نبات هندی ست و آنرا آگ بلیا نیز گویند نهال او بقدر یک وجب و برگش خرد و بقدر برگ پودینه و آنرا بزبان
هندی آگ بلیا نیز گویند و دو قسم بود یکی را نکند گویند و دوم را نکند باری برگ اول نسبت بثانی اندکی دراز بود و قسم دوم را گل بود مثل گل تلسی و این قوی تر
است نسبت باول بقول حکیم شریف خان سرد و تلخ و مزیل تشنگی و دافع تخمه و باد و نافع ضرر سم حیوانی و نباتی چون آنرا در آب سائیده بنوشانند و بقول حکیم علوی خان
گرم تر ست و دو درم با جغرات چند روز خوردن مفید سوزاک و آن برای تپ ربع و فساد خون و خارش نافع ست و چون یک توله با آب سائیده شیره بر
آورده با ده عدد فلفل گرد سوده سه روز بنوشند نافع ورم بواسیری ست که در مقعد باشد باید که سه روز بیاشامند و صاحب بدیع النوادر نوشته که چون
او را بمقدار کف دست هر روز تا یک سال بخورند ضرر سم و زهر مار و غیر آن اثر نکند و اگر با دو وزن یا هم وزن نانخواه شش ماه بخورند موی سفید
نشود و اگر چهار ماشه آن با برگ لیمو و فلفل سیاه بخورند تپ کهنه دفع شود و جهت تپ ربع با شیر و جهت رفع برص تا سه ماه با فلفل و جهت فساد
خون و جذام و دمامیل و خارش با آب شاهتره مفید ست و بعضے گویند که اگر نه ماشه آن با پانزده عدد فلفل گرد در آب سائیده تا چهل روز بنوشند در
ازاله برص مجرب ست لیکن بتدریج تا نه ماشه رسانیدن بهتر ست افعال و خواص این بقول یونانیان در ارکان مسطور شد نکوچا انگول ست نکوچیک
بفتح نون و ضم کاف و سکون واو و فتح جیم فارسی و سکون کاف تانی نام چلغوزه است نکه بفتح نون و سکون کاف و خفای ها اسم هندی اظفار الطیب
است و هندیان باضافه میم نکهم گویند و بسنسکرت کهورا مانند صدفهای خرد میشود و در ذخیره یعنی برای تپ و مرضها مثل حیوانات ست جهت دفع شمن
و بدری پتر کاکهرا یعنی برابر پر و مانند ناخن دست میشود و میگویند و دو قسم ست هر دو بطعم شیرین گرم و سبک دافع آسیب جن و پری مانع فساد بلغم و باد و خون
و زهر و مقوی دل و افروزنده رنگ رو و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک
اسهال نماید و افعال و خواص این بقول یونانیان در اظفار الطیب مسطور شد نکه کاری بفتح نون و سکون کاف و ها و فتح کاف دوم و الف و کسر
رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم تنکه نکه است فصل نون با لام نل بفتح نون و سکون لام و نلی بزیادتی یای تحتانی نیز آمده نباتی ست که در کنار
آب و جاهای نمناک میروید سرد ست و نزد بعضی گرم و چشم را فائده میدهد و غلبه صفرا دفع سازد و خون را صاف نماید و فرج را از رطوبات پاک کند

ومدر ست وبعضی نلوا باضافهٔ واو والف نوشته اند مقوی باصره ودافع فساد صفرا وخون وجذام ودشواری بول وسوزش اعضا وجوشیدگی بیان کرده
وقسمی است ازان که آنرا دیونل وبنال وتیرلو وکلپ ڈنڈو نیز گویند ودر سنسکرت اردہی چہو یعنی در گندگی برابر نیم یعنی وصف نیشکر میباشد وکسم بان
یعنی گلش مانند تیر میباشد وستات کالما یعنی چوب شاخ او سفید ست وشر اجہورا یعنی برگ راست مانند تیر مشابه برگ نیشکر میباشد وآن گرم وملین
شکم ومزید منی ودافع بول شیرین ست **نلااپی** بفتح نون ولام مشدد والف وضم همزه وکسر بای فارسی مشدد وسکون یای تحتانی اسم اپی سیاه ست
نلااسری بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی نباتی ست بری برگش شبیه ببرگ کهی لیکن ازان نرم وبی کنگره واندک
طولانی بخشش برای زهرها بسیار مفید ست **نلاامنتا** بضم همزه وکسر میم مشدد وسکون نون وفتح تای فوقانی والف اسم دهتوره سیاه است **نلاپسل**
بکسر بای فارسی وفتح سین مهمله وسکون لام اسم مونگ سیاه است **نلاتکڑا** بکسر تای فوقانی وسکون کاف فارسی وفتح رای هندی والف اسم نسوت
سیاه ست **نلاتیکی** بکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم مجهول اسم بیلی ست سیاه که آنرا بسنسکرت
کالا اشام یعنی سیاه سیاه ست وکرشن ولی یعنی بیل سیاه وآسمگده ورنتا وپهلادنی معنی این دو اسم اینکه بار او چرب وگرد وخرد میشود وکاگ پشپ یعنی
گلش سیاه وگرم ست وگچها پشپا یعنی گلش خوشها دارد وتانبول ولی یعنی بیل او مانند بیل برگ تنبول میشود میگویند ماهیت آن از اسمای مذکوره معلوم شد
ومزاج آن گرم وتیز وباد شکن ومطبوخ پوست او جهت بیرو رمیه که قسمی از فساد بول ست نافع نوشته اند **نلاجیلکرا** بکسر جیم وسکون یای تحتانی وفتح لام
وبعوض لام رای مهمله نیز آمده وکاف ورای مهمله دوم مشدد والف اسم زیرهٔ سیاه است **نلاکاچا** بفتح کاف فارسی والف وفتح جیم فارسی والف اسم مکوی
سیاه است **نلاگرکا** بفتح نون ولام والف وفتح کاف فارسی وسکون رای مهمله وفتح کاف والف اسم قسمی از اقسام دوب سیاه است **نلاگروندا** بضم
کاف فارسی ورای مهمله وکسر واو وسکون نون وفتح دال مهمله والف اسم گهنگچی سیاه ست **نلاگگرا** بفتح کاف فارسی اول وکسر دوم مشدد وفتح رای مهمله
والف اسم سبزهٔ سیاه است که حلبشی نامند **نلاگلوا** بفتح کاف وسکون لام وفتح واو والف اسم نیلوفر سیاه ست **نلاگنڈنا** بفتح کاف فارسی وسکون نون
وکسر تای فوقانی هندی وفتح نون والف اسم پنگی سیاه ست **نلامدی** بفتح میم وکسر دال مهمله مشدده وسکون یای تحتانی اسم مای سیاه ست **نلامندو**
بفتح میم وسکون نون وضم دال مهمله وسکون واو اسم انبون ست **نلاواولی** بفتح واو والف وکسر واو دوم ولام وسکون یای تحتانی اسم سنبهالو سیاه ست
نلشک بفتح نون وسکون لام وکسر شین معجمه وسکون کاف وگویند نلیک بیای تحتانی عوض شین آن اقراص معموله از ادویه است **نلک** بکسر وضم اول
زنجبیل تازه است که بهندی ادرک نامند وگویند که آن حلبه یا عسل ست وبضم اول درخت زعرور زرد وآنرا شجر الدب گویند وبعضی گویند که آن قراصیا ست
نلمدی بفتح نون وسکون لام وفتح میم وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی نباتی ست هندی مفروش بر زمین وبیاره دارد که بر جا ودر خود می پیچد وبرگها مثل
برگ حنا وازان در طول وعرض زیاده وگلهای او سیاه وبار او مانند بار صندل در شکل ورنگ ومقدار وهمه اجزای او سیاه واین قسم غیر نلامدی ست **نلی** **دڑا**
بضم نون وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح دال مهمله ورای هندی والف اسم مرورپهلی ست **نلیر** بفتح نون وکسر لام وسکون یای تحتانی مجهول ورای مهمله وعوام
آنرا نزلا گویند وبزبان هنود نلیر وبضم رای مهمله وزیادتی واو میگویند ودر سنسکرت شرنال کنٹھا یعنی قطعه قطعه وبند بند مثل زنجیر میشود ودافع خرخرهٔ گلو
از کف پیدا میگردد وچراچهی یعنی چشم الماس ست وچهار پهلو دارد وچترالی یعنی مثل الماس ست غرض اینکه مثل الماس پهلو دارد ونزد بعضی اینکه مثل الماس ست وتیر تیکهدا
یعنی دو طرف گنده ومیانش باریک میباشد وچرانگ کرامیگویند وآن نباتی ست بیاره دار بی ساق وبر درختها بالا میرود وبند ها دارد وبهر دو بند ریشه قطعهٔ چهار پهلو دارد که اضلاع او
مقعر واو تار او بلند وتیز میباشد ونزد بهر بند برگی خرد درخت میشود وآن سه قسم ست گرم وخشک لذاع که از خوردن آن زبان ودهان خراش می یابد وجوهر او ...
وجوهر ارضی ومزه او تیز وترش وزفت واشتها برانگیزد ومعده را قوت دهد وباعث دهد وسرفه وطنین وباد ولاغری ونقاهت ودافع کرم شکم وبواسیر کند وتغثیر است در گوش سود مند وجهت
داحار از وی میسازند وبخصیص بیان کردن در خاکستر گرم وتمر هندی ست **نلیک** بفتح نون وکسر لام وسکون یای تحتانی وضم کاف اسم گل لکپسا ست **نلی کورد**
بکسر نون ولام مشدد وسکون یای تحتانی وضم کاف وسکون واو وفتح رای مهمله وهای فارسی از بقولات ست که بسنسکرت چهپکرا یعنی در ساگها بد ساگ ست

نلااپی
نلااسری
نلاامنتا
نلاپسل
نلاتکڑا
نلاتیکی
نلاجیلکرا
نلاکاچا
نلاگرکا
نلاگروندا
نلاگگرا
نلاگلوا
نلاگنڈنا
نلامدی
نلامندو
نلاواولی
نلشک
نلک
نلمدی
نلی دڑا
نلیر
نلیک
نلی کورد

داگنی منذا یعنی مسقط اشتهاست وگنیکا یعنی این چنین نام ست وگنده پترا یعنی برگ او بودار و نرومتا یعنی خورش آدمیان ست میگویند و آن
رویدگی ست که در سنگها میشود شاخهای مفروش و ایستاده هم دارد برگ او فی الجمله مشابه ببرگ مرچ سرخ اما ازان خردتر و نرم و هموار و تنک در بو مانند
بوی برگ تلسی و در مزه شیرین و لزوجتی دارد و ساگ او پخته میخورند بعضی سرد و بعضی گرم نوشته اند طعام ناگوار و شکننده صفرا و ملین طبع در کتابی نوشته
که مزه دارد و اندک تلخ و امراض دندان و دهن را مفید و صفرا و کف و باد دور کند و آتش گرسنگی برافروزد و بسیار گرم ست و آتش ضیق را این دوا مانند
آب ست **فصل نون با سیم** - نما بکسر نون و فتح میم مشدد و الف و نمبک هر دو اسم نیبوست **ناتیلو** بکسر تای فوقانی هندی و سکون یای
تحتانی مجهول و ضم لام و سکون واو اسم هندی ست **نارق** تیمی در کتاب مرشد گفته که آن گلی ست که بزمین فارس و در عراق میباشد و شبیه
بیاسمین سفید ست در شکل آن غیر آنکه در حرارت قوی تر از یاسمین ست و آن گرم در دوم و خشک در اول بوئیدن آن مضر گرم مزاجان و صالح برای
سرد مزاج ست **نامام** اسم عربی ست مشتق از نمنم و آن بمعنی تیز بوست و آنرا نمام الملک و نماما نیز گویند و بهندی کالی تلسی نامند و بیونانی هرفولیون
و بعضی زرا داش گویند بقول شیخ آن سیسنبر ست بغدادی سیسنبر را غیر نام دانسته و ابن جلجل گفته که سیسنبر بیونانی نمام را گویند و برگ آن در اول طلوع
آن مدور میباشد و چون بزرگ گردد دران تشریف شل برگ جرجیر میشود و گویند که سیسنبر نمام بری ست بالجمله آن نباتی ست از قبیل ریحان و ما بین نعناع
و فودنج و بقول صاحب جامع آن از جنس حباق ست و آن دو نوع میباشد بری و بستانی و بقول گیلانی بستانی آنرا دباب نامند بر آنکه هر شاخ آن که
بر زمین گردد دران بیخی روید و پهن گردد و بر زمین ممتد گردد و برگ آن شبیه ببرگ جرجیر مگر کوچک تر ازان و نوع بری آن قائم النبات و شاخها
و برگ آن شبیه ببرگ سداب و آن تند مذاق ست و دیسقوریدوس گفته که قسمی ازان بستانی ست در بوی آن چیزی از بوی مرزنجوش ست و مردم آنرا
در خوردن استعمال میکنند و آنرا بیونانی ارفلس نامند ازاراقی بمعنی دبیب بهر آنکه دبیب میکند هر شئی ازان که مس زمین نماید دران بیخ روید و قسم دیگر
ازان غیر بستانی ست و آنرا ریقالس گویند و در نبات آن دبیب نیست بلکه آن قائم ست و گل آن حریف المذاق و بوی آن خوش و در زمین سنگریزه
روید و این قوی تر و گرم زیاده از بستانی ست و صالح تر در اعمال طب و تمیمی از حکیم مدرج این قدر زیاده نقل کرده که بیخ و برگ و شاخهای بستانی شبیه
بصعتر کوهی ست و گل و تخم ست و آنچه میان زمین بعمی روید نبات آنرا قوت ملطفه محلله ست و نبات قائم و شاخهای آن باریک و مملو و برگ آن شبیه
ببرگ سداب مائل بقیمت مگر آن ازان تر سخت تر و در بیخ آن بانتفاع نیست و صاحب مخزن در سیسنبر خلاف اقوال مذکوره نوشته که بری آنرا دباب نامند
و گفته که بستانی آن شبیه بنعناع و ازان سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض تر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن کوچک تر از تخم ریحان و منابت آن
اراضی ملتفه که بران آفتاب بسیار تابد و آنچه اصل بهترین آن سبز تند طعم و گویند بهترین آن بستانی سیاه ست بقول شیخ گرم در سوم و خشک
تا سوم و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی گرم در آخر دوم و خشک در اول آن گفته اند و شارح کازرونی گفته که گرم در اول سوم و یا آخر
دوم و خشک در انتهاست و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و باقوت تریاقیه و مدر و محلل ریاح و جهت امراض بلغمی و درد سینه
و معده و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و درد رحم و عرق بدبو شرباً و ضماداً نافع و در قانون و شرح آن ست که تمام مقاوم عفونات و قاتل قمل
و منقی بثره و نافع اورام بارده و طلغوفی شدید و دافع اوجاع مفاصل چون بسرکه طبخ دهند و چون در سرکه پخته بروغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند نسیان اختلاط
ذهن و لیثرغس و قرانیطس و صداع را نافع و ضماد برگ بری آن بر سر و پیشانی نیز نافع صداع و چون تعدیل گرمی و خشکی آن از بنفشه نمایند معدل ارواح
دماغ باشد خصوصاً بلغمیان و سرد مزاجان را و نافع سدد دماغ و سدد منخرین ست و چون بسرکه جوش داده بر سر ریزند منع بخار متصاعد بسوی آن کنند
و صداع را ساکن کند و بوئیدن آن نیز نافع صداع بارد و محلل فضول بلغمی از دماغ ست و چون با روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند جهت اوجاع بارده
نفع کند و چون تعدیل حرارت و یبوست آن به بنفشه کنند مقوی قلب و معدل ارواح باشد و چون با شراب بخورند جهت فواق نفع کند و بسبب تحلیل
و تقویت آن با حطریت نافع فواق امتلائی نیز هست و تخم آن قوی تر ست و شرب و ضماد آن نافع اورام جگر بارد و سپرز و چون بسرکه بپزند اوجاع جگر را

دفع کند و نافع نوازل ردیه در معده است و چون بقدر دو درم با سرکه خورند قی الدم را ساکن کند و آن نافع دیدان و حب القرع و مخرج جنین مرده و مدر بول و حیض است شرباً و حلوساً در طبیخ آن و خصوصاً صحری و بری آن چون با شراب خورند منع تقطیر البول و اخراج سنگ و نفع مغص کند و ریاح شکم را نافع و آن نافع سموم است برگزیدگی زنبور ضماد کنند و گزیدن آنرا بقدر دو درم در سکنجبین بخورند و موافق مضر بهوام بارد لشرب است و حار بضماد و آنرا خاصیت عظیم در نفع گزیدن زنبور است چون یک مثقال آنرا با سکنجبین خورند و جهت گزیدن عقرب با ماء العسل و قدر شربت آن سه درم مضر ریه مصلح آن کثیرا و بدل آن بوزن آن برگ غار و گویند که تخم آن نافع امراض مذکوره است و بقول ابن جزله تخم تمام ادرار حیض و تسهیل ولادت کند و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن محرک باه و شربت خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و صاحب منهج نوشته که تمام مستعمل از داخل و خارج است مضر گرده مصلح آن بنفشه بدل آن نعنع و بقول دیسقوریدوس کی آن مدر حیض چون بیاشامند و مدر بول و نافع مغص و اوجاع عضلات و کوفتن اطراف آنها و چون چهار درم حیات ازان با سرکه بنوشند قی الدم را ساکن کند و غیر آن گفته اند که آن خوشبو کننده بوی موی سر و ریش است چون بعد خروج از حمام آنرا بمالند و نافع سدد حادث از اخلاط ردیهٔ غلیظه در دماغ و سدد منخرین است و روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد بپزند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آنرا در روغن انداخته در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبدیل گل نمایند مکرر جهت تفتیح سدهٔ دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبوی آن مؤثر و بی عدیل است **نمب پشپ** بکسر نون و سکون میم و فتح بای موحده و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم گل مولسری **نمبچهندا** بکسر نون و سکون میم و فتح بای موحده و جیم فارسی مشدد و خفای ها و فتح دال مهمله و الف اسم بار الند است **نمبست** بکسر نون و سکون میم و فتح بای موحده و سکون سین مهمله و تای فوقانی اسم نیب است **نمب کیسر** بنون و میم و بای موحده و کسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله اسم گل مولسری است **نمر** بفتح نون و کسر میم و سکون رای مهمله در پلنگ مسطور شد **نمسکاری** بفتح نون و میم و سکون سین مهمله و فتح کاف و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم لجالو است **نمشک** بلغت اصفهان روغن تازه است **نمقوطس** و نقولس بیونانی قسمی از توتیای مصنوع است **نمک** بفتح نون و میم و سکون کاف اسم فارسی است بعربی ملح و ابوالحبیب و بیونانی انستین و فقونیسو و بترکی دوز و در انگریزی کلورائڈ آف سوڈیم و بهندی لون گویند و آن جسمی سفید است که در آب گداخته میگردد و داخل جمیع اغذیه سوای شیرین کرده میشود و بقول گیلانی نمک دو نوع است معدنی و مائی و گویند بری و بحری و گویند کوهی و مائی و مائی را اندرانی نامند و گویند که معدنی اندرانی است با لجمله نمک اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتیست که از شگافهای بعضی کوهها و غارها واقع آنها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید سخت صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز ازین قبیل است و نیز از قبیل آنست آبی که از بعض زمینها میجوشد و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش می نماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست و چون ازانجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را دران بندند و چون زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منجمد و متحجر گردد مانند نمک هرمزی و سانبهر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و قسم غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعضی اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد می یابد و مانند قند میباشد و درانجا و سختی و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه دران افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک ازانواع نمکها را بنامی مخصوص کرده اند چنانچه اکثری جدا جدا مذکور گردد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و نمک مصنوعی نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سنده تا بنگاله جابجا بعمل می آورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلاد و نواح آنها تمام بران است و آن چنان میسازند که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا دران منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبهٔ دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک میگردد و نیز از برای تداوی از خاکستر اکثر نباتات

نمب پشپ
نمبچهندا
نمبست
نمب کیسر
نمر
نمسکاری
نمشک
نمقوطس
نمک

مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و چرچٹه و امثال اینها و از بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ نمک میسازند و هر یک از اینها موسوم
بچیزی ست که از آن میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان گرم مزاج شارب خمر نمک میسازند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاج و شب
و بوره و اشخار و نوشادر نیز از جمله نمکها اند و هر یک در مقام خود مسطور و از کلام شیخ مستفاد میشود که از اقسام نمک نمک تلخ و هش و محتفر و درانی مثل بلور و
و نفطی و هندی سیاه و بحری ست و بحری بمجرد رسیدن آب گداخته میشود و بری چنین نیست و گیلانی گوید که از نمک بعضی سیاه ست بغیر خلیط محتفر یعنی کنده شده
از معدن آن و مسمی بملح العجین ست و بعضی سیاه نفطی و بعضی تلخ و آن مائل بزردی ست و بعضی سرخ و آن هندی ست و تلخ حارترین نمکها ست و اندرانی
انفع آنها و هندی اسلم آنها و گویند که اقسام آن بسیار ست بعضی از آن نمک هندی و بعضی درانی و آن معدنی ست و بعضی اشنانی و بعضی بحری و بعضی سبخی
و نمک در صناعت از هر خاکستر حار میگیرند که بر آن آب اضافه نموده صاف میکنند و آن آب را بعد تصفیه طبخ میدهند و اشنانی از این قبیل ست و آن نمک
اشخار ست و نمک خاکستر معروف و مشهور ست الحاصل جوهر نمک مرکب از اجزای مائیه و اجزای ارضیه تلخ سوخته هست و ارضیت در آن قلیل المقدار ست و بدین جهت
چون بگدازد حار نباشد و این ارضیت با وجود قلت خود شدید الیبوست قوی القوة بقوت یبوست ارضیه هست و لهذا چون در آن رطوبت پیدا شود چنانچه از
نداوت و مانند آن بگدازد و این نیست مگر آنکه چون تر میشود غلبه میکند مائیتے که بر ارضیت ست و احاله آن میکند بسوی طبیعت مائیت و هر قدر که در نمک ارضیت
بیشتر باشد طعم آن قریب تر بتلخی باشد و طبع آن در حرارت شدید تر بود بهر آنکه این ارضیت شدید الحرارت ست بسبب احتراق آن و لهذا نمک تلخ قوی الحرارت
قریب از طعم بورق ست و نمک درانی در سفیدی و صفائی شدید ست و نمک بحری بمجرد رسیدن آب میگدازد و نمک بری و جبلی چنین نیست و این بهر آنست
که در بری ارضیت بیشتر از آنست که در بحری و گاهی بر سنگریزهای قریب بحر نمک رقیق سفید بزردی یافته میشود و بعضے مینویسند که فاعل انعقاد کل حرارت ست و مادهٔ آن
رطوبت و اجزای لطیفهٔ ترابیه طینیه ست و بسبب خلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام نمک مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام نمکهای
خوب از آن حاصل میگردد و درین صورت اگر یبوست بر آن غالب باشد قطعهای آن بزرگ سفید و شفاف میشود و اگر یابس نباشد قطعهای آن کوچک یا ریزه نرم بود و اگر حرارت قوی باشد
و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط از آن آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و زمین بدبو نمک بدبو حاصل میگردد و رنگ آن
سیاه میباشد و هم برین قیاس اقسام دیگر بتفصیلے که در کتب معادن مذکور ست باید جست بهترین همه نمکها آنست که در هند مشهور بنمک لاهوری ست پس اقسام دیگر حجری پس غیر
حجری که نمک طعام و نان نامند و بدترین همه نمک مصنوع از آب شور ست و این باندک تلخی و حدت میباشد زیاده از نمکهای دیگر و گویند بهترین آن سفید ملایم
بزرگ قطعات ست و افضل از آن آنچه زرد مثل زعفران باشد و در رایحه آن بوی بد نباشد و از مطلق آن مراد نمک طعام ست و آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم
و هر قدر که تلخ تر باشد گرم زیاده بود و گویند طبیعت مطلق آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند که نفطی و هندی سیاه گرم و خشک در آخر دوم ست و اندرانی در
دوم و یحیی بن ماسویه گفته که ملح العجین گرم در دوم و خشک اندر انست و نفطی و منتن گرم و خشک در سوم و باقی بهمین و شیخ میفرماید که در نمک تلخی و قبض
است و جلای منقی محلل غائص مجفف بسبب تحلیل آن و قبض آن شدید ترین افعال آنست و ریاح را بشکند و سوخته آن در تجفیف و تحلیل شدید تر و آن
مانع از عفونت ست و نافع غلظ اخلاط و زهر آن الطف از نمک ست و سوخته آن و غبار آن قریب آنست و هر دو تحلیل بیشتر از نمک و قبض کمتر کنند
و آن و محتفر در تحلیل و لطف کمتر مگر آنکه قلیل الطعم مثل کشی باشد که آن قابض محلل بسبب لطافت خود ست و محتفر را چون بمرات غسل دهند بلا لذع تجفیف
کند و نمک هش جالی تر ست و چون با اطعمهٔ بارده آمیزند احاله آنها از طبیعت آنها کند حتی که گرم و خشک شود و نمک درانی طرد ریاح کند و نمک بسیار
تلخ در تحلیل و اسخان شدید تر ست و این همه مذهب اخلاط جامده اند و شارح کازرونی مینویسد که مراد از قبض درینجا و امثال این قبض اعضا و نشف رطوبات
آنهاست نه قبضی که بمعنی حبس شکم ست بهر آنکه بعد ازین خواهد آمد که نمک مطلق شکم ملین آنست و گیلانی گوید که مراد از عفونت عفونت اجسامی ست
که جوهر آنها از رطوبت آنها تحلیل شود و زهر آن رغوة الملح ست و محتفر یعنی آنچه بکنند یعنی از معدن بر آید و کشی از کش ست و آن ناحیه ایست از نواحے
سمرقند و گویند که کش بلد کوهی ست میان سمرقند و جغانیان و درانی بتشدید رای مهمله و تخفیف آن نمک بسیار سفید ست و آن ماخوذ از درست و طریق منقوش نمک

آنست که آنرا در ظرف گلی کرده سر ظرف بند نمایند و در آتش نهند تا آنکه نمک از جستن و حرکت باز ماند و بگدازد و همه یک جسم گردد پس بگذارند تا آنکه سرد شود
و استعمال کنند در آنچه محتاج الیه بتحلیل باشد و بعضی با شراب آمیخته در آتش می نهند تا آنکه شراب بسوزد پس نمک بر می آرند و بعضی با عسل سرشته میسوزانند
و ایضا در قانون و شرح آن مرقوم ست که نمک سوخته منقی دندان از حفر ست و ضماد آن با عسل مزیل آثار خون مرده است هر جا که باشد و استعمال طلای
آن بعسل مجتن زنگ ست و چون بزیت و سرکه آمیخته در حمام یا قریب آتش بدان لطوخ سازند جهت جذام نفع کند و ضماد آن با عسل و مویز جهت نضج
دمامیل و خنازیر و با پودینه و شهد و مویز جهت اورام بلغمی نافع و مانع نمله از انتشارست و آن جهت اورام بلغمی عارض بکسانی که استسقا بود نیکوست و چون
با نمک و سرکه نمله ساعیه و بثور اعضا و اکله را بشویند و بران ادامت نمایند صحت بخشد و نمک اکال گوشت زائد و توته و نافع جرب متقرح و غیر متقرح و قوباست و لطوخ
آن بازیت و سرکه در حمام یا قریب آتش تا عرق آید مسکن حکه خصوصا بلغمی ست و طلای آن بازیت بر سوختگی آتش مانع آبله شدن ست و خصوصا
بورقی و افریقی و بورقها ملحق نمیشود چیزی از نمک در جمع و تجفیف بهر آنکه نمک شدید ترست از روی تحلیل برای چیزی که از رطوبت باشد پس
شدید ترست از روی جمع و قبض برای چیزی که باقی ماند در اجزای عضو آن جمع گفته که ازین قول رئیس معنی مقصود ظاهر نمی شود و در کلام فاضل لا
جالینوس آمده که نمک فنا میکند از جسمی که بدان ملاقی میشود آنچه از آن جسم رطب باشد حتی که چیزی می گدازد و جمع میکند چیزی را که در جوهر آن صلبست
بقبض خود پس اگر شیخ میگفت که نمک شدید ترست از روی تحلیل برای چیزی که در جوهر خود رطب ست پس از روی جمع و قبض برای چیزیکه باقی ماند
از اجزای صلب آن هر آینه اولی بودی کازرونی گوید که احتیاج باین تطویل و تشنیع نیست و کلام شیخ کلام مفید ست برای آنکه جالینوس گفته
بعبارت مختصر یعنی نمک تحلیل رطوبت عضو کند از روی تحلیل شدید و جمع و قبض کند برای چیزیکه در اجزای عضو باقی ماند پس از آن قبض عضو
جمع آن کند و چون با آرد جو سوخته با عسل ضماد کنند اکله را نفع کند و در ادویه جرب استعمال میکنند و اکثار آن مورث حکه و جرب ست و چون با سفیده
بیضه و صمغ عربی آمیخته بر سوختگی آتش ضماد کنند نفع دهد و چون بازیت آمیخته بر سوختگی آب گرم و آتش گذارند مفید بود و منع از آبله کردن فرماید
و ضماد آن با آرد گندم و عسل بر التوای عصب و نقرس بلغمی نافع و مالش آن بازیت اعیا را برد و طلای آن با شحم حنظل نافع بثور سرست و نمک محکم کننده
لثه مسترخیه ست خصوصا اندرانی و ضماد آن با سرکه جهت درد گوش و چون نمک را در سرکه حل کرده مضمضه نمایند نفث الدم حادث از لثه و از موضع
ضرس کندیده قطع کند و چون سرده گرم کرده در دهن گیرند درد ضرس را نفع کند و چون بدان سر دو غرغره کنند بلغم باشد و تنقیه دماغ نماید و چون با نمک
و جو ضماد کنند جهت لثه مسترخی از قلاع نفع کند و چون در سرکه حل کرده بگوش چکانند درد آنرا نافع بود و اکتحال آن گوشت زائد اجفان و ظفره را بخورد و نمک
با مویز و عسل بر چشم ضماد کردن محلل آثار خون منعقد در چشم ست و اکثار نمک کم کننده تیزی بصرست و سائر انواع نمک قاطع بلغم لزج و خصوصا در سینه است
و نمک معین بر قی ست و نافع اوجاع بارد معده و آمیختن نمک با غذیه بارده مثل نان و ماهی و کرنب معلح آنست و معین بر اخراج آن و مزیل خامت مطبوخات
و مهیج اشتها و محدد آن و خوردن آن در طبایخ مانع استسقا و مانع سریان عفونت بسوی خون و خوردن آن با صعتر مخرج سائر عفونات و چون با آب و
زیت آمیخته بعد استیلای طعام نوشند قی خوب آرد و جمله اقسام نمک خروج ثفل و انحدار طعام را سهل گرداند و نفس نمک جهت ذوسنطاریا
بغایت نافع و معین بر ادویه مسهله بر قلع بلغم و سودا و رطوبات لزجه از اجزای اعضا و چون با ادویه مسهله آمیزند قطع اخلاط و سهولت اندفاع آن نماید
و چون یک درم یا مثل آن حرف آمیخته حمول سازند اطلاق طبیعت نماید و ضماد آن با پودینه کوهی و روغن گاو و خمیر آرد جهت اورام خصیتین بلغمی
نافع و همچنین با پودینه و عسل و نافع قروح ذکر اکثار آن محرق خون و مجفف منی و جمیع نمکها چون باب آمیزند مثل فعل نمک گرداند و جهت قروح
خبیثه امعا و عرق النسای مزمن بدان حقنه می نمایند و جهت ریختن بر اعضا عوض آب دریای شور نیکوست و ضماد آن با بزرکتان جهت گزیدن
عقرب و با پودینه کوهی و زوفا و عسل جهت گزیدن مار شاخدار و افعی و با زفت و قطران نیز برای مار شاخدار و نافع گزیدن نهنگ ست و با سرکه و عسل
از برای گزیدن هزار پا و زنبور و شرب آن با سکنجبین جهت مضرت افیون و فطر قتال نافع و چون نمک اسوده در پارچه کتان کرده در سرکه حاد فرو برده

برعضو گزیده بالند نافع باشد مقدار شربت آن تا دو درم و گویند نیم درم و نمک مضر دماغ و بصر و ریه است و مصلح آن غسل آن و اضافه کردن صعتر بهان و آن برای ابدان کثیر الرطوبت موافق ست و مضر جهت نحیفان و مصلح آن اشیای رطبه و دسمه بدل آن نصف وزن آن نوشادر و گویند نیم وزن آن بورق و بعضی نوشته اند که نمک ملطف و مسدد ست و قوت تحلیل و تلطیف و شوری نمک بر این کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و طلای آن با سرکه جهت سعفه و قوبا و مجموع نمکها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و نیکو کننده طعم اغذیه و بقول و حبوب و حموضات و لحوم و امثال اینها و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص قوی تر از غیر آنست چنانچه عنقریب مذکور گردد و همه غاسل امعا و معین بر قلع مواد از اقاصی بدن و رافع بد مزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند نمک بریان کرده مجفف و قابض و سوخته آن الطف و با مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با پودینه کوهی و روغن گاو بدستور و ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با گل و گیدان و عسل جهت خون منجمد زیر جلد و تحلیل اورام بلغمی و ترهل آن و خصیه و با خمیر جهت تفتیح دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر و طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم چیچک و جذام و با عسل جهت قلع بثور آن بالشم بر زخم قاطع خون آن و انفصال بدان نیکو کننده رنگ رخسار و چون نمک را باریک سوده با روغن یاسمین آمیخته یا رچه بدان تر کرده بر جای فصد یا ختنه یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید و ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و دوتی و لیستن گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارد و بلغمی و ریحی و بدستور تکمید آن تنها و یا با حرمل نرم کوفته با هم و یا با سبوس گندم که معمول ست و آن منفر خارش بدن و مجفف اعضا و بدن و مقلل منی خصوص اکثار آن مصلح آن صعتر و چربیها و اشیای بارد رطب و گویند از خواص مجربه آنست که چون ده درم آنرا در هنگامی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بیرون خانه کند آن مریض شفا می یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را در ظرف ... زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک که بقرع و انبیق تقطیر نمایند ترش و خوش مزه می باشد مجفف رطوبات معده و ... سدده و نافع استسقا سپرز ست **نمک اندرانی** که بعربی ملح اندرانی و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری و سینده لون نامند جهت آنکه از لاهوری آورند و صاحب مخزن گوید که اندرانی ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و رای مهمله و کسر نون و یای نسبت نامند مشتق و منسوب بذرا بمعنی شدت سفیدی جهت آنکه رنگ آن نسبت به نمکهای دیگر بسیار سفید صاف شفاف ست مانند بلور و در صحاح عربی ملح درانی ست چنانچه در نمک گذشت و در کتاب ادویه مفرده ابن سمجون ست که نمک اندرانی منسوب بقریه ایست در ملک شام که اندرا نامند و در آن معدنی ست که از آن این نمک حاصل میشود و لاهوری از قبیل آنست که هنگام برآوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اقسام نمکهاست و بهترین آن صاف شفاف آن گرم و خشک در آخر دوم و بقول شیخ نمک درانی دافع ریاح کند و اندرانی ذهن را تیز نماید و اعانت بر قی کند و بقول گیلانی نمک اندرانی چون با سرکه و کف صابون حل کنند جهت ورم رخوه و تهیج اطراف نفع کند و چون بدان گرم کرده تکمید نمایند و چون مسحوق آن با زیت و یا عسل بر فسخ عضل و دوتی و کوفتگی در اول حدوث آن بمالند و بهن آن بنهند و بعصابه بربندند تسکین دهد و نماید و چون با سبز آمیخته به مقدم دماغ بنهند جهت نزلات نافع کند و آن صالح برای ادویه چشم ست و غیر آن بهر چشم صالح نیست و آن بصر را تیز کند و جلای حدقه نماید و بیاض حادث آن رقیق گرداند و جهت سبل نفع دهد و آن ثقل را ببرد و طعام هضم نماید و اسهال بلغم تمام بقوت کند و اسهال سودا نماید و اخراج بلغم لزج نیز کند و گویند سنون آن جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و کندیده و خصوص سوخته آن برای زیادتی تخفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره و نافع جهت قطع بلغم لزج از سینه و اوجاع معده بارد و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و افعال و خواص این بقول هندیان در سینده لون مسطور شد **نمک تلخ** که بعربی ملح المر و بهندی پادانون نامند و آن نمکی ست مائل بسیاهی و سفیدی و زردی و مصنوع ست معدنی نیست و گویند نمک نفطی همین ست و شیخ نوشته که نمک تلخ قریب الفعل ببورق ست و در تحلیل و اسخان شدید تر ست و گیلانی مینویسد که آن گرم زیاده و مائل بزردی ست

واگر با نمک تلخ صمغ زیتون اضافه نمایند وبدان جراحت عفن پر کنند بزودی گوشت آن برویاند وپاک کند وآن اسهال سودا بالقوت نماید مقدار
نمک رشیدی / نمک سانبهر
شربت آن کمتر از یک درم **نمک رشیدی** نمک طعام ست که مائل بسرخی ست **نمک سانبهر** بفتح سین مهمله والف وسکون نون وفتح بای
نمک سنگ / نمک سیاه
موحده وخفای ها وسکون رای مهمله واین غیر نمک اندرانی ست زیرا که بسفیدی وشفافی آن نیست وقطعهای این کوچک ست وقریب بلده سانبهر
زمین را قدری کنده آبی که از ان جاری میشود در تالاب جمع میگردد وبرسیدن هوا منجمد میشود واین در لطافت از نمک لاهوری کمتر ودر مزاج وافعال
وخواص قریب بدان ست **نمک سنگ** اسم نمک اندرانی **نمک سیاه** بعربی ملح اسود وبهندی کالا لون گویند بعضی گویند که از اقسام ملح العجین
است وسیاه رنگ وبا اندک تلخی وبی نفطیت رائحه وشیخ گفته که سیاهی نمک هندی سیاه بسبب نفطیت دران نیست بلکه در جوهر آنست وگیلانی گوید که
نمک سیاه شدید السواد که نفطی نباشد اسهال بلغم وسودا نماید وگویند که طبیعت آن در گرمی وخشکی زیاده از نمک اندرانی وقوت تلیین واسهال وجلای این زیاده
از اندرانی وقریب بنمک نفطی ست وچون نرم سوده با قدری تخم انیسون خشک سائیده آمیخته اندکی بخورند فواق را زائل گرداند افعال وخواص این بقول
نمک شور / نمک شیشه / نمک طبرزد / نمک نان و طعام
هندیان در سونچر لون مسطور شد **نمک شور** اسم ریه است **نمک شیشه** کاچ لون ست **نمک طبرزد** بفتح طای مهمله وبای موحده وسکون رای مهمله
وفتح زای معجمه وسکون دال مهمله نمک کوهی حجری ست بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی ولاهوری ست، ومزاج وافعال وخواص آن
مذکور شد **نمک نان و طعام** یعنی نمکی که در آرد نان وطعام داخل مینمایند وآنرا بعربی ملح العجین نامند وآن اقسام میباشد از حجری غیر اندرانی واز
غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس وایران میباشد ونمک مصنوع از آب بحر ودر هر بلدی قسمی از ان مستعمل چنانچه در عراق عرب وعربستان وروم
وحجاز ونواح آنها حجری مذکور ودر فارس وایران غیر حجری ماخوذ از دریا ودر سواحل سند ودکهن وبنگاله همه مصنوع از آب دریای شور ودر گورکهپور وجونپور
وبنارس ونواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل مینمایند وآب صاف آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد
ودر دیگر بلاد هندوستان نمک سانبهر واین نیز اقسام میباشد از سفید مائل بزردی ومائل بسرخی ومائل بسیاهی وبهترین همه سفید صاف است وآن گرم
نمک نفطی
وخشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی وخشکی آن زیاده است ودر افعال قریب بنمک اندرانی ست الا مصنوع آن که قوت اسهال وحدت آن
زیاده ومائل بتلخی ست **نمک نفطی** بکسر نون وسکون فا وکسر طای مهمله ویای نسبت از جمله نمکهای معدنی ست سیاه رنگ بدبو بانفطیت وسیاهی
آن از جهت نفطیت اندران ست واز بریان نمودن وسوختن بآتش نفطیت آن کم وزائل گشته سفید مثل درانی میگردد ومحشی تحفه نوشته که نمک نفطی اکثر
مصنوع از شبی ست مشهور بسجی که قلی نامند واز سمت غازی پور می آورند ودر پټنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند وباطراف می برند ودستور ساختن
آن آنست که اولا قلی را مکلس می نمایند پس کوفته در آب میجوشانند وآن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد وتحقیق که آن غیر مصنوع و
هم مصنوع باشد وحکیم غلام امام در مفردات خود گفته که نمک نفطی را بهندی پونگا لون نامند وآن دراز ومیانه خالی بود وبعضی بد لون وسونچر لون دانسته
بالجمله گرم وخشک در سوم وقوت مسهله ومقیه آن زیاده از سائر نمکها ودر اخراج بلغم وسودا اقوی تر از سائر اقسام بقول شیخ تحنک نفطی با عسل وسرکه
نمک هندی
نافع خناق وورم لهات ونغانغ ست وآن قاطع بلغم لزج ست ومعین برقی وبقول گیلانی چون بروغن گل حل کرده طلا نمایند بثور رطب وجرب
وجوشش بدن را دفع کند مقدار شربت آن تا یک درم افعال وخواص این بقول هندیان در بیدا لون مسطور شد **نمک هندی** نمکی ست شفاف
سرخ رنگ مائل بسیاهی که کبود نامند وقطعهای آن اندک بزرگ وآنرا بهندی سینده لون نامند گرم وخشک در اول سوم وبعضی گویند که نمک هندی
حارتر ولطیف تر از انواع نمک ست ورازی گفته که نمک هندی در ادویه مسهله جهت انحدار سقمونیا از معده وقطع فضول غلیظه استعمال میکنند وبعد آن
نفطی ومعدنی ست وبقول گیلانی نمک هندی ریاح دفع کند ومسهل مرار اصفر ومشهی ست واسهال اخلاط مختلفه کند وبریان کردن آن منع اسهال او
کند ومقدار شربت آن تا یک نیم درم وگویند که آن در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکور ست وبدانند که اقسام نمک هندی بسیار ست مثل
نمک لاهوری که از قبیل نمک اندرانی ست وبادالون یعنی نمک تلخ وسانبهر لون یعنی نمک سانبهر وکالا لون یعنی نمک سیاه وپونگا لون یعنی نمک نفطی

که درینجا مسطور شده وغیر اینها که در لون مذکور شده وافعال وخواص هر یک بقول اطبای هند در اسم هر یک مضبوط **نمک فرنگی** نمکی ست
مصنوع مصاعد قلمها وقطعهای بزرگ وکوچک سفید وشفاف که از ملک فرنگ می آورند مزهٔ آن با اندک شوریت وبورقیت مسهل بلغم
وسوداو مار اصفر وحمیات عفنهٔ مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب گرم یا عرق بادیان حل نمایند وقدرے شکر
داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید واگر از ان قوی تر خواهند دو توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج وحاجت با چهار توله
شیرخشت وچهار ماشه گل سرخ وشش ماشه بادیان نیم کوفته شب در آب گرم بخیسانند وصبح صاف کرده نیم گرم نموده بنوشند واز برای
اعانت عمل آن گاه گاهے عرق بادیان نیم گرم بیاشامند **نمک سود** اسم فارسے گوشت خشک مملح مبزر ست بقول جالینوس
آن گرم مجفف بغایت نسبت بگوشت حیوان یابس المزاج وخشک کرده بغیر نمک ست وهمچنین گوشت بریان خشک زیاده از گوشت مطبوخ
در آب ست وبهترین آن فربه رطب ست ونافع کشتی گیران وصاحبان بلغم ورطوبت وآن قلیل الغذا صالح برای کسی که ارادهٔ خشک کردن بدن او
باشد وهمچنین جهت صاحبان استسقا اگر کثیر الملح نباشد ومنقوع در سرکه مبزر با ازیر مدر بول باشد وآن برای کسی که قولنج عارض شود صالح نیست
وادمان تناول آن مورث جرب وحکه ومولد خون سوداوی ردی ولاسیما چون معمول از گوشت تبکار باشد که آن مخشن سینه وریه ست واصلاح
آن بروغن وشیر پختن ست وگاه دفع ضرر آن بخیسانیدن آن در آب زمان دراز وپختن آن با بقول لزجه مثل اسفاناخ وسرمق وانداختن در آن
پیه تازه وروغنهای رطبه مثل روغن بادام وکنجد ومسکه وبعد آن نوشیدن طلای شیرین وبرای خشک مزاج نبیذ ممزوج بآب بسیار اولی ست وکسی که
ارادهٔ تخفیف بدن او باشد محتاج باصلاح آن نیست مگر در مستسقی بسر که ترکنند تا از تشنگی واسخان او منع کند واکثار آن مورث امراض صعبست
نمک لاهوری اسم نمک هندی اندرانی ست **نمل** بفتح نون وسکون میم ولام بعربی اسم مورچه ست **نملی** بفتح نون وسکون میم وکسر لام
وسکون یای تحتانی اسم مور یعنی طاوس ست **نمی نارا** بفتح نون وسکون میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح نون دوم والف وفتح رای مهمله
والف دوم اسم درختی ست هندی در سنسکرت بوٹی کرنجا وتپکا یعنی باد را بدر سازد وچربلوا یعنی تپی که از مدت مدید در بدن باشد آنرا دور نماید
مینگویند وآن درخت مشابه بدرخت سپستان اما از ان خرد وبرگ این نیز مانند برگ آن لیکن اندک نوکدار روغنش گرم وخشک در سوم کرمهای
قروح میکشد وکرهنی وابواسیر وپرمیو را زند وفائده وهد وهنی راخل کند وچون پوست درخت آنرا بر عضوی به بندند ویک شب بدارند تا صبح آبله
می آرد وبرگ آن چون بر پهلو بندند درد آنرا دور نماید **نموز** اسم عربی خرگوش ست **نموس** بضم نون ومیم وسکون واو وسین مهمله جمع نمس ست وآن
حیوانی ست مقدار شغال وصورت آن شبیه بدان ورنگ آن مائل بزردی با خطوط سبز وسر آن کم وموی آن بسیار چرب وچون نموس عرضی ست که موی
سر چرب میشود لهذا بنا بر مشارکت درین وصف حیوان مذکور مسمی باین اسم گشته ومرغ وموش را شکار کند وهنگام مستی صدای آن شبیه بآواز گربه
گردد ودر وقت غیر مستی بنهجی دیگر وترکان ماوراء النهر آنرا الکپیه گویند ودر بلاد مرو نیز یافت میشود خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان در بینی چکانیدن
رافع جنون ست وزهرهٔ آن با سفیدی بیضه در چشم کشیدن دافع کثرت اشک آمدن از چشم ست وطلای سرگین آن با خردل مزیل داء الثعلب
وطلای پیه آن وبدستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه وجرب وبقول ارسطو چون آفتاب در خانهٔ خود با شرف باشد چشم راست آنرا گرفته
در پارچهٔ کتان بسته بر صاحب تپ ربع تعلیق نمایند رفع تپ او گردد وچون چشم چپ آنرا بندند تپ باز عود نماید ومفارقت نکند **نموشک** بفتح اول اسم
تیهو ست **نمی** بکسر نون ومیم مشدد وسکون یای تحتانی ونیمی باضافهٔ یای تحتانی بعد نون نیز اسم درختی ست هندی که در سنسکرت تینشه یعنی تمام روز
بار او خوردن خوب ست وشندنهان یعنی معتدل مائل ابسردی ست وزدها درک ومترو سارتماک یعنی هر دو اسم اینکه برای روشنی چشم وامراض همه کار
شل رتهمید وودورتی گلمکها یعنی برای مباشرت زنان خوب ست وتنجلاها یعنی برای تمکن مباشرت زنان خوب ست وچیز کرت یعنی افزایش
عقل بانواع واقسام میکند مینگویند معتدل مائل ابسردی ومزه دار وتیز ودافع غرب چشم وبدبوی دهن وخارش بدن ست **نمیرو** بفتح نون وکسر میم

وسکون یای تحتانی وضم رای مهمله وسکون واو اسم سریانی است **نمیقا** بکسر اول اسم یونانی نیلوفر ست **نمیقن** کرسنه ست **فصل نون با نون** **ننا هلد**
بفتح نون وتشدید نون ثانی والف وفتح ها وسکون لام ودال مهمله بمعنی زردچوب کوچک اسم مامیران ست **ننجیوه رتم** بفتح نون وسکون نون دوم وضم جیم وفتح
یای تحتانی وواو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم گل مهتاب پرست و در حرف میم گذشت **ننحا** بفتح نون اول وسکون نون ثانی وفتح
حای مهمله والف اسم فوتنج ست **نندی برچهن** بفتح نون وخفای نون ثانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده ورای مهمله وفتح
جیم فارسی وخفای ها وسکون نون ثالث ونندی برکه یعنی بکاف وها عوض جیم وها ونون نیز ونندی ورچه بضم واو عوض بای موحده وخفای ها عوض
نون نیز گویند وبسنسکرت پرپلینج یعنی دافع قسم از اقسام سنپات وآچهیه بچا یعنی سیلان آب چشم را دور کند وچهید رمهان یعنی دور کننده امراض چشم
میگویند بعضی آنرا از اقسام درخت پیپل شمرده اند ودر افعال موافق او نوشته اند وبعضی غیر آن دانسته اند وگویند که برگ آن مانند صورت پای گاو
میشود وتپ سختی وتردوش وکشٹ وکروتپ را نافع ست وگویند که گرم وسبک ودافع فساد بلغم وخون ودهرود ماميل وبشور ست **فصل نون**
با واو - **نوا** بضم نون وفتح واو مشدد والف اسم کنجد ست **نوات ونوا** بعربی دانهٔ میوه هاست وبهندی گٹھلی گویند واز مطلق آن مراد دانهٔ خرما
است خصوصا در اوزان **نوارس** بفتح نون وواو والف وکسر رای مهمله وسین مهمله اسم یونانی ست بعربی شجرة القدس گویند ودر روم معروف بسواک المسیح
ومسواک العباس ست وشک نیست که آن قسم بزرگ قتاد ست وصمغ آن قریب کتیرا در افعال دست مگر این مجفف قابض ست ونفع آن در التحام عصب تجربه
کرده شده وخصوصا بیخ آن وفرق میان این ومیان درخت کتیرا که آن قتاد خرد ست آنست که شاخهای این باریک دراز تا بسه ذراع وبرگ این کوچک
مستدیره وبر همه اجزای این نبات زغب مثل پشم وگلش زرد وخوشبو ودر طعم تند وخار آن تیز مانند سوزن وصمغ آن مابین سفیدی وسرخی ودر روم وحلب
کثیر الوجود ونبت آن اجام تخم آن گرم وخشک در دوم وبیخ آن در سوم واین قوی ترین اجزای آنست جالینوس گفته که قوت این قوت مجفف بلا لذع
است حتی که مردم وثاقت از آن نموده اند که آن التحام عصب نماید چون منقطع گردد وبیخ آن خاصة در فعل زیاده تر ست وهمچنین آب مطبوخ آن کسی را که در عصب او
علتی باشد بنوشانند ودیسقوریدوس نوشته که چون صمغ آنرا سائیده ضماد کنند الزاق جراحات واعصاب نماید وشرب طبیخ آن موافق اوجاع اعصاب ست
بالجمله ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب گفته اند ولهذا آنرا شجرة العصب نامند وطبیخ شکوفه سائیده جرم آن وهمچنین صمغ آن در التیام عصب
ضعیف تر از بیخ آن وآشامیدن وضماد کردن آن نیز جهت درد عصب وکوفتگی اعضاء وبیجا شدن وشکستن آن وقطع سیلان خون موثر وطبیخ نبات
عمل آن قائم مقام صمغ آنست وآشامیدن عصارهٔ آن جهت قرحهٔ ریه وذات الجنب بی عدیل وتخم آن رافع سموم قتاله ومقاوم آنها مضر گرده مصلح
آن تند وگویند مصلح آن بندق ست مقدار شربت آن یک مثقال **نواڑی** بکسر نون وفتح واو والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی گل هندی ست
مانند گل چنبیلی خوشبو وبعد از نون یای تحتانی ولام عوض رای مهمله یعنی نیوالی هم آمده وآن دو قسم بود یکی آنکه در موسم گرما شکوفه آرد دوم آنکه در فصل
برشکال گل کند وسرد وسرد وسبک ودافع فساد اخلاط ثلثه وخون **نوح** اسم لبلاب ست **نود** بفتح اول وثانی وسکون دال مهمله خرمای تر را گویند
نور بضم نون بلغت اکسیریان سیماب ست وبفتح اول وسکون واو اسم جنس شکوفه وگلهاست **نورتن** بفتح نون وسکون واو وفتح رای مهمله وتای
فوقانی وسکون نون ثانی در انبهوره مذکور شد **نور عالم** اسم انگیز ست **نورنگ** بنون وواو ورای مهمله وخفای نون وکاف فارسی پرنده ایست
میان گنجشک وکبوتر پرهای بالای او اغبر پایین سیاه وسرخ پس زیر آن زرد پس سبز پس نیله پس ارغوانی پس ملخی پس ذهبی وچونکه این رنگ
دارد باسم نورنگ موسوم شده وچون بغضب می آید مستی میکند ورقص میکند ورنگهای خود نمایان میسازد گرم وخشک ست وگوشت آن برانگیزندهٔ سودا
است **نورد زاوق** باصطلاح اکسیریان سیماب ست **نوره** بضم نون وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون ها اسم آهک ست **نوسادر** بفتح نون و
سکون واو وفتح سین مهمله والف وفتح دال مهمله وسکون رای مهمله وآنرا نوساگر بکاف فارسی عوض دال نیز گویند بهندی اسم نوشادر ست نزد هندیان
بسیار تیز وشور مزه وسریع التاثیر وملین ودافع قولنج واستسقا وقبض ودرد شکم افعال وخواص این بقول یونانیان مثل نوشادر بیابد

نمیقا
نمیقن
ننا هلد
ننجیوه رتم
نندی برچهن
نوا
نوات ونوا
نوارس
نواڑی
نوح
نود
نور
نورتن
نور عالم
نورنگ
نورد زاوق
نوره
نوسادر

نوشتھہ اسم تیسوست **نوشادر** بضم نون وسکون واو و فتح شین معجمه والف وضم دال مهمله وسکون رای مهمله اسم فارسی ست و عربی نیز بدین نام مشهور و بلغت حجاز ومین **غنش** و بیونانی آذرار وارینا وطیا و بهندی نوسادر ونوساگر و بفرنگی سال ارمونیک و در انگریزی ایمونیا نامند و باصطلاح اهل اکسیر عقاب وکبریت الدخان وملح النار وسلسالیوس گویند وآن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی وآن معدنی ومائی ومصنوعی میباشد معدنی آن قسمی از نمک معدنی ست که از کندیدن معادن آن مثل سنگریزه سخت برمی آید ومعدن آن در بلاد گرم مانند حبشه و زنج ست و قطعهای آن مانند شوره بود ومائی آن آب چشمه الیست که چون دست بدان زنند کف کند واز جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد وانطاکی گفته که از نواح صعید آن چشمه موجود ست وابن تلمید گوید که آن از چشمهای حمات که آب آنها خود بخود جوش میکند برمی آید در کوهستان خراسان ومسعودی گفته که در بلاد ما بین بخارا وسمرقند ست یافته میشود واز انجا بسائر بلاد می برند ومصنوعی آن دخانی مخصوصیست که مجتمع میشود از بخار حمامات که زیر آنها سرگین و زبل میسوزانند وگاهی این دخان در دیگها میگیرند و در بنا و خشت که از قاذورات آنرا می پزند نیز بهم میرسد واین قبل از تصفیه بتصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد وبعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد وگویند که در مصر و روم و ملتان قاذورات وکثافات وسرگین حیوانات راجمع نموده مانند خشت خام اقراص ساخته خشک میکنند و در کوره برهم چیده و بالای آنها خشتهای پخته را دو دو ایستاده سر آنها را برهم تکیه زده آتش میدهند وانچه بران خشتها و براطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن میگیرند وبالجمله بعضی از ان مائل بسیاهی وسفیدی وبعضی اغبر وبعضی سفید صاف پیکانی میباشد وبهترین آن پیکانی ست که در ان نوعی استدارت مخروطی شبیه به پیکان تیر باشد ولهذا به پیکانی مسمی گشته وصاف بلوری شفاف بود وآن در جبال خراسان وبلاد سغد و فرغانه نیز صاف مثل بلور میباشد وابن جمیع نوشته که شیخ الرئیس گفته که بهترین آن فیکانی بلغای مخففه است و آن قسمی از نوشادر معدنی ست ومعدن آن بیان چینی نکاشغر در موضعی معروف بکواست و در باطن کوه که زیر آن مستنقع آب ست پیدا میشود وشخصی از اهل شرق که آنرا اشتغال از احوال اجسام معدنی بود مرا خبر این داده که آن بمعدن مذکور آن رسیده ومشاهده آن کرده بود وطبع آن قریب بنمکست گرم وخشک در آخر دوم وبقول شیخ وگیلانی در سوم وگویند گرم در آخر سوم وخشک در اول آن ملطف مذیب ومفتح وقاطع سیلان خون جمیع اعضا وخاصیت آن جذب اخلاط از عمق بدن بسوی ظاهر ست و بدین جهت ظاهر بدن را نفع نمیکند وجلای تام می نماید وچون بروغن بیضه مرغ آمیخته بر برص بعد از تنقیه بمالند نفع بلیغ نماید وازاله آن کند والاسیما ادمان آن وچون بروغن کنجد دیا بروغن سرکه حل کرده بر جرب در حمام بمالند خصوصا سوداوی آن زائل کند وطلای آن با عسل جهت داء الثعلب وداء الحیه وسعفه ونملهء و ذرور آن مجفف قروح وحابس خون جراحات ودافع چرک آنهاست واکتحال آن نافع بیاض چشم وابتدای نزول الماء وظلمت وغشاوه وسبل والتیام قرحه ودمعه بارد ست وچون در حلق و منخرین ساقطرا بردارد وطلای آن از خارج نافع خناق بلغمی وچنین میدان آن بالادویه وچون با آب سداب غرغره سازند زلوی متعلق بحلق را اخراج وقتل نماید وآشامیدن آن رافع چرک سینه وصلابت طحال ست وچون با آب حل کرده در مکانی بپاشند مار وذباب قریب آن نیاید وچون محلول آنرا بر کاغذ نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب آن نگردند وچون آب محلول آن در سوراخ مار اندازند بمیرد وچون خائیده آب دهن در دهان مار وافعی اندازند قتل آن کند وگویند چون آنرا با مثل آن فضله انسان تصعید کنند خوردن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند واز اسرار مکتومه است وچون انسان سه درم نوشادر بخورد قتل نماید بتقطیع احشاء علاج آن قی کردن بشیر وروغن بمرات وآشامیدن مبردات وملطفیات وشوربای چرب وخوردن اطعمهء دسمه وسائر تدابیر شنگرف وزرنیخ خورده است وبدل آن بوزن آن شب ویا بورق ویا نمک اندرانی ویا اشخار وگویند که آن مجفف اعصاب مضر امعاء وجگر واکال ست مصلح آن شیر تازه با روغن گاو ویا روغن گل ویا روغن بادام شربت آن بقول صاحب حاوی نیم درم وبدل آن اشخارست واز بعضی مجربین منقول ست که نوشادر دوازده توله وایچی سفید نیم کوفته نه ماشه مرچ سیاه نیم کوفته یک توله همه را آمیخته تصعید نمایند وسائیده در شیشه بدارند اگر از ان بچشم کشند ضعف بصر را فائده دهد واگر از ان در آب لیموی کاغذی حب بقدر نخود بسته نگاه دارند یک حب از ان اگر بخورند هضم طعام کند ودفع ریاح نماید **نوش** اسم خبث الحدید ست **نوشدارو** هم فارسی فادزهرست

ونیز اسم معجون معروف ست، **نوفلن** اسم یونانی زنبور ست **نوق** شتر ماده است **نوکرک** اسم گرده است **نول** بکسر نون و فتح واو و سکون لام ولولا باضافهٔ الف در آخر اسم هندی راسوست نزد هندیان خواص بلی دارد **نولائی** بفتح نون و سکون واو و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی اسم برگ لیموست که هنوز تازه باشد و داخل خوشبو مینمایند **نومکت چکا نون** بضم اول و داو مجهول اسم معروف لون ست و بواو معروف اسم ماهی عظیم الجثه است **نونی** بضم نون و سکون واو و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی مجهول اسم روغن کنجد و مثل آنست **نونی منتا** اعراب نونی موافق سابق و ضم میم و سکون نون سوم و فتح تای فوقانی و الف نباتی ست از یک گز کم و بیش بلند میشود و شاخهای او باریک و برگ او مانند برگ نخود و کلان تر و درشت از ان و گلش سفید و خرد و میوهٔ او بزرگ از دانهٔ نخود و در پنج تا شش و دران تخمهای خرد و گویند که زمین زیر او تر و چرب میباشد گرم و خشک مزهٔ آن تلخ و زمخت جهت تپ و خشکی و گرفتگی زبان مفید و اندک لزوجت دارد و گویند که بعد سوختن نمک از و میسازند چنانچه معروف است آن نمک تبدیل رنگ بس میکند **نوتیج** بروزن عریج و نوج بروزن عوج اسم لبلاب معروف بعشقه است **نوی کران** اسم آگ ست

فصل نون با ها — **نهار** بفتح اول و ثانی بچهٔ حبارا ست **نهش** اسم عربی شقاقل ست **نهشل** بفتح اول اسم گرگ ست ونیز صقر و ایضا اسم گزر بری و آن شقاقل ست **نهق** قرة العین ست و نزد بعضی جرجیر بری **نهما** بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف و بعضی نهانه و بفتحات ثلثه نوشته اند بقول گیلانی اسم نبطی درختیست سطبر طول آن بقدر قامت برگ آن مدور و بران اندک زغب نرم و گل آن سرخ شبیه بگل خطمی و مانند کاسهٔ عمیق کشاده رو و اکثر در زمین بابل میروید و ازان قسمی دیگر ست برگ آن دراز و گل آن سفید و آن هر دو خوشبو و خصوصا گل آن هر دو و ثمر نمیکند و گل هر دو گرم و خشک در دوم و مقوی و مفرح ضماد آن محلل اورام بارده و شمیدن گل آن و بخور آن نافع زکام و گویند که آشامیدن آن با قرنفل و مقوی قوی رافع خفقان و مدر خون و فرزجهٔ آن منقی رحم و خوشبو کننده آن و خوردن آن با شکر ... آشامیدن آن ... سائیده و بعد آن خوردن بادام سمن بدن ست و چون یک درم آنرا با هفت ... در پارچه کبود بسته در چاه اندازند در تابستان با سردی و ... گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند دفع سحر و چشم بد کند ... **نهنگ** بکسر نون و فتح ها و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم فارسی ست بعربی تمساح و بهندی مگر و ملرپچه و ناکا گویند و آن حیوانی ست ... بزرگ جثه و چهار پای و دم دراز دارد و از پای در صحرا رود و در وقت کشادن دهن فک بالای آن حرکت می نماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن فراخ و هشتاد دندان ناب دارد و چهل در کلهٔ بالا و چهل در اسفل و گویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دو دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند کردن دهان یک دندان در میان دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و فک آن متصل بسینهٔ آن و پوست آن درشت ضخیم سخت بنحوی که آهن بران کمتر عمل کند و شریرترین سباع آبی ست و بسیار قوی بحدی که در آب شیر و فیل را بخود میکشد و هلاک میگرداند و اکثر در نیل مصر بطول ده ذراع و بعرض دو ذراع و بزرگتر ازان یافته میشود و تخم در صحرا و خشکی میدهد پس هرگاه بچهای آن برآیند انچه ازانها در آب درآیند نهنگ میشوند و انچه در خشکی یا مانند سقنقور میگردند و نوع کوچک آن که در ریگ می مانند و رل مائی نامند و گویند همین سقنقور ست و گویند از عجائب خلقت آن این ست که دبر آن نیست که ازان ثفل خارج شود پس هرگاه احتیاج براز کردن میشود دهن خود را میکشاید پس طائرے که آنرا قطقاط میگویند می آید و طلب غذا میکند و در دهن آن داخل میشود و انچه در جوف آن از ثفل میباشد میخورد و نهنگ دران وقت استطاعت بند کردن هر دو فک خود ندارد بهر آنکه در سر این طائر چیزی سخت مانند خارست در حلق آن میخلد فلاجرم هر دو فک خود کشاده میدارد تا آنکه چیزی از غذا در جوف آن باقی نماند و طائر مذکور خارج شود و نهنگ تا شصت سال زندگانی میکند و شصت بار جفتی میکند و مادهٔ آن شصت بیضه میدهد و آن در باطن دریا چهار ماه غائب میشود در تمام زمستان یکبار و بعد ظاهر میشود و سگ بحری دشمن آنست هرگاه آن بخوابد و دهن بکشاید سگ در شکم آن داخل میشود و امعای آنرا میخورد و پوست شکم آن دریده بر می آید و آن در ساعت می میرد و همچنین راسو این کار میکند مزاج آن گرم در دوم و خشک در سوم و گویند شدید الحرارة ست و گوشت آن غلیظ ردی الکیموس و محرک باه و اسفیدباج آن اسهال شکم در نخیفان کند و گویند که

نوفلن نوق نوکرک نول نولا نولائی نومکت چکا نون نونی نونی منتا نوتیج نوی کران نهار نهش نهشل نهق نهما نهنگ

خوردن اسفیدباج گوشت آن مسمن بدن نحیفان و رافع تولنج ست و چون پیه آن بروغن زرد سرشته فتیله ساخته در چراغ برکنارهٔ نهر روشن کنند غوکان
آن نهر آواز نکنند مادام که مشتعل باشد و چون پیه آن بر پیشانی گوسفند نر شاخ زن یعنی جنگ کننده بمالند هر گوسفند که مقابلهٔ آن کند ازان بگریزد و
همچنین هر انسان و حیوان و اگر پوست آن بر در قریه آویزند در ان قریه ژاله نیفتد و گویند که او را بر دور قریه گردانیده بر سقف دهلیز آن بیاویزند در ان
قریه تگرگ نبارد و چون در خون آن بلیله یا آمله مفرد یا مجموع آمیخته بر بهق سفید طلا کنند تغیر رنگ آن نماید و اعادهٔ رنگ اصلی کند و چون چشم آن
در حالت زندگی آن قلع نمایند و تعلیق آن بر صاحب جذام کنند نفع دهد و از زیادتی باز دارد و بخور جگر آن رافع جنون ست و همچنین خوردن جگر
آن و بوئیدن جگر آن مزیل صرع ست و طلای پیه آن بر پیشانی و صدغین ازاله درد شقیقه و صداع کند و اگر چشم راست آن بر جانب راست تعلیق نمایند
تسکین درد چشم راست کند و بالعکس و اکتحال سرگین آن رافع بیاض چشم نو و کهنه است و همچنین زهرهٔ آن قالع بیاض و تیز کنندهٔ بصر ست و چون پیه
آن گداخته در گوش چکانند تسکین درد آن نماید و ادمان آن طرش و صمم را دفع کند و مالش پیه آن در زیت یا روغن گل گداخته جهت درد گرده و کمرنافع و مزید
باه و چون دندان آن یا استخوان کمر آن در دست راست بگیرند و یا ناب جانب راست آن بر بازوی راست تعلیق نمایند قوت باه زیاده کند حتی که امساک نیز
و همچنین اگر پیه آن بزیت گداخته زیر ناف و بر قضیب و خصیتین بمالند و همچنین اگر از ان یک درم با آب سداب بخورند امساک منی کند و چون مالش پیه
آن گداخته بر بدن صاحب تپ ربع کنند نفع کند و ضماد پیه آن نافع گزیدگی آن و هوام دیگر ست و گویند چون نهنگ کسی را بگزد و بر گزیدگی آن پیه سقنقور
گذارند و بر گزیدگی سقنقور پیه نهنگ نهند فی الحال صحت یابد و افعال و خواص این بقول هندیان در گرگ گذشت. نهنگ را مکا اسم هندیاست

فصل نون با یای تحتانی ــ نی بفتح نون و سکون یای تحتانی اسم فارسی ست بعربی قصب و بسریانی قنی و بیونانی انوتیون و اندقون و قالامن نیز
و برومی قلاماوس و بترکی قامیش و بهندی قسمی کوچک آنرا نل و نوع بزرگ آنرا بانس گویند و گویند که قصب نام جنس نی که دار است و آن اقسام است
از مجوف و غیر مجوف و اجامی و غیر اجامی که کنار آبها و زمینهای نمناک بیرویند و بهترین اقسام آن آنست که بند های آن بعید و گرهها آن دور باشد
و این را نی هندی نامند و نوع قلمی آن که ازان قلم میسازند و بدان کتابت میکنند نیز از نی مجوف ست و آن بار یک و زرد و سرخ و سیاه رنگ میباشد
و بهترین آن واسطی ست که در قریه واسطه از قریهای شوستر بهم میرسد و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن نیز باشد و انواع اقسام ست نیز اند گرد
و نوع انابیبی که نی فارسی ست و آن نی سبز رنگ ست که در آبها سبز و بیدو نوع مغزی آن را نی بیدو میگویند ــ و قسمی نی نیزه و تیر که بعربی مران
و بهندی سرکنده نامند نیز هر دو از اقسام نی اند و اقسام بانس که در ملک هند بسیار است نیز از اقسام نی مجوف ست و خیزران نیز از اقسام سے
غیر مجوف ست و آن مسطور شد و تمیمی گفته که قصب شامی قصب سعر و ف است میان مردم ست بعضی ازان دراز و بعضی کوتاه و غلیظ و رقیق میباشد و طبیعت
مطلق آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک و شیخ و شراح قانون میگویند که نی شدید التبرید ست و خاکستر آن گرم و جملهٔ اقسام نی بارد و از مائیت
که در ان حدت یافته شود خالی نیست و خصوصاً بیخ آن و پوست آنرا چون بسوزانند گرم و خشک در آخر اول باشد و در بیخ آن جلای اندک بلا حدت
است و در برگ آن نیز و پوست و بیخ آن سوخته با سرکه نافع داء الثعلب و پوست آن و بیخ آن جالی جرب و بیخ آن با پیاز دشتی جاذب پیکان و استخوان
و سنون پوست نی سوخته جالی دندان و چون بیخ آن با پوست آن سوخته با مثل آن حنا آمیخته بر موی خضاب نمایند موی را قوی کند و بر و یاند و دراز
گرداند و بشره پاک نماید و ضماد برگ تازهٔ آن سوده نافع حمره و اورام حاره و چون نی هندی با برگ آن سوخته بر اورام ضماد کنند نفع کند و نی شامی را
چون بسوزند تا آنکه انگشت گردد و سائیده بر جراحات پاشند قطع خون و الحام آنها و منع تورم آنها کند و بغیر آن حاجت نیفتد و خرفنج بخای معجمه
مضموم و رای مهمله و فای مضموم و غین معجمه بروزن قنفذ و درهم و زبرج نیز که درینجا مراد از گل نی ست چون در گوش افتد کری پیدا کند و بجسپد و بیرون نیاید
پس می باید که از داخل شدن گل آن در گوش احتراز نمایند که خروج آن دشوار گردد و کری گوش حادث نماید و نی مسکن انفتال عصب ست و چون با سرکه
ضماد نمایند درد عصب و کمر و درک ساکن کند و رطوبتی که بر نی و برگ آن جمع شود اکتحال آن نافع بیاض چشم ست و چون بیخ نی هندی سوخته در آب طلا یا تبه

بیاشامند معدهٔ حار و جگر ملتهب انفع کند و نی مدر بول و حیض ست و طلای آن نافع گزیدن عقرب و چون برگ فی فارسی بفرش کرده بران آب بپاشند تعدیل
انفاس صاحبان تپ حار دکرب نماید و ایشان را نفع کند و اصلاح فساد هوای متغیر از گرمی و خشکی نماید و بعضی مینویسند که بیخ آن از سائر اجزای آن قوی تر
و پاشیدن فی سوخته جهت سعفه و قوبای حادث در سر و سنون سوختهٔ آن جالی دندان و مانع سیلان خون از لثه و آشامیدن سائیدهٔ برگ آن با عسل جهت
سرفه و سوختهٔ آن بقدر یک دانگ بآب بادیان جهت کشادن سدهٔ زهره و ادرار بول و حیض و چون برگ نورستهٔ آنرا در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند
نفث الدم را مفید ست و ضماد سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و زخمهای چرکناک و ضماد بیخ تازهٔ کوبیدهٔ آن جاذب استخوان و پیکان و چون پوست بانس نیم رس
تراشیده باریک سوده بپاشند حابس خون همه اعضاست و ضماد شگوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب نافع و مضر ریه و مصلح آن کتیرا و قند ست و خواص این
در نل و بانس مسطور شد **نیال** اسم بهوئین نیب ست **نیال شرکی** بکسر نون و خفای یای تحتانی والف ولام و ضم همزه و سکون شین معجمه و کسر رای مهملهٔ
مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین آمله ست **نیال تاڑ** بفتح تای فوقانی والف و رای هندی اسم بهوئین تاڑ یعنی موسلی سیاه ست **نیال تامرا**
بکسر نون و خفای یای تحتانی والف و فتح لام و تای فوقانی والف و کسر میم و فتح رای مهمله والف دوم و عوض تای فوقانی دال مهمله نیز آمده یعنی
نیال دامرا اسم انترتامڑا است **نیال تنگیڑ** بفتح تای فوقانی و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی مجهول و رای هندی اسم بهوئین ترور
است **نیال جمی** بفتح جیم و کسر میم مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین جمی ست **نیال گمڑی** بضم کاف فارسی و فتح میم مشدد و کسر رای هندی
و سکون یای تحتانی اسم بداری کند ست **نیال مری** بفتح میم و کسر رای مهملهٔ مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین بڑ ست **نیال ملکا** بضم میم و سکون
لام و فتح کاف والف اسم بهٹ کٹائی ست **نیال ویمو** بکسر واو و یای تحتانی مجهول و ضم میم و سکون واو دوم اسم بهوئین نیب ست **نیب** بکسر نون
و سکون یای تحتانی و بای موحده و مشهور باسم نیم یعنی بمیم عوض بای موحده هست و در انگریزی مارگوسا گویند و هندیان آنرا نِمْو و نِیاپا دیر پچدرا سر
گویند و بسنسکرت نم بست که اسم ست و هنگو ترلیس یعنی مغز و تخم و صمغ او دافع بدبیا و امراض ست و یوتن پڑ یا یعنی سلمانان را بآن بسیار
محبت ست و ارِشٹا و سَرَوَتُ بهدرا معنی هر دو اسم اینکه بامراض همه قسم مفید و بچو مندا یعنی نیم ملایم آمده و شُک پر یا یعنی محبوب طوطی ست مراد
ازین دو اسم آنست که برگهای نرم او یا بار پخته و نرم شدهٔ او را طوطی بسیار دوست میدارد و میخورد میگویند و آن درختی ست عظیم مشهور در بلاد هند ساق
آن ضخیم و شاخهای آن بزرگ و بشاخهایش سیخهای باریک بدرازی یک شبر و بران هر برگها دو صف و محرف و مشرف و از هر دو طرف منشاری مانند برگ
و اندک از برگ انار بزرگ و گل آن در خوشه و سفید و ریزه و در وسط آن زرد و اندک خوش بو و خوش منظر و در فصل بهار می آید و ثمر آن بقدر سنجد و کوچک تر از آن
و مدور مائل بدرازی در خامی سبز و بعد پختگی زرد رنگ پر از رطوبت تلخ با اندک شیرینی و دران تخم بشکل پسته و دران مغز تلخ و بار مذکور را در زبان هندی
نبولی نامند در فصل تابستان میرسد و حکیم مومن نوشته که آنرا در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز ست صاحب
مخزن گوید محتمل که این قول چندان اصلی نداشته باشد زیراکه درخت نیم در غیر بلاد هند نمی شود و گیلانی در شرح مفردات قانون ذکر کرده که آن شجرهٔ مبارک
عظیم النفع ست و گفته اند که آن شدید الشبه بشجر بان ست و بعید نیست زیراکه تخم این درخت مشابه حب البان ست و گویند که درخت او تا هزار سال
می ماند و چوب این چنین درخت خوشبو مانند صندل میشود و اهل هند نوشته اند که نیب نر و ماده بود و نشان نر آنست که در وقت مستی میچکد و آب از ان
تراوش میکند و آب چکیده را مدهه نیم کا گویند و رُد دم نیز نامند و صمغ آن مانند صمغ عربی می شود آما لزوجت کم دارد و نیز اهل هند اعتقاد وافر برین درخت
دارند و چهار قسم نوشته اند و در خواص قریب باهم اند و گویند که قسم دوم آن مهانیب ست که مذکور شد و قسم سوم بهوئین نیب که آن هم گذشت قسم چهارم
را کریا پا گویند و در حرف کاف مسطور شد و بکاین را نیز از اقسام آن میدانند و درین صورت اقسام آن پنج باشد و مستعمل اکثر برگ تازهٔ آنست و گویند
مزاج آن متفق الاجزا است یعنی برگ و چوب و پوست و گل و بار آن گرم و خشک در اول و محلل و ملطف و مقطع و ملین و منضج و نزد هندیان سرد در اول و خشک
در دوم و نزد بعضی گرم و تر در اول و بعضی معتدل دانسته اند و زمخت و تلخ و تیز و سریع الهضم و رافع صفرا و باد و بلغم و جمیع امراض بادی و بلغمی و خونی و صفراوی را

نیال
نیال شرکی
نیال تاڑ
نیال تامرا
نیال تنگیڑ
نیال جمی
نیال گمڑی
نیال مری
نیال ملکا
نیال ویمو
نیب

نفع بخشد حتی که جذام و برص را و حکیم شریف خان مینویسد که راقم هم در بثور و جرب نفع یافته و گویند دافع فساد هر چهار خلط و باد یا د هوای وبائی و جذام و قوبا
و سوزش گرمی و کرد کشت و دامیل و تپهای سمیه و قی و آماس و آب که از بینی همیشه روان باشد و زهر و امراض صفراوی و سوداوی و سوزش بدن و بهق سفید
و کلف و نمش و برص سفید و سیاه و بهق سیاه و جمیع امراض جلدیه و غیر جلدیه و اعتقاد اهل هند آنست که سایهٔ آن نیز دافع بیماریهاست و صاحب معدن الشفا
گوید که نیم مزهٔ تلخ دارد و وقت هضم تیز شود و سبک و سرد ست و قابض و دل را مفید نیست و تلخ و تف و پر میوه و تپ گرم و میه و ناآرزوی طعام و قی و زیادتی آب
دهن و تشنگی و ماندگی و جراحت را دفع کند و حکیم علی یار خان و حکیم غلام امام در مفردات خود مینویسند که نیب مرکب القوی مائل ببرودت و محلل و رادع و بقول
اهل هند آب چکیدهٔ او اگرچه بدبو میباشد لیکن نوشیدن آن برای فساد خون و خارش و جذام و بثور صفراوی سودمند ست و برای اکثر بیماری مفید میدانند
چنانچه اگر آب مذکور را بر بدن مجذوم بمالند در چند روز شفا می یابد و نیب برای علاج قروح عسر الاندمال بهترین دواست ضماد برگ او پخته منضج و مفجر اورام ست
و محلل مواد و برگ خشک سائیدهٔ آن بذر و رنیز استعمال میکنند و نیز بخور از طبیخ برگ او نمودن محلل ورام ست و مسکن درد گوش و اگر برگ نرم که آنرا کونپل
گویند کوفته در پارچه بفشرند و قطرهٔ آب او در گوش مخالف صاحب رمد چکانند رمد را به سازد و اگر رمد در هر دو چشم بود در هر دو گوش چکانند و اگر آب برگ
نیب در چشم کشند دافع شبکوری ست و عرق گل نیب دافع فساد خون و جذام ست و شستن مواز آب برگ او سیاه و دراز کند و شیرهٔ برگ نورستهٔ او در آب
برآورده نوشیدن نافع خارش و جوشش خون و بثور ست و قاتل کرم و نافع برص بالخاصیت و اگر برگ نیب را در آوند سوخته خاکستر نموده با آب لیمو
خوب بسایند و بعد کهرل نمودن چون خشک شود در چشم کشند نافع جرب و خارش و بیاض ست و اگر برگ آن کوفته در خاک خالص غلوله بندند و در آتش اندازند
و چون خوب گرم شود در آب سرد نمایند و این آب را صاحب عطش نوشانند در رفع تشنگی بی نظیر ست و اگر برگ نیم نیمگرم کرده زیر ناف بندند در دیگر ایام حیض
یا بعد جماع یا بعد نفاس شود دفع نماید و اگر شاخهای باریک که دران برگ هم باشد در خاکستر گرم گذارند تا گرم شوند بعده در آب سائیده بنوشانند بوک یعنی
درد پهلو را فائده دهد و برگ نیب اگر بسایند و شیرهٔ او گرفته قدری شهد انداخته نیمگرم تا سه روز غرغره کنند درد گلو به شود و روغن کنجد که دران برگ نیم سائیده
سوخته باشند در منافع قائم مقام روغن شیخ صنعان ست و اگر پوست درخت نیم دو توله با زنجبیل چار ماشه و قند سیاه دو توله نیم کوفته در آب جوش داده بنوشانند
مدر حیض ست و ثمر آن که نبولی نام دارد گرم و تر و سبک و ملین شکم و نافع جذام و بواسیر و گویند مغز تخم آن قابض نافع اسهال مزمن و بواسیر و طلای سائیدهٔ آن
نافع صداع و نیز با فلفل گرد سائیده در چشم کشیدن مفید صداع باشد و مارگزیده را که بعد دفع زهر درد سر باقی ماند مغز تخم نیب سائیده نوشانیدن شافی ست
و پوست بیخ آن بآب سائیده و بشرهٔ مالیدن چهره را صاف نماید و چوب نیب بآب سائیده بر بثور و جوشش بدن طلا نمودن دافع سوزش و درد و رادع
است و سفوف ثمر و گل و پوست درخت نیب و برگ آن مساوی کوفته بیخته از دو ماشه شروع کرده تا شش ماشه رسانیدن و تا دو هفته خوردن نافع برص
و بهق ست و معجون نیب که نافع خدر و دافع فساد خون و آتشک ست در کتاب اکسیر اعظم مسطور شده و حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که منافع آن در
همه امراض بارد بسیار ست و همچنین در جمیع قروح و اهل هند علاج قروح عسر الاندمال و نواصیر ردیه ازین میکنند و طریق استعمال متعدد ست گاهی استعمال
برگهای تازهٔ او میکنند و گاهی برگ خشک آن سائیده استعمال می نمایند و گاهی استعمال عصارهٔ او میکنند گاهی عصارهٔ برگ و شاخ تازه و نرم و گاهی از پوست
بیخ آن و گاهی از پوست آن و گاهی سحق کرده میشود برگ خشک آن و آمیخته میشود با آهک آب نارسیده ولت کرده میشود در آب برگ سبز آن اگر یافته شود
والا با آب آمیخته در میان ناصور و قروح خبیثه پر کرده میشود پس عفونت و گوشت فاسد میبرد و گوشت صالح می رویاند و در اندک زمان شفا حاصل می شود
باذن الله تعالی بخوبی که ادراک آن تعجب میشود اما مقدار آهک ربع یا نصف آن و حسب اقتضای نظر و حدس صناعی باید و نیز حکیم موصوف گفته که دیده ام من
از اعمال این که فوق ست بر فوائد سائر مراهم کبار و حکیم شریف خان مینویسد که نیز راقم برگ سبز او را گرم ساخته بر بثور و اورام می بندد و بعضی را نضج داده منفجر
میسازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ را سائیده گرم ساخته برای فوائد مذکوره استعمال کرده میشود و گاهی سائیده نمک سوده آمیخته استعمال کرده می آید در انجا
قوی میگردد و نیز برگ نیب را در آب جوشانیده بخار آن باورام میدهند تحلیل اورام می نماید و گاهی همراه او برگ سنبهالو جوشانیده استعمال می نمایند در تحلیل قوی میگردد

وجوان ها دو لبسیار گرم بود عوض سنبهالو برگ عنب الثعلب نمایند و از آب جوشانیدهٔ برگ نیم بشویند زخمها را شستن سبب تحلیل آن در رفع سمیت مواد آن ست و باعث
عدم مضرت ست بخلاف آنکه اگر از آب صرف بشویند خصوص از سرد مگر آنکه بشور در غایت حدت و گرمی باشد و صاحب مخزن گوید که بخور برگ مطبوخ آن
در آب جهت اوجاع مفاصل و چکانیدن آب برگ تازهٔ آن تنها و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن درد آن و مصلح جراحات و مانع آب رفتن
از آن و مضمضه با آب برگ تازهٔ آن و یا با آب مطبوخ آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع و آشامیدن آب برگ تازهٔ مطبوخ آن و یا آنکه برگ آنرا سائیده
و گردهٔ نان پخته در آب اندازند و آب آنرا سه شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام قرحهٔ مجاری بول و تصفیهٔ آنها و نوشیدن آب
مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال در بعض بسته شده و خوردن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال کهنه و ضماد برگ پختهٔ آن بدین طور که ظرف سفالی
کرده و ظرف بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش نرم گذارند که بخار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز بسته زیر خاکستر گرم بپزند جهت تحلیل
اورام حارهٔ رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیهٔ قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع نافع و ضماد سائیدهٔ آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورندهٔ گوشت فاسد
و بدستور با قند سیاه اکال قروح و جروح ست و چون بفتیله آلوده در دهن زخم گذارند کشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص که بر بالای
آن زخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوخ بطرز مذکور ببسته باشند و چون قروح و جروح تنقیهٔ تام یابند و خواهند که التیام دهند باید که بی نمک استعمال نمایند
و عرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که نیم کوفته هر مقداری که خواهند با ربع وزن آن قند سیاه و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها با آفتاب و شبها
در سایه گذارند تا بست و یک روز پس بدستور مقرر عرق کشند و هر روز دو توله تا چهار توله بنوشند و عقب آن بفاصلهٔ یک دو ساعت نان با روغن گاؤ
تازه بخورند تا بست و یک روز یا زیاده حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و شیر و شیرینی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج
و استرخاء و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و
امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مذکوره هر روز دو توله بدستور و مراعات پرهیز و مصنف تذکرة الهند مینویسد که آب برگ او
با رغوهٔ بورهٔ ارمنی و عسل منقی چرک گوش و مانع صمم و بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت اورام قروح و دمامیل و ضربه و سقطه و بواسیر ردیه نافع خواه برگ
تازه باشد یا خشک و دانهای گرمی کم کنند و اکثر نزد اطفال در چیچک بید ارند و بعد به شدن قروح چیچک بشور برای قلع آثار بر بدن طلا میکنند و جراحان مبتیز
با نحای شتی بعمل می آرند و برگ نورستهٔ آنرا در ایام بهار هفت هشت ماشه با هفت هشت دانه مرچ سیاه در آب شیره گرفته بنوشند و بالای آن قدری
نان نخود با روغن بسیار بخورند تا هفت روز تصفیهٔ خون نماید و از جرب و قوبا و اکثر امراض دموی تمام سال محفوظ ماند و از نمک و ترشی و شیرینی مطلقا پرهیز
نمایند و روغن هر قدر که زیاده خورند بهتر بود و نیز بتجربه آمده که برگ نورستهٔ آن دافع رکت پت و قابض و کف و کرم و بیت و امراض چشم دور کند و باد زیاده
نماید و برگ رسیده همین اثر دارد خصوصا جراحت زود به کند و عقیدهٔ اهل هندست که شیرهٔ برگ او یک قدح با زیرهٔ سفید یک درم سه روز بنوشند
و طعام بی نمک مانند نخود بخورند و شروع کنند از روز اول نزول آفتاب در برج حمل و هر سال همچنین کنند مریض نشود و بعمر طبیعی برسد و حواس او تا مدت
حیات صحیح ماند و کرم شکم بکشد و چون ضماد او بر شکم و ناف بکنند و نزد آتش بنشینند کرمها قتل میکنند و ضماد پخته و خام و بستن برگ سالم و سائیده با نمک
و بی نمک محلل و منضج و مفجر اورام و دمامیل و خنازیر و سنج باده و باعث خوردن گوشت فاسد و انبات لحم صالح ست که هیچ مرهم بزرگ با و نمیرسد و اگر با چوب
کهیر و برگ کنگن و پوست کلرو برگ نیم سائیده بر آماس و سرخی و خارش خصیه ضماد نمایند به کند و چکانیدن آب برگ او با صبر در بینی قاتل کرم دماغ
و دافع درد سر آنست و چون برگ نیم یک مشت و کالی زیری نیم توله شب در ظرف گلی نو تر کرده صبح شیره گرفته بصاحب تپ کهنه بدهند در سه روز دفع گردد
و با زیرهٔ سفید التیام قروح مجاری بول و سوزاک و دفع پرمیو کند و کاڑهی نیم که بران برگ میباشد دمه و سرفه و کرم و بیت و تپ را دفع کند و ناخورش از برگ
نیم و بڑیها که از گل آن میسازند در روغن بریان کرده خوردن کرم و صفرا و کف و دملها و تپ صفراوی و میه دور کند و پوست درخت آن نیز همین اثر دارد
و پوست تنک او که زیر پوست سطبر قریب چوب او مانند بهوج پتر میباشد گرفته بسایه خشک نموده کوفته بیخته استعمال نمودن قائم مقام با رک ست که در رگ

سه دال نکهونه کاڑهی را اینجی و بنگله بگویند ۱۲

مسطور شد خصوصاً در تپهای کهنه ولیکن از درخت بسیار کهنه و بعید از آب بلکه کوهی بگیرند و مسکن تشنگی و دافع یرقان هم ست و حمول آن قروح را
خشک کند و بدبوئی قیح ببرد و آب او که خود بخود از درخت تراوش کند جذام و آتشک که بهیچ علاج به نشده باشد از آن زائل گردد و گل آن دافع کف و پت و
اکثر با تمر هندی و شکر سرخ باستعمال آمده و روغن آن نیز قوی تر بود چون گل آنرا جوش داده شهد آمیخته یک حبه سیماب داخل کرده بنوشانند کرم شکم دفع شود و برای چشم
نیکوست و کرم و تلخه و زهر دفع نماید و باد افزاید و وقت هضم تیز میشود و ناآرزوی طعام را هر گونه که باشد دور کند و بار خام آن تلخ و وقت هضم تیز و مسهل و گرم
و سبک و خشک نیست و پرمیو و پت و بواسیر و گوله و کرم را دفع کند و بار پخته آن تلخ و شیرین و چرب و گران و چسپنده و دافع رکت پت و کف و علتهای
شکم و کهیروگ که بسبب زخم شده باشد و صاحب معدن الشفا گوید که مغز تخم نیم گرم و دافع تپ ست و روغن او بسیار گرم و تیز ست و با قسام دمامیل و شور و خارش
از پا تا گلو و امراض جلدیه و بواسیر مفید و قاتل کرم شکم و قمل و کرمهای دمامیل و نواصیر و قطور او در گوش منقی قروح آن و مالیدن او دافع درد با خصوصاً از مفاصل
و مفتح سدد جگر و طحال و صمغ او نیز همین فوائد دارد و گل او پخته خوردن تلخ ست و بلغم لزج و پرمیو و کرم شکم و صفرا و اقسام کشٹ زائل کند و پرهیزی ست و حکیم
وارث علیخان میگفتند که اگر مغز تخم نیب روز اول یک عدد بروغن زرد چرب کرده از حلق فرو برند و هر روز یک عدد اضافه کنند تا در چهل روز بچهل رسد از آن
روز چهل و یکم یک یک کم کرده تا بیک رسانند جهت بواسیر مجرب ست و مؤلف نیز بتجربه مفید یافته و بعضی خوردن آن نیمکوفته بطریق مذکور تا صد عدد مجرب
نوشته و پوست درخت نیم و عنب الثعلب خشک در آب جوش داده بخار آن دهن وا کرده در حلق رسانیدن برای تحلیل و تفجیر ورم خناق بتجربه رسیده و گویند
که اگر از برگ نیم عرق کشند برای استسقا و اسهال بسیار مجرب ست و افعال و خواص این بقول اطبای انگریزی در مارگوسا مسطور شد نیپال بفتح نون و سکون
یای تحتانی و فتح بای فارسی و الف و لام قسمی از چرایته ست و بعضی در آخر نیپال لفظ نیب اضافه نمایند و نیپال نیب خوانند نیبو بکسر نون و سکون یای تحتانی
و ضم بای موحده و سکون واو اسم هندی لیموست و نیز هندیان آنرا نماتا نامند و در سنسکرت لنگچ یعنی در سبزی و زردی ر رونق و حجم مانند پستان زنان نو جوان
میشود و گرڈه جمبیرا یعنی در دست گرفتن دست را پر میکند این هر دو نام قسم کلان اوست و قسم خرد را شهر جمبیرا و دنت شتها یعنی از دندان سفیدتر باشد
و یا اینکه از ترشی او دندان کند میشود و جمبو جمبیرا یعنی این جمبیرا و لاد ر جمبو دیپ پیدا شده و جمبلها اسم ست و قسم دراز و سفید مانند دندان فیل آنگج نما و در
سنسکرت آنگچا یعنی دراز میشود و وکچا یعنی زردی و سفیدی غالب دارد و دکهو یعنی نرم میباشد میگویند و کهنه نیز از قسم نیبوست که در کلانی برابر نارنج
و پوست ضخیم میدارد و بالجمله نزد هندیان سرد و تیز و خوشبو ست خام او مولد کف و باعث بادهضمی مصلح آن خرما و پخته او صفرا شکن و مقوی اشتها و هاضمه و دافع
بدهضمی و بلغم لزج و باد و ضیق و بیمزگی دهن و قی و درد و سوزش شکم و تشنگی بنشاند و دهن را بامزه کند و هیجان صفرا و زیادتی آن دور نماید و کرم شکم می کشد
و بعضی نوشته که لیموی پخته بر صفرا و بلغم لزج غصه میکند و باد را دور کند و اندک اضطراب و قصور هضم می نماید و به پرهیز خوب ست و اسهال بند میکند و افعال
و خواص این بقول اهل یونان در لیمو مسطور شد نیت بت بکسر نون و سکون یای تحتانی و تای فوقانی و ضم بای موحده و سکون تای فوقانی اسم گهی
یعنی روغن زرد ست نیٹر بکسر نون و یای تحتانی مجهول و فتح تای فوقانی هندی و سکون رای مهمله اسم انگریزی شوره ست نیتر بالا بکسر نون و سکون یای
تحتانی مجهول و فتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و بالا و رنتر بالا مذکور شد نیتر پشپی اعراب نیتر بدستور سابق و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای
فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم پنڈیل ست نیتر بهوشن بکسر نون و یای تحتانی مجهول و تای فوقانی و ضم رای مهمله و بای موحده و خفای ها و سکون واو
و فتح شین معجمه و سکون نون اسم پھٹکری ست نیتی بیرا بکسر نون و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی دوم و کسر بای موحده و سکون
یای تحتانی سوم و فتح رای مهمله و الف اسم گهیاتوری ست نیر بکسر نون و سکون یای تحتانی و رای مهمله اسم هندی آب ست و خواص آن بقول یونانیان در
آب و بقول هندیان در پانی مسطور شد نیر پپا بفتح بای فارسی و بای موحده مشدده و الف اسم جهاؤ ست نیر پیپلی اسم جل پیپل ست نیر چنچام بفتح
جیم فارسی و خفای نون و فتح جیم فارسی دوم و لام و سکون میم قسمی از چنچل کوڑه ست نیر گرڈهڑی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و کسر میم و فتح رای
هندی و سکون یای تحتانی اسم تال کهانه ست نیر کنین اسم قسمی از کنب ست نیر لی بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم رای مهمله و کسر لام مشدد

نیرندهر
نیرنیر
نیشکر

وسکون یای تحتانی ودوم اسم پیاز ست نیر رندهر اسم ناریل ست نیرنیر بکسر نون وسکون یای تحتانی ورای مهمله وکسر نون دوم وسکون یای تحتانی مجهول ودوم وکسر رای مهمله دوم وسکون یای تحتانی سوم مجهول ورای هندی اسم جل جامن ست نیشکر بفتح نون وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه وکاف وسکون رای مهمله اسم فارسی ست بعربی قصب السکر وبهندی گنه وکانڈه واوکهه وسانٹهه وپونڈا نیز گویند وآن نباتی ست معروف مزروع که بر روی زمین بلند شود وساق آن ذوات انابیب صمت برگ آن مثل برگ نی وانابیب آن متقارب العقد وهمه مملو برطوبت شیرین وانبوبهای آن قطع کرده بامتصاص مکیده آب آن مینوشند وثفل آن از دهن می اندازند وعصیر آنرا بعربی عسل القصب نامند وطبخ داده ازان شکر باقسام میسازند وآن سه نوع دیده شده یکی سرخ باریک صلب که آنرا بهندی پون بکسر جیم فارسی گویند ودوم سیاه سطبر که کالا پونڈا نامند وسوم سفید واین اقسام میباشد از نرم نازک شاداب شیرین وصلب کم آب کم شیرین وبهترین نیشکر آنست که بسیار شیرین وآبدار لذیذ باریشهای کم ونرم ونازک باشد که در خائیدن دندان وزبان را آسیبی نرسد بالجمله گرم در اول وتر در دوم وملطف خون وحابس نفث الدم ومفتح سدد وگویند تر در اول وگویند معتدل در حرارت ونیز رازی گفته که آن گرم باعتدال ست ومدر بول ومزیل حرقت حادث هنگام خروج آن ونافع سرفه وتسمیح ومشقی نوشته که نیشکر لطیف ملایم بدن نافع خشونت عارض در سینه وریه وحلق ست وجالی رطوبت متولد درانها ومدر بول ومولد نفخ لاسیما چون بعد آن طعام بخورند وملین طبع واستعمال آن برای آوردن قی نیکوست چون عقب آن آب نیمگرم بنوشند وباپر مرغ که در روغن کنجد فرو برده باشند در حلق تحریک نمایند وگیلانی در شرح قانون مینویسد بعضی گویند که نیشکر قبض میکند واین باطل ست بلکه ملین ست ومقی وازان خون معتدل پیدا شود ومولد نفخ ورباح ست لاسیما چون بعد از طعام بخورند وچون آنرا بریان کرده بخورند نفخ ورباح آن کم گردد واولی آنست که آنرا با آب گرم بشویند بعد ازان مقشر کنند تا نفخ ازان زائل گردد وبعضی بطبخ آن در آب رای میدهند ونافع جهت سرفه که بسبب آن گرمی یا خشکی یا سردی باشد چون آنرا بریان نمایند ومنقی مثانه ومهیج باه وآن مرخی معده است واکثار آن مفسد اشتها ومضر مشایخ غیر بریان کرده آن ومصلح آن مصطکی وآمله وبعضی گویند که آنرا بریان در آتش یا زیر خاکستر گرم نمایند ویا آنکه مقشر آنرا با آب گرم بشویند وآن مسمن بدن ورافع التهاب معده واکثار آن مفسد معده ومضر ریه پیران وبلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن بدو سه جوش وخوردن انیسون بعد ازان وافعال وخواص این بقول هندیان در پونڈا وسانٹهه وگنه مسطور شد نیشوق بفتح اول آلوچه است ونزد بعضی آلوبالو وهر دو مسطور شد نیطافلی بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح طای مهمله والف وفتح فا وکسر لام وسکون یای تحتانی بقول صاحب مغنی از جمله یتوعات وغیر نیطافلن ست وبرشاخهای آن پنج عدد برگ میباشد وبرگ آن شیردار وبغایت مجفف بی لذع وبی حدت طبیخ آن جهت درد جگر واسهال بواسیری وضماد آن جهت خنازیر وعرق النسا ومفاصل وتحلیل صلابات وداحس مفید وعصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن سه ابولوسات ست نیگر بکسر نون ویای تحتانی مجهول وفتح کاف فارسی وسکون رای مهمله هندی اسم پنجنکشت است وبعضی در ملک مالوه درخت بیدرا نیز گویند نیکوکانس اسم لسان الکلب ست نیل بکسر نون وسکون یای تحتانی ولام اسم هندی ست وآنرا بعربی نیلج وحنای مجنون نیز نامند وگویند که نیل اسم فارسی حشیشه معروف ست وعصاره آن نیلج ست که رنگریزان آنرا استعمال میکنند ونیلج را بیونانی ایساطس نامند وبرگ آنرا بسریانی ورزمی قلبا ودنیلا وقنیاطس گویند وشارح کازرونی گفته که آن حشیش بستانی وبری ست وعصاره آن مسمی به نیلج ست وبرگ آن وسمه ست وشارح گیلانی نوشته که لفظ نیل بر دو معنی اطلاق میکنند بغیر سه معانی یکی بر نباتی که برگ آن وسمه ست واو آنست که برگ آن در خضاب استعمال میکنند ودوم نباتی که آن را در صبغ استعمال میکنند وآن عظیم ست وآن نباتی ست که ساق آن بقدر یک ذراع طول میکند وبرگ آن عریض مثل برگ بارتنگ وکلام شیخ الرئیس درینجا در نیل بمعنی اول ست وآن نباتی ست ساق آنرا سه شعبه باریک ودران برگ کوچک از هر دو جانب روئیده شبیه برگ کبر الا آن در استدارت ازان بیشتر ورنگ آن مائل بغبرت وکبودی ونیل از برگ نیلج اخذ میکنند وطریق اخذ نیل معمول در هند ست ونیل بری مثل بستانی ست مگر برگ آن کوچک وخشونت وسیاهی آن زیاده واما آنچه دیسقوریدوس وجالینوس ذکر کرده اند که آن نبات شبیه بارتنگ ست مگر آن در سیاهی شدیدتر وساق آن درازتر از یک ذراع ودر اعلای آن راس کوچک ودران تخم آن وگل آن زرد باریک ومستعمل برگ آنست وشاخهای آن باشعبهای بسیار مائل بسرخی ودر اطراف آن غلافها شبیه بلسان ودران تخم باریک واین غیر نیلج معروف ست وبعضی گویند جالینوس گفته نباتی که شبیه لسان الکلب ست آن غیر نیلج ست

نیشوق
نیطافلی
نیگر
نیکوکانس
نیل

که دیسقوریدوس آنرا ذکر کرده و اهل اندلس آنرا سمالی نامند و بعضی نوشته اند که نیل اقراص و حبوبی ست آسمانجونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شد و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق و برگ آن چنانکه مذکور شد و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه به تخم خرنوب و از ان ریزه تر و برگ بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صاف تیره رنگ لاجوردی انست که بهندی نیل بیانه نامند و در قصبهٔ بیانه میسازند و نیل که انگریزان تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد میشود و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود الحاصل شیخ الرئیس در وسمه نوشته که آن برگ نیل ست طبع آن حار در آخر اول و خشک در دوم و صاحب کامل گفته که موی را سیاه میکند و دران قوت محلله است و آن معتدل ست مگر بسوی حرارت مائل تر و ایضا در قانون و شرح آنست که نیل گرم در اول و خشک در دوم ست و گویند سرد در اول و خالی از حقیقت نیست و خاصه در برگ آن و گویند سرد باعتدال و متوسط در تری و خشکی و اما نیل معروف که عصارهٔ آن از هند می آورند آن جیدتر ست پس گمان کرده میشود که آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم ست و دران تجفیف قوی بلا لذع ست خاصه در برگ آن و بری در تجفیف و حدت شدید تر و آن قابض ست منع سیلان و قطع انفجار خون و حیض نماید و بستانی آن تجفیف کند و لهذا نافع طحال ست و جذب مواد از عمق نماید و جلای کلف و نمش و بهق کند و سوخته آن داء الثعلب انفع و بدو نیل لاغر کنندهٔ اورام مترهله است و نافع جراحات ردیه اعضای صلبه و گویند که چون اندکی از ان بقدر چهار شعیره با آب سرد بیاشامند تسکین هیجان خون و اورام و خروج دماميل نماید و در ابتداء عشق ابرو با لجمله نافع دمامیل بهر ورم ست و مانع از تزاید در ابتداء و جهت نمله و حمره یا آرد جو بران استعمال کنند و برگ آن ضماد کنند تحلیل اورام و خراجات نماید و مقاومت جمیع جراحات قدیمه و جدیده کند خواه متعفن باشد یا متاکل و در بری حدت ست برای اورام صلبه است بهر آنکه هیجان آنها کند و چون بر خنازیر متقرحه بدان ضماد کنند و مداومت نمایند صلابت آن تحلیل کند و اندمال آن نماید و اندمال جراحات حادثه بران ضمیمه نماید و اگر چه در عضلات باشد بسبب قوت تجفیف آن و در بری حدت ست و آن جهت قروح عفنه جید ترکیب الفعل دران ست و بستانی بهتر در علاج قروح ست بسبب قلت حدت آن و نافع قروح کهنه و با عسل سوده بر سوختگی آتش و جراحات عصب و خار خلیده و احرکت و بهر دو حها با آرد شیلم و چون با هموزن آن مرداسنگ و اندک روغن گل و موم آمیخته و بر اکله طلا نمایند نفع بخشد و باید که پیش از طلا موضع را آب با نمک و عسل بشویند مجرب ست و اگر با مثل آن براز انسان آمیخته بر اکله شب طلا نمایند و صبح دور کرده تکرار طلا نمایند اکله را زائل کند و منع انتشار نماید و چون بسرکه حل کرده بر قروح سر طلا نمایند نفع کند و پاشیدن آن ملصق جراحات و مدمل آنهاست و آن نافع سرفهٔ صبیان ست که از بلغم و رطوبت بسیار باشد و جهت قروح ریه یا آن قی عارض شود و نیز عصارهٔ آن نافع تشنجهٔ سوداوی ست و چون از نیل هندی یا کرمانی دو درم در یک اوقیه گلقند بخورند جهت دهشت و هم نفع کند و خفقان ببرد و آن نافع طحال ست و خصوصا بری آن و شرب آن با فلوس خیار شنبر نافع صاحبان استسقا ست و بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث وزن آن ایضا و گویند بدل آن صندل سرخ و مقل ازرق ست و بعضی مینویسند که نیل محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنها و با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و شوصهٔ سوداویه و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و عصارهٔ آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بالنفا سهال آورد و چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین درد بواسیر مؤثر تسخر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و خواص نیل بقول اهل هند در نیلی پتر ذکر یافت نیلا انجن بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و فتح همزه و سکون نون و فتح جیم و سکون نون دوم و آنرا انجن و با آمن و کرشن و نا دیبی یعنی بار نا دهنده و میچک نامند و آن دوائی ست سیاه رنگ که در چشم میکشند و از داخل استعمال او منع ست بیماریهای درد چشم و با چشم دور کند و مصلح آن گل چنبیلی نوشته اند نیلا با نا بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و فتح یای موحده و الف و فتح نون دوم و الف و حوض الف سوم ها نیز آمده اسم گل منهدی ست نیلا پشپ اسم ملکوست نیلا پشپی بنون و یای تحتانی و لام و الف و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم لب بنکرا تناست نیلا تهوتهه بضم تای فوقانی و خفای ها و سکون

واو مجہول و فتح تای فوقانی دوم و خفای ہا اسم ہندی توتیای سبز ست نزد ہندیان دو قسم بود ہر دو ملین دافع جرب جذام و فساد زہر و بلغم و قاتل کرم شکم و مصلح و ہی مفرط و نافع بعضے امراض چشم و مصلح آن کتائی و نیز آب جوشاندہ کلتھی و افعال و خواص این بقول یونانیان در توتیای اخضر مسطور شد نیلاچی گری کرنیک اسم پھیکی ست نیلا دوروات بضم دال مہملہ و سکون واو و رای مہملہ و فتح دال و الف و تای فوقانی اسم قسم دوب سیاہ رنگ ست نیلاسند ہک بکسر سین مہملہ و خفای نون و ضم دال مہملہ و خفای ہا و سکون کاف قسمی از سنبھالو ست و ہر دو بطعم تلخ و زمخت و تیز و سبک و خرد افزا و مقوی موی سر و چشم و دافع خلہ شکم و آماس اعضا و جذام و دمامیل و بثور و فساد بلغم و کرم می کشد و اشتہا آرد نیلا شانبلا و نیلا شرپنی ہر دو اسم پھیکی ست نیلا کنٹھ اسم مولی ست نیلا ولیکا اسم ہندباست نیل اسپند بکسر نون و سکون یای تحتانی و لام و فتح ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح بای فارسی و خفای نون و سکون دال مہملہ اسم قسمی از ابراجناست نیلج بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون جیم اسم عربی نیل ست که مذکور شد و ایساطس را نیز گویند و بقول بعضی نباتی ست برگ آن شبیہ ببرگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند شیروان کثیر الوجود و اقراص معمول آنرا جہت بیاض چشم بی عدیل دانستہ نیلدار و اسم جند بید ستر ست نیلراج بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و رای مہملہ و الف و جیم اسم تخم گل مہندی ست نیل بہاراج بفتح سین مہملہ و الف و فتح رای مہملہ و الف دوم و جیم اسم تینده کلان ست نیل شٹیک اسم درخت ملکو ست نیل کارس اسم قسمی از مزکنڈی ست نیل گاؤ بفتح کاف فارسی و الف و واو اسم فارسی ست و نیلہ گاؤ و گاو وحشی نیز گویند بعربی بقر الوحش و بہندی روجہ نامند فی الجملہ شبیہ بگاو ست و شاخہای آن بی شعبہ و مشابہت بگوزن ندارد و در خواص قریب بدان ست و خواص آن بقول اہل ہند در روجہ مذکور شد نیل کنٹھ بفتح کاف و خفای نون و سکون تای فوقانی ہندی و خفای ہا اسم ہندی سبزک و بقولی شقراق ست و در زبان تلنگ پالاپٹا گویند و آن پرندہ ایست برابر فاختہ و سبز رنگ بلکہ مرکب از رنگ زنگاری و در بعضی پر باز و دم مانند چشم میباشد که آن پر برای چشم بد و چھوت بکار می آید و زیر گلوی آن نیلگون و لہذا نیل کنٹھ میگویند زیرا که کنٹھ بمعنی گلو ست بقول اہل ہند گوشت آن گرم و تر و دافع فساد باد و بلغم و خون ست و نیز نیل کنٹھ اسم ترب ست نیل کنٹھی بکاف و خفای نون و کسر تای ہندی و خفای ہا و سکون یای تحتانی اسم نہال خرد ہندی ست برگ آن خشن و متوسط در خردی و بزرگی و بیخ آن نیلی رنگ و گل نیلگون نیز دارد و نہال دیگر ست که در باغہا بود و گل او را گل نیل کنٹھی گویند برگ آن کلان و بران خطہا بود و مثل آنکه در ہندوستان آستین را می چینند و نیل کنٹھی برای فساد خون و سرخ بادہ و خارش وغیرہ بکار آید ضماد و نوشیدن آن برای طاعون مفید ست و بقول صاحب تذکرۃ الہند مزاج آن گرم و خشک در دوم و جہت مفاصل و تپہای مزمنہ بکار می آید مطبوخ آن و نوشاندہ و غذای نمک میہ ہند نیلم بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون میم که نیلمن بنون و یا و سکون لام و فتح میم و سکون نون نیز گویند ہر دو اسم ہندی یاقوت کبود ست شیرین و زمخت و مطابق یاقوت سرخ نوشتہ نیلمند یور اسم سیاہ کلوا ست نیلنی بکسر نون و سکون یای تحتانی و کسر لام و نون دوم و سکون یای تحتانی اسم پھیکی سیاہ ست نیلوب بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو و بای موحدہ اسم سارس ست نیلوپتل قسمی از نیلوفر ست نیلوفر بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو و فتح فا و سکون رای مہملہ معرب از نیلوپتر ہندی ست بہر آنکه نیلو بزبان ہنود بمعنی کبود و پتر بمعنی برگ ست چون بعض برگ گل آن مائل بکبودی میباشد لہذا مسمی باین اسم کردہ اند و آنچه بعضے اصل اسم آن از نیل بمعنی آب و پھل بمعنی ثمر در وجہ تسمیہ آن گفتہ اند بعید می نماید آنچه صاحب منہاج گفتہ که لیلوفر بلام عوض نون نیز گویند پس لفظ لیلو نیز بمعنے کبود ست و این مؤید قول مؤلف ست و بیونانی نیمفا گویند و بقول گیلانی نیمفا و معنی این اسم عروس مجلیہ ست و بسریانی کرنباد مایا و بہندی کمود و پیلا و کوبل گگرمی نیز گویند و بزبان بنگلہ سپلا و کومن نامند و شیخ الرئیس نوشتہ که جالینوس آنرا کرنب الماء نامیدہ و حب آنرا حب العروس مسمی ساختہ و درین خلاف ست صاحب جامع گفتہ که حب العروس کبابہ ست و امین الدولہ ابن تلمیذ ذکر کردہ که نیلوفر بالسریانی انا مند بمعنی آن کرنب الماء ست و آن گلی ست معروف و نبات آن در آبہای ایستادہ که بہندی جھیل و تالاب نامند میروید برگ آن عریض شبیہ ببرگ اوف و بر روی آب مفروش و ساق آن نرم و سبز املس و اندرون آن سوراخہای باریک و دراز بقدر عمق آب و بر سر آن گل بیرون از آب و رنگ گل آن سفید و نیلی ازرق و سرخ ارغوانی و زرد لیکن زرد رنگ کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و از مطلق نیلوفر مراد

نیلاچی گری کرنیک
نیلادوروات
نیلاسند ہک
نیلاشانبلا
نیلا کنٹھ
نیلاولیکا
نیل اسپند
نیلج
نیلدار
نیلراج
نیل بہاراج
نیل شٹیک
نیل کارس
نیل گاؤ
نیل کنٹھ
نیل کنٹھی
نیلم
نیلمند یور
نیلنی
نیلوب
نیلوپتل
نیلوفر

ازرق نیست و سفید که پنج برگ در خارج آن سبز و در داخل آن برگهای بسیار سفید رنگ در غایت صفا باشند آن بهترین اقسام نیلوفر ست و چون گل آن بریزد ثمر آن بقدر سیب و کوزهٔ خشخاش مدور ظاهر میشود و در جوف آن تخمهای کوچک باریک سیاه که بالزوجت باشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن سیاه رنگ خشن شبیه بگزر که در خریف قلع میکنند و بعضی مدور و تلخ مزه خشبی و بعضی مردم آنرا پخته میخورند و بقول گیلانی گاه نیلوفر نباتی را نامند که معروف بنفیس الملات و برگ آن عریض سبز مائل بزردی و گل آن زرد و بعد ریختن آن ثمر فستقی شبیه صنوبر الملوک ظاهر میشود آنرا شکسته میخورند و بعضی گفته اند که نیلوفر بری نیز میباشد که آنرا به مصر عرائس النیل گویند و آن بشنین ست و نوعی از آن ست که در روز بشکفد و در شب منضم میگردد و در آب فرو میرود تا صبح و آنرا قاتل النحل نامند بهر آنکه گاهی نحل در وسط گل آن در می آید و برگهای گل منطبق میشود و در اندران می میرد و رنگ آن مائل بسرخی و خوشبو میباشد و ساق آن املس و بغلظ انگشت سفید مائل بسبزی و این را بهندی کنول نامند و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یک سال باقی میماند و شیخ میفرماید که بیخ نیلوفر هندی در حکم بیروج ست و قوی ترین نیلوفر آنست که بیخ آن سفید باشد که آن قوی تر از آن ست که بیخ آن سیاه بود و تخم آن قوی تر از حب آنست بعضی گویند که تخم آن سرهای کوچک ست که در جوف گل آن باشد شبیه بآنکه در وسط گل سرخ میباشد و حب نیلوفر حب بزرگ ست که بعد سقوط گل آن در بیخ آن حاصل شود و در نسخهٔ دیگر عوض حب آن لفظ گل آنست و بهترین آن بغدادی ست که رنگ گل آن آسمانجونی و تازهٔ خوشبو باشد و بقول صاحب منهاج نیلوفر سه قسم ست و بهترین آن ذکی الرائحه و گویند جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه لطیف تر و بقول اسحاق بن عمران قوت آن شبیه بقوت بنفشه ولیکن آن در سردی و تری شدید تر از بنفشه ست و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و شیخ در قانون گفته که گل نیلوفر سرد و تر در دوم ست و شربت آن شدید التطفیه و طبع هندی طبع بیروج ست شارح گیلانی گوید که جوهر آن مائی است پس بدین جهت آن سرد و تر ست و در آن اختلاف کرده اند بعضی سرد و خشک در دوم و بعضی سرد در سوم و تر در دوم و سردی آن بیشتر از تری آن نوشته و بعضی خشک در اول گفته اند و ظاهرا منشای اختلاف آن اختلاف نیلوفر بحسب اراضی مختلفه ست زیرا که آنچه در طبرستان میروید سردی آن بسیار ست و آنچه در هند میشود سردی آن بغایت اندک ست و علی هذا القیاس و در آن جزو حار اندک ست همان جزو متصعد اجزای لطیفه بطریق بخار ست که از آن بوی آن پیدا میشود پس تصعد بوی و تشمم آن بسبب حرارت ست و این حرارت در بیخ آن بسیار کم ست و لهذا در بیخ آن بو مثل گل آن نیست و بدین جهت بیخ آن در سردی شدید تر است حتی که هندی آن در حکم بیروج ست و بسبب سردی نیلوفر شربت آن شدید التطفیه ست و گویند قسمی از نیلوفر ست که آن تلخ مزه و زرد گل ست و آن حار لطیف ضد نیست در مزاج و نیلوفر در ترطیب و تبرید زیاده تر از بنفشه ست و در مضرت بمعده کمتر از آن و این نبات و شربت آن و روغن آن و هر چه از آن بسازند بارد رطب ست و نیز شیخ گفته که شربت آن ملطف جدا یعنی بغایت ست شارح کازرونی گوید اگر گویند که شیخ در ابتدای کتاب قانون در دوای ملطف شرط نموده که آن حار باشد و مثال آن بزوفا و مانند آن داده و نیلوفر بارد در دوم ست پس چگونه درینجا میگوید که شربت آن ملطف بغایت ست گوئیم که آنچه شیخ در آنجا گفته و شرط حار بودن نموده آن بصورتی ست که دوا ملطف بکیفیت باشد و اما چون دوا ملطف بخاصیت باشد پس از شرط آن نیست که حار باشد و شربت نیلوفر که ملطف ست و درینجا در نوع خواص وارد کرده و ازین معلوم شد که آن ملطف بغایت بالخاصیت محض بلا شرکت از کیفیت ست و علاوه برین شربت نیلوفر مرکب از قوت نیلوفر و شکر ست و شرطی که شیخ در آنجا نموده در دوای مفرد ست نه در مرکب و شارح گیلانی مینویسد که بسبب آنکه در آن حرارتی ست آن ملطف ست با وجود سردی آن بهر آنکه آنچه در آن برودت ست فعل آن زیاده تر از فعل حرارت ظاهر میشود و گمان میکنم که لفظ ملطف در اصل نسخه مطفی بود و تائید این لفظ جدا ست که عقب آنست زیرا که شربت نیلوفر اگر تسلیم کرده شود که ملطف ست پس لا محاله ملطف جدا یعنی بغایت نخواهد بود و اما بیخ آن مجفف ست و در آن حرارت اندک و در تخم آن تجفیف کم از بیخ ست و در هر دو لذع نیست و چون شربت آن گرم مزاج بنوشد ازاله حدت مزاج آن و تبرید جسم آن نماید و بقول شیخ گل نیلوفر منوم مسکن صداع حار صفراوی ست لیکن آن مضعف دماغ ست بهر آنکه سرد و تر در دوم ست و بقول گیلانی روغن آن درین باب ابلغ از روغن بنفشه ست و بوئیدن گل آن منوم ست و چون ادامت آن نمایند دماغ گرم را فاسد کند و آن در تقوعات بغایت نافع ست برای کسی که حرارت در طبع آن یا سینهٔ آن باشد و آن لطیف القوة ست و بوئیدن آن ازالهٔ سهر حار نماید و همچنین نشستن در مطبوخ آن چون پنج عدد گل آن در یک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه آن

باقی ماند صاف کرده بقدر حاجت شکر افزوده بنوشند و چون طبیخ آن بر سر صاحب صرع که از حرارت باشد بریزند نفع کند گویند که صاحب صداع حار را مفید بود
و بوئیدن و نوشیدن و طلا کردن آن موافق صداع حارست و شربت آن جهت سرسام حار و شوصه و حرارت دماغ بغایت نافع و ضماد تازهٔ آن نافع رمد حار
و نهادن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق و بقول شیخ شربت آن جهت سرفه و شوصه نیکوست بهر آنکه مطفی حرارت بکیفیت و ملطف
ماده بالخاصیت ست و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب و مسکن لهیب آن و خفقان حارست و شیخ در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که نیلوفر در احکام خود قریب
بکافورست اگر آن مرطب ست و رطوبت آن بسبب قوت خود و کثرت برودت که مقارن آنست نه جوهر روح دماغی کلال و فتور پیدا کند مگر آنکه احتیاج بترطیب
و تبرید آن جهت تعدیل باشد و آما روح قلبی منفعل نشود از ضرری که در آن انفعال روح دماغی ست حتی که منفعت آن فوت شود بلکه خاصیتی که در عطریت
آنست مقوی روح قلبی ست و ضرر برودت و رطوبت آن بحدی باشد که تعدیل بزعفران و دارچینی کرده شود و از ینجاست که گیلانی گفته نیلوفر لهذا ادویهٔ قلبیه
است چون تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند و عرق برگ سفید نیلوفر کثیر الفوائدست بعضی از آن این ست که در ضیق النفس نفعی نماید که مثل آن در غیر آن نیست
و بعضی از آن آنست که تسکین لهیب عطش کند و در قانون و شروح آنست که شرب و ضماد بیخ آن نافع اورام طحال ست و احتلام را کم کند و شهوت باه
بشکند چون یک درم از آن بشربت خشخاش بخورند و اجماد منی بخاصیتی نماید که اندر آن ست بلکه بکیفیت نیز و خصوصا بیخ آن و بیخ آن جهت اسهال مزمن و قروح
امعا نافع و ضماد بیخ آن اوجاع مثانه را مفید و خصوصا چون این اوجاع بسبب سوء مزاج حار مادی یا غیر مادی باشد و تخم آن قوی تر در هر شیء ست حتی که آن
منع سیلان حیض کند و بیخ و تخم قسم زرد آن چون با شیر بخورند سیلان رطوبت مزمنهٔ رحم را نفع کند و چون بیخ نیلوفر با شراب بخورند اسهال کهنه را سود دهد و قروح
امعا را صحت بخشد و گاه جهت اوجاع مقعده و مثانه بدان ضماد میکنند و شرب آن مسکن اختلاج ست و چون ادمان شرب آن یا تخم آن نمایند ذکر را ضعیف
گرداند و سهر و حبس شکم و قطع سیلان منی کنند و خصوصا سفید بیخ و نافع سیلان خون حادث زنان ست چون با شراب قابض بیاشامند و طلا و غسل آن همین
فعل کند و تخم این نبات با شراب خوردن نافع سیلان رطوبت کهنه از رحم ست و ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوصا بیخ سیاه آن و با زفت دو عسل
جهت داء الثعلب نافع و طلای آن با سرکه جهت اورام حاره مفید و تخم آن و بیخ آن نافع قروح ست و شربت نیلوفر ملین شکم ست و نافع حمیات حاده و شدید
التلهب و مطفی حرارت صفرا و نافع تپ مطبقه و عرق آن مطفی لهیب حمیات ست و بعضی مینویسند که آشامیدن گل آن تنها و یا با مطبوخات مناسبه یا عرق آن
جهت جدری و حصبه نافع لیکن بعد از بروز نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و جگر و تپ حارست و شربت نیلوفر جهت صداع
حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع و باقی فوائد آن همانست که مذکور شد و عرق نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و تپ
دق و جدری و حصبه و سرفهٔ حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع مقدار شربت از گل آن هفت عدد و گویند از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات
تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و یا بید و یا خطمی سفید و مضر مثانه و باه و مصلح آن شکر طبرزد یا گزر یا مربای گزر و بقولی مضر باه مصلح آن لبوب و عسل و مقدار شربت
بیخ آن از یک درم تا سه درم و تخم آن نیز تا سه درم افعال و خواص آن بقول هندیان در کود مسطور شد نیل و نیلک بکسر نون و سکون یای تحتانی و لام و
فتح واو و کسر لام مشدد و فتح یای تحتانی و سکون کاف اسم هندیست نیلی پتر بکسر نون و سکون یای تحتانی و کسر لام و سکون یای تحتانی دوم و فتح بای فارسی
و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله در سنسکرت اسم درخت نیل ست بمعنی آنکه برگش نیلگون ست و نیز در لغت مذکور اسم آن گری نیلی یعنی مانند ابر نیلگون
مبالغه و نیلندی که نام ست و نیز هشتیکا یعنی بهار و بار او هم نیلگون ست و چنڈالی که نام ست و شمر شکالی یعنی خضاب سیاه میکند و شکهنی و شود هنی
معنی این هر دو اسم اینکه مواد سینه و دماغ را از اندرون آنها جسته بری آرد میگویند و آن نباتی ست با شاخهای باریک تا یک گز بلند و برگش شبیه ببرگ طبره و
گلش باریک و گلابی رنگ و بارش غلافی باریک و خرد و قسمی از آن مسطح بر زمین میشود و این کمیاب ست بالجمله اندک تلخ و گرم و ملین و دافع درد سپرز و سرخ باد و خناق
بلغم و باد و ریستد نما و مقوی موی لیکن نسیان و سرگشتگی آرد و بعضی نوشته اند که ضیق و کف را میشکند و موی را دراز کند و گرم میکند و باد و صفرا و دو نباید چون عصاره
درخت آن را منعقد سازند آن را نیل هندی نامند و آن رنگ پارچه وغیره میکنند افعال و خواص این بقول یونانیان در نیل مذکور شد نیلی تیقی اسم کاشم ست نیم بکسر نون

نیل و نیلک
نیلی پتر

نیلی تیقی
نیم

وسکون یای تحتانی ومیم در نیب مسطور شد **نیمالی** بفتح نون وسکون یای تحتانی وفتح میم والف وکسر لام وسکون یای تحتانی دوم اسم منسل ست و برگل چنبیلی و موتیا و موگره هم اطلاق میکنند **نیمقا** اسم یونانی نیلوفر ست **نینا** اسم ناخواه ست **نین جوت** اسم ماميران ست **نیندی** بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح نون دوم وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی اسم سنبهالو ست **نینک** بکسر نون وفتح یای تحتانی وخفای نون دوم وسکون کاف اسم قسمی از باره سنگهاست گوشت آن بطعم شیرین وسبک ومقوی اعضاء جیبی ودافع فساد اخلاط ثلثه **نینکر** بکسر نون وسکون یای تحتانی وخفای نون ثانی وضم کاف فارسی وسکون رای مهمله اسم نرگنڈی معروف به سنبهالو ست وقسمی ازان نیلا سندهک ست **نیوارا** بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح واو والف وفتح رای مهمله والف دوم اسم شالی سیاه است وسرشبدی رانیز گویند **نینو** اسم مسکه است **نینهان وندی** اسم قصب الزریره است **نیول** بکسر نون وواو مجهول وفتح واو وسکون لام ونیوله باضافهٔ ها در آخر در نول مسطور شد **نییے** بکسر نون وسکون یای تحتانے مجهول ویای تحتانے دوم اسم گھی یعنے روغن زرد ست **نیین** بفتح نون وکسر یای تحتانے اول وسکون ثانی پیه وگوشت غیر پخته است وبتشدید شراب انگوری ست

باب واو مشتمل بر هفتده فصل

فصل واو باالف ــ **واالیهم** بلغت تنکابن کرفس بری ست **واتامل** بفتح واو والف وفتح تای فوقانی والف وسکون میم وفتح لام نزد بعضی اسم اهل بید ست وبقول بعضی اسم کمرکهه **واٹر** بفتح واو والف وفتح تای فوقانی هندی ورای مهمله در انگریزی اسم آبست **واتجاگر** بفتح واو والف وفتح تای فوقانی وجیم والف وفتح کاف فارسی ورای مهمله اسم گاجر ست **واتکهن** بفتح واو والف وتای فوقانی وکاف فارسی وخفای ها وسکون نون اسم ارند ست **واٹیانی** بفتح واو والف وکسر تای فوقانی هندی مشدد وخفای یای تحتانی والف وکسر همزه ونون وسکون یای تحتانی اسم حبر چچ خرد است **واٹیا پشپی** بضم بای فارسی وسکون شین معجمه وکسر بای فارسی دوم وسکون یای تحتانی **واٹیالک** بفتح لام وضم کاف هر دو اسم چچ متهولک ست **واٹیا کار پاس** اسم کپاس ست **واحد** اسم لبلاب ست **وارا ہی** بفتح واو والف ورای مهمله والف دوم وکسر ها وسکون یای تحتانی اسم موسلی سیاه ست **وارا ہیشا** بکسر ها وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه والف سوم اسم برهماڈنڈی ست که قسمی از برم ڈنڈی میباشد **وارتاکا** بفتح واو والف وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی والف وفتح کاف والف اسم بیگن سبز ست **وارتاکی** بکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم کٹائی بزرگ ست **وارتک** بواو والف ورای مهمله وتای فوقانی وکاف اسم کسوندی هست **وارجم** بواو والف وکسر رای مهمله وفتح جیم وسکون میم اسم پانگره است **وارع** اسم سگ ست **وارموک** بلغت تنکابن کرفس بری ست **وارنی** بفتح واو والف وضم رای مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانے اسم مشترک ست میان دوب بیلیه سیندهی ودرخت پاپڑا ودرخت اترن وتاڑی وبمعنی ستری هم آمده **واروشیتم** بفتح واو والف وضم رای مهمله وسکون واو دوم وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم ترایمان ست **واری بهوا** بواو والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح بای موحده وخفای ها وفتح واو والف ودر بعضی نسخ عوض بای موحده دال مهمله آمده یعنی واری دهوا اسم سنکهه ست **واریجم** بواو والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح جیم وسکون میم اسم کنول ست **واستک** بواو والف وسکون سین مهمله وضم تای فوقانی وسکون کاف وواستوک باضافهٔ واو هر دو اسم چیندن تهوا ست **واستکا** بزیادتی الف اسم بیگن ست **واسن** بفتح واو والف وفتح سین مهمله وسکون نون اسم پاتاست که آنرا بوٹے شیخ فرید نیز گویند قدس الله سره العزیز **واسنتی** بفتح واو والف وفتح سین مهمله وسکون نون وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم گل جنبیلی ست **واشنا** بواو والف وفتح شین معجمه والف اسم اڈلسه ست **واشه** وولیشه هر دو اسم صعتر ست **وافیتمن** بیونانی کنکر زد ست **واق** بفتح واو والف وسکون قاف اسم طائری ست از طیور آبی که در کنارهٔ آب میباشد خاکستری رنگ مائل بسیاهی ومخلوط بسفیدی وسر آن سیاه ودر قفای آن سه چهار یا پنج عدد پر شکل موی بشکل کاکل رسته بسیار سفید ونرم ودر غایت ملاست ولطافت وحسن ودراز قریب بیک شبر ومردم ترک بر کلاه می آویزند وگویند که این مرغ را در تنکابن درین نام نامند واز منقار کوچک تر واکثر صید آن ماهی ست وچون بکمال خود رسد آواز آن واق واق باشد وگویند که بصورت بوتیمار میباشد وبعضی گویند برابر کبوتر وتیز پر ست گرم وخشک

مزاج ست وگرمی آن قوی تر از خشکی آن وگویند گرم در دوم وخشک دراول ودران سهوکت از طیور آبی دیگر گستر وبرای سرد مزاجان وپیران وکسانی راکه ریاح بارد خصوصا در سرین وزانوی ایشان باشد نافع وگویند گوشت آن محلل ریاح ورافع لقوه وفالج ست مطلقا حتی که بخور پر آن درد زانو وکمر را مفید وروغن آن جهت فالج وامراض عصب نافع وگوشت نمکسود آن خار وپیکان را از بدن بکشد وزهره آن درچشم کشیدن رافع بیاض چشم وباعسل طلا کردن دافع بهق ست وخوردن گوشت آن مضر گرم مزاجان ومکرب ایشان ومصلح آن مکیدن میوه های ترش ونوشیدن سکنجبین ساده بران وپختن آن در آب وبریان کردن بروغن بادام ویا کنجد وخوشبو نمودن بکشنیز ونانخواه نیکوست وبعضی مجربین میگویند که اگر کباب آن بطفلی که چیچک برنیامده باشد بخورانند اوراگاهی چیچک وجدری برنیاید **واال** بفتح واو والف ولام والف دوم اسم بلا لغتی خس ست **واالان** باضافهٔ نون بر دو قسم ست بزرگ وخرد واالان بزرگ اسم سونف ست وواالان خرد اسم سویه بری آلهٔ اسم ریت ست **والوک** بواو والف وضم لام وسکون واو دوم وکاف اسم کپورست وبزیادتی میم در آخر نیز آمده **والوکا** باضافهٔ الف اسم کوتر و بر پاست **والونجل** بفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وسکون لام **والوکیشا** بکسر کاف وسکون یای تحتانی مجهول وفتح شین معجمه والف هر دو اسم چهریلا ست **واله** اسم پشنک شتر ست **وامپ** بفتح واو والف وفتح میم وسکون بای فارسی اسم اجواین یا آجمود ست **وامنیاسا** بواو والف وفتح میم وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی والف وفتح سین مهمله والف اسم کپاس ست وبکسر سین مهمله وزیادتی یای تحتانی بعد آن نیز آمده **وامکی** اسم بیگن ست **وانپرستهو** بفتح واو والف ونون وبای فارسی ورای مهمله وسکون سین مهمله وضم تای فوقانی وخفای ها وسکون واو دوم اسم درخت مهوه ست **وانرنیشٹا** بواو والف وفتح نون وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وشین معجمه وفتح تای فوقانی هندی والف اسم ثمر یا لمران ست **وانکٹرکایه** بفتح واو والف وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون تای هندی وکاف والف وبای تحتانی وها اسم ندکینک ست **وانگیکا** بواو والف وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وکاف والف اسم بیگن سیاه ست **واولی** بفتح واو والف وکسر واو دوم ولام وسکون یای تحتانی اسم سنبهالو ست **وانیمور** اسم عاقر ست **واونٹا** بواو والف وکسر واو دوم وسکون نون وفتح تای فوقانی هندی والف اسم پهل ست **واوی لونک** بواو والف وکسر واو دوم وسکون یای تحتانی وفتح لام وواو سوم وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم بای برنگ ست **واهستک** بفتح واو والف وفتح ها وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وسکون کاف اسم ارنڈ ست **وای** اسم سگ بری ست **وایچیو** بواو والف وکسر یای تحتانی وفتح جیم فارسی وضم جیم فارسی دوم مشدد وخفای ها وسکون واو دوم اسم زلو ست **وایسا** بواو والف وکسر یای تحتانی وفتح سین مهمله والف دوم اسم کاکولی ست **وایسک** بواو والف وکسر یای تحتانی وفتح سین مهمله وضم کاف اسم سر بونیتک ست **وایشی** بفتح واو والف ویای تحتانی وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی دوم اسم کریله دشتی ست

فصل واو با بای موحده

وبر اسم عربی پشم نرم ست وگویند که مخصوص پشم شتر ست **وبر الارض** فطر ست **وپرجاتی** بکسر واو وسکون بای فارسی وفتح رای مهمله وجیم والف وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم پاره ست **وپشا** بفتح واو وضم بای فارسی وفتح شین معجمه والف اسم منڈی خرد ست **وبهیتک** بکسر واو وبای موحده وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وسکون کاف اسم بهیڑا ست

فصل واو با تای فوقانی

وٹا بفتح واو وتای فوقانی هندی والف وعوض الف واو دوم یا ضم فوقانی هندی هم آمده یعنی وٹو اسم درخت بڑ ست **وٹاپرنا** بواو وتای فوقانی هندی والف وفتح بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح نون والف اسم بهو تلسی ست **وتبره** بفتح واو وکسر تای فوقانی گل سفید که بهندی کوجا گویند **وٹ پتریکا** بفتح واو وتای فوقانی هندی وبای فارسی وسکون تای فوقانی وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وکاف والف اسم لگروندہ ست **وٹیلوا** بفتح واو وتای فوقانی هندی وبای فارسی ولام مشدد وواو والف اسم درخت جولی ست **وتسا** بکسر واو وفتح تای فوقانی وسین مهمله والف اسم تمال ست **وٹسچتر** بفتح واو وتای فوقانی هندی وسکون سین مهمله وفتح جیم فارسی وسکون تای فوقانی وضم رای مهمله اسم تلک ست **وتورنک** بکسر واو وضم تای فوقانی وسکون واو دوم ورای مهمله وفتح نون وکاف وبزیادتی میم هم آمده اسم جوین آملہ ست **وتورنم** بکسر واو وضم تای فوقانی وسکون واو دوم ورای مهمله وفتح نون وسکون میم اسم تخم کشنیز وناگرموتهه وکهپری ست ونیز اسم مطلق تخم ست **وتوهو** بفتح واو وضم تای فوقانی هندی وسکون واو دوم وضم ها وسکون واو سوم اسم مشترک ست میان درخت پلاس وبرہ

وتویر وتو بیر بفتح واو و تای فوقانی هندی وکسر واو دوم وسکون یای تحتانی مجهول و رای هندی و غیر هندی اسم خس ست **فصل واو با جیم**
وج **وج** بفتح واو و تشدید جیم و آنرا عود الوج و عود الزنج و زنجبیل العجم نیز گویند و بیونانی اقورون و بقول دیسقوریدوس اوردون که آن
اوردان ست و بلاطینی ایکرس و بترکی ایکر و بفارسی برج و کارونک و برومی اقارون و اگر ترکی و در کشمیری وایی و در پنجابی دڈک و در گجراتی
لینی و لنبی و بهندی بچ نامند و آن بیخ نباتی ست که مانند بردی اکثر در حوضها و آبهاے ایستاده میروید و بران بیخ گرهها مائل بسفیدے
و دران بوسے کریه و اندکی خوشبو و برگ آن مثل برگ سوسن آسمانجونی مگر باریک تر و درازتر از آن و باخشونت و انبوه و ساق آن بلند
و گل آن آسمانجونی و ذی الوان کثیر مثل رنگ گل ایرسا و گویند گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد در زرد مائل بسرخی و دانه آن در غلاف مثل کاکنج سرخ
رنگ و در هر دانه آن تخم و بیخ آن نیز شبیه به بیخ سوسن مگر بعضی بر بعضی اندک پیچیده و دران تعریج و در ظاهر آن گرهها و رنگ آن مائل بسفیدی و سرخی
و طعم آن حاد حریف و تلخ و جالینوس گفته که مستعمل ازین نبات بیخ آن ست نه غیر آن و قوت آن قریب بقوت زراوند و ایرسا و اسارون ست و در اکثر
ادویه کبار و معاجین صرف میشود و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بعد آن ضعیف میگردد و آن اقسام میباشد و بهترین همه سفید کثیف ممتلی خوشبو غیر متخلخل
و کرم ناخورده ست و از مطلق وج مراد این بیخ آنست بقول شیخ و گیلانی گرم و خشک در اول دوم و تا واسط آن و گویند گرم و خشک در سوم و بعضے گرم در
سوم و خشک در وسط دوم نوشته اند و در طعم آن حرافت و مرارت ست و جوهر آن لطیف محلل نفخ و ریاح ملطف اخلاط غلیظه جالی بلا لذع مفتح سدد و مجفف
خون و جالینوس گفته که آن حاد حریف ست و در طعم آن تلخی اندک و بوی آن ردی نیست و اگرچه بحسب احساس ما غیر خوشبو ست و همچنین فعل آن ازین
معلوم میشود که قوت آن حاده حریفه و جوهر آن جوهر لطیف ست و آنچه برین گواهی میدهد آنست که مدر بول ست و نافع صلابت طحال و جالی و ملطف غلظ
حادث در طبقه قرنیه و نافع تر ازین بیخ عصاره آن ست و ظاهر ست که آن تجفیف قوی میکند پس در درجه دوم از هر دو امر نهاده شود یعنی از اسخان و تجفیف
و در قانون و شرح آنست که وج مصفے رنگ ست و طلای آن جهت بهق و برص نافع و جهت تشنج رطب و شدخ عضل نیز بطور طلا و نطول طبیخ آن و شرب آن
و مجفف رطوبات مفاصل و مداومت آن مسخن اعصاب پیران و سرد مزاجان و نافع فالج و خدر ست و چون با عسل بنوشند جهت نسیان و درد سر بارد کهنه نفع
و اکتحال آن مرقق غلظ قرنیه و قالع بیاض چشم ست و خصوصا عصاره آن و اگر عصاره تازه آن در چشم کشند جلای ظلمت بصر رطوبی کند و همچنین اگر مثل غبار
سوده در چشم کشند و مع ذلک جهت نزول الماء نافع و خاییدن آن و همچنین مضمضه بآب طبیخ آن نافع درد دندان بارد و ریحی و مفید ثقل زبان ست و طبیخ
آن جهت درد پهلو و سینه و کمر نیکوست و جهت درد جگر بارد و تقویت آن نافع و مفید معده و نافع صلابت طحال و دردآنست و ضماد آن محلل ورم و لذع که
زیر طحال محسوس شود بلکه طحال را بسیار لاغر کند از جساوت و آن منقی معده و مسخن معده بارد و آب آن جالی آن از بلاغم ست و چون ربع درم آنرا بخایند و آب آن
فرو برند جهت درد امعاء و معده و تنقیه آنها نافع و چون تازه آنرا مقشر نموده در آب بجوشانند تا مهرا شود پس در عسل بپزند جهت درد معده و تشنج بارد آن و تحلیل بلغم و
ریاح آن نافع بود و شرب آن نافع سحج سوداوی بارد و مغص و زحیر ست و یک درم آن اسهال صفرا و بلغم و سودا نماید و در طبیخ آن نشستن نافع درد رحم ست و آن
ادرار بول کند و چون جوش کرده آب آن بنوشند ادرار بول و حیض نماید و همچنین حمول آن مدر حیض ست و آن مانع تقطیر البول رطوبی و نافع فتق و مزید باه و مهیج
شهوت جماع ست و آن نافع سم گزیدن هوام خصوصا بارد ست و آن مضر سر مصلح آن بادیان بدل آن در طرد ریاح و منفعت جگر و طحال بوزن آن زیره کرمانی
مع ثلث وزن آن ریوند چینی و نزد بعضے نصف وزن آن و گویند بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن چوب درخت قرنفل شربت آن یک درم و صاحب جامع
از کتاب تجربتین نقل کرده که آن محلل بلغم متولد در معده و مسخن خون بلغمی و گرفتن آن در دهان نافع لکنت زبان متولد از بلغم و تدیغورس گفته که خاصیت این دوا
طرد ریاح و تنقیه معده و تقویت جگر ست و صاحب منهج نوشته که مستعمل در معاجین ست و مضر گرده مصلح آن بطباطبا بدل آن قسط و بعضی مینویسند که قاطع بلغم و تریاق
سموم و آشامیدن آن خصوص با مصطگی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و باعث سرعت تکلم اطفال چون بایشان اندک بخورانند و نیز آشامیدن
آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تصفیه خون و صفرا و سرفه بارد و تقویت معده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا

وشکستن سنگ وتسخین گرده وضماد آن جهت فالج وتشنج بلغمی وخدر واوجاع مفاصل وورک ورحم وتحلیل ریاح نافع وفرزجهٔ آن با شیر بادیان وزعفران
جهت اعانت بر حمل وآشامیدن آن جهت سموم مشروبه وضماد آن جهت سموم ملدوغه وبالجمله همه امراض بارده وسرد مزاجان ومشائخ را مفید ومحرق
خون گرم مزاجان مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن درامر باه داوجاع وغیرها زرا وند طویل ونیز شیخ ارمنی گفته اند وایضا ربع وزن آن
قرنفل وعود هندی وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی وفتق نافع ومربای آن جهت فالج وصرع وضعف معده ودرد آن ونفخ وقراقر شکم وقولنج نافع ومعجون آن
جهت نشف رطوبات دماغ ونزلات ومقدمهٔ نزول الماء ورفع خیالات باطله وبلغمی مزاجان وتقویت معده وتجفیف رطوبات آن مفید ونسخهٔ آن در انوار اعظم
مسطور شد وافعال وخواص آن بقول هندیان در بچ مسطور شد **وچا** بفتح واو وجیم فارسی والف اسم بینت ست **وچتا** بضم واو وکسر جیم فارسی مشدد وفتح
تای فوقانی والف در چتراکهی مسطور شد **وجر** بضم واو وجیم مشدد ورای مهمله اسم هیراست **وجرابھرک** بفتح واو وسکون جیم وهای مهمله وفتح همزه وسکون بای
موحده وخفای ها وفتح رای مهمله وسکون کاف **وجرمتی** بواو وجیم وفتح رای مهمله وکسر میم وتای فوقانی وسکون یای تحتانی هردو اسم ابھرک سفید که مثل الماس بود
وجراچھی بواو وجیم ورای مهمله والف وکسر جیم فارسی وخفای ها وسکون یای تحتانی الماس ست **وجرم** اسم تھور تدهاره است **وجرو** بواو عوض میم اسم
تھور گرد ست **وجرولی** بفتح واو وضم وکسر لام مشدد وسکون یای تحتانی اسم تلیر ست **وچکلا** بکسر واو وفتح جیم فارسی وسکون کاف وفتح لام والف اسم گل موتیا
است **وجنکا** بفتح واو وسکون جیم وکسر آن یا فتح آن نیز وکسر نون یا سکون آن وفتح کاف والف اسم بندا ست **وچھا** بفتح واو وجیم فارسی مشدد وها والف
و **وچھو** بواو عوض الف هردو اسم بچھ ست **وچھا جیونی** بکسر جیم وسکون یای تحتانی وفتح واو وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مسی ست **وچھادنی** بفتح دال مهمله وکسر نون
وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان چولائی وگلو ودودی تیلی **وچھرکھار** بفتح واو وتشدید جیم وخفای ها وسکون رای مهمله وفتح کاف وخفای ها والف وسکون رای مهمله بعضی اسم
نوسادر نوشته اند واز بعضی نسخ معلوم میشود که نمک توم ست شاخهای خشک آنرا سوخته میسازند **وچھک** بفتح واو وجیم فارسی مشدد وخفای ها وضم کاف اسم پوست درخت
کرا ست **وجیا** بکسر واو وجیم وفتح یای تحتانی والف اسم کانجا وهرست ونیز اسم لکلی **وجبه** طعامی که از خرما وشیر پزند **وجنیه** ملخی که بروغن چرب کرده وبریان ساخته بخورند
فصل واو با حای مهمله وخای معجمه **وحاف** بکسر واو وفتح حای مهمله والف وفا اسم سنگهای سیاه است **وحید** بلغت مغربی بازریون ست
وخشیزک بفتح اول وسکون خای معجمه وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وفتح زای معجمه معرب آن وخشیزق ست وآن تخم بسیتاج ست که درمنهٔ ترکی
عبارت ازان ست ونزد بعضی درمنهٔ خراسانی ست **وخیفت** بر وزن رغیفت آنست که خطمی را بمالند تا آنکه لعاب آن برآید **فصل واو با دال مهمله**
وداف بکسر اول پیه سائل هنگام گداختن از گرمی آتش وغیره **ودالہ** بضم واو وفتح دال مهمله مشدد والف وفتح لام وها اسم کچنال ست **ودح** بضم واو ودال
مهمله وحای مهمله اسم عام چیزی ست که با پشم حیوان متعلق گردد از چرک ومراد ازان زوفای رطب ست **ودرا** بفتح واو وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله والف
اسم تورئی وکدو ست **ودرم** بکسر واو وضم دال مهمله مشدد وسکون رای مهمله ومیم اسم بار درخت بڑ ست **ودرو** بکسر واو وسکون دال مهمله وضم رای مهمله
وسکون واو ودرم اسم بانس ست **ودروملتا** بفتح میم ولام وتای فوقانی والف اسم درختی ست هندی که آنرا تورئی گویند **ودع** بفتح واو وسکون دال مهمله
وعین مهمله بلغت تنکابن آنرا گلاچک نامند بقول شیخ الرئیس آن صدف ست وگازرونی در شرح این قول مینویسد یعنی از اقسام صدف ست وگیلانی
میگوید که بزرگ آن سفید ست وآن نزد ما اسم قسمی از صدفهای کوچک ست وصاحب صیدنه گفته که ودع انواع بسیار ست باری تعالی آنرا سپر برای حیوانی
ساخته که در جوف آنست حلزون یکی از انواع ست وایضا بعضی گویند که آن نوعی از حلزون ست وحلزون شنج ست وآن پهن وپیچیده است بخلاف
ودع که آن دراز وپیچیده است ودر قوت مثل صدف وبخاصیت مثل شنج ودر بر وبحر یافته میشود وخف الغراب نوعی ازان دراز ست وچون این ودع
را بسوزانند در جلا وحرارت ویبوست شدید باشد وبعضی نوشته اند که آن حیوان بحری ست چون در بر اندازند در ساعت بمیرد وآن درخشنده ورنگ
آن نیکو ست وسختی آن مثل سختی سنگ ست وگاه دران سوراخ کرده ازان حمائل میسازند وزنان عوام زیور آن میکنند وصبیان وبعض حیوان را می پوشانند
وآن از قسم صدف سفید ست وآن در بلاد هند وفارس وغیره مشهور ست وبفارسی آنرا کجک ودر دیلم کلاچک وباصفهانی کس گربه وبهندی کوڑی گویند

وچا
وچتا
وجر
وجرابھرک
وجرمتی
وجراچھی
وجرم
وجرو
وجرولی
وچکلا
وجنکا
وچھا وچھو
وچھا جیونی
وچھادنی
وچھرکھار
وچھک
وجیا
وجبه
وجنیه
وحاف
وخشیزک
وداف
ودالہ
ودح
ودرا
ودرم
ودرو
ودروملتا
ودع

وقسم بزرگ آنرا بفارسی سفید مهره وباد مهره وبهندی سنکهه نامند ونوع کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی وبهندی گهونگا خوانند واین زرد ریا و نیمهای نمناک نیز بهم میرسد وبهترین آن بحری آنست وعریض ملتوی وهمه در طب مستعمل سوخته وغیر سوخته مزاج آن گرم وخشک در دوم وگویند سرد وخشک وخشکی آن زیاده از سائر صدفها وخاکستر آن مجفف بقوت ومسخن وگویند سوخته آن درهمه افعال مانند شبح وجالی وگرمی وخشکی آن زیاده ورابع وبقول شیخ ضماد گوشت آن جاذب پیکان وخار وطلای سوده آن باسرکه قانع ثآلیل منکوسه ومتعلقه وکذا جهت بهق وقوباو نافع سوختگی آتش وچون گوشت خشک آن باریک سوده بخور زند منشف رطوبات حادثه دراعضای مترهله کند وگویند ضماد آن ناشف رطوبات اعضا ومحلل اورام رخوست ومالیدن سفوف سوخته خشک آن مسکن اوجاع بارده ومحلل اورام بلغمی وضماد محلول آن درآب لیمو محلل اورام وباندکی نوشادر رافع جمیع آثار جلد وبقول گیلانی اکتحال آن جالی بیاض چشم وتیز کننده بصر ونافع خشونت پلک وقروح چشم ست وضماد آن جهت صاحبان جبن نیکوست وچون غیر سوخته آن سوده ربع درم باشراب ابیض بخور زند جهت قروح امعا ومنع تعفن آن نافع وگوشت آن سخت عسر الانهضام بغایت ردی ملین طبع ست وطلای سوده آن باسرکه نافع نقرس وطلای خاکستر آن مجفف بلغه آنست وبعضی مینویسند که آن مدر مائیت وجالی وجهت عسر البول وسنگ گرده ومثانه نافع وطلای سائیده کوڑی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول ورافع احتباس آن وکوڑی زرد را سوخته سائیده بقدر نیم ماشه درگوش انداخته بعد آن قدری آب لیمو اندازند جوش میخورد ودرد گوش وگرانی درد وسه دفعه رفع میگردد مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم ست وافعال وخواص این بقول هندیان کوڑی مسطور شد **ودعیه** بفتح اول یا بفتحتین مهره سفید که آنرا بهندی کوڑی خوانند وآنرا ودع گویند **ودف** بفتح واو وسکون دال مهمله روان شدن چیزی رقیق از نبات وجز آن رطوبت لعابیه است که بعض آن جمع گردد **ودلا** بکسر واو وضم دال مهمله وفتح لام والف اسم برگ جهاؤ ست **وده** اسم مغربی بلسکی ست **ودورکا** بکسر واو وضم دال مهمله وسکون واو دوم وفتح رای مهمله وکاف والف اسم گڑهل سفید ست **ودی** بضم واو وکسر دال مهمله مشدد وسکون یای تحتانی درختی ست هندی که آنرا در سنسکرت اجاشرنگی یعنی باراو بشاخ بز مشابهت دارد وونشاکال یعنی دافع زهر وبچهو نشیا یعنی دافع امراض چشم وبهومیا موچک یعنی بسیار امراض را مجرب ست وبهوشرنگیکا یعنی شاخها بسیار میشود ودورنیکا یعنی برگ او گرد ورنگ دار میشود ودچهنورنا یعنی برگ او یا باراو با خطوط گرد وسفید مائل بچپ میباشد وتکت گندها یعنی بوی تلخ دارد وونشانیکا یعنی دافع سم ست میگویند وگفته اند که درخت آن بسیار کلان وساق آن ضخیم وبرگ آن شبیه ببرگ آپتا وبار آن دراز مانند بار سوجنا اما از ان باریک میشود واز ان اچار درآب ونمک وخردل میسازند دافع امراض چشم وامراض سمی ودافع دردهای استخوان ست **ودین** بیونانی کمات ست

فصل واو با ذال معجمه — **وذاله** بفتح وکسره ذرت ست **وذره** بذال معجمه ساکن بعد واو پاره گوشت **وذمه** بفتح اول پاره جگر وجمع آن وذم وکذا وذنه بنون

فصل واو با رای مهمله — **وراتاک** بفتح واو ورای مهمله والف وتای فوقانی وکاف اسم کوڑی زرد رنگ ست که بر پشت گره دارد **وراجا** نوری فاشر است **وراجت** بواو ورای مهمله والف وکسر جیم وسکون تای فوقانی اسم سومنداست **وراک** بفتحتین طائریست در نادہ که او را شیر گنجشک نامند **ورال** بفتح واو ورای مهمله والف ولام اسم لونگ لیشپ ودار چینی ست **ورانگک** بفتح واو ورای مهمله والف وخفای نون وفتح کاف فارسی وسکون کاف اسم مشترک میان قرنفل ودار چینی **ورادابدو** بواو ورای مهمله والف وبا وفتح همزه وسکون بای موحده وضم دال مهمله وسکون واو دوم اسم بهادر موتهه ست **وراه کرنی** بفتح کاف وسکون رای مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم اشوا کنده ی ست **ورتا** بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی والف اسم انترکنکا ست وبضم واو اسم بادنجان **ورتچپان** بضم واو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی وضم جیم فارسی وفتح تای فوقانی والف ونون اسم بهلانوه است **ورتک** اسم بند ست **ورتلمبا** بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی ولام وسکون میم وفتح بای موحده والف اسم منڈی ست **ورتلوه** بواو ورای مهمله وفتح تای فوقانی وضم لام وسکون واو وبا چونکه یک جزو طلا ودو جزو کانسه وسه جزو مس جمع نمایند باین اسم خوانند **ورتلها** بواو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی ولام وها والف اسم چیندن بتهوا ست **ورتیکا** بفتح واو وسکون رای مهمله وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وفتح کاف والف اسم برگ درخت ددهی ست **ورجاجی** بکسر واو وفتح رای مهمله وجیم والف وکسر جیم دوم وسکون یای تحتانی اسم چنبیلی ست

ورچهامل بضم واو وسکون رای مهمله وفتح جیم فارسی وخفای ها والف وسکون میم وفتح لام اسم املی ست ورچهاشو بواو ورای مهمله وجیم فارسی
والف وضم شین معجمه وسکون واو اسم درخت دندیلم ست ورچه دهومک بضم دال مهمله وخفای ها وسکون واو وفتح میم وکاف اسم درخت پاپڑ است ورجهرنا
بواو ورای مهمله وفتح جیم فارسی وخفای ها وفتح رای مهمله دوم وها والف اسم بنداست ورچهم سیا بواو ورای مهمله وجیم فارسی وها وسکون میم وکسر سین مهمله
وخفای یای تحتانی والف اسم درخت انجیرست ورچیچهو بضم واو ورای مهمله وکسر جیم فارسی مشدد مجهول وخفای ها وسکون یای تحتانی وضم جیم فارسی
دوم وخفای های دوم وسکون واو دوم اسم بیل بداری کندست ورد بفتح واو وسکون رای مهمله ودال مهمله بعربی گل هر شجر وهر نبات راگویند وبعضے
اسم جنس گلهای خوشبو نوشته اند واز مطلق آن مراد ورد احمر بستانی ست که بفارسی گل سرخ نامند وآن مسطور شد ورد احمر بری گل سرخ صحرائی ست
ورد ابیض نسرین ست ورد ابیض بری گل سفید صحرائی ست ورد اصفر نسرین زرد صحرائی ست ورد اصفر بستانی نسرین بستانی زردست
ورد اریاج علیق الکلب ست ورد بهرامج بید مشک ست ورد التاج نیلوفرست ورد التفاح در سیب گذشت ورد الجبب کبیکج ست
ورد الحمار بقول گیلانی ورد الحمیرست وبعضی ورد الحماق دانسته اند ورد الحماق بفتح حای مهمله ومیم والف وقاف ورد الضجار ورد الحمار ورد القحاب
در گل رعنا مسطور شد ورد الحمیر گل خطمی ست وبلغت مغرب گل قادانیا وبعضی نوشته اند که ورد الحمر اسم قسم نرقادانیاست نزد عامه اندلس وآن عود الصلیب ست
ورد الخلاف گل بیدست ورد ذو انشقائق النعمان ست ورد الزراقی بلغت مغربی گل خطمی ست ورد الزینة گل درخت خطمی ست واهل مغرب آنرا
ورد الزوانی گویند ورد السیاخ گل علیق الکلب ست ورد السفرجل گل بهی ست ورد صینی نسرین ست ورد مضاعف بفارسی گل صدبرگ نامند
ورد منتن بضم میم وسکون نون وکسر تای فوقانی وسکون نون ثانی اسم عربی قسمی از گل سرخ ست که در ان بو نباشد وآنرا بیونانی انقین گویند وبهندی بهاتل
وسد اگلاب گرم وخشک ست وبیخ آن محرق زبان مثل عاقرقرحا وکازرونی گفته که این نوع دیگر گل سرخ ست درین منافع وخواص که در گل سرخ مشهورست
نمی باشد وبعض افعال وخواص این وسد اگلاب در جا مسطور شد وردرمها بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح دال مهمله وسکون رای دوم وفتح میم وها والف
اسم اگر سیاه ست ورده بلغت مازندران سمانی ست ورڈگریر بفتح واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله هندی وسکون کاف فارسی وکسر رای مهمله وسکون یای
تحتانی ورای مهمله دوم اسم زنگارست اطبای انگریزی برزخمها استعمال میکنند وردها کبهالی ست وردهپرنی بواو وها ودال مهمله وخفای ها وفتح بای فارسی
وسکون رای دوم وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم سرشبدی ست وردهمان بفتح واو ورای مهمله وفتح دال مهمله وخفای ها وفتح میم والف ونون اسم ارندست
وردهی بضم واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی که آنرا شراونی وردهی یعنی در ماه ساون پیدا میشود نیز میگویند وقسم کلان آنرا
مهاوردهی نامند بهرد وبسیار شیرین ودافع کهیروگ وباد وپت وگرمی تپ خونی وفزاینده منی ومولد سرفه نوشته اند وردهیکا بضم واو وسکون رای مهمله وکسر
دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح کاف والف اسم الایچی خردست ورس بفتح واو وسکون رای مهمله وسین مهمله بفارسی کرکما وبعربی حص گویند
وآن چیزی ست سرخ خالص شبیه بزعفران سوده وآنرا از یمن می آورند وآن از درختی حاصل میشود که در باغهای یمن زراعت آن میکنند وآن بری نمیباشد
ونبات آن مشابه به نبات پنبه ویک سال آنرا میکارند وتا ده سال شجر آن در زمین باقی میماند ودر هر سال برگ سیر وید وگل وثمر میدهد وبعد از رسیدن آن
ثمر آن منشق میگردد واز ان چیزی مثل موی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران بر می آید وآنرا سائیده از یمن می آورند وپارچهارا بدان رنگ میکنند واز مطلق ورس
مراد همین ست وآنرا منافع بسیارست وگویند که نبات آن مثل نبات کنجد میباشد وچون خشک میشود هنگام رسیدن آن خرائط آن میشگافد واز ان ورس
ظاهر میشود وبعضے مینویسند که تخم آن مانند کنجد بود وورس دو قسم ست یکی سیاه وآنرا حبشی نامند دوم زرد مائل بسرخی که بدان پارچه مثل زعفران رنگ میکنند
وبقول بعضی قسم دوم آن سرخ تیره وآنرا هندی گویند وبهترین آن نوسرخ مائل بزردی مثل رنگ معصفر وزعفران ست وقوت آن تا چهار سال باقی می ماند
وآنرا دا ندا ایست مانند ماش بالجمله بقول شیخ طبع آن گرم وخشک در دوم وقابض لطیف وطلای آن نافع کلف ونمش وشرب آن نافع وضح وگویند که آن
مقوی ومنضج غلیظ ورافع خفقان ومحلل ریاح غلیظ وجالی ست وگویند که آن در اجزای خوشبو مثل خلوق می افتد وطلای آن نافع بثور بدن وحکه وجرب وسعفه

و قوبا متفرع ست و آن مقوی باه و گویند که لباس رنگین بورس مهیج باه و معین بر جماع ست و آن سنگ را بشکند و گرده و مثانه را بی درا گرم کند و مقادم جمیع
سموم مقدار مستعمل آن تا یک مثقال مضر به مصلح آن عسل و گویند مصطکی و کتیرا بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن سانج **ورسیچک** بکسر را و دای مهمله
و سکون سین مهمله و کسر جیم فارسی و کاف اسم مشترک ست میان کژدم و برگ تنباکو و خردل و پسلکهپره **ورسیچیکا** اسم راجاست **ورسین** اسم حجر البقر ست
و آن سنگی ست زرد رنگ که در جگر گاوی که ریحان جرا کند یافته میشود و اصح آنست که در زهرهٔ گاو یافت میگردد و گویند که آن چیزی ست که در زهرهٔ آن مثل
رطوبت چسپنده بچسپندگی زردهٔ بیضهٔ مطبوخ یافته میشود پس منعقد در قوام نوده نکلس سخت میگردد و بزودی می شکند و آنرا منافع جلیله ست چنانچه اگر سائیده بر
جای موی سفید بعد کندیدن آن طلا نمایند موی سیاه بروید و دار الثعلب ابر دو چون باب چقندر سعوط آن نمایند صرع صبیان را دفع کند و بدستور چون
صاحب آن مقدار سه ربع درم در گلاب حل کرده بنوشند در باب بی نظیر ست و همچنین اگر تا سه روز متواتر بیاشامند در بقیهٔ عمر آن عود نکند **ورشا** بفتح واو
و سکون رای مهمله و فتح شین معجمه و الف اسم ادلسه ست **ورشان** بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح شین معجمه و الف و نون بعربی ابو الاخضر و بفارسی
کناد گویند و آن طائری ست معروف تیره رنگ بزرگتر از فاخته و کبوتر صحرائی و کوچکتر از ماکیان مائل بسیاهی شبیه بکبوتر الا فرق میان هر دو برنگ
و آواز آن هر دو ست بهر آنکه رنگ همه ورشان یک رنگ ست و صفیر آن زیاده از کبوتر و آنرا بفارسی مرغ الهی و کبوتر کوهی و بترکی الافاخته گویند و بعضی
گفته اند که آن طائری ست که از کبوتر و فاخته پیدا میشود و بعضی گویند که آن نر قمری ست و کنیت آن ابو الاخضر و ابو عمران و ابو الفواخت ست و آن کوفی و
حجازی ست و حجازی در آواز اشجع از غیر آنست بالجمله گوشت آن گرم و خشک مگر سبکتر از گوشت کبوتر و خشک تر و در الباب کمتر از آن گویند که گوشت ورشان
شبیه بطائر عظیم الجثه ست و در حکم گوشت کبوتر صحرائی بلکه خفیف تر از آن و گویند یار در طب و گویند معتدل الحرارة و گویند بهت فالج و برودت گرده و مثانه
و پشت و تحلیل ریاح نافع و چون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نمایند در افعال مانند پیه شتر مرغ باشد و بقول شیخ خون آن جهت جراحات چشم و آثار خون منجمد در آن
بغایت نافع و چون گرم تازهٔ آن در جراحت و آثار خون در چشم چکانند نفع بخشد و ظفره و ضربه آنرا نافع بود و همچنین اگر خون تازه از زیر بال آن بگیرند و در ظفره
چکانند قلع آن کند و گیلانی گوید که چون این طائر یابس المزاج ست لهذا گوشت آن سخت و دیر هضم ست و مصلح آن برای گرم مزاج اد حال سرکه در
در طبخ آنست و برای سرد مزاج پختن آن بنمک و قدری نخود و درین هنگام انحدار آن از معده بسرعت گردد و نیز گوشت آن قابض شکم ست و ادمان بر
خوردن بیضهٔ آن در قوت جماع افزاید حتی که زنان بران عاشق گردد و گویند مداومت خوردن گوشت آن مورث سوء خلق و حبس شکم مصلح آن همان ست
که گذشت **ورشانی** بضم واو و سکون رای مهمله و فتح شین معجمه و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی **ورشبهو** بضم بای موحده و خفای ها و سکون واو
ورشنا ملهه بنون و الف و فتح میم و کاف و خفای ها هر سه اسم ... نیز آنرا گلو بهاشتریان گویند نباتی ست هندی برگ او شبیه بپای گاو
و سبز تیره و از میان آن شاخی مجوف بر آید و بر سر آن گلها میشود مثل گل ... و در تبه آن تخمها شبیه به تخم کاهو و چون برگ و شاخ آنرا
بشکنند شیر بسیار دهد نبت او کنار آبها و دیوارها و خرابه ها و اکثر در برشکال میروید تا انتهای زمستان می ماند مزاج آن معتدل دافع صفرا و بر آمدن خون
ادبار و حچی و گرمی و تپ و فزاینده کف و منی نوشته اند **ورشپیچی** بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح شین معجمه و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه دوم
و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم کیوره ست و متو پلک را نیز گویند **ورشبهو** بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح شین معجمه و ضم بای موحده و
خفای ها و سکون واو **ورشکیت** بکسر کاف و سکون یای تحتانی مجهول و ضم تای فوقانی اسم بسلکهپره ست و هم اسم روئیدگی بهیمکری ست **ورشن دیا**
اسم سر پوینتک ست **ورش کولی** بضم واو و رای مهمله و سکون شین معجمه و فتح کاف و واو و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی اسم نبات بداری کند ست
ورتیدیوی بضم واو و رای مهمله و سکون شین معجمه و فتح یای تحتانی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی دوم مجهول و واو و فتح یای تحتانی سوم اسم
آنولا ست **ورطا** بفتح اول اسم زراوند ست **ورطنیشا** غنم ست **ورطوری** شطاخیس ست **ورغست** در برغست گذشت **ورق** بفتح اول
و ثانی برگ نباتات ست جمع آن اوراق و بضم اول و سکون ثانی اسم طیور ست و بفتح واو و کسر رای مهمله اسم نقره ست **ورقا** بفتح اول کبوتر مائل بسرخی

ورق جبتہ الخضرا برگ بطم ست ورق الخیال اسم بنگ ست ورق الدلب برگ چنار ست ورق زیتون ہندی طالیسفر ست ورقان اسم حنا ست ورق البنق برگ کنار ست ورق النیل وسمہ ست ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی ست ورکا بضم واو و رای مهمله و فتح کاف والف اسم بہیڑا ست ورگما بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح کاف فارسی و میم مشدد والف اسم درخت پیلو ست و بقول بعضی ورگما غیر پیلو ست و دو قسم میشود سفید و سیاه برگ آن با دامی شکل فی الجمله بصورت دل گرم در دوم و معتدل در تری و خشکی و قسمی از آن که آنرا جٹا ورگما گویند در روز نگل میشود و پوست او تیز و تلخ و محلل جهت درد شکم کودک و بزرگ مفید و پوست قسم سیاه جهت سرفه و استسقا مجرب منضج اخلاط سینه و تشنج ست ورگو بفتح واو و سکون رای مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو دوم اسم کنگنی کلان ست ورگوگو بفتح واو و رای مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو مجهول و ضم کاف فارسی دوم و سکون واو سوم اسم درخت پیلو ست ورکیه بسباسه ست ورکی بکسر واو و سکون رای مهمله و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم گوندنی ست ورل بفتح واو و رای مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمچه و بیونانی قودسن و قوربدوسن و بهندی گوی نامند و آن حیوانی ست بر خلقت سوسمار غلیظ سر سریع الحرکة و پوست آن خاکستری و خشن و ابلق بخطوط زرد شیخ الرئیس نوشته که آن بزرگ از اشکال وزغ و سام ابرص دراز دم کوچک سر ست و آن غیر سوسمار ست و سوسمار نمیباشد یا کم می باشد مگر در بادیه و سر دوم و بدن آن بخلاف ورل ست و در طبع قریب آنست و بعضی گفته اند که آن نوعی از سقنقور ست و گویند که ورل و سوسمار و حربا و شحمة الارض و وزغ همه در خلقت متناسب اند و ورل حردون ست و کدام حیوان در تسافد زیاده تر از آن نیست و میان آن و سوسمار عداوت ست لیکن ورل بر آن غالب می آید و آنرا میکشد و برای خود خانه نمی سازد و حق آنست که آن غیر حردون و بزرگ تر از آن ست و در نواحی مصر بر نگهای بسیار یافته میشود و کف آن مثل کف انسان مقسوم الاصابع میباشد بالجمله گوشت آن گرم و خشک بغایت و قوی از گوشت مار و گویند گرم و خشک در سوم و بقولی در دوم و سرگین آن بسیار گرم و خشک و آن در جمیع افعال قائم مقام سقنقور ست و مبهی و محلل ریاح و گوشت و پیه آن هر دو مسمن بقوت خصوصا زنان را چون بطور زیرباج خورند بغایت فربه گرداند و چون گوشت آن بر عضو طلا کنند یا آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی آن عضو گردد بسبب کثرت جذب و قوت آن و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و زهر گزیدگی هوام بجوذ کند و چون انسان پیه آن بر بدن خود بمالد آنرا خوف نهنگ نباشد و از ضرر آن در امان باشد و چون شق کرده بر خنازیر بندند نفع کند و چون بدان ضماد کنند نشف رطوبات اورام مترهله کند و چون ذبح نموده با خون آن در دیگ کنند و بالای آن روغن انداخته بپزند تا مهرا گردد بردارند و آن روغن بر سعفهٔ صبیان طلا کنند در منفعت آن دوائی دیگر مثل آن نیست و خوردن گوشت بریان کردهٔ آن جهت سرفه کهنه نفع بین نماید و خوردن گوشت مطبوخ آن سنگ گرده و مثانه بشکند و چون پیه آن بر ذکر خوب بمالند موجب غلظ و عظم آن گردد و طلای خاکستر جلد آن با درد زیت آمیخته ازالهٔ خدر عضو کند و صاحب مخزن گوید طلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو و طلای سرگین آن لا سیما از بری آن ازالهٔ کلف و نمش و قوبا و وضح کند و در داء الثعلب موی برویاند و قلع ثآلیل نماید و سرگین آن مثل سرگین سوسمار در نفع جهت بیاض چشم ست اگر آنرا تنها وقت خواب در چشم کشند نفع کند و بدل پیه آن پیه سقنقور ست و صاحب منهج نوشته که ورل مضر مزاج گرم ست مصلح آن مبردات بدل سرگین آن سرگین خطاف ورم بضم واو و رای هندی و سکون میم اسم گھوڑبھوڑ ست ورنالک بضم واو و رای مهمله و فتح نون والف و فتح لام و سکون کاف اسم قسم بیر ست که خرد باشد ورنالوک باضافهٔ واو دوم بعد لام اسم خس ست ورنپریا بفتح واو و رای مهمله و سکون نون و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله دوم و فتح یای تحتانی والف اسم خس ست ورنتا بسکون نون و فتح تای فوقانی والف اسم لودھ سفید و وندلیب کلان ست ورنتاکی بکسر کاف و سکون یای تحتانی اسم بینگن ست ورنت پشپ بفتح واو و رای مهمله و سکون نون و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم گل گندم ست ورنت پهل بضم واو و رای مهمله و سکون نون و فتح تای فوقانی و بای فارسی و خفای ها و لام اسم کیله ست ورنتم بدستور با میم ساکن عوض پهل اسم دانهٔ کلتهی ست ورنم بفتح نون و سکون میم اسم ناگرموتهه ست ورنسیا بکسر سین مهمله و خفای یای تحتانی و الف اسم انجبار ست وروارکی بضم واو و سکون رای مهمله و فتح واو دوم والف و ضم رای مهمله دوم و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم تربوز ست ورویک بکسر واو و ضم رای مهمله و سکون واو دوم و فتح

بای فارسی وسکون کاف اسم پیپلامول ست **ورو چهک** بضم واو و رای مهمله وسکون واو دوم وفتح جیم فارسی وخفای ها وفتح کاف اسم درخت کالاکوره
است **وروشمتی** بفتح واو و رای مهمله وسکون واو دوم وفتح شین معجمه ومیم وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم مانند و کت به بهی ست **وروکا**
بضم واو و رای مهمله وسکون واو دوم وفتح کاف والف اسم پیپلا ست **ورونا** بفتح واو وضم رای مهمله وسکون واو دوم وفتح نون والف اسم برنا ست
وبار آنرا وردنا پهل گویند **وروناسار** بفتح سین مهمله والف ورای مهمله اسم درخت وکونه دیدی سرخ ست **وریجاجی** بفتح واو وکسر رای مهمله وسکون
یای تحتانی وفتح جیم والف وکسر جیم دوم وسکون یای تحتانی اسم چنبیلی ست **وریچن** بکسر واو ورای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وفتح جیم فارسی
وسکون نون اسم پلیو کمیز کا دست **وریاونتا** بفتح واو وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح واو دوم والف وکسر واو سوم وسکون نون وفتح
تای هندی والف اسم هلهل دیوانه هست **وریوری** بکسر رای مهمله دوم وسکون یای تحتانی دوم اسم ستاور ست **وریبایو** بواو ورای مهمله وسکون
یای تحتانی اول وفتح تانی والف وضم یای تحتانی سوم وسکون واو اسم درخت تمبرجهم ست

فصل واو با زای معجمه وسین مهمله

وز بفتح واو وتشدید زای معجمه اسم بط آبی ست **وزغ** و**وزغه** بفتح واو وزای معجمه اسم عربی سام ابرص ست ونیز بعربی قضابه وبفارسی وزغ صفدع
راگویند و در شرح گیلانی ست که وزغه نوعی از سالامندرا وکوچک تر از ان ست و وزغه بتخفیف حرباست واز خواص وزغه است که عقرب را ابلع مینماید
وگوشت آن مهلک ست واگر در شراب افتد و دران بمیرد آن شراب هم قاتل ست **وزک** اسم غرب ست **وزیر** بفتح واو وکسر زای معجمه اسم زرد چوبه
است **وسا** بفتح واو وسین مهمله والف وبزای معجمه عوض سین والف نیز اسم بچه ست **وستا** اسم چوڑاکهی ست **وست پهورجنی** بکسر واو وسکون
سین مهمله وتای فوقانی وضم بای فارسی وخفای ها وسکون واو دوم ورای مهمله وفتح جیم وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم تیندوکا ست **ووست پهوری** نیز آمده
بحذف جیم ونون **وستیدوشن** بفتح واو وسکون سین مهمله وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وضم دال مهمله وسکون واو دوم وفتح شین معجمه ونون اسم کریلا ست
وستینانچا بفتح واو وسین مهمله وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وفتح نون والف وسکون نون دوم وفتح جیم فارسی والف دوم اسم حینه ست **وسخ**
بفتح واو وسین مهمله وسکون خای معجمه در حرک مسطور شد **وسخ کوراالنحل** بر موم ست و در حرک خانه زنبور عسل مذکور گشت **وسخ** بفتح اول نباتی ست معروف
نزد عرب باین اسم وبفارسی لیمو دار گویند وآن نبات کوهی ست واز شگافهای سنگ روید و در بو شبیه ببوی لیمو و چوب آن بسیار سخت واز ان نیزه میسازند
همه رگ آن شبیه ببرگ کشنیز وشاخهای آن باریک و بیخ آن گره دار شبیه بسعد و زمخت طعام سرد و خشک در دوم و رادع و مقوی اعضا و مستعمل بیخ آنست وچون خشک
کرده سائیده نیم مثقال با زرده بیضه نیم برشت ناشتا بخورند جبر سینه شکسته نماید و نفع بلیغ عضل دو هن و دوقی عارض از ضربه و سقطه کند وچون در آب
با اندک اذخر جوش دهند و دران زنان بنشینند سیلان رطوبات رحم و نزف الدم و بواسیر را نفع بخشد **وسرا** بکسر واو وسکون سین مهمله وفتح رای مهمله والف
اسم هندی خردست **وسرم** بمیم ساکن عوض الف اسم مولی خردست **وسطینے** اسم سرمه ست **وسمه** بفتح اول برگ نیل ست وبابانه در زانی نشال ختی گویند کتم
وسنتا بفتح واو وسکون سین مهمله وسکون نون وفتح تای فوقانی والف اسم مشترک ست میان مونگ سیاه و کلی کٹ و گل کبجاک **وسنطو** اسم پالسطو ست
وسنک یا کنک اسم پیا ست **وسوچهدرا** بفتح واو وضم سین مهمله وسکون واو دوم وکسر جیم فارسی وخفای ها وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله
والف اسم مهامید ست **وسوکچهار** بفتح کاف وجیم فارسی وخفای ها والف ورای مهمله اسم مولی کلان ست **وسوکلارکا** بفتح کاف ولام والف ورای مهمله
وفتح کاف دوم والف اسم درخت آک ست **وسوکهه** بوقف هر دو ها اسم دنیل ست **وسیره** بفتح واو وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله
و وقف ها اسم پیپل بستی ست

فصل واو با شین معجمه

وشابه بکسر واو وفتح شین معجمه والف وفتح بای فارسی و ها اسم راکر ودلہ خرد ست **وشاردا**
بفتح رای مهمله و دال مهمله والف دوم اسم گل مولسری ست **وشارندا** بکسر واو وفتح شین معجمه والف وفتح رای مهمله وسکون نون و فتح دال مهمله والف دوم
اسم موسا کنی هست **وشاکال** بفتح کاف والف ولام اسم ددی ست **وشاکهه** بکسر واو و فتح شین معجمه والف و فتح کاف وخفای ها اسم قسمی
اندو ئیدگی ٹهیکری ست **وشالا** بفتح لام والف دوم اسم پاپڑه ست **وشانیک** بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح کاف اسم ددی ست

وشنج اشق ست وشنداچس بکسر واو وشین معجمه وفتح دال مهمله والف وفتح جیم فارسی وسین مهمله اسم کتائی بزرگ ست وشنداروک بسکون رای مهمله وکسر واو دوم وفتح کاف اسم شنڈی ست وشندرمهان بکسر واو وفتح شین معجمه وفتح دال مهمله وسکون رای مهمله وفتح میم وها والف وخفای نون اسم کنیز سفید ست وششمرنگی بواو وشین معجمه وضم شین معجمهٔ دوم وفتح رای مهمله وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی اسم جدوارست وشق بفتح واو وشین وسکون قاف اسم فارسی وبلغت مصر اشق پوستین حیوانی ست از سگ بزرگتر واز پلنگ کوچک تر ودر رنگ وشکل مانند آن وفربه ودم آن ازیک وجب کمتر ودر تنکابن آنرا پلنگ تومول نامند وگویند شبیه بروباه ست ودر ترکستان میباشد وبری ست گرم وخشک در آخر سوم ومحلل ریاح وجهت فالج وکزاز ورعشه نافع وپوشیدن پوستین آن جهت امراض مذکوره عظیم النفع ومسخن بسیار ومزیل بلغم ومقوی گرده وباه ومعین بران ومصلح حال گرده ومثانه وپشت بارد ومداومت لباس وفرش ونشستن بران جهت بواسیر ونقرس مجرب نوشته وجهت سردمزاجان وپیران نافع ومضر گرم مزاجان ونوشندگان شراب ودباریک کننده جلد ومهیا گرداننده آن ازبرای قبول آفات ازسرما وپاشیدن موی سوخته آن نافع جراحات کهنه وشنک اسم غرب ست وشنگهنی بکسر کاف فارسی وخفای ها وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان نیل پتر وتنباکو وشوق اشق ست وشلیبا بکسر واو وفتح شین معجمه وسکون لام وفتح یای تحتانی والف اسم مشترک میان پاپڑه ولانگلی ست وشلیاپرنا بفتح بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح نون والف اسم میدست وشلیوشتها بکسر واو وفتح شین معجمه وسکون لام وضم یای تحتانی وسکون واو مجهول وشین معجمهٔ دوم وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها والف اسم برگ تنباکو ست وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن ودیلم اسم سماق ست وشمشی بکسر واو وفتح شین معجمه وضم میم وسکون شین معجمهٔ دوم وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی اسم کچلا ست وشناشتی بکسر واو وفتح شین معجمه ونون والف وفتح شین معجمهٔ دوم وکسر نون دوم وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان ڈانکری وچترا جهی وشنکرانت بکسر واو وسکون شین معجمه وضم نون وفتح کاف ورای مهمله والف وسکون نون وفتح تای فوقانی هندی وبسنسکرت نیل پشپی وشتی پهول سگویند وآن نباتی ست صحرائی اکثر در برشکال میشود ازیک وجب زیاده تر بلند میگردد وبرگ او بقدر برگ نخود وگل او خرد وچهار برگی ونیل گون مائل باندک سرخی ودر وسط او چیزی زردی وسفیدی آمیز واین بسیار خوشنما وخوش رنگ میشود وچون خشک گردد آسمانجونی میگردد وثمر او بقدر جوار اندک مربع سرد در اول ونزد بعضی گرم در اول اولی وخشک دافع تپ ولرزه ودندروگ یعنی مرضی که بسبب اجتماع باد وسیه وپت وتپ حادث میشود وبرمیوه بعضی مطبوخ آنرا جهت تپهای نو وکهن تجربه کرده وضمضمه آن دافع قلاع وآز مجربی منقول ست که چون آنرا مع بیخ وبرگ وگل وغیره گرفته در پاؤ آثار شیر گاؤ مالیده صاف کرده بصاحب ضیق النفس دهند فی الفور نفع میکند وخوردن ناخورش او مقوی ودافع لاغری وسنگرهنی وجریان لعاب دهن وآب چشم ومزه دار وخوشبو ومصلح برگ تنبول ست وشنگیتم بکسر واو وسکون شین معجمه وضم نون وکاف فارسی وسکون بای فارسی وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم مولی خرد ست وشنکنتکی بفتح کاف وسکون نون دوم وفتح تای فوقانی وکسر کاف دوم وسکون یای تحتانی اسم اللندست وشوبهی تیجم بکسر واو وسکون شین معجمه وفتح واو دوم وبای موحده وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمهٔ دوم وجیم وسکون میم اسم سونجهنه ست وشودهنی بکسر واو وضم شین معجمه وسکون واو مجهول دوم وفتح دال مهمله وخفای ها وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم نیل ست وشوروپی بکسر واو وسکون شین معجمه وکسر واو دوم وضم رای مهمله وسکون واو سوم وبای فارسی وفتح یای تحتانی اسم کهی ست وشوم بکسر واو وسکون شین معجمه وفتح واو دوم وسکون میم اسم سونٹهه ست وشوهو بکسر واو وضم شین معجمه وسکون واو دوم وضم ها وسکون واو سوم اسم بهوتانکس ست وشویدیوی بکسر واو وسکون شین معجمه وکسر واو دوم وسکون یای تحتانی مجهول وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی مجهول دوم وکسر واو سوم وسکون یای تحتانی سوم اسم دوای هندی ست که آنرا جهلیک نامند وشیج بفتح واو وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وجیم بقول صاحب مخزن نباتی ست که در نسخ مسطور شد وشیشتها بکسر واو وشین معجمه وسکون یای تحتانی مجهول وفتح شین معجمهٔ دوم وتای فوقانی وها والف اسم تلک ست

فصل واو با صاد مهمله وضاد معجمه وطای مهمله — وصیف الاسود پرسیاوشان ست وضر بفتح واو وضاد معجمه چرک وریم وبوی ناخوش

از طعام و گویند که آن درن ست و گویند که آن تری شیر و مسکه و غیر ہما نز دفساد آنہاست **وضع** بفتح اول و ثانی جانوری ست خرد مثل گنجشک و گویند که آن صعوه ست **وضع** خرمای تر که در ظرف گذارند **وطح** بفتح واو و طای مهمله سرگین ست **وطم** غافقی نوشته که آن نباتی ست شبیه باذخر بقدر ذراع بلند میشود و بیخ آن سیاه داخل آن سفید بغایت مقوی جماع و خصوصا چون بیخ آن با شیر بخورند و چون بز آنرا بچرد نتاج آن کثرت پذیرد و این دوا مشهور ببلاد بربرست **وطواط** بفتح اول خفاش ست

فصل واو با عین مهمله - **وعاط** گل زرد **وعل** بفتح واو و کسر عین و لام بقول گیلانی و غیره اسم تیس جبلی یعنی بز نر کوهی ست و گویند اسم بقر جبلی ست مطلقا یعنی گاو کوهی و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند که بهتر از اہلی ست و آن حیوانی ست بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس و کوچکی و نوعی از ایل یعنی گوزن ست و بترکی جو برود ر دیلم شوکا نامند گرم و خشک در سوم جید الغذا و مقوی اعضای سرد مزاجان و پیران و نافع صاحبان مزاج سرد و تر و مقوی ابدان و طلای پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس مفید و گوشت آن مولد خلط غلیظ سوداوی و جذام و محرق خون مصلح آن مهرا پختن آن و استعمال آن با ملطفات و سرکه که درین اصل عظیم ست و آبکامه و نعناع با خراج سودا از بدن و ملازمت حمام آب شیرین و حول شاخ آن مورث عقر زن و بخور موی آن گریزاننده هوام و چون شخصی را بتازیانه زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن گرما گرم جدا کرده باشند بپیچند درد آن زائل گردد و ورم نکند **وعنان** اسم عرق ست **وعوع** بدو واو و دو عین مهمله اسم ایل ست که بفارسی بز کوهی گویند و در گوزن مسطور شد و عوع بحذف الف روباه و مرد دانا

فصل واو با غین معجمه و فا و قاف - **وغد** اسم عربی بادنجان ست **وفیری** اسم گندم ست **وقاع** بضم اول و فتح قاف و الف و عین مهمله اسم عربی بقل خشک ست و گاه بر درخت آن اطلاق مینمایند و آن دوم ست که مذکور شد و بکسر اول بمعنی جماع ست **وقل** بقول صاحب شمس اندر ربز کوهی ست و آن ایل یعنی گوزن ست و بقول صاحب مخزن اسم عربی ثمر خشک درخت مقل ست **وقنا** اسم اشق ست **وقیعه** بفتح واو و کسر قاف آب باران ست **وقیون** اسم ترب ست

فصل واو با کاف **وکاپهل** بکسر واو و فتح کاف و الف و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم کج بیل ست **وکترم** بفتح واو و سکون کاف و فتح تای فوقانی و رای مهمله و سکون میم اسم بهوین بڑ ست **وکچا** بکسر واو و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف اسم کج نیبو ست **وکرانشیان** نیبو ست **وکرانتا** بکسر واو و سکون کاف و فتح رای مهمله و الف و سکون نون و فتح تای فوقانی و الف اسم مانڈوک برہمی ست **وکرشلیپی** بفتح واو و سکون کاف و فتح رای مهمله و شین معجمه و سکون لام و فتح یای تحتانی و کسر بای فارسی و سکون یای تحتانی دوم اسم درخت اپلی سفید ست **وکرنی** بکسر واو و فتح کاف و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم تیندوی کلان ست **وکرو** بکسر واو و ضم کاف و رای هندی و سکون واو دوم اسم سنگی تیلا و آن از قسم سٹول ست **وکسارگت** بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله و الف و فتح رای مهمله و سکون کاف و فتح تای فوقانی اسم مشترک میان لسپیره و مجیٹه ست **وکستو** بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله و سکون سین مهمله دوم و ضم تای فوقانی و سکون واو دوم اسم لسکپیره ست **وکسم** بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله و سکون میم اسم مدن ست **وکھت** بفتح بز کوهی و آن ایل یعنی گوزن ست **وکلا** بفتح واو و ضم کاف و فتح لام و الف اسم درخت مولسری و درخت کرا ست **وکل کارمی** بفتح واو و ضم کاف و فتح لام و فتح کاف دوم و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم تمبر جھم ست **وکنکتا** بکسر واو و فتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و تای فوقانی و الف اسم قسم و لماخار دار ست **وکو** بضم واو و کاف مشدد و سکون واو دوم اسم فولاد ست

فصل واو با لام **ولاآو** بفتح واو و لام مشدد و الف و همزه و واو دوم و الف اسم رائی سفید مائل بزردی ست **ولبهاجنی** بکسر واو و فتح لام مشدد و بای موحده و خفای ها و الف و کسر جیم و نون و سکون یای تحتانی اسم گل عباسی ست و صرف لفظ ولبها اسم درخت پیلو و اسم گندم ست **ولب** بفتح واو و لام و سکون بای موحده بعربی نام نوعی از یتوعات ست و آنرا بیونانی باماض گویند و بعضی گفته اند که آن خرده ست و گویند ابو خلسا و غلط کرده کسی که آنرا الب دانسته و آن غیر الب ست که شجرة الراہب نامند و غیر ما ہو دانه ست بالجمله نباتی ست که بقدر یک ذراع بلند میشود برگ آن مثل برگ زیتون و بسیار سبز مائل بسیاهی و با خشونت و شیر دار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در بعضی جا یها شبیه ببرگ مورد گرم و خشک در دوم مغثی و مقی قوی و با قوت مسهله شدید

و محرج اخلاط بشدت و منقی بدن و گویند که از عجائب خواص آن آنست که چون آنرا از طرف بالا قطع نمایند برگ و قشر و تخم آن قی صرف آید بدون اسهال
و اگر از جانب پائین قطع کنند اسهال نماید بدون قی و اگر از هر دو قسم ترکیب داده بخورند قی و اسهال هر دو می آرد و محرج کرم شکم ست و آن مقی مسهل ست
اگر نیم درم با عسل و آبی که در ان بنفسه جوشانیده باشند بخورند و از ین مقدار زیاده نکنند که کشنده است و مورث غشی بدل آن لالا ست و اجتناب
از استعمال آن مطلقا اولی ست ولترو بکسر واو و سکون لام و ضم تای فوقانی و رای مهمله و سکون واو دوم بسنسکرت ترسج یعنی درخت ادو
و تیمه در جهاوتیر ویلا معنی هر دو اسم آنکه آن درخت یا دیگر اجزا ها در از بیخ بر کند و آنچنان سارک یعنی بسیار آمدن اسهال را مفید میگویند و آن درختی ست
پر خار برگ آن ریزه مانند برگ بهوئین آنوله بلکه از آن هم خردتر سبک و گرم و دافع تپ بعد ولادت نوشته اند ولرو بفتح واو و لام مشدد و ضم رای مهمله
سکون واو دوم اسم چیتا ست و نزد بعضی اسم ادولرد و نهین ست بفتح واو سوم و کسر نون مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی و نون دوم ولگا
بکسر واو و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف اسم کیت ست ولکام جسفرم ست ولکی بکسر واو و سکون لام و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم کهل
ست که روئیدگی هندی ست و گذشت ولما بکسر واو و سکون لام و فتح میم و الف و آنرا چلوا نیز گویند اسم درختی ست و بر دو قسم یکی بی خار و دوم
خاردار قسم اول را ولما و بسنسکرت شکل یعنی درخت آن سفید میباشد و دهوا که اسم ست و گوره یعنی لاغری و بدرنگی و زردی بدن بسبب
خشک شدن خون بدن دور کند و پاند طور یعنی سفیدکه عبارت از سوء القنیه و استسقا ست و زرد که عبارت از یرقان ست دور کند و تشکل دهکه
یعنی سیلان منی را بقوت قوت خود دور میکند و بهارزداه یعنی مقوی ست و درزده ترو یعنی از خوردن این درخت بدن فربه میگردد و کشائی یعنی
مزه زمخت دارد و ویر پتر یکها یعنی برگش خرد از برگ تمر هندی میباشد و قسم دوم را ملکو و لما و در سنسکرت و کنکلتا یعنی سنگ مثانه و گرده را مفید
و نشرک ترو یعنی درختش مقوی قوت سامعه ست و گنگلی یعنی خاردارد و سواد و کنکلے یعنی خارا و خوب و مزه دارست و ویاگهر یاد یعنی مانند
پنجه شیر میباشد و مرد و پهل یعنی بار او نازک و نرم میباشد و گرند هلا یعنی دافع گرههای پس گوش و گرن روشن یعنی گرههای پس گوش و دیگر
امراض آن از ین دوا دور میشود و شان درهمان یعنی درخت سکان ست شاید که دافع امراض سکان و یا دافع زهر سکان ست و کاک ترو
یعنی مزاج این درخت گرم ست و یگیا نگک یعنی این درخت در آتش هوم بکار می آید و ویاگهر کنچی یعنی مانند کمر شیر قوت میدهد و در بعضی نسخ
و یا کهر کنپ راجیی یعنی برای گزیدن شیر و بندر دوای مفید ست میگویند و آن درختی ست میان خرد و بزرگ و پرخار برگش مشابه به برگ بیر لیکن از آن
خرد و گلش زرد و کوچک و بار آن برابر فالسه و در آن تخمها زیاده از فالسه و مزهٔ او بعد رسیدگی شیرین گردد و گویند بی خار نازک و بامزه ست و دامیل فساد
اقسام بول و دملهای کهنه دور کند و هاضمه بغذا یعنی خاردار تیز و تلخ ست اذیت دمامیل دفع نماید و چون بیخ او در سایه خشک کرده سفوف نموده بصاحب
بول شیرین دهند زود فائده دهد ولمسندهی بکسر واو و سکون لام و فتح میم و سین مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی
اسم سی ست ولمیتو بفتح واو و سکون لام و کسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و ضم تای فوقانی و سکون واو دوم اسم گیننگنی ست ولنگ بکسر واو
و فتح لام و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم بای برنگ ست ولولین بار خرما و جز آن و گویند غورهٔ خرما و آن طلع ست ولی بکسر واو و لام مشدد
و سکون یای تحتانی وللی بکسر واو و ضم لام اول و کسر لام دوم مشدد و سکون یای تحتانی اسم لسن ست ولی پهل بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون یای
تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و لام اسم بار پیشونی ست ولیجم بفتح جیم و سکون میم اسم مرچ سیاه ست ولی سشوبک پهل بضم سین مهمله
و فتح شین معجمه و کسر واو و سکون یای تحتانی و فتح کاف و بای فارسی و خفای ها و لام اسم بیل پتری ست ولیع بفتح واو و کسر لام و سکون یای تحتانی
و عین مهمله غنچهٔ ناشگفته و گویند بغین معجمه طلع ست ولیقه بر وزن سلیقه طعامی که از آرد گندم در روغن سازند ولیکا بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون
یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم مشترک ست میان بینت و مجیٹھ ولیگارم بکسر واو و لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف فارسی و الف و فتح رای
مهمله و سکون میم اسم سهاگه ست ولیکندهانیا بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها و الف

وکسر نون مشدد و سکون یای تحتانی و الف اسم بداری کندست **فصل واو با میم و نون** - **وطم** بکسر واو و فتح میم و لام و سکون میم دوم اسم ابرک ست
ومنهان بفتح واو و میم و نون و ها و الف و خفای نون دوم اسم مین پهل ست **ونا** بکسر واو و فتح نون مشدد و الف اسم مسکه ست و نیز اسم
پرو هک پرنی ست **ونپیلی** بفتح واو و نون و کسر بای فارسی و فتح بای فارسی دوم مشدد و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم پیپل دشتی ست **ونتکت**
بفتح واو و نون و کسر تای فوقانی و سکون کاف و فتح تای فوقانی دوم اسم هزاردانه و درخت کالاکرا است **ونجا** بواو و سکون نون و فتح جیم و الف
اسم کدوست که از وبین و طنبوره میسازند **ونجلا** بفتح واو و خفای نون و ضم جیم و فتح لام و الف اسم سروست **ونجلاها** بفتح جیم و لام و الف و زیادتی ها
و الف اسم نی درخت ست **ونجهاجات** بخفای ها و الف و فتح جیم دوم و الف و تای فوقانی **وونداک** بکسر واو و سکون نون و فتح دال مهمله
و الف و ضم کاف اسم بنداست **وونڈی** بکسر واو و خفای نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی اسم چاندی ست **ونسپتیهی** بفتح واو و
نون و سین مهمله و فتح بای فارسی و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و کسر ها و سکون یای تحتانی دوم اسم برست **ونگ** بفتح واو و خفای نون
و سکون کاف فارسی **وونگم** بزیادتی میم نیز آمده اسم بنگ یعنی قلعی کشته است **ونگا** بفتح واو و خفای نون و فتح کاف فارسی و الف اسم بیگن ست **ونگایا**
باضافهٔ یای تحتانی و الف دوم نیز گویند **ونمالیکا** بفتح واو و نون و میم و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم بهوئین تار ست یعنی
موسلی و نیز اسم گل گرهل ست **ونوشدهی** بفتح واو و نون و سکون واو دوم و فتح شین معجمه و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم مانڈوک
برهمی و هر دوای دشتی ست **ونهی** بفتح واو و کسر نون مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم آتش ست و نیز اسم کارنگ **ونهی چوڑا** بضم جیم فارسی
و سکون واو دوم و فتح رای هندی و الف اسم بلج پتری ست **ونهی داروی** بفتح دال مهمله و الف و سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم
رسوت و صمغ سیندی ست **ونهی نامک** بفتح نون و الف و فتح میم و کاف اسم چترمول ست **ونهیم** بزیادتی میم برنهی اسم رسوت ست **ونیته** بکسر واو
و نون و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و خفای ها اسم دونه ست **وینکت** اسم هزاردانه است **ونیمابلی** بفتح واو و کسر نون مشدد و خفای یای
تحتانی و فتح میم و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم پهٹکری ست **فصل واو با واو و یای تحتانی** - **ووما** بضم واو اول و سکون دوم و فتح میم
و الف اسم اجواین و اجمود ست **وونشها** بفتح واو اول و سکون دوم و خفای نون و فتح شین معجمه و ها و الف **وونشم** بمیم عوض ها هر دو اسم بانس ست
وونشاکهیا بکسر کاف و خفای ها و یای تحتانی و الف دوم **وونش لوچن** بضم لام و سکون واو و فتح جیم فارسی و سکون نون هر دو اسم
بنسلوچن ست **ویاپا** بکسر واو و خفای یای تحتانی و الف و فتح بای فارسی و الف دوم اسم درخت نیب ست **ویاڑو تشتر** بفتح رای هندی و ضم
واو و خفای نون و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی و رای مهمله اسم گوکهرو خرد ست **ویاگهر** بکسر واو و خفای یای تحتانی و الف و فتح کاف فارسی و خفای ها
و سکون رای مهمله اسم باگهر ست **ویاگهری** باضافهٔ یای تحتانی اسم مشترک میان پهکرینده و بهٹ کٹائی ست **ویاگهرپاد** بفتح بای فارسی و الف و
دال مهمله اسم و لماخار دارست **ویاگهر تلوپا** بفتح تای فوقانی و ضم لام و سکون واو دوم مجهول و فتح بای فارسی و میم و الف اسم پهکرینده ست **ویاگهر چرنی**
بفتح جیم فارسی و رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم گهیکوار ست **ویاگهر پکسچهپی** بفتح کاف و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و کسر بای فارسی
و سکون یای تحتانی و در بعضی نسخ بای فارسی عوض سین مهمله آمده یعنی پکچهپی هر دو اسم و لماخار دار ست **ویاگهر نکهم** بفتح نون و کاف و خفای ها
و سکون میم اسم باگ نکه ست **ویالادهوماک** بکسر واو و خفای یای تحتانی و الف و فتح لام و الف دوم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و فتح
میم و سکون کاف اسم تنباکو ست **ویالپترکیک** بفتح لام و ضم بای فارسی و سکون تای فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی دوم و فتح کاف
اسم قسمی از ککڑی ست **ویادیکهات** بکسر دال مهمله و سکون یای تحتانی دوم و فتح کاف فارسی و خفای ها و الف و تای فوقانی اسم املتاس ست
ویبهانڈی بکسر واو و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و خفای ها و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی دوم اسم مروڑ پهلی ست
ویتیرو بکسر واو و سکون یای تحتانی مجهول و تای فوقانی و ضم رای مهمله و سکون واو دوم اسم بینت ست **ویجنتو** بفتح واو و سکون یای تحتانی و فتح جیم و سکون نون

وضم تای فوقانی وسکون واو دوم وبکسر جیم واضافۂ یای تحتانی بعد جیم وسکون تای فوقانی وحذف واو یعنی ویجینت نیز آمده اسم تانکل ست **ویدلی**
بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح دال مهمله وکسر لام وسکون یای تحتانی دوم اسم جامن خردست **ویدنم** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح دال مهمله ونون و
سکون میم اسم تورئی تلخ ست **ویڈوری** بفتح واو وسکون یای تحتانی وضم دال هندی وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وعوض واو
اول بای موحده نیز آمده یعنی بیدوری اسم لسنیه ست **ویدیی** بفتح واو وسکون یای تحتانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی دوم مجهول وکسر یاو سکون
یای تحتانی سوم اسم پیپل ست **ویراط** اسم نقره است **ویرانت کیچس** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله والف وسکون نون وتای فوقانی
وفتح کاف وسکون سین مهمله وفتح جیم فارسی وسکون سین مهملۂ دوم اسم مدی ست **ویرپتریکھا** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله وبای فارسی وسکون
تای فوقانی وکسر رای مهملۂ دوم وسکون یای تحتانی دوم وفتح کاف وخفای ها والف اسم ولما ست **ویرپلنس** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجهول ورای مهمله
وفتح بای فارسی وسکون نون وسین مهمله اسم بارکھل ست که در بیخ میشود **ویرلا** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله ولام والف اسم آبی سفید ست
ویرلاسمرت بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مهمله وفتح لام والف وسکون سین مهمله وضم میم وسکون رای مهملۂ دوم وتای فوقانی اسم تیندوی کلان ست
ویرم بکسر واو وسکون یای تحتانی مجهول وفتح رای مهمله سکون میم **و ویرنمولنچا** بفتح نون وضم میم وسکون واو دوم وفتح لام وسکون نون دوم وفتح
جیم فارسی والف **و ویرنیا** بکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی والف هرسه اسم خس ست **ویروچن** بکسر واو وسکون یای تحتانی وضم رای مهمله وسکون
واو وفتح جیم فارسی وسکون نون وعوض واو اول بای موحده نیز آمده یعنی بیروچن بقول صاحب قاسمی اسم سنگریزه است وبعضی گویند اسم بعضی اقسام
جواهر ست **ویردرچھا** بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مهمله وضم واو دوم وسکون رای مهملۂ دوم وفتح جیم فارسی وخفای ها والف اسم درخت دلترو ست
ونیز آنرا **ویریلا** بکسر واو دوم وسکون یای تحتانی دوم وفتح لام مشدد والف میگویند **ویرول** بفتح میم وکسر لام مشدد درختی ست که آنرا در سنسکرت
جرجھرم یعنی بول را صاف کند ومدر ست ودر بعضی نسخ برچھرم یعنی حافظ شباب ست وجرگم یعنی ضعف وپیری آمدن نمی دهد وموچٹیا یعنی برگ او
خرد وگنده ورخت میشود وآسپھوٹا یعنی برای چیچک مفید وشیرمدی یعنی آن درخت را در خانه داشتن بسیار خوب ست ودولت زیاده میکند وسٹپدا اندرا
یعنی زنبوران بسیار خوش میشود ودوست میدارد وسورش یعنی در بارش خوب میشود وکھیند هن یعنی بامراض دهن بهتر وکسیکه دهن او از
بیاری بسته میشود آنرا دور کند میگویند وماهیت آن ننوشته اند بجز اینکه شیرهٔ او ترش ودرخت بود قلاع دهن را مفید ومضمضه بآب برگ مطبوخ او دافع
امراض دهن صاحب تذکرة الهند نوشته که غالبا از قسم چنبیلی باشد **ویریا** بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مهمله وفتح یای تحتانی دوم والف اسم چلکوت
ویسته بفتح واو ویای تحتانی وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وخفای ها اسم کلو وآمله ست **ویشاکھه** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه
والف وفتح کاف وخفای دو ها اسم ساگ کھیکری ست **ویلطس** بجنکشت ست **ویکرانت** بفتح واو وسکون یای تحتانی وکاف وفتح رای مهمله
والف وسکون نون وتای فوقانی اسم سنگ بلور ست **ویکماکنٹک** **ویکنٹھ** بفتح کاف وسکون نون وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها اسم
بھوئین تلسی ست **و ویکنٹھا** بفتح میم وها والف اسم دیوتمی ست **ویگندهکا** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح کاف فارسی وخفای نون وفتح
دال مهمله وخفای ها وفتح کاف والف اسم گندهک ست **ویگی** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجهول وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم در سنسکرت
اسنهان که اسم ست وپرتکھه پریت یعنی از دیدن گل او زن ومرد را خوشی میشود وپریت سار یعنی زرد رنگ دارد وزروی عصارۂ او ودست ولها میشود
ودر بعضی نسخ پیت سار آمده وبنڈهوک پشپ یعنی گلش سرخی هم دارد ومحبوب ست وتهاسر جها یعنی آدمیان کلان این گل را میگیرند وکارسیا یعنی
از دیدنش خوشی دل میشود وجیوکها یعنی حیات افزاست وپرسادکها یعنی این گل را چون در آب بینند رغبت نموده بهر طور آنرا کشیده بدست میکنند
میگویند قیاس مقتضی آنست که این گل نیز از قسم کنول باشد معتدل وتیز ومزه داره دافع درد شکم واسهال وقی ودل وجان را خوشی دهد **ویلی ریٹن**
بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر لام وسکون یای تحتانی ثانی وکسر رای مهمله وفتح همزه وسکون نون اسم بیخ سنبل الطیب ست بقول اطبای انگریزی دافع تشنج

ومحرک ومقوی ست و در قولنج ریحی وصرع مید هند و مرکبات این نیز باد ویۂ دیگر میسازند ویلم بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح لام مشدد وسکون میم اسم بای برنگ ست ومیو بکسر واو وسکون یای تحتانی مجهول وضم میم وسکون واو دوم اسم درخت نیب ست ویند بیون قلعه اسم صمغ اللوز ست وین بکسر واو وسکون یای تحتانی ونون انگور سیاه ست وینگر بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر نون وفتح کاف فارسی وسکون رای مهمله اسم سرکه ست اطبای انگریزی آنرا اکثر از شراب میسازند وگویند که آن مفرح وهاضم ست و تیزاب الآن نیز میسازند وآنرا در شهد آمیخته بر منتهها و آبلها و زخمهای حلق استعمال میکنند وینی مشرا بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح نون وکسر میم وسکون یای تحتانی دوم وسکون میم دوم وفتح شین معجمه ورای مهمله والف اسم تواکیر ست وینو بکسر واو وسکون یای تحتانی مجهول وضم نون وسکون واو دوم اسم بانس ست وینی بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر نون وسکون یای تحتانی دوم اسم ڈانگری ست ویواک پشپی بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح واو دوم والف وسکون کاف وضم بای فارسی وسکون شین معجمه وکسر بای فارسی دوم وسکون یای تحتانی اسم سانول ست ویوشا بکسر واو وضم یای تحتانی مجهول وسکون واو دوم وفتح شین معجمه والف اسم ترکه ست

باب هاے هوز متضمن بر سیزده فصل

فصل ها با الف - هاتا جوڑی درهتا جوڑی مذکور گردد **ہاٹکا** بفتح ها والف وتای فوقانی هندی وکاف والف دوم اسم مین پهل ست **ہاٹکم** بفتح کاف وسکون میم اسم سوناست **ہاتی** بفتح ها والف وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی بهندی اسم فیل ست نزد هندیان گوشت آن شیرین وهنگام هضم تلخ وبطبع گرم وسبک ودافع فساد باد ومنی ومقوی اعضا ونور چشم وافزاینده صفرا وبلغم باشد **هادی** اسم تریاق فاروق ست **هادیا** اسم یونانی افعی ست **هاڑ** اسم استخوان ست **هاڑجوڑی** بفتح ها والف وسکون رای هندی وفتح جیم وسکون واو مجهول وکسر رای هندی وسکون یای تحتانی روئیدگی هندی ست و در ملک کٹھر کثیر الوجود برگ آن مثل برگ مرچ سرخ ونوکدار وشاخهای او پریشان مثل بیله وموگره وتخم آن مثل تخم مرچ سرخ از خوردن آن استخوان شکسته بسرعت پیوندمی یابد واهل تجربه میگویند که بمجرد فرو رفتن آن از حلق صاحب استخوان شکسته حرکت سرایت دوای مذکور بجانب استخوان شکسته درمی یابد وحلقهٔ سبز برنگ همان گیاه گرداگرد عظم مکسور میگردد وبالای گره گوشت پیدا میشود وآنرا هرجوڑی نیز گویند **هارسنگهار** بفتح ها والف وسکون رای مهمله وکسر سین مهمله وخفای نون وفتح کاف فارسی وخفای های دوم والف وسکون رای مهملهٔ دوم وهرسنگهار بدون الف اول نیز آمده وآن درخت هندی ست مشهور تا دوسه قامت انسان وزیاده از ان نیز دیده شده وساق آن مربع شکل از بیخ تا انتها ودر چهار ضلع آن زیر پوست چهار برگ سفید سخت اندک پهن رسته وهمچنین در شاخهای آن وبرپوست ساق وشاخ آن نقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان وبرگ او متوسط در بزرگی وکوچکی ونوکدار وخشن وسطبر شکننده بارگهای بسیار وسبز تیره پائین آن عریض وبالای آن باریک وگلش کوچک سفید رنگ خوشبو انبوبی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت وبرسر آن برگهای سفید پنج شش عدد وشبیه بگل یاسمین وقمع گل یعنی دنباله او که بهندی ڈنڈی نامند سرخ رنگ زعفرانی وبرگهای سفید گل آن را از دنباله سرخ آن جدا می نمایند وافشرده آب آنرا خشک میکنند وآنرا گل کامه میگویند خوشبو میباشد واز آب تازهٔ دنبالهٔ آن لباس را رنگ می نمایند اگری رنگ خوشبو میگردد ونیز دنبالهٔ آنرا خشک نموده در آب جوشداده لباس را بدان رنگ مید هند زرد رنگ می گردد وتخم آن در غلاف خشبی نازک وپهن مائل بتدویر وازمیان اندک منحنی ومائل بزردی وتیرگی ودر اوائل تابستان پخته میگردد ومستعمل ازاد و بیشتر برگ وتخم است طبع آن سرد وخشک وباقوت قابضه وگویند مزاج گل آن گرم وخشک در دوم ومفرح ومقوی حواس وقاتل کرم شکم واگر در شراب داخل کنند مستی می آرد وبقول حکیم غلام امام برگ او گرم ومالیدن آن برقوبا نفع دهد لیکن اندکی سوزش آرد واگر هفت برگ خرد آن با هفت عدد فلفل سیاه در آب سائیده ادپارچه بیخته هفت روز بنوشند خون حیض وبواسیر بند کند وسفیدی گل او در مزاج بارد مقوی دل ودافع حرارت واگر از سفیدی گل او با قند مثل گلقند نسرین سازند در تقویت قلب بی عدیل ست ودنبالهٔ آن که سرخ رنگ ست گرم مفرح مقوی باه گویند که پوشیدن لباس رنگ او دافع یرقان ست وچون تخم آنرا مقشر کنند که سفید رنگ برآید وبقدر یک توله با فلفل گرد سه ماشه سائیده حبها سازند وسه ماشه با آب سرد بخورند نافع بواسیر بادی ست واگر تخم آنرا با آب سائیده

سر ابدان بشویند جهت دفع سبوسه سرین نظیرست و اہل ہند برگ تازک نورستهٔ آن را بقدر شش ہفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بہندی ادرک نامند
جهت تبهای کهنه میخورانند و میگویند در استعمال آن شرط ست اجتناب از ماست و سائر لبنیات و ماہی و گوشت و گویند روغن گل او دافع امراض آلات تنفس و حلق ست
و حکیم شریف خان مینویسند که آن سرد و سبک و دافع باد و بلغم و صفرا و پیوند استخوان شکسته کند و مبہی لبیار ست و آنرا ہڑ جوڑ بفتح ہا و سکون دال ہندی و ضم جیم
و سکون واو و فتح رای مهمله دالف نیز گویند و حکیم ابو القاسم در ہڑ جوڑ انوشته که آنرا ہڑ سنگهار ابحذف الف آخر یعنی ہڑ سنگهار نیز گویند و آن ہار سنگهار ست
و بخاصیت پیوند استخوان شکسته نماید و دفع فساد باد کند و بعضی میگویند که اہل ہند غنچهای نیم شگفته آنرا بر ریسمان کشیده ہار میسازند و ہار سنگهار ازین جهت هارون
گویند زیرا که ہار بلغت ہندی گل را که بر رشته کشیده در گردن اندازند می نامند و سنگهار زینت و آرایش را گویند **هارون** بروزن قارون طائری ست
که بشب خواب نکند و شکم سیر نشود و آن تمام شب آواز کند بجهت تلذذ از آواز خود و در روز بطلب معاش خود مصروف گردد و خوردن گوشت آن گوشت
زنان افزاید و حسن آنها زیاده کند و همچنین بدن کشتی گیران سخت نماید و چون دماغ آن در سایه خشک نموده بقدر ربع درم گرفته با روغن بادام سعوط نمایند
در شب خواب نکند و دماغ آن مثل شارب خمر خدر گردد و طرب و فعل آن مثل فعل شارب شراب شود و کسی را که سوء ہضم باشد و جگر آن بخورد اشتهای طعام هانس
آن را بسیار پیدا شود **هانس** اسم اوست **هاسیمونا** بفتح ہا و الف و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و ضم میم و سکون واو و فتح نون و الف و هایمونا نیز گویند هاسیمونا
لغت نبطی ست گویند که آن فلفل الذکر ست و گویند بخور مریم و گویند عرطینثا و ابو بکر بن وحشیه در کتاب خود گفته که آن نباتی ست بی برگ و برزمین بقدر ذراع
قائم میشود و سر آن کشیده و بلند و بر شاخهای آن لزوجت زغبی و بیخ آن مثل خربزه مدور محرخطی و زیر آن رگی در زمین بقدر یک شبر کشیده و آنچه از آن متصل
بزمین ہست صغیر و سر قدری که در زمین فرو میرود باریک تر میگردد تا آنکه در آخر مثل موی میشود و بیخ آنرا غیر این رگ سیاه رنگ نیست و پوست بیخ آن
خاکستری رنگ مائل بسیاہی غلیظ خشن و چون بشکنند در داخل آن مغز سفید بر آید و بعضی نوشته اند که ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب
و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخارکوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تیزی و بیخ آن گرم
و در دوم خشک در اول و بعضی گرم و تر دانسته اند و ملطف اخلاط غلیظ و خوردن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدان و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده
و مثانه نافع و بیشتر این نبات به بلاد نینوی میشود و اہل آنجا بیخ آن را و شاخ آن را مطبوخ مطیب به زیت و سرکه و آبکامه میخورند و گاه شاخهای آن با بیخ
آن اضافه کرده با آب و نمک یک بار و بار دیگر با آب تنها جوش میدهند پس خشک نموده سائیده با آن اندک آرد جو آمیخته نان پخته می پزند و از افعال
این نان ست که هرگاه انسانی ہفت روز متواتر آنرا بخورد حفظ قوت بدن آن تا آخر سن نماید و تقویت قلب و پشت و استحکام آنها کند و چون خام یا پخته
خورند جهت سرفه نافع کنند و چون در آب طبیخ آن طفلی را که بر رفتار قادر نباشد بنشانند بسرعت بران قادر گردد و نشستن بدان تقویت اعضای صبیان
نماید و خوردن آن هاضم طعام و معین بر جماع ست و گویند از خواص نان آنست که چون انسان آنرا با پیه بخورد و با زن جماع نماید با پسر حامله گردد باذن
خالق آن و این مجرب ست و گیلانی گوید که آنرا منافع عظیم بالخاصیت ست بزعم بعضی خوردن بیخ آن قبل از جماع مولد پسر ست و گویند که بالخاصیت هال بوا
زائله منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمی کند و بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه بسته در روز چهارشنبه قبل هالع
از طلوع آفتاب دافع سحر و چشم بد ست **هال بوا** قاقلهٔ صغار ست **هالع** شترمرغ ست **هالوک** گویند اسد العدس ست و بلغت مصر جعفیل ست هالوک
و ابن بیطار گفته که آن نزد اہل مصر و افریقیه نیز اسم نوعی از طراثیث ست و اما در عراق آن تراب الهالک ست و اہل مغرب آنرا و بیخ الفار نامند آن هالون
شک ست یعنی سم الفار ست **هالون** بفتح ہا و الف و ضم لام و سکون واو مجهول و خفای نون و نیز هالم بفتح لام و سکون میم و هالیم اسم ہندی حرف ست هالینوس
که حب الرشاد نیز گویند بقول ہندیان مبهی و مقوی بدن و دفع فواق و باد و بلغم و اپیسار و فساد خون ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در حرف هامه
مسطور شد **هالینوس** و هالینوطس اکلیل الملک ست **هامه** جمجمه ست و سر و پیشانی و گویند میانهٔ سر و تخفیف سر ہر شی و گویند همه سر و گویند هانس
استخوان سر از تن مرده و گویند کلنگ ماده و بوم و بتشدید میم عقارب و حشرات الارض جمع آن هوام **هانس** اسم مرغابی ست **هاوبیر** بفتح ہا و الف هاوبیر

وضم همزه وسکون حاو کسر بای موحده وسکون یای تحتانی مجهول ورای مهمله در هو بیر خواهد آمد **فصل ها با بای موحده** - هپشا بفتح ها وضم بای فارسی وفتح شین معجمه والف اسم بهیڑ یاست وباضافه واو بعد بای فارسی نیز آمده هبل بفتح ها و بای موحده ولام اسم هو بیر ست هپوکها بفتح ها وضم بای فارسی وسکون واو وفتح کاف وهای دوم والف نیز اسم هو بیر ست هبید بروزن عبید تخم حنظل ست هبیط بفتح ها وسکون بای موحده یا فتح آن حلوای آرد برنج با شیر وشکر ست **فصل ها با تای فوقانی وجیم** - هتا جوڑی بفتح ها وتای فوقانی مشدد والف وضم جیم وسکون واو مجهول وکسر رای مهمله هندی وسکون یای تحتانی اسم هندی بخور مریم ست هتالیشٹیک بکسر ها وفتح تای فوقانی والف وفتح یای تحتانی وسکون شین معجمه وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی دوم وکاف اسم کچالو ست هتی اسم فیل ست هتی تمی بفتح ها وسکون تای فوقانی و فتح یای تحتانی وضم تای فوقانی دوم وکسر میم مشدد وسکون یای تحتانی دوم قسمی از بخور مریم ست هتیاتمی اسم درونا پشپی ست هیتھن بفتح ها وکسر تای فوقانی مشدد وسکون یای تحتانی وفتح های دوم وسکون نون اسم کرڑی کو ر ست هجامت بکسر اول ذرت ست هجین اسپ عربی النسل وکنا انسان دستر هجف بکسر ها وفتح جیم مشدد شتر مرغ نر هجل بکسر ها وتشدید جیم مفتوح وسکون لام اسم کلج ست **فصل ها با دال مهمله** - هدبه بفتح ها وسکون دال مهمله وفتح بای موحده وها در اصفهان آنرا خرخدا و بشیرازی حیک ویرپا وبعربی حمار البیت وحمار قبان و نبات الشیخ وبهندی سروانی نامند وآن حیوانی ست بقدر باقلا خاکستری رنگ وزیر شکم آن سفید وبا پایهای بسیار بقدر سوزن و در زیر خنهای آب وجاهای نمناک بهم میرسد سرد وتر در دوم وبعضی نوشته اند که هدبه لغت عربی ست وآن کرمی ست کوچک سرخ مائل بسیاهی وپای بسیار دارد و در موسم باران بهم رسد وبهندی گجائی خوانند وآنرا حمار قبان وعیر قبان وحمار البیت گویند وبقول بعضے آن کرم کوچک بسیار پای موجود زیر خزار آب ست هنگام لمس بدست مستدیر میشود وچون آنرا سائیده در پوست انار با عسل در روغن گل انداخته بر خاکستر گرم جوش دهند ونیم گرم در گوش چکانند درد آنرا ساکن کند و همچنین اگر در زیت جوش داده در گوش چکانند وچون تحنک بدان با عسل نمایند ویا بپر مرغ طلا کنند جهت خناق وسقوط لهات نافع وچون در کوزه گلے سوخته خاکستر آن بعسل مخلوط کرده هر روز یک ملعقه از آن بخورند جهت عسر النفس مفید وچون غیر سوخته آن با شراب بیاشامند برای یرقان خیلی سودمند ونیز جهت عسر البول نافع وچکانیدن رطوبت آن در سوراخ ذکر ویا نهادن فتیله آلوده بدان رافع حرقة البول ست واز خواص آن ست که چون در پارچه بسته بر مریض آویزند رافع حمای مثلثه وحمای ربع ست وچون سوده بعسل سرشته شخصے که او را حیوانی سمی گزیده باشد بخورد وبر جای گزیدگی بمالد صحت یابد هڈجوڑ بفتح ها وسکون دال هندی وضم جیم وسکون واو ورای هندی بقول صاحب تذکرة الهند اسم هر هر است که عنقریب بیاید وبقول حکیم شریف خان وحکیم ابو القاسم هڈجوڑا باضافه الف در آخر اسم ہارسنگھار ست هدل بروزن عدل قمری ست ونیز اسم خردل وبقول بعضی حضض هد هد بضم ها وسکون دال مهمله وضم های ثانی وسکون دال مهمله دوم بعربی ویک الکرم وکنیت آن ابو الاخبار وابو ثمامه وابو الربیع ست وبفارسی مرغ سلیمانی و پوپو وپوپ وپوپک وشانه سرک وبهندی کھٹک بڑھیا وکھٹکھنه بڑھئی گویند وآن طائر معروف ست منقش پر وخطوط آن برنگهای بسیار ونقطهای زرد وسیاه وبر سر آن تاج از پر آن بد بو میباشد وگرم وخشک در دوم وگویند که طبع گوشت آن بسیار گرم وخشک ودر کیفیت قوی تر از اکثر طیور بریے چون گوشت آنرا با شبت مهرا پخته شوربای آن بنوشند وگوشت آن بخورند قولنج وانتصاب النفس را نافع ونیز جهت تفتیح سدد ودر رفع پیچش وتحلیل خون منجمد در گرده ومثانه مفید وچون زهره آن بعد کندیدن موی زائد پلک در چشم کشند منع روئیدن آن نماید ونیز اکتحال زهره ویا خون آن جهت بیاض چشم نافع وضماد زهره وخون آن جهت بهق وسعفه وضماد زهره آن در جای تاریک تا سه روز بصاحب لقوه مفید ودل آن از حلق فرو بردن گرما گرم بعد از ذبح باعث قوت حافظه وبدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه وچون دل آن خشک نمایند وباریک سوده با طلا بنوشند تقویت باه نماید واز خواص آن ست که چون چشم آن بر سر صاحب نسیان بیاویزند تقویت حافظه نماید وامور یکه فراموش کرده باشد بیاد آرد وبر صاحب جذام در ابتدا جذام را متوقف گرداند وکسی که اراده غلبه بر دشمن نماید نیز مؤثر وبر حاجی ظفر یابد وتعلیق پر وزبان آن باعث جاه ودوستی با مردم وظفر بر خصم وهمچنین تعلیق منقار

زیرین آن و تعلیق استخوان فلک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و بهد ذبح کرده بتمامه بر در خانه آویختن باعث امن اهل آن خانه
از جمله بلیه و سحر و چشم بد و ام الصبیان و سارق و طارق و بخور گوشت آن بجنون و مسحور و مفقود الباه صحت بخشد و در استخوان بازوی آن سر عظیم ست تعلیق
آن جهت تپ ربع نافع و اگر بمغز آن در برج کبوتران بخور سازند هیچ موذی گرد آن نگردد و چون خون آنرا خشک نموده با سوسن بسایند و بروغن کنجد تازه بیامیخته
بر موبالند و ساعتی بگذارند پس بشویند سیاه و مجعد گرداند و بخور پر آن در مکان جهت گریزانیدن هوام و مورچه و کیک مفید و بدستور بخور آن جهت زخمها
و سحر و جنون مؤثر و گویند که گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد و بسته زیر سر دو دشمن جهت الفت میان ایشان خصوصاً وقتی که قمر در سنبله و عقرب و دستی بازمهره
داشته باشند و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسانی که بسته باشند و چون درازترین پر از پرهای بازوی آن را
در پوست بسته بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد هڈی بفتح ها و کسر دال هندی مشدد و سکون یای تحتانی اسم هندی استخوان ست
هدید بضم اول شیر غلیظ هدیل بروزن عدیل اسم کبوتر نرست فصل ها با رای مهمله - هر بفتح ها و سکون رای مهمله و هر الفتح رای مهمله مشدد و اضافه الف هدید هدیل هر
در آخر و هرڑ بسکون رای هندی هر سه اسم هندی هلیله ست و هنود آنرا کا گویند و بزبان سنسکرت پچهیا یعنی پرهیزی ست و ابهیا یعنی با وی هیچ اندیشه نیست
و جیا و وجیا یعنی بهر مرض که دهند فائده دهد و امرتها یعنی زمخت ست و پوتنا یعنی زرد ست و شوا یعنی بصورت ست میشود و پرانداری یعنی حیات بخشد
و جان را قوت میدهد و اِیشتریا یعنی این دوا با این چیزها فائده مند ست و تهیا یعنی چتر بر ست و شالئر قسا یعنی خوردن او یک سال بمنزله تریاق
و امرت ست و اچهو لجهی یعنی روشنی بخش و دولت افزای چشم و کلید رس یعنی سردی شکن و تبری تکی که اسم اوست میگویند نزد هندیان گرم و مزه او تیز
و تلخ و زمخت و جهت ضیق النفس و اسهال و درد شکم و کلانی آن و سنگرهنی و کشت و درد سینه و یرقان و تپهای کسمی و قی سودمند ست و چتنی و اچار او که
از خام آن سازند مزه دارست طبع را تیز کند و سرفه و ضیق و امراض سمی و بدنی را تیز کند چنانکه دزور امیز نند و باد را بدر کند و بول صاف نماید و نیز نوشته اند
که وقت هضم زمخت و شیرین ست تپهای کهنه و کف دور کند و اگر با نمک بخورند سبک ست آتش هضم تیز کند و براز بفراغت کند و عمر دراز نماید و شباب
و صحت را نگاهدارد و منی و عقل و قوت و حفظ زیاده کند و دوار و اورام و اسهال و دیده و کرم شکم و خروج مقعده و استسقا و تشنگی مفرط را سود دهد و در همه آثار این ثمرها
فائق ست و افعال و خواص آن بقول یونانیان در هلیله ذکر یابد هرپا ریوڑی بفتح ها و سکون رای مهمله و فتح بای فارسی و الف و کسر رای مهمله دوم و سکون هرپارپوری
یای تحتانی مجهول و واو و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی در دم دشهور بفا عوض بای فارسی ست یعنی هرفاریوڑی و در سنسکرت پراچینی آملک میگویند
ثمر درخت هندی ست مدور با پنائی و شش پهلو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد برنگ آمله میشود و آنرا خام و پخته میخورند و در سرکه نیز پرورده میکنند و تخم آن
نیز پهلودار و درخت آن بزرگ با تنه و بر پوست او نرو اندو شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک و در
دو صف مقابل یکدیگر و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ اندکی سفید و خوشه دار و ثمر آن در خامی زمخت و ترش و بعد رسیدن ترش با اندکی شیرینی و برگ
آنرا طعم غالب نبود مگر اندکی شیرینی و پوست آن اندک زمخت و از ثمر آن اچار و قلیه میسازند بقول صاحب مخزن سرد و تر در سوم قامع صفرا و مسکن غلیان
خون و حرارت و مولد بلغم ست و بقول مؤلف تذکرة الهند سرد و خشک در دوم و مقوی دل و معده و مشهی و تیز کننده فهم و ذکا و نافع بواسیر و مقوی چشم
و عصب را چندان ضرر نرساند و مربای آن با مزجه صفراوی بسیار موافق و مضر سینه و حلق سرد مزاجان و مولد بلغم مصلح آن شکر و زنجبیل و نمک ست
و پوست درخت آن مقی و گلاب معین اوست و مصلحش بیخ کاکجی و حکیم غلام امام نوشته که گرم و خشک مسهل دافع باد فرنگ ست باین نمط که
پوست درخت آن پنج درم و فلفل گرد یک درم با پنجاه درم آب سحق نموده چهار روز خورند و اگر قدری سیماب در شیر برگ هرپاریوڑی یک پاس
حل نمایند و برپوست دیا مالند چون خشک شود مشغول بجماع شوند امساک نماید هربی بکسر ها و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی
بقول حکیم شریف خان و غیرهم بیخی ست زرد رنگ گرم و خشک مسهل مره صفرا و بلغم و اخلاط غلیظ و مواد فاسده شربتی از دو انگی تا نیم درم و هربی بفتح ها بقول
میر بهاء الدین اسم هندی بیخ نوعی از سقمونیاست و در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و دو قسم میباشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ و با زغیر مخروطی

بمقدار سه جو و از قسم سیاه آن گرم و خشک در چهارم و از سموم قتاله مقدار نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قی و ریح و سوزش و گرمی باطن و تشنج یابس
تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و بسبب شدت قوت این را حکمای هند استعمال نمی کنند و قسم سفید شکری رنگ آن گرم و خشک در آخر سوم و دل انگیز
از آن کشنده است بعوارض مذکور و تدبیر این نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکنند و مقاومت با همه سموم مینماید
و بالخاصیت ضرر همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن ریح آن باید که چهره و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا ورم پیدا میگردد
هربیجا بفتح ها و رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح جیم و الف اسم پارا است هرتال بفتح ها و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و الف
و لام و برای مهمله در آخر عوض لام یعنی هرتار نیز گویند و باضافهٔ یای تحتانی بعد رای مهمله یعنی هری تال هم خوانند و در سنسکرت انتالکم یعنی ورقهای بسیار
میدارد و انجهوشتم یعنی کوه را گردش میدهد و مثل زیور است آنرا و پنڈالوکم یعنی گره گره میباشد و مشر گندهم یعنی اقسام او مثل اقسام گندهک است
و پنجرم و گنگیرنهم یعنی بهترین انواع او زرد و طلائی رنگ و درخشنده و ورقی است میگویند و آن دو قسم است یکی زرد و دیگری سفیدی مائل که آنرا گودنتی
نامند یعنی مثل دندان گاو و بالجمله بقول اهل هند تیز و درشت و گرم و تر و دافع فساد زهر و جرب و جذام و امراض دهن و فساد خون و بلغم و صفرا و تپ و
دافع آسیب دیو و جن و بعضی نوشته اند که تیز و گرم است و صورت خوب دارد و اسهال خونی و امراض سمی را نافع و لیکن بی اصلاح و تدبیر خوردن او منع
است و گویند که هرتال مدر مصفی جرب و گرم و تلخ و هاضم و زننده کف و صفرا و باد و زهر و کشته است و مصلح هرتال گودنتی چام کوره نوشته اند و افعال
و خواص آن بقول اهل یونان در زرنیخ گذشت هرجان بادام بربری است هرجوڑی اسم هرنهاست هرد بروزن فرد در هندی گویند و بعربی اسم هلدی است و باضافهٔ
رای مهمله در آخر یعنی هردر نیز گویند هردرگنده بضم ها و رای مهمله و سکون دال و ضم رای دوم و کاف فارسی و نون و دال دوم و ها اسم بیل پهل است
هردویدگندهک بضم ها و را و سکون دال و کسر واو و سکون یای تحتانی مجهول و سکون دال مهملهٔ دوم و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مهملهٔ سوم
و خفای ها و سکون کاف اسم دهیامک است هردی گندها بضم ها و رای مهمله و سکون دال مهمله و فتح یای تحتانی و کاف فارسی و سکون نون و فتح دال
مهملهٔ دوم و خفای ها و الف اسم گل عباسی و نزد بعضی گل چنبیلی است هرستهول بفتح ها و رای مهمله و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی و خفای های دوم و
سکون واو و لام اسم مدنیل است هرسوانگا بفتح ها و رای مهمله و سکون سین مهمله و فتح واو و الف و نون و فتح کاف فارسی و الف دوم اسم جیوک است
و بمیم عوض الف دوم یعنی هرسوانگم اسم قسم کلو است هرسوانکاویدیکا اعراب هرسوانکا بدستور و کسر واو و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمله و سکون
یای تحتانی دوم و کاف و الف اسم جیلک است هرسوانگی بکسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم شنگه ورچه یعنی سنکاهولی است هرسوپیشی
بضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم هوخردست هرسوپیشکا بفتح بای فارسی دوم و کاف و الف اسم بیندیل است هرسونیتا
بکسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و الف اسم مونگ صحرائی است هرسه اسم لبلاب است هرشفه اسفنج است هرشولی بفتح ها و سکون رای مهمله و ضم شین معجمه
و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم سیماب است هرطمان بضم ها و سکون رای مهمله و فتح طای مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند بفتح ها و آن معرب هزار
طان فارسی است و صاحب جامع گفته که آن قسمی از حبوب ماکوله است و آن خرطال است و آن نزد اهل عراق جلبان است و شرح قانون می نویسد که چنین نیست زیرا که در هرطمان
سرخی مع سیاهی است مثل گندم و ثمر آن در غلافها منقسم و نصف جلبان خلاف آن است و سیاه مائل بغبرت نبات هرطمان شبیه بگندم است و مشهور آنست که آن دانه ایست
میان گندم و جو و بعضی گویند که حبی است شبیه بجلبان که غلاف نامند و در میان جو و گندم هم میرسد و بقول شیخ حبی است قوت آن مثل قوت جو بلکه آن متوسط میان گندم و جو است و سویق آن و نشیش
آن قابض تر از سویق جو و نشیشهٔ آن است معتدل مائل برطوبت است و در بعضی نسخ قانون معتدل در برودت و حرارت مائل بحرافت است و گویند بارد و گویند حار بسیار مائل برطوبت
و بعضی سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه نوشته اند و آن مجفف بالنفع و مطلق باقبض است و ضماد آرد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع و بقول گیلانی حیوق دهن دام
بسیار حرب کنند جهت سرفه نیکوست و گویند که چون با روغن بادام مخلوط سازند و بدان تدهین صدر نمایند جهت سرفه بسیار نفع کند و بعضی می نویسند که
آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن با روغن بدوق حابس شکم و خوردن و نشیشهٔ آن قابض شکم اگر چه بسیار شد

واہل سودان آنرا بسیار میخورند وآن ثقیل دیر ہضم محدث ریاح ست ومصلح آن خوردن آن باسرکہ وزیرۂ سیاہ در روغن بسیار ومکیدن لیمو و بہ اگر
بسوی فم معدہ تصاعد کند وایذا رساند وجملہ شیرینہا بدرقہ واصلاح آن نمایند ہرطہ بفتح ہا وسکون رای مہملہ مثل زہرہ بتحریک اسم حمل ست
ہرقولیون نام ست وگیلانی ہرقولیدون وبعضے ہرقلیدون بضم اول اسم یونانی نام نوشتہ ہرقلوہ وہرقلوس وہرقلوی نزد بعضے ابوخلسا
است وزنونیعضے قرصعنہ وصاحب جامع گفتہ کہ ہرنولوس را بعضے اطبا بقلۂ یہودیہ نامیدہ اند وبعضی از ایشان حسن الحمار گفتہ اند وآن نوعی از کاسنی
دشتی ست وآن از انواع شجار نیست چنانچہ بعضی گمان کردہ اند وبقول شیخ قسمی از بقلۂ دشتی ست بارد ورطب وگویند حار رطب وگویند معتدل ست
ودران تجفیف وتسخین اندک وقبض ست وآن مرکب القوی ست ہرکیلہ اسم رخمہ است ہرلالو اسم شیرخشت ست ہرمہ بتحریک بقول بولس نباتی
است وبقول مشقی جبی ست وگیلانی گفتہ کہ این دواالآن غیرمعروف ست وگرم وخشک در دوم ومحلل ریاح ومنقی اخلاط از ابدان بلغمیہ وطلای آن
بازیت نافع اورام صلبہ ومقدار مستعمل آن تا سہ درم مضر جگر واجزای آن مصلح آن ناردین ووج نوشتہ اند ہرن بفتح ہا وکسر آن نیز وفتح رای مہملہ وسکون
نون اسم ہندی ست ومرگ نیز گویند وخواص آن بقول یونانیان در آہو وبقول ہندیان در مرگ مسطور شد ہرن لکھری بضم کاف وخفای ہای
دوم وکسر رای مہملۂ ثانی وسکون یای تحتانی نباتی ست خرد کہ ڈانگری نامند برگ او بصورت سم آہو وہمین وجہ تسمیۂ اوست واکثر در زراعت می باشد
گرم وتر ونزد بعضے معتدل دافع جرب وجذام وچون یک درم تازۂ او را با دو درم فلفل سیاہ سائیدہ ہرروز بنوشند منی وباہ افزاید ونافع انواع
پرمیہ ومفید چشم ست وبقدر نیم دام خوردن آن با آب جغرات مفید ذرب ست ہرنوہ بفتح ہا وسکون رای مہملہ وضم نون دواو وہا کہ آنرا قرنوہ ومرنوہ
وبلغت اہل عمان قلمیک نیز گویند اسم معرب ست بقول شیخ حبی ست شبیہ بفلفل مگر آن مائل بزردی خوشبو شبیہ بعود ست واز بلاد صفالہ می آید
وگویند کہ آن ثمر درخت عود ست وآن دانہ ایست کوچک خرد تر از فلفل واز ان بوی خوش مثل عود می آید وطعم آن تند واز حوالی سنجر وعمان آورند وآن
معتدل القوی مائل بحرارت ست وگویند گرم وتر ودران جلای اندک ست وگویند کہ دران دو قوت متضادہ از حرارت وبرودت ست وبعضی مرکب القوی
گرم در دوم ودر خشکی معتدل نوشتہ اند وآن مفرح ومحلل ومطیب نکہت وجالی وملطف ودران قبض ست وخائیدن آن نافع تر از سائر وجوہ استعمال آنست
وبخور آن مانع زکام ونزلہ وخوردن آن جہت درد حلق وتفریح قلب وتقویت معدہ واعانت بر ہضم وتلیین شکم وتسخین گردہ ومثانہ وتحریک باہ
مفید وآشامیدن طبیخ آن مدر بول وشکنندۂ سنگ وگویند نہادن آن میان متاع وجامہ از کرم خوردن ست ونیز آنرا چون چہل روز میان شراب یا سرکۂ
نارس بگذارند بسیار سیاہ میگردد بحدی کہ از عود ہندی تفرقہ نتوان کرد مقدار شربت آن تا دو درم وگویند تا سہ درم بدل آن بوزن آن قاقلۂ صغار یا کبار
ہرنیاپشپا بکسر ہا وفتح رای مہملہ وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی والف وضم بای فارسی وسکون شین معجمہ وفتح بای فارسی دوم والف اسم گل
موسلی ست ہرنیم بکسر ہا وفتح رای مہملہ وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی وسکون میم اسم زرخالص ست ہروا بفتح ہا وسکون رای مہملہ وفتح واو
والف اسم ہروا دخار خسک ست ہرویریم بفتح ہا ورای مہملہ وکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مہملۂ دوم وفتح یای تحتانی دوم وسکون میم اسم پارا ست
ہرہ بکسر ہا وفتح رای مہملۂ مشدد وسکون ہا اسم گربہ ست ہرہرا بضم ہا وسکون رای مہملہ وضم ہای ثانی وفتح رای مہملۂ دوم والف آنرا ہرجوڑ وہرجوڑی
نیز گویند وقسمی را لاران برنبہ شیر جلا نامند نہال خرد ست گل سفید بسیار کوچک ارد وگویند نباتی ست بیارہ دار ومفروش بر زمین وشاخہای گرہ دار
از یک بیخ بر آید ومنبت آن در جاہای کوہی برگش مثل برگ حنا ولزج چون بشکنند وباز بہ پیوند می پیوند و ودر ہر گرہ شاخ وگل میکنند وی الکام ودرمیان
آن دو برگ باریک وملاصق یکدیگر مثل دو زبان ظاہر میشود وبر اطراف کمہ وموہای باریک در راست مثل پلک چشم میشود ودر کمہ مذکور بیدہ وتخم میشود
مثل دانۂ حب محلب گلابی رنگ مزاج قسم اول سرد ست وگران ومدر بول ودافع فساد بلغم وباد وگویند صفرا وتقوی گردہ ومغلظ منی وہیج باہ وسفوف
برگ خشک او بر استخوان شکستہ پاشیدن نافع ودر جغرات خوردن جہت حبس اسہال عسر العلاج مجرب وقسم دوم گرم ست ومسکن ودافع بریسوم
بلغم وباد وشکنندۂ سنگ مثانہ ودافع دشواری بول وتپ ست ہری پریا بفتح ہا وکسر رای مہملہ وسکون یای تحتانی وکسر بای فارسی وسکون رای مہملۂ دوم وفتح

ہرکم
ہرکو
ہرقولیون
ہرقلوہ
ہرکیلہ
ہرلالو
ہرمہ
ہرن
ہرن لکھری
ہرنوہ
ہرنیاپشپا
ہرنیم
ہروا
ہرویریم
ہرہ
ہرہرا
ہری پریا

یای تحتانی دوم والف اسم کدمیاست **هری بیرم** بکسر بای موحده وسکون یای تحتانی مجهول وفتح رای مهملهٔ دوم وسکون میم اسم چهرپله است **هرتیا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی والف اسم مشترک ست میان دوب که بسیار سبز مائل بکبودی باشد ومیان مونگ سبز **هری تال** هرتال ست **هری تجدا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وجیم فارسی مشدد وخفای ها وفتح دال مهمله والف اسم سهجنهٔ سرخ ست **هری تکی** بفتح تای فوقانی وکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم هڑ ست **هری چندن** بفتح جیم فارسی وخفای نون وفتح دال مهمله وسکون نون دوم اسم چندن ست **هریسه** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح سین مهمله وها طعامی ست معروف معمول از گوشتها وغلها باهم پخته وبهترین آن ماخوذ از گندم سفید صاف وگوشت لطیف مرغ جوان فربه یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است مزاج آن گرم وتر وآن اصل اغذیه جهت بدن انسان معتدل المزاج ست وجید الهضم بغایت کثیر الغذا وفربه کنندهٔ بدن وگرده ومقوی عصب وباه وزیاده کنندهٔ منی وموافق امراض سینه وخشونت آن وسرفهٔ یابس ومراج وگویند که از ان خون متین پیدا شود وجهت کسی که ارادهٔ فربهی بدن داشته باشد نیکوست ومقوی آن لاسیما چون با شیر بسازند وبرای صاحبان محنت وریاضت ودر اوقات بارده نیکوست ودر غیر آنها دیر هضم ومضر معده ضعیف وادمان آن مولد فضول بسیار غلیظ وسنگ در گرده ومثانه وحمیات واوجاع مفاصل وخراجات واورام وسدد وکرم شکم وگویند که آن دیر هضم ومسدد ست ومصلح آن در گرم مزاجان ودر سرد مزاجان انگور وبانی صیت انداختن قدری انگور در دیگ هریسه قوام آنرا رقیق کند وخوردن انار بالای هریسه مضر ست وگویند هریسه که با برنج بپزند آن در غذائیت کمتر از هریسهٔ گندم ودر انهضام سریعتر وصالح برای سینه وزیره وافزایندهٔ منی وباه خصوصا چون با توابل وابازیر گرم ملطف محلل یا آبکامه وزیره وفانیذ ومانند آنها تناول نمایند که اینها اصلاح آن نماید وبهترین آن آنست که از گوشت لطیف وبرنج اعلی بسازند وآن معتدل الحرارت ورطوبت است وطریق ساختن هریسه آنست که گندم پاک را مقشر کرده بآب بشسته وآب بپزند وگوشت را نیز جدا طبخ نمایند بعده استخوان آن جدا کرده با روغن بریان کرده دران داخل نمایند وباهم بپزند وبکفچه برهم می زده باشند تا یکسان گردد ودارچینی وهیل درست دران اندازند وباید که وزن گوشت دو چند گندم باشد وزیاده بران لذیذتر میگردد واگر خواهند که با دارچینی وقند تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل کنند وبعد پختن در ظرف برآورده روغن تازه داغ کرده بران ریخته قند ودارچینی باریک سوده بران پاشیده با نان یا بی نان بخورند واگر خواهند که با قورمه که دران نخود پخته باشند تناول نمایند نمک بقدر لائق داخل نمایند واز عدس باپوست وبا گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند وآنرا با روغن داغ کرده باآب لیمو ویا سرکه یا آب نارنج وشکر کوبیده تناول می نمایند وبعضی نوشته اند که بگیرند گندم مقشر پنج رطل وگوشت بست رطل وهر دو را در دیگ پاکیزه با پنجاه رطل آب شیرین طبخ دهند وکف آن بردارند وبالای آن سه رطل شیر وهفت درم نمک اندرانی وچهار مثقال دارچینی انداخته بپزند وبازکف بردارند بعده در تنور گرم نهند وبرهم زنند تا هموار گردد بردارند ودیگر نسخ هریسه مقوی باه نیز در کتب مرقوم ست **هریل** بفتح ها وسکون رای مهمله وفتح یای تحتانی وسکون لام بزبان تلنگی پوزگل وبدون لام نیز گویند وآن پرنده ایست از کبوتر کوچک از فاخته کلان پرهای هردو بازوی او سبز مانند کی سفیدی وزیر شکم او فاختائی ورنگ سر او مانند رنگ گل کاسنی ویا های او خرد وپر از پر ودم آن کوتاه وبر زمین کمتر فرود می آید ومیوهٔ درختان میخورد وگوشت آن بی ریشه ومعتدل وسبک وزود هضم ومقوی بدن ومهیج وبسیار لذیذ **هریل** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح لام وسکون لام دوم اسم هرتال ست **هریستکا** بها وکسر رای مهمله ویای تحتانی وفتح جیم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وکاف والف اسم مونگ سبز ست **هری منجری** بفتح میم وخفای نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی ودر بعضی نسخ هریت منجری باضافهٔ تای فوقانی بعد یای تحتانی اول آمده اسم کپی ست **هرینا** بفتح ها وکسر را وسکون یای تحتانی مجهول وفتح نون والف اسم چنیاست **هریتا پشپ** اسم مولی ست **هرینکا** بضم نون وفتح کاف والف اسم دیکاست **هریوا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وفتح واو والف اسم هندی پرنده ایست برابر بلبل وسبز رنگ خوشنما وخوش آواز میباشد گوشت آن گرم وخشک وسبک بود **هری ورن** بها وراو ویای تحتانی ودال ودرای مهملهٔ دوم وسکون نون اسم مولی ست **هری یال** بها بفتح ها ی دوم وسکون رای مهملهٔ دوم وفتح یای تحتانی ثانی والف وسکون لام وضم های سوم وفتح واو والف اسم کرکی گل یا نکره سفید ست

فصل ها با زای معجمه **هزار پایه** ارباربعین ست بفتح رانیز گویند هزار پا فوفج رانیز نامند **هزار اسفند** حرمل ست **هزار بندک** اسم عصی الراعی ست **هزار جشان** معرب هزار فشان فارسی ست بمعنی

هزار قناع و گویند معرب هزار گزان که معنی آن بعربی الف ذراع ست و آن نعنع ست و نزد اکثر فاشرا **هزار خانه** اسم فارسی کرش ست **هزار داستان** اسم
بلبل ست **هزار دانه** بهندی پریاتک و پرپاتکم و بسنسکرت پرنتیک و تشنا و کوج که هر سه اسم محض اند و سیت پریا یعنی محبوب سردی و ترشگمن یعنی شاخهای
بسیار دارد و سوهیم تیر یعنی باریک توسنک برگ و و تنکت یعنی در دشت پیدا میشود و مزه تلخ دارد و ورتیورا یعنی سنوف او مشهی ست و رینو لتنک یعنی غبار که
او مثل غبار ست می گویند و آن گیاهی ست و تستی که از بیخ او شاخهای بسیار و باریک مثل موی گره دار پیدا میشود و کم از بالشت از زمین بلند میگردد و
و بر پوست آن زغب مثل غبار و برگ آن ریزه و شاخهای آن پر از دانهای خرد شبیه بدانه کنکنی و هزار ها میباشد و لهذا آنرا هزار دانه نامند و چون دانها
را مالیده بسوس آن دور نمایند تخمها بسیار ریزه باریک تر از خشخاش برآید و در رنگ مائل بتیرگی و آن دو قسم ست قسمی سفید در همه اجزا و قسمی سیاه مگر دانهای
قسم اول در علاج بیشتر مستعمل مزاج آن معتدل مائل بسردی و مزه آن مائل به تلخی و بالعابیت و مسکن تشنگی و دافع صفرا و تپهای گرم و قی الدم و تیرگی
ذهن و مستی و دیوانگی و هذیان و درشتی زبان که مثل خار ها از خشکی شده باشد و بتجربه رسیده که جوش اخلاط می نشاند جهت تپها و صداع و سرسام و هذیان
و اخراج دیدان دوای اعظم ست و قوت اعضای رئیسه و معده را قوت دهد و الجزه از انها جذب نماید و قی خونی بند کند و برای اطفال دوای خوب
است مقدار شربت آن تا سه مثقال ست **هزبر** بضم اول اسمی از اسماء شیر ست **هزرق** بکسر ها و فتح زای معجمه مشدد و شتر مرغ ست **هزراج** بکسر ها
و سکون زای معجمه اسم گرگ ست **فصل ها با سین مهمله** **هستالو** بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و الف و ضم لام و سکون واو اسم قسمی از
پندالو ست **هستجنکهار** بفتح ها و سکون سین مهمله و تای فوقانی و کسر جیم فارسی و خفای نون و فتح کاف فارسی و خفای ها و الف و سکون
رای مهمله اسم گوکهرو کلان ست **هست کند** اسم دوای هندی ست درخت کندی آید **هستک** بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و سکون
کاف اسم از مست **هستکول** بضم کاف و سکون واو و لام اسم کنار متوسط در بزرگی و خردی ست **هستی پپلی** بها و سین مهمله و کسر تای فوقانی و سکون
یای تحتانی و کسر بای فارسی اول و فتح بای فارسی دوم مشدد و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم گجپیل ست **هستی چیچر** بفتح جیم فارسی و خفای ها و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله و لعل
اسم قباست **هستی دنتک** بفتح دال مهمله و سکون نون و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم مولی ست **هستی سونهک** بکسر سین مهمله دوم و خفای یای تحتانی و واو و
نون و فتح ها و سکون کاف اسم هینگ ست **هسلو** بضم ها و فتح سین مهمله و ضم لام مشدد و سکون واو که آنرا اسمرلو نیز گویند کرمی ست که در فرابل پیدا میشود در اول
سکون بقدر جو و سفید مائل بسرخی و سر او سرخ میشود و هنگام برشکال بر می آید و می پرد و بر روشنی چراغ هجوم میکند مزاج آن گرم و تر و گویند
خشک اما و هنیت در ان غالب و هنود مدراس اکثر پخته میخورند و مقوی باه و پشت میگویند **فصل ها با شین معجمه فا و کاف** **هشت**
و هان اسم فارسی نوعی از عود هندی ست جهت نقرس نافع **هشت کند** اسم هندی لوف ست نزد هندیان گرم و تیز و دافع بلغم و امراض
ریحی و مزیل آثار عارض بظاهر جلد و مخفف قروح و شربا و طلاء و افعال و خواص این بقول یونانیان در لوف مسطور شد **هشتقیل** اسم مثقال ست
هفوفا اسم کاسنی ست **هف** بفتح ها و کسر آن و تشدید فا قسمی از ماهی کوچک ست و نیز خانه زنبور که در ان عسل نبود **هفت برج** و آنرا هشت برج
نیز گویند اسم فارسی ماذریون ست **هفت پهلو** در بعض نسخ قدیمه قانون مسطور ست که معنی آن ذو سبعه اضلاع ست و آن حشیشه ایست و شاید که بارتنگ
باشد زیرا که در پشت هر برگ آن هفت عروق بزرگ ست طبع آن سرد و خشک در دوم و حابس شکم **هفت رنگ** اسم فارسی بنات النعش ست
هفتلیمون اسم نوعی زعرور است **هفورنور** اسم فتیه ان ست **هکل** بفارسی فقاع ست **فصل ها با لام** **هلاغ** بضم ها اسم گرگ و مرد حریص بخوردن
هلال بکسر اول مار نر و یا هل کمانرا جرب بهم رسد تا آنکه موی بنزال گردد **هلام** بضم ها و فتح لام و الف و میم غذائی ست که از گوشت گاو و گوساله و امثال
آن بعد از پختن در آب و نمک در جائی میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول گرم و یا سرد را با سرکه پخته گوشت مذکور را در ان می اندازند
و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش بر می دارند و اگر بقول را جوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال او تابع بقول و گوشتها است که از ان مرتب سازند
هلدو بفتح ها و سکون لام و ضم دال مهمله و سکون واو نام درختی ست عظیم که چوب آن زرد بسیار باشد و از ان سقف سازند و دیگر خواص آن در دارهلد گذشت

هزار داستان / هزار دانه / هزبر / هزرق / هزراج / هستالو / هستجنکهار / هست کند / هستک / هستکول / هستی پپلی / هستی چیچر / هستی دنتک / هستی سونهک / هسلو / هشت وهان / هشت کند / هشتقیل / هفوفا / هف / هفت برج / هفت پهلو / هفت رنگ / هفتلیمون / هفورنور / هکل / هلاغ / هلال / هلام / هلدو

هلدی بفتح ها و سکون لام و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی زردچوب ست و بزبان هنود آنرا هلد و هرد و بسیونیز گویند و بسنسکرت هرد را و پیتا یعنی زرد رنگ ست و پنڈا یعنی گرو دار و گوری یعنی زنان بر بدن و روی مالند برای خوب صورتی و نشانونیها یعنی ظلمت بصر و نه ختن فرکان را سفید و رتسبیهی اسم ست و پرتنی دیرکها یعنی برگ و راز دار و دوراکا یعنی آواز را تیز و صاف کند و رد شا یعنی مو را قوی کند و بال خوره را نافع نامند نزد هندیان تیز و تلخ و گرم و خشک و دافع بلغم و صفرا و خون و جوشیدگی و پرمیو و آماس اعضا و زردی بدن و دمامیل و بثور و قروح و مقوی قلب و خوردن و طلا کردن آن از خارج رنگین کنندهٔ خون و گویند پاره‌های بسیار کوچک او همراه آب از حلق فرو بردن باعث زوال درد ضربه و سقطه است و بقول بعضی اگر هلدی مقشر بقدر یک ماشه کوفته بیخته در روغن زرد هموزن آمیخته بخورند و هر روز اضافه نموده تا یک توله رسانند برای نفث الدم و تپ کهنه مجرب و چند جا آزموده است و بعضی مینویسند که آن بدن را رنگ خود میدهد و کرم میکشد و خارش و تپ باریک استخوانی دور کند و خوب صورتی آرد و دولت و منی بیفزاید و مصلح آن هینگ نوشته و چون آنرا کمیفته در شیر سینڈ تر کرده در سایه خشک نموده با بول مادهٔ گاو سوده بر بهق بمالند نفع دهد و فائده دهد افعال و خواص این بقول یونانیان در زردچوب مسطور شد **هلدیا** بفتح ها و سکون لام و کسر دال مهمله و فتح یای تحتانی و الف و آن اسم زهر زردست **هلفیفا** کاسنی ست **هلک** قیرون السنبل ست و نزد انطاکی سم الفار ست **هلکم** بفتح ها و لام مشدد و کاف و میم اسم قسم کنول ست **هلل** بفتح اول و ثانی نسج عنکبوت **هلیج** نوعی از نرگس مشهور بچه نرگس ست **هلمون** بفتح ها حلون ست و آنرا حلیمو نیز گویند و آن سلق جبلی ست و در حماض مسطور شد **هل هل** بفتح هر دو ها زهر سخت قاتل و آن نوعی از بیش ست قاتل انسان حتی که بوئیدن آن و بعضی صاف بغایت آمده **هلهل** بضم ها و سکون لام و ضم ها دوم و سکون لام ثانی و بزبان عوام هنود تلاثر و تلائث و تلاوث و نزد خواص هنود چهار قسم ست قسمی را داونٹا گویند و در سنسکرت سوگنده بیسیا یعنی دشمن دوا ست که آنرا کوثرپالا گویند و بربریکا و تسربریکا که هر دو اسم ست و سبربرنی یعنی برگ سرچون بستن برگ او بر سر آب از سر درد آن میکشد لهذا موسوم باین رسم گشته و قسم دوم را اکاداونٹا و شوان بر بریکا یعنی هلهل سگ و پوتی میورا یعنی مانند مور میباشد و بعضی گویند پوتی معنی شالی سرخ ست و میورا یعنی برگ او گرد و دراز مانند پر مور میباشد و پشوگند بهتیکا یعنی گاو و ان نر و ماده را بوی آن خوش می آید و برغبت میخورند و بربرا که اسم ست و شنکهاپشپا یعنی گلش بصورت و رنگ خرمهره کلان میباشد و قسم سوم را دریواونٹا یعنی دیوانه هلهل و سوبربریکا یعنی از آن دوران سر میشود و پوتی هم میگویند و بهشا گنده یعنی از بوی او خدر پیدا میشود و مردهبوا یعنی باد از و پیدا میشود و گهرپشپا یعنی گل او سیاهی دار و برنگ سیاهی خرد قسم چهارم زردست با جمله هلهل نهالی ست بقدر گز و کم و زیاده از آن و باز غنب بر شعبهای غیر موزون و بهر شعبه شاخهای باریک و مجوف و بر سر هر شاخی برگی مشقق بسه یا پنج تشقق و در پنج شاخهای باریک یک یک دو دو شاخ باریک تر میروید و بر سر آن برگ کوچک و از اطراف شاخ باریک طرف دوم گنده و در اکثر شاخ پنج عدد میشود و از آن ساگ پخته میخورند و رنگ شاخهایش سیاه مائل بسرخی و از اطراف شاخهای مذکوره دیگر شاخهای باریک با فتیله بلند باریک میرویند و از آن گل میشود و موادر و بعد از آن بار غلافی میکند مثل غلاف ماش و باریک کوچک پر از تخمهای بسیار ریزه مانند خردل و بعد رسیدن سیاه میگردد و در وسط تخم اندکی کاواکی دارد و صاحب تذکرة الهند نوشته که شش قسم آن دیده ام یکی را برگ بدون تشقق و دوم را سه تشقق و سوم را چهار و چهارم را هفت زای او زرد و پنجم را برگ با تشققات بسیار و ششم گل سرخ دارد و قسم زرد و آنکه گلش سرخ بود کمیاب ست و هر دو نوع قاعد قرار و قائم کننده آنست و قسمی که آنرا سگ هلهل گویند نبات او تا نیم گز بلند میشود و شاخهایش موزون و باریک و مربع و گره دار بر هر گره دو برگ صنوبری تنگ و دراز و نرم و باریک و هموار سبز مائل بزردی و دران پهلیهای باریک که چون در خامی بشکنند شیر بر آید و دران تخم بسیار برابر دانه انیسون الحاصل نزد هندیان هلهل بوی فیل دارد و تلخ و تیز و بسیار گرم و کف و باد و بهک و بی مزگی دهن و کرم شکم دور کند و اشتها و هاضمه زیاده کند و آنکه گل او زرد بود جهت بواسیر خونی و سیه و کف و انبله بائی نافع و هاضم و قاتل کرم شکم و خوردن ساگ پخته او زهر و باد و منغص زج و کرم و دملها و کشت و آک کلهاروگ دور کند و گرمی اشتها افزاید و با لذت میشود و مزاج را خوش کند بقول اهل تجارب جمیع اقسام آن گرم در سوم و خشک و بوی بعضی بد و تند و کریه و محلل و جاذب قوی شرب و سعوط آن جهت صرع و کابوس و شقیقه نافع و در دیهلو بار دوا استسقا و قولنج و ریش و ریم و درد گوش دور کند و نافع ورم و برص و جذام و ماکل ست و چون برگ آنرا کوبیده بر تارک سر نهند سوزش میکند و آب از اندرون سر میکشد و در زیادتی نزله و درد سر کهنه از سردی بعمل می آید و آب برگ او نیم گرم در بینی چکانیدن برای درد سر مجرب و در گوش چکانیدن درد آن زائل کند و ریم اندرون گوش را منقی سازد

وچون برگ تازہ گرفته آرد دار فلفل بران انداخته فتیله ساخته در سوراخ گوش نهاده محکم بندند و گوش را گرم کند و بستگی بکشاید اما بعد ازان سر با شیر زن بماتسعه گاه
براده آهن صاف را در آب برگ او در روزی دو پاس سحق نموده آن قدر آب او بر سر آن بریزند که چهار انگشت بالای آن ایستد و در آفتاب نهند چهل روز
بدون آتش کشته میشود آنگاه خشک نموده باریک سائیده از پارچه حریر گذرانیده آب برگ تنبول جبوب بقدر کنار کوچک سازند شربت یک حب جهت نفخ و باغ شکم
و باد گوله و صلابت باطن جلد و مراق را نافع و دافع و گرفتن آب دست از آب برگ هلهل جوش داده حابس خون بواسیر ست و خوردن ساگ همان برگ جوشیده
پخته با خشکه نیز قاطع خون آنست و چون برگ او یک عدد با یک برگ دهتوره سائیده حب بسته بصاحب تپ بلغمی خورانند بیک دفعه زائل میگردد و از خواص
آنست که در وقت شروع سرما و تپ اگر برگ آنرا کوبیده بر دست راست طرف خارج بازو نزدیک بند رسغ نهاده بالایش یک خزف پاره گذاشته از پارچه محکم
بندند در انجا آبله پیدا میشود و دیگر بار روز نوبت سرما و لرزه نمی آید و تپ رفع میگردد و اگر برگ هلهل و فلفل گرد هر دو برابر سائیده بقدر فلفل حب بسته یک یک حب تا
سه روز خورند تپ رفع گردد و چون فلفل گرد را در آب جمیع اجزای او حل کرده بقدر دانه فلفل حبوب ساخته هر روز یک یک عدد بدهند جهت جرب و حکه و قروح خبیثه
مثل آتشک وغیره نافع و بقول بعضی اگر هلهل مع شاخ و برگ و بیخ و گل مثل بنگ سائیده بنوشند و ثفل آن بر زخم طلا کنند آتشک رفع کند و چون برگ آنرا بقدر
یک توله گرفته با سه دانه سیر و سه دانه فلفل گرد کوفته بخورانند جهت سگ گزیده که بمرتبه هلاکت رسیده باشد در سه روز صحت بخشد و بتجربه بعضی رسیده و تخم هلهل گر بآب
سائیده و نیم گرم بر درد شقیقه طلا سازند رفع درد او نماید و چون یکدرم تخم او با هموزن آن نانخواه بصاحب استسقا بخورانند فائده عظیم بخشد و سفوف تخم هلهل با
دو چند آن شکر آمیخته بحسب مزاج از یکدرم تا پنجدرم خوردن و غذا کھچڑی با روغن تناول نمودن بمداومت چهل روز بواسیر دفع شود و نیز تخم آن در بعضی سفوفات
برای منع سیلان منی و امساک مستعمل ست و روغن تخم هلهل بقول اهل هند مزه تیز دارد و وقت هضم نیز تیز و سبک و گرم و مسهل ست باد و کف و گرم و بایت و سیلان منی
و علت سرما دفع گردانند و گویند که طلای روغن تخم او مرکب با پلاس پاپڑه ممسک انزال و مقوی قضیب ست و در ذخیرة التجارب مرقوم ست که تخم هلهل پنج درم
بآب سائیده خوردن دافع انواع سم ست و بیخ هلهل با برگ تنبول خوردن در روز نوبت تپ دافع تپ بلغمی ست خصوصاً اگر تا سه چهار مرتبه بدهند
و بعضی گویند که هلهل بنطافلن ست و آن مسطور شد و افعال و خواص هلهل دشتی در کنکوئی نیز مذکور شد هلهلوان زعرور ست هلیانه بضم اول شاهتره
ست هلیق بکسر اول تتمر مرغ نر هلیله بفتح ها و لام و سکون یای تحتانی و فتح لام ثانی و ها اسم فارسی ست معرب آن اهلیلج و اهلیلجه ست و بهندی ہڑ و ہرا
و ابهیا و اچھو و جھمی نیز گویند و در انگریزی مُرُد بلن و چیبو الک نیز نامند و آن ثمر درخت هندی ست درخت آن بزرگ و برگ آن سطبر و دراز و ثمر آن خوشه دار
و درخت آن در عظم و برگ شبیه بدرخت بلیله و بقول گیلانی درخت آن در اقلیم اول و ثانی میشود شبیه بدرخت شاهلوج در برگ و شاخ لیکن باریک تر
از برگ شاهلوج با لجمله منبت آن اکثر بلاد هند و مالوه و دکهن و گجرات و بنارس و بنگاله اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد ازان بنارسی و پس پیرهم
که در بنگاله ست و بی ریشه و بالیده و بزرگ و با قوت میباشد و باقی جابجا ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل و گویند که هلیله چهار نوع میباشد چنانچه شیخ الرئیس
نوشته که بعضی ازان زرد خام ست و بعضی سیاه هندی و آن رسیده پخته و فربه ازان ست و بعضی کابلی و آن بزرگ ترین همه ست و بعضی چینی و آن
باریک سبک وزن ست و گیلانی مینویسد که آن چهار قسم ست زرد و هندی و کابلی و چینی و قسم اول کوچک تر و دوم کوچک تر از همه و سوم بزرگ تر ازان
و چهارم ذی منقار و مشهور در زمانه ما و معروف نزد ما آنست که هلیله سه نوع ست زرد و آن کثیر الوجود و کابلی و آن بزرگ تر ازان و مائل بسیاهی و دراز و هندی
و آنرا هلیله زنگی نیز گویند و آن کوچک و رنگ آن سیاه ست و اما هلیله چینی تا حال ندیده ام و گویند که آن باریک دراز ست و اما آنکه هلیله زرد خام ست
و چون پخته شود آن هندی ست این کذب ست بهر آنکه هلیله زرد بزرگ با تخم کلان ست و نیز در اکثر بلاد هلیله زرد میروید و هندی در ان بلاد یافته نمی شود
البته و هلیله زرد در مصر بسیار میشود و اما هندی در هند فقط میروید و ایضاً گویند که هر یک ازین اقسام ثمر درختی ست علیحده شبیه بیکدیگر و صاحب مخزن
می نویسد که آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت ست که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی نهاده اند و نوعی علیحده دانسته
مثلا شکوفه خشک آنرا که مانند زیره ست هلیله زیره و ازان بزرگ تر که بقدر جو ست هلیله جوی و ازان بزرگ تر که سیاه بقدر مویز سیاه ست مویزک

هلهلوان
هلیانه
هلیق
هلیله

وهلیلهٔ زنگی وهلیلهٔ هندی وهلیلهٔ اسود نامند و اینها همه تخم ندارند و ازان بزرگ تر نیم رس سبز مائل بزردی را هلیلهٔ چینی و ازان رسیده تر زرد را هلیلهٔ زرد وبکمال رسیدهٔ زرد مائل بسرخی املس را هلیلهٔ کابلی گویند و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از سمت کابل ببلاد توران وخراسان وایران می برند نه آنکه در کابل بهم میرسد وهمچنین از هر سمتی که ببلدی می برند مانند بصره وغیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام اشیائی را که از سواحل دریای هند ببلاد ایران وروم وغیرها می بردند همه را چینی نامیده اند مانند دارچینی که در سیلان ونواح آن بهم میرسد و هلیله وزنجبیل که در گجرات ونواح آن علی هذا القیاس بالجمله مزاج وافعال مخصوصهٔ هر یک از انواع آن بعد ازین جدا جدا مسطور گردد و الآن مزاج و افعال کلی اقسام آن مرقوم میشود بدان که بقول شیخ مزاج جمیع اقسام آن سرد در اول وخشک در دوم ست و همه مطفی صفرا و نافع آن و شرب جمیع هلیلجات نافع جذام و خفقان و توحش و درد طحال و نافع معده و همه آلات غذا و هاضم غذا و مقوی خمل معده بدباغ و تنقیه و تنشف و بقول شارح گیلانی همه هلیلجات مزیل ضرر آب و کثرت شرب آنست و نافع وجع مفاصل و باید که استعمال آن در مفاصل زیاده از استعمال آن در حمیات کنند و آن نافع استرخای اوتار و اعصاب ست و شرب چیزی از لعابات بعد استعمال هلیله جهت صاحبان مزاج یابس و گرم مزاجان نیکوست و در طبیعت هلیله قبض ست و عفوصت آن دلالت میکند بران و اسهال بخاصیت می نماید و هلیلهٔ غیر بریان نافع بواسیر و ریاح آنست و اگر بریان کنند قبض شکم نماید و سائر اقسام آن جهت تپهای کهنه نافع و بعضی برای شرب هلیله در حمیات مطلقا رای نمید هند بهر آنکه ملتف ست و صواب نیست مطلقا و بدل هلیلجات بعض آن بعض ست و بعضی مینویسند که مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع ومالیخولیا و تصفیهٔ ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غشیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیهٔ رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بالعصر و بعضی استعمال هلیلجات را در حمیات مطلقا منع کرده اند واین قول کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران جائز نیست جهت آنکه رقیق ماده را بالعصر دفع میکند و باقی را غلیظ میگرداند و بدستور در حقنها نیز و این نیز کلی نیست و علت منع آن عصر آن و تسدید مسام و عروق و بقای مواد غلیظ درانهاست و در حقنه اثر داد را فضلیه ست نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول ست که آنرا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میدهند و صرف هلیله را در حقنها استعمال نمی کنند و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل ست و در متن آن در دوا و لیکن اولی عدم استعمال آن در حقنهاست خصوصا جرم مطبوخ آن که در حقنها اصلا آنرا جوش نباید کرد بلکه نقوع آنرا نزد شدت حاجت استعمال نمایند و گفته اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و دیگر ملینات ترکیب دهند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نشود و مانع تاثیر آن نگردد و لهذا گفته اند که چون هلیله را با بنفشه ترکیب دهند مقدار هلیله کمتر از مقدار بنفشه گیرند تا عمل بنفشه مقدم بر عمل هلیله باشد و نیز باید که هلیلجات را بسیار باریک نسازند بلکه جریش یعنی نیم کوفته باشد پس بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند تا فعل آنها باطل نگردد و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و سنون دانهٔ هلیله جهت تقویت لثه و حبس سیلان خون ازان و رویانیدن گوشت آن مفید و استعمال منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنهاست زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر تنفل و حابس مصلح آن در مطبوخ عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنهاست روغن بادام و یا گاو تازه و قند و ترنجبین و یا شکر و مقدار شربت بقول ابن ماسویه از جرم آن مابین دو درم تا پنج درم و در مطبوخات و نقوعات میان پنج درم تا ده درم بدل آنها در عمل اسهال پوست انار و گویند مازوست و مصنف کتاب منهج گوید که هلیله بدن را لاغر کند اصلاح آن بروغن گاو کنند افعال و خواص این بقول هندیان در هر و بقول اطبای انگریزی در میرابولن مسطور شد

هلیلهٔ زرد

هلیلهٔ زرد که بعربی الهلیلج اصفر نامند بهترین آن بسیار زرد مائل بسبزی و سنگین ممتلی سخت که کهنه نباشد و بالیده کوچک تخم بود نزد اکثر سرد در آخر اول و خشک در دوم و شیخ میفرماید گویند که هلیلهٔ زرد گرم زیاده از سیاه ست و اکتحال آن نافع چشم مسترخی و مفید مواد سبل و آن و تابع جید برای معده و مسهل صفرا و اندک بلغم و گویم که هلیلهٔ زرد تا ده درم و بیشتر ازان کوفته در آب ترکرده نوشانیده میشود و گیلانی گوید که چون هلیلهٔ زرد با مثل آن انزروت سائیده در چشم بپاشند جهت دمعه نافع و اگر آنرا کوفته با آب گرم و عناب و سپستان و آلوی سیاه بخورند جهت معده نافع تر باشد و اسهال هلیله بعصر ست و چون آنرا بجیسانند خیسانیدهٔ آن در اسهال قوی تر از جرم آن باشد

وچون نقوع آنرا بجوشانند فعل آن ضعیف گردد ولیکن از عادت ماست که پوست هلیلهٔ زرد از هفت مثقال تا ده مثقال در آب یک شب گذاشته پس
یک مثقال یا دو مثقال افتیمون بران افزوده بر آتش نهند تا آنکه دو سه جوش آید و زیاده ازین جوش ندهند پس از آتش فرود آورده خوب بمالند
وصاف کرده بنوشانند که عمل جید کند و در دفع فضول صفراوی بسیار نماید و نفع عظیم بین بخشد اسحاق بن عمران گفته که اسهال آن بصمغیت موجود اندران است
واین صمغیت چون تحلیل شود فعل آن ضعیف گردد و دلیل برین آنست که چون آنرا در آب گرم یا در غیر آن خیسانند اسهال آن قوی تر باشد و چون جوشانیده
بنوشند اسهال آن کم شود بسبب بردن آتش قوت خاص آن که در جوهر آن است و شربت از جرم آن از سه درم تا هشت درم است بروغن بادام چرب کرده
بقدر نصف آن و شکر مثل آن یا دو وزن آن و اما مطبوخ آن پس اگر مفرد باشد بآب گرم و سکنجبین و ترنجبین و یا شکر طبرزد آمیزند و چون با آلو و عناب و سپستان
بجوشانند مصلح آن باشد و آن مصلح این است و بدل هلیلهٔ زرد و سیاه در قبض مثل نصف وزن آن مازو در پنج وزن آن حب الآس و بقول دیسقوریدوس
بدل هلیلهٔ زرد سه وزن آن بنفشه و نصف وزن آن خبازی است و در درر المفاخر مسطور است که هلیلهٔ زرد منقی حواس و دماغ از توحش و کاسر سورت صفرا
ونافع دمعه و نزول الماء و مصفی آواز و مسکن درد دندان و سرفه و خفقان و در دطحال و استرخای معده و مسهل صفرا و بلغم و مواد محترقه است و نقوع آن اسهال
قوی تر از طبیخ آنست شربت آن از هفت درم تا ده درم و گویند تا بست درم بطریق نقوع و مطبوخ و از دو درم تا پنج درم بروغن بادام چرب کرده بطریق سفوف با
بعض ملائمات و بعضی مینویسند که افعال و خواص آن قریب بهلیلهٔ کابلی است مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع و آشامیدن و اسهال بدن برای صرع
صفراوی و نوشیدن خیسانیدهٔ آن در آب انارین باشحم افشرده نیز جهت آنکه مسهل صفراست و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن
صاف کرده نیم کوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست سخت نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیمگرم بخورانند سه روز متواتر جهت زحیر و اسهال بواسیری
و بواسیر مجرب و ذرور آن در چشم جهت دمعه و خشک کردن رطوبات و تیزی بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیدهٔ آن بعین
اثر دارد و سنون از ان نیز مانند دانه هلیلهٔ کابلی است و بقول صاحب منهج بدل هلیلهٔ زرد کند ... و فستیتین است هلیلهٔ کابلی که آنرا هلیلهٔ کلان و بهندی کابلی هر ر کابلی
و کال هوائی نیز گویند بهترین آن فربه تر و گران تر که در آب ته نشین گردد و مائل بسرخی باشد و کوچک تخم که کهنه فاسد نباشد و قوی ترین انواع هلیلجات است
بقول ابن جزله در برودت و یبوست کمتر و در ان اندک حرارت دگویند که حرارت آن باعتدال است و بعضی در برودت معتدل و در اول خشک میدانند و گویند سرد
و خشک در دوم و آن را زکیا اد... جهت ذکای حواس و صفای ذهن و فکر و حفظ و عقل و تقویت دماغ و مزیل ضرر کثرت شرب آب است چون در
دهان بگیرند و آب آن از حلق فرو برند و چون ادمان برین نمایند پیری بدیر آرد و افعال آن مثل هلیلهٔ زرد است و همچنین شربت آن و مصلح و بدل آن
و شیخ میفرماید که هلیلهٔ کابلی نافع حواس و حفظ و عقل است و نیز نافع صداع و دوران تقشیه است و نافع استسقا و هلیلهٔ کابلی و هندی بزیت بریان کرده هر دو
قابض اند و کابلی اسهال سودا و بلغم کند و گویند که آن قولنج را نفع نماید و شربت آن جهت اسهال بطور نقوع از پنج تا یازده درم و غیر خیسانیده تا دو درم
و گویم که تا بیشتر از ان و کابلی در حمیات کهنه نافع است و گیلانی مینویسد گویند که هر کسی که هر روز هلیلهٔ کابلی تخم دور کرده در دهن بگیرد تا آنکه بگدازد و آنرا
بلع نماید و ادمان آن کند منع پیری و حفظ سیاهی مو نماید و اگر هر روز آنرا بوزن دو درم با یک اوقیه شربت عناب بخورند و تا نه روز ادامت این نمایند حکه
و جرب را نفع عجیب بخشد و آن دفع حرارت سر و استحکام لثه و تقویت دندان بغایت و حسن حال دماغ کند و چون هر روز بوزن یک مثقال بشکر
سفوف ساخته بخورند سدر و دوار صفراوی را نفع کند و اگر قطع آن بر صحیفهٔ سیف هندی بآب حک نمایند و در چشم کشند تقویت چشم نماید و استرخای آن
بر دو آن نافع بواسیر و مفتح سدد بلغمی است و شربت از جرم کابلی از دو درم تا چهار درم و از طبیخ آن از پنج درم تا ده درم و جائز است که تا پانزده درم رسانند
و بدل آن سه وزن آن بنفشه و نصف آن خیار شنبر و بعضے گویند که هلیلهٔ کابلی مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با خلاط و مدر بول و جهت نسیان و تقویت جمیع
حواس خصوصا حفظ نافع و تنقیه بدان نمودن جهت دوار و سدر بلغمی و جهت مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه تنها و با سه وزن آن عسل یا شکر
سرشته هر روز مقدار یک جوز خوردن و از برای صرع سوداوی با ادویهٔ دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد و افتیمون بطور مطبوخ و یا معجون

باسه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیلهٔ کابلی هسته بیرون کرده در دهن گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین چون در دهن بجانب مائل یک عدد آن بنهد آنرا نفع بخشد و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص مربای آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته اند و بالخاصیت جهت دفع ضرر آبها و بسیار نوشیدن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیلهٔ زرد ست و بقول بعضی سیاه و سائر خواص هلیلهٔ زرد دارد و مربای آن که زیاده از یک سال بران نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدهٔ بلغمی و مقوی حواس و جگر ست و دانهٔ آن مدر بول و پاشیدن سوختهٔ آن جهت قطع خون بواسیر و سیلان خون ایضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل ست ابن سمجون گفته که نفع هلیلهٔ کابلی جهت مرهٔ سوداء الطبع آن نیست چنانچه مسیح دران نوشته بهر آنکه مزاج هر دو برودت و یبوست واحد ست بلکه نفع آن جهت او بخاصیتی ست که اندران ست و بقول صاحب منهج بدل آن آمله یا هلیلهٔ سیاه ست هلیلهٔ کائم اسم کابلی ست هلیلهٔ سیاه که هلیلهٔ هندی و زنگی و هلیلج اسود نامند بهترین آن سیاه سخت بیدانه سنگین غیر فاسد آنست سرد در وسط اول و خشک در دوم و گویند که برودت آن کمتر از کابلی ست و بعضی آنرا گرم و خشک دانسته اند و آن بقول شیخ و خراج قانون مصفی جمیع ارواح بدن از کدورت و منقی خون از سودا و افعال آن مثل کابلی ست الا ضعیف تر از آن ست و مصفی لون ست و لهذا نافع جذام و هندی و کابلی هر دو مشترک در تنقیهٔ خون قلب و دلها تفریح آن میکنند و شاید که این بخاصیت باشد و مقوی معده و احشا و منشف بلد اند و خصوصا مربای آنها و هلیلهٔ سیاه مسهل سودا و نافع بواسیر کاسر ریاح دیت آنست و با حجر ارمنی نافع جهت مرهٔ سودا بخاصیتی که اندران هر دو ست و آن در اسهال شدید تر از کابلی ست و غیر بریان کردهٔ آن نافع بواسیر و اگر بریان کنند قبض شکم نماید و شربت از جرم آن کوفته تا دو مثقال و گویند سه درم از غیر منقوع آن و از پنج تا ده درم منقوع آن و آن محتاج بچرب کردن از روغن نیست و بدل آن هلیلهٔ کابلی و بوزن آن آمله و ثلث وزن آن موذ خشک بقول مصنف منهج بدل آن بسفایج و بقول ابن سرافیون هلیلهٔ سیاه مسهل سودا بقوت ست و مقوی معده و بطن بغایت و ایضا نافع بواسیر بهر آنکه از سودا ست و آن نافع اعضای عصبیه است و شربت از آن اگر منقوع یا مطبوخ بنوشند از پنج درم تا شش درم و اگر جرم آن بخورند از یک درم تا چهار درم و شیخ الرئیس در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که هلیلهٔ هندی و کابلی هر دو سرد در اول و خشک در دوم اند و در طبیعت این هر دو قبض ست و اسهال بخاصیت می نمایند که سر قبض آنها اعانت آن میکند و اسهال می آرند و خصوصا هلیلهٔ سیاه هندی و هر دو جامع تنقیهٔ خون از کدورت و عکر بسوی تمتین و تقویت اند و هر دو در مفرحات داخل میکنند و شاید که درین خاصیت نیز باشد و بعضی می نویسند که آن مقوی حواس و نافع مالیخولیا و وسواس سوداوی ست و چون از آن پنج درم و از حجر ارمنی مغسول یک درم و از سقمونیای مشوی ربع درم حبوب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و نگاه داشتن آن در دهان نافع لقوه و باعث سیاهی مو و تقویت لثه موثر و گویند مضر جگر مصلح آن عسل و روغن گاو و بدل آن بلیله و در قبض نصف وزن آن مازو و خمس آن تخم مورد ست هلیلهٔ چینی گویند که از قسم هلیلهٔ کابلی ست و مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل بتدویر کم گوشت بزرگ دانه و بقول شیخ بهترین آن نوکدار سنگین آنست و آن در افعال از کابلی ضعیف و گویند که آن قلیل الوجود و با وجود سائر هلیلجات آنرا استعمال نباید کرد و چون هر روز مربای آن یک عدد بخورند و تا یک سال بران ادامت نمایند حفظ سیاهی مو و تقویت معده و هضم طعام و تفتیح سدد بلغمی و تشدید خمل معده و نفع بواسیر کند و باقی افعال مثل سابق ست هلیم بروزن علیم بعربی هر لاصق بچیزی ست و بفارسی ع...بت از گوشت و گندم مهرا کچه ست و در افعال مانند هریسه است هلیمکه بفتح ها و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح میم و کاف و خفای ها اسم چوب سالگوان ست هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون و بکسر ها نیز نوشته اسم رومی و آنرا بیونانی اسفارغین بعربی خشب الحیة و بسریانی فیبسو هوما و فسا هیو ما و نزد بعض عرب و اهل اندلس اسفراج و بفارسی مارچوبه و مارگیا نیز و بهندی ناگدون گویند و آن نباتی ست که شاخهای آن نرم بر آید مادام که کوچک باشد و چون محکم شود برگ آن مثل برگ بادیان سبز شود با قدری صلابت و بیخ آن دراز و در آخر سرما و اوائل ربیع در بلاد معتدل الهوا نزدیک آنها یافته میشود و ایضا در بلاد کوهی و شمالی و مواضع برف در وسط ربیع و نزد انکشاف روی زمین از برف میشود و گویا که شاخهای کبر ست و تخم آن مدور در ابتدا سبز و بعد سیاه

سیاه و سرخ میگردد و در غلاف ها سه دانه مثل حب النیل کوچک سرخ رنگ میباشد و گویند که قسم بستانی آن بمزارع زراعت میکنند و بدیار مصر در بستانها
می نشانند برگ آن مثل برگ اسپست و نبات آن بی خار و تخم آن چنانچه مذکور شد و منقط بنقطهای زرد و افشان و صلب در سه ضلع و قسم صحرائی آن
خاردار و این را بعجمی اندلس اسیر عین نامند و گویند هلیون دشتی را اسبار اغوس خوانند و ساق و برگ آن شبیه بکبر و اندک شیردار و گل این مائل بسفیدی ست
و ابن مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صغری نیز میباشد و قسمی از ان سیاه ست و در ان تخم نیست
از شاخهای آن اقلام کتابت میسازند و در علم فلاحت مذکور ست که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و بهترین آن آنست
که آنرا قبل از تمامی ظهور برگ آن قلع نمایند و گویند بهترین آن بستانی ست با شاخهای لطیف و آن نزد جالینوس معتدل ست و گفته که در ان اسخان نیست
و نه تبرید ظاهری مگر در صغری شیخ میفرماید گویم که بعید از حرارت نیست و هر قدر که صلب آنرا بگیرند حرارت آن اشتداد نماید و بران شیر یتوعی بغایت لذاع
ظاهر شود و کازرونی گوید که حرارت قسم بری آن بسیار ست و گیلانی مینویسد گویند که آن گرم و تر در اول دوم ست و گرمی آن ظاهر تر از رطوبت آنست و بری
آن خشک تر و گرم تر ست و در ان تخفیف قوی ست بسبب آنکه در ان گرمی شدید ست پس تبرید اصلاحی کند و لهذا مقوی دندان و نافع درد آنست و صغری آن
معتدل میان آن هر دو ست و گویند که هلیون مائل بگرمی و تری ست و صغری مائل بحرارت و بعضی متاخرین مینویسند که هلیون گرم در اول و خشک در دوم
و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی ست بالجمله بقول شیخ و شراح قانون قوت آن جالی و مفتح سدد جمیع احشا خصوصا جگر و گرده هست و در ان تخفیف بغیر اسخان
است بلکه در ان تبرید ست و نیز در ان تحلیل ست خصوصا در صغری آن و طبیخ آن جهت درد کمر و عرق النسا نوشیده میشود و خوردن آن نافع درد کمر ریحی و بلغمی ست
و ادمان خوردن آن مهیج وجع مفاصل بالخاصیت ست و مضمضه بطبیخ بیخ آن چون باسرکه بجوشانند و همچنین سنون نفس بیخ آن و تخم آن همه درد ضرس را
نیکوست و همچنین خائیدن بیخ و تخم آن نافع درد دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن باشراب مفید وجع اسنان و چون بیخ آن سائیده در بیخ دندان دردناک
گذارند پس اگر فاسد باشد آنرا قلع نماید بلا وجع و اگر درد فقط باشد آنرا ساکن کند و خوردن آن بصر را تیز گرداند و در ابتدای نزول الماء نفع کند و آن جهت
سینه و ریه نیکوست و مفتح سدد جگر و طحال و طبیخ آن نافع یرقان و در ان تغثیه هست و اکثار آن مغثی و مقلب طعام ست و آن مضر معده و لاسیما غیر جوشانیده
آن و سرد مزاجان در خوردن آن محتاج باصلاح نیستند و اما گرم مزاجان بعد جوشانیدن آن باسرکه و آبکامه آنرا بخورند و با شیر جوشانیده نیز جهت گرم مزاجان
نیکوست و آب اول جوش آن باید که بریزند بهر آنکه حار مغثی و در ان بشاعت ست و آنچه با شیر بسازند و بسایند گرم مزاج محتاج بنوشیدن سکنجبین بالای آن
میباشد و آن نیک تغذیه ملطف منهضم بسرعت و هاضم غیر آنست و روفس زعم کرده که آن قبض میکند و کاش این بسبب ادرار آن باشد و غیر آن میگویند
که جوشانیده آن بشیر چون جوش سبک دهند و بخورند و اغلب گویند که آن نافع قولنج بلغمی و ریحی ست و شرب طبیخ هلیون نافع درد امعاست و طبیخ بیخ
آن مدر بول و نافع عسر البول و مزید منی و باه ست و عسر الحبل را نفع کند و همچنین حمول تخم آن ادرار حیض نماید و آن تفتیح سدد گرده و تنقیهٔ آن نماید و ادرار
بول و اخراج سنگ مثانه کند و خاصةً بیخ آن بهر آنکه خشک در دوم و گرم در اول ست و همچنین تخم آن نیز درین باب قوی ست و آن محرک شهوت
جماع ست و خوردن هلیون بوی عرق و بول را تغیر نماید مثل انجدان و نافع جهت تقطیر بول پیران و کذا تقطیر آن عارض از برودت و طبیخ آن با گوشت
مولد جوهر منی و مقوی باه بیشتر از مفرد آنست و همچنین معمول آن با بیضهٔ مرغ و آب آن و تخم آن چون با عسل و یک درم روغن بلسان بنوشند اعانت
بر اخراج سنگ نماید و چون طبیخ بیخ آن مفرد و با عسل و یا شکر و یا تخم خربزه بنوشند فعل آن در سنگ و امراض مثانه قوی ست و نافع درد خاصره چون
از سدد در گرده و مجاری بول باشد و خوردن هلیون بر ناشتا مفتت سنگ و مزیل امراض مثانه و گرده هست و آن دشواری زادن را سهل گرداند
و چون باشراب جوشانیده بنوشند نافع گزیدن رتیلاست و گویند طبیخ آن قتل کلاب نماید و همچنین ادمان آن در ماکولات آنها قدر شربت آن تا دو مثقال
و گویند دو درم و گویند مضر سر مصلح آن عسل و صاحب منهج گوید هلیون مستعمل بطریق مطبوخ ست و در ان مضرت بمعده هست مصلح آن آبکامه بدل آن حرشف
هست و گویند که هلیون صغری مسخن بدن باعتدال ست و آن از کبار ادویه ست در ان و آن مسخن گرده و مثانه هست خصوصا پیران و سرد مزاج را و جمیع

امراض گرده و مثانه را نافع ست و بستانی آن در رطوبت معتدل تر و در غذا زیاده تر و چون منهضم شود و نضج آن کامل گردد غذای آن بیشتر از سایر بقول باشد و در جوهر منی افزایاد نماید و آن مضر حل معده ست و مصلح آن پختن آن با گوشت و اضافه کردن مری و زیت و بعضی مینویسند که هلیون نافع درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و ملین شکم و محلل نفخ و ریاح و غذائیت آن غالب ست و طبیخ آن مقی بلغم لزج ملاصق معده و مقدار شربت آن تا سه درم و تخم آن مفتح سدهٔ طحال و زنان مصر تخم آنرا کوفته باریک سوده بر تخم مرغ نیم برشت پاشیده نیم گرم میخورند بگمان آنکه مسمن بدن ست و ادرار آن قوی تر از هلیون و مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل و افعال و خواص این بقول هندیان در نا گدون مسطور شد

فصل ها با میم — هما بکسر ها و فتح میم و الف اسم کیور ست **هماپشپ** بکسر اول اسم آسالاپا ست **همپ** بفتح اول و سکون میم و بای فارسی اسم بنگ ست و اطبای انگریزی رُب آن میسازند **همبج** بفتح ها و سکون میم و جیم بیک دفعه آب نوشیدن **همسپادی** بفتح ها و سکون میم و سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی در سنسکرت رکتپادی یعنی بخش سرخ میباشد و تری پادی یعنی بیخ او را سه ریشه میباشد و کیمار یکا یعنی کرم میکشد و دهرتراشٹا یعنی بچشم روشنائی بخشد و مرتامندا یعنی شیرین و باریک میباشد و سوپشپرنگا یعنی برگ او خوشنما میباشد میگویند نزد اکثر اسم ابو خلسا ست و آن روئیدگی ست مفروش بر زمین با شاخهای باریک و برگ کوچک مانند دودهی دارد سرد و تر دافع زهر و دیوانگی تپ و دمامیل و درد شکم و غرب چشم و گران دافع فساد خون و زهر جوشیدگی و سوزش اعضا و آسیب جن و فساد زهر عنکبوت و حابس اسهال **همسرگنده** بفتح ها و ضم میم و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و کاف فارسی و خفای نون و فتح دال مهمله و خفای های دوم اسم قسمی از کدو ست که آنرا در کنمو گویند **همقل** بکسر اول شتر مرغ جوان **همل** بفتح ها و میم شتری که بلا راعی چرا نماید **همن** بفتح اول و ثانی گیاه تازه و نرم **همیشه بهار** و همیشه جوان اسم حی العالم ست **همیون** اسم لون ست

فصل ها با نون — هنا بکسر اول و مد قطران ست **هن** با **هنین** بکسر های هوز و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و نون اسم بنج ست بقول اطبای انگریزی منوم و مخدر و دافع تشنج ست و در اضطراب قلب نیز مفید ست و بر درد پولش آن نیز می بندند و آب برگ آن بر آورده رب آن میسازند و در شراب مفید ماندهٔ آن نیز داخل میکنند **هنتالی** بکسر ها و سکون نون و فتح تای فوقانی و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم مادهٔ درخت تار ست **هنذار** بضم ها و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و الف و سکون رای مهمله هندی اسم کفتار ست **هندب** بکسر اول هندبا ست **هندبا** بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف اسم کاسنی ست **هندبای بری** کاسنی دشتی ست **هندبای شامیه** نوع کاسنی بزرگ برگ بستانی ست **هندبای بقلی** نوع کوچک برگ کاسنی بستانی ست **هندوانه** بکسر ها و سکون نون و ضم دال مهمله و فتح واو و الف و فتح نون و ها اسم فارسی معروف ست و بیای تحتانی عوض واو یعنی هندیانه نیز گویند و بترکی قاربوز و بعربی بطیخ هندی و بطیخ رقی و شامی و بطیخ اخضر و بطیخ نبطی و بطیخ مشرقی و بطیخ فلسطینی و اهل مکه معظمه حبحب و لاع و ابوق و ابوقه نیز نامند و بفارسی خربزهٔ هندی و خیار کدو و تربز نیز گویند و بهندی تربوز و کلینده خوانند و آن از فواکه معروفه ست و در اکثر بلاد میشود و انواع میباشد بهترین آن رسیدهٔ شیرین شاداب بی ریشه است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی و یا سرخ باشد و تخم آن خواه سیاه باشد و یا سرخ و یا ابلق آن سرد و تر در دوم و گویند سرد در اول و دوم و تر در آخر آن و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و بقول گیلانی این میوه قوی الترتیب و التطفیه و مستعد بتولید بلغم حلو ست و آن بهتر جهت ادویهٔ حارهٔ حاده و تدابیر مسخنه ست و بیشتر حال صاحب تدابیر مذکوره مؤل بسودا میگردد و باستعمال این میوه صلاح می یابد و آن شدید الموافقت جهت کسی ست که در بدن آن صفرا پیدا شود و اراده مقاومت آن کرده شود پس این مقاومت آن نماید و خصوصاً چون خلط صفراوی شدید الرداءت قلیل الکمیت باشد و بدن نحیف بود پس تبدیل مزاج آن با این میوه موافق تر ست از استعمال ترشیها و مقطعات و آنچه دران قبض باشد و گاه خیار قریب این فعل جهت معنی مذکور فعل نماید لیکن منفعت آن نرسد بلکه گاه ضرر کند بعد آنکه استحاله بسوی خلط ردی سریع تر نماید و همچنین کدو و آن کثیر الموافقت ست جهت کسی که او ناری المعده بود و طعام در معدهٔ او محترق گردد و آن مدر بول و ملین طبع ست و موافق ترین اشیا جهت اسهالات صفراوی چون سحج امعا از ین اخلاط صفراویه ابتدا کند و خوردن این میوه خصوصاً پخته آن بغیر آنکه آب آن صاف کنند بلکه با جرم آن

هما
هماپشپ
همپ
همبج
همسپادی
همسرگنده
همقل
همل
همن
همیشه بهار
همیون
هنا
هن
هنین
هنتالی
هنذار
هندب
هندبا
هندبای بری
هندبای شامیه
هندبای بقلی
هندوانه

خورند از شدیدترین اشیا در موافقت بهر آن ست و آن نافع صاحبان حمیات محرقه و غب و اصحاب حمیات یوم از شدت حرارت در سفر با فتاب گرم استعمال تدابیر حسنه است و گویند که آب آن با شکر یا سکنجبین در تبرید بالغ ست و مسکن تشنگی و لهیب معده و مطفی حرارت آن و نافع امراض حاره و حمیات ست و اگرچه مستحیل به بلغم میشود و آن دافع جگر حار و مرطب مزاج حار و مبدل آن و مولد خون مائی ست و اصلاح رد ارت خون صفراوی بدان میشود و چون با سکنجبین بنوشند ادرار بول بنهایت نماید و غسل مثانه و جلای شکم و امعا کند و خوردن مغز آن بچته نافع سیج ست و آگر آب آن که دران باقی ماند بعد آن بنوشند اولی باشد و آن جهت مرطوب مزاجان و صاحبان بلغم و پیران ردی ست مگر آنکه بشکر یا عسل اصلاح آن نمایند و جهت گرم مزاجان بغیر اصلاح نیکوست و بعضی متاخرین مینویسند که آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و شکستن سنگ گردہ نافع و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع غلط اردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل بدان ریخته سر آنرا محکم بسته یک هفته در سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معدهٔ سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در سرد مزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آنست و تخم آن سرد و تر در دوم و در جمیع افعال مانند تخم کدو ست و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درم و جهت اخراج سنگ و انحدار غذا از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر یسبی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کراثی باشد و تقویت هاضمه نافع و افعال و خواص این بقول هندیان در تربوز مسطور شد هندوانهٔ ابوجهل اسم حنظل ست هنسرناگا بفتح ها و ضم نون و سکون رای مهمله و فتح نون دوم و الف و فتح کاف فارسی و الف اسم شنگهه نکهه ست هنس بفتح ها و سکون نون و سین مهمله اسم هندی طائری ست پاهای او دراز و سرخ و گردن دراز و بار ریاست منقار سرخ و کج بر همه بدن پرهای سفید مگر بر بازو چند پر سرخ میدارد و مشابه بوتیمار کلان ست و غیر قاز ست گوشت آن گرم و تر و گران و دیبی و آواز نگاه و صاف کند و رنگ رو برافروزد و مشهی طعام و مقوی اعضاست و دافع سرخ باده و فساد صفرا و بعضی مینویسند که آنرا بهندی مرالا نیز گویند گوشت آن بر سخن یاری دهد و منی بیفزاید و قوت بخشد و باد دفع کند هنس پدی بفتح بای فارسی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و آن همسپادی ست که مسطور شد و گویند که اصابع الصفر معروف بکف مریم و کف عائشه ست و آن هم مذکور شد هنسبندی بفتح ها و خفای نون و سکون سین مهمله و فتح بای موحده و سکون نون دوم و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی درختی ست برابر درخت نیب خرد با شاخهای انبوه و چون بار آنرا بجنبانند خسته او آواز کند مزاج آن گرم و خشک و دافع فساد بلغم و باد هنسچس بفتح ها و ضم نون و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله دوم اسم شنگهه نکهه ست هنسراج اسم هندی پرسیاوشان ست هنک بکسر ها و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم هینگ ست هنکار بضم ها و خفای نون و فتح کاف و الف و رای مهمله اسم بهکائی ست هنکدی بکسر ها و خفای نون و ضم کاف فارسی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی اسم هینگن ست هنگوپتری بکسر ها و خفای نون و ضم کاف فارسی و فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی در سنسکرت کبری و در دهی کا ددر اول ترلی و کپشپکا پاتهیکا پرتهو یعنی سفید گویند اسم انجدان رومی ست و آن دو نوع ست چنانچه در انجدان مسطور شد و هر دو نوع نزد هندیان گرم و تند و تیز و مزه دار و هاضم و مقوی دل و دافع درد آن و درد مثانه و قبض شکم و بواسیر و فساد بلغم و باد گوله و کشندهٔ کرم دندان هنگلو بکسر های هوز و خفای نون و سکون کاف فارسی و ضم لام و سکون واو اسم شنگرف ست و در هندی انگلیک و انگلیکم هم آمده و در سنسکرت هنگلاک و هنگلاکم که هر دو اسم محض اند و تلمیحیه که اسم مشترک ست میان مس و شنگرف و مسلیان معنی آن سرخ ست و قدوم یعنی درخشنده و رگت سچا یعنی سرخ میباشد و مینهوا ره بجم یعنی از سیماب پیدا می شود و ازان سیماب برمی آید و میز گو ترکت یعنی از چاه برمی آید و چاه او بسیار عمیق میباشد و گرکٹ غیر تشک یعنی زود مرض می برد مثل جهیدن سرطان و آن گرم و شکنندهٔ باد کلان و وطمای بدن و کشت و استعمال او بی تنقیه و تصفیه و اصلاح او غیر جائز و مصلح آن طباشیر نوشته اند هنکوٹ بکسر ها

هندوانهٔ ابوجهل
هنسرناگا
هنس
هنس پدی
هنسبندی
هنسچس
هنسراج
هنک
هنکار
هنکدی
هنگوپتری
هنگلو
هنکوٹ

ونخفای نون وضم کاف فارسی وسکون واو مجهول وتای فوقانی هندی درختی ست صحرائی وانبوه دارد بقدر درخت نیب که خرد بود و ثمرا و بعضی بقدر هلیله
کابلی که خرد و باریک باشد و بعضی کلان از هلیله بود و پوست آن چون خشک شود مثل پوست هلیله گردد و چون ثمر او را حرکت دهند خسته او آواز دهد
و بعضی هنکوٹ هینگن را میدانند و آن عنقریب بیاید بالجمله مزاج آن گرم وخشک دافع جذام و دمامیل و بثور و فساد زهر و آسیب جن و برص و کرم معده
و چون پوست آنرا سائیده بر دمل بندند فی الحال سر کند و بآب سائیده نافع اسهال خونی و پوست درخت آن کوفته بیخته هر صبح یک توله خوردن دافع فساد
خون و جوشش آن و بثور و ابتدای جذام ست و پرهیز از ترشی و بادی و نمک در اثنای خوردن این ضرورست و ثمر آن دافع فساد بلغم و باد ست و مغز
ثمر آن در ادویه چشم و در اطلیه تقویت باه مستعمل ست و هنکوٹ را سائیده بآب سرد مکرر بنوشند برای اسهال دموی نافع ست و اگر مغز هنکوٹ
دو جزو افیون یک جزو سائیده شیاف ساخته در چشم کشیده باشند نافع نزول الماء ست مضر امعا مصلح آن نبات بدل آن در ادویه چشم نرملی
هنلونریاس بکسر نون دوم و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و الف و سکون سین مهمله اسم نیب ست هنومان اسم بوزنه سیاه رو و دراز دم یعنی لنگور ست هنلونریاس هنومان
هنی بفتح اول و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم شهد ست اطبای انگریزی برای سوزش ریه و امعاء و در سرفه سیده هند و در تنقیه زخمها استعمال هنی
میکنند **فصل ها با واو** — **هوا** بفتح ها و واو و الف و همزه بعربی ریح و بفارسی باد و بهندی باو گویند و آن یکی از عناصر اربع ست و خفیف هوا
مضاف ست یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر ست و یکی از سته ضروری تا گزیر موالید ثلثه ست و ترویح کننده روح حیوانی که اگر
یک لحظه بدان نرسد محترق و منطفی گردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و صحتی و کمال جمادست و آن بالذات گرم و تر ست و بحسب اختلاف
اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا هنگام بودن آفتاب در بروج شمالی گرم میشود و همچنین هنگام استیلای یکی از کواکب حاره
میگردد و در اراضی پست و غیر مکشوف جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز گرم میشود و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص
در بلاد جنوبیه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک ست و باد شمال که از جانب
شمال تا بنقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها
مرکب از کیفیات اربع ست و باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین جهت
امراض بارد رطب از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر گرم مزاجان و ابدان خشک و امراض صفراوی و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج هوابیره
یابس و امثال اینهاست و باد شمال مستحکم کننده اعضا و دافع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و حفظ و هضم و صفای رنگ و نضارت هوبیر
آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینهاست و باد دبور بعکس صباست و باد جنوب هوترب
عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هر یک بدیگری نمایند و تغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و تدبیر اصلاح هوجبره
هوا و حفظ از وبا در کتاب اکسیر اعظم بعلاج حمیات وبائی بتفصیل تمام ذکر کرده ام هنگام ضرورت در انجا ملاحظه نمایند **هوبیره** اسم فارسی حباری است **هوبیر** هوجوبه
بضم ها و سکون واو و کسر بای موحده و یای تحتانی مجهول و سکون رای مهمله که هوهبیره و هوابیره و هاوبیر نیز گویند اسم هندی اهل ست و آن دانه ایست هوداسیون
بقدر فالسه و برنگ او و بعضی از آن بزرگ و گویند تازه او سرخ میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و نزد هندیان بطعم تیز و اندک تلخ و زمخت و گرم هودع
باعتدال و گران و دافع فساد صفرا و باد و استسقا و بواسیر و سنگ رهنی و گوله شکم و کرم آن دور کند و آفعال و خواص این بقول اطبای یونان هوزه
در اهل مسطور شد **هوترب** بضم اول اسم کرکس ست **هوجبره** و آنرا بیونانی هودقیقدامس گویند و آن مزمار الراعی ست **هوجوبه** و هوفیلوس هوزن
ابوخلساست **هوداسیون** اسم مغربی نعناع ست **هودع** بفتح دال مهمله یادو غنتر مرغ **هوزه** بضم اول قسمی از طیور ست و گویند که آن قطاست هوطا
هوزن بفتح اول طائر معروف ست **هوطا** اسم ماش ست **هوطیبون** بضم اول اسم یونانی زنجبیل ست **هوفاریقون** بضم ها و سکون واو هوطیبون
و فتح فا و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون معرب ازاد فاریقون یونانی ست و گویند که هوفاریقون لغت رومی ست هوفاریقون

وبعضی گویند که آنرا بلغت رومی اندرونیاکون وبسریانی قرعاکیبا نامند وهیوفاریقون باضافه یای تحتانی بعد ها نیز گویند چنانچه در قانون وغیرها مسطورست لیکن مشهور
بغیر یای تحتانی ست ونیز آنرا بیونانی اندروساقوریون ونیز خامانیطس گویند بمعنی صمغ صنوبر زیراکه اندروسا وخاما هردو در یونانی بمعنی صمغ ست وقوریون ونیطس
اسم یونانی صنوبرست وبعضی اندروسامن وبعضی قوریون وبعضی اما مانیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت بوی تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبرست نامند
وابن جزار که آنرا اذاذی رومی یا حب بلسان گفته واسحق بن عمران که آنرا فاشرا دانسته هردو غلط کرده اند وبقول شیخ آن شاخها وگل منفرک و دانه زرد مائل
بسرخی در شکل شبیه بسماق ست مگر در سرخی آن نیست وبقول دیسقوریدوس آن تمنشی ست مستعمل در روشن کردن آتش وگویند جمیع اجزای آن مستعمل وبقول
اکثر نباتی ست منقسم به پنج قسم وهمه را ثمر شبیه بجو ست قسم اول از انبات تمنشی ست برگ آن شبیه ببرگ سداب ورنگ آن سرخ بسرخی خون وطول نبات
آن بقدر یک شبر وما فوق آن وگل آن سفید مثل خیری سفید وتخم آن در غلاف مستطیل مدور بقدر جو مائل بسیاهی ودران بوی صنوبر یا راتینج ومنابت آن خرابها
ودر زمین خشن صلب وبقول البعضی گل این نوع سفید شبیه بگل شبت چتری دارد ودر بو شبیه ببوی صنوبر وثمر آن قوی تر از تخم وسائر اجزای آن وقوت آن تا ده سال
باقی میماند وقسم دوم را بیونانی داما اسقرن واسقوریداس گویند واین بزرگ تر از اول ست در مقدار وشاخها نیز بزرگ تر وبرگ آن بسیار ورنگ آن سرخ قانی
وگل آن زرد وتخم وبوی آن مثل اول وچون بدست بمالند عصاره آن سرخ باشد واین گرم زیاده از اول ست ودر روشن کردن آتش ازان صالح تر وقسم سوم را
بیونانی وبر بوسیاس گویند وآن نیز تمنشی ست ومستعمل در سوختن وتخم این باریک وشاخها سرخ خالص وبرگ آن در بزرگی دو چند از برگ سداب وچون برگ را بمالند
ازان رطوبتی شبیه بشراب برآید وقسم چهارم را بیونانی داماقواس واوفاریقون نامند برگ آن شبیه ببرگ درختی که آنرا ارلقی گویند الا کوچک تر ازان ودران رطوبت
مائل بسرخی خون چون بمالند بدست چسپد طعم آن خوش وبوی آن تند وقسم پنجم بزرگ برگ که به بزرگی برگ نعناع رسد واین نیز بزرگ وباشعبهای بسیار مستقیم
الاطراف وبران گل زرد کوچک وتخم آن در غلاف مثل غلاف خشخاش وبران خطوط ونبات این نیز سرخ وازان بوی راتینج آید واین در حرارت ویبوست کمترست *
وحکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که هیوفاریقون را بهندی از وسه نامند واقسام ست قسمی که گل آن سفید وبرگ آن مانند گل عباسی وتخم آن مانند جو وخوشه آن
مثل خوشه جو وگندم وبر سر خوشه گل آن ودرخت آن بقدر دو ذراع وخار ناک ست از جمله ادویه مشهوره هندیه ست ودر خواص چنان ست که مرقوم ست
وقسم دوم را گل زرد ودر شاهجهان آباد وبرهان پور آنرا پیا بانسه نامند وقسم سوم را گل کبود وسرخ نیز پیدا شود وبری آن در جمیع افعال قوی تر از باغی ست
الحاصل افضل آن شامی ست وگویند بهترین اقسام آن کوهی تازه سرخ خوشبو ست بقول شیخ گرم در دوم وخشک در آخر آن وگویند گرم وخشک در سوم وگویند
خشکی آن زیاده از گرمی آنست وجمیع اجزای آن ملطف مفتح سده ومذیب محلل صلابات ست وجالینوس گفته که آن مسخن ومجفف وجوهر آن جوهر لطیف ست
حتی که ادرار حیض وبول نماید وسزاوارست که چون اراده آشامیدن آن بکسی نمائیم که احتیاج بسوی آن داشته باشد ثمر آن بجنسه آشامیده شود وبر تخم
آن تنها اقتصار نکنیم وبقول شیخ ضماد آن نافع اورام بارده وصلبه عظیمه ست وسبب این آنست که دران تحلیل مع تلطیف واذابت ست واین ازان جمله
است که مواد غلیظه برای خروج وانفصال مهیا سازد وضماد برگ آن نافع سوختگی آتش ومدمل جراحات عظیمه وقروح ردیه ست وپاشیدن سوده آن بر قروح
مترهله ومتعفنه نافع ومنقی ومجفف آن بسرعت وشرب آن با شراب نافع کزاز ست ومسح کردن بدان نافع فالج رقبی ست که گردن بطرفی میل نماید وشرب و
ضماد آن جهت نقرس وعرق النساء وجع ادرک مفید وچون در شراب بجوشانند وچهل روز متواتر بنوشند عرق النسا انفع کند وید ستور اگر تنها هر روز نیم درم
با العسل بخورند وهمچنین بقول طبری شرب آب برگ آن ونیز طبیخ برگ آن بغایت نافع نقرس خصوصا چون بران ادمان نمایند وجمیع اقسام آن بقول
شیخ مدر بول ست وادرار حیض خاصیت آن ست یعنی بصورت نوعیه این فعل کند نه بکیفیت مثل ادرار بول ونیز مخرج جنین ست وثمر آن مسهل مره سودا ست
ومنقی عروق ودماغ وجگر وجمیع دثمر آن قوی تر از تخم آن وسائر اجزای آن درین باب ست وچون تخم آن دو درم بخورند وبالای آن آب سرد بنوشند اسهال شکم واخراج صفرا
نماید وچون تخم آن بانعنعت وزن آن تخم سداب بخورند تپ ربع را ببرد وچون با شراب بخورند جهت گزیدن رتیلا نافع ست وبدل آن بوزن آن اذخر ست وبوزن
آن بیخ کبر وگویند نصف وزن آن بیخ کبر وگویند بدل آن تخم شبت وانیسون وگویند نصف وزن آن شیطرج ونیم وزن آن قردمانا وگویند بوزن آن جاشیا ونیم وزن آن

ابهل یا مغز بادام تلخ و مصلح آن در بعض مضار فوتنج و گویند مقدار شربت آن از قسم اول تا یک نیم مثقال و از قسم دوم تا یک درم و نصف و ربع و گیلانی سه قسم آن بیان نموده یعنی اول و دوم و پنجم که مسطور شد و قسم سوم و چهارم را ترک نموده و صاحب مخزن نیز تتبع آن نموده باندک فرقی و گفته که حمول قسم اول جهت ادرار بول و حیض نیز نافع و چون قسم دوم و پنجم را بشراب تا بعض بوشانیده جراحات عظیمه را بدان طلا کنند مندمل سازد و چون تخم قسم دوم دو درم با زر و مالی که شراب معمول بآب باران ست بخورند عرق النسا را انفع بقوت نماید و قسم سوم یعنی پنجم مسطور که در گرمی و خشکی از اول کمتر ست مسهل رطوبات معده و مجفف بلغم آن و در جمیع افعال قوی تر از اول و دوم آشامیدن دو درم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عسر البول و شکننده سنگ و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج نافع و طلای آن بازیت جهت فالج که گردن بسوی پشت میل کرده باشد و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع گرم مزاجان مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درم بدل هر یک از اقسام آن دیگری ست **هیوفقسطیداس** گیلانی گفته که تحقیق آن در نسخ قدیمه یافته میشود و در قانون هیوفاقسطیداس ست و شارح کازرونی هیوقسطاس نوشته و صاحب مخزن مینویسد که هیوقسطیداس که آنرا هیوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین مهمله و کسر طای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح دال و الف و سین مهمله نامند عصارهٔ نباتی ست که آنرا ... گویند و عصارهٔ آن بارد قابض ست و در باب لحیة التیس مذکور شد و صاحب جامع گفته کسی که گمان کرده که آن لحیة التیس یا عصارهٔ آنست غلطی و خطا نموده و آن نوعی از طراثیت صغیر ست که در حرف بای شهلان ست و در نسخ ... لحیة التیس میسر دید و آن با وی در حرف لام مذکور شده گیلانی گوید ... آنرا فاره ... نامیده و نبات آن از زمین در ایام ربیع اول بسیار سرخ برمی آید و چون بزرگ و دراز شود برگ آن بالا روییده غلیظ ... آن سفید مائل بزردی و آنرا پخته میخورند و حکایت کرده اند که آن دو قسم ست سرخ ... و فرق میان هر دو همین ست که گل سرخ مثل گلنار و گل ماده سفید میباشد و در هر دو عفوصت و قبض بسیار ست و در ان اختلاف بسیار واقع شده چنانکه بسیاری از اطبا گفته اند که هیوقسطیداس و لحیة التیس و ذنب الخیل و طراثیت همه یک چیز ست و رازی گفته که هیوفقسطیداس عصاره است و لحیة التیس و طراثیت ... شده و در اکثر ادویه صرف میشود و سرد مائل بخشکی ست و گویند که سرد و خشک در سوم ست و نافع قیلهٔ مائی چون طلا نمایند و نهادن آن بر جراحات استخوان ملزق آنها و چون بر قروح خبیثه ضماد نمایند از فراخ شدن دهان باز دارد و مقوی اعضای مسترخیه از سبب رطوبت و نافع نزف الدم و سیلان رطوبات رحم چون با آب و یا شراب بخورند و نافع سموم و بدل آن هموزن آن اقاقیا و مثل آن عصارهٔ گلنار **هیوفلسوس** بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و سین گویند که خسق الحمار یعنی ابوخلسا ست که مذکور شد و سرد و تر با قوت تخفیف و تلیین اندک و قبض و سائر افعال آن در ابوخلسا گذشت **هیوله** اسم بلی ست **هوم** بضم ها و سکون واو و میم اسم ترکی نباتی ست شاخهای آن ... و ثمر آن شبیه بحب الثعالب و کیاه آن بسیار مخلوط ست و بی برگ و بی بیخ و با ریشهای ضعیف غیر غایر در زمین و از سموم قتاله است و چون پیکان را بآب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد **هوم المجوس** بضم ها و سکون واو و ضم میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین مهمله اسم عربی ست و آنرا مراتیا نیز گویند گیلانی نوشته که آن شجری ست در نواحی فارس مثل شجر یاسمین و مجوس وقت زمزمه استعمال میکنند و گل آن مشکطرا مشیع ست و در مرتبه گفته که آن هوم المجوس ست بفارسی و هوم الحوا گویند و آن حشیشه ایست برگ آن کوچک و گل آن اخیر مائل بزردی و مؤلف مخزن گوید که آن گیاهی ست اصل ساق آن یک عدد باریک و سخت و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفهٔ آن شبیه نیز بشکطرا مشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند و حکیم میر عبد الحمید محشی تحفه مینویسد که انچه متحقق شده هوم المجوس گلی ست که آنرا جعفری نامند و اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف بقول گیلانی این دوا گرم و خشک باعتدال ست و گویند در سوم و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته اند و در ان جلا و حدت و تجفیف بالغ ست و مفتح سدد و گل آن حابس خون جراحات چون کوفته بران بپاشند و چون طبیخ آن بنوشند ادرار فضول ادویه آرد و ادرار بول کند و آن سنگ مثانه را بشکند مقدار شربت آن یک مثقال تا دو و زیاده از دو مثقال کشنده و تجفیف ... بقول محشی ممدوح مقدار شربت آن تا دو تولهست روغن گل آن که بادونه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرتب با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب ست **هیولسرا** بکسر ها و ضم واو

و خفای نون و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف اسم اُپّی سفید ست هوّه بضم ها و فتح واو اسم تودری ست هوّه بیر هوبیر ست هلوی بفتح ها و کسر واو
و سکون یای تحتانی اسم کیله است **فصل ها با یای تحتانی** – هیدرمهان بفتح ها و یای تحتانی و ضم دال و سکون رای مهملتین و فتح میم و های دوم و الف
و نون اسم مشترک ست میان بالمران و بجوره و وارنڈی هیده بنگره اسم لبلاب ست هیرا بکسر ها و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف اسم الماس ست
هیرادوکهی بضم دال و واو مجهول و کسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم دم الاخوین ست هیراکیسس بفتح کاف و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی
دوم و سین مهمله دوم اسم قسمی از کسیس ست هیربی اسم شیرخشت ست هیردن بکسر ها نوعی از خرمای جید ست و گویند مراد از آن قسب ست و بقول گیلانی
اسم معرب از فارسی برای نوعی از رطب فلی لطیف البشره است و گویند که آن معروف ببرنی ست هیشر بفتح ها و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون رای
مهمله ابو العباس نباتی نوشته که هیشر اسم عربی نبات خاردارست که آنرا میان مدینه طیبه میان بقیع دیدم و از بعض اعراب از آن پرسیدم و آنرا شناختم و آن
نباتی ست برگ آن دراز بقدر انگشت و مشرف و خاردار بخار تیز و ساق آن قریب ذراع گره دار و آن در سر خود حرشفی شکل ست رنگ آن میان سفیدی
و زرقت طعم آن و طعم حرشف برابرست و گیلانی گفته که آن کنگر صحرائی ست و طول آن بقدر ذراع و در وسط آن مجوف و گل آن در بعض برنگ کبود و در آخر آن سفید شود
و در میان گل مثل پنبه و اگر این پنبه در گوش داخل شود کری پیدا گردد و گویند که آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع ست هیصمان اسم عربی ترب ست و گویند
مخصوص بترب صحرائی مشتق از هضم هیغرس اسم کهرباست هیقلوس اسم شنجارست هیل بکسر ها و سکون یای تحتانی و لام و هیل بوا هال بوا هرسه
اسم قاقله صغارست هیل انثی اسم قاقله صغارست هیل ذکر قاقله کبارست هیما بکسر ها و سکون یای تحتانی مجهول و فتح میم و الف اسم گل چنپاست
و هم اسم کسنبه هیم پدم بفتح پای فارسی و دال مهمله و سکون میم اسم گل کنول ست هیم پشپ اسم گل اشوک ست هیم دگدها بضم دال مهمله و سکون
کاف فارسی و فتح دال مهمله دوم و خفای ها و الف اسم گور ست هیم کرایا بفتح کاف و رای مهمله و الف و یا و الف اسم ببول سیاه ست هیم ماچیکم بفتح میم دوم
و الف و کسر جیم فارسی مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی و فتح کاف و سکون میم اسم سون مکهی طلائی ست هیموا بفتح ها و سکون یای تحتانی و فتح میم و واو
و الف اسم نی ست هیموتی بفتح ها و سکون یای تحتانی و فتح میم و واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی دوم اسم اهلیله است هیمیا بفتح ها و سکون یای
تحتانی و فتح میم و یای تحتانی دوم و الف اسم تاگ کیسر ست هینگ بکسر ها و سکون یای تحتانی و خفای نون و سکون کاف فارسی بهندی اسم حلتیت ست
و بسنسکرت جیرنم یعنی هاضم طعام و جنتک و [illegible] چکده یعنی کشنده کرم و [illegible] یعنی دافع شیاطین و [illegible] یعنی فیل را نشر شیر نشره است مراد
آنست که بر شیاطین چنان غالب میشود که گویا شرزه بر فیل غالب ست و اگو گندهم یعنی بر هر جائی که بند کرده بدارند بوی خود میاید و باهو دانکم یعنی در دلیس [illegible] یک
پیدا میشود و [illegible] یعنی دافع درد شکم و [illegible] یعنی دافع دوران بادی و سردی ست میگویند و آن بقول هندیان تیز و گرم و دافع دردهای باد و درد دندان
و هاضم و ملین شکم و روان کننده براز و سبک کننده بدن ست و تیز گویند اشتهی و دافع فساد باد و بلغم و [illegible] و دافع استسقا و نفخ و درد شکم و کرم آن و صفرا افزا
و مقوی باه مصلح آن زیره و با شیره بیخ چنبیلی نوشته اند و حکیم شریف خان مینویسند که اگر با ادویه مقوی معده و محلله بطریق حبوب و معاجین استعمال کرده شود
کمال مرتبه در تقویت معده و کسر ریاح و هضم و رفع درد آن نفع می نماید و اگر با ادویه مبهی مستعمل شود در تقویت باه بی عدیل میشود و افعال و خواص آن بقول
یونانیان در حلتیت مذکور شد هینگل بکسر ها و سکون یای تحتانی و خفای نون و ضم کاف فارسی و سکون لام اسم شنگرف ست هینگن بکسر ها و سکون
یای تحتانی و خفای نون و فتح کاف فارسی و سکون نون دوم صاحب تذکره الهند نوشته که هنود آنرا اگار او در سنسکرت تکت مجا یعنی مغز تلخ دارد و تاپون یعنی
دافع باد و تاپ سدر و و هنگدی که اسم ست و گرم و رنی یعنی بر مرض بول سفید و بد بو غصه میکند میگویند و آن ثمر درختی ست متوسط در بزرگی و کوچکی و خاردار
برگش مانند برگ سنا و از آن درشت تر و گل او سفید و بار او سخت بعضی دراز بلیلجی شکل که آن قسم نر ست و بعضی گرد بامدک پهنائی و آن ماده است و ذی قاشات
و بر آن پوست تنک و سخت و سفید مائل بزردی و زیر آن رطوبت لزج غروی کریه الرائحه مانند خیارشنبر و زیر آن تخم بسیار بزرگ برابر بلیله و در آن تخم مغز چرب اندک تلخ
طعم و بعضی آنرا سنکوت می دانند مزاج آن گرم و خشک در وسط سوم و نفیر رطوبت غروی آنرا اکثر در اوجاع مفاصل عوض مازریون استعمال کرده و چون این رطوبت را

هوّه
هوّه بیر
هلوی
هیدرمهان
هیده بنگره
هیرا
هیرادوکهی
هیراکیسس
هیربی
هیردن
هیشر
هیصمان
هیغرس
هیقلوس
هیل
هیل انثی
هیل ذکر
هیما
هیم پدم
هیم پشپ
هیم دگدها
هیم کرایا
هیم ماچیکم
هیموا
هیموتی
هیمیا
هینگ
هینگل
هینگن

درآرد و خمیر کرده چوب گردن در تالابها اندازند ماهیان بی هوش شده بالای آب می آیند و اکثری میرند و تخم آنرا سوراخ نموده مغز آن برآورده یا دود ان پر کرده در مکان اکثر در شب آن اتش بازی آن بازی میکنند بالجمله مغز و طوبت و پوست زخت و کف باد و دمایل و گوشت پر مواد و کنند قاتل کرم و مخرج جنین ند و مدر و نشر را و مولاد و الداجه شیر دراد جماع مفاصل و نقرس عرق النساء و استسقا بعمل می آورند و اکتحال مغز تخم آن جهت سلاق مفید یوفاریقون هوفاریقون گذشت یهیا بفتح او یای تحتانی و های دوم والف اسم فولاد ست

باب یای تحتانی محتوی بر یازده فصل

فصل یای تحتانی با الف - **یابوشقان** اسم ترکی غری السمک ست **یاربور** اسم فودنج ست **یارشین** اسم عنب الدب ست **یارکتم** اسم شبه ست **یاره طاشی** اسم حجر العاج ست **یاتاب** چیزی ست که از ترب بسر کرده پرورده و توابل آمیخته میسازند و میخورند **یاس** اسم حیوان ست **یاس سفید** اسم فارسی یاسمین بری ست **یاسمین** بفتح یای تحتانی والف وفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون و آنرا یاسمون بواو عوض یای ثانی و بضم سیم و یاسمن بحذف یا و فتح میم و سمن بضم سین نیز و بشیرازی گل یاسم و بعربی قمیا و بیونانی سجلاط و در انگریزی یسیمن و بهندی چنبیلی نامند و آن گلی ست مشهور بسیار خوشبو و سفید و زرد و کبود و هر یک سوای زرد بستانی و صحرائی و کوهی میباشد و سفید آن کثیر الوجود و زرد و کبود آن هر دو کمیاب و نبات آن میان شجر و بیاره یعنی نه مانند درخت ایستاده و نه مثل بیاره بر زمین افتاده و بر زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک پیچ دار و برگهای آن کوچک دراز دمشرف و هر دو جانب شاخ آن رسته و زیر گل آن ساقه باریک مجوف و بر سر آن ساق برگ گل کوچک پیوسته و در هنگام غنچه بودن آن طولانی احمر و در شکل و صحرائی آنرا طیان نامند و کوهی آن یاسمین هندی ست و گیلانی وغیره مینویسند که درخت آن مانند آس و اناران سبز تر و املس و برگ آن باریک تر و پهن تر و نرم تر و درخت قسم سفید آن ضعیف تر و بیرنگیت گل آن شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت قسم زرد آن از سفید بزرگ تر و چتری مانند درخت طلح و اول در بوخوشبو تر و تند تر از دوم و در مزاج حار تر از ان و تخم در جوانی آن ضعیف از زرد و عقب گل آن ثمر کوچک رهد و دران تخم و پیچ یا شش عدد ست و در اطراف آن رشتهای باریک و در از و پیخ آن دراز سیاه مثل خربق در شکل و از افعال این پیخ ست که چون بر عضوی گذارند قرحه کند و فعل مثل فعل شیطرج نماید و آن کثیر الوجود در عراق و فارس و هندست و بهترین آن سفید آن خوشبوتر از سائر انواع آنست و بعضی آنرا زنبق گویند و گفته اند که از روغن زنبق مراد روغن این ست و این از جهت اشتباهی ست که در سوسن مذکور شده و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق ست و فاسد گفته که از یاسمین روغن میسازند که آنرا روغن زنبق در زمان قدیم میگفتند و زنبق چیزی دیگر از گلها معروف درین زمان ست بالجمله شیخ میفرماید که سفید گرم زیاده از زرد ست و تر رو از احوالی و آن بالجمله گرم و خشک در دوم ست و شارح کازرونی گوید که بودن سفید آن گرم زیاده از زرد خلاف قیاس ست چنانچه در مقدمه کتاب در الوان و استدلال زمان گفته شده و بقول شیخ ملطف رطوبات و نافع مشایخ و بالیدن تر و خشک آن مزیل کلف و کثرت بوئیدن آن مورث زردی رنگ و بوی آن مصدع لیکن با وجود این محلل و مانع حادث از بلغم لزج ست چون بهر بنده و بقول گیلانی وغیره گرمی آن بیشتر از خشکی آنست و گویند گرم و خشک در سوم ست و محلل رطوبات بلغمی و نفخ از هر موضع ست و وزرد سخن هر عضو بارد و پیخ آن صرف شود در همه جز خربق سیاه صرف بکنید و بالخاصیت مصفی رنگ ست و لهذا در اخلاط غمره می افتد و چون آنرا سوده بر روی ضماد کنند سرخ گرداند و چون یاسمین زنده را سائیده بر موی سیاه غلاف نمایند سفید گرداند حتی که گفته اند که چون خشک آن سوده بر موی بپاشند آنرا سفید سازد و بوئیدن آن نافع پیران و سرد مزاجان و دماغ بارد و جهت کسی که ریاح غلیظ در دماغ او باشد و مزیل صداع بارده و همچنین اگر بطبیخ آن نطول سازند و آن مقوی دماغ و نافع زکام بارد و معده گرم مزاج مضر ست و مصلح آن روغن گل و سرکه و آن نافع ربو و عسر النفس ست و چون از ان بقدر نیم درم با مثل آن انیسون بگیرند و هر دو سائیده با طبیخ پیخ یا نبات آن بخورند قی بسیار آرد و شرب طبیخ آن مدر حیض ست و کذا سوده آن با آب سرد بوزن چهار درم و همچنین اسهال زرد آب و بلغم و سودای محترق از بلغم نماید و چون پیخ قسم سفید آن بوزن دو و ثلث درم با هموزن آن عسل و مثل آن نشاسته بخورند اسهال ده مجلس و اخراج سودا نماید و چون خشک کرده آن با عسل سرشته بقدر ملعقه بلیسند اخراج کرم و حب القرع و چون بسفید یا زرد آن بزر کرده کمر ضماد کنند انعاظ زیاده نماید و چون یاسمین سفید سوده با آب آن افشرده تا سه روز هر روز بقدر ده درم بنوشند در قطع خون از رحم مجرب و آن نافع عرق النساست و مصلح

بوئیدن آن در گرم مزاج بوئیدن بنفشه یا کافور نمایند و بدل آن نرگس یا نسرین یا زنبق یا سوسن ست و بعضی متاخرین می‌نویسند که آن مفرح و مفتح سده و مسمن دماغ
و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و نطول طبیخ آن جهت دردهای بارد ست و نوشیدن آن مسهل بلغم و سودا و ما اصفر و رافع سده و مزاج غلیظه و فالج و لقوه و خدر
و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر بول و چون آنرا در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و مضمضه بآب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و جوشش دهان و لثه
و آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بسلوک ضماد آن مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین صحرائی ست و روغن یاسمین
بسیار خوشبو و معطر و گرم و تر و مفتح و محلل و نرم کنندهٔ جلد و در قانون و شرح آنست که روغن آن در زمستان برای مالش نیکوست و آن نافع امراض بارده عصب و جهت
پیران و مفلوج و عرق النسا و بوئیدن روغن خالص آن گرم مزاج را رعاف آورد و کذا سعوط آن و گویند که آن در جمیع افعال مذکوره قوی‌تر مقدار شربت آن
از سه درم تا پنج درم ست و بوئیدن آن نیز مصدع گرم مزاجان و افعال و خواص این بقول هندیان در چنبیلی مسطور شد **یاسمین بری** عنبة العجوز و نطیان ست یاسمین بری
یاسوب اسم رئیس نگس عسل ست گویند که همه مگس عسل منقاد امر آن شده مثل رعایا از پادشاه **یاسیا** اسم حرمل ست **یاشا** و یاشادس بزیادتی واو و سین مهمله اسم یاسوب
راکرد و لاست **یاقوت** بفتح یای تحتانی و الف و ضم قاف و سکون واو و تای فوقانی بفارسی بهرمان و بهندی مانک نامند معلم اول گفته که آن سنگی ست شفاف یاسیا
از سنگهای شریف و آن سه قسم ست سرخ و زرد و کبود و سرخ آن شریف‌تر و نفیس‌تر ست و چون بر آتش نهند حسن و سرخی آن افزاید و زرد آن بر آتش کمتر صبر کند یاشا
از سرخ و کبود را صبر نیست و گیلانی گوید که آن سنگی هندی ست که از سیلان و سرندیب و از اقاصی بلاد چین از کوهستان آنها آورند و گاه این سنگ ریزه در تهه دریا یاقوت
یافته میشود و بر آن اجزای متلبس بجوهر آن پیدا باشد و آن اقسام ست سرخ و آن اعلای آنست و زرد و کحلی و سفید و آنرا طبیخ میدهند و حک میکنند و عمل می‌نمایند تا صاف
شود و جوهر آن ظاهر گردد و سفید ضعیف‌ترین آنهاست و آتش در سرخ فائق عمل نمی‌کند فقط و گویند که جلای آن باین طور میکنند که آنرا در آتش می‌نهند پس چرک
آنرا میخورد و حسن و سرخی آن ظاهر میشود حتی که گفته‌اند چون در نگین یاقوت نقطهٔ سرخ باشد و در آتش تنشیط شود و صفحهٔ آن پر گردد و می‌باید که سحق آن خوب کنند و در
آب مغسول سازند و همچنین سائر احجار را و بعضی گویند که آن شش قسم ست چهار آنچه در قول گیلانی گذشت و سبز و پستئی و هر یک از آنها بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ
و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار سخت شفاف بی جرم بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعهٔ آن بزرگ‌تر و خوش شکل‌تر باشد قدر و قیمت آن زیاده از انواع
سرخ خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی ست و از انواع کبود آسمانجونی و کحلی و لاجوردی و پستئی آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها
آنست که سخت صاف و شفاف یک رنگ یعنی رنگ اجزای آن برابر باشد و یاقوت از همه سنگها سخت ست مگر الماس سخت‌تر از آن و کبود آن سخت‌تر از سرخ
و سرخ از زرد و پستئی قریب بسرخ و سفید از همه نرم‌تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص ست سرخ را بهندی مانک و پدم راگ و بانگریزی اوپی
و زرد را بعربی بسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی و توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیار نامند و ماده تکون یاقوت گوگرد و سیماب
صاف خالص شفاف براق ست و فاعل انعقاد آن برودت و در ملک پیگو و جزیرهٔ برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیرهٔ سیلان وغیرها یاقوت بهم میرسد
و لیکن یاقوت جنوبی بخوبی پیگوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان
آن از سرخ و زرد و نیلی وغیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از اقسام آن غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارند و بوی بد و درد و عرق و روغن متغیر رنگ
آنست و مالیدن آن بر جرح سوخته و آب سنباده باعث جلای آنست گیلانی نوشته که ظاهر از امزجهٔ آنها آنست که خشک ست و مائل بسردی اندک و از جهت
الوان سرخ گرم آنهاست و بقول صاحب زبده گرم و خشک در اول و گویند در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن گرم و خشک در دوم و کبود آن گرم
در اول و خشک در سوم و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در اول دوم و گویند که سفید و ازرق آن سرد زیاده و شیخ الرئیس در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته
که اما طبع یاقوت میتواند که معتدل باشد و اما خاصیت آن در تفریح و تقویت قلب و مقاومت مضار سموم امر عظیم ست و شاید که این خاصیت قوتی غیر مستقر
بر جرم آن باشد بلکه فائض از آن مثل فیضان آن از مقناطیس باشد و لهذا مقناطیس آهن را از دور جذب میکنند و از آنچه قانع میکنند درین باب نزد امر یاقوت
این ست که بعید ست که گویند حرارت غریزی ما در یاقوت مشروب عمل میکند از روی احاله و تحلیل و تمزیج بجوهر آن بانحا رروحی چنانچه در زعفران وغیر آن عمل میکنند

و بالجمله اعاده میکنیم و میگوییم که یاقوت منفعل میشود در صورت خود از حار غریزی پس فعل او از ان حادث میگردد به آنکه جوهر آن چنانچه ظاهر میشود جوهر بعید
از انفعال ست و میتواند که فعل حرارت غریزی غیر مؤثر در جوهر آن باشد نه در اعراض لازمه آن بصورت آن و لیکن در مکان آن و در کیفیت عرضیه اما در مکان
آن باین طور که با خون بسوی ناحیه قلب نافذ شود و قریب تر بسوی منفعل گردد پس فعل خود قوی تر کند و اما در کیفیت آن باین طریق که آنرا گرم کند و از شان
حرارت ست که قوت آن خواص گرداند و تنبیه قوی نماید مثل کهربا که چون در جذب کاه قصور میکند میمالند تا آنکه گرم گردد پس مقابل کاه بدان می نهند و آن را
بسرعت جذب میکند پس میتواند که غایت تاثیر طبیعت ما در یاقوت این باشد و فعل آن زیادت افاضت بنا بر فیضان از ان طبعا و زیادت تقریب باشد
و آنچه متقدمین بدان شهادت داده اند از تفریح یاقوت بگرفتن آن وخصوصا در دهان دلیل ست بران که آن محتاج نیست در تفریح خود بسوی استحاله
جوهر آن و اعراض ذاتیه آن و نه بسوی مماس بودن آن بمنفعل از ان بلکه قوت مفرحه آن فائض از ان ست الا آنکه فعل آن بتسلین و بتقریب قوی میگردد و چنانچه
در سائر ذوات خواص فعاله در اجسام ست و میتواند که اعانت فعل این خاصیت آنچه دران از تنبیه و تعدیل مزاج ست نماید و شهادت میدهد در تفریح یاقوت
گرفتن آن در دهن و شارح کازرونی گفته که یاقوت را چون کوفته و سوده و تصویل آن در صلابه و تخمیر با ادویه دیگر کرده شود حتی که نضج یابد این بدون تخمیر
گردد چگونه جائز نبود که از حرارت غریزی که در ابدان ماست منفعل نگردد و کدام مانع این هنگام ست و این استبعاد از شیخ که آن منفعل نمیشود از حرارت ما بعید
نیست سلمنا که آن منفعل نمیشود بانفراد آن و بجوهر آن لیکن چگونه جائز نباشد که بعد خمیر و نضج با باقی اجزای معجون مرکب منفعل گردد و صاحب شمس البدر گوید
که از خواص آنست قطع خون و منع آن از جمود و نفع با ورام و صرع دام الصبیان و تقویت قلب و تفریح آن و ازاله بخر و تسکین تشنگی و دفع بدبوی عرق و امن از
صاعقه و خفقان و وسواس شربا و تعلیقا برمحاذی قلب و بالجمله آن ملایم جوهر روح حیوانی ست و از شان آنست که تسخین جمیع بدن و تنبیه قوای آن و انعاش
حرارت غریزی نماید و آن مقاوم سموم قتاله ست و ربع درم از ان جهت سیلان خون نفع کند و شرب آن زیاده ازین مقدار جائز نیست و بدل آن مضاعف وزن آن
نقره ست و گیلانی گوید اطبا گفته اند که تعلیق آن قطع خون کند بلکه منع از جمود خون نماید و ذکر کرده اند که از خاصیت آنست که ابدا فاسد نمی شود و تعلیق آن بر
صاحب ورم تحلیل ورم آن نماید و بر طفل دائما از صرع و ام الصبیان ایمن گردانند مادام که بران معلق باشد و آن نفع شدید بوسواس کند و گویند که شرب و تعلیق
یاقوت از جهت تفریح عظیم و تقویت قلب تجربه کرده شده و این خاصیت ست نه غیر آن و گرفتن آن در دهن مفرح ست و کذا تعلیق آن بنوعی که محاذی قلب
ماند که آن مقوی و نافع آنست و آن نافع جهت خفقان ست و گویند هرکه نگین آن در انگشتری نصب کرده بپوشد یا تعلیق آن نماید برای دفع طاعون آنرا
عارض نگردد و اگرچه جمیع ساکنان بلد را عارض شده باشد و گویند که بوزن دو درم از ضرر سموم خلاص گرداند و شربت آن جائز نیست که زیاده تر از ربع درم
استعمال نمایند و در کتاب منهج نوشته که یاقوت پنج قسم ست بهترین آن سرخ رمانی ست در معجون مفرح استعمال کرده میشود بدل آن دو وزن آن طلا ست
و مؤلف مخزن مینویسد که آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یک درم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع
سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجت و رفع ضرر صاعقه و در دهان داشتن
آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین تشنگی و تقویت دل و تفریح ذاتشط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم و نظر بد نامند و طاعون و تغییر هوای
وبائی و امراض مذکوره و باهیبت و شکوه بودن نزد مردم و اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و گویند
طریق احراق و غسل آن بدستور زمرد ست و افعال و خواص این بقول هندیان در مانک مسطور شد **یاکل** اسم پلاس ست **یالغ** بروزن بالغ میوه پخته
در رسیده و سرخ از هر چیز **یالک** بفتح یای تحتانی و الف و فتح لام و ضم کاف و بدون کاف هم آمده اسم الانجی ست **یا مایجهل** اسم جامجهل ست **یامل کنٹک**
بفتح یا و الف و سکون میم و فتح لام و کاف و سکون نون و فتح تای فوقانی هندی و کاف دوم اسم قسمی از سینده ست که گردد پرخار باشد از بیخ تا انتها **یا منیم** بفتح
یای تحتانی و الف و ضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی سوم و سکون میم دوم اسم شروت انجبن ست **و یا منم** بحذف هردو یای تحتانی اسم
نیلا انجن ست **یامور** حیوانی ست شبیه بوعل و آنرا یک شاخ در وسط سر بود و گویند که اسم نر گوزن ست و آنرا دو شاخ میباشد **یا واشک** بفتح یای تحتانی و الف و واو

یاپلس
یاتبع
یایاب
یاپچک
یامرغ خشک
یابیبه
یاجنسر
یاجیه
یامرد نخشک

والف دوم وضم شین معجمه و کاف اسم چوبکها ست یاوک بیا والف وفتح واو وضم کاف اسم رنگ بوتی ست یاونال بیا والف وفتح واو ونون والف ولام اسم جواریست

فصل یای تحتانی با بای موحده

یبار اسم مشک ست یبرو اسم اسرست یبروح بفتح یای تحتانی وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو

ودال مهمله وبعضی بتقدیم بای موحده بریای تحتانی گفته اند لفظ سریانی بمعنی ذی صورتین ست و بیونانی مندراغورس و لطیطس نیز نامند واسترنج واستریخ معرب

استرنگ فارسی ست آن اصل انسانی وجبیه در منفعت وشامل بیخ لفاح وثمر اقسام آنست وازمطلق آن مراد قسم جبلی آنست وچون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد

بشگافند دران شبیه بصورت انسان مشاهده میگردد لهذا آنرا مسمی باسم یبروح نموده اند و بیخ لفاح جبلی اندکی مشابهت بصورت انسان دارد بخلاف آنکه مشابهت

تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته اند یبروح الصنم بفتح صاد مهمله ونون وسکون میم یبروح در اصل اسم صنم ست ودر اصطلاح اطبا قرار یافته برای بیخ لفاح بری

وآنرا شاه بیرج معرب شاه بیرک فارسی ونیز بفارسی مردم گیاه و بیخ سنگ شکن و بیونانی یطیطس و بهندی لکهنا لکهنی و پترجتی نامند بالجمله یبروح الصنم بیخ لفاح

بری ست بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته باشند وآنرا مهره گیاه و سنگ شکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهورست که هر کسی که آنرا قلع نماید هلاک میگردد

لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی می بندند وآن سگ را می دوانند تا بحرکت آن بیخ کنده شود وچون منقلع گردد سگ هلاک شود

وگفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بعلیق ست که بترکی کن نامند و بقدر یک ذراع و برگ آن شبیه ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه

ببیعه ساله وگل آن سفید وگویند در شب می درخشد و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان رو بروی باهم و لیفهای اشعر شبیه بموی پوشیده بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که بعضا

مذکور ندارند دوام که سر این صورت را جدا کنند قوت آن تا شده ... سال باقی میماند و شیخ الرئیس نوشته که آن بیخ لفاح بری ست وآن بیخ هر لفاح بزرگ شبیه

بصورت آدمی ست فلهذا یبروح نامند زیرا که یبروح اسم صنم طبیعی ست یعنی نباتی که آن در صورت انسان ست اعم از آن که معنی این اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری

از اسما دلالت میکند بر معانی غیر موجوده ودران صورت یبروح موجود نشب ست اغبر شکننده بزرگ مثل قسط بزرگ و شارح گیلانی گفته که بعد از این در نسخه قدیمه قانون

این عبارت واقع ست وایضا بعضی مردم آنرا قطس و دیگران موقولون و بعضی از ایشان ورقیا یعنی آنکه بیخ آن مهیج سبب ست می نامند وآن یبروح ست پس

یبروح دو قسم ست یکی از آن معروف ست ... ورنگ آن مائل بسیاهی وآنرا ربداس گویند یعنی کاهو بهر آنکه برگ آن مشاکل ببرگ کاهو ست مگر آنکه باریکتر از آن ست

وگل آن زرد و با زهومت و بوی گران منبسط بر روی زمین و نزدیک ببرگ ثمر شبیه بسیب وزرد خوشبو ودران دانه شبیه بدانه امرود و بیخهای آن خوب بزرگ

دو یا سه عدد متصل بعض آن ببعض ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بالای آن پوست ستبر وآنرا ساق ست وقسم دوم موصوف بنر از لفاح و بعضی مردم آنرا موزیون

گویند برگ آن سفید املس بزرگ عریض شبیه ببرگ چقندر و لفاح آن دو چند لفاح قسم اول ورنگ آن شبیه برنگ زعفران خوشبو مع گرانی وآنرا راعیان می خورند

وایشان را از آن سبات عارض میشود و بیخ آن شبیه به بیخ ماده یعنی بصورت ماده انسان لیکن از آن اندکی دراز وآنرا ساق نیست وگاهی عصاره پوست تازه این

قسم برمی آرند باین طریق که آنرا کوفته زیر چیزی گران وزن میگذارند ودر آفتاب می نهند تا آنکه منعقد گردد یا ثخین شود و بعده در ظرف گلی برمی دارند وگاهی عصاره

برگ آن نیز مثل عصاره پوست آن می برآرند الا این در قوت ضعیف تر وگاهی پوست بیخ آنرا گرفته در رشته بسته می آویزند و در ظرفی برمی دارند و بعضی مردم

بیخ آنرا میگیرند و در شراب می پزند تا آنکه دو ثلث آن فانی گردد پس صاف کرده می نهند وگاهی دسته آن باین طور برمی آرند که در بیخ آن کاواکهای مستدیر میسازند و رطوبت

آنرا جمع میکنند و در هر مکانی دمعه آن در بیخ آن نمی باشد و تجربه برین دلالت میکند و بعضی مردم گمان کرده اند که از لفاح قسمی دیگرست که در مکان سایه دار میروید

برگ آن شبیه ببرگ لفاح سفید ست یعنی یبروح الا آنکه کوچکتر از برگ آنست و درازی عروق آن بقدر شبر ورنگ آن سفید وآن حوالی بیخ ست و بیخ نرم سفید طول

آن بزرگتر از یک شبر وآن بسطبری بر انگشت انتهی کلامه و شارح کازرونی نوشته که آن غریب ترین انواع نبات وظرفه ترین آنست ومشابه صورت انسان

وآن گویا که جوفی ست بر صورت آدمی بر موضع سر آن لیفه مثل موی سر آنست ودر حواشی عراقی ست که اصل لفظ یبروح سریانی ست ومعنی آن حطی ر ائحه گویا که

آن گفته است که ثمر آن مشموم غیر ماکول ست ولیکن اطبا گفته اند که بیخ لفاح بری یبروح الصنمی ست پس لفظ صنمی زیاده کرده اند بهر آنکه این بیخ ابتدا میکند از قریب سطح

زمین بیک عدد پس در عمق زمین بسلوک مینماید و دو شعبه میشود و بیخ در عمق زمین مع غلظ سلوک مسافت دیگر نموده باز در آخر آن دو شعبه میشود وگویا که اطبا تشبیه جملۀ این بیخ

یاهو
یاوتال
یبکر
یبرود
یبرنج
یبروح الصنم

ونشان این نوشته ... اسپ ... حیوان ... بی آنکه ... باوجود ... نیست ۱۱۲ شرح کازرونی

بجسم انسان نمود و او جزوی که متصل بسطح زمین ست مثل سر ست و هر دو شعبه اول قسم دو دست و بیخ غلیظ سالا آن مثل بدن آن و دو شعبه دیگر آن مانند دو پای آن و صاحب
جامع نوشته که اقسام یبروح بسیار ست و لهذا گفته اند که سراج القطرب سردار یبروحهای هفتگانه است و غیر صنمی آن بیخ لفاح ست و لفاح قریب الیت که در اسم لفاح
مسطور شد و گیلانی گوید که دیاسقوریدوس آنرا مندراغورس و انطیطس نامیده و بعربی لعبت و لفاح اکبر گویند و آن متنوع النبات ست قسم ماده آنرا گل سفید که عقب آن
ثمر بقدر زیتون بزرگ زرد خوشبو اندک میدهد گل آن در خریف مثل گلها و بجان ظاهر میشود برنگ کبود و در وسط آن اندک زردی و ثمر شبیه بغبیرا می آورد و انواع آن
مانند اقماع بادنجان و گویند که برگ قسم نر آن شبیه ببرگ سماق در رنگ و لفاح آن بزرگ مثل خیاره زرد و بیخ آن بسیار سفید و آنچه در مکانهای سایه دار و مقابر سبز میشود
گل و ثمر آن نمی باشد و این قوی ترین اقسام یبروح ست و جماعتی از مردم آنرا منقوش میسازند و طلع و یاسمن زبان و مانند آن میکنند و در آن صورت مرد و زن مشکل
میسازند و آنرا شکل موی از لیف نخل میگردانند و میگویند که این یبروح ست و گویند که چون بر یبروح بسیار سالها بگذرد بیخ آن همچنین میگردد و گویند که در مواضع مجاوره آن نواحی
شیراز قریب بحصار شهریار نوعی یبروح میباشد بیخ آن بقدر یک شبر و آنرا دست و پا بشکل انسان و سفید رنگ میبود و گویند که آنرا بسگ از زمین قلع میکنند بزعم آنکه
هر که آنرا قلع کند در ساعت بمیرد و کسی که جزوی از اجزای آن قلع کند و آن در زمین ثابت با بیخ خود باشد عضو مشابه آن از اعضای انسان قطع گردد و بهترین آن
فربه سنگین ست و طبع آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند و بقول شیخ و شراح قانون
سرد و خشک در سوم و در آن اندکی حرارت چنانچه بعضی گمان کرده اند که مثل حرارت کافور ست که موجب تسخین آن بسوی دماغ و تنبیه آن مقدم ... و ادویه بیخ آن
قوی البرد مجفف ست و پوست بیخ آن ضعیف و برگ آن خشک و تر استعمال کرده میشود و نفع میکند و در نفس لفاح رطوبت فضلیه ست و لفاح سرد در سوم و تر
و آن مخدر ست و عصاره آن قوی تر از دهن آنست و اگر اراده قطع عضو فاسد کسی یا داغ آن باشد سه ابولوسات یا نیم درم از آن در شراب بنوشانند که آن سکر
عظیم و سبات آرد بنحوی که الم آن عضو محسوس نگردد و گویند اگر با بیخ آن دندان قبل از طبخ دهند آنرا نرم گرداند و از خواص آنست که چون بیخ آن یک درم مثل آن
افتیمون و مثل آن موم بگیرند و همه را باسم انسانی که حب او باشد در آتش بسوزانند و آن انسان را یاد کنند در حب مائل آن بسرعت اقبال نماید و جمیع اجزای این شجر
را درین باب سر عظیم ست و گویند که چون یبروح را باسم شخصی قلع کنند و هنگام قطع عضوی از آن دور کنند همان عضو از آن شخص جدا شود و آنرا خواص بسیار ست ذکر
آن در طب لائق نیست و چون بیخ آن بشراب جوش دهند تا آنکه ثلث آن برود صاف کنند و از آن ابولوس بنوشند تسکین اوجاع نماید و مالیدن برگ آن تا
یک هفته بر برص بلا تغیر و تقریح و دفع کند و خصوصا اگر تازه آن یافته شود و شیر لفاح قلع نمش و کلف و بهق بالغ کند و اگر برگ آن بر برص چند روز بمالند ازاله آن
کند و از تخم آن روی شستن فربه و سرخ گرداند و ضماد بیخ آن با سویق جهت اوجاع مفاصل و سائر اوجاع مفرد نافع و استعمال آن بر اورام صلبه و دبیلات و خنازیر
نفع کند و چون برگ آن ضماد کنند اورام حاره چشم و اورام عارضه فروح را موافق بود و تحلیل اورام جاسیه نماید و چون بیخ آن باریک سوده با سرکه بر حمره نهند صحت بخشد
و بیخ و برگ هر دو باهم سوده با سرکه بدستور و آشامیدن آن مسبت منوم مسدر ست و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و حمول آن در مقعد و بوئیدن آن خصوصا
لفاح تازه نیز مسبت ست و این اثر در سفید برگ نیست که آنرا ساق نیست و گویند که آن قسم نر ست و اکثار از لفاح و بوئیدن آن مورث سکته ست خصوصا سفید
برگ آن و لفاح نافع سهر و صالح برای صاحبان مره صفرا ست و محمود ست برای ایشان بوئیدن آن نه خوردن آن و جمیع اجزای لفاح مسکن صداع حار متولد از خون
و صفرا ست و علاج سبات آن آنست که عسل و روغن جو نوشانند و قی کنانند و گاهی از آن جهت دفع سهر شراب میسازند و ازاله سهر میکنند باین طریق که پوست بیخ آن
سه من در یک سطر یطوس که از اکیال ست و با شد که بوزن نود و نه رطل بود شراب حلو انداخته بگذارند و سه قوالوسات از آن بنوشند و گاهی پوست آن در شراب
خوب طبخ میدهند تا شراب قوت آن اخذ کند پس صاف کرده استعمال میکنند برای آوردن سبات و مقدار زیاده تر و برای آوردن خواب کمتر و گاه شراب معمول از آن باین طور
میسازند که از پوست آن بر هر رطل سه مثقال اندازند و چون از این شراب کسی را که اراده قطع عضو او باشد بنوشانند بر مقدار دو نیم اوقیه زیاده نکنند و قومی از اطبا
صاحب آنرا یعنی شخصی را که این شراب نوشیده باشد در آب بسیار سرد نشانند تا آنکه افاقه کند و گمان میکنم که غرض درین جمیع حرارت و باطل ست و در نسخه قدیم قانون
معتمد علیه بعد ازین این عبارت واقع شده که آن مبلد حس ست و کسی را که محتاج بداغ یا جبر یا شگاف باشد نوشانیده میشود که چون آنرا بنوشد احساس الم نکند بهر آنکه

آنرا خدر و سبات عارض گردد و کسی که از بیخ قسم سوم آن یک مثقال بنوشد یا با سویق یا با نان یا در بعض طبیخ بخورد عقل و تمام اشود و سبات افتد و رساعت برین حال
سه یا چهار ساعت مکث نماید و احساس و تعقل چیزی نکند و گاهی از پوست آن شراب میسازند باین نحو که از آن سه من بگیرند و بران مکیال از شراب شیرین اندازند
و از آن سه تو الوسات شخصی را بنوشانند که آنرا خدر و رت قطع عضوی باشد و کسی که بوی آن ببوید آنرا سبات عارض گردد و همچنین از عصاره آن عارض شود و انتهی
و گویند که سه عدد تخم لفاح آن سکر صالح با تفریح آورد خصوصا با شکر و اندک بادیان و ادخال دمعه آن در اد دیه چشم مسکن درد مفرط است و همچنین ضماد برگ آن و بگیرند
از دمعه آن یک اوقیه و این مقدار بسیار است و در نسخه قدیمه قانون هم نیست و با ماء القراطن بیاشامند که قی مره صفرا و بلغم مثل خربق آورد و چون بیخ آن بقدر
شش قیراط با ماء العسل بدهند تنقیه بلغم و مره آورد و حمول نصف ابولوس از دمعه آن ادرار حیض و اخراج جنین نماید و شرب تخم لفاح منقی رحم ست و اگر با گوگرد آتش
نارسیده آمیخته زن حمول نماید قطع سیلان خون کند و شیر لفاح مسهل بلغم و مره است و چون طفلی بغلطی لفاح را بخورد آنرا قی و اسهال افتد و گاه هلاک گردد و نهادن
آن با عسل و زیت بر گزیدگی هوام نافع و گویند که آن و خصوصا قسم اخیر آن که شبیه بقسم سفید برگ ست مگر برگ آن کوچک ست با دزهر عنب الثعلب قتال ست و گویند
که دران سمیت ست خصوصا قسم سفید برگ قاتل ست چون اکثار از آن نمایند و گویند که دو درم انسان قاتل ست و لهذا احتراز از اکثار شرب آن بلکه از بوئیدن
واجب و شارب آنرا اعراض اختناق و سرخی رخسار و جحوظ چشم و انتفاخ چهره مثل سکران عارض شود و علاج آن قی کردن بروغن گاو و آب گرم و عسل و نیز
باب افسنتین مطبوخ در آب و عسل و خوردن فلفل و بوئیدن جندبیدستر وقت بیهوشی بهوش آرد و کسی که مقدار قاتل آنرا بخورد سداب و خردل آنرا استفاده دهد و گویند
که علاج کسی که اکثار آن نماید بقی از آب گرم و عسل و شبت و خوردن مصطگی و نمک و صعتر و مرو نوشیدن شیر تازه باید کرد و بدل آن دو وزن آن بزر البنج یا لفاح فارسی
شارح کازرونی نوشته که فوائد کثیر آن در سراج القطرب ذکر کرده ام و صاحب منهج گفته که بیروح از داخل و خارج استعمال کرده میشود و مضر بروح نفسانی ست مصلح آن عسل
و دارچینی ست و بعضی نوشته اند که پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان ست و بالعکس
یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان ست و عصاره آن باعث سبات و بی حسی عضو ست و خورانیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و تعلیق آن جهت صرع نافع و آشامیدن بیخ آن با [illegible] جهت نقصان مفید و چون نارسیده آنرا با روغن گل سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط
حمل محفوظ ماند و آشامیدن آن مقل جهت بواسیر و باکاسنی جهت حرقة البول نافع و آشامیدن جغرات در صورت کثرت اسهال از شرب آن مصلح آنست
مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست و اصلاح آن امتزاج آن با نشاسته و روغن بادام شیرین
و روغن بنفشه است و نیز گل سرخ سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج ست و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث
تهیج چهره و درد جگر و فساد معده و اعراض ردیه دیگر و پاشیدن بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه و آشامیدن آن جهت داء الفیل نافع و گفته اند از خواص آن ست
که چون عضوی از اعضای بیخ آن و ثمر آن را با اندک روغن بان و روغن زیتون یا روغن بید باریک بسایند و پیشانی و چشم و روی را بدان چرب کنند و نزدیک
ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که باشد روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی را از آن شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا در گردن آویزند از همه آفات
و غرق و حرق و صاعقه و دزدان و راه زنان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در ابتدای ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور
آن جهت رفع فساد عقل و جنون و دفع شیاطین و جن و انس موذی موثر و چون یک عدد گل ناشگفته آنرا در پارچه کتان بر رشته ابریشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل
مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد و افعال و خواص این بقول هندیان در اسم لچهمنا گذشت یبروح السوفار یبروح الصنم ست یبروح با دنجان ست

فصل یای تحتانی با تای فوقانی

یتکیا بضم اول و سکون تای فوقانی و کسر کاف و سکون یای تحتانی ثانی و فتح تای هندی و الف بطعم تیز و تلخ و سبک
و خشک و افزاینده اشتهای طعام و صفرا انگیز و مضعف بصر و مقلل منی و دافع فساد خون و باد و بلغم و گویند بربری نیز از اسامی مشهور اوست یتنالگی بفتح اول و سکون
تای فوقانی و فتح نون و الف و سکون لام و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی دوم اسم گاو زبان ست یتوع بفتح یای تحتانی و ضم فوقانی و سکون واو و عین مهمله اسم عربی
هر نباتی ست که دران شیر حار مسهل مقطع محرق باشد و دران سمیت بود مثل سقمونیا و انواع آن بسیار ست و بقول شیخ مشهور از آن هفت نبات ست عشر و شبرم و لاعیه

یبروح السوفار
مردم گیاه
بیکلی
یتنالگی
یتوع

و عرطنیثا و ماهودانه و مازریون و بیطافلیون و این دو او راق خمسه است و همه سمی قتال از راه اکثر اعراض آنها و شیر آنها است و نیز یافته میشوند بعض اقسام یتوعات
خارج ازین هفت نبات مشهوره مثل قسمی از آذان الفار و قسمی از لبلاب و غرنح بری یعنی خرفه صحرائی و غیر اینها و شیر یتوع علی الاطلاق شیر لاغیه است و میتوانند که آن
از سالم ترین یتوعات باشد بسبب قلت ضرر آن و مسمی تریاق الفزاری و بوسخی باشد و ایضا گفته اند که یتوع هفت است حاد ترین جمله یتوعی است که آنرا نر گویند و اسم آن
در یونانی خاراقیاس است و بعد آن باقی همه ماده است و قوی ترین اینها شبیه با آس است و آنرا بیونانی موریطلس نامند یعنی آن شبیه با آس است پس صخری که در زمین
سخت کوهستانی پیدا شود پس یتوع شبیه به حصیر و معروف بعریض الورق پس آنکه بیخ آن شبیه به خیار است و آنرا قور ماساس نامند و معنی آن شبیه بسرو است و آنرا سروی
گویند پس برسن بناتی و در بعض نسخ ساحلی است و آنرا الموسقر نیوس نامند که مسمی بحری است زیرا که قریب آن میرویند و قومی دیگر گفته که قوی ترین یتوع نر مذکور است که
شاخهای آن دراز تر از ذراع مائل بسرخی و مملو از شیر و شبیه بشاخهای زیتون و کذا برگ آن و لیکن دراز تر از آن و باریک تر و بیخ آن خشبی غلیظ و باطراف شاخهای
آن هر پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها و سرها که ثمر آن است و مائل بتقعیر شبیه بقسمی از اذخر و منبت آن زمین خشن و کوهستان و اما ماده آن
آنست که شبیه با آس است و آنرا اجوزی نامند نبات آن مثل نبات آذان الفار و اما آن بزرگتر و قوی تر و سفید تر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از آن بزرگتر و بدبو
و سر برگها تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و یک سال ثمر میدهد و در یک سال نمیدهد و این ثمر سوزنده زبان و شبیه بجوز و این کمتر است از اول در تنقیه
است و منبت آن نیز مثل منبت نر و اما صخری که آنرا اختناقی نیز گویند شاخهای آن بقدر چند شبر مائل بسرخی و منتصب و هر پنج یا شش عدد و بران برگ کوچک باریک اند
دراز شبیه ببرگ کتان و ثمر آن مثل کرسنه در سرهای منابت و مدور و گل آن سفید و تمام نبات آن مملو از شیر و گفته اند که یتوعی دیگر است که آنرا شمس نامند یعنی دائر
با شمس برگ آن مانند برگ خرفه اما بسیار باریک و شدید تر در تدویر و از بیخ آن شاخهای سرخ مملو بشیر چهار یا پنج عدد بقدر یک شبر روئیده و چتر آن مثل چتر شبت
و در آن ثمر آن و تخم آن شبیه بزیره و منبت آن خرابها و حوالی بلدان در اکثر و اما سروی پس شاخ آن بقدر یک شبر و بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ سرو و صنوبر
لیکن باریکتر و رطب تر و اما صخری که آنرا شجری نامند برگ آن مثل برگ آس کوچک و مانند برگ یتوع نر و آن رطب الاعالی و کثیر الحجم و یتوعی دیگر است بیخ آن
شبیه بخیار و شیر آن و برگ آن جمله مسهل مائیت و بعد ازین در نسخه قدیمه قانون معتمد علیه این عبارت واقع است و گفته اند که یتوعی دیگر است که در صحرا و سنگریزها میروید
شاخهای آن محیط از هر جانب برگ آن بسیار و پیچیده و سرخ و شبیه ببرگ آس و باریکتر و ثمر آن مانند ثمر پسته و این قسم نیز در عمل مثل همان است که ذکر کردیم و یتوعی
دیگر عریض الورق شبیه ببرگ قلوموس میباشد و بیخ و شیر و برگ آن مسهل کیموس مائی و بعضی مردم گمان میکنند که نبات فیلوسانوع یتوعی است که بیونانی قوریاساس
نامند و لهذا از اقسام آن میشمارند و ساق آن بدرازی یک ذراع یا زیاده مربع با گرهای بسیار و بران برگ کوچک باریک و نیز اطراف شبیه ببرگ سروی و گل آن
کوچک کبود و تخم آن عریض شبیه بعدس و بیخ سفید مملو از شیر و در بعض مواضع این نبات بغایت بزرگ میشود و چون بیخ آن بقدر یک مثقال بگیرند و با ماء العسل
بخورند اسهال شکم آورد و همچنین ثمر آن و سزاوار است که برگ آن زیاده از سه مثقال تناول نکنند و همچنین ماهو دانه را بعض مردم از یتوعات شمار میکنند و آن را
ساق اجوف بقدر ذراع و در غلظ بقدر انگشت و در طرف ساق شعب و برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب و آنچه بر ساق است مستطیل شبیه ببرگ
بادام الا عریض تر از آن و در ملاست شدید تر و اما برگهائی که بر شعبهای آنست کوچکتر از برگ ساق است و شبیه ببرگ زراوند و برگ لبلاب و آنرا قبها بر اطراف شعبها
و ستبر مثل و از آن کبر و در جوف آن سه تخم از هم جدا و بزرگتر از دانه کرسنه و چون مقشر کنند داخل آن سفید شیرین الطعم باشد و بیخ آن باریک سفید که در طب بدان احتیاجی
نیست و این نبات تمام مملو از شیر مثل شیر یتوعات است و این همه که ذکر کردیم حکیم فاضل دیسقوریدوس بآن شهادت میدهد انتهی بالجمله اقسام یتوع بسیار است و همه آن
ردی مفسد رنگ و بدن پس اگر از آن چیزی بر بدن افتد آنرا بسوزاند یا آبله افگند یا قرحه کند و قوی ترین اجزای آن شیر است پس تخم پس گل پس بیخ پس برگ
و این حکم کلی نیست بلکه بعض آن قوی تر از بعض است و آنچه از یتوعات باسمی مخصوص مشهور اند بجای خود ها مذکور شده اند و در اینجا ذکر خواص کلیه آن مسطور می شود
چنانچه طبع مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سوم و ضعیف آنها را در دوم و باقوت سمیه و در قانون و شرح آنست که شیر آن گرم و خشک
در چهارم و غیر شیر از اجزای آن در دوم تا سوم و گویند که همه آنها گرم و خشک در چهارم و آن مهلک بغایت قاتل و جالینوس گفته که جمیع انواع یتوع حار حریف ردی

مخالف بدن انسان ست و گویند که حرارت و حراقت آن قریب بسقمونیاست و آن مفرح و فتال قرابن خواص آنست که چون در حوض اندازند ماهیان تمام بالای آب آیند و لطوخ آن قالع توث و ثآلیل متعلقه و منکوسه که مسمی بدبیب النمل ست و آنچه آنرا افرو خودس گویند و خیلان و گوشت زائد در جانب ناخنها مسمی سرفس و قوباست و شیر آن محرق شعر ست چون بدان لطوخ سازند خصوصا در آفتاب و موئی که بعد از ان بروید ضعیف باشد و چون تکرار آن نمایند موی نروید البته و گاه با زیت برای کسر غائله آن می آمیزند و جهت ستردن موی استعمال میکنند و گاه برگ آن چون خشک بسایند مثل شیر فعل کند لیکن بضعف و طلای بیخ تیوع با سرکه سوده محلل صلابت عارض حوالی نواصیر ست و قلع قوبا نماید و اصلاح قروح متعفنه و متاکله کند چون با قیروطی آمیزند و نفع بجرب سوداوی و جرب فارسی و اکله و جذب ورم خبیثه مسمی بغانغرایا نماید و آن نافع سائر اوجاع خصوصا وجع مفاصل و عرق النساء و سرین و کمر و سدد ریاح ست و اکتحال شیر آن قالع ظفره ست لیکن میباید که از استعمال آن بر چشم حذر نمایند زیرا که آن گاهی بسرعت در ان قرحه پیدا کند و ازاله بصر نماید و چون شیر آن بر دندان متاکله چکانند تفتت و قلع آن بسهولت نماید و گاهی با قطران جمع میکنند تا قوی تر گردد و بهتر آنست که دندان صحیح را بموم بپوشند بعد از ان شیر بچکانند و چون بیخ آنرا در سرکه جوشانیده بدان مضمضه نمایند تسکین درد دندان نماید خصوصا متاکل آنرا و آن مفتح سدد ریاحی ست و از شیر و بیخ و برگ آن جمله مسهل خلط مائی ست و گاهی مسهل بلغم و اخلاط غلیظه کند و گاهی اسهال های اصفر نماید و چون از ان شش قیراط بخورند هیجان قی و اسهال بافراط کند نزد بعضی بر چهار یا پنج قطره زیاده نکنند و بسویق سرشته بزودی از حلق فرو برند تا بزبان نچسپد و شیخ گفته که آن قلع بواسیر و اسهال بلغم و مائیت کند و اگر از شیر آن دو سه قطره در انجیر چکانیده و خشک نمایند و بخورند اسهال کافی نماید و همچنین در بست و نان و بعضی آنرا با آرد کرسنه معجون ساخته استعمال میکنند و چون تنها آنرا خورند پس اولی آنست که آنرا در قیروطی یا در موم و عسل بگیرند تا در دهن و حلق قرحه نکند و چون از ان بقدر دو ابولوس با سرکه ممزوج با آب بخورند اسهال بلغم و مره صفرا نماید و اگر با ماء العسل بخورند اسهال و قی آورد و همچنین بیخ آن سوده بقدر درهمی با شراب آذرمانی و گاهی درین باب شاخهای تیوع رطب گرفته بر سفال اندک بریان میکنند تا آنکه خشک گردد پس سائیده بقدر دو کرم با بست و یک اوقیه آب حب ساخته از حلق فرو می برند مگر این ضعیف از شیر ست و شاخهای خشک آن بسیار ضعیف و قسمی که آنرا اکرفیون نامند چون بگیرند شاخهای آن و در سایه خشک نموده از پوست آن بقدر نه کرم در شراب کهنه یک شبانه روز بخیسانند پس صاف کرده نیم گرم بنوشند اسهال بغیر اذیت آورد و مقدار شربت از شیر آن با مصلح آن از یک دانگ تا چهار دانگ ست و گویند که جمیع انواع آن چون در عروج آن بغیر اصلاح استعمال کنند هلاک کند بفساد مزاج بدن و درد جگر و معده و قلت هضم و آن مضر جمیع احشاست و سحج کننده امعا و مقرح معده و اصلاح آن با آمیختن نشاسته و لت کردن بروغن بادام شیرین و روغن بنفشه ست و گاهی بدان گل سرخ سوده و رب السوس و صبر و تربد و هلیله و افسنتین و غافث یا عصاره آن و نمک هندی و زعفران و بسفایج می آمیزند و گویند مصلح آن مصلح سفیداب ست و مصلح آن در جراحات روغن گل ست و بقول شیخ بدل آن در استفراغ مائیت و بلغم و سودا سه وزن آن ایرسا و دو ثلث وزن آن سکبینج و گویند نصف وزن آن سکبینج و نصف مثل آن ایرسا مفردا و مجموعا و گویند دو وزن آن سکبینج و مصلح افراط عمل آن دوغ سرد کرده ست و گویند که آن با قوت سمیه و مقرح و مسهل قوی در همه امزجه ست و از غایت شدت مورث اسهال خون و قرحه امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی ست و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز نکرده اند و عند الضرورت از سه قطره با مصلحات مذکوره بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعا و بلد انا عضا بوزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج و بقول صاحب منهج تیوع از خارج استعمال کرده میشود و قرح میکند انچه از بدن مماس میگردد و مصلح آن سفیداب و روغن گل بدل آن دو چندان آن سکبینج

فصل یای تحتانی با جیم و حای مهمله

یچهاواس بفتح اول و جیم فارسی مشدد و خفای ها و الف و فتح واو و الف دوم و سین مهمله اسم درخت بر ست یچهادهوپا بفتح اول و جیم فارسی و ها و الف و ضم دال مهمله و خفای های دوم و فتح بای فارسی و الف اسم لوبان ست و بعضی اسم رال نوشته اند یحفیض بجای مهمله بعد یای تحتانی اسم نوعی از کرفس بزرگ بستانی ست و آنرا مشرفی گویند و گفته اند که آن فطراسالیون ست یحمور اسم گورخر ست و نزد اطبا نوعی از اشتر ست یحور بجه حبار است

فصل یای تحتانی با خای معجمه و دال مهمله و ذال معجمه

یخ بفتح اول و سکون خای معجمه اسم فارسی ست بعربی جمد و بترکی بوز و بفارسی کاشه و بهندی پالا گویند و آن آب منجمد از سردی ست و در مزاج و افعال مانند برف ست و از ان لطیف تر و مختلف میباشد حال آنکه باختلاف آبی که از ان منجمد شده باشد یعنی خوبی و بدی آن آبی که از ان منجمد میگردد در بر میگردد و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد و گویند که جهت هیضه و تبهای صفراوی و محرق بغایت نافع و مضر اورام باطنی

پچهاواس
پچهادهوپا
یحفیض
یحمور [illegible]
یخ [illegible]

واعصابست و باقی خواص آن در برت مطالعه نمایند **یدالله** عبارت از خون بزچهار ساله است که در اول پاییز گرفته باشند و در برگفته شد **یداڑکو** بفتح
اول و سکون دال مهمله و فتح الف و سکون رای هندی و ضم کاف فارسی و سکون واو اسم رشتبنک ست **یدّل** بضم یای تحتانی و فتح دال مهمله مشدده
و سکون لام و باضافه یای تحتانی ثانی یعنی یدّلی نیز عبارت ست از شاخهای میانه کاواک که خوشه بران باشند سرد ست و دافع صفرا و بلغم و مصلح ذائقه بود
یدو بفتح اول و ضم دال مهمله مشدده و سکون واو اسم گاو ست **یدزره** بفتح اول اسم اندلسی قسوس ست **یذقه** بفتح اول و سکون ذال معجمه بلغت یونانی نبات
نوع صغیر خاما قطی ست و بقول صاحب مخزن اسم درخت بل ست **فصل یای تحتانی با رای مهمله** **یرابیع** بفتح اول اسم هلیون ست **یراع** قصب صینی
نی ست **یراعا** بفتح یای تحتانی و رای مهمله و الف و فتح عین مهمله و الف طائری ست برابر گنجشک نیلگون و در گردن او طوق زرین و منقار او سرخ و بسیار خوش
شکل و چون بشب پرواز کند زیر دو بالش مانند چراغ روشنی ظاهر شود و بروز نه گویند که بفالج و لقوه سریع التاثیر ست و طلای خون او منعظ بشدت و هرکه او را
در خانه خود دارد خانه آباد گردد **یرّاکیشی** بفتح یای تحتانی و رای مهمله مشدده و فتح همزه و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی دوم و کسر شین معجمه و سکون یای
تحتانی مجهول اسم ریواس سرخ ست **یربوزه** اسم فارسی ست معرب آن یربوزج و آن بقلهٔ یمانی ست **یربوع** بفتح یای تحتانی و سکون رای مهمله و ضم بای
موحده و سکون واو و عین مهمله اسم عربی ست و قرنب تیز و بفارسی گوشت پشت و موش دشتی و گویند که آنرا عرس و ذوالرمح نامند و صاحب مخزن گفته
که بهندی گهونس نامند و چنین نیست بلکه آن حیوانی ست شبیه بموش الادم آن دراز تر و دست آن کوتاه و گویند که آن حیوانی دراز پا یا کوتاه دست هست
و دم آن مثل دم گربه و آنرا بلند میکند و رنگ آن مانند رنگ غزال و این حیوان خانهٔ خود در باطن زمین میسازد و چند دروازه آن در آن میدارد تا هوا
بسوی آن از آن برسد و در صحراها میباشد گرم و خشک در سوم و بقول گیلانی و غیره هم گرم و تر و چون خون آن برجای شعر زائد پلک بعد کندن آنها طلا کنند
باز نروید و خاکستر آن نافع جهت سردی و درد کمر چون باب نخود بجوشانند و گوشت آن کثیر الغذا ملین شکم و بغایت محرک باه و نافع تقطیر البول و گویند که
آشامیدن آن جهت اکثر امراض باردهٔ اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و پشت و ادرار بول و اخراج سنگ گرده و مثانه و مشایخ را نافع
و محرق خون و گرم مزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه ترش و ترشیهاست **یرّتامر** بفتح یا و رای مهمله مشدده و فتح تای فوقانی و الف و کسر میم و فتح رای مهمله
دوم و الف اسم کنول سرخ ست **یرّراجنا** بفتح یای تحتانی و رای مهمله مشدده و فتح رای مهملهٔ دوم و الف و سکون جیم و فتح نون و الف اسم شالی سرخ ست **یرقا**
اسم کرمی ست که در کشت زراعت پیدا میشود و نبات آنرا میخورد و آنرا منفعتی در طب نیست **یرقان** بضم اول جرادستلون ست و بفتح اول و ثانی اسم طائری فی لون
است که در شدت گرما میان قبور و خرابه ظاهر شود و نیز اسم مرض معروف ست **یرگروندا** بفتح یای تحتانی و رای مهمله مشدده و ضم کاف فارسی و سکون رای مهملهٔ
دوم و کسر واو و سکون نون و فتح دال مهمله و الف اسم گهونگچی سرخ ست **یرلدگو** بیا و رای مهمله مشدده و ضم لام و سکون دال مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو
اسم لودهٔ سرخ ست **یرمع** بروزن طمع سنگ سفید براق **یرمه** عشبة النار ست **یرنا** اسم عربی حناست **یریبدی** بفتح یای تحتانی و کسر رای مهمله مشدده
و سکون یای تحتانی دوم و ضم بای موحده و کسر دال مهمله مشدده و سکون یای تحتانی سوم اسم قسمی از بدی کوره است **فصل یای تحتانی با سین**
مهمله و معجمه **یسف** بفتح اول و سکون سین مهمله و فا اسم نمس ست **یسمین** اسم یاسمین ست **یشب** بفتح یای تحتانی و شین معجمه و بای موحده
اسم معرب از یشم فارسی ست و نیز بفارسی سنگ یشم نامند و بعربی ابوقلمون و حجر الیشف بفا در آخر عوض بای موحده و حجر البشف بیای موحده در اول
عوض یای تحتانی نیز گویند و آن سنگی ست بسیار سخت و انواع ست که از چین از نهری که در انجاست می آورند و بالوان بسیار میباشد سفید و ازرق
و اخضر و احمر زیتونی و بعضی از آن دخانی رنگ آن برنگ دخان و در بعضے عروق سفید و رنگ بعضی شبیه بحجة الخضراء و آن را بیونانی مالاینون نامند
و گویند که آن در هیچ ست و بعضے آنرا یاقوت حبشی و اهل مشرق بوقلمون نامند و بعضے گمان کرده اند که آن حجر لبسد ست و گیلانی گوید که آن اقسام ست
اول زیتی و آن سبز ست و در آن تشنیف اندک و بعضے کمتر از ین و مائل بزرقت و کثافت و از آن قسمی مائل بسفیدی صاف و تشنیف دسمے
بیاس ست و گویند که آن نوعی از زبرجد ست و بهترین انواع آن سبز ست و گویند بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی

پس سفید ست که آنرا کافوری گویند بلکه آنچه صاف تر و سخت تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل ست طبع آن بقول شیخ سرد در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در آخر دوم آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان و ضعف معده و درد آن عجیب الفعل حتی که تعلیق آن جهت سیلان خون و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و باشترین بعض جهت سنگ گرده و مثانه نافع مقدار شربت آن یک دانگ و آنرا خواص عجیبه است چنانچه جالینوس شهادت آن داده که تعلیق آن در گردن جهت خناق و نفث الدم بر دل جهت خفقان و طپش آن و برمری و معده جهت تقویت آن و امراض آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت دفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه بالخاصیت مؤثر و گویند کلان نافع تشنگی ست چون آنرا در دهان بگیرند و بقول گیلانی قاطع نفث الدم و تعلیق آن محاذی مری و معده و قلب خصوصاً زیتی نافع و باید که بران صورت انسان نقش کنند بزمانی که قمر در برج آتشی باشد پس تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع **یشٹ پتر** بفتح یای تحتانی و سکون شین معجمه و تای فوقانی هندی و ضم بای فارسی و سکون تای فوقانی و رای مهمله یعنی فرزند چوب ست چه یشٹ بزبان سنسکرت چوب را نامند و پتر فرزند را بالجمله دانهای مدور ست که از چوب درخت کلان در کوه نگرکوٹ بطور ثمر گول بهم رسد و هنود دانهای آن تسبیح سازند و در غرائم دین خود که برای تولد فرزند خود ها میخوانند بکار برند گران ست و مسمن بدن و مجبل و دافع فساد باد و بلغم و شاید که این اندراج باشد **یشٹیا نونهان** بفتح یای تحتانی و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی هندی و فتح یای تحتانی دوم والف و خفای نون و واو و نون دوم و فتح ها والف و خفای نون و **یشٹیمدهوک** بیای تحتانی و شین معجمه و تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی دوم و فتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و کاف هر دو اسم ملٹھی ست **یشورسطس** جلوب ست **فصل یای تحتانی با عین مهمله** **یعسوب** بفتح اول اسم طائر ست که آنرا دو بازوست که گاهی بند نکنند و بر سر چوب نشینند و نیز اسم رئیس مگس عسل ست و آنرا بعربی سید النحل و ملک النحل گویند و بفارسی امیر زنبوران نامند **یعصید** بفتح اول نباتی ست که آنرا بیونانی خندریلی گویند و آن قسمی از کاسنی دشتی زرد گل ست **یعفور** بچه بقر وحشی ست و گویند ظبی **یعقوب** بفتح اول اسم کبک نر ست **یعمله** نا قه نجیبه مطبوعه جمع آن یعملات **یعمور** بفتح اول بزغاله و بره و گویند که آن نوعی از شجر ست **یعیر** بفتح اول و کسر عین مهمله جدی ست **فصل یای تحتانی با غین معجمه وقاف و کاف** **یغیصا** اسم سریانی ریباس ست **یغنج** بفتح اول و سکون غین معجمه بزاق ست **یفتخ** بفتح اول و سکون فای معجمه و فتح تای فوقانی و سکون خای معجمه اسم ماری که در راه بهار رود و قلیل السمیة باشد **یقاظ** بفتح اول و قاف و الف و ظای معجمه تخم فرنجمشک ست و گویند که آن قسمی از حبق ست **یقطین** بفتح یا و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای تحتانی و نون بلغت عربی اسم جنس هر نباتی ست که بر ساق قائم نشود و بر زمین مفروش باشد و یا بجا در خود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و در عرف اهل عراق و عوام ایشان از مطلق آن مراد کدو داشته اند **یگتانونهان** بفتح یای تحتانی و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و الف و نون و واو و نون دوم و ها و الف و نون سوم اسم قسمی از داسنا ست **یگم پتر** بضم یای تحتانی و سکون کاف فارسی و میم و فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و رای مهمله و **یگما پتر** بفتح میم و الف و فتح بای مهمله و الف یعنی آنکه دو دو برگ بهم پیوسته میباشد بطعم ترش و قابض و تیز و گرم و دافع فساد باد و بلغم و ساقع امراض گلو چون خناق و خنازیر و مانند آن و ترش قابض و گران و دافع فساد بلغم بود و صاحب تذکرة الهند اسم ایزاکل پنا نوشته و آن مسطور شد **یگما پهلا** بیا و کاف فارسی و میم و الف بفتح بای فارسی و خفای ها و لام و الف اسم اترن ست **یگم کنٹکا** بضم یا و سکون کاف فارسی و میم و فتح کاف فارسی ثانی و سکون نون و تای هندی و کاف ثالث بالالف یعنی دو چار بهم پیوسته قسمی از بیرباغی ست بطعم تلخ سرد و خشک و دافع صفرا و بلغم و اکثر اقسام بیرچون کرکند و ستکول وغیره خواص آنها بموضع خود گذشت **یگوتسچا** بیای تحتانی و کاف فارسی و میم و ضم واو و خفای نون و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و الف اسم بانگه ست **یکناس** اسم بنفشه ست **یکیانکل** بفتح یای تحتانی و کسر کاف فارسی مشدد و خفای یای تحتانی دوم والف و نون و فتح کاف فارسی دوم و ضم کاف اسم دماست **یکیان یوکیا** بفتح یای تحتانی و کسر کاف فارسی مشدد و خفای یای تحتانی والف و نون و ضم یای تحتانی سوم و سکون واو مجهول و سکون کاف فارسی دوم و فتح یای تحتانی چهارم والف اسم درخت گور ست **فصل یای تحتانی با لام و میم** **یلفو** اسم ترکی طرفاست که بفارسی گز نامند **یلکا** اسم چوها ست **یلکاچوری** بفتح یای تحتانی و سکون لام و فتح کاف والف و فتح جیم فارسی و کسر واو مشدد و سکون یای تحتانی اسم موسا کنی ست **یلکامن** قسمی ست از شبت که بانجرا اشتهار دارد برگش دراز و نهالش نمی میباشد **یلکانکرا** بفتح تحتانی و سکون لام و فتح کاف والف و فتح نون و کسر کاف مشدد و فتح رای مهمله والف

بیشتر
بیشتیانونهان
بیشتیمدهوک
بیشورسطس
یعسوب
یعصید
یعفور
یعقوب
یعمله
یعمور
یعیر
یغیصا
یغنج
یفتخ
یقاظ
یقطین
یگتانونهان
یگم پتر
یگما پهلا
یگم کنٹکا
یگوتسچا
یکناس
یکیانکل
یکیان یوکیا
یلفو
یلکا
یلکاچوری
یلکامن
یلکانکرا

اسم دال کنگنی یلم اسم فارسی غری اشنک ست یلماسندهی بفتح یای تحتانی و سکون لام و فتح میم و الف و فتح سین مهمله و خفای نون و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای
تحتانی اسم گهاو کاری ست یلمح بفتح اول گویند بیخ بحذف لام اسم بزاده سفید ست یلنجوج بفتح یا و لام و سکون نون و ضم جیم اول و سکون و جیم ثانی و نیز یلنجوج اسم
عربی عود هندی ست که عود البخور نیز گویند یکنکتای گدهه بفتح یای تحتانی و لام و خفای نون و فتح کاف و تای فوقانی هندی و الف و سکون یای تحتانی دوم و کاف
فارسی و دال هندی و هاء نجی ست گرد مانند فوفل و سفید و نبات او بیل دار و برگش ضخیم و سبز مولنج و مانند آبگینه شکسته میشود و بیخ او بسیار لزج چون بوقت یک پاس
روز برآمده از زمین برآورده بوقت دو گهری روز باقی مانده همراه قند بقدر یک خرجه آنرا تخته بخورند بسیار قوت باه و انجماد منی میکند و تمام شب لذت جماع می بخشد
یلوه اسم ترکی سلوی ست یاتو و نکیش اسم سوم ست و اطبای انگریزی هر دو را اسم استعمال آن میکنند یلی کوره بکسر یای تحتانی و لام مشدد و یای تحتانی دوم قسمی
از سبزیهاست در آب جوش داده فشرده آب او دور کرده با معالج و روغن پخته نانخورش ساختن و خوردن سوزش و گرانی و امراض دور کند یمام بقول گیلانی
اسم کبوتر صحرائی ست و شفنین را نیز گویند یمامه بلغت عمان بشیه نیز گویند اسم کبوتر خانگی ست و گیلانی نوشته که یمام غالبا اسم طائر معلوم ست و آن بعربی شفنین ست
و دیاسقوریدوس از آن غفلت کرده و آن از طیور صحرا است و گاه پرورش میمایند و آن بسیار کوچک تر از کبوتر ست در صورت و رنگ شبیه بفاخته نه در آواز آن
و در بلاد ما اشباه نا بسیار است و ابن سمجون گفته که یمام حمام بری ست و یمامه مثل حمامه ست مگر آنکه بالای دم آن سفیدی نیست و ازین فرق میان هر دو کرده می شود
و زیر دم حمامه قریب پشت مائل بسفیدی بود و همچنین حمام شهرها زیر دم حمامه سفیدی نباشد و یمامه تیره رنگ میان کوتاه و دراز جمیع سوآن گرم ست قلیل الغذا
جید الکیموس و آن از نافع ترین همه طیور ست و نیکو ترجیحت مشایخ بعد از کبوتر بچه و آنرا قوت عجیب در آوردن خون بر علیل و تقویت ناقهین ست خاصیت آن
تقویت ماسکه ست یمپلی بفتح یای تحتانی و سکون میم و فتح بای فارسی و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم سرپهوکه ست یمسو بلغت اکسیه یان شوره است یملاتیر کهها
بفتح یای تحتانی و سکون میم و فتح لام و الف و فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله و کاف و ها و الف اسم اپلا و کچنال ست یملیک اسم ترکی لحیة التیس ست
یمو اسم بهوئین نیب ست یمورطه اسم ترکی بیضه مرغ ست یمونا و یمینا مصاف ست یمیشان اسم ترکی زعرور ست فصل یای تحتانی با نون
ینبطور بفتح اول و سکون نون و فتح بای موحده و ضم طای مهمله و سکون واو و رای مهمله فربیون ست و بقول صاحب مخزن مهمله و گیلانی نوشته که آنرا بیونانی بنطراسا
نامند و دیاسقوریدوس آنرا ینبطور نامیده و مسمی بفربیون ست و قومی گمان کرده که آن یتوع ست و از اقسام آن شمرده اند و آنرا ساق ست طول آن زیاده تر از یک ذراع
با گرههای بسیار و بران برگ کوچک باریک تند اطراف شبیه ببرگ صنوبر که ثمر آن فضم قریش ست و گل آن کوچک برنگ کبود و ثمر آن عریض شبیه بعدس و گاه آنرا
با آرد جو آمیخته حب میسازند بیخ آنرا چون بقدر یک درم با ماء العسل بخورند اسهال شکم آورد و اما ثمر آن چون بخورند نیز اسهال آورد و برگ آن چون سه ابولوسات خورند مسهل
نماید ینبوت بفتح یا و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و تای فوقانی بقول شیخ خرنوب نبطی ست و بقول شارح کازرونی بلکه شوک ست ثمر آن خرنوب نبطی
است شیخ میفرماید سردی و گرمی آن اندک ست یعنی معتدل میان هر دو و آن خشک در دوم ست قوت آن مقی بالاذع ست و ملح خلفه و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه
موجب قتل و طرد کیکان و گیلانی گوید که دیاسقوریدوس آنرا ذکر نکرده و آن درخت بزرگ مثل درخت سیب ست و برگ آن کوچک تر از ان و ثمر آن کوچک تر از زعرور
میله شدید الحلاوه و خسته آن ... و از ان ... بر ... ثمر ... اقلا ست و از نبات ریگستان نیست بلکه آن از نبات کوهستان عرب ست در عمان
بسیار یافته میشود و شوک بسیار دارد ... ثمر آنرا ... المغنا ... آن در صحرا و زیر دیوار باغ میروید و خرنوب نبطی ثمر آن ست مثل گرده بزرگ کوچک تر از ان
و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی و ... حب الالی گویند و آن ... تازه آن خورند و ضماد برگ نازک آن نافع اورام حاره و چون
آنرا خشک کرده از پوست آن سویق مثل سویق کنار بسازند و با آب بنوشند شکم را قبض کند و این خاصیت آنست و چون پوست آن در آب بجوشانند
تا نصف آب برود و طبیخ آن بنوشند اسهال کهنه را نفع بخشد و باقی در خرنوب نبطی مسطور شد ینبوب بفتح یای تحتانی و سکون نون و ضم تای مثلثه و سکون واو
و بای موحده اسمی از اسمای پادشاه مگس عسل ست ینبوت بفتح اول و سکون نون و ضم تای مثلثه و سکون واو و نون بلغت نبطی اسم تافسیاست و بعضی ازین انکار میکنند
ینبشناله بکسر اول و تای و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی و الف و فتح لام مشدده اسم ... ست ینق بفتح یای تحتانی و نون و سکون قاف بلغت اهل اندلس هیر بابیه ...

وسکون واو وکسر شین معجمه ورای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم درخت کرشناست **یوگیانوبلی رسائن** بضم یای
تحتانی وسکون واو وفتح کاف فارسی ویای موحده والف وخفای نون و واو وها وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله وسین مهمله والف وکسر
یای تحتانی وسکون نون اسم سلاجیت ست **یوکرشن** بیای تحتانی و واو وضم کاف ورای مهمله وسکون شین معجمه وفتح نون **دیوکشٹم** بضم کاف وسکون شین معجمه
وفتح تای فوقانی هندی وسکون میم هردو اسم سیسه است **یوگسار** بضم یای تحتانی و واو مجهول وسکون کاف فارسی وفتح سین مهمله والف ورای مهمله اسم نارنگی
ست وصاحب مدن هنود آنرا بطعم ترش وبسیار گرم ومشهی طعام ودافع فساد باد نوشته واختلافی که در اطلاق لفظ نارنگی ست در جایگاه او مذکور شد **یوگم یوگیا** بضم
یای تحتانی وسکون واو مجهول وکسر کاف فارسی وسکون میم ودر لفظ ثانی عوض میم یای تحتانی مجهول والف هردو مبهی ست ونافع سرفه وچهی یعنی نفث الدم
که از سرفه بهم رسد وثانی معین برحمل ودیگر خواص آن درباب حای مهمله وبای موحده مذکور شد **یوکننک** بیا و واو وفتح کاف وسکون نون وفتح
تای فوقانی هندی وکاف اسم پردار ست **یوکی** بضم یای تحتانی وسکون واو وکسر کاف ویای مجهول آنست که بعضی غلها وغیره را در آبی که هزرد
حصه باشد چندان جوش دهند که مهر شود وخوب مالیده صاف نموده بکار برند وبهترین وی آنست که از مونگ ترتیب دهند سرد وسبک ومشهی طعام ودافع
بشور ودامیل ودرد چنبر گردن وسوزش اعضا وتپ وفساد خون وصفرا وبلغم وآنکه از دانهای انار وآمله سازند سبک ودافع باد وصفراست وآنکه از مونگ
وآمله مرتب شود سرد ودافع گرانی معده وفساد باد وبلغم وصفرا ودافع تشنگی وسوزش اعضا وغشی ووسواس وآنکه از کلتهی تیار گردد دافع باد گوله وبواسیر
وباد وبلغم وسنگ گرده ومثانه وسول که عبارت از درد نشست که از مثانه خیزد وتا قضیب ومقعد برسد وبرسول که مراد از علس ورد مذکور ست ومیده برد
که با فراط ممن تهمی متقرست وجریان منی ومشهی طعام ومصفی سینه وآنکه از ترب خشک مهیا شود دافع فساد بلغم وصفرا وتپ بلغمی وضیق النفس وسرفه وخناز یر وآنکه
از نخود موجود گردد مائل بحرارت وسبک وبلغم مائل بترشی ودافع رکت پت وسرفه وفساد صفرا وبلغم وآنکه از موٹھ ساخته شود سبک وقابض ودافع فساد
صفرا وتپ بلغمی ومنعش حرارت غریزی ومفرح بالفعل ومسکن شهوت طعام وسریع الانحدار وزود هضم وموافق مرضی ودافع سرفه وپینس که عبارت
از ابطال قوت شامه است و پوشیده نماند که دوای مذکور گاهی ساده وگاهی مدبر بروغن سیاه ومبزر بابازیر بجاره چون فلفل ودار فلفل ومانند آن میسازند
ساده سبک ومدبر گران ست **یون پری** بفتح یای تحتانی و واو وسکون نون وکسر بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح یای تحتانی دوم اسم درخت بیب
نوشته **یون پنڈا** بیا و واو ونون وکسر بای فارسی وخفای نون دوم وفتح دال هندی والف اسم لوبان ست وبقول بعضی اسم عنبر ست **یونچه باغی**
اسم بطبه است **یونچه صحرائی** اسم ترکی وفارسی قصقصه است **یونچه کوهی** اسم خند قوقی ست **یون شت** یعنی مرغوب غیر هنود چه یون چنانچه مذکور شد
عبارت از غیر هنود ست وشت بمعنی مرغوب وبالجمله لفظ مذکور باشتراک لفظی بر پیاز ولهسن اطلاق می یابد وهر دو گذشت **یونک** اسم ترکی
پشم ست **یونسک** بمعنی خارجو ست وازان که در کشت جو بیشتر روید وکثرت آن موجب خرابی وی ست گویا حدوث آن در حق وی بمنزله
خارست باین اسم موسوم ست بالجمله اسم پت پاپره است وخواص آن گذشت وصاحب مدن هنود آنرا دافع وسواس وافزاینده منی نوشته
یونیشٹا بیا و واو ونون ویای تحتانی دوم وشین معجمه وتای فوقانی هندی والف اسم کلداست **یونیشٹهم** بیای تحتانی و واو وکسر نون وسکون
یای تحتانی مجهول وشین معجمه وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها وسکون میم اسم مرچ سیاه ست **یوئی** اسم مادهٔ اسپ ست ودر خواص شل گھوڑا ست
که مذکور شد **یهود** بفتح اول اسم قسمی از ماهی ست که در بحر محیط یافته میشود **ییرکوکی** اسم گزرست که زردک نیز نامند **ییلان اودی** اسم ترکی شیل ست
ییو بضم دو یای تحتانی وسکون دو واو ودران چهار لغات ست یویو بغیر همزه ویؤیؤ بدو همزه ویؤیو بهمزهٔ اخیر ویؤیو بهمزهٔ وسطی آن
طائری است کنیت آن ابو رماح وآن حاکم ست واز جوارح طیور شبیه به باشه گویند که زهرهٔ آن چون بآب شهدانج حل کرده سعوط نمایند صداع را
بغایت نفع کند ودماغ آنرا چون خشک نموده با شکر طبرزد وسرگین سوسمار سائیده اکتحال نمایند ازالهٔ بیاض چشم کند باذن الله تعالی ۵

وسکون واو وکسر شین معجمه و رای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم درخت کرشناست **یوگیا نوہلی رسائن** بضم یای تحتانی وسکون واو وفتح کاف فارسی و یای موحده والف وخفای نون و واو وها وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله وسین مهمله والف وکسر یای تحتانی وسکون نون اسم سلاجیت ست **یوکرشن** بیای تحتانی وواو وضم کاف و رای مهمله وسکون شین معجمه وفتح نون **یوکشٹم** بضم کاف وسکون شین معجمه وفتح تای فوقانی هندی وسکون میم هردو اسم سیسه ست **یوگسار** بضم یای تحتانی و واو مجهول وسکون کاف فارسی وفتح سین مهمله والف و رای مهمله هم نارنگی ست وصاحب مدن هنود آنرا بالطبع ترش وبسیار گرم ومشهی طعام و دافع فساد باد نوشته واختلافی که در اطلاق لفظ نارنگی ست درجایگاه او مذکور شد **یوگم یوگیا** بضم یای تحتانی وسکون واو مجهول وکسر کاف فارسی وسکون میم ودر لفظ ثانی عوض میم یای تحتانی مجهول والف هردو مهی ست و نافع سرفه و هچکی یعنی نفث الدم که از سرفه بهم رسد و ثانی معین بر حمل و دیگر خواص آن در باب حای مهمله و بای موحده مذکور شد **یوکننک** بیای و واو وفتح کاف وسکون نون وفتح تای فوقانی هندی و کاف اسم پودر از ست **یوکی** بضم یای تحتانی وسکون واو وکسر کاف و یای مجهول آنست که بعضی نملها وغیره را در آبی که هرده باشد چندان جوش دهند که مهرا شود وخوب مالیده صاف نموده بکار برند و بهترین وی آنست که از مونگ ترتیب دهند سرد و سبک ومشهی طعام و دافع بلغم و دافع صفرا است و آنکه از مونگ ... بتور دواسیل ... و جبر کردن وسوزش اعضا و تپ و فساد خون وصفرا و بلغم و آنکه از دانهای انار و آمله سازند سبک ودافع باد وصفرا است و آنکه از مونگ وآمله مرتب شود سرد و دافع گرانی معده و فساد باد و بلغم وصفرا و دافع تشنگی و سوزش اعضا و غشی و وسواس و آنکه از کلتهی تیار گردد دافع باد گولہ ... و بلغم ... گرده ... وسول که عبارت از دردیست که از مثانه خیزد و تا تقصیب مقعد برسد و برسول که مراد از عکس درد مذکور ست ومیده ... از مونگ مقوی ست و جریان منی ... وعفونت ... و آنکه از ترب خشک مهیا شود دافع فساد بلغم وصفرا و تپ بلغمی و ضیق النفس وسرفه و خناق ... موجود ... بحرارت ... و بلغم ... وزاقع زکت پت وسرفه و فساد صفرا و بلغم و آنکه از موٹھ ساخته شود سبک ودق ... ودافع فساد صفرا و تپ بلغمی ... حرارت غریزی ومفرح بالفعل ومسکن شهوت طعام وسریع الانحدار ... هضم وموافق مرضی و دافع سرفه و پینس که عبارت ... پوشیده نماند که ... مذکور ... سیاه و ... دغن سیاه ... چون فلفل ودار فلفل و مانند آن میسازند ... ست **یون پری** بفتح یای تحتانی و واو وسکون نون وکسر بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح یای تحتانی دوم اسم درخت ... نوشته **یون پنڈ** بیا و واو و نون وکسر بای فارسی وخفای نون دوم وفتح دال هندی والف اسم لوبان ست وبقول بعضی اسم عنبر ست **یونجه باغی** ... ست **یونجه صحرائی** اسم ترکی و فارسی فصفصه ست **یونجه کوهی** اسم خندقوقی ست **یون شت** یعنی مرغوب غیر هنود چه یون چنانچه مذکور شد عبارت از غیر هنود ست و شت بمعنی مرغوب و بالجمله لفظ مذکور باشتراک لفظی بر پیاز و لهسن اطلاق می یابد و هردو گذشت **یونک** اسم ترکی پشم ست **یونسک** بمعنی خارجوست وازان که درکشت جو بیشتر روید وکثرت آن موجب خرابی وی ست گویا حدوث آن در حق وی بمنزله حارست باین اسم موسوم ست بالجمله اسم پت پاپڑه ست وخواص آن گذشت وصاحب مدن هنود آنرا دافع وسواس وافزاینده منی نوشته **یونیشتا** بیا و واو و نون و یای تحتانی دوم وشین معجمه وتای فوقانی هندی والف اسم کلداست **یونیشٹهم** بیای تحتانی و واو وکسر نون وسکون یای تحتانی مجهول وشین معجمه وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها وسکون میم اسم مرچ سیاه ست **یوئی** اسم ماده کپ ست ودر خواص شل گھوڑا است که مذکور شد **یهود** بفتح اول اسم قسمی از ماهی ست که در بحر محیط یافته میشود **یهیرگوکی** اسم گزرست که زردک نیز نامند **یپلان اودی** اسم ترکی تیل ست **یو یو** بضم دو یای تحتانی وسکون دو واو و دران چهار لغات ست یو یو بغیر همزه و یؤیؤ به همزه و یویؤ بهمزه اخیر و یؤیو بهمزه وسط و آن طائریست کنیت آن ابو رماح و آن حاکم ست واز جوارح طیور شبیه به باشه گویند که زهرهٔ آن چون بآب فهداناج حل کرده سعوط نمایند صداع را بغایت نفع کند و دماغ آنرا چون خشک نموده با شکر طبرزد و سرگین سوسمار سائیده اکتحال نمایند ازاله بیاض چشم کند باذن الله تعالی ۱۲

تقریظ منظوم مع تاریخ طبع فصیح المنطوق و بلیغ المفہوم نتیجہ طبع ہمشیر زادہ و شاگرد عالیجناب مصنف این کتاب یعنی حکیم محمد نجم الغنی خان نجمی ساکن محلہ بنگلہ رامپور افغانان ابن مولوی محمد عبد الغنی خان ابن مولوی محمد عبد العلی خان ابن مولوی عبد الرحمن خان ابن مولانا حاجی محمد سعید صاحب محدث تلمیذ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رح

منبع جود و چشمۂ فیضان
ہین وہ اسوقت بو علیِ زمان
انکے دم سے ہی روز و شب آباد
انسے خلقت کو ہر مرض سے امان
انکی عیسیٰ دمی سے خوش عالم
علم فقہ و حدیث و طب نازان
انکی تحقیق علم و فن سے حضور
دیکھکر اہل علم ہون حیران
کس سے تشبیہ دون حذاقت مین
روز و شب مہر و مہ ہین سرگردان
نبض بینی کے وقت مشکل ہی
حکما دیکھکر جنھین حیران
جن کتابون کے دیکھنے کے لیے
بہرہ ور آج ہی تمام جہان
تھے جو اونے طبیب عالم مین
جنکی تعریف مین ہی گنگ زبان
ساتھ اُن سب کے اور یونانی
کر دیے ہین مفصل اسمین بیان
نام اسکا **محیط اعظم** ہی
ہوئی مطبوع طبع اہل جہان
سطر جو ہی وہ زلف لیلیٰ ہی
رشک گلزار و غیرت ریحان
ہمہ تن حکمت و فراست مین
اپنے جد کے طریق و رہ پہ روان
تا کجا طول مدعا **نجمی**
عرض کر ای خدائے کون و مکان
عز دوران **محمد اعظم خان**
یہ وہ ہین جنکے سر پہ ہر دم ہی
خانۂ جود و بخشش و احسان
انسے حاصل شرف طبابت کو
انسے مخلوق خرم و شادان
وہ دیا ہی خدا نے دست شفا
زیرک و ذی ہنر بھی ہین نادان
انکو ہر علم و فن مین اہل کمال
کامل ایسا تہِ فلک ہی کہان
آپ کا سُنکے شہرۂ تشخیص
رہے جنبش رگ جگر کی نہان
اُنکے باعث صحیفے سابق کے
حکما دل مین رکھتے تھے ارمان
طب مین جو جو مقام مشکل تھے
ہو گئے پڑھکے حاذق دوران
اسقدر بیخ و برگ ہندی کے
جمع کر کے دوائین بے پایان
سچ تو یہ ہی کہ ایسے زمانے مین
واقعی ہی یہ بحر بے پایان
اسکی خوبی کرون بیان مین کیا
صفحہ رشک بیاض حور جنان
انکے پوتے بھی فضل خالق سے
عقل و دانش مین پیر سن مین جوان
آرزو ہی یہی زمانے مین
مختصر کر بیان راز نہان
میرے اُستاد کو زمانے مین
جنکی شہرت ہے اک زمانے مین
سایۂ لطف و رحمت یزدان
انسے دنیا مین صحت و آرام
انسے علم و کمال فخر کنان
انکے ادراک و فہم و دانش سے
کہ مسیحا ہین دیکھکر حیران
یہ جو قانون کی کرین توضیح
جانتے ہین محقق دوران
دیکھتا ہون تلاش ثانی مین
دوڑتی خلق ہے پے درمان
ایسی ایسی کتابین لکھین مفید
کرتے ہین حل مشکلات جہان
انکے صدقے مین ان مضامین سے
ہو گئے اُنکے حل سے سب آسان
طب کے وہ مفردات لکھے ایسے
نام لکھے کہ عقل ہی حیران
اُنکے افعال اور خواص تمام
حکما پر بڑے بڑے احسان
چھپ گئی **مطبع نظامی** مین
دیکھ ہی لینگے آپ خرد و کلان
ہی بجا اُسکے خط کو گر کہیے
بڑے لائق **محمد اکمل خان**
فن طب مین ہین یہ قدم بہ قدم
دے خدا اور علم بے پایان
ہاتھ اُٹھا کر سوے سپہر بلند
روز افزون دے اوج بخت جوان

اور زیر سپہر نامی کر جب ہوئی یہ کتاب چھپکے عیان	اور کر فخرِ عالمِ امکان لبِ ہاتف سے یوں ہوا ارشاد	پڑھ بھی تاریخ اسکی مجھی سے گنجِ مقصود گوہرِ مخزن درمان

قصیدۂ فصاحت تمام و بلاغت منیضم متضمن تواریخ طبع محیط اعظم نتیجۂ قلم جادو رقم علامۂ اکرم و فہامۂ افخم شمع افروز بزم سخن شناسی یعنی فاضل راسخ آسی مولانا مولوی محمد عبد العلی صاحب آسی مدراسی [illegible] الانام مہتمم اثنا عشری المطابع و مطبع نظامی کانپور

محیط آنکه ازو مستفید خرد و کلان ... محیط آنکه ازو مستفیض پیر و جوان
محیط آنکه دراو فضل کیمیا پنهان ... محیط آنکه دراو [illegible] نهان
محیط آنکه ازاو تافت پرتو سے برجان ... محیط آنکه ازاو یافت [illegible] نشان
محیط آنکه نباشد بجز ازو طغیان ... محیط آنکه [illegible]
محیط آنکه نبینی کران حیطهٔ او ... محیط آنکه نداند [illegible] پایان
محیط آنکه طبیبان [illegible] ازان دُرِ طب ... محیط آنکه [illegible] کنند دران
محیط آنکه بهر موجِ او سموطِ گهر ... محیط آنکه بهر سیل او [illegible]
محیط آنکه بهر رشحه اش دُرِ مکنون ... محیط آنکه بهر قطره [illegible]
محیط آنکه بود دُرجِ لولوِ لالا ... محیط آنکه بود [illegible] مرجان
محیط آنکه بود سر گشاده خوانِ نعم ... محیط آنکه بود [illegible] گنجِ [illegible]
محیط آنکه ازو گشته تشنگان سیراب ... محیط آنکه ازو تر زبانِ تشنه لبان
محیط آنکه حروفش بود چو شمس و قمر ... محیط آنکه سطورش بود چو کاهکشان
محیط آنکه مسِ قلب را بود اکسیر ... محیط آنکه دران کیمیاست [illegible]
محیط آنکه بهر نکته اش هزار علاج ... محیط آنکه بهر نسخه اش دو صد درمان
محیط آنکه کند زنده مرده را فی الفور ... محیط آنکه دهد جان بقالب بے جان
محیط آنکه جرای فیهِ مرکبُ التشخیص ... محیط آنکه بدا منه صحةُ الابدان
محیط آنکه بود شافیِ صغیر و کبیر ... محیط آنکه بود کاشفِ طبیبِ زمان
محیط آنکه بهِ البرءُ جاءَ فی الساعة ... محیط آنکه بهِ الداءُ زالَ عن انسان
محیط آنکه بود گلشنش همیشه بهار ... محیط آنکه گلشن را نخست خارِ خزان
محیط آنکه شفاءٌ لعلةِ المرضیٰ ... محیط آنکه دواءٌ لصحةِ الاعیان
محیط آنکه ازو منکشف دقائقِ دل ... محیط آنکه ازو منبسط حقائقِ جان
محیط آنکه ز علمش بود طبیب اکمل ... محیط آنکه ز فهمش بود مطب شایان
محیط آنکه محقق کند ازو تحقیق ... محیط آنکه مطبب کند ازو درمان
محیط آنکه ازو حلِ عقدِ لاینحل ... محیط آنکه ازو مشکلی شود آسان

محیط آنکه بنا کرد احاطهٔ رقمش
بجد و جهد اتم یافتش احاطهٔ او
بلمس نبض برد پی بدرک نوع مرض
زهی حکیم که چون اسمش اعظم الحکماست
امام تجربه کاران کاردان مطب
رموزخوان اشارات مدرکات شفا
کلید قفل در کلیات و جزئیات است
طبیب کاشف اسرار طب یونانست
محیط حیطهٔ تدبیر هر نبات و ثمر
اریب ماهر احوال جزئی و کلی
صدیر نادر تشخیص و درک نوع مرض
گل بهار گلستان آب و رنگ علاج
ز راه راست تجاوز نمی کند سر مو
ز چامه نامه و از خامه نامه را آموخت
نشان نداد درین فن کسی مثالش را
چه مفرداتست که هر قسم را محیط آمد
بشرح و بسط دواهای مفرده پرداخت
چو در وزید نسیم بهار طبع لطیف
بصد مساعی تصحیح اندرین مطبع
سطور جدولیش روکش خطوط شعاع
باهتمام محمد ابو سعید سعید
نظام طبع درین مطبع نظامی یافت
بآب و رنگ رخش طعنه زن بلعل و گهر
بگو ز روی جمل سال هجریش آسی
سؤال سال دگر را جواب غیب آمد
اگر بسر سر تاریخ عیسوی داری

حکیم اعظم دوران محمد اعظم خان
بنا نهاد برای شفای بیماران
که داند از لمسش جنبش سر رگ جان
سخی طبیب که چون نامش اعظم دوران
همام نکته شناسان حکمت یونان
خواص دان دواهای اماکن و احیان
چراغ بزم اطبای کامل الوجدان
حکیم واقف اسرار نسخه را امکان
مدار دورهٔ تاثیر هر گل و ریحان
طبیب مصلح سوء مزاج کون و مکان
امیر معرکهٔ اهل حجت و برهان
درّ محیط قوانین دفتر یونان
بدست عقل شناسد چو نبض کاهی روان
نگارشش در روشن نسخه از ره میزان
نه منتخبات چنین بهم نه مفردات چنان
چه مفردات که باشد شجر حجر حیوان
مصنفش مصلح و کیف و کم و زمان و مکان
شگفت غنچهٔ این نسخه چون گل خندان
ز طبع آمده مطبوع طبع اهل زمان
حروف خوشنمایش غیرت مه تابان
که دست او خلف الصدق عبد رحمن خان
چو نظم لولو لالا و گوهر رخشان
بحسن خال و خطش خط کشی خط خوبان

محیط آب شفا جملهٔ مفردات جهان
۱۳۱۶ھ

مرتب ادویهٔ مفرده پی درمان
۱۳۱۶ھ

بگو محیط کمال حکیم اعظم خان
۱۸۹۸ع

اعلان داخلهٔ رجسٹری	وجه مهر و دستخط مهتمم
مخفی مباد که این کتاب حسب قانون ایکٹ ۲۵ سنه ۱۸۶۷ع رجسٹری کرده شد که کسی از تکاب جرم حق تلفی نکند	برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی کانپور است مهر مطبع و دستخط مهتمم ثبت گردید


